UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228342
UNIVERSAL
LIBRARY

Osmania University Library

Call No. ق ۹۰۰ Accession No. P 2029

Author غ ح خیاث الدین

Title جنیب السیر فی اخبار فواد بشر تالیف جلد سوم

This book should be returned on or before the date last marked below.

هو الله تعالی شانه

جلد سوم حبیب السیر فی اخبار افراد البشر تالیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو بخواندامیر علیه الرحمه

ان الله علی کل شیء محیط

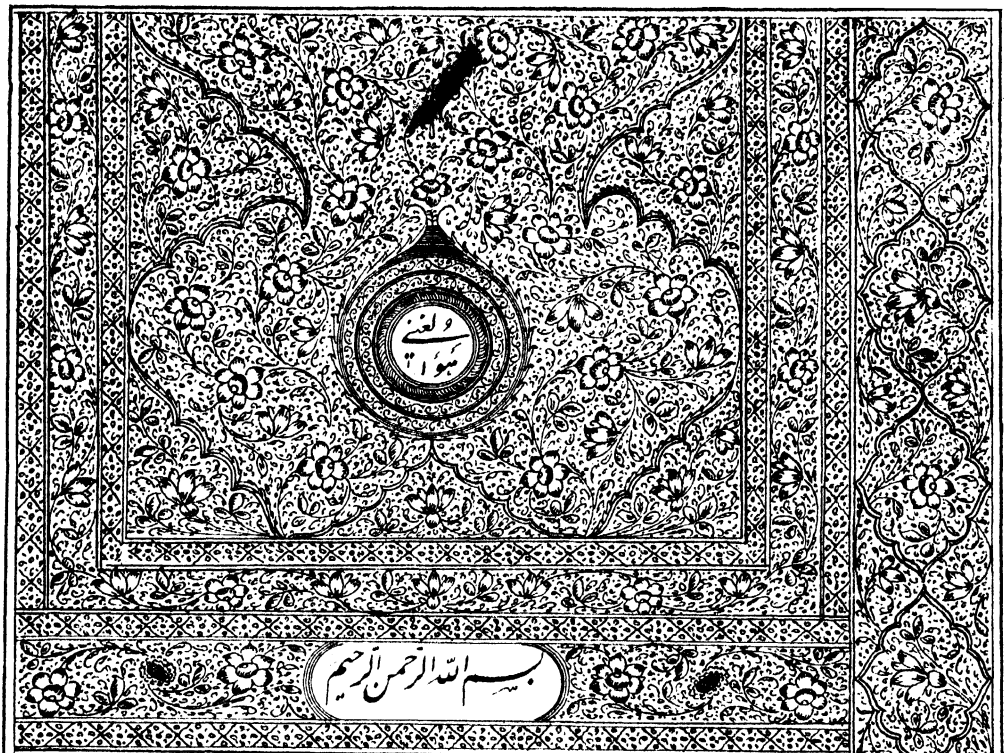

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن در گلشن حمد نغمه پردازم کن با لعبت حبیب خویش همرازم کن در ملک سخن وری سرافرازم کن بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهة التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب اعادت اثر حبیب السیر مشتمل بر متین وقایع ایام سلطنت خاقان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از انقضاء زمان عباسیان و ایضاً محتویست بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی مطلع تائیدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است بر چهار جزو اوّل در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر ملوک جهانکشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که بمقتضای حکمت شاملهٔ نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط ساخته کرد کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مؤکد این معنی است برحسب مشیت کاملهٔ ایزد هدایت آیت مبارزان جهاد و فارسان معرکهٔ اجتهاد بدرجهٔ رفعت و استعلاء رسید و آیت والی عنایت فضّل الله المجاهدین علی القاعدین درجة مؤید این دعوی است معتقان مقام وجعلناکم خلایف فی الارض در بارگاه جلالش کلمهٔ همایون ونحن له عابدون ورد زبان دارند لاجرم منشور اقتدارشان بتوقیع وقیع ثوتی الملک من تشاء صفت تکمیل می یابد وبمکنّاهم فی الارض بر درگاه عالیش نقش وما النصر من عند الله بر لوح دل میگارند بنابران انوار عنایت آثار ایشان بمصر کم الله فلا غالب لکم ردوجنات احوالشان عنایت ربانی خاص بمنصب شاهنشاهی موجود بحکم تو زنده تا ماهی چون هست تر از همه کس آگاهی شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی

وفهرست اوراق سخن رانی مخبر آثار مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعهٔ نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال صلات صلوات عالی مقدار ست که نظام تواریخ نوشتن از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء والطین پیداست و نفاذ منشور رسالتش بمقتضای وما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا از خوان دعوت کریمش بر وفق کلمهٔ بعثت الی الاسود والاحمر جمیع جن و انس و محشر بشر محظوظ و از متابعت ملت قویمش بر عین کریمهٔ ان الله یغفر الذنوب جمیعا تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ

رباعی ای بر سر خلق سایه گستر کونین نوالهٔ خوان نعمت انسان و ملک داخل حیل و حشمت ملک دو جهان طفیلی خاک قدمت

اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی و امام الثقلین علی المرتضی و علی السبطین المکرمین الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و صل علی سائر الذریة الاتقیا و سلم علیهم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا ناظم جواهر این اخبار و راقم نوادر این آثار بنده خاکسار روزبه بمقدار غیاث الدین بن همام الدین المشتهر بخواندمیر رب یسر علیه کل عسیر بعرض فضلا رحریر و بلغا رصافی ضمیر میرساند که فروغ اشعهٔ بدایت و پرتو افشانی عنایت ازسراج قرآنی و منیر باهر فرقانی حیث اوحی سبحانه ما اعظم شانه و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء فخذها بقوة و امر قومک یاخذوا باحسنها لایمان بر پیشگاه خواطر لطیفه و انتباه میتابد که از مطالعهٔ احوال و اوضاع تربیت یافتگان مهد امکان و کدشتگان بنی نوع انسان بصیرت خیر و شر و لواحق نفع و ضرر وقوف و اطلاع کامل حاصل میکرد و هنر اولوالعقل نخستین چنان است که چون بچشم سیرت و بمین سریرت بهوسنین ملایک شعار ابتدا یابد اقتدا بدو ستوده خصال آمانی را از چراغ مبرات و احسان نورانی دارد و بهرگاه بروخامت مآل و کیفیت حسنات پیدا و کرسمگار مطلع شود از شیوهٔ ناستودهٔ ظلم و اعتساف اجتناب فرموده بجادهٔ پسندیدهٔ عدل و انصاف میل نماید نظم مشو فریفته پیش باز که در پردهٔ کج بنیاد ساز پسندیده کی کس کند باسی عزیز پسندیده باش و بقا بیز و لله الحمد و المنه که انوار فیض آثار این معانی مشکوة باطن جمعیت سیامن دولتمندی را که باعث بر ترتیب این اجزا توجه خاطر خورشید مآثر اوست باکمال وجهی روشن چنانچه انعطاف اعنه مرام بصوب سنن سنیهٔ ابرار انام مستلزم حصول سعادات دینی و دنیوی و موجب وصول ابرادات صوری و معنوی شناخته از شمایم مکارم اخلاق مشام جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال قاطنان اکناف امصار را بکمال حضرت و نضارت رسانیده از کمال الجود ابر احسان بی پایانش چشم ازو و بر بستر استراحت بفراغت خفته و از رشحات سحاب سخاوت بیغایتش در کلزار امید یاسمن مراد شکفته نظم مدار مملکت اصف مکانی که معمور است از عدلش جهانی جهان از نکهت خلقش معطر خجل از طبع پاکش آب کوثر آرایش رخسار عروس ملک و ملت باقتضای رای صوابنمایش میسر و آسایش قلوب طوایف سپاهی و رعیت باصابت تدبیر عالم آرایش مقرر بعنایت ازلی مدام خدایش منور حدیقهٔ مراد ات و قطرات اقلام فیض انجامش مثمر حدیقهٔ سعادات رباعی ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید محتاج بتدبیر تو ملک جمشید رویش رخنهٔ کوتیه دیدهٔ بخت پر نور ز رای روشنت چشم امید طبع کامل کیاستش بوفور فضیلت موصوف و ضمیر وقاد فرخ اساسش بصفت نصفت معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبهٔ کمال نظم سپهر فضل و مهر اوج افضال نهال مثمر کلزار اقبال عدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل شمشیر و قلم اوست بود دانش در اقلیم چهارم چو در چرخ چهارم شاه انجم عمام انعامش چون انعام عمام شامل احوال خاص و عام و سحاب مواهبش سبان مواهب سحاب نصاب بخش سبابین مراد و مرام نظم نسیم لطف او هر که وزید بجسم مرده جان نو دمید شرار قهر او چون بر فروزد لباس عمر اعدا را بسوزد یعنی حضرت عالی منزلت حمایت مدار معالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم العدالة و الرافة صاعد مصاعد الرحمة و الشفقة مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب رحمت قدر سپهر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بخت بهرام احتشام عطارد حشمت بهرام انتقام ملاذ هنرمندان آکاه پناه اصحاب یقظه و انتباه بیت کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه جهان لطف و سپهر کرم حبیب الله مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون ضمیر آفتاب اشراق این ملاذ اکابر آفاق باتمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام و رغبت لاکلام اظهار فرمود خامهٔ ابلاغت انجام بعد از اختتام مجلد ثانی پیشانیه توقف و تاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع نمود و نظم از فضل فیض ایزد اختتام این مؤلف روزی که شد مشتی کفتم سؤ و مثلث زانرو که بست مشهور بحرف زد جمهور الشی لاتثنی الا قد تثلث رجاء واثق و وثوق صادق که بر طبق ایجد بث مشهور بلکه بمحض توفیق و تائید مهیمن غفور این مجلد سیر بتمام کیرد و زلات خامهٔ بدایع نگار باقلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لازال رجعا للاعالی صفحات صلاح پذیرد و اصول

من الله الکریم المتعال حسن القبول من اصحاب الفضل والکمال کشاد در بیان شمهٔ از حال آباء سلاطین ترک و اجداد و خوانین ستوک نخل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار کلدسته ایکایت سرایان روایت زیب و زینت داده اند که بر سبیل تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان بیافث بن نوح علیه السلام اتصال مییابد در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را ابو لجه خان میگفته اند و یافث بعقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده در آن اوان که کشتی نوح علیه السلام بر جودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی یا بانقضای روزگار خود دیار مشرق و شمال را بامر یافث علیه السلام کرد و یافث از سوق الثمانین عازم آفسر زمین شده از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم یافث آموخته ایضاً آن اسم را بر سنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث با بنین و عیال بجانب مشرق شتافته بطریقه صحرانشینان ساکن گشت در سوم سیکو پدید آورد و هرگاه باران میخواست بوسیلهٔ آن سنگ سحاب عنایت الهی در فیضان می آمد و اعراب آنسنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در میان مغولان و اوزبکان بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران بسیار در القصه چون اولاد و احفاد یافث غلبه شدند از سرای ما پیدا بدالقرار انتقال نمود و بروایتی که اشرف الفضلاء المتاخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه فرموده اند از وی هشت پسر یادگار ماند بدین ترتیب ترک خزر صقلاب روس سنگ چین نکاری کاور اکیمال نیز گویند یاجوج و بقولی که مؤلف جامع اعظم تعلیم مانی رقم نقل نموده یافث را یازده پسر بوده و سته پسر دیگر اوغنج و سدسان و غرنام داشته اند و چون یافث وفات یافت پسر بزرگترش ترک که او را ترکان یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شد و ترک بغایت عاقل و مردانه و مؤدب و فرزانه بوده در منزلی که از اسکلوک یا سنگلای میگفتند و چشمهای آب سرد و گرم داشت علم اقامت برافراشت و بخشت از چوب و گیاه خانها ساخت و آخر الامر باختراع خرگاه پرداخت و از پوست حیوانات بقا و طاقیه ترتیب کرد و در میان رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافث اغلان اول ملوک ترک است همچنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و او را پنج پسر بوده المجنه توتک چکل بسخارا اطلاق و توتک که بعضی از متاخرین ازوی بعدوک تعبیر کرده اند روزی در شکارگاه طعام میخورد ناگاه لقمه از دستش بقیا دچون زمین شوره زار بود نمکین شد و توتک آن لقمه را بدامان برده او را بغایت خوش آمد بنابران رسم نمک در طعام پدید آورد و اما خزر بن یافث بعد از فوت پدر در کنار آب اتل منزل گزیده و رسم روباه گرفتن و از پوست آن لباس دوختن و اختراع نموده اولاد و اتباع بسیار تحصیل کرده در مغارهای کوه عسل یافته و ازان حلوا ساخته اند اما صقلاب چون بغایت کثرت اولاد و احفاد گرد شمال بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته التماس موضعی کرد که جهة خود بتصرف آید و روس دست رد بر سینهٔ ایشان زده نهاد و صقلاب ناگزیر بورت طلبیده موافق مدعای خود جواب نشنیده بنابران میان ایشان محاربه واقع شده صقلابیه منهزم گشتند و در آن طرف قلیم بهقم افتاده بجهة شدت برودت هوا در زیر زمین خانها ساختند و ساکن شدند در روضة الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب را پسری در وجود آمد و معماران وضع حمل در پسر بعالم دیگر رفته صقلاب آنقدر اندیشه بعضی از کنان شکاری پرورش داده و چون بزرگ شده مانند کلاب بمردم میجست اما روس بغایت بی آزرم بوده و سم بر غوریدن و اختراع نمودن ناملایمات که او را منشیز گویند بصفت تکرو تزویر اتصاف داشته و در کنار دریا بلغار علم اقامت می افراشت و بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است منشیز پسری بود و غرنام و تمامی چشم خزر که بدترین اقوام مغولند از نسل ایشان پیدا شده اند و بقول مؤلف جامع اعظم چنانچه سابقا نگاشته گذشت خزر پسر هوا بوده و با اتفاق مورخان میان خزر و ترک بن یافث اغلان بسبب سنگ یده محاربه روی نموده زیرا که آنسنگ پس از فوت یافث بدست غرافتاده و چون ترک آن را طلب کرد غرچجری مشابه جده تاش پیدا کرده و آن را مشهور ساخته بوی داده و بعد از چند گاه که ترک بباران محتاج شده آنرا چند بار سنگ را بسیله کرده اند که قطره باران نبارید لاجرم بر غر مطلع گشته لشکر بسر ترک کشیده و میان الجانبین حرب عظیم اتفاق افتاده و لد بزرگتر خزر نهوغام در آن جنگ بقتل رسید و نهوغ نزاع بحضومت میان اولاد ایشان ماند و بیت تاچین ان یافث در موضعی که حالا بلاد چین و ماچین است ساکن گشت و او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف بود و صور عجیبه و نقوش غریبه از فکر خود اختراع نموده و ابریشم از کرم پیله حاصل فرمود و اکثر صناعات که تا کنون میان امم چین متعارف و متداول است همه از ابداعات اوست و چین بایزد تعالی فرزندی کرامت کرد و ماچین نام و ماچین صد سال چند شهری ساخته باسم خود موسوم گردانیدند و رسم پرزون را بر سر دستار خود و چین

ماچین پدید آورد و مشک از ناف آهو حاصل کرد اما کاری بعیش و شکار میل داشت و در جائیکه حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت و او را و پسرانرا
بلغار و برطاس پوستین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث بیست چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت
و پسرش المجه خان قایم مقامش گشت اما المجه خان پادشاهی معدلت آئین خجسته اطوار بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند در افزود و بعد از آنکه پسرش سید ام سلطنت بر پسر خود
دیب باقوی تفویض نمود و عزلت گزید دیب باقوی معنی دیب تخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار فلک اقتدار بود
و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد و کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را بسعید
کرده رخت عزیمت بر بست النجه خان پادشاهی عدالت شعار و افر احسان بود و در ایام دولت او ترک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم
انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول و چون این پسران بسن رشد رسیدند النجه
مملکت را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار و مغول پس از فوت پدر هریک در ولایت خود بدارائی رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقهٔ تاتار بست نفر بر سریر سروری نشستند
برتیب چوب تاتار خان بن النجه خان بن بوقا خان بن تاتار ملجه خان بن بوقا سلی خان بن ملجه التمر خان بن السلی اردو خان بن التمر بابه وخان بن اردو وخان بن اردو دعای
عالیشان بود و در ایام دولت او سپر مغولان لشکر کشیده بدالنسب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سوبج خان بن اردو خان که آخرین ملوک تاتار است
و در زمان سلطنت او نایرهٔ عداوت بین الجانبین برتبه افروخته گشت که دیگر بآب اصلاح انطفا نپذیرفت اما طبقهٔ مغول نه نفر بودند و مغولان تقویت از این عدد گرفته اند
و لفظ مغول در اصل مونگ ال بوده یعنی فرومانده و ساده دل و نخستین این طبقه مغول خان بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قراخان و اوزخان و کرتخان و موجاخان
و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قراخان بجای تمکین مهمات سلطنت آورد ذکر قراخان چون قراخان در مملکت ترکستان
جهانبان شد در قرا قرم مجدود دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهة یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود و در ایام دولت او مغولان و کفر و شرک بر تبه
غلو میکردند که اگر پسری از آن طریقه ندمومه اجتناب فرمودی البته بتیغ ناهربانی بدرگشته شدی و قراخان را در زمان ایالت پسری موجود آمد بغایت خوب
صورت و اطفل سه ساله روز پسران ما در زمان نگرفت و هر شب با درش در خواب میدید که طفل با و میگفت ای ما تا تو حد اقلیت ایزدی نگروی من
شیر تر انخواهم خورد و آنخاتون چون از خوف شوهر بظاهر ایمان نمینمود است در دور زمان مسلمانشد آنگاه کودک پاداش میکید و در آنزمان رسم مغولان چنان بود
که تا یکسال از عمر فرزندان نمیگذشت او را نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قراخان جشنی ترتیب کرده با حضار اشراف و اعیان فرمان داد و
بسهیل مشورت بزبان آورد که این فرزند بایکسال کامل رسید او را چه نام نهیم ولد اغز بزبان صریح و لغت فصیح گفت که نام او اغوز است پنجکی سالهٔ اطفل آمد سخن گفته
نهادن اغوز نام من و حاضران را بمعنی مستحسن پسندیده نام او را بهمان قرار دادند و بعد ازان که اغوز سن بلوغ ترقی نمود قراخان خضر راه خود کرخان را با و در ملک رفتوح
گشید و میان اغوز خان و او خضر بواسطه مخالفت مذهب و عقیدت دشمنی و قراخان دختر برادر دیگر آوزخان را با پسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه خبر
بهمان واسطه التفات کرد و در آن ایام اغوز نوبتی از شکار باز گشته گذرش بر خانهٔ اوزخان که عم پیش بود افتاد و دخترش را در میان کنیزکان که جامه میشستند
دیده او را نزد یک خود طلبید و گفت اگر تو بخدا ایمان آوری تو را بعقد خود در آورم و از جان و دستر دارم نظم چو بشنید زن گفته فرخش چنین داد در زیر لب
پاسخش که فرمان برم چون شوم آن تو نه هیچم سر از حکم فرمان تو و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده ان مخدره را خطبه نمود و میان ایشان العقد عظیم وقوع
یافته خواتین دیگر رشک بردند و در روز یکه اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خدا پرستی او و دختر اوزخان را بعرض قراخان رسانیدند قراخان از استماع این حکایت
برآشفت و با فوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صید گاه گشت و زن مؤمنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت اغوز مستعد کار زار شده
چون قراخان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او چنگ از جنگ باز داشته اغوز تاج شاهی بر سر نهاد و ذکر اغوز خان با تفاق
مورخان اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود جمال حالش با نوار ایمان و اسلام منور و بسطت مملکتش از هر جهة تصور
توان کرد و بیشتر ذات نژادش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صوابنمایش پیوسته مقصود بر عایت خیل و حشم نظم بهمان کرم بود بحر سخا
نگو کار دین دار و فرخ لقا ز ابر کفش تازه بستان جود ز رایش منور سپهر وجود و اغوز خان تا در مدت سلطنت با عمام و اقربا و دیگر مخالفان محاربات
فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان بر گشاد و تمامت ولایت

مغولستان و ترکستان را تمام قندوبخارا مفتوح ساخت و بروایتی از آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که بر اقوام مغول غایت اطلاق می یابد اغوز خان اختراع کرد و او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال گذرانیده و لوازم جهانبانی بجای آورد و اولاد ذکور اغوز خان شش نفر بودند و از آنجمله دو نفر بارشادی نمودند کشاد در بیان ایراد کیفیت اقبالی که اغوز خان مغولان را بدان سرافراز کرد و امیدوصیتی که در شان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید دران اوان که اغوز خان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از قرابتش از مخالفان دوری جسته بوی پیوستند و اغوز بجماعت را ایغور لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانکه در مقدمه ظفرنامه مسطور است هم پیوستن است و هم یکدیگر عهد بستن و در یکی از معارک که اغوز خان را اصحاب طغیان ظفر بافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان چنانچه نقل غنایم مقتضای رای صایب خود کرده دون ساختند و اغوز ایشان را لقب بقالغی کرد زیرا که ترکان کردون را قالغی گویند در روضة الصفا مسطور است که در وقتی که اغوز خان را با آیت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و خان شکست یافته روی بصوب فرار نهاده و در میان دو رود خانه فرود آمد و ضعیفه حامله که شوهرش در ان جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع حمل نمود پسری آورد و اغوز خان از ایجال خبر یافته برانحورت ترحم کرده آن پسر را بغرزندی قبول کرده قپچاق نهاد و لفظ قپچاق از قپچو بمعنی سمت اشتقاق پذیرفته و قپچو درخت میان تهی را گویند کنون قوم قپچاق را سر بسر شمار ند از نسل آن یک پسر و اغوز خان بعد ازین واقعه بهفده سال برآیت براق غالب گردیده و لوازم انتقام بتقدیم رسانیده و در آن زمان که اغوز خان از ایران بتوران مراجعت فرمود و هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف میبارید بنابران بعضی از سپاهیان در عقب او رو نمانده با موکب خانی همعنانی نوشتند کردو چون اغوز خان بر حال آنجماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند برف در مقدمه ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغوز خان جهة تسخیر بعضی از ممالک آفاقی عازم سالک فرموده حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف نورزد و در اثنای راه از لشکر خویش سپاهی قرزندی متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده ماکا شعالی دید که قدری بگرفت و شخص چوب بجانب شغال انداخته قدری او را دور بازرسانده و کباب ساخته برزن خود و اولاد ما سیر خورده شیر بدیدآورد بدین کار بخندید مرد آمید اغوز چون سخنهای ایشان شنید برنجید و گفتا کسی را که زن نزاید چرا باز ماند زمن مراد از اطلاع خواند شاه زمان که معنیش امنیت کای زن همان آتا و تای یحی یکی از افاضل زمان پادشا عالی مکان شاه رخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیک گورکان نوشته است بنظر این ذرة احقر در آمده که خلخ در اصل قلج بوده زیرا که چون اغوز خان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال آج یعنی همان کرسنه و لفظ قال آج بنا بر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل یافت و بر هر تقدیر نسب تمام قوم قلج بآن شخص متصل میشود و در روضة الصفا مسطور است که بعد از توالد و تناسل اولاد و احفاد اغوز خان به بیست و چهار شعبه منشعب گشتند بعضی از ایشان که در ولایت ماوراء النهر و حوالی سمرقند متوطن شدند بنا بر اقتضای آب و هوا بکلی بسبب مشیت ایزد سبحانه بشکال اطفال ایشان از صراحت ترکیب بیرون آمده مردم آنطایفه ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علمای آن جناب منتظم بود در ان علم کتابی بنام میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقول است که ترکمان قومی علیحده اند و بترکان بسبب قرابتی ندارند و بسیاق کلام مقدمه ظفرنامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منگ بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه ترک بن یافث و غزبن منگ مسطور است که از آن روز باز که بهیون غزدر آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست و العلم عند الله تعالی نفلست که چون اغوز خان از تسخیر ممالک ایران و توران فراغت یافت و بعیورت اصلی باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه چنانچه پادشاهانه ترتیب نموده و خرگاهی زرین در غایت بزرگی منصب فرموده زرزخرکی زد که در طول و عرض فراوان فرق نسبت بود و اعاظم بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران را در طلبیده و بروایت مقدمه ظفرنامه نه تومان گوسفند و نهصد ماديان بکشت و فراخور آن شراب و قیمر و سایر اسباب چشن و سور و لهو و سرور در میان آورد و اختراع شیره کرد تا طعام و شراب بر آن نهادند و در آن طوی تقوی اولاد امجاد خود را نوازش نمود و بتعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را بعنایت خاص مخصوص داشت و سپاهی و سرافراز ساخت گویند نوبتی اولاد اغوز خان در شکار گاه کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنها را پیش پدر بردند اغوز خان از بسه پسر بزرگتر که کن و آی ویلد زنام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را بسه پاره شکسته ساختند بنابران بوزوق ملقب گشتند و تیر را بسه کوچک که بکوک و تاق و تنکر موسوم بودند بخشید بدان جهة ایشان اوجق یعنی اوج او ق ملقب دارند و ترکان مرتبه بوزوقی از اوجوقی بلندتر باشد زیرا که

زیرا که کان احکم پادشاه دهند دبیر را ایلچی گویند در آن چنین اغوز بهین قاعده مرعی داشته وصیت نمود که دست راست لشکر که اعراب آنرا میمنه نامند و اترک بزرگان متعلق بود و دست چپ که بعربی میسره و ترکی جوانغار عبارت آنست مفوض باویغور بود و ایضاً ولایت عهد را با ولاد بزرگ مخصوص گردانیده فرمود که فرزندان او جوقی تابع ایشان باشند و چون اغوزخان را مثال این وصایا فراغبال حاصل گردید سلطنت مجازی را بدرود نموده روی بملکت باقی آورد

ذکر کن بن اغوزخان کن بلغت ترکی مرادف آفتاب است دولت کن خان بعد از فوت اغوزخان بر اطراف بلاد ترکستان تا فته رعیت را در سایهٔ عدل و احسان و بناء لطف و امتنان جای داد و بموجب تصواب وزیر پدر خویش ذیل خواجه متروکات اغوزخان را در میان برادران و برادرزادگان تقسیم نمود و جمله هر یک منصب مناسب معین نمود و لمعاً ایشان را مقرر ساخت و بمن مدبر آن وزیر صافی ضمیر میان آنطایفه قواعد مودت و محبت مؤکد و موطد گشته در مجالس طوی و محل کشیدن شیلان هر یک چنانچه وسا ری خود را میدانستند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریقهٔ موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کن خان مدت هفتاد و سال باقبال گذرانیده از دار ملال بملک دیگر منتقل گردید **ذکر آی خان بن اغوزخان** آی ماه بلغت ترکی یک معنی دارد و ماهچه را نایت گشورگشائی آی خان بالمعنوب آفتاب حیات بر اورش کن خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت و چند گاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده بهنگام حلول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدز خان بن آی خان** ترکان ستاره را یلدز گویند و اختر طالع یلدز خان بعد از فوت پدرش بدرجهٔ شرف رسید چند گاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه بود آخر الامر او نیز بملک باقی انتقال نمود **ذکر منکلی خان بن یلدز خان** منکلی بلغت ترکی مراد ف ریاست و مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود **ذکر تنکر خان** تنکر بلغت ترکی مراد ف دریاست و دولت تنکر خان پس از فوت منکلی بحرام و مراد جاری گشته چون بکبرن رسید امر سلطنت را به پسر خود ایلخان مفوض گردانیده خود بگوشهٔ عزلت شتافته بتدارک مافات مشغول گردید ایلخان معاصر تور بن فریدون بود و تور با سوبخ خان که سلطنت قوم ماتا متعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت مینمود کفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گرفتن پسرش قیان در مصاحبت یلدز بارکنه قوون

بخشایان بلاغت نشان و بشکیبان فصاحت بیان آورده اند که بعد از فوت اغوزخان مدت هزار سال اولاد امجاد او بدولت و اقبال گذرانیدند آنگاه بهرتمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسر حد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوز را تاج بسر دفع کنداینید و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراء النهر و ترکستان استیلا یافت با سوبخ خان تا ماتعلق شده عنان بصوب ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین وغا جنگ و پیکار چنان شیون تور و سوبخ بپای نکرد و فریب کریزان شده رو دو فرمحی معسکر ایلخان منزل گزیدند و در دیگر سبکباگاه بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساخته در کشش و کوشش و قتل و خونریزش هر بته مبالغه نمودند که غیر از ایلخان بن یلخان و پسر خال و تکوز و دو پسر خلال ایشان متنفسی از آنقوم زنده نماند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکنده چون شب در آمد براسبان باد رفتار سوار شده راه گریز پیش گرفتند و بهنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه بر اطراف و جوانب آن محیط بود و یکراه صعب پیش داشت و از جمله اتفاقات یکی کوه بد کرد چون بارهٔ توکفتی که بود از فلک پارهٔ بر و نوش خدا آفرین چنان در و نوش آب و علف چون چنان و آنچنان سور بر و مشقت بسیار متقلان جبل آمده دران طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمهای خوشگوار و اشجاری بافتند مسکن با ثمار حلاوت آثار و انجیر و سایر جانوران شکاری در اطراف و جوانب آن بیشمار بود لاجرم بمقتضای حال قامت انداختند و ترکان آن منزل را کنه قوون گویند یعنی گرینده القصه قیان و تکوز سه پسر دیگر از کنه قوون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند و قبایلی که از ذریهٔ قیان اند موسوم بقیات گشتند و جامع التواریخ رشیدی مسطور است که بلغت قیان عبارت از سیل قوی است که از فراز کوه روی بنشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت و دلاوری باین اسم موسوم شده بود و قیات جمع قیان است و اقوامی از صلب تکوز ظاهر شدند و لکین خواندند ذکر خروج قیات و ورلکین بحضرت رب العالمین اشراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات و ورلکین بمرتبه رسیدند که اکنه قوون را کجایش ایشان نماند یکی همت بران مصروف داشتند که از انجا بیرون آیند و در منازل آبا و اجداد خود توطن نمایند و حال آنکه راه ایشان از کوهیکه معدن آهن بود مسدود و شت او آنجاعت بعد از تامل و اندیشه

همه بسیار جمع آورند و انگشت فراوان بآن منضم ساخته از چرم کوزی نهصد دم ترتیب دادند و آتش در آن تیز مهازده و دهمار او دمیدند چون آتش زبانه آمد بتاب روان گشت بر خاک آهن چون آب و بدین طریقه بعضی از آن کوه را که اخته و راه پیدا ساخته از راه کنه قون بیرون خرامیدند و بجانب دیار مغول شتافته وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار و قبایل دیگر بیرون آورند و ساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون راه کنه قون بودند خود را داخل مغولان گردانیده بدیشان پیوستند و چنانچه جناب اشرف المتاخرین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین عمامه کرده اند یورت مغولان در طرف مشرقست از آبادانی دو روز و آن هفت هشت ماه راه شرقیش پیوسته بسر حد ختای و غربی آن متصل بزمین ایغور شمالیش ملتصق بارضی قرقز و نکای جنوبیش طیسم بحد و نهایت قوت انجماعت در اکثر اوقات کوشت شکاری بود و لباس ایشان پوست سباع و بهایم و العلم عند الله المکرم المنعم فکر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود و بیان آنکه آلان قوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود مورخان بزرگ و مستجران احوال تاریک و تنگ چنین آورده اند که بعد از خروج اقوام قیات و در لکین از رکنه قون سلطنت مغولان بر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت و عظمت و اتصاف باشت و بحسن تدبیر الوس را معمور گردانیده و نزد قوم مغول انتساب کسی بنجابت صحیح باشد که نسب خود را بیلدز خان رساند و آلانقوا که مادر بونجر خانست و نسب چنگیز خان و امیر تیمور گورکان بدو می پیوندد ذکر یلدز خانست زیرا که آلانقوا بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطورست دختر جونیه بود و جونیه بنت یلدز خان و این آلانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال متینه دختر اختری از بوج خانی کرامی که بهری از بوج خانی و آن عفیفهٔ خورشید لقا در اوایل حال بسلک ازدواج پسر عم خویش درآمد و بون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت در بون بیان و اجداد او بان و کلوران و طوغلا بود و این ستوده روزگار از کوه برخاسته بر سریر سلطنت جلوس نمود و آلانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکدای و بجدای و چون دو بون وفات یافت آلانقوا بسردار ایل و الوس پرورش اولاد امجاد اشتغال نمود در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد و کالم دهان او فریفت و بدان واسطه آن ضعیفه حامله شد حکایات مریم اگر شنوی یا آلانقو همچنان بگوی قوم چون از آن مبطن خبر یافتند زبان طعن و تشنیع بر آلانقوا دراز کردند و جناب عفت مآب اکابر و اصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابراء ذمهٔ خویش از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان مؤثر گفت صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز میگردد و گفت اگر شمارا قول من باور نمی آید چند شبانه روز در خرگاه من بسر برید تا حقیقت این سر ظاهر شود و جمعی از اشراف مغول چند شب متصد گشت این مبهم بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای خرگاه در می آید و بیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی اربعة النهار روشن و آشکار گشته بلکویان و عیب جویان زبان در کام خاموشی کشیدند و آلانقوا را از آن نور موجود للسرور سه پسر خورشید منظر در وجود آمد یکی را بوقون قبقی نام نهاد و قوم قبقیان از نسل او پیدا شدند و پسر دوم را موسوم به برقتین سالجی کردانید و قبایل سالجیوت بوی منسوبند و سیوم را بونجر موناق خواندند و مجموع خانان مغولستان از ذریت بونجر اند و اولاد و احفاد این سه پسر را که بزعم ترکان از نور پدید آمدند نیرون خوانند و مراد از لفظ نیرون آنست که از نسل طاهر ظاهر شده اند و ایشان را بزرگ ترین اقوام مغول دانند ذکر بونجر قاآن چون بونجر بن آلانقوا بجد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف گردانید و او با بوسلم مروزی معاصر بود و مدتی ملوازم عدل و انصاف قیام نمود و چون از دنیا رحلت کرد و پسر یادگار گذاشت یکی بوقاکه جد چنگیز خان و قراچار نویانست و دیگری توقیاکه فرزندی داشت ماجین نام بوقاخان قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد را به پسر خود مونن تفویض نمود و تومن خان بعد از انتقال بوقاخان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت و طریقهٔ مرضیهٔ عدل و احسان شایع گردانید و او را خاتونی بود بغایت عاقله منولون نام و اینو پیچون منولون را از دو تومن خان نه پسر کرامت فرمود و پس از فوت دو تومن آن شیرزن بر بالای کوهی که آنرا انوش ارکی میگفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار جمع آمد و آن شاهد عفاف و کون که هر کدام از ایشان هزار خانه و اربو دند از قوم جلایر کما ذکر فی محله قبایل در لکین بودند در رودخانهٔ کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک بیهودت منولون ساکن گشتند و پیاز کوهی از زیر زمین کنده میخوردند منولون ایشانرا از آن امر مانع آمده گفت نظم که نه یاد کار کرامی من که هستغفر زندنامی من بین و شت هر وقت بازی کنند بروز نشاط اسب تازی کنند چو پر رخنه کردید دانستان چگونه بود حال یکرنشان جلایریان بدین جهت فرصت

جسته رشته حیات مغولان را از هم گسستند آنگاه سر راه بر اولادش گرفته ع از آن نه پسر کشته گشتند هشت و پسر نهم مغولان که قاید و نام داشت در آن وقت بخواست کاری و خیر یکی از خویشان پیش عم خویش آمد چون با چنین از حرکت شتابع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاد و باز خواست بلنبع نمود و آنجماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیته بی استصواب ما بوقوع نمی‌انجامید و چنانکه از طایفه را که خون مغولان و اولاد او را بریخته بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر کرده نزد قاید و فرستادند و قاید دماغ عبودیت بر چنین ایشان نهاده بدستیاری عیش و عشرت مشغول گشت

قاید و خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بساعی جمیله تا چین سر و ایل و الوس خود شد و در ایام دولت و اقبال از رودخانه جوشی بیرون آورد و آنرا بر الوس نام نهاد و با آبادانی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قاید و خان را سه پسر ارزانی داشت بالینقر که چنگیز خان و قراچار نویان و جوقه تکوم که قوم تایجوت از نسل و پیدا شدند و چار چین که قبیله سخوت بوی منسوب اند و جوقه تکوم را پسری بود سرو قد نام و سرو قد فرزندی داشت موسوم بهیمقا و هیمقا در ایام جوانی بدست اهل خطای افتاده او را پیش الستان خان بردند و الستان فرمود تا شاه زاده را بهیچ آهنین برخچوپان و چنانش بچوپانی حرمی بر بدوخت که مسمار پولاد را دل بسوخت و چون ایام حیات قاید و خان بنهایت رسید پسر ارشد ش بالینقر بر مسند سلطنت بالینقر خان بعد از انکه مدتی با مر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان بادشاهی عالیشان و دولت مند بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک مورث و منظم فرمود و او را پنج پسر بوجود آمد و از دیگری دو پسر یکی تکم متولد شد و از توامان یکی را قبل نام بود و دیگری را قاجولی و قبل بدو سیم چنگیز خانست و قاجولی بدو پسر هشتم امیر تیمور کورکان گشتار در بیان خوابی که قاجولی و بتعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی در زمان حیات تومنه خان در عالم رویا مشاهده فرمود که ستاره بمقارنه یکدیگر از جیب قبل طلوع کرده اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب طالع شد که اطراف آفاق را منور گردانید و از آن اختر چند ستاره دیگر متشعب گشت که هریک پرتوی بر مملکتی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از انکه از خواب در آمد لحظه در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از کریسان او هفت چشمه پی در پی طالع گشته غارب شده و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم را نورانی ساخت و از و چند ستاره پدید آمد هر یک بر حظه پرتو انداخت و چون ستاره بزرگ غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند انگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته تعبیر آن دو خواب را زبان بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل فرمان داد و زبان الهام بیان بتعبیر آنخوابها گردان ساخته گفت خواب اول دلالت بر آن میکند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بیشتر معمورهٔ عالم را بحکم متصرف در آورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آنخان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بر سریر حکومت تکیه زنند و یکی از اولاد او که مدتی بر تخت نشیند بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع مسکون بتصرف در آید و او را فرزندان باشند که هریک والی و لایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او با مر لشکر کشی و امارت قیام نمایند و در این باب وثیقه ملکی کرده بالتماس تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود و بمقتضای عهد نامه مذکوره قبل بر تخت خانی جلوس فرمود قبل خان ملقب بانجیکت بود یعنی عزیت پرور و انجیکت خان بصفت ضعف و رافت و سمت شجاعت و نخاوت اتصاف داشت و بوفور عدالت و انبهت از امثال اقران ممتاز و مستثنی نمود و با برادران خان خانان چنان خواست کز راه مهر و وفا میانشان بود دوستی و صفا و بهمه بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعا حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام کرده سیده بخانی رفت و الستان بتعظیم و تبجیل و قیام مفوده تبر تیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از انکه بهره شراب کند می اندیشید هر زمان رو بصحبت برخواسته و بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می آمد و شراب می آشامید مردمیکه حقیقت آنحال نمیدانستند متعجب شدند که کسی را چگونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب خورد و مست نشود و بعد از چند روز بدین صورت

قبل و قتیکه مست و بی شعور بود و الستان بسخنها پیش او رفت و ریش خان ختای را که فشنام داد و الستان ازین بیحرمتی درخشم شده کینه او در دل گرفت
و چون قبل از خواب مستی بسیدار شد در غایت ندامت زبان معذرت بکشاد و الستان او را پذیرفته تاج و کمر مرصع بوی بخشید و رخصت مراجعت بوی ارزانی
داشت انگاه امرا ختا قصد قتل قبل خان نموده نزد الستان خان آغاز بدگوئی کردند که او را چرا زنده گردی رها چه نیکی طمع داری ازاو شاه و
الستان آنسخنان را بسمع قبول جای داده ایلچی از عقب خان ارسال داشت که باز گرد قبل خان گفت که من باجازت خان بیرون آمده ام بازگشتن نتوانم
نمیداند ایلچی این پیغام را بالستان رسانیدند خان ختای فوجی از لشکر بازگردانیدن قبل مامور ساخت و آنجماعت چون نزدیک بقبل خان رسیدند
ایشان را فریب داد و در خانه دوستی که در آن راه داشت فرود آمده و آنده وست که سالجوتی نامداشت قبل خان را گفت که صلاح در آنست که دیگر
الستان خان را زینهار و ابهی را که در طویله مست و در سرعت و رفتار از برق و باد بستی میبرد سوار شوی و خود را بالوس خود رسانی قبل این سخن را بسمع
قبول شنود و بر آن سبز خنگ بقرتیز برنشست و روی بصوب فرار آورد و مردم الستان خان از عقب او در حرکت آمده مقاتب بگرفتن رسیدند
و قبل ناچار بمقتضای وقت جولی بهادر را بمقابله فرستاد و خود را از دغدغه توجه بجانب ختای باز رهانید بهوشت پیوسته که قبل خان را زنی بود از قفقاز
که او قولقه نام داشت و آنزن از خان خویش پسر آورد و نامهای ایشان اینست اوکین برقاق قوتبله برتان قوتو قوتوکه قدان بهادر تودان و بچکین
و اوکین برقاق که بعنایت صاحبقران بود نوبتی در صحرا طواف میفرمود ناگاه جمعی از تاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده او را بگرفتند و پیش الستان خان
بردند تا بر چوبین دوخته هلاک ساخت قوتبله خان بکمال شجاعت و تهور موصوف بود و آوازه او از غایت بلندی از بعضی نشنیده بجائی از میمنه
در جوامع التواریخ مسطور است که قوت بازوی قوتبله خان باندازه داشت که هرچند شخصی قوی تنه بدستش افتادی مانند چوبی ضعیف او را دو تو کرده
پشت بشکستی و قوتبله خان بعد از فوت پدر امیر فرمانده بی بر سر نهاده مصراع میان بست برجنبک و لیکن خواستن و لشکر مغول جمع ساخته
و ایشان را استمالت داده گفت رشاه سیاه ختا و ستار برآورد خواهم بمردی و مار که ایشان بگشتند برقاق را همان بهمقاشاه قتال
و مغولان باظهار طاعت و انقیاد نموده قوتبله بعزم مقاتله الستان روانشد و خان ختا با سپاه بلا انتها در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق
افتاد و ختائیان شکست یافته همه مال و اسباب الستان بکل بغارت ببردند چنبل مغول و قوتبله خان مظفر و منصور بمقر خود باز گشت و چون اجل موعود رسید
متوجه ملک عدمی گردید قوکریتان بهادر برتان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل نداشت بنابران لقب جانی او بهادری تشریف
در ایام دولت برتان عش قاجولی بهادر فوت شده برتان بمنصب سرداری سپاه را بپسرش ایردمجی تفویض نمود و بعد از ان ایردمجی را بر لاس کشته و نسب تمامی بر لاس لوی اتصال
میابد و برتان بهادر را فرزندان بسیار بودند از جمله بیسوکا بهادر بمزید مردانگی و تهور ممتاز داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت
بیسوکا بهادر چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایردمجی بر لاس فوت شد از و بیست و نه پسر یادگار ماند بیسوکا بهادر
منصب ایردمجی را بسوغوچین که سن و اعقل اولادش بود عنایت فرمود و آنگاه سپاه بسیار تا تاکشیده اموال و جهات آنطایفه عرضه نهب و تاراج گردانید
بدیلون بولدوق شافته در آن یورت فرخنده خاتون بزاد بچنگیزخان شاه والانژاد و موغوچین بابیسوکا بهادر گفت که این آن کوکبی است
که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را مسخر خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و بیسوکا بهادر را از مار تموچین سه پسر دیگر بود وجوچی قاچولی
و قاچیون و اوتچی و از خاتون دیگر کمکت پسر داشت بلکونی نام و از جمله این چهار پسر جوچی قسار بغایت شجاعت و عظم خلقت موصوف بود میان تنگ
چون شیر و بازو سطبر بچنگال او پیشه بودی ببرزه وجوچی قسار چون بر یکت پهلوانی خفیف کمانی بی از انگه تماس بدن او شود از زیر پهلوئیش بیرون
میرفت و بیسوکا بهادر در تنگوز ئیل سنه ۵۶۳ در گذشت و چون ایام موغوچین که مدبر امور مملکت بود عازم سفر آخرت گشت بنابران قوم میرزوان از اولاد بیسوکا
روی گردان شده بقوم تایجوت پیوستند نظم سپاه بسوکی همه خیل خیل باقوام تایجوت کردند میل بیان مجملی از حال چنگیزخان چنگیزخان در
بیسوکا بهادر بن برتان بهادر بوده مادرش اولون اکه دوتولا او در منزل دیلون ایلدوق بتاریخ عشرین ذیقعده سنه ۵۴۹ موافق تنگوز ئیل موی نمود و در
که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدایع آثار گردانیده اند چنگیزخان بطالع میزان متولد گشت و سبعه سیاره
در آن برج بودند و راس در سیم و ذنب در نهم از سایر امور خان چنان آورده اند که اجتماع سبعه سیاره در میزان سنه ۵۴۹ اتفاق افتاده و در آن سال

در آنسال چنگیزخان را سرداری ایل الوس قوم سیزون دست داده و باتفاق ارباب جنا چنگیزخان در وقت ولادت مقداری خون فسرده در مشت داشت و آنچنین زده عقلا دلیل بود بر دلیری آن تموجین او بر سنگ و ماه و بنابران در آن سال که چنگیزخان در وجود آمد نام حکومت حاکم قوم تاتار که تموجین نام داشت بانتها رسیده بود و بیسو کاها در پسر خود در اموسوم بتموجین کردانیدند و چون تموجین سیزده سال شد در تنکوزئیل پانصد و شصت و دو بیسو کاها در وفات یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم و قبیله او بر دم تاجوت پیوستند و تموجین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او در از شده و بهر دستی شمشیری دارد و که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را با مادر گفت آنعورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد و گفت تو بر مشرق و مغرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت بلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است تموجین بعد از فوت پدر بسبب قصد دشمنان بداختر چند کرت در مهلکها افتاد اما چون مقدر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا و ورطات دست داد و در وقتیکه سال عمرش از سی تجاوز نمود سردار ایل الوس خود شد و بنا بر مخالفت بعضی از حکام ترکستان در سن چهل سالگی باتفاق قراچار نویان بن سوغوچین بناه باونکت خان بردو اونکت خان حاکم قوم قرایت بود و در آن زمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموجین مدت شش سال در موافقت و موافقت اونکت خان بسر برده بعد از آن بین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموجین بروی ظفر یافته در تنکوزئیل پانصد و نود و نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در ترل ثمان کمره بر تخت خانی و مسند جهانبانی برآمد آنگاه متوجه استدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خوانین مغولستان و ترکستان گشته بانذک زمانی بر همه علیه کرد و در سنه اثنی و ستمائه یکی از متعددان مغول که او را یت سکری میگفتند اسم تموجین را چنگیزخان مبدل گردانیدند و چنگیزخان بعد از تسخیر تمامی بلاد شرق و شمال بنا بر اسبابی که در ضمن قضایا بر سلطان محمد خوارزم شاه گذشت در شهور سنه ۶۱۶ متوجه ماوراء النهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ۶۱۷ بخارا رسید و هم در آنسال در تمامی آن بلاد لعذم کشش خونریزش بجای آورده جثه نویان موسوم بارباسی بهادر را بعقب سلطان محمد خوارزمشاه ارسال داشت و ایشان بهر دیار که رسیدند از آن دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیزخان از نهم ماوراء النهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نمود و عنان بتخریب بلخ تافت و تولی خان را با جمعی کثیر بتسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ مکان متفسی باقی نگذاشت و چنگیزخان از بلخ بطالقان رفته بهبهت سنه خود قیام نمود و بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین مینکبرنی گشت و بعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین بروجهیکه در آخر مجلد ثانی مسطور گردیده از نهم قهر بار دیگر ماوراء النهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در آمده در نواحی بلجه سنه ۶۲۴ بمقصد رسید و در آخر ایام حیات میان او و سیدر قوقحا کم تنکت و قاشین بود محاربه عظیم روی نمود و در آن جنگ نیز چنگیزخان را ظفر و نصرت دست داد اما مقارن آنحال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه ۶۲۴ که موافق تنکوزئیل بود وفاتش اتفاق افتاد و او قاآن چنگیزخان نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت و مدت بیست و پنجسال علم سلطنت برافراشت و چنگیزخان از خاتون قولان و قتایان فراوان بود و در آید جنید اردو در دون خاتون دبرش زیاده بر صد فرزند و سراید آن زنان پنج نفر اولاد ذکور چنین دختری نویان که حاکم قوم قنقرات بود کنجه بنت التان خان کوری سورن دختر مانکت خان بیسولون بنت جاکیسو قولون دختر طارایسون و زین پنج خاتون باتاج و کاه فرزند بود دهم بر تموجین براه که از شاه فرزند بسیار داشت چه ز پنج دختر پسر چار داشت و اولاد ذکور چنگیزخان بروایت ظفرنامه نه نفرند از آنجمله چهار نفر کرا ز بر تموجین در وجود آمده بودند اعتبار بسیار داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای اوکدای تولی و چنگیزخان هریک از این چهار پسر را بر وجوه مهمی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس بزم متعلق بجوجی میداشت و بر غور سیدن و سیاست کردن مغولان و گرفتن معوض برای جغتای بود و در تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور اوکدای بتمام میبود و تولی که او را اخ نویان میگفتند بحافظت آردو و سر انجام مهم لشکر قیام مینمود و در وقتیکه چنگیزخان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد و اخوان خود قسمت کرد و در باب تشیید بناء اتحاد و موافقت میان ایشان پیوسته سخنان بجنیده بر زبان می آورد و چنگیزخان نابع هیچ دینی و ملتی نبود و از تعصب و جحان مذهبی بر مذهبی احتراز مینمود بتعظیم و تکریم علماء و زهاد هر طایفه میپرداخت و این معنی را بر درگاه پادشاه بی نیاز عظم سلطانه و عمم احسانه وسیله تقرب میساخت اکثر یاساو رسوم که تا غایت میان مغولان باقی مانده چنگیزخان وضع کرده و در سر انجام امور وزارت او محمود یلواج نجاری شرایط اهتمام بجای می آورد و چون بسعی خاطر بخن

گذارد مجملی از احوال و آثار چنگیزخان بسمت تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صعبت انعطاف خواهد پذیرفت انشاء الموفق والمعین کفتار در بیان ابتدای چنگیزخان نژاد او نوک خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان در آزمان که آباء واجداد چنگیزخان فرمانفرمای اقوام میرون بودند تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه نمی نمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق تنازع و خصومت بوده همت بر افناء و اعدام یکدیگری گماشتند و چون چنگیزخان هفت ساله و سال از پدر بازماند اکثر قبایل که متابع پسر کاهیا در بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه او را صعبات بسیار و شوار دست داد و چند نوبت در مهلکها افتاد و با آخره کارش نهایت اضطرار رسید و با سمصواب قرار چارنویان بن سوغوچین با او نک خان که حکومت قبیله قرایت متعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بزرگتر جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی میبود پناه برد در جامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه فام داشته بجهة سواد لون ایشان را قرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه و تمامی قوم قرایت که او نک خان حاکم ایشان بود از ذریت یکجا عت اند و معنی او نک خان ولی یک ولایتست و نام او نک طغرل بود و هم بدین قوت جارقورین سغور و سالها فرمان میان او نک خان و بیسو کاهیا در قاعده محبت و اتحاد و سمت استحکام داشت و چنگیزخان بعد از فوت پدر بسنت بد و در مقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت القصه چون چنگیزخان بنزل قوم قرایت رسید او نک خان بشیم شفقت و احسان و احترام در وی نگریست و بسنت بمالازمانش در کمال مرحمت و عاطفت زیست و چنگیزخان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف کفتار و حسن کردار بماندک زمانی امور ملک و مال او نک خان را بقبضه اقتدار در آورد و او نک خان بنای سر انجام اکثر مهام بر اقتضای رای صوابنمایش نهاده از سخن او تجاوز نمیکرد و در آن اوقات که چنگیزخان در مصاحبت او نک خان اوقات میگذرانید برادر او نک خان جاکمیوماه ی در مقام مقابله و مقاتله آمده او نک خان بهمین جلادت و شجاعت چنگیزخان بروی ظفر یافت و در سنه ثمان و تسعین و خمسمائه بر نور کین و حاکم قوم مکریت تو قتا سکی نیز غلبه کرد و هم در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک نمودند او نک خان و چنگیزخان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه بصف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنک یه کردند پدید آمد از کثرت باد و برف شد از برف صحرا چو دریای ژرف ولیکن بمیان کس که مکار بود بعقل بخود کرفتار بود نه کشت بسیار کس زان کرده بسی کرده افتاد از تیغ کوه نکرده کسی جنگ بگریختند از ایشان دو با هم نیاویختند و چون چنگیزخان مدت هشت سال در پناه دولت او نک خان ببعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز در جاه و حشمت او بیشتر از پیشتر کردید نایره رشک و حسد در باطن بعضی بدانديشان در اشتعال آمده همت بر سعی ایشان او نک خان و در حلوت نزد او نک خان و را بداعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که مهتر قوم جاجرات بود پیشتر از دیگران مبالغه نمود اما او نک خان استغنای طبع قبول نشود و جاموقه سنکون اوه نک خان را که بعضی از امور خان ازوی بسنکوم تغییر کرده اند در قصد چنگیزخان باخود موافق ساخت و سنکون با چنگیزخان دل درکرده و چند نوبت پدر را بر اغذاء او تحریص و ترغیب نمود بالاخره بر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده او نک خان خاطر بران قرار داد که سحرگاهی که چنگیزخان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و هم او را بر طبق الخواء حسا و بسیارد قضا را در آن روز یکی از امرا بصورت آن اندیشه از خلوتی پیش خانون خود حکایت سیکرد و کودک که از رمه شیر آورده بود ندوبا تاچو قشیلق نام داشتند بزیر دن خرکاه آتش افروخته علی الغور متوجه اردوی چنگیزخان کشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیزخان از استماع آن خبر متغیر شده و با قرا چارنویان طریق مشورت مسلوک داشته در آنشب خیام معسکر خود را بر جای بگذاشت و در موضع قلاطین که از حدود ولایت ختایست بدامن کوهی کریخته بنشست و همانشب او نک خان با سپاهی فراوان بار دوی چنگیزخان شتافته چون خیمها را بر جای دید بغرمود تا تیر باران کنند و بعد از آنکه دانستند که در آن خیام هیچکس نیست متفحص گشتند و از عقب چنگیزخان در حرکت آمدند و بدامن کوه رسیده چنگیزخان با وجود قلت اتباع پای ثبات بفشرد و از صبح تا شام با استعمال آلات پیکار اشتغال نمود و در وقت ظلام لیل که هر یک از آن دو جیل بمنزل خویش فرود آمدند چنگیزخان پشت بمعرکه کرده بسرعت بالجویه شتافت و در آن مقام نام کسانی را که در آن جنگ در علامتش بودند بر قرنوشته هر یک را منصبی مناسب مقرر فرمود و آن دو کودک را که

واکه خبر قصد اونک خان بوی رسانیده بود ندر خان گردانید لنظم ۲ هر آنکس که از نسل ایشان بزاد * که نشان نپرسند انبای ما * کز ین پس
نشیند بر جای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیزخانی و خواقین تیمور کورکانی در بلاد ما وراء النهر و خراسان اقامت و استقلال
از نسل باتا و قشلیق اند و نسب باتا و قشلیق بتکلیکوت این اوزناوت میرسد القصه چنگیزخان از سرچشمه بالون قدحتای فته بر لب اودی فرود آمده
از آنجا بچهار هزار و شصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع ناوشاقت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده بمطلب صلح او را خائف ساخته
بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش * که ویران شد آباد بوم و برش و در آن جنگ قراجار نویان پیری بر سب اونک خان و چنانچه بسر آمد
و اونک بر اسب دیگر سوار شده با نفاق سنگون قرار بفرار اختیار کرد و بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود بناه برد و امراء تایانک خان
اونک خان را کشته سنگون بجانب کاشغر گریخت و در آن یار ضرب تیغ قلیچ قراکه یکی از امراء قوم خلج بود کشته حیات او بسر نگبیت ذکر
وصول چنگیزخان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی چون
چنگیزخان بر اونک خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع و منقاد ساخت و در سنگون ئیل بالصد و نوزده در موضع ئمان کهره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار
برافراخت و بسیاری از اقوام مغول گرد اطاعتش بر میان بسته سر بخدمتش فرآوردند و این جبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان بن ایناج خان رسید
خیال قتال بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد و تایانک خان در آن زمان
پادشاهی بزرگ بود و تا بوقا نام داشت و خان خانای او را تایانک لقب داده بود یعنی پسر خان چون چنگیزخان از دعوی تایانک خان خبر یافت در دفع
او با اولاد و امرا جانفشانی نمود و برادرش شلکوتی با قراجار نویان گفت بیت که در جنگ اگر شه بود پیش دست نه یقین دان که بر دشمن افتد شکست
بنابر آن چنگیزخان تا بیرخ منتصف جمادی الآخر سنه ستمائه موافق سنجقان ئیل با لشکری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانک خان نیز سپاهی
فراوان جمع آورده بمیدان مردان خرامید و در روز جنگ و هنگام ملاش نام منگ تایانک خان چون هنرکاری یافته خود را بگروهی رسانیده و بعضی
از امرا لشکر چنگیزخان تا خندق و منولان در مقام افتاده بیشتر آن جا لیده را بر خاک هلاک انداختند و چون شب در آمد تایانک خان منهزمت فراوان از آن
کوه پایان رفته خود را بامنی رسانید تا هم در آن چند روز جنگ اسیر گردید و پسرش کوشلوک نزد خود طلبیده روی فتنه و مکاری این احوال بلوکران جاروقه
خدمتش را که ایرسم چنگیزخان در صحراء و بیابان سرکردان بود کرده پیش آن پادشاه کامران آورد و چنگیزخان انجماعت را بواسطهٔ غدر و بیوفائی
که با ولی نعمت خود کرده بودند معاقب گردانید بکشت و جماعت قرالبسب سعایتی که نزد اونک خان و سنگون تقدیم رسانیده بود پاره پاره کرد و
بعد ازین واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیزخان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتایکی بود و چنگیزخان بجانب ایشان حمله اول
توقتایکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بورق که برادر تایانک خان بود رفتند و چنگیزخان از آنجا بمملکت تنگت که آنرا تاشین نیز گویند شتافته تا ندک
زمانی آن خطه را نیز مسخر ساخته بیت و ولایات تاشین همه کرد پست * زغارت بسی مالش آمد بدست و بتاریخ رجب سنه ثمانی و ستمائه مطابق بارس ئیل
در وقتی که سریر اعظم بیت الشرف خویش ایمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه ریاحین و ازهار بهزار نگارزار ارم می نمود
چنگیزخان بتهیه اسباب قرلتای فرمان داد و ترکمان جمعیت بزرگ را قرلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امراء عالیمقدار و اکابر شمنار و کباد و یاغ
مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم فرمود که طوق سفیدپایه منصوب ساختند و در سایهٔ آن علم قدم بر مسند نهضت و کامکاری نهاد و جناح حرمت و عظمت
بر مفارق همگنان گسترد و اعیان و اشراف کرجانسپاری بر میان بسته و زبان بمداحی و ثناگستاده هر کس را انجمن بود لوازم نیاز و ثنا بجای آورد و در آن اثنا
یکی از مستعدان مغول که موسوم بکوچو بود و بت تنگری لقب داشت و دعوی پیکر و که مرا برمانی التصویر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی بسماوات
عروج می نمایم و با صاحب نجوم و بروج تکلم می نمایم آن مجلس را آمد چنگیزخان که تا آن زمان سوسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی شب مرا گفت و می
زمین را بتموچین و فرزندان خویشان او دادم اکنون من تا چنگیزخان نام نهادم نظم نهادیم نام تو چنگیزخان * تو من بعد خود را تموچین مخوان همه
کس او را بهمین خواندند بدان نام تو آفرین خواندند از آن رو که معنی چنگیزخان بود شاه شاهان بتورکی زبان و چنگیزخان اگرچه پیدا

بتنگری مژده دکه ابست اما در آن وقت صلاح وقت در تعرض او ندانست و بعد از چند گاه بت تنگری هوس سری کرده نوبتی جهت تشفیت امری از امور
با برادر چنگیز خان جوجی قسار آغاز بحث فرمود و جوجی حلق او را بر گرفته و از جا برداشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست و در جامع التواریخ مسطور است که بت
تنگری ولد مسکلیک بوده و نسب مسکلیک بآنجا میرسد که یعقوبکیان بن ازیاد محاربه پیوسته و بعد از فوت پسوکا بهادر ما وچنگیز خان اول آنکه وجالا او بسر میبرده
از غرایب آنکه بت تنگری از کرما و سرما متضرر نگشتی و برسنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا اوتان کاوران گویند منزل گزیدی و از هیچکس
خوردنی نجستی بیت برهنه کوهی بدی سکنش نه سرما کرما نه تشویش تنش القصه پادشاه کشور گشای بعد ازین قرلتای بجانب بویروق خان مغایر
کرده بیک ناگاه در شکارگاه الغ تاق بسر وقتش رسیده و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوک بن تایانگ خان از حال عم خود را
گشته باتفاق توقیا بکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیز خان از عقب رفته در اردوی ایشان پیش آمد و توقیا بکی پیش فهرکشته کوشلوک پناه بکوکنان
برده و بعد ازین وقایع نظم سپاه شهانی که کردیم یاد یکایک بچنگیز خان رو نهاد ذکر صنمهای قبایل همه بدان شاه گشتند مایل همه
وحاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیز خان بشنید بعد از وقوعه اطاعت کورخان بر
آورده با غرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت نظم چنین گفت کای شاه گردن فراز رسیدم بهر تو راه دراز
چنانست امید این هواخواه را که پیچم بسر باشد آن شاه را زروی کرم چون بسر خوانیم بوجه دگر خویش گردانیم بدانست شه گوچه کو بدی بگفت اندرون
جفت جو بدهی مرا و را بپرخواند و جفتش بداد بدامادی خود دلش کرد شاد ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشور گشا
چون میان خوانین قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود و درین اوان که حد و لشکر سپاه چنگیز خان از قطرات باران زیاده گشت
خیال تسخیر آن مملکت فرموده نخست جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخن دانی امتیاز دهشت نزد السان خان فرستاد و او را بمتابعت
خوانده مال و پیشکش طلبید چون جعفر خواجه ببلاد ست السان رسیده از او رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا
مخزنه بست که هرگز خسا پیچ بگانه نموده و فضای این سرزمین محرومه بست که در هیچ وقت پای مهوسی بادپیما از آن پیموده بیت ای مگس عرصه
سیمرغ نجولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می داری باید که چنگیز خان با رامغولان بی سر و پا قیاس نماید و ایواب تعب و بلا بر روی خود
نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیز خان
سخنان السان را بزبان آورد آنگاه چنگیز خان تنها بپشته بلند رفته کمر میان بگشاد و در کردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری عز و برتری طلب
داشت و بعد از چند شبانه روز از ان پشته پایان آمد و فوجی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین نمود و بجانب ختا نهضت فرمود و پس از وصول بحدود ان
ولایت باندک زمانی معمورهٔ جور نجت را که منتها دهزار تومان است مفتوح گردانیده چندین شهر دیگر چون تسخیر کشید و السان این خبر شنیده با لشکری که بهر
اخضر باهزار دیده هرگز بان عدت و کثرت سپاهی ندیده بود از چکید و بیرون آمد و بر سر دره نزول گزیده فوجی از سردارانرا با جنود فراوان بپیشروی فرستاد و
تا از حدود مملکت برخبر بوده اگر فرصت یابند دست بردی بمغولان نمایند و آنجماعت منتظر نشسته تا گاه مشنیدند که چنگیز خان یکی از بلاد را فتح نمود و بتقسیم
غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت تقسیمت شمرده بدانجانب گردیدند و چون آنگروه بپنجین آمش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیز خان
فی الحال سوار شده و فرمود تا دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای رکاب آورده برختائیان تاختند و در حمله اول لشکر السان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان
خسته تیر تقدیر و بشمشیر گذر شدند و بعد از این واقعه میان چنگیز خان و السان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد
و السان خان کریخته روی بدار الملک خود نهاد و چنگیز خان بر پدانجانب رو نهاد و ان گشته السان را دفع آن حادثه با امراء خود کیوکنک و بوکنکشاه چنگسانک
طریق مشورت مسلوک داشت و چنگسانک گفت انسب آنست که درین ولا از راه صلح و صفا در آئیم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد
بتقدیم رسانیم الطاخان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید مبانی مصالحه نزد چنگیز خان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیز خان محمد الطاخان
خان را در آغوش کشیده باز گردانید آنگاه السان خان چکید و را بپسر خود سپرده و از امرای بزرگ قوکنک جنگسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و پس
خود بشهر یک که ساخته و پرداخته او بود و در دوست و ستانت با قلعه سپهر دعوی برابری مینمود انتقال کرده چنانچه در جامع رشیدی مسطور است

الیغار

دو در آن بلده چهل فرسنگ بهست و سه بارو دارد و در یک طرفش دریاست عریض همین که از صبح تا شام سیصد تمام کشتی یک نوبت از این طرف بدان طرف میرود و می آید در آن شهر میوه سرد سیری می باشد القصه بعد از رفتن التمان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یافت و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داد و شرار شر و شور از اطراف آن کشور تا مدتها کار بجائی رسید که میرالتمان خان حکومت چگیده را با و گذاشته نزد پدر رفت و حاکم چورجه که او را بوکه میگفتند ایلچی همان برق دیار و نزد چنگیزخان فرستاد و او را اظهار اطاعت نموده و او را از خطوط الملک خبر داد بنا بر آن چنگیزخان و امیر توغان ملکان سامو قند را با لشکر فراوان به تسخیر ختای نامزد کردند و ایشان بچگیده و فتنه چند کاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از استماع زمان قوت محصوران با تمام رسیده **بیت** بچگیده و جوشش آنچنان تنگ گشت که مانی نجانی نیامد بدست و التمان ناچار اضطرار مردم خود خبر یافته زار زار توغان بوقشاش را با ستاره امیر دیگر مقرر کرده که تفاریچگیده و برنده حکم فرمود که امرا با تمامی لشکریان خود و هر یک ستة قفچاق علده بردارند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سنگ می رسیدند بجمعی از امرای چنگیزی باز خوردند چنگیزخانیان ایشان را گریزانیده و غلات را متصرف گردیدند این خبر چگیده شیوع یافت و فوکیتک جنگسانک از غایت غصه زهر خورده و مرد و سونک جونک گریخته روی به یکاآوردند که تا بحکام ختا متصرف امرا و پادشاه کشور گشتا در آمد و چنگیزخان بر فتح مطلع شده قتقونویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التمان خان فرستاد و بنقل خزاین و خانمش فرمان داد و ایشان بر آنجا رفته نامعدود و اجناس بیقیاس را با خاتون التمان خان که مدتها نام دخت بنظر چنگیزخان رسانیدند و خان بر تخت و سور گشته **بیت** بلشکر بخشید آن جمله مال کاو را بنوعی بخشش علال و چون ایل موافق سنه ۶۱۶ هجری چنگیزخان ضبط و ولایت ختای را بعهده متعلقان گوبانک جلا گرده از سر چگیده در مراجعت بجانب روی خود براه افتاد و چون بمقصد رسیده روزی چند بفراغت گذراند متوجه دفع شلوک و تسخیر قوم قراختای گردید

گفتار در بیان شمه از احوال قراختائیان که گورخان لقب حاکم اینجا نشست و ذکر آنچه میان گوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست

مولد و منشا قبیله قراختای است و ایشان از جمله معتبران آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را گورخان میگفته اند چنانکه ختائیان التمان خان می نامیدند و ولادت چنگیزخان هشتاد و نفر از اکابر آن قوم با اقربا و عشیرت خود و رعایتی باکره می انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قوزقند و میان ایشان و قوزلیان منازعت اتفاق افتاد از آنجا بایلیل شتافته و در آن سرزمین شهری بنا نموده قوب مزار خاز و اراز اتراک ایلی باک و نواحی آن شهر مجمع گشته و در آن وقت در بلده بلاساغون که مغولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب ماچندان بختی نداشت و روم قرلق و قتلق برحوالی ولایت او زده غارت و تاراج میکردند بنابر آن ایلچی نزد گورخان فرستاده التماس نمود که بدانجانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قتلق را کفایت نماید گورخان بلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از پیرهن او فراسیاب انداخت و او را با یلاک ترکان مسوم ساخت و اقوامی را که مخالف و بودند مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاده و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد و آنگاه بحکام ممالک ماوراءالنهر و فرغانه نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت و در شهور سنه ۵۲۶ با سلطان سنجر جلبوده او را منهزم ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کوینک قایم مقام گشت و قراختائیان تا دام گوینک میل فسق و زنا نکرده بود سنامیش می نمودند و چون هوای نفس بر وی غلبه کرد او را بامعشوقش آرمیان برداشتند و لقب گورخانی را برادر او کورخان سابق اطلاق نمودند نفس اطاعتش را بر بیع خاطر انگاشته و میان این کورخان و سلاطین جوارز منشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی بصورت جنگ و ستیز میداد چنانچه شمه از این حکایات در احوال مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و گوشلوک بن مایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق بقبل رسیدن تو قیا بیکی پناه باین کورخان آورد و کورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده مقرب و ماموی خویش سرافراز گردانید **نظم** و را کورخان چو اندوزند خویش بیفزود جاهش بفرزند خویش و دلش گرد و خرم بدختی چو ماه تنش را همیداشت از بد نگاه و در آن اوان که چنگیزخان بکاشغر شتافته بود گوشلوک خیال استقلال نموده در روی بعرض کورخان ساینده که دشمن با بیغ و قتالیغ مدتی شد که سپاه و نایمان مانند رمه بی شبان گردانند و حالا **بیت** که چنگیزخان رو بما خاتمات همه کارا ایشان توان کرد راست اگر رای صوابنمای قضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم قبچیده خود را جمع کرده نام و ایشان از استقلال داده بخدمت رسانم **بیت** رسانده دلی کورخان کمتنش شنیده بهی دید در رفتنش و قامت قابلیت گوشلوک را بخلعت نفیسه

آرایش داده لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بیورت قدیم آباواجداد خود رسید و آوازه وصول او در آن دیار شایع گردید مصراع بروجمع شد لشکر نایمان و حاکم قوم مکریت توقیقان نیز با کوشلوک پیوسته او را جمعیت عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار با کوچانان آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف و اکناف زد و در رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست که سلطان از آنجانب متوجه استقبال کورخان شود و من ازینجانب مقرر آنکه اگر سلطان بشیرکورخان را مغلوب گرداند گاشغر و ختن او را باشد و اگر من درین اثنا پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد آنگاه آن پادشاه از طرفین متوجه کورخان گشته کوشلوک پیشتر رسیده مهم را بر نهج مذکور فیصل داد و چون که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و کورخان قتالی اتفاق افتاده بسبب عدر سپهدکبود جامه میانه سلطان پشت بر مخالفان کرده بدو برافتاد کورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر یکدیگر نهادند و کثرت هیجان کرد و غبار مانع رویت ابصار شده غالب و مغلوب تمیز نشد و مبارزان هر دو طرف تا راج کنان سوی بوادی فرارنهادند و چون کورخان بلاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی قراختائیان به تنگ آمده بودند و می پنداشتند که خوارزمشاه از غضب خواهر رسیده دروازه بسته کورخان را از شهر نگذاشتند و باندافتن تیر و سنگ و افروختن آتش حرب و جنگ اشتعال نمودند کورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرد و بعد از شانزده روز قهراً قسراً بلاساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده در سه شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند چون خزاین کورخان در وقت تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود همچو باری که مال بسیار داشت و می ترسید که کورخان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که در عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی را که امرا در بلاد وقایع گرفته اند بخزانه سپارند و کورخان این سخن را بمسمع رضا جای داد و چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک بهانه بطرفی رفته دم از عصیان زدند و کوشلوک از این حال خبر یافته فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد بیت چنان با سپاه آمد از روی شرق که گوئی همی آمد از مشرق برق مانند بلای ناگهان بیچاره بلاساغون در آمد کورخان بیخبر از توضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سر بر کوشلوک بیای خدمت بایستاد تا کوشلوک باین معنی راضی نشده او را بسبب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و کورخان بعد از این واقعه مدت دو سال زندگانی او چون سنتش نبود و بپنج رسید بعالم باقی منزل گزید و او بشتاد و یکسال بسلطنت و اقبال گذرانید **ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلوک خان و بیان منفعل شدن شر او بسبب توجه جبه نویان** بعد از فوت کورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته بآزمک رانی الالیغ و کاشغر و ختن را تسخیر کرده باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دود ما نهاد بر آورد و آن بدبخت بت پرست بود و در زمانش متابعت ملت نصاری می نمود لاجرم هر دو سه در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هر کس از رجحان شریعت دم میزد او را بالقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بتصرف آن لعین بدکردار در آمد خواست که از روی عجمیت و برهان علما را ملزم گرداند و هذیانائی که باخود مجتمع کرده بود بمسامع معتقدان دین قویم رساند بنابر آن فرمود که در شهر منادی نمودند که هر که در زمرهٔ اهل علم و صلاح است باید حاضر شود و هر که از آن طایفه متخلف گشته کوشلوک روی بدیشان کرده گفت تکیست از شما که از خدا نترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین ملت ما نصدق نبیت مناظره نماید قدوة العلما و المتورعین علما الملة والدین محمد بخشی کرتقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان بالهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرموده در باب ترجیح ملت بیضا جمع و براهین قاطعه نموده کوشلوک را ملزم ساخت و آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کلمات بی ادبانه بر زبان آورد بیت چو عاجز شد آن بی ادب در جواب بدکرد جاشا بی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت دینداری بی تحمل گشته گفت خاک بدهانت باد ای دشمن دین آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام آتشفت خو نموکه انجناب بدا نکبند و ایذا نمایند تا آزدین اسلام برگردد و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم پاک معتقد مایوس گشته در صدد رشته که خود ساخته بود و را چار بسیخ کردند تا بجوار رحمت الهی واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاد و دست تقدیر ملک قدیر ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقیقان از کوشلوک جدا گشته بطرف قم کنگ چنگیزخان این اخبار را شنیده فرمان فرمود که چپه نویان با چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک گردد و چپه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بحدود و آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر در آمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر گریش آباد و امید و خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوجی از متعلقان کوشلوک را تعاقب نمودند و بهر کس از قوم نایمان رسیدند سفاکانه بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی بدره رفت که از سارق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشان را گفتند که اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید صیادان از اطراف و جانب کوشلوک و اتباع او در آمده همه را بدست آوردند و مغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیزخان فرستاد و آنگاه جوجی خان بدفع توقیقان که بطرف کنجک رفته بود نامزد فرمود و جوجی بر وجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزمشاه نوشته شده مهم توقیقان و قوم او را ساخته بمراجعت گردانگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراء النهر آورد و کفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ماوراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد بتیغ خشم و قهر چون خاطر خطیر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر کانون درون مخالفان آن حدود نافت بتسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه رایش نهاد همت بلند نهمت ساخته باسپاهی افزون از قطره و درصفت و ذره در شمار بجانب ماوراء النهر روان شد و چون بنواحی انزار نزول اجلال فرمود اوکدای و جغتای را بمحاصره آنشهر باز داشت و جوجی خانرا بجانب جند فرستاد و آلاق نویانرا بتفاکت و خجند ارسال نمود و بخش خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبه ژرنوق رسیدند و اهالی آنجا بخست در دروازها بر کشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا کشاده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آنقلعه را با زنهار همواره ساخته جوانان را همراه خود کرده سپندند تا در بجانب حصار نور آورده مردم نوزیه را طاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آنمکان بالابد معاش و مصالح زراعت و تخم و کاه قناعت کنند و خانهای خود را باساس برابر شیا باز گذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند مدتی بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمائه موافق سیلان ذیل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار سهو معنی بخار یعنی مجمع علم باشد القصه چون سپاه پیشمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب اول مراد خوارزمشاه کوکخان و سوینجاقاکوشیلیخان با بیست هزار یاسی هزار اشجاعان خجر گذار بر سم شبخون بر سر مغولان تاختند اما چون طلایه آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریان را بر خاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطه ظهور خورشید خاور شعاع ثوابت و سیار حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا در وب خلاف بسته ابواب شهر باز کشادند و سادات و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته و امان طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار شده بآن بلده فاخره در آمد و چون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدان پرست و او همچنان سوار بمسجد در آمده تا مقصوره عنان باز کشید آنگاه از سب پیاده شده بر منبر رفت و نشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبان را سیر سازید مغولان بموجب فرموده کاربندگشته در انبارهای گندم و از صنادیق مصاحف و اجزا را دور انداختند و آخور اسبان ساختند و آخور اسبان ساختند و افسار چهارپایان بدست علماء و مشایخ داده بایاغ داشتن مشغولی کردند و آهنگ مغولی برکشیدند بعد از آن چنگیزخان بعید کاه رفته و با جتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و بخست زبان بحمد و ثناء آلهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که امم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده سبب بنا بر آن خشم انیزدی مرا که از جمله بلاهای آسمانی است بسوی شما فرستاد اکنون هر چه درین شهر طلا و سیم است بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمایید لاجرم متولان آغاز فرو داوردن مال کرده هر چه دادند مغولان از ایشان بستدند و بعد از وشکنجه کسی را بجا نگذاشتند اما چون بر بیع صاع در شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه بناه بمردم

برده بودند و این معنی بر چنگیزخان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانهٔ بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود بنا
بر آن یک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد ازان چنگیزخان جوانان بخارا را به
چنگ قلعه مور کردانیده از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهر آن حصن حصین را گرفتند و مجموع مردانرا که در قلعه بودند کشته عیال
و اطفال ایشانرا اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد ازین واقعه یکی از بخاراییان بخراسان رفت شخصی ازو می پرسید
که حال شما بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصر تر ازین در بیان آنچه از لشکر مغول
در بخارا بوقوع انجامید نبود دشنوان یافت اما جغتای و اوکدای که بقتع انزار مامور بودند چون بظاهر آن دیار نرسیدند غایرخان باتفاق شصت هزار
سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازها بنشاندند و شش هزار دکان مدت پنج ماه آن بلد را محاصره نموده کار محصوران با
ضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزم شاه بکومک غایرخان متعین بود با مغولان ایل شده نیمی از دروازهٔ صوفی خانه بگرفت
رفت و همان شب جریک مغول در شهر ریخته غایرخان با بیست هزار کس از شجاعان بناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و اوکدای قراجه حاجب را
بگرفتن نعمت خوار زمشاه مخالب ساخته بکشتند و تمامی مردم از ارالصحرا رانده به تیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ قلعه نمودند و غایرخان ازان
حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان نبرد میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بقتر شهادت میرسیدند و بدین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه
امتداد یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار درآمدند و غایر با آن
دو یار بناه ببام برده برقرار تحکم می نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیزخان چنان بود که او را
زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد ازانکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایرخانرا گرفته و بند
کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و غیر ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکانرا بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی
اعظم گشتند و در حدود سمرقند غایرخانرا گرفته بنظر چنگیزخان رسانیدند و کوک سرا و را بشربت شهادت چشانیدند تا توجی خان که بموجب فرمان
بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیزخان می نمود انجا فرستاد
تا مردم را نصیحت کرده از و خامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر در آمد پیش از انکه با داء رسالت پردازد در نوا و اباش بنگیر کویان
او را بکشتند و توجی بر بن بشارت اطلاع یافت فی الحال لشکر بشهر خشمناک روان شد و بظاهر بسغناق شتافته لشکریانرا گفت دست از جنگ باز ندارند
تا آن بلده را مسخر نسازند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بقیت بد و روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق آن کشته گشته بقهر و اسارت
آن ویرانه پسر حسن حاجی متعلق شد توجی خان روی با و نکند نهاد و او نیز کند بصلح منفوح گشت از آنجا با سباش رفت و او با باش اسباش آغاز
پرخاش کرده اکثر کشته شدند این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بناء و ثبات و قرارش بمرتزلزل پذیرفته
راه خوارزم پیش گرفت و توجی خان تیمور را با برسالت نزد جندیان فرستاد و بعضی از عوام قاصد جانش کشتند و تیمور بملطایف بحیل خود را نگاه
داشته بخدمت توجی مراجعت کرد و توجی در چهارم صفر سنه ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را بسته و بسان نظارگیان بر زبر فصیل نشسته و مغولان
پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده بالای باره بر آمدند و از انجانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده جندیرا
بتاراج و غارت و تاراج پاک ساختند چو هر دم نکردند در جند جنگ بکشتن مغول نیز نگشاد چنگ نشد کشته غیر از دو سه شور بخت
که با جنتمور رکضته بودند سخت و توجی خان امارت جندرا بعلی خواجه عجد و انی عنایت کرده روی بار دوی پدر آورد و اتا الاق نویان
که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی انجا ایلنکو ملک باتفاق قتلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نمود
نظم بپیکار رسته روز بر خاستند بروز چهارم امان خواستند زشهر فناکت برون آمدند همه غرقه در موج خون آمدند و الاق نویان شهر
بشهر خجند آنکی رو نهاد مدارا و از نرم پیشه نهاد و بعد ازانکه بآن بلده رسید والی انجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از و مرتبه
تری نبود با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه برد و قتلغ با مغولان

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقصر جهتم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در هفتاد کشتی سپر پوشیده که بیرون آنها بگل و سرکه اندوده بودند نشاندند و خود نیز بسفینه در آمده مانند با دبر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فراز تیمور ملک مطلع شده جنبک کنان کنار آب میرفتند تیمور ملک تیر دلدوز که بهر کز خطا نمی کرد کفار را باز میداشت تا آنکه بساحل رسیده از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعت می ایستاد و جنگ میکرد و تا احوال و اثقالش پیشی میگرفتند آخر الامر مراجعت اوکشته اموال را اعدا باز ستاندند و او باسته چوبه تیر که یکی از انگشتان پای نداشت سپه میراند و سته مغول از عقب می شتافتند تیمور ملک عطفه عنانی کرده تیر بی پیکانی را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر سر خویش گرفتند تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون قشها آرام یافت او را حبت وطن بر مراجعت باعث گشت و بفرغانه خرامید کاهی بسمرقند میرفت و استکشاف احوال مینمود و آشنا شنود که پسرش بحکم پاتوین جوجی خان بن چنگیزخان بسمرقند آمده و متصرف املاک و اسبابش شده لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را به پنی می شناسی جواب داد که طفل شیرخوار بودم که از پدر دور افتادم اما غلامی هست که او را بجای من آورده و آنگاه غلام را حاضر ساخته و غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در ترکستان شیوع یافت و او با سید لطف و مرحمت بجانب اردوی او کدای خان آن که بعد از چنگیزخان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد و در اثنای راه قدغان او غلان بیک و چارجوز دو فرمودند تا دستهای او را بستند و از محاربه ای که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمودند تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت در آن حین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر پر پیکان تیمور ملک کور شده بود بآن مجلس رسید و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود در آمده قدغان در غضب رفت و تیری جان کزای بر تیمور ملک زد که دیگر نفس از وی برنیامد القصه الاق نویان چون از قتل نجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما قلعه سمرقند چنان بود که در آن زمان کسی سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول متفرق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار سوار هزار در سمرقند گذشت و غلبه خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که محاسب وهم خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت احتیاط چند فصیل بر گرد شهر کشیده بودند و خندق را بآب رسانیده بنابر آن چنگیزخان بخت بر تسخیر بخارا و سایر بلدان ماوراء النهر و ترکستان پرداخت و چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ست عشر و ستمائه عازم بلده فاخره بر افراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزاده گان و لشکرها که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیزخان در کوک سرافرود آمده دو روز آسایش نمود و در روز سیم طلایه از سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر سیر و دلیر ساختند و روز چهارم چنگیزخان بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بمرتبه هجوم نمودند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمره ملاحظه حقوق سابقه نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازه افق مشرق بسبب طلوع نیر اشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف ناصر از شهر بیرون رفته بلازمت خانشاه فتند و امان طلبیدند و چنگیزخان ایشان را از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند باز گشته دروازه نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مرد و زن کرده اند و باقی خلایق را الصحرا انداخته دست بنهب و تاراج بر آوردند و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جمله محصوران الب خان با هزار کس از شجاعان دل از جان بگرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را از اخبار حالات ماوراء النهر مکدر و سراسیمه گردند و در همانروز که الب خان از قلعه سمرقند بگریخت چنگیزخانیان بر آن حصار استیلا یافته قریب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که پیشه بود مدد جدا ساخته چنگیزخان ایشان را برادران و اقربای خویش تقسیم کرد و باقیه ممتولان مبلغ دو لیست هزار دینار خون بها بستاندند و زیاده ازین تعرض نرسانند و کرر فتن جبه نویان و سوید ای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیزخان و بیان شمه از قتل و غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران در آن زمان که چنگیزخان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با عدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسله جمعیت او بدست سیاه دوران از هم گسیخته بنابر آن

بواسطه

جبه نویان و سوبدای بهادر و تو قجار با سی هزار سوار متحرک گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشانرا گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را بدست نیارند از پای نشینند و اگر طاقت مقاومتش نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانسته توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و اعزاز الدین جبه و سوبدای فرمود بجانب خراسان روان شدند و اواخر ربیع الاخر سنه موافق پیلان ایل متعاقب یکدیگر از آب اموی عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملک هرات پیشتر کس فرستاده الهام را تلقیا ذکر نموده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اتفاقا تو قجار از عقب هرات رسیده متابعت ملک را مسموع نداشت و آغاز محاصره کرده از نخست قضا تیری عمر فرسا بر مقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در نواحی زاوه بدیشان پیوستند و اهراء از اهالی آن قصبه متزل و ملوقه طلبیده عمر دم زاوه و عدد آنها بسته و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان بر جناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند و بگذشتند و از بالای بارهٔ اهل زاوه آغاز فحش و دشنام کردند امرا از نهایت غضب باز گشتند و در عرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشکان را بکشتند و بسوختند و بعد از آن بنیشابور رفته هم مردم آنجا هم بصلح از هم برگذشتند و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت ماندران نمود و سوبدای بطوس قشله منقلبی بی نهایت گشت و از طوس براد کان شتافته مرغزار و جریان انهار آن ولایت او را خوش آمد بنا بر آن متعرض او کانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته رئوای و باش آن خطه را پایمال حوادث گردانیده جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انشار اکشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصرهٔ قلاعی که مقر متعلقان خوارزم شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شده سوبدای بدو پیوست و در آن اوقات پوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنا بر آن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر فتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان بخت حنفیه را بتیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن باخود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت لاجرم شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را باموالی بعضی از سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول همدان با والی آنجا مجدالدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکرزرود و خرم آباد نهادند و در از کرزرود خرم آباد را بالکلیه ساخت و مردم نهاوند را بتبعه گرفتند کرزرا دانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آورد و سوبدای در قزوین قرب پنجاه هزار مسکین را بتیغ کین کشته بعد از آن او و صاحل بهم پیوستند و آن زمستان در صدود ری نشستند و در اول فصل بهار که سبب وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاک برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن زبان جهت بقیهٔ جوانان از بی رحمان امان خواست جبه و سوبدای غیرت آذر بیجان کردند و در زنجان وارد وسیل و سیراه مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سیراه جلو ریز روی بتبریز نهادند تا یک از ایشان در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دید و مال فراوان تقدیم مغولان فرستاده ایشانرا از قتل و غارت تبریز در گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از گرجیان را بقتل آوردند و در شکه در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان و ایشان بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه کراه مایل باش شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمیدانستند و بدین اندیشیده قاصدی سخن دان پیش شروان شاه فرستادند که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه جمعی از مردم نیک بفرستی نامتهد معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخن شادمان شده وه نفر از خواص و مقربان خود و مغولان فرستاده امرا از ان وه نفر یکی را گردن زده بآن نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمایید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا مانند یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان عجز چی گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند را قتل خون و کمر قتل بندگان خدا بسته بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قپچاق را بسیار کنان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه قتل و غارت خویش پرداختند آنگاه بچنگیزخان که در آن زمان بصورت قدیم مغولان رسیده بود و پوسته سر کدشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر گردید بلکه غایت قهر و غضب مقتضی جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام محب

براورده ۳

ایام قرب صد حاکم صاحب وجود باجنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان نبود ندیچکدام را تاب پیدا نیافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن لایات که از غایت معموری رشک نگارخانه چین بلکه غیرت فزای بهشت برین بود ویران گشت و قهم چندین هزار هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمره از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار کشتار و ریسان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ در ارزم ۰ چون چنگیز خان از قهم قندفار عزم گشتن نمود چند در نواحی آن بلده فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و ایشان هم چه جانیکه بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان از او گریخته پناه بدار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ارباب شعر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جا نیچ جمع آمده بود ند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون حوصله آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خانزاده تکین نامی بود که با والده سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانکشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بیشتر بظاهر چه جانیه خرامیدند و بر اندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشانرا اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربه آنجماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق مکر و فریب کاهی چون صید وحشی از ایشان سیر میدیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر ست رسیدند آنگاه سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند و هنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بکرد خوارزم رسیده بخشت قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را با یلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بلد سال و رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست باندا ختن تیر و سنگ برآوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از انکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قفا و رهای نقط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که مشهور بوده بود بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و هر ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان ظاهر آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح جدید خوارزمشاهیان در محافظت شهر زیاده تر شیر شدند و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نفار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان از تسخیر خوارزم متیسر نگشت و این خبر بسمع چنگیز خان رسیده مریلیغ داد که سر دار آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امراو سرداران از حکم و فرمان او تجاوز جایز ندانند و اوکدای هر دو ان را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را منتظم گردانیده با تفاق جنگ پیش برند و نکبا، نکبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه نجانه و محله بمحله از ایشان بگرفتند تا تمامی جه جانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مرد و زن و پیر و جوان و کودکان را بیندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست چهار مقتول رسیده و عدد قاتلان از صد هزار متجاوز و زیاده بوده یکی از شهداء خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبری طوایف بنی آدم بود و قلم مستکین رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بر وی غالب می آمد و بدین سبب او را طامه کبری لقب داده اند بعد از ان از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر اند که لقب آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر و الصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجنابست و بسبب آن این لقب را بروی اطلاق کرده اند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبه ولایت رسیدی مصراع سگ که شد منظور نجم الدین سگ از سروری است

شیخ نجم الدین کبری

وکنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر قبایل بیستانی در رسالهٔ که مشتمل است بر شجرهٔ شیخ رکن الملة و الدین علاء الدولهٔ سمنانی آورده است در ایام جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علمای آنجا رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه اجازت حاصل کرده در وقت مراجعت بشی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید و از آنحضرت استدعا کرد که کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ابو الجناب آنجناب پرسید که ابو الجناب مخففهٔ حضرت فرمود که لا مشدده شیخ چون از خواب در آمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد از خارزم مسافرت فرمود چون بنجرستان رسید در خانقاه شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر تا توانی نهاد و بدین توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چند گاه آنجا بود شبی از باطن خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز حظی تمام یافته ام و این یعنی شیخ اسماعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسری باید رفت شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته اما هیچ کلفت و ملالت بخاطر شیخ عمار نشانه بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغول گردید چند گاه آنجا بود شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار را گفت که نجم الدین بخیز و بمصر رو پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که باب اندک وضوئی ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهر شیخ نمیداند که باین قدر آب وضو جایز نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضوی شیخ که بروی من رسید هیچ دستم شیخ بخانقاه در آمد من نیز در رفتم و آنجناب بشکر وضو مشغول گشت من بر پای ایستاده از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میکشند با تش می اندازند و بر مرآتش پیری بر زیر پشته نشسته و هر کس که میکوشید که من تعلق بوی میدارم او را میکشد از مردمان گاه مرا بگرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون گفتم که از جملهٔ متعلقان ایشانم با گردندلاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی سخت بر قفایم زد چنانکه بروی در افتادم و گفت پیش از این اهل حق را انکار مکن بعد ازان رغیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم و روی بر پایش نهادم شیخ در شهادت تیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان او اندوبدان سبب عجب عظیم بر من غالب گشت شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی گفت که هر چند مس داری اکسیر خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت شیخ عمار بسر برد و چون بدرجهٔ کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد نقل است که در آن زمان که سپاه بجانب خوارزم توجه نمودند چنگیز خان مولد اولادش که بر حلقوم رشتهٔ شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از خوارزم بیرون روند ایشان را بقتل رسانند اما شیخ آن ملتمس را اجابت ننموده فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک خوارزم رسیدند شیخ نجم الدین و شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضا نیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد آنجماعت گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما در این سفر مرافقت نماید جواب داد که مرا از این خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله فقاتلوا فی سبیل الله آنگاه برخاسته خرقهٔ خود را بتن افکند و میان محکم بست و بغل پر سنگ ساخته نیز را بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میریخت تا سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیر باران کرده یک تیر بر سینهٔ مبارکش آمد چون آن تیر را بیرون کشیدند مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را که فرق بود پس از انکه از پای در افتاده بود کس نتوانست که آن را از دستش خلاص سازند و عاقبت کار کل را فرا میرسد و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی

ما از آن مختشاییم که ساغر گیرند نی از آن خسکان که بزه اغر گیرند
بیکی دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

وکانت شهادته قدس سره فی شهور سنة ثمان

ثمان مشر وستمایه سن البوة النبویه **ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهور بحیات مردم انجائی بسلخ خوانندگان**
این قصه چنان بزبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکر را باز اسجاب خوارزم فرستاد و بهار آن سال و رحدود سمرقند بگذرانید انگاه
خیال تخریب ترمذ نمود و نخست منجنیق بمضرب خیام عساکر ظفر سلب کشت و بحسب مقتضای وقت تا بستان آنجا ببرده بعد از ان روی ترمذ آورد
و ساکنان آن مکان **بیت** به پشتی بارو ی شهر و حصار که میکرد جیحون بگردش کنار پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول
دست باز داختن تیر و سنگ و راز کردند مغولان بجد بر چه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده **بیت** بده روز کردند ترمذ خراب نکندند بار وی
ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بگشتند کو بیند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکر مایان چنگیز خان کرفته خواستند که بقتل رسانند
آن بیچاره کفت مرا مکشید تا مروارید ی بزرک بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان سحال شکم او را
شکافته مروارید را بیرون آوردند **بیت** از آن پس همه کشتکان را شکم بامید کو هر دریدند هم چنگیز خان از ترمذ بجوجه و لشکرت و سامانه
رفته فرستادان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اوائل بهار از معبر ترمذ کذشته
روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بستانیه بود که در نفس شهر قریب هزار دو دیست حمام و دیست حمام راحت بخاص
و در آن مکنه و مقام موجود بود زبدة الاولیا خواجه ناصر الدین بو نصر پارسا قدس سره میفرموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان بنجا هزار کس سادات
و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشته اند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش تمام استقبال
شتافتند و بنا بر آن که در آن ایام سلطان جلال الدین ولایت غزنین لشکری پرخشم و کین جمع آورده و در میدان خلاف و عناد جولان می نمود و بلخیان
اظهار اطاعت و انقیاد فایده ندا دند چه در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان عرصه بخون کشته آرپای در افتاد **بیت** همه بلخ را چون کف
دست کرد عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر خشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خارا بولایات خراسان نامزد کرده خود
بطالقان رفته و اهالی طالقان و حصار برکشیده بقدم جنک و جدال پیش آمدند ناچار استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پس از مراجعت
تولی از خراسان و اجتماع لشکر با صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته کشت آنکاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف
غزنین حرکت آمده بهر شهر که رسید ی از آبادانی ارتکذاشتی و در بامیان متبع از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد و لاد جغتای خان جم
متبع اهالی آن مکان کشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و فهم او را بوجهی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت
تحریر یافت بتفصیل رسانیده بلانویان آباد و تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناکهان در اعمال و مضافات لاهور ملتان
خارت اقدام نموده بازکشت و چنگیز خان بیوست **ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیکر از**
ولایات ایران در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خورد خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت
و تولی با هشتاد هزار سوار کر عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بر وشاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین منظر که در سلک ارکان دولت
سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال و ملازمش بسر می بردند و الات و ادوات حرب و قتال
بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بفرو رفتن در مقام مقاتلت و مماتعت آمد و برد ایی در روز اول کروهی از شهر
از شهر بیرون تاخته و عرض یکپارچه هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هر چه تمامتر مباشر حرب
و بنفس خود با طایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر کریزانید و تا مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران
نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهان کشای مؤلف مقدمه ظفر نامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود
تا شش روز در جنک تاخیر نموده در روز هفتم **بیت** چو خورشید تابان بر آمد بلند بینکند برج فرخشان کمند سپاه مغول مجتمع کشته بدروازه
شهرستان رانداند و جنک آغاز نمودند و از مردمان مقدار دویست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس
خویش **بیت** یکی بر خروشید چون پیل مست سپر بر سر آورده بنمود دست و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان بتعاقب او بطرف دروازه شتافتند و

حملهٔ اول جور را منهزم گردانیدند و چون نماند در مصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشیده مغولان تا روز دگر در شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سیاه حبش از رجیش روم انهزام یافت و زمانیغ زرانده و خورشید فرق شب نگون شکافت تجیر الملک بیرون از اطاعت و انقیاد چارهٔ دعا عالی جلال الدین یافت که از تمام دانشمندان و متقیان مرو بزرگ علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بنواعید و تبشیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بیقیاس از نقود نفایس اجناس ترتیب داده با رکاب سپهر اساس شتافت و تولی مقبول متولان شهر از روی طلبیده فی الحال دویست کس نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل را ستانیده بشهر خرامیدند و آن مردم را که رفته مطالبهٔ مال نمودند آنجا با لشکریان موجب اشارت تولی خان چار روز متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهار رصد نفر از محترفه و بعضی از پیران و دختران را بجان امان داده بقید اسر از نساء و رجال و پیران و اطفال بلشکریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهار رصد کس حصه رسید یعنی هر یک رسد خود را بقتل رسانید که سید عز الدین نسابه با چند نویسنده شبانه سوز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری و شمار آمد سید حیرت نموده زبان باد این رباعی عمر خیام گردان ساخت

رباعی

ترکیب پیاله که در هم پیوست بشکستن آن روا نمیدارد دست
چندین سر و پای نازنین بر سر دست از بهر که پیوست و بکین که شکست

و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد ازان تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود بواسطهٔ خرلت و انزوا افتی بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سر داری کند و با رماس بدارد و عملی آن دیار بی دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از نقبها و سوراخها بیرون خزامیدند فی الجمله جمعیتی دست داد ناگاه بعضی مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیدند جمعه مردم کشتی خود طلبیده گفتند تا هر کس جست ایشان یکدام غله از شهر بصحرا برده بوسیلهٔ این حیله خرمن اندکانی ایشان را بباد فنا دادند پس از آن با میس نفوس بازان که از چه نوبان جان مانده بود برسیده مرهمی بر جراحتها نهاده و مقارن این حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابو بکر دیوانه که در سرخس فتنه برانگیخت متوجه آنجانب شد و با رماس وی بصوب بنجار آورد و خون گرفته چندگه در مرو بود ندا این معنی را بران حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان رسیده که شهر باز می گذارند بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و با رماس اگرچه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و بنجار رفت در این اثنا کوشکین باز مژدهٔ ازلال زمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بران بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس باز گشته بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده دو سردار با پنجهزار مغول خونخوار از نخشب بدر شتافتند و در حملهٔ اول شهر را گرفته قریب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده آق ملک نامی را در مرو کدخدا نشاندند تا اگر مستمندی از کوشک بیرون آمدی ابواب بلا بر رویش بگشاید و آق ملک بهر حیله که توانست طایفهٔ دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل و مرو بر بته روی نمود که از تمامی ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چار کس نماند نماند الا مرد القضاء الله و لا معقب لحکمه

ذکر واقعهٔ نیشابور

و آن چنان بود که تولی خان داعیه نمود که بلدهٔ مرو عبور نماید اما چنگیز خان تغاجار کوکان را که بروایت امیر زیرک خجندی را در خروج اجار نویان بود با ده هزار نظر طرف نیشابور فرستاد مجیر الملک کافی وضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرأ سلطان وا کابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و وفور آلات کارزار مغرور گشته عزم آن داشتند که بر سر تغاجار شتافته او را بر مقابله قرار داده خاطر از مقاتله تغاجار شهر را مرکز دوایر سیان گرفته آغاز محاصره و مرور نمودند روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورد و در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفهٔ بسر وار شتافته عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه با مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشته با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود و لشکریان از چند منزل سنگ پاره جمع کرده با خود به نیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها بدید آمد و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون اهتمام لشکر مغول از بدین اشارت مشاهده کردند و دانستند که این جماعت مانند جمعی که همراه تغاجار بودند زود باز نخواهند گشت با وجود آنکه آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند بر سیدند قاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

تا شفاعت نموده جهت نیشابور بریان امان طلبد تا تولی سخن قاضی اسبع قبول جای ندا دبلکه او را بشهر باز نفرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از طرفین آغاز حرب و جنگ نمودند و تیر و سنگ بران کرده ندو تا روز جمعه زمان مقابله و محاربه امتداد یافته در آخر روز مغولان چند موضع از خندق بینا باشتند و بخاک ریز برآمده خندق و دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان بر شد و روز شنبه لشکر تا تار بیکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول گشتند و مردم پناه بکوشها و ویرانها برده جنگ میکردند مجیر الملک که حاکم و شحنهٔ گرینجه متغولان او را از آنجا بیرون کشیده ندو از وی سخن درشت شنیده بصعب تر وجهی بقتلش آوردند بعد از آن خان و مرد نیشابور را بصحرا رانده چهل فرسخ پیشه روان را جدا ساخته و بنیاد حیات سایر خلایق را برانداخته و دختر چنگیز خان بشهر در آمده با انتقام شوهر خویش از بقیهٔ اثر نگذاشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارات را بهموار ساخته جوکاشت و در تاریخ خراسان و سجستان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفصد و چهل و هفت هزار و قلم آمد آنگاه تولی عازم هرات گشته متغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر خون کرفته پیدا شود بقتل رسانند **ذکر واقعهٔ هرات حرسها الله عن الحادثات** جمهور مورخان آورده اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فرغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنهٔ هرات تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در مرغزار شرتو فرود آمده ایلچی بنزد نام نزد کلانتران آن بلده فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی مخلص و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاها نه از تاب آفتاب جراوت ایمن مانند ملک شمس الدین محمد جوزجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین در هراة حاکم بود قریب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن بنوروز شنید فی الحال در پایمال غضب کردانید بکشت و گفت آن روز مبادا که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل بنوروز اردوی تولی شایع شد مغولان بسیان بنوروزان خاک آلود خشم و فته بموجب فرمان تولی خان با طراف و جوانب شهر در آمدند و هر کس را که یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفصد نفر از مغولان معتبر نفر معتبر پیش کرفتند و در روز ششم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر متشمر استعمال آلات کارزار کشته و اثاث و اکیره و ادوات بیشمار بدو رسید و شهید کردید آنگاه هر دو یان متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و طازمان ملک محمد جوزجانی کفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله نداریم و قضات علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل کشتند و چون تولی خان را عدوبت مآل و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود میخواست که بلدهٔ هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنابر آن در آن روز که هر دو یان بصالحه میل نموده بودند باو پیغام فرستادند و یک بخندق دروازهٔ فیروزآباد شتافت و خود از سر کرفته کفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیز خان ام اگر میخواهید که بجان امان یابید دست از محاربت بازدارید و بپای مسابعت پیش آیید و نصف آنچه از اجناس و اموال بتجار خود از مشاهیر داده اید بشتاب بما برسانید تا بلطف مرحمت پادشاها نه اختصاص یابید و سوکندان عظیم یاد کرد که اکر ابواب مخالفت مسدود کردانیده دروازها بکشائید نسبت بشما طریق عدل و احسان مسلوک نمایند و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج داده بخدمت امیر عزالدین مبشر کروی که پیشوای جامه بافان بود و با جامه بافان که هر یکی را جامه یمنی در دست داشتند بخدمت تولی خان بیرون شدند بعد از آن کار بر اعیان شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاها نه کشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشده و ملک ابوبکر را بحکومت و سنکتای را بشحنکی هرات نشانده عزم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و سنکتای در هرات برعیت پروری و حمایت کسری مشغول کشته خلایق در رعایت فراغت بتجارات و زراعت پرداختند تا چون خانهٔ تقدیر تخریب آن بلده نیز جاری شده بود و در آن اوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز مانند سایر بلدان خراسان کرفتار و دراین باب در کتب علماء بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عدهٔ فضلا کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و سنکتای در آن بلده دلکشای بحکومت و دارائی قیام نمودند کاه کاه خدمت سلطان جلال الدین منکبرنی را مراجعتی فانی در ولایت خراسان شیوع و نفوذ مردم کوته نظر تصور کردند که دیکر مقابله و مقاتله چنگیز خان با سلطان صورت نخواهد بست و مغولان قرار برقرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سر و سامان بحکام

وعمال چنگیزخان بالقتل رسانیدند هریان نیز ملک ابوبکر وسنکتای را از پای درآوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا بصحت آن حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هرچند سعی نمودند قلعه کالیون را که حالا هیرة توشتمار یافته تواند تسخیر کردند و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار را بستوه استماع نمودند که هریان بترتیب اسلحه و آلات حرب قلعه قیام می نمایند و میگویند که هرکاه ما را پادشاه کیتی ستان بتسخیر این قلعه اشارت فرماید بیت بکوشیم بر بیات رزمنده پیل بجوشیم مانند دریای نیل و تا بدست همت کمند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه نیفکنیم از پای نشینیم و متوطنان کالیون از استماع امثال این سخنان دلهم افتاده با هم گفتند مناسب آنست که تدبیری اندیشیم که سواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هریان بوجهی مرتفع گردانیدن ایدکه اصلاح پذیر نباشد و بعد از تامل و تدبیر صاحب نامی را که در جلادت و دهشوری مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنة هرات فرستادند تا بهر نوع که توانند ملک ابوبکر و سنکتای را از پای درآورند و صاحب با مصاحبان خود در زی تجار بشهر درآمده در کوچه و بازار بربیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک ابوبکر و سنکتای را بر پای حصار سوار دیده بیکبار بر خم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هریان بمقتضای این مصراع که عشاق را بهانه بس باشد شمشیر با کشیده و جوش و خروش آمدند و در ساعت تامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند تا ملک مبارزالدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخرالدین عبدالرحمن غیر الی تفویض نمودند و چون الخبر چنگیزخان سید بغایت خشمناک گردید تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مرد هرات را امیکشتی این قدر وقوع نمی یافت الیچکدای نویان را با هشتاد هزار مرد مخبر گذارید بجانب هرات فرستاد و او وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متعرض زنده نگذارد و الیچکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود هریرود آمده لشکر را زادت یکماه مهلت داده تا بترتیب جنگ حصار پردازند اما بعضی بلدان خراسان که داروغه نشین بودند بقرآن چنگیزخان بطلبیدند پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن جرار جمع آمدند و ملک مبارزالدین و خواجه فخرالدین با اعیان و اشراف از زوال و اوباش عهد و پیمان و سیان آوردند که هم جنگ و پرخاش صلا از خود بتقصیر راضی نشوند و مانند اول و دوز نکنند و بعد از مدت یکماه الیچکدای هوازه های هرات را تقسیم نموده بهر جانب شصت هزار مرد فرستاد و گفت هر کس جنگ سخت بیشتر خواهد رسید و هر که باظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید نگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هریان بمضمون من توکل علی الله فهو حسبه بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه برآمدند و مدت شش ماه و نه روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلاد و خون ریزش بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمائة چند روزی الیچکدای در پی جنگ بود و در هر حربی قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و خسته سنگ و صحیفی جدار باره سوراخ سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خرکها میزدند تواند بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی بیک ناکاه پنجاه گز دیوار افتاد و برخرکها آمده چهار صد مرد نامدار از سپاه تاتار را چیر کردیدند و بعد ازین واقعه بسه روز بنا بر قلت ذخیره کار هریان بانجا میرسید و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخر سنه مذکور الیچکدای نویان از زیر خاک بر سر کار آمده با شد یاران سابق لاحق گردانند و آن و هزار کار فرما بکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس که مجتمع گشته بودند قتل نمودند بغیر شانزده نفر که یکی از انجمله مولانا شرف الدین خطیب قریه جغرتان بود که در لغت کبد مسجد جامع نهان شده بود مذبح کس بر آورده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش دکان حلوا کران نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریست هیچ کس ندید ناکاه دست بریش فرو آورده گفتا الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن نه شانزده کس پوسته مدت پانزده سال بغیر این چهل نفر احدی در آن بلدهٔ فاخره تولد موجود و نبود و ایشان در جنبه مسجد جامع که مقبرهٔ سلطان غیاث الدین است بسر می بردند و مدت مدید بگوشت قاق گشکان تغذی میکردند و در انبار خانها و طویله سها ن کشته از کندم و جو آنچه بنظر ایشان در می آمد یک یک پرسیدند تا چندی غله جمع ساخته و اندک زمینی را بحیله که توانستند شیار کرده آن قدر را کاشتند تا سال دیگر در وقت ادراک محصول هر یک را چه دشت

مشت گندم و جو رسید و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب با جوقلمسا خته با ین سخن گذرانیدند تا آزمان که او کدای تا آن بن چنگیزخان متوجه تعمیر بلوقا و هرات گشته امیر عزالدین مقدم بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بسموی و آبادانی آن خطه مثال داد **ذکر مراجعت چنگیزخان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با شیدرقوحاکم کاشغین** چون پادشاه پرخشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران زمین را بوجهی که مرقوم خامه فصاحت آئین شد زیر و زبر کرد و انید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش بشنید با قاجار نویان و سایر امرا عالیمکان طریق جانفی تمسلوک داشته آرای جهد بران قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود و مکران و هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و او کدای منشیب آب سند روان گشته تا غزنین بتاز د و این و شاهزاده آن ولایات را بر وجهی ویران کرد انند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا مادهٔ معاش و انتعاش نیابد و فرمان واجب الاذعان بر ین جمله نفاذ یافته جغتای و او کدای هر یکی با جمعی کثیر از سپاه جهانکشای روی بصوب آن ولایت آورده در اول فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانهٔ حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود در یاحین از بهار روی توجه بمبا تین و مرغزار نهاوند چنگیزخان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود باز گشت و در بلاق باغ خود بیوسته تا بستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آنجا بده رحل اقامت انداخت آما جغتای و او کدای که بتاخت و لایات مکران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن موضع مراسم غارت و قتل بجای آورده شهر و لایات خصوصا غزنین را خراب کرده هر یک براهی متوجه دارالملک گشتند و آن مستان و بجا را قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پراندن و شکار کردن اشتغال می نمودند و هر هفته بنجاه خروار توز چنگیزخان میفرستادند والعهدة علی الراوی چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** برخاست بزم کشت لاله عازم کوه و دشت لاله و چنگیزخان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا رکان خاتون و الدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه پیش پیش لشکر بمدد باز بلند **بیت** برایران سلطان تاج و سریر همه وقت نوحه کنند و نفیر و ترکان آن خیل ترکان در تمامی آن راه **بیت** همه سیر بخیت آب و همی کند موی جهانی از آن قصه در گفت و گوی و در کنار آب سیحون جغتای و او کدای با دو پیوستند و چون از آن آب عبور کرده بصحرای بلقان بارد و رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم نسبت بقاری که از برادران خاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بود بعضی که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرگه کرد از ین جانب چنگیزخان اولاد و امرا را نیز جرگه انداخته در موضع قاریر که بهم رسیدند چنگیزخان بنشاط صید و شکار سوار شده در میان جرگه تا خته آهو و نخچیر فراوان بمیدانخت و پس از وی شاهزادگان و امرا نیز بمیدان امر پرداخته و چون از گشتن شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود و اعضای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس مشرف شده پیشکش بسیار کشید از آنجمله صد هزار اسب بود که بهیئت هزار از آن اسبان چنگ یکرنگ بودند چنگیزخان آن تابستان بهمانجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرده جمیع امرا ایغور را سیاست فرموده آنگاه جوجی خانرا بدشت قبچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذوالحجه سنه ۲۱ موافق لوی ییل وارد و فرود آمد **نظم** جهان دار ایران و توران زمین که داد این جهانش جهان آفرین باردوی فرخنده آمد فرود بدلخواه او گشت چرخ کبود خواتین توران و ایران برش زده حلقه لشکر بگرد اندرش بدین گونه یکچند با کام خان بشادی بسر برد چنگیزخان و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما دست و پای تا فوق برایا می فرو خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنکت که آنرا قاشین نیز گویند سر از ذکر یان عصیان بر آورده و جنود نا محدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیزخان ترک مجلس نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار رو در رو برابر آمده **نظم** بمیدان مردان کشیدند صف برآمد غریوی ز هر دو طرف بران مرد و لشکر زمین تنگ بود که پهنا کیان بیت و شنگ بود بفرمان شه سر بر افکیر زپشت نگاهنا روان کشت تیر زتیرنده پیکان بران روی بخ تبه شد سپاهی چو موی سلخ و لشکر شیدرقو نیز از آن جرگه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آورد ناچون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیزخان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته شدند و بقیه السیف روی بلوادی فرار آورد ند در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صد هزار کس بقتل آید یک قتیل بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو تنکشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو با رفقای کریخته **بیت** از آن نام جو شکر کامیاب ولایا

شیلکوه

ماشین بسر شد خراب چنگیزخان چون از قتل و غارت و شکست فراغت یافت بطرف جوجه و شکتای شتافت و حاکم جوجه ابواب اطاعت و انقیاد بر وجه احسن ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت آنجا بیت زاجناس تحفی یکی طبله پر فرستاده بود از شباقر و زرد و چنگیزخان فرمود که این موارید را بدرمی هیچ کوش ایشان سوراخ داشته باشد و محرم بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانید بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بخارد و جوالدوز گوشها می خود را سوراخ کرده مروارید ستاندند مدتی بدین منوال بسیاری ازان لآلی فاضل آمد مقاران این حال شد رقوازارتا قیا مصحوب ایلچیان سخن دان و پیشکش فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان بدهد عهد و پیمان میان آرد نظم شتا بهم بآن بار که شاه خوش بیک ماه با تحفه و پیشکش بیایم به جندم بخدمت کمر نهم چون قلم خط شاه بر جهان جهی میکند ها یاد کرد بداد دین ترا امین شاد کرد چو ایلچی بتکت زود رسید چو چشم بتان شاه بخور شد ذکر انتقال چنگیزخان بجهان دیگر چون قوت مزاج چنگیزخان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل حلت نزدیک است فرزندان و برادران و خویشان و قراچارنویان را طلب فرموده شرایط وصیت تقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه چغتای و اوکدای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت که مصلحت می بینم که مولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند بیت پدر شهریارست ما بندیم بفرمان رایش سر افکنده ایم و چنگیزخان منصب ولایت عهد و سریرخانی را باوکدای مسلم داشت و فرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد و اخوان و اقربا خط نسا دند که از متابعت اوکدای گردن نپیچند و سر از خط فرمان او نهند و بلاد ماوراء النهر و ترکستان را بچغتای خان عنایت کرده او را بقراچارنویان سپرد و گفت تا عهد نامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتماس او منگوخان رسیده بود بمجلس آورده بدو آنرا بچغتای تسلیم کرده فرمود که باید بمقتضای این وثیقه عمل نموده از استصواب قراچارنویان تجاوز جایز ندارد و اورا در ملک و مال شریک خود شماری و چغتای متقبل آن وصیت گشته چون خاطر چنگیزخان ازین وصایا فارغ گشت گفت نظم چو مدت نماند حیات مرا نهان داشت باید ممات مرا نباید که از کس آید خروش همان به که باشد همه کس خموش چو از شهر شید رقوآید برون مرا و را همانم بریزید خون برآرید از لشکر او دمار که تا بر شما ملک گیرد قرار بگفت این و دیده بهم نهاد نوگفتی که چنگیزخان خود نزاد و این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تکوزئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر بود سی سال جلوسش بتخت سلطنت بود و اتفاق افتاد و هم در آن ایام شید رقوازارتا قیا لسان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیزخان رسید شاهزادگان و امراء وصیت چنگیزخان را بجای آورده حاکم تنکت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از آن بطرف ارد و باز گشته و چنگیزخان را در پای درختی که روی در اشارسگاه بقعه خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و با تمک و قرمتی چند ان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باور از آنجا مجال گذار محال نمود و در قبر چنگیزخان از نظرها نهان شد صبح کس بی بدان سر زمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر طایفه آزاد و لاد چنگیزخان که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند خواقینی که در الغ یورت چنگیزخان که عبارت از کلوران قراقرم است و بارد و بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که آشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند پانزده نفر بوده اند و بقولی پادشاه عالمیان میرزا الغ بیک گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان اوکدای آن اعلی آن است و آخرین ایشان بروایت اول یازی او خلان و بقول ثانی ادای بن او کتمور و چون ما قوم حروف ابواب عدد اسامی سلاطین چنگیزخانی اعتماد بر روایت الغ بیک کورکان نمودیم ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است لقدا دخوا هد نمود و العلم عند الله الموصل الی طریق الصواب و المقصود ذکر اوکدای قاآن بن چنگیزخان اوکدای قاآن که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کرد او احاسن اطوار او در فوز عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان ممتاز و مستثنا داشت پسر سیم چنگیزخان بود و بعد از فوت پدر در سال در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق او دئیل بر تخت جهانبانی نشسته و بانتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرموده و دین اسلام از شر او یان مرجع داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می گماشت باران انعام و عطایش همانا بر مفارق فرق برایا یا رسید که آوازه آن با قصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسید و هرگز هیچ زایر خوان احسانش بی حظی تمام باز نگشت و در جواب سؤال هیچ سایل کلمه لا و لم بر زبانش نگذشت رفتن جاعون نوئین بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و آواره شدن او بلده فاخره هرات

هرات و فوت تولی خان بن چنگیز خان و ایام دولت آن گامران وقوع پیوست چون او چهار ده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه رخت سفر آخرت بربست و او کدای قاآن با چار خاتون معتبر و شصت قما بود و بخشنده بی منت هفت پسر بوی کرامت فرمود خاتون اولش بورقجین نام داشت و زوجه دوم توراکینا و سیم موکا خاتون نام منکوحه چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران او کدای قاآن بدین موجب است کیوک که تان کوچو قراجار قاشی قدان ملک ما در قدان و ملک و سلک سراری نتظام و هشت و والده ینج پسر بزرگتر توراکینا خاتون بود و الله تعالی اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

کیفیت جلوس اوکدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

اوکدای

راویان اخبار رفاه آفی و حاویان اسباب سخن دانی آورده اند که چون مشیت خداوند جلال سبحانی متعلق بآن شد که در اطراف عالم تعزه و پریشانی بجمعیت آباد تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان بر تر خاطفت و امتنان دمد و جنات احوال ممالکان مسالک مسلمانی تازه چنگیز خان روقت سکرات موت اوکدای قاآن را ولی عهد ساخته بعد از آن که شاهزادگان و امراء و نوئیان را لوازم تعزیتش باز پرداخته بعد از آنکه در موسم سلطنت سخنی گوسند هر یک علم عزیمت بطرف یورت خود بر دارند هشت ماه بعد از انقضاء دو سال دراوایل فصل بهار که از فیض پرتو گل سلطان گل پرده زمردین اجمال بر دوش براورنگ فیروزه رنگ قرار کرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت حضرت و نضارت پذیرفت کلانتران اولوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان بر سم قرلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد و جوجی با توشیبان و حمیای با تقوت بر کبر و بر کجار و از جانب شرق براران چنگیز خان و تکین و بلکوتای و ایلجای و از پیش بالیغ جغتای خان و از اردوی خود قراجار نویان اوکدای قاآن و تولی خان و سایر اولاد و اصغار چنگیز خان خود را در دو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امراء و نوئیان و تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور و رباب و صبا بر چنگیز خان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتحمل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریض کردند و اوکدای زبان باعتذار کشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگتر جغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قیل و قال استداد یافته در روز چهل و یکم که خسروخاوری بر مسند نیلوفری بر آمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئیان زبان باوکدای قاآن بر زبان آوردند که خلاف صواب دید چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار تراجاح و مرجعت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوکدای سر رضا جبانیده بنیابت آئین مغولانست شاهزادگان کرها از میان بکشادند و جغتای دست راست اوکدای و اوتکین دست چپش اگر فته بدختیار سنجان و قاآن آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و نثار بکای آوردند و کوهرش بر سر فشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار و امراء نامدار یکبار بانزده زانو زده نثار بارگاه بنیاد و اسلاف خویش از اردو بیرون رفته نوبت پیش آفتاب برانو در آمدند و بیارگاه عالم پناه بازگشته مبسط عیش و نشاط و تجرع موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت نشان بفرمان قاآن رای جهان آرای این تشاوره حاضران را بانعام نقود نامعدود و اجناس بیقیاس مفتخر و سرفراز ساختند و چون پادشاه و امراء از امثال این امور باز پرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها باطراف و جوانب ایران و توران رسال داشت از انجمله جرماغون نوئین با سه تومان از لشکر ظفر آئین جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت و از آن جنود هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور باغنایم نامحصور مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوکدای قاآن با تفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود و زیرا که التان خان با آنزان در شهر یمک بر سریر سلطنت تمکین داشت و بقلم تدبیر تسخیر سایر ممالک مرورث بر لوح خاطر می نگاشت و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خان را با دو تومان لشکر بر سم مقدمه الجیش جهت ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست بلده کرکنار رود خانه تموسیان بود رسیده بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح میسر گشت و سپاه مغول بر تیغ خشم و کین جمعی کثیر قتیل کردانیدند آنگاه تولی خان و سی یمک آن رود را عبور نموده بلده اترار را محاصره نمودند و چون مدت یک سال بر آن گذشت و آن لشکر قیام و مقاومت ننمود عقیب تولی خان بقلعه تولی خان و متابعان اشکری را بر دیسان گرفته و بجانب ختای روان شدند و تولی بنابر استیلای سنگ بیده و پدید آمدن برف و باران سر را بر ایشان غالب گشته اکثر ختائیان را بقتل آورد و بعضی را که اسیر ساخت با ایشان عمل قدم لوط کرد پس از آن سالها خانان عنان عزیمت بطرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد و چون بپایه سریر

نفیس

سلطنت مصیر رسید قاآن برادر جلادت سیر انوازش بسیار کرده از حاضر امرا تو تقوجر بی را با سپاه بلا انتها بفتح یمک فیصل مهم التمان خان مامور گردانید
و خود بطرف یورتاصلی بازگردید و در اثنا راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیزخان بود و انع نویان اعقب داشت
و پیسته در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیزخان سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبلای و اریق بوکا و
و هلاکو خان از سورقوقتی یکی بنت جاکبو که برادر اونک خان بود و تو تقوتمو کا و پوجک و شبوکتای از خاتین دیگر اتا قوتو تقوجر بی چون بنوای یمک
رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانید و تو تقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بعدد ریگ بیابان
بدو فرستاد و در این کرت تو تقو بدیدن یکدیگر فتح و ظفر فایز شدند و خطائیان یمک نکر یخته مغولان بکرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هراس پسپاس سفیر التمان
خان استیلا یافته و در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشکر مغول او را تعاقب نمودند التمان از ان بلده نیز روی بگریز نهاد و او را چنگیزی اطراف
آن شهر را فروگرفته التمان راه نجات مسدود یافت و یکی از قوتوجیار از بخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکنده
و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بتصرف تو تقو در آمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست
مغولان افتاد و چون خبر فتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلا چنگیزخانیان بر ممالک التمان خان
و جاوی الاول ۱۲۳۴ وقوع یافت و هم درین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که بارد و آمده بودند در قراقرم قصری سپهر تمنا بنا نمودند
و نقاشان و مصوران مانی آسا سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و هریک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی
ابنیه رفیعه ساختند و بفراغ بال تمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراختند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه اوکدای قاآن با توسپر جوجی و کیوک پسر خود و منکو
و ولد تولی و مورکان و بوری و باپدار اولاد جغتای را باسپاهی بکشورکشای باستقلاص بلاد اروس و جرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان بمدت
هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده مسالما خانما باز گردیدند و در سنه مذکوره ارغون قاآن قبیله و ایراتکه بخشی گری آموخته در سلک پیکچیان
انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرفراز گشته روی بدانجانب آورد و بعد از آن بنابر تقریبی ثمره ارکال معموری و نهایت ویرانی دارالسلطنه
هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بحکمی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عزالدین مقدم جامه باف که تولی خان
او را با پانصد نفر از جاغره بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از ایرانجائی روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت
آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرلق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده فاخره
از خود تقصیر را ضی نشوند و در سنه مرقوم امیر عزالدین مقدم آن بلده را بمین مقدم مشرف ساخت در امر زراعت و عمارت سعی اهتمام نمودند
و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آباد ان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب
روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار قاآن پسندیده اطوار از اکابر موثقین آورده اند که روزی شخصی از منکران
دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد اوکدای مذکور گفت دوش چنگیزخان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که قتل مسلمانان
تقصیر عظیم دارد و قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان با این پیغام خصاص داد آن شخص جواب
گفت که خان بی واسطه این را بامن در میان نهاد و قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهر آنرا جعل و دروغ گویانی پذیرا
که چنگیزخان غیر لغت مغولی هیچ زبانی دانا نبود آنگاه اشارت کرد و قاآن کذاب را معذب گردانیدند و مضمون من جعل علیه الاخبیه وقع فیه بوضوح پیوست
حکایت دیگر یاساهای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان بر و در آب نشیند و دست در جوی نشویند و بظروف زرین نقره بر ندارند
و جامه شسته و صحرا نیندازند و سایر خلایق را نیز از این امر منع نمایند چه بنا بر زعم آن طایفه این افعال موجب زلزله و رعد و برق می شود و در منازل
ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان تصادم رعد و برق بسیار است غرض این مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن بصحرای جغان
یکدیگر از شکارگاه باز گشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که با ب در آمده غسل میکرد جغتای متوجه سیاست آن بیچاره شد خواست که بضرب
شمشیر آتش فعل خونش را بخاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن مرا مهتر از آمد بر او در آمد گفت که روزیکاه است و حالا محال پرسش جریده این شخص

شخص نایم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب را نگاه دارد تا فردا بمقتضای بساط عمل نمایم دختای دست از آن بیچاره باز داشته دانشمند سپرد تا او را بخانه خود برد و قاآن شب یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که باو آموخت که در وقت برخواستن بگوید که من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون کرد سوداران بدیدم ترسیدم که جمعی باشند که از ازین ببستانند لاجرم باب در آمده از آنها ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت دختای آن شخص را ببارگاه قاآن رسانید بعد از آن از وی پرسید که چه سبب خلاف توره و یاسا کرده باب آمده بود سی آنچه بدو تعلیم نموده بود عرض کرد و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمائید تا صدق و کذب مقال این شخص ظاهر گردد و آنجا شتافته بالشی نقره یافتند بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این مجمر گردانیده بود پس وی را بالش دیگر اضافه آن یک بالش کرده بآن مسلمان داد و او را مبالغه فرمود که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت فرمان قاآن بر ین جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر چیزهای ذات النفس نزند بلکه بجادت مغولان سینهٔ ذبایح را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده و در را محکم بسته کارد بر حلقش کشیده قضا را قاچی قی که در بام کمین کرده بود کیفیت حال بدید در ساعت پای در دیده و دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانیده بوسیلهٔ بعضی از نواب جریمهٔ او را معروض داشت قاآن فرمود که این مسلمان حمایت حکم ما کرده که نهان گوسفند را کشته و ترک یاسا و ما جایز داشته که بیام خانه او برآمد مسلمان را بگذارید و قاچی را بیاسا رسانید دیگر آنکه عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه در زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان بیرون خرگاه برصندلی نشستی و احبا بیستادندی و استدعای خدمتی از خدمات نفیسه خرسن خرمن پیش خود نهادی هر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی از کثرت آنچه توانی از ازین بسیار بردارو بخانه خود ببر روزی مثل این انعام نسبت بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصله قماش از دستش افتاد چون سایر قماش را بر پشت خود بدید باز آمد که آن وصله را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی ببر و دیگر آنکه شخصی در شکار گاه تبرزه نزد قاآن برد و بنیاز انگیخت زر و جواهر چیزی همراه نبود قاآن بلوکا خاتون اشارت فرمود که در کوشک اردی بایزید رویش بدهد جمعی گفتند که درویش قدر این تحفه نشناسد مناسب آنکه بدرگاه عالمپناه حاضر کردد تا آنچه مدعا داشته از زر و جواهر بستاند قاآن فرمود که این درویش را خود صله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن تقاضا نمیکند که آنچه عنایت نمایند مقارن محنت و مشقت باشد و این مرواریدها باز بدست ما افتد آنگاه درویش را تسلیم درویش نمود و درویش فرح ناک بازگشته آنها را بهای اندک بفروخت مشتری با خود اندیشید که امثال این جواهر گرانبها یا پادشاهان روزگار دیگر برد و را پیش قاآن برد و قاآن فرمود که نخهم که این درویش را عاقبت با خواهد رسید و آنها را بموکلا خاتون باز داده آن شخص را باصناف عطایا خوشدل و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم بر زیر پشته کوشکی بنا کرده از اثر خوبالیق نام نهاد و شخصی حوالی آن پشته نهالی چند بید و بادام بنشاند و طالع او مدد نموده آن نهال ها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی را در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد فرمود تا بعد دو هر درختی بالشی نزد آن شخص فرستادند پوشیده نماند که بالش را بعبارت از هشت مثقال و دو دنگ است و بالش نقره کنایت از هشت درم و دو دنگ دیگر آنکه در روزی که قاآن بر تخت نشسته بود شخصی جهت او طاقیه آورد و بهبیات طاقیهای اهل خراسان و قاآن حکم فرمود که در دو جانب آن شخص را تا مبلغ دویست بالش نقره بشمارند تواب بتصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیه شره البشر است التماس او را موقوف داشتند و روز دیگر آن شخص را بر پادشاه عرض کردند حکم فرمود که دویست بالش او را صد کردند و همچنین التماس او را در تا خیر می انداختند و قاآن بالش بر آن می افزود تا بششصد رسید بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا موجود خواهد ماند گفتند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چنانکه یک دو ذکر جمیل ابدی خواهد بود شما بحقیقت با من عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من هیچکسی در عالم باقی ماند بتصور آنکه از سر مستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق می افکنید و ارباب حاجات را انتظار می دهید تا کید و کس از شما را بر دوام اعتبار نگشتم ترک این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آنکه روزی قاآن انداز را قرقم میگذشت نظرش بر عقاب افتاد و بخود دون آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عقاب بخر و بیاور دانشمند بیانداز او شتافته و بربیع بالش یک خوان عقاب جزیده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بها این قدر عقاب یک بالش کم است دانشمند تمامه بالش را بقاآن نمود و گفت این عقاب

بربع بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف مثل این عنایت قا آن او را بنجانیده فرمود که مثل من خریداری مدة العمر از دوکان ان بقال نگذشته و بالش دیگر بعنایت فروش عنایت کرد و دیگر انگه نوبتی صد بالش بستمی انعام فرمود نویسند کان با هم گفتند که ظاهرا قا آن صد بالش را صد درم نپنداردو بالشها را بسر راه او بکسته و چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیزهست جواب دادند که بالشهائیست که بغلان و سویش عنایت فرموده اید گفت صد بالش اندک چیزی بود این امضاعف سازید و بوی دهید دیگر انگه در قراقرم کانکری بود که هیچ کس کلاهای او را از غایت ردائت نمی خرید روزی هیئت کان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قا آن بایستاد قا آن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و عرض هیئت کلاهگر عرض کرد که من غیر از ساختن کلاهان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کلاه نیک می سازم بآن جهت هیچ کس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته ام و این هیئت قبضه کلاه را بر سم پیشکش آورده ام قا آن فرمود که آن کلاه را از وی بستانند و بعد و بعد هر یک بالش زر بوی انعام فرمودند دیگر انگه شخصی را برای قا آن انارهای آورده و قا آن او انهای رمان را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس رمان نکشت و کامرانی و ادامت سلطنت و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطر بیکانه و خویش و ضمایر غنی و درویش را خرم و مسرور میگرداند و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع شراب ارغوانی و استماع الحان اغانی صبوح را بعبوق و عبوق را بصبوح میرسانید که بیک ناکاه هادم اللذات دو اسپه بر سرش تاخت و از نشست تقدیر اجل کشا دو فنه او را از پای در انداخت **بلیت** اینست همیشه عادت چرخ کبود چون بینمی بدو زوال آرد زود و در روضة الصفا مسطور است که کرکی شبی خود را بر رمکوسفند مغولی زده بشیر اغنام او را تلف کرد روزدیگر صاحب مذکور پیش قا آن دو فنه شکستی آکرا و رسیده بود مستوضح داشت قا آن گفت که کرک پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایه سریر اعلا می آمدند کرک کرفته بدرکاه آوردند قا آن کرک را از ایشان بهزار بالش بخرید و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این کرک نفعی نباشد و فرمود تا هزار کوسفند بوی دادند کرک را از او کرفتند فی الحال سکان مسکای که در کمین بودند در کرک افتاده پاره پاره اش کردند قا آن از شنیدن این حالت متغیر شد فرمان داد تا کلاب بالقصاص کرک کشتند و خمین بار کاه در آمده ارکان دولت را کفت که غرض من از استخلاص کرک آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون فی الجمله توانائی را از هلاک خلاص سازم شاید خدای جاوید مرا صحت کرامت فرماید و چون کرک از زمین جهان نبرد ظاهر آکه مرا نیز می باید مرد و هر دان ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت هستی بباد فنا داد **رباعی** فی الجمله اگر کلی میسر بودی هر دم بجهان لذتی دیگر بودی این کهنه سرای زندکانی ما را خوش بودی اگر نه مرک بر در بودی **ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران** کیوک خان بن اوکدای قا آن در زمان حیات پدر مسمی بعضی دیگر از شاهزادکان بجد و بلاد روس و جرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قا آن سه چهار سال بار دو رسیده در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و اربعین و ستمائة باتفاق قاآنی بر مسند جهانبانی صعود نمود و در اشاعه عدل و رعیت پروری و افاضه فضل و مرحمت کستری تقلید اوکدای قا آن فرموده تا باغوا و اغوای کماتک او بوجیقای که در سلک اراذل کشورکشای انتظام داشت ملت عیسوی را دین محمدی ترجیح میداشت و در اواخر ایام حیات مایل بسیر و شکار کشته با لشکر بسیار رهسپار بنجاب روان شده و چون بسمرقند رسید با جل طبیعی درکذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مالش را قداق باتفاق جغتای سر انجام می نمود اولاد کیوک خان اسامی سه نفر بنظر در آمده بر ین موجب خواجه غول باتو بهادر قوتو از ین سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند **ذکر توراکینا خاتون و استیلای او و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد** چون سخن از سلطنتی که توراکینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد بمیان آورده اند کر اوکدای قا آن و اوان جهانبانی پسر بزرکتر خود کوجو را کماهی دانست توراکینا خاتون بود و بولایت عهد مقرر ساخت اما مدت عمر کوجو در زمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شرامون که در سن طفولیت بود بکای پدر ولی عهد شد و چون قا آن وفات یافت بنا بر صغر سن شرامون و غیبت کیوک خان بن قا آن توراکینا خاتون که والده کیوک و دیکر اولاد قا آن بود بر مسند حکومت نشسته ضبط و ربط امور جمهور پرداخت و بر رای رزین و عقل و رین و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بطاعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام کماز جمله سیران مشهد مقدسه بود و زن توراکینا تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی کشت و بدین سبب در سامو ملک و مال تیز دخل نموده او را چشم بچشم دیگر در آن عورت کمر بسته و این معنی بر خاطر بعضی از امراء و نوئینان کران آمد و بعد از سه سال که توراکینا با مردم نهانی الوس چغتای خانی

چنگیزخانی پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده بارد و رسیده و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضهٔ اختیار خود گرفته توراکینا خاتون مسرعان باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران از هر قبیلهای حاضر گردند و از عدد و رسوم و شام و بغداد و تا اقصای ولایات دشت قپچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان بادک زمانی در ارد و مجتمع گشتند و غیر از باتو بن جوجی که بحکومت کیوک راضی نبود و به بهانهٔ درد پا تخلف نمود تمامی شیتان ایل و الوس مغول بارد و بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبهٔ رسید که دو هزار رخکاه جهت مهمانان منصوب کردانیده بودند و ماکول و مشروب بنهایت غزارت موجود گشت و بعد از تکین چیتقچین و مست و اوخواتین و شاهزادگان و ارباب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعهٔ مشورت و پیمان انعقاد وخاتون وچون قاآن بن قاآن مریض بود و سرانجام امور ارجعهدهٔ آن امر بزرگوار نمی توانست آمد و تورا کینا خاتون اولی خان سوداقوسی یکی بجانب کیوک خان ایل و ایلچی و نویانان و این امر با ایشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند و در ساعتی که قاآن خجسته اختیار رفته و تمامت شاهزادگان و معتبران و کرایکسرون اساس جمع آمده افسر زرین بر سر داشتند و کرایکیان بگشادند و دست راست کیوک خان را گرفته آن تخت قولی خان و دست چپش را دیگری از دودمان چنگیزخان گرفته بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکدای قاآن مذکور شد بسایر رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان تفقد حال صغار و کبار شاهزادگان و امرای نامدار و حکام و ولایات و ممالک و ولاة امصار و سالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام احسان فایض گردانید و بساط نشاط گسترده چند روز بجمع اقداح ارغوانی و استماع الحان و اغانی اهتمام نمودند تفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سابق گشته بود پرداخت فرمان چنان فاطرخاتون اکه بعضی از جرایم متهم شده بود برانداخت تعیین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطرخاتون بسبب تقربی که نزد تورا کینا خاتون پیدا کرده بود چندگاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نمود و این معنی بر خاطر امراء و اعیان گران آمد آن ضعیفه را بامور نالایق متهم داشتند و مقارن همین کیوک خان برادرش کوتان بیمار شده یکی از انجاعت خاطرنشان او نمود که این مرض نتیجهٔ سحر فاطرخاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بسوت خود یکیوک خان پیغام فرستاد که بجهة سحر فاطرخاتون ضعفی تمام بمزاج من راه یافته پیش آید میترسم که آن برادر ساحره را بقصاص نرساند و متعاقب این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و چیغای که بر دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب پرسیدن آن بر خود مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش مادر فرستاده فاطرخاتون را طلبیده تورا کینا خاتون گفت بعدری امتناع جست چون الحاح پسر از حد اعتدال بیرون شد طوعا و کرها فاطرخاتون با ستیلیکسان کیوک خان کرده و در همان چند روز تورا کینا خاتون وفات یافت بر خود چیان و مقام استکشاف احوال فاطرخاتون آمدند چند روز او را در سنه بر هنه داشته لوازم تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه نا کرده اعتراف نموده بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او بارد و براچیکرخان او چگونه نویان که مشاور و نیره و هشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیزخانی گشته بود دستور قاآن و دیگری از شاهزادگان را پرسش این خبر مایهٔ تشویش او گشت لاجرم چند نفر از امرایش بیاساا اختصاص یافتند تا مکیوک خان امراء حکام و ولایات را بحضرت انصراف ارزانی داشت و نسبت بعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانیده و برخی را مقارن اهانت و اذلال بازگردانید از انجمله برادرش هلاکو و هم حلب را بر سیغ و پاینده داد و بخلیفهٔ بغداد خشم آمیز پیغام فرستاد و زیرکه مشاورمن له جرما عون نوئین از وی شکایت کرده بود و نسبت بایلچی هلاکو طریق کم التفاتی مسلوک داشته خان از صحبت انگیز لوی قلمی نمود و چون از اهمات مهمات سلطنت فراغت یافت خان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید مساط عشرت و انبساط نمود بنا بر آنکه اتابک کیوک خان اتفاق امیر الامرائی چیغای بر ملت نصاری بود و پیوسته صورت آن مذهب در نظرش جلوه میداد تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی مرجح پنداشته همت بر ترویج نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و دون اسلام صفحهٔ تمام بافتره آن ایام بیچ مسلمانی دراز نبود که بار ترسائی بلند نکند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد اتفاق چیغای نشانی حاصل کردند که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصمی سازند و یکی انکلانتران ایشان نشان را بدست گرفته آزار بکاه بیرون آمده ترسایان در سایهٔ همان نشان سکان تنده و روی افتاده و خصمیتی او را کنده یک لقمه تمام ساختند بعد از آن نصاری از اعجاز ملت مصطفوی ترسیده دیگر نام نشان نیزدند و کیوک خان را داد اغوا یام حیات با جنود ظفر نسب قوافل جیش مطرب اردو بالیغ و حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود بر سر یک شهر و قصبه که عبور فرمود ساکنان آنرا با انعام زده جامهٔ خوش دل و مسرور ساخت و چون ما هیچ رایت نصرت آیتش بصدد و سمرقند پرتو انداخت ناکاه بوجی بخدمتش رسیده روح

او را نیز مانند دیگران مقبوض کرده بقلم درین خواهد سلطان خواهد رویش باخر عقبه مرگ آید پیش درین بستان که جای خرمی نیست کیاهی بی بقا تر زادمی نیست

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خواتین ابغ یورت چنگیزخان

بعد از فوت تکیوک خان منکو قاآن ابن تولی خان سوم پسر چنگیز خان بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان واربعین وستمائه بر مسند جهانبانی در سریر قاآنی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی همت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشییت امور شریعت غرا میگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف و در ایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخت و بهمین منوال بحال و آشمندان تصاری و پیران هر طایفه و عجزهٔ هر طبقه پرداخت اما از جماعت ایغور کسی را سیورغال نداد و بهمین اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی باو افغانی نهاد و در فتن ایام که خان از ایران بتوران و استیصال ملاحده بی ایمان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و او فاتش در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس وخمسین وستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید و مهم مذارتش امیر عماد الملک حتی با تفاق امیر برلغای متکلم گردانید و در جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن را چهار پسر بود بر این موجب باکتو و اورنک تاش از بزرگترین اخین او قوتو قبی نسبت او کدای بن یوقا کو مکان از قوم ایکراس و اساس حیات این و پسر دوم او فی اندر اس یافت شیرکی از ابا بادچین که در سلک قمکان قاآن انتظام داشت و اوکدای قاآن منکو قاآن ابن تولی خان چون مدت حیات کیوک خان در حد و سمرقند نهایت رسید اختلال بقواعد تورچنگیزخان راه یافته هر یک از شاهزادگان بخیالی متوجه یورت خود گردیدند بنابران که در آن زمان با تو بن جوجی خان که او را صاین خان می گفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوئینان بدشت قپچاق حاضر شوند تا با تفاق هر یک از شاهزادگان آنچه شایسته سلطنت و انیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمدند که تورچنگیزخان موضع قرارگست و کلوران ما را بهیچ ضرورتی نیست که بدشت قپچاق رویم و نعره بدان جانب نهند جمعی از قبل خود بکسان فرستادند سوتوقتی یکی که خاتون تولی خان بود و جمال حالش با وصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تکم انعام احسان رضای آل اشراف و اعیان می کاشت در آن زمان پسر ارشد خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر شهزادگان عظام تو از فرمان با تو تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و شرف ملازمتش دریابی و منکو قاآن چون این سخن از مادر عقل نمود خود را بدانجا رسانید و لوازم خدمت بجای آورد و پیشکش گسیل داشت و با تو آثار اقبال و رضایت حوال منکو مشاهده کرد و گفت که از میان شاهزادگان حاضر بیت سلطنت این جوان را و اکثر حاضران با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت و کمر از میان گشاد و گرد را زانو زد و کاسه داشت و چنان مقرر ساخته که در سال آینده در الغ یورت قرلتای سازند و منکو را بار دیگر با تفاق سایر قاانی بر مسند قاانی بنشانند آنگاه طایفه کلوران از اطراف و جوانب دشت قپچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند با تو برادران خود را گفت که اغول و بوقا تیمور را با سپاه گران و مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشیید بنا و دولتا و قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند با حضار شاهزادگان عظام امرا و نوئینان مانند داودندر و جمعی از آن طبقه مانند بیسوتمکا و له جنتای خان و شیرامون بن کوجی و با تو اغول و له کیوک از امتثال آن مثال سر باز زدند و گفتند که شایسته سریر خانی کسی است که از نسل او کدای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم و بنا بر این مضایقه و مناقشه قریب چهار سال قرلتای معتبر تاخیر افتاده بهر که از طول مکث ملول شده کسی نزد با تو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح قوم منکو قاآن چیست با تو جواب داد که اگر شاهزادگان باغی شوند و اگر منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف و زور سرش زدن بر می باید داشت و چون این پیغام بر گرد اغول و سید جاعتی آراکه در این امر مرافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود بهمت منکو قاآن بر تخت خانی اجلاس فرمودند بتهنیت پرداختند و بتجدید مواجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعین طرب بگریستند اصناف حیوانات نیز از فراخنای بصیرت ناظر گردند و در آن روز اگر کبوتر بدست گرفته بودند آن را رها کنند و هیچ ذی حیاتی را نیازارند و صید و شکار نکنند و از کوشت بخنام و افراسی که در روز پیشتر کشته بودند طبخ ننمایند و فرمان بران بر این موجب عمل نمودند منکو قاآن با امرا و شاهزادگان بمسلک

وسایر اشراف و اعیان مدت یکهفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز را به نخجیر و خرج شیلان و هزارکردن قمتر و بال بود و سیصد سر اسب و گاو و دو هزار گوسفند و چون طایفهٔ از اهل اسلام در بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از تمام جشن سور و تفرق زمرهٔ مردم نزدیک و دور اولاد اکرای قا آن و شاهزادگان که بسلطنت منکوقا آن اتفاق نداشتند با امرا خود جانبی گرده عذری اندیشیدند و کرد و بنای اصلاح پیراه کرده و اسبه بجانب اردو در حرکت آمدند و از ملازمان منکوقا آن جانوداری که شتری گم کرده بود و جهت طلب باردوی شاهزادگان رفته بود کیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکوقا آن نکسار نویان را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته نکسار با دو هزار سوار سبکی کرده روی مخالفت از فرو گرفت و بدینسان بیغام کرد که از شما مثل این سخنی نقل نموده اند نسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا از نهضت این تهمت نجات یابید شیرامون و برادران متحیر شده گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بودیم فی الحال سوار گشته همعنان نکسار باردو شتافتند و چون بآستان منکوقا آن سه روز ایستاده و دو روز چهارم نفس خود آن بخور رسیده و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قداق که یکی از امرای بزرگ اوکدای قا آن اکیوک خان با بهفتاد و نفر از بدآموزان بیاسا رسیده و چون خاطر منکوقا آن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول بوقا تیمور را با تحفهای شایسته و متوسوقات جالبسته بخدمت باتو نوار گردانیده و حکومت دیار مشرق را بدستور سابق بصاحب معمور ملوچ عنایت کرده پرسش معمو و یک برادر زاده اش الپهر فستاده و دیار خراسان و عراق و آذربیجان را بنایر قاعدهٔ مستمره بارغون قاداده شرف الدین خواز زمی را که نویسندهٔ بود در کمال شرارت لفس جهت حصول اموال آن ولایات صاحب ارغون ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده بر هر کس که یکدینار از وی حاصل بود ده دینار تحمیل نمود زیرا که از منکوقا آن تقبل شده بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته محصول موصول گرداند و بدین واسطه در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و امغان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدسه و طوس تفرقه و تشویش بسیار بحال ارباب ناموس راه یافت و در دفتی که آن منحوس و طوس نویس در حاضر بود اسامی مظلومان بهدف اجابت رسیده هر جا که ملک بر ذات ناپاک او عارض گشت و چند روز بر بستر ناتوانی افتاده بموجب کلمهٔ کما تعیشون تموتون و در آن ایام بر سخن تحمیل و زور و کرفتن بر زبان شومش میگذشت تا ابوبکر بقبض روح ناپاکش پرداخت و در درک اسفل جهنم منزل معد و مهیا ساخت القصه چون امر سلطنت بر منکوقا آن قرار گرفت و قهر ترکستان و مغولستان و ماوراء النهر بحسب لواء و دستان بست سر انجام پذیرفت بنابر حکایتی که از قاضی القضاة بیضاوی الفقیه در باب تسلط و استیلا طلاحشو و دو شکایتی که از زوزنی تعظم و تجبر مستعصم خلیفهٔ استماع نمود بر اوردخود هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرده و هلاکو خان با صد و بیست هزار کس روی بدان طرف آورده آنگاه منکوقا آن او را در دیگر خود و قبلاقا آن را بصوب ختای و رستاق و فتح ولایات چین و ایپش نهاد و همت ساخته منجس خویش روی بدان جانب نهاد و نخست ایلچی زوفنیو که موسوم بچوکان بود ارسال نموده پیغام فرمود که صلاح و دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده سر بچوکان حکم و فرمان ما نهی تا کوی صفت نصرت بات خط عساکر منصوره کرفتار کردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسیده زاد او رساله فارغ کرده پیام را غضب مفقود و در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین و فرمانفرمایان کشتن ایلچی جایز بودی بصولجان قهر سرت را مانند کوی در چین میدان کردان چنانستی و تنبیه و انجازای هر چه تمامتر در پیش کلاب می انداختم اکنون با تا آن خود بکوی که طول و عرض مملکت چین از احاطهٔ افهام و اوهام بیرون است و کثرت جنود و ظفر ورود این ولایات را عدد و قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود میخواهی باید که پای در دامن قناعت کردسازی و چشم تا تار و مغول را در دور طرنج عمان میندازی چون این پیغام بعرض منکوقا آن رسید در شهور سنهٔ ثلاث و خمسین و ستمائه موافق تشقان ئیل با شصت تومان از سپاه ظفر نشان متوجه خطهٔ چین گردید و بعد از وصول بکنار نهر قراموران فرمود تا شیرامون نویین او کدای قا آن و خواجه اغول و باتو نبار کیوک خان را از آب انداخته و چون ما بیغ اعلام منکوقا آن بر جمله و ولایت خضر پوتا ندخت بعضی از قلاع و قصبات آن ولایات را مفتوح کردانیده و آثار کمال تسلط و اقتدار بخیر ظهور رسانیده در آن اثنا جلیت یکی سمکین کوه آمد پیش کرد روی بر انتزاع آن نهاد و بر فراز آن کوه قلعهٔ منیع ساخته بود و مذکر بارج سپهر دعوی برابری کردی و با منزل ماه و مهر مساعدت همسری بسر بردی و اهل بلند محل از رفعت شرفات آن متعجب و قاعدهٔ کنند کردن از رشک بنیانت اساس آن مضطرب بالات حرب و ذخایر و اقوات حصن حصین از حادثات زمان و حوادث دوران مامون و سیاه مشغول در کردار آن نشسته آغاز محاصره کرده مدتی مدید کرسی و اهتمام بر میان بسته لوازم محاربه بجای آورده

اتا فتح تیمور گشت و فصل تیرماه و زمستان بپایان آمده بهار نزدیک گذشت و هوا گرم شد بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتاده بلکه طاعون بر آورده نقد بقا را بباد فنا دادند منکوقاآن تصور دفع وبا کمشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی از بیماری مرض کشت و هشت روز صاحب فراش بود و نقد زندگانی را بقابض ارواح سپرد و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سر ربت پرستان بود با جمعی کثیر از هم کیشان در پیش بالیغ مقر ساخت که در وقتی که اهل اسلام با دا از جمعه مشغول باشند شمشیر خدا را بنیام انتقام کشیده بالقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن بر غلامی از میان آنان جماعت بهدایت عنایت الهی بدین بعثت رسالت پناهی گرویده بدرگاه پادشاه دو دیده کیفیت خیال ربا بضلال را معروض گردانیدند منکوقاآن علی الفور باحضار ایدی قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بتجربه خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بر در همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بردار اعتبار کشیدند از جمله مشایخ اسلام و مقتدایان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شیخ ابو المعانی سیف الدین سعید بن مظفر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفای شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکوقاآن معاصر بود و سور توقتمی بکی والده منکوقاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر خود را بالش نفره مبارا که مسکن شیخ سیف الدین بود و ستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات را بشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر خبازه درویشی حاضر گشت تعدد مشایخ ملقین فرمایند درویش گفت

رباعی

مرا میت تا بیستاد و زبان بادای این رباعی بکشاد کرمن کنم جمله جان کردستم لطف تو امید هست که گیرد دستم کفتی که بوقت عجز دستت گیرم عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم و وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن بسه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوسته و مرقد منورش در بخارا مشهور است

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران

قوبیلای تولوی

چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق سنه خمس و اربعین و ستمائه بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او احوال بقواعد تورچنکیزخانی راه یافته میان اولاد مخالفت بوقوع پیوسته تمویه این مقال انکه در آن اوان که منکوقاآن بکار تسخیر جانب چین توجه می نمود برادر خود ارتق بوکا را در قراقرم بحافظه گذاشته بتعیین فرمود و ارتق بعد از فوت برادر داعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و در کرت سوم قبلا قاآن ظفر یافت و سیم بار ارتق بوکا بدیدن برادر شتافته عذر گذشته بخواست قبلا عذر او را بصوب ختای تافته اما بالاخره بنا بر عدم مساعدت دولت اختلال باحوال ارتق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلا قاآن مسلم گشت و ارتق بوکا بی اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته دو بار دیواری که از خارستان تبت بگرد شهر بیش بالیغ کشیده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال در گذشت چون خلل از مملکت قبلا قاآن ارتفاع معاندان پیوسته شد چنانچه نوبت لشکرکشی بچین مکرر دست داد و آن بلاد را و سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدارالملک خانبالیغ که از اجیکه و میکفته بنای شهری وسیع و رفیع فرمان فرمود

نظم

اساسی نیز چیکه و نهاد مر آن خطه را نام دیدو نهاد و در آن تنگه رایکی قصر ساخت زخاکش بسقف فلک بر فراخت چو فردوس شد آن حجته مقام ستو نهاش سیم و نهش رخام

خان بالیغ

که گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و سغولان آن بلده را خان بالیغ گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان گلزار و بستانی زیتون که بندر هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بسیار خان بالیغ آورند و تجار بحار و سفینها نشسته از هندوستان بقصد آمد شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بنا علی هذا باندک زمانی خان بالیغ بکمال معموری آباد انی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علمای اسلام معارضات فرمود و کاهی با ایشان بمقام صداوت و احیانا در طریق عنایت سلوک می نمود و فات قبلا قاآن در شهور سنه ثلث و ستین و ستمائه مرض فالج پیلان ایل دست داد و مدت عمرش هفتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت و یکی از وزرایش امیر احمد بناکتی است و دیگری که ایغوری می قبلا قاآن او را دوازده پسر بود و هفت اسامی یازده ملفوظ از ایشان بنظر رسیده بر بین موجب توجه خواهیم کرد مسکفتو سوغان از جابونخاتون

خانتون بنت ایلچی نویان قوریلتای از تورقجین خاتون که از قوم مرکیت بود و همو کاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قرچی که مادرش اودر قاجین خاتون بنت یکمشی باجی که نسب مادر ایشان هم بشجین بنت تورقولی نویان بود از قوم اهوشین قتمیور که در سن هیبت سالکی وفات یافت توقاقی که مادرش بابا خاتون بنت توداقجین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا از تسبو خاتون بنت ماجین کورکان بود و الله اعلم و احکم کفتار در ذکر اختلال احوال ارتق بوکا و بیان رفتن او بختای نزد قبلا و آن او ان که قبلا قاآن از ارتق بوکا انهزام یافته بدارالملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس دیگر از ممالک ختای

طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قزاقرم و کلوران سرد و بدین جهة قحط و غلائی عظیم در میان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان و الغو خانرا که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان درگاه را بواسطه فقدان قوت قوت نشود و الغو خشت شرط اطاعت بجای آورده آذوقه مکفی بیارد یکمن بار بدان جانب نفرستاد و ایلچیانرا کشته قاصدی بدرگاه قبلاقاآن روان کرد و باظهار مخالفت مبادرت جست و قبلای الغو را بواجبی نواخت پرایچ و پایزه عنایت فرمود و ارتق باستماع مخالفت الغو خشمناک شده متوجه دفع او گشت و قرابوقا را که در سلک امرای حضرت انتظام داشت بقلای لشکر گردانیده الغو تیرروی بمیدان قتال نهاده بر مقدمه سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرابوقا در سرکه کشته سایر مغولان بوادی فرار شتافتند و الغو بجزا این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت نموده و بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست کرناکاه لشکریان ارتق بوکا بر سرش ریخته و خون بسیاری از ستایعانش را باخاک برابر ساخته و الغو کاکشیخ از انجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرا کی فی الجمله آشنائی قبلاقاآن داشتند برآورد و فصل بهار بلا قحط و غلا در المالیق شیوع یافت و اکر نخجوانیان لشکریان ارتق تلف شدند و در شراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت و در آن اثنا روزبهان وزیر تندبرخاسته طغابهای خیمه هزار میخ ارتق بوکا را که بیت العشرة او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا این معنی را بفال بد گرفتند و اکثر متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو باحتمال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود قبلاقاآن رود و بقیه ایام حیات را بفراغت بگذراند لاجرم روی بصوب ختای آورد و پیشتر از خود ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذرخواست و قبلاقاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف مراحم امیدوار ساخت چون ارتق بوکا بختار رسید قبلاقاآن بکمال عظمت و حشمت بر تخت سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوشن پوش و بهادران کمینه کوش بیاراست و برادر را مدتی مانند حلقه بر در بارگاه نگاه فرمود تا ارتق را بر ابهی گناه کاران راه دهند آورد و بمجلس سانیدند و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بر پای کردند در آن اثنا قبلاقاآن پرسید که در این چند وجوی و تک و پوی حق بجانب ما بود یا از تو ارتق بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود امروز نصیب قبلاقاآن بخت لوبان زانو زده خصومت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود و تمهید بساط نشاط پرداخته آن وزیر ادبران در بزم عشرت و بساط بیتع اقداح می ارغوانی و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قومیتای کرده در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امرا و ارکان دولت او لوازم اهتمام بجای آورد و یرغوچیان در مقام استفسار آمده ارتق بوکا کفت مقصد جمع جرایم و جنایات منم و نمیدانم مراد در این سخن چیست این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا کاسیاسا رسیدند آنکاه پادشاه آفاق حکماء حساب کرده بر پایه سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هر دو یار شما مثل این مردی که آهنی تیغ در روی آفاق کشد و جمعی از ملکی بان آکشد واقع شده است یا نه ایشان جواب دادند که تواریخ قدیم مسطور و مسلم دو برادر در ازمنه سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند مهتر بر کهتر غالب آمده او را بکرفت و پیرامون منزل او را زخارهای تیز چهار دیواری کشیده او را در آنجا مقید کردانید تا او وفات حیاتش نهایت رسید قبلا بر وفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان تیز دادند و ارتق را با زمره از خواص مقربان که باقی مانده بودند و خاتین و فرزندان او آن وحشت آباد و فرستادند و طایفه از غلاظ اتراک بر ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا قرین محنت و اندوه بی انتها آنجا بسر می برد و مطلقا بیرون نمی آمد مکر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزکار تیره بدین تیره بکذرانید رخت بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نموده و او را چهار پسر بود بر این موجب بیولوقو ملک تیمور بابرا بوقا تاجی و هیچ یک از این چهار پسر بر مسند سلطنت بر سر ننشستند

ذکر بعضی از مناظرات قبلا با متابعان ملت بیضا و در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفه از تجار مسلمانان جهة قاآن شعاری معتبر که پایها و مقارش سرخ بود آوردند و عقاب سفید پیشکش کردند پادشاه را آن تحفها مقبول افتاده الوس خاصه خویش و انجاعت فرستاد بازرکانان دست از آن طعام کشیده قاآن نکته اینوی را که وزیرش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا چیزی نمی خورید و سنکه این سخن را از انجماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما تاکو را نیخکنند خوردن کوشش جایز نیست سنکه بنا بر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت می کویند که آن پادشاه باعتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث بر آشفته تحکم فرمود که من بعد ارباب اصحاب کتاب تیغ بر حلق کوسفند نکشند بطریق مغولان

سینه بشکافند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی مذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پیه خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم مسلمانان از بلاد اسلام جلاء وطن اختیار فرموده ازخان بالیق بیرون رفتند قبلاقاآن بواسطهٔ سعایت بعضی از مفسدان بمولانا برهان الدین بخاری را که از جملهٔ مقربان شیخ سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق بفضیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود بحمایت پیوست و آن بزرگ دین و آن سرزمین انتقال نمود مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک پروری بزدان و زیر پرتزویر مسلمانی شوکت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانیدند که بواسطهٔ منع مذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و مصالح است ازین ممالک انقطاع یافته و قشون بی مقصود و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یکمن بار دیگر سود اکران مابین ولایت آیند و ابواب وارون بخف و تنوقات بر روی متوطنان اینجا بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان هم دهم دیگر خلایق را بقول من اعتماد نماند تا متمغا ها باطراف ممالک روان کردند که اگر من بعد کسی بغیر سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد و بواسطهٔ صدور این حکم مسلمانان شاد شدند و صدقات بارباب حاجات دادند و هلال این احوال جبودی بمطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا المشرکین کافة و بعقیدهٔ متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است الکاعان آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلاقاآن فرستاد و قبلاقاآن بحضار یکی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین طاوسی را پایه سریر اعلی بردند و قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشند قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمینمائید مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه وسلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند که پادشاه را در این باب تامل باید نمود تا علماء اسلام مجتمع مباحثه از معنی آیه که گوره استفسار نمایم و روز دیگر از آن جماعت هر کس و خان بالیق بود بساط حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة از قبیل کلام خدای بزرگ هست یا نی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود از این کلام چیست جواب دادند که از فحوای آیهٔ مذکوره چنان فهم می شود که تمامی مشرکان را باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق بر این موجب است چرا شما تخلف می ورزید و فرمان شکار را نمی پذیرید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت نمیکشیم قاآن گفت عدم اهنه را استحسان نمی نماید کنون بیائید از جانبین تعصب و عناد بگذاریم و نه شما کشتن ما را واجب دانید و نه ما خون شما را مباح اعتقاد نمائیم وجه استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائید آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را خدا بود و در اثبات گفته خود و مذبتا رک و تعالی باز سوال کرد که چیزی خارج از آفریدگار و آفریدهٔ او هست که از جملهٔ مخلوقات الهی است گفت شمشیر قوت و قدرت در قبضهٔ اختیار او گفته نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار می تواند که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه وسلم عنایت کرد بیکی خان و پادشاه علماء گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان خود نظر دارد یکی نظر لطف دیگری نظر قهر محمد صلی الله علیه وسلم را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر با و مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می نهید علماء این سخن را جواب ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوالامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چون چنین است که شما از فرمان چنگیز خان که پادشاه جبار صاحب اقتدار بود و از حکم من که جبار و جبان می دانید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد قبول داریم و بر مخالف آن قبول نمی نمائیم قاآن از شنیدن این سخن خشم شده فرمان داد که تمامی قضات و ولایات معزول باشند و دیگر و عظان بر منبر نروند و مؤذنان بانگ نماز نگویند و سایر خلایق مذبح اغنام را قدم نمایند و باین مضمون قریب بچهار صد تا روز دیگر ایلچیان قم مسیر ایران شاهنشاه باطراف ممالک بردند و علماء حقا آن شب بر وزیر مسلمان قاآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می ترسم که فوج خون من و سایر مسلمانان بیخته کرده و مولانا بدرالدین بیهقی که فاضل کامل و فصیحی سکوتمایل بود با وزیر گفت که مرا نزد قاآن ببر تا جواب شبهه را بر ایشان عرضه دارم وزیر چون خاطر قاآن را بر قتل مسلمانان مایل دید گفت که مولانا همه آدمیان را بی سر قندی این تماسک و جناب وزارت مآب یکی از بین دو عزیز را روز دیگر بسیاست بسریر سلطنت مصیر ده قاآن بامسیحیان و صابیان روده گفت شمشیر کار را نمی شناسد فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب او است که مشرکان عرب و عجم را بکشند و چون قاآن او را و روخ چنگیز خان بسریر یسغما نام خدا

وذال

نداسی را می نویسند چگونه مشترک باشد این سخن هوا فق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت به و مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان
داد تا نشانهائی که جهة زجر مسلمانان نوشته بودند باطل کردانیدند نقلست که بعد ازان قبلا قا آن هر روز از وقت طلوع آفتاب بهنگام چاشت بهمات
سلطنت آنگاه علماء اسلام احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس و مجتمع کشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و بر استماع مسایل عقلی
و نقلی رغبتی تمام می نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکموی را بزبان معنوی ترجمه کردند و شاکموی شخصی است
که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و هنتاد و اند نا یان ختا باعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکموی متولد شده
قدم رفته و در هر قدم او کنجی ظاهر کشته و الله اعلم بحقایق الامور و هو علیم خبیر بدات الصدور ذکر بعضی از امرا و وزرا قبلا در وقایع فصلا القلم ببلاغت تمام رقوم
کشته که قبلا قا آن مام اختیار ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار چهار کس از امرا نهاده ایشان را جکسانک لقب داده بود و اسامی آنجماعت اینست میتون نویان
و اجاجا و لجای ترخان و اشمن و مرتیتین چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلند تر بود و بعد ایشان امیر لشکر اعتبار و اشت و او را طایفوی گفتند و جمعی که بامارت یوان
و وزارت مقرر بود و مدتها سیحا ندند و عادت قبلا قا آن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس و گیش موافق یکدیگر بنود ند تفویض می نمود
تا بواسطهٔ اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند از جمله وزرایش یک پسر زاده سید
اجل بخاری است و جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلا قا آن بنابر فرمان منکو قا آن متوجه ولایت ختای بود چون بملکت قراجانک رسید
پسر زاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت و طریق اخلاص سلوک نموده باحسن وجهی از هدمتکاری بجا آورد بنابر آن قبلا و بهمان سال که بر مسند
استقلال نشست و را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصر الدین ابو بکر را با ایالت قراجانک فرستاد و بنیرهٔ سید اجل کیا و را
نیز سید اجل می گفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسر انجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او
امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بود فور کفایت کیاست را بر وزرای قبلا قا آن امتیاز و استثناء داشت بنا بر علی هذا قا آن نظر اعتماد و روی
تکریسه بصورت مزید تربیت و رعایتش بر لوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایرهٔ حسد و زیان پذیرفته کاوجیجان که از اهل ختای بود و او
نیز بوزارت قا آن اشتغال داشت با خود قرار داد که هر چیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قبلا قا آن را خان بایسنغر بن نوشته امیر احمد و زیر ختائی جهة سر انجام امور
مملکت در شهر خانبالغ است و وزیر ختائی اتباع خویش قرار داد که شبی بخانهٔ امیر احمد رفته و او را میان دو رکابدار رکاب او امیر احمد را زین سکالش کاهل یافته و الفت
خود را بکیفیتی باندیشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب چهل سر اسب جهار قاز طویله قا آن گرفته بارده شافت و طبقهٔ سیاه که پرده از بیغوی بود و کاوجی
بر زبر آن نهاده و تخوتی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانیدند و شاه پرسید که غرض از بن تقریب چیست وزیر جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قا آن
رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و بلا زمت آستان سلطنت آشیان پیوسته گشت اکنون کاوجیجان میخواهد که بکارد حلق مرا بتیغ تغوشی
کرداند قا آن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاوجیجان مثال داد و وزیر ختائی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف کاشتکان جاکم ماچین
بود شافت تا بالی حصار بوصولش مستبشر تحریر نبود و لم مستظهر کشتند و قا آن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصرهٔ آن قلعه توجه نموده طالب سنجقتمر کو آن را از آنجا ملک
آمده بود و همراه برند و چون امرا بانظار حصین آن قلعه بمحاصره و محاربه کردند کاوجیجان مخفیانه ایشان پیغام داد که من بزیاده کناهی مبتلا نیستم الا آنکه نیابا
عداوتی که میان ایشان باب مناصب می باشد من و امیر احمد پیوسته تماصح جان یکدیگر بوده ایم و فرصت یافته فراح صاحب تخت و تاج را من متغیر گردانیده ام اکر قا آن
مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما در آید امرا و سماحت فرستاده و را ز قا آن امان ستدند و قا آن امان نامهٔ مشتمل بر جنوز ختائی ارسال داشت
و وزیر پر زور و سطوت خاطر کشته فرصت خزیده و لوا حصار انداخت حاکم قلعه برین کیفیت اطلاع یافته بصوب هزیمت شافت و آن قلعه بجز ظاهر قا آن آمد چون
وزیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر پیوست دیکر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض کردید و بعد از انقضا اندک زمانی ازین حال اکرت دیکر باره خصومت
ختائی با ملتهاب آمده با یکی از مقربان ختائی قتل امیر احمد اتفاق نمود و میان او سطهٔ رشتهٔ حیات خود را بر منقطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان ملاحده
ختا را قوتی مشید پیدا شده با نواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق نموده و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید معتقد خود کردانیده
و وزیر ختائی مرفع امیر احمد و خلوتی از روی استعانت بجستن شیخ زراق یاری دم از دفاق زده و در وقتی که قا آن بییلاق رفته بود چنان سوا ضعه کردند

کرده هزار کس از مریدان او بشعبده بدرآمده که دو چهار فرسخی خان بالیق بود و رفته در کمین نشستند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر درآمده آوازه دراندازند که شاهزاده و جکیم پسر قاآن بهمین زمان می رسد و چون امیر جوما بستقبال پیروان آمده نزدیک آوازه رسد او را دوازده دزدکرد و اند بعضی از آن در خرمنی پوشیده و نهان با آن دو شاهزاده نادان بدره مذکوره شتافت و جمعی امتوتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده و جکیم دراندازند و بعضی از آن جمع با امیر آجه گفتند که قاآن فوت شده و اینک شاهزاده و جکیم پسر قاآن می رسد و ما را نزد شما روان کرده که بتهیه اسباب تعزیت پردازید اما این راز سربسته را پیش هیچکس نگشایید و امیر آجه بترتیب ماتحتاج عرامشغول گشته بهر کسان می فرستاد که از ساعت وصول جکیم آگاهی یابد تا استقبال خنثایان بشایستگی کنند و چون زمانه لباس سوگواری بر افکنده پا سپای رشک بگذشت شیون و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینک جکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر خنثای بعادت سالکان طریق کشورگشای در محفه نشسته می آمد امیر آجه باستقبال استعجال نمود و چون نزدیک خنثایان رسید او را در میان گرفته بعز شهادت رسانیدند و نوکران امیر آجه که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیر خنثای خورد و او نیز در دم قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق و فرستادگان مغول و وزیر خنثای را دراعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از انکه چهل روز بر قضیه بگذشت جثه تصبح تاج قاآن جهیر بزرگ محتاج الیه کشت و بعضی از تجار بعرض نواب مدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش ازین چند کاه لعلی که سبب مثقال و زن داشت هزار حامه بامیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من ازین معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص تفتیش مشکوفه امیر احمد خانه تا آن لعل را نزد قاآن فرستادند و این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه کشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان ورثه امیر احمد وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق ترکات اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل پدید آمد آنکاه قاآن مال دار که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده رسنی بر پایش بستند و تا سر چهار بازار کشیدند و کردوبهای مروی را ندند تا کوشت و استخوانش ناچاکن بکیسان کشت و اینچو خاتون نیز کشتند و پسر خرد منظرش را پوست کندند و چهار صد قفای آن وزیر مرحوم را بر لشکریان بتقسیم نمودند تا مخصوص بر املاک و اسباب ایشان کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه چو باد است و باد انگخت نقاب باذرخ کل نیز تکشد پس از هفته دو میان چمن قتش ناچاکن مذلت کشد و جامع رشیدی مسطور است که بعد از وقعه مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می ورزید بزیارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال او قات کذرانید روزی قبلاقاآن از وی چند انذر دار بطلبید جواب داد که نذارم مسلمانی فی اصغانی که مبارکشاه نام دهشت نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید که سنکه نزد یک بیکجوا از جواهر و طلا آلات دخایر دارد اکر پادشاه او را بسخن مشغول کرداند بنده همین لحظه آن اشیا نفیسه بپایه سریر اعلی آورم و قاآن با سنکه تکلم کرده مبارکشاه فی الحال بخانه او رفت و دو صندوق مملو از جواهر نفیسه و متاعات نادر بباکاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذه کشته بسیاست رسید و بجای او لجای جنکسانک وزیر کردید و قبلاقاآن همدران اوان ناصرالدین ابوبکر را از قراجانک طلب فرموده با او لجای جنکسانک شریک ساخت نقلست که چون ناصرالدین مدت سه سال بامور وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصرالدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده است قبلاقاآن او را نخاطب ساخته حقیقت آن سؤال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطه آفت سماوی بکیونیا نمیرسد مبلغ مذکور را از زر خالص که داشته ام تاکنون صرف نموده ام قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت تا غرغر و سیشغ زنند و ناصرالدین غمخواری ملک و رعیت می نماید او را خلعت زردوزی پوشانیده مایان قجاق بلقب داد و زمام اختیار جزئی و کلی مهام وزارت را بکف درایت او نهاد و مایان قجاق تا آخر ایام حیات قبلاقاآن وزیر بود و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسر انجام امور صاحب یوالی مشغول می نمود ذکر چند از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قاآن قبلاقاآن در ایام سلطنت پسر خویش جکیم را ولی عهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده جکیم پیش از پدر راه عالم انتقال نموده و قبلاقاآن فرزند ارجمند ناصرالدین تیمور را که بصفت عدالت و تهور اتصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن او آن که قبلاقاآن وفات یافت تیمور قاآن حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود که بجنک شاهزاده قید و رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده مایان قجاق ایلطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع این خبر بجانب دارالملک ختای مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمائه بمقصد سیدارشاهزاد کان کج و توقان امیران قبلاقاآن کلاویسون تیمور اولاد جکیم پسر اغول مذکور و موغان بن قبلاقاآن و نوئینان بهان جنکسانک و اولتون جنکسانک و غیرهم مجتمع کشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی

پادشاهی نشاندند و نامش را او بجای تو قا آن کردانیدند و چون او بجای تو قا آن بر سریر خانی برابر بساط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان بر روی خواص و عوام بر کشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قا آن مقرر ساخت و بیان قبجاق بشیر از پیشتر رعیت کرده رایت اختیار و اعتبارش را برافراخت و فرمود که او را بلقب پدر روحه ملقب و السنه سیدا جل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قرا قرم و سنا و اصلی چنگیز خان امیر اورنبرک تر خویش کلا عنایت فرمود و مهر عم خود انبده اغول و لد تو موغان بن قبلا را بایالت و ولایت شکلوت نصب فرمود که بجوین و لکگور کار بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرده در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد بصحبت پیوسته که تیمور قا آن از بدایت ایام جوانی و عنفوان ادوان زندگانی بشرب راح ریحانی مروح باده ارغوانی بغایت مشغوف بود و هر چند حدة مادرش قبلا قا آن او را از ادمان مدام منع مینمود اصلا التفات نمی فرمود و آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد ایران فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجام شراب برد و لب بجام شراب نهد و چون شاهزاده مدتی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب نیاشامید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطه قرب بشرب نزدیک و مقرب بود و حامی را گفت که بجامی آب در یکی از آن خورهای حمام شراب بدهد و هر روز با تفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خماری نمود آخر الامر موکلان بر آن سر وقوف یافته بکیفیت حال بعرض قبلا رسانیدند قا آن بغضب رفته مولانا رضی بخاری را بسبب نا گذاردن صحبت شاهزاده و دور انداخت و چون پیمانه حیاتش را ساقی اجل پر کرده بود بطریق حضیه او را هلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنا بر اسباب مذکوره تیمور قا آن در زمان بندگانی قبلا قا آن نمی توانست که موجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد تا بعد از جلوس بتخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می کلفام کاری نداشت و شب و روز بهم قدح و جام بوده بقول نصیحت نیوش اندیشان پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال دکمال اقبال باین طریق او قات گذرانید بخار شراب و سفراج صفرا الاتهاج او تاثیر کرده و بمرض صرع و لقوه گرفتار گردانید و شش سال زمان بحکومتی بسر برد و امتداد یافته در آن اوقات خاتونش مشورت امرا و ملک و مال را بفصل میرسانید و بعقیده صاحب ظفرنامه نام پدر قیدو غازی اغول بود گفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو ذکر نهایت ایام اقبال او شاهزاده قیدو که بروایت صحیح ولد قاشین بن اوکدای قا آن بود در اوایل ایام رشد و تمیز علائم ذکاوت ارتق بوکا می نمود و در آن اوقات که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال ارتق ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که مصراع نبید و لعبت گر بر ان باش چون تیر عمل کرده روی بجغتای از بلدان مغولستان آورد و نزدیک که اغول که در وشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخن دان ارسال و پیغام فرمود که او را بحال و لشکر مدد و چون بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید بر کمال ضعف عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود و مستجاز اطلبیده فرمان داد که برز ایچه طالع قیدو نظر اندازند و سعادت و شقاوت و نحس از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنند و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض گردانیدند که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوت و بخصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت تمکین خواهد نشست بنابران برکه خان قیدو را بزور لشکر مدد کرده و قیدو باستظهار آن سپاه جرار بجغتای رفته الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بروی ظفر یافته او را بلاش و کنجک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان اخیر تسخیر آورد و در آن وقت که خاطر قبلا قا آن از مخالفت برادرش ارتق بوکا فارغ شده یاغت فی سنه اثنین و ستین و ستمائة ایلچیان نزد تمامی خواتین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده بقرلتای فرمان داد و مجموع ایشان روی بخان بالیق نهاده مگر اولاد باتو شاه زاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو غدغه بخاطر راه داده خواست که او را در وقت بلا اندازد لاجرم چند کرت قاصدان چرب زبان پیش او روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن هر دو فرزند مانند سایر شاهزادگان خود مند بدینجانب شتابند تا دیده بدیدار یکدیگر روشن کنیم و با تفاق پرتو اهتمام مهام بر انتظام امور ملک و دولت اندازیم قیدو خان بسعادت بخت بیدار اجواب داد که امسال الاغان حشم و خدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توفیق کرد و سالی دیگر شرف ملازمت دریابیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه قا آن نرفت در هر سال طایفه از ابطال رجال با اطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و باخذ غنایم و کوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابران و غدغه خاطر قبلا قا آن از جانب قیدو خان نومید گشته فوجی از شاهزادگان و نوئینان را با سپاهی گران بجار بوقا مزد فرموده ایشان در کنار آب اردویش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف مبادرت نمایند و قا آن اشتا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افساد و زمرهٔ مفسدان نسبت

بمبارزت خریف

به قبلاقا آن مقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذه و مقید کرده ایشان و جمعی را از اولاد با تو و فوقه را پیش قید و فرستادند و این معنی موجب از دیاد علو مرتبه قید و خان گشته بعد از آن هر چند قاآن سپاه بجاراب اوزسال و شت منهزم باز آمدند و چون قبلاوقات یافت و پر توانوا سعدلت تیمور قاآن بر اطراف و انحاء ولایات تافت در سنه شعبان موافق و دسیل صیقو مان لشکر مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قید و مامزد فرمود و قید و از صورت حادثه خبر یافته ایلچیان نزد و اخان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هر چه تمامتر با لشکر ظفر اثر بدیجانب ملحق شوی تا باتفاق بر سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دو اخواهی در و قید و خان نپرداخته بمعاذیر نه دل پذیر متمسک جست و قید و بالضروره با جنود خلاصه خود بصوب او قدم حرکت کرده با آهستگی طی مسافت می نمود تا در برابر صد تومان لشکر تیمور قاآن سید و با انکه جیش و صد یک آن سپاه زیاده نبود و دل بر محاربه نهاده و قدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخم دار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که پر تک از لشکریان در چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلهای تیران فراوان دیده تصور کردند که قید و را از جائی مدد رسید و اخود همان شب کوچ کرده باز پس نشست و امرای ختائی بتوهم آنکه قید و حیلهٔ اندیشیده میخواهد که ایشان را نزد یک خود کشیده بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن حال و اخان با شجاعان ایل و الوس جغتای خان بقید پیوست و هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگر روی بسپاه تیمور قاآن نهاده و در کنار آب رویش بدیشان رسیده هر دو کروه چندان کوشش نمودند که از خونریزش دست باز آمدند و ساق پای و او دو زخم خورد و چند نفر از خویشان او از پای در افتادند تا حاقت قید و غالب کشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثناء راه مصراع آتش تدبیر برافروختند و علف زار را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب ننماند و بعد ازین فتح نامدار قید و خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختای که خود را طبیب می پنداشتند بیست و پنج حب بدو داده مرض منجر بامساک و موی شده قید و خان در سنهٔ اثنی و ستمائه ماه رجب بدخت بسرای عقبی کشید در روضة الصفا مسطور است که قید و خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و قمیز نمیخورده و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته با علماء حکما مصاحبت می نمود و ایشان را بمناظره و مباحثه امر می فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب بر خاسته بتجهیب تفکر فرو می رود بلطف طبع و جودت ذهن موصوف بوده بارعیت و زیردستان در کمال عدالت سلوک میکرده گویند نوبتی بعضی از لشکریان اولی رخصت ولایتی از ولایات یاغی را غارت نموده و جمعی را کشته و قید ایشان را بازخواست بلیغ فرمود و کمر از میان بکشاده و در کردن انداخته سه کرت آفتاب را از نوزه مانگاه مناجات کرده و گفتا ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای و از جملهٔ حکایات که بر مکارم اخلاق قید و خان دلالت دارد یکی آنکه دامادش دست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قید و که حامله بود و ازین معنی وقوف یافته موی شوهر را بکرفت و او را خونخوار نمود و شوهر را کار بر شکش زد که فی الحال افتاد و بمرد پسران قید و در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را بر آن داشتند که مادر را طلب دارد و بسیاست رساند و پدر و مادر پسر خود را دست و پای بسته پیش قید و فرستاد آنگاه قید و از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش خونش برزیم قید و گفت خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قید و گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه پرسش ما لهاما را گرچه داده و حالا جهة طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که دامادرا صد چوب زنند و بگذارند و قید و پنهان از اولاد و جلاد را گفت که ده شاخ چوب بر هم بسته ده بار آهسته بروی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند بر ین قضیه بگذشت و خشم پسران کمتر گشت قید و خان ایشان را طلبیده گفتای فرزندان چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه او پادشاه دختر بیکرخ در بار آن شخص داد و او را خوش دل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جملهٔ افاضل مولانا زین الدین قدسی ملازم قید و خان بوده این رباعی را بوی استناد می نموده اند رباعی اندر ره حق که بنده و شاه یکیست محبوب مقربان و گاه یکیست تجانرشدم و دش تی را دیدم انگشت برآورده که الله یکیست ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند چنانچه در منقد خانان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیک کورکان صد و آن سلاطین نامدار فرمانروا نفرهست و ازین جمله پنج نفر مذکور شدند و بنابر آنکه احوال چهار ده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بحذف نعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن ششم قوتیلای بن طغلیک

و ایشان

ترجمه

خلیفک بن ترجمه بلاء بن جکیم ست که قایم مقام تیمور قاآن بود هفتم توقتا بن قوشیلای هشتم تارزی بن تولک که در زمان حکومت او ابیلکتو خواندند نهم انوشیران بن اراک باخلاق حمیده دارا ست بود دهم قتور در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود دهم توقتمور بن تیمور قاآن یازدهم سیورداز دوازدهم ایلیکن بن سیورداز سیزدهم ایلیک قاآن چهاردهم کیتمور پانزدهم ارکتمور شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بلازست امیر تیمور کورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته برمسند قاآنی نشست هفدهم والتای که از نسل ارتق بوکا بود هیجدهم اورداي بن ملک تیمور نوزدهم اداي بن ارکتمور و این دو کس نیز در سلک احفاد ارتق بوکا انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می شود که قاآنی که باستان امیر تیمور کورکان رسیده و بعد از فوت آنحضرت بقراقوم رفته قاآن کردید تارزی ۳ تقور نامی و رخنای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود غیر یورت اصلی که عبارت از قلاق و قراقوم است موضعی بتصرف تارزی درنیامد و بعد از اندک زمانی تارزی کشته شد امرا و بیرات بر قراقوم و قلاق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد او و در شرح قبچاق پادشاهی نمودند مستخطان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشان از مکریت کویند دست یافته اردوی چنگیز خان را غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر کرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بحکیم شقفت در آن حیفه که بر سیته نسبت بوی و مقام حرمت میریست تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود انکاه او را بزوشوهر فرستاده بعد از روزی چند پسری از وی متولد کشت و منوسوم بجوجی شد یعنی مهمان نو رسیده و چون جوجی که اسم اولاد کوچنگیز خان بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام رسند کانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان و اسن و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوجی و جغتای و اوکدای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنا بر قضیه مذکور رهد کدیکر طعن می کردند و جوجی پیش از چنگیز خان بشش ماه وفات یافته چهارده پسر یادکار کذاشت برین موجب اول آورده که مادرش سرقان بود ۱ ارقوم قفرات دوم با توکه مادرش ارکی قوچین بنت ایلچی تویان قفرات بود سیم برکه خان چهارم بلجار پنجم شیبان ششم تنکقوت هفتم بوال هشتم جلاوقون نهم شیقور دهم جمکای یازدهم محمد دوازدهم اودور سیزدهم بوقا تیمور چهاردهم سینکوم و از جمله این چهارده پسر با توکه او را صاین خان بخطاب حکام وصیت قایم مقام پدر شد و اوکدای قاآن در ایام دولت با توکه را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو و لد قولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او کرد انید تا مملکت اسن و روس و هر کس و آن حدود را مستخلص سازد و با توهمعنان شاهزادکان و لشکر فراوان بدانجانب شتافته تا بدان زمانی مواضع بسیار را حیز تصرف کشید و شهر مکس را بعد از محاصره و قهر تسخیر کرفته بقتل عام فرمان داد و کفت قاتلان کوشهای دهشت زا بریده بعرض رسانند دویست هفتاد و هزار سر را دره و چون با توازان عزم باز پرداخت بصوب کلار و باشقرد که متصل بلاد فرنک بود و مستوطنان آن دین نصاری و هشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از آنکه ترسایان را نوتجه سپاه مغول آکاهی یافته مقابله و مقاتله ایشان را پیش نهاد همت ساخته چهار صد هزار مرد بمیدان هزد شتافتند و با توازکثرت عدد و عدد خصم واقف شده از اهل اسلام هر که در عسکرش بود فرمود که یکجا جمع کشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسألت نمایند خود تنها بر پشته رفته یکشبانه روز بغیر مناجات و عرض حاجات هیچ سخن نکفت تا کاه از پشته پایان آمده بجبهه سپاه پرداخت و در شب جمعی از شجاعان را از آبی که میان او و مخالفان واسطه بود کذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان در آیند و روز دیکر بهادران هر دو کشور آغاز استعمال تیر و خنجر کرده با توتنفیض خویش روی باحداء آورد و در آن اثنا جماعتی که شبانه از آب کذشته بودند از عقب انصاری در آمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان کرفته متهزم کردانیدند و با توآن ولایات را بیز مفتوح کرده بدشت قبچاق باز کشت و بر مسند خانی نشسته شاهزاده کان را باجازت معاودت ارزانی داشت و شهرهای را بنا کرده از آنجمله ساخت و قانش و شهر ربع و خمسین و ستمائه موافق تواریخ مغول روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خدا پرستی شیوه نمیدانست و مسلمانان می بخشید هر چیزکه می توانست باسم سلاطین روم و شام احکام و برات می نوشت و همواره تحکم انعام و احسان و قضای حوائج اطراف ایشان بکشت و بعد از فوت با توبرادرش برکه خان قایم مقام شد و از زمان تا حایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و ستمائه رسیده سلطنت دشت قبچاق با اولاد جوجی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور کشته و در الوس اربعه که بعد از فوت مؤلف مقدمه ظفرنامه تالیف یافته نامهای سی و نه نفر نوشته شده برین موجب که سمت تحریر می یابد و پر تو تفصیل بر بن اجمال می تابد اول جوجی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوجی که مجملی از حال او در حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته بر افعالی که از هلاکو خان در بغداد و صدور یافت اعتراضات

مقدمه ۲

مقدمه ۳

مقدمه ۴

موزکا

می نمود چهارم تیمور بن طوغان بن یالتوکه در زمان پادشاهی ملقب بکلک شد پنجم تومنکا بن طوغان ششم توقتا خان بن تکوتیمور که مادرش اولجای خاتون نبیره قلش اغا بود هفتم اوزبک خان بن طغرل بن تکوتیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن اوزبک خان که پادشاهی عدالت شعار رحمت آثار دین پرور شریعت دثار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمورتاش بن چوپان بر اران و آذربیجان استیلا یافته اغاز ظلم و تعدی نمود و چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای موطن اختیار کردند از انجمله قاضی محی الدین بزدی بسرای که دارالملک جانی بیک خان بود رفت و بنصیحت و موعظه مشغولی فرمود دو روزی که پادشاه و ارکان دولت و مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان بدان استطاعت دفع آن ظالم نمیتوانند کرد درین باب غفلت ورزیدن قیامت مواخذه دارد و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمایه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه عدالت دستگاه از عقب رفته او را و خانم شیخ محمود آلنجق که در تبریز بود بدست آورده بقتل رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجنبه تعلق و علوفه متعرض ساکنان و زبجان نشده و خزاین اشرف را تمامت گرفته پیش خود برده بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب پورتخود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال درگذشت مختصر تلخیص از مولفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مبین است و کمال تصنع و تکلف و لطف و تکریمات آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین هم پردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیک خان یازدهم نوروز که برتو خود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد دوازدهم جرکس خان که امراء اورا بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرود بن خضر خان پانزدهم بازارجی شانزدهم توقای بن سباشی هفدهم توغلقمو خان که برادرزاده توقای بود و هجدهم مراد خواجه برادر توغلقمو خان نوزدهم قتلق خواجه برادر اوزدهم جیسم اوسن خان که در اوایل زمان امیر تیمور کورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت با حضرت او لازم مخالفت بجای می آورد بیست و یکم توقامان اوسن خان بیست و دویم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان پادشاه دشت قبچاق شده مرتبه از مراتب پادشاهی بدو رسانید و بعد از کشته شدن او نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرموده چنانچه در جزو سیم از مجلد مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلق بن تیمور بیک که او نیز بلازمت امیر تیمور کورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سیم کپک خان بن توقتمش خان سی و یکم جکره سی و دویم جبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سعید احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن باشی تیمور سی و هفتم برادق که میان او و میرزا الغ بیک نور کورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در جزو سیم خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم حیات الدین شادی بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود و بجز و تعدد اسامی ایشان اتفاق نیفتاد و دیگری از خانان دشت قبچاق الوخ خان است که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه کورکان بن امیر تیمور کورکان بامداد او قبچاق سمرقند نمود ابوالفتح محمد خان شیبانی سنه ستة و ستمایه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابوالغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت و لد بداق سلطان بن ابوالخیر خان بود و بیان شمه از احوالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابوالخیر خان که تا غایت در ولایات ترکستان و ماوراء النهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند و ضمن وقایع آینده از مساعدت وقت مامول است

ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان و ولایت توران

جغتای خان که سیوم پسر چنگیز خان بود بوفور سیاست و اطلاع بر دقایق امور ریاست و توده از سایر اولاد ابوالخان امتیاز تمام داشت و چنگیز خان بنگام تقسیم ممالک حکومت ماوراء النهر و بعضی از صدود و حوالی زرم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا کنار آب سند بوی تفویض فرمود و در وقت وفات بعضی ساخت که قراجار نویان بن سوغوجین بن ایردمچی بر لاس که پنجم پدر حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان است مدبر امور ملک او باشد جغتای بعد از فوت پدر پیش از لایق او را ملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضه اقتدار امیر قزاجار گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت

موزکا

باجنجی

بالیغ

در خدمت او کدامی قاآن بسر می برد با آنکه او کدای ایشان از وی خرد تر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجا می آورد و چون چنگیزخان عمایت رسوم یاسا شوم و توره مذموم خود را بعهد و جغتای کرده بود خدمش مشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعدی تمام دوست نسبت بفرق نام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را با کل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز باب روان در آیند و کوسفند را بچ شرعی نمایند و در قضیه کشتن کی سفند بر تبه مبالغه نموده بود که در ایام دولت او هیچ آفریده در خراسان بعلانیکارد حلق اغنام نمی توانست کشید تا ماوراالنهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که لقمه در آب کند یا خلط بینی در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی و قتل او را ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جمله اماثل ابو یعقوب اسکاکی صاحب مفتاح چنیکاهی در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش را احیش همید سرانجام می کرد در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل و بترتیب اول موجی سوم ما و از این پسر کنزیک بود دختر مکارم بیسولون خاتون بنت قبانویان قنقرات و بیسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان شفقت داشت و دوم میتوکان که از بیسولون خاتون وجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود و سیم بلکتی که ایضا در زمان حیات پدر در سنه سالکی فوت شد چهارم سار بان پنجم بیسوتکا ششم پایدار هفتم قدانی هشتم تابجو چنانچه عنقریب در قلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان سنی قراز اولاد و اقربا او را در ولایات توران سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استیلاء لوا و اقبال امیر تیمور کورکان اتفاق افتاد:

**گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عمر فرسا در شهور سنه ثلثین و ستمائه و مقریه تارابکه از آنجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام اغار شید و رزق کرده بتردد بر سالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرد که چنان پیوسته با من ملاقات می نماید و مرا از مغیبات اخبار می فرماید و بواسطه استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس سپاهی اراوت نزد تارابی بنیاد آمد شد نمودند و بعضی از نفس آن بدنفس تمین و تبرک می جستند و بحسب اتفاق در ایام چند کس شفا یافتند و این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین مجیولی لقب داشت بنا بر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دستار اوت بآن چاپلوس داد و گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد و همه عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بذات شریف او تصادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن روی در تزاید نهاده مهر اس پادشاهی در خاطر او قیقاد و زمره از امرا معقول که در بخارا اقامت داشتند از وی استوهم شده بهیات اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدم شریف خدام فی نصیب نماند و تارابی این ملتمس را اجابت فرموده متوجه شهر گشت و دو اروغه و اعیان بخارا با هم قرار دادند که چون بسر پلی که در آن حوالی بر سند تارابی را بکشند و شیخ زراق را سر و قوف یافته پس او صول بدان موضع دو اروغه شهر را گفت از اندیشه فاسد باز گردد و الا بی انگه دست مردمی در میان باشد اشارت تمام کرد چشمهای او از کاسه سر بیرون کشند و اروغه بعلت امرار از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانه مناسب فرود آمده از حمام خاص و عام و آن منزل بدرسته رسید که با دربان مجال جلوس نبود و اروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زراق را از میان بردارند اما بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فایز نمی گشتند در آن اثنا یکی از مردم او را از قصد امراء آگاه ساخت و تارابی از دروغ بودن ظاهر از سر بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هر چه تمامتر خود را بتل باحفض رسانید و عوام بخارا چون شیخ را آنجا دیدند اغار غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بلغة التعیینی بتل باحفض رسید آنگاه وضیع و شریف عنان بگیبائی از دست داده روی بتارابی نهادند و چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق ما کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کامنیعی تعقیب دین همین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات نبرد برداشته بر رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و اروغه و امرا معقول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت بخارا متمکن گشت و روز جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر کس توهمی داشت حکم فرمود و دست رنود و اوباش را قوتی کرد انید تا بمنازل اغنیا در آمده هر چه می خواستند بر سید استند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب با غیب اسلحه ما خواهد رسید قصار او دران مرتبه یکی جمعی از بخارا شیراز در بخارا بار کشاده:

چهار خروار شمشیر بنظر آورد و ندوا این اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود و از خواص امرا که از بخارا بیرون رفته بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی استقبال فرمود چون مغولان نزدیک رسید صف لشکر بیارا راست و خود در مصاحبت شمس الدین محمود بی در قلب بایستاد و بنا بر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که بغیر خسرو ظاهری تارابی از خیان سپاهی وارد که در میان زمین و آسمان طیران می نماید و هر کس تیغ و تیر در روی او میکشد و شمشیر خشک میشود مغولان سمن رسان دست بتیر و کمان و تیغ و سنان می بردند عاقبت دو تیر غمزه سا از دست قضا کشاده یافته بمقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما بسبب دیدن یکدیگر بیهوش گردیدند و غبار هیجکس بر بن حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای خان از طلوع فاز بر کرامت شیخ حمل کردند و بواد وی فرار شافتند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب نموده قریب دو هزار کس بقتل آوردند و چون لشکر باز گشتند تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه عیبتی فرموده اند و برادرش محمود علی را بر تخت حکومت نشانده که مطاوعت بر میان بسته و این اخبار بعرض امیر قزاغار رسید دو لوین بشجاعت آئین را با سپاهی مکین نامزد دفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی یک هفته خود را بنخار ا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرائی کشتند و حکمی بخت اتفاق افتاد و قریب بیست هزار کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی تیز پای در آمده مریدان بیقبا بمغولها کریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند و طایفه از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی بتخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت تقضیه بعرض امیر قزاغار رسد و خبر باز آید و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن لوین بعدلت آئین بر بن حال اطلاع یافت حکم فرمود که امرای لشکریان باز گردند و متعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قزاغار نویان بخاریان هم از سر قتنه تارابیان و هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبس عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم عربیه و فنون عجیبه و سحر خیز و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت اجسام ارض از جرام سماوی قوف تام داشت و این معنی از تقریر حبس عمید و زیر و دیگر می از نواب پایه سریر سلطنت مصیر چغتای خان ظاهر گشته آنجناب را طلبیده و انیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا بپادشاه می نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه در روزی که چغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضاء هوا طیران می نمایند و دست بتیر و کمان بردسکاکی پرسید که پادشاه کدام یک از این کلنگها را میخواهد که بر زمین افتد چغتای بانگشت کفتار آخرین و یکی از نیهاکه در میان همه بود سکاکی خطی مشتمل بر زمین کشیده و فسونی خوانده و بانگشت اشاره کرد فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتاد و چغتای انگشت تعجب بدندان گرفته بمرتبه مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدوزانو ادب می نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض چغتای رسانید که مصراع در آن وقت که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده آتش انتقام چنانچه هر چند سعی می کردند فرو خسته نمی شد و بعد از سه شبانروز فریاد از نهاد خلایق بر آمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت نهست لاجرم واطلبیده گفت که آب را بکشای گفتم وقتی میکشایم که در بغداد نمانند که این فعل از سکاکی صدور یافته و زیر بوسه بر کون سگ دهد و بچنین کردند تا آتش انگشت دم بقصد تقرب سکاکی نزد چغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد و ضمیر وزیر مشتعل گردید و بهمت بر استیصال آن زبده اهل فضل و کمال بست و سکاکی بر این قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست و با چغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال جیش عمید بدرجه هبوط و حضیض رسیده و از آن می ترسم که شقاوت و ادبار او در سعادت و اقبال تو سرایت کند و چغتای این سخن باور کرده فی الحال جیش را از وزارت معزول ساخت و چون بکمال از عزل و زیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت چغتای با سکاکی گفت که ضعف نحوست طالع مردم و ام ندارد شاید که کوکب بخت جیش عمید قوت گرفته باشد سکاکی از روی خاست غافت غایت اندیشیده گفت می تواند بود و چغتای بار دیگر بمنصب وزارت را جیش تفویض فرمود و او کرة بعد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیبتش بگشاد و در آن ثنا سکاکی تسخیر کرده لشکری آتش وش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در خاکا چغتای ظاهر کرد انید چغتای از مشاهده آن حال اندیشناک شده جیش مجال سعایت یافته گفت چون سکاکی را بایجاد امثال این امور قدرت دارد می تواند بود که خیال سلطنت نموده و بقصد پادشاه لشکری آتشین کشد این سخن

سخن مؤثر افتاد و جغتای خان سکاکی را محبوس گردانید و او سه سال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد **ذکر سلطنت بیسوتکا و قراهلاکو** در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراجار نویان که مدبر امور مملکت بود قراهلاکو ولد میتوکان بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند خانی نشست رقم غزل بر ناصیهٔ حال قراهلاکو کشیده بیسوتکا بن جغتای خان را و آن الوس را بدو گردانید و گفت **بیت** پسر تا بود چون نبیره کلاه ۔۔۔ بسر بر نهد تا نشیند بگاه و روزگار اقبال بیسوتکا بادبان کشتی سلطنت از جهان پر هلال انتقال کرده و قراجار نویان بار دیگر قراهلاکو را بر تخت خانی نشاند **بیت** آب اقبالش بجوی بخت باز آمد دگر ۔۔۔ بر سر ریاد شاهی سرفراز آمد دگر و در ایام دولت قراهلاکو امیر قراجار بتاریخ سنهٔ اثنی و خمسین و ستمائه موافق توشقان ئیل بدار القرار خواهد امید و از وی زوجه و چهل سر زنده و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراجار بچند گاهی قراهلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل و الوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب مقدمهٔ ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن توتی خان بود و بقول مؤلف الوس اربعه بنت نوراییجی کورکان و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قراهلاکو پسری صغیر و دختری مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاده و بر عایت حال مسلمانان پرداخته ایل و الوس را استمالت داد و کما ینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آنزمان که الغو بر الوس جغتای خان استیلا یافت و را باخود عهد فرمود **ذکر الغوخان** الغو ولد پادیار بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود بنا بر کثرت استعمال ان لفظ با لغو تبدیل یافت و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت تنکوقا آن بهادر رایت اخلاص بر افراشتی لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان امتیاز یافت و چون منکوقاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را نه مصاحب خویش گردانید و در وقتی که میان قبلاقاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق بدشمنی شاک شد که مبادا هلاکو خان همواره ای قبلاقاآن ما وراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و جدل بر روی روزگار ارتق بکشاید و در این باب با امراء اجاقی نموده رای چنان قرار گرفت که یکی از شاهزادگان بالبلطنت آن ولایات فرستند تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنا بر آن ارتق بوکا هلاکو بن الوس جغتای را بالغو تفویض نمود و الغو بحشمتی هر چه تمامتر منصوب مقصد و ان شده چون نزدیک پرنیش رسید ارغنه خاتون طوعاً او کرهاً امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از املاک ناگذار جیحون بحیز تسخیر در آورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن ولاکه دارد وی ارتق بوکا بلاد قحط و غلا شیوع یافت بالجمله الغو نزد الغو فرستاده غلهٔ طلبید و الغو اگرچه خیال مخالفت داشت اما بواسطهٔ انکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نکردانند بخست متحمل ان تعیین فرمود که همراه فرستاده کان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی قیاس جمع آورند و بار دوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمهٔ او را ان الوغخان طالب بهانه شده دست تصرف بدان دراز کند در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانیده ایم الغو با آن چهار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته بحبس و قید ایلچیان و تمشت اموال بر لشکریان اقدام نموده قاصدی نزد قبلاقاآن ارسال داشت تا لیغ و پایزه مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافته از قراقوم بخیال قتال عازم ترکستان شد الغو نیز با تفاق تجل بن قراجار نویان که امیر الامرا لشکر بود روی بمیدان نبرد آورد و مقدمهٔ سپاه ارتق بوکا را منهزم گردانید بعد از ان ارتق بوکا بر قتش رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر گریخته و در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت بار دیگر بدار الملک خود باز گشت و ارغنه خاتون را در حبالهٔ نکاح گشیده و بنا بر استصواب او امور دولت را بمسعود بیک بن محمود بلواج مفوض گردانید و خلال این احوال قید و خان با مداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو برافراخت و دو نوبت بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بکسال انداز جهان بدرض طبیعی انتقال نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قراهلاکو** چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون و بیمن اهتمام امیر ایجل فی سنهٔ اثنی و ستین و ستمائه موافق او دئیل پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بوده همواره سعی لازم از حیف و تعدی منع می نمود و بنا بر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و همت بر سعایت و بدگوی گماردند در آن اثنا براق اغلان بن بیسوتکا بن جغتای که منظور نظر عنایت قبلاقاآن گشته بمنشور سلطنت الوس جغتای حاصل

گردانیده بدار الملک جد خود شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی گذرانیده در خفیه امرا مبارکشاه را باخود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمام بود با دو هزار سوار خروج کرده بیک ناگاه او را اسیر و دستگیر کردانید و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و کله و رمه و جوش و جیوه مبارکشاه را بحیطه ضبط در آورد اما بجانش آسیبی نرسانید و کبر براق خان با تفاقات موروثی براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و با خذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف بشجاعت و تهور مشهور و بجلادت و تکبر مذکور و در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق پارس ئیل جلایر باری را که بزیر جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب امیر الامرائی برسانید و امور وزارت را بمسعود بیک بلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت معاملت و محاربت اتفاق افتاده آخر الامر بسعی قچاق اغول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد و بعد ازان براق خان لشکر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده و با اباقاخان که در آن زمان قایم مقام پدر بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون بنجارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز مرض فالج گرفتار شده در اواخر شعبان سنه ستین و ستمائه موافق تویئل نزد قیدو خان رفت و شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود

گفتار در احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق

در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان الوس جغتای بر مسند ایالت تکیه داد بجاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکر بیاراز اظلم و اعتساف منع نکرد و مغولان کافر کیش در بلاد ماوراء النهر و ترکستان شیوهٔ ناستوده خویش پیش گرفته رعایای بیچاره پایمال رنج و عناد و دستخوش مشقت و بلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی در بهم کشیده بجانب ختن تاختن کرد و بکاشغر قبلاقا آن را از آنجا گریزانیده دست بسر و نهب برآورد و در آن ولایت مغولی بسر نبرد که در خانه اشیای او بنظرش درآمد و لی تقریب تیری بر آن نزده در شاهراه از آنجا نازل گشته و در چاه مستراح که در برابر آن اشیانه بود افتاده و مغولی بآن چاه فرو رفته صد و پنجاه بالش زیر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق که بقشی و باغی بوده اسبان خود را بر درختی میان بیشه بسته و بناگاه اسبان از چریدن رمیده آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم بر براق تمام بدست آورده این معنی را از امارات قوت و دولتش دانسته چون براق از ختن بدار الملک خود باز گشت بیشتر از پیشتر مجور و طغیان استعمال نموده و این اخبار بسمع قیدو خان رسیده دفع شر او را بر ذمت همت واجب دانست و بالشکر فراوان متوجه او گشت براق نیز بر براق تمام مستعد جنگ و پیکار شده در کنار آب سیحون بیاد حملهٔ

استعمال مبارزان بر هم زده کوشش قتال التهاب یافته از بسیاری تیغ و سنان خون چون سیحون در فضا همعرکه سیلان نموده و از جانبین بسیاری بر خاک هلاک افتاده آخر الامر براق ظفر یافته و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد ازین واقعه نوبت دیگر در کنار آب جند میان آن دو متشاده دولتمند مقابله و مقاتله دست داده درین کرت قیدو خان بدیدن عروس فتح و نصرت فایز گردیده و براق منهزم شده تا سمرقند عنان باز نکشید و قصد نمود که بحاربه و تاراج بلاد ماوراء النهر را یکسان سازد و براق لشکر کرده بار دیگر علم جنگ و جدال بر افراز د اما قبل از انکه این اندیشه از حیز قوه بفعل آید قچاق اغول که در سلک بنیاد او کدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بدلال نصایح سودمند مواعظ دل پسند آتش فتنه او را منطفی گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر و عداوت قیدو درگذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا مهد گردید بر این جمله مقرر گشت که قیدو براق را یارق و لشکر بدو واگذارد آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد ازان بر سلک احوال براق خان منظم گشته در شهور سنه ست و ستین و ستمائه موافق ئیلان ئیل مسعود بیک بلواج را بر سم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکو خان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار

حاصل مخالصت و اتحاد کرده ضمناً تعین کیفیت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع فرماید مسعود بیک مصالح مبعوثی بسان عقیدت و دست و دلی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر منازل نموده جد و عایت حزم و بهر مترلی دو سه اسب صبا رفتار معتمدی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود با تفاق امرا تعیناً او را استقبال نمود و خواجه هر چند که مرکب سرکشی و زیر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیت بتقدیم رسانیده پیاده شد مسعود بیک

بیک همچنان سوار جناب صاحبی را در کنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان توئی نامت زنشان خوشتر خواجه شمس الدین محمد که یکی از عقال نا
خود را قریبه آصف برخیامی پندشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بنا بر آنکه محل مقتضی بازخواست نبود دم درکشید وچون مسعود بیک ببارگاه
اباقاخان در آمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست وبعبارت خوب واشارت مرغوب اداء رسالت نموده بزبدة عوارف خسروانه عواطف
پادشاهانه اختصاص یافت وبنا بر آنکه مهم او بحیله ودوبیت منتهی بود بعد از چند روز اثر بدگمانی در حق خود مشاهده کرد در طلب رخصت سرعت فرمود و
اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت ومسعود بیک بی توقف واهمال بر تکاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه در سیر مرحلة از مراحل نایستاد
وروز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنگ وقتال اشتغال دارد ورسالت مسعود بیک جنبه تجسس نموده لاجرم اباقاخان ایلچی قرمسیان
گردانیدن وی ارسال داشت میهمات میهمات مسعود بیک را کسی چگونه در تواند یافت ومردی عاقل کار افتاده ومنزل بمنزل سیان تاریخ وصلا
درعرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید وچون ابر وباد بر آب گذشت وبجد مت براق پیوسته هر چه میشاهده نموده بود معروض گشت وبراق عزیمت فتح
خراسان وعراق تصمیم داده قصد کرد که جهة ما یحتاج لشکر وضروریات سفر بخارا وسمرقند را غارت وتاراج کند مسعود بیک عرضه داشت کرد که تخریب وانگاه
که در حیطه تصرف پادشاه است بتصور وتسخیر مملکت موهوم از مقتضا خرد وکیاست دور می نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر عیاذا بالله چشم
زخمی بسدر عایا بترتیب نزول وسواری قادر باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیک را هفت چوب زدند لیکن از عزیمت نهب
وتاراج منتفاعد گشت وقید وخان قپچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان وچند هزار نفر لشکریان بیعانوت بر آق نامزد کرده وحضیه
باشاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات اباقا وبراق مراجعت نمائید وچون ایشان بامور اراالنهر رسیدند براق با صد هزار سوار اراسته در سنه سبع و
ستین وستمائة موافق سنة ثلث وثلثین وستمائة بیل از آب آمو بگذشت غبار فتنه وآشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت وملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات
بود با براق دم از ایلی وانقیاد زده شهزاده بشمین اغول واوغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراالنهر عاجز گشتند وانهزام آنجا
روی بصوب عراق آوردند وبراق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد وقطرات امطار از عراق آذربایجان
بجانب مخالفان نهضت فرمود وچون بحدود ری رسید بشمین اغول واوغون آقا موکب اعلی پیوستند بحقیقت حال وکثرت ابطال براق اعلام کردند
باتفاق متوجه جلگاه هرات شدند وخبر توجه اباقاخان وارد وی براق خان بتواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدوخان که معاونت براقیان بر سیاه
بسته بودند بهنگام وفرصت عنان بگردانیدند بصوب ماوراالنهر تافتند واین معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشته براق تن کس را بر سم جاسوسی بمعسکر
اباقاخان فرستاد وتا تحقیق ننماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان آن استفسار یکی از نشان موجب آمدن خود را بسهیل
راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قپچاق بلاد آذربایجان ویران وزر بر گشت وبر علاء الدین فرمود که مصلحت دولت ما در
مراجعت است آنگاه کوچ کرده ودر وقت سوار شدن باواز بلند گفت که جاسوس از القتل رسانید وبآهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آن
خود را بر زبان آورد بگیرانید وبکیفر انبکشید وفرمان یراق بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق وباد نزد براق خان رفت وبنوع
دیده وشنیده بود باز گفت وگفت حالا صحرا از هزار جریب بخیمه وخرگاه ومفروش وملبوس آراسته است واز سپاه عراق واذربایجان در آن یاردیار زمانده
از استماع این خبر مبهوت ومسرور گشته مرغاول وجلایر پای که کلانتران امرا ماوراالنهر بودند خرامان وخندان ببارگاه پادشاه در آمدند ورسم
تهنیت بجای آوردند نظم سرافراز مرغاول جنگ جوی بیاید دمانی پر از گفت وگوی که اقبالت ای شاه پاینده باد سپهرت چو مانند کان
بنده باد نگفتم که بنود کسی مرد تو نیارد کسی تاب نادرد تو شنیدی که لی کوشش جنگ وکین گریزنده شد پادشاه زمین القصه براق
وامرا بمجرد استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق تبکاپوش اباقاخان پای در رکاب آوردند وتا صحرای هزار جریب عنان باز نکشیدند
وآن سرزمین را از خیمه وخرگاه مالا مال یافته شب دیگر غایت عیش وطرب بروز رسانیدند علی الصباح که خنجر شرقی آفتاب بمیدان سپهر آخته
رایت نهضت از عقب مواکب کواکب بر افراخت براق خان بسان سیل گران بتکاپوش اباقاخان در حرکت آمد وچون نزدیک بقریه سکبد یان رسید
فضای صحرا وبیابان از لمعان اسلحه ومبارزان عراق وآذربایجان مانند عرصه آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم وسور بماتم مبدل شد وبراق

آسودن ۱ نهاده کردن پیچ وخم شتابنده وتوانائی نکرده جهان تحمل نماند گردیدن فلک از سرعت آن حیران اندوه عقاد صاحب ۳

را با امراء وفکر کردن بحاربه نامزد کرده قرا ولان سپاه آذربجان جاسوسان را گرفته پیش اباقاخان برند وبعد از ۴ براق ۳

شفاعی صاحب اندوپادشاه ۴

خان آه سرد از دل پردرد برکشیده کفت تن ما خطا بود امرا و مقربان او خصوصا مرغاول و جلایر پای زبان بتسلی خاطر پادشاه کشاده در آن شب دل برتنیه اسباب جنبک بسته روز دیکر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سوران برخاست و جمشید خورشید معسکر سپهر را باسنه خطوط از رخوه بیاساشکا سپاه پرداخته از صدای کورکه و کوس کوش کردون کر کردیده و از آوای نفیر و کرنای زمین و زمان بجوش و بلرزیده از خمام کمان سهام اجل لبسان باران نیسان بارید ن کرفت و از برق سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت سلم و چیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور اغاز و خشیدن کرده از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران بر جوانغار مخالف تاخت و هر کس را که در برابرش بود برجم شمشیر مخبر منهزم ساخت و یزدبک بآن رسید که جیش با قاخان از هم فرو ریزد و آن پادشاه کشور کشای از دست برد دلشکر جغتای بکریزد اما سوء سیای بها دزمت برد وقع آن واقعه مایه کاشته در آن حین از اسب پیاده شده و بر صندلی نشسته عراقیان را بمحاربه و ستیز تحریض کرده با قاخان نفس خویش با فوجی از دلیران پیش رانده حمله فرمود و از سپاه براق مرغاول و برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خونریزش دلاوران هر دو کشور بمرتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام بخچه کذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر بدعهد در کردهام و عالمیان کردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم از وضاعت آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون رسالکان مسالک پهلوانی دامان آفاق را رنک شقایق نعمانی داد براق خان با ارات عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراء النهر آورد و بعد از وصول بنجارا نور توجه دولتش افروخته مسلمان شد و سلطان غیاث الدین لقب یافت و بهمدر آن ایام بمرض فالج کرفتار کشته سلک جمعیتش از هم بکسیخت و مسعود بیک بلواج از وی جدا شده بار دوی فیدو خان کریخت و براق نیز با مید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده فیدو رفته و سه روزی بفراغت کذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و خدعه شربتی سمیم در کشید

رباعی

و کردش این سپهر نابیدا غور جامیست که جمله را چشانند بدور نوبت چو رسد بعده نوان کرد ون با ساقی این بزم که دور است زجور

القصه از براق خان چهار پسر ماندو بزرکترین ایشان یکی تمور نام داشت و یکی تمور با تفاق برادران خود و اولاد الغو خان با فیدو اغاز مخالفت کرده از سر حد بخند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیک بلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنایره قتل و غارت بسوختند و چند نوبت میان اولاد براق و فیدو محاربه دست داده هر بار کریبانب اولاد براق افتاده بدین واسطه رعایا بیچاره بصیاد رده مطالبه کرفتار شدند در آن اثنا آق بیک ترکمان که کوتوال قلعه آمویه بود نزد با قاخان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان همه از وقایع مذکوره حوض داشت و کفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود مانند براق بخارا پندارد بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض بخراسان می کردد و مناسب آنست که لا

که بسهولت تسخیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدانجانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیار دیکر نام براق خان را این سخن معقول افتاد و بیکی بهادر را با یکتومان لشکر در رفاقت آق بیک با این مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بجوالی بخارا رسیده بر آن بلده اسهیلا یافتند و قتل عام نموده آتش در عمد رسه مسعود بیک بلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آق بیک سیاه روزکار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد و هیچ باقی نکذاشتند بنجاه هزار پسر و دختر خرد سال بکیر را که با سیری کرفته بودند در پیش انداخته علم مراجعت برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود بعد از آن مسعود بیک بحکم قیدو خان بار دیکر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا و توابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت **ذکر نیک پی خان** بعد از وقوع فراق براق خان و امراو کلانتران الوس جغتای خان بنا بر اشارت قیدو خان نیک پی خان را که پسرزاده جغتای خان بود و بروایتی پدرش شیرامون و بقولی سارمان نام داشت سپاه دشتی بر کرفتند و چون نیک پی روز بدمرکز پیش آمد علم مشابعت بوقا تیمور بن قدغای بن بوری بن متیوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقا تیمور ریزه فات یافت پسر براق خان که بقولی و سجاق و بروایتی دوا چین نام داشت و ماوراء النهر و ترکستان پادشاه کردید و امیر الامرا و لشکر کش و هیر لیلکیر بن انکل نویان بود و او مدت سی سال سلطنت نمود **کفتار در بیان مخالفت دواخان بن براق خان با پادشاه الغ یورت وخانای یعنی تیمور قاآن** دواخان با تفاق تمور خان پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بذیدشجاعت و مردانکی از نامی امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بمن تدبیر امیر لیلکیر خلقی کثیر و ظل رایتش جمع آمده و الغصه بعضی از شاهزادکان که بحافظت حدود و مملکت تیمور قاآن مامور بودند کر بسمت و بجانب ایشان الیغار کرده شبهنکامی که همه

بسمع قدح رسوکامی اشغال داشتند شنیدند که یاغی رسیده بغیر از کورکوز کورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران نتوانست که در برابر دو اخان آمده کورکوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شده دو اخان او را مقید و محبوس گردانیده و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و چون قراقرم بفراغت بساط عشرت بسوط ساخت و چون کریختکان به تیمور قاآن پیوستند بر آشفته بعضی از امراء سرحد را بند کرده روی بتدارک اختلال احوال سپاه آورده و درین اثنا الوس بوقا دو ورد قای با دوازده هزار مرد جرار از دو اخان کریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند که ما بر دو نیک سپاه جغتای طلاع داریم و نهایت شجاعت و رامیدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد بر سر ایشان گمر نهیم و دو او اتباع او را بر ارض ملک گرفتار سازیم تیمور قاآن آن سخن را پسندیده امیر را با نعام و کلاه و کمر سرافراز و تقرر ساخته دو اخار ضه دست برد و دوار انحصر در آن دانست که فوجی از امراء و لشکریان مصحوب ایشان بمحاربه اورند و بر ین موجب حکم فرموده الوس بوقا دو ورد قای آن سپاه را سر کردند و در وقتی که دو اخان بمقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع تیمور قاآن بود ایلغار نموده بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای بکشتند و دو اخان عنان بصوب فرار گردانیده و اما دوش اسیر شد و چون دو اخان بدار الملک خود رسید ایلچیان سخن دان نزد تیمور قاآن فرستاد پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بجز او سزا رسیدیم اکنون مناسب انکه داماد ما را بدینجا بسبب ارسال فرمایند تا ما نیز کورکوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن در داماد و دو اخان را سیورغامیشی کرده شرف رخصت ارزانی داشت اما قبل از وصول او دو اخان کار کورکوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند گفتند که ما کورکوز کورکان را بجانب او روی شاهزاده قیدو فرستاده بودیم و او در اثنا راه وفات یافته و بعد ازین واقعه چنانچه در ضمن وقایع قید و خان گذشت گرت دیگر میان دو اخان و لشکر تیمور قاآن می روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قیدو خان و دو اخان را بود و چون دو اخان بمرض موت گرفتار گشته طبیب طیبعیش از دو او آن عارضه عاجز شد پسرش کوتجک خان بر مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند دچار تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد از انکه کوتجک خان نیز رخت بکیخ لحد کشید تا لیغو خان بن قداعی بن بوری بن منتوکان پادشاه گردید و تا لیغو نیز بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده ایسنبوقا خان بن دو اخان را بست سلطنت برافراشت ذکر سلطنت ایسنبوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان چون ایسنبوقا خان در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کبک خان و شاهزاده مبسوط بن ارکتیمور بن بوقا تیمور بن بوری را نامزد آن مهم فرموده شاهزادگان با سپاه هزاران آب آمو عبور نمودند بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایات مشغول گشتند امیر سیاول بوجای والد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خوانده و صدر دوخراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند یکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند و در آن مقام میان سپاه ایران و تورانجر بی صعب دست داده کبک خان و مبسوط ظفر یافته و لشکریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان تافته امیر سیاول و بوجای با هزار سوار ساعی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر سیاول با هفت امرا خان از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران همه کشته شدند آنگاه از غایت بیباکی خود را در آب انداخت و یکی از نهادران ماوراء النهر خرم تری جان گذرانی آن دلاور را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کبک و مبسوط آن روز بر تاب از عقب خراسانیان می تاختند و پر تل گردنه مردمی انداختند و کبک خان بنخجوانیت که در ظلام لیل بزعنان بازنگشت تا شاهزاده مبسوط رامع آمده کفت بلیت چوپور کستی مشو دستیز مکن بسته چشم راه کریز بیا بر آن کبک خان تک تکاپوی سپار کریختکان را داد و شاهزاده مبسوط جمعی از سپران را زاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلاء شاهزادگان و فرار امراء خراسان بعرض اولجای تو سلطان رسید با لشکرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کبک و مبسوط از توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسنبوقا رفته سیورغامیش و التفات یافتند و ایسنبوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آنزمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید ذکر کبک خان بن دو اخان با تفاق مورخان کبک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسنبوقا بر تخت سلطانی مسند جهانبانی صعود فرمود و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر تفصل کرده اند یکی انکه روزی بعزم کشت با جمعی از خواص خدم سوار شده در کوه و دشت میکشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش در آمد که در صحرای بر زر خاک ریخته بود مذعنان بکشیده لحظه در آن عظام پوسیده نکریست پس

رومی بلاد زمان آورده گفت میدانید که این استخوانها با من چه میکویند و ایشان سر در پیش انداخته کیک خان فرمود که مطلوبی چیند و او گفت ایشان هند انگاه بهت بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیرشاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص بسر دار صدمه رجوع نموده سر دار صده دست و در هجه زد و بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده بود و آنجاعه ایشان را کشته اند و مالها برده و بعضی از آن اموال موجود است فرمان عدالت کیک خان چون بدین حال موقوف بجمع اموال و قید خونیان فرمان داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه آن کشتکان هر کس باقی مانده باشد رسال دارد چون آنجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند کیک خان خونیان را با اموال بدیشان سپرد بدین عدل بین کز غایت انصاف و داد استخوان مردکان را داد و در سنه احدی و عشرین و سبعمایه بسبب حلول اجل طبیعی کیک خان و دیعت حیات سپرد و دیگر ایشان ترمشیرین خان بن سید او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهانداری مقبل و رحمت شعار بود و چهره دولت خانی را بکلکونه سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر اولوس جغتای خان و زمان جهانبانی او بدین اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا سعی بپوستند نظم چو از نور دل شمع دین برفروخت در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت اولوس میل کرد مذهب بدین بدین شاید ار کویش آفرین و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و کجرات را تاخته سالما غانما بترکستان باز کردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوی ئیل برادر زاده ترمشیرین خان بن بوران بن و ایتمور بن و اخان که بحال حالش بحلیه اسلام تزیین نداشت از آنجمله لشکر بماوراالنهر کشیده و مستقل قوزی سنداق با ترمشیرین خان حرب کرده او را بعزم شهادت رسانید و بوران اگرچه در اولوس جغتای متمکن نکشت اما جمعی کثیر از شاهزادکان و امراو اعیان را بتیغ ستم بکذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین خان در سنه تسع و عشرین و سبعمایه در نخشب مریض کشت و آن مجارضه اشتداد یافته در کذشت جنبکشی بن ابوکان بن و اخان بعد از مراجعت بوران بجانب جته تصدی امر ایالت شده و چون روزی چند بدولت بکذرانید برادرش بیسوتمور خروج کرده او را بقتل رسانید و بیسوتمور شهر یاری دیوانه سار بود و چنانچه هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن مرا بکنکشی تو کفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان اولوس متفق کشته و ران اشا علی سلطان کفتش باو کدای قاآن می پیوست خروج کرده بر اولوس جغتای استیلا یافت و عهدنامه قبیل خان و قاجولی بهادر را که بالتماس توقتمش خان موشح بود و چیکیر خان و قراجار نویان نیز حفظ بر آن نهاده بود مندرس ساخت و چند کاهی پادشاهی کرده او نیز مانند دیکران اجالم اخوتشاقت محمد خان بن پولاد خان بن کونجک خان بعد از فوت علی سلطان بتخت پادشاهی نشسته بر مظالم پردخت و نوبت دیکر بسمین معدلت اولوس جغتای را معمور ساخت نظم

جهاندار شاهی که از عدل او درآمد کرآب دولت بجوی خلهای پیشین تدارک نمود شب فتنه را صبح بود ذکر قران سلطان خان قران

سلطان زاده بیسور بن اوکتیمور بن بوقا تیمور بن میتوکان بن جغتای خان بود و او در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق قوی ئیل بر تخت سلطنت صعود نمود و لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوئیان را برانداخت و از هر کس اندک جریمه در وجود آمد مصراع مطرود خاک نرسش ساخت سیاستش بر تبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه بلارتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال را وداع می نمودند و همانا بشارت که مقربان و انجکیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجا می آوردند و صد هزار صدقات بمستحقان میرسانیدند اخوالا مر تقیه اشراف اولوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن کبود سلک احاظم امرا بر اساس انتظام و اشتمال موافقت نمود و امیر قزغن سالی سرا بر اصعسکر ساخته تیاهی صف شکن فراهم آورده چون قزان سلطان از بن حادثه آکاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت کرد و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه در دشت قریه ورده زنکی آن دو کروه بهمکی را ملاقات اتفاق افتاد و دو میدان مردکیر تری بچشم امیر قزغن رسید سلطان قزان را نظر و نصرت دست داد و او در آن مستان قزان سلطان را در قرشی قشلاق کرده از شدت سرما و کثرت بارندکی اکثر لاغان لشکر یانش روی بکریز آکاه عدم آورده و امیر قزغن چون از ضعف دشمن آکاهی یافت کرت دیکر علم جلادت مرتفع ساخته بسر وقتش شتافت و باز میان آن دو سپاه در زم سازمحارب روی نموده و در بن جنبک قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده بجناح مرحمت و احسان بسمفارق باز ماندکان قزان

بن بوری

سلطان ۱

قران سلطان مبسوط کردانیده در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس جغتای خان ماوراءالنهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و نه سال بود و بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن و اشمندچه را که نسبش با کدای قاآن میرسد بجای الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال و اشمندچه خان نگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت امیر قزغن بساط عدل و کرم گسترده بدائهٔ انعام و احسان مرغ دل طوائف انسان را صید نمود و در سنهٔ ستین و سبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت نسبت با امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قندز که پایتخت یکی از مقربان امیر شیبا ملازمان خود از عقبش روان گردید و در بلدهٔ قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و دو شکام بازگشته علم تمکن

امیر قزغن ۳

عهد و وفا برافراخت آنگاه پسر امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شد در قندز اداء الملک خود کردانید و بنا بر طمعی که نسبت بخانون بیان قلی داشت او را بالقتل رسانید تیمورشاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنا بر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و اولوس تیمور بن ابوکان بن دوا خان بود در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر یان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته با تفاق امیر حاجی برلاس کاولا بسوی سکاتن اجانم نویان بولشکری و رهم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمورشاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمورشاه و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند و امیر یان سار و یار ماوراءالنهر را بتخیر تسخیر درآورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم نفس کم آزار بود و در شرب مدام و مصاحبت سرو قدان سیم اندام افراط تمام نمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی

بن ۴ امیرمسلا

بدید آمد و امیر حاجی برلاس و رکش و امیر یادگار جلایر و جغجغو او لجایبوغا سلدوز و زلبخ و محمود خواجه اپردی و شرغان بوغ و ملوا استقلال بر افراشتند و امیر حسین بن امیر قزغن و امیر خضر بسوری لشکری جمع آورده و پیوسته حدود و آن ولایات را تاخته نقش سروری بر صحایف ضمایر می نگاشتند ذکر تولغتیمور خان بعد از شهادت امیر قزغن تولغتیمور بن ایلخواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراءالنهر بسمع او رسید همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنهٔ احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده کرت اول امرا سر کش را بتیغ اطاعت دراورد و در هر بلده حاکمی و داروغه تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره نه پایمال فتنه شدند بنابران تولغتیمور خان در سنهٔ ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر یان سلدوز و بایزید جلایر را بالقتل رسانیده علیرخواجه و الیاس خواجه خازا بجانب ماوراءالنهر بازداشت و رایت سعادت برافراشت الیاس خواجه خان بن تولغتیمور خان بعد از مراجعت پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بر روی خروج گردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمرالدین و غلات رشته حیاتش را از هم بگسیخت عادل سلطان بن محمد خان بن تولادبن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه با مصوب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز بر این رعیت بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی بر امیر حسین ظاهر شد و او را کرفته در آب جکاندخت انگاه قبول سلطان بن دوجی ایلچیکدای را بخانی تعیین نموده و قبول سلطان را امیر تیمور کورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرمود سیورغمش خان بن اشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت

امیر حسین مرتفع گردانید سیورغمش خان را با آنکه از نسل او کدای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را ایام مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان در شهور سنهٔ ست و ثمان مایه و بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور کورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاءالله تعالی ذکر طبقهٔ از اولاد چنگیزخان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و همت بر مسند امور سلطنت و استقلال گماشته اند طایفهٔ از چنگیزخانیان که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند بعضی از آنجمله نفر بوده اند و از آنجمله نفر در کمال اعتبار و قدر پادشاهی نموده و هشت کس دیگر اختیار و استقلال نداشته اند و بموجب تعیین و تعیت امرا خود را پادشاه و فرمان روا می پنداشته اند و اول این طبقه هلاکوخان بن چنگیزخان است

بن ۵ تولی خان

و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان او را بسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکوخان در اوایل ایام دولت

برادر خویش منکوقاآن فی شهور سنه ثلث وخمسین وستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان با تفاق ملک اشرف در سنه تمان وخمسین وستمائه رخت بقا بباد فنا داد پس زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می یابد وهو الموفق والمعین کفتار در بیان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران شهریاران مالک سخنوری و شهسواران ممالک هنرپروری را روایات این حکایات را بدین عبارت آراسته اند که چون منکوقاآن بن تولی خان و منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت بخست تا بحدود نوبان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و تا بحدود بارسولا بحدود عراق و آذربایجان ایلچی پایه سریر سلطنت مصیر دمشق و مستعصم خلیفه شکایت بسیر عرضه داشت کرد و همدران ایام قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوش بود و در باب دفع وجود ملاحده و مبالغه بجای آورد و بنابران منکوقاآن خاطر برآن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهد جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعه اختیار از برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بلیت زلوران گذر کن بایران خرام برادر بخورشید خشنده نام و باید که بیمن جلادت و پهلوانی در ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنا جیحون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف درآوری و ملاحظه رسوم و باساسای چنگیزخان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آید او را بعنایت تمامی و هر که تردد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفال و اقربا و بیگانه بگشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاد و مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امراء و اعیان اورا بنوبت طوی داد ند و بعد از آن هلاکو خان با خمسی از لشکر چنگیزخان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی وخمسین وستمائه موافق دویل از اردوی قاآن بقتول خود شتافت و بترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار خانه و آهنچی ساز و لفط انداز که از خاصی آمده بود ند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بکنار آب ایران رسیده و سنه ثلاث و خمسین وستمائه موافق توشقان ئیل و ظاهر سمرقند بر غازکان کل منزل گزید و مسعود بیک بلواج که در آن زمان صاحب اختیار ماوراء النهر بود بترتیب اسباب طوی قیام مینمود هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر دلکش خرامید حاکم خراسان پیر غون و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیش کش شایسته باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس موکب کردون اساس با آهستگی طی مسافت نموده و در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بگرد یاس فلک التماس می شتافتند و بعنایت و سیورغامیشی اختصاص می یافتند و هلاکو در ذی حجه مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان مصدود شرغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار و هنگام طلوع سپاه و رایات و اظهار ارشرغان بالصوب ولایت خواف نهضت کرد ارغون آقا بموجب فرمان اردوی بجانب اردوی منکوقاآن آمد و پسر خود کراچار ملک احمد بنکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطاملک جوینی را نزد هلاکو خان گسیل داشت او و اولاد او امور خان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان براه و رسید کیسو قانویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر که نایب طوس بود هلاکو را طوی داد ند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سرشخت بود رفت و بعد از ادای پیغام ناصر الدین در مقام فرمان برداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون بآستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان پس از طی منازل و قطع مراحل بجرود و ولایت رود بار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع وخمسین وستمائه رکن الدین خورشاه هلاکو را تسلیم شتافت و چون فتح قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دار السلام بغداد گردید و بر وجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد و بعد از محاصره و محاربه سمت تسخیر یافته هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست وخمسین وستمائه بدار الخلافه در آمد امراء و اعیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که مقید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما میهمان آنچه دست تکلف تو بدان رسد و در خور ما باشد بیار و مستعصم این اشارت را بحقیقت حمل کرده دو هزار جامه نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوان طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد و

نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر نمیند خت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغداد یان در تصرف
بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست و خلیفه آنکه از مخفیات تو در خانه الخلافه گردو چون آن نمین را حفر نمودند
حوضی مملو از سکجات طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه با نام در دست مغولان
بی همتا اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو
خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه بنهند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید
گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود نکردی و چندین هزار مسلمان نگردی
و بسیاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت بادلی چون کوره زر گران کم
آه سرد بر کشید و از بوته دیده لآلی اشک بر رخساره روان کرد و اید القصه هم در آن چند روز خر من عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد
و اخوان و اقربا و امرا و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دو اتیان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته گشتند بلکه حکم قتل عام
صدور یافته بنا حیات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انعدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف
و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهر محاسب از حساب آن عاجز آمد و چون
لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند غازان بتخریب برج و باره آن بلده تا فتند بعد از آن نار غضب ایلخان تسکین کرفته ببقایا بر ایا که
در نقبها و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتکار از شوارع برداشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر بیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض ننمایند
و چون قصبه دار السلام و مستوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید میداشت که بنا بر اهتمامی که در باب انعدام اساس دولت بنی
عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و بر تو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را مستظهر نظر
شفقت نکرد و بر زبان کذرانید که از کسی یاد لی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و با ساقی بغداد را بعلی بهادر که نخست او بیاروی
بغداد رفته بود و ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را با بن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم تحریر
آن بمبادرت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از ریاضی معلوم کرده و
بخدمت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بکسال عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پایها در کنار آب
عمران نهاده و شراب طیب و لکه بجای می آورد ناکاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اتفاقا در خدمت ازدوی واقع شد عامل پرسید که چرا وست از پای
من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل کفت در خواب چه دیدی کفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس را نور دند
و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و وقتی
که هلاکو خان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر یتری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمائید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته
بعرض ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه مضمون این مصراع را که مصراع کم کیر زبغداد کهن رسیلی نجاطر کذرانیده ابن
عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اکر بر لیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تعاد و علوفه دهم هر چند این
سخن بعدی تمام داشت اما کوشه جبه این کار را معین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن خلات خود را در کدام موضع
در زیر زمین مستتر ساخته اند با تفاق شحنه یعقوبه رفته بترتیب سرجا بهای می کشاد و غله بمغولان می داد و بدین وسیله مدت پانزده روز لشکر کلان آن
کثرت را بغله احتیاج نشده این خدمت موقع قبول یافته تدبیر این عمران بهدف مقصود رسیده ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم کرد
و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از تین و غصه بیمار کشته در همان چند روز در کذشت ذکر مراجعت هلاکو خان از
دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام چون خاطر ایلخان از فتح بغداد و فراغت یافت خان مراجعت بجانب آذربایجان
نافت و بعد از وصول براغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لؤلؤ که سبب بهتیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

ذکر آخر سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنکی بن آقسنقر بود مسطور شده بدرگاه گیتی پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نه سال از عمر عزیزش گذشته بود شمول الطاف و اعطاف ایلخان کردید و در ششم شهر شعبان بخدمت یافته غنان مراجعت بوصل یافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت شام فرستاد تا حکام آن دیار را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمودند و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بکاشتکان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک منصور عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایا آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بروفق مدعا مانکردند بنا بر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایات شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاد و پیغام داد که ما ترا ابو اسطه کبر سن از زین یورش معاف و بشفقت اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورکشای کردانی بدر الدین لؤلؤ بر حسب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیار بکر رسید پسر خود شمت را با طایفه از اهالی و بسیاری از سپاه شجاعت تمام بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حاد نیز گویند فرستاد و خود حوش نه بر وحا رفته و آن بلده را بالصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بالجمله فتح نموده در قتل و غارت از خود تقصیر راضی نشدند تا بحلب رفته در رباب الفاکیه نزول فرمود و دیگر دروازهای اطراف شهر را برادر او نوئیان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شدند و با ندک زمانی از رباب العراق شهر حلب در آمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساخته و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر کردانیده ضیاع و محترفه را اسیر کرفتند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از فتح حلب فارغ کشت کمر همت بر کشاده تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود انداخت و اغلب محاصره و محاربه کردند کار بسا کنان آن مکان بضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوکند خورد که لشکریان متعرض مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم مینمائیم و فخر الدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام ملازمت هلاکو خان قیام می نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته محمد و پیمان در میان آورده آن طایفه نادان از پایان آمدند و هلاکو خان امان داد که مجموع ایشان از صغار اطفال شیرخواره و کودکان کهواره بقتل آوردند و هیچکس از آنجماعت نجات نیافت مکرر زنی زرکر که در آن فن ماهر بود و آنکاه ایلخان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنکی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضهٔ اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعهٔ حلب اطلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف و اجناس ایلیا و صبحت طایفهٔ از بلغاء باستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کبوقانویان را نام فرمود تا ارالملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کبوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکوقا آن رسانید و هلاکو خان محزون کشته بجانب آذربیجان بازکردید و کبوقا بفراغ بال در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناکاه پادشاه مصر سیف الدین قطز دوزبرسرش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را برانداخت و ذکر سیف الدین قطز دوز و سایر سلاطین مصر عن قریب مسطور خواهد کشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلاء مغولان بر چشم و کین چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیار بکر پسر خود شمت را باستخلاص میافارقین مامور کردانید و چون شاهزاده روی بدان جانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نمود و او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیکر از حکام بلاد را بنخست با مان مطمئن کردانیدید و آخر الامر بی جهت بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن دارم تسلیم نباشم ازین چهار دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام بشمت رسید مستعد محاصرهٔ میافارقین کردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده کفت ارض ستیم و زر و خزانه و اجناس و بکر انچه در خزانه و انبار خانه موجود هست از سپاهی و رعیت دریغ نیست و الله العوالمه که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دنیا و درم را فدای نفس و عرض خود نکردانم انچه ضرورت دارید بستانید و در محافظت این بلده از خود تقصیر راضی مشوید و مستوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار کشته مستعد پیکار لشکر تاتار شدند و از جانبین حواله و منجنیق بکار داشته تا خاز انداختن تیر و سنک کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایرهٔ قتال می افروختند و خزمن حیات جمعی

جمعی امرا و معولان را می‌موختند از جلادت و جوانمردی که ملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در مبارزت میدان هیجا خاسیده بنوعی آثار جلادت ظاهر میکردانیدند که داستان شجاعت رستم دستان و اسفندیار در روئین تن موصوف میگشت بقسمت که ملک کامل را منجنیقی بود که برجم سنگ او رخنه بنیاد زندگانی سپاه ایلخان می‌افتاد و معولان را موقف و چاره‌جوی کشته منجنیق بدر الدین لولو را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند چون آن شخص بار دوی پیموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرد و آن بده استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشاده بهر دو سنگ در فضا بهوا بهم بازخورده ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حد اقتدار آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه قریب چهار ماه مدت دو سال استمداد یافت حاقبت در شهر قحط و غلای عظیم روی نمود و سپاهیان لشکر خود را گشته خوردند و بعضی از قوت یا از گوشت مصطفی نوع تقدی میکردند و آخر الامر بهتاد و هشتاد مملوک و خدمت ملک کامل مانده کس نزد پیموت فرستادند و امان طلبیدند شاهزاده ارقیو نویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را دست و گردن بسته بارد و رساند و سایر مردم را بتبع کین یکدار ند و ارقیو شهر در آمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال بنوعی دیگر دیدند بر بام خانه برآمده بتیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپر بادر سر کشیده چندان بشمشیر زدند که بدرجهٔ شهادت فایز گشتند و همان لحظه تمامی متوطنان آن مکان کشته شده پیموت ملک کامل را پیش پدر فرستاده چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه کوشت از بدن آن حاکم عادل سامان بریده در دهانش می‌نهادند تا در گذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید و هرگز خیال ظلم و عدوان بر امس خاطر عاطرش نمیگردید چون معولان میافارقین و اعمال آن ضایعات از ایشان سایر بلدان ویران کردند روی بصوب ماردین آوردند ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود و قلعه متحصن گشته پیموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین نهایت کار ملک سعید دو روایت دارد سبب اول آنکه چون مدت محاصره بدور دراز کشید و شهر علت وبا و بلا غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید ملک مظفر از عناد و لجاج پدر تنگ آمده او را زهر داد و با پیموت صلح کرده ابواب شهر باز گشاد و قول ثانی آنکه چون امرا ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده او را بایل دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده پیموت او را بارد وی پدر از سال داشت ایلخان بقتل رسانید و پسر ملک سعید ملک مظفر را که بحکم پدر در مجلس او فات میکرد انید بنظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید ذکر فوت و الی موصل و کشته شدن او و ولادت او بدست معولان ظالم جاهل چون عمر بدر الدین لولو به نود و شش سال رسید و از این جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید بقول امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند بطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بنایت التفات دیده آنگاه با هزار سوار متوجه خود مراجعت نمود و تا خزاین و دفاین موصل را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده با مراد آن یار پیغام فرستاد که محافظت طرق نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سند غو نویان را با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود نباشی و نوش اشتغال می‌نمود بیکبار آوازه کوس بگوش او رسید لاجرم از آمدن سند غو خبر یافته دروازها بربسته و ابواب خزاین کشاده لشکر شوال و کرد و ترکمان را که در شهر بودند بمال مجتبای خویش و ساخت و سند غو آغاز محاصره دهی ربنموده روزی هشتاد و نفر از دلیران لشکر مغول بالای سور برآمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سر از کشتگان را بر بارو انداختند بدین جهت و هنازعت بجد رسید چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم سپاه مغول خبر یافت یکی از امرای عظام را با جنود و شام بامداد موصلیان نامزد فرموده ایشان بنجار رسیده نامهٔ در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل با دیگر هیچ وجه نجات طریق نداشتند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا را کبوتر غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیق کبوتر را گرفته نامه را از بال او بار کرده نزد سند غو این معنی را از اعلام ساخته و ظفر دانسته علی الفور یکتومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی نجار رسیده منقسم بسه قسم شدند و کمین کاه نشستند و در وقت وصول لشکر

شام بیکبار بیرون تاختند و شمشیر بر داشته و شامیان بمدافعه مشغول گشته و آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان وزیدن گرفت و بادی صعب چنانچه چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه مسند اغو جاههای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بندقدار بمدد می آیند لاجرم جمعی کثیر بر سم استقبال از دروازه بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید کردانیدند و بعد ازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته تکس نزد مسند اغو فرستاده و امان طلبید و مسند اغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و مسند اغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان برند هلاکو خان چون اونوی نجابت چشمناک بود فرمود تا اعدایش را در دیزه کرفتند و بردی پیچیده بر سرش محکم بستند و در آفتاب انداختند و کاهی اندک غذائی بوی میدادند پس از چند روز آن بیناستحیل بکرمان شده اعضای ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه با این عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رودخانه موصل بضرب تیغ جان کسل دونیم زدند و هر نیمه را در یک جانب رودخانه بیاویختند لاقرب اقتضاء الاصعب لحکم کفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب فرموده برادر بزرگ خود باتو در باب تمشیت مهم سلطنت مشکوتا آن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان برتر میدانست و پیوسته بهر کونه محکمات مشوش و قاتش گشته بروی تعنق و محبت هلاکو از این معنی بر تنگ آمد روزی بر زبان آورد که هر چند برکه اقامت و من اینجا ما از بس که طریق عفت مسلوک و بهشت و هموار و مرا تکلیفات نامناسب می نماید بعد ازین باری قاعده یکانکی تبدیل خواهم داد و این سخن بسمع برکه خان رسید بر آشفت و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را با وی مشورت تا او این بکشت اکر خدای جاوید تائید و یاری از وی خواست و دمار از روزگار او برآورد و این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو تورا غول را که خویش برخان بود متهم کردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده و دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکر کش او بود با تورقای دهشت باسی هزار سوار و مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف کشته در شوال ششصد و پنجاه و شش از الاتاق و حرکت آمد و شیرامون نویان را بر سم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بجدود شماخی رسید بیک ناکاه بر و تاخت و از اعیان امرا سلطان جوق را با بسیاری از دلیران ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع شر نوقای کردانیدند اباتای در دی هجده کوره دیک فرسخی شابران خود را بر سپاه برکه خان زد و در این نوبت نوقای نه زام یافته در اوایل محرم سنه ثمان و ستمائه ایلخان بجنس خویش انعطف و شماخی کذشته عازم رزم برکه خان کشت و روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بچاشکاه بدربند شیروان رسیده کروهی از مردم باغی برزیر و بند دیدبان لشکر ایران بر خاک هلاک انداختند و از آب ترک کذشته و از آب ترک عبور نموده منازل الوس برکه خان را رخنه و غارکاه و بنجال و جمال و اغنام و مواشی ملو یافتند و از دم دم سپاهی سیاهی ندیدند زیرا که همه کریخته بودند و عیال و اطفال را آبی تحاشی و خانهای قبچاقیان فرود آمدند و باختران کلعه از کاه و خسار دست و آغوش کرده بنای نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز یک ناکاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان و آن چنین دشت بقبل عام برآورد و در آن بین دشت پهناور کشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنکام غروب با قاخان و امرا و بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمده و ترکمانان ایلی به ترک محاربه کرده بکریختند و در زمان عبور از آب ترکیخ شکسته تعلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و از این چشم زخم حزن تمام در اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا یافته فرمان داد که در کامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام برکه خان کردد اما فرصت نیافت و از ضیق مرتفعان غربت بقشلاق جغتو نافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق اوایل روزی بحمام رفته و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض کشته باتفاق اطباء مسهلی خورد و آن دوا موجب غش شده مرض بسکته انجامید و در آن لیالی فوج فوج مهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن فوج فوج غیبت نمود هلاکو خان نیز کلشن حیات را بدرود فرموده امرا و ارکان

قبچاق نوقای

قبچاق کلاکسنه لاجرم سیران

ارکان دولت جمله دفتش سرو سایه ساخته و چند حرمسرا پیکر با نواع زیب و زیور آراسته بآن سرو سایه فرستاده تا ایلخان از خست تنهائی و مشقت جدائی متالم نگردد و زمهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که همت بر امثال این افعال بیحاصل می گماشتند و آن را اسباب مسرت و حضور اموات خود می پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو زمام بر ستان که شد کردگار تقدیر ازل نوبت او را آخر سال برششصد و شصت و سه شب پنجشنبه که شب نوزدهم بود ربیع الآخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال بود و در زمان سلطنتش نزدیک به نه سال و هلاکو خان چهار ده پسر و اشت اول اباقا خان از سونجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جومغو از کویل خاتون بنت نوریکچی کورکان از قبیله اویرات سیم تیشموت که مادرش قماشی بود بو قاجین ایکچی نام چهارم مکسین که از قوتوی خاتون قفقارات در وجود آمده بود و دو سال بعلت استرخا مشانه از حال انتقال نموده پنجم طرقای مادرش اویرات قماش بود و ششم قجین نام و هشت ششم تشین که برادر اعیانی تیشموت بود هفتم نکودار که ایضا از قوتوی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش ارلقای ایکچی بود نهم تنکز کورکان نهم قفقاتای که مادرش کنیز ختائیه بود نام او اجوجه ایکچی دهم سیودار که مادرش سونجین بود از قوم کورلوت یازدهم سنکو تیمور که مادرش اجای خاتون بود بنت نوریکچی کورکان دوازدهم مولاجو که مادرش ایل ایجاجی بود از قوم قفقارات سیزدهم شیاوجی که برادر اعیانی مولاجو بود چهاردهم طغاتیمور که مادرش در سلک ممکنان انتظام داشت و ازین جمله اباقا خان نکودار بسلطنت رسیدند

ذکر شمه از احوال وزرا و عمال آن سالک نه مسالک طریق جهانبانی

چون منکوقاآن بحکومت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و کاهی خاطر بدیع مآثر بر حل بعضی از اشکال اقلیدس می گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تشییت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر سلطنت بمصر طلبیده فرمود که بنیاد رصد بر دارد و جمال الدین محمد از سر انجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن بپیوسته در اندیشه آن کار روزگار میگذرانید تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران می فرستاد باوی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بنده دو بعد از فتح میمون و خواجه بخدمت ایلخان مشافهه هلاکو بمفاد رضا مذاد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنا بر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و اهتمام بتاریخ فرمان فرمود خواجه نصیر الدین نه مراغه تبریز را جهت بنا رصد اختیار کرده حکم شد که هر چه محتاج الیه آن مهم باشد و یا نیان و خزانچیان تسلیم نمایند خواجه هر کس و هر چیز که در بالیست بود طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع بنا رصد خانه اشتغال نمود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات حوامل و دوایر موهومه و صور و برجها و ازده کانه و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح بتوسط اعظم از نقطه نقه بالا بر سطح عتبه می افتاد و درج و دقایق حرکت وسط آفتاب کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلده و میات جزایر و بحار چنان و شن و مبرهن کردید که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی و زیجات پیشین و مطالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بقاطعی رسیده اجل موعود از مرصد تقدیر کمین بگشاد و چون هلاکو خان را بعمارت تمیل بسیار بود در ایام دولت خود در آذرباقان قصری رفیع ساخت و دو حوالی آذرباییجان باتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تشییت امور مملکت نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگ خویش اباقا خان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را مانکا جیون در کف کفایت او نهاده منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و بعد دیار آران و آذربایجان را بولد دیگر خود تیشموت رجوع فرمود و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را بعهده امیر توادان کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان و بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بیکجی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شابران جمعی از مقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل کرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی بخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند و هلاکو پرسش آن بر خود فرمان فرموده بعد از ثبوت کناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنکاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوه اصحاب علم و ملاذ ارباب

از ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت ارالسلام بغداد و برادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبده هادیان کمالات نفسانی صفی الملک جوینی بود و اباً عن جد منصب بلند و مقلد مراتب ارجمند و مادرش گرامی ایضاً شمس الدین نام و هشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزم شاه بود و در زمان سلطان جلال الدین میکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین متوغل بهمان منصب منصوب بکشت و شکوه التمسی و الاثر در گذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور بصاحب دیوان تفویض نمود و بنا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود و کردانیده دربار عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران بر گشوده و در تشیید قواعد وزارت و رواج و رونق درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف عصر زنده می بود شرط مساعدت بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظه دین متین و تقوی شرع سید المرسلین صلی الله علیه وسلم کرجه و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظه فارغ نشست و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال باقاخان تافت در بارهٔ آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت ممالک ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام گنجهای اموال اهالی زهد و تقوی و متعبدان و درس و فتوی و مرجعان اقبال شگفته گردید امتیاز افاضل از رذایل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بمیمن اهتمام و حسن اهتمامش سپهر بی مهر از سر ایذاء فضلا و قصد جای علما تمامی در گذشت بیت نهال باغ دولت در برآمد چنان خارِ محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری احفر کرد زیاده از صد هزار دینار زر خرج در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدسهٔ سید الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جاری فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در بعضی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند تا خواجه شرف الدین هارون بر برادر در سبقت گرفته در صنوف علوم باهر و در فنون دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رساله شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقاخان در حفظ اصفهان رایت حکومت برافراخت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب صفحه تحریر خواهد یافت و بر تو اهتمام بر ذکر ارتفاع اساس دولت و اختصاص لواحشمت ایشان خواهد تافت ان شاء الله تعالی

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان از جمله مواهب سنیه و عطایا جلیه

که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و علم المتاخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الملة و الدنیا و الدین الطوسی در آخر عمر و باوی مصاحبت می نمود کیفیت آنجناب بوجعفر بهت و نامش محمد بن حسن خواجه نصیر در اصل از ساوه بهت اما چون طوس متولد شده نشو و نما یافت بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکما و اعصار و علما و اوان برتقدم و شهرت و در سایر علوم معقول و منقول تعلیم چودت طبع و حدت ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعهٔ میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان معتصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آنجا ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامهٔ عالمیان گشاده و آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیده عربیه در مدح معتصم خلیفه در سلک نظم کشیده بغداد فرستاد و این حقیقی را این صورت موافق مزاج نازک نیفتاد و بیت بهمان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه دوی زمین آخاذ کاتبات و مراسلات فرمود از این اندیشه غافل نباید بود و این کبر را خورد نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین بتاز نمین رسید خواجه احسن فرمود و موقتی که نزد علما الدین محمد بقلعهٔ الموت نامیمون میرفت آنجناب را همراه برده با وسپرد و بنابر آن علامهٔ زمان چند گاه بجسب ضرورة در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمد و بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافت و در سلک

و سلک خواص مقربان منتظم شده بنا بر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکو خان را بر آن داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا هم بغداد و یاران بدانجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جمله موثقات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و معینیه و اوصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ناصری و تسوق نامه ایلخان مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علماء و فضلاء مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات از این قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که جاودانه در زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بغداد الجی بروز هیژدهم در گذشت در بغداد و جامع رستمیه مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرمود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطر افشان جنات او آماز خفر قرار گرفت و ندانکاه سر دایره کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهار صد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز و العلم عند الله المعبود و دیگر از افاضل آن زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلا هلاکو خان بر بغداد در مصاحبت سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد و در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم کرد و اینقطعه نه از آن داشت قضا مرگ وی اندر تاخیر که بر ید اجلش می نماید تعجیل لیک در تیه ضلالت چنان گم گشتست که بصد سال بر دره بسر شرع نرانیل و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر نموده چهل توبت سوره انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرد و هم آن نزدیکی به تپ سیدا و حرج اثیر در گذشت و از آنجمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المومن است که در فن او از موسیقی در عرصه گیتی دو تا رابی بدل بود و مانند فیثاغورس و فوق بر شعبات اصول مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه خزیده و نیز در خود را بنوای خرگاه هلاکو خان رسانید و بر پای ایستاده آغاز ربط نواختن کرد و بنا بر آنکه آن نوای روح افزای اصلا در مغولان بی سر و پا تاثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و الیخان آنجناب را خوشتر از بر لطبش نواخته مالی خطیر از اتفاقات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان آباقا خان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بلازمت آستان و وزارت آشیان شتافت و وزیر صافی ضمیر ولد ارشد خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رساله شرفیه دست و از آنجمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بلازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکو خان در کشتن خلیفه متردد پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود و خواجه گفت که زکریا پیغمبر و یحیی معصوم را اسلام الله علیهما بقتل آوردند هیچ یک از این حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی میکند که این احوال بر خورد آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین سن از اشیان پیش از این کشته اند نه آفتاب تیره گشت شد و نه قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین محکما بستاند که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور نپیوندد او را بکشد و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه نهم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه حسام الدین تیغ مغولان چشم و کین کشته شد و دیگری از آنجمله نجم الدین دبیران است و هو ابو العز علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلاء زمان گوی مسابقت می ربوده و مدتی که خواجه نصیر طوسی بر مسند شغولی می گرداند را بر اغراء طلبه تا دران باب شرایط استادی بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نموده و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح و حکمت العین و جامع الدقایق نیز از جمله تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محی الدین اخلاطی نیز با هلاکو خان

در تصنیفات

منتظم بود

کشف

معاصر بودند و در وقت بنا رصد خواجه نصیر الدین را امداد می نمودند و دیگری از جمله فضلاء زمان هلاکوخان صدر الدین ساوجی است و او بجودت
ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موزنی
بگجرات رفت و کتاب را بملک خواندن یاد گیرفت و در زمان هلاکوخان بسبب متهم گشته شربت شهادت چشید و مصنفات حسنا در علم عروض و قوافی از جمله منظومات
اوست و دیگری از انجمله ممی الدین مغربی است و او در اوائل زمان هلاکوخان در شام مقیم بوده و در سید اعلی بتنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب
السبق می ربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بالسنه و افواه مذکور و ذکر اباقاخان
ابن هلاکوخان در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکوخان بجانب جاودان شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود
امراء و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما سیرجان بطلب او فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت
و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسید و نخست باقاست تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره موافق اوئیل
با تفاق شاهزادگان و امراء و اعیان و معارف جهان ناورا زهده و براهان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد حرمت
پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی او قبضه اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت
ولایت خراسان با امیر ارغوشی مشیئین اغول داود تمشیت قسم وزارت را بدستور زمان پدر بخواجه شمس الدین محمد بازگذاشت و خواجه علاء الدین
عطاء ملک بهمان منوال بهمت برتعمیر بغداد و کماشت ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نموده و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت
شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای لغرمان برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان
از این معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید و در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد
و در اثناء دار و گیر تیری بچشم نوقای رسید و هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان
گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرموده بعد از روزی چند برکه خان
بجانب تفلیس رفته بخیال انکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایرانیان آرد اتاد و اشتار راه بر بعض قوایح کرفتار گشته و پادشاه طبیعتش دست از تنگ
شهرستان بدن کوتاه کرده در گذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند و در ذی حجه
سنه ستین و ستمائه در پنج شش فرسخی هراة بروجهی که سابقا مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق
منهزم گشته اباقاخان بدستور پیشین تشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنه ستین و ستمائه و سه موافق سیچقان ئیل ارغون اقاکه قرب سی سال
بفرمان چنگیزخانیان یا ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بجوار رحمت حق پیوست و طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه
ستین و ستمائه نوذ اباقاخان برادر خود منکوتیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکوتیمور با سپاهی پرتهور رایت توجه بصوب آن ولایت
برافراخت در ماه رجب سنه مذکور او را با سلطان ملک مصر سیف الدین قلاون که مشهور است بالغی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه
مصر ظفر یافته و بروایتی منکوتیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغداد رفت و در
همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دارالسلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهة انتقام بجانب ولایت
مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجه ستین و ستمائه متوجه ملک عجمی گردید مدت سلطنتش هفده
سال بود و بعد از او تکشش نکودار بن هلاکو پادشاهی نمود و ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان
خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان بایالت حکومت برافراشت
طبایع اشرار و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنا بر آن ابواب عفو و اغماض
بیکبارگی بر بست و پشت بر مسند غلظت نهاده و لباس اصفهانیان را بتحمیل بارگران شکست و اظهار قدرت و اجرا سیاست قاعده چنین
وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بروفق مزاج شدیدش بگوش مبارکش رسیدی یا تجربه صعبه و کبیره چون رسد خاندانها بر باد داده

داده مال و جان مسلمانان را بباد منثور کردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت
می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد هر سر بر سر و جان خود در تن سان و لرزان بودند که آیا امروز از خزینهٔ قهر او چه تدبیر نجات توان یافت
و باز شرار خشم آتش بار شش بر روزگار که را خواهد تافت بخود و اولاد و باش و سراق که شبها هیچ آفریدهٔ از بیم ایشان در اسواق
تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد شدند که زیاده از آن متصور نتواند بود ارباب دهشت و فلاحت پیوسته اسباب حرث
و زراعت بوکیل سیاستش می سپردند و اگرچه ضبطی در رعایت نفاست در راهی افتاده بود آئینه وار و نده از وهم مهابتش دست بدامن جانب و راز
همیگردند می محافظت محلات و اسواق اصفهان را بزر و سیم سپاهیان را ران مفوض گردانیدی بود و کاندران بموجب اشارت او شبها ابواب کاکین
را باز گذاشته نجاز رفتند می آسیبی باسعهٔ ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دوکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهای آن نجا
گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخضا را آن حال نتوانست کرد و مضطرب شد
روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید ساعت عسس را در همان دکان مصلوب کردند گفتند که خواجه بهاء الدین غلامی داشت
نیک پی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری تحقیق نمای نیک پی شرایط احتیاط
بجای آورد چون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان غرض تفحص رخم اطراف و جوانب اسواق
و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراست تکاسل می داشت اما سلطان منام بر شهستان و ماغش تغلب کرده علوجهٔ حراس ظاهری او را از انظار اسعود
مستور داشته و فلان غریزا زموضع احتراس غایب بود و سزاوار اجتناب اقارب و اجانب روزی دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید چار سوی
شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نمودند نجمهٔ قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید
که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از روی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده اند
این غریز کا بیچه بلوازم مهم خود قیام می نموده چرا در رمرهٔ ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذهٔ این شخص جهت آنست که نیک پی را که در تاریکی
شب دزدیده بسر وقتش رسید چرا نگرفت و نپرسید که در این وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزش
خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دل سوزی و شفقت نوبت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال
داشته و لد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نمود و وی در حامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلف پیغام فرمود تا خواجه بهاء الدین
اصلا عتبه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود و دیگر شت مصراع پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را آخر الامر بر دستی او در کار در سر افتاد
حوالهٔ جویش سعی در پیوسته و عروض امراض متضاده صورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین اوقات حیاتش ثلثین
نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه فغان ز افت این پنج ساز راحت سوز فغان ز فکر وش این چار جوی سرشت
که صورتی که بعمری نگاشت خود بسرد که کوهری که بسی سال سفت خود بشکست در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند
در شیوهٔ سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه لاکلام داشت با ضعاف آن در طریقهٔ جود و سخاوت اهتمام فرمود هرگز در باب تعظیم فضلا و علما دقیقهٔ مهمل و نامرعی نمیگذاشت اوقات خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه و هفته را بشنبه آنگاه با طایفهٔ از اصدقا و اخوان الصفا بساط
صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی بجمع اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سر انجام مهام ملک و مال
و استکشاف احوال متغافل نمودی چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید و فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی
در سلک نظم کشیده رباعی فرزند محمد ای فلک هندویت بازار زمانه را بها یکمویت
تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر رحم کشت چو ابروی
نان را بدویت گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک بروجی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین
محمد بحد دوبال در کنش سپهر بدهر کل دولت بدست گرفتاد که از عقب خارنا کامی در پایش نشکست و در عشرتخانهٔ عالم پر بها بپایهٔ اقبال
بکام که رسید که از رود سر خار و لش نخست مثنوی سر سبز نخشت بوستانی کاز ارنیافت از خزانی سروی چمن نخاست از جای کاخر ترسے

از نسخه

نخورد بر پای هرناز زمانه را نیاز زیست هر شمع مراد را که از زیست و در هر کجاست صبحگاهی کشتنیست زین شب سیاهی مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقاخان چند سال و کمال استقلال بسر انجام امور ملک و مال قیام نمود و بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی انصافی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب نکبت بر روی روزگار برادرش خواجه عطاملک بگشود و تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود و در سلک وزیر زادگان یزد انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع ناگاه بیوسف شاه یزدی بگریخته با صفهان شتافت و طارنت خواجه شمس الدین محمد اختیار کرده چون او را بغایت درشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد تبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی در عهدهٔ او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهدهٔ سر انجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیهٔ احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدو علت شد تا عتماد و خلوص اعتقاد و وزیر نیکو نهاد نسبت بمجد الملک منقوش گشت و بفساد دو حرمان روزگار میگذرانید تا امر ترقی نمود و بمناسبتی معرفت مستحکم میگردانید در اثناء آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطاملک بود بتقریبی شمهٔ از عظمت پادشاه و کثرت لشکر آن دیار با بعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آتش عتاب در خاطر او مشتعل گردانید و بعرض اباقاخان رسانید که مجد الدین اثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنا بر اشارت و استصواب اخوین با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید از استماع این حدیث نایرهٔ خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته بزخم شکنجه بکشیدند و او را ایذاء بسیار نمودند تا بدعاوی مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح بود مجد الدین بموت نیامد و پادشاه او را بصاحب سعید و جناب صاحبی چون عتاب مجد الملک را باین مثابه مشاهده فرمود او را تا مر ضبط اموال بسیاس که در آمد تردد می فرستاد و مجد الملک بنا بر آنکه همچنان بستانی گفته بود و بجد و لین المقام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقاخان ستوده خراسان گشته بقزوین رسید و پیش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود فایز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانهٔ عامره میرسد حاصل املاک خاصهٔ صاحب دیوان است که بسبیل خیانت از اموال پادشاه خرید و صرف ذلک و کفران نعمت همی کوشد و باملوک مصر و شام شراب اتحاد همی نوشد و برادرش عطاملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش ترتیب داده و اگر خان کیتی ستان را بهیئت ترتیبت سراپا زار سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود و خریده و از نقود و جواهر و کلاه و رمه قریب بده هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنا بر آنچه دانسته که مراسم معایش اطلاع حاصل است اینک مشوش و مضطرب و حکومت اموال سیاس بنام من نوشته و مبلغی گزاف بطریقهٔ رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده و خلوتی بعرض نرسانید اباقاخان بر زبان آورد که حالا با فشار این سر مبادرت نمای تا بهنگام فرصت شر طرپرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی از این قبیل و قال روزی که صاحب دیوان در بارگاه بود و مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانیده و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تأثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بدمزاج شد و مجد الملک را همدران مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک محروسه خراسان و عراق و آذربایجان و فارس و دیار بکر استفسار فرمود و او بعبارت دلپذیر شرح کیفیت آن حالات خاطرنشان خان کرده بر لسان شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف جمع و خرج قلم و ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزاده و کان امراء و مقربان هیچکس را قسم او دخل ننماید و علاوه این مقام پایهٔ سریر شیرگیر پیش از این هیچ یک از سلاطین نهاده بود و عنایت فرموده و فهم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر روی افتاد بتمامی صفحات ناصیهٔ خط روی باوج ارتفاع نهاد و تحلامان پری وش با جامهای مذکش بر اسبان تازی و باد پایان شامی و عجازی سوار شده بحضرت و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس شش ستونی مانند آسمان و ایوان کیوان برافراخته و خیمهٔ استخاره و کلاه و قواب صاحب دیوان که در سر تیر نصب بود بدلپذیرترین تعیین نموده و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود رباعی

مقتضی تو بس قویست خواهم کردن یا سرخ کنم روی بدان یا کردن چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان کرد

رباعی

نیکو برشا چون نشاید بردن پس غصه روزگار باید خوردن این کار که پای در میانش داری هم سرخ کنی روی بدان هم کردن

القصه چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان در آمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کرخدمت بر میان بسته بدربار ما رکوع داد و می منظور نظر عنایت کشتی و چون تخت سلطنت بوجود مآثر این پیشتر از پیشتر درباره تو عاطفت بظهور رسانید و ضبط اموال جمیع ممالک محروسه را برای و رویت تو منوط کرد انیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بشمار خمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب را محال دانسته گفت

ملهم سعادت و تائید مرشد عقل و هدایت فصیح جنان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد و وفور نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیا کستر را نابود کرد توان انگاشت هر آینه در دولت ابد پیوند من و برادر و فرزند ستدیم و دادیم و بر داشتیم و خوردیم و بردیم چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهة صدقات ثبات و دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تخت مصرفت از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آماء و عبید نوالا از خوان انعام پادشاه است و هر چه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده عن صمیم القلب بآن همراه است پیشکش خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان بر چه بود مراد تو هست مراد من همان هر گاه فرمان شود هر وقت مصلحت باشد هر که اشارت نافذ کرد و تسلیم رود و هیچ وجه در هیچ حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاده بیت تا جام اجل در نرسد ساقی عمر دست من و دامان تو تا باقی عمر اباقاخان سخن دان چون این سخنان دل نشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نفاق از خاطر دریا آثار محمود و اصناف الطاف خسروانه در باره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید بسجدات شکر آورده بایفاء نذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاد و انتجاد عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعه را که در آن باب برادر خود عطاملک نوشته مصدر باین آیه ساخت که یا بیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه گردانید امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن کامند دل شاد من جز دوست نمی کنجد در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید هر چند از خط پادشاه این شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت اما مجد الملک بنا بر کمال اعتبار و خیسار در قصد آنجناب همچنان بجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اباقاخان لحظه تقاعد نمی نمود روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک یزدی را احضار فرمود و فرمود که بشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسم است هر دو پهلوی یکدیگر از نوزندند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فرد تر از نوزند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنار مجالس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود و صاحب کرت چهارم بدان اقدام نموده پادشاه از کوشتی که نبا بر نقض کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته تبسم کنان گفت صاحب داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد ازان الیخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده در کشید و اباقاخان گفت این تازیک عجب جوانی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و خاطر چنان بود که اگر آن لقمه را در گلنده او را بهم بسر این کار در چشم خانه بیرون کشم القصه چون مجد الملک دید که مکاید او در شان صاحب آصف نشان چندان تاثیری نکرد در غرض و سعایت برادرش علاء الدین عطاملک سعی نمودن گرفت و نایبا مجد الدین اثیر را بغرایت تمام برابر صاحب علاء الدین آمده تقریر کرد و فرمان اباقاخان باخذ و قید عطاملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تازگی آن مهم مشاهده نمود برادر پیغام داد که هر چه مقرران کوینده قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از مکث و کوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

بجایی ۲

سیصد تومان متقبل شد که فرو آورد مع ذلک معاندان غرسند نگذشتند و مهم بجائی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال و مکروه بغداد میکردند و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت و قایه جان خود ساخته بفروخت و بها تسلیم نمود و اعداء بتجرع مطالبه اکتفا نکرده صاحب را بصاد وقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبار کی آن عزیز و خواری افتاد و در اواخر ایام حیات کرد اباقاخان در سمرقند بود مجدالملک از غایت اختیار و اعتبار کس بغداد فرستاد تا صاحب علاءالدین را بارد و آرند و محصلان او را بنهبه گران بمراه داشته متوجه گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شده ایزد تعالی خواجه علاءالدین را از آن شدت فرج داد ذکر وفات اباقاخان در روضة الصفا مسطور است که در آن ایام که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان از دست برادر لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در روی قعده سنه ثمانین و ستمائة بدارالسلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب مدام عارضه قوی بر مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بیستم ماه مذکور فی الجمله خفتی احساس فرموده و بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان از پا افتاده و در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفص قالب تهی ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان بر سم و آئین مغول چند روز عزاداشتند آنگاه قوریلتای کرده نقش اطاعت نکودار بن هلاکو بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از تمشمش خاتون و کیخاتو از توقدان خاتون و این هر دو پسر بمرتبه سلطنت رسیدند

ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم عرفا لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی بااباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم اشتغال بتفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاءالدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاءالدین محمد که ملقب بود بلوله دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنا بر خوابی که دیده بود دختر خود را باحسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاءالدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته همت عالی بخدمت پدر او و وظایف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائة اتفاق افتاد و انجناب در صغرسن بود که مولانا بهاءالدین والد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شده و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهژده رسیده بود که خداساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائة انجناب را پسری متولد شده آن مولود حاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاءالدین محمد بالاولاعظام از لارنده بقونیه رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در ترجمه سید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داده و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و ترقی تمام کرده در خامس جمادی الآخری سنه اثنی و سبعین و ستمائة روی بریاض جنان آورد و شیخ صدرالدین محمد قونیوی بر وی نماز کرد و از مولانا جلال الدین رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه اثنی عشر و سبعمائة بجنات عدن شتافت از تتبع طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد را نیز بروزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جمله مشایخ آنزمان دیگری جامع سعادات دنیوی و اخروی شیخ صدرالدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدرالدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود و در تفحات مسطور است که شیخ صدرالدین پسر سببی شیخ محی الدین العربی است و تربیت یافته و او نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة الکتاب مفتاح الغیب و فصوص و فکوک و شرح حدیث و تفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آنزمان شیخ محمد کجه جانی است و کجه جان قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بوده و هم در ایام اباقاخان از عالم اشتغال نموده و از آنجمله دیگری شیخ

شیخ اوحدالدین حامد کرمانی است او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و رسایل و دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحدالدین بدیار جوانان ماوه غدا رسیل بیارد است بنابران وقتی شیخ شمس الدین تبریزی از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ما هر اوشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس سر دنبل نداری چرا بر اسمان نمی بینی نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهد باز است اما پاک باز است فرمود که کاش گردی و یکدنشتی و از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بشاهد صورت بغایت مقید بوده و گاه از ان منکر نیستم بچشم سر در صورت زیرا که معنی هست اثر در صورت این عالم صورت است و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت و کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات بلاغت آئین شیخ اوحدالدین است و از انجمله دیگری است شیخ عزالدین نظری است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است و از جمله علمای زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامه شیرازی است و انتخاب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بود و در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرمود بر مزاج او مزاج غلبه داشت همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان میگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس هلاکوخان در آمد و انجمان بنابر انکه در آن ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده در آن اثنا انتخاب راگفت که اگر رصد ناتمام نمانده تمام میکشتم مولانا پیش رفته گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت رو ابا شد که در پیش سنجین مشغول باعتماد می مثل این سخنی میگوئی شاید که او ندانستی که تو هنر میکنی جناب مولوی جواب داد که من هنر را میکردم و از روی حد آن سخن بر زبان می آوردم از جمله مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب اخاوت انتساب بر السنهٔ اطبا عظام مذکور و مرقوم دیگری از آنجمله حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود او در سنهٔ اربع وسبعین وستمایه از عالم انتقال نمود و از جملهٔ شعرای زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده نظم

بدیدم خود سر و صلم نداری ندارد عهد تو هیچ استواری ز تو جز سرکشی کاری نیاید ز ماجز خوی نرم و سازکاری

و دیگری از انجمله جمال الدین رشید القطفی است و رشید القطفی اسم محلیست از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور از منظومات اوست که رباعی

ای زر توئی انکه جامع اوصافی محبوب خلایق همه اوقاتی بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا شاه عیوب و قاضی الحاجاتی

و دیگری از شعرای زمان اباقاخان سید جمال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت آثار بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات اینست که

مطلع من مستم و رندم و لاابالی وین پیشه درست لایزالی

و بند ترجیع انکه برخیزم و دست یار گیرم می یار چو اقرار گیرم و دیگری از شعرا آنزمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چندگاه حاکم دیار بکر بود و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت ظریفت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی

شاها ستدی کشورت ار هیچ منی داوی بمخنثی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب روشن گردید پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی

و از انجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود و بعادل نیز در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه بادی شطرنج می باخت در آن اثنا بزبان مطایبه میگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی

هر چند سخنهای چو دُر میگوئی هشدار که با عماد زر میگوئی عیب تو همین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ پر میگوئی

و دیگری از انجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجد همگر و او سرامد افاضل زمان خود بوده و در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چند گاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نموده نقل است که در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرموده منکوحهٔ خود را که نهایت مسنه بوده در یزد گذاشت و بعد از چند گاه خاتون از عقب شوهر باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه خود بدانجا رسیده یکی از تلامذه مجد را از قدوم خاتون خبر داده مژده گانی طلبیده مجد گفت مژده گانی وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من بلی اما پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد و در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان اباقاخان میان فضلا کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعرا نوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساختند این قطعه بدو فرستادند قطعه ای آن زمین و قار که پرآفتاب فضل ماه مجسمه منظر و خورشید انوری جمعی ز ناقدان سخن گفته ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار انوری جمعی دگر بر این سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاع عندو داوری رجحان بکطرف تو بدیشان نماکه هست زیرا بکین طبع تو ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده اند ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری گردند بحث در سخن فشان بنظم تا خود که سفت به دُر دری دری و را نوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مرکز است پایه بر تر ز شاعری از آب فار یاب یکی غرصه داود و ز خاک خاوران دگری را جعفری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی حور بر پری انصاف چون نیافت که داوری کند من بنده را گزیند نظرشان بداوری و رکان طبع ان چو بکشتم گران گران در قعر بحر امن چو نمود م شناوری شعر یکی تر آمد چون دُر شاهوار نظم دگر برآمد چون مهر خاوری شعر ظهیر اگر چه سراید جنس نظم باطرز انوری نزند لاف همسری بر اوج مشتری برسد تیر نظم او خاصه که شاگری و مدح گستری طبع رطب اگر چه لذیذ است و خوش مذاق کی به بود بخاصیت از قند عسکری بیدار چه سبز و نغز و لطیف است و ابدار چون در چمن بجلوه کند بید عرعری هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند به بهی با گل طری امنیت اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو مقلد سخن مجد همگری زاد این نتیجه تیمشب از خرجب در خاء عین و دال ز هجر همیری دیگری از آنجمله امامی هروی است و هو ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان و او امامی در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین انجا شعا نظم مینمود و این قطعه در جواب سئوال مذکور از جمله منظومات اوست قطعه ای سالک مسالک فکرت درین سئوال معذور نیستی بحقیقت چو نیکری تمییز را ز نهبت مناسب درین دو طور بیچ احتیاج نیست باین شرح کستری کاین معجز است وان سحر آین شمع و آن چراغ این ماه و آن ستاره این حور و آن پری

ذکر نکودار بن هلاکوخان بعد از وفات اباقاخان تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمائه باتفاق اعاظم امرا نکودار را پای عزت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان و ولایات عراق و آذربایجان برگشاد و چون او متقلد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود فرمانی تقدیر بلقبش با سلطان احمد تحریر فرموده زمام وزارت را بدستور معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داود مجد الملک یزدی بتسلیم رسانیده خواجه عطا ملک را با ردیگر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ کمال الدین عبد الرحمن الرافعی را بر تربت رتبت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکاشکان آن جناب مفوض گردانید و وظایف اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش ازین او قاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان رسانید و بتجهیز قوافل حاج و ترتیب موقوفات سبیل بیت الله الحرام بتاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات موقوفات حرمین شریفین باهتمام مزوده پرتو اجتهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صنعت انهدام گرفت و بجای انها مساجد و معابد اهل اسلام بمرمت و انتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرا نبود کار عرش بنود بار در سلطان احمد تقلوبا می اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را بمیان بردارند و بار دیگر در ملک و اوان ایمان و عرفان گوشیده رسوم عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بدانديشان و وقوف یافته ابراز مفسدان تا بساط

بیاسا رسانید و پشت قفقورهای را شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید شهادت سلطان احمد بر دست ورثهٔ قفقورهای بگکم ارغون خان بن ابا قاخان فی شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بگکم پادشاه عدالت آئین چون سلطان احمد بتائید سرمدی بر تخت بخت قرار گرفت و از آشفته ضمیر تیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که الچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطا ملک را با رده آورند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایرهٔ بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته ارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت چون میدانند که من بآن سر و توف و قیام مقصد سرمن دار دمجد الدین برادرزاده مجد الملک بمضمون این عریضه واقف گشته بنا را که مجد الملک او را از منصب خزینه داری عزل کرده بود و بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفیع حوالت حال بازنمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و معزول گردانیده و دیعتیا پیش فاقد گشت که آنچه در زمان اباقاخان بر جزاء علاء الدین عطا ملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطا ملک بسمع اشرف علیا رسانید که هر نفسی که برادر این دولت ملازمت یافته ایم از فواضل صدقات حضرت سلطانی است و حالا من بنده بهمه برادرین قریبای اثبار سکینه و اشارت خود آن اموال چیزی که باو در گذشته بود حضار درگاه پادشاه از یکدیگر ببرودند آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امراء عظام بپرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دران اثنا از میان امتعه و قماش مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بر خفران شنجرف سطری چند مقرر بران نوشته بودند و چون اتراک سنکر سحری باشند از آن نوشته خایف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر با تصواب قاآن و نجیشان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غسالهٔ از مجد الملک بیاشامانند چنانچه سحر بدو عاید کرده و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نموده چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن بر دکان نوشته است گردوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن گنجیده و گمان مجد الملک به ثبوت پیوست اما سوسنجاق نوبان بقتل او رضا نداده و متعاقب این حال سوسنجاق پهلو بستر ناتوانی نهاده و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفته و مبالغها نموده تا سوسنجاق بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمة العفو عند الاقدار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر سمکنان روشن است که این مدبر بدایام اختیار هیچ دقیقه ایذاء و ازار فرو نگذاشت و در روزگار عنفوان مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد و هر آینه باز خالی را در سر پنجهٔ ظلم و شکنجهٔ جور گرفتار پسند در فرصت فوت نماید ساخت و بناء حیات دشمن را از بنیاد بر انداخت بیت سنگ دوست و مار بر سر سنگ نه زدانش بود دشمن و دوست و درنگ آنگاه بعضی صاحبی مجد الملک یزدی را از محبس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند هر عضوی را اعضا او را بمکانی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی داده و سرش ببغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را بشیراز و دستش بعراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمود بیت میخواست که او دست رساند بعراق دستش نرسید لیک دستش برسید نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرد رباعی روزی دو سه سرو فتر تر و بر شدی جوینده ملک و مال تو قیر شدی اعضا تو هر یکی گرفتا قلمی فی الجمله بسکینه جانگیر شدی القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نبوت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد و خواجه عطا ملک هر چند باو مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشه منزوی بوده بپرامون امور سلطنت نگردد و چند روز ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از ورطهٔ غرقاب یکی شمانت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داده و خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد را با هر چه از اموال و گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده با و غنایت نموده از بنیاد بر انداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت روا فرموده و منع آن جایز نبود بنابران از اعناق آن امر خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده

روزی چند بتمهید لساط معدلت پرداخت ناگاه بادم اللذات انگمین کاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت بخت برشخته هلاک انداخت
و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی وثمانین وستمائه روی نمود وصاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است
بلوازم مراتعزیت قیام نمود قطعه علاء دولت ودین آن وزیری که حاکم بود اندر ملک بغداد چو مخفی گشت زیر پرده خاک خفا از سال
تاریخش خبرداد کفتار در مخالفت شاهزاده ارغون وپیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت پیچون دران ایام
که بحسن سعی واهتمام خواجه شمس الدین محمد ویمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد مملکت بنوعی قوت کرفت آتش حقد وحسد در کانون دل
بعضی از شاهزادکان وامرا بی ایمان اشتعال پذیرفت وارغون خان بن اباقاخان بخاطر مخالفت سلطان احمد قرار داده تغافل چاره
منظور نظر تربیت کردانید ولشکر قراوناس را که بی باک ترین اقوام منغول بودند در تامین اوکرد وسلطان احمد از فساد نیت وتغییر عقیدت
ارغون خبر یافته علی ایناق را که درمیان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد وجهة امتحان باحضار او فرمان داد
الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف واحسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف کردانیده باخود متفق ساخت
والیناق مبانی عهد ومیثاق را بغلاظ ایمان استحکام داد وبیاپهٔ سریر پادشاه اسلام بازکشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد
وصاحب دیوان بر مواضعهٔ شاهزاده والیناق مطلع شده بکیفیت واقعه السمع اشرف اعلی رسانید وسلطان بهمت براستمالت الیناق
کماشته او را باز وواج دختر خود سلطان کوچک سرافراز کردانید تا شجرهٔ مخالفت از فضای سینه برکنده متفق کردیده چون ارغون
خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی بدرکاه سلطان فرستاد وقصهٔ تقریر مجد الملک وشتغال نایرهٔ غضب
اباقاخان ورجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داد پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد وجنس و
ضیاع وعقار هرچه در قبضهٔ تملک واقتدار اوست همه تعلق بالیخان دارد وهر وقت فرمان شود هرکاه مصلحت باشد بهرکه اشارت نافذ کردد
بی مجال تاخیر واهمال سپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدین جانب
ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده وصلاح وفراق دیده بتحقیقان اخبار حقیقت حال بواجبی استفسار نماید سلطان از استماع این سخنان دانست
که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد درجواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطهٔ
کفایت وتوفیر می آرد اکر او از درکاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک ومال در محل اهمال وصدد اختلال می آید وبرسول نامه مطلق الانفکاک
نظر نمود وجوشی قرین ناخوشی باستماع ارغون مراجعت نمود این حکایت موجب شکایت کشت وصورت عداوت ارغونی زیر ده پوشی
در کذشت شاهزاده بامتناع باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را متصرف نواب اینجانب کذارند کماشتکان او را
از شروع در مهمات ومعاملات باز دارند وبنابر انکه ارغون خان در حدود وعراق اقامت داشته عراقیان هراسان کشته هرکس
اندکی از صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود بتصرف کماشتکان شاهزاده بازکذاشت وارغون بجانب دارالسلام بغداد حرکت
وعمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی اشقام جرعه چشانید ودر اوایل سنه اثنی وثمانین وستمائه با لشکر حاضر عازم بلاد شمالی
کشت وبسرعت تندباد ودواعی فتنه وفساد بر آن بلاد کذشته همه وقت درین اندیشه که سریر سلطنت پایدار را قبضهٔ اقتدار خویش سازد
بچه تدبیر بیرون آرد وشب وروز درین فکرت جان سوز بیقرار که سلطان احمد را از میان چسان بردارد ودر آن اثنا ایلچی بپایهٔ سریر اعلی
فرستاده التماس تومانات عراق وفارس که اکثر دیوان خاص اختصاص داشت نمود وپیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار
محل جلوس سلطانی را میشاید هرآینه ما را نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اکر
این ملتمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقاوانی تابد والا بعد الیوم بیت مرا تخت زین باشد قباچ ترک قبا جوشن و
دل نهاده بدرک سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی وملک الوف ارغون خطهٔ خراسان است
واز روی شفقت آن ولایت را باو مسلم داشته ایم اکر توقع دیکر دارد که منجنیقی دیکر اضافه نمائیم باید که بقرایتای حاضر شود تا التماس او

او در جهٔ اجابت یابد و اگر نفوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان رود و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورد. ذالجی با گشته اما او قراداس که دوم بعقبهٔ ارغون میرفتند مواخذ شدند و ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال ان حال از حد و تدارک در گذشته صاحب دیوان بکارسازی خبر و نصرت نشانی مشغولی فرمود و بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از سپاه زبان صفدر مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در صحرای آقخواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته کریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق و باد روی بخراسان نهاد و ارغون چند روز بدفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعهٔ کلاته شاقات و متعاقب الیناق باده هزار سوار بپای آن حصار رسیده شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و چند ملاقات الیناق از قلعه پایین آمده الیناق اوبکی خنک پیشکش کرد و در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلات و الیناق فریقیه شده همراه او بطرف هرات روی سلطان جنت نهاد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خوجان بستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدت دو روز شاهزاده سرافراز را در اقاب بازداشت آنگاه بار داد و او را در آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و تفویض مملکت خراسان و سپه سالاری لشکر جهت سکنی برادرزاده خود کامی فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار سوار بکس بمحافظت آن حدود و نواحی مامور گردانید و شاهزاده ارغون را با دیگر امرا بطرف ماوراء النهر روانه ساخت و سیاه را از جانب مشرق بطرف و یار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خاتون که دارای وکفایت بود مایل شده الیناق را بمصلحت کوچ داده روی حیات شاهزاده ارغون بمعین ساخت بیت پیچیده زانکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها دارد و چون سلطان از غایت غفلت و طیش بخیال عشرت و عیش روان گشت بوقا بعضی دیگر از نوئینان را بتوسن مخالفت برخاطر گذشت و بوقا بقوت برادر خود که رتبت تقرب و شوکت بسیط شاهزادگان داشت انگاشت که احمد الوس چنگیز خان را ویران ساخته از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان را بتسلیم صاحب دیوان تا ایران کیوان برافراخت مصلحت الوس انست که هولاجو را بسنجاق و احمد را از سریر سلطانی برداشته و این مهم وقتی تمشیت یابد که ارغون را از حبس چون دراز صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه شش دهم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه بوقا از دیگ بخوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیهٔ موضعه را بنهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان جمع آمده بر بادپایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در پشته خانه خفته یافته و میر علی متغاچی از ملازمان بوقا بسر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد افغان و خشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داده و خروش و زلزال در منازل افتاد اگر مقربان و خواص سلطان احمد کشته یکی از آن جماعت بر مرکب فرا رسوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بدو رسید و از خروج ارغون و حادثهٔ شبیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض رسانید سلطان ازین خبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود تودی خاتون که در سراب بود نهاد امرا و سرداران و لشکریان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نموده مدبیت بهدکامی رکامی دوری ماند زحمت آیتی مسطور میخواند صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان گردید و بعد از انکه ارغون از مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بوده و در آن زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را نجمه مت جمشید خور شمید رسانید شاهزادگان و امرا ملازمت ارغون خان رسیده زبان به تهنیت بقاء زندگانی و وصول بمرتبهٔ جهانبانی گردان ساخته و بوقا جاجازه سواری فرستاده تا لشکر قراداس را

برسلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که بازمهمت در رهنمائی رسیده نوکران آن پادشاه بی سامان پراکنده و ارغون نیز متعاقب بدانصوب نهضت فرمود و چون سلطان بارده وی والده رسیده او را از آن حادثه آگاه گردانید قوتی خاتون گفت انسب آنست که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا به ینیم که از پرده غیب کدام صورت روی نماید و دو سه روزی حقیقت حال بر مردم ارده وی قوتی خان در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبه ظن شقی بر آن میراند و صباحی قرا بوقای و شیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته بسبب وصول پادشاه با خیل و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بحافظان هوشیار سپردیم و ماجته سرانجام از وق و ما یحتاج لشکر غنیمت انتخاب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را بپادشاهی برداشته اند و بهمم عالیه براند و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امراء بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قولوناس در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرا بوقا و شیکتو سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون برونداز ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که پرگاه و شمن مغلوب را به بندند دست و پای افشانده لفظ مریو بزبان راندند ارغون در امر انکریستیا از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه داشته تواضع عشرت برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش و هر شنیده و نه چشم دولت دید و چون ارغون خان تجربه معلوم نموده بود که برابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را با ولاد و تقور بای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت و راقصاص پدر خود و مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو دار مشتری دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت و شکست ولیک نمود سال شکستن غمود از لب خان واز احمد خان سه پسر ماند قبلا نجی و ارسلانجی از رمنه خاتون و بوقاجی از تورقوچین و ازین سپران هیچیک بسلطنت نرسیدند ذکر ارغون خان بن اباقا خان هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو و له بلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد و بار دوم فرمود تا امین امراء شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در زمستان سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حده و بلوز یغاج بر تخت خانی نشانده ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تا نزیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت کهی بربط زدند و کاه طنبور کهی مستان بخندند و کاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت عطایا و اموال اشراف و اعیان از عطایا و خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اقتدار بوقاکه مجدد دریاس زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش آروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بحافظتش قیام نموده بود حکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و رقعه سایر شاهزادگان را لطف و عنف در رقعه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانی صعد و سعد الدوله یهود برتبت تربیت و ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل ببانی عظمت بوقا راه یافته بنا حیاتش درهم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان محمل از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان چون صاحب سعید در حاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشته

گشتن سلطان استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بدیار هند رساند و اگر چند در آنجا حیات باقی باشد در آن مملکت بعزت بگذراند بازار شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیرش گذرانید که اگر نفس خود را از این غرقاب فنا بساحل نجات تواند انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و کمانشکان را در آتش عقاب و عتاب و بوته ابتلا و عذاب تواند گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و اقبال گذرانیده و صبحدم نشاط ایام شباب بشام غم انجام مشیب رسانیده اگر بهر بد بهر بموجب حادث خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که لئیمان بسر و فروع را چنین چیزها بسیار دست داده و چه گشاید این نسبت که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نماید و التجا بدرگاه حاکم بیناه برده از اندیشه انواع اندوه و ملال و نزول ادبار و اختلال بازآید اگر نسیم عنایت اهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمه ناکرده گذشته در گذرد و ع رشک بوی و زخورشید نور سیست بدیع و الا باری چندین کس را از محنت تکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمه شریفه و اقوص که بی تقدیر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و در اثنار راه امیر خاری و آتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان بتفاق آراء ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدانجانب رسیده و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان خذلان خود و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد کناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرایم خطایا بکشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید بمراتب عنایت و الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این معانی مطلا بمرکز دایره بدو خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات مطمئن یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بارد و رسیده در دولتخانه بوقار نزول فرمود و روز دیگر بوقا اورا بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و تفویض منصب وزارت امید وار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده دعاگوی دوام دولت بادار سانیده بمنزل خود باز گشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزدیکان حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود و مباشر سر انجام مهام وزارت خواهد بود و فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب بمرتبا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان بر قضیه حکومت و صفت نضارت نخواهد گرفت و اگرچه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد و بهرگاه متمکن گردد تو را نیز مثل سایرا مرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو اید بدست آمد و فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری در بیخ اری و دست باید قوی سودی نکند ندامت و غمخواری بهار علی بدابو فادر طوئی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در باره بدیر نیک نهاد پادشاه بدانیشد و بر کفران نعمت اقدام نموده او را از مسند اعتماد و خدمت بسپدیده چگونه توقع تواند داشت ثبات صاحب تاج و سریر و وفا و وزیر پیکر و ضمیر قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت چه قدرت یافتی بر خصم غدار متمکن بتقصیر و معرض بار و ان آزمایش ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را بموقف بر غوا رسانده امرا و نوئیان بهت بر تحقیق آن مهم گمارند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ازای خلایق را چرا بسته اند و خواطر نوایان و مسکینان را چون دل هنرمندان بی جهة مشکسته اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کرده اند یکی را صد اعتراف می آرم اما بحمت اندیشه عذر و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیده این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان و فصاحت بیان بیچ فایده نداد ع باحکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل و معالی را خراب کنند و سر چشمه جود و احسان را بسراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست فکری بکار آورد و دکانه از برای یکانه حقیقی بگذارد مصحفی را که همراه داشت برسم تفال بگشاد این آیه برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ع هر چه از تو آید خوش بود خوانی شفا خوانی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع ارسر نجه جلا و تهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر او لاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و محمود و اتابک را نیز همان شربت چشانید نظم

تیغی کشید فرهمه این چرخ کور پشت کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دون و رنگ را
بهلست خوب و زشت اگر زیر یا درشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در گرگان عراق و آذربایجان بود بتحت تصرف

برسلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که باز بهمت در هوای صید نوکران آن پادشاه بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت فرمود و چون سلطان بارودوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید قوتی خاتون گفت انسب آنست که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا به عنیم که از پرده غیب کدام صورت رودمی نماید و دو سه روزی حقیقت حال بر مردم اردوی قوتی خان در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان میراند و صباحی قرابوقای و شیکتو نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته بسبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بحافظان بوشیار سپردیم و ما جته سراسیمه از وق و ما یحتاج لشکر غنیمت انتخاب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را بپادشاهی برداشته اند و هم عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد گماشته اکر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امراء بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قراوناس در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و شیکتو سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که پدرکاه دشمن مغلوب را ببندند دست و پای افشانده لفظا مریو بر زبان راندند ارغون در امر انکار بسته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه شکسته لوا عشرت برافراشت بیت چنین عجایب حالی بلالهای دراز نه کوش در شنیده نه چشم دولت دیده و چون ارغون خان تجربه معلوم نموده بود که برابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را با ولاد تفکور بای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت او را القصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو دار مشتری دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت او شکست و لیک نمود سال شکستن هنوز لب خان واز احمد خان سه پسر ماند قبلا بخی و ارسلا بخی از رمنه خاتون و بوقا جی از تقور قوچین و ازین سپران هیچیک بسلطنت نرسیدند ذکر ارغون خان بن ابا قا خان هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو و له بلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد و بار دوم فرخوانین امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را روز بیست و هفتم جمادی الاخر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از جده و بلوز یفاج بر تخت خانی نشانده ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تا نزدیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت کهی بربط زدند و کاه طنبور کهی مستان بدند و کاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت عطایا اموال اشراف و اعیان از عطایا خویش کران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اقتدار بوقاکه مجدد دریاض زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش آروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بحافظتش قیام نموده بود حکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و در قبه سایر شاهزادگان المطیف بخف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که در صعود سعد الدوله بمنصب وزارت و در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشتن

گشتن سلطان استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بهند رساند اگر چند در دنیا حیات باقی ماند در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشه بر خود میگمارد که اگر نفس خود را از این غرقاب فنا بساحل نجات تواند انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و کمانکشان را در آتش عقاب و عتاب و بوته ایذا و عذاب نتواند گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام سیب رسانیده اگر بهر بد بهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری ننماید پیداست که نهایت کار و فروغ راحتی چیست و چگونه شاید بآسانی دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نماید و الحق بدگاه نیکو پناه بردن از اندیشه انواع اندوه و ملال و نزول ادبار و اختلال بازآیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاه یگانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمه ناکرده گناه در گذرد چون رشک بوی و زخم رشید نور بیست بدیع و الا باری چندین کس را بمحنت سنگینه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمه شریفه و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت در اثنار راه امیر خاری و آتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که از ارغون خان بتلقی آقا و ایشان راجعه استقالت صاحب دیوان ارسال داشته بودند بدانجانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جل و علا مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرایم خطایا بکشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید مرا نه باضعاف الطاف خصوص باید و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان بظهور کردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات مطمئن یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بارد و رسیده در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و تفویض منصب وزارت امید وار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده دعا دوام دولت بادا ارسانیده بمنزل خود باز گشت و چون چند روزی بر این قضیه گذشت و نزدیکان حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود دست بسر انجام مهام و وزارت خواهد بود و فخر الدین ستوفی و حسام الدین حاجب بهوا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان در هیچ حکومت توصفت نصارت نخواهد گرفت و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد و بهر گاه متمکن گردد تو را نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو ایمنست چو دست داری زنهار که از دست خودش نگذاری ور نگذاری و دست یابد بر تو سودی نکند ندامت و غمخواری بهار علی بدابوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در بارهٔ پدر نیک نهاد پادشاه بدین شیوه و بر کفران نعمت اقدام نموده او را از هر دو بدارد و خدمت پسندیده چگونه توقع تواند داشت بثبات دولت صاحب تاج و سریر و فضا و وزیر پرگار و قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت هیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و معرش را برون آر بهار ایلچی ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را بموقف ریغوا رسانند و امرا و نوئیان بهمت بر تحقیق آن مهم گمارند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خاطر نوایان و مسکینان را چون دانه مرغ جمله شکسته اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد کلمات تعذیرات و تصرفات بسنده که ارباب غرض عرض کرده اند یکی را صد اعتراض می آرم تا از بهمت اندیشه عذر و خیانت بسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیده این بنده هر گز آن بوده است طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده نداد چون بحکم قضا دوام میسر نگشت حکم شد که مبانی فضایل و معالی را خراب کنند و سرچشمه جود و احسان را سراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست فکری بجا آورد و دوکانه نماز برای یگانه حقیقی بگذارد و همچنان با کفن که همراه داشت بر سم فدا کی بگستاد این آیه بر آمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از خلایق فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفتا ع هر چه از تو آید خوش بود خواهی بخواه و خواهی مخواه و نماز دیگر دو شنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع سیر از سر پنجه جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر او لاد و آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و آتابک را نیز همان شربت چشانید نظم تیغی کشید و همه این جوخ کور پشت کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دور نگ را سهلست خوب و زشت اگر یزم یا رزشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بتصرف

در آورند و اساس خیرات و مبرات او را مندرس و مهندم گردند نقشت که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد بصد تومان میرسید و اکثر او توجه در امور خیر مصروف میکرد یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بگذشت * سر روی بکند و زیر گیسو ببرید شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح بر زد نفس سرد و کریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات آن خواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک نظم کشید قطعه نظام عرصه آفاق صاحب * دیوان محمد بن جوینی در یکانه دهر سبال ششصد و شتا دو سه رشعبان چار بوقت عصر دوشنبه برد و خانه اهرمنت * ظلم نه از روی اختیار بجبر زجام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آنوا قعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت * یافت در صحرای نوشهر بقصد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دران شربت قهر تو * در دنیا مشو بدر امعامل که دارد در ترا زو نوش با زهر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقا در حکومت تمامت ممالک ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان او را جنکسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه کناه بزرگ ارتکاب نماید در خونخیر پادشاه کسی کناهش را نپرسد و بی التفات او احکام پرلیغ را مجموع ندارند و فرامین او را در فصیل مهمات بدون پرلیغ اطاعت ننمایند و بوقا جنکسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فصیل مهمات ملک و دولت برنهج عدالت پیمای نمود روایتست که در ایام حکومت او یکی از سپاسیان اصطبل خاص سپی از دکان بقال برداشت، دکان دار بمقتضای عادت جبلی خود در مقام مناقشه آمده سایس مشتی بر روی زد و بازاری بنالهٔ و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا حاضرش بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم را بمجرد ات افعال مؤاخذه ننمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلک مهام جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جرمانی نماند از رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز نمک آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود جبلت لطف و عنایت ارغون نسبت بدیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بعد از او مواسا اوقات میکذرانیدند و سر در کریبان تفکر فرو برده خون حکر میخوردند و بتهور فرصت میجوئیدند در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود یا وج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا جنکسانک داده بود سعی فرمود متبین ان مقال و مفصل این اجمال آنکه سعد الدوله ولد صفی الدوله ابهته الدین مهذب الدوله ابهری بود و مدتها بعبادت ملت موسوی میبود و در زمان ارغون خان جوذر اداخل اطباء ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیک بر بلاد و دیار آفاق اختلاط و امتزاج کرده بهمه لغات دانا شده و بحقیقت حال عمال و مقرران اموال بغداد و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از همکیشان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در حظیرهٔ بغداد دست بدر دامان فراغت استوار گردانیده و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز با خذ علوفه و انعام مدام بارگاه پهر اعتشام مسابرت ننماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده از سفر و حضر از دوری همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد و بهمت هر نکیت و بدی که در شمار است تا در تکری صلاح کار است و بحسب اتفاق همدران اوقات پادشاه مریض شد سعد الدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را مهلی داده نافع افتاد و از دیاد مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دلالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر الخان را بجمع آوردن اموال فرلوغ معلوم داشت صورت اطلاق و اسراف نواب و کتاب بر بلاد و دیار خصوصا خطهٔ بغداد بقرار دلپذیر در ربوع ضمیر ارغون خان نگاشت و کفت تمامت اموال مملکت بوقا و خویشان او قبضه تصرف درمی آرند و جهة خزانهٔ عامره پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیکذارند و آنروی که برادر اوست در خطهٔ بغداد ابواب ظلم و تعدی بروی رعیت کشاده و در آنولایت صورت عدل و رفاهیت مانند رونق مهم اهل هنر در کم و کاست افتاده بنظم کشاده بر خلایق دست بیداد دراز است ظلم او عالم بفریاد بچرخ از نالهٔ بیداد شش آبنک * زبارش تا مت مظلوم چون چنک بنابرین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردو قیا و بیکلوچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع و یرانی بر اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله با تفاق مشار الیهما فی اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایا رسال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورد و بحساب

بجانب اردو بازگشته چون آن نفوذ نامعدود و اجناس بیقیاس بانظار اعوان خان رسانید درباره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمیع
وخرج بغداد بتعلق بوی گرفت وسعدالدوله بار دیگر بغداد رفته از هرجهة که توانست خزانه باضعاف کرت اولی بهم رسانید و در قفقور الکنت که حالا بلده طیبه
دران موضع است بشاطالیخان سرافراز شده آن اموال را گذرانیدو اعوان خان او را منظور نظر رتبیت ومحوظ عین عنایت گردانید بر خاطرش گذشت که هر
سال بمقدار مال آروق از حاصلات بغداد میبرده و باین واسطه اعتماد اعوان خان بر صدق درایت وحسن کفایت سعدالدوله درجه اعلی یافت و اردو قیا
نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت وگفت سعدالدوله از یک ولایت در مدت اندک
دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات ارزوی راستی معروض و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط
اموال جمیع ممالک محروسه در عهده او باشد کار خزانه و ملک را بجائی رسانده که در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت
عقل حیرزده دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند الیخان بتصدیق این معنی موفق و حکم شد که قطعا جارنویسان وارد و قیا وجوشی را بمنصب امارت معین
دارند و سعدالدوله را وزیر و حاکم ملک و مال شناخته بی استصواب او امر اشخاص موقف عرض نرسانند تا سعدالدوله هر وقت و هر جا که خواهد اگر مهمی داشته باشد
به مشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعدالدوله از روی قدرت و اختیار مقتضای ضبط و ربط امور مجهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا
روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوت زر داعوان زبان بغیبتش گشادند و طوطائیان نوبتی بعرض رسانیدند که سلطان احمد بوقا مشغول
دولت و محرم سر سلطنت میشمرد و مع ذلک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری پیش برد و حال آنکه دران زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت
امروز که خزاین مامور و عساکر موفور دارد و شاه زاد گان نظر احترام در روی مکرر نشسته بر چه میگوید بسمع رضا اصغا مینماید باید که مرد حاقل از روی تامل
و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نائب طغاجار نویین بود بجهة آنکه بوقا از روی بقایای اموال فارس
میطلبید در مجالس آغاز عناد کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال
ممالک الیخانی را بر وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با ربع و پاریزه به تبریز میرود اگر للمعالی بوقا همراه نداشته باشد محوظ عین
عنایت امیر علی تمغاچی نمیگردد و بنا بر استماع امثال این حکایات مزاج اعوان بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را بخشن
خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را باز خواست نکرد و بدین جهة بوقا از اعوان رنجید و متعاقب این قضیه برحسام الدین قزوینی که از راه نیابت
بوقا قلمتیر از رفته بود و در سر دیوان الیخان معرر آن صد و پنجاه تومان ثابت ساخته و بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده بهانه وجمع المفاصل در کنج خانه
خود نشست و اعوان خان تمارض او را دانسته پرسش داد که عمال متعلقان بوقا دفتر پاسپارند و از اعمال معزول نباشند بنا علی هذا خاطر بوقا ازمخالفت
اعوان قرار گرفته قاصدی نزد شاه زاده جوشکاب بن جوماغر بن هلاکو خان که در کنار آب فرات ییلاق دارد ارسال نمود و پیغام فرمود که اعوان بنا بر سخن اهل حسد
از من رنجیده است او جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشته بر تبیت تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و رعایت
هواداری تو افراخته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من کلاز سلطنت را از خارعرض معاندان مصفی گردانم شاه زاده جوشکاب
چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه تامل کرد دید آنگاه ایلچی را گفت که مرا بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوقی حاصل شود
اسامی انجماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با مچلکها بیاور ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید و آن اثنا شاه زاده طلبیده بود
ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در طغان شب بار دو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود مکمل باشد تا مهم اعوان را فیصل دهیم ایلچی مراجعت
نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی سرع الحال با عوان رساند تا در خامت جنایت بوقا قرار و کار بهبودی نگیرد لاجرم بر جناح استعجال بجانب
روانشد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر ملاقات اعوان خان فایز شده کیفیت حال را مشروح معروض داشت اعوان بخت آنحدیث را
بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و مچلکها ایشان بود بوی نمود اعوان برآشفت و همان لحظه گفت که سلطان احمد
وطولادای و طوغان با لشکر فراوان بجهت بوقا روانه و دست و کردنش را بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه انجانب
گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار اختیار کرده بار دوی الیخانی خاتون کرمیت و امرا پی بدانجا برده و اورا گرفته بدرگاه رسانیدند

اردو ۳

و روایتی انکه ارغون خان بعض نفیس جهة اخذ وقتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت او لجای خاتون یافته بقتل رسید و بر هر تقدیر بعد از ثبوت گناه شاه زاده جوشکاب در مجلس سمشیری چون خطرهٔ آب بر دست گرفته بوقا را کردن زد و لشکریان بر اردوی او ریخته بغارت و تاراج پاک ساختند

ذکر شمهٔ از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان انکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود چون ارغون از عون صانع بیچون خاطر از دغدغهٔ غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی به تربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی معضلات ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سرور از افق اجلال بارج استقلال و صعود و نمو و سرافرازی رایت ایالتش بر فراز فلک فرقدین بگشت و کمین کشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا و دبور راه آمد شد بربست مهمات جهان وزارت او را بطوع و طوعان فلک سعادت او را بفتح گشته سمان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون خان را بقراتبان خود داد از انجمله فخر الدوله را که برادر کهش بود و در جهل مرکب مانند اغلاطون و در حکمت بی بدل میبود بعهد او فرستاد و برادر دیگر را حاکم دیار بکر و ربیعه ساخت و ولید بن ابی ربیعه در بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت و ولایت فارس آورد و اگر شاه زاده غازان و کیخاتو خان در خطهٔ خراسان و روم والی نمی بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز بقراتبان خود تفویض میکرد و حقیقت حال انکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و بجز پس از مراو علازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان و بیچ باب ظلم و تعدی نمی توانست نمود بمثابت اگر دزدی هیچ آب از بادفریاد جای کل گشتی پاره از بادمدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر خزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک مظلمهای چند ساله گماشت لاجرم بر توسنین پادشاه حشمت آئین زمان زمان بر وجنات احوالش میافزود و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیادتی می یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان نزدیکان و آشنا تقرب و عظمت پادر از کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت در این حال قبچقبال در آمده بران ترک ادب باز خواست بلیغ نمود و فرمود که هر چند پادشاه عطف بگیرانه مبذول دارد و در چنین حضرتی این نوع بی ادبی هگونه نمایز توانند بود حیت شاه اگر بلطف بی حد در اندیشه باید که حد خود داند سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال استقلال و اختیار سعد الدوله باین درجه انجامید نایرهٔ عداوت در کانون درون امراو ارکان دولت مشتعل گردید و طوطغان که از روی بخشش پیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و با نوئیان مواضعها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنا بر مصلحت وقت آن سرور کینهٔ سینه مخفی میداشت تا زمان که فرصت یافته سر حشمهٔ حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار بخشت بحسب ظاهر در باب ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی میمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهة رعایت و معاونت حجاج کتابی بمدرسة السلام بغداد ارسال فرمود تا خر الامر کمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال معزور گشت و بخوت و جبروت و ابهت و باذبروت او از حد عدد گذشت سید دولتان قوم یهود زاد هم الله تنکیلا پای بر مدارج استیلا و استقلا نهاد ندو زبان استهزا و استهانت بسنت با مت حضرت رسالت علیه السلام و التحیة گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که بموت آخشیکر خان بحسب ارث و استحقاق بخسرو آفاق رسیده و بعنایت الهی جناب پادشاهی را تمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت باکمل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه و اصحابه و انصاره را دست و بازوی نصرت مشعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان را بقتل آورده قلاده انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام نهادند اگر ایلخان عالم ستان بمقتضای همت عالیشان کار فرماید و لطف موفور و عنف غیر محصور نسبت با ارباب موافقت و اصحاب مخالفت بازنماید یقین جدید در زود کار پادیدار پدید اعتیوان ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصهٔ جهان برانداخت ارغون خان که بسبب مال دشمن جان مسلمانان تو دبعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه بر قتل یکبایان اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن طایفه را از آمد شد در دو منع آئینه و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام کردانند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رسانند و بدین اندیشه با اعراب یهود پیشینه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه

قبچقبال

بجانب مکه اعلام صلابت اعلام برافراشت درین اثنا بجنیب کنمان ساکه بهم کیش آن بد اندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دولت نهرازعیان و متولان آن دیار را مفصل کرده بدو داد که امیشان را از فضاء عالم بقا و حیات بسر حد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر متعلقات همه را اصل دیوان الجایتو گرداند و همچنین شمس الدوله مکه بشتاب بعده تن از علماء و برزگوار شیعه را بعنین نمود و اجتماعت را غیر شوکت در جهان و قدرت خاندان و هره را در خان و مان کناهی نبود و چون حرکات ناشایست و افعال نابایست سعد الدوله بهبود از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا کشاد یافته متوجه جان و کشت جمع یکی بدو آتش که خلقی بدو ع وارغون خان را سبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زهر بود و مرضی در غایت صعوبت روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و دران اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود دسته جام شراب باو داد و علت مکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوا و اطبا و حکما در گذشت متوفی از قضا اسکجنین صفر افزود روز من باو دام خشکی میبود امراض مختلفه اعضو بت آنحالت حیران مانده صلات و صدقات مستحقان و فقیران ساییدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت حبس خلاص کرده طلق العنان گردانیدند سعد الدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشید و از نهتهای حظایشان کشته آه از جگر سوز میکشید از مشاهده صورت محنت ایلخان نهایت نومید و از دوخامت عاقبت امر تیها مانده ارسان و لرزان بسان برگ بید بهت منعم مرد زالی را نه کیتی بدو نیم پیمانست همو زم که بجان باشد بیم جهته رفاهیت رعیت و استعالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالتمغا بهر طرف ارسال نمود و در یکروز بهها دستان فتنه نشان مشتمل بر اظهار عدل داد و در رفع ظلم و فساد بهر مملکت فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون محالست که حکم محکم و قضاء مبرم بهمت تقدیم و تاخیر گردد و عاقل و بالی با دعوا الکاذبین الآنی ضلالی شرف قبول اجابت پذیرد بر اثر ایشان رحال فرمود و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از چاره گذشت و پیر و صغیر و کبیر در گذشت غیر از سعد الدوله و چوشی کسی را بحرکاه پادشاه راه ندادند و ایشان بطریق نهانی بالیغان نزد شاه رسانیدند که برسیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد و مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بحرکاه رسانیده ایشان را از ضرب تیغ امراء خلاص سازد و امراء نویان را بدین کیفیت اطلاع یافته در خانه طغاجار نویان اجتماع نمودند و بخست جمعی از ایلکیان و اعوان سعد الدوله را گرفته بعالم دیگر روان فرمودند و چون از حرکت سعد الدوله نیز خبر بحرکاه شاه دوسه روز در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از انکه قضا رخ دوش بعضی البعضی نشانیده افتاد بکشت در غایت اندوه و تعجب رقعه بدین عبارت پیش کسی فرستاد که بحدای لم یزل و لایزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمن دشمن بوده و الله علی ما نقول وکیل یعنی اگر در عرصهٔ این فتنه بدین نمط طریقهٔ اخلاص مسلوک خواهد بود المعلق بالبشی الی المحال روز دیگر سعد الدوله محوس طالع شکوس خنجر را از آب تیغ آشنا بشربت فنا دادند و معقول و مسلمان کلمه صلوات طیبات بروضه ضیا بخش ساکن خاک تیره فرستادند و الیاس الدین احمدی از خزانه لطف احدی قبای بقا پوشیده و اعداء ملت محمدی از جام قهر انجام قضا صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن دوران نهایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب غیبت سعد الدوله و اینا قان بستفسار بعضی از حاضران مجلس مسموع عرض رسانید و از حقیقت حال آگاهی یافته در روز شنبه هفتم ربیع الاول سنه تسعین و سبعمائه در باغچه ازان موضع عالم آخرت گزید چنین است آئین چرخ بلند کهی با شاد و کهی با کزند وارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب خاتون کرد ایلچی قتلق بکاجی بود و میتوکیتور و لجایتو سلطان که از دوکت خاتون که خواهر زاده امیر ایرنجین والده ایشان بود حتمای او غول که مادرش از قتلق خاتون بنت قوتیوق بوقامی گفته و از جمله این چهار پسر خازان و لجایتو سلطان سلطنت رسیدند

ذکر بعضی از افاضل و اشمندان و فضلاء زمان

ارغون خان یکی از جمله علماء دوران ارغون خان رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی است او در علم لغه عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از انجمله محدث مجد **یوسف بن محمد الکاتب** الموزج الجوزستانی او در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بجهان جاودان پیوست و دیگری از جمله اعیان علماء و اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبد الله البیضاوی مادر ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغول میبود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد بن صدر الدین علی الشافعی است و انتساب نژاد او بخود امام مزبور میرسد و جد امام مزبور تحصیل علوم دین فرموده بود و سند امام مزبور بدو واسطه بحجة الاسلام ابی حامد الغزالی میرسد و قاضی ناصر الدین بیضاوی را مولفات معتبره و تصنیفات پسندیده بسیار است تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصباح و منهاج و طوالع

ومطالع ومصباح ومرصاد ونظام التواریخ از انجمله است نقال قاضی مراغه این بضاعتی مزجات عالم حروفی بروایت شیخ حرزی در سنه خمس وثمانین وستمائه انتقال افتاده ومعقول عام مافیه الصورت در سنه اثنی وستین وستمائه دست داد ودیگری از انجمله علامه کبیر قاضی القضاة شهاب الدین محمد بن احمد الحلیلی الحجازی واو در تکمیل علوم فی مثل زمان خود بود ودر ایام حیات تصنیفات افادت آیات تحریر نمود نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده او ارقام اوست وفات در سنه ثلث وستین وستمائه واقع شده واز انجمله دیگری فاضل معتبر جمال الدین محمد بن سلیمان بن النقیب المقدسی است واورا تقنیسی است در صدر مجلد فوقش در سنه ثمان وستین وستمائه انتقال افتاده ودیگری از انجمله عالم عابد زاهد زین الدین علی بن الصاعد است وانتساب بصاعق باصل بود وبعطوفت بضعفت خلایق مشغول نمود وچون خبر واقعه سعد الدوله بهمود واز ارغون خان ارشود قصیده که مطلعش این است شعر محمد من دار باسم الملک هذا الیهود الغدر وقد هلک واز جمله شعرای آن زمان یکی نجم الدین زرکوب است واین قطعه از ابیات اوست که قطعه منحم زرکوب ومحصوم صنعت بحر فرهادی ودیگی نباشد همیشه در میان زر نشینم ولیکن هرگز م دانگی نباشد

ذکر کیخاتوخان بن اباقاخان

کیخاتو بخط اکثر مورخان بیائی احر حروف وخاء معجمه مشاهده افتاده وبعضی از کتاب آن نام را نون وجیم نوشته اند ومیرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه این عبارت علمی فرموده که غالبا نام کیخاتو تعیقا تو باشد چه بمعنی دارد یعنی در عجب اندازو کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود وچون صورت فوت ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ والمعنی لشکری کورکان را بدان مرز وبوم فرستاده از حدوث واقعه ملیخانی ودحصول نوبت سلطنت بابا نی همانی جهانبانی اعلام کردند واستدعا حضور فرمودند وبعد از توجه لشکری خلاف در اراء امر پدید آمده طغاجار وطوطغان وقنجقبال پادشاهی بایده اغول که حاکم بغداد بود بدایل کشتند وگفتوگی بمعنی این معنی صحیح معتمدی نزد او فرستادند اما باید وملاحظه جانب کیخاتو فرموده همگنان بخدمت را اجابت کرده وچون لشکری بروم رسید وکیخاتو را بحقیقت حال مطلع گردانیدند فی الحال رجناح استعجال متوجه آذربایجان گردید بعضی از خواتین وشاهزادگان را آلاماق اردو استقبال موده بتهنیت سلطنت گفتند ودر حدود خلاط قرمیشای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست وچهارم رجب سنه سبعین وستمائه کیخاتو بر سریر سلطنت نشست ولوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امرا بر سبیل طوع ورغبت وزمره از سر ضرورت وکراهیت پای در دایره مطاعتش نهادند وکیخاتو بعد از چند روز که انجمن عیش ونشاط بصفه بارخراسید برغونی را مرا بدانیش را پرسید هریک از طغاجار وقنجقبال اسپ چوب یاساق زدند تومان قنجقبال ایشکتور نوین عنایت کرد وتومان طغاجار را بدکری از امرا انجشیده طوغاجار را ولادار دوقیا سیرمانبقاص بدرخویش بقتل آوردند بشتر باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل احسان ورفع ظلم وطغیان بشارت داد ومقارن اکحال از جانب روم اخبار پریشان شوده راه ورسم نیابت خود را ایشکتور نوبان تفویض موده ودر روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرموده ودر غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان واما حیال خلاف کرده روی بتر تیب اسباب فتنه وفساد آورده اند اما کیخاتو در جمادی سنه احدی وسبعین وستمائه از آن سفر منصور ومظفر بازآمده بتجدید پرتو التفات بر سر انجام مهام سلطنت انداخت وبخلاف مقصور جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم والطاف بنواخت منصب امیر الامرائی به آقبوقا بهادر داده وزمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجه بخواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد واورا لقب صدر جهان کردانیده وبرادر صدر جهان قطب الدین احمد خالدی صفدی معتم قاضی القضاتی وتولیت موقوفات ممالک محروسه گردید وکیخاتو خان باتفاق مورخان یکی ترین اولاد بلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی امرای آباواجداد خود را برشاهزادگان وخواتین وامرا تقسیم فرمود وچون نظرش برجوا هر زواهر که سلاطین سابق تنها را مانده کوه بر دل در گنجینه سینه محفوظ میداشتند افتدگامت را بجرمها وبیات بخشید وگفت امثال این متعه نفیسه لایق بکمال این جماعت است که خود را بدان بیارایند والا چه در خزانه محبوس داشتن وچه در قعر دریا دفن کردن یکسان است وآن پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت در باب اضافه سحب اوراق واشاعه بر وصدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات وعلما ومشایخ وفضلا را احکام ترحالی ازانی داشت وتجلیس محبوسان وزندانیان حکم فرموده مهما امکن همت بر تربیت حوال عامه برایا گماشت وکیخاتو با طبع از سخن چون فراد انسانی متنفر بود لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام ننمود در ایام دولتش عیر جام وصراحی بسیج آفریده خوزریزی متکر بود در روزگار سلطنتش بحریف وخیک بسیج فردی طپانچه وکوشمال نخورد واملیخان ماوجود این صفات پسندیده بر دولت مباشرت تفحص تمام داشت وجمهور را رعایت عیش وعشرت می فرمود ست متقل دست تصرف بتعین ونبات خود

رعایا

خرد و بزرگ و تاریک و ترک در زمیاخت و بهتک پرده عصمت مستورات امراء و ارکان دولت قیام نموده اساس بی شرمی طرح می انداخت شاه مغفور انوشیروان
و امرا بر سلطنت بایدو اغوال متفق گشتند و مسرعان بغداد فرستاده و او را آذربایجان طلبیده یکبارگی از انعام هوادار می کجا تواند کرد گشتند قتل کجا تواند کرد موقوف
بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع وستین وستمائه روی نمود مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمان فرمائی کجا تواند
اتفاق افتاد چنانچه خامهٔ عنبرین شمامه ابواب محرر آن حکایات باز خواهد کشاد **گفتار در بیان ششمین از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر**
وضع چاو و سبب ابطال آن در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در
اوایل حال چغه کاه ملازمت طغاجار نویان میمود و او هم در عنفوان جوانی در گرم و سخاوت و جود و سخا وقت رقم فسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشیده
و هر چه از بر محمد بیشش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانیده و پیوسته همت بر اشاعه خیرات و مبرات میگماشت و یکی از معتمدان
دربار ولایت قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت کیفیه صدر خوان شد در آفاق که صدر نامور در هفت کشور کسی باشد که باشد پیش جودش چو خاک
راه کیسان که بمژدگانی اگر صدری نمیدانید کردن بیا موزید ار صدر طغاجار سپهر کرمست احمد که بر بود کلاه سروری از چرخ اخضر القصه چون کجا تواند
بر سریر دولت نشست امراء نوئینان در باب تعیین وزیر قرعه مشورت در میان نهادند اساسی جمعی از کابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلا و
حضرت خواتین و امرا بودند طلبیدند هر چند که در آن مجلس نام صدر الدین احمد مسطور نبود اما چون مشی تقدیر بمشورت وزارت بنام نامی او تحریر میشود
سکام غرض مجلس در آینه خاطر نورانی الجایتی بی سابقه اندیشه این صورت پر تو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین
احمد زنجانی را وزیر میباید ساخت شاه زادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال بگمان مستحسن نمود و گیخاتو خان خواجه صدر الدین
احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و شرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام المعاصرین و توقوق و کورکه و یک توقان لشکر ایلی منصب فرموده
صاحب را جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی بارج شرف و
رفعت نهاد ابر از شرم اثیار دست که بارش عرق عرق خجلت بود و کوه را نداده دل که بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر نمیبود نظم
هیچ سایل بخوش دلی و بخشم لا در ابروی او ندیده کجیم تا نیابد زسائلان تشویر همه پیش زبان کویدکیر و صدر جهان هم در بدایت حال دست امراء نوئینان را
از تصرف در امور ملک و مال کوتاه کردانید ولی سقوط ایشان همام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بفضیل سپر سایند بنابر این خشن یکجور در ماه ذیقعده
سنه اثنی وستین وستمائه جمعی از معارف تبریز ابران داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا کوش کشیده بر لوح خاطر امجان کاشتند که صاحب دیوان
اموال جهان بمقتضای رای خود معارف میرساند و بدین جهة مصلحت لشکر و رای ارد و مهمل و مختل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عفت آن
شیوه ناستوده را ناشوده انگاشت و بتازگی حکم برفیع نفاذ یافته ازگان راب آمویه تا حد و دمصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت
و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضهٔ اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بنیادی گران بر بنای ایشان نهاد و بعد
چند روزی که اعدا را از میهنی حاصل گشت معزول و بحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان در گذشت و چون بواسطهٔ اسراف گیخاتو خان در انعام اسراف
و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از حبس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و بسبب اتفاق دران سنوات و با در میان کله در مزمه مغولان افتاد
بسیاری از چهار پایان ایشان بالجمله گاه عدم رسانید و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سر انجام احراجات ضروری
الجان عاجز شده بر کس در آن باب نفسی بر لوح خاطر نمیگاشت در آن اثنا غیاث الدین مظفر بن محمد بن عمید که عمله داری شهریار بود بعرض صاحب دیوان رسانید
که مصلحت در آنست که بدستور ولایت ختا و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک امجان روان کرده و بیع و شری بدان نمایند تا حبس سیم و زر تمام
و اصل خزانه عامره شود و پادشاه را دست کاهی پیدا شده بیمی آفریده در زمان بفحیده و بنا بر انکه در آن زمان صدر جهان را با نصد تومان قرض شده بود
و مطلقا التوجه از دیوان میسر نمیشد، هر لحظه خرجی دیگر روی مینمود سخن غیاث الدین مظفر را بسمع قبول اراده داد و با تفاق بولاجکسانک که از جمله آن بود دین
خیال مجال را بعرض پادشاه رسانید و گیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا زر و نقره نبود و معامله نکنند در قم نسخ چاو بتاب زر نقد
گشت مگر جهة خاصهٔ پادشاه و زرگران و زندوزان دیگر بحرفهٔ خود مشغولی نمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

و دوبار بکرو خراسان چاوخانه بنیاد نهند و مثال جهة نشست نگارند تعیین نمودند و مقرر شد که تجار بحار و سوداگران ولایات بانی را در وقت سفر عوض چاو زر دهند و وجه جلوفات جماعة ترکمان و صحرانشینان و زردوزان هر سال مبلغی معین از چاوخانه مجری دارند تا دیگران صنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلی در موت بنیاد چاوخانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود چند کلمه بخط ختائی بران نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبه لا آله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایلخانی و دورچی که قاآن ختا آن عبارت پادشاه را اقتباس کرده باشند بودند مثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از یک درم تا ده درم بنابر اختلاف چاو رقم زده و ایضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و ستین و ستمائة پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان کرد اید بتعیین و تبدیل کننده بازن و فرزند و خویش و پیوند بیاساید تا شهریار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند بعضی از شعرا جهة میلان خاطر پادشاه و صاحب دیوان در آن باب ابیاتی گفتند از انجمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد بیت چاو از کرد جهان روان باشد روشن ملک جاودان باشد القصه در ماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورة بیع و شری اشتغال نمودند بعد از ان طایفه از تبریزیان در شأن این زبان بی محل شده روی بشغب آوردند و زمره اگرچه از روی هم ابواب دکاکین باز میکردند اما آشفته و اندیشه و اشر بر ایشان میبا خلقند بنابران در روز جمعه عوام الناس زبان بفریاد و فغان گشاده برغم این مظفر لعنت نمودند و او باش قاصد جان آن شهر گشتند بر اوباشی اوار گشتند و آمد شد کاروان و سوداگران و جمله طبقات انسان منقطع شد امرا و نویینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم هزار بلا و موجب فقدان اصل معاملت و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد کیخاتو خان چون این سخن شنود بابطال چاو حکم فرمود و مزد میکه جلا کشته بودند به تبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود

ذکر مخالفت بایدو و قتل سیدان کیخاتو

و نویینان بواسطه شرب مدام کیخاتو خان و دست رسانیدش بزنان و بنات مسلمانان بر خود می بچیدند و خواطر بر خلاف او قرار داده انتظار لطیفه عینی میکشیدند شبی در آلاماق پادشاه با بایدو اغول بن تراغای بن بلاکو خان آغاز بدمستی کرده ایت قلی را فرمود تا مشتی چند بر روی زد و صباح که از خواب خمار بیدار شد از حرکت شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاه بانه بیاراست و بایدو را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و صدر باخواست بایدو اغول بر چند عیار اخلاص و انقیاد پیش گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار عناد ندید و آنروز بعیش و طرب گذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند رخش خاطر بایدو را دانسته نهانی علائی رفتند و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی کیخاتو نهضت نماید تا ایشان کرمعاونتش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ملجا بکشایند بعد از ان شاه زادگان گرد او بودند بهوسهای خویش را جعت نمودند و در میان دستان سخنی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرصه داشتی مشتمل بر اسامی بدانديشان و مواضعه ایشان بر کیخاتو خان فرستاد و ایلخان ایلدار و قنجقبال و طولادای را مواخذه کرده بقتل ساخت و طغاجار که حمیر بایه آن نقشه بود قاصدی بمیان برق و باد بغداد و ارسال داشته بایدو پیغام داد که بر جناح استعجال بدیجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو در جنبش آمده چون اخبار سمیع کیخاتو خان رسید از آن به تبریز هراسید و تیاق را با پانج هزار سوار منغلای ساخته اقبوقا و طغاجار را با دو لتومان لشکر بغداد روان گردانید بفش خود در اوایل سنه اربع و ستین و ستمائه از رود خانه هیرمند حرب و قهر متوجه گشت و میان تیاق و قراولان بایدو محاربه روی نموده فوجی از سپاه بایدو قتل رسیدند اما اقبوقا و طغاجار چون دو روزه راه رفتند بحر یکبیر صحرای صادق در میدان بود طغاجار همشورت اقبوقا قبل کوچ کوفته روان شدند و اقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار عجب گشته چون در منزل بزول نمود کس فرستاد و سبب آن معنی را استفسار نمود طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت علت علف و ضیق یورت بود اقبوقا این سخن باور کرده بحر دیگر یازده طغاجار بر اقبوقا سبقت گرفت و مانند روزه گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه اقبوقا در دل عذر افتاده پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف یاسا دیروز و امروز پیش از ما کوچ نماید طغاجار نقاب استیاب از چهره اندیشه بر گرفته در جواب گفت که تا امروز کیخاتو خان اقبوقا منصب میرالامرائی و رتبه تقدم داشت و حالا بفرمان باید و خان آنرا مرین تعلق گرفته چون این جواب بگوش هوش اقبوقا رسید متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاجار آورد و اقبوقا با معدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتو خان انعطاف داد و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرد که کیخاتو خواست بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند ایلخان بطرف ابهر کشیده دران اثنا تو کل تومان که بشکر گران بگرجستان رفته بود مراجعت نمود چون این امر اکه در تبریز مقید بودند گریخته بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند و هزاره مارین

نازین بازمانده پرگین درساخته ناگاه پادشاه را گرفته و بامرای عاصی سپرده و ایشان او را در روز چهارشنبه ششم جمادی الآخر سنه اربع وستین وسبعمائه هلاک کردند و کجلوخان
خان را سه پسر بود آلافرنگ و ایراتشاه ازدندی خاتون بنت اغبوقا جلایر و چکیک بولاد از بولغان خاتون و میچکیک ازین سه پسران بسلطنت نرسیده و از جمله مشایخ
زمان کجلوخان یکی شیخ احمد قروینی است او در زهد و عبادت درجه اعلی داشت و در سنه ستین وسبعمائه علم غربت بعالم آخرت افراشت و از شعر ازوست
یکی نظام الدین عثمان قروینی است او را اشعار بسیار دارد از جمله است مطلع صحدی که از جهت رنگینی کلاه اختیم و خت حمل کند زرکش ست و
لاله را ذکر بابدو خان چون مهم کجلوخان بضرب تیغ تونمیان بفصل رسانیت طغاجار و سایر امرا از صغار و کبار به بابه و بیوسته در ماه جمادی الاخری
سنه اربع وستین وسبعمائه در حدود جغانیان اورا بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته چ زرد کوبرش بر سر افشاندند
و باید و بعد از چند روز که بشرب می ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام مینمود روی بسر انجام مهام سلطنت آورده منصب امیر الامرائی را بطغاجار داد
و خواجه صدر الدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین بشحره ای نهاد و ایضاً حکومت روم و دیار بکر را
بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و قومانات عراق عجم را طوطولادای عنایت کرده قنجقبال را حاکم شباکاره ساخت
و اوقاف ممالک محروسه را از مومنات و یوانی بر خان گردانیده و در آن باب نشانها باطراف و ولایات فرستاد و از نواب کجلوخان توقوقا تیمور را بیاسا
رسانیده حسن بایجان مان داد و ایت قلی را که در مجلس الاتاق بفرمان کجلوخان او را دمی خشتی زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت قلی جواب داد که
چون در ازمان کجلوخان مرا بسیورغال سلطنت تمکن داشت اگر مرا قتل میفرمود ما مور ساختی ستر ایطاعت بجای می آوردم تا بضرب دشنم جود رسد امروز
نیز بنده و خدمتکار پادشاهیم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور لفیقا و احکام او را بر ذمه همت خود لازم دانم باید و این جواب را پسندیده آیت قلی را
در مملکت مقرمان منتظم گردانیده و همدر اوایل ایام پادشاهی باید و غازان خان بن ارغون خان با تفاق امیر نوروز غازی رایت خلاف افراخته بتوجه اوزبکان
گردید و باید و مغلوب شده از شرستی که بکجلوخان نموده بود حاجی لباس در کشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش نیز بر حمدود تبریز روی نمود ذکر
مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود میان انجناب و امیر
نوروز غازی غایه پاکیزه تقریر دوز بر اسر سطور صحیفه خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان
بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاخری سنه سبعین وستمائه در سلطانیه دوین مازندران بطالع عقرب با تفاق اضداد و چون آثار دولت و شهریاری از ناصیه
آن دری درج کامکاری جلوه بود ابوالمظفر ارغون خان بتهنیه و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد طبلیک یکی جشن فرخنده بترتیب و سازی که در وصف
آن قصه کرد و در آن غازان نامه سالکی در محفوظ مادر و پدر بسر بر د آنگاه اباقاخان آن مهر دولتمند را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان
وسبعین وستمائه که اباقاخان جهت دفع شر شکر قراتاش متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صید گاه غازان آهوی را بتیر
زد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقاخان چنانچه رسم مغولانست برای ماغولامشی آلفرزند ارجمند سه روز
در دامغان توقف نمود و بطوی و جرغامشی اشتغال فرمود و در سنه ثمانین وستمائه که سن غازان به ده سالگی رسید اباقاخان وفات یافت و شاهزاده بدر جود
ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت و ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش
مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آغاست که کسی و نه سال در زمان چنگیز خانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز
بزیور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تشیید مهام
ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود در میدان شجاعت و مردانگی از امثال اقران امتیاز تمام داشت و از غایت جلادت و قهرمانی همواره در معرکه کفار گرد
تازه اعلام جد و اجتهادی می افراشت و در آن اوانکه ارغون خان بقضا پیوست نوروز بنا بر اتفاق و صداقت بوقا متشعر گشته در ذی حجه
سنه تسع وثمانین وستمائه بدر جسته که جای قشلاق او بود رفت و شوهر خواهر خود شهزاده گشتوبعضی از امرا خراسان را در خلاف غازان با خود متفق ساخته
رایت عصیان برافراخت و در روز چهارشنبه هفتم ربیع الاول سنه ثمان وثمانین وستمائه که شهزاده در کشف رود نزدیک پیل معین منزل کرده بود امیر نوروز با
سپاهی عالم سوز ناگهان بگرد او در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانیده و چون شاهزاده بدانولایت رسید بولاجو را که امیر نوروز در ابتدای احوال

او میرزا کرقته نزد ارغون خان فرستاده و لشکر را کسنده رمجتمع گردانیده روی بخوارزم نهاد و در پانزدهم ربیع الآخر سنه مذکوره در نواحی راوکان میان الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاده این کرت نیز غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار کرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان در گذشت و شهزاده غازان در آن انهزام بکالیوش استراباد رفته چهل روز در آن مقام آرام کرفت و بعد از انکه از نزد ارغون خان بدو اعوال او نوین نویان با سپاه فراوان بمدد رسید مدار دیکر بعزم رزم متوجه نوروز شد و بعد از نوروز نیز از راه کان در حرکت آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتوانند زد لابد عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاه زاده غازان تا نواحی دارالسلطنه هراة او را التعاقب فرموده چریک منصور غنیمت موفور مدست اورند و از صحرای هزار چریب طبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در نیشاپور قشلاق کرد و در بهار سنه تسع و ثمانین و ستمائه در فضای جاجرم ایلاق نموده در فصل شتا بفکر آن افتاد که بهر نوع که میتواند باید و اعوال را با سپاه عراق بمحنت معاودت فرموده و در اوخر زمستان بقراتپه سرخس که آن را شیر سپل نیز کویند مترل کزیند و بهنور دران مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان بتواتر پیوست کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان را در نظرش آسان نموده قیدو خان داماد خود اکتمور را با سی هزار سوار بر تهور نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز روان کردانید و ایشان در شهور سنه تسعین و ستمائه از آب آمویه کذشته انجیر دراز دوی غازان خان شایع کشت شاه زاده غازان و امرا مجال قتال با آن سپاه محال ندانسته تا ولایت سمنان عنان کیران باز نکشیدند و اکتمور و نوروز تا جور بدایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میکذشتند پهلوانان خراسان از دیده بر روزه پوشیده بشب مغولان بی ایمان را می کشتند بشابه که چون آن سپاه بسیار بحدود سیدند قریب پنجهزار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین جهة اکتمور در خشم رفته نوروز را بچوب باسیاست تادیب فرمود در حلال این احوال خبر فوت ارغون خان و جلوس کیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان عزیمت بطرف دامغان تافت و از انجا بسلطان دوین رفته در آن مرز شاه زاده انبارچی و طولادای و قنجقتای با جایقها از اطراف رسیدن کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر کشته چند کاه بفراغ بال اوقات کذرانیدند و در بهار سنه اثنی و ستمین و ستمائه بعزم ملاقات کیخاتو خان و عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان کشت و کیخاتو خان وصول شاه زاده را بار دوار صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را رسال داشت تا او بطرف خراسان باز کردانیدند و غازان خان نوبت دیکر بمازندران شتافته در اواخر سنه ثلث و ستمین و ستمائه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در ولایت میان الحضرت و امیر نوروز خلک و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل انکه چون نوروز در مصاحبت اکتمور از نیشاپور بسجاب مغولستان مراجعت نموده در کنار آب آمویه از وی متوهم کشته سلوک طریق مغارقت اختیار فرمود بارشاد زوجه خویش طغان خاتون که ضعیفه عاقله بود کرت دیکر ملتزم رکاب غازان کرده از خواص ملازمان ساتمش و السنبوقا را نزد شاه زاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت مخص پیغام انکه ما کی از جانبین طریق مخاصمت پیمائیم و عصمه جان و عرض یکدیکر نمائیم اکنون وقتاست که شاه زاده جرایم این کمینه را بآب عفو و اغماض بشوید و من بعد بقدم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده بپذیرد تا بنده بدرکاه عالم پناه آمده طریقه عبودیت و اخلاص پیش کیرد غازان خان از شنیدن این پیغام بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جمله مقدمات سرسبزی منال اقبال خود شمرد و در باطن آن ایمان را بر شحات سحاب عواطف و مراحم حضرت ربانیت داده بین الجانبین میثاق عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و انوار همت غازانی از مطلع سعادت طلوع نموده در قطب زمستان عنان باستقبال نوروز تافت و بر سرخس و مرو مرور فرموده در حدود دشیر غان بقبول نوروز رسیده او در ساعت بخدمت مبادرت کرده نه سر اسب صبا رفتار پیش کش کشید و زبان اخلاص و نیاز بعذر خواهی کرد تا غایت از وی صدور یافته بود کمکشاده دست امید در ذیل عاطفت شاه زاده زده چون سایه در پایش افتاد و غازان خان بکلمات محبت آمیز و کلمات شفقت انکیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش کماشته رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت **ذکر سلوک شهزاده غازان بسنبت بابدو خان در طریق خلاف و بیان** **علامات ایشان با یکدیکر بعد از وقوع مصاف** در اوایل سنه اربع و ستمین و ستمائه که غازان خان بهمان امیر نوروز متوجه سلطان دوین شده بود در اثنا راه خبر قتل کیخاتو و جلوس بابدو متواتر کشت و اهمنی بر خاطر شاه زاده کران آمده بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع بابدو و تسخیر ممالک

ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقه مشورت مرعی داشت نوروز گفتا امید چنان است که عنقریب شاه زاده عالمیان را بر سریر سلطنت
وجهانبانی بنشانم و باید ورا مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را بآنحضرت فرمان شیر طلبکه شاه زاده با طوق بخجسته میامن را با نوازیان و
عرفان ممزوج سازند و سالک طریق مسلمانی گشته لوا رستا بعبت ملت بنی آخر زمانی برافراز ده و خازان خان بقبول این مهمتر بان گشاده رایت نهضت بصوب
اوزبا بجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را لشکر ظفر اثر ساخت بنا بر جواب نوروز بیک مولای نعیش را برسم رسالت نزد بایدو
فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امرا و قراچی متعرض امروغ چنگیزخانی گردند لاجرم توقع چنانست که همچی را که متصدی قتل کیخاتو خان بوده اند
بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بعفو آن قضیه رسیده زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در بهشت رود مراجعت بپایه سریر باید
رسید سخنی که داشتند بعرض سانیدند و برین موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرموده ما کیخاتو را کشته اند و حالا تمامی آبنی و آقارسلطنت با منعقد گشته
بنا بران مناسب چنان مینماید که خازان خود را بحدود نیارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای نعیش نه بر وفق مدعا معاودت کرده در قشلاق
ملازمت خازان خان رسیده سخنان باید ورا معروض گردانیدند خازان خان از انجواب برآشفت و بجانب هشت رود روان گشت و باید و ازین
حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع وسبعین وستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به
رود خانه قریه شیر کیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از انکه آبنک طبل جنگ بگوش طالبان نام و ننگ رسد امیر قتلغشاه از برغاز خازان
خان بر توکل و ایلدار که در جوانغار باید بود مهمل نمود و توکل عنان از دیار بوادی فرار گردانیده ایلدار با قرب دویست سوار نامدار بقتل رسید بنا بر علی ذا
باید و متوهم شده بوغدای ختاجی را نزد خازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخاة و موالات همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک
و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده بر وجهی که رضاء جانبین و مصلحت ایل و اولوس آن مقرون باشد بایکدیگر صلح نمایم و برهم
روزگار ناسازگار را بواب موافقت و مرافقت برگشاییم و خازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخنی که داشته
باشند بی توسط غیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر باید و خان و شهزاده خازان هر یک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند
و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده خازان التماس انجو بفارس و کرمان و عراق که متعلق بارغون خان میداشت نموده و باید و خان این ملتمس را
بحسن قبول ملقی فرموده و قرار بران افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما باید وه امرا و بخیال آنکه فردا در عین
آتش کشیدن مهم خازان در اصیل دهند روی بمنازل خویش آوردند و اتفاقا در همین هنگام امیر علم افروز شاه زاده خازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقتمور و له بوقاء
یرغوچی را جهة اطلاع بر سر ایشان و امرا و سائدن بر لینغ انجو فارس و کرمان و عراق بیکبارگی بانگیخت و بغتة در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران
روانشدند و بعجیل هر چه تمامتر مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود آنحضرت را بر سالت باز فرستاد و بیاید و پیغام داد که من با قاسر کدیل در آشتم
لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده پیرخصت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر انجو ارغون خان را مصحوب
نوروز بیک بزودی ارسال نمایند تا انهدام بنیان عهد و پیمان را میانه بنا باید و آغاز مواضع فرموده برلینغ داد که ملکت اسلام جمال الدین که حاکم فارس بود
محصولات انجوان و ولایات را بکماشتگان خازان بتسلیم نماید اما اجازت امیر فور و رزا آنچنان خیر گذاشته او را بتکلیف ملازمت خود نمود نوروز در حضیه باطاعت
عهد و پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت باید و را در نوردند و شاه زاده خازان را مطیع و منقاد گردند و بشیوه مکر و خدیعت نزد
باید و سوگند خورد که اگر کمال امر ابازگردانید خازان را بسته بملازمت سپارم باید و بدین مضمون فرمانی یافته در روز دهم ماه مذکور نوروز و توقتمور را خصت
داد و ایشان سبان تیز از خانه کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بحدمت شاه زاده رسیده گفت و شنیدی که با باید کرده بودند
مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز خازانی یعنی دیگی را بسته پیش باید و خان فرستاد پادشاه و امرا از مشابهة این حیله در حیرت افتاده از کذب و شقاق
نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره خازان خان بموجب وعده که سابقا با امیر نوروز کرده بود بحضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ
سعد الدین حموی کلمه توحید بر زبان رانده از روی اخلاص این همین توبه پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم اوزان
گرفت و در آنروز فیروز قرب صد هزار مشرک ممد و مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان بحیات یافته بانوار توحید و عرفان

رسیده دریں اثنا ایلچی کہ نشان ایجو فارس را بشیراز برده بود باز آمد و بعرض رسانید کہ حاکم فارس منوچهری مقتول شد غازی ما ظاهر ساخت و طریق غنا و سلوک داشته باقطیا و فرمان شاه زاده بیرداخت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و نویینان را بتهیهٔ اسباب مقابله و مقاتله امر فرمود مقارن این خیال صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی کہ نامزد ضبط و ولایت روم بود از راه غازان بصوب کیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان خان شد و در نهم شوال موکب عالی بوسیله غنایت بنهایت یافت و بهنگام وقعت معروض داشت کہ اگر حسرو سکندر آیین العینه دل بر اصغیل لوکل روشن ساخته ثبات کند کہ چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین بنوی و ترویج ملت مصطفوی بالغایه سعی نماید و در ادارات و صدقات کہ سلاطین ماضیه در ممالک مقرر داشته اند از شوائب تنقیص مصون دارد و املاک طایفه را کہ گشته گشته اند بورثهٔ ایشان گذارد من متکفل میشوم کہ نوروز بیک را باستمالتی گردن از راه کیلان منعاقفته بر سر باید و سرانام غازان خان مستقبل این مژده شده در روز جمعه یازدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در مقدمه بفرستاد و امیر نوروز انهار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نمود بنمشی بموضعی رسید کہ از انجا تا اردوی باید دو روز راه بود دو روز راه بود و انجا خبر اطلاع جاده بعضی دیگر از ادارک پیشینه بگیارا اقبال او را باز باید و روی برتافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و باید و در روز جمعه یازدهم وقعه ارکنار سفید رود کہ معسکرش بود فرود آمد و بر قرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گردیدان شد نوروز بوغدای استاجی را بجهة رسانیدن بخبر زود غازان روان ساخته خود بسرعت باد بصر صر از عقب باید و در اهر تبریز آمد و قوم مشی کہ مقدمهٔ سپاه نوروز بود در حدود دیخوان با ایلخان رسیده و او کرفته در تبریز بنظر نوروز رسانیده و نوروز باید و را بحضرت غازان خان کہ حدود ارزان او جان آمده بود ارسال نمود و غازان خان سوغای استاجی را بحضور استقبال فرستاد و روز چهارشنبه بیست و سیم ذی قعده سنه اربع و سبعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی بطلعت روح افزا بر دوم نمود و تخت خانی و سریر کامرانی را بتوجه همایون خود زینت و زینت و را فزود و در همان روز بر لیغ همایون نفاذ یافت کہ عموم مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هر کس از ارکان دین قویم کردن بچید سرش بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم مقتضی خوانین شریعت نیارامند و همداران ایام پادشاه اسلام بقراباغ آران رفته قرطای فرمود و چون جمیع شاه زادگان و خوانین و نویینان بر سلطنتش چلکا دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه مسهوم و معمولان است طوی نمود و غازان خان هم در مهد اجلوس تمیت انجام بهجة تمین و تفاءل التمغا بارا کہ مربع بود بشکل مستدیر کہ افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد کہ بر سکه ها و منابر بسم الله الرحمن الرحیم قلمی کردانند و فرامین و ادرارات و سیورغالات اهل اسلام را بامضا مقرون دانند منصب امیر الامرائی و یاسامشی سپاه را بخانی نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بتجدد امر وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی قنجقبای و ایلدجا و طغاجار و بعضی دیگر از امرا منافق شیوه غدار بیاسا رایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر کہ زنده ماندند ساکت طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز همین حلاوت امیر نوروز غازان بعالم آخرت نافتند و در سنه ست و سبعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت چشید و در سنه تسع و سبعین و ستمائه صدر جهان نیز بهمان شربت جام لبالب در کشید و در همین سال میان غازان و سلطان مصر در نواحی حمص معامله دست داد غازان خان را بصورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهدهٔ یکی از امرا کرده مراجعت فرمود اما امرا بواسطه خونریزی و فتنه انگیزی متوطنان جامع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان بحرکت آمده بساط مملکت داری در نوشتند و در شهور سنه ثنی و سبعین ستمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب بگذرانید آنگاه بتخلص از ولایات را بعهدهٔ جلادت و کاردانی امیر قتلغشاه و جوپان بیک گذاشته باز گردید معارن الخیال پادشاه مصر ملک ناصر بر سر آن دو نویین جلادت آیین تاخت و بسیاری از سپاهیان غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت را فراخت و فات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعین ستمائه اتفاق افتاد و مدت هشت سال

ورتبریز

هشت سال نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت خازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان در سال اول از جلوس غازان خان از آنجا که خراسان خبر آمد که اجای ولد براق خان و دو اوسار یان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان آنجا نه و تاب مقاومت ندارند و بامداد و موکب غازانی امید دارند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه خرد بازوی اقتدار امیر نوروز تیسیر خواهد پذیرفت او را با سپاه بلا انتها بجانب خراسان روان فرمود و در آن زمان لشکر او را آنقدر تا حدود دامغان راندند بودند و قتل و غارت مینمودند تا چون از وصول نوروز بیک خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز باجیوش منصور بتعاقب ایشان شتافت و در حدود بیراه بدیشان رسید و بقهر تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف را بکیفر رسانید و متعاقب در حرکت آمد و بهمگامی قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه بگذشتند باز نگشت آنگاه منظفر و منصور بآستان غازان خان شتافته بشمشیر از پشتیر سور خامشی یافت و مقارن آنحال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر ورق حالش کشیده و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانیدند در خلال این احوال طایفه ارشاه زادگان و نوئیان مانند سوکا و برلاس تیمور بن قبغور با دی و ارسلان که از اتباع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده عزم آمد بیمان را بخاطر ایمان متوکه گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد بامت خیر الانام علیه الصلوة و السلام را کنیسه و بیت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از خیز قوة بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر جهة بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و برلا در آن سفر مرافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بدان دیشان با هم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بوقت معین خاطر از نوروز فارغ گردانند و تیمور و ارسلان غازان خان را در اثنا بخیال بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا مقدمی پیش شاه زاده مایجو فرستاده او را از اندیشه خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و مایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیک ارسال داشت و باب مواضعه مفتوح گردانید انچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمین گاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان بهمشیره مصمم و مکمل کشته بخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را بسان سراچه دل خود از نور ایمان خالی یافتند و بهم نموده عزم کریز کردند در آنحین امیر جلادت آئین کمین کشاده راه نجات بر القوم لئیم دین بربست و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده زمره را اسیر ساخت و سوکا بحال فرار یافته برلا در سلک اسیران منظم گشت و نوروز بیک تند باد قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بود و پادشاه نیز بالشکر بیشتیر بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل لخان پل الجایتو بهم بر استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و تیمور با جمعی کثیر گشته بقیة السیف معاندان راه گریز پیش گرفته و آخر الامر اکثر ایشان بدست اقتدار رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت پنج شاه زاده و سی و هفت کس از امرا از منازل انجامی رخت بسا فل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقومان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات مستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای عبور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و او را بانحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و تنکیجه بی ثبوت جریمه حکم سیاستش حاصل نمودند اما بر قداق نوئین بکیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بدانديشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر با استحقاق شرف اصدار یافت در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود دیدهٔ بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان بیشه غایت مخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان بیشه بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص کرد و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هیچ کس از محرمان خود زبان بافشای این راز مکشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سر رشتهٔ اختیار بدست عنایت پروردگار دادم نبیت درست ما چو نیست عنان را دلی بکف آشتیم تا کرم او کجا برد چون روز جمعه شد موکلان مرا برابر اسپ بالانی سوار کرده بهمان بیشه بردند و بنا بر آنکه در عهد کیخاتو خان در بارهٔ ایشان اصناف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تاخیر میکردند در آن اثنا بسیاست شخصی که در واقعه بر صحیفه خیال

ارسلام یافته بود خطر من در آمد و از غایت مراعشی روی نمود در آن حال مرقداق نوئین از لشکرگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکم که در حق من صدور یافته بود معلوم کرده و شخص را بمحافظت من مامور گردانیده و چون از ان عیش افاقت یافتم آن دو غریب بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قبل من مانع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر مرقداق بصورت بیگناهی مرا برای نوروز یلخانی نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت و در بیست و ششم ذی الحجه سنه خمس و ستین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین و سنجر دانی بیاساء یلخانی خصوصا یافته در اوایل محرم سنه ست و ستین و ستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلاء این رباعی را در ان سلک نظم کشید رباعی

باصدر جهان فلک چو دمساز آمد شهباز سعادتش بپیوند آمد تا هفتصد روز و مه سال کند اقبال از در صلح کنان باز آمد طوایف امام باز احرام ملازمت اصف جم احتشام بستند و از ین جهت عیش بجمعیت خواطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و بهمدین سال امیر نوروز غازی بعقب یلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد و بتفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدرالدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن شد بنا بر آنکه سابقا نوروز بیک در غزل او دخل داشت همت بر انحطاط مرتبه اش گماشت و جامع این مراتفاق نموده و بهمدستی مذکور که غازان خان در میان بود بخلعه پسر بر لوح خاطر عقیده تمام بنگاشته که نوروز بیاید با پادشاه مصر رسولی میدارد و چنان وانمود که با تفاق مصریان جسته و جهانیان را از میان بردارد و از زبان سلطان مصر و نوروز بیک مکتوبات مزور حکمی کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در کیسه قیصری از ملازمان امیر نوروز بیک که مصر آمده بود دو دل میان جاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهاد و چون پادشاه این سخن را شنیده و متوجه تحقیق آن گردیده علی الفور قیصری حاجی بیک را بجایگاه طلبیده و ماههای مزور را از نو اصفی که نهاده بودند پیرون آورده و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که اساس وجود قیصر را بضرب حسام از بود گردانند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاساء رسانند و امیر سوتای و مرقداق نوئین بتعجیل کرد که با دو تومان لشکر بخراسان رفته تا جان نوروز را با تش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و مخالف آن دو امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بگوشمالی شتافته مامور فرمود و امیر نوروز چون از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان مینماید که بهراه رفته پناه بملک فخرالدین کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر زبان آوردند که متعه سهل فضای صحراست انسب آنست که امیر خود را در چهار دیوار همراه متعه نگرداند و بر جانب ملک فخرالدین عنانها نعطف باید و لیکن نوروز بیک بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکر از وی جدا شدند و او با چهار صد کس همراه شتافته ملک فخرالدین که را دوزاده امیر نوروز در حباله نکاح داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرمود و انجناب را در قلعه اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه نوئین با سپاه جلادت آئین در طالقان آن بلده فاخره نزول نموده بتجدید هر چه تمامتر غارت و محاصره و محاربه کرد و امیر نوروز بمتابعت و حصانت و کثرت غوریان حصین و حرامیزور شده روزی با رمضان و بعضی دیگر از معتمدان خود گفت که ما را بهیچ نهجی از این شهر چاره نیست و مقرر است که قتلغشاه هر چند سعی نماید بتسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان گفت از جانب قتلغشاه و غدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان اعتماد نمیتوان کرد و بد پرآنست که حضرت امیر ملک فخرالدین را مواخذه و مقید گردانیده بعضی بنفیس معتمدی محافظت شهر کرده و بمرکاه همه میر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر تربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذالله که من غدر اندیشم و در مقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در پیرون خرگاه گوش میکشید این سخنان را شنیده فی الحال بعرض ملک فخرالدین رسانید و ملک با خواص خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بران قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه برداشته گفت در بین از هر صنف مردم بستند مبادا که جمعی اتفاق نموده در وازه بار بروی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جمله محافظت دروازه با معتمدان خود باز دارند تا این دغدغه از خاطر مرتفع گردد امیر نوروز از این سخن از بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازه با فرستاد و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخرالدین تاج الدین بلدرو و جمال الدین محمد سام و سراج الدین عمر هرون و محمد لیمان را با طایفه از مبارزان خود بگردنش امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان در ساعت دست بر او چیره گردانیدند و وقتی که زیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیک نبود و او بجانب سپاه قتلغشاه تیری انداخت بالا رفته و در آن زمان بسبب تقدیر زه کمانش بگسیخت و بدست چشم کمان ابرو بین زده در آن اثنا چشمش بر غوریان افتاد دریسه که بچه مصحم ریخته شده اید بلید زخواهید دانست که ملک ما را فرستاده

مادر فرستاده که باین در باد پیش امیر چرخ بندیم تا از رحم تیر اجل آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت بنکو باشد و کمان را برداشته بر بستان متوجل شد و ملازمان قدم پیش نهاده گرزی بر شقیقه او زدند و دیگران آن امیر ستم نشان را فرو گرفته با دست بسته و سر و روی در هم شکسته در خانه بازداشتند و همان لحظه ملکت تخارستان با دولت سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز یک را که بحافظت دروازه با مشغول بودند بهانه طلب بفرستاد و سعید نوئین را از اجتماعت کشته و اسیر ساخته نوروز را با دو نفر از قتلقشاه فرستاد و قتلقشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را کردن زده سرش را بدروازه بداشت و غازان فرمود تا آنسر را بر دروازه غزنین بیاویختند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی

باعیش شها طبع تو آمیخته باد ... وز خنجر تو خون عدو ریخته باد
هر سر که نه همسر مراد تو باشد ... همچون سر نوروز در آویخته باد

و چون خاطر قتلقشاه از جانب نوروز یک فراغت یافت غازان مراجعت بمنعطف گردانیده بآسان سلطنت آسیان شتافت

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان مکرر بجانب شام

و در زمان سلطان محمود غازان بلاق و قشلاق جماعت مکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان مقتضای عادت قدیم کاهی بمقطع طریق اقدام مینمودند با دشاه فرمود تا ایشان را بطایفه جغتای سپارند که اگر ایشان فعل مذموم قدیم کنند مال و خون ایشان دیوانی باشد بعد ازان هر کس در آنولایت راه میزد با جغتای میسپردند و با دشاه و عکان مکودریان را می گرفتند لاجرم این کار راستمکرار نمودند و اجتماعت این معنی بر تمکن آمده بی استجازه از عراق بقهستان رفتند و از انجا بهراه شتافته بنیاه ملک فخر الدین کرت بردند و ملک آن قوم همیاک را با سپ و سلاح مستظهر کردانیده پیوسته تاخت بعضی از هدود خراسان مورد میساخت و آتش نهب و تاراج در دود مان مسلمانان می انداخت و باین واسطه دود از خاندانها برآمده فوجی از خراسانیان برسم داد خواهی بدرگاه پادشاه عالمیان رفتند و غازان خان متوجه رفع مکودریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده اغول را که لقب سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت از وست و در آن زمان در ماوراء النهر بحکومت میمود نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی مکودریان را از ملک فخر الدین طلب نمائی و اگر ملک از تسلیم آنجماعت اهمال ورزد بمحاصره براه برداخته بعد از شاده بصورت فتح و ظفر از جود تو مجرد شنیدن این سخن بخارا بسکاخ و باغ تایجو تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و تایجو را با امراء و مقربان و کرامات کوس بادوان بیاسا رسانیده و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی با مداد بعضی از امراء غازانی استمهار فرصت نموده شمه از تعرف بعضی خواجه صدر الدین احمد بخانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر شده معاون الملک قتلقشاه نویان که جمله استخلاص اموال مکر جستان رفته بود در موضع والان ماوراء رود رسید و از صدر جهان جواب سخنان معتبران پرسید صاحب دیوان متوهم شده در خلوتی بر رای الغانی عرضه داشت که نوکران قتلقشاه در کرجستان ویرانی بسیار نموده اند و پادشاه قتلقشاه را معاتب ساخته خطاب امارت پناه از خدمت وزارت دستگاه سؤال کرد که آیا حکایت شکایت مراسمع حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشیده طبیب نزد که خیال کند بود که سید قطب الدین و معین الدین با نکیز خواجه رشید برو تقریر نمایند لاجرم قتلقشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشید الدین فضل الله را طلبیده از موجب عتیب پرسید و انتخاب انکار بلیغ نموده در سکارکاه کیفیت آن حال را بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلقشاه نویان را حاضر ساخته فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را بعتیب تو که تهمت نموده گفت که صدر الدین احمد بخانی و پادشاه بغضب رفته روز چهارشنبه نهم رجب با خذ و قید صاحب دیوان فرمان داد و روز جمعه نوزدهم او را در موقف برغوا حضار نموده حکم شد که مبنیا و فضایل و معالی را خراب کردانند و سر حشمه جود و احسان را نمود ار سراب سازند و روز یکشنبه بیست و یکم در جوی جاندار یکدست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگر را اهلوان ملک غوری گرفته قتلقشا دو را از میان دو نیم زدند و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روز دوشنبه بیست

وکم شعبان در تبریز از عقب اجتناب روان کرده و در او اخر همین سال در وقتی که آن پادشاه باستقلال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب اوجان
نهضت فرمود رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و حسن کفایت خواجه رشید الحق و الدین فضل الله و الدین که در افنان
علوم عقلی و نقلی سمانی فن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الملة و الدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت ید بیضا میمنود معوض گشت و آن
دو وزیر صاحب حشمت صایب مدبر بحکم مبنی بسر انجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر سر و بخشش جود
ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقران مانند سلک احوال اهل فضل و افضال بهمت نظام پذیرفت
اما بمدران او وقت بسبب صابه عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت
چنانچه در آب جیحون و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته سرا نرخ قحط و غلا گاه گاه در دون بی نوایان را فرو گرفت و از عقب عسرت بلاء و با شایع شده در
بلده شیراز مرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار کلفام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین اله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند
در خلال این احوال وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده و بیگناه گاه خود
در بار دین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج برآورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب اشتعال آتش
غضب غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و سبعین و ستمائه روز جمعه با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک آزوقه شش ماه همراه داشتند از دار الملک
تبریز در ایت سعت بجانب بلاد شام بر افراخت و چون حدود نصیبین محل نزول جنود ظفر آئین گشت سلطان ماردین نجم الدین موکب عالی پیوسته پادشاه
را طوعی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آنشهر را تا زمان فصل مهم مصریان موقوف ساخت
و در نواحی آن بلده بعرض سپاه بنصرت پناه پرداخت و تمامی امرا و سرداران و لشکریان و رعایا در ان حدود پوشیده و با اهبت تمام و مهابت لا کلام در
فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام بر ارین گردون خرام سوار شده از معینه تا میسره بنظر احتیاط در آورد و در وقتی که یعقوم سیدور رسید
امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده و دعای دولت ابد پیوند با داد رسانده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه دین روز بر
مراکب ما مثل افتد اگر اجازت باشد پی باد رفتار پیشکش عایم و این سخن گفته اسپی که پیکر ماهون گذار پیش کشید و همچنین موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد
سایر امرا در این امر با امیر چوپان اتفاق نمودند و اسپان گردون توان پیشکش کردند بعد ازان رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده
حمص روز چهارشنبه غیبت و نهم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و باد حمله دلیران میدان هیز و شیران تنغیر تیز گشته حرکن
حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده بر لای و قورمشی بحلات متواتر قرب پنجهزار سوار از لشکر
ملک ناصر بر خاک هلاک افتاده و سلطان مصری آب رو گشته پشت بر معرکه کرد و اینده و در وقت فرار در فتاد تبه سرعت نمود که چون بدار الملک رسید
زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد ازان علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان
و اشراف آن بلده بعد از انکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف پیکران مخصوص
گردانیده و متوطنان آن بلده را شربت امان چشانیده و متعلق قیاتشحکی شهر موسوم شده بلازم ضبط تعلقات منصوب گشت و امر حکومت بقیاق که سنقا
از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و با بالی دمشق بسگرانه امان بمبلغ صد تومان قبول نموده جهة تحصیل آنوجه سید قطب الدین
و خواجه صدر الدین ابهری شهر فتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلقشاه نویان را لفیع قلعه دمشق نامزد فرمود و در ساعت حمص و بعلبک و حلة
و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارتست از انها بالکلی معوض شد و ایالت حلب و حماه و عنتاب و جبل السماق و سیره مادحة الشام که از شام سفلی
گویند بر بکتیمور مقرر گشت و بر لای روی بحکومت غزه آورد و بلیت خویش گرفتند عریفان سرزلف سانی گرفتگشان بگذارد که قراری گیرند و بعد از مراجعت
غازان خان قتلقشاه نویان بحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه مسیر انجام میباغ
استاد اشارت فرمود که تو ان قلعه دانست اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اهزاران کوه را متلاشی گرداند لاجرم بعضی
از دلیران قوم گفت که هر کس شر این بخش را از ما مندفع سازد هزار دینار نوبی سپید هم یکی از غیاران مشهور آنحدمت را متقبل شده یقینیه لباس کرد و از قلعه

سلطنت نشان خواهیم نمود و غازان خان را این هر دو مقبول افتاده بنا را بر آنکه متعرض بجنگ کردن سپاه شام نشوند بطرف حلب گرج عزیمت نمود و چند روز در آن حدود بعیش و طرب گذرانیده قتلغشاه نوئین و سوتای را با نود هزار چریان و قپچاق بانضمام بلاد شام مامور ساخت و جمعی نفیس سپاه موصل و بغدار را مراجعت را فراخت داد و بجانب ملک ناصر بازگشت و چون بشام رسید دمشق شافته استظهار و صول مغولان میکشید و قتلغشاه نوئین چون از آب فرات گذشت و اثری از عساکر ظاهر نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود در آن اثنا شنود که ملک ناصر خود را بدمشق نرسانیده بلکه مشتیان نموده و احتیاس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده میخواهند که بمصر روند لاجرم بطلیعه الخذول فتح بلدة حمص را در پیش احمال گذاشته بجانب دمشق حرکت آمد و بر خلیج استقبال علی ساقت نموده در روز دوم رمضان سنه تسع و تسعین و ستمائة بمرج العصفر بر سر پشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحری موج دیده پنداشت که همان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول فرموده بود و لشکریان با فراختن خیام و تعیین بیوت و مقام و اقدام میبودند صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلغشاه را متزلزل گردانیده بعزم مراجعت کرد و اما امیر چوپان او را از این حرکت مانع آمده خواطر بر استقبال آن ایزه عرب و قتال قرار گرفت و قتلغشاه و بیلای باوده و قتان لشکر آسمان صفای بر سر پشته موقف گشته امیر چوپان و قپچاق با سپاه را بر روی میدان آورده و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه بجایی رسانید که چشم روشنان فلک تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله زار گردانید و امیر چوپان و قپچاق بادار جمعی دیگر از امرای ایران پر شور آن مقدار کلفدار نمودند که سپیدهٔ ملک ناصر منهزم شد و بنیاد حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصره هزار سوار بطرف جوانار با سه سال داشته در آن اثنا از لشکر غازان اردغان و طغاجمور با جمعی روی کردانیدند و سپاه بهم برآمده هرچند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان منتظم گرداند میسر نیامد ناچار از هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر مانند گرگ گرسنه بر عقب رمه پویه کنده مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بیک جان سلامت بیرون برده در تحمیص نزکیان سعی فراوان کرد و اما قپچاق با زمره از امراء اسیر گشته تقدیر گردیدند و قتلغشاه و چوپان و سایر نوئیان آنشب با نواع عتب در آن پشته گذرانیدند و چون خسرو زرین سلب اناق شرق سر زده با نوا قدار آثار حوالی پشته ظلمت را احاطه نمود سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر بگرد آن پشته در آمده و لشکر غازان بر پشته در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید تا حسب المقدور بتقدیم رسانیده قتلغشاه با معدودی از امرا بآنجا پایان رساند و دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج العصفر آن راه یافته بود و اگر گریختگان با اسب و سلاح در زیر گل منزل گزیدند و بر لشکریان مصر گریختگان بجا دهجزار مغول با بیست هزار اسب بقصد تصرف مصریان رسانیده و ملک ناصر یان فارغ نشسته امیر دمشق با جانب سایر گریختگان مامور گردانیده و او تا رحبه تاخته رخنه و نهب و حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر یان فتح نامدار را اظهار فرح و سرور بسیار فرمود و فتح نامها با طراف بلاد و امصار ارسال داشت چون مظفر همیشه نصرت اندر رکاب و رایت معاونت و مساعدت بموکب دارالملک خود برافراشته و امرا مغول مغلوک و بدحال نوزدهم رمضان بموکب اقبال پیوسته غازان روز دیگر بصوب بلده و جان روانه شد و پنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قوتلوشاه و قتلغشاه نوئین و چوپان بیک و سایر سپهداران را در موقف پرسش بار داشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بجوب باسیاست تأدیب فرمود چند روز بهمین منوال گذرانیده و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود و آثار و آیات مواهبت کرده گوی سبقت از همگنان ربوده بود باندک زمانی بسبب بعضی از اقوال ناصواب که از او بظهور رسیده بود بجرم قپچاق و اردا و اسناد و اسقاط از منصب و اعتبار و اقطاع محروم گردانیده بعضی از اقطاع او را بسیده بوا اسقاط ظهور رشدت برد و خود را بدین عزیمت بعزم قپچاق و فتح فرخ و فتحنامها بموکلان مورد ارسال داشت و در آن منزل امری غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر دفتر حیات جمعی از اصحاب خدمت را در نوشت غایه بدین منوال تقریر مینماید که در آن رمضان غازان خان در قپچاق و اولان بوران رحل اقامت انداخته بود بیک شب خاتون بلغانی که بواسطه شیشه و زرق جمعی از سپریان را مرید خود ساخته بود و مشهور بود که آلافرنگ را با فسون و نیرنگ مسخر و اسیر گردانیده است بخدمت آمده گفت که مرا با تو چیزی است که بر هیچ کس نگفته ام و نخواهم گفت مگر بر تو و آن چیز آن است که من آلافرنگ را با فسون و نیرنگ مسخر گردانیده ام و بعضی از غازان خان را بسلطنت آلافرنگ دعوت نماید و محمود در زاردی کیهان بوی با فوجی از مردم قشقه جوی گفت که کشتی که

منتضی که چهل گز بلندی داشت و پنج منبع پنهانی بدان وا بود حال محمد نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فراهم می نماید که او لیاء الله شهزاده آلافرنگ را پاداش داده اند و نهایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت بکیفیت حال او مرض سایه و جانی احتیاج حسب الحکم جمعه احضار مردم قصه انگیز به تبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنگ و پیر یعقوب و ناصر الدین المجی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آورده و غازان بنفس خود پرسش آن قضیه شنیعه نموده چون جریمه آنجماعت بثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف عز صدور یافته پیر یعقوب را که کوهی که معبدش بود پایان انداختند و کار مریدانش را به تیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت اما ثمره او نیز منصوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب نمای غازانی فتنه هم دشمنان باز پرداخت همت عالی همت بر تربیت دوستان گماشت ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که سبب سعادت جمیله او اسراء بدانه دیشان ظاهر شده بود بالعلی مدارج اعتبار و اقتدار رسانید و جلال علم ازدانی را شاه یک هزار از لشکر مغول بایتابیان او مقرر گردانید و او انجناب در جمیع میان بارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه انجمن طوی کرده و پادشاه کاسه کرفته پای بر مدارج عظمت نهاد

ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان

غازان خان که بواسطه غلبه صعبریان الم فزا او ان در خاطر داشت در قشلاق جوجه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن او طغیانی مستولیا یافت و لشکر ارکان وسلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و در اوائل فصل بهار که سبزه چون دل غمزدگان نا بجای برخواست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده و در اثنای راه اشتداد مرض بجائی رسید که قوت ماسکه انامساک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه مستریح گردیده بعد از وصول بکبود قزوین خسرو معدلت آئین بتیغ توکل قطع رشته علایق کرده خواتین و نوینان و دندان و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد خدابنده را بقبول منصب و ولایت عهد برافراخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث وسبعمائه در وقتی که زبان الهام بیان باد اکلمه طیبه توحید کردان داشت قوت محرکه انسانی از تحریک بازایستاد و لوای توجه بعالم بقا برافراشت امراء ارکان دولت و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملبس شده جسد شریفش را بدارالملک تبریز رسانیدند و در گنبدی که در شنب تبریز بنا کرده معاودت همت عالی بتمشیت مهمات و ترتیب شریعت مجاکات پیوندند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن قبه عالی و سایر عمارات غازانی عنقریب بسمت تحریر خواهد پیوست انشاء الله تعالی

ذکر شمه از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیده آن بانی مبانی جهانبانی

و اتقان اخبار اخیار سلاطین و حکام آثار اشراف خواتین عذار صحایف را بخط مسکین چنین زینت داده اند که سلطان محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم باخبر و از تحقیقات فنون بهره ور طبع پاکش درراک خواص مسایل و ذهن درّاکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی همتش بتشیید قواعد مملکت و ملت مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت بی حیلتش موجود و همواره بنظر خجسته اثرش مضمون کلمه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم تاخته شیر پر تیز و در ایوان بزم سبان ریز بنیان که هر زیرکلم لغات مختلفه سکو و انسی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمودی بدان مقدار که توانستی بکیفیت انساب و آداب سلاطین اقوام مغول غایت دانا بود چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع پیشتر و قایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر گرتر نمود و از گفتار و شنیده عادل او پیشوه فصاحت و بلاغت تصنیفی کامل حاصل داشت و هر گاه محافل علما و خاطم فضلا در مجلس شریفش حاضر میشدند نقوش فصاحت و موعظت بر الواح ضمایر ایشان بنگاشت و در تقویت ارکان دین بنوی و تشیید اصول ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد نمودی و در تاسیس مبانی سلطنت و تشیید مراسم عدالت و رعیت پروری هر گز از خود تقصیر ماضی نبوده دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی بیت حکایتیست که خامه بلاغت نامه از کتاب جامع نقل نموده امید میدارد که مستحسن ارباب دولت و اقبال آید

حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه بسیت عترت طاهره حضرت رسالت پناه

گفتست که غازان خان بعد از تلقی بملیه اسلام و ایمان و وقوف بحقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و علم بمراتب و درجات امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بود و در وصول صلوات الله و سلامه علیه تعریف عترت طاهره کرده فرمود که بباید که نسبت با ایشان همه طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بروی روزگار سادات بزرگوار بر کشائی لاجرم

محبت اهل بیت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله و صحبت عترت طاهرین او تعظیم و احترام تمام مبذول و موجه آن مرحوم تعظیم السادات در اطراف بلاد ایران چندان اشتهار یافته که نیازمند بیان نیست و در اکثر اوقات بر زبان مبارک او جاری بود که من هنگامی که به سن تمیز رسیدم یک از اصحاب شیخ ما و مرشد ما که از اکابر علمای عصر ما بود و در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دیده بود و آن حضرت او را فرموده که به نزد من بیا و بگو که پسر تو را به سادات صالحین و علمای متقین بسپار تا در ایشان نشو و نما کند و از ایشان علوم دین بیاموزد و من او را و اولاد او را تا هفت پشت در حمایت و حفظ خود خواهم گرفت و این وعده را مؤکد گردانیده بر آنچه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و به آنچه معتقد و دوست تر باشند مرا محبت زیادتر و اعتقاد بیشتر و چون این بشارت به من رسید بر آنچه با س

متملکات متقدمین قبالجات می نوشتند و تاریخ را صد سال یا صد و پنجاه سال باز پس می بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می شدند و هر یک
از مدعی و مدعی علیه بنوعی صاحب اختیار و توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می انجامید و هر یک را سبلغا خرج شده آن قضیه بمقطع می انجامید و گاهی
میان حاسیان هم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می افزود و قاضی با خود در حین اشتغال بدان مهم غیر از فتن
رشوت کاری نبود بنابراین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سئوال
مینمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات همیمنت صفات خاقانی سمت زیب و زینت پذیرفت و بمرد عای مظلومان مبدء فتاحیت رسید همت عالی
همتش بتقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور رمزوران مفسد و حقیقت بطلان کاتبان متقلب برای عالم آرایش ظاهر گشته
جمعی از مردم بداعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود و سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکو اندیشه برگماشت تا کبریت
از اهل تزویر در هر جا یابند عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از تزاویر مفسدان شریر تحقیق انجامید و قبالجات دروغ
ایشان باطل شده دیگر کسی را یارای دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده و در آن باب چهار مثال
لازم الامتثال صدار فرمود **اول** در باب تفویض منصب جلیل القدر قضا **دوم** در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه گذرد قضاة را فاضه
آن نپردازند **سیم** در باب اثبات ملکیه بالید قبل الیوم **چهارم** در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک از این فرامین مطاعه بر
موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الالقاب المحمدیه فرمان سلطان محمود خازان و در بیان منصب قضا بعد از فیقود و شده و طی که
بشعار ف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امراء و زارعان خود نطلبد و هیچ کس جهة فیصل قضایا بدار القضاء رود و قاضی
هیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هرگاه حجتی نویسد قبالهٔ کهنه را در طاس صدل بشوید و الصاء هر قباله که تاریخ کتابت آن زمی سال زیاده باشد
هم در آن طاس بشوید کرداند و از هر کس تلجیه و تزویری ظاهر شود ذریش او را ترا شیده بر گاه و نشا مذکر شهر برارد و مردم را از نوشتن محضر منع کند
و محضر هیچکس را اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اغنیا را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بر افاضه
قضیه نپردازد دیگر باید که جهت قضیه کرسیان دو صفوف یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز احکام و تبکچیان و قضاة و علویان و
دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله بین موجب عمل نمایند
و کیفیت را مسجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن کهنت و کوی باشد ماران و بیرکان و خاتونان و فرزندان و دختران و داماد
و امیران تومان و هزاره صده و ده و سایر صفوفان و تبکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان دیار
باشند تخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره بنویسد و اگر بداند که دیگری می نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی مستوفی تعیین
نصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا برهن کرده باز دیگر نفروشد یا
بخواهند و اگر ظاهر شود که شخصی بدین فعل اقدام نموده باشد ریش او را ترا شیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان
داشته باشد کنا هکار و کشتنی باشد و السلام علی من اتبع الهدی مضمون پرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت مقصور بر آنست که امور جمهور رعیت
عدالت فیصل پذیرد و سوا د نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و تزویر مسدود و گرد و چند کرت بحضور
قضاة و علما پرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایا بر آیا و بوجهی که مستقضا شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه معرا بوده اعیان نظر کنند
و قبالجاتی را که در مدت یکسال دعوی کرده باشند و مزوری آزاد دستور ساخته خواهد که بحمایت قوی دستی مدعا باطل خود را بثبوت رساند اصلا
مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده را مجال تمرد ندهند و اگر یکی از اهل اقتدار برایشان الحاح فرماید و از مقتضای پرلیغ تجاوز نماید
کیفیت عرضه داشت کنند تا بر وجهی در اسیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشانرا خازان خان در منزل کشاف زعدود
موصل در سیم رجب سنه تسع و تسعین و ستمایه بالتماس موشح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان و ثیقه بخطوط مدارسان
گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از سبیل و مداهنه و تزویر و تلجیه مجتنب و محترز بوده و از مضمون فرامین مطاعه تجاوز نمایند و اگر خلاف نموده

محبت اهل بیت پیغمبر آخر زمانی در ضمیر منیر غازی جایگیر شده بقضا و سادات را تعظیم و احترام تمام نمود و چون آن زمره معظم اشان در اطراف بلدان پراکنده و از ایشان ده نبا کرده و وظایف کرا صندیقین فرموده و گاهی بر زبان می آورد که من شکر بسیج یک از صحابه پیغمبر صلعم به بوسه کی ایشان مشرف شوم آنچون در خواب حضرت رسالت مآب میان من و اولاد امجاد خود خواهد محبت و اتحاد مشاهده کرده بود آنچه من از سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه معتقد و دوست بیشتر باشد بآن طایفه نگریسته لوازم نیازمندی بجای می آرم و آن بانی مبانی جهانبانی عدل بنیان عدوس برخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بشهر معدنه شاه حایریه آورند و اراضی کربلا را مشروب سیراب گردانیده مزروع و معمور گردند

حکایت ثانی در باب اصلاح غازانی سلطان محمود غازان و اوایل جلوس همایون در روزیکه قرلتای بزرگ فرمود و اکابر دانشور و سران سپاه و لشکر را بجمع ساخته جلوی نمود روی باصحاب علم و فضل کرده و از باب زهد و تقوی آورده بزبان الهام بیان کرد اینکه شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی نامت و دیبا

باید که نیکو بیندیشید اگر از عهده لوازم این دعوی و مراسم این جنبی بگاهی بیرون میتوانید آمد نهایت بهتر و الا تفوق در جنبه شما نزد خالق بر سبیل واقعه شیخه اعمال و اعمال شما مجالست و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و تحقیق بدانید که ایزد تعالی از ان جهت

که اختیال فرمان آن اقتدا بر مرا بعدل و الاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا گه ودایع خالق البریا اند بر گشایم و بر من واجبست که حق گویم و طریق حق پویم بحران را بحز از اعمال ایشان رسانم و مظلومان را بزیدا نعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای بحانی نزد دیگران را پیش بود چرا نی لاجرم من نیز که بر بقه ظل اللهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان میبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پوسته کردار و گفتار شما را منظور دارم که بواسطه صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم پس انسب آنست که از سنت سنیه خیر البریه علیه السلام و التحیه اصلا تجاوز نجایند و مردم را براه راست دلالت نموده اخبار غریب و آثار و اجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت خود را نیکو گردانیده بجمل بدعت و متابعت هوای نفس در نوزیده و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر بخم شقاقت و نکرست پاشید بر گاه از من امر یکه مخالف شرع و عقل باشد صدور یابد بشرف تنبیه ازان دارید و در گفتن کلمه الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز نشمارید و بدانید که سخن شما وقتی تاثر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه برعکس شود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من مشتعل گشته عرض جمعیت شما را محترق گرداند باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خاطر محکم گردانید که اگر پرده ای این اقوال نخانید و مرا دشمن دارید بدیر طبق خرقه و ان تقلبوا علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آینه دل من عکس اندازد و شما را بمغوض نگذارد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید آید و بیکدیگر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آنطبقه عظیم الشان که از زبان حکمت بیان آن پادشاه جاهی سکان این نخستان شنود و ندانند کمال کیاست و کیاست مستجب گشته لوازم دعاء شاه تقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بالواح خواطر استمام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند

حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فصل قضایا دینیه و تقویت امور شرعیه از بیان کلام قدوه دودمان عزت رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف حکام از جاهل نمیتوانستند و هر کس را در رتبه اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی مرتبه از جهال و سفها ظاهر شده و راه وقوف بر وضوش انگذند و امراء و متصدیان را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز گشادند و در سوق قضا و دیگر مناصب شرعی دست تسلط دراز کردند و از مطالعه مرتبه حاکم علما کوشیده کاری بجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از تحمل شغل شرعیه کوتاه کردانیدند و چون چنین گاه گاه مردم جاهل بر اریکه فضل قضایا و فرق برایا پرداخته میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده معارضه بمکابره میرسید و منتقد از عقاید بحث مینمودند که مخالف بحث است نفس و شیطان طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت با نطائفه داشتند فاسد شده و احوال اصحاب علوم را بران قیاس کرده دیگر باحترام پیشگاه ارباب قضا قیام ننمودند و نهایت بکار بدانجا میرسید که بعضی از علمای صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند تا جوابهای دعاوی باطل مفتوح گشت گذرانیدن گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و معتمدان محال مزوران بدافعال گشته قضایا را بدست آورده اسباب و املاک اصحاب اموال را دعوی بسیکردند و بقاضی و دار و گیر رشوت داده و بر ثبوت مدعای خود بشرط استمام بحری می آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهته دیوان گذاب تقلید خطوط و مکاتبات

وشکایات سنگین قبالجات می نوشتند و تاریخ را صد سال یا صد و پنجاه سال با زپس می بردند و آن دعیان بدان وسیله زاهم اشراف و اعاظم می شدند و هریک از مدعی و مدعی علیه بقبول صاحب اختیار توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می انجامید و هریک را سبلها خرج شده آن قضیه بمقطع انجامید و گاهی میان حاسبان هم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می افزود و قاضی را خود در همین اشتغال بدان هم عرضه فتن رشوت کاری بود بنابراین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سئوال مینمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات همایون صفات خاقانی همت زیب و زینت پذیرفت و تیرهای مظلومان بهدف اجابت رسید همت عالی همش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور رمزوران مفسد و حقیقت بطلان کاتبان متقلب برای عالم آرایش ظاهر گشته جمعی از مردم بداعتقاد را که هذه و هناد ایشان نزد عالمیان مقرر بود و سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و مستوفیان بیکوا ندیشه برگاشت تا هرچه از اهل تزویر در هرجا بابد عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از تزاویر مفسدان شریر تحقیق انجامید و قبالجات مدلسه ایشان باطل شده و کسی پر امون دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده و در آن باب چهار رسائل لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** در باب تفویض منصب جلیله القاب قضا **دوم** در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه گذرد قضاة بدافعه آن نپردازند **سیم** در باب اثبات ملکیه بانع قبل البیع **چهارم** در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هریک ازین فرامین مطاعه بدین موجب بود کبسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمود خازان و در بیان منصب قضا بعد از فتوحات شده وطی کردن متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی راهیچ آویده از حکام و امراء و زمانیان خود نطلبد و هیچ کس را در فیصل قضایا بدا را لقضاء رود و قضاة بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هرگاه مجرمی بنویسد قبالهٔ کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضاً هر قبالهٔ که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد هم در آن طاس بشوید و اگر مدعی علیه جاعتی از اهل اعتبار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن قضیه نپردازند دیگر باید که جهت قضیه کسیان دو سنوال یا یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و تبکچیان و قضاة و علویان و دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم بنشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند و کیفیت را مسجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن کهنه دکوی باشد ما دران و بزرگان و خاتونان و فرزندان و دختران و امرا و امیران تومان و هزاره صده و ده و سایر سنوالان و تبکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان باشند نخزند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره بنویسد و اگر بداند که دیگری می نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی متقوی تر بین منصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا برهن کرده باره دیگر نفروشد یا بگوید و اگر ظاهر شود که شخصی درین فصل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان داشته باشد کنا هکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی مضمون پرلیغ دوم آن بود که چون همت ما مقصور بر آنست که امور جمهور برنهج عدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و تزویر مسدود گردد چندگرت بحضور قضاة و علما پرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایا بر ابر وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه سمرا بود احتراز نمایند و قبالجاتیرا که در مدت سی سال دعوی کرده باشند و مزوری آزاد مستند ساخته خواهد که بحمایت قوی دستی مدعا باطل خود را بثبوت رساند اصلا مسموع ندارند و در مرافعه آن قضیه نکوشند و هیچ آویده در امهال ندهند و اگر کمی از اهل اقتدار برایشان الحاح فرماید و از مقتضای پرلیغ تجاوز نماید کیفیت عرضه داشت کنند تا بروجهی در اساسیت فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشانرا خازان خان در منزل کشاف از حدود موصل در سیم رجب سنه تسع و تسعین بالمتقاموشح ساخته فرمود تا سواد نامزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان و شیخ بخطوط معتبرین گرفتند که در فیصل قضایا بشرعیه از سیل و مداهنه و تزویر و تلجیه جنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز ننمایند و اگر خلاف نموده

دعاوی سی ساله را مرافعه کنند مستحق تقدیب و تادیب و مستوجب صرف و غل شوند و حاصل الخوض فی مشورتیم آن بود که از جمله سخطات امور که در میان عالمیان وقوع میابد یکی دعوی باطل است بعلة قبالجات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه بر این وجه می تواند بود که بعضی از مردم مزور قبالهٔ املاک خود را مکرر میسازند و گاهی بعضی از آن قبالجات مکرره را بنام اولاد خود دست میکنند و بعد از افوت متن آن ملک یک قباله را بیشتری داده و دیگری را غافل میدارند و پس از آنکه آن ملک بکدام انتقال میابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکنند و بگواهان دروغ ملکیت خود را بثبوت میرسانند و چون بطریق شرعی که مشهور است قاضی بدعوا عاجز است بصحت آن قضیه حکم میکند و ما در این ولایت عالی نهضت بر دفع امثال این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هرکس در صدد مسایقهٔ ملکی آیخست یا مالقصار فته و مرافعه نموده بشهود و صدول ملکیت خود را ثابت سازد و گاه آن ملک را بشتری بیع کرده اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این هرقباله که در این باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد پس از آن قانون ملکیت این مرافعه را مستجل ساخته مشروح بنویسد و تمسک بیع را در تحت آن بسجل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقرار نکند هم بر آن موجب بتقدیم رسانند و در این نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتاب و المتصاحبح کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود منصب سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر قاتبی که مجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یکدرم حق الکتابه بستاند و اگر سعاد از صد دینار زیاده بود یکدینار اجرة یکرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه شنبه طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهد و هر دعوی که مقطع باید بصلک قدیمه آن را در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه گاهر شود که وکیل از متخاصمین چیزی گرفته او را رایش تراشیده تقریر و تشهیر کنند و هیچ قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب الیمی معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت بر تاکید احکامی که در فرامین مذکوره اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة ممالک از کل آب آمویه تا حدود مصر در باب تعدیل و تزکیهٔ شهود زیاده بر معهود اهتمام ننمایند و بجز از آنکه کسی را ظاهر العدالة نبینند قناعت ننمایند و در هر قضیه که او را تفریق نموده ما دام که صدق مقال ایشان تحقیق نشده بر ثبوت مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب بهرکردن سجلات و قبالجات نهایت رویت کار فرموده ما دام که مضمون آن صحایف را از شایبهٔ بطلان و تزویر مبرا نگردانند بختام شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه هرگاه وثیقه مخالف یکدیگر دست دهد کس که با هم سابقهٔ شرعیه داشته باشند خاهر که دوا تمه و علماء دار العدل ساخته گاهی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت هریک از آن دو تمسک که بظهور پیوندد بصاحبش داده قباله باطله را در طاس عدل بشویند و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را بامینی سپارند و بخصمان باز دهند تا وقتی که شبهه و التباس بالکل مرفوع شود و حق در محل خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی را فروخته و بنانی در باب وقعیت آن ملک و قضیت آن نوشته باجب تلجیا اقرار بملکیت دیگری نموده و بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن وقعیه یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته و دا عیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاة اصلا آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت هرکس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان التمغا همایون رسید غازان خان فرمان داد تا از آن سواد تا کرفته تمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پیدا شد و مشکلات مناصب شرعیه بتفش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند

حکایت چهارم در بیان رایی که از ممر زر بسود دولت قوی بود

غازان خان آن رسم را منسوخ ساخت و این چهارمین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه بکف آورده که سبب شیوع فرض بسود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت خواتین چنگیزی آن بود که در زمان ایلخانان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا قوچی نزد ایلخان آورند و بهای آنرا بروجهی ستانند که مرانجه تمام بحصول پیوست و آن حال باعث جمعی از سفلهان مشاهده کرده زر بسود قرض نمودند و مانند آن اشیا ترتیب ساخته نزد ایلخان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که ایلخان فرمان فرمود که هرکس از مردم سود کار سند قوچیان بدیوان بردن اسلحی را که بتوخانه سپرده باشد دیوانیان بر محل انفاذ براة ننویسند و بسبب این حکم آنجاعت تا توفری تمام بحصول موصول شد و اجرام جمعی کثیر از ترک و تازیک بتسویت آن مهم پرداخته پیوسته زر بسود می ستدند و اسلحه ساخته نزد قوچیان میبردند و ایشان سلمها از آن طایفه رشوت گرفته بموجب مدعا سند میدادند و چون آن سند بنظر دیوانیان میرسید کیفیت تزویر آن وقوف یافته در نوشتن براة طریق اهمال مسلوک میداشتند و سود اکران

و سوداگران بمبلغی دیگر حق الشکوت بدیشان میدادند تا هم کفایت بشد و آهسته آهسته این سوداومعامله بدانجا انجامید که زمره از سوداگران بعضی از نخجیر را
کرخط صنوبی می توانستند نوشت خدمتی کرده التماس مینمودند تا ازین باب امرا قورچی سنا ایلچیانی کل در قلم می آوردند و بتدریج درست هریک از مرتبه
آن مقدار سند و براة جمع شد که اکر اموال تامی ممالک را بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشر عشیر آنچه یافته داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و
آنجماعت هر روزه ببر دیوان رفته وجوه نابود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از اداء عاجز بوده در فیصل آن قضیه تعویق میکردند آخر الامر صاحب سعید خواجه
شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداکران را طلب فرمود و فرمود که شما از دیوان می طلبید و عالم موجود نیست و نزد ما
تحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی کرامرا قورخانه و نخجیران را کرده و این چیزی صرف نشده اکنون من می توانم که در عوض هر هزار دینار
که براة بدست دارید دویست دینار بشمار سلم نمشروط بآنکه از آن دویست دینار صد دینار را زشما باشد و صد دینار را زمن بمیل از قرض خواهان آن غلام
مضایقه کرد صاحب سعید ازو می پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب و املاک تو
در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا در این شهر سرائی هست گفت بلی محقر جره دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت
دارد که اگر پانصد تومان را دینار یزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانه من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جات کسی را که سرائی
نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا تمام بسر کار پادشاهی فروخته و بعد ازین قیل و قال
وجواب و سؤال سوداکران بشرط مذکوره صلح نموده خواجه وجوهی که تشک در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار بر مواضع مرجوالوصول
برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفت محصل سوداگران جنس بدیشان میداد تا آن مهم بتفصیل انجامید حکایت دیگر دراین باب که ذکر آن
سلطنت گیتی ستان و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودند و هر گاه که بدرگاه پادشاه می آمدند صاحب دیوان را ذلیل
مال یطلبید می گفتند که اینجا چیزی میتسر نمیشود مگر آنکه زر با جنس بسود قرض کنیم و براین تقدیر ما را زیان کلی می افتد خواجه صدر الدین احمد بواسطه اخراجات
ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض باید بیع را بحد حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و مقاطعان جنسی را که بده دینار می ارزید بسی دینار قرض
میکردند و چهل دینار بصدر جهان می دادند و نواب دیوان آن جنس را بده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهة خود بر میگرفتند و نقصان
میکشیدند که ازاین جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار و وجه براة دار پادشاه می نشست لاجرم
تمامی اموال ولایات بالا یعنی مصروف گشت و احتلال بامور ملک و مال راه یافته مهم کیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صدر
جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازرگانان چند هزار کوسفند جهة خاصه صاحب دیوان بخرید کوسفندی هیچ دینار مقرر آنکه بعد از انقضای
دو ماه از روز بیع زر جواب گوید چون سیما دو رسید وزر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که کوسفندان را فروخته بتاجر دهند و حال آنکه بعضی
ازان تلف شده بود و باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مدت مذکور و ماه چیزی حاصل نشد و بازرگانان آن وجه را ستانده بطریقه که مسهود و
قبالهٔ اصل را تازه کرده القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب این همه فساد آنست که در قرن
عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنهٔ ثمان و تسعین و سبعمایه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ
آفریده زر بسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را تادیب بلیغ نموده بخزانه رسانند و بدین
واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و روز بسود از زمستان ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر
محدث ننهاد حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفرآمیز و زجر مردم از ارتکاب امور منکر چنین جامع رشیدی مسطور است که دران وان که غازان خان
با نهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف عالی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیرایشان هر لحظه بر مخالفان
ظفر می یابند یا کاری از پیش می برند زبان لاف و گزاف کشاده میکویند که بواسطه شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صائبه که اکنجیم آن مهم تسهیل پذیرفت
و اکر قضیه برعکس میبود و برزبان میکذرانیدند که ما بقدر سعی و لوازم جهد و رزیدیم اما فرمان الهی بر این موجب صدور یافته بود و کسی معلول و
مشکوب کردیم دراین سخن عموم تمام پیدا کرده در اکثر امور نظیر و جزئیه دور و نزدیک و ترک و تازیک باشمال این مقال تکلم مینمودند و اینمعنی بر مزاج ایلخانی کران

آمده فرمود که کفتن این سخنان نهایت ناپسندیده است و سخن که نمیشود پیاید که هر سخنی که بشنود آنرا از غایت ایزد تعالی داند و هر بدی که وقوع یابد آنرا
نیز فال سیئه خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که مشعر آن عیب و کبر باشد تکلم ننماید و هر کس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی
نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجه کناهان خویش داند و مشیان آستان ایلخانی در این باب پرلیغها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند و هر دان
اوقات آن پادشاه مجسمه صفات حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع و اسواق مست یابند کرفته ببند سازند و در میان بازار بردرختی بندند تا هر کس
وی عبور نماید زبان ملامت و سرزنش برکشاید و بواسطه صدور این فرمان طوایف خلایق که از وهم عربده مغولان مست مجال تردد نداشتند در
امنیت آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد و شد کرده دعای دوام دولت غازانی تقدیم رسانیدند و هر دران ایام آن خسرو پیروز احتشام
فرمان داد که هیچ سنکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اکر میان زن و شوهر طریقه محبت
و موافقت مرعی نباشد هیچ کس ایشان را از یکدیکر جدا نتواند کرد و هیچ چیز یکه یکدیکر دریغ ندارند پس در کرانی کابین سنکوحه را نفعی نباشد و ناکح را از آن مرضه
متصور نیست و اکر بین الجانبین اتفاق و اتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زر زن را طلاق نتواند داد و این معنی بکشتن و
غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بود و هر دو در محنت اوقات کذرانند اما چون کابین اندک باشد و بکفتن لفظ طلاق مرافقت
بمفارقت انجامد هر یک از زن و شوهر از جنک و عربده نجات یابند و جهت خویش جفتی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیا علیه
من الصلوة اتمها و انما مهرا ندک می بوده چنانچ در کتب مشهور مسطور است و مذکور و الله اعلم بحقیقة الاحوال والامور و هم دران اوان فرمان آن پادشاه
عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در خرابات منشانند و جمیع اصناف خلایق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب و
لازم دانند **حکایت ششم در رفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین** عدل و انصاف اشراف موزخین باقلام بلاغت آئین براوراق روزکار و دفاتر
لیل و نهار نکاشته اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنکیزخانی مال وجهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان
داد و ستد هر بلده را در قبضهٔ اختیار حاکمی می نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بر وی مجری داشته جهة
تحصیل تتمهٔ وجوه ایلچیان و براة داران متعاقب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و حاکم در اول سال مال وجهات دستوری را از رعیت
مستخلص میکردانیده و آنرا نتیجه ساخته هر کاه ایلچی یا براة داری بانجا میرسید کاهی بهانهٔ ضیافت ایلچی و احیانا بعلت قوللغه و علوفه برات دار سلفهای
کلی توجیه میکرد و بعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود میبرد و بدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص کشتی و
عجزه و ضعفا در دست محصلان کرفتار بوده و فریاد مظلومان از اوج آسمان در کذشتی و در اکثر احوال براة داران بحصول مقصود باز کشته براة مدران
آوردندی و عوض طلب نمودندی و دیوانیان کفتندی که مال در ولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براة شمارا داده اند و کرت دیکر شمارا باید که تمام نوشتهٔ
که وجوه ایشان را بزودی وصول دهند و عذر نکونیند و باین بهانه حاکم کرة بعد اخری سلفی توجیه کردی و هر براة داری بیچاره را در تعذیب کشیده نهایت تشدد بجای
آوردی و بنا بر آنکه حکام و رزاء و اصحاب دیوان اعلی پایبوسته بحدات لایقه و تبرکات رایقه ممنون میباشند اکر مظلومی بار دو رفته داد خواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده مسموع
قبول نشمودی بنا بر این جهات ویرانی ولایات در حد کمال بافته بود و شرارتش ظلم و بیداد بسر شهر و کشور تافته و رعایا بیچاره از کثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم و اصحاب
علم و کمال از وصول ادرار و سیورغال محروم و چون در اوایل سال ستمکاری ذاکقی رفته طلب سیورغال نمودی جواب کفتی که چندین برات دار دیوان در ولایت اند تا شما
تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آنکه چند کاه آن قضیه بکمال تباه اوقات کذرانیدی بار دیکر طلب حق خود نمودی و زیر حاکم براة بر رعایا
رعایا نوشتی و بنا بر آنکه تا آنزمان اضعاف مضاعفه مال وجهات دستوری تقد و جنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نکشتی لاجرم اکثر ولایات از عمارت و زراعت
عاری و عاطل شده مردم جلاء وطن اختیار نمودند و بعضی بسبب عجز و ضعف از سوله و متشا ماندند در ما سرا را برا و رده و بزنجولها بپیوستند و هر کاه محصلی تقریبا بمحلی رفتی کویند زیرا
که صاحب وقوف بودی دلیل کرفتی و بهمنوالی او در و بیشاز آنرا بها و خراسا بپیوستی و کشیده تعذیب نمودی اکر از جنس مردان کسی بیافتی زنان را بدست دیده بانی تعیین کرده بودند که هر کاه
کسی پیدا میشد ایشان را خبر دار میساخت تا پناه بجاهای دیکر میبردند لقصه که در سنه احدی و تسعین و ستمایه که علی خواجه و نوه عرشاه سمرقندی حاکم و ستاجیزه
بود صاحب کلی بفیروز آباد که از منعلقات قصبات آن ولایتست رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجا بی چیزی از بقایای خود تواند ستد و مدت شش

و ثبت ستة شباته روز هر چند سعی نمود هیچ آفریده نه بیند مگر محصلی را که در میان ده نشسته دشت بانی و دوربیت را چوب میزد و قلقله میطلبید و یک دیگر را بحصول موصول میکردید القصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی اطلاع گشت و جنات خافقین باطراوت و نضارت بخشید آن پادشاه عالیجاه بمدارک احتمال احوال رعایا و وضع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که در ایچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و دست حکام را از داد و ستد کوتاه ساخته فرمان همایون آنکار را در قبضهٔ قدرت ایشان ننهند آنگاه وزراء عظام برحسب یرلیغ مطاع بهر مملکتی از ممالک محروسه نویسنده راست قلم ارسال داشتند که بتمامی قری و مزرعه جات آن مملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نامیده و اجبی هر یک علاحده برسبیل عدالت قرار بدهد املاک بخود واقف رسانند مقصد آن مثبت سازد تا معلوم شود که هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام بخود واقف و بعد ازین هر گاه که کسی خواهد که وقف را بفروشد تصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هر گاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون برحسب دفتری منعقد گشت و قانون آن حالت بر قرار مقرر شد بمقتضای فرمان خانی جهة دادوستد هر مملکتی نویسنده معین نمودند که در اردو باشد در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کسی بر دفتر ثبت باشد مفصلاً در وجه ارباب حوالات براة نویسند و بر ظهر آن نشان نوشته بالتوقیع تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا عمال و اجبی هر ده را بیم و حق خزانه بدوقسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصهٔ براة دار را وصول داده تمته را بخزانه حاضره رسانند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که حکام و بساقاق و بکجیان ایشان اسلاف بر رعایا براة نویسند و اگر بخلاف حکم قلم بر کاغذ نهند حاکمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده نویسنده دست برند و بعد از این حکم بچندگاه دارو غه رود و از اعمال همان پروانه داد تا هیچکس برای ولایت نوشت و کیفیت این حال هر جا سیده الجی موجه همان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید دارو غه و بکجی بوصول الجی اطلاع یافته گریختند پس از سال حاکم در زاویه که مختفی از عالم اتفاق الجی را نموده نسیده صاحبان کشته مقطوع الید شد بعد ازان در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یکدیگر یارو کمین باید و چیزی حواله نماید حوالجات ملغوفه و ملوفه و ساوری دست بتوجیه برآورده ابواب تخصیص برکشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون در گذشت و معموری و ولایات سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه تمام و اصل گشت رای صواب نمای غازانخان چنان اقتضا کرد که آن قاعده پسندیده را بوجهی نگرگرداند که سبب تبدل زمان و تغیر دوران و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند پیمود و بدستور سابق ایام ابواب توجیه و تخصیص بروی رعایا نتواند گشود بنابران فرمان لازم الاذعان صادر شد بقاعده که در تمامت ولایات دفاتر قانون ندگور در اکثر کتابخانه که در تبریز بنا کرده بود جمع سازند و بمعتمدان سپرده ایشان را از اوقاف بقعهٔ مذکوره و طغیره و بهند تا در محافظت آن تقصیر اصلی نکرده و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تختهٔ یا قطعهٔ سنگی یا صفحهٔ از معدنیات ثابت مرستم و منقش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و بعبت سوگند که هیچ دبیر و شهور و ایام و تعادی دهور و احوال و بچکس از فرق انام تغییر و تبدیل بآن قانون راه ندهد و هر گاه که لفظه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده مخالفان کتب فضل ساخته و درین باب یرلیغ مطاع موشح بالتوقیع تمغا صدور یافته سواد آن را باطراف ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان را باید که مقتضای قانون بالتوقیع تمغا از دفتر واجی که مقرر شده بی زیاده و نقصان بحضور سادات و قضاة و امنا و عدول اکابر نهایا رعایا بر قریه و مزرعه دهند و ایشان را لازم نمایند که در عرض بیست روز آن نخط را بر لوح نقش کرده در موضعی معین مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی و پایدار باشد و از صفحت تغییر و تبدیل محروس و مصون ماند و هر کس را از وجوه العین و اجناس بر حسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه مبلغ معین گردد و ادا نماید و بچنین ماخوذات تعذیر بلیغ رسانند و باید که هر گاه محصلی بشهری یا حصه تحصیل آمد دهه او خیمه در میان آن موضع نصب کنند و رعایا از روز اول تا آخر مبلغ و هر روز آنچه نقد شود با فرج و خزانه داری وجوهی رسانند و ابواب از ان باسم علوفه و قلقله چیزی ندهند و نگذارند که نوکران خود را بمحصلی هیچ طرف فرستد و اگر پیش ده در رعایا طریق اهمال و تغافل مسلوک داشته مبلغ و مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل ایشان را گرفته چرمانه ستانده بر کس را که تقصیر متهم باشد بعقاب و چوب زند مبلغ دو وجه العین و اجناس و ولایات برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده میشود مقرر نود و مبلغ دو وجه العین هر ولایتی که اصناف آن مختلف است تا هر موضع از آن نوع یرلیغی که معین گشته برلوح نویسند و بران موجب جواب گویند فتجرد و متوجهات رعایای دیوانیان که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرانشینان مقرر آنکه در اول سال یکدفعه جواب

اموال

ماخوذات تقاضا موجبی که مناسب بروولایتی برخاطر علی شده بربوج ثبت کنند و لوح را در موشش استوار کرده اند تا بران موجب بقسط وصول نمایند و زیاده و نقصان خلاف ننمایند حرف از جمله متوجهات یکساله بر تو صیفی زنور روز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند حرف از دقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز نصفی دیگر جواب گویند خراج وبالی که از قدیم الایام بوجه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج ووجوه العینی که مقرر بوده که بوقت از تقاضا صیفی جواب گویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند صیفا و کیفیت قبض وتسلیم انواع از تقاضا کرسیری وسرد سیری شتوی وصیفی واز بعض مواضع صیفی ندارد بر موجب وظیفه ولایت کرسیرات از شتوی وصیفی شتویه آنکه مقرری هر موضعی باشد پیرون از شتویها بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آخذ و دمعین شده بقابض تسلیم نمایند و غایت مهلت آن هشت روز است صیفیه از اجناسی که بموجب قانون پیرون از شتویها مقرر شده بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آخذ و دمعین کشته و بقابض سانند و غایت مهلت آن چهل روز است وظیفه سرد سیرهای صیفی و آنچه صیفی باشد شتویه بموجب قانون مقرر تمام و کمال نقل کنند بانباری که در آخذ و دمعین است و غایت مهلت آن هشت روز است

حکایت هفتم در کیفیت آمدن ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان

دنمان چنگیزخانیان جهة سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آمدن ایلچیان باطراف واکناف بلدان بسیار وقوع میافتد و تمامت خوانین و شاهزادگان و امرا را رتومان و هزاره و صده و سخنگان ممالک و قوچیان و پارچیان و قورچیان جهة جزئی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هر کس که در شهری بشخصی خصومتی داشت و حاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع بدرگاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان تومتل حسبة بآن ولایت میبرد تا هشش را کفایت میکرد و با آنکه در هر ایلچیخانه قریب پانصد سر اسپ میبستند کاهی کثرت اینطایفه بحالی میرسید که آن الاغان سواری ایشان و قاشی خود و لاجرم هر ایلچی که در اثنای راه بکله اسپی رسیدی یا بکاروانی باز خودی الاغ کوشه سوار شدی و بسیار بودی که ایلچیان در صحراو بیابان اسپان سادات و قضاة و علما را که متوجه اردو بودندی بگرفتندی و آن زمره واجب التعظیم در مواضع مخوفه پیاده و تنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طبقه ارذال زمان خود بصورت ایلچیان بسا اغران خود و الاغان را بارخوت میکرفتند و هر طرف میخواستند میرفتند و کاهی ایلچیان حقیقی تغیر مجرد کرفتن الاغان قانع نمیشدند و هر قریه و خیل خانه که میرسیدند باضعاف آنچه طبقه دستوری ایشان میشد از مردم علوفه میستاندند و خود ایلچیان ایشان جامه و عمامه پیچاپیچ کان میبردند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم او در ولایت زودتر کفایت میشد آن زمره بسیار جمعی کثیر از نوکران و اتباع خود میبردند بحقیقتی که بعضی از ایلچیان که بخان و نوئین و امرا نمی شناختند و بمصلحت عرضی تهمی بجائی میرفت دویست سیصد سوار همراه داشت و معارف الطایفه اقرب هزار سوار ملازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدست صدنفر جهة علوفه ایلچیان مهمانداری حاکم مستعد کهر مهمی را که در سرانجام آن قدغن بیشتر است بیشتر میسپارند هر یک از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورتست و دیر میشود میان ایشان نیز نزاع مهیب کشته هر کس غالب می آمد و اروغه را از تشدد دیگران نجات میداد و اکثر ایلچیان بی از انکه کار ایشان سامان یابد باز میکشتند و بدین جهة اختلال در امور ملک و مال پدید می آمد و بزرکترین ضرر باکه از شر ایلچیان بر دوام میرسید آن بود که رئیسان و ولایات ایشان را در خانهای مزارعان و تخرجات فرود می آوردند و آن مغولان مسلمان هر چه در آن خانها میدیدند از فروش و اوانی و خورونی دیوشیدنی تمامت خود تصور کرده بتصرف میبودند و کاهی دست بزن و فرزند ستمدیدان دراز کرده ابواب فتن و فساد میکشودند غلطست که نوئین پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته بزبان عجز و نیاز کفت که ای مراوورا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من کدخدایان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من کذاشته اند و مرا دختران نیز هستند و چند کاه شد که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن نسوان را می بینند و مرا میسر نمیشود که پوسته در خانه بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیکر از مسلمانان را نیز همین طبیعه واقع است اکر چه سال دیکر حال بر منوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیدا شود و بدانیه که در عهد کی از سلاطین سلجوقی در میشاپور بهمین دستور از اتراک بیباک در سرایهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی جلم در نوعروس صاحب خانه کرده او را کفت دو اسپ مرا آب ده آن مرد چون بغرض آن مفسد مطلع بود بآن سخن التفات ننموده ترک باید او مشغول کشته آخر الامر نوعروس جمیله که اثوات نفسیه در بر داشت فرار اسپ را کرفته بکنار آب برود و در انجمن سلطان بدانجا رسیده آن عورت را بآن صورت بدیشان رسید که سبب چیست که تو بدین جمال غریب و

و لهذا بر ایشان رعیت و نیب اسپ باب آورده جواب داد که اعلم و بیدا و تو و پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود
که من بعد هیچکس از لشکریان در خانه شهریان نزول ننماید اکنون تا میر اقتدا آنان پادشاه عادل نامیده و بعد بچاپکان رسید آن پیغمبر هر چند ازین نوع نشان بر ایشان
آورد و هیچکس جوابش نداد و تازمان فرخنده نشان خانان آن رسم محدث برنیفتاد القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر روایع نه کوره اطلاع یافت فرمان توکن
همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جمله ایلچیان خاصه ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد شد مینمایند در شوارع
بزرگ در سر هر فرسخ یا خانه بنا نهند و در هر جایی پانزده سر اسپ فربه نگاه دارند و بر ایلچی که نشانی مونسخ با لتوتن تمغا داشته باشد از آن بام خانها الاغ و بهند
و الا الاغ و یا خانها را بعهده یکی از اعاظم امرا کرده و در وجه اخراجات آن مواضع معمور معین فرمود و چون ضرورت بود که امراء سرحد با علام احوال
مملکت و ایلچیان آن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوئیان را چند گانه سفید موشح با لتوتن تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان
الاغ نویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول آن تعلل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته
مهر کنند و بیاچی رسانند تا او بر اسپ بام نشسته بیام خانه دیگر برود و از انجا بامچی دیگر تا خته بیا خانه دیگر آورد و تا آن مکتوب بپای تخت رسد و چون تعلیم
بعمل درآمد تجربه معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی شصت فرسخ مسافت میتازند و اخبار یکه در وصول آن قدغن بوده در آن زمان بسه چهار روز از خراسان
به تبریز میرسید و اکر ایلچی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمی توانست نمود و همچنین در هر بامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعض اخبار
ایشان را بخانه بیا خانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسخ راه میرفتند و چون یامخانها خاصه ایلخانی بود چی که سلوک کشته ترتیب یافت
غازان خان با بطال تامغاهای نوئیان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانه عامره فرود آمد و همه ران او ان رنیع واجب الادا خان نامدار گشت
که بغیر از خواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی رسالت ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را اطلاع و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را معتمد
و محبوس گردانند بعد ازان فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلخانی را بحسب تعیین مدت رفتن از خزانه عامره علوفه دهند تا دمداد غراهم را یا نشوند و چیزی
نطلبند و همدران ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهر ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر ا یحتاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ
ایلچی در خانه رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا نکشاید و بوا سطه نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و فراغت
آرمیدند و بیشتر از پیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند **حکایت هشتم در دفع شر دزدان**
مفسد و متقاولان متمرد پیش از انکه بهای دولت غازان خان بضباح امن و امان برمفارق عالمیان مبسوط سازد بیاری از اشرار سر بدزدی
و قطع طریق بر آورده بودند و در شوارع خود را بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را میربودند و جمعی از قطاع الطریق در میان روستائیان و صحرانشینان
دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را بر چگونگی حال سودا کران اطلاع میدادند و زمره با تقاولان براه داران طرح صحبت و اتحاد
افکنده بودند بنابران چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند بخست آنچه مدخر داشته بهانه راه داری امان بچاپکان میگرفتند بعد از انکه دزدان بهانه
همراه شماست یا انکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه گشته کمین گاه می آمدند و هیچ کاروانی اندازه زنی انقدر مصادره
ندیده که از تقاولی بر اکه قطاع الطریق کاهی بکاروانی بازمیخورد و تقاول در هر سعری در چند موضع مردم را گرفته بهبانه مال ایشان را میبرد و چون
غازان خان بر کیفیت احوال وقوف یافت حکمی بهمت موجه بمهمات طرق گشته بخست حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان
بقتل نرسانند و اسلحه ایشان را بیش نگیرند و بکمان در دفع دزدان متعلق نبوده هر کس خلاف نماید از عهده خون و مال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هر قریه و قصبه و محل خانه که بسمت
راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی از اهل ترک یا دزدی
طریق تجمیت مسلوک میدارد و در حال او را بسیاست رسانند آنکاه امیریت قلی را که از ثبوت ریا متبرا بود بدفع شر آن طایفه نامزد فرمود و او در آن باب
غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده و در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق بتیغ سیاست بگذرانید و زمره را دوشاخه بر کردن بدرگاه پادشاه آورده
محبوس گردانید بعد ازان خان عالی مکان فرمان داد که در تمامی شوارع ممالک محروسه و در هر موضع که مخوف باشد راه داران امین بنشینند و از هر جماعت
دوسه کوش که رخت تجارت بار داشته باشند نیم آنچه گیرند و اند هر دو نصف شتر نیم آنچه و از چهار پایان خالی و آنچه ماکولی علفه بار داشته باشند اصلا چیزی

منزل

نشانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد هر یکی را بدار کند و آن مزدوک بیت تر بود و زود تر پدید کند و اگر نه از عهدهٔ ایلچیرون آید و جمیع را بدار ان را بمیرنوزلغی و لذ منقوش بنام که در زمان ایلخان غازان سردار تقاولان بود سپرد و او را در باب تثبیت آن مهم تاکیدی تمام کرد فرمود که شوارع را بردوم معتبر سپارد و بر سر راهها میلها سنگ هر یکی بسیارده و لوحی که صدر آن بدار ان و آنکه از هر چهارپائی چه چیز گیرند بران مثبت باشد در آن میل تحکم کند تا هر کاروانی بدانجا رسد و مضمون آن اطلاع یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی بر او ندارند بدهد و امیر نوزلغی حسب الحکم تعدیم رسانیده مسافران را قطع طریق و جور تقاول فراغت یافته و آغاز آمد شد نموده جنبهٔ تجارت بهر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند **حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و کداختن قلابان در بوتهٔ خوف و بیم** در روزگار قدیم هر یک از حکام دوم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و کرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سودا گران میشد تا بارای اعظم خان در ایام فرمانفرمائی خود ترتیب فرمود که در تمامی ممالک باید عیار نقره ده نه باشد و گفتا تو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بران مترتب نگشت و دیری نپائید که عیار نقره زیاده از هشت بود و از زر و مس هم بهره دنیا پیش از دو دنیار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایض الجود خداوندی بعنایت صانع کارخانه آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش و بینش مانند طلای تمام عیار مینمود در آن اوان که سکهٔ پادشاهی بنام همایون ارتسامش مزین و معلی شد صیرفی طبع نقاد بر سر انجام آن هم گماشته سکه وضع فرمود که دیگری را ساعتی آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه بآن سکه که کلمهٔ توحید در آن منقوش بود زر زنند و هر زری که آن سکه نداشته باشد رایج ندانند و اصلا تنکجات طلا و نقره را منقوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقرهٔ خالص مضروبهٔ سکه را بیکدرم خرج کنند و تنکجات جمیع ولایات را شکسته و بخالص برده تمام عیار سازند و بهمان وزن و سکه موزون و مسکوک گردانند چون بفرمان آن مظهر امن و امان در ولایت روم و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان و کرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت و از هم سیاست و فرط هیبتش ضرابان و قلابان را مجال آن نماند که طلا و نقره منقوش را شکسته فرقه را حضورا بکار بغایت مرفه الحال شدند و بعراعیان آن عهد سودا گری و معامله نمودند و همدران ایام غازان خان فرمانداد تا از طلا هری تنکجات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکهٔ تنکجات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام و نام آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و بهر یک از آن که بدست معتمدی میافتاد چندگا بفراغت معتبر **حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان و تعیین سنجات و ولایات بر یک میزان** قبل ازین زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنگ زر و بار و پیمانه و کیل و مقیز و مقدار اختلاف بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه حصول و تسییر بوقوع می پیوست و هر کس از مردم روستا غله بقصبهٔ میبایست داد چون بکیل و پیمانه بر و پیمود ی البته بر صد من بیفتاد من یا شصت من بودی امام قوی دست انچه ایشان را میسر گردد بضرب چوب بر صد من سی چهل من زیاده می ستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان براه و لدان و مزارعان مصدمت و منازعت میبود و چون کیفیت حال بر ایلخان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب رایزن مطاع بنفاذ رسانید و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل المحوای آن رایزن این بود که در ین اوقات که نواب پایهٔ سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمود چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و اردو بازارها هر کس جهة مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینماید و بدان سبب در و پیشان نقصان مینمایند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگ زر و نقره و بار و کیل و مقدار امساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بران نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بقوانینی که بتفصیل میباید عمل نمایند اول بداند که استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی بتعیین فرمودیم که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بگیل همشن ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه یعنی از هر بلده بحضور محتسب سنجات را بآن وزن و شکل از آهن ساخته زر معتمدان مشار الیهما بزنند تا هر بران نشنه و بمکیس و دیگر یان بهم بردارد و هر آفریده که خلاف نموده باشد و تعدیل موی الیهما سنگ ساز و سکه بران نهند مجرم و گشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که هر کس سنگ مسکوک و نهند نام او را بر دفتر نویسند تا دیگری سنگ نتواند ساخت و در هر ماه یکنوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد بسیاست

رسید دیگر فرمان داد یکم که وزن نسبت بار و هر موضع نگهدارد وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان دستور مقرر دانند لیکن باید که تمامت آن نجات را بشکل متحدالمآل ساخته و بعد تبدیل نمود و معتمدان شمارا لیهما سکه بران نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از وزن تا یکدرم یازده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یکمن نیم من چهار یکی نیم چهار یک ده درم چهار درم دو درم یکدرم دیگر حکم شد که جهت بار باکران کیسه‌ها که آن را بمیزان نتوان سنجید تعیین چیان بلاد قپان نصب نمایند و بار بدان کشند بروجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک محروسه کیلها یکسان سازند بروجهی که دو من تبریز که دویست و شصت درم است در کیله کنجد ده و کیل از آن کیله هیچ چیز نیفزاید و بنقصان نکاهد و اصطلاح در میان جمعیت انسان معتبر بود تا مردم نتوانند که بکیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن چیزها تفاوت نکند هم وجود بیع و شری و خرید و فروخت و دادوستد و غیر ها تفاوت ظاهر است باید که جهت هر یک از جنسها مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته باشند در آن کنجد و جز آن جنس بثبت کیله ثبت کنند که کیله خان دانه مقرر ساختیم که همان معتمدان بوقت نواب دارالقضا و محتسب اعتماد کیلها نموده آنها را نشان و داغ کنند و هر جا بهانه

تخم نیکنامی کاشتند حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن بیکان و خرندکان از ارتکاب امور ناشایسته
در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که غازان خان ملاحظهٔ حال رعایا و زیردستان بدرجه مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر میشد که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان
از رعیتی چیزی گرفته فی الحال مضروب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانیدند و هرگاه که در اثنای شکار یا اسفار بقریه میرسید مضرر و تاکو
و مزرع و سایر ما یحتاج را بتسعیر موقت از مردم ایلخانی میخریدند و بهای آن اشیا را نقد ادا کرده بزیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثنای راه اگر
بعرض رسید که جمعی کثیر از بیکان و استربانان و سایر بانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نویینان فوج فوج در حلقات و اسواق سر راه بر متمولان
میگیرند و بلطف یا عنف میگویند که امروز جهة خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر شخص در ادای آن اهمال مینماید او را بانواع موس میسازند
و بسیار همچنان واقع میشود که یک کس در یکروز سه چهار طایفه از این جماعت دوچار میخورد و هر کرت مبلغی فرو دمی آورد و بابی عرض میشود و همچنین آن مردم
بیباک در ایام عید و نوروز بدر خانهٔ بزرگان رفته چیزی می طلبیدند و اگر آن بزرگ خود را بایشان ننمایانید انواع اهانت کشیده ضرورة آنچه میخواستند
و الا هرچه در خانه او میبایستند بر گرفته در حرابات میکرو میهشتند و چون آن عزیز زر برد متاع خود را طلب نمیکرد او را انمقدار ایذا میرسانیدند که قابل شرح نیست
و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده یکه یاره و یکمن بار بجماعت بیکان و سایر بانان
و استربانان ندهد و هرکس این طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده و دست از اضرار خلایق باز کشیدند و دیگر
از آن بر معشر بشر فرقه در پریشانی ندیدند **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت
آن پادشاه عالیجاه عموم لشکریان را مرسوم و جامکی و تعاریف مقرر بود و مراد بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غلبه از دیوان می ستاندند و چون سریر جهانبانی بقدر
وجود غازانی زینت و زینت پذیرفت جهة لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تعاریف معین فرمود و بتدریج هر سال چیزی بران می افزود و بنا بر انکه ارتفاع
غله را بهر ولایات می نوشتند بواسطه سرانجام علوفه رعایا استمویش بسیار میرسید و گاهی براه راجع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی
بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق هنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را منبر کرده بلشجنه سپارند تا هرگاه که لشکر بانجا
رسد انچه او را باید گرفته بی مزاحمت رعیت بستاند بعد ازان در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمائه فرمود که مقدار این تعاریف که ماجهة سپاه بطریق مقرر فرموده ایم
از هژده تومان زیاده نمیرسد و مناسب چنانست که انعام ما عموم یافته همگنان را شامل گردد و همچکس در وقت توجه بویش از اخلاص و عدم یراق
شکایت نتواند کرد انگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مرقوم
گردانیدند ملخص مضمون یرلیغ انکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش ازین پدران ما بعضی از جریک معنول را اندک تعاریف میداده اند و اکثر اینان از
مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشته اند و ما درین وقت تمامت جریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام داده ایم
و مقرر فرمودیم که از کنار آب آمویه تا حدود مصر از قری و مزارع هر یک بویرت هر کدام از هزار تا خیل معنول نزدیک بایشان هم اقطاع برایشان مسلم دارند
تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجب است که مشروح میگردد اول انکه از آن موضع انچه با یجو دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه
از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و واجبی آن را از روی راستی بجریک رسانند دیگر انکه باید
که لشکریان در اراضی و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از انجا مال وجهات طلب ندارند دیگر انکه انچه از قری و مزارع دیوانی
باید باشد داخل بویرت هر یک از هزار تا باشد از انجوج صالح زراعت ساخته باشد مالکی یا متولی پیدا نشد حقیت خود را بملکیت یا وقفیت ثابت
سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان
مواضع بایرهٔ ادر هر جا باشند باز گردانند تا مزرعهٔ قدیمهٔ خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایا مواضع دیگر را نزد خود راه ندهند و عمارت
نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باشکردند و مال متوجهات دیوانی را براستی
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت ندانشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که هر یک مقصوره
در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا دخل ننمایند و در زراعت نکنند و انمقدار علفخوار که هر اکاه اغنام و عوامل مواشی مردم آن مواضع

کردانیدند
مزروع سازند و مقاطعات
و همچنین از رعایا
آن را هچه خانه خود
تصرف نمایند و دیگر
که هر یک متصالح
زراعت

آن بود اضافه زوائی باشد باز گذارند دیگر باید که از هزار حیثه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل حرفت باتفاق تنکچی که تعیین یافته آن اقطاع را بقرعه درمیان صد جات هزار بقسیم نمایند و آن تنکچی حصه هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره معروف ساخته نام بنام بر دفتر نویسد و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری بمیراث سپارد دفاتر صد جات را بامراء صده و بعد از آن تنکچی عارض هر سال مکنوبت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت لایقه هر کس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذ کرده دیگر باید که هر یک این اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم نفروشند و نبخشند و بانداقودانی و اقاپی تکلف نکنند و الا مجرم و کشتنی خواهند بود دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بر دفتر مثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نیز نبود در میان صده هر کس غالبیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگر گون کند امراء هزاره و صده او را کناره کار کرده اقطاع او را بکسی دهند که کوچ تواند و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال دفتر را بعرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم چریک آنچه در دفتر قانون قرار یافته چیزی زیاده از عیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع شوند نام ایشان را نوشته عرضه داشت پایه سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض علاحده مقرر شده باید که در اقطاع چریک تصرف نکنند و براتها نویسند و چریک باید که بشرح مسطور عمل نموده ممنون بریع بخارا و زنمایند و بر رعایا و مزارعان زور و زیادتی جایز ندانند من بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع خازنان جهان فرمان دادند که امرا توانچی سپاه سپاه را زیاده کرده در خانه واری یکدو نفر بفرایند و مجموع آنطایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بحافظت سرحدولایات بازداشت و لشکریان تازیک را بنیز جاگیر و اقطاع شفقت نموده فرمان دادتا اسامی ایشان را بر دفتر مثبت کرده اند و در هر سه ماه یکنوبت عرض کرده براق انجاعت را ملاحظه نمایند نقشت که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت معلوم شد که بواسطه مشاغت و مخالفتی که در میان الوس جوجی خان و جغتای و اوکدای واقع است هر وقت حیلخانهای یکدیگر را غارتیده عیال و اطفال را اسیر میگیرند و تجار و مردم تازیک معروض شدند عرق غیرت و عصبیتش بحرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام معول بوده باشند و چندین کاچیکیرخان را کوچ داده در پیش تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر معول بچه که بعرض بیع درآورند جهته خاصه ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان بازدهند و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان معول بچه خریده شد و ولایت مرافه در وجه اقطاع آن لشکر نزخرید تعیین یافته امارت آن تومان بهولاد جکسانک معوض گشت

حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب

قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و زرهگر و شمشیرگر و جبهایچی و غیرهم بر سال صد دست سلاح جهته خاصه ایلخانی ترتیب نمایند و انجاعت احیاناً بواسطه عدم وصول مواجب و کاهلی بسبب قلة اهتمام امراء قورخانه در سر انجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه نمیرسانیدند و نوبتی یکی از سلاطین چنگیزی تفحص احوال انجاعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که بر سال سلحی کلی در وجه علوفه ایشان بر مقرر خان ممالک هجری شده و عشر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنابران جمعی از بکچیان بمولیات را بقبل رسانیده و امراء قورچی را نیز مخاطب و معاقب گردانیدند مع ذلک فایده بران ترتب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن ایام که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که هر یک از زمره مذکوره را جاگیر و علوفه بدهند و یقین بدانند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جبهایچی و غیرهم بر سال صد دست سلاح جهته خاصه و سایر بقورخانه آورد بنرخ روزبهاء تمام بر سر هر طایفه از انجاعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحه مقرر را ایشان بوصول رسانیده و یا فجه از تحویلدار قورخانه گرفته بهاء بدو در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که بجهة تحصیل مال براة دار بولایت رود و موجب تفرقه رعیت شود و باین تدبیر در سالی ده هزار مرده سلاح مکمل و مرتب گشت و بیش از ان دو هزار مرده معمول نمیافت حال آنکه در ان سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقا در وجه عوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهاء آن ده هزار مرده سلاح مصروف گشت لاجرم انقاعده بمدت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تضایق پذیرفت

حکایت پانزدهم

کرده بود که پشت نشان زنند تا نتوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما فغاذ یافته و ایضاً غازان خان گویند کان مقرر فرموده بود که هر نشانی که بالتمغا رسد سواد آنرا لفظاً بلفظ بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یک از بخشیان ملی شده مضمون را که بعرض سانیده بود در هر سال در باب دفتری جدید طرح نمایند تا همواره سرکار ریلیغ منتظم بوده و در آن باب خط و خیانت رفع گردیده و غازان خان جهة نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم امرا محترم تمغا بزرگ از سنگ نیشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغا نیشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغای اول در نظر کوچک تر مینمود و جهة متوسطات امور سلطنت تمغائی بزرگ زرین داشت و نشانهای جهات جزیه را تمغای دیگر که نیشب بود میکاشت و برای ریلیغ برنشستن چریک و فرود آمدن لشکر تزک و تازیک تمغائی مخصوص از زر معین کرده بود و در حواشی این تمغا صور کمان و چاق و شمشیر منقش مینمود و مقرر چنان بود که تا لشکریان آن تمغا را بر ریلیغ نه بینند بسخن کسی اعتبار امرا و نویسنان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت مشاهده تمغا مذکور از صفر بازگشته بمورث خود رونده و بدین قیاس آن پادشاه گفته دان جهة بر وات خزانه عامره و متوجهات ولایات و یافجر و مقاوضات و مکتوبات و مفاصلات دیوانی التوان تمغا کوچک نگاه میداشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتر علی حده ثبت نمایند تا نگاه بخط امور در آورند تا بالتوان تمغا رسید بعد از چندگاه که این قواعد مضبوط گشت در تمیز نوازی غازانی گذشت که چون جهات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و همه سنه محتاج آن نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تفحص و تفویض مواجب نیافت بنابران فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهة هر یک از مناصب و مهمات محتمل الوقوع که بخاطر گذرد و بخیر ضبط در آید نشانی مشتمل بر شرح بود دقایق و فنون و مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته آن را قانون الامور نام نهند تا هر گاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که ریلیغ و سند بگویان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشانی را بیفزایند و از آنجا نقل نمایند و اگر جایها بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری پذیرد و کم و زیاد آن نشان باید کرد آن الفاظ و عبارات مغیر را نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در ریلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون بعرض در آمد اختلاف عبارات که جهة اغراض در نشانها وقوع میافت منسوخ گشت و ارباب مهمات از سر گردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه دزین و جهة صفت انتظام پذیرفت که جهة سلاطین و ملوک و بخشکان معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام هر یک را بر آن ثبت کردند و بهر کس پایزه ازان رسید و ندانش را بر دفتری نوشتند و مدت العمر از ابوی میکذشتند و بعد از عزل میستاندند و در ازنه سابقه رسم بازستاندن پایزه نبود لاجرم حکام معزول و خصیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولایت متوسط الحال پایزه کوچکتر از آن بقدر مخصوص مقرر شد همان شرط و منصب ساختن پایزه بیک زر گر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که نقش غزیبه بر آن مقصود بود ترتیب نمود و هر گاه پایزه بکسی میسیدند در حضور نواب بارگاه غازانی آنکه را بر آن پایزه میزدند تا کسی تبر و پر پایزه نتواند ساخت و جهة ایلچیانی که بالاغ بهر طرف میرفتند پایزه علی حده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس مالچی گری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزهائی که پیش ازان در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا میبود بتمام ابطال یافت و بدین قیاس غازان خان بسمرا ان اوان احکام واجب الاذعان باطراف و ولایات و بلدان فرستاد حاصل الخوای مجموع آنکه بر ریلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد عاد ام که باصفا و همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت نکنند و باین تدبیر شاهزاده مزور و احکام مخالف مقرر که در تصرف فرق مشهور بود بتمام باطل و ممنوع شده و پایزهائی که در مدت هفتاد سال هر کس بهر جهت و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق روز بروز زیادتی مینمود منسوخ گشت **حکایت مژده هم در بیان ترتیب شیلان خاصه خاتونان**

و سایر منهیه سابقه و زرار درگاه سلاطین جهة محتاج شیلان و خرج مجلس بزم و حوی مبلغ کلی جمع بسته بودند و ابتدا خواتین و شاهزادگان و صدقات سوغات مطبخیان و جمعه جانوران را اضافه کرده بر مال جهات و ولایات حواله مینمودند و ایلچیانی که بتحصیل آن توجه میفتند حکام ایشان بخدمتانه و مهمانه فریضه مدتی مدید معطل میساختند و در بسیاری اوقات بتحصیل مقصود باز گردانیده بادا آنرا توجه میپرداختند بنابران مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب یافت و دانند اچیان در اکثر احیان اسباب طرح صحبت را بمراتبه قرض مینمودند و شراب را که صد من ده و بیست قیمت نهاده بودند پنج و بیست میسیدگاه بود

کرده بود که پیشت نشان ننهند تا نتوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما نفاذ یافته و بعضا خاطر آنان نویسندگان معتمد فرموده بود که هر نشانی که بامضا رسد سواد آنرا لفظا لفظ بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یک از نگهبانان حرمی شده و مضمون را که بعرض رسانیده بود و در هر سالی که باب دفتری مجدد و طرح نمایند تا همواره بسر کار پرینچ منتظم بوده و در آن باب خط و خیانت قوی نیابد و خاندان خان جمجاه نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم را در گرم تعمار بزرگ از سنگ پیشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علمای پیشه تعالیشب ترتیب نموده بود اما این تعمار اول در نظر کوچک رسیده و جهة متوسطات امور سلطنت تعمار بزرگ زرین داشت و نشانهای تحمات عرضیه را تعمار دیگر که پیشب بود میگماشت و برای پرینچ نشستن چرپک و فرود آمدن لشکر تک و تاریک تعمار مخصوص از رنگ تعیین کرده بود و برحاشی این تعمار صور کمان و چاق و پیشمیر منقش مینمود و مقرر چنان بود که تا لشکر بان تعمار بر پرینچ نه نشیند بسخن کسی گوش نکند و امرا و فرمانیان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت مشاورتها که بر سفر باشد پیشت خود در وقت دیدن قیاس آن پادشاه گشته دان جمله بروات خزانه عامره و متوجهات و ولایات و بافجه و معاوضات و مکتوبات و معاملات دیوانی التعمار تعمار کوچک نگاه میداشت و مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتر علی حده ثبت نمایند آنگاه بنظر انور در آورند تا بالتوان تعمار رسیده بعد از چند گاه این قاعده مضبوط گشت که چون تحمات سرکار انجانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و پیوسته محل آن نیست که سواد احکام بعرض رسانند هر آینه جهام عرض اقام در حقه تحقیق و اجمال خواهد مانده بدین واسطه فقیران و محتاجان تفتیش نویس نشوند یافت بنابران فرمان واجب الاذعان صادر شد که جمله هر یک از مناصب و مهمات کلی و نوعی که بنحو اختصار ضبط در آید نشانی مشتمل بر شرح و دقایق و فنون و مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آنرا مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن مسودات را برد فتری نوشته آن را قانون الامور نام نهند تا هر گاه در باب هر یک از آن تحمات حکم شود که پرینچ نهند بنگهبان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی زیاده و نقصان بخط نقل نمایند و اکراحیانا بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری زیاده و کم در آن نشان باید کرد آن الفاظ و عبارات معبر را انگشت بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در پرینچ نویسند و چون این ضابطه و قانون بعمل در آید احتیاط عبارات که جهة اغراض در نشانها وقوع عیافت مفتوح گشت و ارباب طمعات از سر گردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پادشاهان روزگار و وجه صفت انتظام پذیرفت که جهة سلاطین و ملوک و بخشندگان معظم پارچه زرک ساختند بصورت سرشیر و نام کسی را بر آن ثبت کرده بدو هر کس پارچه ازان میداد نشانش را برد فتری نوشتند و مدت العمر ازابوی همیگذاشتند و بعد از عزل میستاندند و در اینه سابقه رسم بازستاندن پارچه بود لاجرم حکام معزول در مقبضه بوسیله آن پارچه بخلاف حکم تحمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پارچه کوچکتر ازان تعیین کرده بودند و حاصل الحوای مجموع آنکه هر پرینچ و پارچه قدیم را جدید کرده دست مردم باشد تا دام که باضعاف همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت نکنند و بابن تدبیر مهمات شیر مرد و احکام مخالف مخالف مقرره که در تصرف فرق مشروعه بتمام باطل اسمی شده و پارچه هائی که در مدت هفتاد و سال هر کس بهر حیلت و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق ضرر و بیدادی نمیرود مسموع گشت **حکایت هشتاد و هم در بیان ترتیب شیلان خاصه خانوادگان** رسانیدن سفارشها و رقعها بدرگاه سلاطین جنة مکانی شیلان و خرج مجلس بزم و عیش و تسلیم کنیزان بسته بودند و در اینه خواتین و شاهزادگان و صدمات دولت مطیعان و مخلصان عالمیان را اضعاف مکرده بر اموال تحمات و ولایات حواله نمیرود ند و بخیالی که خصوصا خود و خدمتگاران خانه و مهملات قرین مهمات حکام ایشان گردد نمانده و در مدت سلطنت ایشان بوقت حاجت ترتیب

که خروداری به بست و نیارد فریاد ده میخرید ند لاجرم هر وقت که الجی چیزی از وجوه آش بوصول میرسانید صرف مرا نچه قرض انداچیان میشد و بدین واسطه
بهنگام افراغ محاسبات میان تکجیان و انداچی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا بر سیدن بدین چیزی نیشان نه تهاد وقت که زرانید ندی و آن مهم فصل نیافتی
و اجیانا چیان واقع شدی که انداچیان از مقتاب کوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بهاء بدیشان نرسانیدندی و انجاعت چو بسته بسر
دیوان آمده داد خواهی نمودندی و بعکس بعرض رسیدی و چون فساد این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را
برآورد کنند که در مدت شش ماه چه مبلغ میباید بود و در هر شش ماه آن مبلغ با نقد از خزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر وقت
مثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و صحبت این مقدار اجناس و کوسفند باین مستعیر هزینه شده تا هیچ آفریده نماند که بعلت نقادت تغییر
چیزی از میان برد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح طوبها و جشنهای ایلخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شد و از انچه در اواقات که شته جهت این
اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال انقد فاضل آمد که پانصد هزار شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بسیار بانان و آخور
سالاران بسپردند تا جته حمل جیکانه و بسوچیانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارغ ساخت بعینین وجوه آش و ملحقات خواتین
پرداخت و مقرر فرمود که جته شیلان هر یک از حرمها از انجو و ولایات موضعی معین کرده اینده آن را از سرکار دیوان میشتی کنند و متصرف دیوانیان
نیشان گردانند و نه از عظام ضروریات شیلان و ملحقات ملبوس و مرکوب و جاکی و خران و فراشان و مطبخیان و سار بانان و سایر خدم و حشم
هر یک از خواتین بلطیش آن مفصل نمایند که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره تحواه نموده اگر چیزی فاضل آید جته ایشان محزون سازند
تا هنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از انجو که در وجه اخراجات خواتین معین کنند ملک آن خاتون بود بعد از
وفاتش براو داد ذکوری وقف باشد و دیگری در آن متصرف نماید بنا بر علی بذا در سرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شده ضروریات ایشان
صحت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک محزون گشته امور جمهور خدام ارد و باحسن انتظام گرفت **حکایت نوزدهم**

در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزین سریر سلطنت و جانبانی

که در زمان سیتلا، سلاطین محول جهات خزانه بغایه تا مضبوط بود و هر یک از امرا و معتمدان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را بتصرفی میبود لاجرم هر یک
بکجیان و فراغ محاسبه خازنان نمیپرداختند و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بآن وسیله مهم خود میساختند و هر گاه از ولایتی مال خزانه
نزد خازنان اوردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون بدولت
دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلا آلات و مرصعات را از یکدیگر جدا کردانیدند و کلی از
اشیاء مرصعه را مفصل کرده خازنان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر
خازنان و فراشان مطلقا بر امین آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جاهای خاصه را در عهده همان دو شخص مقرر فرمود و خزانه را تفتیش
و انتواب تشریفی را بخزینه خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که انچه از خزانه خرج باید کرد و زیر حکم حاصل نموده پروانه نویسند و بنظر انور رسانند
که بقلم همایون جایز یابد آنگاه مانیب وزیر آن پروانه را بر دفتر ثبت کند تا بتمغا موسوم گشته بمحویلدار شود و حکم عالی صادر شد که هر چند در هر شش ماه یکبار
عرض خزانه کنند تا معلوم کرده که انچه بنام محویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند و همچنین بر نهج
نفاذ یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بران نشنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند کرد و اینده و شمرده شد
که بهر صد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نماید و بعد از آنکه چیزی طمع نکنند و بهمدان ان اخراجات
غازان خان خواجه سرائی معین کرده فرمان داد که از بهره دو دینار دو دست جامه که بخزانه آورند یک دینار و یکشوب بآن خواجه سرا بسپارند تا در وجه مقدمات
فرق همایون مصروف گردد و بنابرین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست کوبر بار
زر سرخ و سفید و نفایس اجناس بامراء و خدام بارگاه پهر اساس می بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمیگردید و کیفیت بذل و جود آن پادشاه ثابت محمود
برین موجب بود که نوبتی بعد تقرر تلیای او جان فرمان داد که بارگاهی بر بلندی نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود در جمیع اقسام و انواع اثواب را

اثواب را جنس جنس و دفعه دفعه ترتیب داده و صرّ بارنقود احمر و ابیض را جدا جدا نهاده بر هر یک نوشته که چه مبلغ و مقدار است آنگاه بعض بعضی را چنین نفرا مقربان بارگاه در آمده آغاز بخشش کرده هر دم بزر کرو جواهری را که خدمات پسندیده بجای آورده بود بمقدم داشت بعد ازان طایفه را که در مرتبه پدری یا فرزندی بوده چیزی داده آنگاه بمنصب با مراء ببزار با بزار با بزار و جواهر انعام لوازم انعام متقدیم رسانیده و مدت یازده روز باین قاعده سخاوت ورزیده و در آن ایام مبلغ سیصد تومان نزد نقده و بیست هزار و جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده با مراء و لشکریان بخشید و بدین قیاس همواره انعام آن پادشاه بهر اهتمام تقدیم دو هر گز رسم بخشش چیزی بر ولایات جوانمی نمود و روزی در حضور جمهور امراء و ارکان دولت فرمود که بهترین خصلت بشری خصوصاً سالکان مسالک سروری تخلق باخلاق الهی است و شیوه ستوده بذل وجود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب آنست که پادشاهان در سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش مدت داشته باشند نه آنکه روزی چند هر چه بدست افتد بخشند و چند گاهی دیگر نه وجه انعام یابند و نه ما یحتاج علماء و لا بحمل یدک بعلوفه الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضاً فرمود که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان نور وجود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از موايد لطف و عطیه خویش محروم و بی نصیب نگرداند و بخشش سلاطین باید که بمثابه آب چاه و چشمه باشد که چند انکه از آن بر گیرند دیگر بر جوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملک و عدل و سیاست پس لایق انکه از طریقه مرضیه عدالت تجاوز جایز ندانیم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هیچ چه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق دریغ ننمائیم آنگه بزر و جامه بر زر بگذریم و بدانند که خاصیت مال آنست که چون ماند کم سرمایه باشد زود چیزی اضافه آن گردد مثال مرغی که صیاد آنرا در دام نگاه گذارد تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ بود صید کردن میسر نیاید و حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند مراسم دعا و ثنا بجای آورده تواضع و عبودیت افزودند **حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی**

خیرات چنانچه از سخن قضایا رسابقه مستفاد میگردد سلاطین سخا را بنیانی معین بوده و هر کس از ایشان فوت میشد جسد ش را در موضعی که از تحرت و بداعت بعدی داشت دفن مینمودند و نواحی آن را فرق می کردند و چون جلال خان خان بخلیه سلام و ایمان مزین گشت و بشرف طواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بزبان الهام بیان گذرانید که مشهد هر قد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد اورا چگونه از زمره اموات توان شمرد و هر چند ما را در وجه صلحا حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نمایم و ابواب البر بنا ساخته در بای صدقات جاریه بر گشایم تا انوار منافع خیرات بروحانیات حال سادات و علما و فقرا تابد و ببرکت آن رحمت بمهابت حضرت ایزد تعالی ما را در پناه آنگاه فرماند تا معماران مدقق و استادان مهندس در شب بتریز که حالا بشنب غازانی اشتهار یافته قبه عالی جهت مدفن همایون بنا نهاده و در اثنای اتمام آن خانه که بهنای دیوار آن کمتر سه ارش بوده کراست و در تاریخ و صاف مسطور گشته که تمام عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آن پانزده من بود از آن بقعه منوره آویخته بودند و صید من لاجورد در نقش سقف و جدار آن بصرف نموده و غازان خان همدران اوان متصل آن بقعه فیضه دیگر بقاع نفاع تعمیر نمود برین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه و دارالسیاده رصد خانه دارالشفا بیت الکتب بیت القانون و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملک و مال اکه غازان خان جهت رفاهیت سپاهی در رعیت وضع کرده بود انجا نهاده بود ند بیت المتولی حوض خانه سقایه حمام النسیل بعد ازان آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه انچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین بقاع شهر از نفاع وقف فرمود و چنانچه قاعدت قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود در چند بقعه چند حافظ مقرر کرد که هر روزه تلاوت کلام مجید اشتغال نمایند و اوقاف انجماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان و حلوا اصناف فرمایند و در مسجد جامع خطیب پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در هر یک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دارالسیاده نقیب و خدام و باورچی که جهت سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصد خانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دارالشفا طبیب کحال و جراح و باورچی و فراش و بیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوض خانه و سقایه فراش و در حمام النسیل حمامی و دلاک و سر تراش و فوطه دار و کفش بانب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف کرامند نوازش

نمود و جهة فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه قدحی دهند و در ماهی دو نوبت متصدی و خوانندگان جمع آمده خوانند کی وسماع کنند و در آن روز جهة ایشان اطعمه و حلوا و میوه دهند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشتر و غیره و اوده و سایر ما یحتاج دار الشفاء و اصلاح و مرمت کهنی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء رسم هیئت القانون و جهة پرنیان و بوریا و حصر و کوزه و حوض خانه و سقایه و اخراجات حمام التسبیل آنچه ضرورت باشد موقوف و عملاً وقف سال بسال ماه بماه بمشاهیه تفویض سازمان نمایند و چند شرط دیگر مضمنه شرط مذکور فرمود اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف کرده و هموار متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از ارباب معاش اشراف نازیک او را زیارت کند خدام معتبر متورع آنکس را بگوشک عالیه گنبد بقعه مذکوره برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روز یکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان و بزرگان و مجاوران بقاع مذکوره را باب استحقاق را جمع کرد انند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا آنچنان بسا کنان آن بقاع و بندگان و مجاوران در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه علما و ائمه لذیذه ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخش کنند دیگر آنکه هیچ نفر معلم و هیچ نفر معید بتعیین فرمود که در کتب نشسته پونصد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و در هیئت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل کردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ بمعلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج خطان او نمایند و فرمود که جهة مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجلد و بجزندوچ مصغیه را جهة غم خواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار توپوستین از پوست گوسفند خریده مستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از صغایر در ماهای بقاع و سرهای راه می اندازند برداشته و دایه با جرت گیرند که بعهده حالی ایشان نماید و سایر ما یحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هر چیزی که بمیرد و ازو می چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه که بهوا مرد باشد چند غرد ارکند م و ازن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور بر چینند و بجکس آن مرغان را یکروز در هر که هفته نماید بلعت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد پوستین جاجرم را دو هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی ایمنی در هر زیر نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی طرفی را که جهة آب کشیدن برداشته باشد بشکند و از مالک خود بترسد آن عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب هر زیر تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و پرانبار کوچک پل بندند تا فیضان مبرات مجور توانند کرد و جهت و قفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده انهار انجفوه قضاة و علما مجلل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده دیگری را بگنبد منظره دیباله تیقناً ارسال داشت و وقفیه سیم را در دار القضاة هرز بنهاده بجانب آن امر فرمود چهارم متعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاده تا نگاهدارند بمصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و هرزیر در ضمن مرافعه شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع بتحصیل آن وقفیه پردازد آنگاه فصل قضایا را پیش نهاد همت سازد و پوشیده نماند که محاربات آن پادشاه جمجمه صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده شهر او جان و خانقاه بجهان از انجمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات و ولایات عراقین و فارس و کرمان و قفه با بجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلدة غزنه شیر از بارو تا رفیع باوج فلک منیع برافراختند اکنون وقت است که قلم فرجنده شیم خطاب اطناب درین باب کوتاه سازد و بنیاد بیان نکته از حالات مشایخ و فضلاء زمان غازیان خان طرح اندازد

ذکر نکته از احوال صلحاء و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام کی از اهل علم و تقوی که مجلس آن پادشاه سعادت انتما میرسید و از مواید انعام و احسانش محظوظ و بهره ور میگردید مولانا **جلیه الله** است و او مردی بود بجمیع اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف بلغت سریانی و رکی هدف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف اشتمالی و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده بفنون صحبت و سخن مطبوع قلوب اهل زمان بگشت و مولانا **جلیه الله** ترکستانی الاصل بود و دران اوان که غازان خان در خراسان بحکومت مینمود از ملازمان خان مذکور بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مخصوص و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرمود و ایلچی بجزستان و قبچاق بجانب مولوی رفته اعزام نمود بار دو طلبیده با انعام نفیسه و جنس آورده استاکره مستظهر گردانید غرض آنچه در شیوه وزیر در جامع المقاصد

در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا رحمة الله بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان او را این مقدار فرموده حکم کرد که رعایت حالش واجب دانم و آنچه بدو داده باشند بدو رسانم و من حسب الحکم محتاج او را مرتبت ساختم و بقدر مقدور در مهمات خاطرش پرداختم بعد ازان چون پادشاه مولانا رحمة الله بعادت پادشاه مشرف میگشت و مین المابین در باب حکمت و عرفان سخنان بسیار میگفت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر وی فایق میساختم و تعجب میبودم که حضرت ایمانی با وجود تعمق در سخن دانی چه سبب صحبت او شوقست و مجال استشعار این معنی ندارم تا روزیکه رعایت مولوی پادشاه بسخنی در غایت دقت بر زبان گذرانید و فرمود که این کلمات را که فهم هر کس نکند زیرا که عوام خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب خصاص پی بدان برند سر منزل شریف ببرند و عوام از دور در دیوان آن نگرند مانند شیخ رحمة الله که او را آن مرتبه بست که خود را بدرون خزانه رساند تا هر چه در سر دون آنخانه باشد دانند سر این سخن از غازان زمان نشنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر نورانی ایمانی واضح است بچه سبب شیخ رحمة الله را این مقدار تعظیم نمایند و صحبت او اظهار میل و رغبت میفرمایند غازان خان جوابداد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان صیقل پذیرد اما فسان در حدت و جوهر شمشیر می افزاید پس قیاس هر چند که مرآت خاطر نظیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز در فضای ضمیر شیخ رحمة الله پرتو نگیرند لیکن بسبب مصاحبت او طبع ما حدت و صفا از بعضی بیشتر میشود گویند که مولانا رحمة الله هم در زمان غازان خان درگذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت **مولانا محی الدین** مدتی مدید در زمان چنگیز خانیان قاضی القضات ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته ربع امانت و دیانت بفصل قضایا ربرایا اقدام مینمود و شیخ عثمان سابجی در زبده و تقوی در عهد کمال حاصل کرده بود در سیم جب سنه خمس و ستین و ستمائه در بلده ساوه از عالم انتقال فرمود **شمس الدین تایبادی** در سلک اعاظم علمای انعام داشت و همواره بنفس افاده و تالیف رسایل روزگار میگذاشت از مؤلفاتش متن الفصید س در رساله حساب مشهور است و دقایق آن کتب را الواح خواطر فاضل مسطور **رفیع الدین بکرانی** در اصل از هریرود است و در کرمان اقامت مینمود این رباعی از اشعار اوست که

با خاک جنگ کمن و رزخم زمانه ناله چون چنگ کمن
در خاک رزو آب دریا گو سر صانع نگذارند تو قول تنگ کمن

و رفیع الدین را پسری بود در کمال علم و تقوی **رکن الدین** نام و او نیز اشعار دلفریب بر اوراق روزگار میگذاشت و تا زمان سلطان ابوسعید بها در زمان و دولتش بسر میبرد و شمس الدین کاشی ناظم تاریخ غازان خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید و فات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید توضیح ایضا سعید البقاء رتله الحمید المجید

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود با و لجایتو سلطان

ولادت باسعادت سلطان محمد خدابنده در دوازدهم ذی حجه سنه ثمان و ستمائه اتفاق افتاد و چون غایت قابلیتش بر جویا با قبال بالا کشید بفرمان برادر عالی گهر خود غازان خان روی توجه بحکومت خراسان نهاد و بعد از انکه جبروت غازان خان رسخ بعضی از شاه و کان و برقدان تو یان با که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه تبریز گردید و در پنجم ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسیده در دست بست و سته سالکی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام علیه الصلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در باز ظلم و بیداد بر بست منصب وزارت را بدستور زمان برادر خود خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را نقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مزین ساخته اسامی سامیه ائمه معصومین را بر وجه مکرر مکتوب داشت و اول پادشاهی است از چنگیز خانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید و نام سامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید ضبط ممالک محروسه را در عهده تفکر حیاد بها الدین بعقوب کرد و ایشان را بر سپیل تاکید تکلیف کرد که در تحاصل موفوقات شرایط رعایت سرو طاق افقان بکاری بازدارند و در جمادی سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در قصور الملک شهر سلطانیه را طرح انداخت و در اتمام ابنیه و تشیید مبانی آن بلده اهتمام کرده چون تمام شد دار الملک ساخت و در ذی حجه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود و میان او و حکام آنجا محاربات دست داده در بعضی از معارک قتلغشاه نویان از عالم انتقال نمود اما آخر الامر جیلانیان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجا آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند جهة خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در اوایل دولت سلطان محمد خدابنده شهر اوجان و میسور و کیک خان با تفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار مردم گشودند چنانچه در ذکر امیر نوتاخان مرقوم گردیده امرای سیاول بامعضی از امرای خراسان بجنگ ایشان مبادرت نموده بوجای کشته شده و امیر سیاول عنان عنصوب فرار تافت و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته

ادناف ۳
سنه ثمان و سبعمائه ۳

وچگال اعقاب

حکم فرمود که امیر علی قوچی بداغانجانب شتافته شاهپاز بهت در هوای صید مرغ روح مخالفان پرانده هرکس از اجماعت در خراسان یابد بمقار عذاب معذب و معاقب گرداند و امیر علی جمعی کثیر از شیران بیشه نکدلی بداغ طرف روان حرکت آمده اولجایتو سلطان شیراز عقب بهضت کرد و چون بخبر مسامع شاهزادگان الوس جغتای خان رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هریک روی بوبریت خویش آورد بهیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان نگذارند جای وگزیرند رفتن امیر دانشمند بدار السلطنه هراة و کشته شدن در قلعه اختیار الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانکه بتفصیل انچنانیست در اثنا قضایا بلوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلدهٔ سلطانیه در شب اول از ماه شوال بسال هفتصد و شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داده رباعی هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت ازگاه و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بهوفا بگذاشت آگاه زحال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و اوقات حیاتش سی و شش سال

گشاده در بیان مجملی از احوال و زرا سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده

خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود آفتاب اقبالش از مغصت و بال و زوال محروس و مصون می نمود بهیت تا کل نگشت جهد گلزار نگشت زمانه در دلش خار بود در شش عدی عشر و سبعمایه خواجه سعد الدین محمد بواسطهٔ سوء طبایع شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بران داشت که بنسبت بخواجه رشید الدین و اتمام تقریر آمده و مبلغ یانصد تومان او تقریر اموال ممالک قبول کردند امرا و عظام بموجب اشارهٔ پادشاه کردون غلام مقرران را با وزرا کرام موقف بر غوامض سیاسات کناه بر خواجه سعد الدین ثابت شده حکم سلطانی از کمن غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین کیما کرد و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و جمعی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل اجول از توابع بغداد بسیاست رسید و حمد الله مستوفی در تاریخ آن تقنیه این دو بهیت در سلک نظم کشیده رباعی عشر اول شبنه از شوال گشته مصرحت رفته از تاریخ بحری سال ذال و الف در محال شد بغرمان خداوند جهان بدر غرخواجه سعد الدین محمد مخنث و مبلغ یانصد تومان که مقرران ملزم کفایت آن شده بودند از جهات و ممالک ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد بهمدان ایام در قید حصار بوده و مواخذه افتاده و بحضور قاضی القضاة ممالک و سادات و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر صد هزار دینار از اموال فقرا رشایا بمعصومین و سایر اشراف مسلمین بمصادره و شکنجه گرفته بود بنابران او را بسادات صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را از وی بستانند بحراه کرد ارش رسانند و آن نمره واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط برده بضربات متعاقب بقتل رسانیدند و چون سید عماد الدین همدانی در آن امر بخواب خواجه سعد الدین شرکت داشت همان پس او را امیل کشیدند تا مور ماصره اش تمام زایل گشت و چون دیده قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت را باغبان آسا از رهال وجود اهل شرارت بپیراست جهة تعیین وزیری صایب تدبیر که باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسر انجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرا عظام مشورت فرمود و خاطر انور بران قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه چیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امور وزارت شریک شده و در وقتی که نوریسه کان انکمن جمین در نظر سلطان مغفور گذشته از اوراق شکوفه دهم و دنیا بسیا بصورت نیازشار کردند خواجه علیشاه پادشاه و نوئیان و امنیاغان را در دارالسلام بغداد دعوتی داده و در آن چشن اکلیل مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسری بکلل که قطعهٔ لعل بیست و چهار شقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام کلهدار با کمرهای مذهب نگاره و نه اسپ عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود بپیشکش گذرانید و بعین عنایت ملحوظ گشته بهر دو وزیر صایب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد ازان اولجایتو سلطان داعیه نمود که بتسخیر عازمان خان بهت برفتح بلاد مصر و شام کمر همت بر میان جان بندد و در آن اثنا بخاطرش رسید که چون ایل کیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان نمیاید لشکر بدیار دور دست کشیدن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب کیلان با امرا و اعیان مراسم جانفشانی مرعی داشته آرای نکهنان بران قرار یافت که نخست ایلچی بدانولایت فرستاده و کیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بتقدیم قبول پیش آیند فهو المطلوب والا لجه تادیب ایشان توجه نمایند و در ان ایام در کیلان بحکام متعدد و بامرا یالت قیام مینمودند تا انغایت بیجیک از اولاد بلاکو خان را اطاعت ننموده بود نه و امیر و باج از میان

از سایر ولاة آنولایت معظم تر نیست بنابران او لجایتو سلطان بخشت ایلچی پیش او فرستاده امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده بار دوی همایون شتافت
و باصناف الطاف ایلخانی اختصاص یافت اما بدان که زمانی از بسیاری تکالیف و توقعات امرا تنگ آمده یکبار بی پرخصت سلطان و رأی
خود تاخت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب لشکر رود و امیر قتلقشاه از طریق علوان متوجه
قومس و دشت و قائم گردد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه رسته و کلار و دشت بدآنولایت در آیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیکبارگی بقتلقشاه
سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوپان حدود لشکر را غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهیجان بسالمتا خاتا بار دوی نصرت نشان ملحق شد اما امیر قتلقشاه
چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده بزبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که در پای تنگ
و راههای صعب در پیش است و بنور مهابت سپاه پادشاه دلهای کیلیان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تأنی طی مسافت کرده پادشاه امیر قتلقشاه چون مذکور
طبع بامور ملوک جبلیات تیز ساخته بود بحشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولاد قیاچا را منقلا گردانیده بر سبیل عجلت
رایت بهضبت برافراخت و اتباع امیر دباج در عقبه تنگ سر راه بر فولاد قیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین زد و خورد واقع شد
هر بار فولاد قیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحه نمود و فولاد قیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلقشاه کرده امیر با غوا بسر خود
از قبول صلح سر باز زد و پسر را نیز بشمشیر فرستاده و امیر زاده بخارا پسند را بدیار راه داده متوجه کیلیانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله اندام یافته اکثر لشکریانش
در کل فرو رفتند و چون بقیه کرکیان قتلقشاه نوبان رسیدند ملازمان موکب او نیز بعضی بفرار آورده و امیر قتلقشاه ساعتی پای ثبات بفشرده و زخم یکان
یکی از خشمان کیلان نقد جان بقا بعض ارواح سپرده و کیلانیان غنیمت داده ان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مؤمن چون بحدود آنولایت رسیدند
امیر سید شاه که حاکم سرحد بود بقدم اطاعت پادشاه را استقبال نموده و ایشان را در آغوش خود گرفته بار دوی اعلی پیوستند و بعد از تکریر ایات عالیات
اولجایتو سلطان بر تو وصول بر ولایت لاهیجان انداخت و الی آنجا غاشیه فرمان برداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان نامزد عید اضحی در آن بلده
گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلقشاه بشنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ مجهول را امیر ایلکبرا بسوار بلباک جهة کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب
ایشان امیر حسین و امیر سوینج را بمدد فرستاد و امرا بعد از کشش و کوشش فراوان بر کیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و دشت و قومس و تمام را غارت
کرده بازگشتند آنگاه بخلاص کیلان جزم قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلقشاه را بسبب فرار از معرکه کیلانیان چوب باسیاق زده
چوپان نوبان را بجای قتلقشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین اقرم که از اعاظم امرا مصر شام بودند
از سیاست ملک الناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بپتخیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته
باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و الخان بسبب ترغیب و تحریص ایشان بعزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت
بدانجانب برافراشت و بمباشرت اهتمام و زراد اعظام اسباب آن لوازم و آلات کرمش قلعه و حصار باکمل وجهی مرتب گشت از انجمله هزار و پانصد زره
و دیگر از مستلزمات استادان حرفت بهم رسید و دویست و شصت سراسپ کوه پیکر مامون نورد باعلباء کوناکون از طلسم اکسون و زینهای مرصع آراسته
گردید و دو هزار و پانصد شتر بار بر سیر تحمل جبه عمل سپاه و ری در قطار کشیدند و نوچرخ دور اندار و یازده هزار و کسری تیر پولاد و صد قاروره نفط دشمن سوز
و صد عرادهٔ کوس رعد آواز و صد علم زلزلت مرتب گردانیدند و سعید و شصت نقاب تیر خنک با پیل و کلنک همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و امرا
و سپاه باین ترتیب و آئین در سلخ رجب سنه مذکوره از موصل براه بخار عزیمت فرمودند و روز نوزدهم شهر مبارک رمضان بر جنة الشام رسیده متوجه
فتح آن گردیدند و آن قلعه متین دو ارزده پرچ و اشت و خندقی ژرف حکم می کرد و عرض بازده گز در گرد آن فرو برده بودند و باساس حدار شن آبنک
استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در حفظ و حراست گوتوال آنحصار که بدر الدین موسی گرد نام داشت بسر پنجه تدبیر و اخذ غایر و افروا سلوه و اسباب خنک حصار
بسیار و استعداد القصه چون سپاه عراق و آذربایجان بظاهر آنقلعه رسان رسیدند بدر الدین موسی پای در دامان استغنا کشیده ابواب قلعه را مفتوح ساخت
و آغاز اندامت تیر و سنگ نموده از اینجانب نیز دلیران آئین جنگ آغاز حرب و ضرب کردند و نقابان دست بسقب زدن برآورده لشکریان بر پاشتن
خندق را مطمح نظر همت گردانیدند و چون بفحوای این کار بجای نرسانیدند که آواز ساکنان قلعه را بشنیدند و سپاسیان بیرم فراوان در خندق انداخته مردم

قلعه از جسارت خویش نادم گردیده و بواسطه آمده شد قاضی محی الدین و سایر جمیله خواجه رشید الدین سلطان مظفر قرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بروجهی تسلیت پذیرفت
که معروض رضای عالمیان بود آنگاه پادشاه عالم پناه تاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده از آب فرات عبور نموده بعد از طی منازل
و مراحل قرین صحت و عافیت در دارالملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمایه او لجایتو سلطان پسر عالی گهر خود سلطان ابوسعید را حاکم ولایات
خراسان ساخته بدانجانب روان فرمود و امیر سوینج را تا بیگی شاهزاده معین نمود و جمعی کثیر از امرای عظام را ملازم آن دوری موج سلطنت گردانیده و چون
چیترزنگار شاهزاده کامکار سایه وصول بران مملکت انداخت امیر سیاول و علوک فراه و پشتان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت
نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنوده و ریاض ملک و دولت از رشحات سحاب عدل و کرمت خضرت و نضارت یافت در خلال این احوال
میان کپک خان و شاهزاده یسور که شمه از حال ایشان در اثنای قضایا و اولاد جغتای خان مذکور شده عبار نفار مرتفع گشت و یسور صلاح در آن دید که از آب
آمویه گذشته در تنزلات و یارغراسان ساکن گردد و بنا بران یکی از مخصوصان خود با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه او لجایتو سلطان فرستاد و داعیه نمود
بود پیغام داد سلطان محمد ایلچی او را بعواطف پیچ نواخت و جهته یسور تبرکات لایقه ارسال فرموده شاهزاده را در آخر ساخت که در هر موضع از آن ولایات
خواهد توقف نماید و یسور بساط عیش شناخته در صحرای قاوس علم اقامت مرتفع گردانید **گفتار در بیان وفات او لجایتو سلطان و ذکر بعضی**
از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روز بروز کارش رسوا تر شده و بعد از اقامت مراسم صید سلطانیه
باز گشته چون ده هفته بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند و آن
عارضه روی بانحطاط آورد و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده با کل اغذیه غلیظه مبادرت نمود و مرض نکس کرده و درین کرت مهم از معالجه
اطبا در گذشت و ارکان دولت از صحت مایوس گشته سلطان جنه طلب شاهزاده ابوسعید را سال اشتمه تا قبل از علوان اقطه تا کریه دارالملک پدر حوالی
رسیده مالک تاج و سریر گردد اما این مدعا بحصول نپیوست و فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت بربست
امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه با داد و دین را در بلده سلطانیه یکشنبدی که از سمت تاش بود دفن
کردند و با طعام فقرا و مساکین پرداخته جهته ترویح روح شریفش خیمات کلام ملک علام بکاری آورد و از جمله آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلده سلطانیه است
و آن شهر را مربع وضع نموده و تحول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده
بر شبه بهنا در آمده که بر بر آن چهار سوار پهلوی هم اسپ میراندند و کسبندی که معتبره آن پادشاه جنانجاه است و در درون آن شهر ساخته شده فظر آن
شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و ایضا باهتمام او لجایتو سلطان در سلطانیه مسجد و خوانق و دارالقراء و دارالحدیث و دارالسیاده و مدرسه
بتکلف ساخته و پرداخته آمده و در آن بقعه شریفه شانزده مدرس و معبد و دویست طالب علم موظف بودند و ایضا شهر سلطان آباد و در پای کوه سبلان
و شهر او لجایتو آباد در موغان بر کنار دریا از محدثات آن پادشاه معادت انتباهست و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثه مسایل شرعیه نهایت میل
در ایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانها ترتیب دادند و در اسفار آن را همراه خویش میکردانیدند و مولانا مبارز الدین
شیرازی و مولانا عضد الدین ایجی از جمله دانشمندانی که در آن مدرسه کرباس مدرس بوده اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند
و مأکول ملبوس و سایر ما یحتاج ایشان مرتبا از نواب دیوان اعلی سرانجام مینمودند و از جمله اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد معظم فضلای
جلی **شیخ جمال الدین مطهر حلی** باسلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد او انتساب متابعت مذهب علیه امامیه نمود و فضایل
و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر بیاراست و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون عقلیه بیشمار و کتاب منهج الحق
که مشتمل است بر ادله صحت ملت ایمه اثنی عشر علیهم السلام و التحیه از انجمله است و قواعد و شرح تجرید در سلک مؤلفات آن فاضل جلیل انتظام دارد و حمدالله
علیه رحمة واسعة کاملة و از زمره مشایخ آن زمان دیگری شیخ عبد الرحمن خراسانی است او را ورقه ملت و کرشت عبادت از ابنای زمان ممتاز بوده و در سنه
ست عشر و سبعمایه در بغداد از عالم انتقال نموده و از جمله افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتأخرین **مولانا قطب الدین محمود** است که او را مولانا مسعود
بن مصلح بوده او در بیست و هفتم ماه رمضان سنه عشر و سبعمایه در تبریز از عالم انتقال نموده و در جوار ثواب بدرجات رفت شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت اشراق

اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جمله مؤثر خان باعث انتما **مولانا شهاب الدین عبد الله الشیرازی** صاحب تاریخ و صاف معاصر آن پادشاه جمجمه اوصاف بوده در ایام دولتش آن کتاب مستطاب را تالیف نموده و از آنجمله دیگری **ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی** است و فخر ایشان داود در آن ایام صدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضة اولوالالباب نام نهاده و همان کتابست که پیش المؤرخین تاریخ بناکتی شهرت یافته و دیگری از انجمله **محمد بن اسعد بن عبد الله الجنفی التستری** است که منتخب جامع الحکایات از مؤلفات اوست از جمله شعرا و ازمان جمجمه نشان یکی **سعد بها** است و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جمله خوش نویسان آن عصر یکی **سید شرف الدین خطاط** شیرازی است و او لجایتو سلطان در ان اوان که سلطان ابو سعید بهادر خان را بحکومت خراسان سپرستاد انتخاب را بمعلی و لدخود تعیین فرمود و شاه زاده بعد از امکان در تعظیم و احترام انجناب مبالغه مینمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت و استاد در اثنای قیام مانع آمده و در پیش او بدوزانو می نشست **ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان** ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه ششم ماه ذی قعده سنه اربع و سبعمائه بمقام تورتوی از بلاد اذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش در گذشت حکم اولجایتو سلطان امیر سوینج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلاث عشر و سبعمائه که شاه زاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سال دیگر در آن بلاد بمهمید تو قدم اوا در پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر جهانیافت و آنمعدار توقف فرمود که امیر سوینج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امراء اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نموده و بعد از اقامت مراسم تعزیت در فرق سلطانیه قرلتای فرمودند و در غره ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیک رود امیر چوپان یک بازوی شاه زاده و امیر سوینج یکطرف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جواهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابو سعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور پدر منصب وزارت داد و امارت دیار بکر ما میر از یخن همت تعلق پذیرفت و امیر تمور تاش بن چوپان با ایالت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابو سعید خان بواسطه صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاه زادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده خطبها بنام خود میخواندند و در اکثر ولایات محاربات و مکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون همدیگر بسیار ریختند و در هیچ یک از معارک بسبب قوت دولت و بخت سلطان ابو سعید ظفر و نصرت قرین آستان اقبال آشیان او را روی نمود لاجرم بانک زمانی تمامی فتن ساکن و فایره دست عنایت ایزدی بر ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاه زاده میسور و اهندام بنا رحیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابو سعید خان بوقوع پیوست و ایضاً هم در آن اوقات خواجه علیشاه چیلان وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قراباغ از آن دفات سلطان ابو سعید بهادر خان بوقوع انجامید و در مدتی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بود ندفون گردید او وقات حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش نوزده سال

گفتار در بیان سمّه از حال خواجه رشید و ذکر شهادت انجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابو سعید

جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل الله نفعنا بعلومه از سطور و حکمت افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر نگاشت از سخات خامه کو هربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از فطرات خامه در رشحاتش حدایق انشا و بلاغت از زرو ابر بارها پر میوه و جنیت خامه او چون گهرافشان شدی نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرابت آیات و مسائل فرخنده سمات آن اوراق را بالواح خواطر نقوش مسطور و چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر کمال کشایش مرتب امور جمهور نبی آدم شد جنبت رسم قهر او دل بدخواهان هراسان شد و لی زمید لطفش دوستان را کامران و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب خانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برده و چون اولجایتو سلطان بر نام جهان کشورستانی بقبضه اقتدار آورد و پیشتر از پیش در باره آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجه او را از اقران و اضعاف ممتاز

نقاع بران

کرد و آن وزیر نصفت منهاد با نامل مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را بمزید نظر عاطفت گردانیده جهت ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و متعلقات بقاع و تکیه خود پیوسته بمقام انعام و احسانش برفرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و بهر گنج آفرینی از خوان همت و انعام بیکرانش یوسف محروم بیکرید آثار خیرات آن مظهر الطاف و اهب العطیات بنوزدر ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است و زبان ارباب نظم و نثر از تمثال مراحم و عواطفش مدح گوی و شکر گذار شعرا ثار نامدل میسنا خاطر و ابعد مالی الآثار و در اواخر ایام دولت او لجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل میداد ازین جهت خزن و ملال بخاطر وزیر رسیده مضمار بسته نزد پادشاه بنالید و شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تشیث این امر مستقل باشد بنده را روی بسر انجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه معتمد سر انجام جمیع امور دیوانی شود دوم من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دیگر آنکه کاری مهمی که متعلق بوزارت باشد به بنده باز گذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده آن امر بیرون آیم ستیوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سرکار خود دخل کنیم و بعد ازین مقدور آنا یکفایت بحضور رسانیم او لجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشیده خواجه علیشاه دو خدمت کار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست که هر دو با تفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و برحسب فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته گرک آشتی کردند و بار دیگر بسبیل مشارکت و مساهمت روی بسر انجام مهام آوردند اما چون سلطان ابوسعید مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که بتقرب خواجه رشید بنات کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد و دیوان چنانچه عادت ایشان ست از خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرماید ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم تا بعضی از تصرفات بر وی ثابت کرده خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر مبادرت نشان داد و گفت من خواجه علیشاه را بگویم که شما را اگر رضا نماید و انجماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و با تفاق تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را بر شوه تهادا و تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیده و در خدمت پادشاه انجواجه افاضل پناه را بعیوب منسوب ساخته در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمایه رقم عزل بر ناصیه حالش نگاشتند و امیر سوینج اگرچه بزعم اصحاب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرضی صعب داشت و سلطان ابوسعید خان در ان زمستان علم عزیمت بصوب دارالسلام بغداد برافراشت و امیر سوینج در عشرین ذیقعده سنه مذکوره در منزل محول بعالم آخرت انتقال نمود و در وقت فصل خمسه و ثوابت و سیارات برج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بر اسم شکار پرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبیده و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی و رعیت بی دخل رای صواب نهایت نهایت معیوب البته کرت دیگر ملازمت اختیار میباید کرد و در وی تفصیل مهمات مملکت میباید آورد خواجه در جواب گفت که عمری در ملازمت گذرانیدم و شام او قات شباب الصبح ایام مشیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و منال آمال و امانی بهار جوانی از بهبوب صرصر ضعیف و ناتوانی سمت انخنا گرفت قطعه مسان پشت کمان گشت پشت من زار روی که تیر عمر گرانبار در گذشت از پشت بپای خاستم مشکلست و میکوید زمانه خیر گه این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هر گز بیاد ندارم و بر زبان نیاورده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید بر شمرده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده بخدمتی قیام رقم نسیان بر اوراق حال من کشند بنابر آن رسمست که ملکان بخریدن آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه نمود امیر چوپان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود و آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون از خبر نخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده ابو بکر آقا را که نفس ناطقه امیر چوپان بود با بیست درم و دینار بغیر فرستاد تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانیده و چوپان نویان را که گرچه با خواجه نیک بود اما لوح دل ساده داشت که هر کس میخواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بران میگاشت و کار بجائی رسید که اعداء خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار او لجایتو سلطان بود با خود امید رخود پادشاه را زهر داده و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم عدم نهاده و امیر

محمد خدابنده رحمت حق بعالم باقی شتافت و سلطان

و امیر چوپان این حدیث را بعرض سلطان ابو سعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند او را شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل نمودند و در هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی اوبه بقریه چنگدر جلاد اول خواجه را بر آسیم او در نظر پدر کردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت باعلیشاه بگوی که بی جرم و قصد جانکنی کردی زود باشد که روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین المجانبین بهمین قدر خواهد بود که گور من کنده و قبر تو نخواهد بود بعد ازان جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدانجناب بود تاراج نمودند و املاک خواجه و اولاد و عطایش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین تبریزی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت رشید ملت و دین چون رحیل کرد بتبریز نوشت هاتفی تاریخ او که طلاب نژاد **ذکر مخالفت شاه زاده یسور و بیان قتل انگشرو پرتهور** شهزاده یسور که در اواخر ایام زندگانی او بلجاجتو سلطان آزاب آمویه عبور نموده در باد غیس علم اقامت برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این را زابا امیر بکتوب ولد او ولد او نوئیان در میان نهاد و بکتوب گفت تا پسر بپایه اندیشید که امیر سیاول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایات کسی نماند که با ما مقاتله نماید و روزی چند درین فکر بسر برده و در آن اثنا سیاول بهانه آنکه شاه زاده یسور را طوی میدهم عالی حظیر در بلاد خراسان توجیه کرد از انجمله پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراة رقم فرمود و در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه پنجاه سوار خواخوا آن تحصیل را بهراة آورده بمضرب لت و شکنجه در عرض دو روز هر چه مذکور را نقد خرمودند و برین قیاس در تمام بلدان محصلان بیداد فرستادند رعایا زبان بنفرین سیاول گشادند و دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده یسور و بکتوب باهم گفتند میتواند بود که طوی سیاول مشتمل بر بکری باشد مناسب آنکه قبل از انکه بی اختیار شویم مهم او را تفصیل دهیم و امیر سیاول از وجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین و سیمین و اسپان تازی نژاد و غلامان پری زاد و سیصد خروار از جنس کولات و چندین کیک شراب دو دو هزار کوتهی بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و بخت بخیل خانه بکتوب رسیده بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شدند یکی ناگاه شخصی با وی گفت که کسان بکتوب جمعی از نشتالیان تراکمه قصد تو دارند لاجرم رجاج استهالی پی در کاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد و هنوز نیم فرسنگ نرفته بود که شاه زاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون سیاول بخود و جام رسید مبارکشاه بن بوجای که از وی کینه دیرینه در سینه داشت با پنجاه سوار سر راه بروی گرفت و در آن وقت با سیاول زیاده از سی کس موجود نبا چار انهزام پیش گرفت و این واقعه گویند قطعه از بقصده و بهفده و دهم ماه محرم سال مذکور تاریخ نه نقصان نه زیادت شد میر سیاول بحری پیش اجل بازنهاد و سر انجا که قضا بود و ارادت چرخ فلک از که برافراخت براند اخت این است مراورا بصفت و سیرت و عادت سلطان ابو سعید خان بعد از استماع این اخبار امیر این قلیچ را جهة انتظام مهام خراسان بدانصوب روان فرمود و چون ایشان قلیچ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوب از جانب شاه زاده یسور پیش او رفت و گفت سیاول بی جهتی قصد شاه زاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایشان قلیچ بخلاف تصور مردم بکتوب را با انواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امرا خراسان مطیع و منقاد او باشند و یسور بهمدانه در باب اطاعت سلطان ابو سعید نزد ایشان قلیچ فرستاد و آن مغول ساده دل همین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و ازانجا بحکم سلطان ابو سعید خان متوجه اران شده در آنجا رحل اقامت انداخت و شاه زاده یسور بعد از انکه خاطر از جانب ایشان قلیچ جمع کرد بکتوب را با بسیار از عشایر منصور نظر تربیت کرد و اینده قامت قابلیتش را بخلع کرامت بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تامین او مقرر فرمود و فرمود که در باد غیس متوطن گردد و خود روی بطرف کرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بنا بر رعایت غایت حزم آغوق خود را بدانطرف فرستاده بود و چون بکرمسیر رسید و روزی چند بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابو سعید جزم کرد و بخست بسیستان رفته خواست که حاکم آنجا ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم بکتوبی مشتمل بر وعده و وعید پیش او روان کردانید و ملک در سیاوی حال از منطوت او اندیشیده مصلحت دید که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که یسور بکوری باسیورداعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین پسر بحلقه متابعتش نمی آورد لاجرم فرستادگان شاه زاده را بقتل رسانیده و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و یسور در حدود آغولایت دست بغارت و تاراج برآورده از توابع ملک جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانید و عنان عزیمت بصوب هراة معطوف داشت و ملک غیاث الدین از مخالفت او بر سر کوه رمان ناخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود در خاک بلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت از ین حال کابی یافته عاصی نزد بعضی از امرا ابو سعیدی که در راه کان اقامت داشتند فرستاد و از غریمت یسور اعلام داد امرا باهم گفتند که این تازیک میخواهد که ما را بتیر سماند

هذا الجزء من جامع التواريخ رشيدي

شاه‌زاده پیسور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که با سلطانیان روی بخراسان آرد و پیسور با جمع ساختن لشکر بهتر از روی خود را بجوئی که پسرش بود پسرده فی اواسط جمادی الآخر سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بعصیبت رسید بکبوب و دیگر امرا که در باد جیش اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر پیورش نزدیکان قرار داده بخست بکبوبی بر دغیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت کردند و ملک بخشان جشوشت آمیز در جواب نوشته پیسور از اطاعت هر دو یان نومید شد و در ماه رجب اجلکا همراه گذشته بسرعت برق و باد بصوب راد کان که محل اقامت امرا را بوسعیدی بود بهضت نمود و بیک ناگاه بر پشان ناخته تاخی براق و کلوه رمه آن غافلان را متصرف گشت و بکبوب تا دامغان رانده پیسور با بقیه لشکر در دامغان بازگشته و خرابی بسیار کرده قریب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانیدند و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین کوکدان و لدامیر قوقا جلایر را با سپاه و افر بصوب خراسان فرستاد و شاه‌زاده پیسور از توجه امیر حسین کوکدان خبر یافته در قلعت رزستان غمان مراجعت انعطاف داد و امیر حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون پیسور به نیشاپور در آمده آغاز مطالبه و مؤاخذه مسلمانان کردند تا پیش از آنکه چیزی معتد بها حاصل کردانند خبر وصول امیر حسین بشنود و پر ملتهای خود که انشتند و چون پیسور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقده بالتحف السلام و التحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت فوجی از سپاه‌وران غور را بجانب بادغیس فرستاده و جهات بکبوب و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت و دران حین سید بدرالدین عتیقه با سایر سادات مشهد اندک ساوری ترتیب نموده بملازمت شاه‌زاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام کشادند و چون آتش غضب پیسور مشتعل بود و لب بجواب نگشود و سادات را رخصت جلوس سر نفرمود و ایشان از غایت پشیمانی تا غاز دیگر بر پای ایستاده بعد از آن شاه‌زاده با زمین سر آورد و گفت سپاه را تعاقب نباید نمود و مطلوب کوسفند قربانی است بدرالدین فرمود که منت داریم حصلان بعتبین فرمائید تا زودی این مهم ساخته شود پیسور سعید کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند و سید هزار اردو پانصد هزار جو با سایر ما یحتاج بستانده باز دو رسانند و خود متوجه جام شد و بعقیب آن سعید کس را همراه بشهر برده بهر جماعتی را در محله فرود آورد و همان شب همه را جامی دیگر از پیسوریان که تهیه بود او معاملت بدانجا رفته بود تقبل سانید و از اسپان و اسلحه ایشان پیشکش تمکین مرتب ساخته چون امیر حسین بدان حدود در سید باستقبال برود امیر حسین کشاه و سادات را بواطف بیکرانه نواخت و شاه‌زاده پیسور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اندی نماید اما چون چند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید فرمود که کوشکی مختص گشته فرستادگان را بغیر تر لد و زچیزی ندادو نبذا را نکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهة آسایش در الانک راد کان توقف نمود و در آن ایام بکرات پیسور و بکبوب نواحی دارالسلطنه هراة را تاخته و رباب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب مردم و جهاتی که ملک و عیت ایشان از باد غیس هراة برده بود نمود ند تا بآن وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان نخان ملتفت نشد و بهیچ چیز نخکشان پس نداد و پیسور و بکبوب ناچار گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین بتواتر انجامید و شاه‌زاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف کرسی خراسان و امیر حسین و او اخر سنه تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را بانعام و احسان بنواخت و با تفاق او از عقب پیسوریان در حرکت آمد و جمعی از ایشان را کرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کپک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال پیسور خبر یافت و بنا بر کینه که از وی در خاطر داشت شاه‌زاده کان بعظام الطحکیدای و رستم و سکلی خواجه و غلاوه را با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که ناهم پیسور و بکبوب بالمقطع رسانند بازگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نمائید تا علی السرع الحال هم پیسور و فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس برانق کرده از عقب مردم کپک خان ارسال داشت و چون این لشکر بجوشک رسیدند شنیدند که سپاه جغتای پیسور و بکبوب را بدست آورده کشته اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امرا کپک خان بعد از علی مثال بده فرسنکی اردوی پیسور رسیده مهمانیان پیش سروران سپاهش فرستادند ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید لشکر ماوراء النهر پیوندند و بعد از آنکه شاهزاده پیسور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را او کلکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقدور بجانب خصم رفته بشاه زاده کان جغتای پیسور بنا خفتند و اول بکبوب رسیده سرش از تن دور انداخت و پیسور چاره جز حضور و فرار ندانسته الطحکیدای هزار سوار اعتبار او را سال اشت و آن سوار ان سه روز علی ساقتا نمود ند تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده تعقیبش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر او لاد شاه‌زاده

رسید دوبیت یکس تعیین نمود که مال فراوان از سلطان انکمان بستانده بدو رسانند و آن مردم بنیشاپور

شاه‌زاده یسوجوکی و قران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر گرفته و غنیمت نهایت تحت تصرف درآورده روی بدیار خود نهادند و فتنها را آرام و خواطر خراسانیان را اطمینان دادند **کشتار در سیان و وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان** در اوانی که جنود ربانی ولایات خراسان و وصول شاهزاده یسوجوکی بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم جهة دفع شر او روان گردید بعد از چند روز امیر چوپان بنیروی عزم امداد امیر حسین از قراباغ آران مهضت فرموده بییلقان شتافت در آن اثنا پادشاه او زبک از جانب دشت بدربند آمده جمعی از امراء بزرگ را که آنجا بودند بزخم تیغ و سنان بگذرانیدند و چون گرنجکان سلطان علیشان بپیوستند با یکدیگر و هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع امداد گشته کنار آب کر رفت و فرمود که جمیع لشکریان و شاکری گنجکان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آیند تا در نظر باغی بسیار باشند و در اطراف آب سپاه او زبک یک یک از ولایات را غیاث مختند و هر چه میافتند میبردند و امیر چوپان از خبر دار و بییلقان شنوده دفع او زبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی دانست و با دو تومان سوار جرار اختیار کرده بار دوی همایون پیوست لشکر او زبک چون حال بدان منوال دیدند بمضمون کلمة العود احمد عمل نموده باز گردیدند و امیر چوپان از آب بگذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی بقتل رسانیده فوجی را اسیر گرفته نظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان بشیر از بشیر در تربیت چوپان فرمان گوشیده پایه قدر و منزلتش بلند گردانیدند آنگاه امیر چوپان بعضی از امراء و نوئینان که در وقت وصول سپاه او زبک بدربند گریخته بودند بموقف عرض رسانیده و اشته قوریشی پسر الینداق را بازمرهٔ دیگر چوب باسیاق زده و طایفهٔ را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینهٔ چوپان در دل گرفته خواطر بران قرار دادند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند بعد ازان سلطان بمقر خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و دو پسر خود حسن را بر سر آغزوق گذاشته بجانب کوکچه تکیز توجه فرمود و بدین فرصت غنیمت تمرده ماندگرک از عقب رمه چوپان پویان شدند و مخبر بچوپان نویان رسانیده او را با ورنیاورد و بنا بر رفع مظنه ابوبکر و ایسنبوقا را تهیهٔ تحقیق آن قضیه باز گردانیدند و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوپان بعد از رفتن ابوبکر و ایسنبوقا قبول خود باز گذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان همنشب بدار سیده او را هر چند جستند نیافتند و یورت را غارتیده روی بار دوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بیک را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون ایرا مخالف نشانی نبود وزیر منی از صدد حکم سلطان بر قتل چوپان در حکم آورده بودند و بردم عنیود ند آنحدیث را چوپان شنیده خاطرش دغدغهٔ تمام پیدا کرد بنا بران بتاختی طی مسافت مینموده خواجه علیشاه بپیشباز بحدود شتافته واز وفور عنایت پادشاه خبر بافته قاصدی بزنهار امیر چوپان فرستاد و تازه و خود را بسلطانیه رسانید و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرده آنچه از امراء دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از اجانب امیر ایرنجین که پدر یکی از خرجهای سلطان بود و قوریشی و قتاق و ایسنبوقا و بوقا ایلدوجی و غیرهم از امراء مخالف سپاه بلا انتهاء از حدود آذربایجان فراهم گشیده و از سیفید رود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت بامیر چوپان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار گردانیدند و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت بترسانیدند ایرنجین بدختر خود فرستاد که اگر سلطان با ما در مقام عنایت است باید که فرد اعلمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفیدرا دیدند در جنگ دلگرمی نکرده با هم گفتند که ابوسعیدیان از ما ترسیده اند بهزور موفور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده ازین جانب نیز سپاه پادشاه برایشان حمله نمودند در آن اثنا سلطان فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد برآوردند بدین که هر کس بود دشمن شیخ علی است بدین گونه بشنید سر انجام کار و نمایره خشم و کین امیر ایرنجین از مشاهدهٔ سیاست انجوان نازنین استعمال یافته با تفاق مسکوه و خوش شاه زاده گریخته بیلان سیل خروشان و دریای جوشان عنان گیران بمیدان تاخت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته نزدیک بآن رسید که خشم رخنی روی نماید درین حال پادشاه بسود و چهل تن نفس بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را نهنگ آسا در بحر محاربه انداخت و امراء و سران سپاه از طاقهٔ برات پادشاه عنان تماسک از دست داده یکبار بر مخالفان حمله کردند تیر تعدیه را چراغ شیشه بران آن بیلوانان مغاران بود و تیغ و سنان ایشان باژوان دشمنان مصاحبت مینمود نظم متهما در معرکه کرد هجر چون حزد تیرها در سخنها کشته روان چون روان حلقهٔ بندا جل بر پای هذاران رکاب رشته دام فنا در دست مکاران

روح ۲ ۲

در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزید و بموافقت دولت ابوسعیدی بادی برخواست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معروف زائل گردانید بحیثیتی که یکی را دیر نخواست زان کوهسار بزد برخ دشمن بهفریاد و امرا حاضر دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغاق و سیونوقا در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و سلطان محمود تا ایشان را سلطانیه برده از داری بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق عمر حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمشی و سپه سالار عبدالرحمن و بوقا ایلدوجی و چوپان قراوناس که ازان دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سوتای عبدالرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را بتیغ تیز بگذرانید و قورمشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان از محاربه چوپان مباشر امر محرب گشته بود مقرر شد که نشان بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نماید باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادر خان فتح نامها نوشته باطراف ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمایه و تواتر آلائه

ذکر بعضی ازوقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادر خان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیر چوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادر خان شاهزاده ساتلمیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه عفت مآب اقامت نپاه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود و در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و بعد ازین سال امیر تموتاش بن امیر چوپان با غوای جمعی از مردم نادان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده در ممالک روم خطبه و سکه بنام خود کردانید و بدعوی آنکه مهدی آخر الزمان است لب کشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا ممالک عراقین و آذربایجان را تحت تصرف در آورد و با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمه ازین معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد تموتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کردستان شتافت و چوپان نوئیان امیر تموکاخی و قاضی نجم الدین طیبی را که خمیر مایه آن فتنه بود بدرگاه تموتاش رانید فرموده بدرگاه پادشاه رسانیده و سلطان ابوسعید بعلاحظه خاطر امیر چوپان گناه تموتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه شتاق اسباب نازخاتون در ولایات سلطانیه مرتفع شد بتحصیل بن تحمل انکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی تحمتای که حظیت تمام داشت قبالهٔ کهنه بنام نازخاتون بنت امیر کردستان بدست آورد و آن را به نزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن توتوان نوئیان در زمان بلاکوخان نازخاتون را اسیر کرفته بود و بحکم ربیع اسباب و املاک نازخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نازخاتون بسیار است و امیر چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را مصحوب قاضی متدین بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و غرقان و بهدان بجهت تصرف در آورد و ندوان حدیث غریب در میان خلق شهرت تمام گرفت بزرگی که از ممالک مزرعه تمنای داشت میگفت این موضع داخل املاک نازخاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق برآمد و امیر لیمن قتلغ و خواجه رشید زبان بنصیحت امیر چوپان کشاده طوعاً و کرهاً او را از مقام خرخشه در گذرانیدند تا بهان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان که اغنیا را و اعتبار امیر چوپان بمرتبه کمال رسیده قاضی نجم با تفاق دیگری از اهل ولایت عزیمت کهنه که دولت بسمک مشتمل بر اسباب و املاک دوسه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه بساخته ایم و کاه این قبالجات را که بنام نازخاتون است یافتیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیراز در خلال تصور کرده و کلاء او دست بتصرف بزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجائی رسید که اسبابی را که بدوسه هزار دینار میارزید مردم او بهم انکه گویند ملک نازخاتون بوده بدوسه دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نوئیان کفت و شنید کرده و ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نازخاتون از سلطان کرفته بمتصرف وکلاء امیر چوپان گذاشت و از خاصه خود بسبت هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب در گذشت و نشانی موکد بلعنت نامه در قلم آورده آن قضیه نابایسته را مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده بصورت نیز نافع تفتاد و خواجه در راه جان بجان آفرین بجواب منعرت رب العالمین سپرد نعشش را بامانین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطه تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده بود دفن کردند از فوز رضا بلا کو خان و اولاد او و غیر خواجه علیشاه هیچکس با جل طبیعی فوت نشده و خواجه علیشاه با صابت رای و تدبیر و فطانت و وقوف و کاردانی در سر انجام امور سلطنت

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیه رفیعه مانند مدارس و خوانق و ربطه و مساجد تعمیر فرمود و متعلقات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابو سعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده مخیر است که منصب وزارت را یکی ازدو پسر او دهد در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تغلب نمودند و هم بدانجا انجامید که هر چه پدرشان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان دادند و مکتوب و محذول در کنج خانه نشسته در فکر سر انجام قوت لایموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابو سعید بها در خان بعد از فوت خواجه تاج الدین علیشاه جیلان متعلق بر کن الدین صاین گرفت و کمال الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و در کن الدین صاین چون بسیاری سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانیده و امیر چوپان نیز فوتا فوتا در تقویش امور و ما و را بو وزارت سلطان منصب فرمود **گفتار در بیان اسباب تغییر مزاج سلطان ابو سعید بسبب امیر چوپان و سلدوز و ذکر سوانح خرمن عمر او و اولادش مانند شمع جهان سوز** خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود که طراوت عذارش سلسله بر کمر ک طرهٔ زردی و صباحت رخسارش از ماه و ستری گرو بردی بعقد ازدواج خاتون نام و امیر چوپان آن حور پری را در اردشهر سنهٔ ثلث و عشرین و سبعمائه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین کورکان بن امیر قبوقا، جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرک عبارتست منتظم داده و در سنهٔ خمس و عشرین و سبعمائه سلطان ابو سعید را که در سن بیست سالکی بود بسنت بعقد ازدواج خاتون تعلق پیدا شده عنان صبر و قرار یکبارگی از اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چو دل در سر زلفش مست رفت اگر شاه کربنده از دست رفت و این بیت که ثبت می افتد از خاتمه مرثیت که جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت سیا بمصر و لم تا دمشق جان معنی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون پایه اقتدار چوپانی بدین مرتبه رسید که مطلوب خان باشد باید که شهریار اطلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابو سعید بعد از تمکن اضطرار بحری نزد چوپان روان ساخته شمهٔ از مافی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی نه بروفق مراد پادشاه گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید نربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیه ضمیر منیرش نشست و این مثل قال در آخر تابستان در ییلاق و حال واقع شده و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظه آنکه هر گاه میان محب و محبوب حاصل کرده شاید موجب عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد و خاتون بقراباغ آران فرستاد و سلطان را طوعا و کرها بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بدیهٔ السلام رسید سلطان و خاتون بیشتر از پیشتر بر شهریان ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق کو نیست زهر خیره چه دانستم که درد اهرمن افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک البصره الدین خطاب داشت و سمت تمامی حاصلات و ولایات در قبضهٔ اقتدار چوپانیان است و با وجود آنکه بیشتر امرا و وزراء ارکان دولت را اعتباری نیست بیت زر و زور و داد و دهش ندارند شیشه از آنکه بسی سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جا گیر آمده این عم ضمیمهٔ الم عشق بغداد و خاتون گشت بنا بران از غرکاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد بیت جاندار در کنج انوان خویش نمیکرد هزار جان خویش و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که اکثر معموره ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی کنون سخن بکن هر چه خواهی که گویدکمن و سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بروجهی سلوک نمائی که من بفراغت توانم بود و تا اکنون باری روزی بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان نیابت و سر انجام مهام خاصهٔ سلطانی متعلق بوی میبود اشکایت کونه کرد و چوپان متفکر و حیران از غرکاه سلطانیه آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود باوی در میان نهاده گفت باید که تو در نیکو خدمتی همشیرهٔ مساعی جمیله مبذول داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهة خاطر تو آن را ببروی من نیاورد نه آنکه جان را بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داده که من روز و شب بپای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش بامتثالت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود کذشته ام و بخلاف رای او مرکتبی نمی نگاشته ام اما چندگاه شده که مزاج پادشاه نسبت بجود متغیر میبایم و بسبب همینی را فرجناثت صاین وزیر امری امید انم چوپان خونان بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گردنش از بار سر سبک سازد و بنا بر آن در وقت دمیدن گل در بستان بهار بضبط و ربط مهمات و ولایات خراسان از سلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر اکرنج و امیر محمود و امیر محمد بیک و صیان وزیر را صحبت خویش برد و دشمن خواجه را بدستور در خانه نگذاشت و سلطان همدران و آن از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که تریشیرین خان در حدود کابل منزل کرده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنا بران بسر خود امیر حسن را با سپاه جهت دفع مخالفان فرستاد و تریشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داد و اکثر و فرهاد دران چشم و کمین لغزیده در زمان و زمین افتاد و آخر الامر امیر حسن غالب آمده سپاه تریشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و اوراق مصاحف و صحف فرار را زیر دست و پای انداختند و حسن دراوا خر شهور سنه ست و عشرین و سبعمائة از آنولایت مراجعت فرمود و بحدت پدر پیوست

کیفیت حال بازبنوداد دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی از پیش خود گرفت و در غایت استقلال بسر انجام مهمات ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی تتمه ارمانی التضمیر خویش با بعضی از نزدیکان در میان نهاد یکی از ایشان مجال حیات یافته گفت دمشق خواجه با یکی از ندمای او لجایتو سلطان که در قلعه سلطانیه میباشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که بهر دمشق خواجه نزد مجبوبه بقلعه رود مرا گاه سازید و همدران ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمائة بود علبه عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت و سلطان واقف گشته حکم بهایون بقتل او صدور یافت آنچنین را زهره نبود که بر بن فعل اقدام نماید بجهت اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق گردنشان آورده سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست ما کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن این خبر عنان شکیبائی از دست داده باده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بگاه بینی او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه در آن روزها را که بهترین اسپان الوس بلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیز تک مانند اسپ چوبین در بساط رستم از رفتار باز ایستاده هر چند دمشق خواجه خواست که تبار یانه سیاست آن را بگیرد میسر نشد لاجرم خیال خبیث نموده و قصه شمشیر را گرفته تا بر کشتن او از نیام بیرون نیامد و مصر خواجه بوی رسیده خواست که همچنان او را بخر سانداقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت حال باگفت سلطان مهره نشانی انگشتری بوی داد و مصر خواجه آقا لولو را موده بضرب شمشیر مصری روز غره دمشق را بشام اجل رسانیدند و در روز که ششم ماه شوال امسال مقصد و بهیت و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت مفلسی که بامداد آن روز امارت خراسان داشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن همم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی منصوب بگی از معتمدان زردا مارت خراسان فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین بطراف دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان اثر نگذارند و مفتش تفتیش سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام تاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در سادات براه باردوی چوپان رسیده نشان واجب الاذعان را پنهان با برار سانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم با تفاق پیش او رفته کیفیت حال باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابراه ذمه کردند و در اظهار موافقت و اتحاد در هم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر خرم و فرخ نموده چون مجلس بگشت و لدبرز گترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در یکدیگر و بر عهد و پیمان ما را اصلا اعتماد نتوان کرد مصلحت دولت در آنست که هر کس که سلطان ابوسعید را بیشتر سد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطه ضبط در آوریم اگر سلطان ابوسعید بدیجانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا بهر گاه مارا گمنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داول خود از وبستانیم چوپان این سخن مستحسن نداشت و بگرفت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بجا طر تواند گذرانید آنگاه صیان وزیر را که همیر مایه آن فتنه سیه دانست بحضور طلبیده و جلاد را گفت که با تمام هتم این نا تمام پرداز و وزیر متحیر شده مجال قتال و قتال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا در صیان بدو نیم زن جلاد پرسید که بسبب این تمنا چیست ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته تظلم بدو گفت زیرا که چنین گمان کند بر شما اعتماد از دهان سنانه بخر تیغ فرجام آن چنین دست آخر سر انجام آن بعد ازان امیر چوپان با هفتاد و هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

سمن نیاز از

عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و نوئینان را سوگند داد که با وی مخالفت ننمایند و چون شاران مراحل قطع کرده بسنجان رسید بخانقاه معالف پناه شیخ رکن الدین علاء الدوله رفته نوبت دیگر در مجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از وی تخلف نکنند و از آنحضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت ناریهٔ غضب سلطانی را فرو نشاند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عناد نیاید چون بر گشتن مشق خواجه انجام نموده نوبتی سپاه و شیخ کرة الدین علاء الدوله التمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام معظم و احترام شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدوزانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایرهٔ نزاع و شین سخنان بمزبان آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان بصورت موافقت روی نماید آنپادشاه و امرا آن تصلیح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت رایض دام و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او از نکشیدن تیشه در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود و چوپان بغرور موفور از سمنان روانشد چون بنزل خوار رسید میان او و اردوی سلطان یکروزه راه بیش نماند امیر محمد پسر کچکنه که خال سلطان بود و امیر سیکبرز و دیگر امرا باسی هزار سوار قرعهٔ عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان بر باقی امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان روی بولایات خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته و در اثناء راه شاه زاده ساتیبک را که زوجهٔ او و خواهر سلطان بود اجازت داد که پیش برادر رود و خود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان باز کشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که در ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد یکی دو لشکری فریاد بر آورد که این چه رای نامصوابست ملوک هراة با که وفا کردند که با ما کنند بیت صحبت کیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند دانشمندان بهادر اینمعنی را عذر قتل نمودند و امیر نوروز را که فرشته تسلیم قتلغشاه فرمودند چون نامهٔ عزیمت چوپان بهراة رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد و اظهار اخلاص و نیازمندی کرد همگی در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رسانند بموجب صلحت حرکت کرده پیش و اخته اموال او را بملک فارس مقرر و سر افراز گردد و ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نموده آنچنانکه شایسته بود در انجذ تش فرستاد چوپان از آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس بدو ل انجامید آنگاه در این واقعه ناگزیر نهاده سته و صیت فرمود اوّل آنکه سر شش را از تن جدا نسازند دوم آنکه خون او بر زمین نشانی بارد و فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه کردانند دوم آنکه پسر او جلاد خان که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال او را نزد ابو سعید سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده خونش نبخشد سیوم آنکه کالبد او را بمدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم برده در غاری که در آن بلده طیبه ساخته بودند بنهند خون او را بملک غیاث الدین تربان بقبول این ملتمسات کشوده اشارة نمود تا جلاد چوپان را بمنبه هلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمائة بارد و رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثناء راه شنود که نعداد خاتون در حرم پادشاه در آمده و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم وغدغه بجا طرش راه یافته کسی بخراسان باز گردانند تا جلاد خان را بقتل رسانیده خود بآستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بمعسکر علاء فایز شد اما بواسطه اعتبار بعداد خاتون همتش از پیش نرفت بلکه ملک را در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاد خان را باوجان آورند آنگاه سلطان ابو سعید مبلغ چهل هزار دینار در خرج محمل افزوده حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بگیرند و از انجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و انجماعت بموجب فرموده عمل نموده در سایر منازل تابوتها بمحمل بودند و در روز عید اضحی حاجیان ران جنایز نگذارند و همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالی مقدار حسن بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در مقابله مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب میبود و در مطلع سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفای نیت و نقاوت طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در راه مصر و شام عمارات عالیه که ماحی آثار قبایحه و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بان واسطه آن بلده مکرمه را مرفع و مهنو ساخت ذکر

اولاد امیر چوپان چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از انجمله یکی موسوم است بتالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابوسعید بهادر خان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت نمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان کریزان گشت حسن و تالش بازندران افتاده و از انجا بخوارزم رفتند
قتلغ تیمور که از قبل پادشاه ازبک در آنولایت حکومت میکرد پدر و پسر را بمراعات فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را برتبت ترتیب سرافراز ساخته
با سپاهی بحرب هرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی بمذه آمده عدد گذشت و بعد از آن تالش مرض طلبی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن
که حاجی بیک و غرغ حسین نام داشتند حاجی بیک را پسر غرش شیخ حسن کوچک زیر دست او غرغ حسین را سلیمان خان بجهان جاوید روان فرستاد و پسر دوم امیر چوپان امیر
تیمور تاش بود او خبر اندراس اساس حیات پدر و برادر در پیواش شنوده و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم بحصن بود و آخر الامر با اموال فراوان بحضرت شتافته
التجا بملک اصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرموده و ملک ناصر چند روزی نسبت بتیمور تاش در مقام عنایت
و التفات سلوک نمود و چون دید که بیشتر اعاظم آنولایت معتقد او شده اند ترسید که مبادا هوای خروج نماید بهنگام فرصت سر تیمور تاش را از بدن جدا ساخته
نزد سلطان ابوسعید فرستاد و آنسر در شوال سال مذکور بقصبه بیست و هشت در یلاق اوجان رسید و تیمور تاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک ملک اشرف
و ملک اشرف و مصر و دو کرا شیان در داستانهای آینده از مساعدت وقت تا موال است و پسر سوم امیر چوپان دشمن خواجه بود که کیفیت کشته شدن او در خبر ایشان
آید و دشمن چهار دختر داشت یکی از انجمله دلشاد خاتون است که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان او است و پسر چهارم امیر چوپان محمود که در کرستان حکومت
مینمود و محمود در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن
کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلاد خان است که ذکر شهادت او سابقا
مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان سورغان بود و مادر این پسر سباچیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان که بسوگشاده و یاغی هاستی و نوروز
نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان بکین که من بعد تقریب در خبر ایشان آید انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مشرف شدن بغداد خاتون**
بمناکحت سلطان ربع مسکون نظم عشقست که شیرزنرا بزن آید زو و زبرچه کمان بری فرو آید زو که دوستی کند که جان آساید که دشمنی که بوکه
خون آید زو مشاطگان عرایس اخبار چهره بگریختن را بدین گونه آراسته اند که بار وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد
و انقلاع او انقطاع خیزان شر و فساد مهر بغداد خاتون بنت چوپان همان دستور دلهمیر میگیرد تاج و سریر تمکن بوجود بیهیچ وجه پادشاه روی زمین بدون مواصلت
آن زهره جبین مکتسبای نمی توانست نمود نسبت هر کسی در پی کاری و هم با یار همان دل سامان ورد و همان عهد همان یار همان آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده
گفت که پیش امیر شیخ حسن رود بهر حیله که تواند او را از سر بغداد خاتون بگذراند قاضی برحسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعبارتی که دانست ثمثه ایشان
خاطر پادشاه بدان مفارقت و موافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس خان و خوف جان خان و مان با بر پرداخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت
منقضی شد و علیه شهور معتقضی گشت سلطان او را بحباله نکاح در آورد و بغداد خاتون بای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن
گرفت و بار دیگر همات چوپانیان صفحات سامان پذیرفت **بیت** بلی عشقست پر افسون و نیرنگ کهی صحبت کار او کهی جنگ و در شهور سنه اثنی و ثلثین
سبعمائه جمعی از خاصه ان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از
موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بجنبید ما او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد
خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چند گاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانیان تحقیق پیوسته بار دیگر بابغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد
و حکومت روم را با امیر شیخ حسن تفویض فرمود **گفتار در بیان ثمثه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر**
سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بخیر ظهور رسید خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین
فضل الله و مسامی عنوان او ان جوانی بود که خلاصه اوقات ارجمندی است باکتساب فضایل انسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف مینمود با اندک زمانی حقایق اکثر
علوم معقول و دقایق بسیار منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اوصاف فضل و هنر آراسته کشته رایت مخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت
بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام
مشرف شده از رکاب همایون در گذشت در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادر خان امیر دشمن خواجه بن چوپان را بعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب

بجانب قرین التفات داد باصطواب امراء ارکان دولت مقالید رتق وفتق ومفاتیح قبض وبسط مهام ملک ومال در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاده واز اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امور وزارت بانجناب شریک گردانید اما بعد از انقضاء هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بسر شغل اصلی رفته صاحب سعید مستقل گردید آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث واستحقاق بر مسند فرمانده نشسته بحیاز مراسم عدل احسان وابقاء معالم امن وامان و اعمار ممالک سپاهی ورعیت وتکثیر عمارت ورزاعت قیام واقدام نمود ودر تمهید ارکان دین مبین وتشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین جهد واجتهاد تمام فرمود ونهال آمال اهل فضل وکمال از رشحات سحاب افضالش شکوفه ونمامیدرفت وریاض آمالی علماء ربانی از نظرات احسان بی پایانش صفت طراوت ونضارت گرفت نظم تا بانانف دولت او تو در داد آواز بر عالمیان گشت در رحمت باز پیرانه سران کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان تو جوان گردد باز وچون رایت عنایت واختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت اثبات واقتدار سر منکب دولت جمعی که بسعادت نجابت ورشد ذاتی آراسته بودند وآنچه بیگانه سیرت بخلاف عقیدهٔ آنجماعت همه را منظور نظر مکرمت واحسان گردانید ثبات ودوامشان را کفیل محو توکه با دشمنان نظرداری از فروغ ضمیر وانشش پذیرفتند وفضلا آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بصفحات مطلع سعدین تافته که مادری طغای لدکوچ بقانون کهبود قاورا ایل سن رشد ونمیز در ملازمت سلطان ابو سعید میبود وامیر دشتی خواجه بن بچوبان امارات ظلم وضلال در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت واو بار از آمد شد او دوی سلطان کامکار مهجور گشت ومادری طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان از غایت نیک نفسی ودشتی را از قصد آن بدکیش منع کرد واو بار دیگر بملازمت پادشاه برمیان بسته مترصد فرصت میبود تا تغییر مزاج صاحب بخشش تاج را بسنت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت وجنایت کرده در استیصال آن دو دمان سعی بسیار بجای آورد وچون آن مهم برحسب تمنای او پیش نرفت واموال وجهات فراوان از متروکات امیر چوپان واولاد او گرفت رایت نخوت برافراخت وبحکم ربقهٔ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت ساخت وپس از انکه بآن ولایت رسید بسعت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد ولجاج کرده میخواست که تومان هراة را نیز تحت تصرف در آورد واما خواجه غیاث الدین محمد چون ریاحی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد ودر وقتی که ملک غیاث الدین از ارد وی ظفر قرین بجانب هراة میرفت طغای نامی یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر بسیر راه فرستاد تا یراق وجهات ملک را بحارت وتاراج برفت ودر ولایات خراسان دست بظلم وبیداد برآورده اموال مسلمانان را بناحق میستاندند ودر هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر میراندند چون اخبار این افعال بمسامع سلطان کامکار رسید در غضب رفته تیمور را جهته کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید ومادری طغای قبل از وصول تیمور خرخشم سلطان را بسنت بخود کشیده بود وجهته تدارک متوجه گردیده در اثناء راه آن دو امیر بر یکدیگر دست یافتند وبا هم خلوت کرده ومراسم اتحاد واتفاق بجای آورده خواطر مبارک برین قرار دادند که بعد از خاتون وخواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از ان در مقام خدمتکاری آمد مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند چون میسر نشد که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشهٔ خود را اعلام فرمودند وچنان مواضعه کردند که مادری طغای بسلطانیه رود اگر تواند که پادشاه را در قصد آن دو غریز با خویش موافق سازد فهو المطلوب والا گریا بهند ام نهاد حیات سلطان بر بندد دیگر او را مدد باید دیگران را اعلام نماید آنگاه تیمور در قزوین متوقف شده مادری طغای بسلطانیه رفت وسلطان بواسطهٔ ظلم وبیدادی که از وی معلوم نموده بود او را بسیاسگاه راه نداد وبعد از خاتون که قتل پدر وبرادران را بشامت بیداد ست باوی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم مادری طغای سر آسیمه شده با امیر قورین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود وتیمور وعلی پادشاه را بزبان آورد واز وی موافقت طمع داشت قورین او را بوعده فریفته صورت حال با خواجه غیاث الدین محمد بازگفت وسلطان ابو سعید نیز از بعضی ایماقان شمه از ین حدیث استماع فرموده واندیشه بود که آن عمده مشکل را بامال متکل نگرداند ودر آن اثنا مادری طغای جهت از دیاد اعتماد خاتون کرمسلی ساخته در مدرسهٔ که متصل سرای خواجه غیاث الدین محمد بود بازداشت او را بشان را کفت هر گاه بجناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهند دست بردی نمایند وخود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت وگفت میخواهم که خواجه را در خلوت ببینم برادر وزیر با او گفت که حکم ربقهٔ نفاذ یافته کیست آخر فریده باسلاح نزد او نیز رود واسلحه او را بازستاند وفوکرانش را نیز از دخول منع نماید مادری طغای تنها بخانه در رفته بسنت بخواجه آغاز تواضع وچاپلوسی کرد وگفت نوعی میباید ساخت که مونث دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح

وجنایتش

گرداند و خواجه این معنی را قبول فرموده فرمود که شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض نایم نامزی طغای پیروان رفته و بوکران خود دوست بهمان خیال در مدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد و یکریز برداشت خواجه ازان در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید که چندروز شد که نامزی طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار دراکت سعادت بساط بوس میکشید پادشاه از غایت سلامت نفس و زیرتعجب شده فرمود که بیرون میدانی که نامزی طغای توجه اندیشه دارد و خواجه عصمه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هرکس بهیچی در باره من بدانیدیشد بمقتضای ولا یحیق المکر السیئ الا باهله باز عاید کرد و سلطان همان لحظه باجذه و قتل نامزی طغای فرمان داد و آن حرامزاده تمکنت ازان حکم خبر یافت و مغصوب فرار شتافت بحیل انکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان انجائی را جمع کرداند و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و لیکن خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم الچیان را مثله و اجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا نامزی طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت مجدد و دری در کوه رود فرود آمده یکی از لوکران را بجهة آوردن طعام بهورت حاجی ایتماس الغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی ایتماس کیفیت واقعه را دانسته باجمعی سوار شده و او را گرفته و دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد ازان سلطان هشت آیین کسان بقزوین فرستاد تا شقیه را در انیز بدار الملک رسانیدند و در روز غرة شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه که عید نظر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بعمارت خراسان و خواجه علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت مکان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد نامزی طغای را امیر ابراهیم مراهم مندمل گردانیده و باندک زمانی باردیگر آن بلد را بسر حد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه ایجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بود و در خارس حکومت عمید و ازان منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر ایناق در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز و توابع آنمقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از غل جویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن قتلغ و امیر سلطان شاه بن نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد پیل تن را که از جانب مسافر ایناق نقاره تمام در خواطر انشته باخود متفق ساخت و باجمعی کثیر سوار شده بیک ناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر کرداب بلا را بخود محیط دیده بهر حیلکه که توانست کریخته خود را بخانه سلطان رسانیده و امرا تا در گاه پادشاه دنبال تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بشمشیر بپارد در آن اثنا امیر تیمور خان بن امیر چوپان و خواجه لولو با غلبه تمام عهد و سلطان عالی مقام آمدند و امرا و اعیان خان مراجعت الطاف داده پادشاه یکیک ایشان را بگرفت و حکم قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون ایشان را در خواست کرد و امیر محمود و ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوچی فرستاد تا سعید نگاه دارد و سلطان شاه بن نیکروز در قلعه سیرجان محبوس شد و محمد پیل تن در ری و محمد قوچی در نطنز محمود شاه ایجو در تبرک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستادند و تمامی بقایا نیز در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید در گذشت کرّ محمود شاه که بهمدان آوان جریده او بعضو اغماض مقابل گشت

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابوسعید

در ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوش در تن مبارز صف شکن سحاب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان ابوسعید بهادر خان خبر توجه سپاه و شت محقق استماع نموده بجدود اران بمضبت عزم فرمود و در سفر مزاج پادشاه بحرور از نهج استقامت انحراف یافته سر حد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک تحسنی دست داده سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکس کرده بمعنی از اطبا حکمان بر زندگی پادشاه زبر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند تا فایده بر استمال او عذاعتر تب گشت سلطان در سکرات افتاده کارانه تدبیر بناوپیر در گذشت مصراع بر خیزای طبیب که بگذشت کار از ان در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابوسعید در اوقات حیات دلشاد و خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک خواتین جوینی انتظام داده و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد و بنابران بغداد خاتون بر نبرداد ن پادشاه جبارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش متبرات آنجهانی پرواز نمود و عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را معاً جمله از زوجات سلطان ابوسعید بهادر خان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف جمع خمسه و برادر زاده در نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید در سلک اسلام انتظام داشت پس این معنی قابل میباید شد که سلطان ابوسعید بخست بغداد خاتون را مطلقه کرد اینده بعد ازان دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره مدبر طبیعت سلطان ابوسعید دست از حیات امور بدن کرد تمام

کونه کرد و روح مقدس او را بجناب ریاض قدس آورد و افسر پر زیور سلطانی که سر بسر تقصیر فرو دمی آورد و در وهی بر زیر خاک نهاد و تخت فیروزبخت خاقانی که از جوهر
سکندر رعایت داشت خوار و زار در کوشه افتاد و حیف کز بگرید تاج و سوز و تخت کی باشد بعید برزوال دولت سلطان اعظم بوسعید امرا و ارکان دولت
و لباس سوکواری معاندان فرمایه و اغنان و زاری حسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در مزاری که در نواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنا فرموده
بودند بخاک سپردند رحمت بیمنتهای پروردگار بر او باد و بساغ جنان شاد و مغفور باد **ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر**
بودند با آن پادشاه عالی مقام از جملهٔ عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادر خان
بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش مشرف بوجود فائض الجود صافی طویتی اقتران داشت که ماطن جبههٔ میامنش مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر منیرش
پذیرای مهبط انوار حقایق نامتناهی نمود و دیدهٔ بصیرتش مشاهد سرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی مثنوی امامت
نژاد کرامت سیر ملاذ انام کرام مشیر ربطن بطون از پشت امام رئسل محمد علیه السلام یعنی سلطان نقبا و معارف شعار مقتدای اولیا مواهب و ثنا قطب
اصحاب علم و عرفان قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تائیدات لم یزلی **شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین الاردبیلی** رزقه
الله تعالی و حورزاده بین التصدیقین فتوحه و دران اوقات ترک و تازیک و دور و نزدیک آستان ملایک آستیان آنحضرت را کعبهٔ حاجات میدانست
و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام عتبهٔ لازم الاحترامش را لوح خواطر میکاشت طبقهٔ اتراک با وجود کمال ابهای که هر گز از فرمودهٔ آن مهر سپهر ولایت
سر نتافتند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می آوردند و چون در وقت ذکر سنت همایون فرمان نفرمائی
ربیع مسکون عنی حضرت شاه دین پناه جل الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمهٔ از احوال آن قدوهٔ اولیا بسود و حضال که پدر بزرگوار آنحضرت مرقوم قلمکاک بیان
خواهد گشت درین مقام خامهٔ مشکین رقم را زسر اطناب دران باب در گذشت و دیگری از مشایخ آزمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی** است
او شرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع احراجات و تکالیف دیوانی از رعایا و قزوین سخنان بعرض سلطان مظفر قرین میرسانید
و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا میشنید و فاتش در سنهٔ اثنی و عشرین و سبعمائه در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و بهمانجا مدفون شد و دیگری از انجمله **شیخ سعد الدین**
قتلق خواجه خالدی قزوینی است که در سلک اصحاب شیخ نورالدین پسر انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالمی متجرد بود و بر رسم حمد الله مستوفی غازان
خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و فاتش در ماه محرم الحرام سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود و مدت عمر عزیزش شصتا و دو سال
بود و از انجمله دیگری عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی است** حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده و نفحات
که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل میشه بود و پدرش در مرتبهٔ وزارت بعد از ان نائب شده و در عبادت درجهٔ
عالی یافت در نفحات مسطور است که ابوالمکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد الیسا باکی در اصل از غوک سمنان بود و در سن نازده سالگی بخدمت
سلطان وقت متوسل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در سنهٔ سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نورالدین عبد الرحمن
کسیرانی رسید و در سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنهٔ عشرین و سبعمائه در خانقاه بکالیه در مدت شانزده سال صد و چهل و اربعین آورد
و گویند در سیاره او فات صد و سی و اربعین دیگر آورده بود و وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه
در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیرهٔ مقطب رنان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از ینابیع
طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از انجمله **شیخ اوحدی اصفهانی است** در نفحات بهمین نحو
یاد نموده که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت معنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت
لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بروزن و اسلوب حدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام و در انجا بسی لطایف درج کرده است
و در سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده و فات شیخ اوحدی در سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغه سر بر زمین فرو شد
رحمه الله و غفرانه علیه و از جملهٔ اعاظم علماء آزمان یکی **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار الایجی است**
او انجناب سر آمد فضلا محققین و افضل علماء مدققین بوده و در مبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته باجاده مشغولی میرسد

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک میداشت پیوسته مدح و ثنای جناب حاجی را بر دیباچه مصنفات خود میگماشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فوائد غیاثیه در فن معانی بیان از جمله مؤلفات آن فاضل نحریر صفاست که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و الحق تحمل علم و دانش خود را در آن سایل بر فوائد بلیغ غیاثی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ستة و خمسین و سبعمائة روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از انجمله واقف مواقف گنته پردازی است مولانا قطب الدین رازی و انجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بوده و شرح مطالع و شرح شمسیه را بهم سرنیش تالیف نموده و از انجمله دیگری حافظ عبد الرزاق الغوطی است که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت وفاتش در بغداد فی سنة ثلث و عشرین و سبعمائة اتفاق افتاد و از جمله شعرای آنزمان یکی مولانا جلال الدین عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که

مطلع از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد جانهاش فرو بارد دلهاش فرو ریزد

و از انجمله دیگری فخر الدین فتح الله بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جمله منظومات اوست که

مطلع صد گره باز بران زلف معنبر عالی را چو سر زلف بهم برزده و از جمله مورخان آنزمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آنصاحب زاده بعد تصنیف کرد و از جمله مؤلفات حمد الله دیگری نزهة القلوب است و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد

ذکر ارپا خان[۲] نسب ارپا خان ۳

که اورا اقبال از وصول بمرتبه سلطنت ارپاکاون میگفتند بارتق بوکا بن قوتی خان می پیوندد بدین موجب که ارپاکاون بن موسه بن سنکقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا و سلطان ابو سعید بهادر خان روزی بزبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایسته امر پادشاهی باشد نمانده این کار بارپاکاون میرسد و دران وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بخیل خانه ارپا خان فرستاده او را بدارالملک طلب نمود چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آئین ایشان است ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند و امرا جوار او را کمر خدمت بسته هریک بجای خود ایستادند آنروز تا شب بعیش و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بسپهر مکان نابیده رسانیدند و روز دیگر ارپا خان بزبان بسالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق تحمل و تنعم سعید نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمدروسی و بجای کمر مرصع کارزیبان بند سمور خواهم کفایت است از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناسب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابو سعید مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه آبروی اسم اعز الدین و الدنیا خواندند و بی شائبه تکلف و غائله تصلف شیوه سلطانی قبائی بود بر بالای او زیبنده و شیمه جهانبانی خلعتی بود قامت قابلیتش را برازنده هیبت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از لولوالای تو اما چون بر ساحت دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و بهم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ستة و ثلاثین و سبعمائة بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپا خان منهزم شده و نیز بطرفی گریخت و بخست خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار کشته در بیست و یکم ماه مذکور بشربت شهادت چشید بعد ازان ارپا خان نیز بخبایث دشمنان افتاده در شوال همان سال در مقام ادجان بعقب وزیر روان گردید

گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپا خان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان

چون ارپا خان بر سریر سلطنت متمکن گردید باخود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابو سعید بهادر خان معتبر بوده اند معدوم نشوند نظام امور مملکت در قبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابران اغلب بعضی از امرا و اعیان دولت پیش نهاد همت ساخت و بعضا خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابو سعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمائة بقتلش فرمان داد و خواجه لولو در حمام آن بیچاره را بشربت شهادت چشانید آنگاه ارپا خان در میان زمستان لشکر بجانب دربند شروان کشیده زیرا که پادشاه اوزبکان کنبار آب گرآمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپا خان طایفه رسپاهیان را از آب گذرانیده تا زغقب اوزبکان درآمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و همینی موجب انهزام مخالفان شده ارپا خان مظفر و منصور بدار الملک تبریز معاودت فرمود و شاه مانده مسائی بیک بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش درآورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه ایجو را بتهمت آنکه یکی از

یکی از اولاد و اعقاب خان را در خانهٔ خود پنهان کرده و اعیشه خرج دار و تقبل رسانیده و اولاد امیر محمود شاه و امیر شیخ ابو اسحق از تبریز بیای و روادی گریزنهاد مسعود شاه بر دوم پیش امیر شیخ حسن رفت و اسفنج ابو اسحق بدیار بکر شتافته با میر علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود و از مخالفت ارپا خان دم میزد محق گشت و بهمدستان او ارپا خان توکل قتلغ را که بسنش باوکه ای قاآن می پیوست با دو پسر خود شیخ مظفر علی جهتی سیاست کرد معاندان آنخان ثمرهٔ ازما مرا مانند امیر محمود این قتلغ و سلطان شاه بن نیک روز و محمد پسلیتن که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان معتقد بودند از بند نجات یافته بلازمت ارپا خان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی ضمنا و اشتغال بزیان فتنه نمی نمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابو سعید بهادر خان حامله بود از راه دور کریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بسلطنت ارپا خان رضا نداشت خواجه لولو را نزد امیر علی پادشاه فرستاده بر اور ارپا خان تحریض نمود و حال انکه امیر علی پادشاه از قوم ایرات بود از نسل تنکز و تنکز در زمان قوبلا قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جد اعلی ارپا خان است مقابله و مقاتله مینمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث و البغض یتوارث امیر علی عداوت ارپا خان را پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان ابا پادشاهی گرفت

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپا خان و جناب وزارت

چون امیر علی پادشاه با اجتماع خیل و سپاه متظهر کشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپا خان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و انجم بار پا خان رسیده بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرا مخالف علیحده نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه با میر علی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه تسکین گیرد و زبر باین سخن التفات نکرد و برزبان آورد که قطعه شوم خاضع عدو هر کز کرچه بر آسمان کند مسکن بازکجشک را برد فرمان شیر روباه را نهند کردن و خلال این احوال ارپا خان قصد کرد که زمرهٔ از امرا دستان را که بهواداری امیر علی پادشاه متهم بود بدار میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت غرور و جود و عدم ایشان را کیسان انکاشت و کفت ع چه جای قصد که اندیشه هم کری نکند و در روز چهارشنبه سابع شهر رمضان سنه ستة و ثلثین و سبعمائة در حدود دجنبو و لغوتان دو لشکر با یکدیکر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد در اثنای استمال تیر اندوزان سپاه امیر محمود این قتلغ و سلطان شاه بن نیک روز از ارپا خان روی کردانیده با میر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین یکبار ظفر فایز کشته پادشاه دو جهان کشت و هر یک بطرفی کریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه کیلان مراغه دستکیر کردند و نزد امیر علی پادشاه بردند امیر پادشاه اکرچه ازان وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امرا در شهادت قاضی صاحب سعادت لوازم اهتمام تقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور اخواجه عادل عالم فاضل نوازرا شهید کردانیدند و ارپا خان نیز در همان چند روز در ولایت سنجاس کرفته با و جان بردند و بحکم موسی خان با ولاد امیر محمود شاه انجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بعضی پدر او را بقتل آوردند و معنی آیه کریمه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر کردید و بعد ازین وقایع بایله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان غارت و تاراج یافته چند آن نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن نبوشتن و کفتن راست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر دوراندیش عقلا را علام را تاج مکرمت از سر بقبا و فضلا و کرام را معجر عزت از طیلسان بکبای دست داد و کلی از اشتغال بقیهٔ چند در مرثیهٔ آن وزیر با وشا نفشان در سلک بیان کشیده چند بیت ازان بخاطر بود در سلک تحریر منتظم کردید قطعه جای آنست کاختران امروز بر سر از دست چرخ خاک کنند و ردمندان مهر از سر درد جامه در بر چو صبح چاک کنند الغیاث الغیاث در کیرند ناله و آه در دناک کنند که وزیری بآن عزیزی را بچنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخا و ترتیب و رعایت علما و ثقات رواة حکایات ازان وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی انکه در آن اوقات که پادشاه سراپرده ارا امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر سنه فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین مجلس شریفش رسید و در اثنار محاورة امیر شیخ از انتخاب پرسید که اهل فضل و تبحر در ایام سلطنت سلطان ابو سعید بهادر خان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین متبسم شده جواب داد که صورت حال این مقصر است که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطا بخش بجانب من اشارة کرد و بتجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که حالا هر سال نوزده

دیوان شماعشر حاصلات آن سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میتانند و امیر شیخ ابو اسحق بتفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات آن دریچه صفات آن بود که در هر شب جمعه علما و موالی طرح صحبت انداخته و در چهار صفه که از صفای طبع فرخنده میامنش حکایت کردی می نشست و آنجا راعلی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی سنجیده میشنید و از یکدیگر میکرد و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم صفه که آن وزیر صفای ضمیر منزل گزیده بود و جا بنا فتم و در دو سه صفه دیگر نشسته در اثنا قیل و قال بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و همچنین بر ان مرتبی بل تفضل و تجمل اظهار کرشمه اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر قدمی که در آن صفه جای داشتند مقدم شستم و با بحثی و میان اعتراض کردم غلبه دست داد و وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر بصفه نشین و من بصفه که انتخاب نشسته بودم رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علما آن تعین [illegible] بواسطه مرا پهلوی خود نشانده و فرش و اوانی آن صحبت را بانعام فرمود خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات انجناب را در باره من مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع انحکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال بر سبیل مال وجهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه بذا من برکات البرامکه بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار انفاضل افادت دثار یافتم

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در سؤال سال مذکور که امیر علی پادشاه با جهتم ارپا خان باز پرداخت در موضع او جان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سر انجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی و لواء تاج الدین علی شروانی نهاد و لوای استعفا را فراشته بی اعتنا بامرا امور ملکی و مالی را بی اهل بهره ورگردید رباعی

ای گشته ترا مسند اقبال مقام ... رای تو امور ملک را داده نظام

خواهی که شوی در دو جهان نیکو نام ... در تربیت اهل هنر کوش مدام

در سؤال سال مذکور که امیر علی پادشاه با جهتم ارپا خان باز پرداخت در موضع او جان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سر انجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی و لواء تاج الدین علی شروانی نهاد و لوای استعفا را فراشته بی اعتنا بامرا امور ملکی و مالی را بی اهل بهره ورگردید رباعی

ای گشته ترا مسند اقبال مقام ... رای تو امور ملک را داده نظام

خواهی که شوی در دو جهان نیکو نام ... در تربیت اهل هنر کوش مدام

میدادند و بنا بران نوئینان از متابعتش سر فرو آوردند و مخالفتش با خود مجمر ساخته اظهار وقت نکشیدند و چون استیلای علی پادشاه بر اکثر ولایات و اطراف و ولایات بشیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکریه تجرد آمده بخدمت امیر شیخ حسن که سپهر عمه سلطان ابو سعید بود شتافت و او را بر مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن قتلغ بن اسبتمور بن انبا جی بن هنکو تیمور بن هلاکو خان را با پادشاهی برداشت و سریر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه با استقبال برخاسته در چهار دهم ذی حجه مذکوره در موضع نوشهر با قزاره از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که دو پادشاه بر سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرور است که ما دو تن درین خون ریزی ما میان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآمده ایشان با هم که آرایم و هر کدام این دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرمود با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال بادامنه بطال جدال اشتعال یافته محمد خان عثمان بصوب نهضت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد ملک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور نموده بغارت اعمال در کنار آبی فرود آمد و بتجدید و صقل مشغول شد در ان حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیر زن از پشته فرو تاخت و بر خیم تاج تیز امیر علی پادشاه را در زیر زین ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر قرار بر قرار اختیار کرده محمد خان عثمان را مراجعت انعطاف داده روی با امیر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر سریر جهانبانی نشانده و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را بمکافات بعد از خاتون که سلطان ابو سعید بهادر خان بعضی از وی نمانده بود بجای نکاح در آورد و نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت با یوان کیوان رسانیدند تا چند ران ایام بعضی امرا بمقتضای شیوه ناستوده خویش چنگ مخالفت ساز داده و هر یک جایی گرد رو بطرفی نهادند از انجمله امیر محمود پسر قتلغ نوجوانان شتافت و امیر علی جعفر خان بعزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدانولایت با امیر شیخ ولدا امیر علی قوچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت و ولایات خراسان اشتغال و اشتهار علاقات نموده خاطر نشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان را امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم انطرف شده طغا تیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابو کای بن امکان بن تورن بن جوجی قسار بن میسوکا بهادر سابقی برداشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیده انولایت

آن ولایت را مستصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از احوال خبر یافت از تبریز بجلو ریز بار ان شتافت و شاه زاده ساقی بیک و پسرش سیورغان را بعهود و عواطف
با خود متفق گردانیده متوجه قتال جدال ایشان و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز با یشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آورد
و امیر شیخ حسن با تفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منصف ماه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان پیش از استعمال
سیف و سنان عنان گران بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم او بیرات بر دست
امیر شیخ حسن کشته گشته موسی بسیاری از لشکر او بیرات کریخت و جمعی از امرا و لشکریانش بکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در
عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در اقطعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بحدود بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز غازی که در ممالک
امرا و اعیان خراسان انتظام داشت و در آن پورش تخلف نموده بود بنوبی هیبت و امیر شیخعلی او در روز عید اضحی بی حسی بشمشیر عدم بگذرانیدند و در یکروز دو دشمن
امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین رکریا که خواهرزاده
و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه امیر محمود ایلکانی قتلغ و امیر اکریج را که سرمایه انواع
فتنه و فساد بودند و در آن ایام از توهم موی در رزی اهل تصوف سلوک مینمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند

ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که شیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از
توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خواطرش مستولی یافته در باب تشبث مهم خود حیله اندیشید
و غلامی رنگ نژاد قراجوی نام را که ببدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود از خود برده و جامهای نفیس و موی پوشانیده آوازه در انداخت
که پدرم تیمورتاش یکبار از جانب مصر تشریف آورده و تا روم را این سخن باور آید ما در را بخانه قراجوی فرستاد و در رکاب او پیاده بمیرفت و چون بنخجیر
و در ولایات عراق و آذربایجان شروع یافت امرا و ایرات و بعضی از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب
قتال جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی منصوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در سیم دی حجه بمدکور
صد حدود خلاط تلاقی لشکر دو م و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جلبت امیر شیخ حسن چوپانی رحیله و ترزی مغطور بود و در عین تسویه صفوف آتشی بلند برافروخت
مردم تصور نمودند که جمعی بوی مواضعه کرده اند که در عین اشتغال بقتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان با امیر
شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بپیوست و بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد
و در کمین جمعی جهت بیاد فنا داد امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست تظلم و بیداد برآورده و در آن اثنا قراجوی تیمورتاش
را بخاطر خطور نمود که تا بنا زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی مهندم نشود او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد و منتظر فرصت بود به یک
ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف کرجستان گریخته بشاه زاده ساقی بیک و امیر سیورغان پیوست و حال پدر بدرک را
اظهار نمود و تیمورتاش بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین هلاک جمعیت او را هم بگیخت و با تفاق اقوام و ایرات بجانب
بغداد گریخت **کفار در بیان جلوس شاه زاده ساقی بیک بر تخت سلطنت بموجب انتصواب امیر شیخ حسن چوپانی**
و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعاء امیر شیخ حسن ایلکانی چون هم امیر شیخ حسن کوچک از
تعاقب پدر مزور تشبث نپذیرفت بجانب کرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساقی بیک بنت او لجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه
و سکه مندرج گردانیده عازم رزم امیر شیخ حسن بزرگ گردید امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود از اخبر شوده عازم قزوین گشت و شیخ
حسن کوچک بسلطانیه و آذربایجان متولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد عیشاهی را بوزارت معتبر ساختند و علم توجه بطرف قزوین
برافراختند امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح کونه واقع شد شاه زاده ساقی بیک و شیخ حسن کوچک باران و
اتباع آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنا بر آنکه مصالح ایشان اقتضا نمود انامک خود تاش تیمور و دیگری یارخواجه را از طغاتیمور خان
که در ماوراءالنهر و بعضی از ولایات خراسان فرمانفرما بود درخواست نمود که بجانب تختگاه بوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان با تفاق امیر ارغونشاه مذکور

علاء الدین محمد وزیر متوجه آنصوب شده در ماه رجب سنهٔ مذکوره بسیاوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانیدند تا چندان فایده بران مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مکتبی که بهنور براییشان فرستاده بود آغاز کفایت کرده بغیر و تظلم مضایقه نمیبود و چنانچه بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آنزمان ازمال وجهات معاف بود خراج حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت و لیکن عنان اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار با تفاق سباتی بیک و سیورغان از آران باذربایجان آمده مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراچری تیمور تاش شده رانیدند کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم سباتی بیک مقتول گردانیدند بعد ازان امیر شیخ حسن چوپانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صایب اندیشیده بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود ضمنا طغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی باما اتفاق نماید من شهزاده سباتی بیک را بعد الحضرت در آورم و بنده و اطریق خدمت مسلوک دارم آن مغول ساده لوح فی الحال بعقول این سخن اجتال نموده بعد از آمدشد سفرا وثیقهٔ مبنی از انکه چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس برایشان مسلم گردد و چوپانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش رقم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرخناک شده نیم شبی با تفاق جمعی از خواص بکنار رود امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوابش را طلب داشته گفت هر چند شیخ حسن آقا باد شمنانی که در بارهٔ او این نوع خیالات فاسده دارند دم از دوستی میزنند ما نمیخواهیم که مضرتی بوی رسد و الحظ را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن السخان را شنید و آن نوشته را دید دو دو حیرت بکاخ دماغ او تصاعد کرده الحال بحضور سلطان طغاتیمور خان راطلبید و آن عهد نامه را مطالعه وی رسانید الشخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را بازگفت طغاتیمور از خیانت شیخ حسن چوپانی انگشت بدندان گرفته از غایت انفعال همانشب عنان بطرف قراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی بآلاتاق رفته در حدود دلمیار نزول کرد

ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن الافرنک را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون جهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در خبر یاسا آمد فصل یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن الافرنک بپادشاهی برداشت و بحجاب اتفاق عرب رفته ببغداد و دیار بکر امیرا متوابع و لواحق بحضرت در آورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمائه بخاطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش ضعیفه مشیت نخواهد پذیرفت بنابران سلیمان خان را که از احفاد بشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزیده و سباتی بیک را طوعا و کرها در سلک ازدو احش کشیده و در ماه شوال سال مذکور و جهان تیمور را از بغداد روی بآذربایجان آورده و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه مذکوره در نواحی نخجوان مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر برچین چوپانی و امیر ابراهیم شاه تانی وارد و بوقار نوه یعنی و حاجی یعقوب شاه و محمود شاه زکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیده امیر محمد پسر قتلغ و امیر مسافر ایناق را که در میمنه سپاه جهان تیمور بودند تیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان بهزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی منظور و منصور به تبریز شتافته امیر سورغان بن چوپان را بارادر خود ملک اشرف بن تیمور تاش بابارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر برچین بن امیر شیخ محمود بن چوپان را مامور حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ ازان معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید و خواجه سلمان ساوجی که در ایام ملازمت شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار ازان اقدام قصیده بنظم فرمود که چند بیت ازان این است قصیده

حسرت ازانکه منصور اگر رجعت کرد ‌ ‌ ‌ نیست بردامن جاه تو ازان هیچ غبار
عقل داند که در اوار فلک پر رجعت ‌ ‌ ‌ استقامت پذیرد بخوم ستبار
این یقین است که در عرصهٔ افلاک سطرنج ‌ ‌ ‌ برتر از شاه یکی نیست بتمکین و وقار
دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهند ‌ ‌ ‌ بیدق بی هنر کم هنر بسیعدار
وقت باشد که نظر بر سپه تعبیه کنی ‌ ‌ ‌ تا زند شاهش و بگیرد و از رابگذار
نه ازان عزم بود و پایه بیدق را قدر ‌ ‌ ‌ نه ازین حزم بود و منصب شاهی را عار
احوالست برآرد ز در دولت شاه ‌ ‌ ‌ نهادش بسم اسب و پی پیل و مار

و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده بآذربایجان در آمده و در ذی حجه مذکوره سلیمان خان باتفاق امرا و نوئینان جهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر ناغی باسپی دله چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده شش شهزاد اسپ را که در سهند بعلف گذاشته بود و پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذرش بجلایر

سوء لاشی

بر جائی افتاد که نزدیک بعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بغداد یان کرد و غبار فراوان مشاهده نمود و تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان رسیده متوجه شده بشتاب از خویش بازگردیدند و متعاقب ایشان ایل براد طغاتیمور خان امیر شیخ حسن کاون با عصواب طغاتیمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشته و از اجانب ملک اشرف بن تمورتاش بن برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در صدد و ابهر بن الجانبین مقاتله دست داد و شکست کاون اندام یافته بحضرت طغاتیمور خان پیوست و بموجب فرمان او عنان بحرب سربداران تافته در جنگ آلطاغیه کشته شد و در سنه ثلث و خمسین و سبعمائه طغاتیمور خان تبریز و دست خواجه یحیی گرادی سربدار بقتل آمد چنانچه کیفیت آنها در ضمن ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید **ذکر کشتن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و روم و نقل سید ان او بعد از مراجعت بتبار بر اقتضاء قضاء حتی مقوم** امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر کشیده در ولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد بر افروخت و خانها مسلمانان و خرمنهای مزارعان را بسوخت و چون بکدو دیار دین رسید حاکم انجا بملازمت مبادرت نموده بسپور غامشی مختص یافت و از انجا بجانب بغداد عزیمت نمود و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر شیخعلی جغرو قراحسن را با طایفه امرای ایشان در برابر سال داشته بگشت بر چوپانیان افتاد و چون لشکریان بهاروین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرز و بوم هر موضع که نقل نامیر شیخ حسن بزرگ میدانست ویران ساخت و از تعلولان ارزالروم زر بشمار گرفته علم معادت بر افراخت و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی انعمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمائه نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم و ایشان از آن سخر بازآمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بقصبه سهم داشت و مقید و محبوس گردانید خاتون امیر شیخ حسن فرصت ملک که یعقوب شاه عشق میورزید یعقوب را که شوهرش را آلی مزاحمت نبود توقف یافته و بدانسبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوجه بکشت و تهمت بر قتل امیر شیخ حسن کاشته دو سه زن را باجوز تهمت ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را العشر ون حضیه بعالم آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشا انتظام داد قطعه بهجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن زنی چکونه زنی خیر خیرات حسان بزور بازوی خود حضیه بن شیخ حسن کرفت محکم و میداشت تا بمرده بر فتا زهی محبته زنی خایه دار مردافکن و چون نان محبته نا بکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح روز دوم الا ماره کریخته با هم پیکان خود بجانم رفت و بنا بر انکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن بیکبس را یارا نبود که پیرامن حرم سرای او کرد و در روز این قضیه غریبه در پرده اخفا مستور ماند و خورشید امر انکیزی پدید آورده بدار الاماره فرستادند تا معلوم نماید که بچه سبب امیر از خانه درین دو سه روز بیرون نیامده و آن کبریت بخوابکاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا انچنان شنیدند لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانیدند و ایشان بصورت حال پی برده بعد از حبس و جوی عزت ملک و دست یاران او را بدست آورده و بخواری هر چه تمامتر همه را هلاک ساخته کوشک ایشان را طعمه کلاب کردند **ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیر شیخ حسن چوپانی** مورخان سخن در آورده اند که از طبقه فاضل دانشور خانمه الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی درزمان امیر شیخ حسن جهانیان را از انتایج طبع خویش بهره وافر داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی بحدی رسید که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از وفات او دانشمندی دیده نشده و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار الملال در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه دست داد و از اجلهٔ اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة **عبد الله بن محمد العبیدی الغرغانی** است و او صاحب منصب قضا ولایت تبریز بود و تا آخر عمر بدان امر قیام مینمود و در فقه امام شافعی حظی تمام داشت و پیوسته نفس تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر منگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مولفات اوست و وفاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را بدرس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود و از غرایب حکایات آنکه در روزیکه منتهی بشب علت امیر شیخ حسن چوپانی میشد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثنا محاوره از ان عالم تحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناکاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را امهال نشود که کلمه توحید بر زبان راند و معنی آنرا بر دل کماند آیا حکم باسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندکانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد مقتضای

والتفات ۳

حدیث تعالا اعمال بالنیات حکم او و سایر مسلمانان حکم کوی یکی باشد و چنانچه مذکور شد همانشب امیر شیخ حسن بر دست آن زن ایمان طریقه کشته بگشت و در تاریخ اتمام باقی مسطور است که احمد بن حسن در تصانیف بدیعه است مهمات الکواشی علی الکشاف فی مشکل مجلدات و شرح المنهاج للبیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه و شرح الهدایه فی الفقه و شرح التصریف لابن الحاجب وفات مولانا فخر الدین در سنه ست و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از جملهٔ افاضل زمان شیخ حسن چوپانی و دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی

بعد واقعه امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال

دولت چو بشیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال نهصد شب روز معراج بروست
زیرش تباه شد بنهانی

ذکر ملک اشرف بن تمور تاش ملک اشرف حاکمی بود با فر و حشمتی ظلم و بیداد معروف و با بخشش عبارت و فا موصوف دوست و دشمن از و بهراسان و خویش و بیگانه ز دست او یکسان بر عهد و پیمانش صلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک و مدعی خلاف طرش راه یافتی در ساعت بقتلش حکم فرمودی تظلم چو اشرف در ظلم و طغیان کشود بخون ریزی مردم دلیری نمود بر افروخت یزان شر و فساد بر افراخت اعلام جور و عناد و ملک اشرف در زمان جانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی کاهی با وی طریق موافقت مسلوک میداشت و کاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت مشاغبت می افراشت و در اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشید و بی ازاکه تهیی سازد و بساط نبرد بگستراند باز گردید و در آن بلده با تمام خویش امیر با شیخ باستی طرح صحبت و مودت انداخته باتفاق رفتند امیر شیخ حسن ایلکانی بغداد و شافقنده و با صناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی بدار السلام فرستاد و یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا معروض امیر شیخ حسن بزرک رساند که شیخ حسن چوپانی ملک اشرف و باغی باستی پیغام نموده که شما بالقصد احد ابد انجانب ارسال داشته انتظار میکشم که مهمی را که تقبل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت آنکاری یابید اعلام نمائید تا دیگر کنم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد کردن ملک اشرف و باغی باستی کرده مهمی ایشان را بخیال خبر داد و آن دو امیر بانند تیر از خانه کمان کریزان شده جان بتک پا بیرون بردند و بهزار مشقت خود را بابهر رسانیده و دران حضبه بشنیدند که رای ملک بن ایسن قتلغ با احشام بسیار در آن نواحی منزل دارد و با معلوکی چند که همراه داشتند بسر رای ملک شبخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمتیان را غارت کرده غنیمت بنهایت کرفتند و باصفهان شتافته بر محفوظان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز کرکه در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود بر افراخته چون بیک منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی بشنیده بسرعت هرچه تمامتر بجانب عراق آذربایجان باز کردیدند و بعد از وصول بآن مملکت سلیمان خان بطرف بیرون رفته بجدران ایام میان ملک اشرف و باغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و میان الجانبین معاودت دست داده بنظر و نصرت ملک اشرف راه نمود و اکثر بلاد آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار کرفته نوشیروان ثانی را بخانی بر کزیده و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دو از ده ماهنها برآورد و چون خبر کثرت جور و تعدی او بعرض جانی بیک خان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر کردانید و بقتل رسانید و این واقعه در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود و زیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبد الحی بود

کذران زمان پادشاه اوزبکان ملک الشرق

کفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجهٔ شرف و اقبال و ذکر شمهٔ از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال ارباب اخبار آورده اند که بعد از واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان فوج حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان را کشته عازم قراباغ کشت و حاجی حمزه مولای و چوپان اخایجی را بمنصب امارت رسانیده بعقوب شاه را از قید خلاص کردانید و بعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر مراحتماد بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال اقران تفوق جست و سلیمان خان از نشئهٔ غرور ملک و مال عاجز آمده کس نابسته عاجز ملک اشرف و باغی باستی فرستاد چون قاصد بدیشان رسید تحریر نمودند اموال توقف داشته عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در روز نوروز بساط نبرد در آمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آنحال امیر سیورغان که بغیر خان امیر شیخ حسن کوچک و عم آنها جمع رسانیده بجانب تبریز حرکت آمد و باغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آکاهی یافته مراسم استقبال بجای آورده

محبوس شدن کوتوال انقلیه و اکرام شروط نام و کشته آزدهاچی حصار یراق

آوردند و در معموریه میان ایشان ملاقات واقع شده از انجا بقصد قراق و کوچیسکر که ییلاق امیر چوپان بود رفته و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را جمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا ازمان در قراباغ بود و پیندا شت که امرا خائفند اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون همچنین پروای او نکرد بطرف دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی متوفی ازوی جدا گشته بملک اشرف پیوستند دران اثنا شاهی عماد الدین سراوی را حیال نیک بران داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باسی که یکدو فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت یکفت که ملک اشرف لوکران خود را جمیعه پوشانیده قصد شما دارد و بنا بران یاغی باسی و سیورغان با اتباع مکمل و مسلح شده باستاده بودند و نیم شب خبر بملک اشرف رسید که اعاظم تو سلاح پوشیده حیال عذری نمونده لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باسی و سیورغان فرستاده پیغام داد که ما هنوز تکلیفی نکرده ایم که بسبب قلت دست آن مخالفت دست دهد موجب این سوء و مخالفت چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی گفته ملک اشرف سوگندان یاد کرد که من این معنی خبری ندارم و اصلا خیال ضرر شما بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستید تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقبول ملک اشرف رسید معقول شد که امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتند و بنا بر انکه یاغی باسی و سیورغان بسران چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و ازین جهت ملک اشرف در حرکت آمده بتبریز رسیده فرود آمد و دران منزل شنید که یاغی باسی و سیورغان داعیه دارند که شبخون بروی زنند لاجرم با تفاق برادر خود مصمم شد که متوجه شهر گشت و در اثنای راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باسی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتماد تلاقی فریقین دست داد و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باسی و سیورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف در تعاقیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قچاق ایوبغا بخانی بود داشت و او را نوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و ارّان رایت استقلال برافراشت و یاغی باسی و سیورغان چون بموضع بانی رسیدند قاضی محی الدین برعی و فخر الدین جیش را نزد برادر زاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب نیست که امرا بتشریف آورند تا با تفاق مهمات ملکی را فیصل و بیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرده بدیار بکر شتافت و در آن دیار بدست امیر ملکان امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باسی ملک اشرف پیوسته با تفاق روی بتبریز آوردند و ملک اشرف بمدران اوقات یاغی باسی را بوجهی ملاک ساخت که بیچکس را بخیال نیافت آنگاه بفراغ بال دست بظلم و ضلال برآورده در سنه ست و اربعین و سبعمایه برادر خود مصر ملک را بگرفت و بعضی آهنین محبوس گردانیدند و بحبس ابد گرفتار ساختند و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه ملک اشرف کشت دیار جهت هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بامنی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمایه ملک اشرف با سپاهی جلادت آئین عزم رزم امیر شیخ حسن نمود چون از قبل امیر شیخ ابو اسحق تکمیل محکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته محصن نمودند و ملک اشرف مدت یکماه و روز بمحاصره و محاربه پرداخته بعد از آن بمصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان جغلبه بنام نوشیروان عادل خوانده دو هزار دینار نثار با موازی صد هزار دینار اجناس پیروان فرستادند و ملک اشرف ایشان را بمقدار رضای خود گذاشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد ازان ترک جهانگیری کرده و ربیع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل عرض کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا مزارعان و متحرفات دران مکان محل اقامت انداخته هر کس تواند جهت خود عمارتی بنا کند و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و از دعای خاص و عام در ربع رشیدی همرتبه انجامید که زیاده بران نمی تواند بود و چون ملک اشرف از خویشان و قرابتیان و امرا کسان کشته اموال ایشان را گرفته بود دوران اوقات هر اس بهتابش صبح خیزش مستولی شده در خانه تاریک بنشست و دوتا کول و مشروب غایت احتیاط بجای می آورد چنانچه مزغ و کوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده در جشم چشمی میریخت و پنج هزار مرد در امر بهشیر داده معین ساخت که پیوسته بر در بارگاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف آن بسته بودند از در گرمابه تا بساس خوابش سیاه بخت

و آن را زنجیر عدل نام نهاد و هر کس بداد خواهی می آمد از زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش میپرسید و هر سال امرا و وزرا را خود را نواخته کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز نمیساخت و در سنه ثمانی و ثمانین و سبعمائه دختر امیر حاجی سلدوز را خواسته به تبریز آورد و در ربیع رشیدی را آئین بسته علوی سنگین کرد و تا بعد از ملاقات آن دختر از پسندیده و زیبا روی اگر بشنید و اورا ندید

گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تموتاش بن چوپان و ذکر بعضی از وزرا و آن سرو قهر اصحاب ظلم و عصیان

چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه جانی بیک خان شرح وخورجوری مقتدی ملک اشرف را از قاضی محی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون انجیز را اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده در شعب غازان نزول نمود و بچهار صد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون جانی بیک خان نزدیک رسید مضطرب گردید خواجه لولو و خواجه سنگر غازان گفت که شما خاتون و خواتین را سر کرده در کریوه مرند بر سر چشمه خواجه رشید توقف نمائید تا من باوجان روم اگر خبر فتنه من بشنوید به تبریز باز گردید و الا روی بنجوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بگذارنده روی بگریز نهادند و ملک اشرف در کنار مهران رود فرود آمد و اهالی چوق و امرا و لشکریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاکریه بگذران بر بالای پشته برآمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا بشهر قرا در اوجان جانی بیک خان از راه سراو رسید و فرمود تا عساکر منصوره حرکت کرده ایشان را در میان گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و بهر حیله بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته زین حال واقف گشته شب غازان را حجت کرده بگریخت و بآنجا بود آنگاه اغجقب خاتون و خواتین و خواجه آن اموال بیقیاس را بگذارنده روی بفرار نهادند و جانی بیک خان بر اوجان مستولی گشته بتعاقب ایشان بشتافت و چون بکنار مهران رود رسید ملک اشرف را دید که با معدودی چند از آب گذشته بر بالای تپه ایستاده است و مردم آنجائی بر کیفیت گشت آن خاتون و قوف یافته دست بغارت خواتین دراز کردند و خواتین نیز صلات متفرقه در داده ملک اشرف بجانب خوی روانشد و در خانه شیخ محمد یا یحیی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد و آنچه از اعلام انحال قاصدی بجانی بیک خان فرستاد و امیر سیاچ بحکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از هر جهات گرد بر سر آن بیچاره جمع شدند و او را دشنام داده لوازم شکر تقدیم میرسانیدند و امیر سیاچ آنشب اشرف را در خانه والده خواجه شیخ کوجانی نگاه داشته روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند و جانی بیک خان از اوجان بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیک خان بادهزار کس لشکر به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد بگذارد و حکومت آن مملکت را بسپرد حضرت بیری بیک خان بازگذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تموتاش و دختر سلطان بخت را با خواتین همراه خویش برد و بیک و بیدی که چه کرد اشرف خر او مظلوم بردوجانی بیک زد و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالما غانما بدشت قچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بیرد بی بیک خان اخبر رسیده از آذربایجان بمملکت آباء و اجداد خود نهضت کرد و اهالی چوق باظهار تواضع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته روی ضبط و ولایت آورده و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه چیلیان را وزیر گردانیدند و در افروختن آتش ظلم و بیداد و شیوه نشوه ملک اشرف تقرب الطور رسانیدند ثقات روات آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان و آران فرمانفرما بود خواجه عبد الحی را بمنصب وزارت یعقوبی بخود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهاتش را ستاند و بالطبعه الموت فرستاد تا کوتوال آنجا اسمعیل را بمیرد و باری جناب وزارت شعاری را معتقد نگاه دارد تا کیا اسمعیل بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبد الحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه عبد الحی بملوک کیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام کیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بغراغت روزگار میگذارد از سال او بالموت پیشمان شده اندیشید که اگر عبد الحی را طلب دارد کیا اسمعیل دست رد بر سینه علمش و مهد لاجرم آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبد الحی را گرفته بوعد مطلق الفنان کرد انید بلکه ایشان مشمول انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستاد که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفاتست مراجعت حبیبا یمنو د بعد ازان ملک اشرف مصحوب بحری فراش نوایش نامه نزد وزیر فرستاد و التماس حضورش کرد خواجه عبد الحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روحش طیران نماید لاجرم همراه بحری عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل

کیا اسمعیل گفت بر قول افضل ملک اشرف اعتماد نیست بهمدین ولایت بفراغت اقامت نمای بکجائی نرسید و چون خواجه رز دیک بتبریز منزل گزید بحری مشیر بخدمت ملک اشرف رفته از رسید کردن مزغ دل عبدالحی آورد ن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را در تبریز خود فرود آرد و بگوی که فردا امیر تراطلبیده خلعت وزارت خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را قبقلعه البخی برده مقید ساز و بحری خواجه منتظر الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بقلعه برد و بگوتوالش سپرد بعد از چند گاه ملک اشرف عادل اختاجی را بالنجی ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورده بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش گشاد و در آن اثنا وزیری بدیر عرضه داشتی پیش ملک اشرف فرستاد و مضمون انکه موسی در محافظت این قلعه تغافل میورزد پیش از انکه گردان استیلا یابند درین باب فکری میبایدنمود طبیب چوبیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید کار و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای آن عریضه موسی را طلبیده در شکنجهٔ عقوبت کشید و چون آن چاره از پیش نبرد خود پرسید عرضه داشت عبدالحی را ظاهر گرداند و موسی بدلایل معقوله خاطر نشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی بامضا رسانیده بدیگجا بازگشت و خواجه کامل العقل را در خانهٔ تنگ و تاریک مقید ساخته و در آهن و زنجیر و کبج بر آورد و سقف خانه شکوراخ کرده هر روز دو مان جهته خواجه نادان از آن سوراخ بایان می انداخت و حال عبدالحی برین منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود **خواجه مسعود امغانی** داماد خواجه عبدالحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشای مرغوب داشت و چون چند گاهی رایت وزارت را فراشت ملک اشرف در اوایل سنهٔ احدی و خمسین و سبعمائه او را گرفته در قلعه روئین دژ مقید گردانید مآل حال خواجه مسعود از کتب تاریخ موضوح نه انجا شد

نزول رایات حروف

والعلم عند الله المجید المجید ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی چون امیر شیخ حسن بن زکی در دار السلام بغداد چند سال تمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنهٔ تسع و خمسین و سبعمائه مریض شده بریاض بهشت انتقال فرمود امراء ارکان دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت اصغر اد پشاهی بر سریر ارشد ش سلطان اویس را از دشاد خاتون بنت تیمورتاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند و کمر خدمتگاری بر میان بسته زبان دعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده غرا در غایت جودت منظم ساخت و مطلع غیر فارسی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده اینست قصیده

جلال الدین

مبشران سعادت برین بلند رواق — همین کنند ادر ممالک آفاق که سال و
پنجاه و هفت ماه رجب با تفاق خلایق بیاری خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فرا تخت سلاطین بدار ملک عراق جلوس سلاطین عهد شیخ
اویس نیاه و پشت طوطی جهان علی الاطلاق و بشتیبانه بتکلف و تخوزی آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال لطافت و رعیت پروری و نهایت
معدلت و مرحمت گستری بنسبت با هل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره بهمت عالی همت بر انتظام حال علما و شعرا گماشت بیمن رایت این
و امان اندر ممالک برفراشت بر در و دیوار کیتی نقش نکوئی نگاشت و بواسطهٔ اطوار حمیده و آثار پسندیده ما بازگ زمانی تاج مملکت عراقین

مدت

و اران و آذربایجان بمخر فرمان او گشت و پایهٔ قدر و منزلتش از مرابت آباد اجداد در گذشت سلطنتش سی سال امتداد یافت و در شب دوم
جمادی الاولی سنهٔ ستین و سبعمائه بغرادوس برین شتافت **کشاکش در میان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ
حسن و ذکر شمهٔ از وقایع ایام دولت آن مظهر حضرت ذو المنن** در بهار سنهٔ تسع و خمسین و سبعمائه که خبر مراجعت بیدری بیک خان
بجانب دشت و تسلط اخی چوق بر اذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی چوق تا کوه سلمانی لوای جلادت بر
افراشته و بعد از چند گاه بین الجانبین قتال اتفاق افتاد و در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت آثار و در روز دوم اخی چوق از نهر که تیمرغان هزیمت بطرف تبریز یافت و
سلطان اویس تبریز فرمان ریز بدآن صوب توجه نمود و اخی چوق چون پرده حصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان کریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی

نزول

منزل اجلال فرموده امراء اشرفی بشرف لساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز عذری ا ندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک
رمضان از چهل و هفت تن از ایشان بیاسا رسانیده و تقیه السیف باخی چوق پیوسته او از نخجوان بقراباغ آران رفت و سلطان اویس امیر علی پسل تن را بخجوان

ریخته کامل

نامزد گردانید تا خدمتش بار تفاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزیده مهم ما بازگردیده سلطان بتاریخ پیشانی سیاه آذربایجان را باخی چوق
باز گذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی چوق کرت دیگر بران ولایت استیلا یافته بقدر معتد بر عساکر ظلم و عدوان متحمل گردانید و در چهار سنه

سنین وسبعمائه امیرسیاه زالدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی چوق را گرفته مقاران تخال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید وسلطان به تبریز درآمده خانه خواجه شیخ کج را بمقدم شریف مشرف ساخت واخی چوق تا جوقی از اهل فساد را بنیاه بصدرالدین قبائی که پدر خواندهٔ او بود بردوسلطان اویس مجبان بعتان فرستاده اورا بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بلازمت مبادرت نمود وچون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسوده باتفاق علی بیل آن وجلال الدین فرونی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانیدند وشحنه قهرآن هر سه مفسد را بر خاک هلاک انداخت ودر سنه احدی وستین وسبعمائه بیرام شاه آکه محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب بامعنی آمیختنیان جنگ کرده چشم مذکور بغداد رفت وخواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن اوقات نظم فرمود وچون سلطان بتحمل هجران بیرام شاه نمی‌داشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند ودر سنه اثنی وستین وسبعمائه سلیمان بیک دایهٔ سلطان را که امرا عظیم الشان وفضیل مهمات باو احتیاج داشتند در جمله گناه گشته ونابران وصلت بمصاهرت رسیده وبعد ازان ایام خواجه نجیب الدین برادر مهر شمس الدین کرتیا وزیر گردیده ومولانا الیاس قلندر که مالان امیر ووزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده برلوح سیان نگاشت قطعه امارت سلیمان شد مقرر وزارت بر نجیب ذنک حیران فلک زار وبهی کو بد جهان را که آنیک آصف وآنیک سلیمان ودر سنه خمس وستین وسبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد بحکومت مینمود بخلاف فیمابین ارتفاع داد وسلطان بدانجانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامیدا ما چون چشمش بر علم ظفر پیکر اشاد هیبت منهزم شده بمحاصرهٔ شهر کرخ بخت وچیره جله او پران کرد ودر روز دیگر غایت لطف ومرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دارالسلام گشاد وسادات وعلما ومشایخ ومعارف را باستقبال موکب همایون فرستاد وسلطان بغداد درآمده از جریمهٔ خواجه مرجان درگذشت واین لآلی آبدار نثار توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت نظم ناپیکبا وند پرسیتی در دارالسلام درطواف آرید غلمان را بکناس من مدام زاده غارست کل زان منشش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشنید زانبای لئام لا له لا لا سیه روی وزبان در کام دل زان سیه روئی سراندر پیش چون اهل غرام بردرخت آمد برون کل لاجرم برباد رفت اینچنین باشد چو رسوای برون آید غلام وسلطان اویس یازده ماه در دارالسلام بعیش وکامرانی بسر برده سلطان شاه خان را بحکومت اولایت نصب کرده روی توجه بصوب موصل آورد وآن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکان بگرفت واین ابیات از نتیجه فکر سلمان بمسامع شهریار پذیرفت قصیده موصل سیدآور دا جناح فتح موصل بادین خبر مبارک بر پادشاه عادل رسیده که از قدومت امروز نیل ومصرش چون آب دجله افتد در پای شهر موصل وسلطان اویس مصحوب صحرای موش رفته بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود مجاربه نموده وجهات ایل والوس اورا بباد غارت وتاراج داده از انجا براه قراکیسا به تبریز رفت وچون در عقبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که باعجمه حکومت شروان بعلق تبوی میداشت وظاهرا تا غایت اولاد او در آنولایت بایالت اشتغال دارند دو نوبت بقرا باغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت سلطان اویس تا ذربایجان رسیده وانجا شنید بیرام بیک را با فوجی از امرا متعینجر شروان وتادیب ملک کاوس نامزد فرموده وامرا باسپاه لاتعد ولاتحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس در بعضی از قلاع تحصن جست وامرا دران بلاد شش ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که از طریق اطاعت مسلوک نمیدارد ملک موروث بکلی دران عیشود ومشایخ وعلمار اوسیله ساخته نزد بیرام بیک رفت وبیرام بیک او را بنزد کرد پیش سلطان اویس سه ماه پادشاه شروان را نگاهداشته بار دیگر سلطنت آن مملکت را بوی عنایت فرمود ودر سنه تسع وستین وسبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت وخواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش اینست دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی وبهمین سال والی بغداد سلطان شاه خان وفات شد وبار دیگر خواجه مرجان حاکم دارالسلام گشت ودر همین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او نکتیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت وسلطان در آن مصیبت نامه سیاه پوشیده خواص وامرا بلاسها در کردن انداختند وتغزیتی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته وخواجه سلمان در مرثیه بیرام شاه قصیده نظم نمود بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان با سینه پر آتش ولشت دوتاه شد بهایای کریان بر سر بیرامشاه ودر سنه احدی وستین وسبعمائه در تبریز وبائی صعب دست داد ودو قرب سیصد هزار کس بر خاک هلاک افتاد ودر سنه اثنی وستین وسبعمائه امیر ولی که بعد از قتل قتغامیر خان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود بدست سلطان اویس اظهار خلاف نمود وسلطان بتوجه حرب او کشته در حدود دری بوی رسید وچون صعب اتفاق افتاد امیر ولی منهزم گردیده وسلطان اویس از تعاقب نموده جمعی کثیر از لشکریان جرجانی بقتل رسانیده وحکومت ری را بقتلغشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال قلعهٔ ماذری باصفهان رفته آن منصب بعباد آقا تعلق گرفت و این عباد آقا که بعضی از مورخان او را سارق عادل گویند در مبادی احوال شحنهٔ دار السلام بغداد بود بعد ازان نوکر سلیمان بیک شد و روز بروز مهم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنهٔ ثلث و ثمانین و سبعمایه امیر زاهد که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک او جان بست افتاده جان بداد فغاد او از مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته سه بیت بخاطر بود درخانه تقریر ان زبان کشاد مرثیه دریغا که مار بهار جوانی فرو ریخت از شنبادخزانی دریغ آن سر سرو بالا که او را زبالا فتاد این بلا نا گهانی تو دانی چه افتاده ست ای زمانه فتاده ست قصر کرم را بمانی و در شهور سنهٔ اربع و ثمانین و سبعمایه امیر ولی لشکر بسیاوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود در روزی چند روی بنهان کرده آخر الامر ز امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و همین مبانی زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک بوشنگ را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمایه والی بغداد خواجه مرجان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور وی بسر انجام مهام آن مملکت آورد و در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمایه آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قرب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت دجله را امسال رفتاری عجب بستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور ازالم ویرانی دار السلام مرد بخور کشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب بتعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت **ذکر انهدام بناء زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی** در اواخر ربیع الآخر سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمایه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شده بروایت حافظ ابرو قبل ازان بتاریخ بیست و ماه عالیجاه برزمان فوت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیهٔ احوال سلطان مشهود و حضار بظهور نمودار کان دولت بر افقت قاضی شمس الدین و خواجه شیخ کجانی بر سر بالین آن بانی مبانی جهان بانی حاضر شده مطلب و صیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد متعلق بحسین میدارد و ایالت بعد از شیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود که شما گویند امرا این سخن را آنچنان حمل نمودند که شیخ حسن را میخواهند بکشند و در شب دوم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شهید شهادت چشید سلطان را در پیران شروان و شیخ حسن را در عمارت دشتیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود دلوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان در مرثیهٔ آن پادشاه عالی شان گوید قطعه الفلک ابسته رو کاری نه آسان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت کل بصد خواریش پنهان کرده مینت کاری مختصر کز حقیقت میروی قصد خون و مال عرض هر مسلمان کرده زین مصیبت در زمین واقع نگشت ازدوه تر آسمانازان زمان کافاز دوران کرده روزگار روزگار دولت سلطان اویس یاد کن و ان بر خلایق رحمت سلطان اویس **ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس** سلطان حسین پادشاهی بود دلاوت عذارش غیرت گلبن کشمری و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری از رفعت قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از نکهت رعنایش غنچه سوری منفعل پا بچه لوای کشورکشایش ثالث ماه و مهر و غبار موکب گردون سایش بن بفرق سپهر بیت خدیو جهان بخت فرخ لقا معلی سریر منظر لوا بفرق قدم زینت تاج و سریر زدست و دلش بحر و کان در نصیر سلطان حسین جهد ان ایام که پدرش وفات یافت با تفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در رعایت مطالعت و رباب بهنیت جلوسش نظم کرد سنه بیت ازان ثبت افتاد قصیده ای در نهاد حیرت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت ازماه تا ماهی هم ملک تست ایمن از صدمهٔ تزلزل هم دولت فارغ از صدمهٔ تباهی ازرای تست عالی رایات کامکاری در شان تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین پر توا هتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنهٔ تسع و ثمانین و سبعمایه بر اثر ظفر پیکر بقصد سر انجام خواجه و قرا محمد ترکمان را فراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرمود آخر الامر مصلح انجامید و امرا ترکمان بر سم پیشکش هر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان باز گردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را استقبال نموده بعد اندوقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز خون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی بتبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و اجناس بر کشاد شهادت امیر اسمعیل بن

مرثیه روح

در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوسته و مدار آن بسبب شاه زاده شیخ علی بن سلطان ولیس در عراق عرب بر سند حکومت نشست و میان برادران یکدیگر نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع از قضاع برداشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دلگشا مدفون گردید

ذکر وقایع و بیان مخالفت زمره از امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا

در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت جهت اظهار عمل برج حمل انتقال کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمید و فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد سلطان حسین از تبریز با وجاق شقاوت و عادل آقا از سلطانیه با روی همچون رقعه کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفه ازامرا مانند اسرائیل و عبد القادر و رحمن شاه و درویش قاصد جان عادل گشته قاضی محمد علی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته که مدت اقامت انجا باشد بازآورد و چند روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده بر زبان گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی ما تعلق نو میداشت و دیگری را قبول نداریم آقا جوابدا د که اختیار پیش شماست و فی الحال بر خواسته بقبول خود رفت و روی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن کرگ کهن پشیمان شده جهة عذر خواهی کس از عقب خباب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند عادل آن بخیال وابهی عفت نشده و تا فرق سلطانیه عنان باز نکشید مقارن احوال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه بشجاع گریخته پناه بعادل آقا برد و آقا او را در جمله حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آورده بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امر اتوهم شده بر سم سیورغال رسولان فرستاد و از او جان پیرون تاخته عنان ریزه بتبریز شتافت و شهر را کوچ بند کرد امرا چون ایخال مشاهده نمودند خوانه و جیبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی بغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از غربت مخالفان جزدا دوا قا با تفاق شاه منصور باتجهز اسوار جرار از عقب ایشان ایلغار نمود شاه منصور منعطای روانشد و در نواحی التون کوپرو کت بایشان رسیده بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفه سپاه بشاه منصور برده گفتند مانند کان پادشاه بیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امرا، عاصی را بجان امان داده بقبول عادل آقا رسانیدند آنگاه با تفاق عازم تبریز گشتند و چون بمراغه رسیدند بموجب شنیده که سلطان حسین بخط خویش شتاب زده عملی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هر چند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود آقا قاضی شیخ علی را زنده گذاشته از روی صدق و امان خون بهای بستانده و شاه منصور گرفته خاطر بهمدان رفته عادل آقا در تبریز بعلازمت سلطان حسین رسید و بیشتر از بیشتر بعواطف خسروانه سرافراز گردید

ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاه زاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر

چون امیر زکریا وزیر دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را رتبت کرد معتبر ساخت و شاه زاده شیخعلی بن سلطان اویس که در آنولا بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد انخاعت را اضلال نمود تا در روز جمعه اواخر جمادی الاخر سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل ماکیان اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی کمر ترکش او را برداشته بود پیش و پس او میشتافت و بر پویش او چنانچه از پای در افتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل او را از برادر گرفته امیر مسعود بجانب برادر زاده روانشده مبارکشاه بخش دیگر که قراتخمه نام داشت او را نیز بعداوت شهادت رسانیدند و نزد شاه زاده شیخعلی رفته کیفیت واقعه باز گفتند والده شاه زاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را پاورید و ایشان در ساعت سر او را بریده پیش مادر بسر آوردند و از عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود آواز بخشند از غرایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان کار میکردند بخاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از اینجا بخشند القصه چون این خبر بتبریز رسید امیر زکریا که در کبر سن بود بر فوت پسر و برادر زاده نالهٔ زاری آغاز نهاد و سلطان حسین خشمگین سلطنت بغداد را بنام شاه زاده شیخعلی رقم آورد و نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما را در ایالت و ولایت بغداد با تو معاینه نداریم اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرا بزرگ نزد خود نگاهداری تا بسیاستی عیث و سیاهی قیام نماید اکنون بر یک از تو اطمینان بر طلب کنی بدینجانب فرستیم و شاه زاده شیخعلی فرستاده را دلخوش دلسرور باز گردانیده بر سر بر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعبد الملک تغاجی تفویض فرموده قلاون امیر اسمعیل را باوج عظمت و اقتدار رسانید و چون دید که مسئلت امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی بادک که از ملازمان قدیم آباء او بود و دران زمان قبل شاه بشجاع در شوشتر بحکومت میبود فرستاده او را ببغداد طلبید و پیر علی بدار السلام شتافته سر انجام تمام مهام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را تحت تصرف آورد و چون این خبر

انجم سماع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پایه سریر شیخین ثمانین و سبعمائه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاه‌زاده شیخعلی و پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را بار کرده و علم توجه بجانب شوشتر افراشتند و پادشاه هوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هر چند عادل آقا گفت مناسب نیست که بهیات اجتماعی بشوشتر رویم و هم شیخعلی و پیر علی را فیصل دهیم مسموع قبول نشود و عادل آقا گوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و با مخالفان صلح کرد بر انجمله که شیخعلی بشوشتر قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل نفرماید و از انجا بغداد رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنا بر رنجش مذکور پادشاه را هم اسکان نداد با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسر انجام امور مملکت و مال مشغول گردید و در همان زمستان عبد الملک انجائی و بعضی از امیان بغداد مسلخ با بعضی لوقان نزد شاه‌زاده شیخعلی و پیر علی فرستاده باستعداد حضور نمودند و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین مجهود دوانی و عمر قچاقی را بمقاتله مخالفان نامزد فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی با دک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع انخبر عنان عزیمت بلکه بر نیت بصوب تبریز بانعطاف یافت و در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حیله بمقصد رسید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شتین و کشته شدن سلطان حسین** دران اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آنولایت را که امیر ولی در تصرف داشته پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهة استمالت خاطر آقا بگوملک نامزد کرد چنانچه اندک مردی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنهٔ اربع و ثمانین و سبعمائه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او هیابی در خطهٔ خاک پیدا نگشته خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود پیش گرفت سلطان حسین هر چند کسان از عقب او فرستاد و التماس مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل باران و موغان شتافته لشکری فراهم کشیده عازم تبریز شده و در یازدهم صفر سنه مذکوره بیک ناگاه بآن بلده در آمده و سلطان حسین مجهود سراسیمه گشته در کوشک غرید تا همدر انشب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید بیت

تیغ نیلوفری آخر بگیرد بر تن او ۔۔۔ که ز نیلوفر بسی بر تن گرفت اند

و بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و کاهی بر افعالی که مناسب مرتبهٔ سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام مینمود امیر شمس الدین ذکریا و خواجه جمال الدین مغفر بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و مهوری شهرو ولایت نفس سعی و اهتمام بر لوح دل نگاشته نفاست که خواجه جمال الدین بلغز معقید بود با نکه بعبارت بلغز تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبد الله و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین ذکریا یکی از نوکران ترک را جهة مطلب کاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون انشخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که بسر عبد الله و جان فیض الله که در متبن ما چندان متن موجود نیست که عصا فیر مبا فیر بسطوح کشند نوکر کجا پاره معنی این کلمات را دانسته بار دیگر گفت بیک سمان تیلامی دور خواجه فرمود که اعادات عبارات اولاد اب و اولاد الاب بعید است و آن ترک چون دید که هر چند می ایستد سخنی مفهوم نمیشود باز گشت و امیر شمس الدین ذکریا گفت هر چند من از خواجه کاه مطلبم او قرآن میخواند **ذکر نبذه از احوال سلطان احمد و رسیدن بسوق سخن باختتام جزو اول از این مجلد**

سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه انگیز بغایت صلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم علم معروف از بعضی اقسام فضایل بهره وافر و در علم موسیقی پیش ارباب هنر تقدم و خوش زیر مرکز میداشت هم زیمش از چرخ بودی و نیم بدی بهره و تریاق در کین و مهر بدیده و مقدار مهر و سپهر و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام مقهور دو لشکر تبریز تیغ تیز بر هم سلطان حسین بالفصیل رسانیده بر ادر دیگرش سلطان یاز بیده پیاده کرده بتخته بعد از ارتکاب بشقت فراوان در سنهٔ اسپ کله یا بی بدستش افتاده و پای در رکاب آورده تا زمان وصول سلطانیه هیچ جا نه ایستاد و عادل آقا و ارپا دشاهی برداشته شاه منصور را در قلعهٔ کرد و تقیه کرد انیده با سپاهی هیجکوی تند خوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه یاغی باستی و لشکر قلی اینانق و ابو سعید و له پیرملک از عادل کرد بخته سلطان احمد پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان یاز ید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد بنوز نکتی سپاه انکرده بود شهریار کذا شته هزیمت ضخیمت نمود و عادل آقا به تبریز رسیده عباس مسافر بود اجی را حاکم ساخته بر مندرفت و محمد دوانی و قرا بسطام بگنبار آب مدن فرستاد و ایشان پل ضیاء الملک را محکم کرده در حال اقامت انداختند و سلطان احمد در خیمهٔ قاصدی نزد دوانی و عباس مسافر روان کردانیده پیغام داد که شما نوکران منید بچه جهة خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان پیل شده چون همتی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا خبر یافته تمرده و یاغی باستی و ابو سعید را به تبریز بازداشت و چون ایشان نزدیک آن بلده رسیدند از دو سپاهی عباس و مسافر فرار دیدند که متوجه اردو

سلطان اند باهم گفتند که برکاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر روند لیکن که ازما بیشتر اعتبار یابند او لی آنکه هم اینجا خاطر از غدغه ایشان فارغ گردانیم و در میدان طاقات پیش تکلم بی توقف و تلثم شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته کشته حمزه و یا غی بیستی سر بدار ایشان را زد و سلطان احمد روان گردند اینجی و اوانی بخ سلطان نعیبا و اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز آمده متوجه ضبط مملکت و تحصیل آلات سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر متواتر شد که شاهزاده شیخعلی و پیر علی با دک باغوا و عاد آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده اند بنابران سلطان باستقبال ایشان روانشده در حوالی بغت رود محاربه دست داده عمر فجائی از جوانان سلطان احمد صف بسوان کرده شاهزاده شیخعلی هزیمت لاجرم بکشت بر جانب سلطان احمد افتاده ازراه خوی بخچوان رفت و در مراغه پیر بخچوانی بقراحمد ترکمان محق کشته از استماع دمود قراحمد گفت این مسئله قابل نیست که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو با لشکران خویش دوستی بگذرانیم تا ما توقف نموده قدم پیش و پس نهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در عنفیت طمع نکنی سلطان احمد معقل این دو شرط شده قرآن تحریح هزار مرد ترتیب داد و هر سه کس را یک قشون ساخت و هر قشونی را سی دسیچه کرد و مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون خصم قصد ایشان نماید گریزان گشته دو فرسخ بگریزند قدم پیش نهند تا سیال اعدا از هم فرو ریزد و باین منوال قراحمد باشاهزاده شیخعلی و پیر علی با دک حرب کرده شاهزاده و پیر علی در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی منازل خویش آوردند بعد ازان سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سپل استهزا نزد عادل آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته در سیلان ماسپل الجانین بین صلح و میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کج و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا میانی بیان را با یکدیگر سازند و خاطر مراجعت ایشان جمع شود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابران متوهم شده ازراه بخچوان بطرف اران و موغان رفت و قاضی شیخعلی را طلب نمود تا که حاکم انجا بود فرستاد و عادل آقا را در اردوان نزول کرده امرا نجد مش شتافتند و نوازش و عواطف خصوصانه یافتند آنگاه امیر موشنگ و امیر شاه به پیل الجانبین صلح کونه اتفاق افتاد بدینموجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا و عراق عرب شریک سلطان احمد بود و آقا بر این قرار بسلطانیه باز گشته امرا بغداد بوی گفتند معتمدی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را صفحه کنیم و عادل آقا تورسون را که سردار صاحب وجود و پسر خاله او بود بحکومت و قوام الدین الجنی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا روان فرموده و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبد الملک قاچی که صاحب اختیار آنجا بود با طایفه که امیر اسمعیل با شمشیر غدر گشته بودند بدین ورفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و سیلغ و بهزار تومان از منزل او حاصل مغلسان شد و بعد از پرفتنه و آشوب گشته خزینه که جهته عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان احمد رسید برجناح استعجال روی بغداد نهاد و در اثنا راه شاه منصور را محبوس قلعه کراد تو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان خبر یافت ارزاه یعقوبه بولایتی فرار شافت و جمعی از عقب او رفته او را دراکرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان بران بسل ارزوزی چند تورسون را با خواجه ابو الخیر الحسینی سیاسار سانیدند و سلطان احمد همدران ایام امیر علی و بهندوی قوچی و سلطان عرب را که اندیشه حدری داشتند بتیغ بیدریغ گذرانیده و شاه منصور را محبوس گردانیده شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر اورا ندیدند و سلطان احمد آن مستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و ثمانمائه خواجه یحیی همانی را بحکومت دار السلام نصب کرده خود روی به تبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران دو لشکر بجولان در آمده جمعی کثیر کشته شد بطایفه نظری کرده نگذاشتند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از انجا بزنجان شافت و چون عادل آقا از قرب وصول سلطان بر اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرده روی بهمدان نهاد آنگاه بچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه شجاع بوسوسه شیخ آذر بایجان در حرکت آمده چون بحر بادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بدو پیوستند همعنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و ممالک و مال از دو ریغ منست و بر چه شاه در آن باب بفرماید اطاعت مینمایم اما عادل بنده عاصی ماست که روی بآن درگاه آورده بطمع آنکه او را تقویت کنند و مجال تسلط ندهند شاه شجاع باخود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و نواب خویش بدو عادل آقا را مخلوک سازد و آنچه تکون بخیر او بود با ایلچیان در میان نهاده مهم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امرا و بتبریز ملازم سلطان بایزید بوده دیگر بخدمت عادل بروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امرا خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع بسلطانیه آورد و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار امرا و فارس گذارده خود بجانب شوشتر شتافته و چون ایشان بسلطانیه رسیدند امرا سلطان بایزید عمر فجائی و

ملک و مال در قبضه تصرف ایشان

آوردن ابراهیم شاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع بسلطانیه

عمر چغاتی و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امرا شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبد الکریم را در شهر فرود آورده اند که نزلی باشیان دادند و خفه بحصار در آمده و دیگر التفات بدیشان نکردند و عبد الکریم و ابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج شده در میان رمستان بشهر ازبار گشتند و سلطان بایزید قرب پنجاه روز در سلطانیه حکومت نموده ناگاه بی جهتی عمر چغاتی را بقتل آورد و امراء دیگر از وی متوهم شده هر یکی بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را اصلح کرده مضبوط ساخت و پسر خود آق بوقا را که ده ساله بود بحکومت نصب فرمود و زمام اختیار الولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت بایزید سلطان محبوب خویش به تبریز برد و درین اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و چون آنحضرت به تبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که بایلچیان را در بغداد ببینند و ایشان را بدان جانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را تحت تصرف در آورد و دو هزار کس بجهت حوش هوسته اطراف قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع و دعوی آمیخته گشت از جانبین مخالفت می پیوندند که ناگاه پرتو آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو وصول بر حدود و ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجائی رسید که بعد از هیچیک از آن دو سر و اربد یکری نپرداخت و سلطان احمد مدتی تمسک بصاحبقران و افر منفعت نبرد در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر روم کریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید روزگار میگذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چندروزی در مقام تربیت ایشان برآمده مالا خره بر دو را محبوس گردانید و میخواست که بند کرده نزد حضرت صاحبقران فرستد و ران اثنا خبر فوت آنحضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخته سلطان فرقا یوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آورد و سلطان احمد بر عراق عرب ایلغار نموده امیر قرا یوسف آذربایجان را در خیر تحیر گذاشته و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان بایزید عهدی را که میان او و قرا یوسف بود مهندم تصور کرده به تبریز خرامید و بران خطه مستولی گردید چون امیر قرا یوسف آنان یورش بازگشت روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داد و قرار بر جانب سلطان افتاد و در تبریز مخیمی شد و همدران روز امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه بتفصیل این وقایع بعد قضا یا آلهی در ضمن قضایا حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوشخرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیز خانیان باز پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان سپان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان بوده اند معطوف خواهد داشت

امیر بایزد در وقتیکه او قات که امیر تیمور کورکان عازم رزم شد سلطان احمد بر اقامت قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل عنایت ایلدرم بایزید تا

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام	جزو اول زین مجلد شد تمام
قصهٔ شاهان چنگیزی نژاد	بلکه از بحر صغیر جزده بهین
تا نماید از سر رافت نظر	جانبش آصف پناه داد گر
مشتری کرد ار خورشید اقتدار	روشن از دیدار او چشم امل
ترک خوزیز فلک روز ستیز	میزند بر فرق خصمش تیغ تیز
می نویسد مدحتش از روی مهر	زبره در برزمش بود حنا گری
در کرم بی مثل آمد زان سبب	ذات او راشد کریم الدین لقب
جز حبیب الله نارد بر زبان	هست بحد چون ثنای ذات او
تا کند کلک سخن در گفتگوی	تا بود طبع سخندان نکته جوی
مرجع اهل فضیلت بر دوام	خامه دایم در ثنایش نکته زای

گرد کلکم از سر دانش سواد	تمام شد جزو اول از مجلد سیم تاریخ
گشت این اوراق پر دُر ثمین	غرهٔ شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۷۳ هجریه
سرور دریا دل عالی تبار	علی ید اقل خلق الله میرزا احمد علی شیرازی
دیده بان قصر اقبالش زحل	
کلک زرین عطارد بر سپهر	
ماه بر فرق لوایش پیکری	
هر کرا داد ند از نامش نشان	
ختم بهتر بر دعای ذات او	
یا دیارب آصف عالی مقام	
نام او هر نامه را زینت فزای	

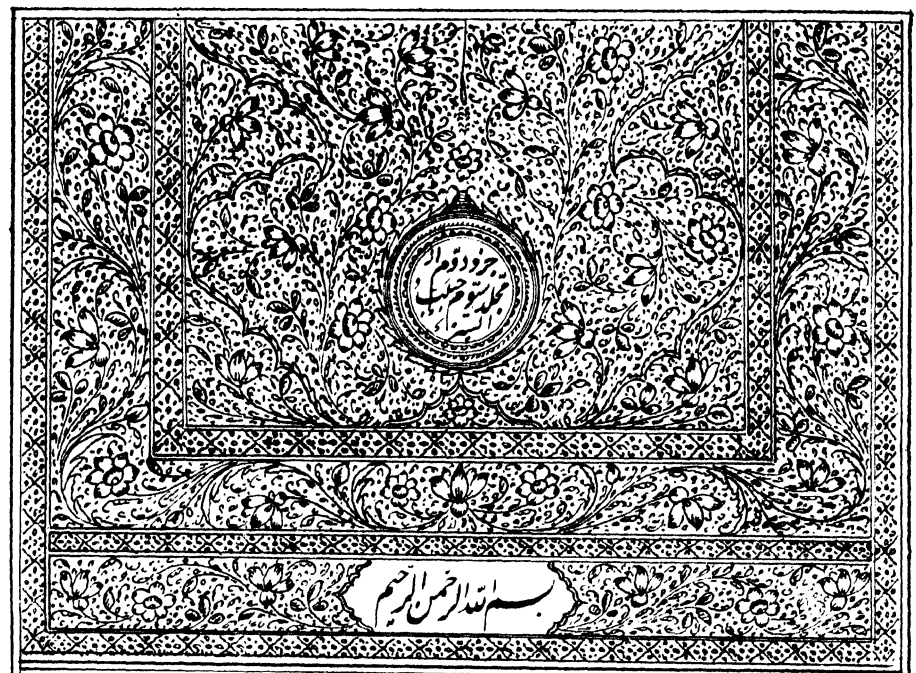

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سیوم در ذکر بعضی از طبقات دولات که بمعاضدت جهانگیری جهانیان بوده اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت نهایات الهی نوشیده

یارب سخن ندیده مرا عالمی بساز ... وز غیر حدیث خود دلم خالی بساز
بیهوده چو از نبات ملکت گویم ... در ملک سخن وری مرا والی بساز

بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بمجانه منشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامگار بتوقیع وقیع والله یؤتی ملکه من یشاء موقع میگردد و جل جنابه وس اینکه صلوات صلوات این پناهی که بهدایت عنایت عصمتش سرکشان بادیه ضلالت راه بصوان هدایت یافته اند مصطفی محمد بن عبد الله طاب مضجعه بالصلوات الی یوم یبعثون و صحبه و آله المنوه بشهود کرامة اولیاء شاهانی که بمعاضدت جهانگیری جانشینان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه مظاهر این زنده احقر در آمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان ولی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک ریشهر اتابکان لرستان ملوک سرمدار ملوک کرت و ملوک سخن کذا رشحه از احوال این ملوک تا مدامه ادرین جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک ازین پادشاهان کیهان نشان مذکور خواهد گردید و من الله العصمة و التائید

کفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

بر الواح ضمایر مستحرران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه مجملا در ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بدست غلامان خود کشته گشت آنگاه ممالیک ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سردار سپاه را عز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت تعویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که علقبه شجر الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجر الدر ضعیفه قافله حمیله بود و قرب دولت آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امرا بسلطنت عز الدین متفق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بغلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است بمرور ایام مستمر گردید

ملک معز ترکی الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت مینمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از انکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش در آورد ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند ملک منصور علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باستصواب امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست ام خلیل اگرچه در بادیان قلعه مصر تحصن برگزیده چون دو سال بدر کامگاری کذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین کوتای را بجایش بر تخت نشانیدند و او ملک مظفر خواندند ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیبوقا را امیر سیف الدین بیکر نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت ابو المحاسن قطر بود: با آنکه انطاکیه و اذرا و دیگر بعض آن کشت تاتار و ماوراء النهر و توشته اند و بر سریر تقدیر چون ملک مظفر بر سلطنت متمکن شد اینکه شنید که هلاکو خان طلایه شام استیلا تمام یافته و کیبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته و غمان مصوب آن دیار بجهان آن قلعه بنابران از مطلع نظر همت ساخته عزم توجه صوب دمشق را فراشت و کیبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر

در اواخر ماه مبارک رمضان سنه ۶۵۸ در حین حالیوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفهٔ ابطال رجال را در کمین گاه باز داشته با سایر سپاه بزیر پشته ها بنشاند و کمبوغا طاهر و مغور بر آن پشته تاخته ملک مظفر موجب کلمهٔ الحرب خدعه پشت بجانب او کرد و اندیشه در روی هوا دی فرار آورد و کمبوغا قبای آتش رنگ مصریان را تعاقب نموده چون بکمین گاه رسید بیک ناگاه سپاه مصر اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان بحرق کشت و اندوقت طلوع اقبال تا هنگام استوا آغاز معرکه هیجان در هیجان بود و آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کمبوغا در چنگال اسارت گرفتار شده و همانجا بقتل رسید و ملک مظفر اگرچه منصور و مظفر باز گردید اما همدران ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نمودند بهادر معزی در موضع عطیه بزخم تیری جان گزای در از پای در آورد و بعد ازان غلامان نامدار پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیرس البندقداری تصالحی دادند و او را ملک ظاهر لقب نهادند

ذکر ملک ظاهر نامش بقول امام یافعی بیرس بود و بروایت صاحب تاریخ و صاف بندقدار و او در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال از ناصیهٔ حالش مشاهده کرده او را از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعده سنه ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود یافت بصفت شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی همت بر غزا و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بالله ناصر الدین العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن علی را که از اخفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲۰ محرم الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید

کفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقداری و ذکر نبذه از احوال علماء و اقاضل آن روزگار در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لواء سلطنت برافراخته بود احمد بن الظاهر بالله العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب هلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر بتمشی او را بقبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط مبایعت بجای آورده دیگران نیز مبایعت کردند و احمد را بلقب برادرش المستنصر بالله مکرر گردانیدند و همدران مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر بپوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید و ملک ظاهر قاهره و مغربیه را آذین بسته با جلعت خلیفه سوار شد و کرد شهر برآمد آنگاه جهة مستنصر اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود و صد سراسپ و سی استر و شصت شتر و چند غلام بملازمتش باز داشت و مستنصر بخبر دادن این مژده حضرت خود را خلیفهٔ اسلام تصور نموده بجانب بغداد روانه شد تا آمده یارد از اطراف تتار بیرون آورده بدستور اباو اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت سید فوجی ز سپاه هلاکو خان از اطراف و جوانبش در آمده آغاز قتال نمودند و طایفهٔ از اعراب و ترکمان که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص گشته شد و از جملهٔ مردی که از آن خراب بلاخود را بسلامت رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک خفاء المسترشد بالله انتظام داشت و چون او بمصر رسید موجب صواب دید بندقدار قایم المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه باسم خلافت بر مسند اعلاء کرسند در گذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه منبر که بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعه کرک و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۸ حصن حکر که نیز تحت تصرف فرنگ در آمده بود تصرف آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش باز داشت و با دوسته کس از خواص در لباس اخفا بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورد و بدار الملک خود باز گشته الچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما سخته نظاره و تماشا بولایت روم فتیم و در دکان فلان طباخ خانم خود را بهمن مقدار طعام کردیم مطلوع آنکه پادشاه بار سال آن حکم فرماید اباقا خان از کمال اعتزور و جرات ملک ظاهر بتعجب تمام قاصدی جهة اعلام ایجال نزد معین الدین پروانه فرستاد و معین الدین پروانه که در اندیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انکشتری بندقدار را نمای آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد ازان بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود و روایت تاریخ وصاف انگیخت از روی بنا بر اساسد عاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتار

ملک ظاهر ۳

سنه ۶۶۹

ورود محمار باتفاق اتفاق مصورت خطر و نصرت او راست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده باغنایم بسیار بمصر بازگشت و چون باتابک
خان از کیفیت این حادثه خبر یافت غمان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام برکشید معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان نماز گذار شهید کردانیدند و چون از تولایت بدار الملک خود بازگردید طایفه از ابطال رجال را بدیار شام فرستاد و آن
جماعت قلعه پیره مشغول شده نزدیک آن رسید که اکثر حصین را بغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان پیره حال تیره خود را قلمی نموده آن نامه را بال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهین زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برنده پرنده
مکتوب را بقلعه پیره رسانید و چون بند قبا بر مضمون نامه محامه وقوف یافت فرمود تا بر فوز جواب نوشتند که ساکنان قلعه پیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم از این تاریخ بر افق حوالی پیره طالع خواهد گشت و اگر در این وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند و سیاح فضاء هوا الطیر تفکیه آمده بود بازگشته بند قبا بدوازده هزار سوار بجانب پیره در حرکت آمد و پیش از هفتم ایام
بر مراکب ایام نشسته بر لشکر سبقت کرفت و چون در آن وقت از قاهره تا پیره سیصد و هفت موضع بام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان همایون مرکب ظفر انتما پوستند و در وقتی که خسرو انجم برقلعه چرخ چهارم
برآنگذشت آب فرات و پیره حایل بود و بر زبر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان
رسانیده مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از اسبال کبوتر لشکر مصر تجمل هر چه تمامتر رسیدند و ما
فلا و از آب فرات گذشته مغولان چون این حال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
و فات بند قبا بر روایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذوالحجه سنه ۶۷۶ در دمشق بقاق فتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه
مذکوره مریض گشت و سیزده روز بستر ناتوانی افتاده در ۴۸ ماه درگذشت و از وی شش پسر و هفت دختر ماند سپهران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بند قبا یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده و در صغر سن بحفظ قرآن فرعت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و آوازه ذکاوت زمانی آنجناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالکی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خوشسیما نظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه مشرب عشق کرفتار
شد آنگاه ع بنا داده و رقعهای درس و فتوی را سر در پی قلندران نهاده بهمراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چند گاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد و او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ
عراقی کشته جهة آنجناب در توقاة خانقاهی ساخت و هر روز بلاقات شریفش میپرداخت روزی مبلغی زر بر سبیل نذر نزد شیخ برد و شیخ فرمود تا
بزر نقوان فرقیت بفرستد و حسن قوال را بمازسان و حسن قوال در آن وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاد حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام کفته او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه بانتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها کفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست نظم ساز طرب عشق کرد ناله که چه سازاست کز زخمه او نه فلک اندر تک
و تاز است و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان سنبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر کرد کوچه و بازار میرفت و
روزی شیفته پسر کفشکری شد و پدرش را کفت که حیفست که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشکر کفت که ما مردم فقیریم و غیر این
حرفه ندانیم اگر چرم خر بدندان نکیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من

کبیسان ۲

که من هر روز بیشت در هم میدهم باید که دیگر این کار نکنند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی چون این خبر بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هر کز این سپر را با خود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان باوی در خلوت می نشیند گفتند نی نگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار بر فلانه خاوه مان شیخ بفرایند و شیخ عراقی پس از چند کاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و معاودان اتصال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اواخر اوقات مرض این رباعی نظم کرد نظم

در سابقه چون قرار عالم دادند ما ناکه نه بر مراد ما دادند زان قاعده و قرار کان روز فساد نی پیش کس وعده نی کم دادند وفات شیخ عراقی در شش دو القعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شده و مرقد دلکش کبیر الدین هم انجاست و از علماء زمان ملک مظفر یکی حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی است در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شده و اکر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میکردید غروب کوکب زندکانی نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داد و دیکری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العماد یه الاسکندریه در زمان سلطنت ملک قاهر در سنه ۶۷۴ از لباس حیات عاری کشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیکری امام شیخ محی الدین النووی است و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن حسن و ولادتش در عشر اواسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهه تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواحیه قرب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بزمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ مصحوب والد خود بمکه رفته بکذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۰ آغاز تصنیف نموده تا سنه ستین و ستمائه که وفات یافت بان کار مشغول بود و در وضه منهاج السنا سکین و تهذیب الاسماء واللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر و التقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات اوست **ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر** محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قرب دو سال تمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات بنا بیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمود و ملک سعید بمعنی را دانسته برادر خود سلامش یا که در سن هفت سالکی بود بر تخت سلطنت نشاند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساخت و بقبض نفس یا برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافت و در سنه ۶۷۸ در انحصار وفات یافت و خضر زمام حکومت کرک را بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۵ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون او را طوعا و کرها از ان قلعه بیرون آورده دیکری بجایش نشاند **ذکر سیف الدین قلاوون** چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت کزید اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه کردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند تا سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین کشت و در سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بعضی از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاه زاده منکوتیمور بن هلاکو خان که بفرمان پدر در خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار ستار منهزم کشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح واقع شد و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیکر بوی باز کذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را بجنبک از کفار فرنک کرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطه تصرف در آورد و در سادس ذی القعده سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود **ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بوده اند با ملک منصور**

از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هویش الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ امام یافعی مسطور

که ابن خلکان در سنه ثمان وستمائه تولد نموده و در موصل بتحصیل علم کرده بمصر شتافت و چند گاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء علا و شام منصوب گشت و مدت ده سال آن امر اشتغال فرموده در فضیل قضایا باشراط دیانت و امانت تقدیم رسانیده و چون سلطان رقم عزل بر صحیفهٔ احوالش کشیده در مدرسهٔ امینیه و مجنبیه بدرس و افاده پرداخت تا در سنهٔ احدی و ثمانین وستمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جملهٔ مصنفات ابن خلکان کتاب وفیات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جملهٔ مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو الحق ابراهیم بن مصعب البصری است و شیخ ابو الحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود و در سنهٔ در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی وفات یافت و شیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت و بواسطهٔ آنکه احوال خود را در پردهٔ خفا ستور میکرد اینها مر جهالت اشتغال مینمود و شیخ محیی الدین امام نووی را نسبت بشیخ یاسین قریب بهشتاد سال بود و همدرین سال ابن المفضل العلامه علاء الدین علی بن ابی الخرم القرشی الدمشقی که در دیار مصر ملکه در سایر امصار مثل و طبیبی بنود از عالم رحلت نمود و از تصانیف آنجناب موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح نوشته اند و دیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاوون الالفی المحدث است و ابن النجاری در سنهٔ تولد نموده بود و در بغداد بتحصیل فخر ده و از مشایخ آن بلده اجازت روایت و حدیث یافته و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیه و مشق فی سنه تسعین وستمائه بجهان جاودان نقل نموده سبب شهرتش ابن بجاری آنکه پدرش چند گاهی در بجا بسر برده بود و همدرین سال شیخ عفیف الدین سلیمان بن علی بن مکی السبائی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرموده و انجناب منازل السایرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش در غایت سلاست و حذوبت واقع شده و آنکه بعضی از فقهای شیخ عفیف الدین را بدندقه و الحاد نسبت مینمودند ظاهرا ابنا بر کمال حسد بوده و الله اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشد ش ملک اشرف را در ذیقعدهٔ سنهٔ بر تخت سلطنت نشاندند و او با دشاهی صائب رای کیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امور وزارت را بشمس الدین سنقوس تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را بسید الدین بیدرا متعلق گردانیده تا بتخلص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ در آمده بود آورد و پس از وصول بظاهر الحصار در امر محاصره و پیکار غایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از یکماه آن بلده را مسخر گردانیدند و بسیاری از کفره فجره را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و اساس قلعه را بهندام داده متصل آن شهری بنا کرده و آن را نیز طرابلس نام نهاد و بعد از آن بهمت برتخیر عکه گماشته باعساکر موفور و جنود غیر محصور که از آنجمله ده هزار غلام زرخرید او بودند متوجه آن حصار شده و در چهارم ربیع الآخر سنه تسعین وستمائه بقصد رسیده آغاز محاصره و محاربه نمود و مخالفان دین همین که در آن قلعه متحصن گشتند در مقام دفع و منع آمده از جانبین تیر خرخ و سنگ منجنیق بر آن گشت و در آن اوان روزی کفاری از مسلمانان را که با بسیری گرفته بودند عوض سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و جسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته از شدت حالت آتش غضب ملک اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاک راه یکسان نسازد و حرز حیات متوطنان آنجا با وفر نبود دست از خنک باز ندارد و نقابان تیر خنک را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی شب قلعه را مجوف ساخته بسکیبا آتش در آن ستونها زدند لاجرم با دو اثار بر مفارق کفار وریده بعضی از جدار خصار بغتیا و در صباح روز جمعه هفدهم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن بی دینان از ابر خاک هلاک ریختند و بعد از دو روز از وقوع این صورت مدینهٔ صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف در آمد زیرا که حکام و لشکریان آن بلده چون از صعوبت قضیهٔ مردم عکه خبر یافتند فرار بر قرار اختیار نمودند و رعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده دار و غه طلبیدند و همدر آن سال ملک اشرف تایید از دمشق حصار عیدا و عثلیث و عرسوس و طباخی را نیز مفتوح ساخته بصاری فرنگ را تمام از آن دیار اخراج فرمود و ابواب فسرح و سرور بر روی روزگار اهل اسلام گشود و در همین سال ملک عادل سلامش بن ملک ظاهر بتربت وفات یافت و چون مدت هزار روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام تابیده بر وی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنه ثلاث وسبعین وستمائه وجود آن سلطان عادل بحمایت ابنوک بشمشیر تیز از بیخ

ولادت
تمام بود و چهار سال
بزیارت او رفتند
طریق تلمذ و سلوک
سپرد
عمر شیخ یاسین
۲

ارادت

روی
۳

وعصبیت
۴

از لوح زندگانی بستره و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاون پادشاه کرده و این سلقوس وزیر را مواخذه کرده مقدار شصت هزار دینار از عمال مصر فرمود **ذکر اقبال او و بار بیدره و کیبوقا و لاچین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین** چون بیدره بقبل ملک اشرف مبادرت نمود او را سلم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاون که در آن زمان کودکی بود اطلاق کرده سر انجام مهمات را از پیش خود برگرفت و ملقب بملک قاهر شد چون بکسان ایمنوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع وستین وستمائه کیبوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیبوقا نویان با بسیری در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده با تفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه سال از عمر و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در سنه شت وستین وستمائه عاطم امرا بسبب دولتش ابسر پنجه بوفائی در هم شکستند و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دشت کرنجیه لاچین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه سرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغتش را بهم رسانیدند و در سنه ثمان وستین وستمائه اعیان مصر بسبب بلا چین نیز طریق بوفائی پیش گرفتند و بعد از اداء نماز جمعه در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین طبنی و امیر عبد الله ویزیدار البدوی و امامه بن العسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاچین رفتند و قصد غالبش شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و در دم بر زدند دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاون که در قلعه کرک بود فرستادند و او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالاری تفویض کردند و در سنه اثنی وسبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق القشیری در مصر فوت شد در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تالیف کرده نشده و در همین سال کیبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سرخد بود از عالم انتقال نمود **گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او ظاهر** چون ملک ناصر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در همین وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بمارد ین و الی العین که حکام آنجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آن موضع را بباد غارت و تاراج داد و بنا بر آن میان او و سلطان محمود غازان مواد نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانیدند و ایالت آن بلاد را بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت بر افراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنا بر آن غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را بعهده قتلغشاه نوین و چوپان بیک کرده روی بصوب وادی الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته مهم ایشان را بر حسب دلخواه فیصل داد و غنیمت بنهایت کرفته قدم بر سنه حشمت و عظمت نهاد و از حظیر نیابت و لشکرکشی را به بیکتمور تفویض نمود و منصب وزارت فخر الدین عمر الخلیلی مشغولی فرمود و قراسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقرم در حلب روی بتمشیت امور سپاهی و رعیت آورد و صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقادش گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت در سنه احدی وسبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر امرا و ارکان بارگاه پرسش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منبار اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند چون ثابت شت سال اندشجات سحاب عنایت الهی ریاض مملکت ملک ناصر را ضرر یان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده مصر صر افات امور ی چند بهار دولتش را بخریف حرمان تبدیل نمود و تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بدر چاشنی گیر کار اکثر امرا بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی بودند هوس استقلال بخاطر کذرانیده در سنه سبع وسبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه غدر و تهتان وقوف یافته با عتماد خود او را زن و جوانان و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر بشقه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت باسد سکندر برابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را بر استحکام دانسته مطمئن خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را بمجمع ساخته در یقین پادشاهی که از عهد ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خواطر

تمکنان بسلطنت چاشنی گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش را منظفر ساخته خطبه بنامش خواندند و چاشنی گیر بنام حل و عقد مهام مشغول
غایت سالار داده بمنصب نیابت را به پیر علی قپچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاوون و جمال الدین موصلی غلام مدرالدین
لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را باسی کس از سرداران و سپاه فراوان جهة محافظت حلب بحدود آنولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و حماه را بقجقار
و حلب را بقرا سنقور و طرابلس را بسیتمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت ملبهایت داشت بنا بر استصواب امرا قاصدی بحضن
دان نزد او رسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بیموجبی طریق انعزال و انزوا اختیار کرده مملکت را بانگذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان
این کینه را بر تخت سلطنت نشانده ملک منظفر لقب داده اند اکنون مبلغی کلی از خزانه بصحوب سلطان است و ما را جهة تجهیز لشکر اسلام و اخراجات را بابت
الحرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت استان سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهدهٔ خدمات
ضروریه الحضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر امجاعت را بمصر فرستند تا باتفاق یکدیگر در آنجائی مامرغوه و جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که
محقر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب مست که در مصر گذاشته ایم و اگر ما را فرستم هر اینه جهة محتاج وجه معاش در نوبه
باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نمک نموده بصحوب ایشان اند غایت ناانصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده
زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک منظفر نهاده اند و ما بر سبیل
اضطرار یا اختیار دل از ملازمت امجاعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک منظفر و اتباع او جهة این
خبر نیابت خود را بخانه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بچاشنی گیر و ملازمان او رسید دم در کشیده ندودیگر از ملک ناصر
چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک منظفر از غلامان اشرفی و ناصری توتیم فرمود، ستر و علانیه با بهندام بنا نهادند کافی ایشان حساب نمود و دمشکو تیمور
از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت برامثال و اقران فایق بود از قصد ملک منظفر اندیشیده از مصر بکرکیت و بقلعهٔ کرک رفته
بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یکایک و دو دو تقلید دمشکو تیمور نموده بملازمت ملک
ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسیده حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزد یک ملک ناصر
فرستاده باظهار هواخواهی فرمود قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در اسکندریه بودند بتغییر عقیدهٔ قراسنقور نسبت بملک
منظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان مبرز را مخالفان فرستاد تا تامی براق و جهات ایشان را
گرفته بکرک برند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافته براس بیقیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت
و ملک ناصر بلطف پادشاه قادر و واثق گشته با سپاهی شکار از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بطل رایت آفتاب احتشام
انجمع کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان تشیید کرد انیده لوای
توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنهٔ ۸۳۸ باعظمی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد
و چون چاشنی گیر نبل ملاء را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بعد درود و داع پادشاهی مزوده با تفاق سالار پیخاه خروار از خزانه بار کرده و با چهار صد
غلام خاص براه صعید طریقهٔ فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقور و دمشکو تیمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا بامین غزهٔ ذی الحجه
شتافته راه بیرون شدن او را مسدود گردانیدند بقیس و قنی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب بقلعه
جزیره در زیر مصر مایزاد و عید روی نموده بنشاط و ابتساط سماط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید
جزآمد که قراسنقور و دمشکو تیمور در منزل جاپانا بک بسر وقت چاشنی گیر رسیده او را دستگیر کرده می آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقور
فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و چاشنی گیر را با پایه سریر سلطنت مصر ارسال نماید و قراسنقور بموجب فرمود عمل نموده چون
چاشنی گیر در غایه خجالت بمجلس همایون در آمد سلطان او را مخاطب ساخته گفتای بی حمیت با وجود آنکه من در نهایت رعایت و عنایت تقدیم
رسانیدم از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی گیر از آن خطاب زهر آمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا

مرا درین حرکت باعث شد ملک ناصر با من گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام ایخ ام نمک را نمی کشم اما دیده خصمی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم بینا نباشد کور بهتر و مرا بحصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش متصرع و زاری التماس قتل نمود و امرا و ارکان دولت این تمنی مبعد و لذا شته او را بزه کمان از میان برداشتند و چون نوبت سیاست بسالار رسید حکم شد که بقلعه سرخ بقیه عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین آقوش ترکمن سپاهی گری کرده دیگر را سپ سوار نشود و اگر مرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه ۷۱۱ ملک ناصر قرا سنقور را از حکومت دمشق عزل کرد و این معنی موجب آنشد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقرم با قصد کس از اهل جلادت با سمان آن ایشان او لجا تو سلطان شتافتند و انعام و اکرام بسیار یافتند و سلطان بنا بر اغواء ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت کرها بل حجه صلح کرده باز گردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر بکنه بسار که شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در محرم سنه ثلث عشر و سبعمایه از آن سفر بقاهره معزیه باز آمد و در سنه ۷۱۳ نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخری آن سعادت عظمی استعداد یافت و بدار الملک خویش باز گشته پرتو انوار معدلتش بر و حیات احوال متوطنان مصر و شام تافت

اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام بر خواطر وقاد ان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار شهور و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ و مرآت الجنان حالات ملک ناصر باین مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان بسمت انتظام دارد و نزد راقم حروف کیفیت انجام روزگاران پادشاه دوا قتدار و انکه بعد از وی سلطنت اندیار بکدام یک از غلامان آن دودمان کار رسید بوضوح نه پیوست بنا بر آن بر امین ذکران نگردید و آنچه از السنه و افواه مسافران اکاه استماع افتاد آنست که از آن زمان باز همواره ممالیک زرخرید سلطان مصر بوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و مهم غزو و جهاد سعی و اهتمام نموده اند چنانچه از ظفر نامه و مطلع السعدین بتحقیق می انجامد و در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر معلق بیرقوق نامی گرفته بود و چون وفات شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود و ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد تا بعد از فتح رد الجیاش بدرگاه صاحبقران کردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چند تنکچه بنام نامی آنحضرت مسکر زده ارسال فرمود و در اوایل زمان فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاه رخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان شیخی علم سلطنت بر افراشت و مظفر و ناصر که در سلک اعیان امرا ر کبا منتظم بودند صاحب اختیار شده برتق و فتق و حل و عقد امور آن ملک قیام نمودند و بعد از فوت سلطان شیخی جقماق بیک که میر آخور ش بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نمود و بعقد اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو نهم از این مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل انحکایت خواهد تافت نشاء الله تعالی و از جمله ملوک مصر دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود و از آنجمله دیگری ملک قیصور است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب در کامکار عالمپناه شاهی سلطنت همنمود و چون چند سال از حکومت قیصور در گذشت ملک الامرا حلب خیربا نام بادی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان سلیم بنا بر تحریض و ترغیب خیربا لشکر بمصر کشید و قیصور را شربت شهادت چشانیده خیربا را بمقام کردانید و ظاهرا تا غایت که تاریخ سنین بحجت بجمادی الاولی سنه تسع عشر و تسعمایه رسیده خیربا در آن ملک پادشاه است چنانچه بتفصیل انحکایت نشاء الله تعالی در جزو چهارم از این مجلد بوضوح خواهد پیوست

ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده و با مر شریف درس و قضا و تصنیف مشغولی منیر مودند در تضیح الصباح بسمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر در شهور سنه ۷۱۱ حافظ علامه سعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضاء ولایت مصر اشتغال مینمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انشا کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی که قاضی بلاد شام بود صبح زندگانی را وداع فرمود و همدرین سال سید فاضل و عامل کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت و انجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف مفیده نموده و در سنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات بربان الدین ابراهیم بن عمر البقاعی از لباس حیات عاری گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد در گذشت و در سنه اربع

وسبعمائة وثلثین صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس وثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان وثلثین وسبعمائه قاضی حماة شرف الدین هبة الله بن القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الحمیی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم بانی حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف انتخاب یکی شرح حاویست در دو مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی هفتاد و سه سال بود و در سنه ست قاضی القضاة دمشق جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و او بن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بفصل قضایا و فرق برایا پرداخته و اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقرانش را آن مرتبه میسر نشده بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است که وکان فصیحا حلو العبارة یعرف العربی والعجمی والترکی یلیح التصورة وله من التصانیف المفیدة والکتاب المشهور ان فی علم المعانی والبیان المسمیان بالتلخیص والایضاح مدت عمر او هفتاد و شش سال بود و بهم دین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم الخجری الشافعی الدمشقی در شصت و یک سالگی از عالم انتقال نموده و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ۷۳۹ در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز بن محمد الدین السنکلونی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسر حد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم العسقلانی اخذ علم حدیث و فقه نمود و آغاز تالیف فرمود منها انتحابه لکافیه التسهیلیه فی اربع مجلدات ومنها الملح العارضة فیما بین الرافعی والنووی من المعاضلة فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر البیرزمی و قال الامام الیافعی قلت وبلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عرضه علی سیبویه و سنه سنه ۷۴۰ محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف بسیار است و در سنه سبع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و لادمشق در سنه ۷۴۹ در دمشق اتفاق افتاده بود و بعد از وصول بدین رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد و سال عمر داشت و در مدة حیات مصنفات جلیله بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة التشبیهات عن الایات والاحادیث والمشبهات ومنها ترتیب اللام فی مسایل الروضة فی اربع مجلدات ومنها مختصر الروضة ومنها رسالة فی النحو وضع لها شرح بتن فیه مجملها و مفصلها و له دیوان خطب یوم الجمعة و له فی علم الحدیث مصنف مفید و در سنه خمسین وسبعمائة نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفوی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست و او در سنه ۶۸۰ متولد شده بود از مصنفاتش یکی مختصر روضه ست در دو مجلد و در سنه ۷۶۴ خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد و در سنه ۷۶۸ عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود کتیت انتخاب که در تصحیح مصحح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات ابو السعادات مکتوبست و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره بهمت عالی همت بر تالیف و تصنیف میگماشت منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب درالنظیم فی فضایل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان وعبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین وسبعمائه کیفیات وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و انتخاب در مکه مبارکه که ساکن بیوده و در آن بلده طیبه از عالم انتقال نموده و در سنه ۷۷۳ قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن جمله جمع الجوامع است در خیر تحریر آورد و در سنه ۷۷۲ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و بهمدین سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و او ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته شرح

وسبعمائة

المصابیح

شرح التلخیص در ماه صفر سنه ۶۲۸ ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن اسپهلار العراقی الحلبی الزنی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست و کان صالحا خیرا ثقة حافظا للقرآن ذاکرا للحدیث و در سنه ۶۹۰ برهان الدین ابراهیم بن احمد السنامی که در علم قرارت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم غزلیت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور بابن ملقن و مصانیف کثیره دارد وفات یافت و در سنه ۸۰۵ در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری و هو آخر حفاظ الحدیث و جملة جوامع انواعه المؤلف فیه و به ختم هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار

گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان

نزد جمهور مورخان محمد بحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای ده نفر در حضرت کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که از این طبقه فرمروری بر سر نهاد براق حاجب بود و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن گلدوز در مبادی حال علاء دست پادشاه قراختای گورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش او را اجازت مراجعت نداد و چون او نزد خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت ثانیا امر پرسیدن بزغو و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیرامشاه را علاوه این منصب گردانید و در آن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را براق حاجب داد و مقارن اکمال اختر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیزخانیان در مغرب زوال محقق گشته براق اجتناب از ملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود طلیعه موالی و براق سر راه بروی گرفت و میان الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق بسمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشر و ستمائه براق بکرمان در آمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانیکه اوکدای قاآن در قراقرم و کیوک قائم مقام پدر شد براق ایچی سخندان با پیشکش فراوان باستان بعد آشیان فرستاد اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی با هیبت بود و قریب پانزده سال با اقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محلة ترک آباد مدفون گشت و از او یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه حق نام داشت و اسامی دختران بیست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن جمیتمر نامی یکروز چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه حق در آن زمان در اردوی اوکدای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه مکین الدین صیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه مکین الدین در اوایل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و تکیناسی برافراشت سلطان رکن الدین خواجه حق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدانجانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بمن مقدم شریف مشرف گردانیده قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانیدند دران اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود خواجه بسر میبرد و چون منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محمود و قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهة او حاصل کرد و رکن الدین ازین معنی خبر یافته جهة استمداد روی بغداد آورد و اما او را از انجا کاری نگشاد ناچار مراجعت بدرگاه منکوقاآن رفت و قطب الدین از عطش شافیه قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اسامی ایشان معلوم نیست و وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه مکین الدین بود و اخر الامر خواجه مکین الدین بتوسط مقصد و عرض بعضی از اهل حسد مواعده شهور سنه ۶۵۳ گشته بامر ظهیر الملک مقتدی منصب وزارت گشت و بعد از انقضاء دو سال علم قضا رقم عزل بر صفحه حالش کشیده شرف الملک معین الدین یزدی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد تواند ک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قائم مقام گشت و او نیز در سال اول سلطانی مصادره کرمشاه آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از

کار معاف شده بار دیگر ظافر الدین مظهر الملک در آن امر شروع نمود تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بن حمیتر تا
نیکو در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلق ترکان کرمان از ممکان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در آن
اوقات در حرم قطب الدین جای داشت با صابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قرب پنجسال در اعتبال سلطنت
کرده در ماه رجب نشئه مریض گشت و در شهر رمضان همان سال در گذشت بامر ولیعهدش خواجه ظافر الدین مظهر الملک و فخر الدین شمس الملک محمد شاه
بن حاجی نوزانی بمشاورت یکدیگر بتمام میپرداختند و آن هر دو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج
سلطان و سیورغمش سلطان نام داشته اند و اسامی دختران را مورخان چنین نگاشته اند پادشاه خاتون بی بی ترکان اردو قتلق و تورانقتلق پادشاه
خاتون و بی بی ترکان از قتلق ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون با قاخان در حرم خویش جای داد و بدین
سبب مادرش بعد از فوت شوهرها بی پرسند رفعت نهاد و قتلق ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکو خان ارسال داشته کیفیت واقعه را
عرضه داشت کرد هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین بسنت عمار زمان آستان شهریار نیکو بندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او دادیم
و اشتیم و چون ایشان خرد سالند باید که قتلق ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید تا بران قتلق ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان
اطلاق نموده سر انجام کلیات و جزئیات مهمات را پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید اساس عدل و احسان و تشیید قواعد
برد امتنان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و انعام علما و اکرام فضلا همت بهمام فرمود که تا غایت عشران از هیچ پادشاه دو
شوکت بوقوع نه پیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و کرسم و پرشانی از چهره احوال عامه یان فضائل نشانی
بسترد و در آن اوقات که با قاخان جهت دفع براق غلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی ساخت
حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت با قاخان شده بعد از مراجعت بکرمان بسنت ترکان بحرمتی تمام زمانی نهاد و نوبتی در مجلس بزم او را نمود که ملکه
رقص نماید و خواص و ندمای آن محفل باین بیت ترنم نمودند بیت چرخست پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد
و ترکان خاتون از این حرکت ناپسندیده متوجه اردوی گشت و حجاج سلطان هر اس عقبای او بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت
ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تا ملک موروث را تحت تصرف در آورد و حجاج سلطان
با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکر رسید مریض گردید و در شب چهارشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین و ستمائه وفات یافت و در چهار فرسخی
شهر بود دفن کردند و اسامی پسران ایشان سلطان مظفر الدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران
معلوم نیست و بعد از فوت با قاخان در سنه احدی و ثمانین و ستمائه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغمش نام داشت بار دوی احمد خان
رفته نشان سلطنت کرمان و غزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد و چون بسیاه کوه رسید که ترکان بجانب
اردو میرود باوی ملاقات کرده آن نشان را بر و خوانده و ملکه از و توقف بمضمون انجنان متاثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت
سرعت بار دو شتافت اما همی نتوانست ساخت و آن زمستان در رزوع گذرانیده تابستان بر تبریز رفت و از غایت حزن و اندوه در همان
شده وفات یافت و بخشت بهمانجا مدفون گشت و آخر الامر دختر بی بی ترکان بعشق او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش
بود دفن نمود و زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان ز نزدیک بر بست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک فخر الدین یحیی
عمده الملک منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابو بکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلق ترکان و حجاج سلطان همی نمودند و
خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام این قتلغ نوشته شده بتصنیف ناصر الدین است سلطان جلال الدین
سیورغمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمائه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن
اوقات که اعوان خان احمد خان را که مربی سیورغمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لواء کامکاری برافراخت و باقتضای سیورغمش فرمانداد
و سیورغمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافته ابراز اورا در موقف یرغو بازداشتند آخر الامر بوقاجنکسانک خاطر بر سر انجام همتش گماشت و

و خواهرش پادشاه خاتون را که مناکحش بود در سلک ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده کردوچین را بسیورغمش داد و دولتشاه حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغمش در مرافقت حرم محترم بملک موروث خرامیده بر مسند دولت و اقبال صعود نمود و خانزاده کردوچین دختر شاه زاده منکوتیمور بن هلاکوخان بود و مادرش آیش خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است و کردوچین با وجود علو نسب بحسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعه خیرات و مبرات و ارتکاب طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع نفاع پیوسته سعی و اهتمام تمام مینمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیورغمش در گذشت اغول قوتلغ عزم انتقام را در جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود پساند و بعظمتی هر چه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده در شهور سنه ۶۹۱ سیورغمش را نده و او را گرفته در قلعه شهر محبوس گردانید و شاه زاده کردوچین و بعضی دیگر از هواخان در مقام استخلاص سلطان شده طنابی در میان مشک سقائی که آب قلعه میبرد پنهان ساختند تا بسیورغمش رسانند بان وسیله از دیوار قلعه پایان آمده بکرسیت اما چون رشته عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر مهربان افتاد و در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه ۶۹۳ در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر عصمة الدین شاه عالم و وزارت سلطان جلال الدین سیورغمش بخواجه نظام الدین و پسر وی بین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شده بین الملک از روی استقلال بمستقبلیت امور ملک و مال قیام نمود صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان ملکه فاضله یگانه صورت نیکوسیرت بود در ایام دولت به تمهید بساط عدالت و منصفت اقدام نمود بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار آبدار بر ورق روزگار بنیکاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر جنبات احوال اهل فضل و کمال تابان و در نور روز سنه اربع و تسعین و ستمائه که کیخاتو خان کشته کشته باید و اغول بر سریر فرمانروائی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغمش در حبالهٔ نکاح باید بود و از استماع آن خبر شاه زاده کردوچین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بمشیر رسید لشکر اطراف و جوانب آنولایات بوی پیوستند و کردوچین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نمود بحاصره کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و متابعان طریق بوفائی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او از ضبط آن بلده عاجز آمد بقضا رضا داده در روز بازگشاد و کردوچین شهر خرامیده او را با خواص معتقد گردانیدند و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان بایده و خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغمش سلطان پادشاه خاتون از بمان شربت که برادرزاده چشانیده بود جرعه در کشید ع چو بد کردی مباش ایمن ز آفات این رباعی بنتیجه فکر آن خاتون فاضله است رباعی بر لعل که دید هر گز از مشک رقم یا غالیه بر نوش گیا کرد ستم جانا خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست قطعه درون پرده عصمه که تکیه گاه منست مسافران هوا را گذر بدشوار یست همیشه باد سحر زن بر یقه که مار و پود وی از عصمه و نکو کار یست فخر الملک خواجه نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان در اواخر ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و آنجا خورشید طلعت گردون همت و افر نخاوت بود و وزارت قاضی فخر الدین و سهاوت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شغف تمام داشت و در ایام جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه احدی و سبعمائه بعالم جاودانی انتقال نمود مدت حیاتش بیست و نه سال بود در اوایل حال بوزارتش محمد شاه بین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن کشتار در بیان وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنزلهای اخروی قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حاوی فنون محسوس و معنوم بود و در جمیع فضائل یگانی و کسب کمالات انسانی از سایرا فاضل زمان ممتاز و مستثنی مینمود انتخاب در سنه خمس و تسعین و ستمائه منظور نظر تربیت سلطان محمود خانزاد گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد و با پرلیغ و پایزه بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان

بادر بایجان
کشته شد و پادشاه خاتون
بکرمان
بسیورغمش

محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور و زارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب مضیلت مآب وزارت دستگاه
عنبار نفاق بالا گرفته بدرگاه عالمپناه شتافتند و فتایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزرا و عظام خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سر انجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذه قاضی فخر الدین میشمرد
رعایت جانب مولوی موده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد
قاضی فخر الدین در رعایت حشمت و تمکین در سنه ست و ستعین و ستمایه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواجوه و طغیان سعی موفور
و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفا کار در اسر اوامر مواهب خویش کوشیده محمود شاه را در سلطان محمد شاه
باتفاق جمعی از مردم ترکمه و اوباش تیم شی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورد و در خانه یکی از کرمانیان نهان
شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد و چون صبح صادق
دمید غازی غمازی نهادی بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حینئذ لاستقلال دری تمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم
شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر محصن گشته ساداق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از انکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت
سگ و گربه میخوردند بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازان
خان خبر اینواقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان کرد اینچنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی
و سبعمایه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان بجای پدر
سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر جایک سوار بود اما از بحر تدبیر روزگار عاری نمیبود و در ادای مال مقرر اهمال کرده بلیجایان را مجال تعنی
رعایت منفرمود و نیاران چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانیدند و شاه جهان بشیراز رفته
در زاویه سکون گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند سمی بخان قتلق که او را بحمد
شاه نیز میگفتند و محدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حبالهٔ نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد ازوی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد
عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان بتعلق بملک ناصر الدین محمد بهمان گرفت و او در سنه سبع و سبعمایه بدان ولایت رفته مدت سی
و پنجسال زمان ایالت او بسر برد قطب الدین نیک روزی بمنتها درجه رسید و در سنه احدی و اربعین و سبعمایه آن مملکت در حوزهٔ تصرف
امیر محمد مظفر در آمد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **آغاز گفتار خامه مسحور**

در ذکر احوال مظفر نسبا زبان معرکه اخبار و در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر گمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر
مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولایت
بروایت مطلع سعدین در تشتقان خواف روی نمود و بقولی انجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان سلطانی
چنگیز خان بر ولایت خراسان ازموله و منشا خویش بحظیرهٔ قزوین رفت و او بمرتبهٔ عظیم خلقت بود که در بزدموزه که کجایش پایش داشته باشد پیدا
نشد و شمشیر کج بر میان بستی بسنگ بزد سه من و نیم وزن داشت و دیده نخبت امیر حاجی بدیدار سه پسر مزبور بود ابو بکر محمد ملازمت علاء
الدوله که در بزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار بارد وی
ایلخان روان ساخت و بلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسر حد مصر فرستاد و ابو بکر در اندک زمانی آثار اقتدار بظهور رسانیده
در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از ین دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور
بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود
که پدر شاه سلطانست و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از هر دو برادر کمتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در

ایلخانان

نشتقان

ابو بکر و محمد و منصور

او در مبادی سن رشد و تمیز حوالی دیده و بجهة بعضی آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردیده کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانهٔ اتابک علاء الدوله برآمده بکریمان آمد و فرو رفتی و او بر پای خاسته و آفتاب قریب بنیم پاره شده از دامانش بفتادی و امیر مظفر این خواب را بعرض شیخ داود رسانید شیخ چنین بتعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب باقبال زود و مان اتابکان بجاندان تو انتقال نماید بعد هر قطعه که دیده سالی بماند و بعد ازین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قایم مقام پدر کشته بود شده روز بروز مهتم او ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یونان در بیابان قهستان ویزد واقع است محتشن کشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک یوسفشاه مظفر را بدفع آنجماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدر دان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و احد ابطال جبل کریخته امیر مظفر زبارهٔ جهان نورد پیاده شد و بپای جلادت بصحاء آن دره رفیع صعاد نمود و جمعی از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی بر سر اسیر معتقد گردانیدند و اوّل شجاعی که از وی در وجود آمد این بود و معاندان آن اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را که کشته از غایت دهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بیمبد شتافته از آنجا بار دوی ارغون خان حرامید بوسیلهٔ امیر محمد جوشنی منظور نظر تربیت ارغونی شده منصب بساولی منصوب گشت و چون مسند غانی بوجود کیخاتو خان زینت و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر نمت تزاید پذیرفت و در زمان غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شده و در اواسط جمادی الآخر سنهٔ سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از همین مقدم آن مولود غایت محمود امیر مظفر زاد دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان و الجایتو سلطان بیشتر از پیش در تربیت امیر مظفر کاهی در وقت پادشاه اوقات میگذرانیده و احیانا در سیدمراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانیده تا در شهور سنهٔ ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قرب سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی امنای مقربین او را مسموم دانسته بخود او گفتند لاجرم مرض منکس گردیده وفات یافت و در مدرسه که از جملهٔ متعلقاتش بود مدفون شد و از امیر مظفر پسری ماند و دختری و خترا به برادرزادهٔ خود امیر مبارز الدین ابوبکر داده بود شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از وی در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر و ازآل مظفر هفت نفر بر تبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت انصاف داشتند تا چون بقطع صلهٔ رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنجسال امتداد نیافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و التأیید من الله المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقا ذکر کرده شد سخن را از امور امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی الآخر سنهٔ سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش طاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور موفور دست داد و در سنهٔ ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته مخوطه عین عنایت گردید و بر جوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنهٔ ۷۱۶ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنهٔ ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بریاض رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی نماند فرمان نماند و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملک ستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال جال در محرم الحرام سنهٔ ۷۵۳ بنام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنهٔ اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان بروی وزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه سعود خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد و بقدر معتد در تقویت ارکان شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و ولی شایبهٔ تکلف و تصنعی امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی اجتناب واز کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر زبان ظرفاء شیراز بلقب محتسب ملقب و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف از خود مقصیر را نمیدید و در میدان مبارزت بچوگان حیلی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان نمیربود و در نظم امور مملکت و سر انجام مهام سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشت گوئی و فساوة قلب و قلت رحم انصاف داشت

نسخه داد

پرداخت و اورا بحافظت شوارع اقوذ و بر و ایالت بیضا منصوب ساخت و امیر مظفر ۱۲

در سنهٔ ۷۵۹ ماه رمضان خوان برایا حریص و متصوف بود و در سنهٔ ۷۶۰ بحجی بالحظه زنده مانده است از مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جملهٔ مخصوصان امیر مبارز الدین محمد بود و منقولست که گفت من مشاهده نموده ام در وقتی که جناب مبارزی قران میخواند جمعی از صیان بدر خرکاه آن پادشاه جالجاه آورده و او ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده بر جست و بدست خویش بجماعت رانگشت و بازبکاری خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایت است که گفت اقارم شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما بزرگ بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آن است که عمد و مردی که بر تیغ من مقتول شده آمده بشمشیر میرسد و امیر محمد مظفر از کمال مشغولت خلق اولاد و اعظام خود شاه شجاع و شاه محمود را که هر یک بهر مملکت را خورشید انور و ریاض سلطنت را سرو سایه گستر بودند پیوسته بی تهمتی بزبان میرنجانید و از شاه شجاع بگریه منظری تعبیر کرده در مجالس آن شاه زادهٔ عالم عادل را بدشنامهای صریح مستاذی میکردانید بالاخره برادران از ید او اضرار بدر ما مهربان بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را موافق و مصدق کردانیدند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنهٔ ۷۶۰ جهان بینش را میل کشیدند و باعمی بگچند شکوه بمقتش پیل کشید بگچند سپه زبهند تا نیل کشید پیمانهٔ دولتش چو شد مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند و در اواخر ربیع الآخر سنهٔ ۷۶۵ در گذشت خواجه تاج الدین عراقی و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کما ینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می نمودند

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از احوالات آن مهتر سروری

در سنهٔ تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان ایالت خطهٔ یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود و سیستان بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق گشادند و برآوردند و امیر مبارز الدین محمد باخبر شوده باشصت نفر از دلیران شجاعت نشان عنان بگردان بجانب منازل نکودر منعطف ساخت و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود هم از گذرگاه بر ایشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیر باران کردند و بمقتضای تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در پناه جنیبهٔ عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت

کز ذکر دون بارد و خجر و تیر نیاید کار کر بی حکم تقدیر

و در اثناء اشتعال نیران قتال باز کیر امیر محمد بر خم تیری از پای در آمد و میر خوران اسپی دیگر کشیدند آن تیر به تیر دیگر سقط شده و در آن اثنا جمعی دیگر از غساکر مظفر لوا از عقب جناب مبارزی ببعرکه رسیدند و اقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته نور نور را که او از اکثر اقوام بدر و زبردست پهلوانی ممتاز بود بتقبل رسانیده و کریبرا که یکی از رؤسای ایشان بود اسیر گردانیده و مظفر و منصور از میدان نبرد باز گشته کریبرا در قفص آهنین کرده و سر نور و زار گردنش آویخته بار دوی سلطان ابوسعید بهادر خان فرستاد و سلطان مجدد اً در توقیر احوال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و کسسته عنان از قتیل خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده چهار صد سوار شمشیر زن نیزه گذار تا نواحی سیمیا خشند و خبر وصول آن قوم بدگردار بسمع جناب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف نبرد روی بجنگ ایشان آورد و در این نوبت نیز بعد از وقوع محاربت تکبا و تکبت گردانیدن بر چهرهٔ روزگار اشتر یاشید و نسیم نصرت از مهب کامرانی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و نوتمن که سرخیل نکودریان بود با فوجی از لشکر و شمن کشته کشته بقیهٔ ایشان کریز پیش گرفتند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بمقر دولت معطوف ساخته روش نامبارک قطاع الطریق یاد روی همایون فرستاد و بمشیر از پیشتر بعواطف حسرو انه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد ازین واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و مادهٔ فساد و اجتماعت در مدت سیزده چهارده سال بمثابت و یک مصاف مقطوع گردید و در سنهٔ خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنهٔ تسع و عشرین و سبعمائه امیر محمد محمد قلی شاه جهان را در حبالهٔ نکاح کشید و در سنهٔ ۷۳۳ شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد گردید و در سنهٔ اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه مظفر را محبوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخت که

ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آسا بلازمت موکب اعلا اختیار نمود و از بغداد بنجف رفت و بمشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن مقام لازم الاحترام بدار الصفا ذیزدان مراجعت فرمود و در سنه ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادر خان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی الاولی سنه سبع و ثلاثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود و امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شد و برافق ظهور جلوه کرد

ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحاق

بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان و فقدان پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران در هر بلده از بلاد عراق عجم و فارس مستقلی رایت علم افراشت و در هر گوشه پادشاهی توشه سر ملکوت برآورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر کنیزی خواست که امیری کرده و هر فقیری در فکر آن شد که یا نعمت ثروت او چگونه بحصول پیوندد و اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و استیلا ملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که از برادران بود اطراف آن بلاد را ابو اجی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بجانب دار الصفا ذیزدان آورد و امیر محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیه حوال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نمود و بزبان آورد که ما بواسطه مباینت امیر مسعود شاه بدیجانب آمدیم و الا تجملی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی همت بر حصول کمالات آسمانی محصور بیت حدیث من نزا مفاعیل و فاعلات بود من از کجا سخن سر ملکت زکجا و منجنیق زنی بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را اکسیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد باز روی بملک یزد آورد و بحیال آنکه بلکه بحیله و تزویر مدینه منصوبه انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس ولایت آویزد جناب مبارزی این معنی را دانسته در فواتح حال بضبط ساخت و اعلام ظفر اعلام بعقد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین در تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی با عمان که امیر مظفر هر گز رضا بدیدار و تجاوز جایز نمیدانست قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت آن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما از لوح خاطر نگاشته زلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را بنشکین داد و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز نهاد

کیفیت در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر

در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان انیز رو انشد و در اصطخر فارس اجتماع سعدین دست داد چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد از اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنا بر مصلحت امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بجهة تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ آرمید و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر بار دوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر با تفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز از مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده در امر محاصره و محاربه بطریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که با قدام مقرون سر از دروازه بیرون کنند و بقچیان تیر انداز کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر زمان و فضلای بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را ثبت نموده بنظر امیر محمد فرستاد بیت مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازه بازگشادند و امیر پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر در آمد ایالت و ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را باعساکر ظفر مآثر بدیجانب فرستاد و جناب مبارزی در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در انوقت حاکم آن مملکت بود گریز پیش گرفته امیر محمد و جناب مبارزی توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان بمقدم شریف مظهر امن و امان ساخته جهة آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک قطب الدین نیکروز در بیرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را از نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک او

که از سایر سیر و اوراق ۱۲

با فوجی از سپاه غور بدو او تعیین کرد و نیکروز بآن لشکر متوجه کرمان گشته روز محقق میشد و شب مسافت می‌پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنا بر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سر حد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز بهمعنان ملک داؤد بشهر درآمد و ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سر حد سپاه بسیار جمع ساخته نوبت دیگر لواء توجه بصوب کرمان برافراخت و تا دروازهٔ چهارطاق رانده در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان بکمال اجلادت و پهلوانی ظاهر کرده غوریان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشگاه محکمهٔ مردکار محل نزول زنده دلان ساخته در محاصرهٔ شهریان بقدر امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پرحسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدو رسیدند و ملک قطب الدین نیکروز خود را بدروازه دیده و دیدهٔ بخدمتش تیره گشت و بار دیگر بهانه آورد و ن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داؤد چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر محمد مظفر رسانیده بمنصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک داؤد روی گردانیده با میر محمدی پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاد و التماس نمود که عساکر منصوره معترض مذکور تا شهر بازگذارند و روی بصوب وطن مألوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داؤد از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الآخر سنهٔ احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر بکرمان در آمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی همت بر کنگرهٔ تسخیر قلعهٔ یزد انداخت و انحضار از دو سلطان ابو سعید بهادر خان تا آنزمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعهٔ آسمان گرد از لشکر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع الدین بایع و کفن بدرگاه جسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد بخشت طریق عفو و اغماض مسلوک داشت آنا بعد دران اوان از روی جنان مخالفتی فهم کرده چشمهٔ حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت

ذکر حال امیر پرحسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبهٔ علیهٔ جهانبانی

در سنهٔ اثنی و اربعین و سبعمائه میان امیر پرحسین چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطهٔ اضغاء اهل فتنه و شر غبار نفاق ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پرحسین متوهم شده هر چند امیر بجهة دفع مواد نزاع و شین او را بشیراز طلبید اجابت نفرمود و همدرین سال امیر پرحسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه پیچو کرده زمام ایالت اصفهان را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی بتسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ جهة رعایت امیر پرحسین زنهار بوده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرا نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس الدین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیر زاده علی پسران اردوی گریخته بملک اشرف ملحق شدند و ازین جهة اختلال باحوال امیر پرحسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زنهار داده ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و قبل از وصول بمقصد امیر شیخ تدبیری انگیخته بشعبده و نیرنگ صاحب اغراض را در نگ شد بیان این سخن آن که چون شیخ ابو اسحق از ملک شیراز اختصاص تمام نبود و دران هنگام که ملک اشرف بسر حد آذربایجان رسید بعرض رسانیدند که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر درآمد بترتیب نزل و ساوری پردازد و ملک اشرف حضرت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که مزیا صنعت فراهم آمده بودند بسبب تباین اغراض متفرق شدند و ملک اشرف تحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را بایلش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بمسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و باغی باسی را بدان صوب گسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت به برادر بزرگ مادر گذاشته شیراز را بآستان جلالت آشیانش ملاذ و مرجع خود دانسته

دانستند باغی باستی از شما بد این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی با میر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه جانب باغی باستی گرفتند و چندین روز میان الجانبین جنگ زرع و شین مرتفع بوده بالاخره باغی باستی بجانب آذربایجان گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش بر ضبط امور ملک و مال افت و خطبه و سکه را باسم و لقب خویش زیب و زینت داده فنون لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بجدود نائین و رسیدن مولانا شمس الدین صائین بخدمت امیر مبارز الدین ودر محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمائه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهة تاراج و غارت بجانب قصبه نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع و ولایات یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان ارزاء غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نائین انداختند و روز دیگر اشرفیان دست بانگیختن تیر و سنگ برآورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از بهلوانان از دروازه بیرون تاخته بر خیمه شمشیر آبدار در میان مخالفان ریخته بر وجهی منظفی گردانیدند که ایشان را یقین شد که قلعه نتوانند گرفت بنابران در وقت صبح خورشید سر حد غرب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شده و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده بدو طلبید جناب مبارزی جواب داد که حاضر شریف حضرت اشرفی مائل آن است که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صائین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زمان بغیبت مخالفان حقیقی همیکشاید ما خود و معتمدین بدین جانب فرستد و ملک اشرف نیز از استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته نیز دگر در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدانجا رسید شفعا انگیخته منظور نظر عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته با جرم جناب مبارزی جمعی مملکت را از خار و خاشاک اعنیا پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان ایشان و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم مؤکد شده بر اینچنین قرار گرفت که مولانا صائین قلعه سیرجان را که در تصرف محاکمانش بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب دیوان ملک مال بوده بر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد بعد ازان خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را بر سم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیه ضمیرش فرو شوید و بر قوت و شباکاره از داخل و بیرون امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعرض قبول اقتران داده مولانا چون مقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین یزدی بوی معوض گردانید و خدمت مولوی در قرعه دیوان امیر مبارز الدین محمد بر طاق نسیان نهاده از انچه تقبل فرموده بود تغافل نمود و ای مهد من وعهد تو سر اسر همه باد و چون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین بامیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء او متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در اثنای این بیت بر زبان آورد بیت بر تاج عراقی زنر لطف بخش تا حشر و تاج بخش خوانندترا و جناب مبارزی او را ترحم فرموده بخشید و بدستور معهود وزیر گردانید تا بعد ازچند گاه دیگر خواجه بحربه متهم شده شهید گردید والحکم لله تعالی الملک المجید

کفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر مظهر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صائین بتقدیر جهة چون امیر شیخ ابو اسحق ضبط ولایت شیراز فراغت یافت بتسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت در سنه ثلاثین و سبعمائه عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه خرابی بسیار کرده بیکناکاه در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی وارکی که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از قلعه تخصن فرمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن خاک ریز انحصار نمیرسد بنابران قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریه بهرام جرد نزول کردند شنیدند که امیر محمد مظفر تمامی لشکر او غانی و جرمانی و اعراب و احشام عراق را بخود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و ازین جهة اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت بامیر شیخ بسبق معرفتی داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده بار دوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانیدند و مواضعه فرمود که من نیز عنقریب بدان صوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

رفتن شیراز طلبید و مرخص شده متوجه مقصد گردید بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین محمود لاما شمس الدین را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال با امیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از ذاتی موصوف بی بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امرا و ارکان دولت را بر روی کلی از خود را و طمع انداخته تا فرصت نگاه داشته بزخم تیر جناب وزارت مآب را بقتل رسانید و دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هر کاه در میان آن دو وزیر منازعت روی مینمود سید غالب می آمد مولانا بهانه ساخته از اموال و ولایت هر موضع رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل رود فضل بهار عازم سرو سیر کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع کرده اینده بخارا پنداری بخاخ و باغ راه داده خود را مستعد شجاعت آثار یقصور نمود و در آن اثنا پسرش عمید الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون انکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسامحت ننمایند بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابو اسحق و دو هزار از معولان اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جائی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر بر اشفته با وجود عارضه درد پای با هزار مرد رزم آزما متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه ستیز کرده روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظماء آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و نفس نفیس بازگشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بتعاقب مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست تجاعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابو اسحق بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان مطر امطار بیشمار همچون کوه آهن شکوه پولاد پوش و چون سیل تند و باد افغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر محصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و هژبری بیباک از دروازه الامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول بوبکر ختایی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بهمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و این معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند روزی از جانبین با کمین عنبا جنبک و شبیخون پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد

ذکر شمه از احوال هزاره اوغانی و جرمانی و بیان غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشور کشائی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک معمول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغمش فراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مرابع ایالت سالکان گذشته اموال و تواابع بسیار پیدا کردند و چون شعاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر بتسخیر کرمان نپرداخت ایشان از شرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت امّا القوم که صورت بت پیکری داشتند و آن را تعظیم مینمودند بواسطه عداوت ملی و شرارت جبلی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده معترض نهب و تاراج اموال مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد دمدمه آن بدکیشان در آمده بزخم تیغ آبدار یزان فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه که امیر شیخ ابو اسحق در مملکت عراق و پرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده تعرض بجانب آینده و رونده در ساختند و با علاج شجاعت عصیان مبادرت جسته لواء مخالفت افراختند و چون فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بجهت آنکه دفع سیدا ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید از پکار اهل او با چندان حسابی بر نداشت و بآنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب حصن ابرقوه و صحرا خاوران برگرفتند و در حمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت و اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیئات اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند و چون در ازمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارز مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورد فردا وحیدا با اعداکار میکرد تا هفت رخم بدنش رسیده از اسب خطا شد در این حال پهلوان علیشاه از سر جان که متاعیست بس گران برخواسته اسب خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران بارگیر باد رفتار سوار شده جان از غراب بلا بدر برد و مخالفان پهلوان علیشاه را با قرب شصت نفر از امرا مقتل رسانیدند بیت زمانه بنیک و بد آبستن است ستاره کهی دوست کهی دشمنست

و اینجز بعبارتی که از آن بدتر نتواند بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع با اتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق اخبار عان بهر طرف دوانید و دروازه های شهر را مضبوط گردانیدند و روز دیگر مژده سلامتی ذات جناب مبارزی بصحبت پیوسته خواجه برهان الدین چند فطار شتر و اسپ و ا

و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصهٔ خویش سر انجام نموده همعنان اعیان شهر با استقبال جناب مبارزی شتافت و آن نکو خدمتی موقع قبول یافت

کشاکش و کشتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کرّة بعد اخری بر نقض قواعد میثاق پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی بر ساحت ما

سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقو ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافته بود و ابواب محبت

و اتحاد مفتوح شده بنابران چون جناب مبارزی مهزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابو اسحق توقع سید داشت که او را با لشکر و یران مستظهر گرداند تا از

دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانیده و همت بر استیصال اهل اقبال امیر

محمد مصروف داشته در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمائة امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بعد داد اوغانیان بدگردار ارسال داشت تا پیش خویش با لشکری

از فقرات اسعاد پیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه بآن طایفه گمراه پیوسته باتفاق ظاهر کرمان را محل اقامت ساخته و محاصره و محاربه پرداخته

و امیر شیخ نیز بزودی رسیده بنابر آنکه حاکم انجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود الحظهٔ راجحیت تصرف در آورد و شاه مظفر بعد از استماع انخبر جزعه محافظت اهل و عیال

خود که در میعد بود بر جناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت و مقارن انحال امیر شیخ ابو اسحق محمدی وزیر دار اصفهان را روانه میعد گردانید

و اوغان و اندو سردار بنطاهر انحصار رسیده ناخار محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران شمشیر از زره باز پرون تاخت و در حملهٔ اول

هفتاد نفر از نامداران اسیر گردانیده جمعی کثیر را شربت مرگ چشانیده و انخبر شیخ ابو اسحق شنوده با بیست هزار سوار بظاهر قلعه استوار شتافت و میان

جنگ و حرب الهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابو اسحق را متداوا ایام محاصره طول شد چون دانست

که مشاهدهٔ یکدیگر مظفر میسر پذیر نیست لابد قاصد بمیعد فرستاد و بخان صلح آمیز پیام داد و بنابر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود

آن ملتمس را سمع اجابت نشنود آخر الامر امیر شیخ روزی بکمیاره بدر قلعه رفته و از آسیب پیاده گشته گفت غیبت بیا که نوبت صلح است و دوستی و

بشرط آنکه نکوییم از آنچه رفت حکایت آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک منزل خود باز گشتند

بعد ازان امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزارهٔ اوغان و جرمان بهم کرمانرا متصل

توانند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و غلبیت محمود برنا و پیر بودند و در شیوهٔ تحریر و

مقتدای پیر دبیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را با طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزارهٔ جرمان و اوغان تهامانیه

رسولان چرب زبان با عتذار و استغفار بگشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جرایم اتفاقیه کشیده و با ایشان طریق اختلاط و امتساط مسلوک داشته

در یک روز هزار جامه با عیان قوم بخشید اما بعد از چند روز بار دیگر مخالفتی از آن جون گرفتگان سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک

زمانی بسیاری از رؤسای ایشان را بقتل رسانید و در سنه تسع و اربعین و سبعمائة شریف جناب مبارزی رسید که طایفهٔ بقیة السیف جرمان و اوغان

در کرسیرات کرمان حزابی فراوان میکنند بنابران شاه شجاع را که در ازمان شانزده ساله بود با لشکری بصرت نشان بجانب حرفه و رودبار روان

فرمود و اوغانیان بقلعهٔ سلیمانی تحصن جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصرهٔ آن قلعه کرد و مقارن انحال بار

دیگر امیر شیخ ابو اسحق با بهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بکرمانات و حدود هرموز فرستاد و با او مقرر ساخت

که بعد از فراغ از آن مهم با دو هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق ننگ به تنگ

آمده بود خط ابطال بر ورق اخلاص او کشیده و بجذبت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص مرتسم انتظام یافت و دران

اثنا شاه شجاع سالما غانما از ظاهر قلعهٔ سلیمانی باز گشته ببدر پیوست و در سنه ۷۵۱ امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل هنر دبیر و زر رفت و شاه

شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و محاربت برافراخت و لشکر شیراز در ام محاصره و محاربه بهر چند

سعی نمودند کمند تحیر بر کنگرهٔ آن حصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سیاه بزودی بر خواسته بشیراز شتافتند و در سنه ۷۵۲ امیر شیخ ابو

اسحق امیر یکجا را که از امراء معتبر مملکت روم بود با جنود تا معدود بجنبک امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته اولا

اجناد و سپاه جلادت نهاد را در الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی غیر

کشش و

با آسان آقبال آشان جناب مبارزی فرستاد زبان

در آن اوقات از ملک اشرف کرمانی کرمانیه دوی بسته

شاه مظفر

دریای بیحاکشتند و آخر الامر همین مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق میر محمد مظفر شده و نیکچار نا چار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت و انکسار با میر شیخ ابو اسحق پیوست **گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بلشکر مغفرت پادشاه بی نیاز** در اوایل سنه اربع وخمسین وسبعمائه همت بلند همت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر انداشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر مملکت شیراز اندازد و سپاهی که از غبار رهگذر سمند شان آئینه سپهر تیره میشد و از رؤیت شعله سنان شان دیده ماه و مهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم شورهٔ عمدة المتاخرین قاضی عضد الدین الایجی را که شمهٔ از احوال خجسته مآلش در جزو اول صفحات بحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرای دشت بر موکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامهٔ زمان بمقدار امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار رجهٔ خاصهٔ انجناب و ده هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد شاه شجاع مفصل این حال بقاضی بنیاد نموده با نواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه بر اسود و در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز کلفت و شنود نمود تا فایده ثمران مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق مطلقا اعتماد نیست زیرا که شصت نوبت با من مصالحه نموده و باز را مخالفت پیموده و قاضی حضرت یافته بیشتر از شافت و آنچه گفته بود و شنود بعرض میر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل پر خروش همچو خنجر گذار و جوشن پوش هیچ فرهنگی شیراز را محل آرزو ساخت لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی و هم بر و غالب گشته بیشتر از آمدن روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بقدر امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیزان جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ صاعد و هابط گردید چند ماه هر روز از وقتی که رافق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از جحاب غروب بنیام میاحت تشمیر کنیه و جدال آخته بود در یات جنگ و قتال افراخته در خلال آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شده و انجناب از غایت ضعف بجنگ و حرب با وجود شدة الام صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاصره و محاربه باهتمام میفرمود تا انکه از شر تخانه داد اجل مرضت نهو نشیفین شربتی نافع نوشید اما همدران اوقات شاه شرف الدین مظفر مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکور بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بلا احوطه انکه مبادا دشمنان شماتت نموده و لیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده بمیدان مردان می آورد و خویش شاه زاده را بحرب و سپه بیدار سال فرموده او لاد را بحمایت و اوراستی و خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی

ذکر فتح دار الملک شیراز و استیلای امیر مبارز الدین بر آن و افتادن امیر شیخ ابو اسحق بوادی سرکردانی چون مدت شش ماه از محاصره شیراز سپری شد و یافت در سیم شوال اقتضا و پنجاه و چهار سیر محمد فاتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شافت مفصل این مجمل انکه دران اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی میفرمود چند واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول انکه امیر شیخ بی سعی ظاهر امیر حاجی سراب و حاجی شمس را که بار عیش ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته مهم انعام و احسان او را متضمن بودند بشیراز فرستاد و بدین جهت رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی بر نجید و خاطر سایر مردم آن دیار را از خود متنفر گردانید دیگر انکه مجد الدین سر بندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعهٔ سربند دلیر سرافراز ساخت و مجد الدین باغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی حصار جیاتش را بدام داد دیگر انکه قاضی عضد الدین از طرف امیر محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی گمان بجانب و منصبی با عزاز و احترام آن قدوه علماء اعلام پرداخت دیگر انکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهت مبالغه در اشاعهٔ خیر و احسان انگشت نمای مردم زمان بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود و او در شیراز بمقدار اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا عم ما و محمد مظفر کجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال نخواهد یافت و این بیت بسلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است بیت

دریای خضر فلک دلکشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

دیگر انکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود و امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

و نشاط گسترده بجمع اقداح کلفام و مشاهده خسار خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود و در ارتکاب شرب مدام مرتبه مبالغه میکرد که در اثنای روز که امیر محمد مظفر بشهر در آمد میر شیخ در علو سی آواز طبل شنید پرسید که این چه غوغا و شوشت جوابدادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مرد کران ما بسیار روی بهبود اینجاست و دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرمود و کلوعمر این معنی را معلوم نموده در محله موردستان که مسکنش بود جوز را محکم ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هر گاه جنگ سلطانی را نماز نزدیک دروازه موردستان رانگشاید لقصه چون آن سباب که موجب نکبت امیر شیخ ابو اسحق و جهه دولت امیر محمد بود دست در هم داد در سیم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت کلوعمر بموجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته دروازه را نگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر در آمده امیر شیخ بطرف شولستان رفت و از آنجا بلقعه سپید که در زیر چرخ کبود نظیر ندارد در رفته محکم شد و قاصدی بعجله از آنجا امیر حسن ایلکانی را طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیر زن بامداد نامزد فرمود و چون آن لشکر با امیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز باز گشت و مقارن آنحال امیر علی سهل و لد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و کحن خط و جوت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل سکجار و رئیس تاج الدین و کلو فخر الدین معتقد شد و هم در آن ایام شاه شجاع با ایالت و ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برده و در منزل رودان بوقتجان آن کل نوشگفته بصرصر بیداد دچار خاک هلاک انداخت و کفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر کرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سعرا رفت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر مبالغه کرد که ظرفا شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است به بانگ چنگ مخوری که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق در شهور سنه امیر محمد مظفر

خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایات ظفر آیات بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدر آمده در قصر زرد بپدر پیوست در خلال این احوال خبر بدو می بحضرت مآل رسید که تیمور که از جمله امرای امیر شیخ ابو اسحق بمزید تهور ممتاز بود بشولستان شتافته و با دامادی امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آنولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنابر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب کیل فرمود تا قبل از وصول شاه زاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر ان بلده مستولی شده و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان فرار برقرار اختیار نموده در آنشاه را بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع برسبیل استعجال الیغار فرموده بیک ناکاه با سپاه ظفر پناه بشهر در آمد مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در حین شتاب نابرده پیکار بتیر خاکسار زخم تیری کشته و سایر دشمنان با دو پیما سر خویش کرفته و راه کریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بدر صفهان برده بحاصره امیر شیخ ابو اسحق و جلال الدین میرمیران که از کلانتران اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد باللہ ابو بکر المستعصم العباسی که در قصر خلافت میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب را دعی بیعت نموده و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکریان دست به پیدا و برآورد امیر محمد شیراز باز گشته اصفهانیان از تنکنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته هنکام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه از یار شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شنود که امیر شیخ ابو اسحق در لرستان با نابک نوزاد گودرز سلیمان شاه بن احمد پیوسته و لشکری بر ایشان جمع کشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب کنبان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان به پسر نابک خبر ملحق شد و امیر شیخ توجه سپاه شیراز را شنوده از انجا بشتاب فراسید و نوزاد را در زیر رکاب رسیل برخواست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی مارون لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان بر سبیل نفل بهاپیوند

اسباب حکومت امیر شیخ در ان کردید و بهریک از سلسلهان او سلوک طریق دیگر کزیدند ۳

سپید ۳

فرستاد تا از دشمن بر خواسته علم غربت بجانب شیراز بر افراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمایه ملک اردشیر که با مجد حکومت یک دو شبانکاره تعلق
بوی میرسید شست سنبت بدو دمان مظفری در مقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود با شارت خباب مبارزی با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره
گشته قهرا فسر آن ولایت را بحیز تصرف در آورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمایه میر محمد شاه را که امیر شیخ ابو اسحق
گریت دیگر با صفهان آمده ساکن گشته ست بنا بران با سپاه فراوان ظاهران بلده را مضرب سرادقات جاه و جلال گردانیده بعد از چند ماه که در
تضییق اهل شهر کوشید و برودت برجیس مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود با تفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت
تا موادانعاش لشکر را از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بمجرد مهم تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میر میران در
مضیق حصار بحبت روزگار بسیکذرانیدند و چون جسر و انجم منزل کوتوال حصار بحمزه امید و قلعه طبری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردیده کار
محصوران اصفهان بجان رسید دفعه فوج فوج از شهر بیکر بحبتند و دست اخلاص در دامن شاه سلطان آویختند در آن اثنا پیشوای قلعه طبرک خاصه
نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این مژده تمام در اصفهان روی نمود و هر کس روی بامنی آورد از جمله میر میران
فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه پیرون تاخت و تا کاشان عنان بکران باز نکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب راه قرار مسدود یافته در
خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان در آمد چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته ست جاسوسان
بر گماشت تا پی بمقرار ببرند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوتی طایفه را بیل اعتماد و نیکرفتن امیر شیخ فرستاده ناگاه بر دم بوثاق
شیخ الاسلامی در آمدند و امیر شیخ ابو اسحق از لطفاء نادره حیات ترسیده در تنوری مجمعی کرده دشمنان آن پادشاه ولی استحقاق را از انجا بیرون کشیده
از دو هم هجوم اصفهانیان در غراره نهان کردند و بقلعه طبرک بردند در آن ایام محمد مظفر از حدود لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری
امیر شیخ را شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر از معتمدان آن حدود بی سامان راه بجانب روان ساخته پیشوایان
اورا در روز پنجشنبی از آبان ماه سنه ۷۵۸ از راه مجمون تخت کاسیکر در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات
و قضاة و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهة سوکت و استکبار ساخته بودند داخل کنان دیده
روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب تو کشی جواب داد که بلی بموجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و خباب مبارزی حکم بقصاص کرده آن
پادشاه عالیجاه را با اولاد امیر حاج سپرد و پسر خود امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر اجل منطفی گردانید و آخیا نش را بعد
تیغ شعله کردار منتقی آری سپر بخه تقدیر بدست تیر توان تافت و از قضای نازل بهیچ وجه بحات نتوان یافت این دور باعی زاده طبع امیر شیخ
ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده ربایی
افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امیتد بهیچ خویش و بیکانه نماند در راه وفا هیچ قدم نیست که در بن مدت عمر از سر چه بگفتیم جفا نسانه نماند
با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با کردش دهر میامیز و برو یک کاسه زبر است که مرکش خوانند خوش در کش و جرعه بر جهان ریز و برو
خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اسحق و اکابر زمان چخبته نشان گوید بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق بهیچ عصر ملک فارس بود آباد بخست پادشاهی همچو او ولایت بخش که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
ذکر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی بر ایران آسمان نداد بباد و ذکر بقیه ابدال شیخ امین الدین که بمین همت او
کارهای بسته گشاد ذکر شمه از دانش عضد که در تصنیف بنای کار بواقی بنام شاه نهاد ذکر قویم چو حاجی قوام در بادلی
که نام نیک بهر از جهان بخشش و داد نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد و از جمله افاضل آن زمان
یکی مولانا عبید الزاکانی است که بعضی از رسائل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم شهر ها دایر و دوان قطعه در مرثیه شیخ ابو اسحق
از منظومات اوست قطعه سلطان تاج بخش جهانداد امیر شیخ که دادازه سخاوت وجودش جهان گرفت ۳ در عیش و سازعادت خسرو
نهاد در عدل و رسم شیوه نوشیروان گرفت تنگ که روزگار پیچه نمود نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت در کار
روزگار و ثبات جهان ببین عبرت هزار بار ازین بیشتر توان گرفت بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال نی بر ستاره دست و نه بر آسمان

کیفیت حال قبض من شاه سلطان رسانیدن او ۳

مجد دولت و دین

۱ شاهی چو کمتر از دو جو از سایه کم کند ۲ گنج روان ما شهر شاه اردشیر

آسمان گرفت و از شاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است و او تخلص و موسوم به کمال الدین محمود بود و خواجه را فضلا سخن آرا تخلص بندند شعر الغاب دارد و اندرین باره که در تزئین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ مبذول میدارد دیوان خواجه مشهور است و حسنه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بنا پنج گنج هفت و چهل و چار کاندرین نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد انجناب را در بلدهٔ اصفهان در شهور سنه سبع و سبعین و ثمانمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر ما یحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه علم ظفر بنا بصوب مقصد برافرازد و بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون با شیخ ابو اسحق دشمنی دیرینه داشت لوازم خدمتگاری و اخلاص قدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع اصطناع تا بدو پرتو عنایت خال بر رخسار حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه بربان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان زمال عراق تصرف نموده بنظر شفقت در روی تنگدستی شاه سلطان پس از روزی چند طوئی کرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بانجا نه برد و چون چشم او بر اسباب صیانت افتاد نایرهٔ حسد در اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود تا هر چه هم رسانیده بود تاراج نمودند و بسبب خرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند و مقارن این حال سعید سوار از نزد جانی بیک خان که به تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بود بایلی اصفهان رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده بسیاورند و جناب مبارزی بخان و دشت در جواب گفته اخراجات بایشان بار شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهته تفتیش بسیار رسیده و چون او بخان باذربایجان معاودت نمودند خبر فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قپچاق و استیلای اجی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی بتصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار جنگ گذار بدان جناب در حرکت آمد و اجی جوق با سی هزار سوار اولیران نامدار انجناب را استقبال کرده در موضع میانه کردان هر دو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی در غایت صعوبت روی نمود و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و اجی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود موجب اشارت پدر تا بخوان از عقبش رفتند آنگاه عنان گیران بازگشته سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب بپرداختند و بجهت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند و انجناب بسپهر از اصفهان برگشت و دشنامهای ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلد دوم فتح نامه شاه یحیی نوشت و ازین جهته شاه زادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند چون جناب مبارزی مدت دو ماه در تبریز بسر برده شنیدند که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنا بر آنکه میخواهد با امیر محمد گفته بودند که تو از جوانی ترک چهره بلند بالا علالی روی خواهد نمود و انجناب ما صدقا این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان نمیبرد که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع بروی خواهد رسید تبریز را بازگذاشته روی با صفهان آورد و در آنشاه را بپسر ارشد پیشتر او لاد ارجمند بگشتن و میل کشیدن تهدید کرد بلکه کابی سخنان نسبت بانجوانان عالیشان بر زبان می آورد که استماع آن را تلفظ بامثال آن شرم دارند بنا بر علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر برگرفتن پدر قرار داده شبانه ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که ما را بگیرد و سلطان باید بیدار بر تخت نشانده خود لشکر کش باشد آنگاه آن سه سرکش با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته مقید سازند و بعد از وصول آن بلده بمشیتی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبید شاه زاده از سبب بسیجاره پرسید جواب داد که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و میثاق خود فرقه اکراین سخن سست فردا همسر آبیا یکشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح خاطر از همه جهت فارغ گردانند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان را خود متعاقب گردانیده بدروازه تاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی در اوقات و ربالخانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود شاه محمود با نوکران خاصه بر در پرون نشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران در پای برد بان بایستاد و مسافر اویواجی باشش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید جواب دادند که شاه شجاع خرجی ندارد و جناب مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد و مسافر اویواجی خود را بر بالایش افکند انجناب از زیر آن برجست و بجنبک مشت مشغول گشت و شادی

اختصاص

بردی

میکشیدن او را

سپر بازپایهایش را گرفته بکشید یا بفتاد و فی الحال الجماعت شیر بیشه شجاعت را در هم بسته در خانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده تا هنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود شاه سلطان جیبه پوش گشته جناب سبابه ی بقلعه طبرک بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمائه شاه سلطان بموجب اشاره شاه شجاع میان حصار شافته جهان مین آنجا رحلت مین نمود و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعه سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه اوراق هستی را بباد فنا داد و امیر محمد بعد ازان بیست روز در انحصار سر بر زده با کوتوال قلعه اتفاق کرده بعزل مخالفت قرو کوفت و بنا بر اولا اجماد از کرد ار خویش پشیمان بودند در استرضای خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذر خواهی تقدیم رسانیده مهم بران جمله قرار دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم دلبندش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر هیچ کار حل نماید و جناب سبابه ی بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا نمود و بعد از چند گاه امیر محمد مظفر را بعنوان طایفه از مردم بدکو بهمت بران گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشکر کش گردانده شاه شجاع ازین معنی وقوف یافته مصمم را بسیاست رسانید و پدر را بقلعه گرمسیر فرستاد و الحجاب در انحصار مریض گشته بماری امتداد یافت شاه شجاع بصور انکه شاید بواسطه نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعه بم بردند اما هیچ فایده بران مترتب نشده و در اواخر ربیع الاخر سنه خمس و ستین و سبعمائه مدت حیاة جناب سبابه ی بپایان رسید نعشش را بسیدیه نقل کرده در مدرسه مظفریه بخاک سپردند و جمله ترویح روحش خمسات کلام و اطعام فقرا و ایتام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه شجاع شاه محمود شاه سلطان احمد شاه سلطان بایزید و از جمله اعاظم فضلا و محدثان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود و در بلده فاخره شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات انجناب شرح مشارق الانوار و سیر سیدا لابرار صلی الله علیه و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بزبان پهلوی خبر بسیر کازرونی مذکور و وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بوقوع انجامید و از شعرا و ازمان یکی مولانا رکن الدین ابروی است در میان شاعران بر کن صباحت شهرت گرفته در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند عنیز از رکن صباحت بیکی پیش جناب سبابه ی بود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از ان بالاخانه بپایان انداخته بزبان بدشنام و سفاهت بگشاد و روی بگریز آورد و در آن اثنا شاه شجاع بتیری بر شکش زد و خدمت مولوی از پای در آمده احشا و امعای وی ظاهر گشت انگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع در خنده شده گفت معذور دارکه این امر ناداسته واقع شد و جراحان را طلبیده تا خم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و رکن صباحت در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه شجاع بیزد میرفت در یکی از منازل رکن صباحت آغاز مطایبه فرموده کیفیت آن واقعه را بباد وش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی مولانا گفت ده سال دیگر همان ساعت از حبس متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد

ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع طلیع آفتاب شعاع مرآت صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الاتباع بر فراز آشیانه سدره پرواز مینمود طینت طلیعه اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات جنته اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و فور سخا غش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و کمال سخا و تش شامخ اطوار معن بن زایده و حاتم در احیاء و مراسم عدل و انصاف با کسری معادل در تحصیل مسایل محسوس و معقول سر جبل ربانی فضل قوة حافظه اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک خواندن از بر میکرد و وجود انکار صنایعش مبشا که مراد انجا ریر علما را از معضلات عبارات بحر داد انی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بجوده مهارت در علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت رباعی در ذات او کامل و ادراک علوم و در کمال عقل و ادراک علوم پیش طبعش انجوان مرده دل فهم تیزش کرده آتش را بحل اشعار آبدارش غیرت بصوف جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود لالی آبدار بیت نظم و نثر در عالم علم بود پناه اهل شمشیر و قلم بود و چنانچه سابقا بر قوا شارت بران رفت ولادت با سعادتش در سنه ست و ستمائة وقوع یافت

پدر شاه شجاع یکدشنام از مکالمات خوف حضرت شاه را شناخته همچنان نامبرده بکفیت ۳

شاه شجاع ۴

یافت و در سنه ستین و سبعمائه بدخوزستان رفته میل کشید و من حیث الاستقلال بای برمسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه ۷۶۰ میان او و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته بشیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنه تسع و ستین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع بار روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بکلیت آن مملکت قناعت فرمود و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت و بلده اصفهان و در سلک سایر قلمرو شاه شجاع بسمت انتظام پذیرفت و در سنه ۷۸۰ شاه شجاع نیز بعارضه قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر توانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱ شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد و اوقات حیاتش بچار و سه سال و دو ماه بود و او را مدت بیست و پنجسال و دو ماه سلطنت نمود و پرتو اهتمام خواجه قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین توران شاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال شاه الدین حسن بن سیه معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش مباشرت نمودند چنانچه ثمره از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده بسمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق من الله تعالی انه نعم المولی و نعم المعین

گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی فرزندان او در خلاف و نزاع

چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد و در استمالت خواطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و زمام ایالت اصفهان و ابرقو را بقبضه اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت پس شاه یحیی در قلعه قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار برزیلو چه وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان و طغیان هزاره جرما و اوغان و بخصوص در قلعه نهوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آنجماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی یکدل منازل و مراحل قطع کرده ظاهر قلعه را مضرب خیام ظفرانجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شیون در هیجان بوده بالاخره اعیان جرما و اوغان از مقابله عاجز گشتند و طالب مصالحه و معاهده شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب الدین توران پشتی بود شفیع جرائم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفرپیما بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ۷۸۳ بنا بر بعضی از ضروریات ملکی کماشتگان شاه شجاع مال الرقوا بحیطه ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند بخت شاه محمود تیغ جلادت آخته خطه یزد را مسخر ساخت و نام برادر بزرگ را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بجهار دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود کاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهوری آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید در حمله نخست شاه محمود پشت بر معرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از عقب او تاخته بود عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه عبور نمود شاه محمود با کشته آغاز هرب فرمود آنجماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک بر سر شاه سلطان تاختند و او را باین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانیده و از همان ساعت بهمیر محمد نظر داده بود چرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جمله هواخواهان امیر محمد بود در واقعه شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی

گر دست قضا چشم تو را میل کشید ور ذات شریف تو نه نقصی پدید
آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند او نیز بعینه مکافاتش دید

بعد ازان میان برادران صلح کونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگ خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و بهمانجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیلتها انگیخت و بدست تضرع و نیاز نامه بدامن عفو برزگوار آویخت شاه شجاع بنا بر کرم جبلی از سر جریمه برادر زاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بجانب یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره برزیدا سلیلا یافت خواجه بهاء الدین را که کماشته شاه محمود گریزانیده بار دیگر عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقو گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بار محاصره و محاربه اقدام نمود با ندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخت تا

شاه شجاع از سر جریمه او در گذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که تلمس خیانت نکرد و الا در استیصال نکردی بلکه بسبب بدبیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی بنابران شاه شجاع در استصلاح شاه یحیی سعی نمود و بحجر ملایمتی که از انجناب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعده همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت با مراء اعیان تعظم و تکبر نمیبود بلکه کاهی بی مشورت پادشاه نیز فیصل مهمات اقدام مینمود مواضعه و معتقد گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی منصب وزارت یافته و از سر وقوف و اهتمام بتثبیت امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود ایلچیان سخن دان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا از امراء خاصه وی اقچه باشی و ساقی و مبارکشاه دولی و از ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق و امیر غیاث الدین منصور شول و سلغرشاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی اینانج روی باصفهان آورند شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در حرکت آمد و شاه یحیی را طمع ابرقوه از راه یزد باشعار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لرکوچک و قم و ری و کاشان داوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته منشی آستان سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و لغت مکتوبی بمحمود بنویس کامی ارجمند رسانیده بر دولت خود کرند نه محمود و نه ایم بجنبک آمدن مراد و تاج بر هم زدن تصور کن ای مامور شهریار که کرز انکه ببرد و بباسیم پایه که یارد کشیدن سپه پیش ما چو آکه شود از نکاهبیش ما اویس بارک تازی کند مکر با سر خویش بازی کند ز فردوسی پاک دین یاد کن نکر تا چه کوید در ایجا سخن که کرد و برادر بهم داد پشت تن کوه را باد ما نلغزد بمشت

و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندکان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت را خراب کرده و هنوز از مزاج ایشان امن نیستیم بنا چار باستعانت بسلطان اویس بر دم که شاید امین توان بود شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار بسمت انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از غیر صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت انقطاع نکیرد بنابران سپاه فراوان مجتمع ساخته از شیراز بجانب بیضا در آمد و این قطعه نکاشته زود برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد چو مهر تیغ کذارم و چو صبح عالم کیر چو عقل راهنمای چو شرع نیک نهاد کمال صولتم از خیلهٔ کسان یمن نبای همتم از منت حسان آزاد بنزده عجز بدرکاه هیچ مخلوقی که بر نیاید توکل نهاده ام بنیاد بهیچ کار جهان روی دل نیاورد م که آسمان در دولت بروی من نکشاد تو رسم و خوی پدر کیری برادر من که شیوه بریت نیاید ز دختر و لشاد مکن مکن که پشیمان شوی بآخر کار ز کرده به پیروز لشکر بغداد

الغصه چون هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت ارس یا صحرای خانسار و سرچاه بهم رسیدند دست بکار آستن سپاه صف شکن برآوردند و شاه شجاع قرآلیعن سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و خویش نفس و قلب جای کرفت و شاه محمود شیخ علی اینانج و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکمان را در میمنه بازداشت و ضبط میسره را با میر ساقی و سلغرشاه ترکمان باز کذاشت و خود در قلب مقام کرفت آنکاه از هر دو جانب طالبان نام و ننک بجنک در جنک زده آتش کشش و کوشش نوعی برافروخت که تاثیر دخان آن کرهٔ زهریرا بجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را بسوخته در جرم فلک اثر کرد هر خدنکی که از شست زه کمان چکی کشاد یافت آهنک جان بهلوانی نمود و هر تیری که از ترکش روئین خفتیری در پرواز آمد در فضای سینهٔ امیری کشود چکاچاک خنجر نمیدان کین بهفتم فلک شد زروی زمین عاقبت شاه محمود غالب آمد چون خسرو ثوابت و سیارکان بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم هیوفائی بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرکتر جدا شده و بشاه محمود پیوست و روایتی آنکه قبل از ملاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز در رب فسار معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود با مراء عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلده فاخره نزول جلال فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شد و زمان محاصره بتطویل انجامیده آثار عجز و انکسار بر صحایف روزکار شیراز نمایان ظاهر کشت و شاه شجاع جهة طلب معاضده جمعی از

از اشراف و اعیان را متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد و شاه محمود در قتل مطلوب ایشان را جواب نداد آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوة اهل فضل و هنر
مولانا معین الدین یزدی جهة سرانجام آن مهم از شهر پیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی المعظم الیه را کفت بنابر اسیتلا را مراو سلطان اویس مراجعت نماید
نمانده اکنون مناسب چنان است که آقام شاه بشجاع بابرقوه روند و امعدا محل نمایند که من مراد بکانه را بوطن ایشان بازگردانم آنکاه ممالک مورد شا
برسبیل راستی قسمت نمایم و چون مولانا معین الدین بازگشت و این پیغام بشاه شجاع رسانیدند شاه عالی کهر رقعه بدین مضمون نوشته التماس نمود که بپای قلعه قهندز آید
تا بمشافهه کفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب مثبت کرد که بیت اکرچه دل بکسی داده یار است بهنوز بجان او که دلم بر سر وفاست بهنوز
و شاه محمود ملتمس برا در را بعز اجابت اقتران داده این بیت را از همان غزل در جواب طلبی نمود بیت جنایت از طرف آن شکسته پیمان است و کرنه از
طرف ما همان صفاست بهنوز و روز دیکر در پای قلعه قهندز قران سعدین دست داد و بعد از مشورت که شاه شجاع از راه حصار سر بند امیر بجانب برقوه رود
و آنجناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق مهمود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت بابرقو شتافت
و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بکامشی شاه شجاع روی براه سر بند امیر آورده بودند چون در آن طریق اثری ندیدند
رفیق بایس و حرمان بازکردیدند و شاه محمود بعد از رفتن در حین تعجم و نازیدار الملک شیراز در آمد و اخبار این فتح نامدار را بالتحف و هدایا بسمع سلطان
اویس فرستاد و شاه شجاع چون بر حوالی خانکشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته با بقبال موکب همایون شتافت
و شاه بنظر عاطفت در وی نکریسته آن دستان دار برقوه بعز اعتت و عشرت بکذرانیدند و بعد از انقضاء دو سه ماه اسفندار مذ عازم کرمان کردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام مینمود بخاطر ستوده مآثر شاه شجاع کذشت که امکان دارد که بعضی از متوابع خواجه قوام الدین وزیر بنا بر کینه از قبلش در سینه دارند
در بین محمل جمعیرا اضلال کرده فتنه انکیزند بنابران هر یک از انجماعت را بهانه از شهر پیرون فرستاد از انجمله ملک محمد و دولتشاه را بمحصلی مال کرمان
روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال
چنان استقلال نمایند بنابران مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قاتم مقام اتفاق امیر ماکو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان فرسته
از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده
امیر غیاث الدین جاجی میر آخور را که در کرمان حاکم دیوان بزعم بود و خواجه بدر الدین بلال را که با تابکی سلطان شبلی قیام مینمود بهانه بدیوان خانه طلبیده فی
الحال اخترزندکانی هر دو را باحراق هلاک مستعجل ساختند و سر ها ایشان را پیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه بلال فرار نمود
امیر پهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بکرمیخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر جنکر محبوس کردانید و رسولی از عجلت
امیر پهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود انسب بحال شما آنست که بازکشته در کرمان بهم خود مشغول باشید و امیر پهلول قبول کرده
مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار کشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای برسند حکومت نهاد و چون
خواجه مجد الدین و امیر ماکو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بران منوال دیدند امیر ماکو بازکردید و خواجه مجد الدین وسیله انکیخته بشهر خراسان
و این اخبار در امتعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز می شنود و بنابر انکه بسبب تسلط احد اجمال مدارک آن اختلال ندانست تحمل میفرمود و چون از شیراز
بابرقوه رفت و بجوم لشکر سر ماکه کشته سلطان کل روی بدار الامان باغ و بستان آورد در شهور سنه ۷۶۲ شاه شجاع با سیصد سوار جرار که بر یک
در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثنای راه شاه سلیمان برادر شاه سلطان با دویست
سوار و بعضی از مراد عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از عنبر نسیم سمند سپاه نصرت نشان عنبر افشان کشت
دولتشاه با چهار هزار مرد خنجر کذار در برابر آمده آماتاب یک حمله نیاورده بیچاره دیوار کرمان کرخیت و بسیاری از لشکریان او الحاق باستان
حسرو کیتی ستان کرده و بعد از انکه مایحتاج رایت اقتدار شاه شجاع پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال
لوران شاه وزیر متعاقب یکدیکر شهر در آمده دولت شاه را مصحبت نمودند تا از مقام قلعه داری در کذشت و خاشیه اطاعت بر دوش کرفته

حاشیه ۲ اخبار سیار

حاشیه ۳ واضح اوقع کرد تاریخ الفی و روضة الصفا کوشک سبز قوم است عتیره محمد بن علی الشعرانی

حاشیه ۴ الدین

الطاف

با اشراف و اعیان دارالامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه دریارهٔ او اصناف مبذول داشته آن بلدهٔ فاخره را بمقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین تا بکنار این قطعه بر بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق دعا گویند بعد از هر عبادت اجل با دست کوته با دیار ب ز عطف دامن عمر دراز ت بزودی با دور ملک سلیمان صف محمود ایاز ت و بعد ران ایام که شاه کردون احتشام بکرمان درآمد و لشکر همراه قصد غدری کرده باجمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه درآید و تیغ تیز را بخون ولی نعمت بیالاید امیر درسون این مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید دشاه شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم امان چون خواست فرمود م امانش چو عجز آورد بخشیدم بجانش دگر چون غدر در دل داشت عذرا سزا ندازان شد این شمشیر خونخوار سگ مکار دون بوفا نبود مکافات جفاکاران جفا بود کفشار

در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و کرسنین شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و جنجر چون خسرو عالی مکان از تنسیق مهمات دارالامان کرمان باز پرداخت متوجه کرمسیر گشته کوشمال هزاره جرماوا و غان را توجهت ساخت در اثنار طی مسافت در هر منزلی مقبلی بشرف ملازمت میرسید و بهر کامی کامی مشاهده میکرد و چون امیر سونج شمشیر و اعیان هزاره جرماوا و غان از توجه پادشاه کیتی ستان آگاه شدند در قلاع سهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال تحصن جستند و عساکر منصوره در کردوان منازل حصین نشسته دلیران جرماوا و غان بهنگام مجال پای در میدان جدال نهادند و مبانت و حصانت انموذج اولاد آن مرغزار خلال آشیان آسمان تیر نمی پذیرفت و زمان محاصره بمتداد کرفته او غانیان از شاه محمود استمداد نمودند و او شاه یحیی را بمعاونت مامور کرده چون مدتی بسجود و کرسیر رسید مکتوبی نزد عم بزرگوار فرستاده و اظهار اطاعت فرموده بر طبق دلخواه جوابا یافت و ترک امداد او غانیان کرده بدار العباد زیر دشت آن اتحاد عارضه در دریای پرشاه شجاع مستولی شده یکدله و کوچ پس نشست و دشمنان دلیر کشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی از مسافران علمی بر سبیل تحفه از مدینهٔ طیبه بپارگاه پادشاه آورد ند و انجناب بتعصام بذیل آن رایت مبرکه دراز کرده عنان مراجعت بعطاف داد و ابلاغ فرموده بر سر او غانیان رسید چنانچه مجال فرار بذره و جبال نیافتند و ناچار حلقهٔ اطاعت در کوش کشیده امیر غیاث با سایر رؤسا آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود و مقارن آنحال شاه یحیی رسایل و رسائل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه پادشاه سلطان را خواستکاری کرد و شاه شجاع ملتمس او را در زاویهٔ اشتمال جمله نشستین تیغ عصمت و جلال را بالتجلات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور بتمامت تمام مهام خسرو پهر تعشام پیدا شده فوج فوج از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه آورد ند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمد در آن اثنا اصول اعیان فارس انجمله از تبریزیان بکاوان آمدند و کلوحسین را جهت استمداد علواء الدوله کشور کشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلوحسین بدیدن بیکربن فرج و ظفر امیدوار گشته بجانب شیراز راهسپار آمد و چون موضع چهار رکنه از قرزان همایون غیرت افزای هیبت کنبد کردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود با استعجال برا در توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان و وقوف با قلهٔ رزان دیگر عنان بطرف معسکر نصرت و شاه محمود بمعنی دانسته و نیز روی سوی شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سپرپل فسا منازل گزیده طبیت برابر نشسته دو کتیبهٔ فرو زچنین برآمدند چند روز انکامان دو پادشاه کیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم برخواسته صف قتال بیاراستند و با دهمهٔ طبلان رجال بدحال آتش حرب بر افروختند و ضرب شمشیر بران زدن کرفت و از بیجانب غبار معرکه بیکباره بدیوار فلک اثیر صفت تیرکی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع بحضرت و ظفر مخصوص شده و زدیکی شیراز فرود آمد و بعد ران سه چهار روز بعضی از اعیان فارس نهانی قاصد آستان اقبال آشیان فرستاده پیغام دادند که هرگاه اعلام ظفر پناه بر دروازهٔ مصلی برظاهر شهر زند از دروازهٔ باب الدولت و سعادت بر روی روزکار همایون ما خواهیم کشود و شاه محمود این مواضعه را شنوده در اواخر لیلهٔ سه شنبه که پرده ظلام نور بامداد را از رویت اشباح مانع بود با طایفهٔ از خواص صوب اصفهان نهضت فرمود در اثنار راه سلطان احمد از روی تخلف جسته برادر بزرگ تر موسیت و زد دیگر کرخسرو ثوابت و تبار او رنک فرو زنک سپهر قرار کرفت شاه شجاع بحشمت و عظمت بسیار بدار الملک فارس درآمد و تخت سلطنت را بوجود همایون زینت و زینت داد و ببشارت امن و امان اسماع طوایف انام رسانیده و ابواب بضاعت و احسان بر کشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت شرع انور و تعمیر مساجد و مدارس و خوانق و تعمیر مساجد و مدارس و خوانق شماع جمیله منبذل داشته قضا یا شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کویلوی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه را خواجه محمود کمال رایت وزارت برافراشت و شاه شجاع در شهور سنین و سبعمائه با تباع هر قتبه محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد شروط مبایعت بجای آورد و در سی سال پانزده تخیر اصفهان بجانب مقصر زرد توجه فرمود و شاه محمود

علامت مجلس جلوس کرام اختیار فرمود و منصب ۷۶۲

و شاه محمود ایلچیان فرستاده که من شیراز را بجهت تصرف پادشاه گذاشتم اگر الحضرت نیز اصفهان بنده مضایقه نفرمایند از کرم بعید نخواهد بود شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضاء فصل عازم یزد شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد و شاه شجاع بشهر در آمده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود

ذکر فتنهٔ خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب و قتل او

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که صغیفهٔ شایستهٔ جمیله بود و در حبالهٔ نکاح شاه محمود بسر میبرد بجهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده بوسیلهٔ حیله‌ئی انگیخت که بدان واسطه میان آل مظفر و او جنگ و نزاع در میان می آمد در شهور سنهٔ ۷۶۸ مکتوبات مهر انگیز و مراسلات محبت آمیز پنهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بقاع صفحات اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام حریم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روانه شد و شاه محمود و سولان چرب زبان روان گردانیده بوسیلهٔ ایشان سخنان نیاز مندانه بعرض سانیده و شاه شجاع بر پیمانی که در ترحم فرموده او را طلب نموده و شاه محمود بار دوی انجناب شتافته خوین یکدگر را در کنار گرفتند و شاه محمود ملوازم اطاعت و فرمان برداری تقدیم رسانیده قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد آنگاه روی بولایت خود آورده و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه و زیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین چنین را که مشرف حسب و علو نسب مشرف و معروف بود بمرتبهٔ وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر مسند وزارت نشانده در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکالمات عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاده و او را بتسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه انکه برادر در امسال از مال اصفهان مدد دی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف الحضرت است و بواسطهٔ عبور لشکر باویرانی اصفهان برنخورد رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه ممکن که لایق خزانهٔ الحضرت باشد ترتیب تواند داد و شاه شجاع چون این جواب شنید گفت ما با آن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز ننماید اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخت و بانجانب روانه شد در آن اثنا شاه محمود از منهی استماع نمود که صبح آن فتنه نکیست و منشاء خیال این ترتیب چیست بنابران خان سلطان را بقتل رسانیده و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون مادهٔ وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه بر سر عنایت آید شاید دیگر میان برادران کدورتی و خود گرفته شاه شجاع بشیراز باز گشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده شب و روز از هر ملتفتش در کانون سینه می فروخت و از اشتعال نایرهٔ مهاجرتش بر اعضاء خویش داعیهای سوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتلهٔ او با شاه شجاع و بعاونت مردان شمشیر زن

در سنهٔ تسعین و سبعمایه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و ازین جهته اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر غیاث الدین جنن چرچی را به تبریز فرستاد تا محذرات سلطان اویس خطبه کنده شاه محمود نیز جهته همین مهم خواجه تاج الدین مشیزی را که شیرینی پرورش بود و مباصابت رای و تدبیر محتاج الیه برناو پسر بزرگ انجناب با رسال داشت و چون این دو قاصد بپایه سریر سلطان اویس رسیدند بنابر انکه شاه محمود با مصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب بامطرز باین دو مصراع کرده بود که

شعر العبد یأتی ما یرید کان المولا

ما را ان تو نیم و هر چه داریم و شاه شجاع در نامهٔ خود سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود مسدول افتاد و امیر غیاث الدین حسن هم عنان یاس و حرمان بشیراز باز گشته خواجه تاج الدین بحسن تدبیر جمله پیشین تنی چند ملکانی را در حبالهٔ نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل و حشمت باصفهان رسانید خواجه سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفت که چند بیت ازان اینست

نظم آسمان ساخت در آفاق یکی سور چه سور کز ان سور شد اطراف ممالک مسرور چند اسوار و سروری که آورد نکوری خانهٔ زهره بود ذرهٔ از آن عالی سور

اجتماعیست متوقری را همتی اتصالی است معتبر ملکی را ماجور همه بلطفش نمان داشته است ازانی بسرا پرده جم دولت تشریف حضور
قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست همه سیرت محمود محامد مذکور ای بر پیش نظرت کشته ملازم هر بکر کوست در پرده غیب
ازهمه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعها کرد درین باب بغایت مشکور دری از هر زبر کی بکنارت آورد که چنان دانستن
یافت در اطراف دهور وچون این مواصلت دست درهم داد سلطان اویس لشکری بامداد فرستاد وشاه شجاع این خبر استماع نموده
درهم شکست ومیسره شاه محمود بر میمنه شاه شجاع غالب کشته وبرد وسپاه ازسیتیز آویز باجز آمده بسیاط مقابله را بقاعی ریختند
وهریک بطرف مملکت خود گریختند **ذکر حیلهٔ شاه رکن الدین حسن وزیر وکشته شدن او بحکم صاحب تاج وسریر**
شاه رکن الدین حسن باوجود انکه بدو ومان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم وعلیه التحیه والتسلیم انتساب
داشت ازحسن خلق بی بهره بود ودر ایام وزارت درشیوه تکبر وتحوت سلوک کرده بیکبار از اشراف واعیان بلکه سلاطین مانند فرمان را عبیدی
مینمود وچون انجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بمشیت امور ملک ومال پرداخت وبواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین
توران شاه وخواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانیدند که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون
کتابت انکه بهرکاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ماینده کان دروازه کشاده ملازمان را بشهر درآورده والتماس نموده
بودند که جواب برظهر قلمی شود وشاه محمود برظهر نوشته بود که فلان روز موکب عالی انطار شیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما
امیدوار بوده درسرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام متقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه توران شاه وخواجه همام الدین
را طلب نموده در موقف عتاب بازداشت آن دو بیکناه روی بر خاک انتهاده سوگندخورد ند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه
شجاع پرسید که این رقعه خط شما هست یا نی خواهد اند که هرچند مشابه خط ماست که انکار نتوانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه
درغضب شده گفت چون اقرار نمیمائید که خط شماست چگونه بخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بقبول خود قرار داده ایم لیکن امید
واریم که پادشاه کما ینبغی بتحقیق متصدی نماید ودران روز شاه حسن جهته درد پا بمهل خورده بود ودرخانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او
فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدو انداز خواجه توران شاه بتسلیم کرده این مکتوب را ازو
گرفتم فی الحال دو اندار را در بند وشکنجه کشیدند اما هرچند دران امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگرباره کس نزد شاه حسن ارسال داشته
فرمود هر اندازه که متصور بود بسیاست بدو ات دار از چنر قوت بفعل آمد اقرار نکرد شاه شجاع گفت که خواجکان را شکنجه میباید نمود تا بیچیز
خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه پادشاه شجاع فرمود که درضمن این قضیه حیله مند [illegible] ین حسن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد
تا در مدرج دفتر نهند انگاه مکمل شد که امیر مختیار الدین حسن فوجی بخانه شاه حسن رفته ازوی بزجر وتکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است
امیر حسن بسبب بشاه حسن در مقام تشدد درآمده چون جناب وزارت مآب مضطرب کشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی را جان داشتم
که برسبیل تقلید این رقعه را در قلم آورد زیرا که ازین دو شخص پوسته اند نشناک بودم ومیخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل
نمایم باقی رای عالی حاکم است وچون صورت مکر وتزویر وزیر بی تدبیر بعرض پادشاه صاحبقران رسید بایزید عقیبش استعمال افتاده فرمود تا او
برزه کمان بردا شتند ومتملکانش را دیوانی ساختند درحوضخانه الصفا مسطور است که چون انخبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد بنهاز
جنازه میسر حاضر نگشت وگفت که هرکس سخن بد بر خود نشنود ومتابعت جد بزرگوار ننماید هرآینه بامثال این بلاء مبتلا گردد وسادات را باظلم وعدوان
آنچه کار جد ما را جته رحمت عالمیان بمعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد معقول نیست که بعذاب وعقاب دنیوی واخروی
معذب ومعاقب نشود بلیت فرزند خوش است اگر خلف زاد ورنا خلفی بود تلف باد وبعد از قتل شاه رکن الدین حسن مونث دیگر خواجه جلال
الدین توران شاه پای بر مسند وزارت نهاد **ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی وکشته شدن او بمین اهتمام علیشاه**
مرتیانی شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب وسیرت مرغوب داشت بشیر النفات عمیمود وبحسب انقاق

ماشاء ۲ جرار از شیراز بیرون خراسان و شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته در لنجوای چاشت خواجه غیاث معرکه پیکار را شجاع یافت و شاه منصور از شیراز و لشکر شیراز را هزیمت کرده میمنه شاه محمود را

خطاب ۳

رکن الدین ۴

اشرف ۵

وفیق ۶

اتفاق صبحی که بحوادث غایت بر وردت بود پادشاه پهلوان را دید که بر کنار جوی نشسته یخ میشکند تا مشروب سازد و بواسطه مشاهده همین اعتقاد شاه شجاع نسبت باسد مضاعف شد و فاصلی در آن باب گوید رباعی

از کردی که هست شاه شجاع مهر این مرد درویش سته است
زانکه در فصل دی بوقت سحر یخ شکست است و دست شسته است

و دران وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در آمد و زمام ایالت آن ولایت در کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوتی حال گشته امیر سیورغتمش اوغانی را در زمان شاه شجاع و شاه یحیی بنا بر اغراض فاسده خود پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میداد و باو می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میباید نمود و از خوشتن غافل نمیباید بود و بنا بر ان پهلوان اسد بجا غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد و در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدوم شاه و نوکران اسد نزاع واقع شده مخدوم شاه بر تبه آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد تمام بسمع پسر رسانید شاه شجاع از سخنان او نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بر مرت یرج و باره پرداخته مالی خطیر بمتوطنان بسنانده و خبر فساد و اعتقاد او متواتر بپیوسته شاه شجاع بورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از انکه این عزیمت از خیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه شجاع نام اسد نوشت مضمون انکه بلده کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه هست نشانی هر گاه ان نشان ظاهر شود بهمانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد الاغلا و سلطان اویس طائفه از سپاه جرمان و اوغان بنواحی کرمان رفته چون دید که کاری پیش نمیتواند برد باصفهان رفت و شاه محمود چوست و باین سبب بخوت و استکبار نسبت یکی هزار شده خیال استقلال بتحقیق انجامید بنا بران شاه شجاع در شهور سنه اربع و خمسین و سبعمایه باتجاب خراسید و پهلوان اسد رو به وادی حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد شاه یحیی که تحرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب ظاهر بوقت امداد اسد نداشت اما پهلوان حزم خراسانی که در فارس قایم مقام بود چندان اغوا کرد که بهانه توهم از غدر شاه یحیی برتیب اسباب حرب مشغول شد و از خبر بعرض شاه شجاع رسیده بر سبیل حزم دانست که حزم چنان دانا اجرم طریقه حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را مجاصره کرمان تعیین نمود و خود بتجاب شیراز باز گشته این رباعی انشا نمود رباعی

من جرعه صبر میکشم فرزانه وین غصه دهر میخورم مردانه
تو میدیم که عاقبت چرخ فلک روزی بر او پر کند پیمانه

و سلطان احمد در محاصره اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و اطراف کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یک من بار بشهر برد و بنا بران قحط و غلای عظیم بمصیب محصوران شد و کار اسد بانجامید فرمود تا هر کس آذوقه مذاشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهة قریب صد و بیست هزار کس بچند دفعه از کرمان بیرون آمده طایفه باصفهان و زمره بازد ربایجان رفتند و بعضی بار دوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیک بآن رسانید که فیصل دهد میخواست که بعد از فتح ایالت آنولایت تعلق بارد کیرد و ضمن عریضه همة ازکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عریضه داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصه جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت ع همین میکن که جاوید مدد باد از توفیقت دصوری که بواسطه برادهٔ اسد فی جیده باحبل ثمن مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب اخوی است اثار سعی که از آن برادر بوفا فنوفا ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد بهرانیه چون از سر تمام امری خطیر باتمام رسانند آن را بانعام و اکرام مقابل و محاثل دارد و اگر تقدیرا منصب حکومت کرمان بنا شاید بر مواجب و ملوک و اقطاع او برود اری ع مزد آن کرفت جان برادر که کار کرد سلطان احمد از این جواب در تاب بلکه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سده سلطنت بر مقاصد و مارب دارین مرجح است و پیش ازین محل مفارقت ندارد امید انکه محاصره کرمان بدیکری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را بسمع قبول نشنود و پهلوان حزم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله بر داشته بقلعه بیکرد کرمان روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و دران وقت که پهلوانان بجدود کرمان رسیدند هم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر

شجاع از بدو رستوهم شده و میان بسته اراده کرمان و مکتوبی بزور از زبان شاه ۳

شاه شجاع ۳

اضافتی کرامند ۳

مرحوم معبر مینویسد که ما در سیستان و امثال آن اوقات میگذرانیدیم ناگاه جرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمدوشد پهلوان علیشاه و پهلوان خراسانی هم بران قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بخدام درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده پهلوان جرم برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش بشیر زرفت و سپاه علیشاه باکرمانیان آغاز حرب و فروخت کرده بگوشه میدان و دشمن رو نیه می ستاندند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روز کار میگذرانید و هر لحظه اندیشه غدری بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهام اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانیدند و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده باهم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را امتحان کنیم اگر بیشایبه تاخیر تاثیر نماید بخورد او دهیم ناگاه اندکی از آن جوشیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنا بران که پهلوان اسد زر دغام بود مولانا صدرالدین شاعر این بیت نظم فرمود بیت زنیسان که کل سرخ فرود بخت زیاد یارب که کل سرخ خاتون پهلوان پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع غلامان را به تیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات نهایت تندخوی و سرسیمه شده بود و بمجرد وقوع اندک امری که مخالف مزاجش و می نمود زن خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلوا گری را طلبیده گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش از حضار حلوا گر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید در اثنا ملازمی که بطلب حلوا گر رفته بود بمجلس در آمده گفت آوردم پهلوان بی تامل گفت بر هنه اش سازید و حلوا گر بیگناه را بر هنه ساخته چند چوب زدند که بیهوش گشت و درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان بصورت پی برسید که این چکس است گفتند فلان ملازم شماست که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلوا گر پهلوان کامل عقل آبی کشیده فرمود که حلوا گر را من مست پنداشتم آگاه دو دست دنیا بحلوا گر یم جان داد و اشارت کرد تا او را برداشته بنزدش بردند القصه چون پهلوان بمصلحت دران ندیدند که او را زهر دهند لهذا بران قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند کیفیت این اندیشه پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقیجیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز کردند و مرمت و پناه محکمت مروصلح و کل از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بیرون می آمد که بحمام رود یکبار بانجماعت بسر وقتش رسیدند و همان لحظه او را قطعه قطعه ساخته از قصر بپایان انداختند و کرمانیان که از تعدی اسد بجان آمده بودند او را کوشت او تعذی نمودند چنانچه در مطلع مذکور است که قطعاتی ششتری در صدد فرو فتن کوشت اسد در آمده سیلخ دویست دینار از بهاء آن حاصل کرد و این واقعه در چهار دهم رمضان سنه بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام داده مفاتیح حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن فوجی جهت ایالت کرمان جهت الحکم روی بانولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون بمقتضاء کلام معجز نظام کل من علیها فان و صول مآب امثال جمیع مرتقبان در جات جاه و جلال بسر حد زوال مریست لازم و مغروب کوکب حیات ناحی مضمار غایات سلطنت و استقلال بمغرب وبال قضیه بیست مختتم در شهور سنه سبعین و سبعمایه دو پادشاه جاهل از فضای عالم فنا بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار رحمت عفو آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسید شاه شجاع بر فوت برادر بنیکنامی اظهار حزن و ملال نمود و بر اسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود رباعی محمود برادرم شه بشیر کمین میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم دو بخش تا برآساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین وچون طایفه از اشراف و اعیان

واعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را به پادشاهی برداشته بودند زمره مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت ننمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم کشورگشائی بصوب اصفهان بر افراشت و در هر منزلی جمعی از مردم کیدل بشرف ملازمت پیوسته در مقام جوئی از اشراف انام تحفه و پیشکش موقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب ثبات نزد اصفهانیان تحقق نجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضه مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد ماجد فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین ما را رجاء مستقیم اطاعت انحراف ورزیده اما محبت پدری و عطوفت غریزی عفو بر جریمه او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مظهر گشته با اصول اعیان اصفهان رکاب نصرت انتساب را چند میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را لحظه عین عنایت کرده اینده کلمه ماضی کلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان شرف انتظام یافت و بروایتی همدان ایام شرخی مهموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه شجاع بدولت و استقلال در اصفهان تاج اقبال بر سر نهاده امراء احشام و محترمان و حکام جبال و قلاع و قهستان و کاشان بالتحف و الهدایا خدمت روی آستان سلطنت نشان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا گشادند منشی بدیعه نام آوران سر بسر با خلاص در پای تخت کشادند بهر دعایش زبان شد ند از عنایات او کامران ذکر مراسله شاه شجاع و سلطان حسین وارتفاع غبار نزاع بین الجانبین در آن اوان که در بلدهٔ اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمد بخبر هوا ترپوست که اشراف و اعیان آذربایجان از هرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفرند و وصول موکب کواکب را بدیده انتظار میپرورند بنابران شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر برافراخت و سلطان این واقعه را واقف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روانساخت بیت خباب قصر جلالت بلند باد چنان که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد رفعت و دولت تا دامن قیامت ممتد و مکنت و ملکت بر سنن استقامت بر روزگاران گذارنده روزگار بر گزیده و در بارگاه خلق ما سیاه و بختیار جلد الله ظله معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و خصالات که مطلوب ارباب ملک و مضبوط اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و دست تمنی بگردن مرادات و مرامات مایل ع چنین خود هست و تا باد اچنین باد درود و ثنا و امداد و محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض و نفحات الهی با شمه مصفی از کدورات جسمانی و معرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میکرداند و در شرح لوامع اشتیاق و بیان لوایح افتراق که شیوهٔ ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع نمیرود گمان چوا لطاف تو بی پایان است که محققان اخوان صفا و خورده بینان بعثره سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی معهود و انگه تا کی دیوار در لباس ملک آئین دادن و تا چند مقنع در معرض بد خلق آراستن و چشمه خورشید را بکل تلبیس اندودن و در محاضر و نوادی بحاضر و بوادی لاف انا خیر منه زدن چرا نباید که دوحه خانه حکمت و انصاف و نقد خزانه را برمحک صراف عقل زدن تا چه از غل و غش در زوایل شوش آمیخته بود در بوته مصابرت گداخته شود تا عیار اهلیت آن پیدا کرده و اگر برخلاف این رود و فرمان هوس را نافذ الحکم دارد و بر زبان قلم دو زبان مقوله از آنچه نتیجه آن باشد و العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز از حکم و فرمان مخاطب و معاتب و فردا بعذاب و عقاب ابدی معذب آخذ کردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و السلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب باین اسلوب جواب نوشت که بیت بخون عاشقان داری دلیری مکن جانا که عاشق هم شجاع است بنده مخلص ترین بندگان و معتقد صادق ترین چاکران بیت انکه تا بود بود بنده تو و انکه تا باشد ابد باشد عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد معرض عرض و موقف انهاء میرساند اشتیاق مطالعه طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و محکم تمنای آن کاشته ورای آنست که بر بدیهه کام و وهم و فهم بسر حد عدد یا دیه آن رسد یا شاه بازبلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلعه قاف آن تواند نشست معاودات ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که نهایه آمال و آمانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشیر غرض انکه این عتابات فتنه انگیز هیچ بار عنباری بر خاطر فاتر ما نبشت چرا که بنا بر مدعای نحضرت و رجاء عن الغرور ما در لباس ملک آئین داد و تاه چاه مقنع را در معرض بد خلق آراستن بهتر که مقنعه دختران بر فرق شاهان اندا ختن و پیراهن وزراء والا پوشیدن بیت نه عینست آئین شاهنشهی شهنشه نه این است آئین این حمد الله تعالی که بقوت قاف توفیق

چه محقق است خلان وفا بنظر بصیرت دریابد که این عبارت بهر تفسیر که منشی تقدیر بر نامه احوال کائنات کشیده باشد بداند تا نوشته نخواهند بیت برین از عالم حسن است جان خورده بینان را ۳۰

برد پوش ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و در ناصیه فضیلت آیهوش و تیغ بیدریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان است و
همواره بیت بجای می سرخ کین آویم گمان مکن و کمند و کمین آویم و عرصه مملکت ایمعاونت رجال که بیت قلمزن مکه دار و شمشیرزن نه مضرب کن
نیاید زن و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال و رقبضه اقتدار را آور دیکوید که بیت مرا رحله و شمن برفت پای از جای که
شرط کوه نباشد ز جای جنبیدن آنچه در باب تخویف و تهویل آنجنابی فرموده اند از آن روز باز که انقلاب شان تقدیر و قلمزنان تصویر نقش نیکی و بدی
با مرایزدی ثبت فرموده اند کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن بیت مائیم کز آن نمط سوات منزل است
آیات عز و علو و شجاعت نشان ما بر زبره معاج دولت کند قیام هر طایری که پر پرد از آشیان ما و آنچه در باب ما یساق شاق و بر لمیع

سلطان همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامه دور زبان با استحقاق و محذوم علی الاطلاق رفته بود هر چه آنخسرو کند شیرین بود بیت چه جای جست به لشکر زبر
کشتن عاشق بیاکه از صف خوبان پسندیده است سوار ی و السلام چون این مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر بدان صوب
خواهد کشید لاجرم او نیز ترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و ستین و سبعمائه با دوازده
هزار مرد جوشن پوش جهنگ گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روانشد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت اثر او را استقبال نموده در صحرای اجر ماه الخوان

بیت خروش کوس و بانگ نای برخواست زمین چون آسمان از جای برخواست عنان معرکه یکبار بالا کرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت
لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع کشته از هیبت کرم او و از نسیم فتح و ظفر پرچم علم همایونش وزیده و بوی ادبار و نکبت بکباد خاک خست
و خسار در دیده بخت تیره زمان پاشید احمال و اثقال لاسیوان کوه مثال در عرصه قتال کذاشتند و مصمون این بجار اسه فقد ریح را غنیمت پنداشتند و روی
سر خود کرفته بهر دو بار رفتند و کروهی در قید اسار کرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبد القادر دستکیر شدند شاه شجاع بر تیسیر این فتح
سجده شکر بجای آورده آثار دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بود بذل اصناف الطاف نوازش فرمود و اسیران آذربایجان را بانعامات کرانمایه
بصوب تبریز مرخص فرمود و در نواحی آن بلده خواجه شیخ کجانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف مباط بوسی مستعد
یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام و آرام کرفته بعیش و عشرت مشغول کشت حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش هر خنیاکر را بر قص می آورد
و مجلس همایون را بنغمات دلکشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشیده و بلبل طبع خواجه سلمان همدران اوان در مدح پادشاه کامران قصیده
سراید که مطلعش این است شعر زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بوی که بوش رو بویرانی شاه شجاع را این مطلع بلکه تمام
ابیات این قصیده مستحسن بنقیاد و سلمان قصیده دیکر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف رخش چون زخاطرم نرود
زمطلع سخنم آفتاب سر بزند و بسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقاد عظیم پیدا شد بزبان جمشید بیان کذرانید که ما آوازه سه کس را مشاهیر این
ولایت شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان را آنچه در وصف میکفتند زیاده بود و یوسف شاه خواننده سیاوی و خواجه
شیخ کجانی تقاضل چون مدت سه چهار ماه شاه جایکاه بدولت و کامرانی بکذرانید بعضی رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده و خیال استخلاص شیراز دارد و این
بر خاطر عاطر شهریاری کران آمده مقارن آنحال دو سه روز از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان شبلی داد نام داشت و دیکری بندکی
عمر چوکتی و بقولی اطرب چوب دشتی صبکاه بر سر امیر صفهان شاه که در اردوی خان بود تاخته و او را اسیر کرده آورده بحضور سلطان حسین در اندک فرصتی
و چون در آن زمان فارس و عراق پریشان بود و شاه شجاع در دیار داشت با وجود غایت برودت هوا او امر اجعت بر افراشت و بعد از فتح شاه
بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسیده ایلچی شیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر زاده را در آن جانب کرفتار ند کرایشان را بفرستند تا امیر صفهان شاه را مطلق
العنان کردانیم و شاه شجاع امیر عبد القادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر صفهان شاه را بشیراز
بفرستاده اجازت فرمود ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیکر از خوادث چرخ اثیر چون شاه شجاع
از یورش آذربایجان بفارس رسید و تحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی چنان استقلال نموده بود و طایفه زرد نام مرتفع
شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر باز کشت و محصن شد و لشکر شیراز در کرد یز دنشسته آغاز انداختن سنک و تیر کردند و شاه

و شاه یحیی قاصدی بپرون فرستاد و پیغام داد که شما درچنگ مسارعت ننمائید که من بلحجی شیراز میفرستم تا هرچه حکم شود از جانبین بدان عمل نمایم امرا و لشکریان اعتماد برین سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه پیرون خرامید و شیراز بنیان سراسیمه شده بهزیمت عنصیت شمرند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع برهذه برادر زاده اطلاع یافت قصد فرمود که نقض لشکر بدیزد و برو اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانیده و شاه منصور بعد از وصول مقصد اغاز محاربه و آوان ضعیفه بسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور رن بصلح و ظفر در داد لاجرم جنود ظفر ورود حوق جوق روی بشیراز نهاد و شاه منصور قصد فرمود که به یزد رفته روزی چند بیاسایند شاه یحیی باین همداستان نشد و شاه منصور در عقاب لشکر افتاده روی بجانب سلطانیه آورد چنانچه در آخر جزو اول این مجلد مذکور شد باعال آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه برین قضیه اطلاع یافت با هیچه علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتیان جهة اطمینان از عقده اسیری فرستاد و ایشان بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند اما سوگندان بر بیان راندند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید واین واقعه در شهور سنه سبع وسبعین وسبعمائه روی نمود و در سنه ثمان بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید لشکر بسیار جمع آورده و دواعیه دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشور کشا حربی صعب دست داد و بخت بهزیمت بر شیرازیان شاد نامگاه بتسلیم عنایت الهی از مهلب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزیده و سارق عادل روی از معرکه برتافته در قلعه سلطانیه بتحصن جست و آخر الامر مهم بصلح انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بسمرقند برتافت و در سنه سلطان اویس حروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بگشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه ثمن و ثمانین وسبعمائه شاه شجاع موجب استدعای عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد در اثناء راه بواسطه سعایت مفسدان و خیانت منافقان از دولتخواه رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته اخوان را بزندان بقلعه اقلید و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت مشورت حکم فرمود که رمضان لحاجی آن حصار شافته چشم شاه زاده را میل کشد و چون از خواب مستی در آمد بنابر التماس خواجه قوام انشاء وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که بحسم قرة العین سلطنت آسیب نرساند تا قبل از وصول شخص قضا کار خود کرده بود هیهات قضا چون زکردون فرو هشت پر همه عالمان کور گشتند و کر القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در ان سفر خواجی سلطانیه رسید و آن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف شتر آور دو شاه منصور که در ان اوان حاکم شتر بود نسبت بعجم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده بلجبان با تبرکات فراوان بلازمت فرستاده و شاه شجاع ازبرادرزاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع چون شاه شجاع از سفر شتر قرین فتح و ظفر بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشیده و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر کف گرفته لحظه لب از لب جام و هنگیر دانیده و در آن ایام غذا بسیار اندک شده و ضعف قوت کرفته دست تصرف اطبا از و امن معالجه و مداوا قاصر آمده فایده بسعی احتمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیک است زلالی را که بقلم تقدیر در جریده اعمالش ثبت گشته بود بمقتضای فحوای و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات تدارک نمود و از کمال تلطیف ایام شباب و اوان کیمیای را باشتمالت خاطر ضعفاء و نوازش فقرا فی نمود و اسباب سفر اخرت در نظر انور ترتیب داد و وده حافظ را بانعام کرامند مسرور ساخت و ابواب لطف و کرم بر روی امیدان بگشاد و گفت که پیوسته ملازمت دولتخانه اقدام نمایند و هر روز یکنوبت بختم کلام ملک علام قیام فرمایند درین اثنا امرا و اعیان متفرق بدو فرقه شده بعضی سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و جمعی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده بصلاح سودمند فرمود و منصب ولایت عهد را بوی تفویض نمود و اصفهان را برادر

محاصره کردن شاه یحیی پادشاه را و چون که والده شاه منصور نیز بود وجهة تمهید بساط مصالحه نزد او فرستاد

نسخه فلک ارتفاع

متجرد و بنابر آن حرارت باده در مزاج با اتباع تاثیر کرده علل متضاده در عنصر لطیفش مجتمع گشته قوت ضعیف

خود و ترخویش سلطان بایزید عنایت کرد انگاه سلطان احمد اظلبد اشت و چون چشم اخوین بر یکدیگر افتاد بر تبه گریه بریشان غالب شد که هیچکدام را مجال تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا رقت شاه شجاع تسکین یافت و پیر شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبیده و گفت از زبان من بسلطان احمد بگوی که دنیا مثابه است بظل غمام و حلم نیام نه آن سایه بر یک جا قرار گیرد و نه از آنجناب همچو مشیت پذیر دومن درین شهر فتنه بسیاری میبنم و مقام اصلی دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت با تو ولایت روی و درین بلده پر آشوب توقف ننمائی و در هیچ فتنه نمی فرمانی و سلطان احمد این نصیحت را قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر حکومت و تقسیم ولایت فراغت یافت و ملکوت قضاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و دیگر سلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هر یک مصحوب معتمدی روانه کرد و یکی از علمای متقی را جهة عسل تعیین نمود و فرمود که امیر حسین یار الدین حسین تورچی را از کرمان طلبیده زنده نعشش او را بمدینه طیبه نقل کنند و از برای مجاوران حرمین شریفین تحف کرامند تعیین فرمود و روز شنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع بوضوح می پیوندد از این ریاض پر اذیت بگلستان استراحت رحلت فرمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امراء و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بتثبیت امور مملکت آوردند و از جمله علما اعلام و فضلاء لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبد الله فقیه پادشاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه ستوده مآثر شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتاخرین قاضی عضد الدین است نزد آنجناب مطالعه مینمود و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و آنجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع بسبب با و اعتقاد عظیم داشته گویند خواجه عماد بر درگاه نماز گذاردی گربه او شروع متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آنجناب مینمود خواجه حافظ که بر این معنی رشک میبرد این غزل نظم آورد غزل صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد آغاز مکر با فلک حقه باز کرد بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان آمد ز کنج خلوت و آهنگ ناز کرد این شعبده بین که چگونه ز جلوه گاهی که سیاه غراق ساخت وانهنگ باز گشت براه حجاز کرد ایدل بیا که ما به پناه خدا ویم زانچه آستین کوته و دست دراز کرد صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش بروی دل در معنی فراز کرد ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست غره مشو که گربه عابد نماز کرد فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بالسنه و افواه مذکور و دیگری از جمله خواجه حافظ شیراز یست که بواسطه بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان منا ظم سخنوری مداح و مباهات چه حاجت شب چراغ را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در اشعار معارف شعار مندرجست روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از غزلی شش چهار بیت در تعریف شراب و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در وصف محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلاغت است خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صوابست اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شده بحسب اتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است

شعر گر مسلمانی آنست که حافظ دارد وای گر زین پس مرو زیر و فردائی

و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقها حسود قصد نموده اند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از این بیت آن معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی که در آن اوان عازم مجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت کیفیت قصه بدانديشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم بر این مقطع درج کنی مشعر بانکه فلان چنین میگفت تا بمقتضای آن مثل که نقل کفر کفر نیست این تهمت بخجالت یابی بنابرین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل

که اسیر

غزل مسبح ساخت بنابت این حدیث چو خوش آمد که محرک سکینت بر در میکده با دف و نی رسانی و باین واسطه از آن دغدغه بخانه یافت و خواجه حافظ در سنه اثنی وستین وسبعمایه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امرا و ارکان دولت از تغریت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز بپادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیاتمام پیدا کرده سلطان بایزید را از قلعهٔ اصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان اصفهان کس بیزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود کردانیدند و امیر اصفهانشاه سر انجام کلیات و جزئیات امور مملکت فارس را پیش خود کرفته میر علاء الدین ایناق و خواجه قوام الدین شاه را معذب و معاقب ساخته و بترتیب آلات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع را بحبالهٔ نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحهٔ آرنوکران معتمد اصفهانشاه را بغریفت تا در ماه رمضان سنه ۷۸۶ او را بر داشتند و امیر اصفهانشاه میر حسیب و نسیب بود و بر عایا و فضلا با حسن و جهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمد روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز کرده با سپاه عراق روی بانجانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آئین او را استقبال نموده در اثنای راه امیر سلطان بایزید با تفاق بعضی امرا کریختهٔ بشاه یحیی پیوست و از انجانب نیز طائفه از سرداران و کردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل و تلای فریقین دست داده بآنکه عنان جنگ و شیون ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه کر گشت و در میان میدان بارکاهی زده و آفتاب در یک برج و دو کوکب هر دو در یکدرج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذر خواهی نموده التماس فرمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید را در آن ملک حاکم کردانند و سلطان زین العابدین باوجود آنکه عم بایزید در وقتی عجب از وی برگشته بود این ملتمس را مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان بایزید بابرقوه رود و منصور از شتر لشکر بدانجا رود و کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بفرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه بتقرعزت و جلال کشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

اما سلطان بایزید که نامزد ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانهٔ سلطان زین العابدین در رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عم بایزید نومید و حیران باصفهان بازگشت و در سنه ۷۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید محمد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور را بدین معنی موافق مزاج نیفتاد و بهانهٔ استخلاص اموال سربستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان تشبث نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روانشده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله بازپس نشست تا باصفهان آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان کردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز از پی در آمده از نصف النهار تا وقت عصر کلوازم پیکار اقدام نمودند و چند روزی حال بر منوال کذران بود تا فتح تیسیر پذیرفت و بر رود دست بر بود و اسیدلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و همدرین سال اشراف و اعیان اصفهان بوسطهٔ نجل و اهلک شاه یحیی از اطاعت و فرمان برداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت بود آمدند و بیک ناکاه فرتیب بیست هزار پیاده تمام سلاح کرده حضرت شاه یحیی فرو کرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده استعطاف انجرات پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بود ما امید چنانست که حالا نیز سخن ما قبول کرده باین شهر بیرون روند که بعد ازین اصفهانیان طریقهٔ غدر و مکاری بکنار نهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول التماس کشاده همان شب رخت سفر بر بست و مردم اصفهان جهت ایصال این مژده امیر علی میر میران را بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت فاخره و کمر مرصع سرافراز کردانیده و بسرعت هر چه تمامتر متوجه اصفهان کردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و رؤساء اکابر و اعیان اصفهان بر سم

وفیات ۱۴

الکاه ۱۵ میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق و حیلتا آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون کشت زیرا که شاه ۱۶

استقبال بجای آورده پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود سید مجدالدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم نظر شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و حیال التعرض مملکت فارس بر لوح خاطر عنکاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده عدیش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابک که تربیت یافته پدر بزرگوار او وقات گذرانیده و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود دولتمند و بلطف و کرم معروف و بصفای اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و معنوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا مرقوم قلم بلاغت رقم گشت شاه بشجاع در مرض موت حکومت کرمانرا از مزد سلطان احمد کرده او را بدانجانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد نزدیک بدارالامان رسید میر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نموده مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین بتسلیم نمود و غرضیت شیراز فرمود و سلطان احمد بانع آمد گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه بسمع ما رسد انگاه باتفاق عازم المصوب شویم و اگر هم نوعی دیگر باشد تو مارا بجای پدری از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان احمد بکرمان خبر فوت شاه بشجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسن بمعرز و مکرم همانجا توقف کرده در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد سپهر غشمش و غالی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماو خان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمده یک دو نوبت بین الجانبین جنگ درانداخته و در معرکه آخر سپهر غشمش نشانه تیر تقدیر شده و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاده منصب پیشوائی جرماو اوغان بتعلق بهلوان علی پور کرفته و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان بایزید در لرستان از مقدم خویش اعلام داد سلطان فرمان فرمود که مهتر حسن فراش که در سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نموده و با محتاج نوکرانش مرتب داده و چون سلطان بایزید در شهر بابک فرود آمد لشکریان او که چند مردک کرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آنولایت را بر هم برزدند و انجنبر سلطان احمد رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سر حد کرمان بیرون رود و لاجرم سلطان بایزید متوجه او شد و سلطان احمد نیز بدان جانب توجه نموده چون سلطان بایزید مراتب ارادت و ملازمت شاه یحیی پیش گرفت کشتار و بیان وصول رایت افتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطه عناد و شقاق در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحبقران کیهی ستان امیر تیمور کورکان همت عالی همت بر استخلاص ولایت آذربایجان و عراق گماشت یحیی بشیراز فرستاد و بسلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد و بود و نبار ان در وقت وفات یافتن یکدیگر را بتوالی در باب سفارش تو ارسال نمود و میباید که بدرگاه عالم پناه آئی تا تو را بنوعی منظور نظر کردانیم که علم مفاخرت و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع و توجه آستانه جاه و جلال طریق تهاون و اهمال مسلوک داشت بلکه یحیی را اجازت مراجعت نداده اندیشه یعنی و فلان خطر کذرانیده و چون انجنبر بخافان عالی کهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه عزم آذربایجان را در رکاب گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول بحدود و انولایت سادات و قضات و علما و اکابر بر سم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر یکه تیمور بر لاس جهت تحصیل آنوجه بقلعه طبرک در آمده امیر ملک تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد سلطان شاه بشهر در رفتند و محصلان و نوکران را مرابر رعایا آغاز نشتد کرده و مغولان طبیاک تعرض بال و عیال اصفهانیان نشدند و چون طبیعت آدم بر شقاق و فتنه مجبول بود بیطاقت کشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آوازطبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا و محصلان بجواری هر چه تمامتر تعلق رسانیدند و شمشیر خون ریز آشفتگان پشوخون در آمد و شب اول شب هجوم عام او خروج لیام بار دوم بهر اقتحام رسیده صاحبقران کردون غلام بر ابرش تیز خرام سوار گشت و بدروازه توچی شافت و طالبان نام و ننگ از اطراف و

مغول کل چندین هزار کس بحدود کرمان در آمده و خواجه قطب الدین سلمانی را پیش سلطان احمد فرستاد

شبرد بیو دیزد

ترتیب

دو توجیه

اطراف وجوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام واقدام نمودند وچون از اصفهان زن ومرد
بیرون ریخته بمیدان شتافتند نظم هراسنده ترکان بی سازوبرگ سراسیمه کشتند از ترس مرگ بسی نامور بازو شاهین شاه زمانه
ز تیغ وزخم شد تباه ز ترکان جنبک او زنامدار بکشتند آتش سه باره هزار اتا علی الصباح که خسرو اکلب تاب دیدار افتاب نهاد و
خفاش وار فرار برقرار اختیار کردند اصفهانیان ترک تعاقب کرده روی بکریز آوردند وشهر مسخر شده صاحبقران فریدون فرزاد غایت غضب سپاه را
بقتل عام فرمان داد وفرمود که هرکس دار دوی همایونش ز وضیع وشریف وصغیر وکبیر سری بیاورد وتیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده وران ده روز هفتاد
هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم وتقوی که ملازمت صاحبقران بودند ونخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از بسیاقیان میپیچیدند
ونزد خداوند بارگاه سلطنت میبردند ودر اول وزسری بیچاره دنیا بوده در آخر گنج دنیا میفروختند وهیچکس نمیدید که در اصفهان غیر از زنده رود
وسادات وقضات وعلما وجماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی سیف فرمانروای یزد یوسفشاه را
بحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت وسلطان زین العابدین از واقعه اصفهان وتوجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب شوشتر گریخت
شاه منصور که حاکم آنجا بود وطاهر او را بامداد امیدوار ساخت فی الحال تمنا وکرائش را مبتا بعت خویش دعوت نمود واکثر بختیاری خاک پیشی
در دیده مروت پاشیده حلقهٔ اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند وشاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در حلقه سلاسل محبوس گردانید و
صاحبقرانی بی مانع ومنازعی بشیراز در آمد سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی وسلطان احمد وسلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع بهستان
شتافتند ودر آن اثنا از جانب ماوراء النهر تخیر الجی رسیده خبر رسانید که تو قتمش خان لشکر بحد ود سمرقند وبخارا کشیده ودر آن بلاد آتش فتنه تاراج
مشتعل گردیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه نصیر الدین عنایت نمود وکرمان بدستور سابق بسلطان
عماد الدین احمد تفویض فرمود وایالت سیستان بسلطان ابو اسحق مفوض ساخت وپهلوان مهذب در بارگاه حکومت برافراخت اما
سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسیده زیاده بر آمده بصوب کرمسیر ارالامان شتافت ودر آن موضع هزاره
اوغان بوی پیوسته چون سلطان احمد از خبر شنود با وجود ویرانی مملکت وپریشانی سپاه ودعیت خاطر بمحاربت قرار داد وبعد از نماز
عصر بر سم تفال مصحف مجید گشاده آیه بشارت برآمد وسلطان همچنان روی بقبله کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که پیغمبر والمجتبی علیه
التحیة والتسلیم نازل گردانیده بایزید را در دست من گرفتار ساز تا در برابر جمعی که در حق من اندیشیده نسبت بوی نیکوئی نکنم وهمان
یابان مقدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورده وبین الجانبین محاربه روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست ولشکر بزرگ
گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت وسلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم او در گذشت ومشغول خدمت وحکومت گردانیده بعد از مراجعت
بکرمان بموجان فرستاد وسلطان بایزید بدانجانب رفت وقلعهٔ موجان را بصلح گرفته از ساکنان انجا مبلغی گرامند بستاند وبجدست برادر
فرستاد وسلطان احمد بساط عیش ونشاط اشارت نمود واین ابیات نظم فرمود نظم بازآ بدیم وبازه بنهادیم ساز عیش کز دیم را قتاب
قدح اقتباس عیش ساقی بگو قدح عشرتست ریز بر عاشقان غمزه پیمانگاس عیش بنشین بخرمی که برآریم بانگ عیش از سبزه زار گلشن گردون
بداس عیش بدرچشم بخت کسی کو زمان کل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش هرکس قیاس کاری باری همی کند باری منکنیم دل با جز قیاس عیش
احمد ملک دینی وعجبی لطف دوست دارد بقدر همت خود التماس عیش باید بفضل خویش کرد رکار گاه عمر خالی مدار از قدح مختم لباس عیش
ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور وبیان بعضی دیگر از وقایع وامور شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید
شجاعت وکینه وری ممتاز ومستثنی بود از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات ومحاربات مینمود ودر آن ایام که سلطان زین
العابدین را مقید ومحبوس ساخت وخبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت وشاه یحیی با
مقاومت برادر خود ترنیارزیده دار الملک فارس را بازگذاشت وشاه منصور باسانی زین وجهی بآن بلدهٔ فاخره درآمده رایت عدالت
برافراشت وخواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک اتشاء انتظام داده وعیبت انان بخاطر

بود بعث افشاد بیت بیاکه رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بهر ماه رسید جمال بخت زروی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد داد خواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز بانتظام امور اصاغر و اکابر بسیر و اخت یکی از وزرای دست همت دارات پیشتر باب عالم را که مبلغ هفتاد تومان بود جهت اظهار کفایت مناصفه ساخت و بر تخمیر شاه منصور بر حرکت ناپسندیده و عمل قبیح او بر وی غضب فرمود و فرمود که چون سیورغالی که آباواجداد ما مقرر ساخته اند ناقص کردانیم فرمود تا ادرارات یومیه را صد تومان ساخته بسویت در میان سادات و علما تقسیم نمودند از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا آغاز نهاد که بیت جوز اسحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ساقی بیاکه از مدد بخت کارساز کامی که خواستم زخدا شد میسرم و چون روزی چند شاه منصور در دارالملک شیراز رحل اقامت انداخت و سراپرده عزت و سرافرازی برافراخت ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید و واقعه چنان بود که پس از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل باهم گفتند که خدا را و اندازه دکه پادشاهی با این همه تجمل و حشمت بناپاه بسیر عیش و خوش آورد و او سالک طریق عدم انسانیت کشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس گرداند آنگاه بشجاعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر محمد الدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق موکلان کریخته ببغداد میرفت با وی دوچار خورده خال و خواهرزاده برافقت یکدیگر روی باصفهان آورده بی کلفتی بران بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک و یوسف شاه که کماشتگان امیر تیمور کورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته باز گردید اما شاه یحیی چون از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارت نموده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او و سلطان احمد محاربتی در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان ابزید از طرف برادر مردانگیها نموده و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق کرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاده در سنه ۷۹۱ سلطان زین العابدین باعم خویش میران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بدین بکیر بصرت فائز گشته سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین روی کریخت و موسی چوکار که مهتوری بود عذار او را کرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور او را بعذاب مقیمت نمیده رشته در سنه ۷۹۲ جهان بین بخسرو حشمت آئین را میل کشیده و همدرین سال لشکر بیزد برده دست بغارت و تاراج برآورد و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح کونه کرده مانند بلای ناکهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما آئین نیستم و الا نخجر به کرمان باعم خویش چکونه منازعه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیکر طریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور کورکان را برطاق نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکنجا چون رشته نکذارم که سیاه جغتای از آب عبور نمایند سلطان احمد جوابداد که این سخن نتیجه حفظ و مراعات و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور کورکان را ده هزار چاکر تعبد و عدد از من و منصور زیاده و سپاه و کشورکشای محضرت از دیر باز سر حد ختا در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال مغالیک بکدام استطاعت باهمچنین پادشاهی صف شوکت در مقام معاوضت توانند آمد چون شاه منصور بجواب اجتماع نمود حدود کرمان را بحار و سهب و تلاج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و شوال آنسال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان کذران انتقال نمود و پادشاهی بر پناه طلعت سپید بیت بود و مدت سی و شش سال و هفت ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار اوست این رباعی یادکار کذاشت رباعی از واقعه ترا اخبر خواهم کرد و از بد و حرف مختصر خواهم کرد باعشق تو در خاک فرو خواهم رفت و زهر تو سر بر خاک بر خواهم کرد

ذکر انتقال پادشاهان آل مظفر و اقتدار ایشان از دار فلان الی ان الله مع الصابرین

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحائف روزکار و اوراق لیل و نهار نکاشته اند که در کرت ثانی که ماچقو رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور کورکان بر تو وصول بر جدود و عراق و آذربایجان انداخت و استماع فتوحات او در غیبت موکب همایون شاه منصور چنان استقلال داشته و پیوسته کمر مخالفت و عدوان در زمین دل خویشان میکاشته دفع شر او را بر دولت

عزیمت سلطان احمد ایلغار کرده عازم تخلص شیراز شده و شاه منصور ایشان را بتقبال فرستاده در موضع خفر کنار ملاقات خویشان ۳

بطرف اصفهان رفته و شاه منصور را تقاضا بجدود اصفهان سلطان زین العابدین بطرف ۳

شهور سنه

قلم

بر دست همت عالی همت واجب داشت و در حوض قصبین وسمانه با عساکر ظفر مآثر از راه شش متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت اشتغال مینمود کریخته شتابان رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون شتافته کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نام داری خواجه مسعود سبزواری را با هزار مرد کاری بمحافظت شش متر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه مذکور گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی بر فیع واقع و صیت غایت متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن محکم بیرنگ و سنگ در جوانب آن آب روان چنانچه در دامان آن قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان و آبجایش بشدت آمده سنگ وزسهرش برفعت آمده عار و پیش ازین پنج سال شاه منصور سعادتنشانی تعاقب فرجام را کوتوال انحصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد بموجب فرموده صاحبقران کردون غلام عساکر بهرام مقام روی بتسخیر آن حصار آورده و قرب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سر سیمه شده از بیم جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفر نشان سپر جلادت در سر کشیده دلهای دشمنان را بهر پیکان دیده دو فیم ساختند و سه روز بر ین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهرا قشر قلعه متحرک گشت و سعادت با اتباع بر تیغ انتقام در گذشت و سلطان زین العابدین مکحول بیایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران کهتر نواز او را در منظور نظر عاطفت گردانیده فرمود که بعنایت الله تعالی و اداء توأم منصور معمور خواهم ساند انگاه ملک محمد او هی بحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر بر پنج منزل از بختگان بشیراز رسید و در آن ایام بر چند صاحبقران سعادت مند از احوال شاه منصور میپرسید همچنین می شنید که موقوف بخبر تحقق است که مملکت بازگذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سریر اقتدار استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز طریق گریز پیش گرفت و در پل بساتین منزل گزید و دران مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که انان که ترکش مهذه من و مجاق ده من داشتند اکنون مانند برگ از بیش کرگ بگریز و میگریزند عرق حمیت شاه منصور از شنیدن این سخن در حرکت آمد و حلول اجل موعود او را بر ان داشت که علی الفور بشیراز بازگشته با تعداد و پیکار اشتغال نماید و با سه هزار مرد شمشیر زن جهان هزار بهادر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در سه فرسخی شیراز با صاحبقران دشمن گداز رسیده از جانبین تعبیه پیشکار پرداختند امیر تیمور گورگان دو قول ترتیب داد و یک قول بالفعل وجود همایون آرایش نبخشیده دیگر را با میرزا محمد سلطان که مبشر دیری الحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاه رخ را هراول و عثمان عباس را قراول گردانیدند و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد بر سپاه سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله کرد و صفوف سپاهی میدان کثرت را بهم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بران میدان داری و خنجر گذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحبقران نیکاندیش بامتعال تیغ و سنان اشتغال داشتند کریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را لداری میداد و زبان بخواندن این ابیات میگشاد نظم برانم که گردون فرازی کنم ۔ بشمشیر با شیر بازی کنم من امروز کاری کنم بیکان که بر نامداران سرآید جهان و دلیران ستیز دران ستیز و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزدیک حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو بوت شمشیر بخود آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی نمود بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ۔ نبرد کی تا نخواهد خدای و عادل اختیاجی پسر پدر آسنور کرفته خماری بسیاول و محمود شاه و محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و محملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شده و عنان بطرف تومانات میرزا شاه رخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاه زاده سوده خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از اهل تائید اعدا را شبه کرده از رخم پیکان قضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و امیرزاده شاه رخ با آنکه بعده ساله بود و در برابر شاه منصور چندان ثبات قدم نمود که لشکریان مظفر نشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اشنا کریز و ستیز از اسب در افتاد و از دست بردبهادران شهر شش مات کشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاه رخ آسنور را پیش پدر برده در پایش انداخت بیت هر که سر در قدم او بارادت ننهاد ۔ تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد امیر علاء الدین ایناق در واقعه شاه منصور

گوید نظم شهریار عصر منصور انکه او در زمین ملک محکم داد کشت ملک هشت از دار دنیا چون برفت لاجرم تاریخ او شد ملک هشت القصه چون قضیه شاه منصور برنهج مسطور فیصل یافت نقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه صفی الدین یحیی با فرزندان معزالدین جهانگیر و سلطان محمد انیزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان بار دوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخواهد و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب مستصوبات مراوارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت بمدران روزنامه ی آنجماعت را مقید و محبوس گردانیده جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر شده بودند بسمر قند کوچانیدند و جهت ایشان و جهه معاش تعیین نمود و انگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قوشه یا ماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و ستین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاد سیاست و نهال اقبال آن ملوک سوده خصال بیکبار ناگاه مستاصل و نابود گردانید نظم بعبرت نظر کن آل مظفر شهانی که کوی از سلاطین ربودند که در بمقصد و خمس و ستین بهجرت دهم شب زناه رجب چون غنودند چو خرمابنان در زمانها بستند چو تره باندک زمانی درودند

داستان اتابکان لرستان در کتب راسان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشا این قسم و جهه تسمیه انکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از ولایت ایالت همیو د نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و بمنصب وزارت را بمحمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائه صد خانه وار کرد از جبل الشماق شام بسبب ازاسباب جلار و طن احتیار کرد بلرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله کاوی پیش ابوالحسن فضلوی که رئیس ایشان بود دو نهاد و ابوالحسن باین معنی تغافل نموده گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابوالحسن پسری داشت علی نام روزی علی بیکبار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو باز خورده میان ایشان مناقشه دست داد و انجماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان بمتصور انکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سنگ انعقب آن غار شناخته چون شب در آمد و همه بخواب رفتند غایه مهتر قوم را نجایند تا ببرد و سنگ بخانه خویش باز گشته چون نوکران علی را بان سنگ راخون آلوده دیدند دانستند که اورا واقعه پیش آمده و سنگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمود بجذمت سنقر یان شتافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود شجاعت آثار ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در انوقت که اتابک سنقر با حکام شبان کاره مخالفت نمود او طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بغارس باز گشت و اتابک سنقر او را بحسین نمود گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسپ خاصه التماس نمود اتابک اسپی نیک بوی داد گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر ایراغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و ولایت را جهة اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری مصحوب ابو طاهر کرد انیده او را بدانجانب گسیل فرمود

ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته بحدود لرستان رسید بصیح و جنگ و لطف و عنف بران دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش بهمین سنت مرعی داشتند و بر این تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جمعی با شنه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امراء سرحد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده اند و آن شاه زادگان ایشان را اتابک یعنی تابیک میگفته اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بگیر تصرف ابو طاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از او پنج پسر ماند و بزرگ ترین همه نصرة الدین هزار اسپ بود

اتابک نصرة الدین هزار اسپ بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز بحیطه تصرف او در آمده خلیفه بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد و چون پایه اجل در رسید روی بجهان جاودان

جاودان نهاد **آتابک تکله بن هزارا سپ** که نسب مادرش بنسفر قان می پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و آتابک سعد بن زنگی بیاد بکدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین و ستمائه بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیبوقانویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع الخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و کشت اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو از این معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بحضرت خان بلرستان تافت و هلاکو کیبوقانویان را بادیگری از امرا بدانجانب ارسال داشت و ایشان را در تکله اب ارغون را که متوجه اردو بود در اثنار راه دیده بند کردند و در آن ولایت در آمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا بهر چند از وعده و وعید سخن گفتند و او را بایمان طلبیدند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکو خان لشکری خود را بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بران اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز برده بعد از پرسیدن ارغو و ثبوت گناه بقتل رسید

آتابک شمس الدین الب ارغون بن هزارا سب چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته نولایت را مامور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم غیبت بصوب آخرت برافراخت و ازوی دو پسر ماند عماد الدین پهلوان یوسف شاه **آتابک یوسف شاه بن الب ارغون** بعد از فوت پدر بفرمان اباقاخان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه الخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و آتابک یوسف شاه در بعضی از معارک و اسفار بسنت با اباقاخان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جرباد قان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقاخان وفات یافت آتابک در ملازمت احمد خان می بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز بسنت یوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بار دو آورد و آتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنار راه خواب هولناک دیده باز گشت و هم در آن ایام در گذشت و ازوی دو پسر ماند فرامرز و احمد **آتابک افراسیاب بن یوسف شاه** بحکم پرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را دار دو گذاشته بلرستان رفت و طریقه ناپسندیده ظلم پیش گرفته بر یک از نواب اسلاف خویش را بهانه مواخذه و مصادره نمود و عاقبت الجماعت را بریع ستم بگذاینند و طایفه از افراباشیان ایشان شاه باصفهان برند آتابک عم زاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هر کس که بخیانت بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و آتابک خود را پادشاهی باستقلال پنداشته طایفه از خواص را بحکومت بلاد و اعمال تا مزدقرمزود و پسر تکله را بند کرده رود دار سال داشت لران در آن سر حد با صد هزار مقاتل دو چار خورده دست بخنجک یازیدند و مقاتلان انهزام یافته لران در خانها ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از غایت عسرت مراجعت کرده و مارا زرد کار سپاه لر برآورد و گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخا توخان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولاوای نویان را با ده هزار سوار بدفع آتابک فرستاد و طولاوای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش الخان برد و کیخا تو بشفاعت بعضی از خواتین مختشم رقم عفو بر جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف بساط بوس مستعد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان بعزم دیار مصر رفت آتابک در حدود همدان کرت دیگر بخدمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت آتابک در اثنار راه بهر قدار نویان که از عارض متوجه اردو بود دوچار خورده بهر قدار و اطوقا و کرمانا باز گردانیدند و بعد از وصول بیارگاه غازان اطوار ناپسندیده او را بتفصیل عرضه داشت کردند و در آن باب آنقدر مبالغه نمودند که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید **آتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون** بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و بآب معدلت و انصاف کرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور

شریعت غرّا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و مدّت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانیده در سنه ۳۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش یوسف شاه در لرستان بادشاه گشت **اتابک رکن الدّین یوسف شاه** مدّت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزید بارها یاری بوجه احسن معاش فرمود و فاتش بتشیر فی جمادی الاوّل سنه اربعین و سبعمائة اتفاق افتاد و ملازمان تابوتش را بدیوج برده در مدرسه که رکن اتابک بنا نهاده بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفر الدّین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان بر سریر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او ماهیچه رایت قوّت آیت امیر تموّر کورکان پرتو تحیّر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخّر و مفتوح ساخت و ملک الایام هذا و لهما بین الناس تقلّبا تعالی خدایست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** پرضمایر آفتاب آثار و اقفان اخبار بلاد و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سالها بسیار متعلّق باولاد عظام کاوپاره میداشت و نسب کاوپاره که موسوم بجبل بن جبلا نشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می پیوست تا در اثنای سلطنت اتابکیّه کاهی نواب خلفاء بغداد و هدّام سادات عالی نژاد بران مملکت مستولیا میافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آنولایت برمسند جلالت نشست الشّریف بن الاشرف بن بالله ابو الفضل جعفر بن محمّد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی بن عمّ الامام مظلم زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام بود و سلطنت لشاریا بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمّد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نام آور بن بادوسبان بن کاوپاره اتفاق افتاد و کاوپاره عبارتست از جبل بن جبلا نشاه بن فیروز بن نرسی بن بهاماسپ بن فیروز الملک بعد از انکه وچنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرد لشاریا بالله در روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل بن محمّد بن شهریار صورت مخالفت وی نمود و لشاریا بالله عنان عزیمت بجانب کیلان انعطاف داد و دیگباره در ایالت رستمدار استقلال یافته بعد از فوت محمّد شهریار اصبهبد حسام الدّوله زرّین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید سی و پنجمین ایالت اقبال از افراسیاب نگاه پسرش سیف الدّوله باحرب حبیت و هفت سال پادشاه بود و ولدش حسام الدّوله اردشیر حبیت چهلمین سلطنت نمود پس برادرزاده اش فخر الدّوله نامور بن نصیر الدّوله بن سیف الدّوله سی و دو سال حکومت کرد تا نگاه پسرش غزّ الدّین نهراسب چهل سال روی تمشیت مملکت آورد و بعد از فوت نهراسب پسرش شهرنوش بر مرکب سروری شوکت سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همّت صاحب حشمت بود و پادشاه غازی که حکومت مازندران با عهد تعلّق بوی میداشت در طریق اتحاد و سلوک نموده خواهرش را در حبالهٔ نکاح کشید و بدین جهة هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آنولا قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست بیت

جنّت عدن است کوئی کشور مازندران در حریم حرمت اصبهبد اصبهبدان

مدّت سلطنت شهرنوش سیزده سال بود بعد از وی برادرش استندار کیکاؤس بر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاؤس بلوازم منصب جهان بانی پرداخت براسپ جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیش نهاد همّت ساخت و چند نوبت پین الجانبین محاربت دست داد تا لاجرم بمصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سر را روی بمملکت خود نهاد و در سنه ثمان و خمسین و خمسمائة شاه غازی بعلّت نفرس از عالم مجازی انتقال نمود و پسرش علاء الدّین حسن قائم مقام شد و زمان اقبال علاء الدّین حسن بزودی بسر آمد کشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاؤس پسری بوجستان نام که بمنصب ولایت عهد تعلّق بوی میداشت اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری کمسال ماند زرّین کمر نام و کیکاؤس در سنه ستّین و خمسمائة بملک عقبی توجّه نمود و مدّت دولتش سی و هفت سال بود استندار پس از اسپ بن شهرنوش بن نهراسپ بعد از فوت عم در مسند رستمدار شهریار شد و او در حق کامداری و تیراندازی بید بیاضی نمود اما بخلاف وی بد روزگار تقویت شریعت ندانست و با ملاحده رود بار صلح کرده همّت بر شرب مدام و مصاحبت کلرخان سیم اندام گماشت بناچار اعیان از وی کرد انیده ملک اردشیر پسر مستضعف و کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی سخن دان نزد استندار فرستاده او را بر دوستی ملاحده و دوام ارکان شالیش ملامت کرده بطریق سلوک رشد و تحریض نمود و هزار اچنان پر عجز و رسوا رشده آن صباح سوء مسند را بقول لغو نمود و با یاران ملک اردشیر لشکر بر رستمدار کشید و میان او و هزار اچنگ و جدال بدور و دراز رسید آخر الامر هزار اسپ تیغ آور حاجر کشته بپای مردار در افتاد و اردشیر او را غارت و حرام تمام نمود و منزل بمنزل تا فرّوه آورد و در آن شاهراه هزار اسپ پیر خلیلی در گذشت بپرسش هزار اسپ فرستاد و خود بتقریب سفر شریف برد و آنفرد و بنا مد و بچنان بحاره باز گردید بدین التّعظیم خاطر هزار اسپ کران آمد و خیال کرده مافی الضّمیر او بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقیّد گردانید

بعلّت عصیان و ملک اردشیر را در ارکان دولت

۱۲

کردانیده و خواست که در قلعه محبوس سازد اما مهر برالدین خورشید یکی از اعمام او بحکم هزار اسپ از مرکب زندکانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمد بیکبار هزار اسپ را بقتل رسانید مدت ملکت هزار اسپ بیست و شش سال بود

ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار بن زرین کمر چستان

در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزار اسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند جهانبانی نشاندند و بعد از روزی چند مشغول شدند که زرین کمر بن چستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لایح گردیده دلها بران قرار دادند که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضهٔ اقتدار او نهند و اعیان رویان برمانی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه دست بیکدیگر داده بستون را بحکومت برگزیدند و پادشاه علی را بزخم روبین از میان برداشته و بهزرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بکوشش گریخته چون بخبر عرض ملک اردشیر رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را تبع بیدریغ گذرانیدند و بستون بقلاع و دیار گریخت کاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین کمر نهاده او را بمقداری تقویت کرد که بر آبا و اجداد بزرگوار خود دست یافت و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانیده در سنهٔ عشر و ستمائه وفات یافت

بستون بن زرین کمر

بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر باخرت پیوست و مملکت مازندران بکاشکان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بستون بصفت شجاعت موصوف بود چون بسریر سریر اردشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت مینمود در سنهٔ عشر و ستمائه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود

فخر الدوله نام آور بن بستون

بعد از پدر بتخت حکومت نشست و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسر حد زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیز خانیان از افق ولایت ایران طالع گردید و چون نام آور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم اعلی توجه نمود و پسر بزرگوارش حسام الدوله اردشیر در حدود دیلمان لواء حکومت افراشته و الدهٔ ترکش اسکندر که بعد از فوت شوهر از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات یافت استندار شهرا کیم که برادرش بود قایم مقام گشت و مدتی بکمال عدل و انصاف اوقات گذرانیده در سال پانزدهم سلطنتش در الوس چنگیز خان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکو خان را متوجه ایران گردانید و هلاکو بهمت برفیع قلاع ملاحده کماشته استندار شهرا کیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصرهٔ قلعهٔ گردکوه رفتند تا قبل از آنکه بتسخیر حصار شیرین بزیر یک موجه ولایت خود گشتند و چون از خبر بهلاکو خان رسید یکی از امرا بزرگ را که مشهور بود بغازان بهادر تبادیب شمس الملوک و استندار شهرا کیم نامزد فرمود و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهرا کیم نیز خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و انقضیه دولت لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده چون بمعنی پسر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان دیوان خان منشور حکومت ایشان را مضاف فرمود خود در آمل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شمس الملوک و شهرا کیم مخالفت وقوع یافته شمس الملوک منهزم بار دوی قاآن گریخت و از انجا رخت هستی بباد فنا داد حکومت مازندران بتعلق بهرام ورش علاء الدوله علی گرفت و فات استندار شهرا کیم در سنهٔ ۷۰۱ اتفاق افتاد و پس از وی پسرش فخر الدوله تلم آور بن شهرا کیم که شاه غازی لقب داشت در سمنداز تاج ایالت بر سر نهاد و او پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بود پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریض مینمود بمرتبه که اشارت فرمود تا در دارالملکش منادی کردند که فرق نام بمقتضای آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع علمنود و در وقت نماز جمعه بیع آفریده به بیع و شرا و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس مسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید و جمعی از ضعفا و اشراف و محترفه بدرکاه پادشاه شکایت معروض داشتند که بجهة کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بهیچ خود مشغول نمیباید بود تا توجه بمعیشت بهم رسد و اگر حسب الحکم مسجد جمعه حاضر میشویم از خدام سلطنت آسیان نیامی هیچ مکم هیست شاه غازی فرمود جهة مردم شهر و بازار و طایفه معین سازند تا هر سال از دیوان اعلی بگیرند و جهة کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد نورزند دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن مجتمعی از مسلمین نماند که شخصی بی وضو نماز میگذارد و تبادیب آن مشغول گردید شخصی گفت اگر ملک ابن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

میخواهند که وصنوسازم چنین دیگران کار مقرر نمائید و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده درخنده شده و شاه غازی مدت سی سال در اقبال گذرانیده در سنهٔ احدی وسبعمائه متوجه عالم باقی گردیده و از و پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک زمان است ملک شاه کیخسرو بن شهریار کیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سروری نشست و برادر دیگرش اغرش کمر مدد ش بربست و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قرب صد فرزند کرامت فرمود و فوتش در سنهٔ احدی عشر وسبعمائه روی نمود انگاه آفتاب دولت پنجم شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و متعلقات مرغوب بران مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش بچنبال امتداد یافت و در سنهٔ سبع عشر وسبعمائه عنان بعالم جاودان تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بر سر نهاد و مدت هشت سال با اقبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک بانمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیکضرب تیغ آبدار او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریاری برادر در کلار ستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدة سه سال باستقلال حکومت نمود و فاتش در موضع کویر در سنهٔ ۷۲۰ اتفاق افتاد و جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایات تامان و رستاق را به برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و امیر مسعود سردار در سبزوار قوی حال شده در او اخر سنهٔ ۷۳۶ لشکری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد شد بقتل رسید و غنیمت بسیار و نهایت از حیات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد بتجمل و حشمت و شکست و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجهٔ کمال رسید و لشکر بحد وری کشیده چند قلعهٔ معتبر مفتوح گردانید در ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و کیلان و مازندران چنان بود که موی سر همیکذاشتند و دستارهای بستند تا بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران و سپهرتراشیده ندوستار بسچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۲۱ ذوالحجه سنهٔ ۷۳۸ قلعه و شهر کجور را طرح انداخت و باندک زمانی آنعمارت عالی ساخت و چون مدت ملکش بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب قضا در سنهٔ احدی وستین وسبعمائه بزخم خنجر سیاوی متوجه عالم عقبی گردید مقتل این مجمل آنکه جلال الدوله سحره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آئینهٔ خاطر میزدود و میان آنبانگی از اهل صحبتان سحره را سخنی درشت گفت و قزوینی را حمال نادانی بران داشت که کاردی از میان کشیده بر خواست که بر اشخص زند و بدین جهته مردم بهم آمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده بر جست که از خانه بیرون رود قضا را کارد سحره بی اختیار بر دوشش خورد و ستمداری فریاد برآورد که ملک را بزنونه یعنی ملک را بزدند و در اثنای این ملک پای از خانه بیرون نهاد و سیاولی که حاضر بود تصور نمود که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد که بگریزد بناگاه بر پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد و فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر در زدیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سروری نشست و در سنهٔ ثمانین وسبعمائه بملک عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام بود و بیست و کسال در ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود و در رسید در محاربه لکنور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاد و با عدل و انصاف وجود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بمازندران بملازمتش مبادرت نمود کفشار در بیان شمهٔ از احوال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع نباده دولت او بحض قدرت صانع کن فیکون ملک بیستون که ولد کیم بن تاج الدوله زیاد بود در سنهٔ سبع و ثمانین وسبعمائه در طالقان بدست جمعی از بلاعنه افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث و وقت استیلاء امیر تیمور کورکان بر مازندران خود را از نوه او منظور نظر افتاب آثار پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعهٔ نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار بااقبال گذرانیده در آن اوانکه اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنهٔ او مامور گشتند ملک کیومرث بنابر زراعی که

برای مزید ۳
فرزند ۳۳ تاریخ جهت گذاردن نام برای اشخاص معین ساخته بودند در قلیغه او افزود دچون ۳
زیاد ۳۴
تاریخ رشیدی ۳۵
کیلور ۳۶
کشم ۳۷

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بمعنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی قلعه نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن تو را گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را درباره خود معلوم نمائی و من بعد با دیده مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخن وایهای التفات نکرده ملک کیومرث را اسب و خلعت داده گفت بهر طرف میخواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته بعدی که از امیرزاده رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیرمحمد که در فارس حکومت مینمود رسانیدند و امیرزاده پیرمحمد او را استمالت داده زبان بملامت امیرزاده رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث را با ایالت و ولایت موروثی و عده داد اما بعد از فوت امیر تیمور کورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیرمحمد رسانیدند که کیومرث داعیه خروج دارد بنابران ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بکرّیت و دروزی فلندران باجمعی از آن طایفه خود را بنواحی قلعه نور رسانیدند و در هر چند روز یکبار بهانه گردیوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا مابین الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که بنسبتن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشه خزیده و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در همنشب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحه او بود کرده و بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرات سر بالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال را همشیره را کشته و سرهای ایشان را برداشته بهرجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که بقلعه نور درآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکر زاده من و پدران منست تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت متولان از خود تقصیر را مضی نشود و این کلمات را تکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال سر بر زبان دویده او را بقتل آوردند و بعد از آن شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی از حصار بیرون کردند و ان ولایت نوبت دیگر بحیطه تصرف کیومرث درآمده بانندک زمانی بلده رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را بتحکم و چند کرّت تا خت بجدودری و دماوند و قومس بردند و گویند که رستمداریان تا آنغایت سنی مذهب بودند و کیومرث در محبس شیراز نذر کرده بود که اگر کرّت دیگر در ولایت موروث حاکم گردد مذهب طایفه امامیه در آید بنابران درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعه علویه ظاهر گردانیده و سایر رستمداریان بموجب کلمه الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت بامیر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چندگاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود آخر الامر کیومرث از بیجیان آسیان شاهرخی فرستاده از خویش عذرخواهی فرمود و بعقول افشاد فوت ملک کیومرث در سر راه بالبور در راه رجعت سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را بشت پسر بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند

اختتام حکایات ملوک رستمدار چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و توابع آن را پسر کهتر ملک کاوس متصرف شده سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و سفک دما موصوف بود بهیچ مرد مایل سلطنت اسکندر نشد ناچار مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی مینمود بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد و وفات کاوس در سنه ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهان گیر قایم مقام پدر گشته روزی چند بشیوه باغم خویش طریقه اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطه افساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده منازعه بارتفاع یافت و در آن سال که امیر حسن بیک از رفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود و عم و برادرزاده بار دوی اعلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته سنبت بملک

۳۰ دربان ۳

۳۰ اندازه جرات ۳

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناشیر نوشته امیشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال بر همینوال بگذشت باز یه
دیگر نایره خلاف مشتعل گشت مولف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت اعادی ملک اسکندر را حضرت
سیادت پناهی خلافت و شکاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و انجناب مرا با هزار کس بدانجانب فرستاد
و من بگجور رسانیده و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را کردم تا بایکدیگر طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که کار تاریخ راقیم
هجری بماه شعبان ۸۳۸ رسیده بنا بر مصالحی چند الجانبین انهدام نیافته و بدین واسطه بر خواهیت بروجه احوال متوطنان ولایت تا فتمع این
اوراق بعرض خدام آستانی که باد فضلاً آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال تحقیق پیوسته این بود که خامهٔ بلاغت شعار
در سلک تحریر کشیده و من بعد آنچه ازان باب معلوم شود و ضمن اخبار آینده معلوم خواهد کرد ان شاء الله وحده ذکر ارتفاع طبقه سیم
از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند مورخان حرفمند بعبارات دلپسند چنان کرده اند که بتاریخ سنه خمس
وثلثین وستمائه که معمورهٔ جهان سیما بلاد ماوراالنهر و ایران بسبب مستلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کیخوار
بن رستم بن داراه بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن داراد بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیرویه بن سرخاب بن مهران
بن سرخاب بن ناوبن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط
نموده بعد از وی هفت نفر از اولاد احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در
شهر محرم سنه خمسین وستمائه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید حسام الدوله اردشیر ابوالملوک
لقب داشت و او در سنه خمس وثلثین وستمائه خروج کرده در مازندران علم استلط برافراشت و هر چند بواسطهٔ قتل و غارت خیل مغول رواج
و رونق از آن مملکت مجهور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امرا چنگیزی در سراری که دار الملک سلاطین و ماوند بود
بسیار روی مینمود با اهل قلعه آن حفظه را تحکم ساخت و در سنه سبع واربعین وستمائه هادم اللذات و واعظ سپید بر سرش تاخت مدة دولتش دوازده
سال بود و بعد از وی پسر کلانترش شمس الملوک محمد بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او بلاکو خان بهمت بر تخریب قلاع
ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهر اکسیم بحاصره کردکوه بازداشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشته بنابرین بر
در سنه ۶۶۹ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و او مدت هژده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید علاء الدین علی بن
حسام الدوله اردشیر بعد از برادر باتفاق امرا مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس وسبعین وستمائه
دست قضا روزنامهٔ دولتش در نوشت تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او در
مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در اهل بعشاد مدرسه معمور گشت
و در هر مدرسه عالمی بدرس و افاده اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله سبت و سه سال اصناء اقبال بر سر نهاد و فاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش
نصیر الدوله شهریار قایم مقام شد شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود فوتش در سنه اربع عشر وسبعمائه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله
رکن الدوله شاه کیخسرو بر مسند حکومت نشست و بجهت تردد و آمد شد امرا و ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را برستمدار فرستاد و در آن
ولایت قریه خریده مسکن بجماعت گردانید و فات رکن الدوله در سنه ۷۲۲ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش
شرف الملوک بن شاه کیخسرو شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع وثلثین وسبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و تاکاه برادرش
فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باوند است بر تخت حکومت نشست و قضیهٔ میر مسعود سر بدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و مقارن
انحلال بلاء وبا در مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی اولاد صغار او از اقربا
شخصی معین زنده نماند در آن اثنا بسبب سعایت زمره از مردم مفسد حسن کیا جلایی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانیده و بدین
واسطه تفرقه بسیار بامالی مازندران رسیده کیا بیان جلایی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک بود سر انجام

سرانجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن صغیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب با تفاق خواجه فخرالدوله حسن بمباشرت ربیبه بنسبت گرفت
از علماء و فضلاء دهر و باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعمائه فخرالدوله بحمام رفته چون از بخانه بیرون آمد پسران افراسیاب
جلالی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخرالدوله از غایت اهتمام بحال الکوانان بعضی خود شاهنامه بر افشان میخواندند در
سر حمام هر دو را طلبیده و شاهنامه را کشاده خنجر خونریز را بر بالای کتاب نهاد و عیت بیت ایشان را تعلیم میداد و کنایه یکی از آن دو عدد را
خنجر برداشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلالیان بر مازندران مستولی تمام یافتند و چندین هزار خون بنا
ریخته اکثر خاندان قدیم را برانداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقانش جوع بملک جلال الدوله را سکنند که حاکم رستمدار بود و نموده
و در قتل شقیقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد و کور فخرالدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک
کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخرالدوله ایچکس رایت ایالت نیفراشت

کشادر در مجملی از حال قدوه اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلالی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت نصابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی با مام زین العابدین بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتداء اوان منشو و نما بتتبع سنن سنیه آبا بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده
بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه صلاح و رشاد مشغولی فرمود و بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت
آمل بود سفر کرده در خراسان بملازمت سید غیاث الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسیده و دست ارادت بانجناب
داده یک اربعین در خدمتش گذرانیده آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر قوت
جاذبه سید غیاث الدین آن قدوه اولاد سید المرسلین را بخود کشیده و سید قوام الدین بار بخراسان رفته بشرف طواف روضه منوره رضویه علیه
الصلوة و التحیه مشرف گشته ربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد ازان بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد فرقه عباد مشغولی فرموده در زمان
افراسیاب جلالی حاکم مازندران فخرالدوله حسن را بخنجر عدر کشته بود و هرج و مرج با حوال طبرستان راه یافته و هر بلده متعلق بظلمه و معتدی مشغولی میکرده و
همچنیک باطاعت و کیری فرود نمی آورد و افراسیاب با وجود انکه اکثر مازندران بحیطه تصرف داشت دفع طایفه کهدود و لایت آتش فتنه
و فساد بر افروخته بودند نمیتوانست نمود و در آن اثنا کیا حسن ضحاندار که همیشه افراسیاب را در حبالهٔ نکاح داشت و از قتل ملک فخرالدوله حسن در
لار جان حکومت میکرد با افراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخرالدوله ملکی را کشتی و مع ذلک
پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی بنابران مراد و سایر امراد و لایات را شرعاً و عرفاً متابعت تو جایز نیست باید که دست از دامن
توبه و انابت زنی و من بعد بر جادهٔ شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود
بحسب ظاهر قبول فرموده بهانهای نیازمندی خود را بزاویهٔ سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت انجناب زده زبان بگفتن کلمه استغفار
گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد رباعی از شرب مدام و لاف مشرب توبه ورعشق بتان سیم عنب توبه در
دل هوس گناه و بر لب توبه زین توبه ناد رست یارب توبه وجناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشرهٔ افراسیاب جلالی مشاهده
نموده گوی سخن تحکم بقابه ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانیدند و سر او را بدست مبارک خود تراشیده و طاقیه زر و شنا بر فرقش نهاده مردم جنابش
پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد
او را شیخی ملقب ساختند و یکی از آنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت
کرد و القصه چون افراسیاب بسبب سید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان مازندران روز بروز فوج فوج بعقیدهٔ علیهٔ سیادت مآبی شتافتند و بدست
نیازمندی در دامن متابعت انجناب او یخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسلهٔ خود پیدا نشتند کاهی بخانه اش رفته بزبان

یاری از وی محتاج خود میطلبیدند و بدست کستاخی جامه او را پاره کشتند و میپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمای و نه افراسیاب از این معنی تنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور سادات که قبل از آن طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علما را که بر آن سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده مافی الضمیر خود را اظهار کرد و اجماع گفتند که اگر حال سید قوام الدین بر این منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال باموور ملک و مال تو راه یابد و بر تو دولت و اقبال بر ناصیه حوال تو نماید مناسب آنست که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس ما حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بروی ثابت سازیم که مبتدع است و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خدمتش را از کوشه نشینی و ارشاد و منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرماند و چون آنجناب بتشریف حضور ارزانی داشت هر چند فقها جهد نمودند که مخالف شریعت مطهره باشد بروی ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میکوئی و اینحرکت نامشروع است و افراسیاب بهمین سخن بمشک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند و آنجماعت در میان بازار دستار از سران زنده ابرار بر ربوده بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط بنشست

بیت اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست

آنا بحسب اقتضا همان شب که سید سعادت انتما بزندان رفت کیاسیف الدین بن افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از در دقوقا بخبرد و مرم آمیغی را بر کرامت سید بدایت منزلت حمل کرده خاص و عام بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد از این واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال متحمل شد و در شهور سنه ستین و سبعمائه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشکریان بقصد کرتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عورتی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و اب در حوالی آن موضع سرد و چون زمین آن منزل در غایت لینت بود لائی گل بر پشه رسید که سواران را بر آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود تا صحاف قبضه بر سید و یاران تیر باران کردند و از آنجانب نیز در ویشان دست تیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی سینه افراسیاب خورد چنانچه از اسپ در گذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان یکبارگی حمله کردند و سه پسر افراسیاب کیاحسین و کیا سهراب و کیا علی را بمدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیدند تا در وازه آمل در عقب گریختگان تافته بسیاری از ایشان بتیغ بیدریغ بگذرانیدند سکندر شیخی و سایر اولاد و نبایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون این حال مشاهده نمودند بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل این بلا رجان کشیده از آنجا بر سمدار شتافتند و آن رستاق را در پناه دولت ملوک کاوپاره گذرانیده از سمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان سلطانیه امیر تیمور کورکان در دارالسلطنه هرات متوطن بودند

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب

چون افراسیاب بجزا و سیئه اعمال خود گرفتار گشت و سپهر ستیزه کار از مقام رعایت جلابیان در گذشت قدوه اولاد ائمه هادین سید قوام الدین بابا و اولاد عظام و احباب کرام بابل تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد ممنوع گردانیده مبانی دین متین و قواعد شرع مبین مشید و مستحکم ساخت آستان بدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش ارامگاه اکابر و اعاظم طبرستان گشت و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ و سنان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره مصالحه کرفته آباد ان کرد و آنگاه بسر شتن سید فخر الدین با لشکر جرار بر سمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را منفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار بر افراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال

حصال در ولایت بار فروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت
آن دیار باولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت ان سادات سعادات سالها رفراوان
صفت ارتفاع پذیرفت ابتدا سلطنت سید قوام الدین در شهور ستین و سبعمائه بود و چون بیست سال با قبال گذرانیده و فاتش وی نمود و تا سنه
احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ضیاء الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنته
مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجاوی الاخری سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی
نمود و ذلک بفضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **کفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام
الدین اتفاق افتاد و ذکر صورفتوحاتی که انجناب را در ایام کامرانی دست داد** چون خازنان قدر و قضا از خاتم ثوابی
من تشاء خلعت سلطنت ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر پر نور انا جعلناک خلیفة فی الارض فرق
مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولا و عظام خود را جمع آورده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود
و فرمود که مناسب چنان است که یکی از شما با هم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که تا هم
بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صوابنمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبد الله را بریاست نامزد کرده انجناب
جوابداد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد و مناسب آنکه دیگری از برادران
متعهد این مرکز دایره گردد پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوای برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه
ریاست آل را بر ادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهة سایر برادران از مملکت مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم
زد و چون کیا فخر الدین جلال که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود کیا وشتاسف که در قلعه توجی ایالت همیو داشت استقلال سادات در ولایت
آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافته لشکری جمع آورده بمقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول در امعسکر ساخته از ان
جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آئین بسر جلالیان شتافته از جانبین مردان مرد میدان برز تاختند و خون یکدیگر خاک عرصه
رزمگاه را گل ساختند و سیم بصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان
از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروشه ده فرود آمده در آن مقام مخلی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف
جلال آغاز مکر و تزویر کرده بلی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سید قوام
عبد الله شدند و با آل رفته بدر خانه انجناب شتافته پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بپای ارادت باستان سیادت پناهان آمده میخواهیم
که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبد الله در را بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت چاقوی بر سر ان بنده اولاد
خیر البشر زده و دیگران بعضربات متعاقبه انجناب را بشربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از این حال خبر یافته سلاح برداشته و از عقب
آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاکت انداختند و بدست یاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ شتافتند و از خبر بعرض
سید قوام الدین رسید اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمده تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردیده و کیا فخر الدین جلال و کیا وشتاسف
انجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلال در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال جلال بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده و در دره
محکم که عبور سپاه بران دشوار بود بحصن حصینه بازگشته و سید قوام الدین در همان منزل نزول جلالی فرموده سید فخر الدین را
بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلال پردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا وشتاسف روان
داشت و سید عز الدین شبی بیکبارگاه خود در بر مخالفان زده کیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده سالما غانما مراجعت نمود و بموکب کامرانی پیوست
آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته قلعه را محکم گرفت و در میان گرفت و کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و قرابت
سعید کس اهل اعتماد اطراف حصار را استوار کرده بدافعه مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند دعای مستجاب و دشنام اصحاب صاعد و نائط

نسخه نظام

ردوان ۳

بحسب تقدیر بقتل پسر کیا وشتاسف بضرب تیر قتیل گردیدند و آخر الامر محلقوم او نیز تری رسیده از پای در افتاد و بحضرتی علی گرماوه رودی نام حوض را از برواندا خته کیفیت حال معروض سید ستوده خصال گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا بکیا عساکر نصرت شعار اطراف گخصار در آمده خشک و تر را تا حشته و بدر قلعه رانده در ارزحم و بهره پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین بگخار نکیا و شتاسف در رفت و بگوخه کیا و شتاسف که همیشه ملک فخر الدین حسن بود چاوری بسر کشیده بسیدزاده سلام گم و کلفت چون کیا بیان جلالی قدم از حد خود فراتر نهاده بدست عذر براد و نور از پای و را آورده جبار شدید الانتقام ایشان را مستاصل گردانید اکنون کیا وشتاسف و هفت پسر من در بن خانه افتاده است و من از وجه حلال خند گز کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقه سنت بتجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سید زاده کمال الدین از کمال تعجب بمود جمیع ممالک و دختر ارشد ابوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده ایشان کرباس کفن کردند و بخاک سپردند بعد از فتح توجی از فرزندان و قرابتیان کیا جلالی هر کس مانده بود گریخته در اطراف مصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بکیلان رفته در کوهستان ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در سنه ۶۹۰ از ولایات آمل و ساری مرد و مدد طلبیده فرمود تا خندقی عمیق در گرد بلده ساری کنند و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات طرح انداخته و استادان بنا بنیاد و کار کرده و در سنه ۶۹۲ آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران تمام در حیطه تصرف سادات عظام قرار گرفت سید کمال الدین از بدو اجازه ممنوده متوجه تسخیر قلاع و جبال انولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند و کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعه فیروزکوه که گوتوال آن کیا جلال ممتردد م از استقلال نزد و چون در آن اوان بواسطه دم سردی محاصره آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوایل فصل بهار با تفاق برادران نوبت دیگر بفیروزکوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم فیصل نیافت و کرت سیوم سید قوام الدین با تفاق اولاد سعادت قرین بنای قلعه فیروزکوه تشریف برده آغاز محاصره کرد و کیا جلال ممتردد مضطر گشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اردوی همایون مقدم شریف مشرف داشت شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا بر گشاید و از مضیق حصار بپای مذلت کاری بیرون آید و سید علی کیلانی مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت و سکاهی عهد و میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانیدند و سید علی کیلانی انجنجر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمده و شرف ملازمت سادات دریافته با عیال اطفال و اموال جهات خاصه خود متوجه ساری گشت و ایالت فیروزکوه بتعلق بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد همایون او را بمنازل خویش مراجعت کردند

ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال

سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردگار چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود و مازندران فراغت یافت سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله اقدام نموده در منزل میرانداشت تلاقی فریقین واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد بقریه کلس گریخت و از آنجا بکوه رفل گردده و فضل بهار وقت خلوت لشکر سبزه و از آنجا سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با خود گفت همان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل لکیران دو لشکر بهم رسیدند و حربی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند ناگاه از کمین گاه نشصت قصاتیری جان گزا بر گردن قباد خورده از اسب در افتاد و رخت بقا بسرا دنیا داد آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت و سکاه بپای قلعه کجور تشریف برد و چون گوتوال انحصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمد امان طلبیده و بپایان شتافته مفاتیح ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین قیاس عاقی قلاع و بلاد دشت رستمدار بازندک زمانی بحیطه تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در انولایات قاعده عدل و داد مهد گشته اعلام شعار اسلام صفحات استقلال پذیرفت و سید فخر الدین موضع و انا مکان را دار الملک خویش ساخت و بر گرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام و ثبات جمیع ممکنات از معوله محالات و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن انحلال گردد کوکب سعادت و اقبال سادات سنوده خصال

وسقاناه ۳

ستوده خصال بدرود کمال سید آفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض گردید اولاد کرام واحفاد عظام آن سید عالی مقام که این
خبر استماع نمودند از مقر عزت خود نهضت کرده بیار فروشه ده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر
اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم تعزیت و وصیت بتقدیم رسانیدند و سید کمال الدین
را وصی ساخته در محرم الحرام سنه ۷۳۵ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از انکه بلوازم تعزیه داری و مراسم تعزیت
و سوگواری اقدام فرمودند نقش انتخاب را بآثار فروشه ده بر دوش گرفته بایل برند و بمقتضای سنن سنیه حضرت خیر البریه علیه والتحیه والتحیه بخاک سپرند و بر سر مرقد منورش قبه عالی بنا کردند ذکر بعضی از اولاد امجاد آن سید عالی نژاد باتفاق جمهور اولاد ذکور سید
مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبدالله که بخجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی الدین
که در آمل حکومت مینمود سید فخر الدین که در سمنار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از نصبات و ولایات آمل بتعلق بوی میداشت سید ظهیر
الدین که در ولایت میان رود توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی
از نصبات ساری بایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوغان داخل سمنار بود سید کمال الدین که در چهار سپر دیگر سید قوام الدین در
صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست **ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء دولت صاحبقران ظفر قرین** چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده
سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین بر سمنار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر عزت خود شتافته تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر
تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت اتوالیات ایشان مسلم بود و در سنه اربع وستین وسبعمائه انحضرت باغواء اسکندر یخی ولد افراسیاب
جلابی که پدر و اقربا او در دست اتباع سادات کشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین بمیخی وقوف یافته پسر خود سید غیاث
الدین را بتحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشور ستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد و خوشخدمتی نیازمندانه پیغام داد
چون انحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابد بنظر شفقت در سید غیاث الدین نگریست بلکه او را معتمد ساخته
کوچ بر کوچ بجانب مازندران منهضت فرمود و در ازمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد که از اولاد ملوک کاوپاره بود در حدود سمنار
میکشت بنابران سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر یخی در تهیج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم
قاصدان بخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت و ولایت سمنار را باو باز گذاشتند و او را سوگند دادند که بر این خلاف نکرد و اما چون حضرت
صاحبقران بحر جهان رسید سعد الدوله ذقر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده بارد وی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته
چاره جز آن ندانستند که قلعه مازانه سر زکوه داخل ولایت آمل است مضبوط ساخته و تمامی اموال و ذخایر را از ساری و آمل بدانجا نقل کردند
و لشکریان ولایت را جمع گردانیده دل بر محاربه نهادند و در روز دوشنبه سنه ۷۹۲ بصحرای قراطوغان فراولان سپاه حضرت صاحبقران در سمنار
عالمیکان بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان گردیدند و سادات پیوسته ایشان باغاری خود بقراطوغان رفته دو روز متعاقب بمقابله و مقاتله
پادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاه مازندران کشته شد شب سیم قلعه مازانه سر بحکم بخشنده روزی دیگر اسکندر یخی که قوای
صاحبقران ظفر قرین بود سادات را لفاقت نموده در بر اجصار مازانه سر فرود آمدند و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از حد
بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر یخی را بتیغ تگذر اینیدند و حتی خواجه و لد شیخ علی تگذر را که از عظماء امراء صاحبقران ظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند
و صاحبقران بهجت کشور بمان روز بقلعه مازانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را مرکز وار در میان گرفته مدت محاصره بدوماه
و شش روز کشید انگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علماء انتظام داشتند با تحف
و هدایا بپرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث الدین و سید کمال الدین
را از بند نجات داد و فرمود که همراه الجایان قلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گردانده به مجلس همایون رسانند

۲ بیست و نهم ذی القعده سنه ۷۹۲

۳ بیست و نهم ذی القعده سنه ۷۹۲

و سید غیاث الدین بموجب فرمود عمل نمود و در شهر ذی حجه مذکوره سادات صاحب سعادات بهای خطر از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا بساط بارگاه صاحبقران مظفر لوا استاده و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را حضرت جلوس انذانی داشت آنگاه سید کمال الدین را بسوه مذهب و فضائل اعتقاد و سر زنش کرده سید در برابر بخشان درشت بزبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر برده در برابر بارگاه بنشاندند در اینحال اسکندر یخی را نوازده عرض کرد که ایجاعت پدر مرا کشته اند من سپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک طوس را نیز حاضر میباید کرد تا از این طایفه هر کس جوانی باشد ما و سپاریم و هر کس خونی تو باشد تو بستانیم ناچیم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحبقران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با هیچیک از این مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نتوانیم ساخت که خون آبا و ما ریخته اند تا دعوی قصاص نمائیم و دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هر کس در قتل ایشان سعی نماید بازپرس یعنی محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر یخی که نخواست مرا همعنان خویش بنا جهنم سازد آنگاه سادات را بجان امان داده و از اتباع ایشان قرب هزار کس کشته و قبل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بامانه سر شناخته یک لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بنا دغارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پادرم سید کمال الدین پنجه نجزانه عاقره امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنکه سفید و دویست هزار تنکه مخرج بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سه هزار شتر بار برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر از این امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان را جمعی از معتمدان ارزانه در بیاوراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین و بعضی از بلاد ماوراء النهر رفتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار حضرت ملک اکبر پیوست و سید زین الدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک نگاری و ذکر امالت سید علی ساری

آملی سید علی

چون امیر تیمور گورکان از وی غلبه و قهر سادات مازندران را باوراء النهر کوچانید مملکت ساری را بخشید و ملک سعد الدوله طوس با ایالت رستمدار سر افراز شده اسکندر یخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را شمس الدین غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر یخی باغی گشته در دواری عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر یخی بروجهی که در ضمن قضایا یاد صاحبقران مظفر لوا مذکور خواهد گشت بفصل انجامید ایالت آمل و سید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین معوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بی زوال بسر حد زوال رسیده از حفاد سید قوام الدین هر کس در ماوراء النهر بود عنان عزیمت بدار الاستقرار تافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باستر باد رسیدند پرگ پادشاه که حاکم آنخطه بود و سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان ولایت بحمایت سادات بهجوم نمودند و بیکناکاه بسر قریوان شتافته شمس الدین غوری را قبل از سید بند جهه مخلص مخادیم خود خاطر بر سفر استراباد قرار داده و کیفیت حال سید کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روانه نمودند و از مردم آمل نیز بساری پیوسته چون این خبر بسمع پرگ پادشاه رسید بترسید و سادات را از حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانیدند مردم ساری بهای حضرت باری در اثنار راه باولاد سید قوام الدین رسیده و دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت المنة لله که مزدیم و بدیدیم دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و سید علی بن سید کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صواب دید پدر ما مدار شما آمل تعلق بپدر ما گرفته بود و سید کمال الدین در ساری حکومت مینمود اکنون مناسب آنست که همان دستور مرعی باشد سید علی جواب داد که مرا و برین بابعضایقه نیست اما چندان صبر نباید کرد که

سید علی بن سید کمال الدین

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاه رخ میرزا برسد و معلوم شود که آنحضرت از سرین چه مایه که بی اختیار ما واقع شده در میگذرد یا نی و من کس بهراه فرستاده ام تعین
که عنقریب باز آید و بهمدران ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد و مضمون آنکه ما عنان اختیار ساری و مازندران بقبضهٔ اقتدار سادات
برزکوار باز گذاشتیم و چون قتل شمس الدین غوری را که بواسطهٔ هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی ساری رقعه بارفروشه ده را ببراد رخود سید
غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت کمال از هفتم در گذشت آملیان از
سید قوام الدین که بصفت حشمت و امساک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود آمد سیاست منیعر موقتر گشته بر حکومت سید
علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و ثمنه زین معنی بسید علی عرضه داشت فرمود سید قوام الدین را از آمل
عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کرمعاد قتش بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید
که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده در سنهٔ ۱۱۲ دختر او را بعقد خود در آورده و بعد ازان سید علی آملی بنا بر اغواء سید غیاث الدین
سید کمال الدین را بنسبت سید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمد و از سید غیاث الدین هزار جریب و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل سر و قت
خراسید و در موضع سر و کل منزل گزیده اکثر ولایت سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت قرین در اطراف او جمع گشتند سید علی ساری چون
ازینمعنی خبر یافت مانند شیری خشمناک با نهزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و همچو باد بتیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک
هلاک انداخت اما چون عدد بسیار بود و مدکاری از پیش نتوانست برد و منهزم گشته روی باستراباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی و ولد سید کمال
الدین را در ساری بریاست بنشاند و هر یک بمقر خود باز گشتند اما سید علی ساری چون باستراباد رسید برادر مخدوم خود سید ضیاء الدین را که مبدا و مؤلف
تاریخ طبرستان است بر سم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او رسال داشته لشکر طلبید و سید ضیاء الدین بملازمت
آستان سلطنت آشیان شتافته و کیفیت حال واقعه بعرض رسانیده حکم همایون بشرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان
متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند تا قبل از انکه این لشکر بازمت سید علی ساری رسد عیش سید شرف الدین از
برادر خود سید علی آملی جدا گشته باستراباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی با ندک مردم
در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد و بی انکه سپاه بیکدیگر راه دهد مقصود بحصول می پیوندد
بنابران سید علی با دو نیست کس از نسالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک شهر رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول او را شنیده
از غایت بیم سر بیمه پیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و بایک برادر خود سید عبد الله نام بسواد کوه رفته از انجا بشیراز شتافت و بمدران
ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری در آمده بمالت ناهمانز و برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتیان ارسال داشت و جرم
عفو بر جریدهٔ جرایم مخالفان کشیده بواسطهٔ وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت سید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنهٔ اربع
عشر و ثمانمائه در رود بار یا قلانزان بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار
شاهنشاه رستمدار علی ساری آمل در آمده باز حکومت آنولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنهٔ بیست
عشر و ثمانمائه سید علی آملی بعد و ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بی شایبهٔ توقف
فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی آمل در آمده بنا بر انکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما
بعد از انکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین در آمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاد التماس حضور نمود و سید علی نفس ساری را قبول
نفرموده از وی بر نرسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز آمل شتافته بر مسند حکومت
نشست و بعد از انقضاء ثمانمائه سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون از خبر عرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل زراع سر بجانب آمل
ایلغار فرموده و با پنجاه علم او بر موضع میان رود بر تواند اخت و سید قوام الدین از غایت بزدلی و نهلوانی پای در رکاب فرار آورده و تا بلدهٔ ساری
از هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر خود آمده بواسطهٔ تمین قدوم او امور ملک و ملت بسمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنهٔ بعید

بن سید قوام الدین

حضرت باری عرض سید علی ساری روی در از دیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر وعده که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بقید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بگیلکاه بسیار فرستاده تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بسیاری آورند و محبوس گردند و همدران دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود و مدت سلطنتش یازده سال

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه دران ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بعد از فوت برادر زاده خود سید مرتضی را برسند ایالت ساری نشانده و با اهل رعیت از سید علی اهل و سایر سادات انجای جهت او بیعت بستاند و مقتضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شایبهٔ مخالفت در خاطرش خطوری نمود اما در آن ولا سید مرتضی اسکندر روز افزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود ترغیب فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضهٔ اختیار او نهاد و اسکندر بنا بر توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوتی خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر الدین بار دگر این مهم را مامور میباید کرد اینده و اگر قبول نماید او را نیز قتیل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر میان نهاده آن صغیفه بر حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالدهٔ سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور بساز و کار اولکار او بود رفت بنار علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر شکست یافت و در کرت سیم از موضع بلور که محل شغال بیران قتال بود منهزم بصوب سیلان شتافت و چون بولایت سپاکرود رسید سید محمود کیا که حاکم آنجا بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی تواند بود بتقدیم رسانیده و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام کیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی اهل بنا رفاقت یافته و سید علی را از اهل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریهٔ زاغ سر انشیم دارد و دو اسطه لطیفهٔ غیبی روز بشمار و نبا بران سید نصیر خیال فرمود که بسید علی پیوندد و با تفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد و عیال و اطفال و اثقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریهٔ مذکوره بسید علی اهل پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه اهل گشتند و چون سید قوام الدین از ین اتفاق اکاه شد مسرعی همعنان برق و باد بساری فرستاد و مضمونیه توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان اهل آمده سید علی و سید نصیر را استماع انخبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و اهل بدیشان رسیده بار دیگر هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود دیلمان با ورق خود پیوستند و پس از ینواقعه در سنهٔ ۸۲۵ نوبت دیگر سید علی با ندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازهٔ اهل تاخت آمایتری خورده باز رایت بزمیت برافراخت و چون باغر ق خود پیوست همدران ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای در افتاد و در وی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنهٔ سبع و ثلثین و ثمانمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را لبیک اجابت نموده بتخت حکومت بدرود کرد و در سنهٔ ثمان و ثلثین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت سید مرتضی نه سال کشید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر اقتضاء قضا چون از سید مرتضی بجز سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت بآداب عدل بروی خلایق بکشود از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب میکرد و با شاه و بیگاه بمراسم عواطف و مراحم بجای آورد و اثار شرب خمر در حرص تمام داشت و پیوسته بر بساط عیش و نشاط میگذاشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد غیاث الدین بن سید کمال الدین در مجلس وفات یافته جناب اولادش را مطلق العنان گردانیده و همدران اوقات والی اهل سید قوام الدین بهشت برین خرامیده پسرش سید کمال الدین در اهل حاکم گردید و سید محمد را از غایت الهی پنج پسر که هر یک شایستهٔ مسند پادشاهی بودند در وجود آمدند و در خلل ایالت ساری بخرج ایشان وفا نمود بنابران بهرام ولد اسکندر روز افزون بعرض همایون رسانید که مناسب نیست که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت اهل عزل نمائی و یکی از محمد دوم زادگان را بجایش منصب فرمائی تا توسعه در سرکار تو پیدا شود و سید محمد بنا بر این امر

سید مرتضی

در آمدن سید کمال الدین

باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه متمسک جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت می شتابم خروج نموده برامل استیلا پیدا بدلاجرم صلاح دولت ما که مرا بحال خود بگذارد سید محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانیده و بار دیگر کس بامل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین این نوبت مافی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا کنون از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری در ین ولایت حاکم گردد و مناسب آنکه از سران این خیال فاسد در گذرند و یقین دانند که جیلۀ بهرام از پیش نخواهد رفت چون این خبر بسید محمد رسید بلشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه بانهزام یافته بکنار شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعرصۀ تنکر و مقیم شد و سید محمد آمل را بپسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بساری بازگشت بعد ازان بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت عهد و وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و جهت اعلام این معنی کس بتنکابن و رود فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مولف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبد الکریم روی بساری نهاد و انجناب بمقر عز خویش در آمده همدران ایام سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل تا مازندران را باو تفویض کرد و او را بلشکر داده بدفع برادرزاده مامور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بقارن آباد دشت مشهورست نشسته بود که بیک ناگاه سید مرتضی بدامغان رسیده بین الجانبین بایرۀ قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی در آمده بنابران سید مرتضی منهزم گشته ناساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد ازان سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر بندوکه که حاکم جرجان بود فرستاد و مدد طلبیده امیر بندوکه با لشکر جرجان تومن بساری شتافته از انجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع مرزناک میان آشیان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بساری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و بخت سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین بظفر ثبات قدم نمود و بعد از انکه چند رحم با در سید بستت سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر بندوکه و سید محمد نزدیک بآن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده بر سمنار شتافتند و در مقام مرمانا لواء اقامت افراشتند و سید محمد و امیر بندوکه سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هر یک متعقد دولت خود بازگشتند انگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید و انچه بین الجانبین واقع شده بواسطه آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید انکه حضرت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام انجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید مرتضی باو در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین بودند همدران ایام بروی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند سید مرتضی بر مافی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریۀ لنکرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چند گاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگرچه بخست اورا غلبه دست داد اما بالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب فرموده قریب بمقتصد کس از مردم رستمدار بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استیلاء آملیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در تشیید مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد

سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برق با و سرعت سیر اشتعال کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده ببساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قایم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبد الکریم کرده روزنامۀ زهد و تقوی در نوشت لاجرم هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و قافلۀ امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شر شریر با ضیاء حوالی امکنان نیافت و متعاقب

آن احوال سیدکمش الدین فوت شده سید اسدالله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبدالکریم نه سال اقبال بگذرانید او نیز نماند و یکران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبدالله قایم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبدالله علی بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار نمود و بنابران سادات بایلکانی که بکثرت تبع از شمال و اقران اعتبار داشتند بحکم روزی در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را گرفتند و گردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری جسدش را بر زمین کشیده انجا از داری آویختند و سید عبدالله از غایت شعقت بشرب شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امتثال این امور نداشت و علی بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید و در آن اثنا سید عبدالله از پسر عم خود سید مرتضی متوهم شده بدست خویش انشین در چشم قرة العین سیادت کشیده و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و اکثر زندان چهار شده بر دنیا بران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبدالله در حمام بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش ریخته رخت بقایش بباد فنا برداد مدت دولت سید عبدالله مقتول هفت سال بود و در سال شهادتش میرزا سلطان بوسعید بجانب آوزبا یجان شتافته پسر سید عبدالله سید عبدالکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون می نمود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آئین

چون سید زین العابدین کار سید عبدالله را برنهج دلخواه بساخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران باوی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلطان گیلان بود رسیده نهایت متغیر گردید و کیا جلال شغاول را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان بسعید روانه ساخته سیدزاده عبدالکریم را طلبیده و میرزا ابوسعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نمود سیدزاده را بدانجانب ارسال نمود و پس از انکه سید عبدالکریم بگیلان مدحمی کثیر از قبیله روزافزونی و سادات بازواری بر وجمع گشتند و توقع امداد سید اسدالله علی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز بازانه در ساخته و دفتر حقوق سید عبدالله مقتول بیکطرف انداخته در ستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید مغرب فنا غروب کرد و ابوالفضر حسن بیک محالات عراق و آذربایجان را تحت تصرف درآورد و والده سید عبدالله مقتول بادوی میرحسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبدالله و اضطرار پسرش سید عبدالکریم را بموقف عرض رسانید و امیرحسن بیک بحال آن صغیفه رحم نموده ترکمانی بشلی نام را مصحوب ابطهرستان فرستاد و نشان واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبدالکریم قیام نمایند و او را بملک موروثی رسانند بعد وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارسا کیائی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل نامزد امیر عبدالکریم گردانید و ملک اسکندر بن ملک کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سیدزاده عبدالکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف مازندران رجعت نمود سید عبدالکریم بگذشت هیبت الله بایلکانی از ساری فرار نموده بسید زین العابدین پیوست و میرزین العابدین استظهار تمام یافته در موضع پنجاه هزار بیان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار گردانیده متحصن و متعاطین و مضرب گردید اشراف و اعیان ساری نخبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارسا کیا گیلانی و بشلی ترکمان از طرف تاخته و بین الجانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید هیبت الله رجم نیز و شان مخالفان را منهزم ساخته سادات بازواری بسیاری رفته سید عبدالکریم را از انجا بسیار فرو شده برده و پارسا کیا و قلعه ساری گشتن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته پارسا کیا پیغام فرستاد که در حصار بگشایند تا شمار اسلامت رخصت گیلان دهم و پارسا کیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله بایلکانی بحصار درآمد و لشکر گیلان را بغارت سید و در مذمت پارسا کیا بگیلان روان گردانیدند و چون پارسا کیا برستمدار رسید بنابر قضیه مذکوره مدبوستی سید زین العابدین متهم شده و بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لامیر معتقد گشت در خلال این احوال برادر زاده سید اسدالله علی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین باعم خود یاغی شده و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسدالله را از آمل بیرون تاخت و سید اسدالله

عبدالکریم

کرتخت و سید عبدالکریم بدار الملک ماهانه خود رفته رتخطر با راضت بر رعیت ارزانی داشت و چون بروزی چند از سلطنت

اسد الله بر سمنار زیخه سادات بازواری سید زاده عبد الکریم را نیز بآن ولایت برند و از ملکت زادگان سمنار ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید اسد الله آمده ملجی بسیاری فرستاد و میان او و میرزین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت آمد آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میرزا ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل برویان رفته بملکت اسکندر بن کیومرث پناه برد و میرزین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورده سید ابراهیم بسید عبد الکریم ملحق گشته بمرافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کار کیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده و یراق داده بلاد امیر حسن بیک که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرا را خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که میرزین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مازندران بخزانه عامره میرساند اکنون اگر سید کار کیا سلطان محمد متعهد این مال مشور و منشور سلطنت آن مملکت را بنام سید زاده عبد الکریم نویسیم والا خلاف و چون قبول این مقدار ابریشم مقدور نبود مشار الیهم بگیلان بازگشتند و سید زاده عبد الکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم برسمنار شتافت

ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله و بیان تتمه احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه

سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سید اسد الله آملی را دو پسر بود حسن و حسین نام و چون اسد الله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود بنا بران حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من سمیع نخل مزاج نازنین میرزین العابدین تر شد اسد الله متغیر شده ضمنا نامه بسید هیبت الله بایکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بکرفتن سید اسد الله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده روزی بمزار سید قوام الدین رفته سید اسد الله را بهانه طلبید و اسد الله که از روبه بازی زمانه غافل بود دیدا بخا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله کرک صفت در او آویخته و مقیدش ساخته و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسد الله را متصرف شده ایالت آن ولایت را بسید حسن بازگذاشت و خود بیاز فروشه ده رفته سید اسد الله را همراه برده و بعد از سه چهار ماه ازین واقعه سید هیبت الله که در پناه جریب بود بجهتی آنرا مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعا حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم میرزین العابدین سید اسد الله را در بازفروشه ده بعهده سپرده عزیمت ساری کرد و غلیت او مردم بازفروشه ده بهجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون آورده ند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان بمقتضی شرعیش معتقد و استند و حسن را بخیال مشابه کرده بطرف جلاو بخت و سید اسد الله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برسمنار فرستاد و سید ابراهیم و میر عبد الکریم را بمبالغه تمام طلبیدند و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از انکه سید عبد الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت و سید اسد الله بغرور تمو فور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشانده بطرف آمل مراجعت نماید که ناگاه سید زین العابدین بدا بجانب تاخت و نایره قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثنار کرد فرار سر بر خنجر تقدیر نهاد و بهمان ساعت بحکم سید زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در روز العقده ۸۸۸ دست داد و سید ابراهیم چون حال آن منوال دید بجانب آمل بازگردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری تقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بازفروشه ده بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزار جریب شتافت و سید عبد الکریم بساری در آمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تابان مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجادی الاخری سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده عبد الکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری بمقام دارد و سید حسن در هزار جریب بنسبت بمیرزین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و این نگارنده راقم حروف در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته انکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین ۹۲۹ سنه سید عبد الکریم در قید حیات است و در بازفروشه ده بنام مرحومت

مشغولی دارد و بنسبت بجناب اعلی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة النقصان شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطه تصرف آنجناب بیرون رفته آقا محمد ولد آقا رستم روز افزون بر ولایت ساری مستولیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان علایک آشیان بشمارد و کیفیت حال آل سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق من الله الحمید المجید

ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست از قری بیهق خواجه بود در غایت تمکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و پسرش از جانب پدر با امام عالیمقام حسین بن علی الرضی صلوات الله علیه منتهی میشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله نیز سر میداشت بدین ترتیب امیر مبین الدین امیر عبد الرزاق امیر جمیع الدین محمود امیر نصر الله امیر نجم الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان اوقات میگذرانیدند و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تائید بودند و در زمان علی سرخ خوافی که ابو مسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابو سعید میکرد روزی بزبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهة آوردن عبد الرزاق مصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضاء دو ماه او را بپایه سریر اعلی رسانیده شکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و همدران دو سه روز امیر عبد الرزاق ببازار سلطانیه در آمده دید که کمانی و بدره زر طاقی او بخته اند و در حقیقت آن امر متعذر نمود گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هر کس آن را بکشد صره زر از وی باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورد چنانچه شرط است بکشید و زر ها را بستد و این حدیث بعرض سلطان ابو سعید رسیده عنایتش بنسبت با امیر عبد الرزاق از پیشتر بیشتر گشت و فرمود تا با ابو مسلم تیر اندازی کنند و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیر اندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم بگذشت ابو مسلم مغلوب شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را در زاهمی نافع فرمایند و دیوانیان بتحصیل مال و جهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار رایکی بود بدو دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهة خاصه خود تصرف نماید و صد هزار دینار را آنچه زائد عامره فرود آورد و امیر عبد الرزاق تمامی آن وجوه را در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابو سعید بهادر خان شایع شد و امیر عبد الرزاق روی بوطن معهود آورده چون بباشتین رسید مشاهده فرمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی باشتین فرود آمد از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران بمشیر پاکشیده گفتند ما سر بداریم و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود دو سه رقعه فرزندانه اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان تشریف آورد و چون حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را باخود متفق ساخته نوکران و زیر را نه بروفق مرام باز گردانیدند و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم بباشتین روانه کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمد و بین الجانبین مصاف واقع شد دو کس از نوکران خباب و نارت تاب کشته و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده کفت فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما سعی کنیم کشته شویم و بمردی سر خود برداریم بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بحجة این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهة حفظ ناموس از فرزندان متوجه استراباد شد و امیر عبد الرزاق از عزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت و در دره شهرک نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته کشته پسر و متعلقانش بطرف ساری گریخته و امیر عبد الرزاق سالما غانما به باشتین مراجعت کرده بمقصد مرد جرار بخدمتش کمر بستند و سربداران در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائة سبزوار گرفته چون در آن ولایت کسیکه با ایشان مقاومت

مقاومت تواند نمود بنود سبزوار را بجهت تصرف درآورند امیر عبد الرزاق بر سند حکومت نکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحبالهٔ نکاح درآورد دختر چون میدانست که غرض عبد الرزاق ازین وصلت است که با پرسش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد وشبی از سبزوار گریخته بجانب نیشاپور توجه نمود امیر عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در تکلیف بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن صغیفه بزبان تضرع وزاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گردانیدن من میدانی بدو دستی چیدر گرازا که طریقهٔ مروت پیش گیرد از سر من درگذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بجذبت برادر باز گشته گفت هر چند اسپ تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبد الرزاق زبان بدشنام او کشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده است عبد الرزاق خشمناک برجست که در برادر آویزد امیر مسعود شمشیر حواله او کرده عبد الرزاق خود را از دریچهٔ بالاخانه بپایان انداخت و امیر مسعود خویش را بر زیر برادر افکنده سر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه روز دوشنبه پنجم ماه مذکوره روی نمود و امیر مسعود بر مسند حکومت سبزوار جای گرفت

ذکر امیر وجیه الدین مسعود امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرات و فرزانه از غایت بهوّر جوشن بلیاک پوشیده و مانند پیل مست روز رزم و شب عیش نشیده چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعدهٔ دولت مستحکم کرد و در اوایل ایام ایالت میان او و ارغونشاه جوینی قرابتی که حاکم نیشاپور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را نیز ضبط فرمود در سیزدهم صفر سنهٔ ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در رود فرخی زاوه جربی صعبت داده بخست امیر مسعود ظفر یافت و از آنجا شیخ حسن جوری کشته کشته امیر مسعود گریخته عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سربداران نفاق قتال افتاده بسیم فتح و ظفر بر پرچم امیر مسعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته غنیمت موفور نصیب سبزواریان گردید و امیر مسعود بعزو رموفور باستراباد در آمده طغاتیمور خان بلا فصلان شتافت و امیر مسعود حقهٔ جرجان را ضبط کرد و عنان بطرف مازندران تافت و در آنولایت شکست یافته سر بر پنجهٔ تقدیر گشت و در اوایل ذی حجهٔ مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است پنجسال بود و بعد ازو محمد تیمور چندروز حکومت سبزوار نمود

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویه مهجوری واقعان اخبار نوکمن عارفان غث و سمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریهٔ جور و در عنفوان اوان شباب با کتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود و در اثنا شنود که در وشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید بوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش مستولی یافته از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید کشته ع بباد داد دورهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال بمازندران دست ارادت شیخ بالوی داده بود و بعد از چندگاه در عقیدهٔ کبیش بالوداشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه بساطی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در رفاقت معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبهٔ بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین بیهقی الله حموی ملاقات فرمود و از انجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و باذان بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد و بنا بران جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمینمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و بمنع اصحاب علم هر چه تمامتر میکوشد و اصرار میورزد اینچنین کس مستحق کشتن باشد یا نی اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابو سعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ حسن سبزواری شافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهه مهم او تری گردانا مقارن الحال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنهٔ ۷۳۶ مرید شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی بحلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته سبزوار را مقر گردانیدند و شیخ حسن سلسلهٔ نیشاپور و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسهٔ رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت مینمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته سیکفت حالا دفت

سبعی سیار

اخفاست و میفرمود که آلت کار زار ترتیب کرده منتظر اشارت باشد و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن و کلمات عام فریب با مردم میگفت و در ندهٔ اندک خلق بسیار بر تبهٔ مرید و معتقد او گشتند که مریدی بران مقصور نتوان نمود و بنا بران امر او حسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه جوغی قربانی که پدر محمد بیک و بیک بود و نیشاپور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را بگرفت بولایت یازر در قلعهٔ تاک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانیدند چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ایالت مسعود نمود جویان سندی شد که بان وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تامل اندیشه خاطر بان قرار داد که شیخ حسن جوری را که گفتی مردم آنولایت مخلص او پندارد محبس بیرون آورده معتقدای خود سازد و بنا بران چند سوار از سبزوار اطلبیار کرده بیازرشافت و شیخ حسن را از محبس نجات داده بمقر عز خود رسانیدند و روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت تعوق گشته بحیلهٔ تمام شیخ حسن را از قلعهٔ طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنا بموافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در ظل ولایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت دولت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان بمنت تضاعف می پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشاپور را بارکداشته نزد طغاتیمور خان بحرجان رفت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایت خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانیدند

ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر براه و گرفتار شدن شیخ حسن بمعظم ترین آفات و بلیات چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری و سبزوار و نیشاپور بانتظام یافت تسخیر تمامت مملکت خراسان در نظر همتشان سهل و آسان نموده ده هزار مرد شمشیر زن هر یکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب دارالسلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت مملکت معزالدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساخور و غفنان مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعد آوای گوش گردون را کر ساخت و آواز غریو و سورن و افغان و لیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت

نظم

چنان شد بانگ کوس و نعره خوش — که گردون پنبه محکم کرد در گوش
غبار خاک زیر پای باره — شده چون سرمه در چشم ستاره
بهادران تیز خنجر بی لبث و درنگ در هم آویختند و بر جرم سهام و ضرب حسام خاک راه باخون بر انگیختند

نظم

زمین از خون مردم موج زن گشت — سپهر از خشت و جوشنها کفن گشت
تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد — زمین در یا فلک صحرای خون شد

در ابتداء حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردمان کشته و خسته گشتند و ملک حسین با اندک مردمی بر سر شیشه رانده و مدبر پی اندیشیده اشارت فرمود تا علمها بر پای کردند تفاق با فرد گفتند بعضی از کریختگان چون آن صدا شنیدند و رایات را بر پای دیدند روی بملک امیر مسعود یا بعشقی خود رخمی بر شیخ حسن زده او را بهلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار رو در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنا بران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را بر گرفتند و عنان بجانب دارالملک خویش معطوف ساخت و ملک معزالدین حسین بعد از انکه مغلوب شده بود لواء فتح و ظفر را برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه از ایشان را تتبع سیدرنج کذرانیدند و زمره را اسیر گردانیدند یکی از شعراء در آن باب گوید رباعی

کرخسرو کرت برد لیران نزدی — و زتیغ علی کردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران نه خسپ — یک ترک دگر حنیه باران نزدی

ذکر محاربهٔ امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار چون جز استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران بگوش طغاتیمور خان سید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانیدند و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه از مردان یکدل و کردان جوشن گسل باستقبال صاروان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسرهٔ هر دو لشکر مرتب گردید سنان و لیران بجان ستانی زبان دراز کرده و ناوک بهادران روی بدلربائی آورده خنجر خنجر بسیاری از جوانان ماه پیکر بریده و کرز کردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد کردانید امیر شیخ علی نفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت بدو کوشش مردانه چه سود در اثنای کرو فر تیری جان پرور مقتل او خورد و از اسپ در افتاد و از ضربت اژدهم عزم ملک جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بنهایت گرفتند غفنان بطرف جرجان تاختند طغاتیمور خان چون بحال ستیز ندانست رایت فرار بجانب لار برافراشت و امیر مسعود بعزم و ظفر با ستراباد رفته مشورتی با سم اهالی و اعیان مازندران

آوردند سید جمال الدین را و سید کرد جماعت امیر مسعود و شیخ حسن بران جماعت حمله کردند و در آن اثنا شخصی از سربداران بقصد امیر مسعود ۳

قهستان ۳

مازندران در قلم آورد و ایشان را باطاعت و انقیاد و خویش دعوت کرد و کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کار دیده بود و کرم و سرد روزگار چشیده
در امر ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر نمی پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید که بیک ناگاه در ولایت مازندران
مازندران دست بیداد بر آورده همه سپاه و حیات صغیر و کبیر بخطر ابر انداز و بنا بران با دو برادر زاده تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود
شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن خاطر عازم مازندران توجه نمود و بحاکم اندیار جلال الدوله
اسکندر که سابقا شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت
کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسپر بداران باز گذارند و چون ایشان دلیر و بسمار دران دیار عرصه رو بمیدان کارزار آرند و بنیروی
بخت بتقدیم رسانیده امیر مسعود در سیزدهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سمعمایه بایل نزول نمود و صحرای تورا از معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوبها
و درها دیوار کوتاه بنا فرمود و سپاهیان سکندر و شاه غازی شهریار اسپان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مرتبه
قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید نبای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابتیان خود و سایر
مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب انکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بجا طرا راه نباید داد و جمال حال خود را بحیله مردانگی بیارایند و در دفع سپاه
سپهر بداران بعد از امکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این سخنان اکثر مازندران کرسی و اجرتها و بر میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را
غارت میکردند و فریاد و زده برزبان می آوردند که ای خراسانیان مازندران پیشه شیر ژیان است و مسکن هژبران کردون توان شما بدست خویش
ابواب بلا بروی خود کشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده همگنان بمرغزار عدم خواهید تافت و هیچکدام ازین مهلکه بجان نخواهید یافت
امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در پشته مضطرب گشته از حرکت میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد چنانچه از ادای سفر
کردن و نی روی اقامت و بعد از انکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بطرف یاسمین کلاته رسید از پیش لشکر
رستمدار و از پس سپاه مازندران دست جلادت از آستین همت بر آورند و خود را بر اطراف و جوانب سپهر بداران زده در کشش و
کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید کیا احمد جلال را با برادر او کال بتقبل رسانیده و براه لاریج روی بواوی کریز نهاد و خود
و بزرگ و خاص و عام را بدیار آخاذ قتل و غارت کرده در هر کوشه کشته افتاد و سپهر بداران بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردید و امیر مسعود با چند
نوکر معدود بر اه رود بار بالو روان شده چون نزدیک بزرمیان بالو رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله گستهم تاج الدوله زباد در ان موضع
بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش متکل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان گستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در
قریه بادوزر بدست ایشان افتاد و بانجماعت او را مصنوعا ساخته نظر اسکندر بر زند و دو روز مجوس نگاه داشتند بروز سیم حسب الحکم بقتل آوردند
در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز همانی که متوفی و دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورده بیفتاد و شخصی او را برداشته
نزد ملک فخر الدوله خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از کیفیت لشکر امیر مسعود سئوال کرد خواجه ابدا و که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود
چهار ده هزار اسپ بود و شصت هزار سر استر و چهار صد شتر که هر شب بقلم من ملیق انها مقرر میشد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود ذکر محمد
تیمور دران اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون را فراشت محمد تیمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت
شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعین نمود و چون محمد تیمور خبر قتل مسعود شنود و در استمالت خواطر کوشیده از روی
استقلال بسر انجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از انکه مدت دو سال بر آن منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت
اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد تیمور در آمد و او را
مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمتی نمانده با وجود انکه همه تو خواجه تو بهمین تقویت این فرقه واجب
التعظیم متمکن پذیرفته پیوسته از اوباش را بر ایشان تقدیم مینمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد تیمور
متحیر مانده و چون سلاحی با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیدم و در ضبط این مملکت لوازم

برد فخر الدوله

سعی و اهتمام تقدیم رسانیده ام انچه حالا اصلاح باشد انچنان میکنم ایشان نشستند برخیزند باین خانه درای که ما حکومت تو را بخواجه ابیم محمد تیمور البصر و به بخانه
را گفتند درآمده مخالفان در بروی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما تویی مسند حکومت را بتو بود خود مشرف گردان تا بمکنان در خدمت تو کمر
میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی هرچند که ضمنا طالب ریاست بود اما بواسطه انکه مردم قتل محمد تیمور را حمل بر غرض دنیوی نمایند گفت من درویشی و
گوشه نشینی را بر سلطنت ربع مسکون برابر میکنم مناسب انکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمایند و محمد تیمور را بقتل رسانیدند تا از شر او ایمن باشید و
بخلاصت در ساعت بر نحو جب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد تیمور در شهر سبزوار بشهریار رسید و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه
فضل و نه ادب بنابر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده تکبر پیش گرفته بی حرمتی مردم را سیاست میکرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد و لا
جرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد تیمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادر امیر
وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود و بنابران جمعی
امور ملکت سربداران بطغا تیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده نگفت **بیت**
دلا کدائی و رندی زپادشاهی به ده فراغت خاطر زهر چه خواهی به و زنام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین
علی نهاده به بط بساط فراغت و ابتساط مشغولی مینمود زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از امور خان از وی بخواجه علی
شمس الدین بتغییر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه طرفه اند که خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف
داشت و در زمان دولت همت بر اجرا و سیاست و تسلیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبه رعایت مینمود که خوردن نبک و شراب
از قلمرو خویش بالکلیه براند اخت و قریب پانصد زن فاحشه کشته مشهور زمان ساخت بشهانها کرد محللات طواف نمودی و اجناس کلی و جزئی را معلوم
فرمودی و چون طغا تیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکر کشی گفته عنان بکوشه فراغت تافت و گفت
که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحمید و مصاب که متعاقبی بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حمید را نوشته سببی بروی ما نمی شده
و خواجه محصلان تعیین کرده تا هر چه حمید را ماند و خته بود از و بستاند ند و چون حمید را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت
یافته شمه از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی مردی مخاش و شتام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در حرابات
فشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حمید از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مصمم گردانید و از این
بابت شمه با خواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته حضرت پادشاه و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان داد خواهی
برگشاد و گفت ایخواجه بحال ما رحم نمای و پیش و دیده خنجری بر سینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش سر برون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حمید مصاب را
زخمی زند خواجه یحیی او را برآورد و که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ایخواجه ندانستم که این امر بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین
علی صفائی نداشت این بیت بر حمید خواند که **بیت** ای درنبرد حمید کرار روزگار وی کرده راست خنجر تو کار روزگار قتل خواجه شمس الدین
علی در شهور سنه بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و اصالت و پرهیز
گاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغ حال علما و فضلا سعی موفور فرمود و از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر
محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سرهنگان بساط احتیاج در نوشتند و مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
سربداریه بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغا تیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس
ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر بشرط اطاعت فرمان خان بجای آورده و او را خرسنه مثلث و ثمنین و سبعمایه با سعید مرد بهاد و متوجه اردوی عالی گشت و بعد از
وصول اصلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی و یکه و طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه خیمه یحیی فراش و خواجه سرا کسی نبود دبهار
درآمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شعانی تیری پر فرق پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرد و مجمع
دیجمتر در میان مغولان برخواست و مضمون آیت یوم نفر المرء من اخیه و امه و ابیه ظاهر شد سربداران بشمشیر کشیده بر یکدیگر افتادند و با اموال بسیار

بسیار ویران مشهور روی بسبزوار آورد و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران بار دوی طغاتیمور خان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجا آورده در روز چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد و قدم جرات پیش نهادند و عرض زندگانی طغاتیمور خان را بباد فنا دادند و علی الکلا بتقدیر سربداران علادت آثار بکار ایشان بر زبان کلک محو نخواهد کرد و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان عجب خواهد گزید و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنه ست و خمسین و سبعمایه برادرزنش علاء الدین قرمیت گاهداشته و در وقتی که خواجه سواره بدیلیز سرای خود در آمد برجست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برده خواجه هم در ان گرمی دست پس برده او را بگرفت و هر دو راکب از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند خواجه ظهیر الدین کراوی روایت مطلع سعدین خواجه زاده خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بهر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حسید رقصاب سردار جماعت سربدار شد و او مردی حلیم کم آزار بود و همواره سبزه و شطرنج اشتغال مینمود و حیدر بسر انجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضاء چهل روز حیدر خواجه را معزول گردانیده خود متصدی آن مهم گردید پهلوان حیدر رقصاب چون چهار ماه بر تق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوغا نام بنا بر اشارت خواجه خویش در ربیع الآخر سنه اورا بقتل رسانید امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین مسعود بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار بحکومت نمود بعد ازان میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعه دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از و این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند پهلوان حسن دامغانی در شهور سنه در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشتمل سنه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر و جمع آمدند و درویش بمعاونت انجماعت خروج کرده قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدانجانب کشید و طوس را گرفته چند عزیز را بریسمان بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین قضیه خواجه علی مؤید سبزواری در دامغان خروج کرده امیر نصر الله را که کماشته پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود رضا را گفت که ترا باصفهان میباید رفت و درویش عزیز را آورده محمود گفت این خدمت را تقدیم رسانم مشروط انکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه همچنین را قبول فرموده محمود باصفهان رفت و درویش بوالفضول بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهته بسیاری از مردم انجا دور خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعه شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را خالی گذاشته بدانجانب شتافت و بجاصره مخالفان مشغول شد و چون خبر محاصره سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهته توجه نمودند ولی مشقتی بشهر در آمده بدارائی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل رسانیدند و پهلوان حسن چون از خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید سبزواری سپاه مکتوبات نوشت که بخدمت حسن رکشید لکاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آمردم در سبزوار بودند بازمانده یارگشتند و بیکناکاه در اثناء راه دست درعنان پهلوان زده او را از اسب پیاده ساخته و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود خواجه علی مؤید چون بتائید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده با نهایت الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید و با مید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مساء میکشید لطف و کرم انخواجه محتشم را نهایت نبود و جهته رعایت شرع شریف بر گزار بانگاب بنگ و شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را بحرب بلک معزالدین حسین کرت فرستاد و چون درویش بنیشاپور رسید خواجه تغیر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاه بیان رو انساخت که درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایند انجماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش بازمرده از مریدان عزیمت عراق فرمود خواجه طایفه اعقب ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و ستین و سبعمایه ملک غیاث الدین پیر علی بنیشاپور را که داخل قلمرو

خود را زخمی زده و قتل کنان قاتل

خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلایر داد و در سنه ثمان وسبعین ورویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن جوری و درویش عزیز بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد فراوان بخراسان در آمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت ندانست علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین و سبزوار بکن یافته در تسبیح و سبعین خطبه بنام خود خواندند و در سنه ثمانین و سبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده برافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار برکار زار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضه اقتدار در آورد و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحبقران گردون غلام امیر تیمور کورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی مؤید باستقبال شتافته در نواحی نیشاپور بموکب منصور پیوست و باضافات الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید

ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان پدر امیر ولی که شیخ علی سپندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در شیره احوال او مشاهده می افتاد و در آن روز که طغاتیمور خان بعذر سربداران جهان گذران بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشاپور شتافت و امیر شبلی جاوتی قرابانی که حاکم اندیار بود خواهر او را در حبالهٔ نکاح کشیده امیر ولی بعد از چند روزی با مید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید از هزاره امیر علی شیخ سپندو قریب دویست سوار و پیاده گرد بنجد متش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استراباد بود با غور بسیار و پیاده سربداری با تیغ گذار بر سر امیر ولی راندند و امیر ولی پای ثبات فشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیز بگذرانیدند و لشکریان امیر ولی از اسب و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند و انهزام و انعدام سربداریه در آن دیار بشتها یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند و ابو بکر شاسمانی که از قبل حسن دامغانی در شاسمان حکومت مینمود با دو هزار سوار و پیاده سربداریه بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن نجفرار مردد بشمشیر زن بوی داده نوبت دیگر ابو بکر متوجه استراباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفه از شیران بیشهٔ نکیدلی از جنگل جرجان بیرون شافته در برابر ابو بکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خونی در دل سربداران افتاده مردم امیر ولی یکبار فریاد برآوردند که مات قاشی یعنی تاریک بگرفت و سربداریه روی بگریز آورده ابو بکر شاسمانی خود را بر آب گرکان زد و اما بیرون نتوانست رفت مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و علمی کثیر از سبزوار گشته گشته بعتبهٔ السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استراباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز تحت تصرف در آورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان در آن بلده بحکومت میکرد

گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان سمت از احوال احداد آن حکام عالی نژاد

بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک ناظر فرمان بسلطان بنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه شرفی پسر قاضی فوشنجی در تاریخ ملک فخر الدین گفته که بیت قاعدهٔ دودهٔ سنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی دودهٔ سنجر تو خواهد بود ملک سکندر بتو دارد امید

و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که شعر ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم به نال فخر آل کرت بن سنجر و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دختر زاده ملک رکن الدین بود و ملک رکن الدین بغرالدین عمر مرغنی می پیوست و غرالدین عمر از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب باضافات داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هراة علم ایالت می افراشت و راه آن دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین عبد الله قاضی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با غرالدین عمر معاصر بود و نونیتی در مدح او قصیده بنظم نمود که پنج بیت اول آن این است بیت

در عهد غرالدین عمر آن شاه مرغنی فرخنده خسروی که ز کمل سخای او وارد همیشه دیدهٔ حاجات روشنی خورشید با ترفع و گردون با علو باجاه او محقر و با قدر او دنی از هفت چرخ همتش ار چه بلند تر است هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی بی هیچ شبهه روز سخا و کفش صفا

او راست بزم حاتمی و رزم پشنی و در اوقات که غیاث الدین عمر بر حکومت دار السلطنة هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه غیسار را بدو خویش تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت غیسار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیهٔ حال آن نخیرهٔ دولت مشاهده فرمود همگی همت بر رعیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از اکفاء آفاق منفرد و ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت استیلاء چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده بسنت با ایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیز خان ربیع شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطهٔ مدت فهم و وقوف بر یاسا و توره مغولان نزد امراء و ارکان دولت چنگیز خان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان و فتایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت سلکوقآن تبرکستان رفت و در یکی از معارک که قآن را با خانان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت مملکت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و قراة و سیستان بوی مفوض گشته ملک بسکن مهود و مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد او بکر کرت هشت نفر در دار السلطنة هراة حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکوقآن تا محرم الحرام سنهٔ ثلث و ثمانین و ستمائه که امیر تیمور کورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین

فرستادن حکومت غیسار و غور و توابع را بروی سلم داشت و ملکه بهرگاه بار دوی سلطان سلاطین چنگیز خان میرفت

ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکوقآن بخراسان بازگشت بلدهٔ هراة را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که باوی در مقام وفاق و رندگانی نمی نمودند بدست آورده بکشت و قلعهٔ تکبر را که در غایت حصانت و متانت بود فتح فرمود و بعد از فوت بلاکو خان باردوی اباقاخان شتافته در معرکه برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردی بتقدیم رسانید که اباقاخان او را منظور نظر عاطفت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک بمقر عز خود خراسیده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنهٔ ۶۶۷ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان در آمد ملک شمس الدین محمد طوعاً و کرهاً بملازمت شاه زاده رفت و سیورغامشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسندیده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعهٔ غیسار تافت و چون براق از دست بر دلشکر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگر هراة آبادان بنودی و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در آنولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابران اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده تبشین اجغول و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند که مناسب نیست که نخست ملک شمس الدین محمد را بچنگ آوریم بعد از آن فکر هراة کنیم و پادشاه بصحبت نیک اندیشان شتابند جمعی از امراء و لشکریان را بمحافظت هراة باز داشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورد و آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید قطعه فرزند ملک شمس الدین محمد کرت توئی که همچو ملک سر بسر همه جانی مشفقی که ز هجرت رسید بر دل ما کند آن ز سر دهم انسی و جانی بچشم من که در و بهر دو کون در نماید غبار موکب تو بهست کحل انسانی رزای روشن باریک بین تو الحق چنان سزد که چو این شوق نامه بر خوانی زباد پای براگندگی آتش غرمت بآب حزم عباری که هست بنشانی چه رنجها که رسد بر دل عنین ضعیف اگر تو نیز بدین سو قدم نرنجانی چه فتنها که ز روی زمانه بر خیزد نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی

و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها بنیاز و روزه و استمداد هم در یوزه بمحب مخلص خواسته تا باز لقای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم شمس الحق و الدین زید قدره بپیوندد و عنان نوکهن بازگوید فاما رباعی

باد شمن من و دست چو بسیار نشست — باد وست نشایدم دگر باز نشست
پرهیز از آن عمل که باز ست آمخت — بگریز از آن سگ که باز ست گشت

و این رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی

آن به که خرد مند کناری گیرد — یا گوشهٔ قلعه و حصاری گیرد
می مخورد و لعل یتان میبوسد — تا عالم شوریده

و بعرض رسانیدند

قراری کرد و در شهور سنهٔ اربع وسبعین وستمائه اباقاخان نوبت دیگر بشورا یالت هراة وولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد واستمالت نامه نیز ارسال داشت وعده انجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنابران ملک از قلعهٔ خبیصار بیرون آمده بهراة شتافت وبعد از چندگاه بسبب سعایت حاسدان امرا وارکان دولت اباقاخان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت واز انجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان مراجعت نمود اما منظور نظر التفات اباقاخان نشد وپادشاه اورا در تبریز نگاهداشته پسر وبرادرش انجا بند شتروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف ورجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنهٔ ۶۷۶ بسبب شربت مسموم رحلت بملک عقبی گزید وبعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعلیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جملهٔ فضلا مولانا وجیه الدین نفشی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود ودر تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه بسال ششصد وهفتاد دوش ز شعبان قضا زمصحف دوران چو نکرست بفال بنام صفدر ایرانیان محمد کرت برآمد آیت والشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بدار عقبی در اردوی اباقاخان بسر میبرد ودر آن اثنا بتشویش اغوال بر ویرانی بلدهٔ فاخره هراة اطلاع یافته همانا از آن معنی بعرض برادر رسانیدند وسعی نمود که اباقاخان در شهور سنهٔ تسع وسبعین وستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور شفقت واعتنا گردانیده باطبل وعلم بجانب دارالسلطنة هراة فرستاد وفرمان داد که اورا بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد ازان ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند وملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلدهٔ فاخره را معمور ومرفوع ساخته در شهور سنهٔ تسع وسبعین وستمائه بولایت غور شتافت وحصون وقلاع آنديار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعهٔ خبیصار ساکن گشت ورعیت را بزراعت وعمارت ترغیب کرد ودر سنهٔ ۷۰۱ لشکر بقندهار کشیده آن مملکت را مقهور گردانیدند وسالها فارغ البال ملک خویش باز گردید وچون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضاء روزگار پسر خود علاء الدین را در هراة بحکومت باز داشته بقلعهٔ خبیصار شتافت ودر زمان ارغون خان هندوئیان یکی از معتبران را کشته پناه بملک شمس الدین برد وملک اورا گرفته نزد ارغون خان روان ساخت واگرچه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت وطبل وعلم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز وسعایت بکشادند وچون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید برخاطر قرار داد که مدت العمر از قلعهٔ خبیصار پایان نیاید وهمانجا روزگار بسگذراند تا در شهور سنهٔ خمس وسبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جملهٔ فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود ودر تاریخ وفات این قطعه نظم نمود قطعه روز پنجشنبه از صفر ده ودو سال هجرت رسته هفتصد بدو نیز شمس دین کرت خسرو آفاق شد بفردوس این سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریعان ایام صبی وعنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنرو کاردانی موصوف بود وشجاعت وپهلوانی معروف ودر انشاء وابداع نظم ونثر از اقران ممتاز بملوک همت اعتبار داشت وپدر همواره او را بمشاورت عطوفت کرده اینهمه بر برادر بیش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعهٔ خبیصار پای در دامن عزلت کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادبی جسارت نموده پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را محبوس فرمود وملک باطائفه از خواص مدت هفت سال در محبس مانده در شهور سنهٔ ثلث وتسعین وستمائه فرصت یافت وبند خود را درهم شکسته بقلعه بالا رفت ومتحصن شد وبرچند ملک شمس الدین قاصدان واستمالت نامها فرستاد وهر بیانیان طلبیده بر قول پدر اعتماد نکرد وامیر نوروز که در آن زمان بمین دولت غازان رائق فائق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد ونوشت که او را بدینجانب میباید فرستاد وملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلم آورد که از ناصیهٔ حال فرزند فخر الدین چنان تقرس مینماید که او را نه قابلیت ملازمت آنجانب است ونه صلاحیت مهمات اینجانب امید آنکه از سر این معنی درگذرند واورا هم بر خیال بگذارند وامیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخر الدین را بعهد وایمان از جانب خود امین گردانیده تا از قلعه بایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید وچون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادرزادهٔ خود را باوی در سلک ازدواج کشیده کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را

او را بامیل و علم منشور حکومت بصوب دارالسلطنه هراة روان گردانیدند و ملک فخرالدین بعظمتی هرچه تمامتر بان بلده فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشید و مملکت معمور و آباد دان ساخت اما چنانچه در جزو اول این مجلد مذکور شد در سنه ۷۶۹ که امیر تیمور از غازان کرتخیه پناه بدو بود و جهت تربیت امیر تیمور را بوذانکا شته بتعلقشاه نویان سپرد و ما تقبل آورد لشکر کشیدن دانشمند بها و در زمان او بجانیو سلطان دارالسلطنه هراة و کشته شدن او در قلعه اختیارالدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخرالدین مروی نمود و همدران ایام در شهور سنه ۷۷۰ ملک فخرالدین در حصار شکلجه بعالم آخرت توجه نمود قلعه اختیارالدین و خانقاهی که در درون دارالسلطنه هراة بنیاد ملک فخرالدین است و دیگر ابنیات او و دیگر شاعر باوی معاصر بود و کرت نامه بنام ما او نظم نمود و ملک فخرالدین نیکو کار دانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و طریق بزم و رزم ارستم و حاتم رواج نمود بیت دست رستم بست کوشش او نام حاتم ببخشش او و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنیکه روز از خانه بیرون آید چادر او را سیاه کنند و سر برهنه کرده بازار بازار آورند و در میان مقامران را فرمود که تبر اشند و شراب خواران را بعدد از هزار شرع در زنجیر کشیده بخشت و ناوه کشیدن تکلیف نمایند و در انشاء و اختراع نظم و نثر از بناء ملوک سمت امتیاز داشت و بجوزدن ورق الخیال کابی اشتغال مینمود و در وصف آن ابیات بر صفحه روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی هر کس که من از سبزه طرب ناک شوم شایسته سبز خنگ افلاک شوم با سبز خطان سبزه خوزم بر سبزه زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم گفتار در بیان وصول دانشمند بها در بدارالسلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث آن بلده جنت صفات چنانچه دشمن و قایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان کرتخیه پناه ملک فخرالدین محمد کرت رونمود و الجایتو سلطان بنابر فرمان برادر جهت طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بر مسلع صدهزار یکی صلح اتفاق افتاد و چون غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خلافت صعود نمود ملک فخرالدین پای در دامان سلطنت کشیده بار دو رفت و بلوازم تهنیت تقدیم رسانید و چون دانشمند بها در ارابه بزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هراة روانه ساخت که ملک فخرالدین و نکودریان را بلطف پادشاهانه رسانند و چون دانشمند بهادر بمنزلگاه هراة درآمد و جهم او و ملک فخرالدین بصلح و فصل نیافت حکام قراة و اویق و قلعه کاه و سفزار و سایر ولایات نزدیک ارطلبیده بظاهر شهر شافت و مولانا وجیه الدین مسعود که منصب قضا بلده هراة متعلق بوی داشت و قبل از رسیدن امیر دانشمند بجزاسان جهت تحریک بیشاپور رفته بود و در آن بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته دراین ایام از غایت دیانت بعرض میرساند که هراة آسان میتوان گرفت مشروط بانکه شوارع و راهیان محفوظ سازند که هیچ قسم غله بشهر نتواند برد و تعلیم قاضی دانشمند بها در سواران هشتاد بر هر طرف حمایت گماشتند و چون در شهر محصور کمتر تمام شده بود و نوزده روز بعد از آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند و ملک فخرالدین بساط مصالحه بسط یافت بموجب که ملک فخرالدین بقلعه کلکجه که آنرا امان کوه میگفتند رود تا مغولان در آسایش باشند و بمصر نرفته بملک توانند رسانید و دانشمند بهادر لاغری با وی همراهی نماید و جلغای بلده فاخره هراة را در آمد و چون ملک بکهسار رسد لاغری را باز فرستد و بموجب عهد و چنان در میان آورده عهد نامها نوشتند و بقلاع اعیان تاکید یافت آنگاه با معدودی چند بشهر در آمد و ملک فخرالدین قلعه اختیارالدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت و تهور اتصاف داشت سپرد و در محافظت تحصار و نگاداشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و بشمشیر خاصه خویش بوی داده گفت هر کس از ساکنان قلعه و شهر فرمان تو نگیرد سرش بان تیغ بنیداز و جمال الدین محمد زین جهت بوسیده گفت بقدر مقدور و لوازم جان سپاری تقدیم خواهیم رسانید و ملک هزار جوشن و تیغ و کمان برسپاهیان قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون شبی از شبکه بشت قلعه در آمده روز دیگر لاغری را فرمان انعام و اکرام باز گردانیدند و بدانشمند بها پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز اقتضای همان بجا آورند و چون لاغری بسد رسیده عازم شهر گشت فرمود تا نای زرین در دمیدند و کوس شادیانه فرو کوفتند و لشکر شتاب سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول لشکر عاکر یزد فصیل تعجب نموده تحریص فرمان را دادند و دروازه بامعجل گشوده پیش سپردند و در زد و خورد یکدیگر را بسیار زدند و بملک زاده پیغام دادند که بملازمت نمایند و او فرمود تا بجانب مدرسه محمد سام در رفته کلمات خشونت آمیز بر زبان رانده و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصره قلعه پردازد تا بتعلیم مولانا وجیه الدین مسعود شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را باطوعلک بلازد فخرالدین بامان کوه رود ان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان اندیشه ندارم که فرزند لاغری را بمارد و دی همایون فرستم تا عرضه

جلغای

دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلد بحوالهٔ بدیوان اعلی بازگذاشت و از آن می اندیشم که پادشاه بپرسد که ملک قلعهٔ اختیار الدین را تسلیم کرد یا نی و این سخن را لاغرمی جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملک رقعهٔ محمد سام بنویسد که مراحظهٔ قلعه راه و بدهد مقرر آنکه آن مقام را نظاره کرده بیرون آیم و بپادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد و چون اینمعنی برای انور سلطانی واضح گردد البته پرنیج جهان کشای نفاذ یافته مارد یگر حکومت این مملکت متعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و ملوکت بلا این ملتمس را بعرض ملک فخر الدین رسانیده انجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این معول بدکیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت گشاده و ملوکت بلا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعه به محمد سام نوشت مضمون انکه پدرم امیر دانشمند بتماشا حصار خواهد آمد باید که در استرضای خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل خواهم نمود و بعضی از نوکران گفته اند که ملک فخر الدین نهانی رقعهٔ دیگر بمحمد سام فرستاده او را بر عایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود بالجمله چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با دلاوران خویش طغای و لاغرمی گفت که در حصار متردد مباشید و خبر که کمان خود را در قوچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه بهندوی بچه را طلبیده گفت رملی بکیش و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست یا نی هندوی مال کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که آنسگالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید دانشمند بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر اغواء مولانا وجیه الدین بموجب حصار اختیار الدین شده بخدمت پسر خود لاغرمی بایبیت کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را باستقبال نموده در درگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی بغایت آراستگی ترتیب داد کاسه داشت و همچنین یکیک دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه درمی آمدند تا عدد ایشان هشتاد رسید انگاه جناب امارت پناه با صد و هشتاد کس که جیبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورده امیر دانشمند گفت که ای مرد تازیک بوالفضول تو بکدام اطاعت از اطاعت من تعاد می نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خرندی و خود را در سلک منازعان دولت پیوسته سلطان مخرط کردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت از تن بیندازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند محمد سام گفت برضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که مدتکار رشایسته آنست که با دلاوران محمد و م خود قیام نماید و پیمان نشکند و در امان جانث نشود و سبب تاخیر در احراز شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت هیچ آفریده نروم مدتی بگفتگوی امداده و دانشمند او را پیش طلبیده و در اغوش کشیده گفت تو را بفرزندی قبول کردم و جرات و جسارت ترا بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد دلاوران نهاد و تاج الدین که یکی از سرتنگان غوریو د پیش آمده و او را بموسید دانشمند گفت پیش رو و مارا دلیل باش تا ببارگاه ملک فخر الدین برسیم بلد نزدیک است و تا ریک نیست امیر دانشمند نخندید و رو انشد و همانجا بلد را بیکدست گریبانش را گرفته بدست دیگر گرزی بر سرش زد و او بر گردید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت از جانب بالا در رسید و شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال بران منوال دیدند باز پس جسته خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ بیمانی غوریان آغاز سرفشانی کرده آنمقدار از مغولان نشکستند که صحن حصار از خون در تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان مضیقت کرفتند که عشر عشیر آن بخزانهٔ خیال امکان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با مهتوران غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغول پرداختند و بعد از ان حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل دروازه آوردند از حکام و ولایات خراسان و لشکریان اولجایتو سلطان هر کس از تیغ بروبان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یوزت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در تاریخ اتوا قعه گوید قطعه بسال هفصد و شش در صفر بشهر هراة بحکم لم یزلی کرد کاری مانند ز دست بر دقضا از کف محمد سام کشید عالم شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انگار نموده زبان ملامت و سرزنش کشاد

بگشاد و صفتا بقبیح و مسرور شده مکتوبی بمجد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید باید که در محافظت شهر و قلعه از خود تقصیر را ضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراه فرستاده و ایلغار بمطابعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای ولد دانشمند با لشکری افزون از چون و چند بهراه رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضهٔ اختیار امیر سیاول داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیهٔ سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی بامان کوه ارسال داشته بملک فخرالدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را بفرموده تو نکشته اند اعلام نمای و الا نامه بردم بهراه نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملک فخرالدین سوگندان برزبان آورد که من محمد سام را هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام و بردم بهراه قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را بامیرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر لشکریان درین قضیه با او شریکند و سهیم چون ایلچ باب بوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غرهٔ شعبان سنهٔ ست و سبعمائه با سی هزار کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بظاهر بهراه شتافته پرتو برج خاک بر سر که حالا بخاکستر اشتها یافته صف کشیده بایستاد و ندا در شهر داد و بهفصد مرد مانند شیران آشفته پیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز پس الجانبین آتش حرب اشتعال میافت و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابران از در شهر بر خاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلدهٔ فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ کس نمیتوانست بر دور خلال این احوال ملک فخرالدین مریض شده در گذشت و این خبر بوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بظاهر شهر آمده آغاز محاصره و محاربه نمود در آن ایام پهلوان یار احمد که بمین تربیت ملک فخرالدین از مرتبهٔ کشتی گیری بدرجهٔ جاندارئ رسیده بود و در قرب و دولیت نوکر داشت با محمود فهاد و نیک پی تیر گر متفق گشته اند شنیده که خنجر غدر کشیده روز غره محمد سام را بشام اجل رساند و قبل از انکه این اندیشه از خیز قوه بفعل رسد نیک پی تیر گر از اتفاق پیشمان گشته کیفیت حال را بمحمد سام در میان نهاد و محمد سام یار احمد و محمود فهاد را گرفته بچار سو فرستاد تا کردن زدند و قرب دویست کس از نوکران مقتولان خود در از بار و افکنده بوجای پیوستند انقضا چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده قرب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند و افغان و شیون مردوزن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طائفهٔ از کرمسکان در مسجد جامع تحت مقرنان برآمده گفتند ای محمد سام از جنبا رشد ید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بکشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بند از پای ملک قطب الدین تو لکی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید مساعد عهد و پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون جزیافته بود که عنقریب امیر سیاول بحدود خراسان و بهراه میرسد و میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهدنامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص بقلعه رفته شهر بازگذاشت و در روز یکشنبه ۲۱ ذی الحجه سنهٔ ست و سبعمائه لشکر بوجای بهراه در آمده دست بتخریب برج و باره برآورد و ملاحق از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر باده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده گفت از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بکشائی تا جمعی از نوکران من با بجا روند و محمد سام سر قبول جلبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانیدند و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل باده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین بلدرچا با کاهش مژده امید و آنوقرین اعزاز و احترام باز گردید و بدین قیاس سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسپ و حاجت گرفته باز میگشتند معاندان اینحال امیر سیاول را بحکم او لجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سوا و بهراه نزول جلال نمود و ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب توجه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر و اعتماد نموده با جمیع سکان حصار پیش او رفت و امیر سیاول تمامی جماعت را

بوجای

گرفته بوجای سپرده گفت حکم او لجایتو سلطان چنان است که خویشان پدر خود را کشته از جلگاه براه بیرون رودی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان کردن زده محمد سام را بابندی گران بجانب ارودوی او لجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر سیاول بخبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانید ندو او را مقیدگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر سیاول براه در آمده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب فرمود و انجای بود تا زمانیکه او لجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده یقین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود و در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت مشغولی میفرمود بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندما و خواص ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنابر اشارهٔ ملک کرت نامه بروزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم در آورد و در آن مدت که با نشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک بسبب باو ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و بهر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و هر چه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده گاهی چیزی میطلبید و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میخواند و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنابر مبالغت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته خدمتش بر حضرت بهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت و در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین بکشاد و باین جمله شاه علی از وی رنجیده دو بیت دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نخواهی بود بعضی نواب شاه علی باو می گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب مینماید که همچنین بشاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد و بی سعی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هر چند ربیعی فوشنجی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که متمول انعام و اکرام ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده عیش مینماید و هیچ شک نیست که بر کار از مانیز بر نجد جای دیگر رفته زبان جنایت خواهد کشاد و بیت هر که عیب دگری پیش تو آورد و شمرد — یقین عیب تو پیش دگری خواهد برد

بنفس بیکان

والقصه ربیعی از هندستان به نیشاپور رفت و از انجا عزیمت عراق کرد و ملک فخر الدین بر ین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد و در مجلس ارکان دولت او لجایتو سلطان او را غیبت یاد بنابران مکتوبی بر ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی از مطالعهٔ آن نامه مسرور گشت اما جهة رعایت حزم عزم جزم نکرد که بهراة رود و عرضیه مصدر بمقطعه که بیت اول و آخرش امنیست نزد ملک فرستاد و مقطعه سلامی که بر قصر او راک او نیفکند نکرت کمند کمان بان سهر یار جهان گر فلو — چو صد سنجر است و چه صد اردوان

بعد از

و پیغام داد که اگر جواب عرضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراة میشتابم والا خلاف چون نوشته ربیعی ملک فخر الدین بر سبیل الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از انکه قصد جان او نکنند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی مطالعهٔ نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراة رفت و ملک او را پرسش گرم کرده در سلک ندما انتظام داد اما طالب بهانه عیبو که بهانه حیاتش از حصر صریر ید و بحزان حمات رساند و در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی معنی گشاده و هر یک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند بیت یکی گفت من پیل شیرافکنم — یکیک حمله کوه از زمین برکنم دگر گفت چون من خروش آورم — زمین و زمان را بجوش آورم یکی گفت خورشید رای منست — سر آسمان زیر پای منست دگر گفت گور سترم ز ابلی که بلبند — زکند آوران پر دلی و خطیب لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی با مطیع فرمان گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد سپهسالار اعظم و سام و یوبند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش از جملهٔ ناهمائیست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی از وی رنجیده بود و نزد ملک فخر الدین رفته بغیبت واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین ببرسیدن ربیعی از وی اشتیاق نمودند مکرر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم فرمود که بعضی از ان قوم را پوست کنند و فوجی را گوش و بینی ببرند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت

ملک گفت که مذیل باین دو بیت بود و نظم تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است آفرینده میان من و تو خصم حکم در پناه تو گریزم چو به به
از آنکه کوشه دامنت امروز بگیرم محکم و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضاً چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز
خویش نظم آورده ارسال داشت و بران نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربعی در آن محبس بپایان رسید و هیچ افزوده بر کیفیت آن سابقاً مرقوم

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین

دران اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان درآمده متوطن دارالسلطنه هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنا بر آزاری که از برادر در خاطر داشت بار دوی اولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شد و در
وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتلهٔ دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و قراة و غور
و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنهٔ سبع و سبعمائه بدارالسلطنهٔ هراة شتافته پرتو انوار معدلتش
بر ذوات احوال عالمیان تافت و ایالت ملک برخواطر امرا و اخراسان گران آمده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و او را بالطف و عصیان
متهم داشتند بنابرین اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین طلب فرمود و او بار دو رفته چند سال حضرت مراجعت نیافت و در سنهٔ خمس
عشر و سبعمائه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر رباط خیرامر فرمود و در شهور سنهٔ عشرین و سبعمائه قلعهٔ زره را
فتح کرد و بهمدران اوقات حصار تولک را نیز بحیّز تصرف درآورده در سنهٔ احدی و عشرین بار دویست مرد جلادت آیین بکمک شریعه و تقویت راه الله
تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مکرمهٔ خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت
مراجعت فرمود و در سنهٔ سبع و عشرین و سبعمائه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین
بهادر خان برده از دست بیوفائی ملک کشته گردید و در سنهٔ ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید شتافته بنابر کمال اعتبار بعد
از فوت خاتون بنت امیر چوپان نویان چندان التفاتی نیافت و بدارالسلطنهٔ هراة بازگشت و در سنهٔ تسع و عشرین و سبعمائه مریض شده در گذشت و ملک
غیاث الدین محمد در ایام دولت خود بمسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود بتجدید عمارت فرمود
بنابران در آن بقعهٔ مبارکه پهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضاً مدرسهٔ غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده معماریست
آن پادشاه وافر مکرمت است از جملهٔ مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات والنقبا امیر حسینی مدت سیرة معاصر ملک غیاث الدین بود نام آن
جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از کرنیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تجرّد داشت و نفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیر
حسینی آنشد که روزی بشکار بیرون رفت و باهوئی برسیده خواست که پیکانی بروی زند هوبنجن در آمده گفت حسینی تیر بامیرنی حذا یعقابی تورا
برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهت شکار بنابران آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده باجماعتی از جوالیقیان بمولتان رفت
شیخ رکن الدین ابوالفتح بن شیخ صدر الدین زکریا لطایفه را صیانت کرد و همان شب رسول اعرب را صلی الله علیه وسلم بخواب دید که گفت فرزند
مرا از میان این جماعت بیرون آرد و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ
رکن الدین انتخاب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان کردانید چون امیر حسینی در آن بلده
فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از بهرویان مرید و معتقدش شدند و انجناب را مصنفات منظوم و منثور موجود است کنز الرموز
و زاد المسافرین از جملهٔ منظومات اوست و زبدة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جملهٔ منثورات او و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال مضمونه
و هفده در گذشت و در مصرح هراة در پیرون کنید عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت

ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد

ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست
و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس و لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام بهدوانی دران باب این قطعهٔ نظم نمود و شعر اصابت
بشمس الدین کرت زمانا واجری فی بحر المرادات فلکه و من عجب تاریخ مبدا ملکه یوافق قول الناس خلد ملکه و ملک شمس الدین برادران
شراب شعف تمام داشت چنانچه در مدة ده ماه که زمان حکومتش بود دوازده بار بتو و فاتش در شهور سنهٔ ثلثین و ثمانمائه روی نمود

حافظ

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب مینوشت بعد از فوت پدر در خویش ملک شمس الدین والی هراة کرد و در زمان ایالت او غوریان بر ملک سبکتیلا یافته بی استصواب ملک محققات را فیصل میدادند و در شهور سنه ۷۳۰ در محصار او را بقتل رسانیدند

ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هراة بود و نعاوه سلاطین فرخنده صفات بصفت لطف و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرفرازی معروف بقوت ارکان شریعت غرا بغایت راغب و مایل و بحکم همنشین معصور بر تربیت مشایخ و افاضل علیت چو اعلام دین پروری پر فراخت ماجسان دل خلق را شاد ساخت بعدلش سودی رشبانان کسی رعیت نوازی نمودی بسی و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حافظ ملک مورد ث گشت و با وجود صغر سن بر سریر بخت جوان مزاج غوریه را که از جاده تقیه طاعت انحراف یافته بحبال اعتدال باز آورد و در سنه ۷۳۲ که سلطان ابو سعید بهادر خان بعالم جاودان انتقال نمود و اختلال باحوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان باو عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی بلبده فاخره هراة آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان اکرام بر روی همگنان بگشاد و بعد از آنکه امرا خراسان طغاتیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سر انجام امور و مهام هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند تا نسبت بخان در مقام انحاد آمده دخترش سلطان خاتون را بحباله نکاح درآورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم گشت در صفر سنه ۷۳۸ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر نصیب ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قرغن بر لاس با سپاه بقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشیده چهل روز هراة را محاصره کرده بمصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و سلمش بیک و محمد خواجه ایردی محاربه دست داد و در آن جنگ سلمش کشته گشته لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و ستین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش سی و نه سال بود خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنة هراة واقع است و مدرسه شهر فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه شیخ جامیان از جمله ابنیه ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر دوست ولایت جام و قصبه کاریز که داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود

وخواجه

ذکر لشکر کشیدن امیر قرغن بجانب دار السلطنة هراة و بیان کیفیت مصالحه او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات مستحفظان وقایع و اخبار و سخنوران حوادث و آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن برجماعت سربداریه عجب و پندار بکاخ دماغ راه داد و ترفع چتر سلطنت و تجمل نوبت جسارت نمود چند کرت لشکر بتاخت حدود اندخود و سیرغان فرستاد و امرا و ارلات و ایردی که در ان ولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بکان سیده علم مخالفت بجانب با وفلیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهت دفع انجماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقبتول مخالفان چندان از ایشان بقتل آورد که از روس قتیلان دو منار در برابر یکدیگر در کوچه خیابان بلند کردانیدند و چون در ان سرواری الوس جغتای و ایالت بلاد ماوراء النهر با امیر قرغن قرار گرفته بود و بمین دولت حسن معدلتش مهام خاص و عام آنمدیار بسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بود با ملک حسین عرق خویشی و سببی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجه ایشان بود نزد امیر قرغن رفته از ملک شکایت کردند و امراء ایلات و ایردی نیز درین باب مبالغه نموده برزبان آوردند طبیت مکر مسل چنگیز خان بر ضمیر او گذشت که کس کوهر شاه نارد بسیاد چنان هره شد غوری بدکهر که جز خود نیارد کسی در نظر امیر قرغن فرمود که تا یک راچه حد آن باشد که خیال استقلال نماید نشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش بار طغیان او را فرو نشانم و از صرصر حمله سبارز ان جز خس و خاشاک اقبال او را با خاک یکسان کردانم بنگاه سی هزار مرد دلیر هنجر که از مجتمع ساخته باتفاق او لجای تو ایردی و امیر سیاول یلدوز و امیر سلمش و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه موافق توشقان تیل بصوب خراسان روانشدند و ملک حسین بعد از تحقیق انخبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از قریه بوی مرغ تا النک کهدستان دیواری بنیاد و ارکشیدند و مخارج شرقی هراة مسدود گردانیدند و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب

ازجمله انها

دیگر اقل

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار قشم جنبک و کارزار کشته آسیا و ندوز آنجا بامیر قرغن بامردان صف شکن
از راه دره باشتان درآمده بالنگ کهدستان نزول فرمود و روز دیگر همچنان بیان علی و طایفه از سرداران سوار شده در دامن کازرگاه
بر بالای پشته بلند برآمد و معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط درآورده گفت که این تازیک شیوه مقابله و مقاتله نمیداند زیرا که این موضع که جهة گاه دار است
گر دو از ده دو شیفت موجب فرار خواهد گشت اول آنکه بهنگام ستیز سپاه او اسیر بالا باید آمد بعکس لشکر ما دیگر صباح که وقت بکار آلات حرب است اضداد
از پس پشت مطلع شده بر پشیانی شهریان خواهد افتاد چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده
در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هرود سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب
سواکب از افق مشرق طلوع نمود و بجاریه قاطعان شهرستان آسمان آورد امیر قرغن با مردان شمشیرزن سوار گشته عنان باد پایان گشتل انجا بجانب
قتال سپردیان انعطاف دادند و ملک حسین سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل برجنبک و جدال نهادند طبیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند رکین
رشته مهر بگسیختند از غمام شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعله سنان جانستان خرمن زندگانی ساکنان میدان
پهلوانی بمست احراق گرفت سپاه ملک تاب قوت در جنگ توانائی داشتند کوشش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و
بواسطه آبی که جهة اضطرار محولان در خارج شهر انداخته بودند بسیاری در عرصه تلف آمدند و ملک درضمان سلامت بشهر شتافته لشکریان
در سر کوچه با غها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی نگذاشته که بدیوار بست درآیند و ملک دروازها را مضبوط ساخته هر روز از طرفین
باندازه تیر و تفنگ میپرداختند بدین گونه چهل روز بیکبار بود و چون امیر قرغن دانست که تسخیر شهر تعسیر پذیر نیست مایل بصلح شده و امراء عرضه
داشتند که اگر مصلحت باشد استمالت ماوراء النهر مراجعت نمائیم و سال دیگر بیکبارگی بجهة گرفتن هرات بیائیم امیر قرغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم
دل بود گفت ما برخوان سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا بیچاره در مشقت
افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود ناگاه سفر در پیش آمده ملک معزالدین حسین فی الجمله تمکینی پیرون فرستاده
و قبول نمود که سال دیگر به ماوراء النهر رفته امیر قرغن را ملازمت نماید و امیر قرغن برخوان او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش
گرفت و بعد از معاودت امیر قرغن کار ملک حسین روی بتراجع نهاد و شکوه او در دلها کم شده و امراء غور بروا سیتلا یافته در تمشیت امور
مملکت بمقتضای رای خود عمل مینمودند و کار بجائی رسید که بعضی از نظائر او تفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک با قر را بر سریر سلطنة
نشانند و ملک این معنی را داشته بارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی با هم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک
هنگام سواری از سکان اقدام بدانديش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از بادغیسیان افتاد که چند سراسپ بازار آورده میفروختند
غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده بتعرض اهل بادغیس گشتند و ملک صحت
غنیمت شمرده بقلعه بکلو رفت و در شهور سنه برحسب وعده که با امیر قرغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراء النهر در رفتی که امیر
قرغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته باو دو نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قرغن ملک را در
آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات
امیر قرغن در باره ملک حسین از پیشتر بیشتر میشد اما امرا را لوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قرغن
بر کسید بدانديشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که مترسم که بی اختیار من کرندی بتو رساند صلاح
در آنست که هم امشب بجانب دیار خود الیغار نمائی و ملک امیر قرغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهده اجسام عاطل ماند براسپی سیاه
با دو پیما که همراه داشت سوار شده روی براه السلطنة هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر مسند
سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس گردند و ملک با قر پس از چند
گاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و همانجا بسر میبرد تا وفات یافت ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه اپردی

۲ شتافته

وستلمش بیک بن عبد الله مولای و بیان کشته شدن ان دو امیر بزرجمهر پیکان عمر فرنیای چون بعنایت پادشاه ملک بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک معز الدین حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنة هرات بر سریر دولت متمکن گشت و تمهید مواد عدل و انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایره رشک و حسد در کانون درون امیر ستلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه اپردی که در اندخود و شیرغان حکومت میمنود اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنة هراة نهادند در آن اوان شیخ محمود نامی که در جنابذ اقامت داشت بشید و رزق ستلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و ستلمش در وقت توجه بجنابذ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود نامحمود گفت هر گاه تو با ملک در مقام معامله آئی من دو ازده هزار مرد سر بر پوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد با میدان مدد مستظهر گشته در ولایت خواف با میر محمد خواجه پیوست و بر افقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باغزر را تسخیر کردند و چون ملک معز الدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با نوجی از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زره با میر ستلمش و محمد خواجه رسید و بعد از سه روز صفوف پیش از همه کس ستلمش و محمد خواجه بهمشیر باکشیدند و در میدان تاختند بعزم انکه تا سر ملک از تن جدا نسازند باز نگردند و چون نزدیک بقلب سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و همگنان دیگر را اسپی نرسید بجست نه خاکی بجون کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معز الدین حسین بی ارتکاب مشقتی بدین چهره فتح و ظفر غازی گشته سالما غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود قطعه بزبحرت بمقصد رسیدی نه بود ربیع الاول اما بجنبته که شد روز دوشنبه نیمه ماه تلشش با محمد خواجه کشته

ذکر فوت ملک معز الدین حسین کرت

چون ثبات و دوام در حالت محنت فرجام بهیچ فرد پیرا از طوائف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و سبعین ملک معز الدین حسین کرت را مرضی روی نمود که دست مدبر اطبار حاذق بدامان آن نرسید و ملک دل برامری که لازمه ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده و لدار شد خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خورد تر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود و در آن زمان بفرمان پدر در سر حسن حکومت میمود بهمان دستور مقرر داشت و کوش بهوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سود مند و مواعظ دل پسند کران بار گردانید بیت بدو گفت ملکی چنین نامدار که هست از ملوک جهان یادگار بغیر از نکی کردم و داوری در انگشت تو نیچو انگشتری تو نیز انچه آئین حزم است ورای قضا دیر مانی بجای و در سیم ذیقعده سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب عقبه سلطان غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت تو گفتی که آن شاه و الا نژاد خود از مادر و بهر بگر زاد

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل

از جمله علماء تقوی شعار زبدة المتورعین مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی در عصر ملک معز الدین حسین در دار السلطنة هراة اقامت داشت و پیوسته با هر معروف و نهی منکر میبود و سالار را که در سلک امرا کبار منتظم بود و در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز انجناب را حرمت بسیار میداشت بلکه فرموده او را نقض قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین ایمان را که علماء متقدمین و متاخرین بصدیق تفسیر کرده اند بتسلیم تعبیر نموده و بدین سبب او را در هراة پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر الشریعت بخاری معارضات بوقوع پیوست و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنه در هراة بلجه جهاد بست و آن امر محدث تا سنه باقی بود از نقاة اشتهار افتاده که در اوایل ایام دولت ملک معز الدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غزو دیگر احشام ترک اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت کردن پیچید و پیش از ارتکاب ظلم و ضلال بر لوح خاطر میگاشتند بنا بران مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سر و ازانجا عت برین معنی مطلع شده در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه بهیارت اجتماعی لشکر بدار السلطنة هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در شهر محصن میبود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی نیست که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة مسخا باشند که مال و

در ماه ذیقعده سنه

که مال جان ایشان در عرصهٔ بلاک نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بیرون ماند باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص را برای نفع عام جایز است و در محلی که خدمت مولوی وعظ سیکفت آن نوشته را بدستش دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمد و غسل کرده و جامهٔ پاک پوشیده از شهر بیرون رفت و در بیرون در ملک او را کرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصره براه کرده روی بسا کن خود نهادند و دیکری از انجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و انتخاب جامی الاصل و نیشاپوری المقام است و ابوالفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظمان مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی میبود و خالی مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در طراوت جمال حالش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف کشته و هفت نوبت طواف حرمین نموده و فاتش در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمائه روی نمود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در بیرون در سب فیروزآباد مدفون کشت و دیکری از انجمله قاضی القضات **قاضی جلال الدین محمود امامی** بود و انتخاب بابواسطهٔ اعظم شان و قدم رود دمان و کمال نجد و تقوی ملوک کرت بتعظیم بسیار می نمودند چنانچه ملک معزالدین حسین کرت هرکاه بانتخاب بفتوی رقعه نوشتی بخط خود بر حاشیه ثبت نمودی که بنده مخلص دولتخواه حسین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی و ثمانین سبعمائه روی نمود و دیکری از انجمله معقول در کار حضرت سجانی **امیر نصرالله سنجانی** بود و انتخاب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است و در آن ایام طوایف انام باو ارادت تمام داشتند و پیوسته بحکم ارادت و اخلاص انتخاب در زمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که سلسلهٔ ملک معزالدین حسین بود و چون بخواف رسید جهة دریوزهٔ همت بملازمت امیر نصرالله رفت و در مجلس انتخاب زبان بلاف و کزاف کشاده این بیت را خواند که بیت هری را بستانیم و تالان کنیم ملک را بکیریم و پالان کنیم امیر ناصرالدین نصرالله را این واعیه ناخوش آمده فرمود که الغوری کافرکیش را میکوئی و این بیت بر زبان راند بیت شهری که در آن سخنه مسلسل باشد دانی که در آن شهر چه شورش باشد و سلسلهٔ از سخن امیر بهم برآمده خواست که معترض انتخاب کردد و نوابش مانع آمده چون از مجلس بیرون رفت کفت این مرد زنانی است که خلق را کمراه میسازد و این معنی بروی مبارک نیامده چنانچه نوشته شده در آن جنبک بقتل رسید **خواجه معین الدین محمد جامی** نسبت سامی آن قدوهٔ الامجاد حضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بانحضرت میرسد بدین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مظهر بن شهاب الدین اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مظهر بن شیخ الاسلام ابونصر معین الحق والدین احمد الجامی التامقی قدس سره و والدهٔ انتخاب صفیهٔ ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بود و خواجه معین الدین از جملهٔ اعاظم مشایخ و اکابر علماء خراسان بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو تهمت و شمول لطف و مکرمت امتیاز فراوان داشت و ملاذ اکابر و اشراف بود و از شمهٔ شمائل و شیمهٔ فضائل او بر الواح خواطر طوایف انسان میکاشت در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین محمد بکذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منوره علیه الصلوة والسلام فایز کشت و منشآت نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از سخنان و منظومات افاضل سخندان در کذشت فوت انحضرت در ولایت جام در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرک فرخنده صفات این رباعی مشهور است

رباعی ازبادصبا دلم چو بوی تو کرفت ۔۔۔ بکذاشت مرا و جست و جوی تو کرفت
اکنون زمن جسته نمی آرد یاد ۔۔۔ بومی تو کرفته بود خوی تو کرفت

از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادکار ماند و بزرکترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات **خواجه ضیاء الدین یوسف** و مادر انتخاب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامهٔ تفتازانی با کمتساب کمالات انسانی فایز کشت و بواسطهٔ تبحر در علوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران در کذشت انتقال انتخاب در شهور سنه سبع و ستین و سبعمائه بواسطهٔ ناسازکاری فلک پرتیزه در دار الملک تبریز روی نمود و نعشش مطهرش را از آن دیار بتربت مقدسه جام آورده و در برابر سر پدر عالی کهرش بخاک سپردند و روح شریفش بجنات کلام و اطعام فقرا و انعام شاکر دند و از جملهٔ شعرای اقران امیر **فخرالدین محمود** است که مابین ۔۔۔ و مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور است بین در وقت توجه امیر مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنک ملک معزالدین

در کازرکاه دفن کشتند

مشهور است

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکر براه کرفتار کشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت کردانیده و بنابر آنکه دیوان ابن یمین
در آن صاف تلف کشته بود قطعه در آن باب کفته مذیل بمدح ملک معزالدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است قطعه

کر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من شکر ایزد دانکه او میساخت دیوان ابن است در ربود از من زمانه سلک در شاهوار زان
چه غم دارم که طبع کوهر افشان ابن است در شاخ کلبن فضلم کلی بر باد داد کلشن پر لاله و نسرین و ریحان ابن است در تهی شد کیسه
از لولو لالای من پر ز کوهر خاطری چون بحر عمان ابن است بی عنایت کر بود کردون دون ابن چه باک چون عنایتهای شاهنشاه
ایران ابن است امامی هروی از مادحان ملوک کرت است در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرکواری او
بر تبه ایست که اورا در برابر شیخ سعدی آورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه روحی و
مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این هستقسا از مجد الدین همکر نموده ملک پروانه کفته رشحه فارس مجد ملت و دین سوی
میکند پروانه روم مولانا نور الدین رصدی رشاکردان تو هستند حاضر رهی و افتخار و صاحب روم صاحب دیوان چو دولت
حضرتت راست لازم دعاکو صاحب دیوان ملزوم ملک افتخار اشعار تو سعدی امامی کدامین بپسندد اندرین بوم توکن بقضیل این
جو ملک انصاف بود در دست تو چون مهره موم جواب خواجه مجد همکر ما کرچه بخط علوی خوش نفیس بر شکر کفتهای سعدی مکسیم در شیوه شاعری
باجماع امیر هر کز من و سعدی با مامی نرسیم **ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک**
پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی از ین مجلد ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک
معزالدین حسین بر سریر سلطنت نشسته خطه سرخس را بموجب وصیت پدر ببرادر خورد تر ملک پیر محمد مسلم داشت و چندکاه مستوفیت
میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بود آخر الامر ملک پیر محمد بنابر افسنا دا اهل فساد بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمد
نام او را از خطبه بفکنید چون این خبر بهراه رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آئین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک پیر محمد باسباب
حصار داری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصره برادر مشغولی کرده بیکبار لشکر بر دوست به بیداد برآورده شدت
سرما بمرتبه رسید که اشنانه بهمین بر کرید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین کرکت آشتی واقع شد
ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرکتر سر خدمت فرود آورده و هر یک بمقام خود باز کشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین
پیر علی خواجه مؤید سبزواری قوی کشته شعار مذهب شیعه امامیه جعفری فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانید ند که رفع شیعه
بر ملک اسلام واجب است و آن واسطه ملک چند سال مقاتلت لشکر بر نیشاپور کرده در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل
و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقه نامرعی نکذاشت و در کرت ستم و ویرانی بمثابه مبالغه نمود و علامات مسلمانان را محو ساخته باغات بارها بن
بهموار کرده درختان صد ساله را از بیخ بر کنند و کاریز ها مندیاشت عجب انکه این حرکات زشت فعلهای آن زمان که ملک غیاث الدین طغوی ایشان معترض ولایت
خواجه علی مؤید بود و نا مشروع نمی نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در خاطر نیشاپور نشسته باشال این امور
ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل سماع نیشاپور شخصی بنظرش در آمد او را پیش طلبیده کفت ای مردک بنا مسلمانی بر چند چیز است آن شخص بی تامل جواب داد
که بدو چیز ملک بر سه چیز علامات مسلمانان چرا بندن و کاریز ها نباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل کشته رجعت
نمود و آمد در شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمائه نوبت دیکر لشکر بدان جانب کشیده درین کرت او را فتح نیشاپور روست داد و زمام حکومت بقبضه
در قبضه غیاث الدین اسکندر بیکی ولد افراسیاب جلایر نهاد و در سنه ۷۳۸ ایلچی از حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بهراه رسیده از زبان آنحضرت
ملک غیاث الدین را کفت که چون میان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت کرده و بیکانکی بیکانکی
پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت روحی فداه تمام دارم امیدست که فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب ترفه
شود و چون این پیغام بصاحب قران کردون غلام رسید خواهر زاده خود سونج قتلق آغا را دختر شیرین بیک آغا مرزه ملک زاده کرد و در

ذکر امیر سید علی همدانی قدس سره در بلده ختلان و خرقه که از او براه
سر منبر در وادی زرر باسامی ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیارات متبرکه از

و در شهور سنه ۷۸۱ ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور کورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چندگاه در اردو نگاه داشته با انعام اسپان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلا دوزمفتخر و سرافراز گردانیدند و حضرت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلق آغا مدبا تجمل و زینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود مقارن آن نذیده بود و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نوتاچه پارسوق درون شهر هرات چهار طاقها برافراخته چند روز تهنیت بساط جشن و سور پرداخت و امیر داود و امیر مؤید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند مانند شایسته گردانیده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی همت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهراً مقتدراً مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام ۷۸۳ بسپاهی تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامید و در باغ زاغان بعفو و تجاوز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت چند روز ملازم درگاه عالمپناه بود و در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که باز صاحبقران سرافراز از ایران زمین بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته بنابران در وقت معاودت امیر کبیر تورکه چین را بدارو گیری هراة تعیین کرد و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقران همین خواهد گشت دست قضا و زبانه حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد امجاد او را بکرت راکه در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد خاصهٔ مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقاء اعزاز جاودانی مخصوص بجناب کبریای اوست و بس کارپردازان قضا بر روزنوای اجتماع بر درگاه پادشاهی منصوب میکردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایه گردون حضیض استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت صدای خطبه ازین گنبد است هر هفته بنام شاه دگر گوش کن چه داری هوش و لله الحمد و المنه که بتایید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامهٔ غنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور کورکان معطوف گردانید

تمت

بیشو

چون قلم خوش رقم مشک سای — گشت درین جزو بلاغت فزای — گرد باقدام بصیرت سلوک
در رهٔ اخبار و حدیث ملوک — قصهٔ ایشان بجهانیان رساند — رخش سوی ذکر عمر خان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام — در نظر اصحاب جم احتشام — سرور دین پرور عالی کهر
از شرف فضل و هنر بهرور — در شب افروز دل عادلش — ابر در بار کف بارش
جامع منیرش بود آئینه سان — عکس پذیر صور بیکران — لیک در آئینه بچشم حزر
هست نمایان صور نیک و بد — هست در آئینه طبعش پدید — خرصور نیک بجنت سعید
چون ز کرم مرجع اهل وفاست — اسم شریفش لقب مصطفاست — ای ز شرف سرور اهل سخن
واقف اسرار جهان کهن — خامهٔ نیکو روش نکته دان — کرد درین نظم چو نامت بیان
بر که درین جزو همایون اثر — عبز دعایت نتواند دگر — تا ز قلم نامه مزین شود
تا سخن از خامه مبین شود — نامهٔ ارباب فضیلت تمام — نامور از نام تو باد المدام
کوکب آمال تو تابنده باد — دولت و اقبال تو پاینده باد — تمام شد جزو دوم از مجلد سیم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان سمت از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زینت نامهٔ فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور هر کز نشود کسی ناچیز سرور تا دست عنایت نیاید بر سر حمد اکثیر اسبار کا
للملک القدوس السلام وصلوة وافرهٔ کاملهٔ علی المبعوث خیر الانام ای فرق تو را تاج نصرت زیور وی خیل ترا افسر دولت بر سر بگشاده زبان
منقبت تو نوع بشر بربسته کمر بخدمتت هفت اختر وتحیّهٔ طیبهٔ شاملهٔ علی آله البررهٔ الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیا اتعظام شاه عربی
سید اشراف سلف و اما دبنی جامع اسباب شرف درّی که چو او نبود در بسیج صدف یعنی امیر نجل و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و
علیهم الی یوم القیام و بعد بر ضمایر مالکان ممالک عقل و دانائی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینائی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طا
ئرشه سواران میدان انشا و بلاغت و سروران مملکت انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بسیرهٔ خطی علم قلیم نکته دانی گشوده اند
جواد خوشخرام خامه در میدان بیان احوال حسنر و کیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و با ماهل فضایل جواهر نوادر آن بدایع و قایع را حسن عبارا
دامین استعارات برمضهٔ عرض نهاده الحق آن صحایف لطایف نگار و منشآت غرابت آثار در وقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست که نوا
سازان چمن علاو نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا مانند تیر و پر بر صحیفه زراقشان مهر منیر حالات کائنات تحریر نمایند و دست تقدیر صانع
قدیر اوراق لاجوردی سپهر مسدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در بیچ تاریخ عذرا خراج تالیف را مثل آن خطی مشکین بزینت نبخشیده اند و در هیچ زمان حسنا
عرایس تصنیف را بچنین زینی عنبر آگین مزین نگردانیده پیکا کتاب خطر نامه که عبارات عهد بش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات مستحسن
مانند عناب نوش لبان حور لقا و لکشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون گریهٔ شیرین شور انگیز سواد
که بحقیقت کحل الجواهر معاینست بر بیاض دیده جای تواند داد و بیاضش اگر بی تکلف عرق صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین تواند نهاد
سوادش نور بخش دیدهٔ حور بیاضش چون رخ خورشید پرنور جهان فروز چون روز جوانی نشاط افزا چو زلف زندگانی چو زلف حور وشان
سرشش دلاویز چو لعل لبران نمکش شکر ریز حروفش منظم چون عقد گوهر عروسان سخن رانگشته زیور بنابرین مقدمه نسب ان بود و اولی
چنان نمود که این فقیر قلیل البضاعه و حقیر عدیم الاستطاعه در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعهٔ وقایع آن حضرت را بآن کتاب عالی

بین چنگانه

افادت آیاب حواله نماید زیرا که سهادر پرتو آفتاب فروغ ندبد و هیچ عاقل فرق در میان برابر در نگنون نهند تقدیر خوش در جنب علاء تمام عیار رواج پذیرد و جاه و جود
ظهور کنج در تصرف عقل دراهم نامسره بزیکرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم هم نفس اما تا ملکت سخن از ید بکر افضال خاقانی
و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت بر هوا داد این حکایات پرواز
داد و این روایات را بیت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد کوهر بر جبین عرض نهاد و بیت فیض روح القدس ار مدد فرماید
دیگران هم بکنند اینچه مسیحا میکرد و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است مقتضی اطناب و اطال بود اختصار را بر تبیین مجملی از کلیات و قایع بحال
سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بسیده ازمة المراد و المقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید دوش و بیان ولادت
با سعادتش در شهر و لکش کش هرچند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور همت و علو همت صاحبقران را فر مکرمت از شرح فضایل
آباء کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا امر امغول بپوسته سلسله نسب
آباء و اجداد را محفوظ داشته باولاد امجاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر رقم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب
امیر تموی کورکان را مورخان عالیشان بر این منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافة امیر تموی کورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن البلنکیر
نویان بن امیر بچل بن قراچار نویان بن امیر سوغوجین بن ایردمجی بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومن خان
بن بوقا خان بن نوبجر قاآن بن الانقوا و چنانچه در جزو اول ازین مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت الانقوا از نسل قیان بن بایافث بن نوح علیه السلام
حی پوست و چون همه از احوالات امیر البلنکیر و آبا و اجداد او از ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیز خانیان مستفاد میگردد تکرار آن مبادرت
نمینماید و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود بیت بغیر از حد و دو فواحی کش نگیرد از ممالک
دگر جای خوش و به نسیم عنایت خداوند جزو و کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شگفت امیر ترغای و امیر بیتیه و امیر ترغای که پدر صاحبقران
کشور گشاست بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکو کار و دین دار و فرخ لقا و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلار تشریف میبرد و بنسبت
بسیار صلحا و فقرا طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد و مثنوی نشستی با میل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرو نامدش سر بچرخ کبود همین
بحرانش آمد فرود و در سنه ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابو سعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال او ان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران
بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها امیر تموی کورکان در ولایت توران از کنکه خاتون که آئین شریعت
غرا در حبالهٔ امیر ترغای پسر امیر مهر و متولد گردیده در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابو سعید واقع بود و در ربیت و پنجم شعبان همسورت لاد
حضرت صاحبقران در قریه لخضرا کش وی نمود بیت یکی کرود و دیگر آید بجای جهان را نمانند نی که خدای و از طلوع آن سر سعادت پرتو
خواب قاجولی بهادر و عجب تر که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول ازین مجلد مسطور گردید و چون فیشان و یدون
وجعلناکم خلائف فی الارض پرداختن چه من نشاء و نشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای عزا انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح
گردانیده بود و ندهم از اوایل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری
میدمید و از مجاری لطایف کفتارش فروغ اهبت و کامکاری همچو شعشعهٔ برق از سحاب آذاری میدرخشید مثنوی ملی در بحر پر جبین سپهر نمایان
بود و نور اقبال مهر دمد چون نهالی بطرف چمن سؤ و ظاهر از صورتش بی سخن که روزی ببار آورد کام دل سؤ و حاصل از بارش آرام دل و
حضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره با سپ تاختن و صید انداختن مایل و مشعوف بود و با موافقان رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آنزمان
که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمهٔ از سیر سؤ و ده صاحبقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران کیتی ستان امیر تموی کورکان در ایام شباب حرم و لوحوش
در بلدهٔ کش که آن را شهر سبز نیز گویند روزگار همایون آنا میگذرانیده و در مصاحبت بعضی از امراء برلاس که قرابتیان حضرت بودند روزی بشب
بشی بر و میر سانیده در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلار تشریف برده و در آن روز شیخ سر از جیب اهمیه

وقایع سنه ۷۳۶ قیان

سنه ۷۳۷

سنه ۷۳۸

سنه ۷۳۹

برآورده گفت که امروز در صحبت ما کسی است که بمرتبه بلند پادشاهی خواهد رسید بر یک را از امرا حاضر که بوجوز شوکت و ملکت مغرور بود بخاطر گذشت که صعوه بدرجه سلطنت مراد دست خواهد داد و آنرا بر شمیر صواب نامی صاحبقران سعادت ثمار خطور نمود که با وجود این نوئینان عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب پیکر این دولت در نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طغانه جلوس خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم در کنید فیروزه مقرنس گردون افتاد و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش هوش نشان عالم علوی و سفلی رسید زمره که نخلت حزد الصاف داشتند با خود مخمر کردند که چنین مایه طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بخار پنجه بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نموده آتش بمشاورت کانون درونشان بشغال مافیت و هر یک در باب ترجیح و تفضیل خویش با قامت دلایل پرداخته سخنان باد انگیز بزبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از علم و فروتنی زده با خود گفت مدع من خود چه کسم زمن که گوید باوجود پستی این سرفرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار هستی خلیفه پروردگار چگونه صورت بندد تواضع خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده برطبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از روی مخلوق شد بلیت خاک شو خاک تا برویدگل که بجز خاک نیست منظر کل اکنون در مجلس ما نیز هر کس امروز دم از فقر و مسکنت زد فرمانفرمائی او را میسر خواهد گشت قطعه چون خاک باش و رهمه احوال پر وبار تا چون هوات بر همه کس قادری رسد چون آب نفع خویش هر کس همی رسان تا هیچ آتشت ز جهان برتری رسد امیر صاحبقران از استماع این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لاکلام بر تعقیب مقدمات جهان گیری مشغولی فرموده و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت جولان داد و پیکر مطلوب دو اسپه در ابتقال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهره مقصود چون دولت و اقبال علی السرع الحال روی بجانبش آورد و گویا هر عصوی از ذات شریفش عقلی بود مصور و هر موی از عنصر لطیفش لشکری بود جوشن زره و در شب دیجور حوادث هر گاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده هر صفحه گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر جهانگیرش هر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردیدی بیت رزمی روشن و شمشیر خونبار بیکدم عالمی را ساختی کار لاجرم در اندک زمانی سپاهی بیشمار را بعدت و آلت بسیار و در ظل رایت نصرت شعارش مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی جهانگذار و معاضدت افکار اصابت آثارش بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نامدار در طبق و لخواه در نوشتند منشوری بگردش لشکریان هر کشوری می باندک زمان جمع شد لشکری بکستر و سرپنجل کارآگهان بساط بزرگی بر سم مهمان و آن پادشاه کامیاب با صحاب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان مستوده مآثر در قبه الاسلام بلخ در سنه احدی و سبعین و سبعمایه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سریر بخنجر قدرت قادر کن فیکون مقالید ما یلت ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بعنایت ربانیت او را و ما بخنجر رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب گردانه ما اقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب ای کشورگشایش از افق حشمت نورافشان شد ولات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بیت چو خورشید بردارد از رخ نقاب ستاره نهان کرد در اندرحجاب از ابتدا زمان اقبال انتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آنخسرو فریدون فرفیقا و همواره همین دولت سوگند لشکر ملازمان موکب همایون را فیروزی و ظفر دست داد و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر بر فلک می کشید بمجرد ظهور رایات نصرت شعار او بی تعلل و توقف در قبضه تصرف آن کمتر از ذره نمودی بیت قهرمان صف آرای و کرز گران کردان قلعه کشای مفتوح و مسخر گردانیدند و از هر مملکت که همت تعرضش در آمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را گوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراء النهر رسانیدند و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی نخست فتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون کلرا از ممالک را از غاصبان و طغیان مخالفان و معاندان پاک ساخت و را و اخر سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه از توران بایران شتافته در سنه ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانیده و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه لشکر سیستان و قندهار را کشیده آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم گردانیدند و در سنه ست و ثمانین و سبعمایه امیر ولی را مقهور ساخته و سراسر او لواء اقبال را فراشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه بعراق و فارس و آذربایجان رفته بهمت عالی همت بر فتح اکثر مواضع مصر فداشت چون از آن سفر که بمورش سه ساله مشهور است

مشهور است بازگشت بجانب دشت قپچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب ۸۰۳ در موضع قندرجه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانیده و در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد و در منصف رجب ۸۰۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت و درین سفر مهم حکام ماوراءالنهر و سایر ولایات عراقین و دیاربکر را بموجب دلخواه بساخت در جمادی الاولی ۸۰۴ از راه دربند پچاق دشت قپچاق خرامیده و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را منهزم گردانیدند در اوایل بهار ۸۰۵ از همان راه بازگذر بایران آمده مملکت آذربایجان را بمیرزا میرانشاه تفویض کرد و آنگاه بعزم قندهار شتافته در سنه تسع و ثمانمائه ولایات خراسان را بامیرزاده شاهرخ سپرد و در سنه ثمان مائه میل غزا و جهاد فرموده بلشکر هندوستان کشیده و در روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه بظاهر دهلی رسیده و میان آنحضرت و حکام آنولایت سلطان محمود و ملوخان محاربه عظیم بوقوع انجامیده و بنسیم فتح و فیروزی برشحه رایتش وزیده بعد ازان عنان مستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه شنبه ۱۲ شعبان در همان حدود رحیم رحمان در دارالسلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در شهر محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش شصت ساله پای مبارکت در رکاب نصرت انتساب آورده از توران بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانیده و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آنحطه را از فرج نامی که کماشته سلطان احمد جلایر بود قهرا منتزع گردانید و در سنه مذکور بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تحنیث اشهر بایران و آذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم عالم روم ایلدرم بایزید بصوب آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه مذکوره در نواحی انکوریه میان آنحضرت و فیصر مقابله و مقاتله دست داده لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانیدند و فیصر اسیر پنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گشت اما دست قضا بساط هستی فرنگ را ازان مرزوبوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که بار حکومت روم را بایلدرم بایزید بعوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت و شوکت در آن دیار برافراز د ولیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آنمملکت را به پسرش ارزانی داشته عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آنولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوائل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار به بیت الشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بمقدم شریف مشرف گردانید ملخص سخن آنکه صاحبقران استقلال در مدت سی و شش سال از سر حد خطا تا اقصای شام و از اقصای هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین با فرهنگ بحیطه تصرف و حیز تسخیر در آورد و جبابره و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردن کشان پچاق را بلطف با عنف مطیع و منقاد خویش گردانید امیر جهانگیر جهانگشای زاد چو پا بر سریر ایالت نهاد ز سر حد چین تا حدود شام علم سکون تمام کرد از راه صلح و کرد روی جنگ در آورد از لطف ایزد یکتا سلاطین ایران و توران زمین سران دشت و برزکان چین بدرگاه او بنیاز آمدند بالطاف او سرفراز آمدند و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده باوضع کرد که دستور روزگار اکمل عقل و منشور حکمرانی صاحبقرانی را منسوخ گردانیدند و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با مراء و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای بعض و شاور هم فی الامر مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا بر سرانجام همهات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود مینهاد و بفرمود فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب العطاف میداد و پیوسته در تعظیم سادات و علماء و تکریم فضلاء و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود مثنوی چو نشست بر مسند سروری برافراخت اعلام دین پروری به تعظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکرام ایشان فزود کرم کرد با اهل فضل و هنر بدانشوران بلاغت اثر در سفر و حضر همواره زمره ازان طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسایل یقینی سعی وافر بظهور میرسانیدند و بهتمام بجای می آوردند بدانشوران بود مایل بسی بیاموخت زانیشان مسایل بسی و آن پادشاه دریادل در ایام اقتدار بسیور غالات و انعامات جهت ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امراء صدور و وزراء جیل حشم و عبید و خدم رایت اهتمام برافراخت

در تعمیر مدارس و خوانق و ارباط و مساجد غایت سعی و جهد بتقدیم رسانیده و قریهٔ معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر تباع خیر و ابواب البر وقف کرده اند غایت و نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام ضعیفهٔ طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا نبودی که سر راه بر وی کرفتی تنابران تجار و سوداکران هر بلاد و دیار بقافلهای قشنه و استعه بزیارت و در یارها بقطارهای مصاریر بندی و مرابحه بسیار بر سودا و معاملهٔ ایشان ترتیب پذیرفتی هیبت عدلش سنهٔ از معدلتش مهر فلک قاف تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر و امیر صاحبقران را بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر مینمود و هر مملکتی که فتح میفرمود بخست شطرنجی میطلبید و مهرهٔ آن صنعت را مسهول انعام و احسان میکردانید و در مجلسی که بنفس نفیس با کسی بلعب شغولی میفرمود شطرنجیان دیگر نیز بآن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود قطعه زمانی بحث علم و درس تنزیل که باشد بعض انسان را کمالی زمانی مرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص را وقع مثالی خدایست انکه ذات همتایش نکردد هرگز از حال بحالی و چون بر بحالی را زوالی معتد است و هر بهاری را خریفی مقرر در شب بیست و هم ماه شعبان سنهٔ سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار از انزار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات زندکانی آن مهر سپهر کامرانی بهفتاد و یکسال از زمان سلطنتش با استقلال سی و شش سال بود و ربا سلطان مؤید انکه مثل او شاه نبود در بیست و سی و شش آمد بوجود در بیست و هفتاد و یکی کرد خروج در شصت و هفت کرد عالم بدرود مولانا قطب الدین فردوسی و مولانا عبید الله در ایام دولت آن پادشاه جمجاه لواء صدارت و وزارت او قاف می افراشتند خواجه محمود خواجه یحیی سمنانی و خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین توقی در سلک وزراء صاحبقرانی انتظام داشتند و چون خاتمهٔ مشکین عامه بر سبیل اجمال شمهٔ از حال صاحبقران سترهٔ فضال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات معطوف کردانیده و من الله الاعانة و التوفیق انه هو الفعال القدیر علی ما یشاء بالتحقیق کفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلا

ناصبان اعلام سخن و ناظمان اخبار نوو کهن آورده اند که بعد از سهادت امیر زاده عبد الله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافت در هر شهری متغلبی شاهبازهمت در هوای استقلال پرواز داده و در هر قصبهٔ مهتری هوس و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسوتکان قراجار نویان بود در شهر کش لوای ایالت برافراخت و امیر بایزید جلایر در هجده بر مسند فرمانفرمائی نشست و او بجانبو فاسلدوز در قبهٔ الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست محمد خواجه اپردی در ترشیر خان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان کرا استقلال بر میان بسته سر بدیکری فرود نیاورد امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر سیوری در حدود و حصار شادمان لشکر با جمع اوزبند و هر لحظه با تخت بولایتی برده غرابی میکردند چون این اخبار بسمع تولغلقتمور خان بن الغ خواجه بن دوا خان که در الوس جغتای جنبهٔ پادشاه بود رسید در شهور سنهٔ احدی و سبعین و سبعمائه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف کردانید بعد از وصول بمنزل جانانق یلاق که نزدیک آب خجندست الغ تولغلقتمور و حاجی بیک ارکنوتی و بیکجیک را با فوجی از سپاه منغلای ساخت چون این طایفه از آب خجند بکذشتند امیر بایزید جلایر با تبع خلاف در غلاف کرده با ایشان ملحق کشتند و با تفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس هراس بکیانیان بخود راه بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور کورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بوده جهة انتظام مهام ایل و الوس از انجا جدا مراجعت یافته بار دوی امرا منغلا شتافت و انجماعت را که خاطر بر غارت و تاراج خنکه کش قرار داده بود بتعریر و تلبیز پذیرا مقام خشم و کین کردانیده و امرا آثار رشد و نجابت و انوار عزو جلالت در ناصیهٔ حال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده فرموده آنحضرت را محبوب خویش نزد تولغلقتمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند تولغلقتمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که باعجنا برلاس متعلق بود با امیر تیمور کورکان تفویض فرمود حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آنولایت تافته بایدک زمانی لشکر بسیار در ظل سایهٔ نصرت شعار جمع آمدند در آن اثنا تولغلقتمور خان عازم تخنکاه خود شده امرا نیز از عقب خان روان کشتند بعد ازان امیر حسین بن امیر مسلا در بیشهٔ از امیر بایزید جلایر و امیر خضر و امیر تیمور کورکان بدو طلبید که جهة انتظام عم خویش امیر زاده عبد الله بن امیر قزغن لشکر بسبز امیر بیان سلدوز کشده و امرا را مثلث علمش امیر حسین را مبدول داشته صاحب قران مظفر لوا منغلای آن لشکر کشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده

بنیاد و دگوهستان بدخشان گرفت و اکثر بلاد ماوراءالنهر بحیطه تصرف امیرحسین درآمده کیقباد برادر کچکینه و خلتانی را که همیشه شر و فساد میدانست بقتل رسانید و امیرحاجی برلاس از خراسان بازآمده بخجندنزد امیرمایزید جلایر رفت و باردیگر میان امرأ و حکام ماوراءالنهر نزاع ارتفاع یافته امیرتیمور کورکان روزی چند بسنت با میرخضر طغیوری تشریط یاری و هواداری بجای آورد و آخرالامر ازو جدا شده با میرحاجی برلاس پیوست و چون ثانیاً تولغلقتمور خان بر پرشیانی ماوراءالنهر اطلاع یافت در سنه ۷۶۳ بدانجانب شتافت و پس از طی منازل در ۲ امیرمایزید و امیرجهان و امیرحاجی برلاس و امیرتیمور کورکان بقدم انقیاد پیش رفته بارد وی عالی پیوستند ناگاه خان بجهتی امیرمایزید القتل رسانید و امیرحاجی خائف گشته بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و چون بحوالی شاکه قریه ایست از ولایت جوین فرود آمد بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیرتیمور کورکان بواسطه امیرحسین که دوست پدرش بود در مجلس خان را سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهرسبزواری متعلق شد و خان در عقب رستن تا عزم رزم و استیصال امیرحسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش باو رسید و هر دو سردار تعبیه سپاه و تهیه کار و پرداخته در آن اثنا کچکینه و خلتانی از امیرحسین روی گردان شده بخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیرحسین شده لشکریان خان صدمه قتل و نهب بطلان را تاراج و تالان کردند آنگاه بادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر بازداشت و طایفه ازامرا و سپاه جته را نزد او گذاشت و بیک جیک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیرتیمور کورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن تولغلقتمور بیک جیک دست تعدی و تطاول امیرحسین منعطف گردانیده و در بیابان جوق جوق بسر چاه ساغ بوی رسیده امیرحسین از ملاقات آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید ذکر محاربه امرأ با کل و کشته شدن جمعی کثیر به تیر اجل امیرحسین و امیرتیمور بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم جوق که کل نام داشت رفتند و قصد گرفتن ایشان کردند امرا بشصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف دادند و کل با هزار مرد مکمل کر بحیکان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از هر دو طرف دست باستعمال آلات حرب و پرخاش و کوشش آن مرتبه انجامید که از هزار نوکر کل بجز پانصد نفر و از شصت سوار امرا بهفت تن باقی نماندند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده گریز بر تیز اختیار کردند آنگاه امرا به بیابان درآمده کل بجوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیرحسین و امیرتیمور مانده بودند همه پانصد سپاه ایشان را دزدیده باوراءالنهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمانه باز خورد و آنطایفه قصد قتل ایشان کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را بشناخت و اسپ کشیده سوار ساخت و صاحبقران تا مدار آنشب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومان دیگر و یک قطعه لعل بدیشان بخشید و حاجی محمد در برابر ستاسرای و ماتیاج ترتیب نموده فولادچی نامی را گفت تا آنحضرت را بامیرحسین رسانیده و امیرحسین را سوار ساخته با تفاق موتجه بحمودی شتافتند و بآن موضع رسیده و چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند ذکر گرفتار شدن امرأ بدست علی بیک جوبانی قربانی و بیان بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد تقدیر سبحانی چون علی بیک جوبانی قربانی که بر حدود مرو و ماخان متولی بود کیفیت حال امیرحسین و امیرتیمور کورکان را شنود بشصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان برند و در موضعی موحش حبس کردند برادر کرش محمد بیک و علی بیک از جست بدایار محمد بیک را بصرف نموده بسیی لاغر و شتری عنکبوت پیکر با میرحسین و امیرتیمور درآویخت و ایشان را مطلق العنان ساخت و در آن ایام مبارکشاه بجزی با میران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت با میرتیمور کورکان داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در بازآمدن با میرحسین بخشیده امیرحسین بطرف کرمسیر بهمن روانشد و امیرتیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در اندیار رود لباس اختفا روزگار گذرانیده بخراسان رفته ملک معزالدین حسین کرت ملاقات فرمود و ملک معظم آنحضرت را معتنم دانسته اسپ خاص و مبلغ ده هزار دینار پیشکش کرد و صاحبقران در بازآمدن دویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد و حضرت معاودت ارزانی داشت و امیرحسین از این معنی وقوف یافته او را آنهوس اختلاط ملک در خاطر افتاد و بهراة رفته روزی چند بآنجا بسر برده در آن اثنا تولغلقتمور خان الچی نزد ملک معزالدین حسین فرستاده امیرحسین را از وی طلب نمود و ملک امیرحسین را بصوب طغانه گزیور دانه کرده یکی از نوکران خود را بربان شاه نام صحوب الچی تولغلقتمور خان بنابه سر را علی ارسال داشت و چون ربانشاه بمقصد

کنار آب خجند نزول اجلال فرمود

بیت
نظم و نسق بلاد برکشاد ابواب منافع امراء و بخاگیات راست وحضرت صاحب قران توقف نکرده

امیرتیمور کورکان

رسید و خان حال آل امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعه کزیو که محبسش بود از انتقال او و تفلقتمور این عذر را بسمع قبول جای داده بر پادشاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور کورکان بعد از مفارقت از ملک حسین باو را از النهر شتافته از بیم احداث گاه پوشیده و پنهان سیر میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانه خواهر بزرگتر خویش قتلق آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریه آچی میبود و از آن قریه بشب و شبانه آب آمویه رفته در آن منزل امیر تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بعتبه بارآوردند زیرا که امیر حسین از قلعه کزیو گریخته بدانجانب رفته بود و امیر تیمور کورکان در فیضان بعد از طی منازل و قطع مراحل در بهرمن منزل توقمن نکودری با امیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند و باآنکه والی سیستان بمعاضدت امیران برد شمنی قوی که در آن او و آن اورا پیدا شده بود ظفر یافت سر شت باو را بر سلوک طریق عذر باغث آمده جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داد و سیستانیان در اثنای راه بدیشان باز خورده و آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور کورکان اتیری بر دست و زخمی بر پای مبارک رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را باز پس نشانده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگریسیر شافتند و امیر تیمور جهت معالجه جراحات در خانه توقمن نکودری توقف کرد امیر حسین با نوکس وی بصوب بغلان آورد و در راه از اجوی براو بیکبارگی شکست یافته دوازده کس بموضع بیشتر تو رفت و چون جراحات امیر تیمور کورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف منعطف گردانیدند و پس از وصول بکمیز و نوکری سوبخ نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نمود و التماس توجه بجانب ارصف کنند و نگمیز در بیشتر کوچ فرموده در اثنای راه قزاقجی ولد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام موکب همایون پیوستند و چون ارصف بشرف نزول موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسید و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باقی مملکت با وی غائر مشورت کرد و خاطر بران قرار یافت که نخست بجانب قلعه اولاجور و نوکی و نکلی بوغاز از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت و در این اثنا از ایل و لان جاون بسعید مرد بلازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته عاشیه خدمت بردوش گرفته و الس ولد تومن با دویست نفر اسپه سپاه رانده صحبتی عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گرفته در میدان الچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکوبن مبارکشاه بن طوغان بن قاوان بن شرغنبن قزاجار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلایر سیدوکا و برلاس بتردد آمده اند و عازم ملازمت اند و معاودن ایشان خبر رسید که نکلی بوقا و بوقا تیمور وحیدر با شش هزار مرد صفدر بخیال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نمودند و امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی بدانجا نهاده در آن اثنا امیر جاکو در فیضان از جانب ترمذ در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتله دشمنان اقدام نموده بدین عزم فتح و ظفر نایز شدند و نکلی بوقا و معاونان او بهزیمت عنیمت دانستند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان

خذلان ماب چون امیر حسین و امیر تیمور کورکان خاطر از تعرض نکلی بوقا و ابو سعید وحیدر فارغ ساخته دو روزی چند در حدود دلخ و قندوز و بغلان و طالقان و بدخشان بسیاسا میشی سپاه پرداخته و پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ آب آمو نمودند و پس از وصول آب گذشته راه سالی سرای عازم خلتان شدند و از چول عبور فرموده موضع دشت کولک را معسکر ساختند و در آن منزل تحقیق پیوست که تو غلق سلدوز و کیمیز و خلتانی سپاه جته را سر کرده اند هیجده هزار مرد در حدود آدپل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی تا بیدبخانی واثق بوده از آن شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بجرب اعدا برافراخته در سر پل سنگین بسان شیر عرین بر ایشان تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید کمر از پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه بر حل این واقعه معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوج قرا بهادر را با پانصد مرد که بر یک از آیین هزار رستم دستان را غاشیه کش خویش میشمردند در برابر دشمنان بازداشت و بعضی نفیس با هزار و پانصد نفر دیگر بجانب بالا از آب توجه کرد و در جوف لیل مجموع آن جبل بشنا از آب گذشته بغلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب بر دروه سپهر کنار علی علم نمایان شد صاحبقران

صاحبقران گیتی فروز فرمود که برزبرجبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر روز و دیدن آن شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند
و امیر تیمور کوركان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان کجرای تکاپوئی نمود و در آن منزل آنحضرت پیوسته از اخبار رسایم این فتح مبین
بمضارب ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم آثار با دو هزار مرد دلاور برای امیرحسین پیشی گرفته چون بنداب آهنین رسیدند
اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران سید نظر را با لشکر همراه خویش گردانیده دیگر از اتوقف نموده ساعت
و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کشش ایلغار نمایند و هر یک
دو بند شاخ پربرگ از دو جانب اسپ در آویزند تا دار و غه کش کرده و عبارا بسیار نشان داده بصورت کثرت وصول سپاه نمایند و دیگر بزرگوار
برین موجب تقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاد و دار و غه فرار برقرار اختیار کرد آری چون اراده ازلی باشتعال آتش اقبال و دلتمندی متعلق
گردد از انوار تدبیر صغیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و کاه از بهر نسیم رای صواب نمای گردی برانگیزد که بحر دمشان بدان آن سپاهی بگریزد
باعی هرکس که ز فضل ایزدی بهره وراست برچهره او ز نور دانش اثر است اندر نظرش عروس اقبال ظفر هردم بهانه دگر جلوه گر است

ذکر محاربه قبی میتن و ظفر یافتن امیرحسین و امیر تیمور بر دشمن

امیرحسین نوبان و امیر تیمور کوركان بعد از انهزام دار و غه کش
بنجا طرحرم و دل خوش و ران بلده نزول اجلال فرمودند در آنوقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل آتش زینی که در چهار فرسخی شهر سبز واقع است
اقامت داشت و در خلال آن احوال تو غلتمور خان در تخلکاه خویش وفات یافته تو تمور و امیرحسین آمده بودند که الیاس خواجه غافل از انجا
برخاسته امرا بعد از اجتماع لشکر با زگشت نجز از خواجه تمش فته با یکدگر لوازم عهد و پیمان در میان آورده که طریقه موافقت
مرعی داشته بر امن خلاف نکنند و در آن اوقات روزی امیر تیمور کوركان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی السرع اعادی و مخالفان مظفر خواهد یافت
بنابران قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیرحسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیه سپاه پرداختند از انجانب الیاس خواجه
خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانیدند و در موضع قبی میتن امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران بهمتن و مبارزان دشمن شکن از هم امتاز دیدند و
کشیر از خود جثه جثه پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آورده و طلایه داران موکب عالی آغاز شبه کرده نمره از معارف خاص الیاس خواجه را
جریح و قتیل گردانیدند انگاه یکبار مژان میدان بکار تیغ و خنجر در یکدگر بسته بواب کشش و کوشش برگشادند غافت بسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیرحسین
و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان قرار نمود و بسیاری از لشکر بایش کشته گشته اعیان امرا سکندر اوغلان و امیر حسید و یوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند
و روزی چند معتقد بوده بقتل رسیدند و امیرحسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر و تکاپوئی دشمنان بداختر و اشتغال لشکر ایشان بغارت
موضع اقار در ضمان عنایت حضرت خداوند بیدار الملک سمرقند شافتند و کابلشاه و اغلان را که ولد دوجی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود بر
پادشاهی برداشتند

کشتار در میان جنگ لامی و انهزام یافتن لشکر جغتای

در بهار سنه خمس و ستین و سبعمائه که خانان
کل باصناف حشمت و تجمل روی باهمن الوس ریاحین آورد و بزخم پیکان خارجنود شوکتی را از فضای گلزار منهزم گردانید الیاس خواجه خان جثه انتقام کار
قبی میتن باجمعی کثیر از لشکر بر گردون بجانب ایل و الوس جغتای نهضت نمود و باخبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسید امیرحسین را تعبیه فرمود و آن دو امیر متین
سر بر سپاهی عرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب امد برافراختند و از آب سیحون گذشته طلیعات چشم بمور چل خود جثه و خرکها
منصوب ساختند و از انطرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب بادام را نیز معسکر گردانیده و امیرحسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از تلاقی
امد بتعبیه و ایران صف آرا مشغول گردیدند امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده بعضی جریش با لشکری هنگام
کارزار از سفندیار پیش در برانغار بایستادند و امیر تیمور کوركان با جمعی کثیر از سپاه زرهپوش در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیرحسین در هر طرف از
میمنه و میسره طایفه از اعیان امرا و بهادران را بهر اولی مقرر ساخت از انجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جثه را تعبیه کرده بمعرکه شافت و دلیران
جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداخته بیاد حمله آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیرحسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور
تهور موصوف بودند سرداران جثه جثه نگریو سر کشیده بعمل سنگ یده اشتغال نمودند و بحسب جانبیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است

ه امیرحسین

ه و کنار آب بادام از خون نوشان لبان کل از اعنابی ساغر شجاعت پهلوانی داد مثنوی نبرد صاحبقرانی عیان کردی طرب جانبخش رزمگاه تگیر تیغ ز زین تا زین کاه ز بس تیر و ز بس تیغ و ز بس گرز ز خون کاه و از لشکر جرار خانی نکردی کار غیر از تیغ و تیر ز دیغ فرق بس تیغ خوبیار دو تا کشتی ز تیرا بیشمار

ه وان زمستان از بعد دولت طلبی تمام فهمیده

بی لبث و درنگ در فضای معرکه جنگ چندان اشک از دیده سحاب ریزان و روان گردید که گویا از تاثیر گرد اثیر جوهر هوا متحیل بآب شد بیکبار فرو بارید بیت ز آشوب باران و جوش حباب همه جوشن و خود گردیده آب شد تیر تیز پرواز در فضای هوا پر بازنتوانست کرد و کمان کیانی به علت استه خاطبتلا گشته روی بکوشه آورد نیام حسام از ریخات غمام کوهر بار بسان ابا رنم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته بود خم گرفته سر بزانو نهاد و قوایم اسپان صبا رفتار بواسطه وفور لای و گل از حرکت باز ماند و اثواب از کثرت تراکم سحاب گران شده مبارزان را بکوشه نشاط قطعه یده کردند سروران جبته تا زمین همچو بحر اخضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای بط شناور شد و چون از سیلان باران انجمه مقصود مخالفان بود بحصول نپیوست ندبا از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار خاهر و آشکار ساختند مع ذلک امیر صاحبقران بقدر امکان بثبات قدم موده لوازم کشش و کوشش تقدیم رسانیده و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان بحجان سپاه الیاس خواجه خان بود بگرفتند و تا بان بها در و ملک دهمدی را معاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام دادکه مصلحت در آنست که قدم جلادت بفشرند تا بموافقت هم روی بمیدان آورده مخالفان ستیزه را مضمحل سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را با فعال سیئه تبدیل داده بود هر بار فرستاده صاحبقران کامکار را بنا خوشی تمام باز گردانید بنا بر آن امیر تیمور کورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک بقلم ستیز گوزانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز نخست سپاه بجلهٔ انهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آئین بهم رسید و کرکیان را چشم بر توقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ما وارد النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با جمیل و چشم پشت بر معرکه گردانیده اسپان ایشان بر بالای لای و گل افتاد و ده هزار از لشکر جغتای عرصهٔ تلف گشتند و مرا بجوای سمرقند و شهر سبز شتافته امیر حسین کی توقف نیاورده سری رفت و ایل و الوس خود را بجیحون گذرانید و در شیر تو منزل گزید اما امیر صاحبقران تا مدتی انگه شاید مهمی پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اغلان و جاوجی و عباس را با هفت قشون منغلای گردانیدند و فرمود که بطرف سمرقند روند و آنطایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر با جداد پیوستند لاجرم صاحبقران سعادت انتمار سید که روز نی چند بار دیگر کار بیا باید ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت لشکر منغلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده وجودش را نابود انگاشت **ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا مخرک بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری** چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب بی خطر را بنا بثبات و قرار متوطنان آن دیار مهندم گردانیدند مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریص موده در باره وجوب صیانت نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانیدند و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضهٔ تولا نازاده سمرقندی و مولانا مخرک بخاری که سرانداز نی جلد بود و ابو بکر کلوی مذاف که او صاف سربداری بروی صادق می آمدها دند و ایشان شهر را کوچه بند کرده بر جادهٔ مخالفت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند چون بر نزدیک آبان رسیدند که سمرقندیان را مستحکم کرده و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آیدنا گاه بمقتضای قضا را بر دیقانی و بادر میان چهار پایان سپاه الیاس خواجه خان افتاد و چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پر تل بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند و چون سربداران سمرقند آن مهم کلی را پیش بردند پای در وادی غرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسری همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد و از نخجوانی حالات اعلام داد و امیر حسین چون شمال و مسعود بطرف سمای سرای و حرکت آمده امیر تیمور کورکان با متقبال رسانیده و در عهد و پیمان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملک و ملت با یکدیگر سخنان گفتند و از فور تهور سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جته مصلحت وقت مبلغ و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند

مقرر گردند که دران زمستان امیرحسین در سمای سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و بخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید رایت
الشرف از دو طرف بسمرقند رونداگاه صاحبقران عالیجاه عزم بخشب نموده و در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت
و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانا زاده بترکات و متنوعات جهة صاحبقران جمیده صفات بطرف قرشی
روان ساخت کفشار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیرحسین و
حضرت صاحبقران در اوایل فصل فرودین که فرش نامیه جهة نزول سلطان کل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانیده و از فضای
هوای راحت افزای روی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیرحسین و امیرتیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار شده
هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند بعد از نزول در کان کل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مکرمولانا زاده
سمرقندی که بنابر التفات خاطر صاحبقران سوده مآثر از آن مملکه نجات یافت و دیگر پیرامن مضمون انگشته کاشانه از نو داد انقطاع شقاوت و چون
مشیت ایزد متعالی مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور کورکان گیرد آفتاب اقبال امیرحسین بسر حد زوال رسید
محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت انقصان پذیرفت در خلال این احوال روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد امرا عظام و مخصوصان
صاحبقران کردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و مخصلان بهرام صولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب ائتلاف یراق و اموال و جنگ
لای دست امرا بخزینه نمیرسید از دار آنچه امیرحسین طمع داشت عاجز آمدند و امیرتیمور دست در یانوال کشاده امیرجاکو برلاس و امیرسیف الدین
واقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که مخصلان مطلب نمیشناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید
برطبق عرض نهاد از آنجمله پاره و کوشواره خرم خاص خود او لجای رکان آغار کرد که خواهر امیرحسین بود پیش برد امیرحسین باو وجه دانکه دانست که آن اشیا
از خواص اموال بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیرتیمور اسپان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیرحسین منفعل شده اسپان را
قبول نکرد و اما گفت که من بسبای سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نمائی و امیرحسین بسبای سرای رفته بواسطه این افعال
ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند تا وقتی که امیرتیمور کورکان بادی موافق باشد پیرامن مخالفت نمیتوانند کرد بنابران
علی درویش ولد امیربایزید جلایر و فرمانا باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد و گفتوی مضمون انکه امیرتیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوردن
لشکر و ترتیب تیمشیر و خنجر مشغولست نزد امیرحسین فرستادند و امیرحسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانیده نشانی ارسال داشت
مبنی از انکه امیرتیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند زده خاتون رودتا تحقیق آن صورت نماید و اورده خاتون دختر تمشیرین خان و مادر زن
امیرحسین بود القصه بنابرین واسطه بنا نزاع میان امیرحسین و امیرتیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا او لجای رکان آغاز اه سفر آخرت پیش گرفت
و علاقه خویشی سببی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در پایز سنه سبع وستین و سبعمایه صاحبقران ظفرقرین با لشکر علاوت آئین بعزم رزم در حرکت
آمده امیرسیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیرحسین بخیال انکه مرغ دل آنصاحب حشمت صاحب تدبیر را به مکر و تزویر دام انتقام گشته
ملک بهادر وعده الفه بنابرین و اسطه بنا نزاع میان امیرحسین و امیرتیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا او لجای رکان آغاز اه سفر آخرت پیش گرفت
و علاقه خویشی سببی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در پایز سنه سبع وستین و سبعمایه صاحبقران ظفرقرین با لشکر علاوت آئین بعزم رزم در حرکت
آمده امیرسیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیرحسین بخیال انکه مرغ دل آنصاحب حشمت صاحب تدبیر را به مکر و تزویر دام انتقام گشته
ملک بهادر وعده الفه بنابرین و اسطه بنا نزاع میان امیرحسین و امیرتیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا او لجای رکان آغاز اه سفر آخرت پیش گرفت

بحل محبت که بهترین صفات خیمه اصحاب بالست بر مزاج او غلبه کرد و بهیچ بهانه جنگی نمیشد

امیرحسین

بوثیقه امیرحسین سخنان بهیوده بلجیان التفات نفرمود و امیرحسین با سپاهی فراوان بجانب الخسرو عالیشان نهضت نموده بارد یگر فاز خیل و فور
کرد و خضر خرانه دار را مجمعی که آن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون
انسب چنان مینماید که هر یک بجانب و جغانیان و لشکر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات فرمائیم
ولی شایبه نفاق قواعد عهد و میثاق مؤکد گردانیم هر چند بر ضمیر امیر کشور گیر منکشف و هویدا بود که امیرحسین درین ملامت غیر مکر و خدعت غرضی ندارد
اما بنابر مبالغه امرا سر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را بحد رعایت خرم در قرنیه توقف نماید و با
کس بتنگ چکچک رود امیرحسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقه عذر و حلف و عده مسلوک داشته فرماند تا سه هزار سوار مخفی گردانیده بجای
صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را بدست نیارند از پای ننشینند و آنجماعت در نواحی تنگ حرم با نحضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردید و دشمنان

تا قتلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور کورکان بودند آنگاه باز ایستادند و اخبر بخراسان رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران اقتلش بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با بعده وی از خیل بصوب مازندران در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بچول در آمده سر چاه شوراب منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همانروز که امیر تیمور کورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی بیحوت برتق و فتق مهمات آنجا مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتماز سر چاه شوراب قاصدان بسخندان نزد ملک معزالدین کرت و محمد بیک جوی فرمانی روانه گردانید تا معلوم نمایند که آن دو سردار با نحضرت در مقام وفاق و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند در زمان غلیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسمرقند میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مامور میکردانیدند و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه در انداخت که ملک هرات استدعا حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب بیابانه آورد چون بسخان بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکر بایشان امیر حسین خبر امیر تیمور کورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم خویش پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه بصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار موضع همراغ را منزل ساخت و ملک بهاء در با پنجهزار سوار از ایل قراونا س در قرغاشون توپه و کبند لولی علم اقامت برافراخت

ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده بر سمت هرات روانشدند بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا بقرشی تواند رسید توقف فرموده آنگاه بهمت عالی بهمت بر دفع اعداء دولت مصر و داشته عنان عزیمت بصوب بخشب معطوف گردانیدند و در آن زمان دویست و چهل و شش کس در ملازمت موکب همایون بودند تا بثبیر در سلک اعاظم امراء بخشان انتظام داشتند مانند سیورغمش اوغلان و امیر داؤد و غلات و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قپچاق و آقبوغا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن جهرسپه کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدد و اعضا و برعنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شبانه از آب گذشته و از قریه خساکشتیها گرفته بکنار آب رود تا سایر سپاه عبور نمودند و از موئید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را بتوقف امر کرده بهمراهی مبشر و عبد الله قدری براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بجراست اسپ مامور گردانیدند و با عبد الله قدار تمر تاهی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق گذشته بخاک ریز برآمد و بدروازه که بجانب خراست رسیده بقفل قفلین دست برد و روا نداشت که پس آن را بخاک انباشته اند مراجعت فرموده نظر احتیاط بر باره فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعد الله قدیموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن قلعه این است و از همان ترناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بلازمان پیوست و بر افقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلیب خندق رسیدند همه را پیاده ساخت و چهل و شش کس را پیش اسپان باز داشته صد نفر مرد دلاور باز و با نها که از بوزدالغ برگرفته بودند بخاک ریز فرستاد و تا انها را برحمتی که بعبد الله نموده بود نهاده بقلعه روند و بقفل قفلین با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بضایت فرازنده حصار اخضر بهمان تمر تاز دبان وضع کرده قلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافتند و همه را کشته دروازه بشکست و ملازمان موکب همایون بر عوکشیده بقلعه در آمدند معوفلان شوله مست سر اسیمه از خواب جستند و در عایا و بچاره حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث بر این آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی در دروازه با دقرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه مظفر افتاد و بموجب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را که در صغرسن بود در راه گرفتار داشتند تا بپیوندد و غرض آنکه چون بگیناکاه این خبر بقتیل امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافت و در همانشب محمد بیک نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت و ال از جای بسر دو روز دیگر امیر موسی و ملک بهاء در با دوازده هزار کس بظاهر قرشی شتافته آن بلده را مرکز وار در میان گرفتند امیر تیمور کورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بهمکی همت متوجه

انجا شب در میان بیرون رفته امیر جاکو ملاقی و در آن دو بیشه مستور بر سر امده در دون برنده و صاحب قران

و روز دیگر در قرشی اقامت

متوجه دفع اعدا و دولت گشت و در آن روز امیر مؤید اکلات باسی سوار که هر یک در میدان پیکار رهبر لشکری بود خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کارزار نمود
که داستان هفتخوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسپ اولجه کرده تعلقه در آورد و دو رکه بهادر ماندند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک
بهادر گریخته در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت در روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و قتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم هنر بیرون
تاختند و علیشاه و درویشک پرغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از نصف اعداطفه بوغا بهادر متوجه شیران پیشه شجاعت
کشته یکدیگر بیمثل شیر آقتیمور بهادر را کشته و او زبکی که یکی از نوکران امیر موسی بود بفرز و موفور پای در میدان نهاده قران بوغا هر دو دستش را محکم بگرفت
و بستکی بهادر بتمامش را بتمام رسانیده و امیر سابوغا ایلچی بهادر از بالای دروازه آغاز شبه کرده طایفه از مخالفان را که در آنجا بودند حصار دادند
بر قرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که پنجهزار بودند در طرف دروازه خراپای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحب
قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن مؤید با بید مجید نفس همایون متوجه اوست
تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بمعرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین نفس نفیس همتمنا
کامیشی فرمود و همی راکه بر ساقه لشکر مخالف بودند بگرفتند سپاه کوتل ایشان را بگرفته همچنان میراندند تا بملک بهادر رسید و او با سمعان آرزو و ملک آغا
که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود قدمی مسافت پیمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز برکشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگر چه نخشی است
در گذشتم مشروط بآنکه از نسوان جداشوی و ملک آنچنان را فوز عظیم دانسته بمضمون کلمه من نجا برأسه فقد ربح علیهمود و ضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران
سراغراز از عقب شتافت و با آن زنان نوکری بود عاشق تاز نام تیر و کمانی بر دست و هر گاه بآنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تاز تیر را
بر میکشید و تا عدم و قوفش در آن کار ظاهر نشود دمی نیاداخت و امیر تیمور کوركان بگمان آنکه آن مرد در آن کار مهارتی دارد و لیکن پیوسته تا بجهد
طمع در عورات تیری بذات خجسته صفات نرسد و بهدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین هنگام بار گیر صاحبقران گردون سریر را بخون گرفت
از حرکت باز ماند و دولت شاه بخشی از پی زمان تاخته عاشق تاز بنا کام تیری بلند اخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه
بدیشان نرسید و عنان مراجعت انعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور کوركان از نواحی قرلق باز گشته امیر حاجو امیر سیف الدین را فرمود
که مخالفان را تا تاشک چمکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را که گریخته پیش فرستند باز گردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران کام
دوستان بقرشی در آمده آن نرستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و اینکایت
که خامهٔ سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نموده بمشیّة بکلّف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تامل در مضمون
آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة و الدین امیر تیمور کوركان بوضوح می پیوندد ذکر تفکر و تفصیل آن غایت تائید الهی که شامل حال آن نظر بین سالک

پادشاهی بوده ظاهر میگردد و چنانچه مخفی نیست براذکیا و هبوا القادر علی ما یشا

ذکر مصالحهٔ امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله

بین الجانبین چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال با گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی را و الجایتو پدری
و جهانشاه ولد تایقو و پولاد بوغا را بخدمت صاحبقران منظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت انجبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور نفرم
شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران
کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر حاجو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بیرحضرت از موکب همایون جدا شده
بخارا سان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بخارا و نزدیک رسیدن فرا ول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که بر سر شیخون
سراعدا تازیم و کار ایشان را بطبق دلخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول نمود و بنابران امیر تیمور کوركان نیز متعاقب امرا از آب عبور کرده
با خان بایشان ملحق شد و همدران چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه با تفاق پدر زن خود علی میوری که رتبهٔ وزارت عبور

بموکب جلالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماوراء النهر اقامت گذرانیده اسپان را فربه ساخت با ششصد کس از ملازمان رستم اثر که در آن سفر
در خدمت سپهر مرتبت دیگر بسر پنجه قلوب همت عنان باره جهان نورد بدان طرف آب معطوف گردانیدند و از راه خزر بحدود قرشی رفت جمعی از
نوکران امیر موسی را که آنجا بودند کشته و در آن اثنا خبر یافت که پنجهزار نفر از لشکر قراوناس در قوزی همداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون
نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دست کاه را هفت ستون ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس در آمده هجوم نمودند و عرصه هیجا بر ضعفای
آنجماعت تنگ یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوج قرا بهادر را که از
قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر
در آمد و امیر تیمور کورکان پنج شش روز در ساغر فراغت آسوده بود در آن اثنا شنید که امیر حسین جهة آنکه تخت و نشین باجنود نامعدود در قرشی
منزل گزیده و ضعفای لشکر او بشهر سبز رسیده هجوم میبرند چنین صلاح دید که چند کاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان عزیمت
بطرف ترکستان معطف سازد آنگاه با همان ششصد سوار اقبال او را دست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند تلاقی کرده از سعد سمرقند بتاشکند
شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کبکینر و خسلای که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر
چنانچه باید و شاید بجد تمکاری ملازمان موکب شهریاری پرداخت آما امیر کبکینر و آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دون نهاد
لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور کورکان نهر ستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت اوی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده
بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده خصال امیر سارو بوغا و قبوقا بهادر را جهة استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاد و او در شش هفت منزلی
سبعة ایشان باز آمده از وصول سپاه جنة شایع گردانید و امیر حسین انخبر شنوده مضطرب گشت و بعلما و مشایخ تاشکند و مخجند توسل جست تا امیر تیمور را
بصحبت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند و بجادهٔ مستقیم موافقت رسانند و آنجماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایره خشم آنحضرت را تسکین
داده و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور کورکان غبار نفاق از چهره امیر حسین را بمکارم اخلاق از لوح خاطر فرو شست و نفس نفیس خود را
بملاقات او گشته نوکری پیشه نام را جهة اعلام آن عزیمت پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنا راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه
تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانیده چون در قتلغ نزل گزید پنجشنبه باز آمد و خبر آورد که امیر حسین سوگندان برزبان راند که نشست
بصاحبقران وافر منفعت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین بصحوب پنجشنبه بخدمت رسید و قواعد عهد و پیمان را با یمان مؤکد
گردانید و امیر تیمور کورکان عباس بهادر را همراه تورانشاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی
و اولجایتو اپردی را با دهزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روز
که امیر تیمور کورکان بطلیا باد رسید امیر موسی بگوش گفت که مزار علی با انجاست فرود آمد و سفرا آغاز تردد کرده مهتمم بران قرار یافت که از طرفین هر سردار
با صد نفر پیش آیند و با هم ملاقات نمایند و بر همین موجب تجدید رسانیده امیر تیمور کورکان در وثاق امیر موسی نزول نمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل
شده و امرا لشکر را اجازت داده هر یک بصورت خویش شتافتند و امیر تیمور کورکان نیز بقبة الخضرا کش خزامیده متوطنان آن بلده از استقبال آن نسیم عدالت
از نو جانی یافتند ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور کورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان بنا بر مخالفتی
که میان ایشان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از مهر مصاحبت صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب مملکت بدخشان
و ملک حسین کرت از حضور توقف یافته فوجی از سپاه خود را همراه بابکبدو و ملک شیر خان فرستاد و تا دست بقتل و تاراج برآورند و جزء بعدی غوریان
بسمع شریف امیر تیمور کورکان رسید جهة تادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آنجماعت خبر وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هراة آوردند و امیر
صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و در عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای
انعطاف داد و امیر تیمور کورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار بعد از یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند
و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آنخطه را از حیطهٔ تصرف پولاد و آقبوقا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از انسفر مقضی الوطر مراجعت نمود و امیر

ساغرچ

اجلایر

امیرحسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان فلج را تعمیر نماید و از سالی سرای بازپرداخته آن بلده را دارالملک سازد و امیر تیمور گورکان باو گفت که عم شما امیرزاده موسی بر کن سکن پدر خود کفته سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بر وی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سران داعیه در کذرید امیرحسین این سخن را سمع رضا نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش ببلخ برده آغاز عمارت کرد در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بجنبال تاخت و تاراج ماوراء النهر باب شیرو آمده اند و امیرحسین عازم دفع اعدا کشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان بجانب آهو یه عبور نموده در آخر همان زمستان مغولان با یکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد ازان بتحقیق پیوست که شابان بدخشان ولایت قندز را غارتیده اند و امیرحسین با امراء لشکر بان عازم دفع ایشان کشته چون بکشم رسید بفرش خویش توقف نمود و جهان ملک را که پرسش بود بمصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایه آثار اقتدار ظاهر کردانیده بسالی سرای نزد امیرحسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کبتر و ختلانی و شیخ محمد شاهان شلدوز که در آن طرف آب آمش خلاف مشتعل کردانیده عزم رزم امیرحسین داشتند مکتوبی با امیر تیمور گورکان نوشته ازوی استمداد نموده بودند آن نوشته بدست امیرحسین افتاده بود و را یا میکه صاحبقران کشورکشای بسالی سرای رسید مطلع میداشت که امیرحسین آن نامه را بروی ظاهر کردانده تا امیرحسین آن را سرسته انکشود و این جهه غباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن اتحال چند سخن دیکر که دلالت بر نفاق امیرحسین میکرد بکوش امیر تیمور گورکان رسید بنابران روزی بر بارهٔ کردون خرام سوار شده با امیرحسین ملاقات نموده بوسیلهٔ از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیرحسین در کنار آب سوارهٔ ایشان بود پیش ورفت اما قبل از انکه اظهار مافی الضمیر فرماید یکنفر از طرف آب آمده آهسته با امیرحسین کفت که یاغی نزدیکست و امیرحسین روی بصاحبقران جنکجوی آورده کفت باید کهی تا خیز از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنک و باد حمله کذران سنک دشمنان خاکسار را ذرهٔ وار متفرق و پریشان کردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیکر از خدم که پیش رفته اند عهده این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیر تیمور گورکان چنین بوده بتقدیم رسانیده چون بارها و منعلمای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کبتر و شیخ محمد بیان سلدوز و سید عثمان رسید مقابله و مقاتله را قرین مصلحت ندانسته از راه قبتر کبتر بطرف الاغی رفت و زنده چشم اورا تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب جغتو کرخیت و امیر تیمور گورکان اورا کاسیتی کرده منظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

کفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیرحسین بن امیر مسلا کرت ثانی

چون بنا بر سبقت قادر که کلام معجز نظام والدیوتی ملکه من یشاء بر اثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت میکند زد یک بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران سعود خصال را فق استقلال طلوع نماید و این معنی بر عروج جاه و جلال امیرحسین بن امیر مسلا موقوف بود امور ی که سبب تنفر قلوب جمهور نزد یک و دور میشد در شهور سنهٔ امیرحسین سر بر زد از جمله انکه بسبب اصاحبقران عالی مرتبت در مقام عذر و خدیعت آمده خواست که بهنکام فرصت دست بردی نماید و تواچیان فرستاده تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطهٔ کش بسلخ برند و شیرین بیک آغا را که خواهر صاحبقران و الاکهر بود بهانه انکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر جاوورچی را در سر شراب کشته و کریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک مصاحبان آنحضرت انتظام داشت باکوچ طلب نمود و بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات نالایق امیر تیمور گورکان را خبث باطن امیرحسین بتحقیق انجامیده همت عالی نهمت بر دفع شر او کماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظماء و ارکان دولت بدل قوی و اهالی فسیح شعار خلاف امیرحسین ظاهر ساخت امرا و نوئینان را لوس جغتای کرا کمال میل و رغبت امیرحسین بقبول و منتظر فرو دند و از باس سطوتش لحظه بفراغت نمی غنودند درین معنی با صاحبقران کیتی ستان همداستان شدند و قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد کردانیدند و امیر کشورکشای باجتماع لشکر ها فرمانداده هندو قرقره را بطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطهٔ کش نهضت فرمود و امیر موسی را در قول بعیش و نوش نفیس و مقدمهٔ سپاه چون حوالی خجند از غبار موکب ظفر آثار مشکبار کشت امیر موسی بهمراس بخود راه داده بکریخت و صاحبقران کامکار کردون اقتدار وجود و عدمش را یکسان انکاشته کرده بوغ غمش افغان و امیر مؤید و حسین برلاس جمعی دیکر از اعیان لشکر فلک اساس را منعلمای و قول را بنظر طلعت همایون بیاراست و چون سپهر غمش بتردد کهنه رسید هند و شاه و خلیل که مقدمهٔ سپاه امیرحسین بودند سیاهی ایشان را دیده عنان کریز بصوب بلخ منعطف کردانیدند درین اثنا عالی جناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیل ائمهٔ معصومین استظهار آل عبا و تسی امیر سید برکه که در سلک اعاظم شعار مکه انتظام داشت

بشیراز پیشتر ۲

روان شد ۳

ساخت ۴

و در آن ایام جهة اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق ملتمای خواجه جواب نیافته بود و از آب آمویه عبور فرمود و در موضع بیاکه بسبب فرخی زمین واقع است بملاقات صاحبقران مجسته صفات فایز شده و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرد و در زبان فصاحت بیان کذرانید که توجهة حیث شئت فانک منصور حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل و ما یعد من بذل القبول دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف حرمین را بخدام آنجا سپرده مقاماش مسلم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شایسته اورنگ و تاج نمایان اوراج رسید شیخ محمد بیان سلدوز و هندوی قرقره موکب همایون پیوستند و در منزل علم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو بردی که از قبل امیر حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال ایشان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو خلخالی و هرکس از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر باس کردون اساس آمده بقدر بساط بوس مستعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والانژاد زهر کشوری سروری روبنهاد پی حدمتش بسته هر یک میان برای دعایش کشاده زبان و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران سعادت اوصاف بسیورغمش اعلان و ولد ارشمند خان را که از نسل اوکدای قاآن بود بپادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چندروز بخشن و سور و لهو و سرور بگذرانیدند و بعد فراغ از آن امور متوجه بلخ گشته و در آثار راه امیر زنده چشم که حاکم شیرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحبقرانی بتایید آسمانی در ظاهر بلخ قبة بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده بنای در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار فوجی پیاده و زمره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاهزاده شجاعت آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور بر پیشان تاخته با وجود صغر سن موجی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب تعجب دوست و دشمن شد و جهة اصابت عین الکمال تیری بپیشت پایش رسید که از جانب دیگر سر پیرون آورد و چون آن تیر پیکان را از ران بیخی در آتش تافته جای زخم را داغ کردند شاهزاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب نظر نمود و روز دیگر که شهریار اعظم المعدلة آفتاب بیرق زرنگار افراخته بعزم تسخیر قلعه فیروزه کار کردون از جانب دروازه مشرق نهضت نمود و راه فرار چشمی که بر بروج آنحصار قرار گرفته خود نمائی میکردند بکبتو دصاحبقران کامکار اعلام جنگ و پیکار را ارتفاع داده روی بقلعه نهادند و از جانب امیر حسین طایفه از ابطال جلادت تیغ حسارت آخته از شهر بیرون تاختند و بعقد معرکه و لوازم ستیز و آویزی آورده آخر الامر مسلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده در حصار فروبست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از کمال مکاره اخلاق قطع امید دارم که بجان امان یابم تا بخدمتش مشرف زیارت بیت الله در یافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و آثام قیام نمایم صاحبقران جهان این ملتمس را بسمع رضا جای داده و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف خواهد برود و اما امیر حسین برین بخن اعتماد ننموده میان خوف و رجا بشی باده ملازم از قلعه بلخ بیرون آمد و نوکران را به تهیه مشغول ساخته بالای مناره مسجد جامع شهر کهنه کرکیت و چون صبح صادق رسم غمازی بجای آورد و خجسته خورشید طلعه هندوان شب را سحر کرد و سحقی که اسب کم کرده بود در طلب گم شده خویش هر طرف میگشت بجا طرکذرانید که مناسب است که بر بالای این مناره برایم و اطراف و جوانب را دور از احتیاط نمایم شاید که اسب بنظر من در آید و باین خیال روی بالای مناره آورد و امیر حسین را آنجا دید و شناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت هر کز مشتی کند م بریان بهیچ پهلوان نمیداد و در آن محل از خوف تهور کفی مروارید علفدان در دست آن شخص نهاده و بموا عید نیکو او را امیدوار کرده در کمان سرخویش شرط مبالغه بجای آورد بیهمات بیهمات شتری نومند بزر کوه الوند چه سان نهان ماند و آتش سرکش او بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب کرداند بعضی از خدام واجب التعظیم در بن محل این بیت را نوشته اند و الحق نهایت نیکو قرینه نبیت بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من اینجا مکنید م اشکارا

العصه چون آن شخص از مناره بپایان آمد فی الحال آبستان صاحبقران عالمیان او دیده کیفیت حال بعرض رسانیدند فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که کروه انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزیده و بنا بر آنکه کرکث اجل دست در کریبان جانش زده بود اندکی از ذوام جانش بیرون ماند و طلبکاران بالای مناره شتافته او را یافته مراجعت کردند و پی بشکاف دیوار مسجد برده و امیر حسین

و امیرحسین را که سرنخجت دارا و اسکندر فرود نمی آورد دست و گریبان بسته بارگاه صاحبقران جمجاه درآورد و تیغ کدام سر که بران آستانه خاک نشاند امیر تیمور کورکان را چون چشم بر امیرحسین افتاد روی با مرا آورده گفت که من از مقام رحیق خون او در گذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان امیرحسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو خللی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیرحسین را بمن بیاید سپرد تا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور کورکان در شکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحبقران ظفرقرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیرحسین آمد و رقت فرموده قطرات عبرات بر رخساره مبارکش روان شد امیر ولجایتوادی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود گریه حضرت را امارت نجات امیرحسین از گرداب بلا تصور کرد و بگوشه چشم بجانب امیر موید و کیخسرو خللی اشارت نمود و ایشان غرض پرکار دیده را دریافته دانستند که عقب امیرحسین شتافته باسیقصال آمال اقبال او پرداختند و رشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن همه فارغ ساختند قطعه کدام دوخته اقبال سر بچرخ کشید که صرصر حدثش عاقبت نزیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای ننکند دو پسر امیرحسین خان سعید و نورروز سلطان باغانی که دست نشان او بود همه روز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهانملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در رغبت متوجه عالم آخرت گردیدند و جریکه منصور بر قلعه بهند وان استیلا یافته خزاین و دفاین امیرحسین را با خواتین و متعلقان او بار دوی همایون رسانیدند و آنحضرت سراسر ملک خاتم دختر قزان سلطان خان و الوس آغانبت امیرسیان سلدوز و اسلام آغانبت امیرخضر سیوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سوچ قتلق آغا دختر مشیرین خان را بهرام جلایر ازدواج داشت و دلشاد آغا از بند چشم و عاد ل ملک دختر کیقباد خللی را با میرجاکو و دیگر قتایان و دختران امیرحسین را باز دواج امرا و مقربان نامزد فرمود و بناعروسی است بدهر که بر روز دست در آغوش شوهری کند و حریفی است پرشیم که هر ساعت چشم بر دیگری افکند بیت دل برین پیرزن عشوه گر در مبند نوعروسی است که عقد بسی دامادست و این واقعه علمی در رمضان سنه بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید **کشتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و امانی** قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء مثنوی مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر جهز علیم مملکت میدهد بدین داری نیک بختی حمیده آثاری که فیض عدالتش عالم چون بهشت ارم شود و حرم علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد ز آب شمشیر عدل و تیغ جهاد گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد خرمن عمر دشمنان سوزد ز اهتزاز ریاح لطف کریم و زهبوب نسیم چون سیم دوستان را وعده نوجانی رسد از وی بهر یک احسانی نظرش خاک را چو زر سازد کار خلقی بیک نظر سازد از کرم اهل علم و تقوی را معتقدایان دین و دنیا را بر خلایق دهد سرافرازی خود بایشان کند هم سازی بنود غیر مکرمت کاشش پرهوداری وفا جاهش در ره دین که هست بیجا هیچ نکند غیر خیر و احسان هیچ و چون صاحب دولتی چنین و در آن زمان میمنت آئین عزیز صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور کورکان کسی نبود و در آن ایام که فراشان قدر و قضا بساط جهانبانی امیرحسین را در نوشتند نشان دیوان وا تدیونی ملکه من یشاء منشور خلافت مهور توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت ییل کرسن شهر نفیش بسی و چهار سال شمسی سپیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار الاولا و خیر الانام سید برکه و قدوه اتقیا و ائمه اثنی عشر خان زاده ابو المعالی و خان زاده علی اکبر و اعیان امرا و الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد و لد بیان سلدوز و امیرزنده حسم پردی و امیر اولجایتوادی و امیر خضر و خللی و امیر داود و قتلغات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بخشائی و غیرهم از اشراف و اعیان که در قبضه الاسلام الحج مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشور گیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوکب طالعش سعود و در زمانی مثال اختر و لمعش طالع ازواج مقصود تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت داد و سران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا و ثنا کشادند و منشور سراسر دلیران توران زمین کشیدند صف بر سیار و یعین پی تهنیت یک بیک همگنان زبان بر کشادند زانو زنان که شا با زیب و فر تخت و تاج جهان تا جاودان زآدم نتاج زابند کانیم از جان و دل ولی بندگانی ز خدمت مجمل نه ما چاکرانیم و تو شهریار که مانند کان تو خداوندگار و چون حضرت صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیرحسین را که سالها ربیاء بدست حرص ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع

طراب الحاجی

ارکان دولت واعیان حضرت وطبقات حشم وطوائف خدم را مواهب فراوان وعطایای بیکران داد طبیعت رعیت را نصافش آباد شد بخشش سپاهش همه شاد شد وهر یک از امیران وبخشان را که لوازم خدمتگاری ومراسم جان سپاری تقدیم نموده بودند بمناسب بلند ومراتب ارجمند مفتخر وسرفراز گردانیدند وچون از مثال این مهام بپرداخت حکومت بلخ را بامراد پسر جوانخام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس مانند را بمشمول انعام واحسان ساخت وبعمارت شهر وحصار مشغولی فرموده ابنیه سپهر مقدار طرح انداخت **ذکر مخالفت زنده چشم اپردی وکشته شدن او بتقدیر ایزدی** امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از رکوب همایون تخلف نموده بود بعد از استماع خبر قتل امیر حسین رو بجنگ در کستان سر کردان بود وه بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شیرغان بزنده چشم پیوسته او با مخالفت صاحبقران مظفر لوا باعث محرض گشت ودر سنه ۷۷۳ که صاحبقران کشورکشای قرلیغای فرمود زنده چشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند رفت وامیر تیمور کورکان خواجه یوسف ولد او لجایتو اپردی وتمایان بهادر را جهة تبعیت زنده چشم بشیرغان فرستاد وآن بیخردان ایشان را مقید کرده وانجز بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش خشم خسروانه التهاب یافت وبالشکر ظفر آثار آب آمویه گذشته عنان بطرف شیرغان تافت بعد از محاصره آن بلده زنده چشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اپردی وبعضی دیگر از اعاظم نوئینان را شفیع جرایم خود ساخت وانجا زبان شفاعت کشاده امیر تیمور کورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانیده وسپاه دست از محاصره بازداشته زنده چشم نی مردود نی زنده از قلعه شیرغان بیرون آمد وامیر موسی را همراه آورده باستادگان پایه سریر سلطنت مصیر سپرد وبادشاه پوزش پذیر زنده چشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شیرغان را در قبضه اختیار او نهاد وعنان عزیمت به صوب ماوراء النهر بانعطاف داد وچون بشهر سبز رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بشریفات فاخره بیاراست وحکومت ایل والوس اورا بوی مفوض گردانید ودر سنه ۷۷۴ کرت دیگر زنده چشم باغوا وخاترازده ابو المعالی ترمذی یاغی شده بترمذ رفت ودر آنجا دست بغارت وتاراج برآورد وانجز بعرض صاحبقران عالی گهر رسید حسبای بهادر وارغونشاه بوردالیغی را بالشکری بلبیت همه با دل شاد وبا ساز جنگ همه کینه افروز بانام وننگ بدفع شر مخالفان بداختر نامزد فرمود وچون شیرغان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته ببراب آمویه از گشتیها پل بستند وجماعتی از ایشان شب سپای فرار از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند وچون زنده چشم با بسیار خیل وچشم سیاهی سپاه نصرت قرین دیدند بر سیدند وروی بصوب کریز آورده بر سر حسبا ختند وبعد از انکه میان پل رسیدند آن طرف را مانند حال خود خراب یافتند ومتحیر گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت تیر باران برآورده وآن بدبختان خذلان مآب روان در نهیب واجل در شتاب خود را در آب افکندند وجمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان در میان آب جان دادند وزنده چشم با دلی پژمرده وزهره از مردم افسرده بسا حال خجالت رسیده خود را در شیرغان انداخت وباستحکام برج وباره وفصیل ودروازه پرداخت انگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گران اساس بمحاصره شیرغان فرستاد وامیر جاکو فضل مستان در آن کار بپایان رسانیده چون طلیعه لشکریها بر روی نمود زنده چشم بپای عجز واضطرار از چهار دیوار حصار بیرون آمد وامیر جاکو او را همراه خویش بپایه سریر اعلی برده زبان بشفاعت کنا هاش بگشاد وامیر صاحبقران کرت دیگر از سر خون زنده چشم در گذشته کوشش را بادر نصیحت وپند بیاراست وسرش را از افسر امنیت بلند ساخته کمر زرینش بر میان بست وخلعت فاخره در قامت قابلیتش بپشانیده اسپ تازی نژاد انعام فرمود وهمدرین سال صاحبقران سوده حشال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن دیار مظفر ومنصور عنان بمستقر سریر سلطنت سیر معطوف گردانیدند در منزل آدون کوری شنیدند که زنده چشم وابو اسحق ولد خضر سیوری وامیر موسی وجان زاده ابو المعالی ترمذی وشیخ ابو اللیث سمرقندی باهم عهد کرده مصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آن آفتاب جهانتاب گزندی رسانند وامرا ایرغو حسب الحکم انحضرت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش وبثوث گناه امیر موسی بشفاعت سرملک خانم که خواهر زاده او بود وپسر خضر سیوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حبالهٔ نکاح داشت از سیاست نجات یافتند وجان زاده ابو المعالی را انتساب بخاندان سلطنت دستگیری کرده اما موجب حکم جلاء وطن اختیار نموده روی بهرات آورد وچون بر دولت بسیار بر مزاج خواجه ابو اللیث مستولی بود مقرر شد که بکده رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت هوا آن سرزمین اعتدالی در افعال او پیدا شود وزنده چشم را معتقد

مقید بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت بیت نبرد خرد این سخن دور نیست که زندان دشمن برازگور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور کورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه الحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم حسین صوفی قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون

الحضرت را

از ضبط و نسق اولوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت انداخته طغه تواجی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیون متعلق باولوس جغتای دارد باید که آن را بدیوان سپورغمش خان بازگذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرد و گفت که من بنده مملکت را بصر شمشیر تسخیر ساخته ام بحرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علیه این جواب را بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده الحضرت خواست که علی الفور عازم خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کسی که با وجود فنون علم و عمل شرف ملازمت صاحبقرانی بطراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت متفرقه و پریشانی بتدبیل یابد و اجازت طلبیده تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار رسانده در حضرت یافته بدانجانب شتافت و چنانچه سزاوار حال علماء دین دار تواند بود در طایف نیکخواهی و خیراندیشی تقدیم رسانیدا

وسیصد

حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرموده و چون از بخر کوش هوش صاحبقران عالی کهر رسید در سیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه سنه ثلث و سبعین و سبعمائه بود بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین با سپاهی ظفر قرین عازم خواندم شد و چون بانچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر محل کات انداخت داروغه القلعه پیرامحوجه با سیاول باتفاق قاضی خیوق در حصار غزنده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال آثار روی توجه بقلعه نهاده و دست باندا ختن تیر و اندن تیغ براورده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و انچه نیافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول نواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عطیت معتدورا و نیست لاجرم قاصدی با تحف و هدایا نه بدرگاه عالمیان پناه فرستاده طالب مصالحه شد در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من متوجه گردم و امیر تیمور را مغلوب کردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید لشکر خود را یاساییشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه بضرب انجام بتاخت رفته بودند و صاحب قران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قادن که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و بعد از آنکه شدگرده چون نایره قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون بآچی کلته و جرغتو و شیخ علی بهادر و امیر موید و اقبوغا و رهبا در دستای بهادر و ایلچی بهادر را بسپاه نوش آبنای بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق حدیاد فنا شد و دیگران در ضمان صحت و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و بعاقبت بنجاعت صاحبقران عالی نصرت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد تا شیخ محمد پسران سلدوز مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بثیمنان خاکسار آورد و اتفاقا کار از کار گذشته حسین صوفی قرار برقرار اختیار فرموده شهر شاقت و از غایت غم و اندوه مریض شده بهمدان دوسه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و از کردار برادر ابراز ندامت نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بشرایط اقران داد مشروط بانکه دختر را در خوداق صوفی را که سوین بیک نام داشت و از دختران اوزبک در وجود آمده بخان زاده مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر و بدو یوسف ثبت داشته قبول نمود که هر گاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خاتون زاده را بسمرقند فرستاده آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرموده و چون بولایت کجاس سید کیخسرو ختلانی را بموقف پیر غو حاضر گردانیده و کناه را بآن خون گرفته ثابت گشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت او بحق واصل گشت و خضر سوری بخوارزم شتافته و یوسف صوفی را اتفاقا و سوسه کرد که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور کورکان آن پیشان بزم در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار در فضای دشت و کوهسار اعلام حضرت آثار برافراخت باسپاهی افزون از ریگ بیابان خوارزم بعزم یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بکدو آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و مهر گونه وسائل و نوبت دیگر صاحب قران عالی کهر را از مقام انتقام بکذرانیدند و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور کورکان بمقتضی دولت مراجعت نموده

در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس نیل هنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوی نامیه را بآوردن عساکر عروسان گل و ریاحین مژده گر صاحبقران ظفر قرین امیر بایکار بر لاس زاده اولاد لالا مین قراچار بود و امیر داود اوزون و لجایتور اجقه آوردن خانزاده بخواندم فرستاد و یوسف صوفی را مراعظام تعظیم و تکریم نموده خان زاده را آنچنانی که از آن لائق تر نتواند بود مصحوب ایشان بکیل فرمود و حضرت صاحبقران قرقیناخاتون را که عروس پسر قید و خان بود با دیگر خواتین حشمت آئین و نوئینان و امراو سادات و قضات و علما با استقبال فرستاد و کرت دیگر سکان آستان سلطنت آشیان بزم ترتیب اسباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده رعایا و محترفات دار السلطنه سمرقند را آئین بستند و چون عماری آن کوهر کان خانی بشهر در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان و منشور بدقت نظر جهة آن کار اختیار کردند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید مجلسخانی را باخویشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان بتهنیت و ثناخوانی و دست نیاز بکوبر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند بیت

بس کوهر نفس که هر روز ز هر چه دیدش دستها مانده شد ز زیر چیدنش
جشن و انجم بحلوتخانه مغرب مزامیده و در جمله سپهر عروسان کواکب جلوه کرکرده اجتماع نیرین سپهر نامداری و معانقه سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاده میان ایشان محبت و موانست بالکمل و بهی و احسن صورتی دست داد مثنوی

جهانگیر شهزاده کامکار کرفتش بصد آرزو در کنار چه خوش ساعتی کز سر کام دل نشینند باهم دو آرام دل
چه خوشتر از آن در سرای سپهر که گیری در آغوش شاهی بهر خوش آن روز و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار

گفتار در بیان بعضی وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال صاحبقران سعود خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عازم مغولستان مرصود بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه بدار الخانیت روان شد و چون رباط قطقان محل نزول موکب همایون کشت شاه پرنده بر بنه دست استیلا بر آورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان العالم بقی و چراکاه عدم پر دبناران حضرت سمرقند مراجعت فرموده انعقاد توقف کرد که سورت برودت کمتر شد در دوشنبه غره شوال موافق اوایل نوشقان نیل بار دیگر متوجه جنبه کشته جبه و دو امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را منغلای کردانیدند و دران یورش قرا الدین دوغلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتر نبود از دست برد سپاه منغلای بکشت یافته پای او بار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع پای تاق رفته امیرزاده جهانگیر را بمنزل اوج فرمان عنان بازکشید و قرا الدین را در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا کردانیدند و تمامی منازل او را بغارتیدند و خاتون میرشاه الدین بویان آغا را با دخترش دلشاد آغا اسیر ساخته بالای قراقماق بنظر پادشاه باتحقاق رسانیدند و صاحبقران مظفر لوا دلشاد آغا را در سلک سایر ازواج معظمات منتظم گردانیدند و چندروز بعیش و سرور گذرانیده بعزم قند بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه غدری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش با تش خشم و تمکن سوز محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه مطابق لوی نیل بار سیلی که هیچ یک از امرا خان با خاطر آن زبان نکشاده ند امیر تیمور کورکان پادشاه فرا و بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر سارو بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغای و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آئین جهة استیصال قرا الدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون پایه توق آفتاب شرف صاحبقران آفاق سایه نزول بر موضع سه پایه انداخت ترکمن ارلات باغی شده بگذروان کریخت و فولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکمن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسیده ترکمن ساعتی بخنبک ایستاده از ضرب پولاد تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد و رکابیشی ترکمن هر کشته خود را تنها بوی رسانیدند و رکن جانش را بطبق دلخواه ببریدند و مظفر و منصور بارد وی همایون مراجعت نموده از جماعت مراکه بجانب جنبه رفته بودند سواری بوغا و عادلشاه بخیال استقلال اندیشه خطا خاتای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل جلایر و قپچاق بظاهر سمرقند شافته آغاز محاصره کردند و امیر قبوقا که حاکم آن بلده بود خود را محبوط ساخته جهة اعلام اتحاد صدای همعنان برق بار نزد امیر تیمور کورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بقرسباط بوسیخاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود و بنابران رایات ظفرنشان بموجب کلمة العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر بسم منغلای پیش تر روان گشت و شاه زاده در موضع کرامینه بدشمنان رسیده بر ایشان غالب آمد و سارو بوغا و عادلشاه کریخته بدشت قپچاق رفتند و ملازمت اوزبک خان پیش کرفتند و بعد از دوزی چند در وقتی که اوروس خان به ییلاق رفته بود او چی ایلی را که در دشت قپچاق از قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و قمر الدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا تحریص نموده که باره دیگر

انگاه سنه ۷۷۵ م

صاحبقران سنه ۷۷۵ م

دشت قپچاق سنه ۷۷۵ م

بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان کتصرف امیرزاده عمر شیخ بود درآمد و هزاره قداق ازشاه زاده و کروان شده بوی پیوستند و امیرزاده شیخ در کوهی متحصن گشته شخصی که دانشمند نام داشت جهة اعلام احوال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قرالدین بازگردید و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کیمن ایلتیا دوچون امیر تیمور کورکان بآن مکان رسید از کیمن قرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بتکاپوئی اعدا روان فرمود و نفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قرالدین با آن چهار هزار سوار اسوه از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام کشیده بفور هر چه تمامتر بستیصال حیات صاحبقران عالی کهر او جهة همت ساخت حضرت تبلغین ملهم دولت مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان الهام بیان گذرانیده و بهادران موکب ظفر نشان را باستمالت داد و نفس بایمان روی بر دشمنان دون نهاد لاجرم چنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر بقدرت و فیروزی شامل حال صاحبقران سعود ه ماثر گشته مضمون فان کین منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده مخالفت آنحال امرا و لشکریان که یکفیون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکاپوئی قرالدین معطوف گردانیدند و در ان صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساخته ایل و الوس او روی بازپس نهادند و بجانب اوزکند فرستادند و قرالدین و سایر بوغا و عادلشاه در سیکیر بنجاح بار دیگر بهم پیوسته خواستند که بالجمعیتی سازند که ناگاه امیر تیمور کورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوج قرا بها در عقب قرالدین باخته از پی او باز گشت تا ببر دو تنها ماندند و قرالدین عطفه عنانی کرده تیری براسپ اوج قرا زد که از پای درافتاد و اوج قرا سپر در سر کشیده و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قرالدین او را بدشنام دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی از همچو منی باین قدر راضی باش و باز گرد و اگر نه در ضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که یک وجب در سنگ نشست اوج قرا آفرین نموده پیاده باز گردید و این سر گذشت را بعرض رسانید و درین یورش امیرزاده عمر شیخ و حفتای بهادر بکاشغر رفته آنخطه را از خضر خواجه و غلمان و حدا یداد مخول بستاندند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان باره جهان نورد بتسخیر سریر سلطنت و استقلال معطف گردانید جهة اصابت عین الکمال نامل زمانه غداره نیل طلال بر چهره احوال حدائق آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران ظفر فال در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنهایت هوشیاری باز داشته بود و در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جاده اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض خیان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنار راه خوابها پریشان دید و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه باوقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده و لباس عزا و ماتم پوشیده باجزه دست تسلیم و رضا در جیب شکیبائی زد و جهة ترویح روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقد شریفش عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر میرزاده جهانگیر بیست سال بود و از او دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خان زاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملکت آغا خواهر الیاس خواجه و او بعد از فوت شاهزاده بچهل روز متولد شد و وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع وسبعین و سبعمائة اتفاق افتاد و از وقوع انحادثه امیر سیف الدین از سر انجام امور ملک و مال متفکر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان قراچی سر کردان است و آنحضرت برانخواجه کوکلتاش ایلچی بوغا تاز نزد کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در آفسو ماگرفته گشتند و سایر بوغا که با تفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راه بمنهای پناه بدرگاه جهنر و کیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرایم گذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران و الاکهر عازم بستیصال قرالدین شده محمد بیک ولد امیر موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و امیر تیمور بهادر منغلای ساخت و ایشان تا موضع آبی کول رانده و بقرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور کورکان درین یورش تا موضع قوجقار شافته توقمش خان که از پادشاه دشت قپچاق اوس خان توهم نموده گریخته بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اغراز و احترام و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از قوجقار بسمرقند شتافت حکومت ولایت تغناق و حجران را بر توقمش خان ارزانی داشت و بعد از انکه توقمش خان در آنولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا و لداروس خان لشکر بسرش کشیده و میان ایشان جنبک بوقوع انجامید با وجود انکه قتلغ بوغا

انتظام

در انشار کرده فرتر خورد و عزم عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان بازنرد حضرت صاحبقران سر افراز رفته کرتة بعد اخوی خدام ستة
سدره اتمام اسباب پادشاهی او را مرتب ساخته و او را بصحبت فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان کریخته بر دست خود خرگی خورد و پای او
او می گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از غایت خاک و خاشاک بستر و بالین کرد و در آنجا امیر ایدکو بر لباس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی
ستان متوجه صحرای بوردان جنگل رسیده او را از نالهٔ شنیده و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را در لحاف خود جای داده و همراه گردانیده
بهمرقند رسانیدند و خسرو صاحبقران تایید بتجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالمپناه رسیده توسلها
نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روسیهٔ ما را
آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانیدند و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای ازاز منزل
خیام حضرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بسغناق رسیده فرود آمد در آن اثنا سیر سپهر تیر گردخیان اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند
فرو نشیند ابری پراکنده آنقدر برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال حرکت نبود بعد از آن حضرت صاحبقران بارق تیمور
وختای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شتابند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در تمام
شب با پسر اروس خان قتال نمودند تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خورد و آغاز شکست کرده بارق تیمور و ختای بهادر شربت
شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری کشاده یافته بران تیمور ملک اغلان رسید بنا بران عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد ازان با روس
خان بی اگنده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد باز گشت و صاحبقران گیتی ستان نیز عزم و دلخوش بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر رو
بتاخت و دشت قپچاق آورد و پانزده فرسخ مسافت قطع کرده صبح دوشنبهٔ بحران قشون پسر ایل الوس اروس خان رسیده ایشان را غارت کرده باز گردید و
مقارن اتصال آروس خان بمقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتا قائم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحب
قران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قپچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست
داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و در اپسی خنک اغلان نام که صاحبقران کردون غلام در وقت وداع با و بخشیده بود سوار گشته
خود را بهمرقند رسانید ع یکبار میرد هر کسی بچاره چند بار با امیر تیمور کورکان چون توقتمش خان را بر همنوال دید مجدد بر توقتمش التفات بر تدارک حال
احوالش انداخته توقتمش تیمور اوزبک و پسرش بخت خواجه اوزبک تیمور و غیاث الدین ترخان و نکی قوچین را مصحوب او بسغناق فرستاد و تا دراو اخر سنهٔ ۷۷۸
موافق ئیلان ئیل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم معدلت را رعایت کرده ع نثارش بآئین بر فشاندند **ذکر طلوع اختر میر ز اشاه رخ از**
مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد در اواسط ئیلان ئیل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران
کشور گیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعداء دولت روز افزون را در فرزین بند نکبت حاجز ساخته هر یک را به حمامات خانه میرسانید
بسیاق شاه بطریق دلخواه بندگان آن درگاه سپهر سیر گردو خرج پیل نمک لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد و درخت بخت آن برگزیدهٔ
تاج و تخت بمیوهٔ مرادی دیگر بار بر گردید و در چمن زندگانی آن دو حدیقهٔ ریاض کامرانی گل از نو شکفتید بیت چو بخشش شاه اقبال مشهور داد سپهرش یکی نامور
پرور داد یعنی طلیعهٔ طلعت همایون خسرو عالمیان معین السلطنة والدنیا والدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهار دهم ربیع الآخر سنهٔ تسع
وسبعین وسبعمائه از افق ولادت طلوع نموده و پدید اقبال صاحبقران ستوده خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی دو افزود و صیت این بشارت
در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازهٔ سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را
مسرور گردانید بیت نور طلعت آن دری پیکر چو بوستان ارم شد ریاض جان حرم و همدرین سال کوکب اقبال قوتمش خان باوج کمال
رسیده بغرمان حضرت صاحبقران آماق از سغناق لشکر برداشت قپچاق را کشید و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید
و همدرین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بقبیل صنعه کعبه مثال استلام سدهٔ دولت و اقبال سر افراز شد و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه
معلوم کرده بود عرض نمود و همدرین سال صاحبقران بمهال مهد علیا تومان آغا غایبانه امیر موسی را در حبالهٔ نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت

بهشت داجهه او معمور گردانید **ذکر مخالفت وعصیان یوسف صوفی قنقرات و درآمدن خوارزم بحیّت تصرف صاحبقران**
حجسته صفات در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان ببرکستان رفته در مقابله سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری بجانب فرستاد آن ناحیه را تاخت نمود امیر تیمور کورکان جهة بازخواست تحرکت الجی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آنحضرت نامه عتاب آمیز نوشته مصحوب پکی بدلصوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابران صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد و موافق اول قوی ییل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دارالملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از دنفعان کورکه و سورن کوش کردون کرساخته و نفیر کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنبک در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفه از پیرون و اندرون جام تیغ مدافع مرگ مینوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور کورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دون مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب چنان است که ما بر رو در قدم در میدان مردان نهاده نظم بپلیم تا این شتابان سپهر دوار دوری بر که گردد بهر زبانچه چرخ کجی فروز که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور کورکان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح و مکمل شده بر بارگیر فلک مسیر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را از این عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان ننموده تا چشمه خورشید که یک تنه فضای معرکه آسمان شتابنده تنها بکنار خندق رانده آوازه برآورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و از این حصار بیرون آئی تا لحظه با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور تبرسید و از کفته خود پشیمان گشته دم در کشید و صاحبقران سرافراز دیگر بار آواز برآورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی از حفظ جان از رعایت ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان بگوش و لب بجواب نگشود و امیر تیمور کورکان بلطف الهی مفتخر و مباهی گشته معسکر ظفر اثر براجعت نمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در ان ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر معارک سپاه صاحبقران والا تبار نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهة خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان بروی جلادت شهر نهاده خندق سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و باقدام غلبه و قهر شهر در رفته دست بقتل و غارت برآورند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند و لیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و مهتران را بسر فتد کو چانیدند و نسبت بدیشان بمرتبتی تقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در قوی ییل موافق سنه احدی و ثمانین و سبعمائة اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراءالنهر انعطاف داد و چون بسقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال حصارکش را بنا کرده در آن مقام مقری منیع که موسوم است بآق سرا تعمیر فرمود **گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ارتوران بایران و ذکر استیلا حذام آستان اقبال ایشان بر ولایات خراسان** صاحبقران وافر مکرمت از کمال علو همت ملاحظه معنی التسلطان ظل الله کرده نخواست که هیچ آفریده در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بزبان الهام بیانی گذرانید که عرصه ربع مسکون بمقدار وسیع عیشت که در وی دو پادشاه باشند هیبت جهان را پسندیده است یک شهریار نیز اراده و شور سر نپاید بکار بنابر علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا انضباط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان را پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی همت ساخت و در تیر ماه سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائة موافق پچی ییل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرا و علیجاه و پنجاه تومان از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان مامور از آب آمویه گذشته آن بستان در حدود بلخ و شیرغان حوشدل و شادان بگذرانیدند و چون فیض شتا بآخر رسید و از آمد و فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولان گاه سپاه سبزه و دریا چین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین عزیمت تراب جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان نگذرستاخیز و ملک محمد و له خود و ملک حسین کرت از سر حرص بیرون آمده مانند معادت و اقبال آستان جاه و جلال شتافت و بعد سباط بوسی فایز گشته بسور غامیشی و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین بحکم آنحضرت سر بگردنی نداشت و قرابت سببی را نابوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سدّه سنیه مرتب مبادرت نمود و امیر مؤید منصور بملاحظه انکه لشکر نیشاپور بملک لحق نکرد و بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و در اوایل ذی حجّه مذکوره بدانموضع رسیده مهدی ناصی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای ملاد و عباد از کوسویه بتبادر فرقه شرف ملاقات حدوة الاولیا و مولانا زین الدین ابو بکر قدس سرّه حاصل فرمود و انگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و عساکر نصرت مآثر در منتصف ذی حجه قلعه آن قصبه را در میان گرفتند و بخنیان تقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و یکهفته جنگهای مردانه کردند پس ازان حصار منهدم گشته با خاک راه برابر شد نظم فرو ریخت آن ژاله در کشت زار نه کل ماند آنجا نه سلامت نه خار بباد فنا رفت چه که چه مه زنادانی پیشوایان ده انگاه ما بچه رایت ظفر شعار پرتو وصول بر ظاهر بلده همارت انداخته شهر بند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیر علی آعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جبه محافظت عیال و اطفال یا مغولان قتال خواهند و صاحبقران سعود خصال حکم فرمود تا جریک حضور دیوار بار بیرون شهر بند را انداخته در برابر شهر خندق می کندند و حصار ساختند و از طرفین سه چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عناد برافراختند عاقبت سپاه بصرت عطیّت مردم ملک را مغلوب کردانیده جمعی از سپاهیان طریق پهلوانی پیش گرفته یکشب مرغنی از حری که آب انجیل شهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین درآن روز بر دروازه که بر سر پل انجیل بود برآمد و کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و بخت خلیل سپاه دل بتعطیل برآبده امرا بر انفاذ بیکبار حمله نمودند و خشم شمیت تیز کرده در عین ستیز خود را در شهر بند انداختند و کار مخالفان را که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال بدین منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بکریخت و قریب دو هزار اغوریان دیوسار در خندق اسار کرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان در گذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل و باره نماید اهل و عیالش در امان باشند بنابران بعد ازان رعایا در کنج خانها نشسته کسی هوس جنگ بیرون نیاورد و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کردند و بساط مصالحه ممتهد یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغاتیمور خان بود با سپر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی و لدا فراسیاب جلایر نزد امیر تیمور کورکان ارسال داشت و صاحبقران سعود خصال سلطان خاتون و ملک زاده را استمالت داده دلجوئی فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دیار و رعایا در معرض تضییع افتد و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاهداشت و حقیقت حالت مرویان را از وی معلوم نموده ملک شاه باغ را خان تشریف بردو ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه از شهر بیرون آمده غرّه باسط بوس دریافت امیر تیمور کورکان ملک را باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحبقران کیتی ستان از باغ را غان بالنک کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازها را آهنین که القاب ملوک کرت بران مسطور بود برکردند و نهاد بار کرده بشهر سبزوار بردند و انجا نصب کردند و مولانا قطب الدین و لد مولانا نظام الدین را باد و بست که خدای معتبر سلیمه کش کو چانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از زحمات و از تسلطشاه فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد بطرف نیشاپور و سبزوار تافت در نواحی نیشاپور بهزارا بو مسلم مروزی رفته علی بیک جوئی فرمانی که حاکم ابیورد و انخذ و دبوسی و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات منصور از نیشاپور بامغران رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه انخطه را نگاشته امیر ولی اترغ نموده جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی حصار را هموار گردانیدند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی زاده امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد تا عنایت و التفات یابد و الا ابواب رنج و عنا بروی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده بدریافت دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور کورکان از امغران بیلاق او غالجا تورفته جهة آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بجانب دارالسلطنه هرات

نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخیر سرای قشلاق نمود و در آن اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمد و کره ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند و قضیه صلبیه آنحضرت که سمانه بطنی شاه بود و اگر پسکی لقب داشت وفات یافت و اگر پسکی در خانه محمد بیک بن امیر موسی سبزپیرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت غیرتر ترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام العقصه صاحبقران کردون غلام از مفارقت آن مخدره بالقیس آئین نهایت حزین گشت و چندروز با قامت مراسم تعزیت پرداخته جهة ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود و بلغت نه چندان عطایا بدرویش داد که از چند و چونش توان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن زمستان که بخیر سرای بخارا از فرزول صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی مؤید ببندهٔ سدره انتهاء رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جوئی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اوائل شهور سنهٔ ثمان بود اعلام نصرت نشان را فراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازهٔ عزیمت مازندران در انداخته ناکاه بحوالی قلعهٔ کلات که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چهار پایان الوس جوئی قربانی را غارتیده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت چون نگین در انگشتترین فرو گرفتند و چند روز خیلهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک با اظهار عجز و اضطرار زبان بکشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان امین گردانیده تا از قلعه بیرون آمده بعز بساط بوسی استعداد یافت و عفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و ویرانی خود نموده روزی دو بکار بخدمت بشتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده بازشغار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرمود و حاجی خواجه را کوتوال آنحصار ساخت و امیرزاده علی پسر امیر موسی را با اتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راههارا محفوظ کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفرپناه بعزم رزم و ستیز متوجه تربشیر گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که بنیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران انجائی را مشمول انعام و احسان تر کستان کوچانیده تا محافظت قلاع انجائی نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه بنجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و او لاد و خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیهٔ فاذا جاء تهم تجتة فهو یا حسن بهنا عمل فرموده کریمهٔ از خاندان مظفری جهانمیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستکاری کرد و حاجی خواجه را جهة اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم تربشیر باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه روغه بکبود جامه و شاهسان در آمده امیر ولی مقاومت بآن حضرت در خود ندید لاجرم منسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخن دان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبیده و متوسل فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید مقارن بآستان بوسی شافته بقیهٔ اوقات زندگانی در خدمت علیه صاحبقرانی گذراند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه شلمقان و جرمغان بکلکاو را رکان خراسید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جوئی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعهٔ قهقهه نشسته بود بشی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعه کلات اندازد با طائفه از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمد و عجرچی را ملغط کرده خباب بجاعت بناهی در عقبه دشوار افتاده صباح دلیران جوئی قربانی خبر یافته بسر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیک بردند و امیر علی بیک شیخ علی بهادر را بالتعظیم و احترام تمام نموده و خرکاهی بتکلف نزد یک بوتاق خویش برای او منصب کرده شبان بعیش بسر نمود و در بان تضرع بکشاد که خون مرا از صاحبقران مظفر لوا در بیاید خواست امیر شیخ علی این معنی را قبول نموده چون او را رکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیک و اتباع او را بعرض رسانیدند و کنایان ایشان را عفو طلبیده و صاحبقران پوزش پذیر کره بعد اخری جریمهٔ جوئی قربانیان را بخشید و امیر علی بیک بخدمت شتافت و مشیتر از پیشتر بتربیت و اعزاز و حرمت یافت اما مثال لازم الامتثال بسمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جوئی قربانی بسمرقند کوچانند و نفس نفیس متوجه ماوراء النهر گشته ملک

غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه و امیر کپسر نوکه را داروغه هراه تعیین کرده و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر غوری ولد ملک غیاث الدین پیر علی و ملک محمد برادرش را معتقد باندکان فرستاده و سایر جوغی قربانیان را بانشکنت ارسال داشت و ملک غیاث الدین پیر علی را با پسر بزرگترش ملک پیر محمد در اراک سمرقند محبوس گردانیدند و همدران ایام از تصادم تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره هراه صوری موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آن دیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و امیر مغلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیر علی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هراه نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابو سعید پسپهید که قریب ده سال در زندان غیاث الدین پیر علی بود بگذاشت و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه ملک محمد از غور باز مژده اقبال شنود و شور بهراه حرامیده و ابو سعید بی سعادتها بوی متعلق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و اهل علم و صلاح در کوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعه اختیار الدین بردند و در آن اثنا امیر کرد آوغه وفات یافته بدین جهه هراه چون خانه بیکدیگر جنگ و کشتی بی ناخدا گشت و شیاطین انس از شیشه ضبط پیرون جسته از اذل بر افاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروز آبادی با جمعی از شرار چند پشته شبرم بدحصار اختیار الدین برده آتش در ان زدند و مغولان امید نجات در گذاشته خود را از بالا بزیر انداختند و غوریان هر چه همه را شهید ساختند و چون ایخجی امیرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود در سید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه ظفر انتما بر سم منغلای روانه هراه گردانید و خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمده غوریان تا سر کوچ خیابان مراد منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرو ریخته هر طائفه بطرفی رفتند مقارن آنحال امیرزاده میران شاه نیز رسیده سپاه فیروزی اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر بقتل رسانیده از سرها کشتگان منار بلند کردانیدند و چون پرتو انخبر از نهاد امیرزاده میران شاه بر پرتگاه ضمیر صاحبقران کشور گیر تافت بر لسان لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جوغی قربانی بساط رسید و در همین سال که موافق تنکوزئیل بود جرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت متفق ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران و دیگر بار و بیان فتح ولایت اسفرار و سیستان و گرمسیر و قندهار

در پائیز ۷۸۵ امیر تیمور کورکان چون باستماع خبر جسارت غوریان ظفر همعنان نصرت از پی روان متوجه خراسان گشت و در اوائل ماه مبارک رمضان بهراه رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت کشاده مهمم اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه با هم هرویان اطلاق کرده بودند تا مقدور بود بسیاری از مردم شکنجه و تعذیب بلاک شدند در آن اثنا شیخ داود که حکم امیر تیمور کورکان در اسفرار حکومت مینمود یاغی گشت و ما بچه رایت نصرت شعار پرتو وصول سبزوار را ساخته لشکر قیامت اثر بهراه گسترده قلعه سبزوار را که موسوم سبد آباد بود محکم ساخته و قرب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در کل کرفته و مانند عبرت دیگر مهمدوان کرده و در آنوا قلعه بنا نهاده در هراه و اسفرار شر و شور غوغا ظلم و زور بمرتبه در الهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچها مردکان بر بریکدیگر افتاده همچکس حال تجهیز و تکفین نیافت القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشور گیر از تمهید مهمات و اسفرار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک یزد تافت و شاه جلال الدین فرامرزی بپای دولت خواهی از قلعه پیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عطوفت نامتناهی بهرور گشت و سپاه جوش پرجوش و خروش از فراز بحصار زره رفته و جنگ در انداخته در روز ان سحر ساختند و بسیاری از سیستانیان را تیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند و بعد از وصول شاه شاهان و تاج قلعه کهی و سراج اسفزار پیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و بنوازش آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کرمحابت بر میان بسته و صف لشکر آراسته بقصد جنگ و غناء باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم و دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندین اسپ و ستور از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آورده و جمعی کثیر از دست برد سپاه نصرت نشان کشته کشته بقیة السیف مجروح و خسته شهر جسته و بر ین قیاس دو سه نوبت دیگر میان جوغ تیمور و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود و بپای عجز و اضطرار و نیاز بدرگاه صاحبقران سپهر اقتدار شتافته و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و مرحمت مسئلت نمود و آنحضرت حسارت او را بلطف

از ایات ۲

بلطف وعنایت مقابل ساخته در وقتی که بایکتا و کلهر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته بود و بنغارهٔ لشکر جوانغار مشغولی مینمود ناگاه قرب سی هزار سیستانیان جهالت شعار از شهر بیرون ریخته و تیر باران کرده تیری بران بارگیر صاحبتاج و سر زدند و آنحضرت عنان بگران تغلب شاه تافته ملک قطب الدین را بند فرمود وجیبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جنود کردون اقتدار از اطراف و جوانب بیکبار حمله کرده مخالفان را بشهر و دا نیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر متحرکشته بیاد قیامت نهیب خلق نهایت بقتل رسانیدند و برج و بارهٔ سیستان را ویران کرده هر چه در اندیار بود از نسیم و زر تا سرب و نحاس و از نفایس و اجناس تا پوست و پلاس بیاد غارت و تاراج بردادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجراء قوت غضبی بر ام ایالت ویرانه چیفهٔ سیستان را بشاه شاهان سپرده ملک قطب الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علماء و اکابر آنولایت را بحصار فراه روان کرد و از مظنهٔ لشکر قیامت اثر زلزل در بند رستم افتاده و ویران گشت آنگاه صاحبقران ظفر پناه بولایت بست و کرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی توان بکوری و ممقود هر کس که هوس سروری و شرارت در سر داشت در هم شکست نبیت زفرمان و بانش تهی کرد جای سر سرکشان کرد و زیر پای ۲ اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار اندیار را نیز بغلبه و قهر در تحریر کشیده سردار قندهار از زد صاحبقران کامکار آورد ند و حسب الحکم ربسردار بردند و امیر تیمور کورکان آنسال در قندهار قشلاق فرمود

۲ و تمام حدود ابرار ا تحریر کشید او رد د امیر ۳

جاگور در مملکت قندهار و بقلان و آنحدود و حاکم بود فوت شد و صاحبقران والا گهر آنخبر شنیده مناصب امیر جاگور را بپسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل فصل بهار که سلطان کل قرین فضل پروردگار باکوکبهٔ یامین وارد بابصوب آنحدود چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فرمود و کما ماند فرمود امیر سیف الدین برلاس با حکومت قندهار و مستحفظ سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهار ده روز آن مسافت دور و دراز را طی فرمود عبیت صعود سوی یمین رفوق سوی یسار زمانه تابع و کردون غلام و دولت یار

کشتار در و کرستیز امیر ولی و گریزوی و بیان فتح و تسخیر جان و مملکت ری

چنانچه سابقاً مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که با سان امیر تیمور کورکان شتابد تا ترتیب یابد اتابرین وعده وفا نموده و بنابران امیر صاحبقران در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمایه بموافق سیچقان سیل با سپاهی چون سیل تن و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبهٔ الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و الچیانی که پیش ازین جهت خواستگاری محمدزاده از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند دختر سلطان اویس بن شاه شیخ را جهت شاه زاده پیر محمد بن عمر شیخ میرزا آورده بسمرقند ملازم رکاب اعلیش و طرز اختلاط یافته چندروز بلوازم سور و سرور تقدیم رسید و چون حاجی خواجه در انتظار پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد و آنگاه صاحبقران جمجاه از راه مفاوز دور در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود بخنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساخته و قلعه و دژ آن را بخنک گرفته بنیاد حیات کوتوال آن حصار را برانداخته و رایات ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان را بمن مقدم همایون عبرت افزای هفت آسمان گشت و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منغلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد انجم پیش آمده بقدر معتد و کوشش نمود تا مغلوب و منهزم باز گردید و نوبت دیگر حسارت کرده چنین آورد و بدست جرات چو بها و سیخهائی را که سپاه صاحبقران جهانکشا مدد کرد مسکر استوار ساخته بودند در هم شکست و بمیان خیام در آمد و سپاه کوا کب احتشام دست باندا ختن تیر و راندن تیغ برآورد و بسیاری از هر جانبان کشته گشتند و امیر ولی گریت دیگر عنان بگران بصوب کریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در هر جا بهائی که جثه سقوط جنود حضور کنده بود ند شاد و ند و از مراء و افر غرور بکوتور و خدایداد بها در وغیرهما امیر ولی را تا میشی کردند و او دل از ملک و مال گرفته کوچ و متعلقان خود را در کوه و امغان گذاشت و خود بمملکت ری در آمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافته بودند بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و شاپک اشجار از خنک شیران پیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت و ولایت جرجان را بولد علما موتر خان لقمان پادشاه ارزانی داشته و رشوال سال مذکور با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن نرستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم تیز رفتار بهوادار حسرو ثوابت و سیارات طلعه بهجت بر ای استقبال یکدیگر خیاز متفوق گردانیده بجانب سلطانیه نهضت نمود و همال آنکه چنانچه در ضمن وقایع سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت پسرش آقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود چون امرا سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند بی شایبهٔ همال آقبوقا را برگرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش پیشتر

بسلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران ظفر عطیه بسلطانیه در شهور سنه سبع وثمانین وسبعمایه در آمده مهمی همچنان برق و باد تیز از فرستاد تا عادل آغا را که تمامه از احوال او در جزو اول از این مجلد مذکور شد بسپاهی سر بر کرده دون مصیر ساند و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهه کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفر پناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا مصحوب امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بازندران در آمده ولات و ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا گذرانیده در زمستان جهه قشلاق عازم بخیر سرای گردید

ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد آذربایجان و عراق

در آن زمستان که بخیر سرای بمن مقدم صاحبقران کشور کشای عزت افزای کاسیان ارم بود توقتمش خان بتحریک سلسلهٔ مخالفت قیام نموده بیک پولاد اغلان با عیسی بیک و یغلی بی و قراجی سر کرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در ربقهٔ ضلالت سر کردان بودند ساخته بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد را در راه در بند بجلگاه تبریز در آمده و اشراف و اعیان ولایت بحکم الفریق یتعلق بکل جنبش امیر ولی و محمود خلخالی را که پناه بدیار بکر برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قرب یکهفته بمدافعه لشکر دشمن قیام نمودند عاقبت امراء توقتمش خان تغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیده امیر ولی و محمود کریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قپچاق دست استیلا بنهب و تاراج برآورده از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و همدران زمستان باغنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند چون این خبر در بخیر سرای بسمع شریف صاحبقران کیتی کشای رسید ظلم و بیداد یکه بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر تنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمانین وثمانمایه موافق پارس نیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه کردون اساس بضبط ماوراء النهر باز داشت و نفس نفیس با سایر امراء عالیشان و سپاهی مانند آب دریائی کران از جیحون عبور فرموده و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف دستبوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخته و لشکر نصرت ترک از انجا بجانب لرکوچک در حرکت آمده و رو بجرد را از جهات و اموال محرر گردانیدند و حرم آباد را غمگده کردانیدند و بسیاری از دزدان و مفسدان را بقتل آوردند و ملک غیاث الدین که حاکم اندیار بود با سیر ساخته و بعضی از آن معارک آقتمور بهادر و امیر عباس بهادر و امیر خواجه علی مؤید سربدار بدار القرار انتقال نمودند و مقارن این احوال ساریق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشته بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه کورکان پیشتر روانه شد و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود از آمدن عساکر منصور وقوف یافته بسرعت برق و باد روی بفرار نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسیده عادل آغا را بتعاقب امیر محمد سلطان شاه در روز چهارشنبه بیست و نهم شعبان سنه مذکوره معین و مواعد کردید و همدران چند روز دست قضا اجل حیاتش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است در خلال این احوال محمود خلخالی بخاک خواری هلاک امیر ولی دانسته او را گرفته بامیر قماری ایناق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر قماری سر امیر ولی را بخوارزم ارسال کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد غیبت انجاست حواله کاه سرهای سران هر سر که پیای خود نیاید برند القصه آن تابستان صاحبقران کیتی ستان در تبریز بپایان رسانیده و چون جشن و ثوابت و سیارات بدرج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهدهٔ محمد سلطان شاه کرد و منصوب بنجوان دانسته و از مرند و دره رعبور نموده آناب ارسن پول ضیاء الملک بگذشت و تحصار کرتی رسیده عساکر نصرت مآثر قلعه را بخبک مسخر گردانیدند و شیخ حسن را که سر داد حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعهٔ سرمالو و قارص را گرفته ویران کردند آنگاه مانجه رایت ظفر نشان بر توقتمش و محمود بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعهٔ تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را بپیش الهها دفرستاد حاکم آنقلعه ملک بقراط بدرگاه صاحبقران عالیجاه آورد و بفرمان واجب الاتباع بر طبق فرستاده اولوتای صادر شد که او را مقید نگاه دارند و بعد از آن خسرو جم قدر بنشاط شکار فرموده چندان حیوان از کوزن و آهو و نخجیر در هر جرکه جمع آمد که سپاهی از کثرت پس از تکاپوی تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست بغارت جانوران شکاری برده هر کدام که فربه بود میکشتند و هر چه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امراء نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایت

سلطان ۳

ولایات کرجستان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت بر انداخته سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه سلام بر وفق کلام مخبر نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام بیان بفصیحت بقراط تعلیمی کردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد و فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر پیشانی دل بقراط ناخته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانیدند و بصحت عقیدت فایز شده کلمه توحید بر زبان گذرانیدند و پادشاه صاحب تائید تالیف دل بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر ترتیبش گماشت و حکومت و ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت و معاودت انعطاف عنان بسوی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم و دود مان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود بار شاد عقل نیک اندیش گمراه اخلاص پیشه میان جان آستان آرزا نقیا و دقیقه شناسی بدرگاه عالمپناه شتافت و بمساعدت تایید توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تحفهای رایق بعرض رسانیدند و از جمله نکات بدیعه که بتعلیم خرد خرده دان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تعویذی پیشکش میکرد هشت غلام خوب منظر بنظر صاحبقران والا گهر در آورد و خود در میان غلامان ایستاد تا تعویذ تمام شد نظم غلامان ترکی زبان هشت برد بجای هم خویشتن را همگرد چو کل شاه بشکفت از کار او ازان کرده شد کرم بازار او و چون بصورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز او را باصناف الطاف اختصاص داد و زمام ایالت و ولایت شروان و شیخ نامآ قصبی البرز کوه در قبضه درایتش نهاد

ذکر بعضی از وقایع یورش سنه سالهٔ صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت انحضرت جهة عصیان و طغیان توقتمش خان

در بهار سنه تسع و ثمانین و سبعمایه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکه نمود پادشاه دشت قپچاق توقتمش خان بر تسم سنان بر صحایف حقوق امیر تیمور گورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و انخبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تمور و عثمان عباس را بدفع باغی نامزد کرد و معاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدان جانب فرستاد و امرا بیشتر بسیاه دشت قپچاق رسیده و دست به تیر و کمان یازیده دشمنان نیز تیر باران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند ناگاه کرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاه زاده بیک حمله او زبکان را گریزاینده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشور گیر همه را خلعت داده و حصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگویند که چون بین الجانبین حق پدر و فرزندی ثابت است میباید که بر همان عهد و پیمان ثابت قدم بوده و دیگر بر امثال این افعال قدم ننماید انگاه صاحبقران جمجاه کمند همت بگردن قلعه بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی بدفع شر قراحمد ترکمان آورد و ایل و الوس او را تاخته و حصار ایدین را محاصره ساخته بازرن الروم رسید و ایلچی بازرنجان فرستاده حاکم انجا حرین را بمطاوعت خواند و او سر بحلقهٔ متابعت در آورد و پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعهٔ وان که حصنی حصین است باغی شد و عساکر بحضرت آثار بمحاصره و محاربه آنحصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز و اضطرار بیرون آمد تا ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را برخود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و بست و هفت روز زمان تردد ایشان امتداد یافته عاقبت لشکر ظفر اثر قلعه را در خیر تسخیر گرفتند و خلقی از متوطنان قلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخود را بحصار گذاشته خود بتعجیل بحصاری که از ابتدیه شداد و عاد است مامور گشته هر چند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک ابرو و بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زنند و در گذرگاهی سنگ انداختند تا تمام لشکر بروی گذشتند و چون حدود وحوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین بر تبت تربیت سرافراز شده بایالت و ولایت گردستان رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد سمت تسطیر یافت بعد ازین وقایع صاحبقران منصور جهة تادیب ایل مظفر اصفهان شتافت و چون از قتل و غارت آنولایت فارغ شد عنان بارهٔ جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت مفخر و سرافراز قرین اصناف تهم و نشاط گشته بود که ناگاه از ماوراء النهر چیر الملکی بهفده روز رسید و عرض کرد که توقتمش خان باغی گشته خان علیشان باوج آسمان رسانیده بنابران حضرت صاحبقران جهانگشا بلاد عراق و فارس را بآبال مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید

گفتار در بیان جرات و جسارت سپاه او در یک

وحیل جسته در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور کورکان بجانب ایشان از کمال حشم و قهر چون قرا الدین اوغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قرد محاق مریخ دو بال منوش و بد حال گشت از مغولستان بدشت قپچاق رفته توقتمش خان بزبان داشت که بسبب بحضرت صاحبقران آفاق لوا مخالفت برافراشت و بیک بارق او غلان و ایلتمش او غلان و علیشیر بیک و ساتقن بهادر را با لشکری گران بصوب ترکستان فرستاد و آقاجه اغلان را بهراه سپر گسیخته و خسته لای کرده فرمود که از طرف خوارزم عبور نمایند و در اندیار هر چه یابند بر باد دهند و این اخبار در ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاه زاده از اندکان لشکر بسیر حدود ترکستان کشیده آفتاب سیحون بگذشت و در منزل جوکلک که از آنجا تا اترار بیخ فرسخ شرعی مسافت است بیاغی رسیده جنگی سخت در پیوست و امیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده بر عقب دشمن تاخت و از انجانب بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد سپاهیان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان ایشان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق شده را جمع گردانیده در آن اثنا شنیدند که انکاتور برادر زاده امیر حاجی بیک از کنوت بسیرام و تاشکنت لشکر کشیده و جنیب عباد و افروغلن آتش غلغا و شغول اقبت بنا بران بجنید توجه نمود و انجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روانشده اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب خیکیت که عبارت از سیحون باشد بمغولان رسید و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتور امتعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بحاصره مشغولی نماید امیرزاده عمر شیخ راعزیمت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود و تحمل بهادر خان اسپ شاه زاده را کرفته از معرکه بیرون برد و انکاتور بمصلحت محاصره ندیده راه کافرستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امرا علیجاه چون از معرکه چوکلک مهزم بسمرقند رفتند بحافظت شهر مشغول کردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بخارا بپندار بکاخ دفاع راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر بنشستند و طغا بوغای برلاس و آلتمش قوچین که در بخارا بودند قلعه مضبوط ساخته بمدافعه مشغولی نمودند و چند روز بدین المجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر متیسر نمی پذیرد کوچ کرده بحرابی و ولایات ماوراء النهر پرداختند و نجیر سرای را آتش زده تاکوی تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس با سی هزار سوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری باغرق همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی جوکار رجوع نمود و با یالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه تفویض فرمود و فیروز کوه و خوار و توابع را باسکندر شیخی عنایت کرده سمنان و دهرار جریب را بامیر غیاث الدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را باسم امیر حسین قارن که از قهستان خراسان بود رقم زد چون لقمان پادشاه فوت شده بود استرابا د را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را به تهدید بسیاط عدل و انصاف وصیت کرده بعزیمت تسخیر ماوراء النهر بخراسان درآمده بمجرد استماع صیت نهضت تکخضرت لشکر دشت دست از ماوراء النهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون بچغرایت نضر آیت از اوغ بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران سعادت اقتنا امرا و سرداران واقعه جوکلک را بموقف عرض طلبیده شاه زاده عمر شیخ را نوازش بسیار فرمود و جمعی را که در آن جنبش سستی کرده کرخچه بودند باز خواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان نامزد کردانیدند و ایشان تا منزل بولان شتافته و جمعی از دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور کورکان به ماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان پراستن کاشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد

چون صاحبقران والانژاد نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلتمش او غلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی کشاده در هوای انصاف و آزرم فرو بسته اند بنابران دفع شر ایشان را بر ذمت همت پادشاهانه لازم نمود و در سنه تسعین و سبعمایه موافق لوی یئل بانجانب نهضت فرمود و مخالفان بمجرد اطلاع یافته طریق صواب منحصر در فرار دانستند بر جناح استعجال بدشت قپچاق شتافته توقتمش خان بپیوستند و صاحبقران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرا بهادر را با سپاهی پرهنر بکاهیشی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد در سرعت سیر استعاره کرده بدشمنان رسیدند

رسیدند و بسیاری از ظفایفه کشته سالما غانما باز گردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهرخوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را باورارالنهر کوچانیده عنان عزیمت بصوب
سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بر شبه ویران بود و گرچه بهر چند بهر دو آدر گردانو لایت تابه بود دیده اعلیا طیمنو د ساکن داری و نافع داری
در اندک زمانی دید و حسرو صاحب تاید بعد از مراجعت از دشت قپچاق در سنه ۹۳ بهمت بر تسخیر ولایت مصروف داشته موسی پسر جنکی قوجین را بدانجانب
فرستاد تا خوارزم را بحال اعمارت باز آورد و از جمله وقایعی که در آنشاه بورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور
گورکان مشرف بود سلطان بخت بیگم را در حبالهٔ نکاح داشت و در ولایت خلجان ریاست حکومت می افراشت بسبب ملقبش بخت بد یاغی شد و از سمرقند
بحصار شادمان گریخته خانه داد ملک برلاس و قیمتی را غارت کرده چیتخانه خاصهٔ پادشاهی را تصرف نموده بجمعی از اوباش که بجمال پرخاش پروجمع گشته
بودند بخشید و متشمر جنگ و قتال گردید امیرزاده عمر شیخ بن تیمور مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و بمجرد ورود توجه شاهزاده سلاک جمعیت محمد میرکه
از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بخلجان رفته از انجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینهٔ امید او باز نهاده
میرکه خائب و خاسر از در دروازه باز گشت و در اثنار راه عثمان پسر ارونغ میرکه بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میرکه را دید که با چهار نوکر ریشه گشته
واسپان را بعلف گذاشته فی الحال او را گرفته بامیرزاده عمر شیخ که در ختلان بود و بخبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید و دیگر آنکه در آن
ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغمش خان در بخارا چاکر گشته و فات یافت و بخش او را بجلگا کش نقل کرده در گنبدی که از خود ساخته بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال مستقر جاه و جلال سپه طوی عظیم فرمود و ولد سیورغمش خان سلطان محمود را بخانی برداشت و اشارت کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان سپاهی
فراوان متوجه ترکستان گشته تابسی و عمران عنان بکران باز کشید و منغلای لشکر او که سرکردهٔ ایشان التمش و اغلان بود بزرنوق رسید و صاحبقران کیتی ستان
از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار
بر افراخته متوجه مواکب کواکب بود بیک ناگاه بر سر التمش و لشکر توقتمش اندوا التمش محال قتال و جدال نیافته بهزیمت عنمیت دانست و چون ظفر در
اوراقات نموده بسیاری از اوزبکان بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب خجند انداخته خاک وجود شان
بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۹۱ در منزل آقار فرود آمد و چون از فرط طلعت سلطان فرورین
و هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضاء صحرا و بسایتین رخت بهزیمت بربست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل نیلان نیل حضرت صاحب
قران نوبت دیگر بزین ملک ستانی نشست و بر آب سیحون پل بسته و عبور نموده تیمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را بر سم منغلای پیش
فرستاده ایشان شبیخون بر معدهٔ سپاه توقتمش خان زده بیغ بکشتند ایشان فرون از شمار و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده
و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرارش بهمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و بهمت عنان
عزیمت بصوب بهزیمت معطوف ساخته راه دشت قپچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بکامبخشی ایشان تافت و قرار
سپاه منصور بجغداولی توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالما غانما باز گشته در اثنای طی بیابان بقشله در خان که با صد خانه و از نشسته
بود دو چار خورد و نداور اگرفته در موضع اقتو مابدرگاه پادشاه مظفر او رسانیدند و امیر تیمور گورکان از انجا کوچ فرموده موضع آل قتلون معسکر همایون
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جوئی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعهٔ طوس حکومت مینمود و ملوک سربدار که بحکم امیر
زاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند یاغی شده و بواسطهٔ شامت افعال ایشان دیار خراسان پر فتنه و آشوب است و صاحبقران والا تبار امیرزاده میرانشاه را جهة دفع شر ایشان بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده بمضان ظفر و اقبال رایت نهضت بر افراخته چون بسمرقند رسید بنا بر ملاحظهٔ عادهٔ
فساد خراسانیان ملک پیر محمد و له ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود بشربت شهادت چشانیدند آنگاه از آب آمو گذشته
باتفاق والی هرات امیر قزغان متوجه دشمنان شده جمعی ایشان را بر طبق دلخواه بساختند و ملوک سربدار و حاجی بیک فرار را برقرار اختیار کرده حاجی
بیک بدست سادات هزارجریب گرفتار گشت و معینة بدرگاه عالمپناه رسیده کشته شد و امیرزاده میرزا بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم

ایشان قبول ساینده و دود از دود مان اهل ناموس برآورده حکومت آن ویرانه را بپهلوان بایزید عیسی که در زندان حاجی بیک معتقد بود تفویض نمود آنگاه بهفت رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شده و در منصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید و در سنه ۷۷۰ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهة انتقام تومشخان بلشکر بدشت قبچاق کشیده الوس جوجی خان را عرضهٔ نهب و تاراج گرداند اما امرا و نوئینان را نوزده متفق اللفظ والمعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که مغولستان رفته مواد استظهار و اعتضاد و ولد و علقه تومشخان و خضرخواجه اولغان و الکاتو را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ماوراء النهر تعرض سانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحب قران مظفر لوای این ملتمس را سمع رضا اصغا نموده در سنه مذکور بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاه زادگان اسفندیار آتار و نوئینان رستم کردار را از طرف معتقده با جنود نامعدود باطراف و اکناف ولایات خواجه اولغان و الکاتو را رسال داشت تا تمامی صحاری و قفار را منقل لوشن عالم گرد و سم سمند جهان نورد همچو ده پکر بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و خدم تیز خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و ستین و سبعمائه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداوندزاده امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر غیاث الدین را با جمعی دیگر از امرا عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهة دفع قرا الدین بجانب فرستاد و ایشان از اطراف و جوانب مغولستان با سپاه جلادت و پهلوانی نمونه چون بعرتال که یورت الکاتو را بود رسیدند شنیدند که او لجایو غا چلکاچی که با چهار صد سوار پیشتر بگرکری رفته بود در شکار گاهی قرا الدین رو چار خورده و جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و میش و پکش را ارسال داشتند و ایشان قراولان را ساقه از گذشته ها پیش دیدند و از قوم سلقوتی شخصی را یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قرا الدین بعد از محاربه بصحرای لنجی رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر بازگشتند با دو صد اضعاف عسکر از حرکت آمدند و بکنار آب ایتش رسیده معلوم کردند که قرا الدین از آب گذشته و بطرف قوتس که سمور و قاقم بسیار دارد رفته است امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا مبادا ایشان را بر دزدستان آن پیشه نهاد و آنگاه عنان عزیمت بجانب ایتش منعطف داشته در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت مند فایز شدند و چون خاطر همایون فرمان روا بر ربع مسکون از آن تمرد جمعیت کلی حاصل نمود رایات نصرت آیات در ضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار در بیان توجه امیر تیمور کورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در اثناء راه واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما صلی الله علیه و آله المعصومین الهادین این کلام معجز آئین بسامع سالکان طریق یقین میرساند که تحت ظلال السیوف و از شعاع نوار این فریده بجنید و فروغ آنمعنی بر پیکاه ضمیر پرشکوه همتمندان آگاه بتابد که نضارت روضهٔ دولت و اقبال از سرچشمهٔ شمشیر آبدار و اضاءت شمع آمانی و آمال از پرتو شعلهٔ سنان شهباب آثار پر وشنی دیده امید و غبار معرکه پیکار توان دید و فروغ حدقهٔ سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید رباعی شاهی که کشاینده زمین فتح جهاد پیوسته قدم بوادی غزو نهاد کرد در ریاض ملک دایم دلشاد در سایهٔ شمشیر بود باغ مراد مصداق این سیاق حال حجسته مآل صاحبقران سعادت خصالست که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهان بانی همواره چهرهٔ مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید و پیوسته از عزایم مستولی بدرجات مفاخر معالی فایز میگردیدند نبیت عروس ملک کسی در کنار گیرد و چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار نزند بنابر علی هذا در پایز سنه اثنی و ستین و سبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده طلایع التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل نداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر بهادران و لشکریان را بانعام اسپ و زره و جوشن و کلتر نواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکنت قشلاق کرده در آن اثنا مزاج بهجت فراز از نهج صحت انحراف جست و مرض شدت پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد ازان شفا کلی قرین ذات حجسته صفات گشته معاودت انحال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان بار دوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و ستین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجه دلو بود فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته رایع بجنبید ایران و توران زجای و با پایتخت لوای کشورکشای آغاز علی مسائل و قطع مراحل کرده چون موضع قراسان از نزول همایون غیرت فزای فضای آسمان گشت یلجیان تومشخان با بستان اقبال آستان سجده بندو بوسیله نوئینان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه در آمده یکدست شفاره و نه سر اسپ را بهوا پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند مخص سفارت آنکه تومشخان اظهار

اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت ناداهم و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض
شسته نوبت دیگر بر سر عنایت آیند تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقهٔ انقیاد و اطاعت بیرون نیارد و بعد از
شاه رنجیده دگر سر پیمان شاه امیر مسعود کوکان بدان عنوان التفاتی نکرد و بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و عواطف که از ایشان بسنت بتقدیم
خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان مذهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار و استعفا
میگشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان از و مشاهده افتاده اعتماد بر عجز او نشاید بلیت زبان قول و بهم است فریب است این قول و در جواب
ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت
و روز چهارشنبه ۲۱ جمادی الاولی بکمبگیت تان که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تان مخیم نزول همایون شد و امیر مسعود کوکان جبهه نظارهٔ
دشت فجاج که شش فرسخ طول و سی فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار از نظرش در آمد و فرمود که لشکریان
سنگ آورند و در آن محل منارهٔ بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بران هیئت ساختند و روز دیگر از آن
منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب پیلان جوق شافتند و از آب عبور نموده بعد از نشست روز موضع انا قراغوی محل نزول ایران زمجوی گشت
و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا آن غایت چهار ماه گذشته بود لهذا تمامی آن باد و قوشکریان راه یافت چون آمد شد آزادانی و روزاعت بسیار دور
در ارد وی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه بهار یکسیر گوسفند بصد دینار کمکی رسید و ایضاً قیمت یک من غلهٔ بنک بزرگ که عبارت از شانزده من
شرعیست بصد دینار کمکی ترقی کرد و اکثر افراد لشکریان در آن بیابان تخم مرغان و گیاهی که شایستهٔ خوردن بود میکندند و میخوردند و همچنین بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر مرضوح
یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی بسمت نفاذ پذیرفت که بامراء توامان و نهاز جات و دیجات جاری سانیدند و چنانکه ستانند که هیچ
افزیده مان و محتاج و نقیر و محتاج نیز دیگر کس از مطبوخ بطباق قناعت نماید و امراء بخزینه فرموده اند که من آر دستک انبار کنایت از هشت من شریعت بانضمام
مقداری سبزی شصت کاسه بطباق از دیگ بیرون آمده و مقرر شد که هر یک از متعینان مانند سایر افراد الناس روزی یک کاسه بطباق اکتفا کنند لاجرم
جمعی از کردن کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز تکلف میخوردند در آن ایام بظرفی بطباق سرفرو دی آوردند عشوه گی شکمها فشاد از پی خشک و تر
چو انبان دریوزه گردد بدر کرسنه شکم برنخیزد دو خت چشم که همسایه گوشت بود است پشم و صاحبقران سوده ماتر بلاحظهٔ انکه توشه و ماکول دشمنول
طارمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غرهٔ جمادی الاخر اختیار شکار فرموده امراء برانغار و جوانغار بحرکه روان شدند و آنمقدار صید راندند که
چون هر که بهم رسید و امیر مسعود کوکان و شاه را دکان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند با وجود قحطی چنان لشکریان هر جانوری که فربه بود میکرفتند
و لاغر را میکذاشتند و در آن صید کاه نوعی از آهو یافتند از کاو میش بزرکتر که مثل آن هرکز ندیده بودند و مردم دشت آن را بکن کویند القصه مدتی قوت
سپاهیان از کوشت شکاری معدود مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه بنصرت شعار پرداخته الاجوق چند دید و متفکر بود که آیا
کدام یک از امراء و سران لشکر را منغلای کرداند در آنحال امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که انحضرت رایوی رجوع فرمایند و این جرارت از آن
شاهزادهٔ بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه غرهٔ جمادی الاخری با جمعی از عظماء امراء و نوئینان مشیر و انشد و شب و روز کوچیای رود کرده تفحص
کنان علی مسافت میمودند و چون از آب توئیل عبور فرمودند فراولان خبر رسانیدند که در بغتا دو موضع آتش افروخته دیدیم و هر چند تفتیش کردیم اثر فرودآمدن
آتش نیافتیم چ اکرچه لشکر عشق آمدن چه آتشهاست و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران عظمت و ابهام نموده انحضرت
بعد از شنیدن انخبر بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمد و با تمامی لشکر از آب توئیل کذشته منغلای پیوست و عساکر کردون مآثر آن بیابان را در زیر سم کیهان نورد
آورده هر چند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سر کردان شده امیر مسعود کوکان بقوت اولت روز افزون شیخ داود ترکمان را
که مردی جلد کار دیده بود بجکر کیری روان فرمود و او دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسپ رانده در شب دوم الاجوقی چند دید و دلیس پشته نهان
شده صباح بعضی از آن الاجوقها بیرون آمده بطرفی روان شدند شیخ داود آنخون کرفته را بنظر صاحبقران والا گهر رسانیدند آنحضرت شیخ داود را کمر ترکش
ندیکار و خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقمش خان پرسید جواب داد که یکاه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن کشته ایم

دمغول آنرا قتغای می کویند ۳

سنوران ۳

کرفته ۳

واز خان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جیبه پوش آمده در بیشه که در پس نزدیکی است بسر میبرند و میندانیم که چه کسانند امیر تیمور کورکان عبد خواجه را باسی مرد تعین کرد که مردم آن لاجو تمار اکو چانیده بارد و رسانند و قماری سیاول را با بیست سوار ارسال داشت که جیبه پوشان آن جنگل را بحنگ آورند و قماری آن مردم حرب موده بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت پیر تد پیر خبر توقمش خان از ایشان معلوم نموده و

وچند مرحله دیگر بموصل صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب پیک رسیده بر سر پل سوار بایستاد و تمامی سپاه ظفر آب طایفه بر روی جسر و زمره انسان آب عبور نمودند و در آن اثنا تحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنا بران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در منزل در کرد معسکر خندق کنند و بهمین موال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردیده امیر تیمور کورکان جیبها بخش کرده و زده بسیار بسران بخشیده بیشتر غرامید و قراولان تجسسی کرده بنظر انور رسانیدند چون از خبر رسیدند جواب داد که توقمش خان شنیده که در میان لشکریان شما آزوق نایاب است لاجرم بچاپه بالانگه راست کفت کشته کشت بعد ازان بیشتر را بخورانعام و اکرام مباهی و مفتخر ساخته از کرفتاران احوال توقمش خان استفسار نموده جوابدادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم ناگاه امیر جلال حمید بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور کورکان امیر لکو تیمور برلاس را با فوجی از جغتای بسم توان بقراولی تعین فرمود و ایشان باستقبال امر مبادرت جسته و از کل و لای عظیم گذشته با امیر جلال حمید پیوستند و چون بیشتر رفتند کروهی از سپاه دشت را بر زیر پشته ایستاده دیدند و امیر لکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب آنجماعت روان کردانیدند و مخالفان از آنجانب پشته پایان شناخته مردم لکو تیمور بجای ایشان برآمدند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آهسته مشاهده نمودند و لکو تیمور را بر حال مطلع کردانیدند امیر تیمور بران پشته برآمد و بنا بر کثرت لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای باز کشید و اشارت فرمود تا مردم او بیشتر از آن آبها و لایها بگذرند احداچون بر قلت اتباع لکو تیمور وقوف یافتند عنان ریز بجانب او شافتند غیبت ستیزه کنان در خروش آمدند چو کرد اب قلزم بجوش آمدند امیر لکو تیمور از غایت حمیت و بهور پای ثبات بفشرد و زخم تیر خارا کذار دشمنان را انعقاد ربازه داشت که لشکر سپاه از لای و کل بگذشتند تا خود پای بند دام اجل شده زخم تیری از ایشان بر روی زمین افتاد غیبت پریشان شدش ترک و تارک به تیغ بکردون برآمد فغان و ورنیغ و در آن معرکه هر یکایک سپر باد کار برلاس و ضمان خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آنحال باتجه علم همایون فال صاحبقران سعود حضال با طایفه از ابطال رجال بر تو وصول بر کنار آب انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب کذشته با فروخنن آتش حرب پرداختند و بیاد حمله آوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور کورکان بار دوی نصرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانکی بتقدیم رسانیده بودند بانواع ترتیبت و رعایت مفتخر و سرافراز و خویشان امیر لکو تیمور را مستمال عواطف بیدریغ ساخته مناصب اورابشاه ملک ولد فتحعای ارزانی داشت و دهمر بزرک همایون و دهمر پروانه را بدو و چون فرقب شمشاه بود که رایات نصرت مآل بصوب شمال عشیمت بحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق از مطلوع صبح صادق لامکث و در آنموضع بهنکام بودن خورشید در برج شمالی بمقتضای شریعت غرا نماز خفتن واجب میشود

نظم بیابان نورد دیدن از صد کذشت
شمار منازل از پانصد کذشت دران ناخیسا خروش دادکام که بودی در آن تو مان صبح و شام دران بی کران وادی بوالعجب نمی بود در بعضی اوقات شب القصه چون صاحبقران کیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و تحقیق پیوست که توقمش خان بعضور و پرانی عساکر منصور بجنک نمی ایستد و ایشان بطرف خوارزم کشند امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سلپل الغار پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرور شود و امیرزاده بموجب فرموده علم نموده روز دیکر خبر آمد که منغلای طرفین بیکدیکر رسیده و مستعد جنک و مصاف کردیدند

کفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه زرنخواه

صباح روز استفتاح که لوای کشور کشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع کردید و بمناوی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تنصروا الله ینصرکم از مقام انفتح بکوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خجسته شعاشراق متوجه بتعبیه سپاه و نصرت عطیه کردید و در موضع قندرچه هیفت قول ترتیب داد و زمام یاساییش هر قولی را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد و قول اول بقر طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که جانحه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم

وبیم بحسن اهتمام میرزا میرزا شاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت وچهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین زمین کرشه او نیز بدست راست شتافت و قول پنجم بعوت شوکت امیرزاده عمر شیخ مکرم وجای او در جوانغار مقرر گشت و دوقول دیگر نیز بصولت وصلابت امراء عظام اعتکام یافته در شکوه ازابر زکوه در گذشت

مثنوی براست صاحبقران هفت صف عنان سمند سعادت بکف بران هفت صف سد سکندر اساس مهندس شده هفت آخرشناس در آن هفت الماس پولاد پوش نهان هفت دریای آتش بجوش وزانجانب توقتمش خان بعزم وفرزندان ثبات بهشت کاوه در آورده پای برآورد آوازه روئینه نای وقلب میمنه وسیره وسپاه را بشاهزادگان جوجی نژاد شکل تاشمور اولغان وسبک یارق اولغان وابتغمش وسبک پولاد اولغان وعلی اولغان وامراء شجاعت نهاد مانند علی وسلیمان صوفی قفقرات واقماد واقیوته وداروس جوق قیات وعیسی بیک ونوروز قفقرات وحسن بیک وسرای وکوکه بوغا ویغلی بی بهترین وقوتغوبی از سرداران الوس جوجی آراسته ومستحکم ساخته اعلام اسکبار افراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج محیط صلابت درآمد بموج جهانی در آهن چه دریای قیر زدستور چیگیر آئین پذیر زریگ بیابان فزون لشکری زجوجی نژادانش سرسوری همه دشت نزادان درنده خوی ربوده زشیران درنده کوی همه زور وخشمان ویرا شتی سرشته زخشمند پنداشتی وچون توقتمش خان بآن لشکر پیکران اطراف آن بیابان فرو گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت وتهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده جام مصاف گردند وبا فرو تحقق آتش وبخشم آش روی آورند وتوقتمش خان که آنحال مشاهده نمود از بسیاری لشکر وقلت لشکر صف شکن بدیشان بگشت تعجب بدندان گرفت ومعاودت وهشت و وحیرت صف آرای گشته بیاد حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت ودر وقتی که خون انعام تیغ ملتمس مهام باران باجوف منبع فرو میبارید و سرهای سروران در فضای معرکه بسان کوی در میدان چوگان هر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گذارده روی نیاز برخاک استکانت سود وزبان تضرع وابتهال از درگاه مالک ملک بخشش تعالی شانه ظفر وبرتری سؤال فرمود وبعد از فراغ از مناجات وعرض حاجات مثنوی نشست از تهور به پشت سمند برآمد چو خور بر سپهر بلند کرشمه بکف تیغ مانند گذار عنان تافت سوی صف کارزار ودر آن حین شمشیر طغیه مژده بهجره بعوت وشعشعه وحدة قوت امیر سید برکه از مشایخ عظام جام نعاوة خاندان هدایت ودولایت خواجه ضیاء الدین یوسف وشیخ شهاب الدین اسمعیل سر مایه نهضه کرده ودستهای عابد آورده از ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران کیتی ستان وانخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسئلت نمودند وعالیجناب سیادت قباب روی بخسرو کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور واقتداء بسلطنت سلفیه قادر انداز میدان ومارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی علیه من الصلوة اتمها والتحیات اکملها فرمود کشتی سنگ ریزه بجانب اعداء پاشید وکلمه شهادت الوجوه بزبان الهام سپاهان گذرانیدند آنگاه امیر حاجی سیف الدین وامیر جهانشاه ومیرزا میرانشاه ودیگر شاهزادگان وامراء ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر براعدا وارون اختر تاختند وایشان بمقام مدافعه ومقاتله درآمده زلزله در زمین وزمان انداختند از شعاعیان پردلان جرمن جان جوانان پسوخت وازباد حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلان خون فضاء صحرا وباموج نهنگ آسیه وحیوان کشت وار دو فور کشته انگشت بلند کشته از کوه الوند در گذشت نظم جهان کشت بحری پر از خون ناب دروکشته سرها بسان حباب شد از کشته در هر طرف پشته پشته بهر پشته اعضا و سر کشته آخر الامر مبارزان موکب ظفر پناه بضرب استه وسیوف صفوف لشکر وشت را در هم شکسته وتوقتمش خان بمقاومت با صاحبقران کردون قدرت در خیر نکبت خویش ندیده برشاه زاده وافر هو عمر شیخ بهادر حمله کرد وآن شیر بیشه هیجا چون کوه پای بر جا بوده رجم گرز گران سنگ وشمشیر آتش آهنگ مخالفان ما بار گردانیده وتوقتمش خان از آنجانب نیز عنان برتافته بر سر هزار باسکنده زشتافت وتیر باران کرده آنجماعت را از پیش برداشت ودیگر لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردان دلاور صف کشید وچکه نوجای از عقب صاحبقران مظفر لوا که گریختگان را تعاقب نمیود تا خبر بعرض رسانیده ومتعاقب چکه قاصدی از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده جمله همان مصلحت کوتک طلبیده بیاران امیر تیمور گورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بیکبار بر توقتمش خان حمله کرده پای قرار وثبات خان از مشاهده حرکت آن خدیو رستم نشان از جای رفته روی بواوی فرار آورد بثبات رسیدند آن وحشیان دلیر چگونه روبه زمیدان شیر دلاور بثبات چو خورشید رخشان برآرد علم سپاه کواکب بریزد زهم وشامت کفران نعمت پادشاه صاحب تائید شامل حال توقتمش خان گشته مضمون ولئن کفرتم ان عذابی لشدید بحقیقت انجامید بسیاری از لشکریان بدست به تیغ مبدر یغ کشته گشته فحوای سیهزم الجمع ویولون الدبر

وجنیته اولغان

اولغان

قوی بال شده دست بخونریزش بر آورد و بشمشیر سرش از تن جدا کرد

بر صحیفهٔ دیبا روزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنهٔ ثلث وستین وسبعمائه
روی نمود و صاحبقران ظفرقرین با لشکر اعدا برسر بکامرانی نشسته شاهزادگان و امرا را بانواع تمکنت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساخته و بر
غایت انعام و عنایت الحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد خباب جلال سبحانی بجای آورده شکر
آن موهبت در دم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر دهه نفر هفت نفر برگزیده بکامبیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروزجنگ از عقب
اعدا شتافته نزدیک بآب آمل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از ایشان بتیغ بیدریغ گذرانیدند و روزبکان را از پیش شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی سوخته
و از پیش آب خونخوار شعلهٔ حیات فروی نشاندند غلبهٔ سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل است درمیان آب آتش زندگانی مشکل است و قوتمش خان با
اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور کورکان بنفس
ماتحوای اردو بتوشتافته و بعیش و خوشدلی روز عید را بشادمانی داد و بکامرانی گذرانید و بعیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد و روز
جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون تهمتوقمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در عسکر منصور آمد آن جمع کثیر امیر تیمور کورکان قرین اقبال و سعادت
بجانب مستقر سریر خلافت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور گران تاگران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران بقطع
مسافت میکردند و منزل بمنزل عزم و خوشدلی پیموده لوازم نشاط و شادمانی بجای می آوردند و جملهٔ مواد عیش و عشرت که سپاه ظفرپناه را در آن سفر
میسر گشته بود یکی حرکاه که کوتاه است که در وقت ارتحال از آن هم نمیگذارند و برگردونها بسته بهر طرف میخواهند میبرند بنابران هر یک از متعینان و مهم
چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی مقصد داشت و بکام دل همت بر تلقی لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب تیق صاحبقران
ظفرقرین ضبط اعراق را بعهدهٔ امیر حاجی سیف الدین گذاشته بعزم استقبال روانه شد و در دهبعده سنهٔ ۷۹۳ در رمضان دولت و اقبال بازرسید
و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانیدند و بعد از چند روز که بمبسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بانتظام
خراسان روان ساخت و خود بتماشاگشت شگفته طرح قشلاق انداخت در محرم سنهٔ اربع وستین وسبعمائه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفرقرین بتماشا
رسیده و چون امیر تیمور کورکان را در آن ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات بر تربیت اشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان
شده صحرای اقارا زیر نعل مراکب فیروزی شعار شکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بایالت و ولایات بالستان سرافراز ساخته با فوجی از
امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند باز دواج بعضی از شاهزادگان عالی پرداخته چند روز بساط عیش و سرور
و نشاط و سور بسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفرآیات بعزم یورش چغتای را فراخت طلبت سعادت قرین تومن بخت رام عروس

ظفر ملوک صبح دشام گشادر بیان یورش چغتائیه صاحبقران هفت اقلیم و تخصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی

که ملک اوست قدیم جمشید خورشید کلاه و رنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب هفت
تمامی شب ظلمت اندوز جهانیان را بروز بهجت افروز تواند رسانید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بپای طلبت
ساحت وسیع فلک مینع نپماید هلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند کرد اینند مثنوی خورکه مسند زرخ چارم ساخت هر سحر رایت سفر افراخت
تا نوروز جهان ظلمانی گشت همچون بهشت نورانی ماه عالم نورد تا هر شب نهند پای در طریق طلب نرسد بمنزل مقصود هیچ وبال
تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قپچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت
دیگر بولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در رعایت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسیاست غضب تادیب فرماید بنابران فرمان
قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواچیان جار بلشکریان رسانند که استعداد یورش چغتائیه کرده در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و
یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنهٔ اربع وستین وسبعمائه موافق یحیی ئیل هفتم همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج اشرف
از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب پرتاه بمن مداوا و اطباء مسیحا نفس بلکه بعض عنایت حکیم شفا

سبب توجه حضرت صاحبقران بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

شفا بخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان واذا مرضت فهو یشفین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل اجی بندکه اخلی ولایت بخارا ست و در اواقات مرض انجا اتفاق افتاده بود پادشاه عالی کهر کوچ فرمود و جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده بمنازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استرآباد معسکر اقبال آل کشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید کمال الدین خود از ملازمت تفاوت نموده بود آتش غضب امیر تیمور کورکان اشتعال یافته بازنداران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه مازانه سر را که در جهان فرجی اهل ارادت و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود کرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد انکاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه خمس و ثمانین و سبعمائه منزل شاسمان از فرخ زوال صاحبقران کامران عزیمت اقتضای آسمان شد و ایالت ساری را بحبیب قاری تفویض کردانیده و اهل را باسکند شیخی ولد افراسیاب جلایر مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از انجا کوچ فرمود و از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاه زادکان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با امیرزاده جهانکیر سپاه مغلای را سر کرده بپیشتر بعراق روند و ایشان بقزوین و سلطانیه رفته و کلرا ز آن مملکت را از خار طغیان معندان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در اراموضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که عجمی بود از عالم رحلت فرمود و شاه زادکان با امیرزاده جهانکیر شاه که حاکم کردستان بود بصورت مصالحه روی نموده عنان بکران بازکشت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال پادشاه ستوده خصال شنود که ملک غیاث الدین والی لرستان حقوق بعضی سابق ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید بنابران بعضی همایون متوجه دفع او کشت و بعد از نزول در حرم آباد ملک غیاث الدین دست از ملک و مال باز داشته روی بصوب کریزنهاد و آنحضرت از لرستان لشکر بیشتر کشیده و در روز چهارشنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهار دانک عبور نمود و بظاهر شهر در میان بخستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر مغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنکاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که در جزو ثانی از این مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول کردانیدند مقارن بصرت و اعزاز بشیراز رفت و حکام آل مظفر دران بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواعید کشتند و حکومت شیراز متعلق بامیرزاده عمر شیخ کرفته لواء کشورکشائی در روز جمعه ۲ جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمد و در موضع قومشه یا مابهیار فرمان شهریار کامکار بقبول آل مظفر نفاذ پذیرفت و روز سه شنبه هشتم رجب الحکام عالیمقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران به نیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال اهل ابتال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود بیت روان با جزان پایمال حادثه شد هنوز غمزه خونریز یار بر سر جنبک

ذکر توجه امیر تیمور کورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور کورکان نقیع بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دارالسلام بغداد قاصدی بدرکاه عالمپناه فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نکرد و آنحضرت کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه مذکور قصد و نود و پنج از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در اصفهان حمایت مهمین منال بفضای دلکشای نوالیت رسید و چند روز بانبساط عیش و نشاط ایام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند باکو را با توابع و لواحق در قبضهٔ اقتدار شاه زاده کامکار معز الدین میرانشاه نهاد و در روز سه شنبه اسفهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنار راه چند کاه بنشاط صید و شکار پرداخت و در اوائل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شافته با سارق محمد ترکمان و خشم آکین صباح جلیری مخصص جبته بودند پیکار فرموده تا کمه را منهزم ساخت و غنیمت بی نهایت کرفته شیخ تیمور بهادر کرکتکان را لقاقب نموده و جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و روز یکشنبه دهم رمضان صاحبقران کیتی ستان از دشت قولاغی بازکشته باق بلاق شافت و بقیهٔ آن ماه و در آن مکان بپایان رسانیدند و در یک شنبه غره شوال به شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبد الرحمن اسفرائنی که از اعاظم مشایخ روزکار بود از زد سلطان احمد بر سم رسالت تشریف آورد و امیر تیمور کورکان تعظیم و احترام آن بزرکث قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دارالسلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود بدیهاء و تحف او ملحوظ نظر قبول امیر تیمور کورکان نکشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسپ و زر نوازش

یافته عنان عزیمت بصوب دارالسلام انعطاف داد آنگاه تواچیان بموجب فرمان جارچیان لشکریان رسانیدند که مصلحت چنین است که هر یک دو شاخ ترتیب نمایند و روز جمعه ۱۳ شهر شوال موافق قوی ئیل نهضت همایون از آن علاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روزی مسافت کرده بزیارت متبرک شیخ یحیی که بقعه ابراهیم ملک مشهور است رسید و خسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبه لازم الاحترام چنان معلوم کرد که مهنیان بفرموده سلطان احمد جلایر کبوتر بطرف بغداد پرانیده نهضت آمدن آنحضرت را مکتوب کرده اند بنابران فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سپاهی که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینانند که از لشکر چغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را بثبت بپیوستند بر بال مرغی دگر که بغداد یان را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعه رقعه اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانیده و از دیدن رقعه ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سواره استاده انتظار میکشید و از اینجانب صاحبقران گیتی ستان بلغار فرموده یک نهضت بیست و سه فرسخ مسافت طی کرده و بتاریخ بیست و نهم شوال نظم رسید آن جهانخدای جم اقتدار بغداد با لشکری بیشمار جهان پرشد از بانگ نای و نفیر بدید از هم سپهر اثیر سراسیمه گشتند بغداد یان به بستند بزعم حسین میان و سلطان احمد چون بدیده و گشتیها را غرق کرده بطرف حلقه گریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و گشتیها یافته بدینجانب آورد اما لشکریان بمغنیه التفات نکرده و سبان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور کورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شش ماه داشت نشسته از آب عبور نموده و داعیه داشت که بنفس خویش او را لقاء نماید و امراء بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بتکاپوئی باغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت بقدر معدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امراء آن اموال را تصرف نموده از عقب می شتافتند تا دشت کر بلا اینجا و اغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد با دو یست مرد جلد عنان بحرب نوئیان تافته ایشان از اسپ فرود آمدند و دست تیر و کمان برده شبه کردند بهیت زنگیان خیال آتش افروختند که پرّ ملک بر فلک سوختند کدر کرد تیر از زر بهاخیان که با داغ خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را محافظان خنجر بدست زده بان وسیله جان تبگ پا بیرون برند و امراء مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبه کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبد الله حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شافته نوازش بیکران مخصوص شدند عتبه زخاک درش چهره آراستند همه یافتند انچه میخواستند و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دارالسلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانیدند و داد عیش و نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشید نظم وقت صبح است و لب و جلوه انفاس بهار ای پسر کشتی می باشط بغداد بیار و جله عمر بسیست تر و تازه خوش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعه تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان ماخت بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بجوزه تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد درآمد جمعی از تجار بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و نهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسده و مفسدان ستمگر آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق قدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی برآنجا غلبت مستولی نگردیده و نگمارند تمت آن حصن حصین بر آنحضرت نگردانیده صاحبقران کشورکشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آنقلعه سهر مثال و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه سنه خمس و تسعین و سبعمائه از دارالسلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف داده و روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۹۶ بظاهر قلعه تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آنقلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون آوازه وصول موکب ظفر قرین و وقوف یافت برادر خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیرا و را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیه خدمتگاری بردوش گیرد تا باضافت الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت باز گشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از ناچار از نیام انجر شعله غضب جهان سوز برافروخته دلاوران قلعه کشای از اطراف و جوانب خندک

جنگ درانداختند و قلعه بیرون را مسخر ساخته امیرحسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواچیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده بمرا
وارکان دولت قسمت نمودند تا بفحیان پرکار داشته بروج آنحصار را مشبک سازند و انجماعت بجد هرچه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند
اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیرحسن از مشاهدهٔ این حال دانست که مهم خالی از اشکالی نیست لاجرم مادر و برادر خود را در معاقب میرزا
فرستاد تا زبان بشفاعت جریمهٔ او کشادند اما فایده بر آن مترتب نیافت و امیر تیمور کورکان جوابداد که اگر او خود بملازمت نشتابد امان نیابد
والا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیرحسن رسانیدند پای در دامن صبر و شکیبائی پیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه بنصرت اما
بیکبار از اطراف و جوانب آنحصار در آمده شب چهارشنبه پنجم محرم آتش در ستونهائی که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر
دیوارهای قلعه برزمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان نیافت
درجه قبول نیافت و عساکر بنصرت مأثور روز دوشنبه پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیرحسن را گردن بسته بپایه سریر اعلی
آوردند و رعایا بامان یافته تمامی سپاهیان تکریت بکربت قتل مبتلا شدند و تواچیان را برای اعتبار نظارهٔ روس آنقوم فکر دار مسار ساختند
واکثر عمارت و بیوتات ایشان را بنیاد اخته‌اند و روز شنبه غرهٔ صفر المحرم بالخیر والظفر صاحبقران والا کهر از ظاهر تکریت عزم بهشت برافراخته امیر
زاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرای عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد بپردازند و آثار اقتدار
در آن دیار ظاهر سازند و ایشان تا بصره و واسط شتافته هرکس بقدم انقیاد پیش آمد باج و خراج برگردنش نهادند و از هرکس گستاخی مشاهده نمودند از پای
در آوردند و سالماً غانماً مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند **ذکر بهضت لواء کشورکشا بجانب دیار بکر و**
روحا و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن و لاصاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب انجام عازم
دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده با تمامت رعایا بتعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون بانچه طوق ظفر کار
بقلعه کرکوک رسیدند اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه بر سبیل خال تعلق بامیرزا علی موصلی گرفت و صاحبقران در بادل از راه موصل
متوجه روحا گشته در اثنای راه سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال تراکمه قراقویلوق فرستاد و انجماعت باحصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از
طی منازل الظاهره و حارسیه و کرزان بمدینه روحا که حاکم آنرا پیوسته بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و انجمعی را بصمیر خسرو کشور گیر کران آورده
زمرهٔ از عساکر منصوره را بسیاست رسانیدند و تمامت عمارت آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده‌اند و قضیهٔ لقاء ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمهٔ
آبی که از زمین معدم خلیل الرحمن در میان میزان جاری شده هنوز باقی است و آثار سوداتش در نواحی آن چشمه بچشم درمی آید لقضیهٔ امیر تیمور کورکان مدت
بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جلیدبرکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون
غلام بهرور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لواء کشورکشا از روحا بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول بهفت فرسخی قلعه والی
آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره باصناف تحف و هدایا بسدهٔ سدره انتما شتافت و با انعام خلعت خاص اختصاص یافت
اما بعد از آنکه محصلان بطلب امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آنقلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار
حصار بکسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابر آنکه در آنوقت آخر زمستان بود و علف در حوالی
ماردین بسیار یافت می شد تا بحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم نشین ملک عزالدین اخیا
خلاف نمود تاخت فرموده او را بگریزانیدند و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم مصالحه انجامید
انوالیت
۳۰
انولایت بسلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت **ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیک کور**
کان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شد در
دارالملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور کورکان

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه ارزوم گردید چون بکشت و از کردستان گذشته بقلعهٔ مختصر که آن را خرما تو گویند رسید واندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غلهٔ بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان طلب علیق و ساکنان آن قلعه نوکران انتخاب را نومید باز گردانیدند و امیرزاده عرشیخ سوار شده بر زبر شیه برآمد تا بهیئه سباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا تیری عمر و نساکشا دیافته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا گردید نظم پیوسته بقصد ما ازین دست بکشاد جهان کش قضا شست کس جان بجفای او نبرده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته باخاک راه یکسان ساختند و هر کرا انجا یافتند از پیر تا طفل دو ساله تا کودک شیر خواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود تا تعاق امراء و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده بر سم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقیة الحضرا از کش نقل کردند و چون جهانبانی شاه زاده بعرض امیر تیمور کورکان رسید زبان بحسرت بیان کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضه درایت و اقتدار شاه زاده مرحوم امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عرشیخ در اواسط ربیع الاول سنهٔ ست و ستین و سبعمایه روی نمود و بنا بر انکه سنت سنیه قادر مختار تعالی شانه بر همیوال جاریست که در دنیا هر مالی را سروری و در عقب با شد و هر الی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نو بر طلوع فرمود یعنی در قلعهٔ سلطانیه که در آنوقت موضع اقامت خواتین و اغایان حرم سرای امیر تیمور کورکان بود امیرزاده شاه رخ را پسری خورشید منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر مارد بن بسمع شریف صاحبقران مظفر قرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جریمهٔ هایل انقلعه در گذشت و آن فرزند سعادت مند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد و آنگاه رایات مظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنار راه بموضع پیوست که متوطنان قلعهٔ آمدکه آن را حامد نیز گویند بمثابت حصور مغرور گشته اند و سر بجیبهٔ اطاعت در نمی آورند بنا بران حضرت صاحبقران در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر قلعه را که بواسطهٔ کمال متانت مانند حصار کردون از تعلق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز و هم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکز دایره میان گرفتند و آواز نفیر و سور نای کوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفر نامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریدهٔ بقوت و غلبه فتح نکرده بود بدو سه روز قهراً قسراً مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آمذ زده رایت نهضت بصوب الاماق برافراختند و در اثنار راه بدفع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور علی المسافت میفرمود و در هر منزل از حکام و ولایات عراقین و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشهٔ افتخار بر اوج فلک دوار میرسانیدند از جمله در اوج کلیسا الاماق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه جهانبان رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه گذرانید و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعه اونیک که در تحت تصرف مصروله قراچقر ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنهٔ مذکوره با جنود تائید الهی و عساکر توفیق نا متناهی بدان قلعه زیرین رسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را بنظر نمی آورد شتافت در روز جمعهٔ نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب خود و پیشکشهای لایق روانه ساخت و پیغام داد که بنده را حد مقاومت تا مدام سدهٔ سدره مرتب نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امید انکه چند روزی امان یابم تا ملازمت شتابم امیر تیمور کورکان ایشان را نوازش نموده و جلعت بخشیده فرمود که از سر جریمهٔ مصر در گذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه بخاطر نگذراند چون پسر و نایب مصر بازگشته آنچه شنوده بودند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات تجرو و اضطرار از مصر و اتباع او بیشتر میگشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بدینجا انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را انداخته

همایون

از دیوار قلعه می انداختند و خاک در رکاب عالیشان تو تیای دیده امید میساختند مصر چون حال بران منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور
شمشیر بر دست و کفن در بر کردن از قلعه بدر آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که خون او را از رضا جیقران مطالبه
درخواست نماید شاه زاده مصر را استمالت داده ببارگاه پهر شتابان برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه کناه او را بعفو و اغماض مقابل سازد
و امیر تیمور کورکان خون مصر را بشابزاده بخشید اما بمدران ولا حکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه
برند و عیسی را در ان قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند فرستند و فرمان بران برانموجب عمل نمودند **ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام** صاحبقران کردون احتشام چون از فتح اوتیک باز پرداخت انقلعه را بامیر ملتمش سپرده روز پنجشنبه ششم
شوال بایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و همدران ایام بمراحم نوازش
و انعام مخصوص گشته و بریع موشح بالتمغا همایون حاصل نموده روی باولکاد خویش آورد و مقارن آنحال امیر بایزید حاکم قلعه آیدین بخدمت حسرو روی زمین
رسید و الحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوش دل گردانیده و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته
در آن مملکت لشکریان بنصرت نشان هر جا که با اهل کفر دوچار شدند پیکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند بدستور معهود در انصفر
فتوحات اجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور و باب شکور در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولد
سعادت اتحاد کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور کورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یکروز در آن منزل
فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانیدند بعد ازان از قارص کوچ فرموده منیک کول
محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه سیزدهم ذیقعده از منیک کول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شده و در روز جمعه بیست و یکم
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاه زاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت
صاحبقران لشکر کشان بگرجستان کرجستان در آمد و در اتو لایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانیدند و در نواحی لشکری چیره رسید
که طایفه از سپاه دشت قپچاق از دربند گذشته تجریب حدود شروان اشتغال دارند بایران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید
و لشکر قوتمش خان که سرکرده ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و نعلی بی بود چون توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران
والا نژاد چه محمود و اباد شافته آن رستمان دمان مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد
جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه مظفر لوا فرار نموده بحلب شتافت و چند گاهی در انولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق
رفت و از انجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقابره معزیه رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده
غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانیدند و صد و سی سراسپ تازی نژاد و سی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرده قریب بر و دنیل منزل معین
فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و متنوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضای ایام ضیافت و مهمان داری در سر انجام امور ملک قرعه
مشورت در میان انداختند و رایها بران قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه بمصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر فوق مرام
بدان صوب کیل گرداند چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور کورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قپچاق است بنابران مصریان
را باز گردانیده با نوکران خاصه خویش روی بغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تبریز شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۲
بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت **ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور کورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان** چون عساکر
بروت مآثر رستمان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردیده و جنود فیروزی شعار ریاحین وار از هوار از
اعتدال هوای اشجار در اتهزار آمده عنان بسوی صحرا کوهسار معطف گردانیدند مثنوی سلطان بهار از تجمل آراست سپاه سبزه و گل برخواست
بعزم گشت لاله زد خیمه بکوه و دشت لاله رای کشور گشای صاحبقران ممالک ارای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت
قپچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه قپچاق را مجدد ا کوشمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سنه سبع وتسعین وسبعمائه علام اقبال

ماه مذکور

اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم در بند شروان گشت و افواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گردسم باد پایان از ایوان گیوان
در گذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید خود زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صباح
قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهة تمهید بساط مصالحت از محمود آباد نزد قوتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین
بوس نامه خان را بعرض رسانید و بیان آنکه در آن رقعه سخنان خشونت انگیز مرقوم بود تیغ برآشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود و
برحسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بر دوش مردان کار زره های داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط تهور در آمد بموج
علمها بر آید بفرخ بلند سنان از شقها مهر و مه پرده بند امیران شهر اد کان بی درنگ کشیدند صفها بآئین جنگ کشور کشایان خود بر سوار
رقم زنویسند شش صد هزار و کنار آب سمور که عرضه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقع است و از انجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت باشد
و یقتل دست چپ دلیران صاحب شکوه از کنار کوه و یقتل دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود و بیشمار بود که عکس
نشان بمیداد که هر گز لشکری بآن عدة و عدد در یکموضع نباشد نظم رجنگی سواران پولاد پوش ز البرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه در آمد در آن عرصه
گاه بمقدار یک بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار بر ارش را بموار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت
و سیارات ناهنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر افتاب گرداینید و بهر فوج که میرسید سردار انجا غیرت
را نوزده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده اسپ میکشید و چون از آن کار فراغ بال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پر دل منازل و مراحل
پیموده در اثنای راه بهر فوج از هواداران قوتمش خان دو چار میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و قوتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با
سپاه بیکران افزون از حیز تخمین هندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری تاریخ سنه ثمانین بسبعمایة و دوم جمادی الثانی آن
دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در رواق خبث و تلاش نام و ننگ بودند نظم
دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فرد اکند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان خشت بر در نهد گفتار در بیان محاربة
امیر تیمور کورکان با قوتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش روز دیگر که خسرو خاور کرد
آهنگ لشکر اختر علم رزم کار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند کشت روشن ز برق تیغش دشت جیحون انجم از دو گر زان گشت
صاحبقران کیهان ستان بعزم رزم قوتمش خان پرتوالتفات بر تعبیه و تسویه سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بر رکاب امیر
محمد سلطان سپرد و حسن همایون با بیست و هفت قشون از یلان دلاور و پرولان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم رشهزادگان
قلبگاه سپاه جهان کشت و چشم مردم سپاه علم در پس صف نردوان سر فراز پس صف بود جای شطرنج باز و از انجانب قوتمش خان با بقاق شاه
زادگان چوجی زاده و امرای عضنفر نهاد و صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند بباد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین
تیز گردانیدند نظم و زان سوی خان قیامت شکوه بیاراش دریا برابر است کوه ز رستم کمانان پولاد پوش در آمد بصحرای قبچاق جوش و
نیران قضا بباد حملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته تا گاه بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجاد اغلان دبیک بارق اغلان واقتا و داود صوفی و غیرهم
از سرداران سپاه قوتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای کیر و دار و افغان حرب و کارزار در خم طاق کبود دوار
انداخته الحضرت باقشونهای خاصه عثمان بد و میسره تافته مخالفان را صولت بهادران موکب همایون بشت داده اند و از ان بیست و هفت
قشون قوچی ایشان را تعاقب نموده گرنخیکان چون بعقول رسیدند عنان باز گردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طائفه را با میر تیمور کورکان
رسانیدند و جمعیت قشونات بپریشانی تبدیل یافته لشکر قوتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین
شیر بیشهٔ وغا امیر نور الدین سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قاورا نداران رستم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده برخم تیکان
دیده دوز مخالفان را بر جای باز داشت بلکه بیت بهر تیر کز شصت او در گذشت یکی را نمور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه
و توکل باورچی هر یک از اربابهای مخالفان گرفته و پیش امیر تیمور کورکان آورده مانند جسپر بهم بستند و متعاقب الله داد با قشون و فادار بهد

بمدرسیده فی الحال از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نورالدین زانو بر زمین نهاده شبه اغاز کرد و قشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتکاری بر میان بستند و دست باندا ختن خدنگ دلدوز بکشادند و بهرچند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که جلیل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کوچک اوغلان در گذشته از پس پشت آفتاد که در برابر امیر تیمور کوران ایستاده خنجک میکرد و در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز رسیده بیکبار دلیران مظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو نویر عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند بیت زخون خدنگ آتش افروختند وزان جان بسیار کس سوختند و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش یغلی بی که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان شافته زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بر وی تاخته آنمقدار جلادت اظهار نمود که یغلی بی پشت بمعرکه کرده روی بفرار آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه و دشت کشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوز بکان آوردند و بضرب پیکار شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بیکدم مجروح و پیروح گردانند نظم سر دیو خویان پرخاشجوی بمیدان بکردید مانند کوی تن نازنین پری چهرکان بخاک اوفتاد و بر خاک ره ناتوان آخر الامر مظفر و برتری در جانب لشکر تیموری بالکل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق شاه زادگان و نوئینان عثمان اوبا بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از کریختگان زخم سنان و پیکان لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت کشته فتاده هزار انجمن نه تابوت نی نوحه گری نی کفن و صاحبقران عالیمقام از بارهٔ خوشخرام فرود آمده بشکرانهٔ فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش مراد و بهادران کشوده دربارهٔ ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت آمده در کنار آب قوراى قشلاق بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نورالدین که همچنان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص داده پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و اسپ و جامهٔ زردوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار بکمکی انعام فرمود و محمد ندالملک المعبود

ذکر تاخت بعضی از مواضع و قلاع دشت قپچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر تا کنار آب آیل از عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام بر توالتفات بر وجنات حال قوریزی چاق اوغلان که پسر اروس خان بود انداخت و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و ضبط ایل و الوس مملکت مورونی اقدام فرماید و قوریزی چاق از معبر اورا توگدشته در دشت قپچاق لوا شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چند نوکر بجگلستان بولور آمد و لشکر فیروزی اثر دو روز نوبت نیز در دشت قپچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا زدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور بر روی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران مظفر دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیگ یارق اوغلان و امور خواجه اوغلان و قتاد را که در آن طرف بودند بگیرند و تمامی اموال و جهات احشام آنحدود را بحیطهٔ ضبط درآورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت و آنولایات را زیر و زبر کرده دختران ماه پیکر و پسران شکر شمایل منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاده بعد از فراغ ایشان از قتل و غارت الوس صاحبقران ناموس بالشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای قتل و غارت در آنولایت نیز انداختند و از آنجا عنان بارهٔ پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثناء راه صاحبقران همچاه بواسطهٔ همشیرگی که نسبت با امیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانید و چون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آنموضع را بانواع شتاب انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولاو طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهرا قسرا گرفته ببردند و مفسدان را بحبث التری فرستادند و قلعه پولاد آهنین را نیز تسخیر نموده تروخشک آنرا بآتش غضب درهم سوختند و بموضع بوغازقم رفته آن رستاق را نیز همچنان ویران ساختند و در قلب آن شاکه معقود و سریر و برنا همان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرای حشمت آئین را در اغرق همایون گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و بخت بیداری آنجا حاکم آنجا که محمدی نام داشت سپاهی اضطرار مراسم استقبال بجای آورد و امیر تیمور کوران او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آنموضع ویران ساخته در وقت مراجعت که از آب ایل بروی یخ میگذشتند محمد یرلیرغ انداختند آنگاه خنزر آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات بیخبر سرای که او در بلغار

سوخته بود زندگانی در آن بلده زد و بیورت قشلاق بازگشت و در اوائل بهار سنه ثمان و ستین و سبعمائه موافق سیچقان ییل صاحبقران سعادتمند از بیورت قشلاق براه دربند متوجه شروان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته ممردان مغلوب و منکوب گردانیده و چون از شماخی گذشته در لب آب کرر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کرد ملازم موکب حضرت سعادت بود طوئی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران دولت نواز تجدید او را بانعام و خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز ساخته شرف حضرت ارزانی داشت و لوای کشورکشای از آنجا در حرکت آمده منزل اقتام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقتام میرزا میرانشاه را با بولایاتی که متعلق بوی گردانیده بود فرستاده و بعدل و انصاف وصیت فرموده و شاه زاده را با آذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخجوان تا اونیک بیورت ساخته دست چپ در سوق بلاق و در کرین تا همدان علم اقامت افراخته و امیر تیمور گورکان از اقتام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم اردبن که از مدت سه سال باز در ان قلعه محبوس بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بقویض ایالت ماردین سرافراز گردانیده و ربیع جهانمطاع ارزانی داشته اجازت فرمود و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در غیبت موکب همایون در اوغه نهاوند امیرزاده بایسنغر یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام تقلب ساخته و آن بلده را ضبط کرده ذکر حقوق و عهود و مواثیق پیچیده بسیاری از مردم نهاوند را بتیغ بیدریغ بگذرانیده و صاحبقران جهانستان از شنیدن این خبر وحشت اثر با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی برجناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز در معاقب ایشان بدصوب الکشت و قتال رسیده موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرای نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را در آتش افکنده سوختند و صاحبقران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت فزا بپایان رسانید

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دارالملک سمرقند پادشاه عالیجاه صاحب تائید در همدان بآداب فرایض و سنن روز عید صیام مراد محمد سلطان با امیرزاده امیرحلال حمید و امیرشاه ملک و امیرارغون شاه احتشام بجانب فارس فرستاده و فرمود تا بمرور و ندوتامی سواحل و کرسیرات را مستخلص گردانند و صاحبقران بی همال در یازدهم شوال سال مقصد و نود و هشت بجانب ماوراءالنهر در حرکت آمده بهر دیار که میرسید از کیفیت سلوک حکام میرسید و ظلمه را تادیب نموده داروغه گان عادل را بانعام و احسان خوشدل و بهره ور گردانیده و چون بولایت خراسان در آمد والی هراة میرقتوغا با قامت مراسم استقبال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای لایق گذرانید بمقر عز خود شتافت و صاحبقران کردون غلام بسرعت تمام منازل فرموده و بکنشی آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین ملحقین آیین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثار باکرده لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از خراگیش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلاه و دیگر مشایخ آمده بار تشریف برده و در بارهٔ حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد و روزی چند بحرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند عزامیده و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط بسوط گردانیده و خراج سه ساله بر عایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانیده و آن زمستان در غایت دولت و اقبال در آن بلدهٔ جنت مثال بسر برده و در اوائل فصل بهار بقصر باغ شمال انتقال فرموده و بعد از اتمام آن مقام چشنهای خسروانه ترتیب نموده نظم خسرو تاج بخش تخت نشین شاه دارا سپاه جم آیین

چند روزی بقصر باغ شمال در کمال سعادت و اقبال بگذرانیدند در نشاط و سرور کرد از عدل ملک معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه او غلان چون امیرزاده شاهرخ خلاصهٔ دودمان قراچار نویان و نقاوهٔ خاندان حضرت صاحبقران بود در سهور سنه ۹۹ عنایت پدر بزرگوار شامل حال همتهٔ عالیش گشته ایالت ممالک خراسان تا عراق و کوه ری متعلق بوی گرفت و شاه زاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق اوت ییل آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در آخر همان ماه در الانگ کهدستان نزول اجلال نموده قبچقیه و باج براه فراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان بهمانجا بپایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت صهیب نیشان باغ زاغان را نشیمن بهجای خیر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۲۱ ذی حجه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم ببایسنغر

واقدام

ببابا سنقر گردید و امیر تیمور گورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز الطاف و دود و ماه مبارک رمضان در آنجا گذرانیده از آنجا به ییلاق قسلطان رتوجه رفت و دران مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرموز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفر و منصور باغنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و در سم پشکیش تبرکات لایقه و منسوجات رایقه بشرف عرض رسانید و در آن ییلاق بصلت با فتخر خضر خواجه اوغلان در سوید ای و باغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال حال بسر خضر خواجه شمع جهان را که در آستان اقبال آشیان بسر میبرد بانواع عواطف حسروانه فرو غ و زینت داده بمحبوب عیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا محفوظ از مخاطرات بیشمار خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و بفیض مبارک از ییلاق قسلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان کل خرامیده و در پائیز همان سال یعنی سنه تسع و ثمانین و سبعمائه باغ دلگشای قصر زیبا تعمیر فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد آنگاه امیر عالیجاه با شکست رفت و از آب سیحون گذشته نزدیک قریه چیناس اساس قشلاق طرح انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمائه امیر عیاث الدین ترخان از مغولستان بازآمده دختر خضر خواجه اوغلان را که کل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام بار دوی همایون رسانیدند و صاحبقران کردون غلام تبر تیب طوی فرموده بآئین شرع مطهر ان پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانیدند و چند روز بعیش و سرور گذرانیدند و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف خویش گردانحضرت نیر روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین زوال ارتحال کنهان و حارس و تائیدات نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان کفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان رفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و دفع اشرار کفار ستمگر دین بموجب نص کلام الله و مقتضای احادیث خضرت رسالت پناهی که جاهلا منصب عالی مراتب جاه و جلالست و آجلا سبب وصول بدرجات امانی و آمال نیز علی هذا صاحبقران مظفر و اسباب نامه بجنبیه عثمانیه موافق پارس ئیل به نیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از قطار مطار زیاد و لشکری قامع اصحاب شر و فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آمویه گذشته عنان بکران راه انداب الطاف داد نظم بجنبید چنین و بعالم افتاد بعالم چنین جنبشی کم افتاد ز بانگ دبل و سم نعره زنان بگرد پای فلک کر شد از غره کرنای و چون موضع انداب مضرب خیام زرین طناب خسرو عالیجناب گشت طایفه از مردم انجائی بر سم داد خواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کفتور و سیاه پوشان هر سال از ما مال می ستانند و هر کس که در ادای خراج اندکی اهمال نماید کشته عیال و اطفالش با سیری میبرند بیت زنان را پس از کشتن که عذابی بر ندوز ند آتش بدر سرا از شنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت غضبیت خسروانه در حرکت آمده آغاز عزق کرد اشته با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار بیغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین آنجاعت بی دین را بزخم تیر و تبر و تین در خیر تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را به تیغ جهاد بگذرانیده و اموال و اجناس اهل ضلال را غرضه نهب و تاراج گردانید بیت پس از کشتن اهل یعنی و ضلال بغنیمت سپه گشت بسیار مال و غانیان سعادت مند بر قله کوهی بلند از روس نامبارک آن مرزبی دین که هر گز نبیند سعادت مصحوب حقیقی تعالی شانه فرود نیامده آورد ند منار بابر افراخته ند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکور وقوع یافت تمام انجا بر سنگی مثبت ساخته ند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آنقوم بد اختر فراغ حاصل کرد باغ ق همایون بپوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول آن سرزمین چند روز در مرغزار دورین قبه بارگاه با اوج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه مذکور از آن منزل بای همایون بر کاب جاده انتصاب آورده در روز چهارشنبه نواحی قلعه اربا رسیده و در باب تعمیر آنحصار اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن مرغزار روی نمود و صباح جمعه بعد هم ماه مذکور صاحبقران مؤید منصور بر اسپی بور که آن را نخت روان میگفتند سوار شده کرد قلعه میگشت و چون بجاده ئی دروازه رسید از روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از آواز کذشتن تیر اسپ رمیده ناکرده می آن خسرو سعادتمند رسیده و تیره خشم پادشاهانه بر افروخته و از دروازه دیگر بقلعه شتافته با خذ موسی انغانی و اتباع او که مقدم و قبیله کرکس سر دار آنحصار بود فرمانداد و فرمان بران در ساعت آنجاعت را معتقد و معلول گردانیدند و هفت بی سعادت که تیر بجانب آنحضرت و کشور گیر انداخته بودند آغاز عرب نمود ند و چند کس را

اوغلان ۳

رحمی ساخته غرالام کلمکی سیستانی انجماعت را بگرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملک محمد نامی که برادرش به تیغ بیداد موسی کشته بود تعلق گرفت و در روز بیست و دیم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده در روز سه شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق تابستان اتل از آب سند عبور نمود و کنار بیابان جروکه بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه و براهمانی طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آورده و شرایط مال گذاری و خدمت کاری قبول کرده و نوازش امیر صاحبقران مفتخر گشته خوشدل مستظهر اجازت انصراف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم حسن و مؤید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر نورالدین را با فوجی از سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه بمتی که والی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرمود و خود نیز متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نورالدین و وصول صاحبقران ظفرقرین کریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات و متعلقانش بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او درجت هستی بباد فنا داد بعد از آن صاحبقران کیتی ستان بجانب تلمتی کوچ فرمود و در روز شنبه غرة صفر سنه احدی و ثمانمایه حوالی آنحضار مضرب خیام عسکر فیروزی گشت و والی آنجا بقدم اطاعت و اذعان پیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهة تحصیل آن وجه بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور بازوق فرمان همایون نفاذ یافت که هر کس هر جا غله یابد بردارد و باین بهانه شبی که دماغ زمانه از غلبه باده سودا مبهم بر آمد بو لشکریان تلمتی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علمای ایشان بلیه نجات نیافت و در روز شنبه هشتم صفر رایت ظفر اثر از تلمتی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در اثنای راه بصرت کوکری را که باد و هزار کس از هندویان جهالت نشان در کنار کوئی عظیم ایستاده بعزم آنکه دست بردی نمایند هزم کردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هر چه یافتند نهب رسانیدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل بر تو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان موشح از تو طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت

گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران

و عقیب تقریر کردن سر بر و بیان فتح قلعه لطیر و قتل اهالی انجا از صغیر و کبیر چنانچه سابقا خامهٔ لطایف صیر در سلک تحریر انتظام داد صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده چون آن ولایت را بحیطهٔ ضبط در آورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهر اُچ را بجنگ بگرفت و بغارت ملتان شتافته اعلام محاصره و محاربه برافراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ بود پیرامون سارنگ و مولد و مسلک او مراد سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند لقصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی مولتان از خط و خلاعتک آمده سارنگ ترک جنگ داد و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است بر کنار لشکر عظیم روی نمود و اکثر شهریان لشکر تلف شد و حکام آنجا خود را بمغلی راه استه شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان در شهر آمده هر چه می یافتند میبردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت کل و لای و قلت ستوران باد پای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت او قات میگذرانیدند که ناگاه مایحتاج رایات نصرت ایات صاحبقران مجسته سمات از اطراف دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش از افق آباد و روشن ساخت دیده بخت بدانتظار از شاهد فیروزی بیخال تیره شد و خفاش صفت در سوراخها خزیدند و امیرزاده پیر محمد از مضیق هشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴ صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لواء ظفر بنیاه از آب بیاه عبور نموده سایهٔ اقبال بر منزل جیجان انداخت و چهار شنبار روز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش گذرانید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی بخشیدند آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه لطیر گشته در روز چهارشنبه ۲۶ صفر لشکر قیامت اثر آنحضار را در میان دو رشته از شاهیر قلاع هندوستان و از راه دور افتاده و اطراف آن بیابان است و آب آن از کولیت که بر دو شهر از شکال پیشه و دو حاکم آن قلعه را دو دولچین میگفتند و را و بلغت هندوستان بهادر را گویند و را و دولچین تا غایت سمرتبا بعنف هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و آزنده و رونده باج ستانده هیچ اجری از شر او ایمن نبود لقصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه علام اقتدار برافراختند از افغان سورن آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت

اند جستند و بهندیان بخست بقدم محاربه پیش آمده پس از نکه کمال تسلط و تهور سپاه امیر تیمور شاه بوده نمودند مال طلبیدند و مرحمت پادشاه مال حال ایشان شده در روز جمعه ۲ صفر او دولچین با شیخ سعد اجودنی بلازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بعز سپاه بوسی استعفا و یافته سه تغوز اسپ تازی با رقمهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت معماران انحال جمعی از بالی دیپالپور کو پیش ازین را بتاخت پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر خدر گشته بودند بتیغ انتقام سپاه بحضرت فرجام مقتول شدند و بمعنی موجب هراس مردم بیشمار گشته راه دولچین کمال الدین و پسر او در سلخ صفر دروازه بار گشیدند و شعار خلاف ظاهر کردانیدند لاجرم راو دولچین بمقید شده سپاه ظفر قرین روی بشخیر صاحبآور دند و نوبت دیگر ایالی قلعه امان طلبیده کلید در روب ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال امان بشهر در آمده رایان آوردادی مال اجمال نمودند لاجرم آتش قهر جسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز بقلعه بنظیر در آمدند و میان ایشان و هندیان خلق صعب روی نموده آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن اشرار بآتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار ماند نه دیار والحمد لله الملک القهار

تیرو یای

ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول شیران بیشه یکدلی بعد از طی منازل بدار الملک دهلی

چنانچه در مجلد ثانی مسطور گردیده سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنه سبع عشر و سبعمائه متعلق بسلطان علاء الدین میبداشت و چون بواسطه طول اهل آن پادشاه عدالت آئین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی مکه تقدیر عروس ملک دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد ازوی پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه خمسین و سبعمائه لشکری جمع کرده کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایات تا کنار دریا بار دریا تسخیر کشید مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود و مولانا جمال الدین بن حسام بدوفی بهندرسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست شعر آنی تا جهان باشد نکهد از جهان جان جان بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضیلت مآب مولانا معین الدین محمد سفزاری در تاریخ خود آورده است که چون ابن حسام این مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد گاه مولانا را در مجلس نشاندند و اشارت کردند که خازنان صرها بای زر بیاورند و در برکرده مولانا چیدند تا بامرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین بلند شد بر خاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آورند و بر کرده می چیدند تا باقاقش برابر گشت مصراع چنین کنند بزرگان چو کردند باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجه سنه احدی و خمسین و سبعمائه در وقتی که انجرات لشکر میرفت اتفاق افتاد و در بیست و چهارم محرم الحرام سنه احدی و خمسین علم زاده اش سلطان فیروز شاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره بدان بلده در آمده سلطنت بروی قرار گرفت و عنان آسوب و فتن بسمت آرام و تسکین بپذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نماند کار پردازی فضای بیهنا او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امرا سلطان فیروز شاه بود بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال مملکت گشته و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافته باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و آلهت بیشمار متعد جنگ و پیکار گشته پای ثبات و قرار بسنوار ساختند و صاحبقران کامکار عناد و استکبار القوم واقف شده بعد از فتح بنظیر عنان باره گردون سیر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنار راه بهر بلده و قصبه که میرسیدند بان و خانمان کفار و مخالفان را بآتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را بانواع اسیر میگرفت و بعد از طی آن مسافت پر آفت و عبور از نهار و بحار بسیار مخالفت در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از آب جون بگذشت و متوجه حلف زار حصار لونی گشت و همان روز بطالبار قلعه رسیده مشورتی که موسوم بمهبون بود موکب همایون را بقدم استقبال نمود و شیخ راشد بارشاد عقل و دور بین طریق ارادت مسلوک داشته خود را بسته بندگی صاحبقرانی رسانیدند و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی بسپر مخالفت بر روی کشیدند و لشکریان اطراف قلعه را نقب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده عرصه تیغ جهاد ساختند و غره ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی

خمسین

که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامنهٔ آن جبل میگذرد و در وزیر آبی صوابهای صاحبقران کشور کشای مایل نیه تماشای قصر جهانمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بدین صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست و ملاحظه فرمود که جهه معرکه پیکار کدام موضع لایق تر است مقارن اتحال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر شهر سیروان خرامیده نزدیک رسیده و پادشاه صاحب تائید از آب جمنا عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و فرا ولان سپاه بصرت نشان سید خواجه و بیشتر بهادران سیصد نفر از مردان جلادت اثر بمقابله و مقاتله منعلای مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع نایرهٔ قتال التهاب یافته امیر تیمور کورکان سوتجکت بهادر را الله داد با چند قراولان روان گردانیدند و ایشان چون از آب گذشته رجم پیکان جانستان مکالفت در صندوق سینه بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پل کوه پیکر که بهنگام پیکار شهر ملکت دوآزاروی در خطر بود بشکست و ساقط شد و ارباب کیاست ارتوقع این صورت نفع و نصرت واثق گشته همدیگر را البشارت دادند و روز جمعه سیوم ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامگار و امرا و نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته در باب توره و یاساق سلاطین با استحقاق کلمات خردمندانه بزبان آورده شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی رایق و تقریری لایق بیان کرد بیت زهره فتری نکشته گفته شد * زهره کجا کوبری نگفته شد در خلال این مقال شاهزادگان سیوم و خصال بعرض آن نقطه دایره جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا باین مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندیان گافر سیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در وقت مصاف با هالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن باثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس که در اثنای این مثال همال نماید و در نکشد لاجرم تیغ جانی آغاز سرافشانی کرده بروایت اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه بر کز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز بار نزده کافر هندی را طعمهٔ شمشیر غزا ساخت و در همان روز فیروزی را نجا بجانب دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه ظفر پناه گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر بانند باد از آب گذشته اطراف رودجون بمعسکر نصرت مآب شد و بسیاقیان موجب فرمان واجب الاذعان جهه رعایت حزم در گرداردوی همایون خندق کنند و از شاخهای درخت و چیر حصاری مرتب ساخته در پیش خندق کاوهشان را بیکدیگر بستند و خیام افراخته منظر خنک و پیکار نشستند گفتار در بیان محاربهٔ جنود ظفر ورود با والی هنود سلطان محمود صباح روز سیشنبه منتصم ربیع الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع سعادت سجانی طالع شده و تیغ فتح فیروزی سر شب سیهی سلب را بینداخت و هاتف غیبی بالقا بخوای بشارت مژدهٔ ای آن الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا گا نهم بنیان مرصوص مجادلان میدان غزو جهاد را منسوب و مخصوص ساخت رای ثاقب شراق صاحب قران آفاق بر تو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده برباره بلنده شوهند برآمده بر زبانها سپاه نصرت شعار را بامیرزاده پیر محمد جهان گیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و قماری سیاوانی و تیمور خواجه آقتوغا سپرده جوانغار را از صولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ سلطان مضبوط و مستحکم گردود در هراول امیرزاده رستم و امیرشاه ملک والله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصهٔ بحضرت و قلب سپاه از ایوان کیوان در گذشت بیت قلب سپه شاه نصرت قرین * برافراخت رایت بخورج برین عنان تاب شد جانب رای هند شمشیر کین ملک پیرای هند زسوی دیگر خسرو دهلوی عیان ساخت آئین کجنیروی و خود با تفاق ملوخان در قلب لشکر با بیست و سه پیله را بملک معین الدین ملک باقی موقاتی داد و ضبط میسره را در عهدهٔ طغای خان و میر علی موجه کرد و با ده هزار سوار شمشیر گذار و بیست هزار پیاده جرار روی بمیدان قتال آورد و مادهٔ اعتماد و عهدهٔ اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر پیشنظر بود که عدد آنها بصد و بیست میرسید و در نظر مانند چهل هزار مکعب است و در مطلع سعدین بیست هزار و از جهت آن امثال جبال مثال اسپان با بطال رجال میرسید و امرا کشور هندوستان فیلان کوه توان را یکجا و سلاح آراسته بودند و بر پشت پشته مانند آنها تخته ها صندوقها ساخته و بر بر تخت و در هر صندوق چند ناوک افگن و بخشش انداز نشسته و عدد اندازان در پهلوی صف پیلان مادهٔ قتال و جدال ایستاده بیت صف زده پیلان پولاد پوش * همی کرد خنجر سر از جوش و اگرچه لشکر قیامت اثر چغتای همین

بمین دولت صاحبقران کشورکشای صفحای دشمنان قوی پریم شکسته بودند وعقد بای مهمات کلی بسر نگشت جلادت از هم گسسته تا چون پیش زان جنبش پیل ندیده بودند ودر باب مهابت دیدار وصلابت کردار آن جانوران غرابت آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند ومغلوب ساختن اقبال از محالات می پنداشتند ودر مدغه ضمایر اشراف واکابر ازین جهت بشبا بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران اعلیا رعالیشان وفضلاء متعالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی ومولانا عبد الجبار پسر قاضی نجم الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما ضعیفست که عورات انجا میباشند آری بیت کربود بهرام را درد ل هراس مهر نهد بر اسازد لباس بنا علی بذا اصاحبقران مظفر لواء نصرت که از بهن مار بای خشک بزرگ ساخته بودند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان انها را در راه پریشان سازند وچون عنایت ازلی در جمیع احوال شاملحال وبرکار آن مؤید حمیده آثار بود وپیش ازانکه احتیاج بخار خشک سؤد وسیاه نصرت نزدیک را کل فتح وفیروزی در چمن اقبال شکفت ودیده آمال آمانی از طلوع کوکب ظفر وکامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح وظفر شد جلوه گر دوحه اقبال آمد بار ور کیفیت حال بسبیل اجمال انکه بعد از استاوی صفین وتقارب طرفین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از بارهٔ عالم لوزد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد وچنین اخلاص بر خاک راه سوده از کریم عطا بخش ظفر ونصرت مسالت نمود واثر اجابت در ناصیه منیر صوابنما ظاهر گشته بدلی قوی واعلی فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورد وعلی سلطان توا چی والتون بخشی وپسر موسی وکمال را با چند قشون از ابطال رجال مامور فرستاد وحال انکه اینان را در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی بمدد ما فرستد علامت فتح وفیروزی باشد لاجرم چون انجماعت بدیشان پیوستند مستظهر وقوی خاطر گشته سوی لشکر بهادر وسید خواجه وشیخ علی بهادر والله داد ونصرت قهاری وجمعی دیگر از شیران بیشه کارزاری در کمینگاه نشسته وچندانی صبر نمودند که منعلای دشمن از ایشان درگذشت انگاه تیغ جلادت اخته از آن کمین بیرون تاختند ودر حمله اول قرب پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند واز برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار محالفان تاخته شمه بفعیل رسانید وطغای خان را که در برابرش بود منهزم گردانید وازانجا بسیره بهین دولت قاهره شاهزاده خلیل سلطان وامیرزاده سلطان حسین وامیر جهان شاه وغیاث الدین ترخان همه خصم را که بمکمن ملک معز الدین وملک هاتی بسان کوه آهنین سد انبوه در بهم شکستند وسایر امرا ویلان بر صف پیلان زده بزخم تیر ونیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب هیئت را مجروح ساختند وپیلبانان را از قلل آن جبال بر خاک انداختند بیت بگرزی یکی کرد پیلی نبون پیی گرد پیلبان را نگون وشاهزاده خلیل سلطان با انکه در سن نابالغی سالکی بود بفعلی قوی بنیه اسیر کرده بنظر شاه فلک اقتدار آورد وطلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران سؤدد حصال بر خ نموده فرزین بند اعدا بدفاریفت وسم پیادگان ابابیل عناد بسم اسپان تازی نژاد فرسوده کشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان ازان رستخیز بود در سم هندوستانی گریز وسپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قلادهٔ اسیر کشیدند وبسیاری از لشکر سلطان محمود وملوخان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند نظم سپاهان هند از بسیار وبین فتادند چون سایها بر زمین سر هندیان زیر پالخت لخت فرو ریخته چوز هندوان درخت زتر کان صف پیل اندر هراس بهم خ آمده همچو کاوحراس وسلطان محمود وملوخان در شهر محصن نموده صاحبقران گیتی ستان کنار حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده وحوض خاص ساخته وپرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروز شاه است واز مقدار ووسعت دارد که تیر تیز پر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نتواند کرد وآن حوض در موسم پرشگال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی ولایت زان آب می آشامند وکاران پیوسته در انجا جامه میشویند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سراوقات سلطنت گشت شاهزادگان وامرا ونوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند وآثار شجاعت وغرایب امور که بفر دولت قاهره از هر کس بظهور آمده بود عرض کردند وآنحضرت از وفور نعم الهی که شامل روزگار ملازمان بستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده وقت سؤد وزبان بتحسین امر جلادت آئین گشوده در بارهٔ ایشان انعامات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود وملوخان ووقوع نهب وتاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم بگسیخت وهر یک از لشکریان بطرفی که بخت سلطان محمود وملوخان بشهر در آمده وطریق مشورت مسلوک داشته خود فرار چاره ندانستند ودر همان شب که مانند باطن کفره فجره تیره وتیجون ظاهر سیاه رنگ بود شهر بازگذاشته رایت گریز برافراشتند وخیشب

امیر تیمور کورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران اعقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بینهایت گرفتند و دو پسر ملو خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باز دوآورند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که برق زر نگار خسرو ثوابت و سیار را بر بام این قبهٔ خضرا منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی ستان بدروازهٔ میدان شتافته در عید گاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف دهلی بقدم بساط بوسی سیده فضل الله ملخی که نایب ملوخان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و ملوخانیان عنایات خسروانه گشته بجان امان یافتند آنگاه لواء کشور کشا و نقاره های بلند آوازه را بپیشگاه دروازه برآورده صدای بشارت در خرم طاق نیلگونی گردون انداختند و صدو بیست پیل گوه پیکر عفریت منظر که بتحت لقب شکر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحبقران والا گهر در آوردند و آنها مانند کسانی که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد زدند روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر در آمده خطبه بانام والقاب صاحبقران گیتی ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زینت و زینت داد و ند بلیت شد از نام او قدر منبر بلند تر القاب او روی زر ا جمند و چون بتاریخ این بلیت ماب یاری دولت بباغ نصرت شاه بسال خارکل فتح بهند شد بویا صاحبقران مظفر لوا بزم عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانه ناهید رسانید و در زهت کدهٔ دوست کامی جاهای می ارغوانی در کشید در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از سکنجیان عظام بر در دوازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه نصرت شعار جهة تحصیل قند و غلهٔ بدهلی در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آنامان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر بگشتند و دست بیداد بغارت و تاراج بر آورده و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور کورکان ع برسم فریدون و آئین کی در بزم سرود و می نشسته بود و کسی بدانجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فساد و دهلی اشتعال یافت و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش انداخته بغار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان چون شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا در دروازها بایستادند تا تمامی سپاه بشهر در نیایند و قریب پانزده هزار کس از غار شام تا صباح منهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که بیست و هم ماه بود بیرونیان خود را در شهر انداخته غارت عام دست داد و روز سیوم نیز همان مشغله جهان سوز دستشعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر هندو اسیر کرده بر دند و از انواع لالی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود و سرخ و سفید انعقاد بدست سپاه قیامت آثار افتاد ع وصفش نگنجد در بیان گنجش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان پناه میگفتند در تاراج و تالان بهمت مساوات کرفت و شرح احتیاج مسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاه زادگان بقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و شکست نژادشان را جهة خاصه بمابون محفوظ دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که انجا ساخته خواهد شد کار کنند **ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور کورکان بجانب سمرقند** ما بچه طوق کیتی فروز بعد از انکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع فولاد شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان پناه بمضمون اتفاق افتاد و چون مرحلهٔ وزیر آباد معسکر پادشاه جلالت نهاد گشت ایلچیان بهاو پتله که حاکم لاهور بود و بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آنزمان در محلس ملوک هندوستان بخنوری و شیرین گوئی میگذرانیدند نظر آن شاه بازقلعهٔ معالی رسانیدند و آن تحفه گرامی بقبول اقتران یافته رایت منصور از آب جون عبور نموده در موضع کتیه بهادر نهاد و با پسر خود قتلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردید و امیر تیمور کورکان از منزل کتیه بدولت آباد که معمور ترین ولایت هندوستان بود تشریف برد و دو روز توقف کرده از انجا روی بجانب قلعهٔ میرت که از مشاهیر قلاع هندوستان آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری وصفی که ضابط القلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی تبار بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و فهرا قشر قلعه گرفته صفی کبیر را در صین قتال بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را با آنشی که میبرستیدند سوختند بیت اگر صد سال گبر آتش فروزد چو یکدم اندر او افتد بسوزد

غرهٔ ماه جمادی الاول کمشکران ان حصار بدست اهل اسلام کشته کشته بروج قلعه مانند خاک راه هموار شد اکاه پادشاه عالیجاه به
نیت غزو و جهاد کفار به اعتقاد و بکنار دریای گنگ رفته چند نوبت کبکران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را
برساحل ان آب و دره کویله باتش دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد ازان غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه شنبه ششم جمادی الاولی از کنار اب
گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارکت در رکاب سعادت انتساب اورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندیان کافر پیشه بود
روانشد و چون بدان ناحیه رسید از بانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کویله اوقات گذرانیده در اثنای زیادت
غزو و میان سپاه و صاحبقران کامران و گیران روی نمود و در جمیع ان غزوات بر طبق کرامیه ان چند نا اهم الغالبون مجاهدان دین همیشه ظفر یافتند و از مشرکان
لعین خلق کثیر تقبل رسانیده انمقدار غنیمت کرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت ان بعجز و قصور اعتراف مینمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعهٔ بایه معسکر
همایون کشته و دران مرحله ایلچیان شاه سکندر والی کشمیر پایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در بیست هم
ماه مذکور دعاکو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جمنو از عبار معرکب ظفر اثر رشکبو شده و در انجا خبر جمنو بحضرت ورود مراسم تاخت
تقدیم رسانیدند و روز جمعه بیست و یکم امیر کشور کیر جمعی از نهادران موکب همایون را جهة قتل و غارت سامی جمنو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند
باز داشت و هفتم نهفتم جلوس دولت و اقبال از اب جمنو عبور فرمود و هندیان کافر پیشه ان مشیه را از شیران ژیان خالی الصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آدمی
بیرون امدند و انجماعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه پریشان تاختند و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دولت امور تواجی و حسین ملک توجین را
جمنو اکه زخمدار شده بود و باچند نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمهٔ توحید گویا کردانیده پاک
گوشت گاو که در کیش او حرام بود مباحش نمود و بشرف اغوز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سدهٔ سنیه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
جهان کشای از اب چناب عبور نمود جمعی از عجزه غریق بحر فنا شدند و در پنجشنبه بیست و پنجم محفه پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر پل منزل گزیده و دران بورت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاه زادگان و نوئینان و سران سپاه بهر یک از راهی معین روی بمسکن ازند و از ملوک و اعیان ممالک هند
طایفه که ظفر کردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف گشته حضرت انصراف حاصل کردند و خضر خان که از بندسازمک کریخته
و در آن اوان در استان اقبال نشان سپهر بنظور نظر عاطفت پادشاه بانه شده حکومت ملتان تعلق بوی کرفت انکاه صاحبقران تاج بخش تاج سلطان
ضبط ارد وی همایون را در عهدهٔ امرا عظام کرده نفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال کشته و در روز پنجشنبه
هشتم جوزای علم از عبار موکب همایون عبرات چرخ بوقلمون کرفت و همانروز از اب راوی عبور فرمود و شب کنار اب جیحون محل نزول اعسا کر اقبال ما کر گشته و روز یکشنبه ۲۱
ان بحر معدلت و احسان بکشتی در اورده از اب بکذشت و در ان مقام در سریر سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدوم
متعلق بعصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراء النهر بسم استقبال پیش امده سعادت ملاقات حضرت صفات دریافتند و زبان بهجت و ثنا
بمبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بکشادند و روز دوشنبه بیست و سیم ماه مذکور بصورت نیازنشانه نمود و در روز یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه در ترتد توقف اتفاق افتاد و خانزاده
عالم الملک که صحت التماسش بجاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود انحضرت را طوی داده بشکشهای لایق کشیده و روز سه شنبه ۲۳ از ترتد مذکور بکوچ کرده
روز یکشنبه ۲۸ موضع دوسلجین معسکر ظفر قرین کشت و دران مرحله امیرزاده شاهرخ از دارالسلطنهٔ هراة و امیرزاده عمر از دارالملک سمرقند بلازمت صاحب
قران سعادت مند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز شنبه سلخ لوای کشور کشا از انجا نهضت نمود و قبة الخضرا کش امین مقدم همایون فردوس منش
امد و در روز شنبه چهارم ماه بشعبان رایات ظفر نشان از شهر سبز در حرکت امده در کنار اب رود لک قبه بارکاه عالمپناه اوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
پانزدهم از انجا نهضت کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه هیجدهم در باغ قراتوبه کوشک جهان نمای از فرط علت عالم آرای رشک افزای کلستان ارم کشت
و در روز دوشنبه بیستم ماه بچاشتکاه بباغ دلکشا رسید و روز سه شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد در اید فضل شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف کردانید و بعد از
اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات باد یاب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور
و نهایت بهجت و حضور تمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از ان کار ملالت روی نمود بهمت عالی همت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان

وسیم ۳

یازدهم چهارم در
صفحان پرتو قبال
و تعالی شکوهش
رسید روز چهارم از
انجا نیز نهضت
کرده و در ولی سنگ
و مراحل سرعت
بجای اورده روز
شنبه
۲

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دارالسلطنة هرات فرستاد و از طرفین بلهم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعبارت سجعه
جامع سمرقند فرمانداد و الحمد لله الموفق الاتمام و الصلوة و السلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام **ذکر شمه از حال امیرزاده میرزا**
معزالدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه در پائیز سنه ثمان و ثلثین و سبعمائة شاهزاده
جلادت پناه میرزا میرانشاه که مقتدی ضبط مملکت بلاکو خان بود بغنیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مزید چرکه بهم رسیده
و در جوار مزار پیر عمر نخجیران بود نخجیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده تهمتن دژ اشنا تا حدّ تن و صید افکن فوج فوج کوهی را زنده گرفته بقهر و بین زین رسانید و صید طپیده
و اسپ رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بسر و کردن بر روی زمین افتاد و در صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد و از جهت
شدة سقطه علی حادث بدماغ آن شیم و چراغ دودمان جهانگیری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه او آمد بهبود او علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد
اقوال افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل خود از روی بطهور رسید که ابی بحر دادی تو همی خون بگیتی ابی خجستی و احیانا براه اسراف و اتلاف
کجی بغیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوشن در بر مبارزان دشمن می بافت بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت
سرعت دو منزل یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصره دارالسلام مشکل تمام دارد پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرف
حرکت نفرمود و امیرانشاه بظاهر دارالسلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب الچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که
طائفه از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته و اعیه عذری دارند بنابران شاهزاده عالیمکان بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز رحلت
فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آنجمله منصب قضاء تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون کرجیان سدین اختلال و مانع شاهزاده جنت
آئین و توقف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات را
بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده بیگی تهمت آمیز
گفت و آن مانوی عظمی را شوهر بخجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور کورکان از یورش هندوستان بازگشته در مانع چغانیان اقامت داشت به
سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر دین اوان ما بچه رایت نصرت آیت پرتو وصول بممالک
آذربایجان نیفکند از احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد و بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات
بجمیع لشکر فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود **گفتار در ذکر نهضت صاحبقران گیتی ستان یکبار از توقف**
باران و بیان معتمور شدن نواب و معتقبان میرزا میرانشاه کورکان بنابر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر
تیمور کورکان از محنت یورش هندوستان بیاساید و رنج خشت بالین دژ تخت سریر دولت و اقبال نهد بساط عیش و نشاط نمایه عزم یورش هفت ساله جزم
کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ و شیخ علی بهادر و جهان ملک و میر محمد پولاد را بهراه
فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را شیر بیشه دارالسلطنة تبریز فرشد و
شاهزاده بموجب فرموده کار بسته شده چون بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه شماسان و اسکان
قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب شماسان تافت و امیر تیمور کورکان بعد از تقسیم
غنیمت میرزا محمد سلطان را در دارالملک سمرقند جهة ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده سکندر و امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین
نمود و چهارشنبه ششم محرم الحرام سنه ۳۸۲ که اول روز پائیز نو و مطابق توشقان ئیل صاحبقران چدیل نظم برای صواب و بصدق درست آبنبات فتح
میان کوه و چست در آورد و با درکاب همت شتاب آفتاب سعادت بلند شد قدم افراخت از هر طرف رایتی خرامان زهر سوسهی قامتی و در رایات
نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده سلیمان شاه توجه شیراز گردید
تا با تفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد بجاده رود و امیر سوگجک بادو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از رزه
نیشاپور بسطام شتافت و از بسطام بجوار ری رفته از انجا عازم قریه ایوانگ گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ که امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر بعراق

بوکب همایون پیوست

بعراق فرستاده خود ازراه مازندران متوجه شده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا امیرانشاه مزداد تحقیق انجامیده وهم نموده به تبریز رفته وبهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا امیرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و خبر بآب بدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا امیرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کردو چون موکب گردون احتشام از ییلاق رمی بگذشت میرزا امیرانشاه باستان قبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده و در آغوش کشید اما بنظر التفات در وی نگریست و بموجب خواجه قتو غاو جلال الاسلام را جهة تحقیق جنایتش به تبریز بسیاست و ایشان نواب و ارکان میرزا میرانشاه را گرفته بند کردند و دفتر بار املاحظه نموده دو دانگ مال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده بر طبق مدعای خود بهر کس بخشیده بود استرداد نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران بخشنده صفات شنود که افراط میل میرزا امیرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب تغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده نموده نایره غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندماو سازندگان مجلس میرزا امیرانشاه را بردار اعتبار کشتند و بموجب فرموده مولانا محمد کاکی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و جد هزار فضلای زمان همتا بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن کوینده که هریک در فن موسیقی واداوار در زیر کبند دوار شبیه را نظیر نداشتند کرفتار گشتند و چون ایشان را بیای دار بردند مولانا محمد کاکی بر سبیل مطایبه روی با استاد قطب آورده گفت حذمت استادی پیوسته پیر و پیش قدم ما بوده اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاحست و جلاد بخت رنیمان دزمانی قطب تلکین نائی انداخته او را بر دار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم کرد و انشاد نمود نظم پایان کار و آخر عمر است ملحدا کر بایدت و کر نبدست اختیار نیست مردانه وار کر بهندت بپای دار مردانه پای دار جهان پایدار نیست و همان زمان سایر رفیقان ایشان را نیز بهمان شربت چشانیدند لا زاوقصاصا و لا عقب لحکمه

ذکر قشلاق امیر تیمور کورکان در قراباغ ارّان و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایت صاحبقران آفاق بر تو دصول بر ممالک عراق انداخت جنه قشلاق قراباغ ارّان را اختیار کرده روی توجه بآن صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور کست که یورت عمر تمان بود بمضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اجمالا بسمامع خدام دولی الاقتدار رسید اول آنکه موتوقتمش خان که بعد از شکست توقتمش خان در لوس اوزبک با شاهزاده امیر تیمور کورکان پرسمند خانی نشسته بود و بکفران بعمت اقدام مینمود و توختمش درمرج با حوال دشت قبچاق راه یافته دیکر آنکه ملک طاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام بتعلق بوی میداشت و دیعت حیات بتقاضای اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت اختلاف پدید آمده دیکر آنکه امیرزاده تغور خان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفاهت پیش کرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیکر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش باهم در مقام خلاف آمده دیکر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنحدود را مفتوح کردانیده و سالما غانما باندجان باز کردیده و از استماع این اخبار صاحبقران بکامکاری بغایت مبتهج و مسرور کشت و با بعضی از سپاه مظفر توجهت بر اقامت مراسم جهاد و غزا عزم جزم مصمم کردانید و در قلب زمستان بکرجستان شتافت و در دره چمشلو از دم قشلاق غارت تقدیم رسانیده چمشاکه حاکم کبران آن دره بود و فرار نموده عساکر منصوره آتش در منازل او زده کلیسیای مشرکان را ویران ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار بکمال اقتدار اظهار کرده روی بجانب یورت قشلاق آورده و دیکر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سوبکجاک در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب کشت و تا نوشیجان مشولستان رفته بهانه مرضی که مذاشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر سوبکجاک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد وحیات معندیان را برانداختند امّا امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود با عوانی جمعی از مردم تاریک تاریک دل خیال بیحاصل بدماغ راه داده همّی قاتل ترتیب کرد و هم از نوکران او جمعی کیفیت حال را با میر سعید برلاس کفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته درین باب عرضیه بدرکاه عالمپناه

اسپاد

آفتاب مشرق

نبذه کان

فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید بر لبیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاه زاده را بدآموزی نموده اند بیاسا رساند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گرداند امیر الله داد چون بشیراز رفت امید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیر مایه آن فتنه بودند کشته و مستوفی فوشنجی را دست و پا بریده و مبارکشاه خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فریدرا معتقد کرده اند و نشان حکومت شیراز را از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در مسندلی آن نشان امیرزاده رستم رسیده شاه زاده غیاث عزیمت بصوب فارس انعطاف داد و امیر سوگنجک بجانب قراباغ روانشده بار دوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر مسندلی و بعضی دیگر از حدود و عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و در دروازه بغداد را بسته مضبوط کردانیدند و مقارن آنحال از مادرات قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرح آنکه سابقا صاحبقران کشور کشا حکومت خوزستان را بشیروان نامی مرحمت داشته بود و او از معتمدان آنولایت مال علیها یت حاصل نموده با هزار سوار آراسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد ترتیب و رعایت یافت و در خدمت ماهرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هریکی را پیشکشی گرانمایه از هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی مخطوط ساخت و از تصادم تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده شروان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را بیافت و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحبقران و الا کمر داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر را که در آن مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود کردن زد و در آنوقت شروان را بعضی از امرا مثل قطب الدین حیدر و منصور بتاخت ابروات فرستاده بود و بعد ازین واقعه یاد کار توراچی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را بپیغام نمود تا شروان را تعقیب آورند و سرش ببغداد روان کردند آنگاه بلطایف الحیل در عرض کمتر از هفته قرب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و انواب قصر بر روی خود بسته بگریست یاران صلاح دولت او را بمیدان آوردند و بدربار خانه می آوردند بچهرگان می سپردند و باز میکشتند و چون سلطان احمد از وقایع تیره چند روز بدین و تیره بگذرانید شش هزار از محرمان را فرمود تا هفت بار گیر از طویله خاص زین کرده بالجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی آب بگذشت و بآن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده از احوال او اطلاع نیافت و مدتی مطمئن آش نخورده بدرگاه میرسیدند و خانگیان آن را استاینده دعوت مستوفی میخوردند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد و طمع انداخته بر اتفاقت یکدیگر متوجه والسلام گشتند اما بعد از وصول سلطان احمد از مزاج آن بلده پشیمان شده مقدار زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان نازی را بقرا یوسف داد و که از دی را گشت در اواخر سنه اثنی و ثمانمایه بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد و بنابران اندیشیدند که اگر لشکر ظفر از سجده دروم و شام در آیند همه مقر اشان مسدود گردد بغداد و اربخرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهت ایشان مخرج موجب و لخواه یعنی بود اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر مهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور کورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم چولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید قرلیتای فرمود تا بهرای ملک آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان و تخریب و ولایت گرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورد و نخست لشکر بر شیم و کین بملاد ملک گرکین کشید و گرکین گریز برستغیز اختیار کرده بسیاه خون ریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحب قران جهانجا بجانب دره جانی بیک که جی شافته جانی بیک از خوف جان التجا باستان دولت آشیان نموده و خازیان نصرت قرین در آنولایت نیز آتش فتنه و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعدا دین را سوخته حصار زیت مقنوح ساخته و بلنیا و حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداخته و در آن اثنا بوضوح پیوست که ملک گرکین در حصن سوانیت نشسته است و در وب آنقلعه را مانند ابواب سعادت بروی خود بسته و امیر تیمور کورکان عنان بگیران بدان طرف انعطاف داد و چون گرکین بر توجه پادشاه چشمت آئین وقوف یافت سوانیت را بارکداشته بوادی قراشتافت و نبود ظفر رود او را تعاقب نمود بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرکین بیم جانی پیرون برده بسمیل نامی را بدرگاه عالمیان فرستاد و التماس تقصیرات

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جادهٔ عبودیت کاری و طاعت گذاری رانج دام و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه
هذا دراید پذیرفته نهضت همایون بجانب آن حدود کرجی اتفاق افتاد و آنجا نیز حکم سایر مواضع کرشتیان کرفته امیر تیمور کورکان عنان مراجعت بصوب مغول
انعطاف داده و در آن منزل الچیان حکام فرنگ بملازمت صاحب قران رسیده قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نموده
و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از فتنه صربه روم مزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود بجانب غزو
و پندار بکاخ دماغ راه داده الچی پیش چلرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد ازین مال و خراج بخزانه عامره ما ارسال مینماید و الا لامحاله
از دریای ذخار یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طرفه تر صورت حال ایلدرم
درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر تخوت و غرور قیصر امتداد خاطر عالی مأثر متغیر و متأثر گشته اندیشه توجه بجانب
روم فرمود و بخست بایلدرم بایزید بصحبت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمه از سیادی احوال بنی عثمان تا زمان
رسیدن سلطنت روم بایلدرم بایزید درج نماید آنکاه خامه بدیع بنکار نامه شکین شمامه حضرت صاحبقرانی زبان کشاید و من الله الاعانه و الیه التکلان

کفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داؤد و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمانفرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان روم و متفحصان احوال آن مرز و بوم را قوام این سطور چنان
معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که اخر ین سلاطین سلجوقیه داؤد نامی از ترکمن دشت قپچاق با ده هزار خانه وار
از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مالوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم کشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده حل
اقامت انداخت و چون دو سال از وفات فرخنده فال الغ ارغبال کذرانیده روزی سلطان کیقباد در اکذر بر نواحی منزل او افتاده جمعی کثیر بنظرش درآمده
زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بکشاد داؤد که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال اقران بود پیش دویده بمضمون این مقال ترنم
نمود که بیت کذر فشا دبسر وقت کشتکان عشت هزار جان کرامی فدای هر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندکان در دولت
صیت معدلت و سرافرازی و آوازهٔ مکرمت و غریب نوازی ایستادکان پایه سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در
ظلال رحمت خادمان آستان خلافت آشیان ارتیاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه لحظهٔ کلبهٔ احزان فقیران ازین مقدم همایون حسرو کامران
غیرت افزای روضهٔ رضوان کردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بروجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد کیقباد را
استماع سخنان سنجیده و کفتار پسندیدهٔ داؤد مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داؤد با تفاق کلانتران قوم در حسن جشن و کشاده روی و پیشکش
لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سرو قد کلعذار و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود
حاضر کردانیده و پسر ارشد خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود در میدان دلیری و فروسیت کوی مسابقت از همکنان
ربوده بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشمش بر روی عثمان بکشاد و بنور فراست دانست که عنقریب
کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و تبرکاتی را که القوم بمشکش کرده بودند بوی بخشیده فرمود که داؤد و
قبیلهٔ او در حدود ارزنه و برساکه در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود رحل اقامت اندازند و بمارعات و زراعت پرداخته آن ناحیه را معمور
و آبادان سازند و داؤد حسب الفرموده بدانجانب شتافته عثمان عطیه را که سلطان باو عنایت فرمود برجمعی از جوانان که در آن قبیله بودند همت
نمود و ویرانی نکبت بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورده سرداران فرنگ از تیغ تیز بنکبت آمده
قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان کشادند که کمر عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره
لشکر بدین حدود میکشد و هر کس بیاید میکشد و چون زمان زمان میان سلطان و فرنکان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنبک با اهل فرنک مصلحت
اهل اسلام نبود کیقباد بغضب رفته الچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانهٔ داؤد در نزول نمود و داؤد از سیاق
سخن شمه که در باب اعتصاء عثمان اصداء یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پرسش متغیر شده بنابران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این عهد را اصلاح ننمایم آمدن تو بدینجانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید باخود اندیشید که چرا تی که از رسید و یافته بجهة تقویت اهل اسلام و حمایت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بوده و ظاهر آنست که این معنی موجب وفور غضب پادشاهان دین پرور نشود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان بجانب منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول الچی دیگر از نزد کیقبا د بدانجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستوری که سابقا گفته بود نسبت بحکم مارتبه فرزندی دارد باید که بعنایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و بسبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بعرض رسانید که تعرض شخصی که در دیار کفار اینمقدار اثر اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید میثاق نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو و جهاد و قلع نهال شوکت اهل کفر و ضلال مثل پیشتر سعی نماید و این سخن معقول افتاد الغصه چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقبا د مژده داد که در شبستان عفت و دانش با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه در آید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بآن خانه رفته زیلوچه و توشکی و شامیانه و شمشیری بقبضه مرصع در آورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر معدود و التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقبا د افتاده گفت این سپر و اعیه سلطنت دار و دیگر آنچه از خزانه متصرف گشته از جمله اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بعقود و دیگر اشیا دلیل بر علو همت او میکند آنگاه سخنی که در اثنوقت صاحب آن بحرف رومیان خداوندیجاه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کرجها و بر میان جان بست و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار او نیک را با چند قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته لشکر بر سر ایشان کشید و حاکم آن بلد بمحض کشته شدن عثمان آغاز محاصره کرده در آن اثنا کیقبا د رخت بقا بباد فنا داد و چون ازو می غیر از دختری که در حبالهٔ عثمان بود فرزندی نمانده تمامی امرا و ارکان دولت بار دوی عثمان شتافته سریر سطوت و عظمتش را آورده و احکام او را کردن انقیاد نهاده بر سریر سلطنت اتفاق کردند مقارن این احوال عثمان بمرض موت گرفتار شده و دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر جلول واقعهٔ ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که بنیرهٔ دختری کیقبا د بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده ازان تجاوز نمیفرمایند و مبالغه نمود که تضییق و تضیع کفار بر سانند و بلده را که بسعی او مفتوح گشته بود بدیشان نسپارند و چون بدین منوال وصیت نامه را بپایان رسانید روز سه شنبه هشتم شهر ربیع الاول سنه ۷۲۷ از عالم رحلت کرد و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره بر سالوازم اهتمام بجای آورد و چون بدین پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان بود و اهل اسلام آن را مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرده خطبه و سکه را باورخان باسم و لقب خود مزین گردانیدند و در فتح سایر بلدان فرنگ مراسم اهتمام بجای آورد و او نه را نیز بصرب شمشیر تیز مسخر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال او قات گذرانیده چون مدبر طبیعت او در شهور سنه ۷۵۹ دست از مباشرت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان کشور ستانی و آفاق حصار و قرا حصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از انکه مدت پنج سال پادشاهی کرده در گذشت انگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۸۲ رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتلهٔ کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگون سار ساخت

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماهچهٔ رایت آفتاب عطیه از اق دیار سیواس و قسطنطنیه چون قیصر روم ایلدرم بایزید ببسطت مملکت و معموری سپاهی و عزت و کثرت خیل و حشم و وفور نعم و خدم مغرور شده از ظهر تن مال و خراج طلبیده و کیفیت طغیان او از عرضه داشت و الی ازنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی باثر بران قرار یافت که فرمانفرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رسانند بنابران دبیری روشن ضمیر پیش طلبیده و فرمود تا نامهٔ نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد

نسخه قابش

تیمّد طوره ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معموره ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ اطاعت ملازمان رکاب ظفرانتساب ما در گوش کشیده اند و حاشیهٔ متابعت استادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه بر بگلبان روشن است که سلسلهٔ سلطنت تومر خان کشتی بان منتهی میشود پس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت برنیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب حسرت ندانی و چون درین مدت استماع میرفت که تو با قامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جهاد بر روی روزگار کفار فرنگ میکشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف نگشت بر ملاحظهٔ آنکه مبادا بمقتضای آن الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها خاطر برشده از حمّ عساکر فیروز مآثر گردد علای برجمهٔ اهل اسلام نسنجیده طریقه آنکه از نیشوه آبا و اجداد خویش دیگر جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری و السلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شده و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بزبان راند و گفت مدتهاست که مرا داعیهٔ مقاتله و محاربهٔ تیمور در سر و سودای مقابلهٔ او در خاطر است و اکنون بفرّ دولت روز افزون نظم برانم که رانم بسر حد خویش گراید پیش نایدرنم خمیه پیش روم تا به تبریز پیل پیشتر زنم بزرگ غریش پیشتر برم آنچنان فتنه بر سرش که تخم دهد باد بهم افسرش و چون ایلچیان باز گشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند بر آشفته با سپاه قیامت مراس عازم سیواس شد و چون حدود او نیک مضرب خیام سراد قات عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهت دفع فتنهٔ امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را مقیّد بار دو رسانیدند و امرا و اعظام در مقام پرسیدن برخوشه امیرزاده پیر محمد را چوب باساق زدند و بند بر داشته بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جملهٔ بدآموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و روایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در اراز روم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن بار دوی همایون پیوست و در اوایل محرم سنهٔ ثلث و ثمانمائه صاحبقران کامکار ایلغار فرموده بیخ سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه چنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه بتحقیق و عزاده برافراختند و در برابر دروازهٔ عراق بطوره ساختند بمثابت زنبار یاری خلق و جوش سپاه نواحی سیواس شد حشر گاه و سیواس را که بنا کرده علاء الدّله کیقباد سلجوقیست بارویی بود و نهایت مضبوط و از ساس تا کنگره بسنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بمثابت گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق و وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن متیسر می ندید پرفت و از سنه ماضیه دیگر نقب از پیش نمیرفت و مصطفی نامی را مأمور فرمود تا چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقابلهٔ و مقاتلهٔ مشغول و مدت هیژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس بزخم سنگ خلال پذیرفت بفتحیان بگذیوار قلعه را بجوف ساخته برسر چوب کردند و دو حیرت بکاخ دماغ مصطفی مالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خائف و بایم بدر گاه کیتی پناه شافته اظهار انقیاد نمود. و حضرت صاحبقران فرمانداد که امرا و ابنیان از مسلمانان بال امان قناعت نمایند و لشکریان از منهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ بالات جنگ برده بودند و زمره از ایشان اکابر ایشان نداشتند در چاهها افکنده خاک بر سرایشان ریزند و حصار سیواس را باز مین هموار سازند و فرمان بران بر انموجب تقدیم رسانیده از بقیهٔ عالیه اثر نگذاشتند بعد از ان صاحبقران نصرت عنایت و ولایت ابستان و ملطیه را تاخته و قلاع انکذود و اعشوق ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان امرزانی داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار امیر قرا عثمان برکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

ذکر سبب توجه صاحبقران بهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعهٔ نهستی و غشاب بهمین اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان پسندیده و کلمات دلپسند پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعدهٔ پادشاهان خردمند بیخ کینه بایلچی کشتن و بند بست شیخ ردیفان او مبادرت نموده رسانیدند و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قچاق بمقابله و مقاتلهٔ توقتمش خان مشغولی همیمود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعهٔ اونیک با تلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و بحسب

تقدیر اتلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمه جریمه سابق گردانید و دران ایام که عطیه و آبلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان در آید الجیبان سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش بر تخت فرمانفرمای مصر و شام نشسته بود ارسال داشت و از نو عهد و وعید سخن رانده تلمش را طلب فرمود و فرج رنج اطوار بد عمل نمود و الچیان را محبوس و معتقد ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام را از مناراغت قصیر اولی دانسته عنان ابرش گردون حرام بصوب حلب شام انعطاف داد و سخت بظاهر قلعه ایستی رسید مقبل نامی مدبر فرجام که از قبل فرج کوتوال آنجا بود بحصانت قلعه مغرور گشت و در مقام مقابله و مقاتله سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ برآورده نفجیان درین جنبش باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساختند و بر سنو نها کار گذاشتند و در روز یکشنبه هفتم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در آن سنو نها زده برجها مانند نیها دولت مقبل آغاز افتادن کرد و سیلان رعب و هراس اساس وقار سایر ساکنان حصار را از اندراس داده سادات و قضات و علما از ایستی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و شاه نوخ میرزا را بزبان شفاعت کنان مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جرایم آن غلام کم بها کشیده و از بهستی عنان گیران بجانب غساب معطوف گردانیدند و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی از کاب جنبش و هرج و نهب تسخیر پذیرفت و رعایا ردای اطاعت بر دوش گرفته کلهای امانی در چمن کامرانی شکفت

ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر

سلب در آن ایام که صاحبقران کامیاب بعهد و بهستی و غساب منزل گزید خوف و هیبتی عظیم بر ضمیر تیمور تاش که از قبل سلطان مصر حکومت و ولایت حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامه متنی بر استغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود فرج بحکام اطراف دیار شام اشارت فرستاد که جنود ایشان حدود حلب روند و در مساعدت و معاضدت تیمور تاش از خود تقصیر را ضی نشوند بموجب فرمان سلطان مشار الیه رفتند و در آمدند بحیلی عجب در حلب و برین قیاس بلدت زکمان و از ملده و از کرک رسیدند کر زکمان یک بیک و در آن بلده بمقدار سیصد جرار جمع گشت که در زمانه سابقه مثل آن جمعیتی و قوع نیافته بود آنگاه تیمور تاش که از عقل و حزم بهره تمام داشت با شدون و سایر امرا بلا دشام قرعه مشورت در میان انداخته گفت نظم باین کس که ما را بود داوری نباشد باو داوری سرسری بلند اختری آسمان صولتیست قیامت شکوهی قوی دولتیست نماند بدیگر ملوک عجم قوی تر بود از فریدون و جم و چنانچه تحقیق پیوسته بانداک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا مهم خود را فتح این ممالک رسانیده بیت همان به که با او مدارا کنیم همه بندگی اشکارا کنیم سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت بپیرون فرستاد و پیشکش مناسب ارسال فرمایم بیت باین حیله شاید که این بر نیز بصحرای دیگر شود ژاله ریز و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا فارغ باشند چون که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب نمای تیمور تاش را سخت پسندیده بعضی از جهال حال مثال شدون و دیگر اعوان حسارت آل از قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم که خیل تیمور زآسمان نیستند بدیو و بدد تو امان نیستند زسنگ و زآهن بلندستوار برانیشان کند تیر و شمشیر کار رعب و هراس بجا خواهد نهاد و بدلی قوی و اعلی فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید بسیار مهم بران قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار اصرار مینمودند کار بدور و دراز می کشید و از انجانب صاحبقران عالیجناب از غساب دو منزل شتاب طی فرمود و چون بحقیقت شایان مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته هر روز نیم فرسخ راه میرفت و هر گاه فرودی آمد میفرمود که گرد لشکر همایون خندقی میکندند طلیعیان که بر لطایف حیل پادشاه کردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنابران دلیر گشته بپای جسارت از شهر بیرون نهادند و لواء جنگ و جدال مرتفع گردانیدند روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه ما هچه لوای کشور گشای بر تو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صاحب تدبیر دو روز در جنگ تاخیر کرده بیت سیم روز کین پهلوان سپهر برافروخت از آتش کینه چهر بتعبیه سپاه پرداخت ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه نوخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و خضر خواجه

ظفر پناه بازگذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلند مکان و امرا عالیشان را بازداشت و قول را از قرطغت همایون زیب و زینت داده صفی از فیلان جبال مثال که از مملکت دهلی تا اینجا در معسکر ظفر اثر بودند بارا استکی هر چه تمامتر پیش صفوف لشکر فرستاد و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب قلب و جناحین را بسته خاطر از عین و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر صفها راست کردند و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم و لشکر بمیعاد گاه آمدند بجوش بخشم کینه خواه آمدند ز هر دو طرف سوران انداختند ببر بر بانه بر یکدگر تاختند و تخت از عقبین برانغار امیرزاده ابابکر و از مقبل جوانغار امیرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسرهٔ شاهیان تاخته روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند و لاوران قول ایشان بسهل ارزانی فرازگوه با پیلان صاحب شکوه بر شدون و تمورتاش حمله کرده بیکبار جلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز بهمت را فنا و اعدام اهل شام کماشتند و شدون و تمورتاش بازمرهٔ انباع از راه دروازهٔ مقصوصه بطرف شهر گریختند طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از نهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تا میدی نموده همه را از پای درآوردند مگر یک سوار که جان بتک پا بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانیده و از لشکر عرب جماعتی که بطلب میگریختند بواسطهٔ ارزهای که در آن راه واقع بود دنبال نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و از تراک پستیر غنان را یا عقب شتافته بهر که میرسیدند بتیغ انتقام میگذرانیدند و جلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم اعداد از ایشان بزیر یکدیگر افتاده جان داده گرد خندق پر شد بیت بیابان عرب خفته در خون و خاک ز تیشیر ترکان جگر چاک چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد شدون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی بتخریب و انهدام آن نهادند و از اتراک استوار دلی بود آوردند بقهقهای فاز کار کرده در عرض دو شبانه روز بروج آن را غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسیدند که صورت فتح و ظفر در آئینهٔ مراد جلوه گر آید شدون و تمورتاش آنار عجز و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان متنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و التماس بر زمین نهادند و مفاتیح قلاع و مغالیق دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند و شدون و تمورتاش با هزار کس از اهل پرخاش معتقد گشته غنیمت آنقلعه که بنهایت بود در میان ملازمان ستده سده رزق تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بمیتین قهر از بالای بروج بر زمین افگنند و صاحبقران سعادتمند این بوعاد دو امتداد در اکه از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش را بجانب اسیر و دستگیر نمود و فرج ایشان موقوف بفتح رسیدن اتلمش است بایدکه علی سرع الحال او را بفرستند تا مانیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد ازان صاحبقران کینه ستان اعنق قلعهٔ حلب را گذاشته سید بدرالدین مبشر را بجریر و شاه شاهان سیستانی و موسی تویوغار را بمحافظت انحصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز رکاب اقبال بسمت غزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه حمی و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایهٔ التفات بر مفارق سکنهٔ آن بلدان گسترده آنگاه عزیمت فتح و ظفر روی توجه بجانب دارالملک شام آورد

فصل در بیان رفتن صاحبقران بصف شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل صاحبقران ظفر ترک جوان

ازهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه از زمان ملک فرج بموجب استدعای متضیان باسپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت ابراج و باره قیام و اقدام مینمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز گشت پادشاه مخنثی از بابل شیذ و زرق را با دو جاهل هندوئی بر سم رسالت پیش آن مهر سپهر کشور کشائی فرستاد و هر یک را خجری زهر آلود داده تا در ساق موزه نهاده و هنگام اداء پیغام فدری اندیشند و چون بدانسان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و ناگزیر صمیر ایشان را ز خواجه معصوم سمنانی که از عالم مستعدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهر آلود را از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال با امیر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقبل شیخ زراق فرمانداده و آن دو هندوئی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبته سپاه اشتهار دارد نزول کردند

وکبندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه بحر بند و استوار گردانیده و در اثنای روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه شرقا
انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام بلاکت رسانیدند و فوجی از انگلیفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان
برگشتن خون امیران شدون و تمور تاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر مهر عنایت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین
باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از راه دوری همایون کرکتیه شهر دمشق رفت شامیان مقدم او را بسبب طلوع شادمانی از مطلع آمال و آمانی دانسته از روی تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور کورکان از این حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر قشیه سیار در سیر آمد و بصحرای وسیع که در طرف کسفان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران را از تملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت تا در تحصیل مقاصد و مطالب برضمایر اقارب و اجانب و ضوحی تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر عایت ناموس و نام است و کرنیم نانی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده املتمش با طلبد آشتیم فایده بران مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان شکیبا و عنایت عنیت از کرنیم بدین جانب کشیده مهم را مدار در گذشت اکنون مناسب بحال شا آنست که املتمش را ارسال نمایند و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارایند تا بساط نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و مهاد بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور معهود با بواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد کشاد و چون پادشاه توران بدمشق در آمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته باجماعی از اصول و اعیان بایستان اقبال نشان باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر املتمش را بملازمت میفرستیم امید آنکه گذشتها ما را بر قلم عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه خدمتگاری و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور کورکان عجبیان را تشریفات فاخره بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نمود و علف بانمام رسید از آنجا کوچ فرمود و بعزیمت آنکه عنوه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب مظفر نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بد دلی فرار مینمایند بنابران فرصت غنیمت دانسته جمعیتی عظیم و لشکری مهیب از ارومیه و بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاراج و یغما آنده شیه غلبه و استیلا دست باعمال سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور کورکان بر حسب اشارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب انجامیده باز نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت بصوب داد و بیاسایشی برانعطاف روی بانعطاف سپاه بنصرت شعار پرداخته روی بحرب ایشان نهاد و آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام بر قله ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعده ذات الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت زرد گشته بتربید نظم نهان گشت از سختی آن مصاف مروت چو سیمرغ در کوه قاف سر نیزه پردلان سلسله سوز شده چاک شمشیر بابیدروز اجل آمده زآسمان بیکران کمین کرده در کوههای گمان پذیرفته بنیاد مردم خلل گشاده شده دستگاه اجل آخر الامر بتایید صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز پر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت و در اثنار کرو فر میرزا سلطان حسین که میسره دمشقیان از مایحه علم آراسته بود در برابر میرزا میرانشاه و میرزا شاهرخ افتاد، تو یلاق قوچین که از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود او را کرفته نزد شاه زاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسیده فرمان همایون بقتید و حبس اطلاق یافت و بعد از چند روز شاهرخ شفیع گشت و او را چوب باساق زده بگذاشتند و واقعه مذکوره در روز شنبه ۱۵ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و بعد از ان ملک فرج مصلحت جنبک ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و امیر حاجی ارغون کرکتیه بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال بازگفت و شاه زاده او را نزد صاحبقران مظفر لواء ارسال داشت اشارت علیه بنفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه کرد شهر را فروگرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را بپایه ساختند یا بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان کرفته بازگشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته و قصر ابلق را که از محدثات ملک طاهر بیبرس

ملک طاہر است محل نزول ہمایون ساخت و شاہ زادگان و نوئینان در عمارات ظاہر شہر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا و زہاد
کشادند و بقدم اطاعت و فرمان برداری بدرگاہ عالم پناہ شتافتند و پیشکشہا کشیدہ مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاہ ملک و امیر
اللہ داد و خواجہ مسعود سیستانی و امیر جلال الاسلام بشہر درآمدہ باتخلاص مال و ضبط جہات غایبی پرداختند و روز جمعہ در مسجد بنی امیہ خطبہ را بذکر نام و لقب
ہمایون قرین ساختند آثار یزدگوار تا ارکوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیدہ بخیال محال بشت پندار بحصانت آنحصار استوار بازنہاد و دلاوران
جلادت آثار بدستور معہود آغاز قلعہ گیری کردہ بقتجیان دست بکار و خوکشاد ندہ و باندک زمانی بروج آنقلعہ را مجوف ساختہ و بر سر ستونہا نار گرفتہ
آتش دران زدند و التہاب شعلۂ غضب خسروانہ مؤثر افتاد و بعضی از جدار حصار آغاز انہدام کردہ و برداز از مقاومت عاجز گشتہ بیاپی عجز و ضعف
بیرون آمد و مقاید عزایم و ذخایر نزد صاحبقران سوختہ مآثر فرستاد و چون او را زمان حلول اجل معتد بود ازین اطاعت فایدہ روی ننمود و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافتہ بیاسا رسید و جندیان آن حصار کہ ہمہ غلامان زرخرید بودند میان شاہ زادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان
سایر متوطنان انجا را اسیر گرفتہ مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین حبیب را با بعضی از صناع و پیشہ وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و غنیمان بلاغت
شعار و کتاب براعت آثار فتح نامہا مرقوم اقلام بطایف نگار رساختہ باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند

ذکر بلای دمشقیان ببلای نہب و غارت و مراجعت ممدوح رایت نصرت آیت از آن ولایت

در آن ایام کہ بلدۂ دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت قرین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان ہمایون گذشت کہ ہمیشہ استماع می افتاد کہ در
زمان کہ آل ابوسفیان و مروانیان با عترۂ طاہرۂ نبوی بخصوص حضرت ولایت پناہ مرتضوی علی المصطفی و علیہ من الصلوۃ افضلہا و من التحیات
اکملہا عداوت مینمودند و آنچہ ایشان را میسر میشد از حرب و قتل و ہر بارۂ آن زمرہ واجب التعظیم تقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در
افعال و شیمہ و اعمال غیر حمیدہ موافق بودند و خوارج را معاونت و مظاہرت مینمودہ اند و عقل تمیزی را بغایت مستبعد میشمرد کہ طایفہ کہ خود را از
جملۂ امت بہترین پیغمبران دانند و بہمیامن انوار ہدایت و ارشاد آنحضرت از تیہ کفر نجات یافتہ بسر چشمۂ معرفت رسیدہ باشند بچہ تاویل جانب
اہل بیت او را فرو گذارند و با خالفان ایشان ہمداستان گشتہ ستم و بیداد در بارۂ اولاد امجاد چنین اصحاب و دوار ندمج نہ ایشان ہمین
و اکنون نزد باتحقیق انجامیدہ کہ آن صورت واقع بودہ و الا چنین جرأتی از زبان من بعید سوء بجربہ با ایشان حوالہ نرفتی و چون این ہا جزا ضمیر صاحب
بدیر سر برزد در خاطر کاربرد اصحاب غیرت کردہ در روز چہارشنبہ غرۂ شعبان سنہ ثلث و ثمانمائہ آتش بلا بالا گرفت و تا می مرد و زن و خورد و
بزرگ دمشق اسیر پنجہ تقدیر شدند و تملکات ایشان از امتعہ و اقمشہ و زر و جوہر و اسب و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت
آن غنایم بمرتبہ رسید کہ چہار پایان اردوی ہمایون بآن عظمت بجمل آن و فا نکرد و بسیاری از مردم غنایمش قشونہ و رخوت مصری و روسی و عجمی را کہ در اوایل
حال گرفتہ بودند اندافتند و نفقہ و اوانی زرین و سیمین باز سیکر فتند و چون فی الحقیقہ آتش غضب الٰہی در آن دیار برافروختہ بود روز پنجشنبہ
دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شہر افتاد و بنا بر آنکہ مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا
بیشتر از چوب علیا شبیہ بی از مواضع بسوخت و اثر بکلی مجمع بنی امیہ رسیدہ منارۂ شرقی آن بقعہ کہ از سنگ ساختہ بودند بسوخت خاکستر گشت
و بعد از آنکہ حال دمشق باین مرتبہ انجامید امیر محمود کورکان با طلایق اسیران شام فرماندادہ روز شنبہ چہارم شعبان مواضع اوایل میلان میل راست
مراجعت برافراشت و در غوطۂ نزول اجلال اتفاق افتاد اشارت علیہ صدور یافت کہ نشان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزادہ محمد سلطان
کہ در سرحد مغولستان بود نشانی بوشتہ مضمون آنکہ خدا وحیسنی و پردی بیک سار بوغا را بحفظت آن سرحد باز داشتہ متوجہ درگاہ عالم پناہ
گردد کہ ایالت مملکت بلاکو خان نامزد او ست و دانہ خواجہ با یصال آن مثال مأمور گشتہ موکب ہمایون را انجا بہ نہضت فرمود و در اثنار راہ
شاہ زادگان و امراء احشام ذوالقدر تراکمہ کنار آب فرات را تاختہ اسب و شتر و گوسفند بغنیمت اوفجہ کردند و چون ظاہر حوالی نضیب لواء
گشودہ گشادہ ایالی انجا اظہار مخالفت نمودہ لشکریان بسیاری حوالی آن بلدہ را گرفتند و متوطنان را اسیر کردہ خان و مان ایشان را بغارت و نہب و تاراج
رفتند و بعد از آنکہ بایچہ اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نمودہ بر تو وصول بر قلعہ بیرہ انداخت حاکم انجا با پیشکش بدرگاہ خسرو حبشیہ وش آمدہ

محفوظ عین عنایت پادشاهانه شده و حکومت آن شهر بتعلق بوی گرفته صرزی بر هایا رسید آنگاه صاحبقران کامکار بشاط شکار فرموده امرا و لشکریان
چخر و زده و هر که اندا خته شد و در سر چشمه راس العین هر که بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکار جمع آمد که هر کس از هر نوع جانوری میخواست
بدست میگرفت و بیشتر میریزد و از انجا موکب همایون بروحا رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار رایحه لوای نصرت اثمار روح افزا گشت و چون بخلاف
مقصود حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران کردون غلام مبادرت ننمود بیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد
امیر تیمور کورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی همت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول علمدار
بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قراعثمان را بمحاصره آنحضار باز داشت و بنفس نفیس بصوب نصیبین عزیمت فرمود با بالی آن موضع کلید قلعه آورده
عنایت خسروانه شاملحال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوسته و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه محافظت اهالی آنحصار
بازرست بیان این سخن آن که حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بخیال و تدبیر نمیرسید
بنابران صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه میفرستاد و تا موت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا
بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرا و امیرزاده میرانشاه شیخ محمد دارو غه و ازارکان دولت
امیرزاده شاه رخ امیر فیروز شاه و در ظاهر بنحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات میجوشانیدند و
رمق میسا ختند و آخر الامر آزار هم نمی یافتند بنابران معدودی که در القلعه مانده بودند بپای اضطرار پایان آمدند و امرا رکوتوال النجق سید احمد
اغلشائی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود و کوتوالی القلعه را بملک محمد او بهی رجوع نمود

ذکر فتح دارالسلام و قتل فرق انام صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکور بسمت طغایبوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرا شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند
و آنجناعت بموجب فرموده عملنموده در طرف قبله دارالسلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که مستقدی حکومت المکلت بود جمعی
کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار بثبات قدم نمود و دروازه بالسته زبان تقریر باین مقال
برکشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور کورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمای والا ابواب دارالسلام بر روی هیچکس نگشای و
امر انحن فرج را عرضه داشت استادکان پایه سریر اعلی گردانیده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسید و آنجا از فرج مشنیده بود معروض گردانیدند
لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی پر دجله جسری بستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب
گذشتند و از راه التون کوپرک بنظاهر دارالسلام خرامیده مقابل قریه العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبه بارگاه آسمانیه طاوس
سدره المنتهی در گذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر بروج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون رشک
نقصان میفزود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فروگرفتند و آغاز جنگ کردند و بقچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ بر روی
بکار خود آوردند و در اثنا راشتعال آتش محاربه و جدال ابطال جدال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر کشاده یافته یکی بر مقتل خواجه عمادالدین
مسعود سمنانی خزد و دیگری مشکلی خواجه را از پای در آورد و در ایام فرج شقاوت فرجام باجمعی از اجلابان بکبت انجام دست از جان شیرین شسته
فدائی او نمیکوشیدند و بقدر معدود در مقابله و مقاتله خود بمنصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم شد که امیر تیمور
کورکان خود بنظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را بشناخت بر سم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق آورد و آن قاصد بارگاه
عالم پناه در آمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و باز گردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج در میان نهاد و فرج از رده
عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید در شهر بلا و قحط و غلا شیوع
یافت مردم از فرج بلکه از شدة گریزان گشته خود را از باروی انداختند و موکب همایون پیوسته بفرج فرج بعد از شدت میرسیدند و روز
یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده پنجم فروردین بود که بغداد یان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده بارو را خالی گذاشته بودند و خود با بار و خیر بها

والله المستعان

چو بها بتعبیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه بحضرت پناه یکبار روی بشهر آورده زدند و نرد با بها بر دیوار بانها نهادند و طناب بر کنگر با استوار کرده چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نورالدین بفصیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و مقاتب و دیگر امراء و بهادران برز بر برج برآمده از آواز نقاره و نفیر و افغان سوران و کرنای ج ج زمین چون آسمان برخواست از جای و لشکریان رخنه در دیوار بافکنده از اطراف و جوانب در بغداد در آمیختند و صورت فرخ اگر مرقوم دار د شت محشر مشاهده بغداد و بیان گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی مجال مرور و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعره قتل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد و بسیاری از بیم جان خاکسار از چشم شعله تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای سنان کوشت بدن را طعمه نهنگان و جله ساختند و فرج در آن شده با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه بحضرت پناه که از آب رفته بنوک پیکان آتش بار و مار از رو گردان برآورده زدند تا که از روی اضطرار خود را در جله افکنند و شعله حمایتش الطفا پذیرفت و چون جمعی از بقیان لشکر حضرت نشان و بسیاری از جنود در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند فرمان قتل بقتل عام بغداد و بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و بر لسان مطاع نفاذ یافت که هر نفر از غلامان سپاه بیاورد دو سپاه کینه خواه سر ز خط فرمان حضرت صاحبقران عالیجاه نهاده گر اجتهاد بدست انفیا در میان بستند بمضمون این مطلع از شاه یک اشاره و زنا بسر دویدن علم نمود و پای اهتمام در قتلب سر نهادند دلال اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک رنج میفرو ختند و در نایره غضب مردوزن و غنی و فقیر بی تفاوت میسوختند هیبت بسوختن آتش عشق توجله تر و خشک چنین بود چو در افتد بر غرار آتش از سادات و علما و فضلا و صلحا هر که توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه انجماعت را مکوال ملبوس عنایت کرده مامنی رسانده و چون کار ساکنان دارالسلام تمام از هم بگذشت عمارات و مساکن مهندم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود کسی در تخریب و انهدام آن سعی ننمود و مصونون بجایون و ان من قریه الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامه در شان بغداد بظهور و وضوح انجامید و با دبی نیازی بر آن دیار و زید و مقتضای فحوای ویهلک الحرث والنسل بظهور رسانید ذالک تقدیر العزیز العلیم ج چاره کار چیست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور کورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر سمه از حال وزرا و نوئینان چون آب دجله از خون کشتگان سپاه سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دارالسلام بغداد از نفس جیفه مردگان مانند نکهت انفاس حشکان بهشت تعفن پذیرفت امیر تیمور کورکان در اوایل ذی حجه حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در آثار او را انجمن مائده فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درختهای ملوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق آق شهد نزول جلال فرموده و در آن مقام سادات عظام و علما و کرام و اشراف و اعیان تبریز که بر سم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بافضل واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام تقدیم رسانیده هر یک را در پایه سریر سلطنت مصیر محلی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا ما بحه رایت کیتی فروز بر تو وصول براوجان انداخته کوشک غازانی از فر نزول صاحبقرانی غیرت افضای بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانیدند عزم رسمه و سه بتبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی از میراده خواجه سیف الدین توئی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این هر دو خواجه بمنصب مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نوپیوسته برامیر جلال الاسلام و دیگر و زراء عظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و سبلغی کلی بر بر یک تحمیل شد خصوصا ان جلال الاسلام را تمقدار تعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاری بخود زد اما چون کاری نبود جراحان زخم را دوخته تا التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او سردار لشکر تازیک بوده و دیگر در حرم ما دخل نکند و هم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر دوست سراسیمه مقطعه قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس آب در آلت شست و شوی داده هر روز بر در دولتخانه می نشست و بدیوزه از مردم چیزی میطلبید و آنچه از دوست و دشمن میگرفت از خرج خصوصان فاضل می آمد در آن اثنا صاحبقران کشور کشای از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قراتو نه خواجه اسمعیل

گشته گشت ذکر بهضت رایت نصرت آیت از بخوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن بادلی پس از وداع امیر تیمور کورکان بعد از انکه آنحضرت در حدود بخوان کامیاب و کامران اوقات گذرانیده و از جانب گرجستان بر اده ملک گرکین با پیشکش فراوان بدرگاه عالمپناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه بخه و بردع بهضت نمود و در ۱۰ ربیع الآخر ششه مابخه لوای جهانگشای سایه وصول بر آن بقعه انداخته قبه بارگاه چنر جم اقتدار و شاه زادگان کامکار باوج فلک وقار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سر حد گرجستان بمرافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود چون بمینشاپور رسیده حباب امارت مآبی و دیعت حیات بمقتضی اجل سپرده و شاه زاده همت آئین او را انگیزه تکفین کرده روی بمقصد آورده حالا از اراز دجل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبقران جمید صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تاسف نموده از وصول میرزا محمد سلطان شادمان گشته شاه زادگان و نوئینان را باستقبال آن در رتبی برج دولت و اقبال مامور گردانیده ایشان بموجب فرموده علمنوده در کنار آب آق قویلوق شرف ملاقی دست داده از جانبین طریق شاه و پیشکش تقدیم رسید و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانوزده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانیدند و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت و از عنوان مهربانی گشیده ببساط نشاط اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان بجای آورده ایلچیه تقوز اسپ نقره خنک مجموع مزین بزین زرین بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخجیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود و بنابران بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه مآثار پادشاهان گذشته را مشاهده می کنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب این نهر بهری فرمانداده و توجه چیان زمین را برا مرا قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کنده شد که ده فرسخ طول داشت و از ابنهر برلاس موسوم گردانیدند و چندین قریه و مضیات و باغات باب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان بخرسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم بعداد آمده و همت بر زراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابران صاحبقران کامکار چهار فوج از شاه زادگان و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تازاراه لرستان و خوزستان بمتوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین رو بعضی دیگر از ولایات عراق عرب آورده و امیر بندق بن جهانشاه با فوجی از امرا و جلادت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد همت کرد اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیک ناگاه ببغداد رسیده سلطان احمد آنمقدار سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بتنوی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان جلا بر در اطراف آب بسیار بادر فشار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیرجهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جبرا بر بدیده بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت و امیرجهانشاه عنان باز کشید و سایر شاه زادگان و امرا بهر جا رسیده از مخالفان هر کس که یافتند بقتل رسیدند و سر کشانرا بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده در اوائل بهار در پل خاص کرد رود ازده فرسخی بغداد است بهم پیوستند و عازم اردوی همایون گشتند

ذکر نهضت از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحبقران

در آن ایام که امیر تیمور کورکان در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جرایم ظاهر آن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داده آمازن و فرزندان و برادرش خود را بدو و در آن وقت که امیر تیمور کورکان از تبریز بخوان عزیمت مراجعت مصمم گردانیده کیفیت حال عرضه گردد بر زبان آورد که ظاهر اقیصر از این جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس کاهی باظهار معانی الضمیر زبان الهام بیان گشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید تمهید بساط مصالحه فرصت نمودند بنابران قیصر یکی از قضاة آن ولایت را با پیری جهة آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ از آن بابستان صاحبقران کامران رسیده

رسیده نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون آن رعایت طریقهٔ اطاعت معلوم می کرد بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رسیان همواره با کفار نفرت جنگ میکنند من المطیع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دریا اسلام ویران شود و آنمعنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قزاویوسف که مستوش ارقات سلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته البته بصیر بردست مناسب آنست که او را بکشند یا مقید بدینجانب فرستند یا از قلمرو خود اخراج کنند تا بین الجانبین بکلی تبدیل یابد و در وقت توجه بفراغ کفار بر تواند و مابر و جنابت احوال مجاهدان روم تا بایلدرم بعقول این سخنان زبان کشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داد و فرمود که من بر علانیه میگویم که در دین رسان هم اینجا نشلاق میکنیم اول بهار بسجد و دوم بشتابم اگر آنچه فرمودیم تقصیر بجایی آورد و هو المراد و الا بایلدرم تا بسینیم تا آسمان بلند کرا کردن آرد نجم کند و صاحبقران با بزید بیار کم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند که اگر چه میم قلب حنایل اتفاق داری بباید که مهم قزاویوسف را چنانچه گفتیم بفصل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا خواند عهد و پیمان تاکید یابد و شر رد و عناد مخالفت و عناد بر صفحات احوال بلاد و عباد تشاهد و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التائید

گفتار در بیان توجه صاحبقران عالی کهر بجانب ممالک قیصر سلاطین سایه پرور و کارند که دستوار جهان آسان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر نباشد کار شان جز فتح کشور مخالف کربود و چون کوه خارا نکرود در دل ایشان مدارا بسان کوه کن سوزش شمارند رمیدن و ارزش کردن شمارند بدام اهتمام و تیر تدبیر کشند شیر صید چون آهو و پنجیر نخیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشور گیراست که با وجود انواع اسفار مشقت آثار و تکرار مقابله و پیکار که در آن چند سال متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از فوز استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بازنمیدیشید و بخلاف مقتضای رای امرا و صنف اتوکل بر تائید ملک مجید ملک بخش عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه بتفصیل آن از مساعدت وقت ما موافق توان اقتدار و آن دیار براز افراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت بتبیین این مقال و توضیح این احوال انکه چون زمستان سنه اربع و ثمانمائه نزدیک بپایان رسید و انجا داظبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور و در بعضی از مجالس تذکر این معنی اظهار فرمود امرا گفتند بسبب باطل برین عزیمت انکار کرده باهم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم بایزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و مدت سه سالست که یورش می کنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح نزدیکتر که تمهید اتی معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران ما ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطهٔ کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی راه سخن داشت برآن آوردند که بهنگام اجمال سخن عرض نماید که امرا در باطن عزیمت روم تامل دارند و تجنب ازین یورش را مکروه شمارند و چون شمس الدین الیخن را بسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران سعود و حصال از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میکوئی شمس الدین از جواب عاجز شده و امیر جلال الاسلام حرارت کرده فی الحال زبان گشوده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و بصواب اصحاب تنجیم اختیار می کنیم و بعنایت الهی و قوت دولت پادشاهی امیدواریم که فتح روم تسخیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران [illegible] جهت رفع و دفع غبار خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبد الله لسانی را که مقتدای فاضل حکما و دوران بود طلب فرمود و بمبالغه تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود و جناب مولوی جوابداد که بنده تقویم سال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در نهایت ضعف و چون در آن اوان زهره در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب میمود و بعد از چند ساعت هنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود مولانا عبد الله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی در مجلس همایون آورده نقل ظاهر ساخت که زهره زهره در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت در روز یکشنبه نهم ماه شعبان موافق اول فروردین جلالی و مطابق [illegible] سنه ایل از قراباغ اران متوجه سپاهان شکوه گشت مدت میان بست ترک میاه بجوم بخونریزی روحی و تاراج روم پرجنبید و جنبش آمد جهان فلک سای سپر کلاه جهان و چون حوالی منکول از قرر ول همایون شکوه روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم بترتوم و قرب دویست نفر از کرجیان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان واجب الاذعان

ایلچیان بایزید و

نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر حصار آورند و مدت پنجروز به محاصره و محاربه پرداخته روز ششم فتح میسر پذیرفت و سرکردگان از ضرب شمشیر آبدار غازیان تابش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد ازان حاکم رقوم پناه بدرگاه عالمپناه آورده عفو پادشاهانه او را ایمان بخشید و صاحبقران کشورستان از انجا با دنبک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان خود را سال انجا بجانب سلطانیه باز گردانیدند و از دنبک نهضت همایون اتفاق افتاد چون این خبر بمسامع عساکر نصرت حیام هجوم کشت شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ازنجان و از غایت رفعت و متانت آن دیده فلک حیرانست و امیرزاده محمد سلطان مستقل فتح آنحصار شده با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه بصوب آنجانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامید و آن قلعه را بنظر اعتبار مطالعه نموده کوتوالی آن را بطهرتن مفوض گردانیدند و ما بحکم اعلام کردون خماس از آنجا نیز در حرکت آمده چون بر توصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید چلپای انجکیه که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده فرستادگان بوسیله امرا و عالیشان عزبساطبوسی دریافته چند جانور نجابتی و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعا صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و ببلاکات را روکرده فرمود که چون سعادت مساعدت ننماید بصیحت و نکوهی کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید دم بخونی میکوید و هر نفس طریق مطلوبی میپوید اگر فرا یوسف رامنیر ستاد و قلعه کماخ را بکاشکان میداد آن مملکت بسلامت می ماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان درآمد اکنون او را بگوئید که چون بخن نشنیدی مردانه و وار پای ثبات استوار دار تا چ من اینک رسیدم نگه دار جای

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و بعتیه سپاه و لشکر صاحبقران بهجت کشور و صحرای سیواس جبیه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه بارک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرمود سپاه ظفر پناه را بهر برداشتن ذخیره اشارت نموده از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم از اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردیدند لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت لشکریان روی سوی دشمن بتوزه فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد دو خندق کندند و بچرومند مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نیز حرکت آمده چون سایه وصول بر قیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آنحصار بود برج و بار مضبوط ساخت و دروازها فروبسته ابواب عناد باز کشاد بهاء الدین ظفر شعار روی جلادت بحصار آورند و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنا بر اشارت علیه سپاه دست از جنگ باز داشته یک اسپ تاختن پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته بتوزه فرود آمدند و در آنشب لشکر منصور از هجوم سپاه روم و غذغه تمام داشتند و از وقت جولان جیش در فضای سپهر نشان طلوع ترک رومی روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر مینگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همکی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه میر تیمور کورکان از مدت شش سال باز لاینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست و درکرزه شهر و کشور میکشودند و صاحبقران سعادت قرین بشبیر شب را بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری میطلبید و وقت بتاشیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب شرقی انتشاب در فضای سپهر نگاری بلند کرد بدیع میان بارگاه قصد بدخواه چست و بر بارهٔ کوه پیکر نشسته بعقبه جیود فیروزی اثر مشغولی فرمود و دلاوران جوشن پوش و مبارزان پرخروش و خروش فوج فوج مصرع چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از اشعهٔ اسنهٔ و یده روشنان فلک حیرانه شد و از هیجان گرد و غبار کاینهٔ آفتاب تیره گشت پشت شهریار بر انغار سپاه مضرت شعار از صولت میرزا شاهرخ و امیرزاده جلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغایبوغا و سونجک بهادره دولت تیمور مواد اعتضاد همت تضاعف پذیرفت و قبیل شاهزاده میرزا اسلطان حسین بود و علی سلطان توغاجی و موسی و توموغار و دیگر انغار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا امیرانشاه بدروه مهروما

مهد و ماه رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نورالدین و امیر بندق و علی سلطان قوچین و مبشر و طهرتن و حاجی عبد الله عباس و سلطان بخجو و حاجی سیف الدین و تابان و شیخ ابراهیم شروانی بجانب را مزید گشت بخشید و جلیل ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز بود و ماهچه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم چنگیزی و اکابر و لیران هر اردوی بسایه چتر همایون فال استظلال جستند بهبت شد آراسته طلب محشر مهیب زیشان عثمانان بهمن رکیب و بهر اول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادر امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از ابل تهور قرار گرفتند و امیر تهور صاحبقران چنگیز فلک اراسته و پیش خویش بازداشت تا که در هر طرف بگه ملک احتیاج افتد فوجی از پردلان را بدانجانب فرستد و چند بحیر فتیل فلک شکوه مانند پشتون مانند را که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود و کجم انداخته و باسلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان تیر قضا بر کرخطا نشستی معده و مهیا گشتند و مقدم بر صفوف خود و ظفر رو و بایستادند لعقصه بعقبه علاز نان عبیه علیه بترتیب و آئینی صورت بست که بیکر ظفر والیه و سیقه پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلگام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی را راست صاحبقران کرد زینهار از هیبتش آسمان سراسر کمان دارد و تیشه زن کمان رزم خواه و بدل اهتمتن رزه پیرهن کرده آهن قبا در آهن نهان گشته سرتا پا و از آن جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و در میمنه پسر بلاس فرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن بازداشت و نشان ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگتر خویش مسلمان چلپی با لشکری کثیر از رومیان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفت سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلپی که ارشد اولادش بود و بکرتیجی مشهور شده بود با سایر امرا و متهوران مثل بال قوچ پاشا و علی پاشا و عیسه بیک و تمورتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و محمد و مقبل و غیرایشان از جنجان پردل در مواضع مناسب قرار گرفتند رباعی دو لشکر بگیو یم زاهن دو کوه بدوران بمودند فرد و شکوه میان دو دیوار آهن بنا یکی کوچه آمد ز شهر فنا

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر تقدیر پرورد کار مجید

صباح روز جمعه واذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه پرخشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر زبانه صرصر در تموج آمده غریو سوران و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاد سپر چین قهر در ابرو افکنده بخت روئی پیش آورده و شعله سنان همپلوی همپلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرده شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز گران کشان سر گران کشان نظم چکاچاک شمشیر بند عرق زمین را بدریای خون کرد و غرق بساخون کرد ارتارک ابل وس براورد سر همچو تاج عروس چنان ریخت کوپال بر مرد جنگ که گوئی اباجیل میریخت سنگ و در آن روز تخت امیرزاده ابابکر کران مسابقت در میدان مبارزت راند و از قبیل برافکار سپاه نصرت شعار جوانفار مخالفان تاخت و از زخم پیکان خدنگ اساس ناموس اسلامان چلپی را چون آبگینه چلپی از ضرب سنگ درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز برایشان حمله کرده دست چپ و میمنه را برهم زدند و محمد چلپی که ولدار شد قیصر بود و بکرتیجی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیز آویز بسیار اظهار نمود و چون راست که مقاومت با سپاه منصور مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بعنان صاحبقران کشورستان بمدد جوانفار شتافته برق تیغ جهان سوزش بر فرق برافکار دشمنان تافت و بر لاس فرنجی و بر ابر شاه زاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کرو فر بوقوع پیوسته نظم کهی تند دریای نور آن زموج رسانیدی آسیب طوفان باوج کهی آتش و میان کشت تیز بصوق برگرد دو دسیتز آخر الامر آتش صعف در جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران کیهی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا بیکبار خنجک پیش برند و شاه زادگان و امرا جمله حمله کرده بیت و لشکر بیکدیگر آمیختند زکیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بس که خون افشاندند کرد اندر فضای معرکه بیجا فرو نشاندند و شعله سنان جان ستان چنان و چندان بر افروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا پر سوخت بیت سنان آتش کین بر افروخته پر مرغ را در هوا سوخته در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان شش قشون از رومیان که بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان بر آمد و ایلدرم بایزید با سپاه قوی

شنیده

صفت محاربه

برشاه زاده حمله کرده و او را بپایان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشکر روم را بچشم احتیاط در آورده پیشتر پیشان عاجز و پریشان یافت و حیرت بر فقیر مستولی شده باردیگر سوار و پیاده بسیار بوی بیوستند و امیر تیمور کورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده با تفاق میرزا شاه رخ و امیر زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدانجانب تاخت و جریک بمضمون آن پشته را احاطه نموده فقیر تا آخر روز پای جلادت و ثبات بفشرد و هنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بنشیب آورد سپاه منصور کوچ داده و دست به تیر و کمان برده شبیخون غارت کردند بیت شاپاشاپ پیکان الماس گون بدریا رسانید سیلاب خون و فقیر بسان باد صرصر از آن دریای خونخوار خود را کنار کشیده بسرعت هرچه تمامتر مسافت سی پهپود سلطان محمود خان با فوجی از نهادران بیکاهیشی ایلدرم بایزید باسپ برانگیخته بوی رسیده و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورده بیت رسانیدش هزار بر کیانی نگهان بدرگاه صاحبقران زمان و ظفر نامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران بمضمون شنود که فقیر را دست بسته بسته بسته حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را کشاده بعظیم اکرام تمام سرد او رند و در مقامی لایق نشاندند تا حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضه الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوند شاه حمزه الله بفضله نموده اند که سید امیر احمد ترخان که در آنشب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته بباره گاه چنگیزه در آورند و آنحضرت بخشت فقیر را گفت هرچند ظهور خیر و شر منوط و معلق باراده قادر مختار و خالق لیل و نهار است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قتول خرپاتی که از تو التماس کردیم اگر مضایقه نمیفرمودی بدین الجا بنهج طریق موافقت رعی نمیبود و بواسطه غضب و عتاب منصور کرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد و قمر اظفر و نصرت دست سیدا دار آثار سخط و غضب توچه امور نا ملایم در باره من و منتسبان بوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو اولا و ثانیا توجر نیکوئی نخواهیم اندیشید هیچ باک مدار و اندغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجزایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برکشاده امیر تیمور کورکان را بر احم حسنه و از شامل انعام گردانیده چلغی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانیده و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود و معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان درگاه تفحص حال ایشان مشغولی فرمایند و هرکدام مانده یا بند بمن رسانند و در ساعت تو اچیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف وجوانب تاخته و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده باستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران فقیر زاده را زیر خلعت فاخر پوشانیده و نزد پدر فرستاده و در ایام نزدیک بسیار کاه ملک اشتباه خرکاهی بتکلف جهت فقیر برافراشته بودند و چون بیک برلاس و بایزید جمپای بحفظش قیام مینمودند

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال فقیر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حق قیوم

چون امیر تیمور کورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغزار انکوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلیسه علقه انکوریه باستانه علیه آورده مال تانی از آن بلد بحصول پیوست و بهمدران ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر نورالدین و امیر سونجک بیرسا که در آن زمان تحکمگاه قیاصره بود روند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سایر عساکر جهان تا کنار آب اسریقیه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغا بیوغا و سید خواجه و پیر علی سلدوز بحسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه گردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال اقتدار ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار آب اسریقیه تاخت کرده و پسر کلان قیصر مسلمان چلپی را که با لجاگریخته بود و غلبه از کرمیکان فراهم آورده بگریزانیدند تا از آب بغاز گذشته باسریقیه رفت و کوچش اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان منظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده و در مرغزار نیکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر نهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نورالدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع پاچه الویه علیه بر فق فقیر زایران

ذکر جهانشاه و امیر شیخ

انبر سما بطرف ملطیه شتافته بود العطفه امیر شیخ نورالدین از ضبط اموال بر سباط غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید با منکوحه او و ستنیه بنت برلاس اونجکی و دخترش بارودی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاده و در غلال اول سلطان محمود خان در کجیک یرلغ وفات یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجرا مصلحت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای رویح روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان فرمای بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرمود و صحرای سوری حصار را از نزول همایون عزیمت افزای قلعه فیروزه کار کردون ساخت و در آن ایام امیرزاده خلیل سلطان و امیر میشر بود و دولت تیمور را بسر حد ترکستان ارسال داشت و چون امیر قتو قاغار در هرات وفات یافت امیر ضرار حاکم کوز بجای او روان فرمود آنگاه مانجه رایت آفتاب عطیه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه آن بلده بلطافت هوا و عذوبت ماء موصوف بود مدت یکماه مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور کورکان عزم تقویر لنع فرموده از کوتاهیه نهضت فرمود و چون بحوالی التونتاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانیده و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان صحبت جنت صفت طلبیده و چون دوری چند گذشت و داغ صاحبقرانی از نشاء می ارغوانی کرم گشت اصناف الطاف در باره قیصر اظهار فرموده از آنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهان گیر از تمهید بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام جهانبانی انداخت و مولانا بدرالدین محمد ولد شیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که میباید خطبه و سکه در ممالک خود بنام همایون ما آرایش یابد و المکمش از قید نجات یافته بدیار خود بشتابد و الا بهمای لوای کشورکشای بصار مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و معاودت انجمال ایلچی تاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالمپناه رسید و اشرفی پیشکار و تحف بسیار بگذرانیدند و جزیه اطاعت فرستاده خود بعرض رسانید و صاحبقران همه را مخلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون در تقویر لنع نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب وزارت جمیع کرده بود و از پیش سپرش اسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و مشروبات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاه زمانه قدم عفو بر صحیفه جریمه امیرزاده گشاده قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت مسلمان را بکوی که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد گو مضی ما مضی ع که گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند بیهوده غره با بجانب میباید آمد تا عنایا مخالفت از آئینه موافقت ممتحی نگردد و شیخ رمضان با تمام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته بجهت معاودت یافت و چون حریف خزیف آغاز دم سردی کرد لشکر بر دست برد بغارت باغ و بستان برآورد و صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت نظرت بجانب دست راست برافراز د و هر کس سر خلاف داشته باشد از بنیاد برانداز د و در شهر منغی سپاه قشلاق کند و شاهزاده صاحب العز و ده بآنطرف رفت و یورت قشلاق میرزا شاه رخ که در حوالی انقره بود و لایت کرمیان ایلی مقرر شد و مانجه اعلام نصرت انجام از تقویر لنع در حرکت آمد و بعد از قطع منازل شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون روئین ساخته و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شده و سلطان عیسی حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار بآستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ بتقبل شفاعت و معهذا عنایت شده او را در لباس گناه کاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرده امیر تیمور کورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته خلاع حرمت بر سر حاکم ماردین بکستر و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام فرمود و خزاور انامزد امیرزاده ابابکر فرموده و در آن منزل که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود بسامع علیه پیوست که در کنار دریاچه ئی است بغایت حصین و سه طرف آن آب دریا اتصال دارد و بنجانب بخشکی جمعی کثیر از کفار فرنگ آنجا میباشند و آن قلعه را امیر منجوانیده و از مواضع معتبر که میدانند و بمسافت یک اسپ تاختن از آن حصار دو قلعه دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را نیز زیر دست خود گردانیده و میان او بالای امیر مسلمانان و کسبران دو یم نیران قتال اشتعال دارد و بنابر آن که فرنگیان را بنگاه داشتن از زیر کران اهتمام بسیار است تا غایت انجکیس نسلا علین بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شوکت صاحبقرانی موجب منصور بر جکونکی حالات آنقلعه افشا و عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته از زیر کبر از منحر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را

بازنین همواره کردو غایت استواری امیر و ایام محاصرهٔ آن ازین مطلعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح پیوندد و قطعه از امیر خراب کشت امیر تیمور مؤید جهانگیر و اقلعه که هیچ شاه نکند برکنگره اش کمند تسخیر در جنگ که هفت سال قیصر نشاند بران عبار تغییر بگرفتن و کندش زنبیاد زین شده مدد بهفتاد یافت تسییر امنیت کمال کامگاری بازوی قوی چون تو پسر وچون صاحبقران کشورگیر از همچو امیر گیران باز پرداخت تقویت سوطنان از میر مسلمانان را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحهٔ بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در اقتضاء ضعیف بحالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد مسلمان جلبی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسپان راهوار و جانوران شکاری و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیلهٔ امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی مسلمان را بشرف عرض رسانیدند و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسرپقیه و توابع و مضافات مخصوص بقیصر زاده باشد و درین باب بربیع جهان مطاع بالمتعارف همایون رسید و شیخ رمضان با تمام خلعت فاخره و اسپ مکلل زین زر سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و همدران ایام از پیش سپهر دیگر قیصر عیسی جلبی رسولی قطب الدین نام بپایبوس صاحبقران آفتاب انعشام رسید و او نیز نوازش یافته بازگردید آنگاه رایت ظفرپناه از امیر مراجعت کرده سایهٔ التفات بر تسخیر حصار ارلق انداخت و در اثنار جنگ و جدال پیری بسینهٔ امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و همان لحظه قلعه مفتوح گشته تمامی مردان بخاکپای قبول رسانیدند و عیال و اطفال را اسیری افتاد و دولو ارلق با خاک یکسان شد بعد ازان کوه سبین نیز همین توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع الحذو و گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان سپهر مشیر بخدمت صاحبقران سوده تاثیر رسیده عرض کرد که شاه زاده را عارضهٔ قوی طاری شده است و ازین جهته دغدغه بخاطر همایون راه یافته بایان برجناح استعجال بازدوی امیرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته بفرستد تا کیفیت حال بخاطر منیفی باز نماید و موکب جهان کشای را خاطر نسبین بطرف آق شهر و حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنهٔ خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق وضیق النفس در گذشت و امیر تیمور کورکان در اثنار راه ازین خبر شنیده بغایت محزون و متالم شد و متعاقب این حال دانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمد و تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاه زاده را مسهلی داد و مفید نیفتاد بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید لال خاطر همایون بسمت ازریاد پذیرفته دانه خواجه را دو اسپه بازگردانیدند که تا رسیدن موکب فرخنده بدانجانب خبری دیگر بسایر و دیعهٔ نفیس مآن شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده جاها پوشانیده و پرسش موسی جلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بندو بار طلا اختصاص داد و یکصد سر اسپ با دیگر تجشید و ربیع موشح بالمتعارف همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصر زاده نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند بآئین علایین بهرسانند و در عمارتی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بودند دفن کنند و جلبی بموجب تقدیم رسانیدند و امیر تیمور کورکان آغرق را در آق شهر گذاشته برجناح سرعت سوار و روی بازدوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاه زاده را چنان نا توان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین جهته ملالی عظیم بر باطن صاحبقران گیتی ستانی مستولی شده همدران روز بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در بیست و دهم شعبان سنهٔ خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع این حادثهٔ کبری صاحبقران سعادت انتماء اصطبار از دست داد و لالی آبدار از نجف دیده فرو پاشیده و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید بحیثیت سران ملک پیرهن دریدند دم و بال ستوران را بریدند و آخر الامر بقضاء رضا داده بتجهیز و تکفین شاه زاده بمغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان بدرگاه آن کوکب هبر نفیس را بسلطانیه برده و در مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام بسپارند و خاک سپارد مدت عمر امیرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلاء در تاریخ آن واقعه این رباعی را نظم نموده بایشان بگذشت بهژدهم رمضان شعبان سلطان جهانیان محمد سلطان چون نور قبه کنی جمع بنام تاریخ وفات کردو دت جمله عیان

ذکر رسیدن ایلچیان مصر با بستان اقبال اشیان امیر تیمور کورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان چون مولانا بدرالدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور کورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

که افتاد در
شهر و رجوع
نمود

یافته بود برفتح روم واسیری وتحیر وتوقف یافته بعیان دانست که در مخالفت صاحبقران وافر حشمت صرفه ندارد وبنابرآن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق تلمش فرمان داد بلکه او را ببارگاه خود طلبیده ومراسم تعظیم وتقدیم رسانیده واز تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود ودر تمامی بلاد مصر وشام خطبه وسکه باسم صاحبقران کردون مقام آراسته تلمش را باد وکس از اعیان ملازمان خویش احمد وقتلمش نام بجانب ستده سدره مقام روان ساخت وبرسم پیشکش اموال وافر ونقود نامعدود وعقود جواهر وخرت وامتعه فاخره وشمشیرهای مصری واسپان تازی ارسال داشت وقبول نمود که بعد ازین باج وخراج بخزانه عامره رسانده وتلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب بوسیده ودر بارگاه سلطان مصر اکذا رسیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف واشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از مجرد تربیت پدر مهجور گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون بر جاده اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات او را بقبول رسانیده چنان خواهیم کرد که بفراغبال در مملکت خویش سلطنت نماید وبخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً وتعظیماً وتکریماً اقدام فرماید واحمد واقعه را بانعام وخلعت وزر وکلاه وکمر خصاص داد ومصحوب ایشان جمله ملکت فرج تاج وقبلکمر مرصع فرستاد وچون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرمود وخاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویه نظر عطیه بجانب بورسهای ایشان که در صحرای ماسیه واراضی قیصریه بود حرکت نمود وقراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان باران آورده بود وچند شرارت نفس بملکت روم فرستاده وانقبیله سی چهل هزار خانه وار بودند ومواشی ومراعی واغنام واموال بسیار داشتند القصه چون بانچه رایت همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان احی ترک ومردت بملازمت شتافته بخلعت علا دوز وکمر زرنگار سرافراز شدند وبرفتن ماوراء النهر اموز گشته طوعاً وکرهاً زبان بقبول کشودند وامیر تیمور گورکان فرمانداد که ایشان گرن گرن وجوق جوق ساخته برامرا وتومان تقسیم نمودند وبتمامی کله ورمه کوچانیده روان شدند وبریلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند وچهارپای نخرد تا سبکبار نشوند وچنان فرازنکنند آنگاه عنان بکران صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق وآذربایجان انعطاف یافت ومثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال یافت که حضرات عالیات سرای ملک خانم وتومان آغا وجلبی ملک آغا وخان زاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان ومشاهیر اردکان صغار تا حدود قلعه اوینک جهت همایون فال استقبال نمایند وچون رایات ظفر آیات بسعادت واقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قراعثمان را بصنوف نوازش سرافرازه کردانیده رخصت فرمود که بولایت خود رود ودیگران عزم برملی بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده پیشکش کشیده یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت ودر ارزروم در رکاب سپهر سلطنت وکامکاری امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرزاده محمد جهانگیر وامیرزاده سعد وقاص پرسیدند وصاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده ارزیدن امیرزاده محمد جهانگیر ورادرش جراحت واقعه جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شد وقطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران گیتی فرو دوید وحضرات عالیات ورا او نیک بموکب همایون پیوسته آن واقعه نابایله بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند دستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بروجهی تضرع وزاری وگریه وبیقراری نمود که فلک زنگاری اگر تواننی بر درد دلش اشک گلگون می افشاند وتمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند وبتعزیتی در غایت عظمت داشته وجهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملک علام واطعام ضعفا وایتام قیام واقدام نمودند بعد از فرمان عالیشان نفاذ یافته ومردم از شعار ماتم بیرون آمدند وعواطف خسروانه همه را بانواع اکرام ملتفت وانعام نواخت وجهة احراز فتوحات عزم گرجستان را پیش نهاد همت ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان وتفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی مکان

چون بانچه لوازم کشورگشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان انداخت وملک گرکین باقدام اخلاص وعبودیت موکب همایون را استقبال نمود عصبیت دین وغیرت پادشاهانه باعث آنشد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت ودر آنولا سیرقبو قاگرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید ومقارن او کوستندیل برادر ملک گرکین نیز ساحت آستان دولت آشیان را معقل ومأمن خود گردانیدند وهمچنین در هر منزل سروران وحکام بخدمت مشتافته

وپیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص پیافتند وچون جوانی مشکول محمل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی بر حال میرزاده پیر محمد عمر نیخ افتاد
بار دیگر حکومت شیراز با و بمکمت و اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در یساق قصر زرد انجا رسیده عازم اردوی
همایون گردید و در منزل خانسا را باعمال جرباد قان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتوعنایت فرمودیم آنرا غرق را
بدان بلده فرست وخود بورود بخرد قلعه اصبهان را بکمال عمارت باز آورده وهمدران مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده پیر یک
روی با و لنگاه خود آورده و امیر تیمور کورکان بعد از انکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تسخیر دار السلام بغداد گشته امالیت
ولایت عراق عرب یا تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع الحاق و با میرزاده ابا بکر عنایت کرد و فرمود که شاه زاده نیخت بدیار
بکر شتابد و معتمدان انجائی را تابع سیاست بنشت گردانیده و مفصل با پیر بعراق عرب رود و شرح قرا یوسف که در انوقت بر آن دیار مستولی بود منقح
ساخته در عمارت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلا قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در برسا خبرد صول موکب صاحب
قرانی را بعتبه تبریز استماع نمود هراسان بقیاس جهنبرش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام تراکمه را جمع آورده در صحرای سلیمیه بنشست و سلطان
احمد که در آن وان باز بغداد آمده بود بالجمله پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروزرا که جمله الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهت
پسر از پدر متوهم شده باتفاق امرا عظام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت
و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد رسیده و آن طرف آب در برابر پسر نزل گزیده و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید
و قرا یوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست
که اسپ از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده بغلطید جنایتش فرو نشست بعد از ان سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی
مفارقت کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزیده شخصی قرا
حسن نام او را بدید و در شب بر دوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد آنگاه بچشمی رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بران گاو سوار گشته بتکریت رفت و
سارق عمر او برات که در آندیار بود چهل سر اسپ و از نقد و اسلحه انچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوبی چند در هم کشیده از انجا بطرف شام
خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابا بکر بمجلد رسید و امیرزاده رستم از ورود موجب فرمان واجب
الاذعان بدو پیوست و شاه زادگان و وقول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار رود نهر ملاقی فریقین
روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت انگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا
ابا بکر ببغداد خرامیده ببعارت و نزاعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور کورکان بجانب کرمیان و انجا زوجه نمودن
ابنه کرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت کرجستان در آمده امرا و ذوی الاعزاز قری و قصبات
آن مملکت را تاخته بار دوی همایون پیوستند بسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب
آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و با ارتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پای مردی
نزدبان پا پیمان و امثال آن برزبر آن کوه بآسانی نتوان رفت و آن جبل یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطه تنگی دره جای نزول پیدا
و نصب خیام نیست بنا بر علی هذا جمعی کثیر از کرجیان پی ایمان آن را قلعه ساخته بغراغت نشسته اند و کوتوالی دارند رزق نام و ذخیره بسیار جمع
آورده اند چنانچه قحط آن حصار متصور طول ایام محاصره است امیر تیمور کورکان بعد از استماع این بخنان کمند همت بلند بتسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین
بود انداخته لوای عزیمت برافراخت و مردم از آن عزیمت بغایت مستعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی انحصار متیسر پذیر نبود
و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی آمدن متوقف که ذخیره ایل قلعه با تمام رسد مصلحت نمیبود القصه مرور جمعه چهار دهم محرم الحرام سنه ست
و ثمانمائه مانجه علم نصرت شیم سایه بحصول بر فلک اندا خت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان
قطرات باران از ابر نیسان بزیران گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین در سه حصار متین بر افراخته

برافراخته تا کرنج از روی قهر و غلبه بیشتر شود همچنان از شکر بایگان نشسته با مر محاصره پرداز ندو چون یکهفته تمام بجنبانید و حدان نگذشت در شب جمعه ۲۱ ماه مذکور بیکبیک نامی از قوم تکریت که در کوه روی نظیر دارند بران سنگ بارهٔ بزرگ و هشتائی بگشت و بازگشت و بجلیس از کرجیان را بران اطلاع یافتند و در دیگر سر کوشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تقریر کرد و برای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و رسیمان طنابهای قوی بافتند و چوبهای سری در یکطناب دیگری در دیگری بفاصله گردند و زبانی ساختند و حکم شد که بگذشت چهار کس از بگبیکیان بران کوه بارهٔ برآیند و زبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بران جبل صعود نمایند و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل سیر و بران کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نور افشان برافراخت و کرجیان تاریک دل از خواب غفلت درآمدند یکی از نهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز برآورد و بگبیر گفت و محمود نفیری چی نفیر کشید و چون کرجیان ازان حال که در حیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و از جانب امیر کشور گیر نفس همایون سوار کشته بطایفه از دلیران زور کار سپاهی حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده علم نموده رو در حیرت بدماغ کرجیان کردند بالا رفت و نمیدانستند که بعد ازین مردم پردازند یا دفع جمعی را که از بالای آن کوه بارهٔ متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نمود آخر الامر بحسب مصیر و قوهٔ الحق یعلو و لا یعلی مجاهدان دین بران کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را چنین تسخیر کشیده زنان که تواند کرد فرار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیسا بار ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیار بهمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور کوركان بگبیکیان و قاهی نهادرانی را که بران کوه بارهٔ بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانیدند و کامران و سرافراز بجانب انجاذ و راهنمون شدند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را با دیگر امرای لشکر نامزد بسیم منعلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را مینیست و نابود کرده صوامع و معابد کرجیان را با خاک یکسان ساختند ملک کرکین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بانجاذ درآید یک نصرانی و ارمنی در اندیار زنده نماند بلجیان سخن دان با تضرع نامها و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاد و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور کوركان نخست از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علماء اسلام بانگیزا مراد ذوی الاحترام عرضه داشتند که برگاه این طایفه جزیه پذیرفتن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعاً جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آستانه ملازم موکب همایون بود همنون گردانیدند و فرمود که جزیه خاطر تواند سر جرایم کرکین و کذشتم و بلجیان کرکین رخصت انصراف یافته انجنبت اثر پوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که بشرف سم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشه و گرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و مقطعه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هزده مثقال بر سم پیشکش آورند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور کوركان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت افراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده حیال عمارت شهر بلقان در خاطر خاطر افتاده بجانب قرا باغ ازان متوجه شد **ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال** در موسم بایز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار و گوهر نثار میمود حیال امیر بلقان که شهری بود و بغایت ویران از خاطران بانی مبانی عدل و احسان سر زد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کردند و اطراف آن را طنابها بپیوندند و بریشماذ کان و امرا رخصت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بتجدید تمام آغاز کار کردند و همین توجه تمیر همایون ارسالم کاریکه از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال و شهور بر آید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بحافظت بلقان مامور گشت و بهمدران ایام رای صواب نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بلقان کذرد تا موجب از دیاد معموری آن بلده گردد و شاه زادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی پهنای شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهة تهنیت فتح روم و نصرت شاه زاده سعید مرحوم بار دوی سما جقران کیتی ستان آمده بودند و هر روز مجلس پادشاه کیتی فروز از نور حضور همچو کبیر از علماء تحریر و فضلاء روشن ضمیر از دیار

حضارت می پذیرفت و حکایات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور کورکان بخواجه
گان آن صحبت بحجر و کفشانه اقتضام یابد بنابر آن علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و دارو غگان فرمود هر یک آنچه از نیک و بد خیر و شر مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور بتدارک اختلال احوال اشتغال نموده در باب رعایت رعیت و زیردستان غایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و همدران اوقات صاحبقران مجنبه صفات طایفه از صحاب درس و فتوی را که بزهد و تقوی همتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
هر دو نفر از ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمگاران را بجزای ایشان
برسانند و از وقایع آنزمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد المعز الدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد برحسب فرمان مطاع متوجه درگاه پیمار تفاع گشته
روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمائه بشرف پابوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق برای او دست و تعویض باید دیگر آنکه دران اوان مولانا قطب الدین قزوینی صدر که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذه و معاقبه گشت و دست
تصاحب صاحبقران مجنبه اوصاف بتحمل اعتبار او را در نوشت بتبیین بتعیین آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را تهیه استخلاص اموال شیراز و فراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدانجانب شتافته بهمانه شمار و پیشکش مبلغ بسیصد
هزار دینار یکی از عایا و محترفات بستاند مولانا صاحد که در آن زمان از فارس آمده و این مضمون را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش آلهی آنجناب را دو
شاخه رو لانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را بتمام از وی بستاند بعضا حبال مال ساند و نوکرش اغرون نام که با مردم تعدی نموده بود از علق بتیغ و
شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید بخست اغرون نام را بردار اعتبار کشید و روز جمعه که کروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر شکنجه بازولانه آهنین و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاحد بر منبر برآمده بتمامه از عدل و احسان حضرت
صاحبقران بسامع طوایف انسان رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت اگر خراب شدی این مملکت رشاه مدان
که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب فلطفه دعا و ثنا بر پادشاه عدالت انتباه بلکوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور بمرتبه یکه
و دور مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار یکی را بوقوف قضاة و امنای مملکت بمقصور و کسور بخداوندان اموال رسانید
و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانیدو میرزا پیر محمد عمر شیخ بندامو لانا
قطب الدین برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و بادشاه بادین و داد و چون بتیمر سلیقان فراغت یافت جنه قشلاق بقراباغ ارران شتافت و حکم
همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان و ولایات بر سم قرلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان بامیرزاده عمر تمشیت پذیرد و
در آن اثنا مهمانیان مسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد فراسیاب جلایر که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود خیال مرتد و عصیان دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را پیرخرد خمر و ارشاد نماید تا
بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند بیاد گان آنچه از
جمع آورده بغنیا دست دارد باز اندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند لشکریان او قات قدوه اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود و ولایات ماوراء النهر خان زادگان ترمذ و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی پسران شیخ الاسلام
کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد المجید بارد وی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال و یالمه و شیروان
کیلان تا آن غایت بسدده مسدره منزلت نیامده بودند بجواز ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده و در آنولا بموجب اشارت علیه میرزاده شاهرخ
واعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغایجو غالصوب کیلان روان شدند و بعد از وصول بقزوین بقتاغ حکام کیلان
مبلغی خطیر بر سم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب امیر سید رضا کیا با تفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام کیلانات بود بنا
بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار تومان
و سه هزار گاو و فرد آرند و صاحبقران کامکار نوازش آلهها را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از این جمله برسد سید امیر رضا کیا و امیر محمد باشد از

تفاوت نسخه

باشد از قرار نصف مستخلص گردانند و بقیه را انعام ایشان دانند و از سد سایر ملوک کیلانات ملتفی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد ماضی و مشاکر مبارکشاهی و مفخر بدیار خویش بازگشتند و معاودت انحال سید سند وحضال امیر سید برکه برکرامات شریف از عالم کشیف بازگرفته بریاض قدس انتقال نمود و از آن جهته خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را بامانت خود برده برسم امانت دفن نمایند و دیگر از روقایع قرابا غ آنکه صاحبقران تاج بخش تاج ستان ایالت دستگاه بهمدان رسیدند و در وجرد و مواضع لرگو چک را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در آخر جمادی الآخر سنه سلطان عیسی حاکم ماردین بار دیگر بملازمت حضرت آمده محذره را که نامزد امیرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان بکمال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحات ختم فرمودند و خازنزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش والد مرحوم خود را از آنجا بتبریز نقل نماید و همدران ایام پادشاه کردون احتشام بشکار فرمودند اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داد و حضرت نصرت رایت را داشته بحکومت و حکومت خان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر

چون خسرو کیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بساپان بسایند و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانند صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده ۱۴ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرمود و قریه نعمت آباد را که از قرای شهر برلاس است بمخیم همت مکرم ساخت و میرزا شاه رخ که از سرکیلان بازگشته بود در آن مقام موکب همایون پیوست و همدران ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوطی پادشاه مانند وحشی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور رحالی ارد و سپل ممالک عراق عجم آذربایجان و آران و موغان و گرجستان و ارمینیه و منسوبات آن را بامیرزاده عمر و میرزا امیرشاه مسلم داشت و بربیع عالم مطاع موشح بالتمغا همایون بشاهزادگی عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بجانوملجا امیرزاده عمر حاضر شوند و امرا عظام امیرجهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر تو کل یاد گار برلاس و جنید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دور بین امیرجهانشاه مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از مساکات و اسراف وصیت فرمود و لاتجعل یدک مغلولة الی عنقک و لاتبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا عمر تاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین مقصر کشته عنان بطرف ییلاق آلاماق تافت و همچنین بسایر حکام ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب آغلق را که ییلاق دروه مشهور است محل نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر شیخی از امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه

سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهة تحقیق اخبار اسکندر شیخی متوجه ری گشتند و ایشان بعد از وصول مقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والا کرده جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان بحفاظ گذاشته خود بکوهستان جلاو و رستمدار گریخته بنابران امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بپای کان قم و کاشان آمده و ساوه را جمیع آورده معاقب اسکندر رستم دار برستم دار شافتند و ملک کیومرث را که از قلعه فیروزکوه آمده بود و بدیشان پیوسته گرفته نزد اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را مواخذ گردانیده ارسال داشتم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمائی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرده بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت واقعه را نهاد امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب آغلق بعرض امیر تیمور گورکان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب جاکو را برای سایر امرای عظام رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاه ملک از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آنحضرت از کنار آب آغلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بر موضع سرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده بیستم شوال سلطانیه محل نصب سراپردهات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر که از بغداد دو اسپه آمده بود

خلاف ۳

روز نهم بدان منزل رسید و بعرض و تفتیش جد بزرگوار استعداد یافته بوسیله سراجملک خانم و امیر شیخ نورالدین درخواست کرد که پدرش امیر ترغای امیر النشاء در بعداد باشد و ملتمس و مسئول افتاد و صاحبقران در یافوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و شصت سر اسپ بامیرزا امیر النشاء بخشید و او را دستگیر گردانید شرف حضرت ارزانی داشت و صاحبقران باستحقاق در سوق یلاق امیرزاده با مکبرا دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جامه انعام فرمود و فرمود که بیشتر عازم دفع اسکندر شده بامیرزاده رستم پیوندد و شاه زاده حسب الحکم تقدیم رسانیده در کجور با میرزاده رستم و امرا ایلغار محق کشت و شاه زادگان و امرا بست روز در کجور بودند چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت انداخته راه میساختند و در بست و جوی اسکندر بهر طرف میتاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه ۲۰ ذی قعده بغیر در کوه رسیده عساکر فیروزی مآثر اقلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداخته و اهل قلعه را از وصول سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران عادل شفیع جرایم خود ساختند و پسر اسکندر با تفاق اعیان ایران حصن آسمان نشان از اوج عزو تخصیص عجز و قصور آمدند و در روز دهم ماه مذکور بآستان اقبال آشیان شتافته امیر تیمور کورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفه احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را بامیرزنگی توتی مفوض گردانیده در خلال این احوال یک کران قوم قراتاتار در ظاهر و اطراف دست غدر و طغیان آستین عصیان برآورده و تنگری پرشش را که معتقد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زده و آغاز گریز کردند و چون بخبر رسید بر طریق مسلوک داشتند و امرا عظام مثل سوتمک بهادر و امیر شمس الدین عباس و التمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند و طایفه ازان قوم جان بتمک با پیرون بردند و زنده و چنک اسارت کشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت **ذکر توجه صاحبقران و الاکبر از عقب اسکندر** امیر تیمور کورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرت عالیات و آغرق همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر برافراخت و در اثنار راه میرزا شاه رخ را بحراسه طاری شده حضرت توجه نمود و بهراه یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه بیستم ذیقعده بچلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر و یاشاغی هیم دره کریخته اند و آن عقبه است بغایت تنگ و پر درخت و پیوسته آنجا بارندگی میباشد و آب بزرگ عمیق که اسپ از آنجا نشناء نمیتواند گذشت از میان اندره میگذرد و بواسطه انصعوبت بجهیم دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر بان بدره در آمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر ویران کرده لاجرم بمستحفظان پل اشارت فرمود و فرمان بران موجب فرموده عملی نمودند روز دوشنبه بیست و سیم ماه مذکور نخست چهل بهادر که قراول بودند بران پل بگذشتند و بعقاب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزا سلطان حسین و فتح نورالدین عبور نمودند و بالای کوه جهیم دره برآمده بحکم میرسیدند و علی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر میطلبیدند روز پنجشنبه ۲۶ ماه مذکور شاه ملک برلاس و صمد بر برلاس و غیرهما از قراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را خاشیه کش خود میپنداشت شبیه کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبد الله عباس از عقب رسیدند و قتیوال اسکندر را اعانت نمودند و امیر سوتمک که بطرف دیگر شتافته بود دهم زاده اسکندر لهراسب و دیگر متعلقان او باز خورده همه را اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه برقراولان پیش گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بیاد حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر شکست دیگر خورده بهزیمت رفت و بطرف کیلان گریخته و برواییکه در ظفر نامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امرا عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار آقلزم سه فرسخ بطرف کیلان رفته و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب جاکو که بر حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود با یشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشه جلادت بآن جنگل در آمده در طلب اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه باز گشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و بمقابحات ساخت و حکم فرمود که بطرف کیلان رونده بهر نوع توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفر نامه و مطلع سعدین مذکور است یکشبانه روز در یکی میان جنگل و آب ولای سر کردان شده بی انکه اسکندر را بیابند موکب همایون را جعت نمودند ما سیه جهیر در تاریخ طبرستان مرقوم گلکات میان

اسکندر

کلک بیان کرده اینده که چون امرا ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر پیشانی غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تکابن در آمدند و سوگند خورده گفتند که اگر او را بدست نیاوریم ما را سیاستی بلیغ خواهد کرد و

عنبر ایسان شاهباز بلند پرواز آفتاب درخشان حضرت فرمانروای سپهر خضرا بی مشارکت غیری بال اقبال بگشاید علی بذا در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت
فرموده و روزی چند در سمرقند اقامت نموده و خاطر عالی متاثر بران قرار گرفت که لشکر کیتی کشای بکباب و یا خشای برد و لوازم جهاد و غزا تقدیم رساینده
بگسیراونان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر و ارکاب موجبات خوف و خطر مقتضای شاکحوا تلد فا
تکثروا بجای آورد و بعضی از شاه زادگان کامکار را با محمدات سراپرده عفت در سلک از دواج انتظام داده بدیاران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که توچیان
قمر سرعت باشراف اطراف ایران و توران جار رسانند که بقرلتای حاضر گردند و از خسرو زادگان چنگیزی نژاد و تایزی اولغان و تاشمو اولغان
عرضه داشت کردند که چنان مینماید که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ منضمن مصلحت ممالک هست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و منتظر ند و الجی به
طلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام مهمات طوی و سرور صادر شده موضع کان کل از
برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه پادشاه دریادل یکان کل رفته فرمانشان چابکدست چالاک جته مسکن خاصه
همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و باموان کشیدند و خرگاه دویست سری تا بوج فلکت سیلوفری مرتفع گردانیدند عبیت یکی بارگاهی چو علیا
سپهر کشیدند بر طارم ماه و مهر دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و دهنها ی برشین و ستونها
منقشش نگین ترنین داشت و در عرض یک هفته برافراشتند و وسعت آن دوازده پای هر پنبه بود و که گنجایش ده و دوازده هزار کس داشت عبیت
سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته و برین قیاس برای خواتین بلعیش آئین و شاه زادگان سعادت قرین و عظما امراء خواص پایه
سرا پرای علی المقدار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصه زمین را مانند سپهر برین از نور اکوا کب پرسا ختند عبیت از خیمه و خرگاه تو
گوئی که سپهر ست پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان و در آن مکان از انجار و اقطار ترکستان و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی
بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تعسیر پذیر نیست و در آن ایام مکلی بوغا حاجب که از امراء ملک طاهر سلطان برقوق که به
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد بسیار
اصحاب ایقان و توفیق اقتران تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج بر سم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشه فاخره بعرض رسانیده و از جمله نوادر یک زرافه و نه شتر مرغ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادر ارشد محمد سلطان بیاد
آمده مثال بتفضیل بهار کریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاه زاده را بآفتاب و اجامه
زرنگار پوشانیدند و لباس مشکفام او را چون پرده ظلمانی شب تجمر نورانی روز بر بر هم زدند و ایام بپیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش
خواص و عوام رسانیدند و صنایع و پیشه وران ایران و توران و مصر و شام و ایران چهار طاقها چهته عقیبه های کوناکون ساختند و ابواب فرح و فتح گشادند
لعبهای غریب و شعبده های عجیب انگیختند مجلس انس و بساط شاه باحسن وجهی انبساط یافت و انواع بهجت و مسرت بابلغ صوری بروجهات کاینات
تافت عبیت نشاط و سرور انچنان عالم شد که رسم غم از دهر کنار مشد و از برای ترویج شاه زادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
و جمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و ابالی در پایه سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان
پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده اچکل بن میرزا امیرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابناء میرزا عمر شیخ با کرایم و دودمان سلطنت و
غفایف خاندان خلافت عقد بستند و در ان محفل شیخ شمس الدین محمد جزری در غایت شرایط عقد کرده بقرارت خطبه نکاح بر سر گوهر عدالت حنفی اشتغال نمود
و کلمات بجاب و قبول تقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و در کار زبان بتهنیت گشاده دست نثار کشاده زر و گوهر بیشمار و درم و دینار
بسیار افشانده گشت عبیت چنان افشاند کو هر دست مردم که گفتی از فلکت میبارد انجم و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده خواتین
بلعیش آئین همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر ترنین را بحضور نور وصفا بخشیدند و جای شاه زادگان جمشید قرین و نوئینان و امرای

و مغولستان ۳

امیرزاده ۳

و فرنگین و سادات عظام و قضاة اسلام و اکابر و اعیان در سایهٔ دوازده پایه مقرر کرده اند بلکه صف حاجبان مرصع کلاه بجدمت ستاده اند در پیشگاه و سایر خلایق از امرا و اعیان روزگار و اشراف هر بلاد و دیار مقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشسته اند و سیاولان بهرام توان خلعتهای طلا دوزی در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده و طایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلها، کوناکون آراسته و بر پشت هر یک تختی تسته در جای مناسب بازداشته خوان سالاران از شیرهای رنگین و همین مشتمل بر انواعی مرصع آنمقدار حاضر آورده اند که نطق ناطقه از احاطهٔ آن بقصور و قصور اعتراف مینماید و اصناف اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه و ثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که تحریر شرح توان داد و سوچیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نمودند و بغیر شیرهای سلطانی چندین خم خسروانی پرازباده صاف آماده کرده صلای عام در دادند و ساقیان گلعذار نرگس زار از جامهای زرین بر کف بلورین کرشمهٔ اگر غیبت باده گلفام و فروغ جرعهٔ فرح انجام هر دل را سروری دیگر و هر هنرمند را نوری غیر مکرر بخشیدند و هر یک از مجلسیان و اله و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند رباعی

در بزم طرب جام لبالب چه خوش است ... از دست نگار سیم غبغب چه خوش است
هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست ... کام از لب معشوق بیاد بر شب چه خوش است

و در آن ایام از غایت الطاف عام نظم بهر نموده شاه صاحبقران منادی گری شد بشارت رسان که ایام سوداست و هنگام عیش می ناب نوشید از جام عیش درین جشن کس نگوید بخت اگر تیره روز است اگر نیک بخت چو این مژدگانی بهر دم رسید ... کل شادمانی ز دلها دمید

کرفتند آن سو هر کس مرام ... زرود و سرود و زساقی و جام

آواز رود و سرود و مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را بر قص آورده و نوای نای و قانون و صدای عود و اغنون در صفیر پران چنگ بشت و جوانان چنگ زلف تاثیر کرد

نغم نی نائی نکویم نشکر بود ... ز نغمهٔ نگر چو شیرین کار تر بود

نوای اغنون و نالهٔ چنگ از آن منزل برفتی تا بغرسنگ و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای و نوش و جوش و خروش کذرانیده صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل کردانیدند صاحبقران دریادل شاه زادکان و امرا و نوئینان و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف را بخلعت کرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مسرور ساخت و بساط ملای و مناهی را طی کرده بتثبیت معظمات امور مملکت پرداخت و ارباب اغتنا را باجرا امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود و الحمد لله المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهة یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و ابناء

صاحبقران مظفر لواچون از طوی کان کل فراغت یافت باشاه زادکان و امرا طریق مشورت تقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر جهة اجرا مثوبت غزا عزم سفر یورش ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را بهزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه و اشتباه باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرا و تواچی از میران هزاره و صده مجلکا ستانند که بجریرای و دستور یورش آیند و نوئینان و تواچیان بموجب فرموده کار بندشده حکام و ولایات و سرداران اطراف بعد از قرار سان جهة جمع آوردن جریک متوجه مواضع خویش کشتند مقرر آنکه سیکبار معین بار دوی کیهان پوی پویند و امیر تیمور کورکان از کان کل سمرقند در آمده در مدرسهٔ سرای ملک خانم نزول اجلال فرمود و در آن بقعه امیر زاده پیر محمد جهانکیر را با اسپ و کمر و خلعت و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بر بلخستان مراجعت نماید و امیر زاده سیدی احمد عمر شیخ را که مادرش در خانهٔ شاه زاده مشار الیه بسر میبرد و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان راه بهراة متوجه قندهار شدند و امیر تیمور کورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر زرافشانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره ور ساخته دستوری داد و مولانا عبد الله کشی را با جمعی رفیق او کرد و اینده مکتوبی بعرض سته کرد و در طول نهاد و کز که باب زر علمی شده بود بخط بدیع مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی سبذ کیر سبزواری که در حسن خط از سایر خوش نویسان زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را کرفته بند کرده ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان تقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان احمد را مقید نگهدارند و قرا یوسف را زنده نزد ما بخانت و هند و تحف کرامند و نفایس ارجمند بارسول و نامه ارسال داشت و بر بن قیاس سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و آنکاه از مدرسهٔ سرای ملک خانم بکوک سرای که بنا کرده معاصر بهمت بلند همتش بود نقل نمود

والا مرعالی نفاذ پیوست که امیر برندق با سنخ لشکریان را بنظر احتیاط در آورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت مآبی تفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروضداشت که بموجب سالنامه که ورکان کل قرا یافته از بلاد ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و تقایای قرا تاتار دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت محمد وصی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند در وزیری میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا امیرانشاه میفرمود که دفتر سپاه صاحبقران گیتی ستان پیش منست و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان آنحضرت در عین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دو نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر قرین سفر هشتصد هزار سوار و پیاده میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

کفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهة یورش ختای بقشلاق آقسولات چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی از ارتکاب بعضی از امور بایله مانند غارت و اسر مقاتله نموده بودند در آنولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و کرجستان و هندوستان فارغ گشته مدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود تبلیغین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم جزم آنحضرت بر آن تعلق گرفت که جهة تدارک جرایم آدابی که از خدام عالیمقام در خلال اشتغال باشتعال نایرهٔ خشم و قتال و استیصال رجال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغرور و جهاد و کفاء ضلالت آثار قیام نماید تا بطبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد انه یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کافی کل و براق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده حسین و امیر شمس الدین عباس با زمره دیگر از امرا ظفر اقتباس تا شکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار دریسی و صبران رسنان گذارند و ضبط سمرقند بعهده ارغونشاه شد و محافظت خزاین شیخ چوپان تعلق گرفت و رایات جهانکشای در ۲۳ جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرمود متوجه قشلاق آقسولات شد و پای مبارکت در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که غبار خیال از گمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصار آن بعصور اعتراف مینمود روی براه نهاد و عنبت روان شد و در آن راه چندان سپاه که شد تنگ صحرا و کمشد گیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت عنبت بندر زمین دره جا جایگاه نه اندرهوا با در اماندراه و ما هچه رایات آفتاب اشراق براه فراق نهضت نموده بعد از قطع منازل سایه وصول بر تالیق انداخت و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا در جه کمال یافته سراپردهٔ سحاب کران تا کران آسمان را احاطه کرده باد می تند و زیدن گرفت برف و باران عظیم بارید بنحیت طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز و رو دو آه چشم سحاب است اشک ریز و موکب حضرت نشان از انجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده با قشولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاها که قبل ازان بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان با شکنت خرامیده و امیرزاده سلطان حسین بصبران و سیی منزل گزیده صاحبقران پسندیده صفات در آقسولات امیر برندق را فرمود که با شکنت رفته برای سپاه کشورکشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بارابها بار کرده همراه برده در راه رزاعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور جهة آذوقه تعویق نیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر قدرت شود بالجمله کثرت و شوکت و حشمت و شکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتبه رسید که گردون کار دیده پیش ازان بمقدار سپاه با آن همه استعداد و آلات کی در خلد ایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کان کل و دفوجمعیت آقسولات و فدغهٔ عظیم در خاطر افتاده از مخلوق معمون او ائم امروفی بقصه اندیشه تمام داشتند و از سیب عین الکمال رسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطری نگاشتند **ذکر توجه رایات ظفر کار از آقسولات بانزار** در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت رو دسیحون منجمد شده مانند نعره خام میمود از بسیاری برف علة کوه و فضای صحرا و بساط هامون بدرجه

بر حسب اشاره کنندگان این اوراق پیرامون واضح اوراق ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی شیخ جوقه سطور سیاست حوزه محمودی شوشتری

وروی دریا طمی شده بود باهم مساوی وازوفور طوفان وباران کره خاک مذیری نمود وتلهای جبال وتلال آودیاط صاحبقران مظفر لوا از غایت حرص براحراز موثبات غزا از اقتولات کوچ فرموده متوجه آذربایجان شد ودراثنار راه دست وپای جمعی کثیر از عجزه وضعفا راسرما برد وروز چهارشنبه دوازدهم رجب در ارزسرای پیربیک برادر کوچک شیخ نورالدین ارغرزول همایون عزاوت بصورت خانه چین پذیرفت دمعاران وصوال از مرتجاری آتش در سقف خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب بشکین بران آتش زدند اما از آن جهت پریشانی خاطر وی دراز دیاد نهاد وچه در آن وقات اکثر وا صاغر خوانها بهولناک صدیدند واز وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود نهایت میسر سیدند وخصاصا حبقران در آن وان موسی کمال را فرستاد که تفحص نماید که از راه پیسل عبوان گذشت یا نه واو با متثال امر مسارعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست ودیگر یارا بطرف سیرم وعقبه فلان همان کار روانه فرمود واو نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده ودرین اثنا قراخواجه از پیش قوشمش خان که از دربار در دشت وصحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد ودر روزی که صاحبقران در دیوانخانه تکین بر مسند اهبت وکامکاری داشت وارشاه زاد گان چپکنی نژاد نایزی اوغلان وتاشمور اغلان وجکره اوغلان بردست راست آنحضرت نشسته بودند طرف دست چپ از فروجو وامیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابراهیم سلطان زیب وزینت واشت امرا عظام قراخواجه را بشرف پابوس رسانیدند واو زبان باعتذار عرض کرد که قوشمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای گمراهان بمحنت سر کردانم وبغیر از آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امید آنکه مراحم حسروانه کرت دیگر شامل حال این بگشته بال گردد تا پای در دایره اطاعت وانقیاد نهاده بقیه ایام حیات بتدارک ماقات قیام نماید لطف عمیم صاحبقران بمثابت علیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد وگفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش بازگردیم دشت قپچاق والوس جوجی خانرا نوبت دیگر از خار عصیان مخالفان مبرا ومبسته بوی سپاریم وکلزار مملکتش بدستور پیشتر از آب تیغ زهر پیکر ناضر وریان سازیم ودر خاطر خطیر حسن وصفا ضمیر چنان بود که بهمران چندروز قراخواجه را با سیلاقات نامی ومنشوقات گرامی نزد قوشمش خان ارسال دارد واز ارزنجان علم ظفر شعار بجانب حدتای درحرکت آرد اتا نگاشته قلم تقدیر مخالف این اندیشه وتدبیر بود والعبد یدبر والله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان از جهان کذران بجنان جاودان

چون عنایت بغایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران مؤید منصور بود در آن زمان که از پوشش هفت ساله ابعاد وت معاودت فرمود خاطر خطیر وضمیر منیر متوجه آنشد که من بعد اوقات گرانمایه ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام آیام سابقه گردد ودر محو نقوش زلات وعثرات مضمون همایون وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوعن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از انکه بچاه تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزوه کفار چین وختا جزم کرده در وقت شدت سردی هوا وکثرت بارندگی وسرما از سمرقند فرود آمد چنانچه از ارنجنت فرموده وچون صورت واقعه که هر گز هیچ ملکی را از حلول آن گزیر نبوده ومنیت آنحضرت را در آن سفر روی نموده وهر انیه برطبق ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت بغایت الهی بران عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت وانوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا بروجنات حال آنحضرت خواهد تافت رباعی

گر چه گناه جمله جهان جمع خواهد بود ... وآن پایه عزیز تمد خواهد بود

از خیر محض جز نکوئی ناید ... خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

کیفیت حال بسبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال بر آن قرار داد که خواتین معظمین همین را بجانب سمرقند بازگرداند وبعضی از ارزنجان کوچ فرموده عزیمت یورش ختا بامضا رساند میل تجرع کرده چند روز پیوسته جام عیش از دست ساقیان نوش لب میگرفت وهر شب مجلس همایون از فروغ باده گلرنگ وشعاع صاغر صهبا صفت روشنی میپذیرفت در آن اثنا رغبت عرق فرمود وجوهری آورد ند بر نگ آب وصفت آتش وشکل بلور مذاب وده شبانه روز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغول بود که اصلا میل طعام نفرمود بنابران مزاج همایون متغیر شده عشرت اندیشان آن تغیر را حمل بر خمار کرده ندیکده وجام دیگر داده ند ولحظه حرارت تسکین نیافته چون مدبر طبیعت در آن شراب اثر گرد تب اشتداد پذیرفت ودر روز چهارشنبه عاشر شعبان ستین وثمانمائه مرضی صعب روی نمود بمثابه امراض مختلفه مخوفه که از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت وبا آنکه از زمره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود ودر تداوی بعضا

جهانگیر

علیمنو و هیچ دوا نافع تنقیا و اصلا مواد فاسده منقطع نگشت و بنابر آنکه اختلال بقوی دماغی راه نیافته بود صاحبقران سعادتمند بعقیدت درست که حالا نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم بر بستر توکل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع مهمات توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و اغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده کوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند آرایش داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آورند که از مطاوعت شاهزاده گردن نپیچند و سر بخلقه متابعتش در آورده پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک با دشمنی عظیم و دلی از هم دونیم زبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود با میرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند و بموجب وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند ع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده نمایندگان حاضر نمی توانند شد و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد شد بعد از بیرون رفتن امرا فوائی عظیم خسرو هفت اقلیم علیه کرد و با انگه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقراءت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبة الله و مولانا عبید الله بدرون خرگاه درآیند و بر بالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نمایند و چون مسبب عزیمت حضرت و خاوری موکب کواکب لباس سوگواری پوشیدند امیر تیمور کورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی واقعی را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایه امنیت بفراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عنایتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت منعمو بودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شاه روان گردون بود صرصر فنا نگونسار کرد اینده و لوای همای اساس صاحبقرانی را که سر طایر در پناه جناح جمشی می سود عقاب قضا از اوج ثریا تحت الثری رسانید نظم درنج آن خداوند و بهیم و تاج که او بود و آئین دین را روا درنج آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح و پناه بلاد و عباد و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه تسع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در شصم درجه حوت بود روی نمود و فاصل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از جمله مولانا مبارز الدین جامی گفته که رباعی سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد ورخون عدو روی زمین گلگون کرد در هفده شعبان سوی جنت بتاخت فی الحال رضوان سر و پا بیرون کرد و دیگری گوید بیت شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد و واع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و مغربین و یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

و در شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از جنبات روزگار باز گرفت و رخطه آزار علامت روز قیامت و نمونه صور اسرافیل صفت طهور پذیرفت نظم برآمد ناله و آه از چپ و راست ز مرد و زن فغان و نعره برخاست ز فریاد و نفیر پیر و برنا امارات قیامت کشت پیدا شاه زاد گان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت افگنند و خواتین حشمت آئین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی بر کندند ع مه روی بکندند و نهره گیسو ببرید امرا، ملک آرا جامه در پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در کبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده غمام تا صباح قطرات باران سیلان مینمود و چون بخیال مجال پورش تخت اعاظم امرا نمیخواستند که آن واقعه هایله ظاهر کردد بهنگام صبح خواتین و اغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی به تجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آورند و بموجب وصیت امیر مرحوم هندو شاه خازن با مرغسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امرا نوئینان حالیشان و پیرایک ساکن بوغا و برادر شیخ امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آورند که سالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران در نکذرند و تخت سمرقند را با میرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

نیلوفری و پلاس

خلیل سلطان و امرای که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس نمایند و دیگری پیش امیرزاده سلطان محمد بن میرانشاه و پسی فرستاده پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده یا یورد علی توجه نماید و خضر خواجه بجانب غزنین روانه شد که امیرزاده پیر محمد را از جلت آنحضرت و وصیت بنصب ولایت عهد آگاه گرداند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ محمود قوچین بجانب براه و علی درویش کربک بجه اشتهار داشت بطرف بدخشان متوجه گشتند تا میرزا شاه رخ و امیرزاده عمر را بکیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و امرا بهمین کار روی بغداد آورده و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانه شدند و در شب پنجشنبه هیجدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین ناموت محفوف برحمت حق لایموت را در محفه نهاده از آزار بیرون آوردند و همان شب از آب جیحون گذشته در دو فرسخی آزار فرود آمدند چون کرسیان افق بدست تابشیر صبح صادق چاک شد شعله اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان بوغی برافروخت که خرمن صبر و شکیبائی مردوزن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بیکبار بسوخت نظم آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت وین برق جانگداز بهمه خشک و تر بسوخت مرغ سپیده دم که خبر داد می از سرور اکنون نمیدهد بدگرش بال و پر بسوخت صبحه صبح محشر و فرخ اگر در عالم اصغر بطهور انجامید و فغانی در جهان افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال در گذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از دور نصیحت مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و نوئینان و معتمدان حضرت با خواتین بلقنیس حشمت و محدرات تاج عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند بازگردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزنه حسنا بامضا رسانند و در همان صبح محفه را بصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۱۲ شعبان بان بلده در آمده جسد مطهر را بمقر عطر ساز سپردند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود تابوت مبارک را از آنجا بخوقند منتقل نموده بر زر حضرت صاحبقران والا کهر دفن کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بعد از سال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با امیرزاده الغ بیک بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت امیرزاده ابراهیم سلطان بجانب جتای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی از آزار فرود آمدند در اینولا شعبده باز سپهر مصور پرنگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود برگشته ساخت و سپاهیان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود را در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسیده مانند بحاکم سمرقند که از غوغای شاه بود فرستاده پیغام برآنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشته باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده و ابواب دخول ندهد و اگر توانند خدمتش را گرفته مضبوط گردانند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیه امیرزاده سلطان حسین ایشان را آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا ایشان رسیده و بر بن قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان و امرا تا شکنت دیلچی فرستادند بعد ازان امیرزاده سلطان حسین در ازار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته تا شش خزانه با آنچه بار داشت آب فرو رفت و از دو نیزه یک آب سیحون فرو آمده از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امرا عظام که در آن زمستان در شکنت بودند از کیفیت امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بقیاس برضمایر ایشان مستولی شده امیر خدا داد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و برندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاه زاده خلیل سلطان را که در آزمان بمنصب ویکیاله بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت بانجناب داده و صلایا را امیر تیمور کوركان را نابود انگاشتند و این خبر در اثنا راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین رسیده نهایت آشفته گشتند و بتعلم تغیر و سرزنش نامه نوشتند و بجانب شکنت فرستادند مجمل سخن آن که چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوئینان کاردان غریب

نمود که بدین زودی دفتر حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجدید این مراسم پسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این بیخبری در میان آوردی منع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر بندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین فرستادند و پیغام دادند که مابنیتی که با میرزا خلیل سلطان کرده ایم بجهة ملاحظهٔ استدامت دولت و استقامت مملکت است و گمان ما چنان بود که شما آئین مرحمتاستان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و هرچه شما در باب مصالحه و صلا بالحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر بندق از راه آقتولات باردو رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین ملفوت کرد و نامهٔ امیر خداداد و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت نشان در نگذرند بغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد انخضرت نشمرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین یار دیگر در آن باب مکاتیب بامرا نگاشتند نوشته امیر بندق تسلیم نمودند و او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرچق رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان عشیر نظام بر سمرقند شتافت و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنا بر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود امیر شاه ملک بدروازهٔ جهارباغ رسیده که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس امیر شاه ملک نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را بر سم امانت بمن سپرده خاطر بران قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و بر کاه آن شاهزاده بیاید بسمرقند رابدو سپارم تا از عهدهٔ امانت درست بیرون آمده باشم امیر شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعدهای امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده و در دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشکین با چشم نمناک باز گشت و در صحرای علیا با حضرت عالیات رسیده کیفیت حال با ز گفت و همگنان رأی نمودند خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که امیر شیخ نورالدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت در گذراند و امیر شیخ نورالدین نیز بدروازه چارباغ رسیده رقعه و با ارغونشاه و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیر شاه ملک بی سبل مقصود مراجعت نمود آنا امیر بندق چون از آقتولات بناشکنت رسید و مکتوب با امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سخنان ایشان را بسامع امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر معتقدان امیرزاده خلیل سلطان رسانید اتفاقا گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما تغییر بعهد و وصیت انحضرت راه نخواهیم داد و در همان مجلس بدین باب عهدنامه نوشتند او آن و شعرا را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بجهت ضرورت خط و مهر خویش بران نهاد و التمش با عهدنامه پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برده بعد ازان زمرهٔ از خواص و معتمدان امیرزاده خلیل سلطان را برعوس مملکت ترغیب و تحریص نمودند و گفتند الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بدانهٔ احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد ابی لیلی لمن غلبا امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شد و اما سپاهان و استرابا و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه دران نواحی دیده بود بحضرت تصرف درآورده بر امرا و خاص و طایفه از مردم عراق که با وبیشایبه نفاق زندگانی میکردند دست نمود و امیر بندق که منغلای سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رسم طغیان بموضع ارو وی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهد کمی کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجق فرکنت رفتند و با وجود ایخال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه ندادند و بکنار آب شتافته بمبتین جسر اشارت نمودند و لشکریان همان روز بر تعاقب آن قیام نمودند روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر بندق بنواحی دوغلمه رسید از جلال باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداد و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنابران از اختیار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته تجدید بیعت اقدام فرمود ذکر توجه امیرزاده

میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در مراقفت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و اخایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا
رسم طغایبو غاربلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه نامیرزاده خلیل سلطان جد کشته بود بعد از مراجعت امیر مشارالیه بزعامت خود در تاریخ
بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین آمد و کیفیت سعف امیرزاده خلیل سلطان و تسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح بازگفت امرا خطاء
بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاه زادگان عالی مکان میرزا الغ بیک گورکان و میرزا ابراهیم سلطان بخارا روند و حضرت عالیات را
بسمرقند فرستند و بعد از تعمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سایر
طغایبو غاو التمش و توکل قراقراول و حسن جندار و سلیمان خواجه ترخان شمس الدین المالیغ و موسی محال و بستری و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب
سمرقند کیل نمود عنان گیران بطرف بخارا تافتند و در محل خیرآباد رسم مصیبت جان سوز حضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد عالم زدگان برآمده بعد از خروج و قرع
مسیار سر اقلیمت خانم و قوتان آغا با سایر خواتین و شاه زادگان صغار مثل میرزا ابوبکر و اجل و سعد و قاسم غلیبا باد لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهارباغ رسیده فرمان
داد غوشاه و خواجه یوسف قوتمچی چاکاه بخود راه داده شب آنجا را در شهر کلات استند و حضرت در چهارباغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب
گذرانیدند بیت روز دیگر که بارچرخ بلند پرتو مهر در جهان افکند شهر در آمدند و بخافقا امیرزاده محمد سلطان که مرقد عمرون نبار و یعنی محمد صاحبقران سعید مؤید انجا
محل نزول ساخته بودند با قامت رسم عزا و لوله در جهان سنت عهد بیوفا انداختند و سر بالکشاده و مویها پراکنده و رو بها خراشیده و خود را بر خاک افکنده و
غازاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین و شاه زادگان و امراکه در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت همه گشاده رو و نمدر کردن
انداخته همه جمع آمده امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاه زادگان و امراء ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول
و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر که میرد تمشی و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بعقبه مقبره رفته بر لباس ماتم نشستند و تمامی
اخایان و شاه زادگان و اکابر و اعیان بتغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان بر آورده و لوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند بیت زین سان بالاگرفت
آن روز فریاد صد در کبند فیروزه افتاد تا شاه زادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان با غوشاه بقلعه
اطاعت استقبال کرده بسمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن بر کشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرا سمرقند فرستادند و بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده
حمزه طغایبو غاربلاس که حاکم بخارا بود شاه زادگان را استقبال نموده و در مرز اترار بیغبا پیر با امراء عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر آمدند
و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک در قلعه بایستند و ضبط یکدروازه که بر شهر گشوده است با ضعف
قلعه تعلق با میرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب سرون است بامضی دیگر اخصاص تعلق با میرزاده ابراهیم سلطان
و امیر شیخ نورالدین بود و در سیم برلاس و برادرش حمزه و التمش و توکل قراقراول و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در جاست و محافظت برج و باره لوازم
سعی و اهتمام بجای آورند **ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بالنیابة انقضای ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند**
چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده بمنزلی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید امیر خواجه یوسف با شاه زاده و لشکریان از شهر بیرون آمده در فرسخی شهر که در چهار
فرسخی سمرقند و قعت نهر بسیار خوبی سرزده گشت مجموع سادات و علماء و اکابر آن بلده بر سیم استقبال استقبال نمودند و بعد از ادای مراسم آب کوبک عرض
بارگاه شاه زاده سلطان غوشاه با مفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران سمرقند فردوس
مانند که حاصل محصولکان و نفایس قطار و مصادر جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب ششم در حمل
منزل داشت بر حسب وصیت مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاه زادگان و امراء ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجا
آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمور کورکان نموده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادر
زاده محمد بود بهمدستی برداشت و فرمود که نام او در علی الرسم بر سر منشور نویسند و بعد از دو روز بخافقا امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید نیز انجا
بود رفته کار تعزیت از سر گرفت و قامت شاه زادگان و خواتین و اخایان و امراء اشراف و اعیان بالباس سوگواری مدگر بیوزاری در آمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت
چند ترتیب روح پر فتوح صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده خیرات و صدقات بارباب حاجات رسانیدند

ودران ایام چندان حلوا وطعام متحقان دادند که قافله جوع از بعده کرشکان تا انقراض دوران سخت بر بست بعد ازان کور که خاص با بغفان
ونالہ در آورده پوستش پاره ساختند واز کار بیفتادند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان وشاه زادگان وخواتین ونوئینان را از کسوت عز
برون آورده قاعده قابلیت همه را بخلعتهای فاخره وجاجرمهای طلا دوزه ودیبا بپاراست وابواب خزاین کشوده بمقدار رزق کوسیر بدم داد
که رسم افلاس از جهان برافتاد وکیفیت اسراف واتلاف شاه زاده وزوال اقبال او عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد واحفاد صاحبقران والاثراد از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی وشش نفر موجود

بودند بترتیب حسب از نسل امیرزاده جهانگیر بازده چهار از دو اصل جوار غفار مستعان محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله یحیی پنجساله سعد
وقاص شش ساله وامیرزاده پیر محمد بن جهانگیر درسن بیست ونه سالگی بر سریر سلطنت کابل وغزنین تمکن داشت با هفت پسر قید ونه ساله خالد
هفت ساله بوبکر سعد وقاص سنجر فقیر جهانگیر از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر وپسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست وشش ساله با یک پسر عمر شیخ
هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست وچهار ساله بادو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست ویکساله احمد بن عمر شیخ بیست
ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله وشاه زاده میرانشاه درسن سی وهشت سالگی هفت پسر وغیره داشت
ابابکر بیست وسه ساله بادو پسر الیکزر نه ساله عثمان علی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست ودو ساله خلیل سلطان بیست ویکساله اپکل ده ساله
سیورغمش شش ساله ومیرزا شاهرخ درسن بیست وهشت سالگی درخراسان پادشاهی میمنود وهفت پسر داشت میرزا الغ بیک وابراهیم
سلطان هردو درسن یازده سالگی الغ بیک پنج ماه ازابراهیم سلطان بزرگتر بود وبالیقر هشت ساله بود سیورغمش شش ساله محمد جوکی سه ساله
جان وفلان دوساله بازوی یکساله واز بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پرده عصمت میغنودند صلبیه
آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حبالهٔ نکاح امیر سلیمان شاه بسر امیر موسی بود واز امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود واز محمد سلطان
سه عفیفه ومیرزا امیرانشاه چهار دختر واشت ومیرزا شاهرخ یکی ومیرزا پیر محمد جهانگیر سه ومیرزا ابابکر وميرزا خلیل سلطان هریک یکی وامیر
زاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران است ومادرش آکه بیگی بود وپدرش محمد سبک بن امیر موسی والعلم عند الله تقدس تعالی

ذکر اسامی خواتین وسراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری

خاتمهٔ عنبرین شمامهٔ انساب نامه که در زمان خاقان
سعید عالیشان میرزا شاهرخ تالیف شده نقل مینماید که صاحبقران مجنته صفات در تمامی اوقات حیات همزده زن بحبالهٔ نکاح در آورده واسامی
ایشان این است اولجای ترکان خاتون امیر مسلیان بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی تولد نموده خان زاده پاک سرای ملکت خانم بنت قزا
سلطان خان بود پیش آکه مادر میرزا جهانگیر واکه بیگی دولشاد آغا وده غلمات که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام تو غدی بی ساق
صوفی قنقرات توسن آغا بنت امیر موسی تایجوت بیگل خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا بن بهان آغا لوس آغا بنت امیر بیان
سلدوز خانی بیک آغا موند وز آغا جلیبان ملک آغا بخت آغا سلطان آرای آغا بکور نوروز آغا واز سرای آن مهر سپهر یاری اسامی بیست و
دو نفر بنظر در آمده برین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود ودو میرزا شاهرخ ازوی تولد نمود وجهان بخت آغا تکار اوچ بروز آغا ولتک
آغا بیبی بیک آغا ارزو نی آغا مشکی بیک آغا جوئی قربانی که والدهٔ امیرزاده میرزا شاه بود یادگار سلطان آغا خداداد آغا تولون آغا که والدهٔ
میرزا عمر شیخ بود بخت بکار آغا ملکان شاه آغا فیلونی

ذکر بعضی از سادات ومشایخ وعلما واکابر که با صاحب قران معاصر بودند

برضمایر ارباب اخبار ظاهر وآشکارا خواهد بود که از این زمرهٔ عظیم الشان وطایفهٔ معالی مکان همچی کثیر وجمی غفیر در زمان فرخنده
نشان صاحبقران کیتی ستان امیر تیمور کورکان انار الله برهانه بلاد جهان وامصار ایران وتوران را بوجود شریف مشرف داشتند وکیفیت حال
تمامی آنطبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمهٔ از احوال ایشان را قلم این نخنان از معلوم شده اختصار خواهد افتاد ومن الله
الهدایة والارشاد مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود ودر متابعت
سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ مینمود ورع وتقوی بکمال داشت وهموارہ علم ادای طاعات وعبادات می افراشت

سه بیک اغا در سلطان آغا دولشاد آغا مراد بیگی آغا پیر بخت خواجه بی گلدسته ی آغا دل خوش آغا براق آغا سنجر ملک

سیورغمش خصال

پریشان

می افراشت و فاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مرغاب هراة مدفون گشت امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی
جامع علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی نمود و اما
از شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست شیخ متوجه شده فرمود
که حکم چنانست که در اقصای بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و صحبت هزار و چهار صد
رسید و چهار صد را در یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه
و ذخیرة الملوک در میان عرفا اشتهار دارد و فاتش در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و مرقد عطرش بشالش در ولایت ختلان است

بابا سنگو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور مینمود در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان
از آب آمویه عبور فرموده در مقدمه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه کوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران مابین معنی
تفال نموده گفت خدایتعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت وفات بابا سنگو در اندخود روی نموده و قبرش همان جاست

مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه
در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابو بکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی قدس سره تربیت
یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در مقبره تایباد با جناب مولوی ملاقات نموده و آنجناب زبان بمدحت آنحضرت
گشوده بخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحبقران سعود خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا بر کرز
ملک عیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفت که ما را صعبت کردم قبول نمود لاجرم ایزد تعالی شما را بروی
گماشت و اگر تو نیز پابند کار خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک نمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را
بر من مستولا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت بهیچیک از سلاطین را بر من مظفر دست
نخواهد داد و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابو بکر در روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۸۹۱ روی نموده و ملک عماد الدین
زوزنی در تاریخ وفاتش این مقطعه نظم فرمود مقطعه سنه احدی و تسعین بود تاریخ گذشته بمضمار از سلخ محرم شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک
مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب گوید بیت تاریخ وفات قطب
اوتاد یک نقطه نه ناخورصاد خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاریست و او را مظروف بغرزندی از خواجه محمد پارسا مانوس
و تفاصیل آداب طریقت بحسب صورت انتساب امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت
خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شمار امور و شست یا کتیبی خواهد داد که بحکم جذبات الحق توازی عمل
الثقلین یابد سعادت مشرف گشتم باز رسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت سماع مباح باشد فرمود که بلی باشد گفت پس بنا و طریقه شما بر چیست فرمود
خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی عزلت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش آنچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات
خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ این واقعه این مقطعه در سلک
نظم انتظام داد قطعه خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبند آنکه مشهور ولایت شد کمال دلنشش مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان قصر عرفان
زین سبب آمد حساب جملتش خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاریست و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام
داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدو انتساب حواله میفرمود و معتبر مود که علاء الدین بار بر ما سبک کرده است
وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه هیجدهم رجب سنه اثنی و ثمانمائه روی نموده و قبرش در ده نوچغانیان است مولانا سعد الدین
مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت افاضل و علامه عالم فانی در ماه مغفر سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در فرتیه از رستاق تفتازان
که از ولایت نساست روی نموده و چون از نعمت طفولیت بمرتبه صبی رشید قدم نهاد آغاز بتحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و معهود کرده در اندک زمانی در میان

دانش مصاحب السبق از علماء متقدمین و متاخرین در ربع مسکون قلم مشکین قدش مشام جان مستفیدان روایح فضایل را معطر گردانیده و فروغ خاطر افادت مآثرش یاض مستنیران انوار کمالات را منصرت بخشیده آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامه بلاغت انتما ساخت بعد ازان معلول باسم معزالدین حسین کرت تالیف نموده الحاء در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود و موطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که شمه از عدالت و احسان او بسمع ذکر یافت در سلک انشا کشیده و بی شایبه لاف و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم حمید صفات بوضوح می پیوندد لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح خبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش مختم بود و بر ذمه همت بلند منتش واجب و حتم و در آن اوان که امیر تیمور کورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خورد تر ملک معزالدین حسین برادر زاده خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هر گاه خوارزم فتح شود از آنحضرت حضت علیه مولانا سعدالدین را بسرخس روانه گردانی بناء علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان صاحبقران انخطه را در حیطه تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از انجا اشارت نمود ملک پیر محمد از انحضرت التماس نمود که مولانا سعدالدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بعرض قبول اقتران داد جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از انکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه بتخیر خوارزم سبند کان آستان سلطنت آشیان را میسر پذیرفت اما حاصل آن تعلق ملک محمد سرخسی گرفت انحضرت افضل این مجمل استفسار نموده انجماعت عرضه داشتند که حالا سرامد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعدالدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فرودین شمال و جنوب تمامی روی زمین را انحضرت فضارت بخشیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور و دقایق سخن او خفی است همچو سهما ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمه داود در ادای زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از شعشعه ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند میر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهانستد عاز حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعدالدین بخست بهانه عزیمت سفر حجاز ان ملتمس را اجابت نمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال در مسند عز و جلال دران شهر بافاده اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا از انشور برد اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه علما و حسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعدالدین در شهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلده سرخس واقع است و تصانیف انجناب تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بعداد ندارد و عمر عمرده دان تفصیل آن کتب را از جمله مختصر تلخیص حاصل مشمار دو از مولانا سعدالدین یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعدالدین مسعود استماع افتاده که فرمود در ان اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند حدیث من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر برباد مرغاب و بعضی دیگر از علما تعوی آب رسید که مولانا سعدالدین در مجلس صاحبقران مظفر قرین با کل علمای که حلیت آن معلوم منست مباحثت نموده و میخاید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علما، روزگار بقعه شبهه خود و مولانا محمد از استماع آن نخستان در تاب شده و در آن باب رقعه بسید بزرگوار خود نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی مکتوب مولانا زاده را بنایر مکاتیب در دول میان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول میان را بمجلس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران از آشنا مطالعه مکاتبات چشم بر نوشته مولانا محمد افتاده مضمونش را معلوم کرده از ان باب بهیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعدالدین ظاهر نساخت و بعد از چند گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند مرتبت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده را بتعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود

زاده ۲

ملکیت ۲

اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم مخدوم مولانا زاده نمای تا صرف
مایحتاج خود کند خواجه محمود دینار تقبی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسم
امیر تیمور فرمود که از مزارعان آنوجه دیرتر بوصول میرسد ما نخواهیم که مولانا زاده در بن شهر تقبیض کشد خواجه گفت مبلغ مذکور از خمر متعاد عرض
دو روز بحصول می پیوندد اگر فرمایند آنوجه را تنخواه مدد معاش مولانا زاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن
و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر معاشر قندبرات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و انجناب فاتحه خوانده برات برداشته از بارگاه بیرون
خرامید و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحبقران عکس فرستاد و نامزدش را بپارگاه در آورد و فرمود که مولانا زاده کسی که زر
تمغا را که حرام ترین وجوه است بر سم انعام از نا مقبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام
حلال منع کند مولانا زاده از استماع این عتاب مجمل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب بازفرستم امیر تیمور
گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات از کراهیت در بشره شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودی
آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحب
قران در بلده فاخره هراة ساکن میبود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه
اربعین و سبعمائه در قریه طاغو از اعمال استرابا د قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را همین مقدم شریف منور
گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علماء محترم گردید و در روضة
الصفا مسطور است که در سنه بیست و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنواحی اردو سید
خواست که بپادشاه ملاقات نماید و را بیواسطه بجمال خویش دانا کرداند و در آن اثنا مولانا سعد الدین مسعود انصی را دید که بخدمت
پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیرانداز م و از ولایت مازندرانم مآن داعیه آمده ام که در نظر
اشرف شاه شجاع سه چوبه تیرانداز م امید انکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده آمد
مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا رخصت و حال حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را
عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف ببارگاه در آمده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع
شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعه آن صحیفه بجمال امیر سید شریف دانا شده
مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده انجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفا خود را بآن سید
فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس با فاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۸۰۹ که امیر تیمور کورکان بشیراز رافح گردید
فرمود که انجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت نیابی افاوت و شکاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا
زمان فوت صاحبقران انجا میبود و در آن اوقات میان آن جناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر
سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد عنیت خدائی که بالا و پست آفرید زبردست هر
دست دست آفرید و چون امیر تیمور کورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علماء دانشور
از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آنجا در یازدهم سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و در اکثر
کتب مبدولة المتقدمین و متأخرین حواشی دقیقه آئین بلاغت قرین دارد و چنانچه از زمان فرخنده نشان انجناب تا غایت غالبا هیچ درسی
از افاده حواشی و مولفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و مدت عمر شریفش بعنا د و شش سال بود مولانا عبد الله بن مولانا
لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم متجان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی نمود عنیت همه بسیج فلک
جدول بجدول باسطرلاب حکمت کرده بدحل و صاحبقران خورشید محل نسبت آن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت

و انجناب نیز همواره بسان بخت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفهٔ ضمیر میگاشت مولانا نظام الدین شامی انجناب را ستایش فراوانی نیز کویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران بخجسته صفات متعلق از تاریخ آن فاضل کامل است و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول من ببارگاه عالمپناه رفتم و انحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بزبان مبارکت راند که خدا یتعالی بر تو رحمت کناد که بخشت از متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا رعیت فرمود و ایضاً در کتاب مذکور مذبور است که در وقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح خلال الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام برد و رعایت یافته پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب مسطور است خالی از نکاتی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف انچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از انکه بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع انجناب تاریخی تالیف فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالمیان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود در بند و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفر نامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور کورکان با یلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را بسر سافرستاد و جمعی از اکابر را بدیار بطرف روم با بار فرار نمودند و لشکر ظفر شعار را عقب شتافته بیشتر آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از انجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایهٔ سریر اعلی برده در کوتاهیده بشرف ملاقات صاحبقران بخجسته صفات رسانید و انحضرت شیخ را منظور نظر افتنا ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آن جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانیدند و تصحیح المصابیح را انجا در سلک تالیف کشیدند بعد از وفات انحضرت بدار السلطنه هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاه رخ در خامس ربیع الاول سنهٔ ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات یافت قاضی قطب الدین عبد الله الاماسی بعلو قدر و رفعت مکان از علمای اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بمنصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام مینمود و اختیار داد و سند موقوفات آن ولایت نیز چندین کاه بتعلق بخدام عالیمقام میداشت و تا اخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر صحایف ضمیر و صحیفهٔ خاطری کاشت نسب شریفش بابو بکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله الاماسی مکتوب میکردانید سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت و در سنهٔ ثلث و ثمانمائه علم غربت بصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزکار و اعاظم بزرکوار انتظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات کذرانیده کاهی اشعار آبدار بلوح اقتدار نقش مینمود و در نفحات مسطور است که ظاهر اشتغال شیخ کمال شعر جنه آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میکوید بیت این نکته‌های من در شعر من کلیمی ما همیرای شعر فرت از حضرت و تلاشیاه خواجه عبد الله مرویست که فرمود شیخ کمال چند کاه در شاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحیوانی رغبت نمی‌نمود روزی والد من بوی کفت که چه شود اکر طعامی که در آن کوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هر کاه تو کاو خود را بکشی ما کو بخوریم و حال آنکه پدرم را کاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال کاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جنه خاطر ایشان بمقداری از کوشت تناول نمود بدلیل کلک نغمه سرای حقایق پیرایی حضرت فضل الاماسی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده در بهارستان این نوا بکوش فضلا سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که پیش از آن تصور توان کرد و اما معانی در آن طریق شعر و پیرا از سر حد سلامت بیرون برده است انجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم وی شعر حسن هوان یافت و انکه شیخ کمال را در ذهن حسن میکویند بنا بر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دیوانهای انجناب این بیت مسطور است بیت کس بر سر بیچ رخنه کر فت مرا معلوم نمی‌شود که در ذهن کیست از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا امیر انشا بنسبت بشیخ کمال ارادتی

محققان نسیم

ارادتی تمام و عقیدتی لاکلام داشت و روزی بملازمت انتخاب رفته کمر مرصع بر سم نذر نبیره شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته بخانه برد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را معهود یافته پرسید که یاران چرا بحضور ندیکی از حاضران گفت که درد کمر دارند شیخ تبسم کرده گفت کمر را بیارند و قسمت کنند و فات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت بر لوح مزار انتخاب ثبت کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر دیده یار هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل سلیمی و از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائینی است و شیخ نورالدین عبدالرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر میبرد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه از نزد سلطان احمد بر سم رسالت پیش امیر تیمور کورکان آمد و الحضرت شیخ را التعظیم بسیار نموده مغرز کرم خصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت ماهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم از جمله صفات ازلی آن ذات گذشتیم وفاتش در سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور کورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان عنکاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثنای محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش سبکدشت چنانکه گویند اول نوبت همراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور کورکان رسید و چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات صاحبقران سعید بصفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از بورش روم مراجعت کرده بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدرالدین قاضی آنولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود نامکتاب جوش و خروش خود را بمطالعه آنحضرت رسانید و خود را بتجدید مطالعه آنحضرت کرد و اندا مکتب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس گذر بر کنار آب بسته اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد فنا داد و ایع غرق دریای کرم باد ا همیشه جان او و پیر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصله گرامند محظوظ و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود است که بیت بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد که بلطف این زنگی دگر از عجم زاید مولانا علی بدر از جمله شعراء دار السلطنه هراة بود در سنه ۹۱۲ که میرزا امیر شاه جهت رفع فتنه حاجی بیک جوئی قرمانی بهراة آمد در باغ زاغان بنزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده گذرانیدند که دو بیت اولش این است نظم ای مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاهزاده بنسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود خواجه عصمة الله بخاری در سلک افاضل نظامیان منتظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد امیر خلیل سلطان گذرانیده مشمول نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیده مذکور اینست مرثیه ایفلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست تخت کو بر خاک بنشین چون سلیمان غایبست و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی انتخاب را در منظومات خویش درج فرمود یکی از فضلا در آن باب گوید نظم میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب گفتمش عصمه ترا یک خوشه چین خرمنست شعرا و چون بیشتر از شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعرا و همان شعر منست و تاریخ وفات خواجه عصمة شاعری را نموده بیت تاریخ وفات خواجه عصمه هر کس که شنید گفت است مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشا و علم املا بمثیل زمان خود بوده ملازمت میرزا امیر شاه علیمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و بکمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله علیه قرا فرموده و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج الفرد و قوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی و برا مسلم

داشتنده و غایبانه مانند حاضرانه نهایت نیکو عیاشت و در مجلس شریف امیر تیمور کورکان بموجبه بآن لعب میپرداخت مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی بیبضاعی نمود و او نیز در قسم زدن شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کاریزی نیز از جمله شطرنجیان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینموده اند

گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالی مکان

واقعان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف اخبار باین حکایت عارف و باین روایت واقف خواهند بود که چنین میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات اهبت و ملک ستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا انقایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والا نژاد از روی نسل و نسب بفیروزی صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و لشکریان فیروزی نشان که در تاشکنت بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بآن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان آنشهر بقدم فرمان برداری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بملازمانش سپردند لوازم نیاز و شعار بجای آوردند و در آن زمان شهری بآن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود و اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود که قوت در اکثر مستوفیان ماهر از حصر و احصای آن عاجز و قاصر آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیله تحریر و تقریر زبان بشرح آن بتصویر پذیرد و مع ذلک چون سابقهٔ عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفهٔ حال آن بیمثال کلک اقبال کشیده بود و رابطهٔ مشیت سبحانی قاعدهٔ قصر جهانبانی آن نونهاد بوستان صاحبقرانی را سمت استحکام بخشیده و در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا نشان زوال آن دولت فرخنده آثاری انوار ماهیچهٔ آفتاب آثار لوای پادشاهی بخروجبات روزگار خواص بارگاه تحقیق برحمهٔ من یشارتنا بده و بحر اجتماع زر و کوه هر دو بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد بمثابه که هر طرف کلنگ نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد از قضا و رضا و تقدیر بیچارگی انشد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور کورکان بنسبت بجهیلهٔ شاه ملک نام که سابقا از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحبالهٔ نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که هر جا شاه ملک را بیابند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گیرنده در آن اوان که مقتولات محل نصب آیات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاه ملک را همراه دارد و قهرمان قهرمانی حضار او فرمان داد و امیرزاده آن صعیفه را حاضر ساخت و حکم فرمود تا بقتل او نفاذ یافته سر او ملک خاتم بنابر ملاحظهٔ خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدره دانهٔ از صلب میرزا خلیل سلطان است بنابر آن امیر تیمور کورکان فرمود که او را به بیان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را بعلامی سیاه بدهد و مقارن آن احوال صاحبقران بیمثال بار ارتحال فتنه انجا وفات یافت و شاهزاده بفراغبال آن کلعذار پریغ و دلال را در آغوش کشیده بمرتبهٔ شیفتهٔ جمال و مشغوف وصال او می گشت که از استصواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال بقبضهٔ تسلط آن سلیطه گذاشت بمثابه بجان بود در بند فرمان او و لاجرم بجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شاهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز خزاین را که بمبالغه محاسب و هم از حیز و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بشیر را بجبی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشته و حقیقت آن روش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار دیباری بود اشتروار دیباری میبرد و مستحقی که شایستهٔ صنوف نوازش بود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جاهلانه تجمعی

جمعی از مردم بیگانه را با انواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قرینه قارون ساخت و بدرجهٔ امارت و سروری رسانید از انجمله خاکم امرا و سران سپاه طلال کرفت و دماغ آن فرومایکان محظ شده مواد فساد بسمت تزاید پذیرفت و چون حشمت ده روزه شاه و ملکت در نظر محمدزاد سراپردهٔ صاحبقران مرحوم می نمود جهة انحطاط مرتبهٔ آن عفایف میرزاده جلیل سلطان را برانداشت که هریک از خواتین و سراری آنحضرت را طوعاً و کرهاً بیکی از ملازمان استان خود در سلک ازدواج کشید و کروهی را که بسنت با و بربتهٔ مادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین کردانید جور فرشته سرشت را با عفریت زشت همدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین بخن را با شیانه زاغ و زغن فرستاد و عندلیب نغمه پرداز را با غلیواز در یکقفص جایداد و بواسطهٔ صدور امثال این افعال ناصحنا طبایع صفاء و کبار از میرزاده جلیل سلطان متنفر کردید و امور سلطنتش اختلال پذیرفته افتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر خاقان منصور مظفر ولوا معین السلطنة والدین شاه رخ میرزا خاقان سعید میرزا شاه رخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف بکمال عدل و عبادت و شجاعت رستم بازو بادت ابراهیم ادهم جمعداشت و هرکز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا بر ضمیر منیرش نکذشت مدت العمر نماز چاشت از آن پادشاه سلام پناه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازرد و کر بمقتضای شریعت مؤیده بهواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و کوشه نشینان می شتافت و بهر دیار که در میامد اول شرف طواف مزارات اولیا و اتقیا را درمی یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه با شکوه در برابر خصم ثبات قدم میورزید و در محاربت از خوف و خشیت ما ننده برک بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیز در نیازاری و در اوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارانداشت که بساط ظلم کستر د نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بهمدیش باز با کجنشک و مسار بصحرا کرکت و اهو شیر و نخجیر بهم آمیخته چون شکر و شیر عوانی کر نمود می ظلم نیست طبایخه خوردی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنهٔ سبع وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد و در سنهٔ سبع وتسعین وسبعمائه صاحبقران تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضهٔ اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنهٔ سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت وخطبه و سکه باسم شریفش مزین کشته در سنهٔ سبع و ثمانمائه مازندران را آنحضرت ساخت در اواخر سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه مایحتاج رایت نصرت آیتش بتسخیر ولایت ماوراء النهر مائت و در سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار یافت در سنهٔ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر کردید در سنهٔ قرا یوسف وفات یافته فتحآذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر جب سنهٔ مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاق اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بپرچم علم شاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنهٔ ثلثین و ثمانمائه بدکجی احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی بهدن آنحضرت رسانیده بیان لفظه احمد کشته شد آنحضرت حکیم علی الاطلاق از ان زخم نجات بخشید و در سنهٔ اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیکر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان کشته خاقان سعید بدانجانب شتافته در صحرای سلماس بین الجانبین قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت بعد ازان ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و بلستان و سیستان و جزء و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان درتحت تصرف خاقان کیتی ستان قرار کرفت و همین بضعفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور و آبادان کشته خلایق در جهٔ کمال پذیرفت معاهمتش بلند همتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق و مدارس و ربطه بنا نهاد و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بران وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال با استقلال تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد و در ولایت ری در روز دی الحجه سنهٔ خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد اوقات حیاتش شصت و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزکار عالمیان کشود و مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و سپهر عالی کهرش مولانا محمد امین و مولانا عبد المجید قزوینی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آئین رایت صدارت می افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

پیر احمد خوافی و خواجه سید احمد شیرازی و امیر علی ثغانی و خواجه شمس الدین محمد بن الجبه در سلک وزرای میرزا شاهرخ انتظام داشتند گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان خاقان سعید و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار تفاخر معین السلطنه والخلافه شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور کورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه تسع وثمانمائه در بلده فاخره هراة بر تخت سلطنت وجهانبانی بوجود خود مشرف ساخت وتاج خلافت وکشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت ورعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت وولاة وولایات اقطار دمشال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت وفرمان برداری کردند وبپای اخلاص عازم آستان آسمان احتشام کشته شرایط چاکری وخدمتکاری بجای آوردند وآنحضرت امرا وارکان دولت را بعواطف خسروانه وعوارف پادشاهانه نوازش نموده در بارهٔ تمکنان مراسم انعام واحسان تقدیم رسانیدند وبساط عدالت ونصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا وتقویت امور ملت بیضا قضاة وعلماء را مامور گردانید درین اثنا مسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت ودست باتلاف واسراف خزاین ودفاین دراز کرده محاصل بحر وکان را براندا خت بنابران صمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال مامور ملک ومال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت واقبال بصوب ماوراء النهر شتابند وامیر مضراب جاکو وامیر حسین صوفی ترخان وامیر علیکه کوتکاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود ودر منزل دره رنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند رسیده بعز بساط بوس استسعاد یافت وکیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروز شاه بن امیر غونشاه را جهة تعمیر برج وباره دار السلطنه هراة که از ایام استیلاء امیر تیمور کورکان تا آنزمان ویران بود باز کردانیدند واشتر خواجه را بطوس فرستادند تا قلعه آنجا را تعمیر نماید وبعد ازین عازم سمرقند شده چون بلنگر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت وبا صناف الطاف اختصاص یافت واز همان منزل خاقان سعید امیر حمزه فتوفوتی را بسمت رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد وپیغام داد که تو مرا بجای فرزند وبرادری بلکه بجان گرامی برابری وهیچ چیز را از ملک ومال در ربع عینیت انا کبرین وبخارب ایام ومعرفت مقادیر حتوف انام در انتظام مهام سلطنت وحلی تمام دارد واکرا مرا بسبب بعد مسافت وتوهم مس آفت در عینیت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی وبرانچه مقتضی استقامت دولت وملکت باشد با ما اتفاق نمائی ورایات ظفر آیات از اندخود را که رشته بساحل جیحون رسیده ودر آن مرحله امیرشاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاه زادگان عظام رسانیدند وموجب ابتهاج خاطر انور گردیده ومعماران اتحاد الهی میرزا خلیل سلطان شرف انساط بوس دریافته بوسیله او ملک آرا عرضه داشت نموده که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت متعاقب فرموده حکومتان مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم وما دام الحیوة در مقام فرزندی وخدمتکاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمود وامیرشاه ملک را جهة آوردن شاه زادگان بخارا فرستاد وعنان بکران بجانب دار السلطنه هراة انعطاف داد چون باز خود رسید امیرزاده سلطان حسین بموجبی فرا نموده بدار نجا بشتاب رفت وبمدران ایام خبر متواتر رسید که میرزا خلیل با نیمه قشون بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را باز گذاشته امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آورده وامیرشاه ملک بضبط کنار آب مامور گشته چون بدار نجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک احمد وامیر شمس الدین عباس وامیرغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا بایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین وارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان روند وچون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان سلطنت آشیان آمدند وازینجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفته ودر باب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان یعنی از خواهران صاحبقران مغفرت نشان را بامیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد وسلطنت ماوراء النهر

ماوراءالنهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نورالدین بار دوم ظفر قرین بازآمد خاقان سعید عازم همراه گردیده و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحب قران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود دشت ارجلو حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهة آسایش سپاه از اندخود و شیرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و دوم ذی القعده در دارالسلطنه هراة نزول اجلال فرمود

نسخه چهارم

ذکر سمة از کروفر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان جمجاه و بیان مخالفت ویاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه

امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشأ جنون بهره تام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال با پادشاه مصر بر لوح خاطر میگاشت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امراء و ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشکری را که با او بودند متفرق گردانیده و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته موکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه نظر شفقت و عطوفت بار دیگر بحال جنون او بر ان داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل سلطان او را مستمال انعام و احسان گردانیده با امیر اقتدار داد و ارغون شاه و تیمور خواجه اقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امراء و لشکریان بکنبا چون فرستاد تا از جانب امیرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل بسمرقند آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهمان کنکاش امراء و سرداران بخلاف او طلبیده اشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر اقتدار داد و ارغون شاه و بشیر آخال مشاهده نمودند متضرع و زاری امان طلبیده نزد سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از او برنگردند و جانب خویش گردانند مقارن آنحال واقعه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارت نموده متوجه سمرقند گردیده و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر اقتدار داد و ارغون شاه و دیگر امراء که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین بیکدیگر دندان دوری جدا شدند و نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابران در هشتم محرم سنه ۸۰۶ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شیرغان با میرسلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بتقدیم ایمان تأکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین او را طلبید جناب امارت پناهی آن سخن بمنصه قبول نرسانید و عزیمت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بران داشت که بطریق پیشخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره منحصر در گریز ندانستند و بهراة شتافته بحدائم بارگاه شاه رحمی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار رکنی و چند سراسپ قیمتی بامیر سلیمان شاه عنایت کرده سرحس را سیورغال گردانیدند و حکم فرمود که با میر مضراب و سید خواجه که در سبزوار بودند پیوندد و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالیوس آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امراء شاهی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانستند نوشیروان برلاس آن شاه زاده بشجاعت پیشه را در پیرون دروازه عراق کردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بجصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آنحدود شد و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را بصحبت نموده از مقام مخالفت بکذراند و امیر عبدالصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده بخنان دولتخواهانه گفته بی حصول مقصود باز گشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعا امیر سلیمان شاه امیر جهان ملک را رخصت داد و فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبدالصمد از گردیدن رایات ظفر آیات برجناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از تحقق آن خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید سلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدارالسلطنه هراة رسیده میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک را بانضمام اندخود و شیرغان مامور گردانیده و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت و صحرا گشت خاقان سعادتشعار جهة مصلحت ماوراءالنهر بییلاق بادغیس نزول اجلال فرمود و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انجامید

ذکر محاربة میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان

در آن اوان که امیرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک در نواحی بلخ و شیرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیرشاه ملک را طلبیداشت و آنجناب بسمع رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاه زاده مشار الیه اتفاق

نمود و ایلچی خندان جامه کفت و شنید و صیت حضرت صاحبقران در باب ولایت و عهد و بیعت بسمرقند فرستاد و چون آن قاصد بپایه سریر میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که اتحاد و ندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور کورکان عنایت کرده بود اکنون ما بسمرقند را بمن عنایت فرموده و میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک از استماع ایجواب در تاب شده میرزا الغ بیک را با خود ملتخ کردانیدند و باسپاهی چنگجوی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی اسنف لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران نهر و ماوراء النهر از دو جشم و قدر هم آویخته میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرد و ایشان را از جای برداشته بخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت با جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس اینخبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک در اثنار راه شرف ملازمت دریافته جناب امارت مآبی بهانه ضعف الاغان رخصت یافت که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون منزل قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که ما بران عهد و قاییم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته متعرض حدود سمرقند گشت ضرورةً پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مزید جوئی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز رجوع بر عهد و پیمان خواهد بود لیکن تا کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی که باشد بگوئیم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً مشید گردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز موکب حضرت سعادت در ییلاق بادغیس توقف نموده و در آن یورت مزید بارآمده دولت خواجه حاجی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت هر گز مصلحت ندانند بکنار آب فرستند که ما امیر اقدا و ارغون شاه را نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب سپاه قاضی عبد الله را جهة تشفیت آن مهم ارسال نمود در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت و در تابست و بلان جهة ضعف الاغان را بهانه ساخته از یورش تخلف نموده است بنابران خاقان بحضرت نشان سفلی تواچی را پیش امیر مشار الیه فرستاده پیغام داد که مقرر چنان بود که چون بیکاه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملتحق گردد و حالا چند روز از موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد والا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنة هراة گشته امیر شاه ملک از راه ایکه النگ بلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال بمستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبد الصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی سپهران اوج قرانهاد و دیهور ملک و ولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام غرة ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از جزع النگ سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت و همان لحظه خاقان سعید از آنحرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب باجمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب کریختگان روانشد و علی الصباح در صحرای نوبرک بدیشان رسیده فرمود که بچه جهة خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت شاهرخی نهاده و بجریمه خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب متوجه گردید بعد از وصول بسر پل بالان خاقان کامکار بیشتر بمستقر عز و جلال خرامیدند و بعضی از موافقان سید خواجه باو می گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمه تو در گذرد بی شبهه فرزاییر یکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر همه متفق شده بعدم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را بصحبت کشند و باز گردانند و آن دو امیر صاحب تدبیر سید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و کردن بحلقه موافقت در آورد اما فائده بران مترتب نگشت و مقاران انحال توکل تموز تواچی از پیش امیر مضراب و قاضی عبد الله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده بهیچکس نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما بازگردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و سیم ذی حجه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت نموده روزی چند مرغزار مسرغوب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در اینمقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقاران انحال از جانب طلبس نوکر امیر سیف خلیل که دار و غه انجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود

حسین نسخه

نسخه ملازم

بوده در انجا ذکر کرده که عنقریب ممالک خراسان را جهة برادر شما مستخلص میگردانم خاطر انور را رسانیده و انحضرت دل از اطاعت سید خواجه بر کرده تابع غوغا محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شده و چون در مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها الف الف صلوة و تحیه نزول اجلال اتفاق افتاده سید خواجه که در قلعه طابران محصور بوده بود روی بصوب استراباد نهاده و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول سلیغوا جی خوشنان امیرشاه ملک ارنج رسیده و بطور نظر اتفاقات کرده و خاقان سعید قرین نصرت و تائید از انجا نهضت فرموده بیلاق سلیغان را قرارگاه همایون عزت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام جسور و جم احتشام منکلی همیور نامیان را که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش برک پادشاه مالک جرجان فرستاده و پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سروری رسانیده و نام او کهران نعمت نموده از مارکیخته بدانجانب انجا کرده است طریقه انکه گفتگو عهد و پیمان قدیم را با آب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در ان ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر ازفرمود تخلف خواهد ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت و انچه در پس پرده غیب مستور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که مدارک پسند نیفتد منکلی همیور زد بیرک پادشاه رفته و میرانشاه رخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و دران ایام میرزا عمر بدرگاه عالمپناه رسیده اظهار اخلاص و انجاد فرمود و چون خامه دستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا میرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد انگاه بر تقریر فتح استراباد تا بد

**کشتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور کورکان بمیرزا میرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه بلاکو خان را بامیرزاده عیسی بن میرزا میرانشاه عنایت فرمود و ایالت دارالسلام بغداد را به برادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نمود و مقرر ساخت که میرزا میرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بچاه و ملجا میرزا عمر گشته از جواب او در نگذرد نباران چون خبر فوت امیر تیمور کورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حسابی بر نگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیرالامرا و میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور باغوای جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولانا قطب الدین ابهری و ذوالرای فتوحی و شیخ محمد توا چی و عبد الخالق ولد تیمور سکوچی را با بعضی دیگر از بیگلربیگیان معروض تیغ سیاست گردانیده بخیال استقلال روی بسریر آرای پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای و قاراسوار و اشتر طایفه زنانیان و خانه بچگان را مکمل و مسلح بجانب امیر جهانشاه فرستاد و لحظه فلحظه مردم شاه زاده زیاده میشدند و هر دم اتباع جناب امارت مآبی کمتر می گشتند نباران امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان باجمعی از نهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بوی رسیده ندوی الحال قبضش سایند ندو میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخت و بازماندگان امیر جهانشاه را بنواخت مقارن ایخیال میرزا ابابکر از کرمانا رابعدا دقبنک آمده قصد ییلاق بحدان کرد و جهة استجازه بلچی زوار را فرستاده و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر بزرودی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر از سخن اعتماد کرده باد و بست سوار بمیرزا عمر پیوست و همانروز کرفتار شده در قلعه قهقه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قضیه و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالیوس استراباد عنان بکران باز نکشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و کرختن بدراغت هرچه تمامتر با تمالت سپاهی و رعیت پرداخت و دران اثنا در ویشی با پیکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بقبول درویش حکم فرمود و با او در حین عزیمت سفر اخرت برزبان راند که روزی ما چنین معتبر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چه فتنها حادث خواهد شد چون زواله با باسه روز گذشت در هفتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر مخلص میرزا ابابکر متواتر گشت بنابین بیقبال انکه میرزا ابابکر بعد از مدت زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار کرده متفق ساخت و بنیابا وحیات عادل آخرایچی و عیسی توچی و شیخ حاجی را که از جمله محافظانش بودند برانداخت و قلعه سلطانیه را در خیر تسخیر آورد و خزانه و جبیه خانه را تصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالیوس استراباد بپیوسته عنان مراجعت العطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن انخبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سراي باتا در حرکت آمده بمقاران نخجوان شیخ حسن و شاهی از جانب سمرقند رسیده متقبل شد که هر چه میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بتموّلان تبریز تحمیلات نامعهود نمود و میرزا عمر بداعیهٔ آنکه امیر سطام جاگیر را که باوی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهر او فرمود و سطام از راه قراباغ بامیر شیخ ابراهیم شروانی پیوست بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم مایهٔ نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از هفته خبر بازدوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بقلعه سلطانیه استیلا یافته هر کس که انجا دید ند اسیر کردند و هر چه یافتند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرکت آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل مساجع کرمرود عمر تاپان و سلطان سجرو حاجی سیف الدین و عبد الرزاق سیورغال امیر سیاه قوچین و شیخ خسرو شاهی طریق هوپائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تاپان و اولاد او را منظور نظر تربیت گردانیده شیخ ظالم را با سایر گرجیکان بیاسا رسانیدند آنگاه بمشورت بعضی از مصلحت اندیشان تخت رزین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بران نشاندند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بکوس و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاوه و دیرا غه رفته بمدد امیر ترکمان و سایق برلاس و جمعی از سلدوزیان متظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیشکر بن خالق بیشتر به تبریز شتافته آغاز ظلم و تعدّی کرد لاجرم خاص و عام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و تراکمه را از شهر بیرون کرده دروازه ها را مضبوط ساختند و میرزا عمر امراء ترکمان را اجازت حرب داد و در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تجلیل تقدیم رسانیده و طوعا های پادشاهانه کرده اردوئی مهمان نوازی دقیقه نامرعی نگذاشت انگاه آن دو پادشاه بشجاعت پناه بر سر اغرق میرزا ابابکر درسوق بلاق غافل نشسته بود ایلغار کردند جهات و اموال فراوان بدست آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر در آورده چشمهای خسروانه ترتیب داده و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتعیم و ناز اوقات گذرانیده در اوائل فصل بهار بمرافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست و از انجانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفهٔ حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا فرود آمدند و تفرقه بسیار بحجره و صفعا رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از وصول بحر ماقان شنید که امیر سطام جاگیر تبریز را متحکم گردانیده مهتم آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان بکران بگردانیدند و چون بخبر فرقان ارغون بسمع میرزا ابابکر رسید لشکریان را جمع استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درکزین تلاقی آن سلاطین جلادت آئین دست داده از هر دو جانب مردانگی مردوکردان صف نبرد در میدان کین بافتند و از صباح تا رواح باعدام و افناء یکدیگر پرداختند و در آن روز فرقب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته کشته بهنگام شام هر یک از آن دو طائفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید تاج زرانده و مهمیان مواکب کواکب تخت بازار هر دو جانب افغان و غریو کوس برخاست و نایرهٔ قتال التهاب یافته میرزا مظفر الدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر او را محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر سطام جاگیر بفراغت در تبریز نشسته اند و شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغولست بنابران با اصفهانیان صلح کرده در هم پیچیده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون از نهضت که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید شاه رخی آورد و در ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه بییلاق بیلقان بموضع خواجه فتح سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او بانعام خلعت فاخره و اسپان تازی نژاد مفتخر و سرافراز شدند و معاودت بمکان ییلاق تموز کرده بر رسم رسالت نزد میرزا ابابکر پادشاه رفته بود باز آمده جواب

جواب بروفق صواب بنیاد و دبار ان خاقان عالی مکان بعز فتح جرجان از ییلاق بیلقان بهضت نمود **ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با میرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد با میرزاده عمر بن میرزا امیرشاه** در اوایل فصل خریف که عریف برد در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرده و از اثر حرارت صرصر لشکر خزانی حرارت جوانی تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید تایید ملک مجید بجلگاه مازندران در آمد و چون موضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه میرک پادشاه با تفاق سید خواجه و عبد المقصد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوج قرا قلتب میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشه مازندران بیرون آمد و لشکر عنایت اثر برابر اعدا صف آرائی گشته میرزا انع بیک و امیرشاه ملک و امیر موسی کاور برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل امیر جهانگلک در جوانغار علم جلادت برافراختند و حضرت خاقانی با امرا و ترخانی در قول قرار گرفتند و لشکر چون دو دریای خضر از صرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج آمد و غبار معرکه پیکار بقصاعد ممنوعه آتش فعل آبدار سرهای گردن کشان را بر خاک مذلت و هوان افکنده نظم زمین شد رخون بیلان لاله گون بهر سو روان گشت دریای خون ز شمشیر خون بار بر نامدار بغیتا و سر از بدن بیشمار آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب وهاب النصر الامن عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید و میرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و میرک با پنج نفر از رزم گریخته سید خواجه و عبد المقصد راه در از پیش گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهر زاده سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده غنایت یافتند و تمامی حظهٔ جرجان بحیطهٔ تصرف خاقان ملک شان در آمده سید ضیاء الدین بزرجمهری برادر خود را با پیشکشهای لایق بآستان معدلت نشان فرستاد و خطبه بنام همایون خواند بالتزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی بر مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بروی روزگار خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت و ولایت استراباد را بامیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراه برافراشت در اثنار راه حکومت مملکت طوس و جنوشان و کلات و ابیورد و نسا و باورد و نیشاپور را بامیرزا انع بیک تفویض نمود و در چهار دهم جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی مستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا پیر محمد جهانگیر که حسن و سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود در ایام امور مملکت و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی تازیکه داده اکثر اوقات بجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی میفرمود آواز دلربای نامی از انتقال سلیمنفسش خبر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیه را بنوا نجواند و او بی شعور از شراب ناب میبود که گفته اند بیت چو سلطان سر اندر باشد زمی فتد یخبر از سر تاج کی لاجرم تمکن پیر علی بمرتبه خیال استقلالی در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع ثمانمائه که میرزا پیر محمد در حلوخانه باطن چراغ امانت برافروخت و از فروغ مایه مند است شمع مثال میسوخت پیر علی با یک یا چهار بیباک بر گرد سراپردهٔ پادشاهی محیط گردید و در چهار دهم ماه مبارک مذکور آن شاهزاده سعید را شهید کردند و امیرزاده احمد میرک در شیر خان از حدوث این واقعه رسان گشته بسان باد و زان بجانب هراة شتافت و کیفیت حرات پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن جزع اندوه انبوه بجا طر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روانه ساخت و بیخواست که بنفس نفیس بزرا عزم روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی** چون میرزا عمر در مملکت جرجان لواء استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاد تا هیر ارخانه و امغول را که در آن ملک با آغرق میرزا با بکر بودند کوچانیده بمازندران آورند و مکنت میرزا عمر دران واسطه بمنتها ضعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بزد و مقارن آنحال شیخ حسن مخلصی با جمعی از ملازمان امیرشاه ملک که بخدمت جرجان رفته بودند گفتند که لشکر خراسان از امیرشاه ملک آزرده خاطر و بر کاه را بایات ظفر نشان بدانجانب نهضت نماید اکثر ملازمت میشتابند میرزا عمر این سخن باور کرده و فرحقوق رقبیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان بگردان بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاه رخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در هیژدهم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود در روز دوشنبه نهم ذیقعده در حدود قریهٔ بردویه از

ولایت جام جنود جرجان وخراسان یکدیگر رسیده از هر دو طرف عنود یصعوف پراختند در انحین مکتوبی که از اعیان عمرا بان بود بسبان دولت واقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا کهر آورد سایر امرا ولشکریان که آنحال مشاهده نمودند کریزان شده هریک بطرفی رفتند ع وان فتح که مفتاح امان بود برآمد ومیرزا عمر از دست بردخیر قضاوقدر بجانب مرورود کریخت ودر کنار آب پدست جمعی از نوکران امیر مضراب کرفتار کشت واورا زخمی بر سر وبندی بر پای در منزل امرود کنار دوی علی رسانیدند وخاقان سعید مرحمت کرده مخفه عنایت نمود وطبیب وجراح ملازم ساخته بدارالسلطنه هراة روان فرمود ومیرزا عمر بیست وپنجم ذیقعده بمنزل تقوز رباط ازین رباط رودر روی بعالم دیکر آورد ودر مقبرهٔ عمدة العلماء المتاخرین امام فخر الدین الرازی مدفون کشت ودر غرهٔ ذی الحجه دارالسلطنه هراة از وصول موکب خاقانی مراوت جنان جاودانی یافت ودر منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه سیلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر پیر علی تازی بمیمنه توجه حضرت خاقان سعید سمرقند

چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشور کیر از جانب میرزا عمر فارغ کردید دفع پیر علی تازی را پیش نهاد همت بلند همت کردانیدند ودر نوزدهم محرم الحرام سنه عشر وثمانمائه از سیلاق بادغیس رایت ظفر شعار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایه وصول برخطهٔ اندخوذ انداخت وپیر علی تازی جرأت نموده تا سرپل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی بباديه ادبار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد را با امیر یادکار شاه وامیر فوشنجی وان وحسن صوفی تر خان تکابنی اردوان فرمود وامرا بر پیر علی رسیده احمال واثقال اورا کرفتند واو با اندک مردمی بجانب یکه ولنک پیرون رفت وامرا باز کشته در بلخ بموکب همایون پیوستند ودر ان ایام که خاقان کردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعه بندوان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور کورکان بر امیر حسین تا غایت خراب ودیران بود انداخت تا اندک زمانی انحصار استوار واز کمال متانت مامور ساخت وحکومت بلخ تعلق بمیرزا رقیه ولد میرزا پیر محمد کرفته رایات عالیات بجانب دارالسلطنه هراة معاودت فرمود وپیر علی تازی نوبت دیکر لشکری فراهم کشیده بحدود قبة الاسلام خراسیدا تا از صدمات سپاه ظفر انتباه منهزم کردیده ودر اثنا کریز جمعی از کلانتران ملازمانش را هم کفتند که تا این کل نمک بحرام سردار ما خواهد بود بواسطه کثرت ایوار وبشکیر ومخالفت با اصحاب تاج وسریر تفرقه وتشویش بخواهد رسید آنکاه باتفاق سر آن سردفتر اهل شقاق را از بدن جدا ساخته بدارالسلطنه هراة فرستادند وخلایق را از انواع تفرقه وپریشانی نجات دادند

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی وبیان مخالفت امیر جهانملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

در آن اوان که موکب نصرت نشان خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت وتائید بدارالسلطنه هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف عرض رسانید که بیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش چوبانی وازارل لوکلی درهم کشیده بمازندران شتافته است وشمس الدین علی جمشید قارن کرکوتوال قلعهٔ استرابادست در مضیق حصر ومعرض خطر افتاد ونباید ران خاقان عالی مکان ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دارالسلطنه هراة بحکومت بکذاشت ودر هشتم جمادی الاخری سنه عشر وثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت ودر منزل طرق امیرشاه ملک بعزم تسابوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیک کورکان شرف ملازمت دریافت وپیشکش کشید وچون بموضع خواجه قنبر از سعادت وصول چتر نصرت اثر غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم ولد اوچ قرا از مازندران آمده عرضه داشت که بیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر شیاه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنکاه خاقان عالیجاه بدارالنفع استرابادو خراسید وآن ولایت را بمازندران قشلاق فرمود وسید غیاث الدین هزارجریبی با کسان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت وخطهٔ وامغان وسمور غال آن سیه سودهٔ خصال شده وایالت مملکت استرابادو تعلق بامیرزاده الغ بیک کرفت وعنان جهانکشای بصوب خبوشان منعطف کشته در نهم ذیقعده مانند روح در بدن وجان در تن بدارالسلطنه هراة در آمد ومقارن این حال جهان ملک ملکت وبعضی دیکر از امرا رایت یاغی شده بجزا اعمال خویش رسیدند بتفصیل اینمقال انکه در آنسال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که منصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب ساخت وآنچه اصحاب اغراض از هر محل کرفته بودند تمام ایشان جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی وهر جوی را رود نیلی وهر دانکی را دنیاری قلمداد نمود وچون اجناس دران اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا کمان بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی کهر رسد آنچه زیاده از موجب خود کرفته باشند بی تعجب ایشان حواله خواهند داشت

ملکت

داشت و بدانجهت بی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملکت که از قوم قوچیان بود مدتی مدید در غایت اقتدار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیموتاش و برادرش بهلول بیان تمور و سلطان بایزید عثمان و ندمک با یکدیگر عهد کرده باغی شدند و بیکبارگاه از شهر بیرون رفته در جزع النکت بایستادند و خاقان سعید فی الحال پای طفر انتساب در رکاب آورده میمنه اضراب بشیر نجا لقان رسید و جنگی عظیم کرده رخم خورد و چون همای همایون فال اقبال در فضای جزع النکت بگسترد امیر جهانملک و اتباع از گذشتگاه آب راحصار ساختند و الحضرت در این طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه و جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هریک بطرفی جستند سعادت باشقاوت و برادرش واحمد و اقبوغا را مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بیاسا رسید و برادرش واحمد و اقبوغا آزاد شدند و جهانملک و ندمک را امیر حرکس در ماخان بدست آورده بندی برپا و بجانب هراة فرستاده ایشان در چهل دخمران کشته کشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از راه بیابان طبس پیش امیرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان

چنانچه از سخن وقایع یورش سابقه صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان مستفاد میگردد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه الحضرت بجانب روم روی بمصر آورده و چون در زمان ملک فرج منبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزدند آن سردار را گرفته بر یک را در برجی از برج علقه مقید گردانیدند اما ایشان را کسی از اختلاط مانع نمی آمد و در الحضار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرده پیش خود نگاه داشت بوجدان آنایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بعد از تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز برسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتریهائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چند گاهی آن پادشاه در حبس بسر برد خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را بمنظور نظر تربیت کردانیده و مقرر فرمود که بر یک پانصد نوکر نگاه دارند و یکهزار اسپ و سلاح و زر نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و ملازمان سلطان احمد خویشان و بندگان و شاگردپیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان گرفت بدیشان داد تا از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آنجا بودند و او پانصد کس جلد کامل ساخته هر روز که سوار میشد آنجماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهت شکوه تمام که در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در روزیکه پادشاه مصر باخواص امرا میدان چوگان بازی میآمید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج درآمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد نوکران امیر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان بقول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف تو هم نموده بیمحابا سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدیم و پادشاه در باره ما عنایت و رنج نداشت اکنون بر حضرت متوجه بایم خویش میکردیم و عنان بگردان انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه کرده روی بدیار بکر آورد و امرا مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن بیجاعت باین کیفیت قصدی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه جوابداد که تر اکمه در کمال بیباکی و متهورند و دست از جان شیرین شسته فدائی کشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان بتازد بگذارید تا بوطن خود روند قرا یوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در صدد و هشتاد موضع باکوتوالان قلاع سر راه بروی گرفتند مقابله و مقاتله روی نمود و در تمامی منهارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و بلیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک دختر قرا یوسف را بحبالهٔ نکاح کشید امیر قرا یوسف باغوای ملک شمس الدین بجدود وان و وسطان بر دو دواب و اشتی و اموال و اثقال آن ولایت را بغارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس تراکمه بوی پیوسته قلعهٔ اونیک را بحبت تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از فتن قرا یوسف و مصر از نظر اعتبار ساقط شده و چون آنمقدار ریاقت نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کنیک پوش گشته با معدودی

واستعداد

چند از مخالفان یک روی توجه شام نهاد و از انجا بدیار بکر رفته زیاد بکر بتاخت و تاراج پرداخت و در کوشش و جنگ مردم او باش فتنه جوی در عاصیش غارت و دستبرد کرده عازم وصول سلطان احمد در عراق عرب شدند خبر بشیخ رسید و چندان از حیف در نفوذ دید باشد که حاکم آنموضع دولت خواجه ایساق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی میرزا عمر آورد و بعد از گفتگوئی از رفتن دولت خواجه سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر بسریر دولت نشست و در آخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا با بکر بجانب اصفهان شتافته بود امیر شیخ ابراهیم سروانی پیشتر بتبریز در آمده بهمت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی میگاشت سلطان احمد گروه او باش را دور خود جمع کرده از ولایات و احشام تراکمه فراهم آورده متوجه تبریز گشت و امیر شیخ ابراهیم سروانی بشیروان رفته بسیع میرزا ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با او خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تخت گاه آباء و اجداد سلطان احمد بوده است او را نسبت بدان خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک میداشته ایم و بنابر انکه دست ظلم او از دامان عرض رعایا کوتاه کردانیم بانجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده است اهالت که ما نیز بولایت خود رویم و خواطر رعایا را بقرار قدیم بدانجا قرار دهیم و در اواخر جمادی الاخر سلطان احمد جلایر در دار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان بآئین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی مدید غربت گشیده ترک بعضی اتعاب غربت کرده شاد و آسوده اصلا بخیال طغیان و خروج نخواهد بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بگفتگو و بازی و مصاحبت با پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم امراء اعیان ملک بجانب میرزا با بکر مایل شدند و بعد از ان میرزا با بکر با اصفهانیان صلح کرده در بیست و یکم شهر ستمبر روی بتبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده جزیره رعب در احساس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون در آنسال نوایب فراوان به تبریزیان رسیده بود علت طاعون نیز روی نمود و مردم متعرق گشتند و میرزا با بکر در هشتم ربیع الاول آن بلده در آمد هیچکس را ندید لاجرم اظهار عدل و داد کرده تمامت اهالی را بانجار سال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده هیچ متعرض رعایا نگردد و دران اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد دولدای انتزاع نموده و بسیاری از تراکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان در اردو خاطر بحرب قرا یوسف قرار داده متوجه انجانب شده و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین بتعاقب روی نموده در روز سیم میرزا با بکر بقتلغی مقدم در وادی فرار نهاد و تراکمه غنیمت بنهایت کرفته میرزا با بکر را مرده عنان باز نکشید و سپاه او هر چه انجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته انجا نیز دست بغارت و تاراج برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بود فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا با بکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمانان بسگالیش ایشان آمده اند بنهایت علی الصباح میرزا با بکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد ازان امیر قرا یوسف بتجوان آمد و خواجه سیدی محمد کجکی که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بود و نزدا و رفته از بقایائی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود تتمه بعرض رسانید و وارو غه و استمالت نامه ستانده مقتضای مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الاخر منشور و نامه امیر سطام جاکیر مجدد بنقش شناقت منصب امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بلاد رمت مباهرت نمودند و با همکس بروجه احسن معاش کرد و صنیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود

ذکر محاربه میرزا با بکر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرزا شاه کورکان

چون میرزا با بکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت واز ولایت همدان و دیار کرین و قزوین سپاهی جلادت آئین درهم کشیده بعزم انتقام و تسخیر متوجه حدود تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر سطام جاکیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان بمسعده مقابله و مقاتله شده تاریخ ۲۲ ذیقعده شنبه و نامه در منزل سروزود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف پرغار و جوا نعاره و قوال آراسته دلیران روزکار قدم در میدان پیکار نهادند از جانب امیر قرا یوسف امیر سطام بر سپاه میرزا با بکر تاخته دو کس را ناچیز ساخت و پیر غرو پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده گریزانیدند میرزا با بکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که روبصید آهو بگیرد آور دمیدان تاخت و جلال الدین بیرک را از پشت زین بر زمین انداخت تراکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و بهر دو لشکر درهم آمیخته طپیدن زخم تبر زین تا دامن سرور و روان کشت خون سپاهی چو رود و میرزا با بکر بیرک و برادرش یادگار شاه که در برابر قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز کشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه نگردانید و از غنیمت او تراکمه را که پیش او جمع

بقیه ایمکان

❁ و فرمود که اگر او را نزد من می آوردی تا عایت میکردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بود نزد پیش خوانده خویش فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاه زاده سعید را بدستش رسانیده بآئین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی تابوت غوری استخوان او را بماوراء النهر برده در قبة الخضرا کش مدفون گشت احکم تدالعلی المجید و منه العون و التائید

ذکر رفتن میرزا ابابکر به دار الامان کرمان و بیان حال آن پادشاه بیسامان

میرزا ابابکر چون از دست بناه میرقرا یوسف پای در وادی فرار نهاد غنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر امید کوبرلاس که بفرمان میرتیمور کورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق یافته بود و لیسرش سلطان اویس بجای ایالت میمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را بادشاهی باستقلال یافت نایرهٔ رشک در باطن او مشتعل شده و قصد استیصال سلطان اویس نموده سلطان اویس نیز قید و حبس شاه زاده را باخود محکم گردانیده و در آخر روزی طبل خنبک فرو کوفته قصد میرزا ابابکر را عاطفه کرد و مصلحان در میان افتاده بران قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر کنند و او از شهر بیرون رفته بی انکه ویرانی نماید بملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقهٔ محبت و اتحاد پدید آمده امنعنی موجب آنشد که خاقان سعید شاه رخ میرزا لشکر بقراباغ و سیستان کشیده آن ولایت را باتوابع و مضافات بلطف و عنف متحرک گردانیدند و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الاخر سنهٔ احدی و ثمانمائه خطهٔ مذکور مخیم و شد و سلطان اویس از انجنبز در حیرت افتاده مقارن آنحال لشکری که بجانب کرمان فرستاده بود سیلاجرم مستهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربه دست داده کاهی میرزا ابابکر بدیدن بیگر ظفر مسرور میگشت و احیاناً سلطان اویس با صورت نصرت روی مینمود و در نوبت آخر شاه زاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و از ین واقعهٔ جانگزای جاودانی بر دلها حکم و ایله ترجمون

کشادن در بیان نبذه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر

در حین فوت صاحبقران ممالک ستان میرتیمور کورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بردارالملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و دیگر شهزادهٔ میرزا اسکندر در همدان و چون از تخریب محنت اثر بغارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت انکه والدهٔ ملکت آغا بنت خضر اوغلان در سلک حرم خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکهٔ بانجم شاه رخ مزین گردانیدند و جهة اعلام این نیکو مدعی الحق بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج ساخت که

بلبت همه نبد کاینم شهرخ پرست من و رستم اسکندر و هر که هست

و حضرت خاقان سعید فرستادهٔ او را نوازش بسیار فرموده رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر میرانشاه را بکشت و میرزا ابابکر محبوس گردانیدند میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقهٔ یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنهٔ ۸۰۹ بواسطهٔ افساد مفسدان یکانکی بیگانکی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را کرشتبی بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در چهار رهٔ طبس بندرا شکسته و از محصلان جسته با صفهان رفت و میرزا رستم مقدم جنبا سکندری را فوزی عظیم دانسته بهرو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بقدم مخالفت پیش آمد چمبی از اعاظم امرا و نوئینان را بر سم منغلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که کذر های آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب کردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر را کذر مجهول کذشت و محافظان سایر کذر با زعبور او خبر یافتند عنان تمالک از دست داده روی بصوب شیراز نهادند و میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن کشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان کرفتند و زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر شهر شیراز بدین سهولت کرد میرات ملوس با غاریدن عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند و در سنهٔ عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بسیار جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود و در آن اوان میرزا رستم جزیرهٔ سیب و باز از اصفهان بیرون رفته در کذکان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب نمودند جوابداد که خاطر جمعدار یکه قافلهٔ شیراز را برای مایر کات و منسوجات می آورند بعد ازان که شیرازیان بزدیک رسیدند از جانبین بقتل و اسیر لشکر پرداخته تخت میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرده میرزا پیر محمد با دلیران شیراز بر آن حمله مشغول کشته هر دو سپاه در هم افتاده و نهایت کوشش و کوشش بتقدیم رسانیده

آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و هیچکس در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند بحق حق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چندروز در مرغزار شهرک و کمندان بنشست تا الاغان فرمانروای دقاق و سایر توابع اصفهان را تحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با انکه در آن زمان قتاب بسیار رفته بود و غلهٔ اصفهان را بواسطهٔ وبا تا آنزمان ندرویده بود بدین مقدم میرزا پیر محمد طاعون دیگر با دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفر الدین نظری رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب مرو یه رفت و از آنجا باندخود افتاده و الی ولایت سیدی احمد ترخان شتافته را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال عرض خاقان سعید رسانید و الحضرت از غایت کرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در غازشام ۲۶ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشیده همان ساعت او را طلبیده و انعقاد را اظهار لطف و مرحمت نموده که خاطرش مطمئن گردید **ذکر شهادت میرزا پیر محمد بسعی شمشیر خدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر برزرکوار** در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر اصحوب خویش گردانیده و چون بموضع دوچاه بید رسید حسین شربت دار که بمین التفات پادشاه پسندیده اطوار از مرتبهٔ طلبابت بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شیراز را با خود متفق ساخته نیم شبی پیرامن خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفت و آنجناب شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانهٔ امیر تیمور خواجه که از قتل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال را بمنوچهر خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از میرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از راه دور بشهر رسیدند حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست ببیعت بمیرزا اسکندر دادند ما حسین شربت دار بعد از انکه بهند شهادت درکام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه و همعنان با دلشیر از رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بمجلی از حاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون بظاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایره حرب و جنگ پرداختند و بنهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری شتافتند و روز دیگر آنعذار بدا خستر بطرف کرمان گریخته در اثنار راه با مرا و میرزا پیر محمد که برسم منغلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خود را بمیرزا صدیق او را گرفته بشیراز آورده و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخساره او را غازه کرده و کلاه نمکبت بر سرش نهاده کاوی را مرکبش گردانیدند و باین هیأت آن خوطبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاه زاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خواهد بنیاد نهاد و نایره غضب اسکندری از این جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آن ملعون را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا زخم چاق آن سیر دفتر اهل شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر بریده او را بملک اصفهان فرستاده بدان جنبش را بعباد و دور آتش فتنه

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست بردلشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت

ولایت اصفهان گرت دیگر در آن اوقات که صاحبقران عالی گیهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بماوراء النهر کوچانیده بسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال این احوال مذکور و از نو ولایت بازدر بایجان شافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانیدند باتفاق امیر سطام جاگیر و بدلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلیانشاه که در آن بلده بودند چون از تحقیق این خبر بر بلیت قتال از شهر بیرون فرستند اما بی آنکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که دارو غه انجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت کرده در قصر زرد کیفیت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسانیدند و آنجناب که عزیمت یزد داشت بورش اصفهان ما اولی دانسته عنان عزیمت بدانطرف تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر سیاس را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آنده و طائفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلیانشاه با پانصد سوار و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی تنگاب آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بآن جهة اصفهانیان دلیر کشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند تا آخر الامر نسیم نصرت و بر تری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آورده و اکثر گلاستران سپاه عراق و آذربایجان دستگیر شده سلطان معتصم مهزم بکنبا رجوئی رسید و خواست که اسپ از آنجا بجهاند چون او جوانی عظیم الجثه بود خود را نتوانست نگاه بداشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسیده بیم در کنار آب شعلهٔ حیاتش بآب تیغ فرو نشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابهٔ عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر بکشاد و بناریان خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بجدود شهر رسیده قاضی محمد با سایر سرداران دار الملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و مقارن آنحال مراد او که بطرف یزد رفته بود و بحاصره مشغول بود آن بلده را فتح نمودند و آنجناب با میر یوسف خلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح دانند بدینجانب فرستند تا محمد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با جلایل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که مضمون همایون مشعر است که ما با تو بر ادریم و تراکه آثار نجابت و اقبال بر ناصیهٔ احوال محبتمه مآلش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق آنکه بسبب لوازم اخوت و مودت بجای آوری تا عقد الفت انتظام پذیرد و مهمات آنجانی بر وفق مرام بسمت انتیام گیرد والسلام والاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان همّهٔ از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیداد

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا میرانشاه کورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت ملک آذربایجان و اران را بحیّز تصرف در آورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان از تاخ و اکتساب با تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای منشور و احکام چنین نویسند که پیر بداق بهادر خان پر لیغ دن ابو النصر یوسف بهادر سوز میزد و هر گاه پیر بداق بمجلس در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایان بدوزانوی ادب نشستی چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید همچنان بانحف و هدایا بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت بانجا رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما اگر عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکر کشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا برای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهة پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چند گاهی میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی اتحاد و مشیّد بود تا بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از شهر قسنجان بآذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده آخر الامر اجابت

که پیش پدر رود و علاء الدوله بنابرانکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز آمده و طایفه از اهل شرارت جمع آورده و قرا یوسف را بخبر شوده که سگ فرستاده تا حاجی کوچک را بدارد که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادل جوز محبوس ساخت و چون بخبر سلطان احمد رسید برج و باره بغداد را محکم کرده خاصه خان را با امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در النگ همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم التفات متاثر گشته چندان توقف بالجیان سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق آلاتاق شافته بضبط ولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجان و عادل جوز رفت و از طرف سلطان احمد بالفعله و از دحام تمام به ییلاق همدان خزامید و کماشگان سطام جاگیر که در آن ولایت بودند و هم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد تا بستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و در اردوی سطام جاگیر که موسوم بمعصوم بود در آن بلده حکومت میمند و اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان شهر زور قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش بگردش درآمده اند لاجرم عنان بطرف دارالسلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس از قتل رسانیده و طایفه از مفسدان را متقبل رسانیده در زمستان امیر قرا یوسف در تبریز تشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض امیر شیخان بولایت آذربایجان و استغاثه ولد مهتر آن که حاکم آنجا بود بدانجانب توجه و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بخوی گریخته سلطان در عرض یوم الاول بتعجل و خشمی هر چه تمامتر بدارالملک تبریز درآمد و امیر قرا یوسف بعد از انکه از زنجان را به مصالحه مفتوح گردانیده و نایب خود پیر عمر را بانجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان مراجعت بانعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنیدند مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شب غازان پیش الجانبین مقاتله صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته مرکبی نامزدانسته دو ضربت بروی زد تا از اسب در افتاد آنگاه جامه و اسلحه او را گرفته برگذاشت و سلطان از مرکب باغی در رفته پیری کفش دوز او را شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت اسلطان عالمیان این چه حالتست سلطان گفت که خاموش باش و ستر ما فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم نزد اسپ و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و موقوف رعایت کنیم و هر گاه بغداد رسیم بلوک یعقوبیه را نیز بر هم سوز خال تو مسلم داریم و پیر کفش دوز انیمنی قبول کرده بخانه رفت و حال آنکه او را عجوزه بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد و پیر صورت واقعه را با زن خود در میان نهاده گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبیه مسافتی بعید است و از آن مرتفعی با نجا نخواهد رسید و بیشتر آنست که چون شب درآید مقدار مردم پیش سلطان جمع آیند که تر تا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود مصلحت آنست که در ساعت پیش امیر قرا یوسف رفت و او را بسلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و بنا کهنه در بریش گردند و طاقیه پاره بسرش نهاده ببارگاه در آوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را پهلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت و بنقض پیمان عهد و پیمان ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون کردان فرو دنمی آورد او را پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و او را زوی هزل با بعداد فرمود تا بحظ خویش در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی با آب زر نوشت و منشور دیگر طلبی کرد که حکومت بغداد متعلق بشاه محمد میرزا و شاه محمد از بهمان مجلس روی بدارالسلام نهاده و قرا یوسف نمیخواست که بجان سلطان تعرض رساند تا امرا بغداد در باب اندام فتوحیات جناب سلطانی مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز بآن امر بجداستان شده سلیمش سلطان احمد را بجد رشته قاضی شیخ علی برده و خواجه جعفر از نسا لکان طریق خونریزی او را بجبه هلاک ساختند و در بایان های برادرش سلطان حسین که بشمشیر جد او کشته گشته بود دفن کردند بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند و علاء الدوله که در قلعه عادل جوز محبوس و معتقد او قات میگذرانیدند از همان شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هرات بمسامع یافت میرزا شاه رخ خواجه عبد القادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خود چه گفته خواجه عبد القادر این رباعی را در جواب عرض رسانید که رباعی عبد القادر در زوایه هر دم خونریز باد دور سپهر منتیت جایی تیز

پیش قرا یوسف روی و صورت واقعه را با زن نموده او را بکشتن بشارتی بیرگ و احسن چیزی و مقبول افتاد

تبریزی و جمعی دیگر

کوینده

جای تغیر کان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ وفات کشت قصد تبریز آتا شاه محمد ولد قرا یوسف چون بغداد رسید اولاد صغار سلطان احمد در سمرقند متحصن شدند و آوازه محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را که فرشته بر تمامت عراق عرب متولی شد و خطبه و سکه بنام خود کرده دیگر پیش بدرفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت **ذکر سمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خاقان سعادت بهر** در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا اخلیل سلطان روی بسر حد زوال نهاد و میان انجناب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده بهمت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند رسوخ یافت و نجم در یعقده سنه احدی عشر و ثمانمائه رایت آفتاب اشراق بر مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا اخلیل سلطان نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل کرد و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب جغنیان رسیده بنابران امیر الله داد و اوغرجای شاملو با سه هزار سوار نامزد اطراف نموده هر دو لشکر در حدود دیزق سیاهی بگدیگر دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا از ایلغار بر میرزا اخلیل سلطان تو صیه طلبیدند شاه زاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روانشد و از سمرقند گذشته بقریه شیر زفرود آمد خداداد از قرب وصول شاه زاده آگاه گشته بی ماند باد بجانب شیر زنهضت نمود و روز دیگر نماز پیشین میرزا اخلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا اخلیل سلطان بناه بقلعه ویرانه شیر زبرد و خداداد فی الحال حصار را گرفته بر شاه زاده سوقی شدید و نشانها نموده و امیر فرود که مهر کند و هر جا که خواست می فرستاد و تا تمامت ماوراء النهر بتصرف در آمد و کرشماری میرزا اخلیل سلطان بر دست خداداد و در سیزدهم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمائه روی نمود و چون حضرت خاقان سعید در سیلاق بادغیس این خبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت فرمود و در ششم ذی الحجه کنار آب مسکر ظفر آب کشت و امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود بهواخواهی حضرت پادشاهی جوزه ابجار رسانید تا امیر خداداد از عقب ایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانید و موکب شاه رخی بصفیروزی و فرخی انجامید چون گذشته میرزا امیرک احمد و سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بهواطف خسروانه سرافراز گشتند و چون هوای هزار ارغنا موکب ظفر شعار عنبر بار شد انجا خبر شروع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا اخلیل سلطان با مقیده همراه برده در نهم ذی حجه سمرقند را بمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم و ملکه کامی اصاغر و اعاظم بشرف بساط بوسی دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سراسیمه و مباهات بأوج سماوات رسانیدند در آن اثنا دیناتر خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان پیش امیر خداداد رفته او را بصحبت کرده بغیر ملازمت رسانید امیر خداداد جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت منست اما ظاهر اشیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت میخواهد که عین صمیم القلب گرا خلاص برمیان بندم باید که اورا معقید بدینجانب فرستند میرزا شاه رخ بهادر از استماع این جواب دو سه روز صواب بر اشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاه زادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را بر سم منغلای پیش روان ساخت درین اثنا صورتی بدیع که در آئینه خیال هیچکس مصور نگشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باصارت چراغ دولت امید و اگشته باستقبال شتافت و بعد از ملاقات بین الجانبین ملاقات واقع شد شمع جهان جواهر مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان درباره او بوقوع انجامید طریقه گمراهان بغت مسلوک داشته سلبت با ولادش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر از قتل او قرار داده بشمشیر تیز عرصه حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منغلای مراجعت نموده سر خداداد و سر سپهرش اندداد و را که در شاهرخیه بسر میبرد با ردوی همایون رسانیدند و بنوازش پسکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت کردانم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال امیرزا امیرک احمد بن میرزا امیر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت و ولایت اوزجند فرستاد و بهوبهدی الی سپل الرشاد **ذکر وصول میرزا اخلیل سلطان بملازمت**

حضرت خاقان سعید و تفویض نافتن ایالت و ولایات بشاه زادگان صاحب تائید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خدا
موکلان را باخود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و با میر عبد الخالق ولد امیر خدا داد که در آن حصار بود ملحق شد و انجا خبر بسمع حضرت خاقانی رسید و
امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و بعض نفیس ایت نهضت بصوب سمرقند براخت و امیر شاه ملک بعد قتیه
قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاه رخ روم و امیر شاه
ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی همایون گشت درین اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین جنابل عصیان وارد بنابران خاقان
عالیشان مولانا قطب الدین فروجی توکل قرقرا را پیش او فرستاد تا استفسار نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف مینماید و مشارالیها باوی ملاقات نموده
انچه شنوندگان اطاف خاقانی در باره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور نیافته انفعال ارم بمثل انکه مرا حالا تکلیف
ملازمت نفرمایند تا ببرکاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید بآستان بوسی شتابم و متعاقب آنجا میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بایان آمده
با میر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحه محبت منعطفانه
نموده عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت و در اثنای مقولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کاتم آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاه زاده
سخنان معروضه داشت و متوسل الطاف بیکران گشته مقتضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل بایحیی کاتم قرار داد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورده
هر کس از نو طنیان اصلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کاتم یاد کرد که مدة الحیوة قصد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان
نکنم و او را معذور و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کاتم روان ساخت تا شاه زاده را بپایه سریر اعلی
آورند و چون امرا نزدیک بازار کسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر
حسین صوفی و امیر علیکه بازار شافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند
و در موضع اوزن آق شاه زاده بمقبیل انامل فیاض سرافراز گشته بحریف مجلس انس و مجلیس بساط قرب شده آگاه خاقان جمجاه عنان بکران بصوب خوارسان
انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را میرزا الغ بیک کورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت
حصار شادمان را بامیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون انجیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان
داد و میرزا رابنده را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاده و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ دوازدهم شعبان سنه ۸۱۱ کامیاب و کامران
مستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقو و بیک پولاد و خضر اسپاهی و صدر حسن
و خواجکی را با قریب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاه زاده گردانیده فرمود که بعراق عجم رفته از احوالی که تعلق بمیرزا میرانشاه و میرزا عمر میدانسته انچه تواند
در خیز تحریر آورده میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ غرة ذیقعده سال مذکور بدانجانب نهضت فرمود

ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او بیمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را میرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاه زاده گذاشته بقصد تسخیر بصوب دار السلطنه هرات
براخت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر زکستان در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و
مقاتله خصم اقدام نموده ناگهان مایافت و خود را در کوه اشتراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده
بعقبه کشت و جناب امارت مآبی بخیال در آمدن شهر در روز جمعه هشتم ذی حجه سنه ثمانی عشر و ثمانمائه بدروازه شهر شافت و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین
و خواجه عبد القادر و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین بیجرا و دیگر اعاظم آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بمحاصره نهاده شیخ نور الدین مقیم
یاس و حرمان مراجعت نموده بترمذ رفت و حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بدرمه و فنون نجوذ ملحق گردانید و امیر وفادار بقبول رسانید و حضرت خاقان سعید
خطیر عصیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا ابا سیفر را بالکومت هراة باز داشته در چنار روز هم محرم الحرام سنه ۸۱۲ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود بعد از
طی منازل و مراحل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیک کورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دست بوس مشرف گردید

مشرف گردید و در روز جمعه ۲۰ اصفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرکا احمد و امیرشاه ملک نیز با دوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نورالدین بعقیده
حسبارت پیش آمده در حوالی قرل باط و آب بام در برابر خاقان کردون احتشام صف آرائی گشت و در آنچنین نسبت با میر میشر بدجان شده کار بش آخر ساخت
انگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر بردند و آغاز کرو فر نمودند و بعنایت ملک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان وا دگردید
امیر شیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و دوشنبه یازدهم ماه مذکور بهمای چتر همایون فال
در دارالسلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف
گردانید و امیرشاه ملک را با لشکری جرار از عقب امیر شیخ نورالدین بازرار فرستاد تا نفوس نفیس عالم متسعر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر در
دارالسلطنه هرات نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و بهمدین سال بدرسه و خانقاهی را که در درون بلده فاخره هراة بجاذی قلعه اختیار الدین و اقعست
بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی انعمارت باتمام رسید و همدران اوان باغ سعید اکه در میان شرق و شمال هراة واقعست طرح انداخت
و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاه زادگان عظام انتظام یافت بعد از
از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیرشاه ملک با دلجمعی فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نورالدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و
میان میزرا الغ بیک و امیرشاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشارالیه کرت دیگر توجه دفع شیخ متوجه ترکستان گردیده و معلوم میشد که حال
بکجا منجر خواهد شد بنابراین مقدمات خاقان جمجمه صفات و دغدغه بجا طرد دریا مقاطر راه داده با جانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل
و مسالک در ۲۱ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرمود و عنان گیران تا موضع قشقا باز نکشیدند و در آن مقام میرزا الغ بیک کورکان و اشراف
و اعیان سمرقند شرف مساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز و فخر کشتند و منزل کان کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر
شاه ملک از ترکستان بملازمت رسید و سرا امیر شیخ نورالدین را با رودی همایون رسانیدند و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نورالدین چنان بود که در درگت
اجزگرد امیرشاه ملک ترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن موضع تحصن امیر شیخ نورالدین بود رسیده امیر مشارالیه مضطرب کشته بعضی از امرا
پیغام داد که نوعی سازند میان او امیرشاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیرشاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر بواسطه
با یکدیگر گفت و شنود نمایند و رو در روی یکدیگر نزدیک بقلعه صوران باین صورت دست دادند آما هر چند امیرشاه ملک امیر شیخ نورالدین را بصحبت کرد که از قلعه
مخالفت در گذرد و بملازمت درگاه عالمپناه شتابد بجائی نرسید و حرارت برجوا استیلا یافته امیرشاه ملک میل مراجعت نمود و امیر شیخ نورالدین
گفت که از برای ما شاسیانه و مقداری طعام بفرست تا لحظه درین نواحی پاسائیم و زر قلعه دور تر رفته توقف کرد و امیر شیخ نورالدین بهمان سوار بر درحصار
ایستاده بود و امیرشاه ملک امیر موسی کاوا میر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت رویده او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان
سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را فرستد تا ما آن بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیک امیر شیخ نورالدین رفته آغاز قیل و قال کردند
در آن حال امیرشاه ملک بهرقداق را که دوست قدیم شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرات پیش نهاده پنجه تعلیم نهایم بتقدیم
رسانی امید است که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند بهرقداق جواب داد که بدرجه
اشارت عالی نفاذ یابد منت دانسته بجای آورم امیرشاه ملک گفت صلاح در آنست که چون ما را از امیر شیخ نورالدین باز کردند تو نزدیک او روی و
هیچ شبهه نیست که چون او را ببینی پیش طلبیده در آغوش کشد باید که در آن وقت او را از اسب پایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم ناتمام پردازیم
بهرقداق این عبارت را بطیب نفس قبول نموده و بعد از مراجعت مرا خود را بانتظار امیر شیخ نورالدین رسانیده و تدبیر موافق تقدیر اندیشه جناب امارت مآبی آورد
براورد که بهرقداق قاقشیتری و بیرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نورالدین از بالای اسپ خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای
بهرقداق بر پشت امیر شیخ نورالدین بهم رسید بهر روزی که داشت او را از اسپ فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاد و کمشیر از غلاف بیرون
آورد و نوکران امیر شیخ نورالدین که بر در قلعه سوار ایستاده بودند بر سر بهرقداق تاختند یکی شمشیری بطرفش انداخت و بهرقداق تیغ طلبهای آورسانیده
و امیرشاه ملک تحمل مشاهده کرده نازیانه بر اسپ زده با جمعی از مردم کاری بدا بجانب شتافت بهرقداق چون دید که کومک رسید برجست و بیکدفعه خنجر

شمشیر سرامیر شیخ نورالدین را بر خاک مذلت انداخت و انچنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیرشاه ملک بهرقدق را نوازش بسیار نموده و در حق او انعامات فراوان فرموده و دوستکام و مقضی المرام بازگشته در کان کل بشرف ملازمت خاقان وافر مکرمت استسعاد یافت چهر توعینات والتفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت **ذکر معاودت رایات ظفرآیات از ماوراءالنهر بدارالسلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات وحکایات** چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از تمرد امیر شیخ نورالدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراءالنهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بستعقر سریر دولت روزافزون آورد و بعد از وصول بسلدهٔ فاخرهٔ هراة مهد علیا تومان آغا که بعد فوت صاحبقران مغفور بحبالهٔ نکاح امیر شیخ نورالدین درآمده بود مسافت ازصوران بدارالسلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط انوار و احترام بجای آورد و بمقتضیهٔ کوسویه اسیور خال او گردانیدند و تا غایت آثار خیر آن بانوی عظمی در بقعهٔ مذکوره باقیست و در نهم ذیقعده سنه مذکوره خاقان سعادت انتظام احرام طواف آستان ملک آشیان مثبت شهید خاک خراسان امام غریب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بعقد مزنیاز و اخلاص آن بضعهٔ کعبه اختصاص شتافت و نقبا و کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دارالسلطنه هراة بازگشت و در روز جمعهٔ عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه بمای چتر همایون فال سایهٔ وصول بر باغ زاغان انداخت و متعاقب ایلچیان خان ختای و ایمنک خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنهٔ مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و محبت و شناسائی و محمدت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود و بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را بمشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاه زادگان و امرا و ارکان دولت عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از هیچ حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتصام بدرگرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاد باج و خراج نمود و پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات درونی مکرر سیستان با ایالت و ولایت سیستان را بدستور پیشتر بوی عنایت فرمود و ایلچیان ختای را بکفایت اقتران داده شیخ محمد بخشی را صحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر سمة از احوال ولایت خوارزم و درآمدن آن مملکت بحوزهٔ دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم** از مطالع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق میتابد که در وقت وفات امیر تیمور کورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه امیر امیرالامرا پادشاه دشت قپچاق تو دلوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی کا باوراءالنهر گریخته اید کوا امیر نکارا انجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه کرشادیخان فوت شده سلطنت دیار اوزبک بغولادخان رسید امیر اید کوا نکارا طلبیده بتعلیجه ابجایش فرستاد و فولادخان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قپچاق گشت و قصد اید کو کرده و او بخوارزم گریخته در اوائل سنه ۸۱۴ دکنه و فازان بحوالی آن شهر آمدند و اید کو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در کرخوارزم نشستند خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را کشت داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و معاندان انتهاز آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و فازان پیوست و فازان دکنه را شراب مشغول ساخت و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از فازان منت دار شده نشان فرستاد که فازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرمودهٔ او بجا و زجا نیز ندارند و فازان باید که صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بها در در موضع بلوقیا با و رسیده و زبان تشنیع گفت که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما باده هزار مرد هفت ماه اید کورا محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم با ناکشیدیم مصلحت آنست که تو نیز بازگردی زیرا که با این چهارده هزار کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی توان کرد قاجولی گفت من تنها پاید کو فایق می آیم و بضرورت مراجعت نمود و خوارزم رفت و اید کو او را استقبال نموده بمن الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاکت افتاد و در سنه ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کا را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر اید کو مبارکشاه نام پادشاه نابالغ بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را اسیر کرفتند و جمعی را بسیر کرفتند این جمله اهل خوارزم خاطر بر خبث و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

قبول

شادیخان

بیرون آمده بگروه تاجیک جنگهای مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداخته‌اند که امیر ایده کور سید بنابران بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سرخوش گرفته‌اند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع اینخبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را بتسخیر تولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایده کوسنبا بر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف اینجائی متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیر شاه ملک را استقبال نموده بمقالید شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم در آمده چند روز در جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرده بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و همدران اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع را آبان امیر عمدة الامرا تفویض فرمود تا آخر ایام حیات شاه رحمی آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عزیز الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بنوزیده رفته قلعه آن را ضبوط کردانیدند و میرزا رستم بظاهر آنحصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر را همینی خبر یافته امیر تولک و امیر یوسف خلیل با قلعه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیراز یان را دانسته عنان باستقبال ایشان بافت انجماعت چون قوت معاومت ندانشتند بناچار بطریق دستجرد بر فتند و در آن اثنا میرزا با یقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را باخود متفق گردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر دو دستجرد بر گشتند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسیده و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نموده در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از تلخیها و تیزیها رستم روی گریز بجانب اصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آسکان خیمه و خرگاه برافراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نموده آنجناب متوجه اصفهان شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده از وی التماس کرد که بادی مصالحه نماید بجائی نرسید و لاجرم از وی نومید گشته ناگهان باصفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نموده و در اصفهان قحط و غلا در جه قصوی یافته میرزا رستم شهر بازگذاشته علم عزیمت بصوب ابهر دوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روز بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر گرد و سؤال بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز روان آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدیار خویش باز گشت و در اصفهان بلا رجوع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آنشهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید میرزا یوسف قرب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طوعا یای با دشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت باهم صحبتها داشته در باب انتظام امور ملک سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را بمیرزا رستم گردانند از آن جمله بریق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم همینی را قبول ننموده و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود ناچار امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه تراکمه ملازمت میرزا رستم با صفهان روند و آن جناب بدانجانب در حرکت آمده در اثنای راه تراکمه بازگشتند و میرزا رستم با خواص خویش بجده و اصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نموده و آنجناب بشهر در آمده مدت دو ماه بفراغ بال گذرانیدند چون خواجه احمد مخالف رای صواب نمایش مهمات بجائی نرسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم گردید ناچار اعیان اصفهان بنقش محبت شاه زاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده و بموافقت میرزا با یقرا عازم خراسان شده و در اواخر شهور سنه اربع عشر و تسعمائة دست دستبوس خاقان سعید رسید بعد ازان میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید در این اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دوسه روزی پهلو بر بستر توانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون اینخبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متالم گشته و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها آلاف التحیة والثنا بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت ع داغی گشته نبک که داغ دگر سوخت

گفتار در بیان بهضت رایات اقبال اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغی گری ملازمان جناب اسکندری

از آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معز الدین میرزا شاه در جنگ با برقرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت

رسید حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر صحیفه ضمیر منتقش و مرتسم گردانیدند اما از جمله حدوث وقایع غریبه از خیر قول بالفعل نمی آمد و در سنه ۸۱۶ که خاطر عالی مآثر را امتحر ولایات ماوراء النهر و خراسان و غدغه نمانده و جز سلیمان میرزا و امیر یوسف برادر با یکجان و ارتان و عراق عرب و توابع و لواحق مکرر بسمع همایون رسید عزم توجه بدان جانب بصمیم نیت پیوست چون جهة اجتماع لشکر با رحمالک محروسه باطراف اطلاع داده مصادر حرکت آمدند و سپاهی بعد دقطرات سحاب بمعه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته اعلام نصرت سلب بتاریخ سیزدهم رجب از دار السلطنة هراة بطرف مازندران نهضت نمودند چون پرتو وصول بر نواحی نیشاپور انداخت حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر را نامه در قلم آورد مضمون انکه رایات عالیات جهة دفع فتنه قرا یوسف ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابو سعید ملک جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزارجریب و کیلان که بشرف ملازمت رسیدند بغریق بحر انعام و احسان ساخته بحضرت معاودت فرمود و ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را میرزا اسکندر رسانید جناب اسکندر ری تهران برد که آنحضرت قصد مملکت او دارد و در وقتی آذربایجان رجحان بصلحت وقت بر زبان می آورد بناران مضمون کلمه آن بعض لطف ثم غافل مانده ابو سعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او کرد و اینده اجازت مراجعت داد و ابو سعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را بساط بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان بخشان چندان التفات نکرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بهوش آذربایجان نتوانست آمد لشکر فرستد و نوکر او را حضرت فرمود تا میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاه رخی را در قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده نسأ نهاتا مصوب اطیبان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام انجا رو در انا نقیاد و اطاعت دعوت کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر بن امر المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر را که گاهی باسلام نام داشت معتمد ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سوغرشمش که در هراة نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد و میرزا سوغرشمش آن تحفه را بار دوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود و در اوایل بهار میرزا بایسنقر را بدار السلطنة هراة روان گردانید نفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت ری آورده چون خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر که بحشمه پدر کاه عالم پناه رسیده بودند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر فوجی از امرا و لشکریان با مرد محاصره ساوه فرموده صورت واقعه انکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصرة الله شاه قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس دارو غه نمود و این ملتمس بعرض قبول یافته یکی از ملازمان سلطان شاهرخی بسادة رفت و اینخبر بعرض میرزا اسکندر رسید امیر یوسف و خلیل و جلیر شاه برلاس و بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله را نامزد فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از اجناد نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه ایناق و امیر جهانشاه را باده هزار سوار بحضرت نصرة الله و رعایا و ساوه مامور گردانیدند امرا و میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده فرقه عهد و پیمان میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی بامرا و الیغ خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه آردوی همایون گشتند در نواحی قلعه شهریار سپان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه نشانه در انجا مقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرا میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فرخنده فر رسانیدند و آنحضرت در بارگاه اصناف عواطف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلکشای ساوه بهوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت

ذکر وصول موکب نصرت نشان بنطاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت شعار همت عالی نهضت در هوای صید ملک پرور داده بورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم که در دو فرسخی آن بلده است از مین مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاق با قرب سیصد سوار

سوار از میرزا اسکندر کرجیشه و در آن منزل سعادت بساط بوسی استعداد یافتند و بعضی از احشام و صحرانشینان الکخه و دیزباردی که همان پوی شناخته در سلک سایر بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صورت در لجه اندیشه افتاده با امراء ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت و خواطر صغار و کبار از فرو ختن آتش خشک و پیکار قرار یافته با لشکری چون فیض سحاب بیحساب و مانند نظرات امطار بشمار از دروازه اصفهان بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش عدو خروش روی باصفهان آوردند بعد از زیوه ضعوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین الیقین مشاهده نمود دانست که تاب مقاومت آن حضرت از حیز قدرت او بیرون است لاجرم عزم عراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب نصرت نشان شاه رخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را در شهر انداخته خاقان سعید در ۱۴ ماه ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده و امراء و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر نمود و چون خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران بادار روغه میرزا اسکندر شیخ محمد ساوجی متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاه رخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبد الصمد و شیخ بساول و یوسف قوچی و دارا بک را که از جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نکوخدمتی عرضه داشت ایستادگان پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند حضرت خاقان سعید چون خبر شفاء مریض و مسرور گشته نکته بخشی و لطف اندیشان همیشه را مخاطب گردانیده فرمان صوفی نژخان و جلیانشاه برلاس را جهة آوردن والده میرزا اسکندر و اولاد عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز نکته بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله مصور انگاه امیر جلیانشاه برلاس خروج خواهد کرد و اولاد اقبال سایه اختصاص لطف الله نادان و نکته بخشی را از منصب معزول ساخت و سید علی نژخان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که بسبب قتل جلیانشاه با بواحی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از انکه بحاله روز بمحاصره اصفهان بگذرانند و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران معسکر ظفر اثر رزمه پوش و جوشن در گشته آتش و از نفیر و نای زرین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت

چنان شد رخم کوس و نعره و جوش که گردون بینه محکم کرد در گوش

و از شهر نیز سپاهی بسیار با ساز و سلاح بیشمار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالاخره مهم بدست و کریبان رسید و سرهای سروران لبان کوی در میدان غلطان گردید ملت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و آن روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار کردون تا هنگام هجوم کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام مینمودند و جام تلخ مذلت بر یکدیگر می پیمودند فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شفایق نعمان پذیرفت عاقبت عاقبت غضب ملازمان موکب همایون خاقان ربیع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و بخیاء بخت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردیده و میرزا اسکندر با جمعی از خاصان و امراء اعیان بقلعه اصفهان در آمده جهود نصرت در رود و زد با نهاد بر دیوار با شهر نهاد و بعد از فرار ترک روی رو بجانب دیار مغرب مشعلها بر زبر جدران برافروخته روی فصیل آوردند و دوران اثنا امیر عبد الصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و ازان جهة میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهر شان آسمان بحر جود وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان بخیانه غارتجنب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت همکامه آزرد دلها بر گشت و غایت نقاست آن عفیفت ثوب از بر خاطرها فرو بست و میرزا شاه رخ فوجی از لشکر ظفر اثر بسکالش میرزا اسکندر فرستاد و انجماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم امیرزاده سپرد ند و میرزا رستم خاک بیمروتی در چشم انسانیت پاشید و میل آتشین در چشم جهان بین درکشید بیت

بکنات کشتن و کور بودن آرزومندست زبان و گوش کسی کین حدیث گفت و شنید بفضل الله ما میثاریم بحکم ما یرید

ذکر تفویض حکومت و ولایات بشاه زادگان جغتائیه صفات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنة هراة

چون تیر فتح و فیروزی از اوج مراد طلوع نمود و حضرت اصفهان بحیز تسخیر خاقان عالمیان در آمد خباء امن و امان بر مفارق متوطنان امکان گسترده بمبلغ صد هزار دینار رکیکی که نذر مزارات کرده بود بفقراء و محتاجان

رسانیدند و ثلث مال ایرجایا آنولایت بخشیده و میرزاده رستم را حاکم دارالملک عراق گردانیده ایالت همدان و قلعه گرو و جرد و نهاوند و لرستان را بامیرزاده بایسنغر میرزا عنایت کرد و میرزا اجل بن میرزا میرانشاه حسب الحکم روی حکومت بمملکت می آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا سعد وقاص تعلق گرفت و کوش هوش شاه زادگان از درر فضایح خاقان بلند مکان صفحه آرایش پذیرفت خاطر آفتاب اشراق از ضبط مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و اتبهاز بدارالملک شیراز شتافت و حکومت سکاکی سلیمانی نامزد میرضراب شد و در آن ایام بحسب تقدیر مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مزاج روح شریفش از تمکنای نقش قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را بمشمول عنایت بلهنیات گرفته بسلطنت مملکت فارس را در حضنه اقتدار شاه زاده نامدار و خلاصه تتایج خواقین بضعفت دثار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهان بانی را بلهتهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرمود و عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت معطوف داشت و از فارس بدار العباد یزد و خرامیده از انجا براه بیابان بهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنه مذکوره ببلده فاخره هراة در آمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود حکام اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف بدار السلطنه مانند دولت و اقبال آبستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف خصائص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش تافتند و امیر بسطام جاکیر که از قراویوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کبیر میرث رستمداری و نصرة الدوله صحرای ساوه از انجمله بود و نهاوند و همدان بایام تعیید الملک تکلف برادر سید عبد اللطیف از مکه مبارک گردانیده بالله تعظیما و تکریما بلقب کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که عینی از اظهار محبت و مودت بود در رسانیدند و من الله العون و التائید

نسخه عبد الکریم

ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک کورکان بآستان خاقان عالی شان در آن اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک کورکان بسمرقند ایلچی نزد کمرکث احمد که در اوخر جنه حکومت میمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرکث احمد در اطاعت فرمان بمعاذیر واهیه سلک جسته جناب الغ بیکی بمیرزا یزید پروانچی را که در سلک خواص و مقربان منتظام داشت بهمان مهم روانه اوزجند گردانیده و امیرزا یزید نیز مانند ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم اندکان شد و میرزا میرکث احمد قلاع آنحدود را محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه حسی را مسخر کرده بپایه کابل سپرد و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرکث احمد مصری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را بانشانچی جلادت آئین در ولایت گذاشت و میرزا میرکث احمد از مراجعت جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه بپایان آمده امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافته ناگاه میرزا میرکث احمد بر ایشان تاخت و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را محصور گردانیدند و میرزا میرکث احمد روزی چند بمحاصره پرداخت و چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که خبر وصول رایات عالیات بدارالسلطنه هرات و ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفراغ بال و رفاغ حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و همدران ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاه زاده دستور جمال میرزا بایسنغر تافته ایالت و ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و توابع قان و جرمقان و جنوشان و نساو یازر و استرآباد و شاهسان و کبود جامه مع توابع و مضافات و منسوبات تعلق بنواب کامیابش گرفت و در سنه ثمان و عشرو ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا ویران کرده بود پیش نهاد همت بلند همت گردانیده باندک زمانی انحضار سپهر آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین مذکور است که مقصد میرزا مرد در آن قلعه کار کردند تا بانجام رسیده و العلم عند الله الحمید المجید

ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه الحضرت کرت دیگر بجانب دار الملک شیراز در ضمان صانع بلا و عباد از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق فارس

و فارس وی نمود و یکی انکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود بپهلو پرستاری نهاد و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه از ین عالم انتقال فرمود و چون انخبر بدارالسلطنه هرات رسید و حضرت خاقان سعید میرزا الینکیز منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر انکه امیر قرا یوسف ترکمان بعضد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر در آن اوان بحکم خاقان کشور گیر در انحصار فرمان فرمائی میکرد کریخته در بلده قم بامیرزاده سعد و قاص پیوست و آن شاهزاده امیر بسطام را بنهاد پهوست و او هم را عرضه داشت پایه سریر اعلی فرمود خاقان صاحبقران سمیرزا قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف یفتد و باطلاق او فرمان داده سالمالت نامه فرستاد لیکن میرزا سعد و قاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه در قم بر سر اغرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را بتعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور دشمن تربیت نمود و میسر او را که اخی فرخ نام داشت با خوجی ارتراکمه بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد و قاص آغا پیکی بنت میرزا میرانشاه را آباذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ به قم رسید آغا پیکی که عوری عاقله بود با جوکلفت که سعد و قاص بدکرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن بپیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و لیکن که قرا یوسف عنقریب قصد ما نماید و حال ما در میان ترکمانان بسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته بمحله تراکمه رفت و انشیان را بتیغ و تیر و قتلق خواجه و تیغ علی زنده که محرک میرزا سعد و قاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیرزن بعجب بمانده و فرستادگان او را رعایت فرموده و استمالت نامهها در قلم آورده بقم روان کرد شعر و لو کانت النساء مثل هذا لفضلت النساء علی الرجال

واقعه دیگر انکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن ده طفل عاتیش بسر بمیرد یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته جمعی از سپاه صفهان بسرراه برادران فرستاد و انطایفه در حوالی جرباد قان بدیشان باز خورده اقتضا کرد شمشیر جنگ میرزا اسکندر بدست الوس بیک واصل گردید و مشار الیهما او را نزد میرزا رستم برده بند ها محبوس گردانیدند بدین سبب میرزا بایقرا از تسخیر قصد درجعبه توقف و تیغ سعی در غلاف تخلف ماند و روزی چند در کمند امان گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمره انوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل سیخ خواجه اردوان و مزید بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانیدند و بندیان در حبس خانه موکل خود را تقبل سایند و کمندمان شافته نزد میرزا بایقرا بحال سخن یافته گفتند مدعی جهان گیری تو قف نرساند بنابران بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهمتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه اراسته بهستقبال شافته در نواحی بیضا بجانقان رسیده دو طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کار زار کردند بر اثار و جوانقاریمیرزا ابراهیم در حمله اول دست چپ و دست راست میرزا بایقرا را پیش برگرفتند اما امیر ابو سعید جنبک که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنار کریز عنان بگردان بطرف قول انعطاف داده بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی با تفاق امیر مشار الیه اسپ جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیرازیان تاخت و میرزا ابراهیم سلطان از رد آن حمله عاجز گشته رو بصوب بارگه آورده میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش عزامیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز در آمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جاههای ری اغوانی از دست ساقیان گلعذار درکشیده و میرزا رستم بعد از شنیدن انخبر میرزا اسکندر را که ذخیره مایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایا، فارس و عراق را شئونه رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که قبل از انکه میرزا بایقرا بمزید قوت و کثرت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرف انتزاع نماید بنابران باجتماع لشکر بامرا و ارتباع جمادی الاخر سنه ثمان عشر و ثمانمائه لوای کشورکشائی افراشته و وصیت توجه موکب همایون در خرم طاق کبند کردمان بپیچیده و چون خبر امارت میرزا بایقرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب نموده تربیت اسباب کارزار و تدبیر حصانت قلعه و حصار پردازد بجائی نرسید و جواب داد که خاقان سعید پادشاهیست جلالت غایت بلکه تسخیر شیراز خود بدیجانب لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان که ارسال نماید مجرد مشاهده اشعه بیضه سپاه ما منهزم خواهد گردید تا انکه ماهچه علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سیمگاه مبارک رمضان مارق پشته اکبر طالع شده لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابو سعید جنبک را نزد میرزا بایسنقر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

خنک نسخه

درخواست فرماید که از سر جرایم آثام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وافر تمهور محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید را ببارگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برکشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنقر رقم عفو بر جریده جرایم میرزا بایقرا کشیده میرابوسعید را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که چون شاهزاده بپرون آید در بارهٔ وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید مقتضی المرام از پایهٔ سریر اعلی برخاسته و تا ببارگاه رفته باز گشت و زانو زده بعرض ساینده که توقع چنانست که اگر خدام دنیوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند سخت بسنده را بیاسیارسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر بخشایش شفقت میرزا بایقرا آورده امیر ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب امارتمآبی انجمجاه همایون میرزا رفت حضرت خاقانی فرمود که هر کس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بالعقبهٔ علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود مستعرض عرض و جان شاهزاده بخشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا افتاده بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت همین کار سازد ارالملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده جنت نشان بپایان رسانیدند و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول لطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضهٔ اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و ورستمدار تا حدود جیلان بامیرالیاس خواجه بهادر داده و امراء و حکام ولایات را حضرت انصراف ارزانی داشت و بفیض فیض ایت عزیمت بصوب دارالامان کرمان برافراشت

ذکر نهضت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبهٔ سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و مسئول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو بر لباس بندگی پایهٔ سریر اعلی شتابد و خود را در زمرهٔ وابستگان منظور نظر آفتاب گرداند و در سال بخت و بداد و قبول باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقهٔ اخلاص عمل نموده در این مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت بالجمله بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد بهمت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را برانداشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدانجانب نهضت فرمود و سلطان اویس را توجه اعلام ظفر اعلام و وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوهٔ اولاد اجداد و خیر الانام سید سدید الدین علی بی را راجه مهید بساط مصالحه با قبال موکب ظفر آل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبهٔ سیرجان بآستان اقبال آشیان رسیده زبان شفاعت بکشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدارالسلطنه هرات شتابد سلطان اویس را با پایه سریر سلطنت مجیر ساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران از ولایت مستان مشهور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند مارث دیوان

دمآن او ان که خاقان عالی مکان از نورستان فارس بازگشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقا میرزا الغ بیک کورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوئینان را کشته بود چنانچه در کرم خلق و عدالت نهاد کرده بدارالسلطنه هرات شتافت و منظور نظر عنایت بیغایت شده با میرزا الغبیگ بن میرزا بابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده موافقت یکدیگر خاطر بمخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منهی همّه این معنی بعرض رسانیده بمقاران آغای اتچی پیش میرزا فرستاده و بدرگاه عالمپناه رسیده و عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا با طایفه از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نموده و بنا بر آن او را گرفته مضبوط ساخته و تا ببهر چه طلبد فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا را فیده و میرزا بایقرا را از آب سند بگذراند تا بهر جا خواهد برود و میرزا میرک احمد روی بگجیه مغلته آورد و میرزا الغبیگ در کشتی نشسته سعر زده یا ختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شده ایشان را برانقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و مشارالیهما رفته چنانکه آمدن منیت دکر اما میرزا افتاده بجبهه ملاحظه خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب نگذرانیدند و در سنه ۸۳۰ که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را بار دوئی فرستاده و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوب

سمرقند فرستاد و دیگر از وی خبری پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای کلز از سلطنت را از خار و خاشاک فساد و اعجاب عناد به پیراست و مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بانیقر بیاراست - اشارت علیه صدور یافت که آن نونهاد و باغ پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایا و فرق برایا را برنهج عدالت بتفصیل رساند و مضمون همایون حاکم بین الناس مالجی امنظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند تا بیت بفریاد فریادخوانان رسد بدرد دل دادخواهان رسد و میرزا بانیقر بموجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر علم نموده از نشاءات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت از سر گرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت بناز کی صفت حضرت پذیرفت ع ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم

ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس باستان اقبال اشیان سپهر اساس افتخار العترة الطاهره سید غیاث الدین علی که سالک طریق مردی گشته تشتت مهم کرمان را بقبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هر چند در ابر توجه بپایه سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید ناچار آن جناب مرتضوی صفات بدارالسلطنه هرات شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از هتر از نسیم انجز بازیر نضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی رمان و امیر قربان شیخ با تفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار سپاه بصرت نشان بتوجه بتسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بحدود ارغستان و صول یدان حدود سلطان اویس در شهر محصن بود و سپاه بصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضاء بعضی از روز سلطان اویس سولان نزد امرا فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید کشاینده را بخشیده و شما مراجعت نمایید قدم از سر ساخته بلازمت آستان رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرده آنحضرت جواب دادند که اگر سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان از نگیرند باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از جمله ارکان دولتش بود بقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از اظهار کرمان برخواسته عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن با معزز سباه بوسش خاقان زمن رسانیدند و او زبان بتضرع و نیاز گشاد سلطان اویس را درخواست نمود و التماس نمود که تاکید عهد و میثاق کرد حضرت خاقان گیتی ستانی شیخ حسن را بحسن قبول اقتران داده قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید تا احرام عمره کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل پایه سریر سلطنت مصیر سید بامصاف لطاف پادشاه بازو اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشرین و ثمانمائه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه ۸۱۹ خاقان والاتبار میرزا میرانشاه غیرت افزای ماه و خورشید ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غره جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه ولادت با سعادت میرزا بایسنقر را که الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد طبیب دوران و فلک از آفتاب پر در کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد

ذکر سمة ما از حال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صاحبقران و وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ

بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال و وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منظم بود و دار الفتح یزد بنا کرد حسن اتمام او ست بسنه ثمان عشر و ثمانمائه بر سید فخر الدین تقریر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برحا و وزیر دستان مراسم عدل و احسان بجای آورد و با مراء و ارکان دولت بغیر و تقریر صایقه و مناقشه کرد و باران اگر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستعفی تاب زوال نیاوردند و پس از آنکه یکسال از شروع او در امور وزارت در گذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امراء عظام تیغ انتقام انتیام برآورده و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین را روی استعلال بر مسند وزارت نشسته بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلو همت و تمول رغبت اتصاف داشت و در فضائل خواطر سادات و علماء و اکابر بحکم لطف و احسان میکاشت، اما جبلتش بصفت دنیه مجبوب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن رایی و مردم آزاری مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شنیع از عمال دیوان حاصل نمود و در روز بروز بر پایه قدر و منزلت می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالمیان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید درگاه او

امید کام صغار و کبار بهر بلاد و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار آمد نبیت زایوان قدرش ملک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری
اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرفتند پیشانیه انتظار میبوسید و چون حضرت شدی بعد از انکه بردم از چند در بند در گذشتندی غیر از معدودی که
نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از انکه قریب ده سال خباب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید
انکه بهر سلیقه کار چنانکه عادت اوست در بستر داد مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنغر بعضی از خواص را پسندیده او را
معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شاگرد خویش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بحدت طبع و لطافت ذهن
اتصاف داشت بانک زمانی بر کهای مهمات و معاملات سید فخر الدین و قوف یافته کاهی بمجد و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب بسید پیوسته
و دست سید از دو فور تقلب کوتاه گشته از غصه این قصه بی آرام شد مع ذلک عمله دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان وقوف داشتند
از بیم سیاستش مانند برک بید از تندباد می لرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند اما چون تغییر مزاج میرزا بایسنغر بعضی از خواص را پسندیده

مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند بحمایت خویش واقف گشته در مجلس تعزیت بر مزد اشارت او را تسلیت عمیق و ندیع نوید امن و امان خواص و عام میدادند **کشتار در میان یورش کردن مسیر و قندهار و نشستن خواجه میر احمد خوافی بر مسند وزارت خافان کامکار**

در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب کرمسیر مسرعی فرمسیر سپاه بسریر خافان گیتی گیر آمده عرضه داشت نمود که پسر اقبال قندهاری و ملک محمد که هر یک حسب الحکم حاکم ناحیه از نواحی آن ولایت بودند بیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابران رای ملک آرای خافان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن نشان در کنار آب هیرمند خشلاق فرماید و مفسدان را بشمشیر سیاسده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف و ولایات کرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایه وصول بر یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش امراء بدخشان بموکب حضرت نشان پیوست و حضرت خافان سعید از آنجا بخجسته مخالفی که از اوضاع و احوال میرزا فیقد و تفرس فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور [illegible] علام منصور از افق آمدیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراف اعیان غزنین بار دوی ظفر قرین آمدند و شخصی از قبول میرزا فیقد و رسیده بعرض رسانیدند که شاه زاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و هیچ کس بتکاپوی نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا فیقد و اثر نمانده آنگاه خافان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را روانه آنصوب گردانیدند و فرمود که اگر فیقد و پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد والا آن مملکت را تسخیر خطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیله المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان میرزاده شتافت تا ایشان را بصلایح سود مند و مواعظ دل پسند از مقام سرکشی گذرانیده بجاده فرمان بری رساند و همین انفاس شریفه جناب صدارت مآبی روسا الغوم را بظهار انقیاد و اطاعت نموده اسپان صبا رفتار و شتران بار بردار با بسیان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر کار از حدود و نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرمود و در آن یورت روزی برهمند کیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب کوهی همی پوید که ناگاه سپهر سر آمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین فتاد و بدست همایون که بوسه جایی حکام ربع مسکون بود کسری ساه یافت چه راه یافت که ایکاش راه گم کردی و همان لحظه اطچیان برق سرعت جهة آوردن استاد میروی گماشتند که در فرش شکسته بندی پدید نمود بجانب دار السلطنه هراة تاخته و علی اسرع الحال استاد را بپایه سریر اعلی رسانیدند ناگاه بجبران آن کسر پرداخت و چون ذات اشرف حضرت خافانی از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میرود را بروجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال فقره و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق برای صوابنمای خافان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که گرد شائبه نقش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال او در سلک نظام منتظم گرداند و مدبر صایب تدبیر دستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال او بفصل رساند و بعد از تامل و اندیشه خلعت و وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین میر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات حضرت دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه میر احمد در آن اوخر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی فوتی واقع نگشت و مدت سی سال پیشتر ممالک عالم بچنین وزیر زرین علم طراوت بهشت برین و لطافت کارخانه چین داشت و آن خواجه والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه عدالت نهاد آمد از آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که عقل در بهین حکایات عدل و احسان مردم را سابق بر خواب و خیال پندارد **ذکر تتمه وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خافان آفاق** چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود و در پانزدهم شعبان سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در آواخر همان ماه میرزا ابراهیم جهانشاه از راه کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا فیقد بمجرد بسعادت بساط بوس شرف میگردد و در آن اثنا میر شیخ لقمان بر لباس جهة تحصیل اموالی که میرزا فیقد بر ذمه او تقبل نموده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آنجماعت در ادای مال همان نمیایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کاوامیر قونچوبیگی فرمان واجب الاذعان بر سر میرزاده تاخته و مهم ایشان را برحسب دلخواه ساخته بتاریخ سیم ذیقعده با کرایم غنایم بازآمدند و در اوایل فصل بهار خافان رفیع مکان مانند خسرو خاوران و سیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا فیقد و میرزا شجاع و میرزا بایکدر شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را در آن و یار باز داشت و فرمود که بر کاه فیقد و بیاید او را بهراة آورند والا مردمش تاخته و او را پیاده ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند

و در منصف دیجور که فضای دشت و کوهسار را سبز و لاله عذرا فرای سبزه و گل را بساط بسیط گردون بود رایات نصرت آیات بجانب دارالسلطنه هرات در حرکت آمد بیت ایام بکام او چو آن فرمان بر افلاک نهاده رجحان سر و موکب همایون مظفر و محترم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را همین مقدم مکرم رشک گلستان ارم گردانید و در سابع و اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه مسامع علیه رسید که میرزا سعد وقاص کرم فرا گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت نمود درین اثنا امرا از جانب قندهار باز آمده میرزا فیروز را همراه آورده و منظور نظر التفات شده و مقاسات آنحال خبر متواتر گشت که شابان بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته خاقان سعید میرشیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بقلان و اربنک و سمای را جمع آورده در ظل رایت شاه زاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند و چون شاه زاده منزل کشم فرود آمد و شمامه انگیز نسیم بدخشانیان رسید سپهر شاه بهار الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهریار عالی مقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جرایم شابان کشیده و شاه زاده و امرا را بگشته حکومت بدخشان بر شابان قرار یافت و در ماه جمادی الاول سنه مذکور میرزا فیروز حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بانیستعار بمژه از نیشتران بیشه تهور بگاه مشی دوان شده در قریه سبز میرزا فیروز رسیده و او را کرفته و مقید کردانیده بدرگاه عالمپناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت انگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داده و کوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گران بار کردانیده بدانجا فرستاد و در اوایل شعبان همین سال خاقان سعید عزم احرام طواف مرقد عطر سا و مشهد جنت آسای امام المحقق والدالش ابی الحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما بسته میان بر و وضه متوره مشرف بود و لوازم طواف بجای آورد و قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بر سپهر مذهب کنید مقبره و در آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه از دشیر قزاجی که در شهور سنه عشرین و ثمانمائه بجنابی رفته بود همراه ایلچیان دایمنک خان و خان چین و غیرهما بدرگاه عالم پناه رسیده و تبرکات پادشاهانه گذرانیدند و مکاتیب دایمنک خان را که مبنی بر اظهار محبت و یکانکی بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید بی تا چین و ایلچی خان چین را باصناف الطاف نوازشها در باره ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و در همه جا ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک رویی بجوار رحمت آورد و در سنه ثلاث و عشرین همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیک گورکان ایشان را طوعی و اره بطرف خطای گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید میرشادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطانی امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش رعدان و امیر شاه ملک اردوان و شابان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بنجابی رفته از استعارت نمایند و غرایب حالاتی که ازین جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند اشارة الله تعالی در خاتمه کتاب بتحریر خواهد شد و همدرین سال یعنی سنه ثلث و عشرین ثمانمائه خاقان ظفر قرین در بلده مرو قشلاق کرده و در اوایل بهار بعضای جانقرای با عیش شتافته از انجا بدارالسلطنه هرات مراجعت و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید

ذکر محاربه و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته بر شتهٔ حیاتش بانشیر قاطع فصل داده امرا و حکام حدود و اعراق عرب و آذربایجان و ارمن هر کس که در هر جا بود سر بخط فرمان امیر قرا یوسف نهاد و کر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد کرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توتیم شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهة امداد بعسکر بغداد بان ناحیه روان ساخته بود چون سوانح نزاع بین الجانبین در میان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از کرجیان استعداد نموده کوستندیل یاد و هزار سوار مکمل بوی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال مجال شروانشاه و قوف یافته با سپاه آذربایجان و ارمن و جمعی کثیر از ترکمانان بشجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمد و در کنار آب کر میان آن دو سردار پرهنوار آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از کرجیان بقتل رسید و امیر شیخ ابراهیم کریز بسنگر اختیار کرد و در اثنای فرار خواست که اسپ از خندق بگذراند در گرداگاه گنده بود بجاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش شکست و ترکمانی مجهول

مجهول بوی رسیده اسب و جامه اش بستاند و او را بگذاشت و بطرف دیگر براند و حال امیر شیخ ابراهیم بصعوبت در دست باضطرار بگامید و خود را بزیان از تراکمه ظاهر ساخت و آن شخص فوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوسفندیل با جمعی کثیر از یلان کرجستان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و امیر قرا یوسف کرجیان را بتمام عرصه تبریز اسقام کرد اینده و امیر شیخ ابراهیم بمقدمه بتبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاش پادشاه شروان هوا خواه او بودند هر کس از ایشان در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف کفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید بناران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را کفت تا امیر شیخ ابراهیم کاسه داشتند و چون بکار باده خوشکوار در دفع پادشاه شیروان تاثیر نمود چند ان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شفقت وی کردید و بنداز پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و همدان محفل اخی قصاب و ارباب تبریز نثار با او رده بسمع امیر قرا یوسف رسانیدند که هر سببی که امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فرو آوریم مشروط بانکه محصلان در عوض ز جلس بردارند و امیر قرا یوسف این ملتمس بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود انکاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت و شروان دار و عکان بیلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان بحریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان بروات تقبل او را بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان بحوالت و التشته برات دار داده از امیر شیخ ابراهیم عوض رمال شروانات برات می ستاندند و باندک زمانی مبلغ هزار و دویست تومان از هم کذشته در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم حضرت یافت و بعزم خود شتافت و چون طلیعه کوس استقلال و دولت شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید جمال الحق صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالیمکان رأی قضا ضای نشان بعقد تسخیر آذربایجان مرتفع کردانید

در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سر انجام عظایم امور کیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند نه بده دو دمان صاحبقرانی پیوسته جبهه وصول باعلی مراتب کامرانی روی مینمود و چون آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تشیید مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که لوای منصور جنود دولت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب جمجمه فالکیانی می آورد و بقلم امد یشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بمصداق ظهور نمایان شده در نظر انور شاهنشاهی جلوه کر میکردید بنظم چوان زنیده او زنک شاهی نکردی منتی بر خیر خواهی بهر سو روی آوردی لوایش شده تخت خلافت خاک پایش بهر کشور که برافراختی سر فدایش ساختی جان صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت نهضت اخضر ست بعزیمت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان بتفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان را جزو مهمات مقرر کردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امرا و قواچی سان عساکر ظفر مآثر با ظلبند و سپاه ممالک محروسه از اقصای ترکستان تا سرحد هندوستان جا بجا رسانند که مبعاد معین در معسکر نصرت اثر مجتمع کردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشتغال فرمود و امرا عظام عرض کردند که سی هزار دست چیره در قورخانه همایون موجود است بحضرت کفت که ده هزار دیکر سرانجام میباید کرد و بدستور سعود و میرزا الغ بیک کورکان بحافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زمستان یعقوبیان یافته امیر سلیمان احمد ترخان بحکومت دارالسلطنه هرات معین کشت و همای چتر همایون فال در بازدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده بهرغزاری جبت اثار نزول اجلال دست داد و جهت شدت حرارت هوا مصلحت اجتماع لشکر باجند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم بارد وی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف کردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منعلای لشکر نصرت نشان شده از پیش روان کردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد از آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکار کنان بر ولایت نخشبا پور عبور کرده میرزا با سیغتمر مقدمه عساکر پیروز کشته و در بیست و نهم

مقتبه بحر آباد از فرّ وصول موکب پادشاه والاتر از دعیرت افزای فضای بسیط شداد شد حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه وسنت عید فطر پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهار دهم ماه شوال بدولت واقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خیر انجام لشکر با دستیان وفراه وقهستان وکرمسیر وقندهار وکابل وغزنین جمعیت سپاه ظفر قرین شده وهمچنین میر الیاس خواجه با اشراف واعیان قم وکاشان بآستان سلطنت آشیان شتافت ودر مایچه رایت منصور بیست ماه مذکور از دره نمک عبور نموده ودر ابهر ری را بمهین مقدم مخجسته غیرت مرغزار فلک ساخت ودر آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت وبرین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان وامیر غیاث الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود با دوی همایون رسیده وامرا، نواحی چند روز احتیاط سان لشکریان کرده دویست هزار سوار بیشمار در آمد ر باعی

لشکری بحر جوش موج شکوه ثابت و پایدار چون کوه همه بهرام طبع و کیوان هوش همه پولاد ترک و آهن پوش

و از انجا بحلال امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام عناد و استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطه اوجان آمد و در خلال این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان بخدمان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران کیتی ستان مغفرت شعار بنابران مناسب چنان مینماید که ایشان زبان باعتذار و استغفار کشاده از اموری که سابقا بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند وقلعه سلطانیه و بلده قزوین را بتجدد اصلی باز گذارند تا حضرت خاقانی را از مقام تهکم گذرانند نشان ۱۱ یات آذربایجان واران وبغداد را تا حدود روم وشام بنام انجناب ارسال دارند امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان وانصار وقوت از دی شجاعت آثار معروف بود از استماع این کلمات برآشفت وفرستاده را مجبوس ومقید ساخته مضمون این مقال بزبان راند نظم

بسینیم تا آسیب اسفندیار سوی آخود آید همی بی سوار

ویا باره رستم جنگجوی بمیدان نهد بی خداوند روی

وچون وفور جرات وجسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و ابتهال بدرگاه پروردگار عز اسمه آورد و در مقام اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت مسالت نمود جماعتی از قرّاء و حفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سوره انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژده فتح وفیروزی بشنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آنجا بود شهر را گذاشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط انجا قیام مینمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین در آمده موطنان انجا را در ظلال امن وامان جای داد و طایفه از اشراف واعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای اقتدار اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج وباره قلعه کرا بتمام رسیان بسته ترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز در رسید و عرض ساینده که امیر قرا یوسف در اوجان شیرین بکام الموت سپرده و راح تخت وتاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سر اسیمه گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد و همدران ایام پیکی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل آقخواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعده بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا با بسنقر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الفرموده روی براغه آورد و ما بچه طوق جهانکشای در یازدهم ذیقعده پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخته رایات همایون بچهار فرسخی قزوین انزو خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی رستخیز بال مونده و حضرت زلزال انجماعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ افریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی جریک منصور بلکه زندهٔ امیر موسی کما حقه بحافظت سلطانیه مامور گشت و خاقان کشور کشا بار دیگر تشریف برده بشرف زیارت عتبه علیه حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقه والدین قدس الله سره العزیز در یافته بعز ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شد و از آنجا براه موغان نهضت فرمود در چشمه دوی حجه مذکوره از اب ارس عبور نمود و فرود دیگر در قراباغ اران فرود آمد طرح قشلاق انجا بیت مقرر گردانید و حفاظ کشت لطف سبحانی و الحمد لله علی حصول الآمال والامانی

ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پرستیز و رسیدن میرزا بالسنقر بدار الملک تبریز چون امیر قرا یوسف افسر غرور و پندار بر سر نهاده از روی عجب و نخوت خطهٔ اوجان را مسخر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب و افزون از اندازه نظارت سحاب متکاثر جمع

سگانرا بهمه جوانان نوخواسته و سراسر بحبیبه بکتر آراسته مجمع ساخت تا گاه بیک اجل در رسید و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدت بطبیعت دست تاخت امیر شرف
بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه نهم ذیقعده سنه ثلث وعشرین وثمانمائه ایام حیاتش باختتام انجامید نعش مغفور بساط جلادت بگسترده بود ولی هیچ فرصت ندادش
حیات چنین طرفه منوبرکس ندید نکیوی شهرخ نکیوی مات وچون اولاد امیرقرا یوسف دران زمان بیکجا ام دارد و نبود امراء ترکمان بعد ازان
واقعه بایله پریشان شده هریک روی بطرفی آوردند و میتت را همچنان در خرگاه بگذاشتند و احاد الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده کوش
قرا یوسف را با حلقهای طلا ببریدند و روز جمعه ششم ماه مذکور سیدی محمد کجانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیرشاه ملک را با تجلیس پیرون آورده لوازم اعتذار
واستغفار بتقدیم رسانیدند و جثه امیرقرا یوسف را بطرف ارجیس فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنقر در نصف نیقعده دو نخانه تبریز را
همین مقدم شریف مشرف ساخت وخطبه وسکه باسم ولقب والد بزرگوار خویش زینت و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیرعلی
بیک بن امیرقرا عثمان که در اردوی امیرقرا یوسف معتمد بود از محصل خویش امیرقرا اجازت یافته کفنیک پوش ملازمت شاه زاده رسیده باصناف مراحم
والطاف مخصوص گردانید و بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت اتجاره نموده نزد پدر خود رفت وچون میرزا بایسنقر از تسخیر تبریز فارغ شد فرمان
حضرت خاقان سعید بدوی رسید که بطرف کاور و در قشلاق امیرزا باجاجی را که تا غایت بساط اخلاص مساحت اردوی همایون پیموده و در وی بناز بدرگاه پناه
نموده بدستاور دشرح این سخن آنکه امیرزا باجاجی ولد امیرشیخ محمد عراقی بود فتوت شجاعت و جلادت از اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان امیرزاعمر پدرش را
امیرجهانشاه جاگوکشته بود و او بقصاص پدر امیرجهانشاه را بقتل رسانیده و در زمان استیلاء امیرقرا یوسف میان او قرا که چندین مخالفات و محاربات
بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیرقرا یوسف رفته و ایالت کاور دو عنایات دیگر سرافراز گشته بنیاد علی هذا درین ولا که پایه اعلام خاقان گردون غلام
بر بلوه وصول بقشلاق قراباغ انداخت امیرزا باجاجی دم کرده برادر خود را بالتحف لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نمود و بعضی خویشاوندی در دامان مکنت و وقار
کشید. واین معنی بر خاطر خاقان سعاده مآثر گران آمده میرزا بایسنقر مورد شکار و رود ما مور گردید و در قلب شتا که مقلوب آن بحقوق پیروز نامور و باخیود ظفر
در رود بلغا بر قلعه کاور رود که موضع مخصوص باباجاجی بود شافت و ایلچی مخدان نزد او فرستاد و بخنان لطف آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام او را در خاست
عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیرباباجاجی چاره در حضور موافقت دانسته با قدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاه زاده در بارگاه او باضعاف آنچه وعده
کرده بود انعام و احسان فرمود و امیرباباجاجی در رکاب سعادت انتساب شاه زاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه به
مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردید و در سلک سایر امراء عظام انتظام یافت

واضح باد که در اینجا از افتادگی اسکوس نسخه اصل است و در روضة الصفا استعفای جزوه محرره مذکور شده پیوسته

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرآن و تسخیر قلعه بایزید چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تائید در نهم ذیحجه سنه ثلث وعشرین وثمانمائه
بقراباغ ارّان رسیده جهت قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید طوک اطراف و حکام اکناف باصناف تحفوقات
وانواع هدایا کات متعاقب و متواتر بارد وی کیهان پوی شتافته شرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان هفت صفات بر وجنات حالات همگنان
تافته سراشجار و مهابات باوج سموات برافراختند از انجمله امیرعزالدین الله سرّوانی که بعد از فوت پدر خویش امیرشیخ ابراهیم سرّوانشاه شده بود و آثار نجابت
وجلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا می نمود در چهار دهم ماه مذکور بعرز اقامات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد و سوابق
اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام جثه میرزا را بگیرد که در حرم سرای امیرقرا یوسف بسر میبرد باوی در
سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع وعشرین وثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته
بود مقتضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دستبوس پدر عالی مقام مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنوقات هندوستان
برسم پیشکش گذرانیده از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود بخنان نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام سلیطا بحدود نرسانی گذشته سلطان
سریر فیروزه فام مهر متوجه تخت گاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق خانم بتبریز شده در بیست و دوم ماه در ییلاق
نزول جلال فرمود و از انجا بنهضت همایون انتفاق افتاده در موضع قراکو تمک بعرض رسید که یارا احمد قرامان عدد و لجه و بروج را تاخته و لوای فتنه
وفساد برافراخته و فارس مضمار تهور غیاث السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شر آن بدانجا مامور گشته یارا احمد بطرف دیار کر جستان گریخت و نیابة بقلعه اسفرآن

برد و میرزا بایسنقر بطاهر آن قلعه شتافته سپاه بحضرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یا احمد دو سه روزی بمقابله مدافعه پرداخته سپاهی اعتبار و استعفا از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزاده عالیجاه بوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمه یا احمد گذشته او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن خانی کردن بسته بسپاهی تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یا احمد را گفت که خود را بی اعتبار ساختی و با میر جهانشنبه پیرده آنکاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمد سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون جلگاه ارزاب مضرب خیام سپاه ظفرمآب گشت اسباب مایحتاج قلعه رسید که درین نواحی حصاریست موسوم بقلعه بایزید در غایت رفعت و تشیید و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفرآیات نفایس پیشکار و ذخیره بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از وصول وی فرزندش امیر سلیمان آن قلعه را بتصرف درآورده بعضی از مردم خود را بآنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کسند همت بر تسخیر قلعه بایزید انداخت غرهٔ جمادی الاولی در حوالی الحصار نزول اجلال فرمود و کس فرستاده و کوتوالان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و آمد و شد ایلچیان در میان آمد و بعد از تسلیم قلعه سر باز ندهند و لشکر قیامت اثر آغاز فروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمان کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود در خندق و دیوار حصار بایزید انداخته بتائید الهی بیکبار فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب جریک ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقان سعید آغرق همایون را در دامن کوه زرنج توقیف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار با خلاط تشریف برد و در آنمقام حاکم قلعه اوتک امیر ولدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عزالدین شیر امیر علی بن قراعثمان با کسان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرفراز شده و در تاریخ ستارز دهم ماه جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از اخلاط با جلیس مراجعت نموده از بحر بآق ییلاق تشریف برد و در آق ییلاق امیر قراعثمان بموکب همایون پیوسته شرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده با انعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همچنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روانشد **ذکر محاربه خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان** چون رایت اقبال اشراق خسروآفاق از آق ییلاق متوجه تبریز گشت در اثنار راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از چون و چند جنبال ستیز کرده بجدود و حدود اخلاط آمده اند بنابران خاقان ستود خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرمود و عثمان بکران بصوب میمان قتال انعطاف داد و امیر قراعثمان و امیر لیلا بخواجه مقدم سپاه فیروزی نشان گشته بپیشروان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از جانبین صفوف پرداختند و غریو تهور و سورن و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت و دلیران روزکار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار تا ماهی که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکه یکسر گلگون گشت آن دشت کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر در افتاده اعدام یکدیگر را اهتمام تمام مینمودند غلبت چوشب لشکر خود بهاموں کشید همه دامن چرخ در خون کشید بر طایفه معسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح باس داشتند روز دیگر که خاقان مشرق انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب کواکب بر نقره خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورد و جوانعار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از جانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند نیز با سپاهی لشکر قیامت اثر گرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر خضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر بران و سنان جان ستان در هم در سینه و پهلوی یکدیگر میکوفتند و در آن روز امیرزاده عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر انصار روزگار فراموش گشت و پیر چرخ سعد اکبر که در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت سیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و ظلام لیل نهار بصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و میان مخالفان کیان سپند آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعه صبح صادق دمیده بر هم زدند صباح روز سیم که غره شعبان و هنگام مقابل آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر آیین اجتماعی عازم معرکه قتال شدند و از آن جانب لشکریان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیز بعزم صید مرغ روح و لاوران آماده شیانه کمان آغاز بر واز نمود و پیکان خارا شکاف جنته گریز جانهای اهل مصاف روز نهاد در قصر اجسام ایشان مکمون و بعد از آمد شد مهام

خون آشام

سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام دیدکیر نهاذند و در آن روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسانی از عرصه تیغ تیز گذرانیدند و نزدیک بود که چشم رحمی بحال زمان موکب همایون رسد و در آن اثنا خاقان دیندار که شجاعت اسفندیار با عباد تهمتن و کمک دینار جمع داشت فرمان داد تا در میان میدان حرکاه جهارت خانه برافراختند و بعزم نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تالی تمام وضو ساخت و در رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورده پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاهی انباز ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگه راز بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان یکران بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش بایستاد و درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بخاطر رسیده فرمود تا نقاره شادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده سپند درمیان جنبک به بند اشاد اسکندر از سنگین دژ بیرون آمد و چون این خبر بگوش آن گمراهان عنان انصاف سنتیز نوادی گریز گردانیدند و لشکر منصور دلیر کشته یکبار از قول و یراق نعار و جوانعار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار او الا و اخرا بر تزلزل پذیرفته با صناف لشکر و تاسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بینهایت گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید ابراسیم مجاهد الهی و شکر گذاری بعجم ناتمامی پادشاهی پرداخته فتحنامها باطراف ممالک محروسه روان گردانیدند و از راه خوی بجانب تبریز روانشده در منتصف شعبان آن مکان را بمقدم همایون عزت کارکاه گردون ساخت و اهالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت

ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنة هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات و ولایات

چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و دارو غگان ولایت را اجازت انصراف ارزانی داشت و از انجا نهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان در آمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز حضرت یافته و از راه استراباد روی بجوار رحم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان آبا بستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک کورکان آمده نوازش بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان توهم چاپکاه بخود راه داده با گروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیکی ایشان را تعاقب فرموده گنجکسته ییلاق بگرنجکان رسیده شیر محمد و اوغلان و سارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول این خبر قدر قدم عفو بر جریده جرایم کرفتاران کشیده و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان کردانیدند و در بیست و هفتم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت و اهب العطا میرزا بایسنغر را بسپری سعادت تمام کرامت فرمود و خاقان عالمیان آن مولود فرخنده قدم را بابا برنام نهاده ابو القاسم کنیت داد و در سنه ست و عشرین و ثمانمائه خاقان مظفر قرین در منزلگاه ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانیده بساط عدل و انصاف مبسوط ساخت و حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانیده و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک کورکان را نابوده انگاشته رایت طغیان برافراشت بنابران شهریار کامکار از ماوراء النهر بزکوار خود اجازت طلبیده در بیست و هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت باسپاه فراوان جهت دفع شر مغاذان متوجه مغولستان شده و بعد از قطع منازل و طی مراحل در موضع قتو قو سپاه شیر محمد اوغلان بمودار شده و در بازدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی در روی آورده شور انداختند و از غریو کوره کره و غرندین کرنای کوش کردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر کمان و سیف و سنان بازیدند و فضای میدان شقاقت و غایت کشش و کوشش تقدیم رسانیده بر خم شمشیر و خنجر سلینه و فرق سر یکدیگر میشکافتند در آن اثنا امیر شیر محمد اوغلان جنبان اقتضای کرد که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود چه امیر سلطان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم نموده بداوضعت اعداپرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کرده و از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک کورکان تومانات هراول و جوانغار را سال داشته یکدست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان یکران بصوب فرار تافته سالکان مضرت تا ثر دشمنان را تعاقب نمودند و در

گنجیک نسخه

اکثر مواضع مغولستان رایت استیلا و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را تبع خود گردانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب جلالی پیوستند
و میرزا الغ بیک بنظر مرحمت و مضمون بجانب سمرقند باز گشته ایلچی فرستاد پدر کاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوائل شعبان
بدارالسلطنه هرات رسیده کیفیت حال بعرض رسانیدند و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده بتسبیح و مسرور گردیده و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک
عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم دیجحه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و بغایت عطوفت و عنایت اختصاص
یافته روزی چند در دارالملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانیدند آنگاه میرزا محمد جوکی را مصحوب خویش گردانیده بسمرقند باز گردید و در عرض کمتر هفته
از سمرقند خود را بجاوز آب النهر رسانیدند و چند ماه آن دو برادر در یک اختر در سمرقند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۰۲ میرزا محمد
جوکی از جانب الغ بیک باجازت یافته بدارالسلطنه هرات باز گشت و در شب دوشنبه نوزدهم ربیع الاول سال امیر کبیر صاحبقران جمشید عنایت الدین شاه
ملک و ملک خوارزم وفات یافت و او معظم شان و علو مکان و وفور اقتدار و کمال اقتدار از سایر امرای امیر تیمور کورکان و ارکان دولت شاهرخ
ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف و بارخراسان
و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباط و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان
سعید مملکت خوارزم را بولی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قپچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت
و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید متکدر شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم
سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان که در سلک معتمدان بارگاه حضرت خاقان
عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه ایدل خسته چه حالیست که انجم نکسیر همه در گریه زارند
برین محنت اورنگ دامن چرخ چرا شد چو دل من پرخون چهره مهر چرا گشت چنین پرآزنگ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر آنکه در خاک بخفتش چو
گور بود و پلنگ شهملک میرجوان بخت جهان بخش که بود پیش جودش کهر و لعل چو بیجاده و سنگ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات با دو در روضه
مصاحب همه با شاه شنگ مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه است در جوار مزار فایض الانوار امام برزگوار ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
الله علیهما و همدرین سال پادشاه کیلان و سلطان تحکاً جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش بلبس سیم و زر
آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاه زاده و افر هنر میرزا اسپوغمش
بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و غره صفر اینخبر محنت اثر بهراه رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شد و لوازم
تعزیت بجای آورده کامت مملکت را که سیورغال شاه زاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا ابراهیم سلطان عنایت فرمود و ع بقا لقاء خدایست و ملک
ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیک کورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست برلشکر قپچاق اثر براق

براق اوغلان که از بنیاد اردوسخان بود در سنه ۸۳۳ از دشت قپچاق بسمرقند شتافته الجا بجانب الغ بیک نمود و شاه زاده او را ملحوظ نظر تربیت و رعایت
گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق همین عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده
قدم بر مسند سلطنت نهاده و در اوائل سنه ثلثین و ثمانمائه بحدود سغناق در آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام
که بهمت خدام عالیمقام انضباط الوس جوجی خان فراغت یافتم بغایت بغایات شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیکی چون شنیده
بود که براق اوغلان میکفته که علف خوار سغناق شده و عرقا تعلق بمن پیدا کرده ایلچی را بمواعید مدحاجوب نداد و معاندان آنجناب سلطان خواجه خان
که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت
میزنند بنابران میرزا الغ بیک کورکان براق جغتای فرموده جهة استخاره قاصدی بدارالسلطنه هراه فرستاد حضرت خاقانی از شنیدن
وضعیت که موجب وپرانیست منع نمود اما لشکری معتبر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر گردند و شاه زاده در همین هشتم
ربیع الآخر از هراه متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن حرکت خبر یافته

خزانه و بیشایشه توقف از عقب برادر عالی گهر درحرکت آمده خود را بوی رسانیدند و شاه زادگان همعنان یکدیگر علی المسافت بموده بعزم رزم هر چه تمامتر عزم رزم براق جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخت و بیکبار بر سپاه ماوراءالنهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود و جیحون در فضای دشت و هامون روان شد و غریو کوس و کوره از سپهر نیلگون در گذشت بحیثیت تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد زمین در یا طلاک صحرای خون شد میرزا الغ بیک گورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود بر طبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم لبیاه اندک مخالف التفات نفرمود تا بمقتضای آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة بصورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراءالنهر بدست اضطرار عنان بوادی فرار تافته حیرت و حضرت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی غالب شد میخواستند که نفس نفیس قدم در آن معرکه مهلک نهند اما بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیلهٔ که توانستند از آن دریای زخار بساحل نجات رسانیدند

وقتی که شاه زاده کامگار سمرقند شتافت و امرای توران در کشتار او از حد و حساب در گذشتند ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند

بیت چنین است رسم سرای درشت کهی پشت زین و کهی پشت خشت

ذکر کار خوردن میرزا شاه رخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعیات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوازم مناجات و عرض حاجات می افراشت و در روز جمعه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هرات نماز گذارده بعزم سواری از مصلی برخواست و دانسته کپنک پوستی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت داد خواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از زردکان را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافت و بی اندیشه پیش دویده ❁ کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کار کارگر نیفتاد و نکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین حضرت ممتلی آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروز شاه بر در مسجد سوار ایستاده بودند و نقاره چیان بدستور یکدیگر در آن زمان معهود بود نقاره زدن گرفتند ناگاه آنحضرت از شنودند و دست ایشان از کار باز ماند و از این جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر فیروز شاه را طلب فرمود و او همچنان سواره بمسجد در آمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر جهمین منان گویا کرد و حضرت خاقانی که در محفه نشسته امیر فیروز شاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند بر حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابران خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتصاب آورده بدولت و اقبال سوار شده نقاره در غایت مهابت فرو کوفته آنحضرت از راه بازار سباغ زادگان تشریف برده اطبا و جراحان بمعالجهٔ آن زخم پرداخته در عرض چند روز شفای کامل بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آنواقعه گوید قطعه سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات فتنه بس عجیب واقع شد در خراسان ولی شهر هراة کجروی در بساط چون فرزین خواست تا شه رخی زند شد مات الفتنه بعد از وقوع این قضیهٔ غریبه میرزا بایسنغر او امر تفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و میان رخوت آن مرد رک کلیدی یافتند که در خانه بآن گشاد یافتند و مردم بچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طاقیه میدوخت و بسیاری از معارف پیش او می آمدند و از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود با انواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع مشهور و معروف نهایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطهٔ وفور استعداد مرجع فضلا را نام بود و ندیمی اعلی پوشیدی و طاقیه بلند هم از آن جنس بر سر نهادی و الف ندمای برگردان بچیدی در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر ذوی متقرر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن زمان حاکم آن دیار بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتاب خانهٔ خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد بیت کتابت کاید و در آن اوقات دو روز کتابت نموده و چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شدی قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده و از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب حرکا و شاهیها نها برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرموده تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محفوظ و بهره ور گردانیده و حضرت خاقان سعید

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را همراه گوجانیده در کتابخانهٔ همایون کتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمره برای مصاحبت صحبت او میل کنند و او بمثابه خویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهت کتابت همسنگ شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر کسیکه نگاه داشته ناتوشته باز فرستاد و باین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و در این وقت که بجناب بادستی احمد لر متهم گشت او را حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آورد و آخر الامر در چاه طغنه اعتقاد الدین محبوس گردانید این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت زرکش چشم تو هر تیر غمزه کاریست در وین سینهٔ خسته چنان کردل مجروح است اما خواجه عضد الدین که در حق زاده مولانا فضل الله استرابادی بود و همچنین دیگران موافقان احمد لر معتقول بلکه محروق شدند و در آن اثنا عرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر کاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز نمیرفته حکم فرمود که بحضرت و بکرد و عراق و خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته عرض کرد که مطلق العنان نیست بیت نمیدانم چه افتاده است قسمت ازقدر ما کمترین در کاه میرانند دایم در بدر ما را و چون حضرت سیادت پناهی فرمان مایدات الهی بسلبه بسمرقند رسید میرزا الغ بیک کورکان مقدم شریفش را معظم داشته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانیده و التوفیق من الله الکریم المجید

کشکار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی مدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت

خداوند چون بخلاف دستور معهود دهنبک براق اعلان سیاه بحضرت نشان میرزا الغ بیک کورکان راشکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخنده صفات خاقانی از رحمی که احمد لر زده بود صحت نیافت جهة تدارک آن احتمال بجانب سمرقند بحضرت فرمود و عزیمتشان سنه ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنه هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام نیز مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا اینجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلدهٔ فاخره هراة مراجعت فرمود و در شب بانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر کبوکی را دوردوی شاه زاده مقبل سایند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان سعید از حضار بعد از حضرت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده با کابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استقبال نمودند و الحضرت چون بدان بلده جنت صفت رسید از کیفیت محاربه براق تفتیش فرمود و زمره از امراء و سرهنگان را چوب بایساق زده میرزا الغ بیک چند روز از در اعتبار و اختیار افتاده تا آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاه زاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرده قتلغ قتلغ اوغلان را در سرکستان صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه حکام همایون فرمان در ربع مسکون بانتظام امور ماوراء النهر قرار و اشتهار یافت در ضمان عنایت و اهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در اثنای محرم سنهٔ ۸۱۳ بمقصد رسید و باغ زاغان را بمقدم شریف غیرت افضای ریاض جنان گردانید در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود میرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سرور و عشرت و سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنهٔ ثلثین و ثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باستمالت میران عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مخرب ساخته بتاراج آن خاقان عالی مکان با اجتماع لشکر بیاده و اوزبک آنهر و ترکستان و خلخال و حصار شادمان و قندز و بغلان و بدخشان و سیستان و غزنین و کابلستان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم جب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بیت باسپ اندر آمد جهان کد خدای بجنبید چون کوه لشکر ز جای و غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش رسم منغلای پیش رو انشدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزار اشرف شیخ عطام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایدهٔ انعام و احسان تخلی و افر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام متاخم سپهر فیروزه فام برافراخت جهة اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز توقف افتاده در آنولا بایسنقر میرزا از سلطان ری و میرزا رستم از اصفهان و امیر حقانی شاهی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان بارد وی نصرت نشان رسیده بعز ملازمت خاقان جمجاه مشرف فایز گشتند آنگاه لوا نظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر جوانی سلطانیه انداخت

انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر کامگاشتگان اسکندر آنقلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام ریحان با یاران سایه
با آداب نوروز عید قیام نمود و از آنجا به تبریز شتافته شب غازان از پس نزول همایون عزت روضه رضوان گشت و از تبریز بآنچه گذشت رشید فضائل سلیمان
رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکر قیامت اثر بتواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آئین بعقیبه پیما بجلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم
سلطان را باجقان فارس در برانغار جای داد و میرزا با سیقرر با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بقرو جود همایون مزین گردانیده
و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیرشکار مقرر ساخت که نزدیک تغلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بگومک احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول
دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست ع که حیره مانده و در آن دیده الوا الا لصحاء و صباح روز شنبه نهم
جمادی الآخره مذکوره نصبت دو جنبش کینه دراز پای فرق چو ماهی جمله در جوشن شده غرق میدان قتال رسیدند و لواء دران طرفین بباد حمله نیران مقابله آتش تقابل
مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان بیشمشیر زن بلشکر کردان لشکر شکن بر جوانغار خاقان تاخت و برادر اسکندر میرجهانشاه
جدا فضه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بسمت تزلزل پذیرفته و اسکندر با جمعی از برادر مرکب برانگیخته خون بسیاری از پرده لالان
بر خاک خذلان ریخت و از آنجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون بزیر ور
چادر ناهید کز بخت ضربت شمشیر چهر جوانان دمان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد و بهیئت چنین
بود حال ملان تا سپهر بخون شفق لاله گون گردچهر آنگاه هر دو لشکر بمقتضای خود تا قدمه آنشب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه آرامیدند تا آنکه فردا مآل حال
بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ اخضر سپهر اندود آفتاب بر سر کشید و از رماح خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید بهیئت برآمدند بهیئت
صدای نفیر سلامت شد از هر دو مان کوشه گیر خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان و در برابر یکدیگر بهیئت صفوف لشکر پرداخته غریو کوس و سورن زلزله
در کوه و دشت انداخت و حملهٔ مبارزان بهمتمن تن شکاف در صف اعدا افکندن و ای بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت
بوقوع انجامید و امیر اسکندر بکمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون معادت بکوشش بسیار چه سود بوقت استوار خاقان مظفر لوا را دار نماند چاره
و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی عدا آورد بتیر فتح و فیروزی از مطلع تائیدات ربانی طلوع
نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر خباح اقبال گسترد اسکندر چون حال بران منوال و بدو دست از ستیز و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد
و حضرت خاقان سعید بر تسییر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود لشکر بقای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه
فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان به تکاپوئی و شتابان بتوجه نمود تا از رزم صحرای موش رفته رأیات سلطنت ظاهر کرده مراجعت
فرمود از اشرف الفضلاء و ابلغ الفصحاء مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفر آیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بود اند منقول است
که نوبتی متغیر مودند که آنچه از کمال شجاعت و سیالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در مظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده
اگر عشر عشیر آن مسموع عیشه البته بعقل معقول آن بعقل زبان نمی کشاد و بای زآئین ثبات شاه الشجعان خوشتر رخسد بروز بیجاول شکست ایخال نه
کو بهای سلماس بپرس گزارهٔ صد اشرح دهند از دل تنگ و تاریخ ابواقعهٔ عظمی ایمضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد در بای اسکندر ترکمان
چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چو لگر بخت رخشنده تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید در خلال این احوال قاصدان میرزا
الغ بیک کورکان از جانب ماوراء النهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانیدند مضمون آنکه در مغولستان امیران سلطان محمود اغلان و براق اغلان
محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و بهمدران ایام از خراسان یلچی آمده معروض داشت که شاه رخ کان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا
بایقرا و میرزا بدیع الزمان و میرزا غیاث بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان از عالم مجازی انتقال نمود و خاقان سعید حال را استماع خبر فوت دارای بهزاد مداری اظهار ملال
فرموده جهت ترویح روح ایشان بختمات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراء النهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد خان
سلطان محمود اغلان باغی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت کشتی تو کشتند تو را بهر مکافات تا بار دگر کاشته شود انکه ترا کشت ذکر
نهضت رایت ظفر آیات از ظاهر سلماس بصوب قلعهٔ الینجق و مراجعت فرمودن از نواحی آنحضار در ضمان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشور گیر از جانب اسکندر فراغت یافت در سیم محرم الحرام سنه ثلث وثلثین وثمانمائه از طاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ الموت تافت وپس از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصوب نیازشتاب وپیشکش بیرون فرستادند وچون تعلقه ورمتانت با بسکندر برابر است خاقان والا گهر همان قدر از منتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قزاغ معاودت فرموده ودر نوزدهم صفر آن منزل سید مقاتل آنحال امیر ابوسعید بن امیر یوسف بارودی همایون پیوست وبسعادت بساطبوسی مستعار وافتخار عنایت خسروانه شامل حال او گشت وحضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت مملکت آذربایجان را بامیر ابوسعید مفوض گردانیدند ودر پانزدهم ماه مذکور بیت همین طالع سعود وبخت میمون فال نهاد روی سوی مستقر عز وجلال ودر هفتم رمضان السبارک سنه احدی وثلثین وثمانمائه در آن مقام کذا یندوچون هلال شوال سعادت واقبال جمال نمود بآذربایجان رسانیده روز عید پرداخته حکام ولایات فارس وعراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان ومیرزا رستم وامیر غیاث الدین جهانگیر شاهی حضرت اصفهان ارزانی داشت ودوم شوال چتر ظفر مآل بجانب دارالسلطنة هراة درحرکت آمد وهشتم ماه محرم الحرام سنه اربع وثلثین وثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون عشرت افزای مرغزار جنان گشت بیت خسرو حادل چشید وش باتاید همچو خورشید بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموماً واعاظم خراسان خصوصاً مراسم پیشکش ونثار ولوازم تهنیت وتقدیم رسانیدند وبزبان حال وقال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند رباعی

مبارک بادت این تخت همایون ... بدین تخت آی وبنشین بر سر خویش

بادت همه ساله روز عید ... بر تخت سعادت بر سر بخت

وصول رایت شاهی بمستقر جلال بهر مقام که آید بهر کجا که رود معین وحافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنة والخلافة میرزا بایسنقر بقشلاق استرآباد وبیان بعضی دیگر از وقایع وحوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشور گشای بحسب اقتضای مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنقر بهادر فی سنه خمس وثلثین وثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید وامیر علاء الدین علیکه کوتکتاش وامیر محمد صوفی رمضان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند ومیرزا بایسنقر در منتصف صفر سنهٔ مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان معطوف ساخت بعد از قطع منازل وطی مراحل بدار الفتح استرآباد در آمده اطراف آن مملکت را بمین معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت ودر آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر گرت دیگر لشکر تاذر بایجان کشیده ویرا از خود امیر ابوسعید را بقتل رسانیده وچون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنقر متوجه خراسان شده بدیوس پدر بزرگوار مشرف گشت ودر سنهٔ ۸۳۷ پسر اسکندر امیرزاده یار علی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت وشروانشاه امیرزاده را بسند فرستاده بدرگاه عالم پناه فرستاد وحضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در جرگه شاه زادگان جای داد ودر آن اثنا روزی آنحضرت جهة نظاره گهان بر صدر که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود دو نشک چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شده ودر شمال کوه بالیکاه که محل نشک انداختن بود غلبهٔ اخواص وعوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز بر پشته سوار ایستاده تماشا میکرد ناگاه امیرزاده یار علی بمیدان مجمع سپاه وچون او جوانی بود در غایت حسن وصباحت ونهایت جمال وملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظاره گهان رعد داده سر در پی او نهادند وحضرت خاقانی از مشاهده بصورت متغیر گشته پس از انکه بساط بارگاه جهان پناه خراسیده اشارت فرمود تا امیرزاده یار علی را بسند کرده بجانب سمرقند برونده ودر ان سال در دارالملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شده بمیرزا عبد الله موسوم گشت ودر همین سال امیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور کورکان که بعزم مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود وایضاً امیر محمد در قلعهٔ کهنبار بحضرت دعوی خویشی میکرد ودر اوغه هراة بود راه سفر آخرت پیش گرفت وآن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید بمیت تعلق پذیرفت

ذکر شمهٔ از صفات فارسی مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر وبیان رحلت انجناب از عالم فانی در ایام شباب واوان جوانی

میرزا بایسنقر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل وحاوی انواع مکارم وفضایل علو مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن فخار کردندی ورفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالم التجا درکاب سعادت امتیازش غاشیه چاکری بردوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان چنان پرواز

پر و بال اقبال گشود که کبوتر و قمری در آشیانه شاهین بغراغت می غنود و مغام دست تخاذت پرورش آن سان کوهر بار گشت که شعشعه حسن زمین را شعله سپهر برین برافروخت
و در که نشت لمعه از ری ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تاثیرش چون در شب دیجور حوادث طالع کردیدی علمت مصایب نوایب را با ضارت حصول نوادر مآرب مبدول کردانیدی با وجود فر جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بحالت ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضایل مهر در سپیج وقتی از اوقات اهمال انغفال نمینمود و هر دمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهره آمده در آستان کرست آشیانش مجتمع میبودند و بلغار و افر فراست و فصحا رصاحب کیاست از اقطار مصار عراق و فارس و آذربایجان بدرکاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزاده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آنطایفه کرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد به همکی همت بحالش میپرداخت بنیت بود شه چو سلطان با بنیقر بعقل و عدل و احسان دهنور و آن شاهزاده عالیجناب در غفوان اوان شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی و اوقات رندکانی را برای راح ریحانی و باده ارغوانی حرام می پنداشت هر صباح که جام زرکار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار مے خوشکوار طلب میدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام باده نشکسار و رکشتی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود و حرارت شراب لطیف در مزاج شریف بتصرفی تمام کرده سباب مرض قوی کشته استقامت ذات مخجسته صفات روی بانحراف آورد اطبا حاذق و حکمای مدقق هر چند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و انخسرو حشمت آئین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید از این حادثه هایله کاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان باغ سفید که مسکن شاهزاده مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام نعشش را در باغ بر بخش مغفرت مآب نماز گذارده حضرت خاقانی بماتم توقف نموده امرا عظام و ارکان ایام بوت را برداشتند و بدر سه شرفیه مهد علیا کوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامه و کافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنکدلی و اندوه نمونه فزع اکبر و صیحه صبح محشر ظاهر مینمود تا چهل روز بهر روز حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسه شرفیه مجتمع بختمات کلام ملک علام میپرداختند و امرا عظام و خدام بارکاه بهرام احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوا محظوظ و بهره ور میساختند بعد از ان پادشاه وافر احسان خلایق را از جامه کبود و سیاه و سوکواری بیرون آورد و بتغییر لباس امر فرموده دست در جیب متین صبر و شکیبائی زد و چون از بحر محنت بمر قند رسید میرزا الغ بیک کورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هرات شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرکوار را دریافته چراحت آن مصیبت تازه کشت و نوبت دیکر ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در کذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همکنان شکیبائی یافته سباط تعزیت را در نوشتند و حکام و ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول کشتند ع آئین جهان همیشه بود است چنین مدت حیات میرزا بیستکری و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلای وقت این ابیات در تاریخ وفاتش نظم نمود نظم سلطان سعید بایسنقر سحرم کفتا که کبو با بل عالم اجرم من فحم و تاریخ وفاتم این است بادا بجنان شهر دراز اندرم امیرزا بایسنقر سه پسر یادکار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید منصب اورا بامیرزا علاء الدوله تفویض نموده جهة میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مراسوم یعنین فرمود

کشتار در بیان مهضت لوای مظفر پیکر بجانب آذربیجان جهة دفع شر شکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانه غدار و مصایب سپهر ستمکار

در اوایل سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه از انهاء امیر خلیل الله شروانی بسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ کردیده و بتخریب قلاع و بلاد شروان را پیش نهاد همت کردانیده بنابران خاقان سعادت نشان بار دیکر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفتح آن عزیمت ترغیب مینمودند تا امیر جلال الدین فیروز شاه در خلوتی معروض داشت که چون مسال میرزا بایسنقر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهة صفوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنست که سفر آذربایجان با مضار سد و این سخن در ضمیر خسرو کشور کیر جای کرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر قرا شیخ بحکومت دار السلطنه

براءه مقرر گشته امیر علی ثقاتی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام حضرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در اصفهان حمایت بجانی از مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنار راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت مینمود و مجاوران مزارات و فقرا را بالصلات و صدقات نواخته از روی عنایت اکابر عباد و زهاد را استمداد میفرمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت بجهت زمستان از سرما و برف و باران بر تبه انجامید که حرکت از انجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و ارکان دولت بوریا ها ساخته و در آن ولایت طرح نشاط انداخته و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان بازگذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آذربایجان روی بخدمت شهریار ملک اقتدار آورده و امیر خلیل الله شروانی نیز شرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و معاودت آنحال امیر جهانشاه بن قرا یوسف بر سبیل سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بنهایت گشت و در اثنار این اوقات میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضهٔ دست داد که هرچند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزاده سعید از قفس قالب بآشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و مرعیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان و انشور از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و در کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامهٔ بیمثیل او بامل عامه هر کرخیان تالیفی در سلک انشا نکشیده بمین التفات الحسنی و فرخنده صفات بعرصهٔ ظهور رسیده و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی الیزدی را بسبب تصنیف آن نسخهٔ شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانیده که صیت آن باطراف آفاق مشهور گردید لعصته چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تایید بحضرت خاقان سعید شهید رسید از شدت اندوه حزن صبر و شکیبائی از آن مهر سپهر کشورستانی را محترق گردانیده و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بقضا رضا داده و وقت بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و خیرات کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبد الله نوشته سر انجام امور ملک و مال و ولایت را بشیخ محب الدین ابو الخیر تفویض نمود و بعد از وفات امیرزاده قرا عثمان بن امیرزاده علی بن امیرزاده عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده دبلوکات هراة طاعون عظیم روی نمود بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت اتحال بمرتبه بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و اخبار صعوبت هر چه تمامتر متعاقب و متواتر باردوی همایون میرسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسد کسی آن را مطالعه ننماید و همچنان سربسته نواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبهٔ اوکان بنا بر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نموده و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده راه اوکان را بسپرش سید یوسف خواجه برسم سوگواری غنایت فرمود

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر بآذربایجان

چون چمنستان خورشید از طول مکث درندستان خانهٔ حوت ملول شد موجه منزل بهرام گردید و لشکر گران از علیقه سیاه موج غریت هزیمت نموده نسیم فرودین روحی تازه بقالب نبات نبات و مید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمد و فارس مضمار تهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم یغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون با تمکن ملی مسافت فرموده مرغزار اوجان از یمن مقدم مجنبت صفات نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف بتبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرمود و آنحضرت تابستان و میرماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب قراباغ آران توجه نمود اما امیرزاده محمد جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا آذربایجان عنان گران باز نگشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل مصاحبت انتخاب کرده کریمهٔ از محدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان آن ملتمس را اجابت نموده زهرهٔ برج امارت قرین و ذری سپهر سلطنت گردانید

چهارم نسخه

گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه ثلثمائه ملتمس عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون اخبر عرض حضرت خاقان سعید رسید و لد رشید از تحتین بسیار فرمود و براجعت امر نمود و شاه زاده بجذمت پدر بزرگوار باز گشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و همدران ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی بورست قشلاق از پرتو هاجه رایت خاقانی بغیرت بروج آسمانی مایل و از آن منزل حسرو عادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشدالدین حسین کاروانی را برسم رسالت بروم فرستاد و بپادشاه آمد یار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون معترض مملکت آذربایجان می شود و چون جریدهٔ معضور رفع او می کردند فرار بر قرار اختیار نمیاید لاجرم لایق آنکه اگر الیچیان آستان نماید ملازمان او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رایات آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند

گفتار در بیان معاودت رایات ظفرپناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه

نظم

چون باد بهار نیز جولانگه خواست — از سبزه و گل جهان بیاراست شد برج حمل چو چهر گلشن — از پرتو آفتاب روشن

خاقان سعید در بیست و نهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ آران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرح انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان باد قضیهٔ اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده چشمهای حسرو انه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشور گیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دارالسلطنه تبریز معطوف ساخت و دوم ربیع الآخر سنهٔ اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال مستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت ده سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و ثنا قیام نمودند و آنحضرت همه را بوا جبی نواخته روی بمهمید بساط عدالت آورد و در رعایت خاطر رعایا و رفاهیت کافهٔ برایا بر شیوهٔ مبالغه نمود که مزیدی بر آن بصور تتوان کرد و همدران ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی از سفر روم باز گردید و نخستین بحضرت آمد که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد ازین وقایع چند سال خاقان سعید در متزلات و ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده بمیامن همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهان بانی طایر و ساغر مالا مال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر و هم لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر برادر خود

از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوب ترین همگنان بدرگه سلطان بود و لیلی لعب داشت تعلق و تعشق میورزید و دران اوان که خاقان عالی مکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بعلقهٔ التجی رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بد مزاجی کرد چنانکه شما بچه جهت ساوری و پیشکش برای مولانا حاجی میرزا شاه رخ فرستاده بودید قباد و لیلی هرچند با قامت عذر های معقول بیان میکنند معقول نمی افتاد و ایشان را بقتل تهدید مینماید ناچار قباد و لیلی بقصد خود شدند که اسکندر را بتعشق بیاورند و او را بیارگاه برده بایکدیگر شرط مشورت بجای آورده بعقد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود زنبار با بالا کشید و قباد بیام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب در آمده مقصود را مقتدی قتل او میکانیست زبان بشکایت قباد در آورد و او آن پسر بد اختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن الچی چکتو قا نام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع مشهور عوام

در وقتی که سلطنت مملکت مصر متعلق بملک اشرف کرفته بود مبسر آخورش چقماق بیک با سعادت بخت بیدار بشی در خواب دید که حضرت شاه زمان او را بر داشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و ابتهاج بحالت غیظه و انبساط آمده چون کل از نسیم سحری شکفته شود و با یالت مملکت مصر امید وار گشته خاطر بران قرار داد که هر گاه غنچهٔ مراد او در چمن اقبال بر پرتو انوار یزدی عز و جل بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظما را مر اچقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود که میرآخور قایم مقام پادشاه کرده او را بر سریر پادشاهی و سروری نشانده الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بسلطنتش نهادند چون چقماق بیک در ملک داری متمکن گشت بنا بر معتقدات مذکور چکتو قا را که در سلک خواص مراتب منتظم بود با تبرکات لایقه و تشریفات

جهة تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شبهة خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و چیکتو قا در شهور سنة ثلث و اربعین و ثمانمائة بدار السلطنة هراة رسیده بعد از سه روز بوسیلهٔ امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان کردون غلام یافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر را روی پرسید و اظهار محبت نمود فرمود و جهة او در دست راست در جرگهٔ نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و در اثر و نشانی عظیم ترتیب کرده بودند اکثر ظروف و اوانی که بمجلس همایون درآورده بودند مجسم از طلا و احمر بود و بدر و کوهر مرصع داشت و چیکتو قا بعد از اکل طعام مسوغی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاه را در کان عظام و امراء ذوی الاحترام نوبت اول و اعلی داده و اسپان تازی نژاد با زینهای زرکار و ملبع شاهوار جهة او فرستادند و در آن اثنا چیکتو قا بموقف عرض رسانید

کرسیلقان

چقماق پنج کتاب معتبر از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تا ولایت حجة اهل سنت و جماعت مؤلف شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و بالجمله مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده بسلیم چیکتو قا فرمودند و در وقتی که چیکتو قا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهة سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و سیلاکات حسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کیکی یا لمغ انعام نمود و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در هر پنج سنه مذکور چیکتو قا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر اعیه داشت که بر اصفهان و شیراز و یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید مسرعان آن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت ایلچی بشهر آیین نهند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کیکی یا لمغ بادر سانند و در این سال و اسب بمقال امیرزاده علاء الدوله را در شب چهارشنبه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت و جهة ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شود و شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و همدرین سال امیر قربان شیخ که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار او در خیابان هراة مدرسهٔ تکلف موجود است و بسر توده مآثر محرابین اجر اضیاء الدین محمود زرقة الله علماً نافعاً و از آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائة امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود و در کنید مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته معمار رحمت اوست مدفون گشت آثار خیر امیر علیکه ربا علی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و نهایت که سنین هجری بسبع و تسعین و ثمانمائة رسیده اکثر مهمات الفقه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این مقطعه را در تاریخ و فاتش نظم نمود مقطعه میرود یا دل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان شاه رخ سلطان لدیکت رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملکت زان شود تاریخ فوتت رحمة الله علیکت و بهم در سنهٔ مذکوره خجسته بناء بنا فرموده ۳ بنیاد سلطنة هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در عرگاه از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیکتو قا نزد سلطان چقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته معاودت این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر او علان که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا پیر محمد بن امیر تیمور کورکان مسرور میرزا اسکندر و میرزا ابا بکر از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا مذکور خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا اسپور غمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بریاض آنجهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزئین موجود است و مدفن آن خاتون محترمه کنید همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفاء و حمام ساخت و در نه فرسخی هراة در میان دره نکی و چهل دختران ربا علی وسیع طرح انداخت درین سنوات بواسطهٔ توارد فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت نکرده و التوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء و یختار

در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشاپور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق جهة تشیید قواعد سلطنة و سهر یاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائة ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری و فرمان برداری سلوک می نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاد چون از پیاه

از سپاه و ستمدار را تا حدود دری روان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان سعید کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸۴۶ متوجه دفع شر مخالفان بداختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور بر تربت از بهر حضور در گذشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان بخدمت آستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذارم و مقابله فوجی از سپاه بحضرت پناه را پیش نهاد همت کردانم اگر غرض همایون اقتضاء و متابعت است بنده و خدمتگارم و اگر میل و لایت و مملکت است بهر کس فرمان شود میسپارم امرا عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزبان حسن متعال پایه چشم خاقان سعید و خصال ستظهی گردانیدند و در باب تعیین جاگی که ضبط بلاد عراق تواند نمود و شرایط مشورت تبعدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروز شاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراة رسیده فرمود که در باب تخته قرون بر سر تربت حضرت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن شاهزاده جوان بخت را در آن ممالک برافراشتند بنا بر علی هذا خاقان معظم لو احکومت و لایت سلطانیه و قزوین و ری و قم تا آن درتی برج کشور ستانی ارزانی فرمود و گوش شاهزاده را بدر رضایح سود مند زینت داده شرف حضت عنایت خود دا امیر جلال الدین فیروز شاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام رفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بقصد رسید نواع عدل و احسان بر افراشت مردم اسپارا اطراف بلاد و امصار روی بدرگاه شاهزاده آوردند و سروران کردن کش و لشکر کشان رستم وش در سلک سایر حشام شرف انتظام یافته خاک قدم همایونش را توتیا ابصر کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجهة بعضی از اهل تمول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هراة رسیده خاقان عیت پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سپور خال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بحاری بضبط ولایاتی که از شاهزاده باز ستدند متعین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان را بیاع کرعی بود قلم بیان خواهد کرد

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروز شاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید میمود و روز بروز تهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا حیث الاستقلال بنام تمام مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار او رد و می شایسته تکلف و تحوزی آن دودمان همچون سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سر انجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب و لازم میشناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصا لله تعالی پیوسته همت عالی همت مصروف میداشت و در درون پرون دار السلطنه هراة و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و ارباطه و حیاض بنیاد و نهاده باتمام رسانید و باقامت نقاع و قری بسیار را تقاع آن بقاع را معمور و آباد ان گردانید هر کس از خفار روزگار روآسیب زمانه ستمکار مضطر شده و دست امید در دامن عاطفتش زد اگر چه پای خیانه تهی از زر و دینار بود چون پای در دولت سرای او نهاد مانند گل حبیب و دامن او از زر تمام عیار پشه عیت در بر اگر دست تو یک خانه صیت نهند دست تهی بر ون نکند هرگز از خیار و بعد از فوت امیر جلیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروز شاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت را در پیچ امرا امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را آنجناب بمهمی تعیین می نمود بیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و همچنین بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد تا چون از نوعیان و دیگری بود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون او نمی ساخت و در شش سبع و ار بعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروز شاه امیر عماد الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال نخ مقرر گردانیدند و چنانکه از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود بجائی نرسید و بکراهیت تمام بموجب فرمود امیر سید علی مقام متوجه قبة الاسلام گشت حضرت خاقان سعید در وقت حضت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آنولا از دیلی از راه بنج بهراة آورده بودند چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروز شاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضا سید عماد الدین بافراغ محاسبات سه ساله سرکار بنج مامور گشت و چون در آنسال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بنج بود حضرت خاقان سعید میفرمود

کرد در اموال آن ولایت فوت و فروگذاشت بسیار واقع است و اگر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد و سید علیخواند که بی مدد آن مهم را فیصل داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که جهات قبة الاسلام بلخ را بحضور و عبور فرزندی میرزا محمد جوکی تحقیق نماید و حال آنکه شاه زاده را بسابقت ماجرا بات منقلبت سود مزاج تمام موضع وای بر حال کسی که کشش غم کند غمخوار کی القصه چون سید علاء الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر بتحقیق معاملات و افراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت کردانید و بتصرف و تقصیر بسیار متوجه و کلا امیر فیروزشاه شده در آن باب فتوری منقح ترتیب داد و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در شهور سنه مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسر حد اعتلال رسید و ضعف قوت کرفته قوی بغایت ضعیف گشت و انخبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح آن در تحریر بیان و امداد قلم و مداد تقریر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطباء مسیحا دم و حکما خضر مقدم جمع آورده در ازالهٔ علت و استرداد صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه شغافی مبذول داشتند و در درویشان و کوشه نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء دارای فیاض البرکات حسن توفیق را مسألت نمودند و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و از دیار و امرض روی در انحطاط نهاد و مزاج بفوز الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد و الحمد لله تعالی الکبیر و الصلوة علی النبی البشیر النذیر **ذکر حامه پوشیان خانه کعبه معظمه زادها الله تعظیماً و تکریماً و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی** در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد رمزی را بصر فرستاده بود تا از ملوک اطراف بهر سلطان چقماق استجازه نماید که خانه کعبه را جامه پوشانده و سید بآن ولایت شتافته واز پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود و بنیاد این دین اوان که ذات شریف خاقانی از شغافخانه لطف سبحانی شربت صحت چشید تصمیم بعزیمت فرموده شیخ نورالدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانیدند که عازم بیت الله شده بلوازم انکار پردازند حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جاهمائی را که در دارالعباده یزد مرتب بوده بهراه آورده بودند برداشته ردی براه نهادند و چون بمملکت شام و رامند امراء و اعیان آن بلدان بنسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت تقدیم رسانیدند و بعد از وصول بمصر سلطان چقماق جمعی از معتمدان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگوار را باعزاز و احترام تمام شهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانیدند و از احوال خاقان سعید پرسیدند و بعد از چند روز اسباب سفر مهما بغایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف حضرت اندرائی داشت چون بحجاز رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام مستعد یافته بانجام شتافتند و حکام و حداة مطاف علوفات انام خانه حضرت ملک علام جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و خدمت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز را طی فرموده در ولایت السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز یافتند گذشته کیفیت حالات بعرض رسانیدند و در نسخه مذکور یعنی ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایه سریر اعلی آمده سید علاء الدین محمود و جناب یزدی را همراه آورد و تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از اول وجهات آن مهم کار مسلحهای کلی سزاکر بیان افزار و وکلا امیر فیروزشاه برجی اورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آنچنان پرداخت امیر فیروزشاه را کجا نجا طرح میرسید که امثال این مقال با وی توان گفت بنابر آن تغیر گشته برخواست و دست بر دامن زده از مجلس بحالوین سرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از نا امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر ها بدین حضور نکرده بود که چه بتصرف اموال بلخ و کلا منتسبان او را باز خواستی کنیم اگر بودی چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس سرون روند مبارکشان باد والا باید که از غضب پادشاهی بر حذر باید و امیر فیروزشاه از این مقام استشمام رایحهٔ انعقام نموده از حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه بر خاطر بر وزات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تعهد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود مدفن گنبد مدرسه که در ظاهر دارالسلطنه هراة نزدیک بمقابر سلاطین عهد علیا کوهرشاد آغا بنا نموده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تائید متاسف گردید

گردید و منصب وزارت ابو الولدار بر شدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانیدند و همدرین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید جهرزد و در غایت اختیار و در آن کار دخل کرد

ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی در جبین همین او معاینه می نمود و سفیر تر بش خون از دیده سپهر گشادی و حسام انتقامش دماغ حسرت بر دل هزاران نهادی و آنجناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر میبرد و آنحضرت بواسطه نامداری لوازم اشفاق بجای می آورد اما با نوعی عظمی که هر شاه و آغا مزاج شریف خاقانی را بکمال خود می گذاشت و پیوسته در رکاب قبای عمال شاه زاده سخنان بعرض میرسانیدند لاجرم پادشاه چشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه مهارت و زیرکانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می گذرانیدند بنابرین معتمد لشکر خون و اندوه بر شهرستان بدن شاه زاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود اینحال از غایت غیرت خود را نمی انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان میگردید تا شهور سنه ثمان و ثمانمائه بنواحی سرخس مزرع روحش از قفس قالب پرواز کرد و باعند لیبان جنان قدس در مسار شد حضرت خاقان سعید از استماع آنواقعه بایه غایت مضطرب گشت و اخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاه زاده را از سرخس بهراه آورده در گنبد مدرسه مهد علیا که هر شاه آغا در جوار برادرش میرزا بایسنقر دفن نمودند و امرا و عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که پسور غالش بود درمیان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر قسمت نمودند

کفار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد بن بفرمانفرمای آفاق و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق مورخان سپندیده اخلاق و مستحزان موفور لاستحقاق صحایف اوراق باین نقوش آراسته اند که چون فارس مضمار جولان سلطان محمد بن بایسنقر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه شاه زاده عالی مقدار جمع آمدند و مدخل آنحضرت در یاد لی بحر جبش و فاکر دنیا بر آن بعضی از ردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بر رتبه ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلده اصفهان و شیراز را تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آنزمان حکومت اصفهان بامیر سعادت خاوند شاه میداشت و میرزا عبد الله و لد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیز ان عراق را قبول نموده بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را که فرقه مقیده محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و بورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت در دار شیراز را مضبوط و محفوظ گردانیده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون آنخبر سمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود ظهور آمارات نحافت و وفور ضعف شیخوخت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا کوهر شاد آغا در شهور هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتماجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس را بشیخ ابو الفضل و لد امیر علیکه کوتکاش و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه حسب الحکم رسیم منقلا بشیراز روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقق اینخبر ترک محاصره شیراز داده روی توجه بجانب اصفهان نهاد و خاقان سرافراز فرزند شاه زاده را معلوم نموده از منزل کمندان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذه و معاتبه کردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر اقوام حالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهة مصاحبت میرزا سلطان محمد کرخانه گذاشت و بنا بر آن که حضرت خاقانی نشنیده بود که تو بتی خدمت مولوی بر شاه زاده میخواند که طبیعت چرخست پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت خود با جوان دهد و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه اینجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجای گفتی که من باینجانب نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی گفتم بلکه بعضی عرضه میداشتم زیرا که شاه زاده نهالی است خجسته ظلال رجوع بار و دولت و اقبال بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق جمعیت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در رخ طلعت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنا بر مصلحت وقت

میرزا محمد جوکی بهادر ۳

سکندر ۳

معارض انجناب شده سخنان خیوشت آمیز بزبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا را بشاه زاده سپرد و انحضرت خبا شتاب الیه خفیه بجانب دار السلطنه هراة کوچ فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در سناوند قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت کرامرا عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروز شاه زد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاه زاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جهانمدار کورکانیه واکر اصلاح ایشان را بسمع قبول اصغا ننماید او را بزجر و تکلیف بملازمت رسانند و امرا متعاقبت یکدیگر بدانجانب روان شده شیخ ابو الفضل بیشتر از رفقا بخدمت میرزا سلطان محمد رسیده سخنان شفقانه بعرض رسانیده انحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل کردانیدند آنکاه در آن ثناصوری دست داد که هر کس را در دوی همایون بود در دوی بطری نهاد

کفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

حکم نافذ کل من علیها فان مقتضا ایست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم خجسته خورشیدیکه سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست ع از پیم زوال رعشه دارد بست

رباعی

خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نکین
هر روز کمال و روز لست قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین

سپهر بهرام که حصار نیلکون بیجم خانه عزت و اقبال اوست ع از دو بیم و بال بقرار نیست ۱۲

تقریب این تشبیب آنکه در آنولا که بمیمن دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون عبرت کارکاه کردون بود ناکاه تبقدیر یزدان متعال صورت عین الکمال جلوه نمود خدنک بلا از شست جفا نکشود بتعیین نبوده قعه جان سوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحبقران بود کاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول فوروزدین ماه جلالی طالع سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان بکیران بدامنظر الغطاف داد و در اثنای سیر ستری که مرکوب آن شهسوار میدان بادپائی بود آغاز سرکشی کرده قوت ماسکه بامساک عنان و فاننمود ناچار آن اژدر فرود آمده مخفه نشست و همان لحظه در معده بریشه مستولی ذات فایض البرکات کشت که کار زندکانی بر پیر و کبیر و برنا و پیر دشوار کردانید و بطبق آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بارکاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت کردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس در ریاض انس مأوی کزید بمثنوی

دلا نیست دایم بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات

رسد تخت و بخت ار بأوج کمال چو خورشید تابنده باید زوال

بیا تا بکوییم آوازی که جمشید کی بود و کاووس کی

و در آن روز محنت اندوز از شاه زادکان کیتی افروز غیر میرزا ابو القاسم بابر و لد میرزا بایسنغر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانکیر بهره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امرا عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که سلطان زد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه امرا روز و آن شب حقیقت انواقعه ربیب مخفی ماند مهد علیا کوهر شاد آغا جه ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک کورکان معتمدی میرزا عبد اللطیف فرستاد و پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب انکه تو خلایق توشکیری نمود نکذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او پسند و لداشته از برانغار بپای طوق مظفر شعار شتافت صباح روز دیکر که از بهوان انواقعه مخت اثر خسرو خاور کریبان افق چاک زد و جهته سوکواری حضرت شهریاری لباس نیلکون کردون در بر افکنده بیغ افغان بجهانیان رسید صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم اضعر ظاهر کشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در کذشت ماه رویان پلاس شبرنک پوشیدند و روز آن بود و سلسله موبان رخسار خورشید آسا خراشیدند و مناسب چنان میمنود و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر بفوجی از اصحاب تهور کهصوصا او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم انطرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاه زاده در اردو بازار که در ربکذر واقع بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در میحان آمده غوغای عام برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار کشته و در کردار دو تا خته چند کس را سیاست فرمود و باب تبیغ انتشار کردانید آن آشوب را تسکین داده دو سه روز در رعایت سعی و اهتمام بدار ای رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهة اعلام انواقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرکوار فرستاد و در بیستم نفس مغفرت مآب را در مخفه نهاده و از برزم قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر و جاهل سمیع شاه زاده رسانیدند که مهد علیا کوهر شاد آغا بالمرا ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارند و شاه زاده از نشاء جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را بنسبت بامیرزا علاء الدوله میدانست

انیس‌الملک را مأمور کرده بسیان خوارزمی همسان در سلخ ذی‌حجه مذکوره جهات مهد علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از هر گونه آزار و ایذا فرمود و از اینجناب مقرب حضرت سلطانی امیر نظام‌الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبداللطیف در مهد اسباب حشمت مهد علیا مآب میرزا مبالغه نموده که چون کوچ و قشلاق انجناب بالاغی نیافت که سوار شود یا عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در انحال یکی از نوکران امرا بر الاغ سیده سپ خویش پیش کشید یا مهد علیا سوار شده و چون میرزا عبداللطیف بدامغان رسید داروغه آنشهر بحکم حسبه اظهار مخالفت نموده بشاه زاده بعد از محاربه و مخاصمه قشر شهر را گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبداللطیف از دامغان ببسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابا بسنداغا امیر سبزوار که بجرجان شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم التصوب شده و باقتح عزیمت نموده اردوی نصرتشعار بصوب سبزوار در حرکت آمد در اثنای راه خبر رسید که امیر سلطان شاه و الاس با دیگر امراء که بار دوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت مکرا میر شیخ ابوالفضل که بهم آنجا توقف فرموده و امیر نظام‌الدین احمد فیروزشاه که از راه ترشیز همراه شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبداللطیف از سبزوار بنیشابور حرامیده و در آن بلده شنیدند که میرزا اعلاء‌الدوله ابواب خزاین کشاده وزر و افر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده‌اند شاه زاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرموده و در نهایت غفلت سلوک می‌کرد تا صورت کرشماری دوروی نمود تفصیل این اجمال آنکه همدران روز که در مملکت ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا کوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراه فرستاد و کیفیت حال اعلام داد میرزا اعلاء‌الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله‌گون روان ساخت و امراء و ارکان دولت را در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و بوسیله فرستادن تحف گرامی ستر رضا خاطر شریف عالم مزبور کوشد و فرمایند اما بعد از آنکه از جانب اردوی گیهان پوی خبر رسید که میرزا عبداللطیف بنسبت مهد علیا کوهرشاد آغا شیوه بیحرمتی ورزیده میرزا اعلاء‌الدوله را آشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نموده و بقلعه غیاث‌الدین حرامیده ابواب خزاین برگشود و چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که پیش از آن در کمان امکان نمیگنجید آنگاه میرزا صالح و کدخدا محمد شیرازی را با امیر اویس خان و احمد خان جمعی از منشاء سپاه بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر پیشدستی اردوی شاه زاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بقصد نیشاپور اطلاع کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر بیک ناگاه در قول میرزا عبداللطیف تاخته مهد علیا و امراء ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن با وج این نیلگون فلک رسانیدند میرزا عبداللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متشتته گشته از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته حملهای پیاپی کرد و سر کردن کشان را چون کوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد در آن اثنا شبدیز تیز رفتارش سر در آمد و از نشیب زمین بر روی زمین افتاد مرادمخالفان برآمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند کردانیده قول شاه زاده را غارت کردند بنحوی که همگی تا بگردنای انگشتری جهان را دگرگون مشهود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت بعضی معتمدان مهد علیا کوهرشاد آغا عازم همراه گشتند و میرزا اعلاء‌الدوله تا سعدآباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده دیدار رتبه عفت دثار روشن کردانیده و در مجلس انجناب و گرفتاری میرزا عبداللطیف لوازم محامد آلهی تقدیم رسانیده و بر تخت بخت و دولت مکان نشسته و اطراف بارگاه را بخبر وحی آیاسته با حضار میرزا عبداللطیف فرمان فرمود و فرمان بران شاه زاده را مانند گناه کاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند میرزا اعلاء‌الدوله بعز رسوخ فوز و افتخاطب ساخته گفت بنسبت والده خود چرا بچه‌سی گردی میرزا عبداللطیف جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا اعلاء‌الدوله جریده جریمه عفو او را برقم عفو مرقوم گردانیده و حرکاتی خاص جبهه او تعیین نموده و برای هر استش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار السلطنه هراة شتافته شاه زاده را در قلعه اختیار‌الدین مقید و محبوس ساخت و حسب‌الطلب خاقان عالی کهرا در مدرسه مهد علیا کوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز بمحادثات کلام و اطلاع خواص و عوام خاطر را تسلی داد حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ کورکان میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنغر میرزا اسپور غمش میرزا انجو جوکی جان اوغلان بابردی جان اوغلان و بابردی در صفر سن روی بعالم آخرت آوردند و میرزا ابراهیم سلطان

و میرزا میرانشاه و میرزا ابوبکر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند و از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاه زاده در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز حکومت مینمود و میرزا میرانشاه غیاث و دو پسر دیگر داشته و میرزا سلطان سعود و میرزا فرخ جاه با میرزا بایسنقر سه پسر داشت میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابراهیم و میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود و میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر دو خواهر خاقان مغفرت نشان در نکاح بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا میرانشاه و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

چنانچه از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین عبدالمجید بن مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان علی مرتبت منصب صدارت رسیده و در باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و ارباب و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام تقدیم رسانیدند مولانا لطف الله بر سایر رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب اسباب فاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت و وفات مولانا لطف الله در شهور سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و آنا ما نقصد فضیلت شعار مدرسه ایست که در ظاهر هراة نزدیک بمزار پیر محرک خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان بیمر قند اعتبار تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط و اتفاق کرده اقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمیفرمود تا آخر ایام حیات ثنایی بفیضان بکمال جاه و جلالش را دنیافت و در زیر پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار پیشتر از پیشتر روحیات احوال انتخاب عیاف انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم غفار در شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا عبدالمجید و له مولانا قطب الدین قزوینی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبدالمجید در زمان سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سر انجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط اهتمام بجای می آورد و مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در رعایت اجتناب و احتیاط بر اسم آن مرخطیر قیام مینمود و چون حضرت خاقان تعالم جاودانی انتقال فرمود و سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از رعایت علو همت دیگر بر امین درگاه سلاطین عالیجاه نگردید و هر چند میرزا ابوالقاسم و میرزا سلطان ابوسعید انجناب را تکلیف قبول منصب مورونی نمودند بجائی نرسید فعاش حمیدا و مات سعیدا در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هفتاد و هفت سال و آثار آنجناب مسجد ایست که درون بلده هراة در دو است تعمیر فرموده بقبله مدینه اتا حال

ذکر شمه از احوال وزراء خاقان مغفرت انتما

وزراء خاقان مظفر لوا بر این موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة و المدد

از سیاق اوراق سابقه و فروع ابواب متناسقه خاطر آگاه یافته و پرتو شعور بر این معرفه نافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار همنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود کاهی باستقلال و کابی بشرکت بمنصب وزارت سرفراز بودند در اواخر سنه عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال بدیضا نمودند آن دو وزیر صایب تدبیر موشیه بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاج میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطر حق سترشان میزدودند و چون خواجه داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانیده انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عزت و خرسندی تافت و در آن اوقات در اطراف و ولایات بقاع نفاع بنا نهاد و قری معموره و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز کشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر و کرفاری میرزا عبداللطیف بدار السلطنه هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر مقتدای امرا و وزارت گردید و تا زمان استیلاء میرزا الغ بیک گورکان بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و احتشام روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم

بیاض ۲ صفحه
نسخه
عبدالمجید
۲ جلال الدین
۳ جلال الدین
۴ ارجان قانی
۵ بیاض ۲ صفحه
نسخه
که در دو جا
فرزند قلیج
دولات
۶ روزگار

درین مقام خامهٔ خوشخرام از شرح تفصیل آن درگذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بمناسبت ذکر و علو قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استثنا داشت و انتخاب در ماه صفر ۸۳۳ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شده رایت تصفت برافراشت در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بخانهٔ مهمی بخانهٔ مولانا مصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی میدارد و خباب مولانا چند طبق تمام بدینه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به مولانا مصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در آن اثنا دست خواجه بطبقی خورده مقداری شوربا بر دستار خوان ریخت روز دیگر مولانا مصیح دیوان بیقی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانهٔ ما آمده بودند دستار خوان چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در ان آش قدر روغن نبود که بر بخیهٔ آن دستار خوان چرب شود و فات خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان ۸۳۹ در قراباغ ازان اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد بعنفش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض آثار پیر هرات خواجه ابو الولید احمد بخاک سپرد امیر علاء الدین شقائی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک و قرین میبود و میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک ازان دو وزیر سخن بصرف و تقصیر شریک خود در بعرض صاحب تاج و سریر رسانیدند و الحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید تا حال آنکه خواجه غیاث الدین پیر احمد قریهٔ یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بخرقهٔ پیری بصفی الدین ولد خواجه عبد القادر گوینده که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون بسنت با مراوارکان دولت مطایبه مینمود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت تو قیر آن را دانسته بخست تحقیق محصول قریهٔ یحیی آباد پرداخته در قریهٔ مذکور صفی الدین آن وزیر زمان را بخانهٔ خود فرود آورد و آغاز ضیافت کرده چند قسم مفرح که یکبار آن بسکرات و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت یکبار که نبک داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این نبک و هیچ مخدری ندارد و اشارت بطرفی کرد که نداشت و موازی یک دو جوز ازان برگرفت و بخورد و بدیارین خاطر امیر علی طمأنینه تمام پیدا کرد و مجون کاربرد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر دفترها و صفی الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانیده و عرض کرد که وزیر ما که عتقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده ابدا اول بر غبه که من فقیر مسافر آمده مقدار نبک تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را میسر بدستبته میشود پادشاه بادین و داد از وقوع این مقدمه متعجب گردیده معتمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهدهٔ حال امیر نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته و امیر علی را بشیوه یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نایرهٔ غضب پادشاه زبانه اشتعال یافته احتجاجی بطلب او ارسال داشت و احتجاجی در قریهٔ یحیی آباد در حالتی که کلمه لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می آمد او را بر اسب نشانده بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند و امیر علی مخاطب و معاتب گشته و مبلغی بر سم جریمه جواب گفته بغایت ابی الاعتبار و بی اعتبار شد و بعد ازین واقعه در تفصیل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت پرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان درمی آید که در چهارشنبهٔ آخر صفر سنهٔ هشتصد و چهل و پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمیع وجوه ولایت جام بمخیم اعلی بعرض خاقان عالمیان مقام میرسانیدند خواجه شمس الدین علی را بحکم که بر ضبط اموال و ولایت مذکور اطلاع داشت پیش آمد و ثمرهٔ ازان معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال امتعه و اضاع را استفسار فرموده خواجه شمس الدین علی تقریر دلپذیر کیفیت وقایع که معلوم نموده بود باز گفت و عرض نمود که با امیر علی شقائی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروز شاه تحقیق تهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمد و در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر را بر امیر علی شقائی ثابت کرد و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم غزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی بالبعه بعد از غزل امیر علی شقائی در شنهٔ ۸ بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ زادگان سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و بموسیقی همت بر تربیت و رعایت اهل علم و دریایت می گماشت و چون بنصب خواجه شمس الدین علی آنهنصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متأثر گشت و سه چهار روز در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایهٔ سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون

آن کتابها بعرض رسانیده و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد و هر چند وقوع این حالت ضمیمه کدورت خاطر خطیر وزارت مآب گشت اما از غضب حضرت شاه رخی برسیده آن نشانها را مهر نمود و روز دیگر دیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی همنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعه نابهٔ آنحضرت اتفاق افتاد و از رده ی همایون کریخته بوطن خویش رفت مآل حالش بوضوح نپیوست

بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل

رضمایر اولی البصایر مخفی و مستور نخواهد بود که تا ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و منصفت آن پادشاه صاحب تائید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران بسیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت منشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند و بیان حالات مجموع آنطایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از حال مشاهیر آنطبقهٔ عظیم الشان می آراید و بر کسی از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می نماید

خواجه محمد پارسا ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت خواجه ازاو ولاد عبد الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما متوجه گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن شهر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که پای از آنکه در عماری نشیند طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینهٔ طیبه طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روی اصحاب را طلبیده و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را علی کرد اند که بسم الله الرحمن الرحیم جاء نی سید الطائفهٔ الجنید قدس الله سره فی صحوه یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجه سنهٔ اثنی وعشرین و ثمانمائه عند انصرافنا من مکة المبارکة زاد ها الله تعالی تکریما ونحن نسیر مع الرکب وانا بین النوم والیقظ فقال لی فی زیارة و بشارة العصة مقبول فحفظت هذا الکلمة و سررت بها ثم استیقظت من الحالت والواقعة بین النوم والیقظة والحمد لله علی ذلک والانجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین قتاری و اهل قافله بر او نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسدش را بخاک سپردند از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است و در آن بسیاری از مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم مطلعت الشمس والقمر اندراج یافته آما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات کرده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهة تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا نامهٔ

شجرهٔ وی خواجه حافظ الدین ابو نصر پارسا که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده و رنفی وجود مثل موجود کار او می گذرانید و وفاتش در سنهٔ خمس وستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید

نظم خواجه اعظم ابو نصر آنکه ملکیه کاهش مسند دار البقا سر او چون باخدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا

خواجه لطف الله بن خواجه عزیز او اعظمی با علم و تمیز بود و سالها در مقصوره جامع هراة به تصحیح حدایق مشغولی مینمود و وفاتش در سنهٔ ثلث وعشرین و ثمانمائه بوقوع پیوست و در جوار مزار علامه رازی مدفون گشت

امیر غیاث الدین محمد عمدهٔ سالکان طریق یقین و قدوهٔ ناظمان مناظم نوشتن و باطن خجسته میاسش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آنار کمالات نامتناهی و انجناب در ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب یقظه و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانیده و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد بسیاحت شتافته درین محل که حالا لشکر مقدسه انجانب است رحل اقامت انداخت و بمانند زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که مفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر غیاث الدین بمرتبه رسید که حضرت هدایت مقار ولایت آثار امیر قاسم انوار کاهی با قدام نیاز از دار السلطنه هراة جهة ملاقات آنحضرت بصفات بلنگر مقدسه شتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده یکدو روز انجا بوده بسبب انجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای آورده بثبوت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرموده انجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروز شاه را طلبیده مقالید انبار و حیجا نه لشکر را پیش او نهاد و فرموده که در دیوان ما از عهده تقسیم خزینه ای که درین خانها ست بیرون نخواهیم آمد امید انکه شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید از انجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروز شاه بر جوع این خدمت مباهی گشته حسب الامر فوت تقدیم

تقدیم رسانیده بنیاد علی بداد و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروز شاه دعوی تولیت لشکر میکردند و بدین واسطه چندگاه امیر عبد الخالق فیروز شاه صاحب عهدهٔ آن امر بود و وفات امیر غیاث در شهور سنهٔ اربع وعشرین وثمانمائه وی بمؤدی خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدین عطار است و منتظم در سلک مشایخ کبار و فوتش در اثنا سفر حجاز در سنهٔ ستة وعشرین وثمانمائه در بلدهٔ شیرزر روی نمود و اصحاب نعش او را از آن ولایت بصفاهان نقل کرده بخاک سپردند شیخ محی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود با سلاطین و امرا در کمال ابهت و استغنا ملاقات مینمود چندنوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین وثمانمائه درگذشت یکی از فضلاء زمان باب کوید بمیت وفات قطب جهان شیخ محی طوسی میانه حلبست و میانهٔ رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الحق والدین مسعود التفتازانی تحصیل فرمود مهارتش در فنون معقول و علوم منقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازاتی که برای انتخاب مینوشت بقلم کرم رقم مؤید که اگر در تالیفات بجانب برسهو بیان اطلاع یابد بعد از تامل و احتیاط بتغییر بیانی و تعبیر نیانی اصلاح فرماید در سنهٔ ۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفیه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ فاخره هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت بخشت قدم تدریس بر دجنبات حال جناب مولانا کشیده و در روز اجلاس بعد فیض مجلس درس شریف حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضاً حضرت خاقانی همدران روز مرجع العلماء و الولا یا الی مولانا جلال الدین یوسف خلاج و حادی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز الله را در آن مدرسه بمنصب تدریس معین فرمود و امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی لختی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که بعد از چندگاه از منصب علماء رسمی ایشان مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علماء شیخ شمس الدین محمد جزری و از امراء امیر علیکه و امیر فیروز شاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آورد ند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیه شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط درس گفت و فرمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین التفتازانی که بر این مبحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمی کرد اعتراضات خود را بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمایند تا امرا و سایر حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بر شقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی مندفع گردانیدند که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس وی با مرا آورده گفت جهات سخن دیگر بر این قیاس نمایند و بدانند که اگر مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیه او ده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق و غرب عالم را فرو نمی گرفت و امیر فیروز شاه زبان بتحسین مولانا یوسف کشاده گفت امروز کاری کردی که حق آن که مولانا سعد الدین در ذمهٔ تو داشت ادا یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانه او را بمرکان بروبم اندکی از بسیار آن ادا نشود و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را آنحضرت نقابت منعبت و ولایت شعارا میر سید قاسم انوار ارادت تمام بود خوشش ببلدهٔ هراة در شب شنبه پنجم شعبان سنهٔ ثلث و ثلثین وثمانمائه روی نمود خواجه معز الدین جلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود بلند بود و از سایر اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام بزیدجاه و جلال ممتاز و متشنی نمود وفاتش در ماه شوال سنهٔ تسعة و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آنخواجه عالیشان چون مکرر دیده بکشاد و کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین نعمت الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی سابقت میربود سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت اشیانش مینهادند و علماء اعلام و فضلاء کرام و سایر ارکابر و معارف ایام درگاه کعبهٔ اشتباهش را قبلهٔ حاجات می پنداشتند دیوان اشعار حقایق اشعار آن سید ولایت و زمانه مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور است قال آنصاحب کمال از دار ملال بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنهٔ اربع وثلثین وثمانمائه دست داد طوطی طبع شکر افشانش به نظم این ابیات لطافت آیات زبان ببیان بکشاد قطعه نعمت الله جان بجانان داد و رفت بر در میخانه مست افتاد و رفت کل شیء هالک الا وجهه

---

۱ مولانا یعقوب چرخی مولانا نظام الدین خواجه ملک در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و بجوار رحمت پیوستند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند می نگاشتند

۲ یا بیان یا

۳ اعاظم

۴ نسخه نامر الدین

۵ واضح باد که در شکر وی دولت شاه مبتدی می فرماید میربرجی در شهور سنه سبع وخمسین وثمانمائه منزوی گشت حرین محمد تقی شوشتری ۱۲

۶ دور وقت سکرات

خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل و عشق و جان داد و رفت نعمت الله دوستان یاد کنید تا بینندازی که رفت از یاد رفت مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و التالیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است آباء در همدان نشو و نما یافته بتحصیل نمود و حضرت صاحبقران میرتیمور کورکان بسنت آن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده بمنت عالی همت بر استرضاء خاطرش میکاشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیهٔ شاه رخیه شتافت و پرتو التفات شاه زاده بسندیده صفات میرزا بایسنغر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری را که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل ماشهور سنهٔ ۸۲۹ در آن کتاب افادت آیاب درج فرمود بمثابه چو حافظ سخن را بدیجا رساند سپهرش بسا طسخن برنشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال در این بیت که نوشته میشود مذکور است بمثابه شصت و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو شهر سنجان بود مولانا رکن الدین محمد الخوافی جامع فنون صوری و معانی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنه هراة بمدرس و افاده قیام و اقدام مینمود علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اعز یاد شاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای شیراز بود ملاقات آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استدعا حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بلطایف الحیل حضرت حاصل نموده بگجارشتافت و بگذارد حج اسلام گذارده مشرف زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت چون از آن سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس بیکیک از سلاطین رسیده وفات آنجناب در شوال سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و حضور در ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقریهٔ غوره و در واقع بود خواجه ابو الوفا خوارزمی بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته و از مبادی ایام جوانی تا اواخر همگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود از تتابع طبع سرشارش در علم توحید چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات بلاغت آیاتش بالسنه و افواه مذکور و این رباعی از انجمله است که

رباعی

من از تو وجد اسوده ام تا بودم ... این است دلیل طالع مسعودم

در ذات تو نا پدیدم ار معدومم ... ور نور تو ظاهرم اگر موجودم

و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنهٔ خمس و ثلثین و ثمانمائه در گذشت و همدر آن ولایت مدفون گشت

مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم کوهر بار مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشیده که مطلعش این است بیت

عالم پنهان تو پیدا تو ... هم در دل عاشق هم اصل مدعا تو

و طایفه از اجلاف فقهاء خفیه معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت را بعرض نواب پایه سریر اعلی رسانیده

همچنین از اکابر خراسان بر انجناب تقدیم مینماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه بلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهنرکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه از اعالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة و الرضوان من الله المنان خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مولفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات انجناب بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه ۸۳۳ بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین محمد سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه را مثال و اقران فایق و سابق مینمود وفاتش در ۱۹ ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار اعظم شان آن سرور را با بی نهایت عرفان ازان زیاده است که قلم و زبان شمه از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسامان رساند فراوان در تحریر بگنجد تواند آورد رباعی عالی کهری که قدوه احرار است وز نور ضمیر کاشف اسرار است حور تبدیل مشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است از نفحات نوایح این نسمات بشام جان سالکان طریق ایقان میرسید که امیر قاسم انوار در اوان حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود بعد از چند گاه بصحبت شیخ صدر الدین علی ایجی رسیده بسلسلت بدانجناب نیز در رشوه اخلاص سلوک مینمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا و خدام عالی مقامش بود بدار السلطنة هرات تشریف بارشاد فرق عباد مشغولی فرموده بماندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه قبله استجابتش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام با قدام نیاز بملازمت خادمانش مشتاق فتند و چون آنحضرت با میرزا شاه رخ و اولاد و عظامش در غایت اتصفا ملاقات مینمود و از کمال خلوص شان چنانچه طبع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام منظور مینمود از آن رو بگذر عبارة ملا بر حاشیه تصحیح میرزا بایسنغر نسخت و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کرسی و اهتمام بر میان جان بست اما گفتو است که بی مشک بهانه مکنون ضمیر خود را ظهور رساند و چون در سنه ۸۳۳ احمد آنحضرت خاقان سعید را کار دزد بوضوح پیوست که مشار الیه کاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و دری برج امامت میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانید در حضرت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیده همچنین را بحذام عقبه علیه اش پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشیده مطلعش این بیت است بیت ای عاشقان بیا بشکام آنشد کز خبهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی مکن مردار پیش کرکسان و چون امیر قاسم انوار نور الله مرقده با انوار المراحم علی منازل مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک دراندیشه افتادند که آیا حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهة ملاقات پادشاه مجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند یا انکه میرزا الغ بیک را بملازمت سده سنیه امامت برند و چون حضرت امیر سمرقند در آمدند بحسب اتفاق گذر ایشان بر دارالکت افتاده و استند که میرزا الغ بیک انجناب تکلف بقلعه بالا رفته با انجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد پیغمبر علیه الصلوة و السلام من الله الملک الغفار فایز گردیده و از زبان کوهر بار شش سخنان در ویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر بخراسان را بنور حضور منور گردانیدند و در شهور سنه ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید آثار قلم در رشحات انحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی محضر نفس العاشقین نام از جمله مقولات آن قدوه اولو خیر الانام است علیه الرحمة و الرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا بفنون علم و دینداری و هنر فضل و پرهنرکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می نگاشت و با انکه خاقان سعید چند نوبت از انجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتحمل امری از آن امور راضی نشد و عهده نفرمود مع ذلک حضرت

شاه رحی اکثر قضایا و شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیات فیصل میداد و ما دام که از آن جناب استفسار نمی نمود بنفاذ حکمی از احکام دینیه زبان نمی کشود و مولانا فصیح الدین در وقتی که عزیمت بشتابا و تجاوز ببلدهٔ فاخرهٔ هراة در منتصف جمادی الاخری سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه در گذشت و در رکنار گاه در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادر زاده مولانا فصیح الدین خواجه ابو المکارم خواجه علاء الملک خانزاده و پسر علاء الملک بنت خانزاده علاء الملک ترمذی بود که از نقباء ترمذ بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی میبود و خواجه ابو المکارم با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد و حدت ذهن وقاد موصوف بود و بتعلم بلاغت رقم ابیات و منشات فصاحت آیات بر اوراق روزگار می نگاشت بجودت سخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور و آن جناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات بر سالت بنگاله مامور گردانید و خواجه ابو المکارم حسب الفرمان بدان خطه که منتهی ممالک هندوستان است شتافت و مضمون رسالت را بابلاغ عبارتی بعرض سلطان مجمو رسانید و بر طبق آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات آن خواجه محتشم صفات همدران ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه را قلم حروف را معلوم نبود خامهٔ سخن گذار بحجر یاران زبان بکشود از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الوفا و خواجه ابو القاسم در شهر بنگاله در ملازمت پدر عالی گهر بودند و بهمدران ولایات توطن نموده دیگر بوطن مالوف مراجعت ننمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت جام قایم مقام پدر دوذی الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدی در گذشت خواجه محمد اصغر که از خورشید خاور در اطراف آفاق اشهرست پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و آن جناب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علماء افادت مآب بتحصیل علوم محسوس و معنوم قیام مینمود و بیاندک زمانی بدرجهٔ کمال مترقی شده مقتبس انوار از مشکوة اقران در ربود و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف و سمو نسب و وفور علم و فضل و حسب اتصاف داشت اما در رشت کوی و مزاج دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از نخشیان اندیشه نمی نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا و اکثر مجالس زبان بمثالب امیر علیشیر میکشاد و بواسطه آن خاقان منصور بحلا و طن آن جناب فرمان داد بناء علی هذا از جانب خراسان بقزان و آذربایجان شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده التفات و رعایت بسیار یافت و در شهور سنه تسع و ثمانمائه بعد از فوت یعقوب پادشاه بخبر فوت امیر علیشیر موجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان معطف گردانید بعد از وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات بتربیت معدهٔ سه جام شتافته در محرم سنه ۹۱۱ لوای رحلت بعالم آخرت برافراخت خواجه شهاب الدین ابو المکارم نسب شریف آن عمده اکابر و اعاظم بشش واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره الصمد متصل میباید و والد ماجد مولانا حمید الدین علیق الله بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتظام بود و در آن زمان فرخنده نشان چند سال در بلدهٔ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود در شهور سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در صباحی که باد او از نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یک شعبه از نسب مسعود او راق بمولانا موحی الیه اتصال میباید خامهٔ مشکین علامه در تعریف حذاقتش زیاده ازین مبالغه نمی نماید شیخ زین الدین ابو بکر الخوافی علیه الرحمة من الله الوافی از جملهٔ اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیه نبویه علیه الصلوة و السلام امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و بهمت عالی بهمت براه شاه و امت میگاشت علماء شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تایید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و صحبت حسب تمنیش تمنی جسته لوازم اعتقاد بجای آوردند وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریهٔ مالین مدفون شد و از آنجا او را بمزد دیش آباد نقل کردند و از دیش آباد بجوار عید گاه هراة بردند و خواجه غیاث الدین میر احمد خوافی بر سر مزارش عمارت عالی ساخت و بنهر انهار آن بنا باغیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلاء وبا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید شیخ

شیخ جوابداد که منعم خبازیرمبرتبه در فقراست که هرکس دست بدعا برمی آرد برو رشک میبرند و اگر زبان بشفاعت کردن میبارد زبانش از کام می افتد و بالجمله از مجلس شیخ بهاء الدین عمر زد شیخ زین الدین رفته همان سخن درمیان آورد و شیخ زین الدین دعا کرده طاعون بزبانش برآمد و بان علت وفات یافت **قاضی صدر الدین محمد** بن قاضی قطب الدین عبد الله الاماسی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام مینمود و در فصل قضایا بر فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه نمیفرمود بحودت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بیان مینگاشت در ششم شوال ۸۳۳ بعلت طاعون در گذشت و در کنار گاه بحظیره قضات اماسی مدفون گشت **مولانا ضیاء الدین نور الله** المحرر زمی عالمی محرر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلدهٔ هراة بامر پیش نمازی و خطابت مشغول میبود و مشهور است که قوت غریبت و بلاغت انتخاب بمرتبه بود که هر جمعه در راه مسجد جامع خطبهٔ غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرساند و او نیز در سنهٔ مذکوره بمرض طاعون کرخا گشته جان شیرین برافشانده قبرش در کنار گاه است و در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری متصل مقبرهٔ جناب مغفرت انتما مولانا مصلح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی **مولانا جلال الدین محمد قائنی** واعظی متورع و فاضلی متدین بود و چند گاه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در حضرت حدیث از شیخ محمد جزری داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبهٔ حدیث مینگاشت و در سنهٔ مذکور چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند انجناب بنظافه امتناع میکرد و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد مدفنش قبرستان قنست و آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسهٔ پیش بر د **مولانا شمس الدین محمد** او حد مدرس مدرسهٔ سبزه امان و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهر شاد آغا بود و در سنهٔ مذکور بمرض طاعون از عالم انتقال نمود **شیخ ابو سعید** بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الاماسی برادر زاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنهٔ مذکور بعلت مطوره از جهان فانی رحلت فرمود **خواجه عبد القادر کوینده** در انواع فضایل بصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و اداز همگنان پیشی نمود و در اوایل حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از روی بیاز عزیز تعبیر نمود و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون فرمانروای قضا و قدر شاهرخ روان سلطنت سلطان احمد جلایر را در نوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و باع برتوا نوازعاطفت شاهزادهٔ عالمی مزلت بر وجنات احوالش تافت از مجالس انگیزش چنان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهة ضبط ترکمانان مولایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان تادیب او را پیش نهاد همت ساخته بقتل بدماه شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر در مجال مایقه بگریخت و بعد از چند گاه در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد بآواز بلند خواندن قرآن آغاز کرد و از مشاهدهٔ انحالت حسرت و چیره منزلت بهتر ازین کشته این مصرع بر زبان راند که ع ابدال بیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت خواجه را بخلعت عفو و احسان آراسته داده ابواب تربیت و رعایت بر او می روزگارش بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان در ملازمت پادشاه عالمیان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنهٔ ۸۳۸ بواسطهٔ عارضهٔ طاعون آبستن سفر آخرت گردید **سید نور الدین محمد** بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنهٔ ثمان و ثلثین و ثمانمائه در حظهٔ شیراز بمنزل جنات عدن انتقال فرمود **مولانا شمس الدین محمد** بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسر انجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیر خواهی بر صحیفهٔ ضمیر صغیر و کبیر مینگاشت در مطلع سعدین مذکور گشته که مولانا محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانیدند که احداث صابون خانه بدعتست و منع مسلمانان ازان امر مشروع انحضرت در آن باب عذری بزبان آورد خدمت مولانا در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت خداوندا چنین گوید که حکم تو میرساند و این معمول بچه میشود خاقان سعید مغفور از شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را برانداز ند و جهة سخن صابون رعیت را مواخذه نسازند و مولانا محمد در روز جمعه ربیع الاول سنهٔ ۸۳۷ از عالم انتقال نمود و اوقات حیاتش صد و بیست و هفت سال بود **استاد قوام الدین معمار شیرازی** قدس سره مهندس

نسخه صد و بیست سال

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جمله آثار آن استاد نادره کار در دارالسلطنه هرات عمارات عالیات عهد علیا کوهر شاد آغا است حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسبب مجاری از استاد قوام الدین بخجیده مدت بکسال او را حضرت درآمدن بسبب کاهلی و بی پناهی از پیش خود وچون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود بتقویمی استخراج کرده بعد از انکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش بر حضرت خاقان سعید متبسم نموده این بیت بر وی خواند که بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی اینهمه از مبارجات استاد قوام الدین در غره شعبان سنه ۸۳۳ اتفاق افتاد **مولانا عماد الدین عبد العزیز ابهری** سرآمد علماء روزگار و اعلم فضلا نقاهت ذمار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آمد و دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک به ولایت شام در قریه علا بتاریخ ۱۹ رجب سنه ۸۳۳ رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی سیاک** در سلک افاضل و یا عزاسان انتظام داشت و همواره بتعلم کوهر نفایس تالیف و تصنیف بر ورق روزگار می نگاشت منثورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی بخست تخلص میکرد و بعد ازان تخلص را بفتاحی مبدل ساخت و هماری و اسراری نیز تخلصهای انجنابست از غزلی که فتاحی تخلص نموده این بیت بخاطر بود بثبت افتاد بیت

ای یکدو لاله ساغر خالی ازی مکنی ‌ رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی

همچو بلبل های بوی گل بجوی خواب پر ‌ مرغ روح از شاخسار پیکر ما می مکنی

و از جمله غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت

ای یکدو برگ گل بکنار آبه برگ کشت ‌ زان تیر شد نهال عمل و ایمان شما

و از جمله رسایل منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت

ای بروز وصفت بتعبیر و کلام ‌ داور سیدار وحی لایام

و از مؤلفات شریف آن فاضل سپند یده صفات شبستان خیال و حسن دل مشهور است و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور و فاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه تقاق افتاد **مولانا شرف الدین علی الیزدی** اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود بکمال دانش و بحوزی علم کشته و بکمال فضلت و بهر پروری از امثال و اقران در گذشته عقود منثور دانش کامثال اللئالی المکنون فرح بخش خاطر و در منظوم دانش در نظر دیده وران معتبر بهتر از عقود جواهر پر بیت روشن روان تیز زبان و بلند قدر ‌ محفل فروز انجمن آرای و سرفراز

و مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق بر ذوسلاطین عظام معزز و محترم میبود و بقلم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحایف روزگار او را قلیل و نهار تحریر میسیمود از انجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام مصنف فی شیرازه بحساب جمل ازان سال خبر میدید و حلل مطرز و منتخب آن در فن معما و لغز و شرح قصیده بُرده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جمله بدایع اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و فاتش در تفت یزد در شهور سنه ۸۳۴ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد **مولانا شهاب الدین عبد الرحمن** نسبتان ولد مولانا عبد الله بود و نسبتش از جانب مادر بعبده و المتحرین فخر الملة و الدین الزاری می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید میسیمود و بمین عاطفت آنحضرت انجناب را چندان قبول حاصل گشت که هزار غلام زر خرید داشت و باقی اشیا بر این قیاس باید کرد از جمله آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروان سرائی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته اتساع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام رسید و مولانا بانجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که بشصت دینار تخمینی کرده اند حقیقت این سخن بانکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند و سایر ممالیک پیشه و مصالح آن را ترتیب نموده و بنا بر انکه غلام طمعی گرفتن ندارم دی روز بشصت دینار دادم که بخیر انجواب این عمارت را تمامی کردند و فات مولانا شهاب الدین در روز شنبه ۲۸ جمادی الاخری سنه ۸۵۵ اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود از فنون فضایل و کمالات بهره تمام داشت و همواره نقش تربیت و رعایت افاضل و علماء بر صحیفه ضمیر منیر نگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آباء و اجداد کرده شروط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای نمی آورد

سنه

می آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده و در غایت تجمل و حشمت سلوک می کرد میرزا الغ بیک بصفو رفرود که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلی نیست بنابران طریقهٔ خدمت اختیار نموده از جهته نسبت بجناب صدارت منقبت بدرج شده روزی بملاحظهٔ آنکه او را امتیازی سازد صحیفه شکل بعضی از مسایل علم را بخطی وهیات بوی داده گفت مراد ازین سخن دغدغه ایست واین فن مورونی نیست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبه نمائی و مولانا لحظه در آن صحیفه نگریسته وسخن او را معلوم فرموده از میرزا الغ بیک پرسید تردّدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل بخشت یا وقتی بر صمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر خود رفع گفت

وفات مولانا مذکور در سنهٔ دست و داد ۳

چنانچه میرزا الغ بیک بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانیده او قات حیاتش مانند پدر و برادر بشصت و سه سال بود **مرتضی صحاف** در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی بعهده منصب احتساب مفوض و پادشاه شریعت پرور دست تصدّی او را بمثابت آن مرخیلی قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سوچی خانها را برانداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاه زاد گان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده در شهور سنهٔ بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که بمن بعدالت و شریعت پروری خدا م آستان شهریاری مستی هر دو چشم مشکین غزالان ختائی مشاهده نمی توان کرد ما نخمها نهاد شاه زاد گان سعادت انتما میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالا مالست و اندیشه وصول باینجا نه بحایی میرسد شراب امری محال چ آنجا نگریستال و زدیا صبا رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانهٔ آن دو شاه زاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا بالتماس خود با ندرون رفته جامهای شراب را ریخته و بسیاری باده حمرا در آن جامها نهاده بود که از شراب ناب جوئی از یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و ریدان می پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمه پایتینی گفت ترا بابر زبان ایشان گذشت تعلّست که بعد ازین واقعه بچند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در قریهٔ از بلوکات هرات سوچی خانها طرح انداخت و صباحی که شاه زاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاه زاد گان داعیه دارند که در بلوکات شرابخانها سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس ازین امر اقدام نماید تا دیده او را در آن خانه بر پرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه در گذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هراة رود لحظه بفراغ باده خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست قهر شمشیر از نیام برکشید و آنچنان کرزان شده شاه زاده از عقب ایشان اسپ بر انگیخت قضا را در آنوقت سید مرتضی جهة مهمی متوجه پل مالان بود بیک ناگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر ملاک خویش متیقن شده از مرکب فرود آمد کلمهٔ توحید بر زبان رانده بایستاد تا میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال بدید شمشیر در غلاف کرده از اسپ پیاده شده زبان بادب رسلام کشاده گفت سید تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را کردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تقریر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تقریر شما همین بس است که از اسپ فرود آمدید طریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرّا می کوشیدند یومًا فیومًا ساحت مملکت بسمت وسعت می گرفت و ساعة فساعة ریاض دولت صفحت حضرت و نضارت می پذیرفت رباعی سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک بی تخمهٔ عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی یاری سیاست شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری **محمد بن عبد اقدنام** داشت و از جمیع شعرا در زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج نموده بتخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش نهایت مشهورست و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش یح و ثنا و میرزا بایسنغر مسطور رسالهٔ یحییات و ذوالبحرین و ذوالقافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسایل در غایت لطافت و انتظام. مولانا کاتبی در شهور سنهٔ ۸۹۳ در ولایت استراباد بمرض وبا مبتلا گشته بمنتهای توانائی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن گشاد قطعه

نا آتش مهر و با کردیدنا کاه خراب استراباد می که
خاکش بود خوش بوتر از مشک اندر دو بیر و زبا بیکجا نی ماند آتش اندر بیشه چون افتد نه ترا ماند نه خشاک با با سودائی از ولایت

ابیورد بود و بخدمت حاوری تخلص میمود ناگاه جذبه بوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا می گردید چون نوبت دیگر بکمال خویش آمد سودائی تخلص
کرد و پیوسته مدح میرزا بایسنقر قصاید غرا منظم می آورد و گاهی بگفتن غزل نیز مایل میشد و گویند زبان باد اشعار ایشان هزل آمیز می گشود چون عمرش از شصت تجاوز
کشت در سنه بابیور در گذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت عبرت خال رخت و رد و خط ریحانست دهنت غنچه و دندان در و لب
مرجانست **مولانا محمود عارفی** که از شاهیر شعرا زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در ان
اوراق مسطور که بیت عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا پر شود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی کوی و چوگان نظمی است در مجال
جودت و این سه بیت در تعریف اسپ از آن کتابست نظم چون کوی سپهر گرد بستی میدان میدان چو کوی جستی هر گاه که در عرق شدی عرق باران
بودی و در میان برق آویخته صرصر دمان او بگریخته آذرخ سم او و فاش در سه بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد **امیر شاهی موسوم
بالملک** بود و چون بنش بسبزواران میرسد و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنقر او را طلبیده فرمود که مناسب است
که این تخلص را گذاری و تو اشعار خود را بتخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی بمعنی قبول کرد و بنا بر ان حضرت بایسنقری بآن مهر سپهر سخنوری گم التفاتی آغاز نهاد
گویند که روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ندما جنس بدرگاه آن پادشاه جاه رفت و میرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیر شاهی را بار نداد امیر شاهی
در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد غزل ایکه در بزم طرب جام دما دم میزنی خون دل ناخورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از ان نازنی
که با اهل ستم میکنی ضایع آن تیری که بر دلهای پیهم میزنی باز کن از خواب نازآن نرگس رعنا که عمر میرود چون دور گل تا چشم بر هم میزنی میکشائی
طره و دلها بغارت میبری مینمائی چهره و آتش بعالم میزنی مسکینی محروم ازین در شاهی در مانده را دست رد بر سینه یاران محرم میزنی از مطالعه
استماع افتاد که امیر شاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از انجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان
ساخته تمته را باب ابطال نسبت و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و عقول اصحاب تحاکی اکابر فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت هر کس
بمطالع آن اشعار بدایع آثار فایز شده بنیان تعریف و تحسین گشاده تعالی امیر شاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استرابادی سنه ۸۵۷ روی نمود و نعشش
او را بسبزوار برده در مقبره آباو اجداد دفن کردند خواجه او حد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته که یک بیت از ان اینست
بیت گو شبو زیر و زبر از ناشکیب و آهم سبزوار زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار **مولانا شمس الدین الهروی** شاگرد مولانا معروف خطاط
بود و همین ترتیب میرزا بایسنقر در حسن خط مرتبه ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرده بصحران نکته دان این معنی را قبول فرمودند
مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبد الله شاگرد یزدی و
مولانا شیخ محمود گه این مقاله صیرفی وقت و یاقوت زمان بنود ند در شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه تصاعد نمودند را قم حروف گوید که چون همه اکابر و اماثل
افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان شاه رخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آنست که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام
پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة
والتوفیق **ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله** اخر تو نجش برج نامداری و کوکبه رشک افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله
که از سن اولاد میرزا بایسنقر بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاه زادگان خاندان تموری ممتاز و مستثنی مینمود و
ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شمایل تا آنجناب بتمهید اساس عیش و عشرت و ابتناط
بساط لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهان گیری عاری نبود و غیر خیال شرب می و گلرنگ و استماع آواز دف
و چنگ نقشی بر لوح ضمیر نمینگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک
و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاه زاده بموجب کلمه الولد اکرم یقعدی بابا به العز عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت
میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر شفقت گردانیده در بلده فاخره هراة قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بجمال استقلال بتخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان برگشود و طبیت و گنج بکشاد و لشکر را بخواند بدامن زر و سیم دکو هر فشاند و بعد از انکه آن شاهزاده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانیدند در سنه ثلثی و ثمانین و ثمانمائه در منزل ترنان از دست برد سپاه میرزا الغ بیک کورکان منهزم شد و باستراباد خزامید و چند ماه در ظل حمایت برادر خود تر میرزا بابر بسر برد و در اواخر سنه مذکوره که میرزا بابر دار السلطنه هراة را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چند گاه انجناب انجس گرچه بهراق نزد میرزا سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چاران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن فعل شنیع بود میل آتشین بروجهی در دیده جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز ازاردوی برادر بگریخت و مدتی در اطراف عالم سرگردان بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمائه بر کنار دریای قلزم در خانهٔ ملک هیتون رستمداری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمان لعشش او را بهراة بردند و در تربت المغفرة مهد علیا کوهر شاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت می افراشت

ذکر میرزا الغ بیک کورکان میرزا الغ بیک که محمد تراغای نام داشت پادشاهی بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید متفرد و بفر عدالت و داد گستری از تمامی اشال و اقران منفرد دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرمود و در سایر فنون خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن فن عدیل و نظیر او کسی نبود قرآن مجید را بقرائت سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران سعید مرقوم شد در سال سبع و تسعین و ثمانمائه در روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سنهٔ ۹۷ در قلعهٔ سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیکی در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنهٔ ۱۱۴ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و بمین معدلت و رعیت پروری بادنک زمانی آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانیدند که بر تربت از سپهر برین در گذشت و در سنهٔ ۱۱۳ آخسرو بلی مانند در وسط بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند مدرسه رفیع و خانقاه منیع بنا نموده باتمام رسانیدند و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات خود ایشان بر ایشان وقف کردانیدند و همچنین فرمان داد که اسادان کاردان در ظاهر آن بلده فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنیاد سعی و اهتمام فرمودند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را بزیج جدید کورکانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیک کورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار و روزگار فرخنده آثار میگذرانیدند و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت بمستقر امر جهانبانی گشته لوای جهان گشا بصوب خراسان برافراشت اگرچه پرمیرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود و تا نگاه نتوانست داشت و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیکی نهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت کردانید و بر انجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیک در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخلف شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزرا میرزا الغ بیک انتظام داشتند و بعد از امکان نفش کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار نگاشتند

کشتار در بیان عبور میرزا الغ بیک کورکان از آب آمویه و بنجاح یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله میرزا الغ بیک چون در سمرقند فرمودس مانند روضات خاقان سعادت مند خبر یافت روزی چند بر اسم تعزیت و سوگواری بنام نمود و بتجمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا بر انکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیکی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود میپنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان بنهضت کردو کنا چون بر لشکر همایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا بابکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارسنک و سالی سرای و ختلانات بسور غال او بود بجزو اقطه ایلهٔ خاقانی راشنوده است توخیال استقلال عدو دلیر و شیر غان و قندز و بقلان را ضبط فرموده بنا بر آن طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیک رسل و رسایل متعاقب

و متواتر زر و شاه زاده فرستاده او را بعزم مصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی بارد وی عزم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید و میرزا الغ بیک او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال آفتاب آسا بدیه گذشته در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت و در آن اثنا قصهٔ شیخون نیشاپور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف انتهار یافت و میرزا الغ بیک در باب حرکت و سکون با برادر و نوئینان قرعهٔ مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا در آید تا کوهکان پادشاهی از قلعهٔ هراة مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا بهرکت محمود را که بعالی منصب صدارت مشرف بود بر سم رسالت نزد برادر زاده ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجرهٔ نفاق فصلی شیع پیغام فرمود و در آن ولا میرزا علاء الدوله باغوای کفرآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت ایاب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاه زاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده سخنان میرک محمود را بفحوای قرآن داد و بدار السلطنه هرات بازگشته میرزا عبد اللطیف را مغفر و مخرم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ ملاقات والد ماجد خویش سر افراز گشته میرزا الغ بیک فرزند بلکه جان پدر بلکه دشمن جان کسل را در آغوش مهربانی کشیده و زبان بمسئلی خاطرش گشاده بلخ را بر سم سور خال بدو از ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمهٔ از احوال میرزا ابو القاسم بابر و لد کهتر غیاث السلطنة و الدین میرزا

بالنسبة میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود ملطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط نهایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در مدت سلطنت بر تخت تنشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز بسخنی در شت خاطر یکس را نخست و در میدان رزم هژبری بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابری کوهر نثار و فور سخاوت زر تمام عیار و مجر بحقیقت در نظرش یکسان بود و بواسطهٔ علو همت حاصل بحر و کان بخشش یکروزه او و فاکرا ربا علی دیده در یا بخشش پیوسته او زر کف مخلت بروی از دست او باکفش کوه بحر در دعوی هیچ زانکه نبود در کفش جز باد هیچ و میرزا ابو القاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت برادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد نهایت بی اعتبار بود و بتجرد مواجبی که جهة او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده برجعای ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب با همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون ببسطام رسید قاصدان میر سیدند که در آن سال بموجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاه زاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران موید داده بدان جناب برونده و امیر سیدند و که لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سرپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرده مسخن و معقول افتاده آن مملکت در قبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته مایحتاج رایت دولتش بر وجهات احوال متوطنان دار السلطنه هرات تافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در موضع چهاران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و حمراخوت را از لوح دل بآب خشم شسته بنیاد حیاتش بابر انداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آنولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان بازگردید و فات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنهٔ ستین و ثمانمائه در مشهد مقدسهٔ رضویه علی ساکنها الصلوة و التحیة روی نمود و از بدایت جوانی تا آخر ایام زندگانی دو سال بود در امر و وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس خلل داشتند و در ایام دولتش تخیزاده پیر قوام الدین و مولانا محمد بخاری معماری رایت صدارت می افراشتند

کفتار در بیان وقوع مصالحهٔ میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فتح سماری و تولد میرزا شاه محمود

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهور عنان بکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله انخبر شنوده و با میرزا الغ بیک کورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد بعد از وصول آن مقام مبتر ک بعض توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن سپاه از رخواه در برابر جوند ظفر و دولت میرزا بابر صف آرای کشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از بره و جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر انجام قرار دادند

قرار دادند که خاصهٔ میان مملکت برادران ولایت جنوبشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت و میرزا ابو القاسم با برعنان عنان بکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باستر آباد رسید خبان شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود کردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچد و سر مخالفت فرمان برداری در نمی آرد ناچار آن دراوا خر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه با لشکری هیزکن از استان چون شیر ژیان و پیل دمان از پیشه جرجان بصوب جنگل مازندران روانه شد و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار همه مازندرانیان دیوسار درهم آورده بقدم جرأت موکب همایون استقبال فرمود و در منزلی کرانهٔ شالیک شجاره تداخل اوراق و ازهار نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار آمد شد دشوار بود و رویت نور آفتاب جهان تاب در مضیق آن بیشه پرپیچ و تاب محال مینمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داده انامل عنایت الهی ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر بگشاد و سید محمد بجنگل صعب المسالک کریخته موکب شهریاری در زمان حمایت حضرت باری بسیاری شناخت و از پرتو ماهچهٔ علم کشورکشای آن مهر سپهر کامگاری اطراف آن مملکت اضاءت یافت انگاه سید محمد از در تضرع و زاری درآمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم بابر بملتمس جناب سیادت مآب را مسدول داشته از سر جریمهٔ او در گذشت و نوبت دیگر سلطنت ساری را بر و مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه موافق بیست و نهم آبان ماه میرزا ابو القاسم بابر بمنت و عطا بخش بی منت میرزا ابو القاسم بابر را مولوی عافیت محمود و کرامت فرمود و میرزا ابو القاسم بابر بتهنیت و مسرور گشته نام مخدمه فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود معزز نمود و طوبهای پادشاهانه و چشنهای خسروانه ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت و خرمی و نوای مسرت و شادکامی بر سر کاه نهادند و سایه دوستان افشاندن بهجت نثار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیک کوركان از آب اموی به بلیت کشور ستانی

دران اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و گفته بود که زمرهٔ از نوکران تراکه در واقعهٔ غلشیاپور رکر فتار کشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود و هر چند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجائی نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال اعتراض بولایت اندخود و شیرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین جهة بر اشفته بیک ناکاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در میرزا علاء الدوله انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانیدند و در میان رستمدار غنان غربت بصوب بلخ و شیرغان معطوف گردانیدند بعد از وصول بحدود اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی نا پسند سر بر زد مناسب آن بود که فرزندان ما را اعلام کردی تا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از دوبرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داده و روی بصوب هراة نهاد اما لشکر بایش در اندخود و شیرغان غارت عام کردند و در هر جا هر چه یافتند ربودند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را با انواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید هزار دستان بصد زبان صلای عیش و عشرت در داد و کل جلوه کنان بر او رنگ فیروزه رنگ نشسته زلف قدح زرین بر کف نهاد میرزا علاء الدوله جهة سنت ختان پسر نیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان تهیه اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و لطافت فضا و طراوت کلزار و نضارت اشجار شهره دارد جهة انکار یقین فرمود فراشان چابکدست در آن ساحت دلکشا قبهٔ خیمه و رکاه باوج مهر و ماه برافراختند و مهندسان بیشین کار چهار طاقهای سپهر آثار برین تکلفات بسیار معهود مهیا ساختند پیشه وران هنرمند هر یک مناسب حرفهٔ خویش بتقدیم خدمات غرابت بر روی کار آوردند و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر بر نا و پیر بمبسط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان نسرین بشر نرگس بین شرابی صافی مزاج مآ معین در کشید بعیش

غم از لوح دل بستر د از تاب آفتاب شراب کلرا عارض ساقی بر از لاله سیراب میمود و اقداح بلورین از لطافت باده گلگون در نظر طبیعت مجسم زاجوة نابی بود و مغنیان بنغمه ساز و سازندگان خوش آواز الحان دلکشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آورند و خوان سالاران بارگاه سلطنت آشیان مانواع اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و آرائندگان بزمگاه عشرت و پیرایندهٔ خویش نظیر رستاخیز و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آسفور را بماتم و سرور را بغم و الم مبدل گردانیدند ع گاهی بغم لایکدر الدهر و در روزیکه معبر بود که طوی عام دهند و مضیع و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام نهند منهی بسیان برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم ده قاضی راکه در دو فرسخی بلدهٔ مذکور است بخیم اقبال گردانیدند آری خاک عالم را بغم سرشته اند و قسم ثبات و نعم بر ناصیهٔ حال همگنان نوشته اند راحت دنیائی جز راحت بیست و رافت سپهر خضرابی مخافت نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند **کیفیت محاربهٔ میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب** چون چنرو عالیشان میرزا الغ بیک کورکان از بیداد سپاه خراسان در ولایت اند خود و شیرخان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریا بی پایان از آب آمویه عبور کرده ده قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی این حال واقف گشته بساط بزم در هم پیچیده و با هر چه تمام تر رزم و سلاح لشکر پخته متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابو سعید داروغهٔ بحکومت و داروغگی هراة باز گذاشت و مولانا احمد بساول را که از جملهٔ معتمدانش بود بخصوصیت امتیاز داشت بقلعهٔ غار که محزن نقود نامعدود بود ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیار الدین باقاجی بیک تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از کوتل سنجاب بگذشت همچنین در خاطرش گذشت که نوبت دیگر باعجم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نامزده آن فرستد را آب تدبیر منطفی سازد و نسازد آن جمعی از مخصوصان را شهر باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا باز کشایند و شیخ این پیشنهاد را سمع رضا شنود عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیک کورکان از سپرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت بخوم آسا آسایش در حرکت بوی و طی منازل شتاخت و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر قباب ساخت از انجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف بتهیهٔ صفوف و تهیئهٔ اسباب قتال سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بروی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بقلب طلعت میرزا الغ بیک کورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم رزم نگار میرزا عبد العزیز باوج سپهر دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردیده که در هر طرف بدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود خراسان را از طرف قول چشم امید بنوبا هنگ لوا و میرزا علاء الدوله روشن بود و در برانغار فرشکوه میرزا صالح متکفل میمنه و در جوانغار ارملعان تیغ و سنان میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان بهیون کوبا ک علم شجاعت برافراشت بیت همه سر را چشم و دل پر کین بابروی مردی برافکنده چین و چون آن دو سپاه کینه خواه باین ترتیب و آئین بزمگاه رسیدند فغان کرنای و سورن و غریو کورکوسیون از دروازهٔ منزل بهرام در گذرانیدند بیت چنان آمد هر دو لشکر غریو کزان هول دیوانه شد مرده دیو در انحال میرزا عبد الله شیرازی صف سپاه خراسان و یران کرده عنان باد پای تازی بجانب لشکر سمرقند العطاف داد و همچنین رجا طر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذلک ثبات قدم نموده بیاد حملهٔ آتش کار از سپر ساختند و سمرقندیان بشمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداخته بسی کشته افتاد و بر یکدیگر ز تیغ بیان جلادت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکه هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک کورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان بر تسان و هراسان جمعی از هم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه و هیچ مکان توقف ننمود و از انجا بطرف اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در جنوشان بابر اد و ملاقات فرمود میرزا ابو القاسم بابر بهادر انجانب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر خویش را

سلطان

بیکبیار

تلطیف

بهواعید دلپسند تسلی داد و اظهار تفقد و تلجئی کرده ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعه ترتاب بدارالسلطنه هرات رسید مهد علیا که بهرشاد آغا با تفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید دارو غه بر سبیل تعجیل آبنگ راه عراق سپار زادند و سلطان ابوسعید در اثنای راه کرشماکشنده دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیک کورکان چون صورت فتح و ظفر در آینهٔ مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خذلان مقهور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده قصتا نهها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنبک میرزا عبداللطیف غایت پردلی و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتح نام ولد خورد ترخود میرزا عبدالعزیز را قرم فرمود و باین واسطه غبار نفاق بر حاشیهٔ ضمیر شاه زاده نشست و اتهمی منجر بآن شد که آخر مخالفت پدر برزگوار اتکرده کمر عداوتش بر میان بست لاجرم قصهٔ میرزا الغ بیک کورکان کامران و کامیاب از منزل ترتاب بجانب دارالملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمده در منزل چهل خران سیاه بمرقد شیخ بهاء الدین عمر که جنهٔ مهد بساط مصالحه متوجه گشته بود رسیده و هر چه داشت عرضهٔ نهب و تاراج کردانیدند و میرزا الغ بیک همدر آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیم تخفاف میزیجای آورد و فرمود تا الاغان محفهٔ انجناب را بازدهند و چون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر سرشت گشت سادات و قضات و موالی و اهالی امر استقبال استقبال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیک نظر شفقت براحوال آن طایفه انداخت و همه را مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت معاودان بمحال کوتوال قلعهٔ تیرتو مقالیه قلعه و ذخایر سال گشته اظهار اطاعت کردو ایضاً آقاجی بیک که در قلعهٔ اختیار الدین بود طریقهٔ متابعت بتقدیم رسانیده مشرف بنیازوشار بجای آورد و میرزا الغ بیک از ظاهر دارالسلطنه هراة میرزا یار علی و لد اسکندر بن قرا یوسف را که در ملازمتش بمود و سلطان ابوسعید دارو غه را بند کرده بقلعهٔ تیرتو فرستاد تا کما بحقه دفع شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر غمان عزیمت بطرف استرباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیک بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید دارو غه و میرزا یار علی ترکمان چون میرزا علاء الدوله در ولایت جوشان بمیرزا ابوالقاسم بابر بهادر پیوست لشکر گران تعاقب کرده ترتاب اثمان توجه بدان طرف نافته از دحای مخیم و رایهٔ علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیک آنخبر شنوده خواست که سنگ تفرقه در شیشهٔ جمعیت ایشان اندازد بنابر آن بدانجانب نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضهٔ منورهٔ رضویه علی صاحبها تحف الصلوة و التحیه بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبهٔ کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بالنک راه کان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالمپناه رسیده تحف و هدایا گذرانیدند و بقبول خطبه و سکهٔ نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار کردانیدند و میرزا الغ بیک اظهار عنایت و تفقت فرموده فرستادهٔ ممثول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت استرآباد عنان گران بازنکشید و مدت بیست روز در ظاهر ان مقصد سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله شیرازی با جمعی کثیر از شیران بیشه سر افراز بطرف بسطام روان ساخت و چون نفیر تاهل بر بیشهٔ جنبی غان مراجعت منعطف کردانیدند حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر بخاطر آن قرار داده بودند که هرگاه ما بچهٔ رایت میرزا الغ بیک رایتوصول برالنک بسطام اندازد دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و بنابر آن عجز و اضطرار در متابعت میرزا سلطان محمد آویزند لاجرم میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله در سرحد بسطام از مراجعت ایلچی میرزا الغ بیک خبر یافته ایشان نیز بازگشتند و میرزا عبداللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل شهر ستان بدنش گشته جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعهٔ تیرتو معتقد و محبوس بسر بردند بعضی از بهواداران سلطان ابوسعید سوباتی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیلهٔ آن سوبان بند باز اسوده و دورانداخته جمعی از متحفظان قلعه را باخود متفق ساختند و بعضی از متحفظان باگشته زمرهٔ مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی ابواب ذخایر و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یار علی بمشاوره آن مردم عازم تسخیر دارالسلطنه هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیکی در هراة بحکومت مشغولی مینمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی بهمعنان شمال و صبا بار دوی اعلی فرستاده و چون میرزا یار علی بولایت کرخ در آمد امیر بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هر کس الاغی

تعلیق

داشته باشد باوی همراهی نماید وجمعی از رؤسای آنان هرجائی بلکه یاریان سودائی بمضان وبجانب کرج روان گشتند وسحری میرزا بابا علی برایشان تاخته قاطبه
براق نرکت وتاجیک را گرفت وبرویان شهر کریخته میرزا بابا علی در مظاهر آن بلده منزل گزیده وآغاز محاصره کرد وبعد از آنکه مدت هفده روز تضییق و
تشدید برویان لوازم اهتمام بجای آورد ومیرزا الغ بیک از جانب مشهد مقدسه بجد ومبالغه رسید میرزا بابا علی هرچند اراضیت دانسته بقلعه پیره قوتا
کرد ومیرزا الغ بیک ذوالسلطنتین براه رزوال اجلال فرموده امیرها بزید بعرض رسانیدند که اگر مردم شهر با بابا علی موافقت نمایند واز محاصره
این بلده عنیقه چشمپوشند چندان اغوا نمود که بباد وخاشاک آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت ومیرزا الغ بیک حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و
لشکریان در اواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز نهب وتاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان ومتوطنان بلوکات را برهنه وعریان ساختند بلکه هرچه
اسم شئی بر آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست برهمی آتش بیدا در افروختند که در روز عید فقیری که هرچه داشت بباد غارت وتاراج برداده
بود برهنه وگرسنه پیش اسب میرزا الغ بیک میدوید ومیگفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی مسلمانان دادی خدای عمرت بتو برکت کند و
در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابوالقاسم بابر بسیاه پرتهور در دارالسلطنه هراة شایع گشت ومیرزا الغ بیک عزم توجه بجانب ماوراء النهر
جزم کرده حکومت هراة را که بشرف زوال صدانتقال بود بامیرزا عبداللطیف تفویض نمود وفرمود تا نعش حضرت خاقان سعید را از بقعة المتفرقة کوه
شاد آباد برداشته بجاور ان النهر برند ودر دارالملک سمرقند بمقبره صاحبقران مغفور بخاک سپرند ونعش نفیش از راه مرو بایت بهضت برافراشت واز
آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان بازداشتند ع بشهر خود روم وشهریار خود باشم **ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر**
بجانب دارالسلطنة هراة وبیان حال میرزا بابا علی ودیگر حالات وحکایات میرزا ابوالقاسم بابر چون در حدود
بسطام ودامغان شنید که میرزا الغ بیک گورکان از سر پل ابریشم عنان مراجعت معطوف گردانیده مستخیر ولایات خراسان امید وار گشته لوای توجه
از عقب عزم برگراز مرتفع ساخت وبسرعت تمام در حرکت آمده امیر مهدی را با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه عزیمت
گرفته دست بردی نمایند وامیر خلیل مهدی را با جمعی دیگر از سپاه ران مقتدر ثروت دار السلطنه هراة گردانیده ونعش نفیش غیاث بکیران بطرف
سرخس انعطاف داد تا امیر مهدی که شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیک رسید میرزا ابراهیم ایلچی تیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت وبصوب هراة بازگشت
وامیر خلیل وبانخواجه چون بقصبه فوشنج رزول نمودند میرزا عبداللطیف بعد از آنکه یازده روز در هراة حکومت کرده بود دیم شبی هزیمت غنیمت شمرده
روی بجاور ان النهر آورد وامرا ومیرزا بابر بهراة آمده دست تظلم وبیداد بر گشادند در آن اثنا میرزا بابا علی گرت دیگر هوس جهان گیری کرده بطالقان هجوم
نمود وچون سه روز بشهر گرفته محاصره نمود زمره از اکابر واعیان که از جور وطغیان بابریان بجان رسیده بودند در سحر جمعه از جانب دروازه عراق
بابا علی را بشهر در آوردند وامرا ومیرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد وپیمان بیرون آمدند وبا شب تعلقه رفته
وخزانه را بر گرفته فرار نمودند گاه بابا علی خود را پادشاهی باستقلال خیال کرده از کمال عقل ودانش بساط نشاط بگسترد وبشرب می گلرنگ وسماع
آواز دف وچنگ اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازه ها واطراف شهر نپرداخت تا بدان حد رسید که از حدود ولایت باجر باشد
وچون قرب بیست روز در غایت غفلت بگذرانیدند در اواخر ذی حجه سنه ثمان وخمسین وثمانمائه بیک ناگاه فوجی از سپاه بختفر شاه میرزا بابر متعلق
از دروازه باغ ملک در شهر آمده وجلو ریز بباغ شهر شتافته بابا علی را شوله مست بدست آورده در سر کوچه چنارباغ بیاسیوس میرزا بابر رسانیدند
وآن پادشاه عالیجاه در باغ سعید نزول اجلال فرموده فرمود تا بابا علی را بچهار سوی همراه بر دنده بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی ستردند
بیت چنین بود تا گردون سپهر که بانوش نهراست وبا کینه مهر مقارن آن حال امیر مهدی که از جانب مرو رسیده امیر ابراهیم ایلچی تیمور را با سپاه بسیر
اعلی رسانیده وزبان تضرع گشاده خون او را طلبیده این التماس بعرض اجابت مقرون گشت ومیرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش
از مفرق فرقدین در گذشت خطبه وسکه در جمیع ولایات خراسان باسم ولقب شریفش سمت زینت گرفت شمه کارتون بر سم سیورغال بخدام میرزا اعلاء الله
صفت تعلق پذیرفت وانجناب نیز میرزا ابراهیم را بدانجانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود وهمدران ایام میرزا بابر بانواع طافه اهل عزم
ومعاونت میرزا اعلاء الله وله را مجلس فرموده وکیلی از امرا محمد ترابتون روانه گردانیده تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید آنگاه پادشاه

پادشاه جمجاه بفزاید خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و عبوق را بایکدیگر اتصال داده از حال علیا که وایح حضرت خالق البرایا اند غافل مانده امرا ملبنه معتمد از خاطر ظلم رسم و به تجملات نامعدود جمهور متوطنان بلده هراة و توابع را بنیاز روند بخلاف امیر هندو که از آن شیوه ناستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبیده و با امیر ابراهیم اکوبه تیمور عزیمت باد غیس فرمود و در سنه ۹۵۳ بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین ارغون مستقیما طاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک تیمور برافراخت و چون قصبه سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه بر سهم منغلای شتر خوان شدند شاه حسین چون این خبر شنید دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایم پیش کشیده روی بدار السلطنه هراة آورد در خلال این احوال امیر هندو که ابواب مخالفت بازگشوده امیر ابراهیم اکوبه تیمور را با سپهر قندز فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود میرزا ابو القاسم با برچون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابو سعید و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود جنوشان بهندو که رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان یازیده نخست شکست بر جانب یاران افتاد و سلطان ابو سعید رخت هستی بباد فنا داد و آنا آخر الامر امیر هندو که مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و بهمین سال قلعه غمادکه گویا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از محال حصانت آن خبر میدهد در تصرف کماشتگان میرزا علاء الدوله بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر امرا را نادیده بامرا و ارکان دولت بخشید و معاندان بخال شبی مخالفان میرزا علاء الدوله را از محل مخلصش غافل گشتند و از محبس گریخته از راه غور و جلیسار به سیستان رفت و اتفاقا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد بپیوندد اما آنجناب بجزیی ملاقات نفرموده فرمود که باید که آن برادر در مغاره مرده توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد **گفتار در بیان محاربت میرزا الغ بیک کورکان و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر ارژون اختر** بعضی از عهده علم حکیم بعد از امعان نظر در زایچه طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر در آخر عمر بدست پسر کشته خواهد رسید و چون میرزا الغ بیک نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت اجمالی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان کیفیت احوال از جوکیان معلوم کرده بود لهذا چون رقعه عیش بادشاه فرستاده ثمنه آن را مربع در آن کتابت درج فرمود و مولانا محمد اروستانی که از علم طالع مسلم و در علوم تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد در مجلسی که میرزا الغ بیک بر زبان میراند که عنقریب عالمی محاکمت حضرت خاقان سعید را در خبر تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد بنابرین مقدمات میرزا الغ بیک کورکان بهمواره بسبب میرزا عبد اللطیف طریق بیضایی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر گماشته خویش میگماشت عبد العزیز چی گماشت و از آن جهته میرزا عبد اللطیف کینه پدر بر زگوار در سینه جای میداد و بالآخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بروی روزگار خویش برگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر از السلطنه هراة را بازگذاشته روی توجه بسمرقند نهاد و بعد از عبور از آب موسوم قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد میرزا الغ بیک نشانی از رسالت مضمون آنکه نیسور غال اوست باید که بازگرد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را امر عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل عقد امور اولوالیات اهتمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده و رایت مخالفت برافراخت و صندوق تغار انگشته فرمود تا منادی کردند که هر که از آنچه متعرض مردم نگردد باعث برین چیز آن بود که میرزا الغ بیک در باب حصول او جوه تغاروکوه مبالغه بسیار داشت العصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیک متحیر گشت و میرزا عبد العزیز را دران بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب خبر امده انجانب را از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالا راب و پایان آب لشکریان گذرانیدند و باشتعال نایره قتال اشتعال نمودند اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی ازان محاربات میرزا عبد الله شیرازی کرمتاب شده و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و خلاصه این احوال از سمرقند بار دوم میرزا الغ بیک خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال اطفال امرا و رعایا دراز میکنند

و میرزا الغ بیک این سخن شنیده تهدید نامهها بپسر فرستاد و تا بهیچ فایده نداد و امرا آغاز مبطاقی کرده نزدیک آن رسید که میرزا الغ بیک ناگاه بمیرزا عبد اللطیف سپارند در این اثنا پس پرده غیب صورتی روی نمود که بر صحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر صفحه خاطر مرسم و منقش میگردانید در آن اوقات که پسر و پدر دربرابر یکدیگر نشسته بودند وصحبت عشرت و بیل اعزون را با خود متعرق ساخت و رایت کشورکشائی و جهانداری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود در دروازه شهر مضبوط ساخته محصن نمود میرزا الغ بیک پس از آنکه از خبر محبت اثر شنیدند مصطر شده عنان بکران بطرف دار الملک کردانیدند میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب باطلاع یافت ترک محاصره کرده بمیان ایل اغون شتافت و میرزا عبد اللطیف همدران ایام آب کذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بسوی بسیاورده و در قریه دشت ملاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فراز تپه قرار گرفته آن دو لشکر خون ریز را در آن دو طایفه فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر شد تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بقتال و مقاتله مشغول بودند که فاید تقدیر ملک قدیر عنان گیر میرزا الغ بیک را کرفته ما بنظرف پشته پایان بردوان پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورد و تحصن نامه میچزد و چون بدروازه شهر رسید میرزا عبد العزیز قوچین که کماشته آنجناب بود در روب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع کردید و میرزا الغ بیک با چشمی پر نم و دلی پر غم با تفاق میرزا عبد العزیز و معدودی از محصوصان بطرف شاهرخیه رفت نا روزی چند دران حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزکار بیسایان بر اساید بعد از وصول کوتوال آنحصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که بر حوضش بدام صیاد در دو نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آنزمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته لوا میان پدر و پسر طاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف از کمال سعادت قلب و قلت حیا از روی تحریت و استهزا بواسطه و بتوسط سخنان ناخوش بسمع پدر رسانیدند و در آن ایام آن ناجوانمرد تقلید حضرت صاحبقران کردی مغلوکی از اولاد چنگیزخان را بر سند خانی نشانده و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان زاده کفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هر چه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند مکر قاضی مسکین رحمه الله که آن امر بعد از ان میرزا عبد اللطیف خواب الغ بیکی را با میرجانی محمد تمسر و پسر دیکر حضرت محدومی مرحومی در روضة الصفا از میرشاه ایله نقل نموده اند که کفت بهنکام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب بتیغ و سرو اسپ میراند و از هر باب حکایات با من میکفت چون اندک مسافتی معلوم کشت ناکاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نکریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف را بخن داشت کفتم چیزیست کفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آیند و چندان توقف ننمایند که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیک چون از خبر نشنید زبانش از کفتار باز ماند و آثار ملال بر بشره همایونش ظاهر کشته در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیک نبابر رودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرمود عمل نموده ناکاه شراره از آتش بردامی پادشاه رسید و اندکی از ان بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را منطفی ساخته بزبان راند که سن هم پله نیک یعنی تو همدانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام شخصی دیکر بان خانه در آمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد بچوانه از جای برجست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود بوتین التای جناب پادشاهی از دوش او ربوده عباس جهته آورد و بر میان از خانه بیرون رفته من در راهستم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود آنکاه عباس مانکشته پادشاه را بدر برد و قریب بمغلی که میسوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش ازین واقعه بدو سه روز نبرد در خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاه زاده بعاقبت بجهه محبت سلطنت بمجازات پدر را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در خصوص از ایام شباب و جوانی قتل نموده بود مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک کوید قطعه الغ بیک آنشاه جم اقتدار که دین نبی را زور بود پشت ز عباس شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیک کورکان چون پادشاه عالیجاه

مساحت

عالیجاه میرزا الغ بیک بوفور علم وفضل از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان امتیاز تمام داشت وهموارهٔ همت عالی همت بر تربیت وریاست علما وفضلای گماشت ودر زمان دولتش جمعی کثیر از نظایر او در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند ودر ظلال دولت واقبالش در نهایت فراغت ورفاهیت می غنودند واز انجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیأت وریاضی وفن نجوم عدیل ونظیر نداشت ودر وقتی که میرزا الغ بیک رصد میساخت آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی ومولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی هیئتیستان جهم میپرداخت مولانا علاء شاشی ومسلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود وگاهی بگفتن شعر ومتعاملیل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطبای زمان بود ودر معالجهٔ مرضی میامن نفاس میجا ظاهر مینمود واز جملهٔ موثقات آنجناب شرح موجز وشرح اسباب وعلامات مشهور است ودر دیباچهٔ شرح اسباب وعلامات مدح وثنای میرزا الغ بیک مسطور ومولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود وبا میرزا الغ بیک کورکان همسبق مینمود ودر مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم بواسطهٔ لطف طبع وحدت ذهن با میرزا الغ بیک بغایت گستاخانه بحث میکرد ودر غایت آداب مرتبهٔ پادشاهی بجای نمی آورد وبنا بر آن میرزا الغ بیک آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود واو بدار السلطنه هراة آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که در گذشت این مطلع از منظومات اوست

که بیت ما سیه بختیم وبد روزیم واختر سوخته شمع مقصودی بدست خود بشبی نفروخته خواجه عصام الدین به مزید جاه وجلال وعلم وکمال از سایر علما ماوراء النهر امتیاز تمام داشت مدتی مدید در آنولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت خواجه افضل الدین کشی از جملهٔ دانشمندان سمرقند بود وپیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت زهد ودینداری وعلم وپرهیزکاری موصوف بود ودر باب امر معروف ونهی منکر مبالغه تمام میفرمود ونبا بر آن میرزا الغ بیک بمنصب احتساب سمرقند سرافراز بداد انجنا بغایت کردوید کما ینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت ودیانت بجای آورد واثقات استماع افتاد که در وقتی که میرزا الغ بیک جهة سلطنت ختان میرزا عبد العزیز در کاکل طوی فرمود ومردم را ترخان ساخته بود وخاص وعام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی بر دند در روز یکه کابر واعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل در آمد وروی بمیرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی را برانداختی وشعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیک از این خطاب بغایت متغیر گشت وبعد از تامل جوابداد که تو بشرف سیادت وداشتن اتصاف داری وبکبرین رسیده ظاهر میخواهی که بعز شهادت فایز شوی نبا بر آن امثال این سخنان در شت بعرض میرسانی وحال آنکه من تو را باین مطلوب نخواهم رسانید وبعد از چند روز از ین قبل وقال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید ودر شبی که آن حمام را گردان میاخته زنان مغنیه بسر حمام رفته در میان مردان نشسته بودند وآغاز نغمی کردند وسید عاشق بر این صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت وگفت الشیخ الاسلام بی اسلام بگدام مذهب جایز است که زنان ومردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر زد میرزا الغ بیک رفت وبزبان داد خواهی انچه سید عاشق گفته بود معروض داشت وچون میرزا الغ بیک بواسطهٔ استماع بخنان کان کل از سید آزرده دل بود فرمود که فردا قضاة وعلما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایم وسید عاشق را بجرم ساخته تادیب فرمایم وروز دیگر آن زمرهٔ عظیم الشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح ذوبابه که مردی ابدال وش ومتقی بود ومیرزا الغ بیک او را اجازت داده بود که هر گاه خواهد بمجلس همایون درآید وهر سخن راشته باشد بواسطه بعرض رساند بدار السلطنه در آمده وپیش از اکابر زده میرزا الغ بیک رفت واز سبب اجتماع انظایفه پرسید پادشاه جوابداد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز طوی کان کل ما را گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی وشعار کفار ظاهر ساختی ودیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم ودانش وتقوی سر آمد اشراف علما ست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنا بر آن قضاة وفضلا را طلبیده ایم تا مرافعهٔ این قضایا نمایم وانچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیک نکرده که نسبت بشما وشیخ الاسلام این نوع بخنان بزبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت وعنایت پروری سلوک مینمایید ودر تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمایید وشیخ الاسلام نیز بصفت علم وعمل اتصاف دارد ودر اثنای این قیل وقال پیاله را نوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده وازوی دو فرزند مانده ومیخواهم که زن برادر را بحبالهٔ نکاح خویش درآورم تا برادرزاده های من

ضایع نشوند اما آن زن بخواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح برادری درآید و اورا منعی نتواند میرزا الغ بیک بسیاولی را فرمود که برود و آن ضعیفه را بگوید که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و بزرار از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت آنچه سید عاشق سنت است ما گفته بود دوآز کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بخبه آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد که بعقد هر کس خواهد درآید ما بگدام مذهب اورا تکلیف مینمایید که زن برادر نشود و بمناکحت این معقول صاحب دعوت آن پادشاه معدرت پناه از این سخن بغایت متاثر گشت و بسیاول را از آن کار مانع آمد و فرمود که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه سیکفته محق بوده لاجرم بحماعت مایوس بازگشته و بمباحثه منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند **مولانا محمد اردستانی** اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود و در علم عمل و اطلاع مسلمه جهات کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمی نمود و در آن باب از آنجناب حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مروی است از مطالعه کنندگان این اوراق مامول حضرت محمد وی مرحومی فرموده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک نشسته بودیم که مولانا محمد در آمد جناب الغ بیکی او را گفت رمالی بکش و از آنچه در ضمیر منست اعلام نمای مولانا ملاحظهٔ طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت سئوال از حرم است و خاموش گردید پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود دوا و را بسیار دوست میداشت استعفا نمود و همدران چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن و حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این واقعه شاد و خندان شده چند فرمود که میرزا الغ بیک در غضب رفته او را طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضا بسر قدم اقدام میفرمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیک کورکان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی کرامند بیکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده مرا بحه آن از بخزانهٔ عامره رساند بعد از چند گاه بغفلهٔ حیات آن تاجر غریق بحر فنا شده جناب الغ بیکی در تحیر و تاسف طبع فرمود و فرمود که از نفایس خزانهٔ مالعلی کران بهاپیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا کوبان آماده و مهیا صاحب وجوهانی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مراضه و گذرانند کوتاه قصیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر چنانچه التجا نمیخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم در نوبت که هوا در غایت برودت است مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بطاقت کشته اشارت نمایم که حیات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن نایب این سخنان را بعرض میرزا الغ بیک کورکان رسانیده پادشاه بادین و دادر قت فرمود و بر کمال دیانت جناب قضوی قرین کرده از سر آن دعوی درگذشت و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب نگردو فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف از این فتوی انتقاد کشتن میرزا الغ بیکست و حال آنکه اگر پادشاه جهة مصلحت ملک یکی از احاد الناس را بقتل رساند بروی قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب قضوی را از آن مناقشه در گذراند بر آن فتوی خط نهد بجائی نرسید و التوفیق و التایید من الله المجید **خواجه فضل الله ابو اللیثی** از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان بتصنیف او ست و حال خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آراسته و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما میپرداخت و مولدش مطلع از جمله منظومات اوست بیت چون سرو قد تو جانست مرا بگذر روان سویم السیر و روان شو که فدا سازم **مولانا علاء الدین علی قوشچی** اعلم علماء زمان و افضل حکماء دوران بود و او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیک شد همین ترتیب آن پادشاه عالیجاه در علم مدرجات علمیه تصاعد نمود و میرزا الغ بیک او را فرزند میخواند و بجهة کمال خصوصیت کابی جان بر بستر ش نشاندند بنابر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصانیف مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی است و مستحسن طباع جمهور علماء نزدیک و دور مولانا علی را و اخر ایام حیات بدیار روم افتاد و در آن مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد **خواجه عبد المؤمن** ندیم مجلس خاص و امین بزم اختصاص میرزا الغ بیک بود و بلطف طبع و حدت ذهن از اظرفا و فضلا بیمقدمه ممتاز و مستثنی میبود از ثقات استماع افتاده که در زمان جمجمه نشان آن پادشاه عالیشان قاضی فرشی یکی از قضاء شرعیه طریقه

شمائل ۲ شمس الدین ۳

طریقه مداهنه بجای آورد و باین معنی بمیرزا الغ بیک ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده مشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المومن کرد و خواجه در پایه سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بکشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسپ تسلیم نماید تا دست از ریش او بازدارند آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبد المومن سپرد و خواجه آنها را بکلی خود فرستاد تا بعد از چند گاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر کرده شاید که پادشاه بر وی غضب نماید بنابر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا غائی تا اگر از تمر آن هم عباری بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیک بروی افتاد خواجه عبد المومن را طلبیده گفت که بیست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میر آخوران نمی نماید خواجه عبد المومن جواب داد که قاضی از سر انجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن در خنده افتاد و دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا حیدر علی** در سلک شعرا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمة الله در طریق تلمذ سلوک مینمود این دو بیت از اشعار او بخاطر بود بیت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی ز تو محو تو و تو غایب ز میانه که معتکف دیرم و که ساکن مسجد یعنی که تو را می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیک سر آمد شعرا متعمد بود این مطلع از جمله منظومات اوست بیت ای از الف شب مثال تو در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر میرزا سلطان محمد خسروی بود و بکمال عقل و کیاست معروف و بفر حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس معاشر امر قتال کردیدی و هر چند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از ان نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بقرب کثرت بخشش میرزا بار بر او عرض نمود و پرسید که چون است که شما در این امر تقلید آنجناب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند نظم بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این کشیده

مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان جنت صفات مدت پنجسال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانیده و در آنوقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاه زاده صاحب تائید از حزم آباد لرستان بری شتافت و در بیورت جد بزرگوار فرود آمده از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلده جنت نشان عنان بگران بطرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجایین جربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته بقلعه اصطخر رود لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بفیروزی در آمد و از اشراف آنولایت سید نظام الدین احمد را بنیابت خود بشیراز فرستاد و خواجه عبد الله باصطخر فرستاد و خواجه مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاه زاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبد الله با سید مصاهرت میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در روز واقعه تراب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق تمکن گشته کرد نکشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طغیان او دلگران شده بسعداد و سپاه مشغول گشت و نشان همایون بموجب حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد بر همنوال که شهریار اعظم مهر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که کماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این صورت بیقاعده واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بملکی که حضرت خاقان سعید مغفور جنت او یعنین فرموده قناعت نماید والا بمیدان قتال شتابد بمقتضای قضای ایزد تعالی مظفر آید و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود چون نشین بالشکری بیقیاس در عقب ایلچی روانه شد چون میرجهانشاه را چشم بر ان نشان افتاد و مضمونش معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال بیهوشی و نشاط است باز نشاط جنون بهره تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسائل از طرفین در میان افتاد و بمنازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد شیراز را باز گذاشته

امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار بچنبال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده و در سنه ثمان و ثمانمائه در خبک چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او در نوشت چنانچه عنقریب بسمت تسطیر خواهد یافت و توأ باهتمام بعضی از این اجمال خواهد یافت **کفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات** چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بعضی ممالک فارس و عراق را مضبوط کردانیده و شنیدند که عم میرزا الغ بیک بچه امیدها از غایت حلاوت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکنده و با لشکری مانند عرکات افلاک نامعدود و بیدانجانب توجه فرموده و میرزا بابر نیز جنود نامحدود و مجمع ساخته از دار السلطنه هراة باستقبال برادر بهنصت شتافته و در نواحی جام آن پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و کردان بر دو کشور و مردان بر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش بافته عراقیان را سعادت استیلا کما حقه دست نداد و میرزا بابر با بهجت نفرا بل شهور جان از آن عرقاب بسا حل نجات کشیده خود را بقلعه غار رسانیده و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة آمده رایت عظمت مرتفع گردانیدند بعد از تنظیم امور دولت و تشیید مبانی سلطنت روزی چند بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرمود و میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلده فاخره هراة قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار کیکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان دارو غه کرمان بود و در آن اوان از سایر امرا میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار و اعتبار ممتاز و مستثنی می نمود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را مصادره و مطالبه بیازرد هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در دیوان میرزا محمد در جرگه امرا عظام مهر میزد جناب امارت مآب را از اشتعال نایره جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هراة کریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز در قلعه غار بسر برد بدستور سابق آنحضار را بامیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باستراباد آورد و کماشتکان میرزا محمد را از آنولایت بیرون کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون از نجر بهم میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر همت کردانیده میرزا علاء الدوله را بحکومت کرمسیر روان کرده با سپاه غضنفر نهاد متوجه استراباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین با سایر امرا و جلادت قرین بر سم منغلای پیشتر روان ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون جسته در مشهد النبا مرا عراق رسیده از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تاخته بتیغ خون افشان ادیم زمین را رنگ لعل بخشان دادند و به نیزه تبان نشان روز نهاد در سینه یکدیگر کشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا ابو القاسم بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طوماحیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امرا و نوئینان را در نوشت از انجانب میرزا سلطان محمد چون فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آنعراق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امرا ایلغار فرمود و در اثناء راه بگرمجکان مشهد رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سی صد سوار در موکب همایون نماند چون بار دوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکر جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بعقبه غار رفت و میرزا محمد سلطان تصور آنکه شاید مخالفان کمیدی از اندیشیده باشند همان شب عنان عزیمت بطرف طوس معطوف گردانیده و در راه خبر یافت که آنعراق ویران شده و مردم همه خویش گرفته اند و راه گریز پیش و کیفیت احوال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان لشکریان افتاد و هر چند که خواجه غیاث الدین پیر احمد معی نمود هیچکس را نگاه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله همراه شافته و کماشتکان آنجناب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرمانروائی نشسته آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعه مشورت در میان انداخت و گفت که مردم همراه بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و احوال در آن بلده لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان پریشان شده اند مصلحت چنان مینماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان نهضت فرمائیم و سخن بر این قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه هراة گشته میرزا علاء الدوله

ابو القاسم

از عراق

ابو القاسم

از کرمسیر

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرد و روی بجانب قبهٔ الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هرات درآمده تمت بر انتحلص قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانیده و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود تا آنکاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده این قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ نهار الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که هیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر بر ایمنوجب تقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و کوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدوزانوی ادب نشسته تمت بر عایت ایشان میکماشت اما سودائی مزاج و تند خوی و در شت کوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار مینمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت پادشاه زاده را مقدار محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را شهید ساخت جشنها نیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند بای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرارت خطبه و امر بمعروف نماز پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف مهد ساخت اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود تاپوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپار بها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیک ایشجاعتها میر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که ملازمت میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند لقصه بنا بر قتل امرا بر برلاس و ترخان سایر نوئینان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب اتصال بنهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بعد از هر چه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و ستین و ثمانمائه که در کمینگاه مذکور نشسته بودند وقتی که آن شهریار دیوانه سوار از شکار بطرف شهر می آمد تیری سوی او انداختند و آن تیر بر بدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسپ زده فریاد برآورد که تیر رسید لاجرم همی که ملازمان رکاب سلطنت مآب بوی متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت

بدرکش پادشاهی را نشاید ۔ وگر شاید بخ شش مه نپاید

از عجایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بر دست باباحسین نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین کشت بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتبع تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ۸۵۲ و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانیدند

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان مقدمات او پیش از استیلای بر ممالک خراسان

سابقا خامهٔ مشکین شمامه بخبر مشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر بشنید دار السلطنه هرات بازگذاشته عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول مقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر بانجبر اجتماع موده با لشکر جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر پس از انکه بقبهٔ الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله بهضبت فرمود و اسباب جمعیت او را از بنیاد برانداخته ببلخ مراجعت نمود و انگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را بامیر سر درویش هزارا سپی و برادرش امیر علی که بصفت بصفت و نجابت و شجاعت موصوف و معروف بود ندا زانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هرات برافراشت چون بسعادت و اقبال در مستقر عزت و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون صوری در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب شداد و فساد بر روی کار روزگار

کشاده شرح این حال و بتبیین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم بابر در وقت احتمیار سفر بلخ طلعهٔ اختیار الدین را باو و پس بیک سپرد و او پس چندروزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصار و اهای مرتب

ساخت و بدست بی‌شرمی علم فسق و فساد و ظلم و فساد برافراخت کاری از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می‌گشت و شراب بخود و بعضی از ارباب حسن و ملاهی را بزور و تکلیف از میان بازار کشیده بخانها میبرد و بامانگه میرزا ابو القاسم با لشکر مظفر و منصور از نیورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرمود او پیش بخانان در مقام عصیان و طغیان بود و اصلا از در متابعت نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون لشکر در متابعت با قلعه سپهر دوار ملاقات همسری نمیزند و در آن وقت به ذخایر بسیار و اسلحه بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب نمود و برای جهان کشای برحل آن واقعه مشکل تماشه یکی از محرمان را نزد او پیش فرستاد و پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد انگاه آن پادشاه بمجاه بشی بشهر تشریف آورد و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاد و فرمود که مایر معاقب میرسیم و طایفه از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و خلعتها در قلعه افتاد که حضرت میرزا او بسعید او پس تا بد بلیغ حصار با ستقبال آمده از بهادران بابری شیخ مضبوط نامی در روی او نخیت و او پس بیک بیک خم خنجر او را بهلاک ساخته و لاوران دیگر خود را باو پس رسانیدند و بفضل پی در پی روح جنبیش را بدوزخ روان کردانیدند بعد از دو سه روز برادر او پس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود بپای صفحه از حصار افتاده آلدین بیرون آمدند و مقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه و الاجناب سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهر بایری نزدیک شهر رسیده و در دامن کوه کاز رکاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال تعاقب مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم بعضی از اهل اعتماد بسیار دند و در گذشته میرزا ابو القاسم بابر بنا بر در غدغه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استرآباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان مسعود عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر در منزل چهاران کرت ثانی و از پای در آمدن آن سرور یاغی کامرانی بصر صر قضا و قدر جناب سبحانی

جلایر ۲۱

در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر کرت لشکری پرهنر از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان بگران منعطف گردانیدند و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت بسطام بانجمن شوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا

میرزا سلطان محمد بخت تاز قرمل آن امیر سپر از زده ۲۱

که در انولا بواسطه استیلای میرزا سلطان ابو سعید از ماوراء النهر آمده بود بر سبیل رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح فرمود و انجناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده دعاقبت بنابر وفور الحاح و مبالغه خواجه مولانا سر رضا جنبانیده و مهم بر بمیوجب قرار یافت که محمود لایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا بابر پس از مراجعت خواجه مولانا عهد و پیمان بر اطاق سنیان نهاده از بسطام و دامغان گذشته بجلگاه سفرابن در آمد میرزا بابر از شنیدن این سخن بر آشفت و مانند شیر دلیر از مارندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه او خبر یافت از ولایت اسفراین عنان بگران بجانب استرآباد تافت و در موضع چهاران آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصر صر حمله یزان مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته علیت بهر سو که تیغ و سنان بر افراخت سر و سینه خصم را خورد ساخت و میرزا ابو القاسم بابر بنیروی بخت کیرودار در معرکه کارزار انداخته علیت بهر تیر و کمان و شمشیر تیز برآورد از دشمنان ستیخر و در آن اثنا امیر ابو سعید میرم از میرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابو القاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد و مناسب آنکه لشکر باین کوچ باز دهند تا او بمیان صفوف در آید آنگاه از اطراف و جوانبش در آمده نگذارند که بیرون رود مقارن آنحال آن سپهر یا بشجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابو سعید کار بند شده انجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوندند و زمانی کوشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر وزیدن گرفت و جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد در تعقیب ایشان کوشیده و بسیاری را بکشت و بسیاری را اسیر گردانید و بفرمان فرمای خراسان سوار و پیاده بود که او را بپیش برند و میرزا بابر بجزه کرد اخماطب ساخته بزبان سرزنش گفت که از جانب ماچه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را باین روز کار گرفتار گردانیدی میرزا

میرزا سلطان محمد جوابداد که بموارده در مشیت امور مملکت امثال این قضایا روی می نموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادری جهان گرد شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان انتخاب را سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم تقدیم رسانند در اثنار راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبیده که زحمی را که بدستش رسیده بود به بندد موکلان گفتند حکم این در گذشته است انتخاب فرمود که با برمروت نکرد جوابداد ندگانی گفت پس مرا کجا میبرید و بهمانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیکضرب شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی

درد اکه اساس چرخ را اینست قرار ۔۔۔ از دایره زمانه دورا ست مدار
زنهار امان ز دهر امید مدار ۔۔۔ کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار

وچون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گهر را بدار السلطنه هراة برده نزدیک پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از انکه خاطر از هم یک برادر جمع ساخت همان روز بفصیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بن میرزا علاء الدوله را به میل آتشین از حلیه رویت عاری کردانند ماتحصل که مباشران فعل شنیع بود در انجناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورده میل بابروجهی در پلکهایش کشید که بر دیگ دیده اش اسپی نرسید هر چند متنبا مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابو القاسم بابر آن بود که جرایم برادران را برقم لاتثریب علیکم الیوم موشح گردانیده و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمه العفو عند الاقتدار من حلوا الاقدار بظهور رسانیدی اما چون سررشته اختیار در قبضه قدرت کارفرمای قدرت بود و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر پرتو توفیق ازلی بر جمال روزگارش نتافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم

کشار و بیان رفتن میرزا ابو القاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بر مشیت جهیمن کارساز

چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و عراق آورد و بنابر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد بقصبات تمام بلوکات مملکت ری راه یافته بود و ایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آنولایت امرا میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابنار امیر فیروز شاه بعادت زمین بوس استعداد یافتند و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالمپناه رسید و منظور نظر شفقت گردید و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد متوجه و سرافراز بشهر بهره شیراز خرامیده پادشاه دوست نواز نوازی چنیک عیش و عشرت ساز داد و با جوانان ساده عذار و مه پیکران نابسیده رخسار بقدح باده خوشگوار اهتزاز کرده چند روز قدم از بزم ابساط بیرون ننهاد و در آن اثنا خبر استیلا سپاه ترکمان بر بلده ساوه باشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت بصوب معرکه رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از فتح خبایان میرزا بابر بهریک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود از انجمله حکومت ساوه را با میرشیخ علی بهادر و ایالت قم را با میر درویش علی تفویض نمود و ایشان از راه ری ببلاد مذکور جزا سیدند و از رعایا مطالبات کرده متوقعان آنولایات را در مصادره و مواخذه کشیدند و چون شیخ علی در اشتغال بمایه ظلم و ستم پیشتر میکوشید طایفه از اعیان ساوه بجمعی از تراکمه که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان بکنایگی بر سر امیر شیخ علی ریخته او را کرفته پیش امیر جهان شاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است را یکان بتحت تصرف امیر جهانشاه ترکمان در آمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و باره شهر را مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین بنجر تفویض داشت و خنجر همایون را بایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت در اثنار راه بعلی از جانب خراسان بازدوی نصرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده و در بیست و دوم ماه شعبان سنه خمس و خمسین و ثمانمائه از کوشک زرد عنان بکمیت کیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة معطف گردانید و در بیست و دوم ماه شعبان سنه ست

وجلال نزول اجلال فرمود و بوضوح پیوست که مهتم میرزا علاء الدوله بمن بشجاعت امیر پیرویش هزاره پی فضیل یافته و انتخاب از راه سیستان بطرف ری شتافته چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال تفصیل می پیوندد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی از وقایع و حالات** در آن اوان که دیده بعدیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ مانده بلطایف الحیل از راه دوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدسه رسانید و از زائران انجا همیه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر بایسنغر کار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه عالی گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در انحدود توطن داشتند موکب جلالی پیوستند و بر سلطنت انتخاب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد انجماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه هرات شد و امیر پیرویش و امیر علی با لشکر طخارستان در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین صعبی دست داد و امیر سلطان محمود زخم تیری از پای درافتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لشکر مقدسه غیاثیه متوجه و ایالت سلطنت هرات گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرا میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیرویش در نواحی هرات رو دبان شهر بایطالع رسیده و بیک حمله سلک جمعیتش منفرق گردانیده و میرزا علاء الدوله از هرات رو بدشتیان گریخته از انجا بزی شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بروحیات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه هرات رسید دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانیده و دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین بهمای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابو القاسم بابر خبر یافت عنان بازگیر تهمت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و کماشتگان بارس از مقاومت آن پادشاه و افر حشمت عاجز گشته روی بفرار نهادند و میرزا ابو القاسم بابر بی ممانعت و مدافعت بر تخت سلطنت فارس جلوس نمود و در شهور سنه ۸۵۳ میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر امرا و لشکریان آن بلدان بپایه سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند و همدرین سال میرزا بابر خواجه سید احمد خوافی را بانبار بخشی که از وی در خاطر داشت مواخذ گردانیده و بزجر و تعذیب بسیار مبلغ دویست تومان کپکی ازو گرفته و دیگر چیزهای مطلبیه تا انتخاب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب تا توانی جهان فانی را بدرود کرده روی بمغفرت انتخابی آورد و در عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده معمار همتش بوده مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه الحکم و الیه ترجعون **ذکر پادشاه صاحب تائید میرزا سلطان ابو سعید** میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و همتو نهرلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت کسری نعدت مبالغه مینمود که همچکس از ان مرتبه تصور نمینمود و غروغ رای جهانکشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و مانچه چتر کردون سایش نور ماه و خورشید مفقود و نابود میدانست و فیضل قضایا را از جاده شریعت بنوی هرگز تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و احسن بعدلتش سالهای چندین سال مدارک یافته خراج امن و امان و لوای انعام و احسان بر عفارق متوطنان بلدان آن ممالک بجنت نشان محمود و مبسوط گردید نظم معدلتش بست به نیروی خویش کردن دهر کرت بیک موی میش تا در عدلش بجهان برگشاد بید نظر ندید ز طوفان باد

میرزا سلطان ابو سعید ابن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه رسطوفت میرزا الغ بیک کورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای ورزیدن صبا رصبی و افتتاح اشغال بازیچه و غا پیوسته بقلم اندیشه نقش جهان گیری بر صحیفه ضمیر میگماشت و متهز فرصت بود خود را در ابنای زمان بتحمل امر کشورستانی سزاوار ترمی پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر صواب اندیش صاحبقران معظم و انابتباه استمداد همت مینمود و بزبان حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال را از باطن فرخنده سیمای ایشان باستدعا میفرمود و چنانچه شمه مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک کورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب مورغاب بقصد جان یکدیگر صفها آراسته بودند آنحضرت بی اخطار ارغونیان خروج کرده بمرغزار انحاصره نمود و چون میرزا الغ بیک از انخبر را شنود از برابر سپر بر خواسته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابو سعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت و روزی چند بای در دامان شکیبائی بچیده بانتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از انکه میرزا

میرزا بعد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابو سعید از حبس گریخته بخارا شتافت و بحسب اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازین اکثر اوقات او بسلطان سعید تغییر کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده دار و غه بخارا آنحضرت را که قشه و منصبی تنگتر از حوصله بحیلان بازداشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار کشاده آنحضرت را از حبس بیرون آورده بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز بر سم نثار بر افشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران عنود ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و ازانجا که علو همت و آنحضرت عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت و ولایت بخارا قناعت نموده نکند همت بر تسخیر سمرقند افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شده باسم استقبال استعجال نموده بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب کشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانیده شهر بسبی را تخت تصرف درآورده روزی چند در آن بلده بفراغت بگذرانیدند میرزا عبد الله چون بر ین حال وقوف یافت سپاهی بیراق کرده همراه بعضی امرا بشجاعت پناه بداغنب فرستاد و آنطایفه در طلب ترکستان عازم بسی گشته سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاده تا از دور سپاهی بخالفان نموده آوازه در انداخت که لشکر اوزبک رسیده و در شهر نعره شادیانه زده بنا بر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکریان میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند پیش و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری را حمال و اثقال و خیول و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین را کشاده زر و افر بلشکریان داد و خرم زر فرمود تا بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و ازانجانب سلطان سعید معتمدی نزد ابو الخیر خان که در آن زمان پادشاه اولوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید و ابو الخیر خان آن التماس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی بنی کسلطان ابو سعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب تائید بصابت ملک بخشش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق احداث اکاه شده با لشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوبک بگذشت سپاهی سپاه ابو الخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف قتال آراسته ساخته از طرفین مردان و لاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا نیم قوت در حکم توانائی داشتند داد پردلی و پهلوانی داده بعد ازان خون کشتگان رنگ شفق گرفت و فضا و هوا از صعوبت غبار معرکه هیجا بمثابت تضییق پذیرفت آخر الامر تائید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شده میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنای راه مادر کیراه در لای فرو رفت و شاه زاده اسیر پنجه تقدیر گشته در شب دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت در کشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنا بر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند درآیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد خواهند کشود و رفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت و چون بر نزدیک شهر رسید امرا را ابو الخیر خان را که مصحوب موکب اعلی بودند عاقل گردانیده یکسواره بدروازه تاخت و منخطفان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابو سعید در دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الغفور بر موجب فرموده عمل نموده و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و برج و بار بار شهر را مصنوعا کرده اینده بتبرکات لایقه و منسوقات رایقه نزد ابو الخیر خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون بمن امداد حضرت خان دار السلطنه آباؤ اجداد بتخت تصرف اینجانب درآمد مناسب چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت نفرمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد یافت ابو الخیر خان چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت بصوب اعطاف و اده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی برفع قدل و انصاف و خفض اذیه جور و اعتساف قیام نموده در قلب نواصی و اذانی و اقاصی را در ربقه اطاعت کشیده قاطنان میرزا عبد اللطیف را بسیاست فرموده بعد از آنکه مدت هفت سال بر تو انوار معدلتش را اطراف دیار ماوراء النهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود آذربایجان

در حضر سخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معمور می ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن بصور نتوان بود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی وسبعین وثمانمائه روی بجانب عراق و آذربایجان آورد و در حدود قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه امیر سیورغتمش تقدیر گشت و دو سه روزی معتقد بوده دست سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب بسمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادات در ضمن داستانهای آینده بصفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید ای احمد و خواجه قطب الدین طاوس یمنانی و خواجه معز الدین فرجق و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمة الله قهستانی و خواجه عبد الله اخطب در سلک وزراء سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف جهان میرک عبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند **کشتار و بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر بهادر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن از جهة آمدن سلطان سعید بمجدود مملکت خراسان** پادشاه بهرام توز میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنه سبع وخمسین وثمانمائه نوبت دیگر بحیال تسخیر فارس وعراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دار السلطنة هراة در حرکت و بعد از قطع منازل و مراحل بلغر نفاج جنوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاه زاده با نوجی از بدایدیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن شخص بوضوح انجامید بدآموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاه زاده چند روزی معتقد بوده در ۲۲ ماه رمضان سنه اربع وستین ملک عدم گشت روان و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال سعادت و اقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در پانزدهم دلنقده سلطان آباد استرابادا زمین مقدم حسرو بادین و داد عیرت ساحت ایوان سبع سداد گشت و آن رستاق در آن مکان توقف افتاده چون فصل شتا بآخر انجامید و سپاه سبزه وریاحین بعزم تزئین باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بعزیمت مضاء یورش عراق در حرکت آمد در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسید و بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابو سعید بحیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نمود و امیر سیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله مبرد براد و زخم تیغ زمرد پیکر از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب و حیطه تصرف آن شهریار کامیاب و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان بسمت ارتفاع یافته میرزا ابو القاسم بابر چون باین اخبار استماع نمود و قع آنحادثه را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت بانعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در علی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العدو احمد خوانده بدار الملک خود باز گشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابو القاسم بابر بدستور معهود و در سرعت سیر بر سم مبالغه بجای آورده و در غرة ماه رمضان سنه ثمان وستین از معبر قندز و بقلان عبور کرد و روزی چند در ارنبک لشکر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت **ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بلخ هراه دار السلطنة سمرقند و مصالحه کردن با سلطان حالیشان سعادتمند** چون امراء بارنبک بموجب اشارت حسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر ارنبک جمع آورده ندع در آمد کشتیها پاک دین و امراء و لشکریان زمره بسیال و طایفه کشتی آب گذشته چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشور گشای گشته آنگاه شاه و سپاه از آب وخش بگذشتند و بولایت حصار شادمان شافتند و از آنجا بموتداک رفته نزول فرمودند و رسیدن لحی تا بسوی در موتداک خواجه نظام الدین محمود دکه از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحبقران رسیدند و با امراء ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند و در آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ المبین ماند و مراسم گفتند داده اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدامست گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این ولایت را کهنپنک پوشش کرده ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت و از هر چیزی نخواهم ترسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم کرد مرا از اشتغال این سخن چندان خوئی در سرشت کوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه

چهاردهم ۲

سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته و دیگر شرایط آداب عید صیام تقدیم رسانیده آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دارالسلطنه سمرقند گردیده و در روز چهار شنبه شوال بعادت و اقبال در ریگ فرسخی بلدهٔ مذکور نزول اجلال فرموده قبه سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت از انجانب میرزا سلطان ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بتحصن قرار داده در عیت بیرون شهر را در آورده برج و باره را بمرتبهٔ محکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قریهٔ چشمه نوشان نزول کرد بیاران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد سیاول و سید پیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه تاختند و سوران اندخته در لشکر بهرام تهماورا رانهر طایفهٔ از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند و خراسانیان بگشت یاقه امیر خلیل و مولانا احمد سیاول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضهٔ تیغ و تیر گشتند و چون سمرقندیان اسیر را نزد سلطان سعید بردند انجناب امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده بخطاب امیر بزبان گذرانیدند مولانا احمد سیاول گفت امید است که بواسطهٔ ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم مانند شیری خشمناک بانهاد در آن عبیاک روی بتسخیر شهر آورده و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روزیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست باندا ختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و در اندک زمان آوازهٔ مبارزان جسور و دلیران صف شکن بگوش هر دو لشکر رسید و سلطان سعید بملکت مادرا رانهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات خراسان نگردد و بر اینجمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد سیاول و سایر گرفتاران را مخلع فاخره پوشانیده در حضرت دادو میرزا ابوالقاسم بازیر خواجه نظام الدین محمود و مولانا فاتح الله تبریزی و امرا بهمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد و رایات نصرت آیات بجانب دارالسلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نموده و میرزا بابا جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب بجهته عنایت فرموده ولایت قبة الاسلام بلخ بامیر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی بر لباس حکومت و لایت کاشان و جاریک شتافت و خطهٔ اندخود با میر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شیرغان لوا دولت امیر بابا بکوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندوز و بغلان را بامیر سلطان برلاس داده موکب همایون روی توجه بدارالملک خراسان نهاده و در چهار محرم محترم مغفور و مکرم بلدهٔ فاخرهٔ هراة رسیده و زبان حال و قال متوطنان آنرا بمضمون انتقال گویا گردید بیت هزار شکر که بار دگر بصد اقبال رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنه مازندرانیان در قلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

در اوایل سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کماینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف آباواجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفهٔ ضمیر نگاشته و بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل سند و گذار را باطایفهٔ از تراکمهٔ بیباک بفتح سیستان نامزد فرموده و امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و بمرقوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت نموده و شاه حسین مقاومت نتوانسته بآن شیر بیشهٔ شجاعت در خیر نگفت خویش ندیده و تمامت ملک بمیرزا بابا گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان درآمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و بخزینه فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و بعد از آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبار کی از سر حکومت در گذشت و بدست یکی از نوکران

چهاردهم ۲

جمعی گرفتار

خود کشته سرش را نزد امیر خلیل برند و او بدارالسلطنه هرات فرستاد تا بر دار اعتبار آویزان کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم بابر بجاید نعر انتقا
بر حال میرزا معز الدین بخبر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق سیورغال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از
دیوسیاران مازندران که بفرمان امیر باباحسن در قلعه غار محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استرآباد بود یکی از موکلان را خود موافق ساخته خروج
نمودند و ناگاه بر سردار و غه قلعه که در سلک نوکران باباحسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند و بر مرکس اعتماد نداشتند احصار بیرون کرده
اطراف آن حصن حصین را ضبط کردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر باباحسن بحوالی انحصار شتافت با امید انکه قوت دولت و فراوانی لطیفه سازد
و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه غار در خم ایوان سبع شداد اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلجور و سایر اسباب قلعه
گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهة تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود با تفاق یکی
از نوکران باباحسن پیش رفته دو مازندرانی از میان یاران خویش نزد یک ایشان فرستادند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستهارا
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر باباحسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود دو رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته
با یاران کشیدند و ایشان بی اختیار از ان کمرغلطان کشته بقتل رسیدند و انطایفه در اظهار رسعار خلاف از پیشتر پیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز
آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان نیک تنگ آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی
که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر بیشتر منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج به بینید بیدغدغه
بیای قلعه آیید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید سنان از مطلع مر
طالع گردید و زود با نهاده ماندند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمند یافروکذاشته و قرب صد کس را بدان برج در آوردند
و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بتک پا پیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سر هایی قتیلان
بهراة فرستاده میرزا ابوالقاسم بابر مسرور گردید و بسبب آن سردار شجاعت سعار لوازم احسان و تحسین تقدیم رسانیده منصب کوتوالی قلعه
بدستور معهود با میرباباحسن مفوض گشت و لطنطه آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان در گذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج
اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات مجتبة صفات مستولی یافت و اطبا از معالجه او عاجز آمده
بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود در خلال آن احوال فرزند ارجمند او میرزا بایسنغر بعنایت عظمت و مهابت در محاذی برج مذکور سکون گشت و چون آن برج طالع
دار السلطنه هرات و تخم خانه طالع میرزا بابر بود انواع کلفت و شورش میان لشکر باب بخوم پیدا شد و از آن جهة در غدغه تمام بر ضمیر صاحب تاج
و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن بمدت زمانی انواع طلبیات متوجه هرو بیان گشته مانیه اصناف نکبات بر وجنبات روزگار ممکنان
ما فقت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد**
و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد چون حکیم علی الاطلاق از دواز اقتضاء و اذ مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در ده شعبان سنه ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد منور مشهد معطر علی الرضا ابن موسی جعفر علیهم السلام از باغ
سفید بساغ نجار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام با دار طاعات و قضاء و اجبات گذرانیده در روز عید بعد از ادای نماز چشنی پادشاهانه ترتیب
فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذیقعده الحرام عنان عزیمت بر تافت کردون خرام بصوب مشهد مقدس معطوف داشت و چهار دهم
ماه مذکور چهار باغ مشهد بمیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گلبن بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضه
منوره رضویه قیام نموده سدنه آن عتبه کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرده در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط
سعی و اهتمام بجای آورده در آن زمستان بیرای فسطاق در همان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابراحسان گشت زار
امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش بر گشاده در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

امام علی الرضا علیه السلام

وارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و ایهمنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته کابی بلطف و کابی بعنف ایشان را ملامت میفرمود
لاجرم امرا عظام مصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر شیر جاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادر او امیر حسین علی
خواجه وجیه الدین یمنانی بروضهٔ منوره مقدوه خاندان پیغمبر آخر الزمانی درآمدند لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر منسلب بیکدیگر ندنید بیشند
و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع که آشتی همه حال بهتر از جنگست و میرزا بابر از مصالحهٔ امرا متبهج و مسرور گشته زبان بحمد بیان بتعریف و تحسین
ایشان بگشاد و هر یک از امرا علیحده بر سبیل اشتی خوارهٔ جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوعی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب
شراب تائب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد میرفتند و در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی
روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی بیکبار روی نزد یک بپادشاه و امرا برفراز تلی پیدا شده بسیار کی خواندن ترجیعی آغاز نمود و
آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود که عبث این همه طراق کن فیکون دوره نیست پیش اهل جنون
خواهر اصاغر و اکابر از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش تخمیناً پنجاه بیرون بود محزون گردیده و درویش بعد از اتمام آن شعر هدایت نظام از نظرها
غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلبیده نیافتند و چون اکثر فصول شتا مانند ایام بهجت و نشاط ع
بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عزم
الملک را کان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجا نور پراینده پرداخته ناگاه ناخن آق ستقار که شهریار عالیمقدار را بکمال اهتمام سپاه
بود شکست و ایهمنی بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه زمی کردم و آمد بهار ساقی
توبه شکستم ازدوست برزبان بحمد بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را بمبسط بساط عیش و انبساط مامور گردانیده و جامهای بادهٔ ارغوانی
و اقداح راح ریحانی از دست کامگاران سرور شعار در گردیده و در صباح شنبه ۲ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد
در محفهٔ نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج بسمت تغیر بپذیرفت و بر بعضی مزاجها عارضه
کرده برخواست و بحکم درآمده در چاشتگاه بهمان روز روز حیاتش بسر آمد آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال مغرب فنا غروب نموده و نیر آسمان سلطنت
و استقلال از اوج عزت و اقبال بسر حد زوال نقل فرموده از مشاهده احوال امیر و وزیر صغیر و کبیر و زن و له و نفیر آمدند سیلاب خون از خوارهٔ دیدها
چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید میت را آمد باری از باران اندوه فرو
بارید سیل از کوه تا کوه روز دیگر امرا و اعالی کبیر تجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را بگنبدی که در جنب روضهٔ منوره صفویه
علیه السلام و التحیه و الثنا است مدفون ساختند اطباء دانا احساس سمی از مسموم میکردند و از کیفیت و کمیت آن تفحص مینمودند و بر این مدعا دلیل محکم آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبد الغفار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک بابر خان نما
کی چنان خورشید پنهان در خراست در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است چرخ را کعثم جگر با چاک شد دیده ابر از اشک و دامن پر در است این چه حالست و چه تاریخست گفت موت سلطان مؤید بابر است و میرزا ابوالقاسم بابر را غیر از میرزا شاهرخ محمود
فرزندی نبود و ذکر او بعد از نقل اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاء الله و حده العزیز

ذکر سمهٔ از احوال مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن پادشاه با ذل

از جملهٔ اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و وی خواهر زادهٔ شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشتی درویشی خطی تمام داشت و در وقتی که از راه
هرات متوجه سبزوار شد که میرفته در منزل مذکور جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه
پیوسته در وقت ادا نماز کسی را نزدیک خود نمی نشاند تا او را بعد در رکعات نماز صلوة تنبیه نمیود و سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بسلسلهٔ مقرب بارگاه
سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوندد و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر تجارهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان
خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة

بعنایت

والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین خمیری و مولانا شرف الدین عبد الغفار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز رفته و ان گشته و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطر سای پیغمبر علیه الصلوة والسلام مشرف شده مراجعت نمود نه حضرت حقایق پناهی افضل الاناسی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدین عمر او را دیده که مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جثه عارضه مذکوره بکثیف افطار کردند قبول نمود و ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محفه شیخ رفته و چون بدر محفه رسیدند تیر کمان نشسته من آن قضیه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در آن وقت که بدر محفه آمدند من پای در از کرده بودم از آنجهة زود بر فتند بعد از آنکه من پای خود کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در بغداد یوم الاثنین سابع ربیع الاول سنه سبع و ثمانین و ستمایه در قریه جعفر آباد بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر بهمان روز که از خبر شنود بقریه مذکوره رفته و لد الاکبر شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و بپرداختن جنازه باز گشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدار السلطنه رسانیدند آنگاه آن پادشاه عالیجاه از باره کوه بزیر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت و اتفاق اشراف آفاق جد اعلای این اوراق سید برهان الدین خاوند شاه پیش رفته بر جنازه شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانیدند و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب علاء الاناسی قاضی قطب الدین محمد الاناسی بجهان جاودانی انتقال فرمود و مولانا شرف الدین عبد الغفار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نموده نظم و نثر بهم آمیخته سر قاضیان محمد بقوم اناسی امام زمانه و فات نبی زد ار القضا شده بدار السلام بجای نبی بود و تاریخ او ست وفات النبی علیه السلام

مولانا سعد الدین الکاشغری

در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نموده و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرموده و بآخره بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت شعشعه لوامع معرفت با طل فرخنده میامنش را روشن گردانید و بر سجاده ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبه ولایت رسانیدند و در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در خلال ایام مرض و شدت ضعف واقعه بر خویش گذشت مضمون انکه مرا میان بودن و نبودن مخیر ساخته من بنا بر انکه اطفال صغیر داشتم بودن را اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بدو روز فی یوم الاربعاء سادس جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد

مولانا شمس الدین محمد عرب

در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش منش پسندیده اخلاق بود و دائما من عرض خود را باغراض دنیویه کمتر می آلود و آثار ریاست در وی هیچ نداشت و چون میرزا بابر بوی التفات نمی کرد پیوسته بخیابان فرمودند نفس محبت میرزا اعلاء الدوله بر صحیفه خاطر مردم می کاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت نمود و لشکر متابعت میرزا بابر منع میفرمود و در سنه ستین و ثمانمائه عبد الله نامی از جانب لرستان در پیشگاه سپاهیان دار السلطنه هراة رسیده و با جناب مولوی در پیوادار ی میرزا اعلاء الدوله همداستان گردیده عساکر آنحدود را و فقرای هراة شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق محبس از نزد میرزا اعلاء الدوله آمده بود و چون مولانا محمد عرب و سید عبد الله مکاتیب آورده نبا بران میرزا بابر سید را با خود فرستاد و جناب مولوی را بسیستان گسیل گردانید و خود بجانب گشت و مولانا محمد در سیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که

بیت

قاضی عبد الوهاب مشهدی از اصناف فضایل و کمالات بهره وری بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا مینمود گویند نوبتی یکی از ظرفا را در صنعت معلوب مسجوعی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانیدند آنجناب اندک تاملی کرده بهمان صنعت جوابداد که

یارب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین بهمنی که از سایر وزراء میرزا بابر اعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است

نظم

برای مسند ش زیبد که هر روزی قضای چرخ دیوانگه شود خورشید فالیچه اگر معمار کردون مجلسش داند فلک سازد زماه چهارده زرین همیشه پیش پا نهالیچه مدار مملکت دارای دوران صف ثانی وجیه الملک سهیل ابن محمود بالیچه

مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی پیوسته بادای وظایف

وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطهٔ رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه مقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع با یشی کرد بعض حوذبا او ملاقات نمودی و نقش تخواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهة آینده و روندهٔ طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی

پنجم آسله

در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده بجانا اویسی بوده است و حکایت است که هر گاه مرا مشکلی پیش می آمد متوجه بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رفع میکنم تا آن مشکل آسان میشود و فاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنهٔ اثنی وستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در قریهٔ پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد مغفر السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش عمارتی عالی بنا نمود

اوقات حیات مولانا ابویزید از نود سال متجاوز بود خواجه شمس الدین محمد که سوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بود قدس سره و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر بتقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار میرفت و بسنت بانتخاب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلائق مشغولی مینمود و بر سر منبر ببیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا جلال الدین بایزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد سمرقندی مجلس وعظ او می پیرفتند و آنچه از وی می شنیدند بتقریر و تحسین مقابل میکردانیدند و سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نفس متابعت و اخلاص او در ضمیر منیر میگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان ابوسعید در جمعهٔ اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که انتخاب سخن میکرد یکی از حاضران بی تقریب صحیح زد و سلطان سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته ایم که موجب وجد و حال شود طاهر را دل این غزل جایی دیگر پراست و فات انتخاب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنهٔ ثلث وستین و ثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرمود و نظم شیخ اکمل قدوه مکمل که بود ابدل صورت رهبنمون خواجه شمس الدین محمد کز غمش آسمان پوشیده دلق نیلگون ساخت جا در ساحت قدس قدیم خیمه زد از خطهٔ امکان برون چرخ دون چون پایه قدرش نبود سال تاریخش سپر از چرخ دون مولانا شمس الدین محمد سمرقندی بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چند گاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات احرزی گماشت بشیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود و در شب جمعه غرهٔ ماه رمضان سنهٔ اربع وستین و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود و قبرش در کارزگاه در پایان قبر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری واقعست شیخ آذری اسفزاری از مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بطریق دروبشان مایل شده از اسفزار بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آنجا بشیخ رعایت بسیار نمودند و طریق مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از تو طن در آنولایت اقامت نکرد و این بیت در سلک نظم آورد

بیت من ترک هند و جبهٔ چیپال گفته ام با دو بروت چونه سیکو نمیخرم

و از آنجا بسفزار شتافته باداء طاعات و عبادات مشغول گردید و فاتش در سنهٔ ست وستین و ثمانمائه واقع بود و لفظ حسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از منشآت شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان انبار روزگار بسیار دارد و همدرسال مذکور مزغ روح مولانا طوطی که در سلک شعرا مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر بسنقر با و التفات و عنایات بسیار مینمود این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست

بیت جهان که حجرهٔ شش طاق و خانهٔ دو درست ز چار رکن بساطش فغان الحذر است

و مولانا طوطی مدتها در جهان جوانی بجهان جاودانی شتافت و معرب حضرت سلطانی میر نظام الدین علیشیر جمیع ضبط تاریخ و فاتش لفظ خروس یافت نظم

صبح زمان طوطی آن شاعری کز بودش بگر معانی عروس

چون طوطی رفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او را خروس

سید غیاث الدین فضل الله رادکانی بوفور فضایل و محاسن جمیع اقران و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و حلاوت لسان سرآمد افاضل دوران میبود

وخطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بزر بذل انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرفراز گشتی و فاتش در روز یکشنبه ۲۲ جمادی الاخری سنه ۹۰۰ در هراة روی نمود و بگورستان مصلی در جوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید بکمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد در مجالس التفاتی مبسوط است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات ازان قصیده حکیم انوری که مبدع چون مراد خویش را ملکت وی کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده مشتمل بر مدح میر ارغلا الدوله و مطلعش اینست بیت شاه اجلال را بی ملک او نبود لباس ملک اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امرا بهزار اپسی در نیم مقیم بود و بعد ازان ارغام انتقال نمود **مولانا سیمی** انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و دو یکروزه دو هزار بیت بنظم کرده نوشت بنابران این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت یکروزه بهم شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا سیمی نیشاپوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل مینمود این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی بیست من جزر میتواند خورد و دیگری این معنی استبعاد کرده باهم سه بلغی شرط بستند و بیست من جزر بدو داشته بخدمت مولوی شافعند اتفاق در روز مولانا را ضعفی بود و کمیه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت جزر ما را نزدیک بعراش من بنهید تا بینیم که بهم کجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالا پوش بیرون می آورد و شش مشت جزر را بر میگرفت و میخورد تا هیچ نماند گاه ازان دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا دانه گفتند یکیک جزر با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان نماند پیدا شود **درویش با علی** خوشنویس در ویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و بمدران رستان که میرزا ابو القاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شافت و التفات نشایان یافت درویش منصور بصفت تقوی و پرهیزکاری متصف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر منگاشت در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند بخانقاه علی جاجی در دست همیبود و در علم عروض دو رساله تالیف کرد و در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورد و مطلع آن قصیده درویش اینست که بیت بس دو دیدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای وصل کار ازجمله مظهرات درویش مصنور این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود چه درة بجز نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد چون قبول ممکن نبود آن را که قبول کرد رد نتوان کرد **ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود** در همان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابو القاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته را در برزگرش امیر شیخ ابو سعید جهة تعیین امر مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده پیر قوام که بعالی مصنف است سرافراز بود به مصلحت استدعای میرزا معز الدین بخجسته راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرمود و در اثنای راه شیخ زاده از مرو رسیده بعرض سانید که میرزا شجرا اغیه کرد نکشی دارد و سر مخالفت و مطاوعت کسی در نمی آرد و انگیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید امیر حسب دار و غه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاه زاده از محبس بیرون جسته و بخانه احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه محتار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بکنار آب خواف رسیده و لشکر فراوان بر وی جمع گردیده اقصه استماع این اخبار موجب دغدغه خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ محتار نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و اصول و اعیان ممالک شتافته مراسم پرسش و عزا تقدیم رسانیدند و داغ ان مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ محتار بباغ زاغان شتافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابو سعید از طرف سرخس رسیده نایره ظلم و عدوان بر وجهات حال برویان یافت بتعین بمقال انکه امیر شیخ ابو سعید که بشرارت نفس و بدیها کی موصوف بود و از سایر امراء باری بزرگ حشمت و مکنت ممتاز و مستثنی مینمود و بعد از انکه از سرخس بهراة رسید جهة محبت میم و زر مصلحت چنان دید که بر سم سرشماری مبلغی کلی از متوطنان اندیار بستاند شهر را دو بخش کرده بحصیلات نوشتند یک قسم بحصیلی ملازمان امیر شیخ ابو سعید و قسمی دیگر را بهتمام نوکران امیر شیر حاجی معین شد و در مقسم جمادی الاخری محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز انچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن انحال خواجه کمال بزکش و خواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا شاه

میرزا شاهرخ محمود دهرزوندوآن دو وزیر شریر آغاز کفایه کرده اولا از محصولات موقوفات را تمام مصرف شدند ثانیا آنچه بر سهم سرشمار گرفته بودند بر دنیا برا
ده دنیا جمع نموده بحصیلات در قلم آوردند و محصلان غلاظ شداد رعایا بیچاره را گرفته میبستند و هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سر انجام آنوجه مقدور مردم نبود
دود جان سوز از دودمانها بر آمد و نایره جور و تعدی در خاندانها افتاده علامت فرج آنکه ظاهر شد صورت همیت مانند غبار روی در پرده اختفا کشید و صفحه
رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته مهرم گشتند و خلقی کثیر از زیر شکنجه کشته شده از سر فقه جان
در گذشتند عورات مسوودات سر باکشاده و مویها بباد داده بر سر دیوان شافتند و بزبان عجز و زاری داد خواهی میدادند شیخ ابو سعید بی تائید از فریاد
و فغان آن بیچارگان اصلا متاثر نگردید اما بعد ران ایام بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء رباد شاه عطا بخش دستگیری در
ماندگان کرد و داد مظلومان داده گردانید و جود هیثوم امیر شیخ ابو سعید برآورد و شرح اینواقعه آنکه امیر شیرحاجی بر دفع شیخ ابو سعید بداخر گرستبه در ا
جمادی الاخری میرزا شاهرخ محمود را از باغ زاغان بدرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سرشماری هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هرچه داده باشند
بازستانند و نوکران شیخ ابو سعید را هر جا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیخ حاجی متفق
گشته آنشب باش داشتند در روز دیگر امیر شیخ ابو سعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف
و امیر شیرحاجی با جمعی بسیار بمراد لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سروری او نهاد و در صحرائی که در میان کوه مخمار و تقوز رباط واقع است
شیخ ابو سعید رسیده نایره محاربه ملتهب گردید چون زندگانی شیخ ابو سعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از سپاهیان امیر شیرحاجی سرش از بدن
جدا کرده بدروازه ملک برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران آن بدا خته هزیمت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت
ع خاصیت ظلم اینچنین است مدام و در اشاء این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که از دو جام تمام در خلال اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاهزاده با تفاق امرا و نوئینان همت عالی نهضت بر تسخیر دار السلطنه هراة بسته بنابران امیر شیرحاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه
و امرا ترخانی بطریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاهرخ محمود و میرزا ابراهیم خواه مصالحه میشود باید تا انوار
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا کوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبه آن عصمه
انتظام داشت جهة تمشیت آن مهم بار دوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکانشاه و زمره از مردم فتنه جوی خاطرنشان امیر شیرحاجی کردند
که شدت مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزندان او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و وفور اخلاص و
دولتخواهی امرا ترخانی نسبت بآن حضرت عظیمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سر رشته اختیار از قبضه اقتدار بیرون نرود بنابران امیر
شیرحاجی از روبه بازی زمانه متوهم شده با تفاق پهلوان حسین دیوانه قتل مرا ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانه جانقی ایشان را بکوشک
باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و بهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه توقن گشت
زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آنولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیرحاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس که
کاروی در دشت و کوشت ریزه میکرد بلطایف الحیل خود را باشیرحاجی رسانیده کارد بگلویش زد و امیر شیرحاجی بروی در افتاده طلازمان
اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و حسنقر ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و همان
روز بطرف خواف که سیورغال ابو دو حرکت آمده و در اثناء راه با میرزا احمد فیروزشاه دو چار خورده قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از
نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که ممکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد سیاوی از آن فتنه جان بکنار کشیدند و در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض
و امیر شیرحاجی چون مرکتب اینچنین امری مظیر گردید میرزا شاهرخ محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزیده و مهد علیا کوهرشاد آغا را
فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر قلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیرحاجی الیام یافت خبر رسید که میرزا
ابراهیم با غلبه و از دحام تمام عزم رزم جرم فرمود متوجه هراة است بنابران امیر شیرحاجی میرزا شاهرخ محمود را با باغ مخمار برده و همراه از وجود

امراء و ارکان دولت با بری عاری ماند و قاضی نصب الدین احمد الامامی با عصوات عهد علیا کوهبر شاه آغا قلعه شهر را محفوظ ساخت و محفظان بر دروازها گماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد و تا بینیم که من بعد چه خواهد بود ان

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی چون مشیت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تعالی ابراهیم غلبه یافت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و شاهی آراسته شد و بر تخت انوار جلالت و اختیار از مطلع و انحذوا الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابیدن گرفت و فتن مزبوره در کتاب مرغاب سیاهی بحساب در ظل لوای جهان کشای آخسرو صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح و ظفر امید وار گشته متوجه دار السلطنه هرات شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ستین و ثمانمائه نزدیک باغ محشا رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان عزیمت از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد امیر شیر حاجی بصوب قلعه سیره تو روان گشت و اتفاقا و اتفاقا و احدیت بساط حضرت بابریان در نوشت در نصف النهار بهمان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ محشا نزول نمود و جمعی کثیر از امراء و لشکریان را بتکاپوی احداث روان فرمود و زمره از ایشان طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفتند ملک قاسم و لد اسکندر قراپوسف و دولت کیلدی طغای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل و براورش حاجی عبد الله را دست گیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا کوهبر شاه آغا خلاص شده و سایرنام بردگان بقتل رسیدند و فرقه که امیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده و دست بتیغ و سنان یازیده غالب کشتند و امیر شیر حاجی رخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار تیرقو در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بتیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد و کلی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل و تدبیر ملکست چون دولت بخت یار گیرد ملکست نشست چو بر سریر شاهنشاهی ما تاج جلوس بر سر ملکست و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد غمایت نمود و دار و غگی شهر را بامیرقرا بهادر که از جمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر و لشکر و مال و جهات تاریخ اواسط سنبلان سنه مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعه اغتیار الدین را بمولانا احمد سیاول که اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرد و از انجانب شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه جنگ شده دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از ملاقی فریقین خواجه وجیه الدین بهمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود دلگرمی بمیرزا سلطان ابراهیم جوست و معتقد و مؤاخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بر بست و ایضا میرحسب که در زمان میرزا بابر داروغه هراة بود و در آن میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطه تقصیری که در آن فرصت نموده بود و علم غربت بعالم جاودانی برافراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قضیه کوسویه آن دو شاهزاده زرمجوی بهم رسیده منسوبه صعوف بر داختند و افواج لشکر فیما بین بحر اخضر در جوش و خروش آمده باتیغ و سنان در فضای میدان طعنه و ضربت سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسره مخالف را کریزانیدند و حاقبت الامر امیر احمد ترخان با پردلان قول همتوجه دشمنان شده بکمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود بظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم لشکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بنهایت گرفته دشمنان را تا مشی کرد از غرایب آنکه روز دوشنبه میست و پنجم شعبان جاسگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود فتح و نصرت مخصوص گردیده و بعد از لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافته میرزا شاه محمود بدو اوی فرار شتافت بوقت نصف النهار همین روز میرزا سلطان ابو سعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفرخ و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد کشود

در بیان وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات سلطان ابو سعید ابن محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان در بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطه همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران در لوح خاطر عاطر میگاشت و بعد از تثبیت

سلطان

جز فوت میرزا ابوالقاسم بابر آمد اعیه همت از و یا دپذیرفت در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاد و عرضه داشت کرد که عرضه عرسان از وجوه نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدانجانب نهضت فرماید بصورت نصرت در آئینه مراد چهره خواهد گشود و بنده کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همچنان فتح و تائید آثار آب آمو عبور کرد و بسرعت برق و باد روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و در رود و شبانه نیست و پنج شبان به پشت قریه ساقلمان رسیده وقت چاشت و بارگاه ماوج مهر و ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید انگاه بعد استعمال پادشاه بتوده حضار را استقبال نموده ندوشرایط نیاز و ثنا بتقدیم رسانیده بانان بدعا و ثنا گشادند گویند اول کسی که از هراة بخدمت پیوست مولانا احمد سیاوی بود و عزم هراة قرار نهاده رخت بخواستند که شهر را محبوط گردانند و حقیقت حسب الصدر از سر آن کار رهگذشته بهمت بر محافظت قلعه معقود ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دایره افق شهرستان آسمان در آمده قدم بر اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازه فیروزی بداراالسلطنه هراة خرامیده باغ شهریار المعروف بمقدم همایون زیب و زینت داد و تخت سلطنت و جهانبانی برآمده بشاره امن و امان بگوش طوائف انسان رسانید و بمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری مرتفع گردانید و همان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد سیاوی فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعده عنایت و رعایت فرمود و مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آورده ام محالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین ژوبین و شمشیر روید هر آس بخود راه نخواهم داد و ابواب حصار بر روی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر سرون رفت و با عهد علیا که هرشاد آغا علاقات فرموده باغ زاغان محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیار الدین برافراخت و خواجش اختیار الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از ایستادگان پایه سریر سلطنت مصیر آغاز محاصره و محاربه نمود و بقدر مقدور لوازم کوشش و خونریزش بتقدیم رسانیدند اما چون بحصار از کمال استواری عزت قلعه شهر دوراست و دران زمان بمردان کاری و اسباب و ادوات حصار داری مشحون بود فایده بر شتعال نایره حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه و مقاتله در نگذشت در این اثنا جمعی از معتمدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بقلعه علیه عهد علیا گوهرشاد آغا می آیند و اجناس بتحقیق نموده باز میگردند و ایضا ایلچی که از نزد سلطان سعید جهة آوردن امیر شیرحاجی بقلعه بیرد نورفته بود باز آمده عرض نمود که امیر مشارالیه میگوید که با وجود قتل امرا تا زمانی که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمیتوانم رسید بنابرین دو معتمد میرزا سلطان ابوسعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلعین زمان فرمان داد و اینوقعه شیعه خالی نبود که بر دیده دولت آن پادشاه سعود حضار ظهور نمود و گوهرشاد آغا بصفت عفت و نصفت اتصاف داشت و همواره بهمت عالی بهمت بر تعمیر بقاع و اشاعه میراث میگماشت از آثار او در شمال دارالسلطنه هراة مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسه رضویه نیز مسجد جمعه در محل تکلف ساخته و مستغلات خوب باسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها العفته بعد از حادثه مهد مغفرت شعار امیر شیرحاجی قلعه تیره تولا بیکی از معتمدان خود سپرده بدارالسلطنه هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و همدران ایام در آن حصار امری در غایت غرابت روی نمود که حقیقت واقعه آنکه سیاهی مجهول بر که نام روزی نماز دیگر کوسفندی چند بدر قلعه برد و با دربانان گفت و گو نموده التماس کرد که شب انجا باشد و ملتمس مبذول افتاده به تیره تور آمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان تیغ جرات آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و دیگر که قلعه را محبوط ساخته نام بهلوانی برآورد سلطان سعید از انکه شرح این واقعه شنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبداللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید و در نهم شوال عنان بصرف ماوراالنهر کردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهة دفع فتنه اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ میرزا احمد ولد میرزا عبداللطیف که اسب مخالفت درمیدان جلادت میتاخت باز خورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند و میرزا احمد در معرکه کشته کشته بر دوش میرزا محمد جوکی فرار نمود و میرزا سلطان ابوسعید در ضمان حمایت ملک مجید بقیة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده مشتاق تا میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان سعید در هرات بولایت خواف و باخرز اوقات میگذرانید چون از معاودت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نقاره شادیانه زده میرحمد ترخان بحکومت آن بلده فاخره روان ساخت و امیرحمد در رعایت رعایا و حمایت برایا بحال مرحمت و معدلت تقدیم رسانیده دوحه آمانی و آمال اکه اضر صر حوادث زد یک بامتقبال سید بود بزلال لطف و احسان صفحت اصلها ثابته و فرعها فی السماء بخشید و عید اضحی جهته ترویج مهد علیا بنجحات کلام و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نمود و بساط تعزیت ممهد گردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

از ارقام عنبرین خام فضلاء عظام شمایم انخیر شام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه محمود از سفر که میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آنرا یعنی میرزا باجسن بشباه زاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت و یمن مطلع شده از راه فسا و یزد رایت بدان طرف برافراخت و میرزا شاه محمود با جنود استرآباد باستقبال عزاده توجه کرده عزم رزم با خود جزم گردانید اتا در اثنا راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان بعقبه صندوق تنگ رسیده بسبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدانصوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبدالکریم از بحکمات امیرباباجسن قبنک آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوای جهانگشا سایهٔ وصول بر حدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد جاسن وجهی طالع گردد و میرزا جهانشاه که پیوسته با قدام آرزو ساخت تسخیر آن ممالک می پیمود بسخن امیر عبدالکریم را بسمع قبول جا داده بلبت زری پادشاه بجانب قرین شتابنده شد سوی جرجان زمین و چون از عقبهٔ صندوق تنگ گذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود محقق گشت با تفاق امیر باباجسن بکران بصوب فرار انعطاف داده ولیکن میرزا ابراهیم شیوع آن حکایات را بر نکرد و قریب احد اهل موده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک فرسخی استرآباد رسید و هر چند امرا از نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف مینماید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را بر سم منغلای از پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل ولای اندک راهی فرستند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بیدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه جنگل علمی بسیار بر سر ایشان ریخته و بسرپنجهٔ قدرت سلک جمعیت خراسانیان را از هم بگسیختند نظم

چو آمد برون ترکمان انکمین — بلرزید از هول ایشان زمین

قراولان از ان جمع گردون شتاب — رسیدند چون سایه از آفتاب

در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از هم دو نیم به منغلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست اضطرار عنان بر بیابان فرار انعطاف داده و دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نمود چمچی کشیر بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از ایشان را اسیر کردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه از جمله مردمی بودند که در آن گیرودار کشته گشتند و امیرابوسعید میرم پسر دیگر امیر خواجه را زنده نزد امیر جهانشاه بردند و حسب الحکم او را نیز بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنهٔ ثنی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نموده مانند قمر در وقت سرعت سیر لطیف در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود در ابهرات رسانیده از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز بگیابان در آمد قلندر، از نزد کاچی برخواسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر تو پریش دیگر میکنی پنجم غنای از عالم بری افتد القصه امیر ترخان که حاکم ابهرات بود چون از قرب وصول شاه زاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده بغتة و نا معدودی با سپاه یازده هزار سوار و استران و قطار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و المتشه نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده فوت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد سیاوی از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض استعداد یافت و چون خدمت مولوی باپادشاهی تا ندید میرزا سلطان ابوسعید مقاومت نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع از دیاد الطاف و عنایات میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم مجالس میرزا را خت و از رعایت غفلت آن همه جلادت را نا بوده پنداشت بنابران مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و هر چند احمد ترخان جهة خواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعده و انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گردانیده بجای

بجای نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از کرسیان طلب او باز داشت و عصا را اختیار آلدین را از روی اضطرار با اختیار بتصرف او باز گذاشت

ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام بر سبیل رسالت نزد سلطان سعید و بیان بازآمدن میرزا علاء الدوله به دار السلطنه هراة بعد از مدت مدید

چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنا بر استصواب امراء ارکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان بوسعید اساس موافقت را مؤکد سازد و وصلت نموده نهال مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعه اختیار بنام سه برزگوار برآمد اول شیخ نورالدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجگی شمس الدین محمد کوسوی الحاجی سیم امیر برهان الدین خاوند شاه جد اعلی مؤلف اوراق است و امیر غیاث الدین کیخسرو را که پدر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر محمد منکاری آن سه بزرگ عالی قهر قیام و اقدام نمایند چون آن فرقه بمجلس سلطان بوسعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب صلابت و مصالحت سخنان بعرض سانیدند و سلطان بوسعید کلمات را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تأکید قواعد موافقت و تمهید مبانی صلابت و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول و لست مشروط باشد که دار السلطنه هراة بتصرف او باز گذارد و هر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد بعوض متصرف گردد و در مدافعه لشکر کرمان طریق اتفاق مسلوک دارد و سخن بر این قرار یافته مخادیم عظام مشمول انعام و احترام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه میرزا سلطان ابوسعید شنیده بود بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه در این سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که بحکم کدام اطاعت دیگری می نمودند میرزا جهانشاه از استرآباد تا سبزوار بالقبضه اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبضه الاسلام بلخ حکومت مینمود و میرزا سلطان ابراهیم در دار السلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرود نمی آورد و مولانا احمد سیاول قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدوم می شمرد و میرزا سلطان محمد در مرو اقامت داشت و میرزا شاهرخ محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال منگاشت دیگر کرمان معمول قلعه سیرة نور را مضبوط ساخته بود و امیر عبد الله میرزا در محافظت حصار سرخس مینمود و ملک قاسم ولد امیر سکندر قراویوسف با تفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه خوشان حسن شیخ تیموری لوازم سرداری بجای می آورد قلعه طبس در تصرف امیر اویس بن خاوند شاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال اقامت بتجاق بازآمده روزی چند در سلواجی اسپوید خیمه اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعد بدین وجه مبین می گردد که در آن اوان که اردوی پرده سیاه میرزا با بر ولایت بلخ بازگذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده آخر الامر بدشت قپچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در سیان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خواهد بولایت سنگ ابور و در وقاصدی جهة بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاه زاده اظهار شادمانی و استبشار فرموده بخان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته ارسال نمود و آنحکم الملک عقیم ضمنا از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله را با بور و متوجه بلده هراة گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم با استقبال استقبال نموده در کنار آب سنجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند معاد دیده روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد که بحمد الله سفر دور و دراز شما را بار دیگر دیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات بدیعه صفات نوازش کرده واهب العطیات بتقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه شکر کویمت ای کارساز بنده نواز و پدر و پسر در باب اصالح ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در سخت توقف نماید و میرزا علاء الدوله با همراه رفته روزی چند از سخت دوران برآسایند و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الاخری سنه اثنی وستین و ثمانمائه بقریه ساقسلمان رسیده سادات و قضات و موالی و اهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آورده از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهة ازدحام آنمقدار کس در شهر هرات نگنجید که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود بیت در آن روز از کثرت خاص و عام بود می کسی را بحال خرام و میرزا علاء الدوله بکوچه خیابان درآمده بمدرسه مهد علیا کوهرشاد آغا تشریف برده و مراسم زیارت جدة بزرگوار بجای آورده از بخارج باغ رفت و بعمید بساط عیش و نشاط اشارت فرموده بیت مجلس آرایان بساط برخواستند رزم میش و حرمی آراستند و آن پادشاه کیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روز بهم مجالس مدام و بمحافل خوبان کامل ایام بسر برده خللی تمام از زندگانی برداشت و منهیان کار بانیدواخته بودند که چون وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده

واجب التعظیم

رایت نبرمیت برافراشت تبیت سرجام مراد را که بردست نهی گردون خسته حسنی دوران انداز د **ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتنگکاه حضرت خاقان مغفرت پناه** چون میرزا جهانشاه ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت استرابن را تحمل نصب سراد قات سلطنت کردانید با لشکر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشن در متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان همزیمت بصوب کوهستان عنود تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت بحضرت در بلدهٔ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بصدد رد و داع و وداع سلطنت کرده در غرهٔ شعبان سنهٔ اثنین و ثمانمائه روی باردوی پسر آورد و پس از فرار آنجناب کافهٔ ساکنان بلدهٔ هراة از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که بنان بیان از عهدهٔ شرح آن بیرون نمی تواند آمد و نود و اوباش بر بقیهٔ دست بغارت و تاراج برآورده که قلم دوزبان متکفل تقریر آن نمیتواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسید و خبر تفرقه و فرار کبار و صغار هراة را شنیده بنا بر آن استمالت ناهیا بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر پیرزاد بخاری را بدارو غگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و بفرش نفیس در پانزدهم شعبان سایهٔ وصول بباغ زاغان انداخت و فتح قلعهٔ اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد بسا ول را بوزیری چند شرایط حصار داری بجای آورده عاقبت الامر بامان سپردن مزامید و ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر پادشاه بازگردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت حراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان بحسب مراتبهم بموده با مضاء امثله و احکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود روزی چند انکث کلهستان که در شرقی هراست مخیم سراد قات اقبال او گشت و صیت مکنت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعا میرزا جهانشاه بدار السلطنة هراة** چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان منزل گزیده و پسر در غور بالا خیمهٔ اقامت منصوب گردانید و در اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل با تفاق پسر خود محمد خلیل شیخون بر سر قراباد رکه قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برد و تمامی جهات اورا در عرصهٔ نهب و تاراج آورده و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاد و پنهان سگالیت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قراباد رکه غلام مست غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر انور نشسته بود بنا بران این سیلب بدو رسیده و بدین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نموده محبت و یگانگی به عداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امرا و رفقای میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن انحال امیر عبد الله خواجه رفقا که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمد و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفه از رفقایان را با خود متفق ساخت و شبی نفیر کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب ساغر و تولک برافراشت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بعنوان فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آنمعنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد بار دوی پادشاه زمکان رفت و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده اعزاز عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش برد و شهریار زمکان آنجناب را بتعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و زبان بلطف و تفقد استمالت داده و دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در هر دو بهم ماه میرزا پیربداق را گدار شد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت مینمود بعلامت پدر رسید بسبب آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید **کشتار در میان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بساط مصالحه میان آن دو پادشاه عالیجاه** چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود دقبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنة هراة و وقوف یافت با لشکری که محاسب وهم و حیال از شمار اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از رقم ساحت بیان کیفیت آن بعجز و اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبهٔ بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی کهر و کثرت عدد و آن سپاه جوشن در میرزا جهانشاه رسید و دغدغه انداخت و اغا

و آغاز تأمل نموده ساعتی فکر خبک میکرد و لحظه خیال صلح پیش نهاد همت میساخت در آن اثنا در روز عید اضحی مولانا محمد آذین عمر و مولانا یوسف غطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیده دراز زبان بخسرو صاحب تایید خان صلح آمیز عرض رسانیدند میرزا جهانشاه بموجب سلاطین زمانی لاقدار با لبجیان ملاقات نمود و جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید مبادی مصالحه محبوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و صفا خان دلپذیر عرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ موقت آمیز بر زبان رانده مبلغ صد هزار تومان بآب تابیر موافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقتضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده از تکنت کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مخا رحل اقامت انداخت و در تضاعیف احوالات احمد ترخان با تفاق بعضی از قرابتیان از میرزا ابراهیم روی گردانیده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان متشلاق نماید و در تحکاک پادشاه همجا میرزا شاه رخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لشکر میر غیاث بولایت هراة رود در آمد و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا ابراهیم را که ارشد اولاد بود برسم منغلای پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته در قریه یحیی آباد نزول نمود و میرزا ابراهیم با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان سپاه ترکمان اسیر پنجه تقدیر شدند و شاه زاده های دردادی گریزنهاده پریشان حال بپای سریر پدر رسیده و کیفیت حال عرض رسانیدند مقارن این احوال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین و ذخایر برده لشکر جمع مینماید بنابر آن میرزا جهانشاه بهمگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت تفصیل آن بهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهان شاه قواعد صلح وقتی تاکید یابد که بملکت آذربایجان که میرزا شاه رخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی بازگذارد بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران بازدارد و بقی ایکه خرابی کند و توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان درمیان آمده میرزا جهانشاه از قریه یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان معطوف داشت و در اوایل ماه صفر سنه ۸۶۳ از جانب جنوب بلدهٔ فاخره هراة و پایان قریه مرغاب و زیارت گاه روان شد و روز پنجشنبه همان ماه مذکور امیر سید اصیل اغون و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و برایا را در پناه امن و امان جای دادند اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیدهٔ دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه را رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از مرو و هراة رو بهمضان جیون نظر نهاد و در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر مختتم بالخیر و الظفر در دامن کوه مخا باختیار نزول فرمود و سادات و قضاة و علماء و اکابر و اعیان لشکر بمراسم استقبال مبادرت جسته بوندها صناف الطاف و اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهرآرا فروغ طلعت سلطان سعید سعادت تغیرت افزای فضای ریاض خشت گشت و قدم بر مسند عدالت و عقیب پروری نهاده صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان در گذشت از غایت عرض مادهٔ عارضهٔ بابت اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی همان روز به مسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمد کوسوی را بمقدم شریف مشرف گردانید و خطبه بنام القاب آخسرو عالیجناب تمامی بلند آوازه شد و سکه بشرف نام همایون آن فرمانده کامیاب پرنیب و فیت آمد نظم

تا همایون نام او در اسکه بر دل نقش کرد
مهر او مهرش و بان سکه پرزر میکند

مبنی گر خطبه القاب او در نیت گرفت مشتری گو هر شاهوار فرق منبر میکند

و چون در امثال این اوساط عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران مقتضای فراوان بغلات و جبوبات و ولایت خراسان راه یافته بود در زمستان سنه مذکوره در بلدهٔ هراة بتوابع و مضافات محلی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بسیاری از قحط آن جان دادند و بسیاری از ضعف و کسالت بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان نهاده و سلطان سعید جلال برآن منوال دیده رفاهیت خلایق را مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بتشکر لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان داد کر خبر یافتند رسل و رسایل سکید یکدیگر را داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سمرقند بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان سعید چون از خبر شنید با لشکر در اندک زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت ستان اقبال آشیان بنود مضمون کلمه یا یون کم من فئة قلیلة غلبة فئة کثیرة را منظور داشته جهة دفع شر معاندان بهضت فرمود و در اثنار راه بمحض موهبت حضرت آله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد تمور تاش با سپاهی جوبان پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعید پیوستند و در اواسط جمادی الاولی میان مروه و سرخس طلیعه لشکر میرزا علاء الدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بعتبیه صفوف پرداختند و مدیران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز بر انغار و جوانغار سپاه سلطان بشجاعت شعار از دست برد مبارزان همیشه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی بهزیمی فرار نهادند چنانچه بعضی از کرنجکان تا ماوراء النهر عنان باز نکشیدند و خبر انهزام بادشاه فلک احتشام در آفاق شایع گردانیدند و سلطان سعید بعد از گریز انغار و جوانغار با دلاران قول عزم سیتیز فرمود حسام خون آشام از نیام انتقام برکشید و شد یزکردون شتابان بهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار رزم ستیز بظهور رسانید تیغ از شراب خون نایب سرمست کشته آغاز کردن کرد یزه ع چو بالا بلندان برجرم دل رسوم تطاول بجای آورد تظلم بخون ریزی روانشد تیر دلدوز دلی نجست و جانی نسپرد مبارز تشنه بشمشیر کشته بخون آشامی از خود سیر کشته و هنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با پرچم لوای کشورکشای سلطان سعید متعانقه نمود میرزا علاء الدوله با اتفاق سپهسالار عثمان بوادی فرار گردانیده و میرزا سنجر گریخته از دست شحنه قهر سرنبت شهادت چشید و سلطان سعید بالطاف نامتناهی الهی مراسم محامد تعدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک ایران و ماوراء النهر فرستاد و امیر علی فالکی امیرسید اصیل را بکنتشی میرزا علاء الدوله و ولد او میرزا ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مامور گردانیده بقبض نفوس وی به ییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرا و ایلغار اغعقب گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از مزینان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر بیچون بمستقر دولت و اقبال تشریف برد و عید کاوه دار السلطنه هراة را طرح انداخته و بانمام آن بناء راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد **ذکر تسخیر حصار تیره و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد** از ریاض حکایات سابقه شمایم اخبار سالفه میرسد که پیرکه بچه تدبیر حصار تیرتو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز داشته بتطاول ایام و مدت دو سال بواسطه عدوت اضداد فترات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچیک از ملوک و حکام بتسخیر آن قلعه نیافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر از همواره ارثان ملک خراسان فارغ ساخته کمندهمت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیرسید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه پیشوای الدین محمد حسب الحکم نواحی تیره تورفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین را بنظر احتیاط درآورده فوجی از امراء و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن حصن منکوب بازداشتند و چون دانستند که بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب کشایش ابواب آن مراد میسر نپذیرد بتوسل و تضرع و تمسک بحبل شفاعت مترتب نمیشود علم مراجعت برافراشتند و آنجماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که فوت و دولت روز افزون شعبده انگیزد و دست نیرنگ کینه گذار خاک اثار بر مفارق سپرکه عذار پسرد و همدران ایام بمقتضای کلام مبرم نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و بسیرکه بسنت بمتابعان بدگمان شده طایفه را تقتیل رسانیدند و بقیه السیف از وی متوهم شده صبحی بیعهای آخته بر سران کهنه بی دولت تاخته و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث و ستین و ثمانمائه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد و بتعیین بمقالید مکنونه میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از سمرقند بسلطان ابوسعید کرنجکه محمود دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از انولایت سپاهی بهم رسانیده و فتنه

یغمان عزیمت بجانب مشهد مقدسه معطوف گردانیدند آنرا در اثنای راه مریض گشته هرچند اطباء مداوا نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد بعضی از غازانیان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در بیت المغفرت کوهرشاد آغا بخاک سپردند سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوند قبحات کلاه و اطلس طعام بجای آوردند و بعد ازین سال نخشب متعال سلطان سعید را پسری عنایت فرمود چون آن مولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد میرزا شاه رخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان بسوده خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه غماد گشت و بعد از وصول بنواحی الحصار استوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن متصدی ضبط آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باره قلعه غماد را بهتمین قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل هندو که حاکم کابل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و همدران معرکه شهزاده پیرقوام که در سلک اعاظم صدور باری منتظم بود شهید گردید

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندو که در وادی عصیان

فروع تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۴ فوجی از سپاه یادشاه مظفر لواء ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود دامغان و سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استرابادرا بازگذاشت و رایت عزیمت بصوب اوالق برافراشت و سلطان سعید روز پنجشنبه در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی توجه بسر عزت و کرامت آورد و در غرب موکب همایون امیر خلیل هندو که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان بحکومت مینمود و بارها بر دغدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه همراز علم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و همسایه نظیر از اوغایان سادات و قضاة و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان بکمال جلادت و بهلوانی ظهور رسانیدند و امیر خلیل سپهر روز از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون تیر و تفنگ مانند قطار امطار و ادعیه مردم پرهیزکار بابط و صاعد بود چون امیر خلیل نگوی بر سر نداشت و در آن اوقات مولانا حسن بشاه قطعه کفته برکاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب معسکر انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت مشغول ساخت قطعه این است

قطعه بیار ای پسر باده چون ارغوان ۔۔۔ که بگذشت ازین بیش ایام خزان

روزه در سر ما خورده عیدی بیا که وقت قبح تاختن بود ۔۔۔ القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی بجلادت بتسخیر هراة آورد و مردم او بکمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق تا بکنشتند و خیمه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک آن رسید که بر شهر استیلا یابند و هر دو بار بعد از ادای نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را بخاک راه برانگیختند و آوازه در انداختند و نقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام ثبات و قرار لشکریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام کرمینه هراة در گذشت و عنان بصوب قرار کرد اینده عازم ملک یزد گشت و سلطان سعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نمود و از پس لشکر سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان متسع غرو جلال رسیده و در بارگاه جمعی که در دفع امداد شرایط مردانگی بجای آوردند و اصناف الطاف تقدیم رسانیدند آگاه فوجی از سپاه بصفت و سکاه را بتصیال نهال اقبال امیر خلیل رو انه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل نگردانند باز نگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز و انکسار در صفحات احوالش لایح شده حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشیده روی نیاز بآستان خلافت آشیان آورده در نواحی اسفرا با میرکرید اد که متوجه دفع سترآباد شده بود دو چار خورد و امیر کریم داد بنابر سبق تحکمی که با امیر خلیل داشت در طریق رفته و عداوتی بسلوک نموده او را همراه بسیاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفو و بخشش بجرایم پیش کشیده و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده

در سلک سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جمله ملک زادگان آن دیار بود تفویض گرفت و آنجناب بممالک مورونی خود شتافته امور دولت و اقبالش بسمت استقامت پذیرفت **ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در** بلدهٔ استراباد در اوایل سنهٔ ثمان و ثمانمائة که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان سعید در اطراف کوه و بیابان بسیر و سیاحت میگذشت بکنار دریای قلزم در خانه ملک میمون رستمداری درگذشت و شب جمعه ۲۱ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسهٔ مهد علیا کوهرشاد آغا بخاک سپردند و صبیهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود و معاندان آنحال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف به معاونت امیر نوروز سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان سعید بود در ایت بخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف اولایات انداخته بنابر آن سلطان سعادت نشان در هشتم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روانه شد میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه لوای کشورکشای سلوک طریق فرار اختیار کرد و بحصار شاه رخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید همان نصرت و تائید از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه معطوف داشت بعد از وصول بنواحی بخصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش بیکدیگر اشتغال نمودند و مدتی از وقت و سیدن خلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دهش ساختن مشغول بودند و چون نزدیک آن رسید که صورت فتح و نصرت برطبق مرام پادشاه مظفر لوا جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده و بعرض رسانید که سلطان حسین میرزا خطهٔ بجوان را فتح نموده و بفرم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان سعید باستماع اینخبر بغایت متاثر گشت و امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد را جهت ضبط حدود آن مملکت روان فرمود و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بخراسان درآمده بجانب نیشاپور و سبزوار شتافتند و در آنولایات از تعاقب عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه هراة تافتند و مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب قلعه داری بکمال مرتبه ساختند میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایرهٔ قتال و جدال ارکانون درون مردم بیرون و درون تافت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصرهٔ هراة شنیده بامیرزا محمد جوکی صلح کونه در هم بسته و از جیحون گذشته با عدد مهمیه و فراوان یراق عنان بکران بازکشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر هراة برخاسته و بامنزل سوکی باستقبال آن پادشاه سعادت خصال شتافت از آن مقام براه سرخس عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجوجان شتافته میرزا سلطان حسین تاخرس خانه پیش آمد و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان بکران بصوب آوق گردانیدند و سلطان سعید کل افشان استراباد را بدامن مقدم شریف غیرت فزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشته و در آن ولا امیر خلیل بهند و کوه بجزا اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود وحدتش را بکیفر اعمال نکاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده لیکن والتجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود و پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و بسبب اقبال سلطان سعادت مآل با خود محترم گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت بصورت از حرکات و سکناتش بابلغ وجهی بظهور نمود و سلطان سعید بلاحظهٔ آنکه شاید از باد نفاق بجادهٔ مستقیمه وفاق آید در تربیتش فروگذاشت نمیکرد و بمعنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر شجعان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافته قصد کردکه بصیدی خود را بطور رساند بنابر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما نفس نفیس از عقب باغی منهزم فرستید آنحضرت بنور فراست برا ندیشهٔ آن عدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیک دستور بنیاشد که سلاطین در سر کب مخالفان را تعاقب نمایند العصمة بالله اسباب سلطان کامیاب در استراباد و امرای عظام را باخذ و قتل امیر خلیل مامور گردانیدند و ایشان او را بهانه کنکاش باچکی خانه همایون برده بمجالس بقتل آوردند و پسرانش را نیز در همان روز از عقب پدر روانه کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت و ولایت جرجان بمیرزا سلطان محمود تفویض نموده و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود و در ۲۲ ربیع الاخری سنهٔ باغ سعید در ایمن بمقدم همایون عشرت افزای سپهر گردید و بهمدران ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی بهانه تحریک اندیشکرده نامبرده را اضرار بسیار بصغار و کبار دیار خراسان رسانیده نایرهٔ غضب پادشاه بانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب

جناب وزارت مآب را دست و پا بسته در دریک آب جوشان اندازند تا شعلهٔ حیاتش لطفا پذیرد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه بر بقعات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده را زلشکر و نامیردار از متوطنان هراة و بلوکات و ولایات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش کرده آنسنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و بعد از آن خواجه قطب الدین طاؤس سمنانی و خواجه اسمعیل کرک وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطه نقصه بتصرف بسیار ازان منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسیده از هوش رفت مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را کرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد در میان عش میکند کشمار و در بیان بهضت سلطان سعید کرت دیکر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا سلطان ابو سعید از یورش مازندران بازکشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بکذرانید متعاقب وصول رایات اجلال از ماوراء النهر بدرکاه عالمیان آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابران رای جهان کشای استیصال نهال اقبال شاه زاده را مطمح نظر همت کردانیده در ۲۷ جمادی الاولی از دار السلطنه هراة بصوب ماوراء النهر بهضت نمود و چون قبلة الاسلام بلخ از فرزول موکب عالی آرایش مانیت روزی چند اتفاق توقف افتاد و در رایات ظفر سلب درنهم رجب انجیون عبور کرده سایهٔ وصول بر سمرقند انداخته و از انجا بشاه رخیه رفته برج و بارهٔ آن قلعه در نظر انور رعایت تحکم نمود بنابر آن جمعی از مرادلشکریان کوه یا مامور ساخته بسمرقند معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه مجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصا دار السلطنة هراة و بلوکات علت طاعون شایع کشت و بلاد و بوادی اطراف انام را دستخوش اضطراب انداخته خلقی کثیر مطمورهٔ خاک رهسکن ساخت و در اوایل سنهٔ تسع و ثلثین و ثمانمائه سلطان سعید نوبت دیکر از سمرقند بقصد حصار شاهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار آنجا را محاصره و محاربه کرده قرب کمال فتح میسر نشد بعد ازان کارا بای حصار ماضطرار انجا مسیده ذخیرهٔ ایشان بانام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قدس سره فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریمهٔ او را از سلطان سعادت انما درخواست نمایند و خواجه ملتمس شاه زاده را مسبوق داشته بار دوی سلطان سعید تشریف برد و جهة متوطنان قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابو سعید شفاعت آنجناب را بسمع قبول جای داده حضرت خواجه بشاهرخیه رفت و در روز جمعه نهم محرم سنهٔ ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانیده و آنحضرت در بارهٔ شاه زاده اظهار لطف و مرحمت فرمود بجانب سمرقند بازکشت و از انجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید رود اجلال فرمود آنکاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردو شاه زاده در آنحضار روزکار میکذرانیدند تا وقتی که روی بملک عقبی آورد و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود نفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان کشت و صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاؤس و خواجه اسمعیل و خواجه نعمت الله و مولانا هیر فاری که مکمل کرده بودند عرض فرمود سلطان سعید مهمات وزرا و اعظام را نپسندیده در رقم عزل بر ورق حال خواجه طاؤس کشیده و خواجه اسمعیل معتقد کشته چون نوبت بپرسش محتشم خواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر آمیز معروض کردانیدند و آنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی کرفته ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی یک فلس فی ندارم سلطان سعید فرمود که هر چه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و تو را از منصب وزارت معزول کردانیدم زیرا که کاهی وزیر الغضب من کرفتار میکردند و بسبب کوهدشت ها که از تو صدور یافته نخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده و انکشت بدندان کشت بیرون کرده پیش برد و برکوشه تخت نهاده بازکشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا هر کز هیچ وزیری باین مهولت معزول نشده است و در سنهٔ تسع و ستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید جهان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخرهٔ مرو توقف نماید و تو اچیان بموجب فرمان همایون و لشکریان سایه بر رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کردند و شاه زاده امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنة هراة حاکم کشته روی بمتابعت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبهٔ نیخ توقف نموده در اوایل جمادی الاولی بر ضمان عنایت

مقابل ۳

ایزد تعالی بحورت قشلاق رسید و آن برستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار روزمان سواد اللیل و النهار مانند خورشید فایض الانوار بحانب حمل متوجه شد در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در هفدهم درجه حمل بود بساغ سفید رسیده تجدید ابواب عدل و رعیت پروری برگشود و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از شدت اعتدال مقام اعتلال شافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت مال سر در حت را در تمامی مملکت خراسان بر رعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحه آمال و آمانی طوائف انسانی از شجره طیبه صلحانه و فوعها فی السماء نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و همدرین سال فیض سحاب عنایت و تاب متعال در چمن دولت و اقبال گل نوشگفت و عقد مراد پادشاه ستوده خصال را در بر گرفت انهما صفت زیب و زینت پذیرفت در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده میرزا بایسنقر موسوم گشت و نشاط و ابتهاج انحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت در جه کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا بآن تقریب در بارهٔ سایر شاه زادگان سلطنت حنان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغار برافراختن چهار طاق کرده آن روضهٔ بهشت آئین را بفتحهای رفیع و ایوانهای منیع که مزین بود بدیبا و رومی و زربفت چین آرایش دادند و بر طایفه مناسب حرفه خود بقطعهٔ بدیع ترتیب کرده بقدر هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال جهندسان جهان در دارالملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و دقت طبع امور عجیبه ظاهر نمودند از انجمله خواجه علی آرزه که صفهانی در یک شبانه روی دو حماعت محترفهٔ صنعت پیشه را که در کارخانه آفرینش موجودند بحیز ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده بر پیشه وری بهمکی که مخصوص او بود مشغولی مینمود و بعضی از آن صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و بخار و حداد بهمانی جنبش ایشان را بر قوم قلم تصویر کرده بود که در رائیه خیال صورتی از آن زیبا تر نمی نمود سلطان سعید چون آن بقعهٔ عزیزه را مشاهده فرمود بغایت معجب گشته در بارهٔ آن نادره دوران صناعت بحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نوابای روح افزای مطربان نغمه ساز پردهٔ اندوه از روی دل خاص و عام برگشاد ساقیان سیمین ساق مجالس انس از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیدند و بساغرهای مالامال پیران چنگ پشت را سرمست ساختند لباس ایام جوانی بوشانیدند خوانسالاران حضرت علیهٔ همایون اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب مینمودند و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا پیرو برنا و عیش و نشاط بودند و در آن روز خطوی زرنگ بوقوع انجامیده شاه زادگان عظام با آئین دین اسلام محزون گشتند انگاه پادشاه بجاه پرتو اهتمام بر سر انجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالی مقام بساط الهو و طرب بپوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دارالسلطنه هراة اوقات همایون حال گذرانیدند و نوبت دیگر پرتو التفات بر تدارک احوال خواجه قطب الدین طادس انداخته امر و شرف دیوان اعلی را بوی معوض گردانیدند و در سنه ثنی و ثمانمائه بسعین خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادروان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و منوچهر دریورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه بتواتر پیوسته علم غربت بصوب آذربایجان برافراخت ع درد اکه دگر باره بخواهد آمد کشادر

در بیان سمتهٔ از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیر بداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان و عراق بیراین اخبار عرصهٔ آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن بایسنقر از اوج کمال بحضیض زوال انتقال کرد و تندباد اجل دوحهٔ زندگانی آن بزرگوار را از منزل خیابان ارم آورد ماهچه لوای جهانکشای میرزا مظفر الدین جهانشاه بسرج شرف رسیده تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمان برداری و لوازم خراج گذاری بجای آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مکرر میرحسن بیک بن امیر علی بن امیر قراعثمان که بعضی از قلاع دیار بکر بتصرف او منسوب ساخته بسنت میرزا جهانشاه طریق اطاعت مسلوک میداشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر صحیفهٔ خیال نمیگاشت و منهی را خاطر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطه کمال متانت و حصانت قلاع و بقاع امیرحسن بیک پیکر آن مراد بر نتوانست

مدعا چهره نمی‌کشود در خلال آن احوال در پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و مسنیت از مملکت جهانشاهی در نوشت
تفصیل این اجمال باطوطی کلک شیرین مقال بدینمنوال رقم میفرماید که میرزا پیربداق که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بنیابت پدر در ولایات فارس
در غایت اقتدار حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهان شاه ع در خراسان بصلح انجامید ازراه طبس و یزد بشیراز بازگشت و بخیالات
باطل تصورات بجا صیل از مقام اخلاص و متابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاد و او را بصلاح سودمند فرمود
و بسلوک طریق رشد و رشاد مأمور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا جای نداد و مطلقا پای از
طریق عناد بجادهٔ صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر جرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را بصنعت کرد تا فارس را باز
گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فراغ بال حاصل نموده ایالت و ولایت شیراز را بپسر دیگر خود امیرزاده یوسف غایت عشق
فرمود و میرزا پیربداق در دار السلام اساس جهان بانی طرح انداخته مبانی عراق عرب را معمور ساخت اما چنان که مآل ملک شیراز را اصلاز داد
بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته معترض حوالی مملکت جهان شاهی بسکر دید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هر چند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه
شعار خود میساخت و بوسیلهٔ رسل و رسایل بنصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجائی نمیرسید و آن شاهزادهٔ خوشتین دار خود را از مقام خلاف و شقاق
نمیکشید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بتسخیر ایالت اقبال پسر قرار داده در شهور سنهٔ سبعین و ثمانمائه با لشکر بسیار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا
پیربداق برج و باره شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنا بر متانت دار السلام و شجاعت اتباع
شاهزاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نکشود در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان مشقت فراوان از صبح تا شام حرب میکردند و میرزا
پیربداق و بغداد یان بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت مینمودند عاقبت صورت عافیت از بغداد یان و بی تابی و
وقحط و غلای عظیم روی نموده بلا جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی ترهٔ نمیخوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفه که از روی
تکلف دست بحلوای نبات دراز نمیکردند جهت تغذی در کشتن سگ و گربه شرط اهتمام بجای می آوردند لاجرم کار بغداد یان بجائی رسید که یکبار فریاد
و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی
دار السلام دروازه باز کشاده و کرسکان محصور بفرح و سرور موفور روی بار دوی میرزا جهانشاه نهادند اما پیربداق میرزا پای در دامان تمکن و
وقار پیچیده در رواق خویش نشسته بود و کمال اعتبار که پدر درباره او قصدی نداشت و بهمدران ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمد یرا با جمعی از امرا
بگشتن میرزا پیربداق مامور گردانیدند و ایشان بکنیاکاه بارویهای بسته بسر شاه زاده رسیده دست برانداختن تیغ کشادند و محمدی بالقصد تشویر بر دیوار
زده دیگران مهلت او را ندادند و آنحرکت بر میرزا جهانشاه مبارک ننماند و طباع خلایق از منشا بغش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر
از مهم پسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیرحسن بیک گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیرحسن بیک از توجه دشمن آگاه شده بنا
بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که نهایت محکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش از روم شتافته نزدیک منزل امیرحسن بیک خیمه و خرگاه
نصب فرمود و امیرحسن بیک از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و
میرزا جهانشاه همچنین از عجز و ضعف آنجناب حمل کرده تابستان و پیرامه در همان موضع اوقات گذرانیده و بعد از هجوم جنود دشمن و قحط شدت سرما
لشکریان از توقف در آنصحرا و بیابان ابا نموده حضرت انصراف طلبیدند و حسنو ترکمان آنطایفه را شرف اجازت ارزانی داشته باخواص و مقربان
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغولی کرد و امیرحسن بیک از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمن تکن آگاه شده با دو هزار سوار مکمل تیز
بعصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباحی ناگهان بجوالی اردو رسیده طایفه از مردم شهریار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول باغی اطلاع
یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطرار کردند و میرزا محمد بجنبک پیش رفته تاب یک حمله نیاوردند و بعسکر بازگشته پدر را از آن واقعه باید واقف ساختند
و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانو بسته بود که آن خبر مشعوذ و بی اندیشه را نوبندد دیگر محکم ساز و سوار شده عنان بصوب فرار گردانید
و امیرحسن بیک همان لحظه با دو در آمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سران آذربایجان را برانداخت و در وقتی که

عنوان بیت عروس ۳

دمیرزا یوسف ۳

میرزا جهانشاه بگریخت مجموعی از لشکریان امیرحسن بیک اسکندر نام بوی باز خورد و بطمع اسپ و جامه او را کشته باز پس گشت و بهمگنان این قضیه مطلع نشد و امیرحسن بیک بمقتضی حال حضرت پرداخته در آن اثنا سرقورمشی را که با میرزا جهانشاه مشاهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه ست امیرحسن بیک آن سر را نزد محمدی و یوسف بیک فرستاده گفته که این سر کیست جواب دادند که سرقورمشی است که شبیه پدر ما بود امیرحسن بیک بآواز بلند گفت وجوی نمود شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای پادشاه با خود دارد و ممکن که از میرزا جهانشاه چیزی داشته باشد امیرحسن بیک اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیرحسن بیک فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر مقتول را از تن جدا ساخته بنظر آورند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیرحسن بیک بلوازم شکر و ثنای الهی پرداخت و محمد را به تیر کشته میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت بمکث چو دولت ازان خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگر کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیرحسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد از هم بگذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسین علی که اکبر اولاد جهانشاهی بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و شصت هزار سوار را مواجب داد و ظاهر گردانید که هیچ شاهزاده را یعنی میسر نگشته و بزبان قلم هیچ مورخی مانند این قضیه نگذشته و امیرزاده علی با آن سپاه از آستانه ساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال بدرگاه عالمپناه سلطان سعید پیغام فرستاده و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد بغداد آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار رشاد و اقبال بر وجنات حال سلطان سعید لمعان یافت و حکم همایون باجتماع لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق دستگاه خواجه ناصر الدین عبید الله فیض مهید و جهه طلب ملاقات انجناب میرکمال الدین عبد الرحیم صدر را بهمقدمه فرستاده و خواجه علیمش حضرت سلطانی مبذول داشته بدروازه خرامیده و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان بآن حضرت شرط مشورت تقدیم رسانیده بعد از گفت و شنید بسیار خواطر بر مضمون آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بمادرا النهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و یراق در اواخر جوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود و بهر شهر و ولایت که میرسید بطواف مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت تقدیم میرسانیده و فقرا و متحققان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانیده و در وقتی که خورشید تجوز التفات بدروجه شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای کارخانه چین ساخت مایچه توق ظفر نگار در اردوگاه سلطان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از انجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال آوازه از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه جمشیر و باستحقاق می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده بنثار و نثاء عرض میکردند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش ثمره از امرا و معتمدان ابصبط آنولایات نامزد نمود بلکه همه را فراخور مقام در ارزانی داشته روانه فرمود و از جمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد با صفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی راه شیراز پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد امالیت قزوین و سلطانیه پیش نهاد همت ساخت همدان و دکر زین با میرحسین علی قوچین تعلق گرفت و زر تومان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نام بردگان بهره ولایت گرفتند عزیمت انعطاف داد غنایت خالق بلاد و عباد نقد آن مقصود در آستین مراد ش نهاد تا اکثر ممالک عراق و قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان بیکاک قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایه مرحمت انحضرت بر اطراف آن دیار مستدام گشت و از آنجا نوقت که امیرحسن بیک خاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ گردانید تا زمانیکه موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیرحسن بیک بدرگاه عالمپناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیله امرا مسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هر کر نسبت بدودمان عالیشان خضر

فضائی

حضرت صاحبقران امیرتیمور کورکان عن صمیم القلب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که تا عن جد طریق مخالصت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالپوش الجیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهة امیرحسن بیک دکمه زر دوزی و کلاه نوروزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیرحسن بیک با سپاه خود از انطرف عزیمت نماید که عساکر منصوره از تعاقب متوجه اند تا بیکبار هوادار فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین الجیان امیرزاده حسین علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار با ستان آسمان مقدار آمد اظهار بندگی و سر افکندگی نمود و از زبان آن شاه زاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن با کنوز فراوان در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک یمین آن پادشاه ظفرقرین میداند مازان تو ایم و هرچه داریم امیدوار آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی همت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید الجیان او را بمزید شفقت و احسان گردانیده حضرت فرمود و فرمود که لوای جهانکشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و همدران ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و ازانجا امیرمزید با طایفه از امرای سپهر منغلای پیش روان شدند و عنان ریز تبریز درآمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی عیدان کرد و والله تعالی اعلم

ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادت مند

درآن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیرحسن بیک بر لوح خاطر میگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیرشاه علی و امیرزا هیم شاه و جمعی دیگر از امراء درگاه را بر سم قراولی ارسال فرمود و اجماعت سوابق حقوق جهانشاهی را ملحوظ نموده بملازمت امیرحسن بیک رفتند و خبر بقای امراء و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته نوعی هم برآمدند که ضبط ایشان متعسر بلکه متعذر بود بعضی از لشکریان بار دوی امیرحسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربایجان بیشتر از پیشتر در ضمیر امیرحضرت متمکن گشت و ازری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیرمزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند سیدمضمون آنکه امیرحسن بیک از بقعه اطاعت بیچیده و بنام این بندگان نوشته که مرا رخصتی باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود اغلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی السرع الحال بر توالتفات برین دیار اندازند تا صورت بهبود در آئینه مقصود جهره کشاید تا امیرحسن بیک چون بشنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانیده از شصت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بدارو غگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در انموضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطانعلی و برادرش امیرزاده یوسف بمحاول جمعی کثیر از امرا از اتراکمه با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر بار دوی همایون رسیدند و سلطانعلی ولد امیرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانیدند درین اثنا امیرحسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت برآراسته مراغظام مابین تمام یوسف بیک را پیش برده و او بموجب فرموده بوسیت و هفت جا زانو زده تا بشرف دستبوس سلطان سعید یافت و یوسف بیک بوسیله امرا از زبان شیم خود معروض داشت که قرب صد سالست که آبا و مابسنت نیاکان حضرت صاحبقران امیرتیمور کورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز بهمان طریقه رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و بگماشتگان آن آستان کذائم امید آنکه درین مینستان مرا چندان مهلت دهید که رستمان سپاه این رسد و رخت از راه برخواسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضاً امیرحسن بیک مصحوب یوسف بیک عرضه داشتی مبنی بر همین مضمون ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده که

بیت کرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
نگاه دار سر رشته تا نگهدارد

القصه چون سلطان سعید پیغام امیرحسن بیک را بشنید جواب داد که موکب همایون عازم آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف بیک فرستاد و چون میرزا محمود بار دوی

امیرحسن بیک رسید الخضرت میرزا بکابی پادشاه بیارامست وکنی تدین منصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را برانجا نشانده وخود بطغی هرچه تمامتر برجانب بیار قرار گرفت وامراو سران سپاه را فرمود تا مسلح ومکمل شده هریک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا را بار داده او در غایت دهشت بآن مجلس درآمد چند نوبت زانو زد وباشارت امیرحسن بیک بخدمت میرزا یادگار محمد را دریافت وبعد از ان بعرض رسانید امیرحسن بیک فارسی شده وسخنی که داشت عرض کرده جواب شنیده وبعد از دو سه روز غنان مراجعت منعطف گردانید

در بیان انتشار عصر تفرقه وپریشانی بر سپاه پادشاه ایران وتوران وفرونشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود وقرباغ اران

اقبال دارا جلال مانند کمال آفتاب سریع الزوالست وآفتاب جاه وجلال مثال سایه غمام برشرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی متعلق گیرد وثبات آن ببسیاری سپاه چرا تمشیت پذیرد وبهرگاه اراده مالک الملک ذوالجلال بتفرق جنود وکبتی سپاهی متعلق گردد جمعیت او با صابت تدبیر عقلا رکیاست آثار بوقوع نپیوندد وشعر اذا ما اراد الله تغییر دولة فان قضاء الحق لابد واقع فکیف بقباء الملک من دون حکمة ولابنع التدبیر والحکمة قاطع مستفید این تقریر انکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت وخذلان کافی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال وکثرت اسباب محاربه وقتال انجناب را در آذربیجان صورت نصرت روی ننمود ونسیم فتح وظفر از مهب وما النصر الا من عند الله بر شقه لوای جهانکشای ابو النصر حسن بیک وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت وجهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود وشرح اجمال برسبیل اجمال انکه در آن ایام که منزل سیانه مضرب خیام سلطان زمانه بود ومعسکر از کثرت لشکر نشانه دشت محشر ظاهر همیمنه وسیکبار جنود سمر قاد وبرده عرصه عالم دست بتاراج وبغما برآورده وجنود سیارگان سحاب بردوش افکنده از پیم هوای سرد سرازعرکاه لاجوردی پیرون نمی کردند باران سلطان سعید امرا ونوئینان را طلبیده در باب تعیین بورت قشلاق مشورت فرمود ورای همگنان برآن قرار گرفت که امیرحسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند ودر آن زمستان بجای آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند ورایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بعقبت قرنجی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف نخجوانا درروند تا شورانشاه که دم از بوده اخوا هی میزند وبار دوی اعلی ملحق شود وبا این عزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود وبرچهارپائی که خورد از چنگ کرگ اجل جان نبرد وبعد از انکه حلقا نخجوانا معسکر خسرو عالی نزاد گشت قحط وغلا بمرتبه انجا نمید که بهار یک من غله بده دینار نقدی رسید وامیرحسن بیک شوارع ومضبوط ساخته نمی گذاشت که از اطراف خراسان وعراق وفارس کسی بار دوی همایون رود واتفاقا روزی چند از جانب شروان یکشبی اطعمه فراوان بار دوی برده ودر آن اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بودند تراکمه که الاغان آسوده وفربه داشتند پوسته نواحی اردو را ایلغار مینمودند وهرکس را که میافتند بعالم آخرت روان میساختند وچون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطه وعده وتهدید امیرحسن بیک یاغی گشت وتمنعی موجب آنشد که موکب همایون انجانب نهضت فرماید وبجانب اردبیل درحرکت آمده در اثنار راه بمحلی پرمحل رسیدند وچهارپای بسیار در لای اجل فرورفته شاه وسپاه بلطایف الحیل از انجا بگذشتند وبموضع تابستان منزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث وسبعین وثمانمائه امیرسید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیرحسن بیک روانشد ... شمار راه چهارصد سوار راسته بوی دوچار خوردند ومقدم ایشان که امیربیک ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله را دوست ودوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی ازانکه جنگ با صلح کنند بجا میرود وباید که فرد از امرا وبزرگ از انجانب بیاید که امیرحسن بیک نیز جهت تمشیت مهم مصالحه خواص ومقربان خود را خواهد فرستاد وسید مراد با گفته روز دیگر امیرسید مزید با جمعی کثیر از امرا رفیع مقدار بیرون رفتند ودر همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیرسید مزید چون عدد مردم خود را اندک دید بعزم زمین افزار بر ایشان تاخت واساس جمعیت انطایفه را پراکنده ساخت هرچند امیرسلطان اغزن گفت که این جماعت کومک دارند توقف میباید نمود امیرمزید سخن او را قبول نفرمود وچند فرسخی بقفای گریختگان رانده دران اثنا امیرحسن بیک با دوسه هزار سوار از راسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرده وسلطان حسین ویوانه وحسین علی ارلات وشیر محمد بغدادی وپیچه قوچی با قرآ

با قرب پانصد نفر امیر تیمان بقتل آورده و امیر سید مزید گرفتار گشته بقیة السیف روی باردوی سلطان سعید آورند و امیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسینعلی میرزا بطرف همدان گریخته آنجا کشته شد و پدرش دراز زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی گیتی فرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که در سلک ولات مازندران انتظام داشت حقه تهمید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیک فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والده خود را مصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی همان مهم ارسال امیر حسن بیک بسیادت عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت کوشند بعرض اجابت اقتران دهد که ناگاه سیدار دهیلی که قبل ازین امیر حسن بیک او را بر سم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت که خراسانیان بغایت بد حال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار خواهند نمود آن امیر حسن بیک مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را نومید باز گردانیدند و امیر غیاث الدین محمد بمشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود ذکر واقعه بایله سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایه سریر اعلی معاودت فرمودند بمضمون بخط تمام مکرر بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک سیاهی موده و بعضی از امرا و خواسان امور چلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابران سلطان سعید دیگر روز شانزدهم رجب همان سنه روی بصوب فراآورده دو پسر امیر حسن بیک بکاشی شتافته و آنجناب را گرفته شبیخون باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبیده و چون نزدیک بسایبان رسید شرایط تعظیم و احترام تقدیم رسانیده در موضعی که مدعا داشت نشانده بخشان شکایت امیر زبان راند و سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود داده فرمود و مجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیک نمیخواست که بجان آن جسور و عالیشان اسپلی رساند بلکه داعیه داشت که او را ایراق داده بطرف خراسان باز گرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شروان و استصواب جمعی از امرا تر کمان خاطر بران قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای در آرد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدین میرزا یاد کار محمد بردند و شاه شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یاد کار محمد بخرگاه در آمده مخللان سلطان سعید را باز گردانیدند و بمجالس شربت شهادت چشانیدند نظم در بغا که آنشاه عالی نژاد که در عدل شلش یکی نزاد متبع تسع نهضجان رافشاند از و غیر افسانه چیزی نماند بجز خاک خوبان درین دشت نیست بجز شادمان درین خشت نیست جهان با همه زینت و زیب او نیرزد باین رنج و آسیب او گشتار در بیان متممه از آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهید نسبت با مرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آنزمان که میرزا سلطان ابو سعید عنان عزیمت بصوب هرات تافت ملاقات رودرستخیز در معسکر گیتی اثر باجمل وجهی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه جلوه گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر را بنوان گیوان در گذشت عنیت فرو ماندگان را در آن رستخیز نه روی به هائی نه زای گریز همانا شناعت دلیران لشکر امیر حسن بیک هر یک سنان جان ستان در دست و خدنگی خون افشان در شست بلشکرگاه تاختند و آغاز غارت و تاراج کرده بنای جمعیت ترک و تازیک را بر بنیاد بر انداختند اما بنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه برجای بود که ابو النصر مظفر الدین امیر حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرمود و سوار بر در سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور نا شایست منع نمود و خواجه سرایان و محتفظان حرم را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی بسر انجام سایر مهمات آورد و بفیض مبارک منبع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط مینمودند مشغول گردید و چند کس را از آن مردم تیرزده بقتل رسانید و حکم فرمود که هر آنکه آذر بایجان و نیساپور خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا یاد کار محمد مجتمع گردند و اکثر متعینان را در سایه عنایت بغایت خویش ماوی داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان گشاد و امرا عظام و صدور عالی مقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد یار و میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدور و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال معتقد بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطه بعضی از خان قتنه انگیز که کفتگو بود

ابا عن جد

گشته گشته سایر بندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد جسته یار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزرای سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد المجید که در اردو بود بملازمت امیر حسن بیک رفته منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بمکومت اشتغال داشت بعد از استماع اخبار بدرگاه پادشاه ظفر شتافته بایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود و عراق بضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال و اولاد اجداد سلطان سعود حصار بسبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که دیوان قضا بمنشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم بحریر نمود انجناب پانزده پسر نیک اختر و دو برین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاه رخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابا بکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر واژین پانزده شاهزاده چهار نفر بر تبه سلطنت و فرمان روائی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا عمر شیخ میرزا الغ بیک و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو سعود حصار و سایر اولاد سلطان سعید را قلم حروف از معلوم نمود خامه دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و بهریک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهد

ذکر السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد

اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در دارالسلطنه سمرقند از دختر اردو بوغا خان که بحسب شریعت عزاد رعقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح دارالسلطنه ایالت دارالملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیک دولدای برادر خود تر سلطان بیک کاشغریرا با تابکی شاهزاده مقرر گردانید رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید انخسرو صاحب تائید در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بود و بارعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک مینمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندغود رسید خبر استیلاء رحمان منصور سلطان حسین میرزا بمعوعش گشت بیاران عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانیده و کلمه العود احمد وصف الحال پادشاه سوده حصال گردید و میرزا سلطان احمد در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلافت محاربت اتفاق افتاد و اول با برادر خود در شیخ جمال اغون که بعمت نام داشت در نواحی رامن و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و بعمت بگفران نعمت گرفتار شده بوادی هزیمت شتافت دیگر بار در حدود عمر شیخ میرزا در میان شاه رخیه و ارانیه بنواحی قریه خواص و در اروز نیز بر توقمیش و فیروزی بر پرچم علم انحضرت نافت سیم انکه بونی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان انجانیکه مشهور است قصد سمرقند فرموده نواحی تاشکنت را مسخر گردانیده و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآورده و سلطان احمد میرزا از بلده سمرقند بعزم استقبال ایشان بکاریغلام نصرت آثار از تفاع داده متوجه احد شد و بر تل بعضی مغولان جانوجی را گرفته چون بکنار آب جرگه محل نزول جریک سلطان محمود خان بود رسید هر دو لشکر از یکدیگر بی آزانکه باستقبال آلت قتال پردازند بر طایفه بطرف مملکت خود کریزان گشتند

چهارم انکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی مخالفت نهاده اسب جلادت در میدان عناد بجولان درآورد و سلطان احمد میرزا بازمره ابطال رجال دفع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان بکران بصوب معسکرش انعطاف داده در نواحی یایلاق ملاقی فرقین روی نمود و حیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد نصرت و منصور بدارالملک خود معاودت فرمود و در سنه ۹۹۶ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمر شیخ کوركان بغایت متضرر بودند بایکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقبال نمودند و سلطان محمود خان از جانب شمال آب چغنیده و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند در آن اثنا واقعه دردناک غرابت دست داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده انحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۹۹۹ از بام کبوتر خانه اخسی پریده شاه باز جان نازنینش در تنگنای بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه بجد تر شد و اراتیه و مجنده و مرغینان را کرفته در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه درین اوراق انشاء الله سطاب تحریر خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح کونه کرده مراجعت فرمود و بعد از انقطاع

قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اعتلال مایل شده تب محرق قوی محرک آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور بنواحی اراتیه در کنار آب اقسولات منزلگاه اجل مقدر منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال دین دار پر ملال اوقات گذرانیده و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و شاد موصوف بود و در ادای صلوة یکنوبت شرایط اهتمام بتقدیم رسانیده در هیچ وقتی از اوقات ترک نمیفرمود و همواره مضمون آیت اوفوا بالعقود را مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد و پیمان بود بخاطر من خاطر عاطر نمیگذاشت و اگرچه در معارک بفنون تفنن مرکب استعمال آلات قتال مینمود اما شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور میرسید در فن تیر انداختن و قبق تاختن را گرفتار اندازان زمن فایق بود و تیر کرش در اکثر اوقات بر هدف مقصود رسیده حظامی کرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه روز در مجلس نشسته قداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار در کشیدی و در محفل بزم و در غایت انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی پیوسته صحوای کلمه من صمت نجی نصب العین ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن اطناب و اکثار بحرز یمنودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحبالهٔ نکاح در آورد و از ایشان بحسب تقدیر سبحانه و تعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن بنیده تخت و تاج بدین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهر نگار خانم بنت یونس خان دوم پیکم که بسنبش ماه ترخانی می پیوست سیم قتق پیکم که کلمات ترخان پیکم بود چهارم خان زاده پیکم که بسنبش خان زادگان ترند انتقال می یافت پنجم لطیف پیکم بنت میر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان پیکم را در زاده سلطان اعوان اما اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و هر دو خود سال از عالم انتقال نمودند و از جملهٔ دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق پیکم در وجود آمده بودند و یک نفر از حبیبه سلطان پیکم و بزرگترین بنات قتق پیکم را بعقد سلطان پیکم که اورا قراکوز پیکم نیز می گفتند و قراکوز پیکم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالهٔ نکاح سلطان محمود خان در آمد و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دوم صالحه سلطان پیکم که اورا آق پیکم می گفتند و آق پیکم بعد از فوت پدر بحبالهٔ نکاح پسر عم خود سلطان محمود میرزا در آمد سیم عایشه سلطان پیکم که چندگاه در حرم پادشاه جمجاه ظهیر الدین محمد بابر بسر برد و چهارم سلطان پیکم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد حویش در آورد و آخر پنجم که از حبیبه سلطان پیکم تولد نموده بود و معصومه سلطان پیکم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه دختر ارزوی در وجود آمد و مادر بمدران ایام وفات یافت و دختر یاسیم مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت باسعادتش در سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و در اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف سرآمد اساطین سلاطین سیمو و تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعدا دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای ضلال ملک و ملت بیرای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق مصوب طالع و فروغ بدیع صبوبتمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع پاکش در ادراک حقایق معانی و ذهن درّاکش جامع دقایق نکته دانی کف بادنش کافل مصالح افاضل و عمام افضالش شامل شریف و اماثل نظم گشت ملک از عدالتش معمور ظلم شد از سیاستش مستور ذات او بود زیب تخت و سریر نور رایش چو مهر عالم گیر کف جودش چو ابر گوهر بار جوهر طبع او نکو آثار و آن شاه زاده عالی گهر در روز کرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان بهضت فرمود و در نهایت صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنهٔ ثلاث و تسعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بدارائی سپاهی و رعیت اشتغال نمود و در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعه جانسوز سلطان سعید بحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای توجه و زاری باوج افلاک زنکاری رسانیدند نبیت بگرید عالم زآنین خویش که آمد عجب مشکل صعب پیش و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعهٔ اختیار الدین باغی گشت و مردم جوق جوق بهواداری سلطان حسین میرزا اظهار کرده کار از خیر بد پرور گذشت بنابران در وقت سوار شدن سلطان محمود میرزا بقصد

امیر یا معول امیر قنبر علی وجمعی دیگر از سالکان طریق بکدلی از دروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فرخنده
میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر گشاد و چند گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود
روزی بهانه شکار از شهر بیرون رفت و با غوای احمد مشتاق و سید بدر و حسن و شاه و بعضی دیگر از معتمدان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از
وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آن وقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود را بسلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان
وحصار و خلم و قندز و بغلان و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت
سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار ملازم غزا و جهاد بجای آورد و لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان
محمود غازی نوشت و آنحضرت در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا اگر در اخلاص صحبت و اتفاق اشاد و چنانچه در اثنای بیان وقایع آتیه خامه دوربان
بتقریر آنحالات زبان خواهد کشود و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا بنابر اشارهٔ عواطف
اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکبهٔ اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم برسند کامرانی نهاد و با استقامت
امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برگشاد میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر زکریا سلطان سعید میرزا نبیره
بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری کرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت و لا سیما خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته
در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از خاکیان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه بسیر رسید
وچون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خوشرخسار بسیار میل مینمود
ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور میگشتند و دست ظلم و تعدی بمنهیات و مباحات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس را درهم
نوشتند بسمرقندیان که قرب بیست پنجسال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغ بال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور مضطرب شده
زوال آفتاب اقبال آن پادشاه بیکمال را از حضرت ذو الجلال سئوال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنهٔ تسعمائه سلطان
محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانیدند و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب فضائل مآب
عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صوابنمای والد ماجد او
خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و میرزا سلطان محمود پنج پسر و یازده دختر داشت پسر
نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خان زاده بیکم دختر امیر یرزک ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از پشت بیکم
تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیکی آغاست از قوم اویرات چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خان زاده بیکم بود پنجم بدیع الزمان میرزا
مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار رحمت حق اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که نجان میرزا اشتهار یافت و والدهٔ میرزا
سلطان نگار خانم میرزا عمر شیخ تولد آن شاه زاده سعادت مند در دار السلطنه سمرقند فی شهور سنهٔ ۸۵۶ اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن
آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود سعادت محمود در عهد خلافت و کامرانی و حجرهٔ عطوفت و مهربانی
پرورش یافته چون بسر حد رشد رسید و میرزا بتفویض ایالت و ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون بمنزل
دره کز مرکز ایالت رسید آتش کشت قاصدی از پایه سریر اعلی بارد وی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان جهة
سنت ختان فرزندان عالیشان علوی جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت جنت
رتبت باشد بنا بر علی هذا عمر شیخ میرزا بسده سنیه و الا مراجعت فرمود و بعد از انقضای ایام نشاط و ابتهاج بمناسبت مشارکت اسمی بجناب اشرف
اعلی چنان حظوظ نمود که بحضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بسیر دوم خود
عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه مانیز ایالت آن ولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بر تیموجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته مضبط
آنا بکی آن در درج کشور ستانی با میر خدای بردی تیموری تاش متعلق گشت و شاه زاده صاحب سعادت بهمعنان دولت و اقبال بمملکت فرغانه که مشتمل

که مشتمل است بر عمارت مقبره معموره اشتمال یافته اخیسکت را که ظاهر انامش در سوابق ایام اخسی سکت بوده و بنا بر تخفیف در خیم حالا بر اخسی قرار یافته دار الملکت ساخت و چنانچه از شیوه سودهٔ نواب کامیابش متصور بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه دار و عمله منصف تعیین کرد و در ایجاد ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد و نسبت بر حمت چاره بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا عمر شیخ کورکان بعد از انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطه علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و چون بسته بجنایل کشورستانی متعرض مملکت سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و درین قتال احیانا بطرف مغولستان لشکر می کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می گردید و بدین جهت میان انحضرت و یونس خان عناد و نفاق و نفاع میبافت و زیادهٔ خلاف و عناد کانون درون مغولان رمی یافت و مع ذلک چون نسبت یونس خان بملا حظهٔ حقوق پدر فرزندی سببی میرزا عمر شیخ کورکان با نزد خود طلبیده و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جا بگاه اضافت اولکاه مرورثی انحضرت کردانیدند اما چون مدار عمر شیخ میرزا بر آن زیاده بود بر لال انعام و بخشش آتش جنبک و خونریزش صفحات لطفا کرفت و انحضرت را سته نوبت با اقارب و اجانب مقابله و مقاتله بمیت وقوع پیوست اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبهٔ اندجان بکنار دریاچیحون و در آن معرکه با آنکه از عمر شیخ میرزا غایت جلادت و بهادری بتقدیم رسید آما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را کرفته نزد خان بردند انحضرت را عرق شقاقت القوت سببی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمر شیخ کورکان را بمثول التفات و عنایت بولایتش باز فرستاد دیکر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با مالی افزون از چون و چند بطرف منازل خود مراجعت کردند و انجنجر بسمع انحضرت رسیده با فوجی از جان کنیه کوش و بهادران جوشن پوش بکاشی او زبکان توجه فرمود و از آب مرش بر روی یخ کذشته بجالغان نزدیک رسیده آنجاعت چون کرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار کردانیدند و در کنار آب بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسا جمله صرصر اثر نخل قامت بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنک مرک آهنک نایرهٔ خون از دیده و دل پهلوانان بکشاد و آخر الامر نسیم عنبر بیم ظفر و فیروزی بر شقهٔ سیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم کشته غلامان موکب حضرت نشان تا حوالی مولیان متعاقب بازکردانیدند و بشیانیه غصتان بصاحبانش رسانیدند چون آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدو از سمرقند بجانب فرغانه متوجه کشت و میرزا عمر شیخ نیز با لشکر بعزم ستیزه در اسقبال فرموده در قریهٔ خواص که در میان شاهرخیه و اوراتیه واقع است تلاقی فریقین روی نمود بعد از آنکه چند جنبک و شین با هیچ توق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت از ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ کورکان عنان مراجعت بدار الملکت خویش انعطاف داد بلیت چنین است آئین کردون مهر کهی کینه ورز دکمی کاه مهر و بروجهی که سابقا مذکور کشت طایر روح پر فتوح عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از انحضرت سه پسر عالی کهر و پنج دختر تنک اختر بادکار ماند اما از پسران بزرک تر پادشاه بجر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازیست که از قفق کنار حاکم علیت یونس خان تولد نمود دوم معز الدین جهانکیر میرزا که دو سال باستقلال خود تربیت و مادرش در سلک بنات بعضی از امرای تومان مغولستان انتظام داشت طاهیر سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والدهاش از اندجان بود دختران میرزا عمر شیخ خانزاده بکیم است که همیشه اعیانی حضرت کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهر بانو بیکم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهر بانو بیکم که او نیز همیشه اعیانی سلطان ناصر میرزاست چهارم یادکار سلطان بیکم که مادرش قوچی بود آغا سلطان نام مجیم رقیه سلطان بیکم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نمودند و میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد منکوحه و یک سریت داشت از جمله زوجات یک زوجه الوس آغا علیت خواجه بیک بود و دیکری قراکوز بیکم که دعوی فرزندی میرزا نمود چه میکرد و دعوا تون سلطان بود از نسل مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان

میرزا الغ بیک کورکان

در زمان حیات و الد ماجدش خویش سلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مخصر و سرافراز بود و در ایام دولتش استداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در انولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین تاریخ هجری از نصف درکذشت انحضرت بقصد تسخیر و تصفیت آئین متوجه ریاض جنت کشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

شجاعت ۳

ازبادشاه ۳

مقیم ولد شجاع الدین امیر ذوالنون ارغون از قندهار لشکر بسر کابل کشیده و شاه زاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولان گاه خویش گردانیده و بالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیر الدین والخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بمعاضدت اقبال و تائید بجانب کابل شتافت و الخطه را بصبح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف و ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی بنوی شد زعدلش چو پیرشب بنوی و تاغایتی که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آنخسرو معدلت آئین در آن مملکت بر مسند دولت و استقلال تمکن دارد و از غایت خیر اندیشی نسبت بمقدم درگاه سلاطین پناهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد چنانچه میرزا معز الدین جهانگیر و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند **میرزا سلطان محمد و میرزا شاه رخ** در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان اسیر حسن بیک گرفتار شده مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافته اتا بد حال و پریشان روزگار او قات میگذرانیده و در شهور سنه تسع و تسعین و تسعمائه میرزا شاه رخ عازم دار السلطنه هراة گشته چون بولایت ساری رسید بجوار رحمت حضرت باری منتقل گردید و سلطان حسین میرزا باستقبال او کس فرستاده نعشش را بهراة آورده بآئین سلاطین بدرسته مهد علیا که هر شاه آفاق بر دند و بطریقه سنت نجاک سپرد و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر بعد ران مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود **میرزا ابا بکر** اشجع اولاد سلطان سعید بوده در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان بامر فرمان فرمائی قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت بخدمت سلطنت میرزا سلطان حسین طریق مخالصت مسلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانیده و در اواخر جمع ۹۰۹ و ثمانین و تسعمائه بهرات و استرآباد گریخته دست سیاست مساعد حیاتش در نوردیده بتفصیل حکایت در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم قلم بلاغت انتما خواهد گشت **میرزا سلطان مراد** در زمان ایالت پدر در ولایت کرمسیر و قندهار مسند حکومت نهاده و امیر نظام الدین احمد بر لاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاه زاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص برگشاده و در آن که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا مراد متوجه کرمان گردد و شاه زاده بدان جانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه نا پایدار پدر شنیده و آهی سرد کشیده عنان بصوب کرمسیر باز کردانیده و در کنار آب میرمند یوسف ترخان باغی شده بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج بردادند لاجرم شاه زاده بهراة رفته روزی چند در ملازمت معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا قیام مینمود بعد از آن سلطان علیشاه و با بجا و را آنهر تو بر ا و ران فرستاده و میرزا سلطان مراد را خوان بی شفقتی منهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاه زاده را در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه تیره تو فرستاد ع دیگر خبری از و برد م نرسید **میرزا سلطان خلیل** در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده هراة قایم مقام بود و چون آن بلده در حیز تصرف پادشاه کشور گیر میرزا سلطان حسین بدآمد او را بمرو فرستاد و شاه زاده در آنجا نو لایت عزوج کرده بدست یکی از امرا سلطان احمد میرزا بقتل رسید **میرزا سلطان ولد** بموجب فرمان پدر در میان امرا در ایلات اوقات میگذرانیده بعد از واقعه سلطان سعید بمانند زمانی شربت ناخوشگوار بلاکت چشید **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چند گاه از ان قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت لغزش نموده باخراجش حکم فرمود و شاه زاده بمیرزا ابا بکر پیوسته در محلی که میرزا ابا بکر در نواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بجانب بلخ و نسا و ابیورد افتاد و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاه زاده را بخشت در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ۹۰۳ بقلعه تیره تو در سال دوشت ع دیگر خبری از و نیامد **ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما**

و مدفان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید کورکان بسیاری از ین طایفه عالیشان در ولایت ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین و داری و ریاست پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویلست لاجرم بر بیان عشره از حال زمره اشتهار خصتار کرده خواهد شد و من الله الاعانة و التوفیق **مولانا فتح آلله تبریزی** در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بوالی منصب صدارت قیام می نمود با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بدرس اشتغال داشت و طالب علما را از ینابیع طبع نقاوت خویش محظوظ و بهره ور

و بهرور میساخت و در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه که سلطان سعید تمکت بر فتح شاهرخیه کاشته علم غربت بدانصوب افراشت مولانا فتح الله را بدستور تجویه ولایت هراة رود بازداشت و مولانا کماینبغی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنه هراة شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت **مولانا محمد جامی** برادر افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بود و نزد بعضی از علماء ازمان در مطالعه از علوم بر انجناب فایق میبود و مع ذلک در غایت تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید و فاتش در سنه اتفاق افتاده جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده و و بیت ازان اینست نظم من بودم از جهان و گرامی برادری در سلک اهل فضل گرا نمایه کو هری زانسان برادری که در اطوار علم و فضل چون او نزاد ما در ایام دیگری **مولانا شریف الدین عبد القهار** حاوی علوم معقول و مشروح و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار از سایر بلغاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق می ربود انجناب در فن انشا و علم سیان بهر مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تشریق اسباب کیمیا می گماشت بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة و السلام مشرف و معزز گشته بود و در رجب سنه ۸۳۹ در بلده فاخره هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خود ترش مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین ارتحال نمود و فاتش جبر داد و فاتش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا معین الدین تونی** از اکابر علماء زمان سلطان سعید پزید علم و دانش افتخار تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم و مبنیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه علارا ست درس انجناب میخوندند و از مآثر طبع شریفش محفوظ خاطر هر دور عبوده و فاتش در شهور سنه ۸۴۰ واقع گشت و فاتش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست **شیخ صدر الدین رواسی** از خلفای شیخ زین الدین خوافی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانیده و در ولایات مصر و شام از بعضیات برآورده و چون از عربستان مراجعت نموده در ولایت اسفراین که منشاء و مولدش بود ساکن شده و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنه هراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تایید انجناب را منظور بنظر عاطفت و احسان ساخت و فاتش در حاشر ماه مضان سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید مشایعه جنازه فرموده بر و نماز گذارده و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را غزا رسانیده و شیخ قطب الدین والد مرحوم خود را بچین برده در خانه قاضی که ساخته او بود مدفون گردانیدند **مولانا جلال الدین لطف الله** از اصناف علوم بهره ور بوده و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینموده و فاتش در پنجم ذیحجه سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنه هراة اتفاق افتاد و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبدالرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبدالوهاب بمراسم تعزیت داری اقدام فرموده و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده و ایشانرا پرسش نموده بلغ فاخره پوشانیده بخشش مولانا لطف الله را براه بخارا نفل کردند و در منصب مناسب بخاک سپردند **شیخ کمال تربتی** سرآمد ظرفا و خوش طبعان و ولایات خراسان بوده و از فن شعر و معما و قوفی تمام داشته و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره رسول علیه السلام فایز شده و چون ازان سفر مراجعت نموده بقصبه تربت که مولدش بود توفات یافت **سید کمال کجکولی** در شعر مرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفه روزگار نگاشته و او را قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع انا بیات آن بتخرج بیتون بود و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس التفاتی مرقوم قلم مجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال انچه مشاهده من شده اینست که در مرثیه خواجه ابو نصر پارسا قصیده در سلک نظم کشیده که جنبه بیت آن قصیده ازین قبیل بود که از هر عنصر آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشده و چند بیت تمام ازان تاریخ خبر میداد و چندین دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود ازین مطلع از جمله منظومات سید کمال است بیت

ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را بر خاک نشانده قد تو سرو روان را

و سید کمال در بلخ ساکن بود و بمدران ولایت از عالم انتقال نمود **مولانا فاضل** در سلک فاضل علما بهر قدر منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود **خواجه مؤید دیوانه** در سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید بوالخیر انتظام داشت و بواسطه نشاء جنون بیوسته نفس سلطنت بقلم خیال صحیفه ضمیر میگاشت و نزد خویشان و مریدان بمعنی را ظاهر ساخته و ولایات خراسان را برایشان بخش میکرد و در آن اوقات که میان جنسر و منصور

سال

ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان بوسعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع منظم آورد و بنیت چشم داریم از ان منبع سعادت پرتو که بهمایون بدهد روشنی از سر نو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه نهانی خواجه را شهید کردانیدند **خواجه مؤید** همه بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی میبود و همواره بوعظ و ارشاد خرق عباد مشغولی میکرد و سلطان سعید نسبت بانجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و این مطلع تاریخ او گفته شد

بحقیقت موبه ۲

تیر بر آن زمان کشاد نبیت از سینه رویینه آئینه جان ساخته اند و اندران آئینه جان را نگران ساخته اند **خواجه یوسف برهان** در سلک اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق تفکر و تحیر در سلوک میبود از فن موسیقی و قوفی تمام داشت و گاهی نقش تالیف و نظم اشعار بر لوح خاطر میگاشت از مصنفاتش رسالهٔ مشتمل بر مشتات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعارش این بیت در مجالس التفائس مسطور

نبیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب ۔ اگر کدا بر او دلی رسد چه عجب **خواجه مولانا سمرقندی** ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها با مر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت و در تحصیل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت بر صحیفهٔ خاطر میگاشت چون انجناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبد الله شیرازی مسافرت تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید مملکت سمرقند استیلا یافت متوجه شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال انجناب در بلده هراة مقرر و محترم اوقات گذرانیدند بنا بر استدعای سلطان سعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داده و در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمائه در مدرسهٔ امیر عتیق شامی وفات یافت **سید برهان الدین** خاوندشاه نسب شریف الحضرت بچهار واسطه بخاوند سید جلال بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال مییابد و سلسلهٔ آبا و اجداد سید جلیل بزبدهٔ امام زین العابدین علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود در ریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن بود و بواسطهٔ نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در رقیة الاسلام نیز روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام هراة رسانید و شیخ بهاء الدین عمر بسنت بانحضرت محبت بنهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد و همدران ایام روزی انحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواهیم که با هم باشیم اما سلطان احمد حضرویه کرسیان شما را گرفته بجانب خود کشید و انجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد حضرویه مدفون شد و از انحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والدهٔ مسمود او را قسمت و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود و با شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم انجناب مبالغه بسیار میفرمود و فاتش در صبح جمعه بیست و سیم رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گذارد و در حظیرهٔ والد خود مدفون شد

روی نمود ۲

قاضی قطب الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الاعامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علمای آفاق بود از اوان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة ملوازم امر قضا اشتغال داشت و در تحصیل قضایای بدیعه و اشارات و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه میپرداخت و همواره طلبه را از فوائد ذهن و قاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت و فاتش در غرهٔ شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه بخطیرهٔ والده سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بصحت فجاة اتفاق افتاده در مزار علامهٔ زمانی مدفون گشت **مولانا قطب الدین یحیی** ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین مسعود فقیهی بود دانا و اخر زمان اقبال خاقان سعید و اقبال شاه میرزا و اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

شیخ الاسلامی مشغولی مینمود از علوم دینیه بهره تمام داشت وهموار نقش افاده بر لوح خواطر طلبه میگاشت قضایا بر شرعیه را در کمال دیانت بتفصیل میرسانید هر کرخیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیر میگذرانید و فائض در روز دوشنبه بیست و چهارم دیجحه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون شد سید صدر الدین ابراهیم قمی از عظماء ساداتِ صاحب سعادات بود و همواره بان سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید صاحبست مینمود گویند در روزی که سلطان سعید به قتل میرزا بنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایه سریر سلطنت مصیر سریر بسته کرده خون آن پادشاه را طلبید و سلطان بانگ بر انجناب زده آن التماس را بسمع قبول ننشنید و روز دیگر در خلوتی سید اطلب نموده زبان عذر خواهی بر گشاد و گفت میرزا بنجر لشکر جمع کرده با تفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضه اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاق سبب فتنه و فسادی نمود بنابران دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنود م سید ابراهیم بنا بر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب شتن میرزا بنجر بوضوح پیوست اما نمیدانیم که آن پیر زال قضیه یعنی کوهر شاد آغا چیناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن این سخن کنایت آمیز متغیر و متاثر گشته از مجلس برخواست انتقال سید ابراهیم بجنات نعیم در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود

مولانا شمس الدین علی الفارسی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید بسنت بانجناب التفات و عنایت بسیار مبذول میداشت و چون بسنش بمؤلف کشف کشاف میرسید بصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلده هراة در مدرسه شریفه بهشتیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و نفوس دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد را بر صحایف ضمایر طلبه علوم میگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا جناب مولوی چنین کاهی بنوشتن تاریخ وقایع انحضرت مشغولی کرد و مالا خره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت و پرتو انوار عواطف میرزا سلطان محمود بر جنات احوالش تافت و همدران ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان کذران رحلت نمود

مولانا عصام الدین داؤد خوافی در علم و کمال یگانه زمانه بود و مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم افاده قیام مینمود و بنا بر انکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسائل دقیقه را بعبارتی قریب الفهم بر صحیفه ضمیر طلبه میگاشت در مجالس درس انجناب از دحام تمام بوقوع انجامید و انعکاس موجب رشک و حسد سایر علماء خراسان گردید در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار بتعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داؤد و میرزا سلطان ابو سعید مولانا داؤد را باستادی قرة العین سلطنت نامزد نمود و هر چند جناب افادت مآب از تحمل آن مرا با نمود بجائی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت مخصوص شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا میبود و فائض در سنه بولایت حصار شادمان روی نهاد از مؤلفاتش حاشیه شرح تهذیب در میان طلبه مشهور است

مولانا قطب الدین النیشابوری در علم طبابت از اکابر اطباء زمان مهارت بشیر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بود و علم تقرب می افراشت مدتی بتولی شغل مهرداری قیام مینمود و چند مهر کردن فرامین مطاعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت با انحضرت ملاقات میفرمود و بعد از شهادت انحضرت و صاحب سعادت چندگاه در مجلس میرحسن بیک اوقات گذرانیدند و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته محفوظ عین عنایت سلطان محمد روی گردیده در آستان دولت و اقبال بسر برد و چون بمقتضی اجل در رسید نفحات بقا بض ارواح سپرد

مولانا لطفی بلطف طبع و حسن خلق و اشعار رنگین آراسته و مستغنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب نظم مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نوزده سالگی قصیده در ردیف آفتاب در سلک نظم کشید و شعراء زمان متتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع این بیت است

سایه پرورد آفتاب شام فرقت را بجای ماه و در بر آفتاب

و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که بیت گرگان دل عاشق ما گرفت عین اشفته جذبه انکه بد خوئی همه چنین افتد مشهور ساخته نزد حضرت حقایق پناهی افضل الانامی نور الدین عبد الرحمن الجامی برد و التماس نمود که آن را غزل ساخته در دیوان خود درج نماید و انجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی بخدمت تحصیل علوم قیام نمود بعد ازان روی بسلوک طریق درویشان آورد و در آن روش ثبت قدم نمود تا وقتی که از عالم رحلت نمود

مولانا شمس الدین محمد بخاری مولانا محمد تقای مشهور بود و سالها در رعایت احفیاء صدارت میرزا بابر میبود و در ملازمت سلطان ابو سعید نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح خاطر

میگذشت در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفای شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت
اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد خدایش خیر دهاد انکه این عمارت کرد و در روزیکه خدمت صدارت مآبی میرزا بابر بآن منزل برده ضیافت می کرد
چشم پادشاه بران نوشته افتاده بامولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد را جهت
تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت و در اثنای راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند و پادشاه بنا
بر شفاعت مولانا صدر الدین محمد حبیب خود مولوی را بخشیده او را معتقد نکاه میداشت تا زمانی که خاطر از محمد میرزا سلطان ابوسعید فارغ گردانید
آنگاه شرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهراه آمده با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان
حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات محبوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکمیکیت میرزا اشتهار داشت بخانه
رفت و بشرف کذارد ن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست مولانا عبد الحی منشی درخط تعلیق سرآمد
خوش نویسان متقدمین و متاخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بود و نوشتن مناشیر مطاع قیام مینمود و بعد از واقعه
قرابغ منظور نظر تربیت میرحسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویلوق بهمان منصب اشتغال داشت و بهموار ه رایت نیابت و تقدم
می افراشت مولانا کمال الدین شیخ حسین اشتهار آن افخم علمای عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و
بیان ندارد و اعتبار آن ستوده فضلا ربلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دو زبان بتعیین آن از کما ینبغی محال مینماید و در ان ایام
مجتمعه آثار فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بانجناب داشت و در تمشیت آن امر بروجهی آثار
اقتدار ظاهر ساخته بود که بحکیکه از اعیان روزکار چنان ارتکاب شراب در حوالی ضمیر منکذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته بامولانا
کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از سخن و صواب دید آن عمده اهل کمال تجاوز نمینمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان
دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات ضعفا و محرومات میکاشت و امیر تومان را از السلطنه ببرتبه در استخلاص معتقر یات حاجات و حواله
احتیاجات مطلق العنان نمیکذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات بر مثبت انجناب نرسد بحکیکه از ارباب نفسی بکسی ندهد و این قاعده تا آخر
ایام حیات سلطان سعید مستمر ار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چند کاه بحکیکیت بوده میرزا کیکیت
جهة تلمذ بدرس انجناب می شتافت اما بدستور پیشه اختیار و اعتبار نداشت در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت
خواجه ناصر الدین عبید الله از نامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در
جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغول نمود تا بدرک زمانی بر تو انوار عنایت الهی باطن فرخنده
میانش را بمشکوة فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت و بهدایت سرکشتکان بادیه غوایت پرداخته حرمتی ارباب
بدعت را بشعشعه لوامع شریعت سوخت عقده کعبه مرتبه اش ملاذ سالکان مسالک دین پروری کشت و آستان کرامت آشیانش ملاذ
منابع سروری شد سلاطین زمان و خواقین دوران از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت مصار عراق و آذربایجان بسنت بدانجناب ارادت
و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی می شنوند مانند دُر مکنون زیب کوش هوش ساخته خلاف رای صواب نمایش را محال عقیده انکاشتند بتخصیص
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته حضرت خواجه مشورت می کرد و از غایت ارادتمندی
کاهی پیاده برابر پیش رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد و اولاد امجاد انحضرت نیز اقتدا بسنت پدر بزرکوار خود نموده از جاده متابعت
حضرت خواجه تجاوز جایز نمیدانستند و پیوسته بهم عالیه بر عظم شان و تعمکانش می کماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقاة مذکور
که نوبتی شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا با یکدیکر اتفاق نموده بقصد لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله برادر را
پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیکر صف قتال بیاراستند ناکاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بدان
معرکه تشریف می آورند و آن سه پادشاه جهة حرمت انحضرت عنان کشیده و داشته دست باشتعال آلات قتال نبردند تا معلوم شود که سبب آمدن

آمدن خواجه چیست همان لحظه خواجه عبید الله بدانجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داده بهر سته پادشاه را صلح و صفا ساخته قرار دادند تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود میرزا عمر شیخ را صفوف لشکر خویش جدا شده بدان جا رفتند و بر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده بهیچ امر من نفاق نکردند آنگاه هر یک سپاه خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند در شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش بایندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بلیات مانی روی بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجهٔ خواجگان عبید الله مرشد سالکان راه یقین شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بدایت سیر یادگار ماند خواجه محمد عبید الله که بخواجه کاشتهار دارد و خواجه طیب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن گذار توفیق یابد در آثار اخبار سلاطین ماوراء النهر از احوال آن دو بزرگوار حمیده خصال شمه بر صحایف روزگار نگارد **تنبیه** چون قلم ستوده رقم بابدا در شحات مداد احوال میرزا سلطان ابو سعید و اولاد امجاد آن خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانیدند وقت آن در رسید که از شمایم کلمات اخبار خاقان مبرور کامکار و سلطان مؤید ذو اقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مشتاقان ماضی فضل و کمال معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صحفات لطافت صفات را در طراوت و صفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رساند **بیت** کند کیخی ارکان ادراک پر چو فیروزه فیروزه دری چو در و بنا بر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان کرامی در اثنای تقریر حکایات بی تصدیر با وصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد تصور بر اوصاف و القاب مقتضی تطویل و اطناب میمنود لهذا طرفا تر خیان رسید که در اکثر محال از اخبار و ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بتجدد تکرار ایراد مدیح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نپذیرد و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبت آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه موسوم بمنصور بود و ایضاً در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بحضرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایون آنحضرت برگشود چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض خواهد گردید و التوفیق من الله تعالی **ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا** مشاطهٔ حنا رای بکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو دلکش جواهر منثور خاقان منصور را بدین منوال در منصهٔ ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مصراع چو خورشید تابنده و ابر عطا و در آسمانی و مهر و وفا چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام سلطنتش مانند هنگام خرمی و در ارغم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل مضرور یان و از نسمات کلک فضل و افضالش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر از نسایم مکارم اخلاقش دماغ آمانی عطر سای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکهٔ شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان داری روح رستم جحل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری صعوبت سنیز و خونریز بنیاد شجعان سغدنیا را تواند بساط اختی از هم کرد کران شکوهش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیز حدقه شکن چشم مریخ شبی بر بستر فراغت غنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت بگردن خصم میرسید و شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا مدام هر من حیات اعدا محترق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش سجوایان حورا عذار را آسته و مجلس عشرت و ابتساطش همچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقاد شش در صفا و حدت عبرت افضای آب و تابش و نتایج ذهن و قاد شش در حسن بلاغت بیان سحبان مطبوع و دلکش **بیت** پیش طبع پاکش آب افسردهٔ پیش فهم تیزش آتش مردهٔ و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل کبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی سترده و بهنگام اظهار تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق آنکه نا بشر مشکم خورد با طلازمان آستان خلافت آشیان یکسان بمهربانی و شفقت رفتار نموده در تقویت ارکان مسرعت عزا

چون بهشت

وشیمت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی همت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی در رعایت جانب سادات عظام و علماء اسلام و فضلاء روزگار و شعراء بلاغت شعار بر کز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول سیور غالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علماء مجلس شرف اعلی طلبیدی و منهی گردی تا روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین بفصل و سایدی صحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی همت واجب و لازم شمردی بنا بر بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و ارباطه بغایت مایل و راغب بودی و مقتبات مهجوره و مستقلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده و وقف نمودی در تعمیر قصور دلکشای و عمارات فرح افزای سایر حی و اهتمام کردی در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل تنسیم نسیم صبا و صبای احوال نشو و نما پیوسته بتقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین دولتخواهان را مسعود و مبارک بود و انگاشتی بنا بر علی هذا در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده مرو بر زین ملک ستانی نشسته خروج کرد و در ظرف چند روزی چندان بلده فاخره را ضبط نموده بواسطه بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه سنه ۸۶۲ در انفیح آستر آباد از حسین سعد لو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت بمصلحت در معابله و مقاتله ندیده بصوب آوانق توجه فرمود و در سنه ۸۶۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید همعنان ظفر و نائید بدار السلطنه هراة شتافته بتسخیر آن بلده فاخره ملازمانش را بسهل وجهی مسیر گردید و در روز جمعه هاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود بصفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله بوقوع پیوست و بنیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سیاه میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون در هم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بدار السلطنه هراة مستظهر شده روی بدان بلده نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و ستین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضاء چهل روز بار دیگر بمرافقت فتح و ظفر مستقر دولت و اقبال الویه افراخته در شب بیست و سیم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقابله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس ازان از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه ثمان و ستین و ثمانمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بحجه عازمه مفاصل عالم پادشاه گردون غلام از فتراک باز مانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت جهان استقلال بر لوح خاطر نگاشت در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر ارشد کرتش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و بر ین قیاس چند کرت و دیگر میان پدر و پسر کروفر اتفاق افتاده بالاخره بصورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت بلخ و توابع ناکنار آب مرغاب قانع گشته بعد ازان بطریق مخالفت نپیمود و در سنه ۹۱۱ خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هراة نهضت نمود و بعد از وصول منزل بابا آلهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال در دار فنا اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت و اقبال برافراشت خواجه عبد الله مقتدی خطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصائغی و خواجه سیف الدین مظفر شباکار و برادرش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمة الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین

باندک

جلال الدین قاسم تخودی بدر سلک بوزارخاقان منظم لو انتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اند خودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کرمکی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبد الله المروارید و قاضی برهان الدین محمد مروزی و میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلابی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بوبت بدرجهٔ منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از سیر سودده خاقان منصور بسمت تحریر یافت خامهٔ سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور آنحضرت تافت و من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان نبذه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا

اگر ایم نعلهٔ وجسایم آلاکه ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده بعنایت علیه اختصاص دارد یکی آنست که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محامد آداب بنا علی هذا در نزد تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب مینمودند و بعظم شان و تموکان آباو اجداد مفاخره و مباهی میبوده اند و پیشانیهٔ اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصهٔ دودمان صاحبقران بود و نقاوهٔ خاندان خوافین کیشور ستان زیرا که والدهٔ آن حجسته آثار پسندیده اطوار النحسنو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان و والدهٔ سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود از قوم الچکدای که بتش واسطه بخیگیر خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بود بنت امیر کجنیر و بن جغتل بن سودون بن بابات کیلکای بن تومنه خان و والدهٔ بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایستمور خان که از اولاد کپک خانست و مادر قتلق خانم ملکه خاتون بود که او را بی بی توختی میگفتند و بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب ولد شیخ عبد الواحد بن شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادیست و انجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری و مادر ننگ آخر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیگ بن امیر موسی که از قوم ناکوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور کورکان و مادر مانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا امیر انشاه و مادر قتلق سلطان بیگم او دولت سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمند چوخان بن قبده خان بن نوز خان بن اوکدای قاآن ع کس نبود چنین نسب در عالم و ولادت با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هراة نزدیک بسر پل توتکی در سرائی که به دلخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعهٔ شباب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضاءت و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دیده دیگر از خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیهٔ بهجت فزایش بهره گردید سر رشتهٔ سعادت جاوید بدست آورد و بنور آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم صبا صبی بتمام نشگفته بود که شمایم فرمانفرمائی از احوال و اقوالش بمشام جان میرسید و بنور آن مهالی جوبیار نامداری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل اثار جلادت بخش کشور کشائی از حرکات و سکنات ظاهر میگردید نظم

همانا که کل پر فروزد دماغ ... شود بوی او عطر بخش دماغ

همانا که از شرق مهر کند عرب را روشن از نور چهر و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد رعایت و حجر تربیت والدین جوانبش او قات حجسته ساعات میگذرانیدند و هر چند بر زگر میشد امارت جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از ناصیهٔ احوال و واردات افعالش ظاهر میگردید و هر کس از اهل کیاست بدیده فراست در جبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده میفرمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال بمفاتیح اقبال ابواب آمانی و آمال بروی روزگارش خواهد گشود و غیبت از آنکه نشان ضرب اعلاست بر چهرهٔ او چو نور پیداست

گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاهرت میرزا سنجر در عین نشاط و کامرانی

چون مدت بهفت سال از سن شریف خاقان منصور گذشته و حصال درکشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن دریتیم صدف شرف بهجت بمنال دیگر مقیم دولتخانهٔ خویش بوده و در وقتی که ماند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نموده و از زبان حال بالسنهٔ اقبال مضمون این مقال استماع فرموده

منصور ۲ سلاطین ۳ بهادر ۴

النظم ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کار سازیست باو الله واحده
خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابوالقاسم بانحضرت
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده و مواجب مناسب تعیین فرموده هر روز لطفی مجدد و تفقدی متجدد بظهور میرسانیده در شهور سنه ۸۵۳ که میرزا ابوالقاسم
بابر بهادر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابوسعید میل فرمود و از
میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت مقارن انحال میرزا سلطان
اویس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتمادی گشته خاقان منصور را با سی
کس از قرابتیان در قلعه سمرقند معتقد و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت باید شد از کید اخوان و قید زندان مضرت
و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رتبت بجای ملکا فرمان فرمایی باید بود از غدر دیو سیرتان و مکر دیو سیرتان متاثر نگردد و بثبات نامتناهی اگر
بندش کنی در صد حصار سهمی جان پرور چو یعقوب جان افزای او العقده چون بانجر محنت اثر در دار السلطنه هراة بعرض مهد علیا فیروزه بیگم
رسید مصحوب قافله غم و اندوه و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول مقصد از سلطان سعید التماس مخلص و لدار شکوه علیش
افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داد بثبت سنت خدای را که همایون گاه میان
از عقده کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور والاجناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل او مراحل کرده نوبت دیگر به خدمت
میرزا ابوالقاسم بابر بسعادت دیدار فائز و تا آخر ایام حیات آن فارس میدان تفاخر و خدمتش بسر برد آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین
بنجر بدیده بصیرت فرد دولت و اقبال رسانحه حال آن خاقان بهوده و خصال مشاهده فرمود و بمقدم شریفش مغتنم شمرده و نهایت اشفاق و عطوفت
ظاهر ساخته جبلیه خویش را که پرده نشین حجله عفت بود و بیکره سلطان بیگم نام داشت بحباله نکاحش درآورد و چند روز بنوازم جشن و سور و
مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق باده بهار چون آفتاب جامهای شراب
ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید در گذشت از فروغ چهره ساقیان بزم طرب گلزاری بود
پر آب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری مملو و نهایت سیراب معنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزا بسمع
چنگ پشت را بقانون جوانان چنگ زلف بر قص درآورد و نوازندگان و نوازندگان پرده ساز مضراب نشاط در راه انبساط هر دم بانحنی
دیگر و نوای غیر مکرر دلهای مجلسیان را با و تار عشق و محبت معقد گردانند نظم خوبی سازد و خوبی آواز همبر و همبر یکی بلتهاد دل چون شود جمع برد دور
یکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روز یکه طومی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان بنجر قضاة و اعیان امرا و نوئینان را طنع خرقه پوشانیده
و میان خاقان منصور و آن عیرت افزای پری وجوه عقد الفت و موانست انتظام یافته بانگ زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود
بلقیس ثانی بدر دانه بستن گشت و چون آن کوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و
نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چند گاهی میرزا معز الدین بنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین
صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامه مشکین مما رقم بشرح آن خواهد کشود ذکر اغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت
با میرزا معز الدین بنجر چون عنایت وهاب بی منت عرشا مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر از روی استقلال بر تخت سلطنت
بنشاند و تاج و تخت خلافت را بفرق فرقدسای او سزا فرازد کرد اندوران که در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت
میرزا بنجر بیچاره شده برزین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاهمحمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله انهزام یافته میرزا بنجر خاقان منصور را الی مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا بنجر
میان خاقان فریدون فر دو حسن ادلات که از بدر کشیده کان دولت بنجری بود غبار نفاق ارتفاع یافته حسن قصد حسن بحضرت نمود و منهی خیال باطل آن جاه
را بعرض رسانیده خاقان پر دل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامیده و متعاقب مهضت موکب گردون مرابت جان علی سیاول شیبت

بساول باشجعت سوار از مردمان جرار بدانحضرت ملحق گردید خاقان عالی گهر بدیدن بیکر فتح و ظفر امیدوار گشته عنان بگران بصوب شهر العطاف داد ولی
دفعتاً بمرو در آمد و امیر حسن لبعهد ساخته پای دولت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زمین بمقدم شاه جوان بخت برتبت برگذشت از آسمان گفت
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرا ایل اوغلی باهم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهة جانورزاید
از شهر بیرون رفته بود بگیباب شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدای شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت
چشانیدند و علم یغی و طغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان در
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بحیله که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود و شنوده
داشت همان لحظه آن برگزیده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که برای دفع شر ظلام بر معاریج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت
نفر از نهادران برجی که بطرف کاخ گلستان بر آمد و مردمی را که دران طرف تحصیل بودند زخم پیکان دیده دو زمهنم ساخت ناباران در شهر عیار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام گمراه مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان
آن برج ایستاده بودند چون بجوم مردمان را دانستند خاک پوفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیار از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن چرکس و مردم ایراق را که از ملازمت مبادرت نموده قرب دویست سوار در ظل رایت مجتمع گشتند و مقارن آنحال میرزا سنجر بمستقر عزیش
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرو و تلخان بیران قتال اشتعال یافته بخست خاقان منصور بضرب تیغ
و سنان بر مردمان غالب گشت اما عاقبت الامر اعداد بهیأت اجتماعی بر عقب سپاه حمله کرده جانعلی بساول با بدرجه شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب و لشکر شکسته کشته میدان کارزار را بمخالفان گذاشتند چنانچه باخاقان کامکار زیاده از بیست تیغ
کس نماند مع ذلک آن هژبر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر میساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان
میتاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قتل احمد از اصابت عین الملک اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون را گرفتند
و بهیا لغه تمام انحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند
و خاقان باستحقاق بجانب مرو چاق شتافته پانزده روز در میانکوه بر کناش رحل اقامت انداخت انگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع احتشم
آخور را از غبار مقدم جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آنوقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از آخته خور
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخت بنابران توقف مناسب ننموده خاقان منصور از آخته خور پای مبارک
در رکاب سعادت انتساب درآورده منزل بابا چیر شتافت و لذا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در بیابانی بسر برد
و بر شدت آلام ایام نافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطری ستر و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر بر سبیل
ایلغار لشکر بسر انحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او را صورت استیلا بر خاقان منظر نبود لهذا او دست نداد و انحضرت در فصل
شتا در بیابانی که در میان چیق و مرو است اوقات میگذرانیدند و پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید کشمار در بیان
توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرثان و ظفر یافتن بر امیر بابا حسن چون سلطان بدیع آئین ربیع کرة بواسطه هجوم سپاه شتا
در بادیه اختفا پیدا بود بخجسته گاه طلوع فرا میدد و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز کنند خضرا لبنفشه
خویش را محمل نزول همایون گردانیدند خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک کنبد مرو
نهضت فرموده و از آنجا خواجه بردی بساول با چهار نفر دیگر جهة طلب اسب پیاپی بآن سمت فرموده و ایشان از آنجا دو بیست سر اسپ رانده بنظر
آن بهشواران کامکار آورده و انحضرت اسپان را بر خدام قسمت کرده بطرف طرثان روان شدند و بعد از وصول بدان موضع ارسی خواجه علیش
که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور بانجماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوای

خواص ۳
نصرشکار ۳
ساتیق ۳
میدان ۳

جهان کشا بصوب بسا برافراخت در اثنار راه مصرو میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب
نصرت نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل یحیی کوه محل نزول آن شیر بیشهٔ پیروزی گشت خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطهٔ هجوم سپاه میرزا
جهانشاه ترکمان از جرجان که بخشه و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سعید نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر
پیکر جمع آمده بودند عنان گران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز برسپاه شب ختن آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم
گردانیده در منزل انبو با امیر بابا حسن رسید و آن پهلوان صف شکن بر نوروز بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده و صف قتال
آراسته آغاز کار را نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بضایات موفور امیدوار ساخته و حسام هرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعداتاخت
و بنوک شمشیر خونریز درهم شان فتنه انگیز جمعی از لشکر امیر بابا حسن را مجروح و بیروح گردانیده برخاک ادبار انداخت بیاد حملهٔ دلیران میزان
حرب افروخته گشت و بر تیر دلدوز بجانان بصره سلامت بر دوخته شد که هر شیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر
آتشبار از سوز دل سرکشتگان کونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت بیت لمعهٔ تیغ و خنجر خونبار برفروخت که در چشمهٔ خرخ ماهی بسوخت عاقبت ارتاب حملهٔ
خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا حسن را گرفته شعلهٔ حیاتش با آب تیغ
آتش فشان انطفا دادند و طایفه از انها در ان که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالمپناه آورده بلطف پادشاهانه شفیع جرایم خود گردانیدند و از دست
عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان جمجمه صفات بود در ربیع الثانی و
ستین و ثمانمائه روی نمود و الحضرت از انبو بولایت بسارفته و مال پارس ایل آنولایت را گرفته برامرا و سپاهیان قسمت فرمود و التوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بنایت افزینده بلاد و عباد در آن ایام که ولایت
بسا و ابیورد و مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبد الله قرا الدین و عبد الرحمن ارغون از سلطان بخجر روی گردان شده بموکب
همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدر و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که باتحاد قراق مشهور است جهة تاکید قواعد موافقت و اتحاد بدرقه
میرزا انجر بی تا مل محمود را محبس نمود و حسن شیخ تیموری و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب بسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان مشتعل شده
خواست که جهة تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در آن اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان
بآستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و زبان باخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعد
لوکه بر اکثر عظما امرا و ترکمان بسمت تغلق و رجحان دارد و حالا رخطهٔ جرجان لوای حکومت برافراشته عنیزی را بچشم دریمی آرد بهمایون توجه خاطر همایون
مغلوب گردد و سایر ترا که را در خراسان مجال اقامت نماند و کفار ممالک مورو ث از خار طعنیان بگلخان پیرسته گشته هر کس از امرا را لوس خفتای در سر
جا باشد درگاه عالمپناه را ملاذ و مرجع خویش داند لهذا این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از بسا بجانب استراباد نهضت فرمود
مقارن وصول بفیروزغند محمد خدابنده اداکه سابقا در سلک امرا میرزا بایزید انتظام داشت با جمعی کثیر موکب همایون ملحق گشت و بغایت عنایت
پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین در گذشت و روز بروز از مردم دلوقش و سیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش
بلا زمت میرسیدند و شرایط خدمتگاری بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمهٔ دیده بخت بیدار می گردانیدند از انجانب حسین سعد لو چون از
خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان از معسکر ساخت و در صباح دوشنبه العشر اول ربیع سنه ۶۶۲ خاقان منصور مانند سلطان
انجم در میدان آسمان بنوای سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات
مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بروی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعد لو تا گیتن غبا جنبک و شیبن پرداخته از نوه
گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بفراست خدا داد پیش بینی پیش رانده از سر چشمهٔ تیغ آبداری یکی از تشنگان بادیه
ایشان را شربت هلاکت چشانیده و دیگری را پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار در کشیده بعد ازان بهادران طرفین دست بتهور از آستین
جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان سپاه کان لعل بدخشان گلگون ساختند نظم برآمد خروشیدن کبر و دار و گیر

در آمد بر نهاد از آن روز کار رخ خون فشان خاک آغشته شد تو گفتی زمین ارغوان گشته شد حسین سعد لو و سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دولتیان
موکب ظفر نشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه کردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمانان
بتیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعد لو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم تقبیل سانیدند و خاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم محامد پروردگار عظم
سلطانه بجای آورد و جمعی را که در آن معرکه بچوکان جلادت گوی سابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات تراکمه را از یاس
و سخط لشکریان ایمن گردانیده بر فتن وطن مألوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار عدیو جهانگیر هم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر
نماند از سپاه مخالف اثر براطفال و نسوان چنبل عدو بجمعی که بودند بی راه رو ز محض عدالت ترحم نمود طرق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت
روی برفراشت سپه را ز اضرارشان باز داشت بلطف جبینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن گفتار در بیان جلوس خاقان منصور
بر سریر سلطنت جهانبانی و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن چون آفتاب عنایت بغایت الغایی از مطلع
آمال آن زبیندهٔ سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان پایچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره کشود کلک زر
مملکت جهان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان بپیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار دور گذشت خاقان منصور بمعاونت دولت
و اقبال کلفشان استرآباد را بمقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان
و اشراف را بموایدا نعام و اکرام نواخت بر ثغات سحاب محاسن شیم نوازش فرو نشاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از
ظلمات ظلم باز رهاند جنبهٔ عنایتش رعایا و بچارگان را از آسیب خدنگ جوادث حوادث که روزگار بر ترکمان تر کمان نهاده بود بخلت داد
و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت گشاد چشمت او دست عدل بر
عالم کشید پیش او پای ظلم در نگیرد و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی الحجه که مبشر بعد و مبین سعادت مآثر عید بود بر روی نمود محمد خدابنده دوستکی
امرا و الاتبار را بعرض خاقان نامدار رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبهٔ عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقهٔ پسندیده
موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام مخدومه فرجام آنحضرت خوانند و روی زر را نقش القاب فرخنده
آفتاب بسکهٔ قبول سانیدند بیت خورشید در زمانش میخواست عین باشد تا سکهٔ جبینش سلطان چین باشد مقارن آنحال قتلق درویش الهی
ایلچی از نزد سلطان سعید بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضاً
معروض داشت که سلطان سعید فرمود که آن برادر باید که در دفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدا مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای
آورد و در سلوک با ما هم طریق مخالفت و معاضدت ایجانب خود را معاف و معذور ندارد مقرر آنکه بر ولایت که از تصرف آنجماعت انتخلاص یابد
بر طبق فرمان آنحضرت مسلم بود و بجکیس ابواب تعرض نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده حضرت انصراف ارزانی فرمود و جهت سلطان
سعید تبرکات لایقه و منسوجات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید را بیت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از تمرد میرزا اجاق
ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب سپاره جهنده که بتصرف محمد قوچین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد
قوچین بقهر دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام بسیار
و خلعت فاخره نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده بولایتی
که بضرب شمشیر از مخالفان پرتگیز ساخته بودیم در آمد اما چون بمقتضای لطف و عنایت ثبتهٔ صدره مترلت روانه داشتیم و مسرت بخش مسرت مخلصان
و مصادقت را نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هراة رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت
و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و روز بروز
بآب یاری ما غبان تقدیر شور و نمای یافت تا ثمرهٔ آن در فضای روزگار سعادت لیل و نهار ظاهر گردید ذکر طلوع آفتاب دولت
سلطان سعید از افق دار الفتح استرآباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایهٔ مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل

اربع وستین وثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از خشام عرب که در حدود دیار ما قامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده بسنت ناپسنده و رونده نیز طریق سرپیچی بجای می آورند بنابران عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه بصرف نشان تادیب آن جماعت مامور ساخت و عبد العلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی مشهد پور و سبزوار تاخته علم اقتدار برافراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر ولی فارسی برلاس و حسن شیخ تیموره و امیر نورسعید و امیر سید مزید را بدانجانب روانه گردانید و عبد العلی ترخان از توجه امرا بخراسان و وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود و چونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر و غضب فرمود و امرا سلطان سعید بعد از وصول مالنگ را دکان عرضه داشتی بهراه ارسال داشتند مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع توجه جنود کان عنان بجانب استراباد انعطاف داده میرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت حشمت و عظمت در آن مملکت بر مسند اقبال متمکن و دارد و لوای استقلال آفراشته غیر را سزاوار نشمارد و سلطان سعید پس از وقوف بمضمون آن عریضه یورش چرجان را پیش نهاد همت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امرا سلطان سعید بمالنگ را دکان استماع نمود با فوجی از جهانگیران خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیک مخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده باستراباد باز گشت بخیال آنکه تهیه اسباب کار را نموده دیهیم را مضبوط سازد و از سر تمکن و وقار بمدافعت و محاربت خصم پردازد در آن اثنا احمد و بابا یاقوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شده نزد از آن عمر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و صعوبتی در قواعد ثبات جنود و نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله ندیده مملکت استراباد باز گذاشت و رایات اقبال بصوب اغوز نجه و خطه آوای را افراشت اما بالی چرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان وافر منصبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خونفشان روان ساختند و از سبزه زار آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیاها طاهر گشته اشجار منجر و از سر بهوا برافراخته و در آن شب بموافقت یار مانده کان چرجان لشکریان را از دیده غمام روان گردیده و چشمه نامانند مردم آنولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانیده تا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال نمود و بنابران لشکر سلطان سعید را میسر نشد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون بمسافت روز طی مسافت فرمود و با پنصد کس بکنار آب آمو به رسیده بکشتی عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود بهمان نهضت واقبال باستراباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیر بداق و مصطفی خان و بیان نهضت رایات نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت چرجان

چون خبر وصول منصور بنظر فرزانه ابو الغازی سلطان حسین میرزا از کنار آب آمو به رسید از فرط ذوق موکب ظفر عطیه عزیمت افرای گلستان ارم ساخت مردم میرشاد و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده بساط بوسی حاصل نمودند و در آن منزل نجاطرخان سخنوره ماتریکه شت که عبد الرحمن جادو را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستاده و اظهار اتحاد نموده بود استماع نمود که مصطفی خان در آن زمان در سلک خوانین اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت برمی افراشت لاجرم قبل از آنکه عبد الرحمن جادو روی بردی مصطفی خان آورد و ناگاه قزاولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغی را رسانیدند و نه کس از آنجماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون بر تحقیق این استکشاف احوال افتاد بوضوح پیوست که پیر بداق سلطان مراد مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور آن مرد مرا گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داده سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیه و صلت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت و خواست که بنیاد مظاهرت را بقواعد مصاهرت تحکم گردانده و گزینه جگر پادشاهی را که همیشه آن مظهر لطف رحمت الهی بود بحباله نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان والا نژاد این التماس کرده بود آنحضرت جواب داده بود که اگر مشیت حضرت عزت بمشیت این امر متعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید گفت متن سپهر

پیر بداق سلطان را قبول نفرمود اما بعد از الحاح و مبالغه امرا سر رضا جنبانیده درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و در تحت برج دولت با کوکب اوج سعادت اقران نموده زمرهٔ امرا مصطفی خان که همراه پیر بداق سلطان بود ندیس از انکه حال برین منوال دیدند از وی جدا گشته بخدمت خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابران آن میانه برادران مواد نزاع و هیجان آمده خاقان منصور به پیر بداق سلطان پیوست و از جانبین مستعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت تغیر و آویز چهره کشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر و نزد که دار الملک شیبانیه و متحصن شد و خاقان منصور با تفاق پیر بداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یکروز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر و زیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت نخ صمت و محاربت بهمدیگر پرداخته و اهدام یکدیگری نمودند و در آن ایام بسیط وسیع نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از اهل رسالت را انهدام نبارزندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را برانداخته و از در مصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاد فاما التصمیر خویش پیغام کرد و الحضرت تلمس و ابلاغ اجابت معروض گردانید شرایط استمالت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان با یمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شقارغاصهٔ خود جهة خاقان منصور روانه فرمود و الحضرت قوچاق بهبود نام را که نظیر آن باریکبری در عرصهٔ جهان بکوبان در نیامده بود مصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشور گیر از محاصرهٔ شهر فراغت یافت بنابر بعضو اسباق صوفی بصوب آداق شتافت و بعد از انکه روزی چند در آن منزل نشاط و خرمی بگذرانیدند در شهور سنه ۸۶۵ لمبا سع علیه رسید که سلطان سعید از همراه جهة مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر ترکستان کشیده و بمحاصرهٔ قلعه شاه رخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امید بسیار بجانب استرابا د نهضت کرد میرزا سلطان محمود که از قبل او حاکم آنولایت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال خاقان منصور طلوع نمود از امرا سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی و لد امیر حسن جایدار و امیر الله برو می و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاه زاده عثمان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد در آمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد حظهٔ جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشور ستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه گرگان بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروه منبر نه پایه گردون در گذشت و انخسرو والا تبار در تنزهات و لایت استرابا د بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانیدند بعد از ان ضبط آن مملکت را بعهدهٔ ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة معطوف گردانید **ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات** صاحب جشمی که عرصهٔ مهمات اقلیم در نظر همتش حقیر تر از حلقهٔ میم نماید بتجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید خرد بازگشاد عنایم امور ابواب دولت و سرور بروی روزگار خود چه سان گشاید بنا بر علی بذا چون خاقان منصور مظفر لواء خاطر آفتاب سیما از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمر همت بر کمر تسخیر آنولایات انداخت و انخبر بسامع امرا و سلطان سعید رسید امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود دشت و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنه ۸۶۵ مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب حصاری با کمل وجهی مرتب گردانیدند امیر بی نظیر که دار و غهٔ آن بلده بود ضبط دروازه ملک را بعهده فرمود و امیر عبد النصیر دروازه عراق را بتکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازه قوچاق با امیر احمد بایسنقر انتساب پذیرفت دروازه خوش بدا بائی امیر سلطان حسین بارغنکی مقرر گشت و شهابر قرار برج و باره قرار داد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال حصار هجم در گذشت سید اصیل ارغون و سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده حاجی محمد خان در روب و برج بهنگام احتیاج معاونت نمودند خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آنخطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد گردانیده عنان بارهٔ جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲۰ ذیقعده از راه کوه مخمار که چون خیابان در آمده باغ زاغان را خان زمان بهادر

اوج سلطنت ساخت و مقرر آنکه شاید مردم همراه بی از انکاب جنگ و پیکار دروازه باز بکشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در خیز تاخیر انداخت حال
انکه هر دیان همواری سلطان سعید ازین اندیشه غایت دور بود نه و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیهٔ اسباب قلعه داری و مقاتله می فزود
و در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی از دحام خیل و حشم بر آبرش کرده ون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی
در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته انجبر با میرزا رسانیدند ایشان بمعنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه بازفتنه دولت و
اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارات بهر ستر خشک فلک
سوار شده تیغ زنکار بر کشد از دحام لشکر ظلام مینماید لیکن و شیر ژیان هر چند تنها ماند نچه و آهو را اگر چه بهر سو دوانند نظم اگر چند بسیار باشد کوبن
ندارد بر شیر یکدیده و زن همانی که بر اوج عزت پرد زنخجشک بسیار کی بدرد و چون خاقان منصور بر جوم هر و یان اطلاع یافت دست باعتصام
در عروهٔ وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بجرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بفتش ایشان شمشیر کران
تا تحت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیهٔ السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را
بدروازهٔ رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از انکه بازده روز حال بر این منوال بگذشت و ساکنان هراة را خیال اطاعت و انقیاد
در دل نگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در الملک کهدستان قبهٔ بارگاه با وج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت با عساکر
نصرت مآثر نزدیک بدروازهٔ خوش رانده جنگ در انداخت آفتاب بر کمال سخنگام شهر و فور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره بگشود و اعلام ظفر
شاه از کهدستان در حرکت آمده و در خنجه باد نزول اجلال نمود انگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت مطلوع رایت روز نکار خورشید خنجر
گذار بر بام این نیلی حصار بهنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باشتعال آلات جنگ و پیکار پرداختند
و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هر و یان را مجروح و پر و ح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم هراة نیز در اکثر آن ایام در دروازه
باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیر ژیان و پیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت تهجانجای می آوردند
و از طلازمان موکب همایون هر کس بدست هر و یان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز هر کس در پنجهٔ تقدیر اسیر
میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از همان شربت جرعه میدادند و درین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح
کرده از آب آمویه عبور فرموده بنا بر آن دشت تعلیم خنجه با دصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت باد غیس منزل نمود و از
قرب نزول خاقان دشمن شکن عزیمت افزای این سبزه گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصرهٔ هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار
آب مرغاب رفته بود رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ قهر و دلیران کشور اقتدار
همه تند خوی و همه جنگجوی به تندی و جنگ آوری کرده خوی بعزم تاختن بمرو عرب بمنزل تجوزی آمده اند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب امیر مذکور
منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده خواطر اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که بیاد حملهٔ ابطال رجال شیران خشک جدال
بر افروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعلهٔ سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع تودن کوچ واقع شده در منزل
ترتاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفر مآب از ترتاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت و ادبار با موکب نصرت
آثار بگریخت و بمرغاب شتافته در دامن دولت امرا سلطان سعید آویخت و چون منزل ستر کی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت و آنقدر اختلاف
در رای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنهٔ ۸۸۵ علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد از
وصول خاقان منصور تعلقه را با میرسید آقا سپرد و موکب کیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل علی التعاقب منازل و مراحل فرموده
قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن ارغون که با لتفات خاطر همایون در آن مملکت پای ارسند رفعت نهاده حکومت
عیمنو و طریقهٔ نیاز و نثار بجای آورده چشنی پادشاهانه و طوئی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمرهٔ از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته
ابواب فرح و نشاط بر کشاده باده کلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمهٔ عود و چنگ از ساز عطربان خوش آهنگ بلند شده

عازم دزم آن پادشاه عالیجاه گشته

مثنوی بگردش درآمدی لاله گون بآهنگ چنگ و نی و ارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی بر از لعل نوشین بار مغنی بالحان مردم فریب
ببرد از دل اهل مجلس شکیب ز بس خوردن طلهای گران لبشد بوش دور از سر سروران شه عشرت اندیش صاحب کرم کرام سپاه و سران جشم بقانون
جمشید و آئین کی بنودند کهبقه غافل زمی در خلال این احوال خبر توارد بخامید که سلطان سعید آن توجه موکب همایون بجانب مخبر یافته تخت بقلعه سر
شناقته و امیر سید آقا را شهید کرده بعثمان یکران بدین طرف تاقته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردیده با امرا
و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی الجماعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت
پناه در غایت قلت مناسب چنان بنماید که نوبت دیگر مملکت استرابادرا باز گذاریم و دست در حبل متین شکیبائی زده مهم حرب و جنگ را چند
گاهی در توقف داریم و جواهر اکابر و اصاغر بتوجه آفاق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه گاه فوری ایام را مانند خال رخسار خوبان کل اندام
رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب تیره که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود راه غلط شده عبور بر ممری
افتاد که بواسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان آن حضرت آیاب رسید و در وقتی که ملاحان قصد
کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک اند احتند آن مهر سپهر سلطنت آداب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از مردم سلطان
سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آوای زنوای اجلال نمود و ظل
عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته بمکنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از
سوانح حرخ اثیر چون خاقان کشور گیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آوای که آفتاب اشراق را فراخت و اهالی اطراف آنرا بر راه ساحل
علم بلند پایه مجتمع گردیده بمقتضای عواطف و مکارم ساخت دولتخواجه انوز بک را که از زمره اهل اخلاص بزید اختصاص امتیاز داشت با طرایف تحف
و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر اتحاد علاقه قوت و بتوت و اتصال سلسله محبت و مودت بجانب عاطر سکندر دکه مدان
جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سر انجام مهام کشور کشائی موجب اقتضای رای صوابنمای عمل فرماید و دولت
خواجه شهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانیدند و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانیدند که چنان استماع افتاد که آن فرزند
ارجمند در این سفر بدرجات بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر
در این اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهده
خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و بیمغنی موجب طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان و لد محمد صوفی تو غرات و یعقوب او غلان را باستقبال موکب
همایون معین ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمت کاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه اوزبک را حضرت داده بغش جوئی روی بمقابلت نهاد
و دولتخواجه بسایه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانیدند و رایت آفتاب اشراق آفاق در حرکت آمده کنار
جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل تحقیق پیوست که عثمان تو غرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیه غدر کاری حضرت شهریاری ندارد
بلکه گرد عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر منکار دنبا بر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب آصف او کزی مضرب خیام عساکر
نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور منصور با بالی شهر وزیر رسید جمعی کثیر از محالات از آن بلده بیرون آمده در میان بنا بنا
فتنه شهر نخفتن نمود تا آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند و روز دیگر که شهریار عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته
حصار نیلگون کردون سحر گردانید محمد علی برادر عثمان و تو غرات که بمیرزا ایاق مشهور بود از دیوار بست ظاهر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار
بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مهجور شده از جانبین آواز نفیر و سورن بر خاست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت فروزان
گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوان غار که سر کرده آن دو لتخواهان
اوزبک بود در آمد و او را دست گیر کرده بقلعه در آورد و سپاه بیحد و قیاس خاقان کامیاب صدمات سپاه خاقانی شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند
و دروازه بارا باستحکام داده بر زبر برج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و توپرها بر سر کشیده

ی
باجوج و ما سعدود

بیای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بخاک ریز صعود نموده و بهمان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از هبوب و ما النصر الا من عند الله وزیدن
آغاز نهاده و روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از کلزار فرخنده آثار یا یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قنقرات با تمامی
اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر و زر را بازگذاشتند و بندگان موکب همایون شتابنده مفتح الابواب آن بلده در آمده
رایت تسلط و اقتدار برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و بر شکایت غمام بر و اقتان
ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان برطاق نسیان نهادند و بعد از آن ایام عثمان قنقرات نیز بلطف خسروانه راشفیع جرایم آثام
خود گردانیده بعتبه بهر احتشام در آمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت و در خلال این احوال اهالی شهر و زیر بعرض آن رسانیدند
که وطن مالوف ما حظه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده امید انکه این بیچارگان بنجان و مال بمن عنایت
خاقان عالی مکان بمسکن معهود و معاد دست نمایند این التماس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی
معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور و آباد ان ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت آن مملکت در قبضهٔ اقتدار سید زین العابدین جوینی نهاده
جهة مصلحت یورش خراسان باردیگر بآداب خراسید و مقارن انحال متوطنان جوق جوق بهواداری حذام آستان خاقانی با قتل و سر بریدن آنهای که قابل
سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده بسرش رانگشتند و کیفیت حال عرض داشت ایشان کان پایهٔ سریر دولت و اقبال گردند
و موکب همایون بدانجانب شتافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آنولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطهٔ خوارزم از لمعات مابحه
رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور آغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون
بجدود مرو رسید بوضوح انجامید که سید اجل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آنولایات را مضبوط دارند عنان
مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت **لشکر دربیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با**
امراء سلطان سعید در ولایت پرشیز در شهور سنهٔ ۸۶۸ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی پرخشم و قهر
مراجعت کرده بیلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خطهٔ خوارزم عزم انکه تخت عنان
رزم جزم فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد و مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل نیاسوده از راه بیابان و بیاورد
بجدود سبزوار و نیشاپور و ترشیز خراسیده عساکر نصرت مآثر بر هر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از محافظان
هر کس دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع انخبر از بیلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت و از امرا رکبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد بایر
را با چند توامان سپاه جرار بدفع لشکر ان موکب ظفر آثار نامزد فرموده و امراء برجناح استعجال بدانجانب شتافته فوجی کثیر از بی باکان فتنه انگیز در نواحی
ترشیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از بیست و سه ربیع گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروه
وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گردانیده و بانجماعت اندک در برابر سه چهار برابر سپاه
دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان از کلهٔ آهوان غلبه نمود و مبسان باز
بلند پرواز که کثرت تهور را بنظر همت در نیاورد بر پریشان حمله کرد و تیغ مینا رنگ را از خون اهل بادم و رنگ گونه یاقوت رمانی داده بکمال
مردانگی بجای آورد همند برق مانندش همند مثال در میان شعلهٔ بحر کهکار در جولان بود و شمشیر آبدار ها انبکش همچون نهنگ در دریای بیکرانه
گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق میمود و نوک پیکان خون فشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان می ساخت و از قطعن سنان جان
ستان دوحهٔ زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد بر می انداخت لاجرم کردبند بها طاغیر باوج کیوان خضر سید و سر بازان دلیر را سران و تنها
دلاوران را خاک راه برابر گردید بلبت سر بای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک سوده اوراق بیاض عنبری از لطف کوهه
بار انخسرو با تحقاق استماع نموده که فرمود که در روز محاربه ترشیز با پنج کس از دشمنان پرستیز نضرت شمشیر خون ریز من مجروح و بسروح گشتند و در ان
معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت تقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امرا سلطان سعید چون حال بران

خاقان منصور منظفر لوا

عنان تاب از دست اراده

آن شیر پرستیز

همایون

بران منوال ایدند عنان جوادی گریز گردانیدند و دیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت جسته و کشته صحرا با پشته برابر شد و وحوش و طیور را مائده متوالی مقرر گشت نظم در مصافیکه اندران دو نفس تیغ را با کفش قران بودی صد قران وحش طیر را پس ران فلک از کشته میزبان بودی و خاقان منصور بعد از اختصاص نصیح و ظفر از خدود نیشاپور و مشهد کدشته صحرای ماخان از فرزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از آنجا بنا بر استصواب زمرهٔ از امرا بطابر مرو شاهجان منصور بعضی جهة سر انجام مهمات خود بشهر در آمدند و طایفه بمصلحت غارت و تاراج در قری و ضیاعات متفرق شدند در آن اثنا امراء سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بکاشمش موکب همایون می آمدند سیاهی نمودند و چون بنا بر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسپ ارلاقی که از سایر اسپان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و جودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نورد بصوب بیابان خوارزم آورد بعد از وصول بمزار درویش بخا طر همایون خطور کرد که بخیر بر سر پلی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در حقیقت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان با خبار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت امیر نوروز سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری می پیوسته مقارن اتصال بارتن از معسکر خاقان صف شکن کریخته بخیوق رفت و مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان را یت مدافعت و مخالفت برافراخت پس را صوابنما چنان اقتضا فرمود که چند کس را از شجعان بر بالای جبیه جاهمای کهنه پوشانده و بر دراز کوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان بحصار در آیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازد تا بدین مدبیر فریب و ظفر بیشمار دست دهد و باین خیال همدته نفرا را مراه جوشن و مثل امیر مظفر لباس و امیر ولی سیک و عبد الرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و دیلو مشایخ و شیخ ابو سعید جان و میر علی میرآخور و قلعی چهره و شاه قلی بکاول و اقاجان قولاس و یوسف طنبورچی و داؤد میرشکار و غیرهم بهمایی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شلی چاروجی را خاقان مظفر لوا استعانت بجماعت ارسال داشت تا همرکاب ایشان بخیوق در آیند باز گشته خبر آورد و چون شلی مقصد رسید دید که امرا در آمده اند و او نیز پی توقف نسپرد در این اثنا قاضی مؤید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحبقران شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی مانع بهمایون از عبور بخیوق در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدیلیر قلعه رسیدند فی الحال ایرا در شادمان را که آنجا بود بقتل رسانیدند و بسالامی فصیل حرامیدند و همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و عبد الرحمن ارغون را دو زخم زده از زیر فصیل بنگاه انداختند و پس از انکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبد الرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آورند و جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند و جرات آنجماعت مشاهده حضرت خاقانی گشته نفس نفیس بر ایشان تاخت و عبد الرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روزدیگر عبد الرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قادربردی او را در جائی مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزار اسپ شتافته از آنجا بقلعه ترسک خرامید و آن را بجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید کشمار و ربیان رفتن خاقان علی مکان جهة استمداد نزد ابو الخیر خان چون خاقان منصور چند کاهی دیگر بار روزگار بسازگار در ساخته در صحاری خوارزم وحدود بخارا بلذات نهاد باستقبال خاطر شریف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابو الخیر خان که در آن زمان قآآن دشت قبچاق و عدهٔ خوانین آفاق بود رود و دوا آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و باجمعی از خواص و فرقه از ایل باجی مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از قرب وصول بدشت ابو الخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی از شاه زادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان سوده خصال فرستاده ایشان در غایت تعظیم و حرمت تا آن نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون آرایش داد ابو الخیر خان شاه زادگان و نوئینان و اشراف و اعیان را بپایه سریر خانی طلبیده مقدم ارسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را بهمارگاه در آورند و مدعای خان و نواب نوئینان چنان بود که آنحضرت جهة تعظیم خان تا بوغ نماید و با صطلاح اوزبکان تا بوغ آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر

اختصاص

بر دارند و یک گوش را بدست نیازمندی گرفته مانند را کعان پشت خم کنند خاقان منصور بنصیحت را قبول نمود و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر ابو الخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت را نوزده اوطاق دریابد بعد ازان خاقان عالیشان بسیار گاه سپهر اشتباه درآمده چون چشم ابو الخیر خان بر شکوه همایون و اسره سعیون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامگاری و آثار استقلال و ذات و تعقل امور شهریاری مشاهده نمود از روی شفقت و مهربانی آن بابای سبحانی جهانبانی را در آغوش کشیده و نزدیک بخود جای داد و بلوازم پرسش و نوازش تقدیم رسانیده به ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال فیروزه گردش آمد و بعد ازانکه وقاع ابو الخیر خان از بخار باده خوشگوار کرم گشت جبه امتحان امداح مالامال بر کف خاقان سعادت نهاد آنحضرت بجرع شراب بسیار قیام نمود و اصلا لعاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و ازین معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین کشاد و بمبالغه تمام آنحضرت را بخود نزدیک تر میکشید تا هر دو را نوبش بوشنک خان رسید و بنا بر آن که در آن اوان ابو الخیر خان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما بمسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال است و بمقرب باعلی مراتب دولت و اقبال ترقی خواهد نمود امید است که بمیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات مقدست بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس بر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی منظور تا آنکه طپانچی از سر دوا شته و خاقان منصور را تا بوغ کرده گفت تو بر چند مارا در هر وقت ملاقات تابوغ کردی باجهة احترام تو باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم تابوغ بجای آورد و الحقه خاقان منصور بگفته در رو وی ابو الخیر خان معزز و محترم اوقات گذرانیده و ابو الخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیر چند روز تمام اوقات حیات خان بانقضا رسید و علت فجاة مدبر طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه کردانیده وایل و اولوس او در یک لمحه پریشان شده که خاقان با استحقاق را در دشت قپچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قپچاق و مستحر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق نظم سلاطین را بتائید الهی مرتبه میشود اسباب شاهی رسد امداد شان از عالم غیب مدد از غیر ایشان نطلبو د عیب اگر از محض تقدیر خداوند بماند کارشان در بند یکچند چو فضل ایزدی یاری نماید در دولت بر ایشان بر کشاید بهر جانب عنان عزم تابند ز فیروزی و نصرت کام یابند نظیر این تقریر و شبیه این تصویر حال خاقان منصور جهان گیر سلطان مغفرین و شهنشاه مشرقین ابو الغازی سلطان حسین تواند بود که چون اراوت ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بی امداد و غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان متمکن باید ابو الخیر خان پیش ازانکه جهة مدد آنحضرت تعیین نماید فوت شد و آنحضرت بنصرت یزدان از امداد و سپاه پرغیاث داود بیک قطع کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر بسان قمح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود و مقتضای کلی کریمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروة وثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار دانست نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود با لطف غیب این سروش بگوش هوش رسانیده بیت بهر جانب که رو آری بتقدیر رکابت را نبود دولت عنان گیر و از هر مرحله که بهضت نمود مبشر اقبال با استقبال موکب فرخنده فال مبادرت نموده زمام اجلال بمعروض گردانیده بیت بهر منزل که گردد جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت طومی شیرین مقال قلم کیفیت حال بدین سان رقم مینماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب سپهر شکوه غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در قرباغ آران بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بسعید غدغه با بیورد درآمده اشراف و اعیان آن ولایت بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند با ظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و مقال گشودند و ابخیر بدار السلطنه هراة رسیده امیر تاج الدین حسن مکی و امیر بی نظیر که در شهر بار مرحومت و دار و غی اشتغال و استند بضبط برج و باره پرداخته و صورت واقعه بالسم قبیحه عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه بیاران عدد بعزم رزم خاقان مؤید انجمن عبور نمود و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت انتما که در آنولا در سایه لوای کشور گشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرده و امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف

بطرف بیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قرابغ کریخته بود در فراه جرد جام بامیر ولی بیک رسیده پس از تبادل صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهراه شتافت و حدیث واقعه ناگزیر سلطان سعید نزد زبیر و یاران تحقیق انجامید چنانچه تفاصیل مسطور گشت اکثر خلایق بتقاضای هواداری خاقان منصور ظاهر گردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالمپناه آنحضرت آوردند بنابران میرزا سلطان محمود بطرف ماوراءالنهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبهٔ پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از تیم قرخی اردوی کیهان پوی میکند و بعضی از امرا زانوزده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بران شاه زاگرفته خاقان منصور را تحفهٔ حضرت سازند خاقان منصور از جا حبلی تجویز بیمعنی نفرمود و فرمود ثبت چه کیرم سر راه بر گشته پدر گشته بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال باز گفته برادران بموافقت و موافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان داده و از آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند آنگاه خاقان منصور مظفر لوا چون از قصبهٔ پنجده کوچ فرمود بعد از طی یک دو مرحله سلطان ارغون با جمعی کثیر از ذوالسلطنه هراه بموکب همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردید مضمون این مقال بعرض رسانید که بلیت تخت جمشید و تاج افریدون از دودمان پاک و تبار تست آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابو سعید خان را میان رابدار و ملکی هراه ارسال داشت و چون مشارالیه بدان بلده فاخره درآمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرموده بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهته مزاحم و متعرض کسی نشود و همین بصفت و رافت انجناب بر مردمان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند در روز چهارشنبه ۲۴ رمضان سنهٔ ۷۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخجسته و دولت بهمنان اقبال و نصرت در رکاب بشمال کوه بولیکاه رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنوده بدرسم استقبال آمدند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا کشودند و تخت حاجی بیک از فرر و ال همایون رشک افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم امیر مبارزالدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسیده بسعادت زمین بوس مشرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دارالسلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب ترتیب پذیرفته روز بسیار بر رسم ثنا پاشیدند و حصار آن بقعهٔ مبرکه غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نشین پایه گردون رسانیدند نظم خسرو کامران عدل طراز شاه عالی مکان بنده نواز چون قدم فرق سوی سواد هراة کشت ظاهر ز مقدمش برکات روی زر شد مزین از نامش نقش سکه موافق کامش یافت از نام شاه دین پرور سرمبر چو روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماند از سحاب عدلش عالم گشت چون گلشن ارم خرم والحمد لله علی انعمه والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث بمکارم الاخلاق ومحاسن الشیم ذکر وصول ان شاهنشاه اوج سلطنت و سرافرازی بساغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان خراسان بروفق تجارب اهم و صدق توارد اخبار عالم بیت شایسته افسر کیانی زینهٔ تخت خسروانی سعادت مندی تواند بود که چون سیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرکشان وادی نامرادی در سایهٔ لطف و انصاف جای داده و از تاب آفتاب مهر و اعتساف بر بادند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل احسان سیراب ساخته فضای راحت فزای تروتازگان رساند گلزار ریاست و سرافرازی ایشان در رونق آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار ایام سترده پیرون آرد و در جویبار امالیت و کامکاری نهال اقبال ایشان نشاند که سایهٔ کرمت و ولایداری بر مفارق سرکشته کستراند معارج همش مقصور جهانبانی بآن مقصد میشد سازد که مقصور بقواعد مبانی شریعت آخر زمانی راه نیابد و انوار بخش ازاق کشورستانی بآن بیت لامع گردد که سرشار شریر و جنات روزگار سالکان مسالک مسلمانی ساتاید نظم بود مقصودش از کیتی ستانی رواج ملت آخر زمانی چو اعلام ایالت برفرازد رعیت پروری را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر دل واحسان و چون دران اوان که مهم میرزا سلطان ابو سعید کورکان در قرابغ ازان بفضیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان خیر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان کیتی ستان که مصداق این مضمون تواند بود موجود بود پادشاه بی انباز که کلام معجز طراز او معاقد السموات والارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت و ولایات خراسان را بر طبق و الفتح یوتی ملکه من یشاء بقبضهٔ اقتدار

۲۰ هشتم ماه مبارک
۱۵ استعجال

ان خسرو کامکار داد تا در روز جمعهٔ غاشر ماه رمضان سنهٔ ثلث وستین وسبعمائه از تخت حاجی بیک بساغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد
و تخت گاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه عزت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دارالملک قسطنیه چهارم از
رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در مضارت از ظلمات مظلمه در گذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدلجوئی و
استمالت قلوب رعیت بمثابت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور رزدیک و دور افکند و بجناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف
انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه نفاذ ایجاب میدود در باب رعایت سادات
و قضاة و فضلا و ارباب ورس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید نظم مشار الیه انوار عدلش ملک روش را فیض بخش چون خلق خوش
رفتهٔ اهل عالم را امان داد بعهد ش عدل گستری رفت از یاد اساس شرع از سعیش متین شد دعا گویش بهره وری زین شد و چون خاقان منصور
مظفر لوا بپوشته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان امامیه الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت
و غیر نقش محبت و مودت عترهٔ طاهرهٔ خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین صورتی بر تمام دل نمی نگاشت و در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان
متمکن بافیت و شعشعهٔ انوار دین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی ائمهٔ معصومین مزین گرداند وصیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه بتجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذرانید
جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دارالسلطنه هراة بغایت معتبر و مومی الیه بودند پایهٔ سریر سلطنت مصیر شمرده در باب ترجیح رسوم اهل
سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آنجماعت بود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشین زبان بقرائت خطبه
گشود و همدران اوقات پادشاه جمجمه صفات را داعیهٔ عقد ازدواج با درة التاج سلطنه شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر
همایون سر بر زد و مجلس اشرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده عهد عصمه بپایهٔ بامین شریعت غرا بجمال لنکاح در آورد
و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نثار کرد و در وقتی
که عروس سیم اندام ماه تمام در حجلهٔ فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجناب طلعتی چون آفتاب بحجرهٔ عفت
آیاب خرامیده مقارنه بهرجشن کامکاری بانا هید اوج مداری سمت وقوع پذیرفت آنا بحسب اقتضا قضا میان حضرت اعلی و عهد علیا صورت
الفت و استیناس اتفاق نفیقا دو بعد از چند گاه خاقان عالیجاه اورا طلاق داد بهمرقند فرستاد و خواهرش پاینده بیگم را در حبالهٔ نکاح کشید و سلطان
بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و همدران ایام که دیدهٔ انتظار دیدهٔ پادشاه کردون غلام بدیدن عرایس اکابر مراد و مرام روشن
بود باحداث باغ مراد که بعد از چند گاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و چهل
جریب و قصری رفیع در غایت رفعت و زیب طرح انداخته استادان بنا و عملهٔ توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و نظافت و لطافت
آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای غایت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشور کشای از
باغ زاغان بدانجا نقل نمود و تا دام الحیوة در باب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دل
گشایش چون عرصهٔ بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم ارم روی بهشت فرح بخش دل عالمیان گشت از نضارت ریاض حضرت
آئینش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت آب عذوبت مآبش چشمهٔ حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلگشا آب و هوای
مبارک منزلی فرخنده جائی درختان چون بتان قد برکشیده ز نیکو پیکری سر کشیده نهال سرو کز جنت خبر داشت خط طوبی لهم بر برگ او داشت
کاشت گلبنکرهٔ عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرد و قصور ش از هیبت گنبد سپهر سجده کوی تعوق بر و بیت از عمارات
اوست در تشویر قبهٔ نه سپهر و قصر سدیر والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر ذکر وصول زمره از
امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سر انجام بعضی دیگر از اهمات مهمات و عظایم امور
همدران اوقات که رایات سلطنه هراة بیمن جلوس همایون رایع شد غیرت کارگاه کردون امیر صاحب حشمت صاحب تدبیر مرجع ملاذ اعالم قضا

سلطان

و لطافت

قصور خالی

فضلا روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید بصورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان انتظام داشتند و نقش منقبت که کلکتاش بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولو الابصار می نگاشتند و انتخاب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت با میرزا ابو القاسم بابر بمصاحبت میمود امیر علیشیر نیز بملازمت آن پادشاه عالیجاه جهتیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر همدران ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هراة رفته روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب و رعایت نیافت بسیاران از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش محمد خان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بود اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان آب آمویه بگذشت امیر علیشیر نیز همراه اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان مظفر لوا بر بلده فاخره هراة از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهراة آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تائید دریافت و بعد از امتداد مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بنهایت شامل حالش شد و در روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که هر بیت از ان رشک لولوء آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود شار بزم همایون فرمود و بمنهی موهب ارزیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامگار زیاده ملیشد تا کار بجائی رسید که سر انجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی و همدر اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد غدامچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتیان و مولانا قطب الدین الحوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شاه کاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس بمشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر کرفت و معاریف ایلخانی میرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا یکچیک لقب داشت با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور ایشان را بمنظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا یکچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم مفتخر و محترم ساخت و عنان اختیار ملک و مال را بقبضه اقتدار او داده کما ینبغی بتربیتش پرداخت و همدران ولا شاه یحیی والی شیروان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و بملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و همدران اوقات میرزین العابدین ارلات بملازمت خاقان جنت صفات رسیده بشیخوخ ولایت بلخ و شیرخان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر بایکار شاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر بایزید مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در انحدود بود مقاتله روی نمود و بایزید علی کرفتار شده امیر زین العابدین انولایات رانجت تصرف درآورد و بایزید علی مغول را مغلول شهر غزنه داشته بخنه سیاست حضرت خاقانی امور را تقبل نمایند و همدران ایام خاقان کردون غلام امیر شیخ زاهد طاری را بامارت ولایت استرابار سرافراز ساخت و انتخاب بدانجانب رفته چنان شود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود و بعد از وفات قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند کردانیده امیر شیخ زاهد طاری آن خیال محال در خاطر شکفته داشت و ناکهان بر سر ش تاخته تخت وجود او را از والی حیات باز پرداخت و چون سلطنت سلیمه ایزد تعالی و تقدس الله تبدیلا بدان سان هریان دارد که هر کاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال بر آید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره کشاید در ان اوقات که نیر سلطنت و استقلال خاقان سعید فضایل ابو الغازی سلطان حسین میرزا

اطراف و ولایات خراسان مذکور ساخت و مایحتاج لوای کشورکشای آنحضرت سایه‌حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والده آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهارم محرم الحرام ۸۷۳ در گذشت و در بهشت برین بازمره حورعین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بمخابرات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جهة مزید معتقدان مرحومه در کوچه خیابان جزیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و ولی بوصایای آن گلستان جنت نشان معمور است و نزدیک کاه جمهور مردم نزدیک و دور آنرا بقیع الغفور گفتار در بیان بهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت عمه خویش پاینده سلطان بیگم که ملکه فاضله عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ مبذول میداشت میرزا جهانشاه اختیار کرده چند گاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانیدند و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیک در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر ارتمر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرا خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده کرده او را بتسخیر مملکت مورونث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بغرور موفور علم جهانگیری افراشته بخت بحرجان شتافت و امیر شیخ ابدال امیر لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر مبارزالدین ولی بیک را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشاپور بسلطان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا یکچیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلطان با میرزا ایلغار پیوست اتفاقا روی میرزا یادگار محمد که از دهنه سنگ آباد بیرون آمده بود نهادند بعد از وصول منزل شورآب مقتضای نشانی که از پایه سریر اعلی بودشان رسید عنان از میدان قتال بپیچیده در کوه خروس پلائی گریختند و متانت رشکت فلاخت اخضر و عزت سد سکندر ربود و محتشمان و میرزا یادگار محمد بپای انکوه کردون شکوه رفته چون مشاهده نمودند که کمند اندیشه بگنبد گردون سپهر تسخیر آن نمیرسد دامن تمنی برافشاندند و بار دیگر قرعه عزم بطرف اسفراین راندند بجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول ۸۷۳ از دارالسلطنه هرات رایات ظفرآیات افراخته مشهد مقدس محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد عطر ساور و روضه جنت آسار امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا بجای آورد و خدام و مجاوران آن سده سنیه را بالصلات والانعامات نواخت و چون میرزا یکچیک و امرا ایلغار بخبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خروس پلائی پایین خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و برالنگ راه کان عبور کرده از جلگه جنوشان و لغر نفاج شعب کوی که در میان جنوشان و اسفراین حائلست در آمد و میرزا یکچیک و امرا ایلغار در آن منزل بار دوی نصرت آثار رسیدند و بخبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان معتمد بخبر یافت سید مراد اوغلاقچی و میر علی میرآخور و شیخیم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار بر سم منغلای پیش روان ساخت و آن شب بهیئه اسباب پیکار و استعالت مبارزان خنجر گذار پرداخته امرا ایلغار با امیر علی جلایر دو چار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب کشته بسیید مراد و بقتل سید و دیگران روی بار دوی همایون آوردند

ذکر محاربه خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ لوای بیضا در فضای بهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم اقطاع مواکب کواکب سا انهزام راه صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدان بی بدیل رایجوش حمایت عنایت الهی بپوشید و بر باد کبریا تائید ناصیای سوار کشته در تعبیه شیر شکار خطیه لوازم اهتمام تقدیم رسانیده سرداری میمنه را بمین جلادت امیر مبارزالدین ولی بیک مفوض داشت و ریاست میسره را بسر پنجه شهامت میرزا یکچیک و امیر عبدالخالق باز گذاشت امیر حسن شیخ تیموری و امیر سلیمان و امیر شیخ ابوسعید جلایر و سپاه را هراولی مقرر نمود و خود با قلب همایون در عقب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود سپاهی آراسته شد که بهرام تیر چنگ بر اوج سما از بیم پیکان خونخوار افشان و ایشان سپر زرین آفتاب بر سر کشیده و فلک بیدرنگ و دریا از خوف سنان جان ستان ایشان خوش شکل

پوش گردند نظم عدیو جهان گیر دشمن شکن سپاهی بپایا ست پولادتن همه تند خوی و همه تیز چنگ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ گرفته بکف خنجر خون فشان
ربوده به نیزه سر سرکشان و از انجانب ابو المظفر میرزا یادگار محمد شد یزغوم بمهمیز پهلوانی تیز کرده بمیدان تیز خرامید و روی بمقتبله لشکر آورده خود در
قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داده و امیر احمد علی فارسی پرلاس و امیر سلطان حسن ارنبکی بچوانغار فرستاد ایوب و یحیی جلایر و محمد کوکلتاش
را بر اول ساخت و بکثرت عدد و معمور بوده رایت تخت برافراخت و الحق سپاه گاه شاه زاده در آن روز بکثرت از اوراق اشجار پر زیاده بودند و تقوقا
از رستم و اسفندیار کوی تفوق میربودند نظم همه تیر خشم و همه کینه کوش همه همچو دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه که حمله چون شیر غران همه
و بعد از آراستن صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سورن انداخته بشعال آتش قتال فرمانداد ند میرزا سلطان حسین چون آفتاب
جهان تاب تیغ زر اندود از نیام تهور برکشید و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد یکان دلدور بر سر هر آب دا
و خدنگ چهار پر برزه کمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسید و غبار ستم تورانیان نقاب کحلی بروی آفتاب عالمتاب پوشید
نایره حرب آتش فشان در خرمن جانها فکند و تند باد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند نظم دلیران بکین رایت افراختند بقصد سر یکدیگر تاختند
چنان ریخت خون تیغ خارا شکاف که شد لاله گون خاک دشت مصاف در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر سیار الدین ولی بیک
بیک حمله جوانغار مخالفان را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته بنیاد حیات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا
یادگار محمد چون آن شیر بیشه تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار ندید بر اطراف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب ایل ظفر مآل کشت و
خاقان رستم خصال از حال شاهد نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا شبه کردند عقابان سهام خون آشام را از آشیانه کمان در پرواز آوردند
نظم دلیران دشمن کش تیر چنگ سوی ترکش تیر بردند چنگ بهر تیر کز شست انداختند یکی را ازین هر یکون ساختند و با وجود وفور باران تیر
مرگ تاثیر فوجی از شجعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفر مآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده میران کارزار
مشتعل گردانیدند دران محل خاقان پر دل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بهر حمله غایت مهیب تزلزل در ارکان
جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت و باقی هر چند که تحریر و تند و لیر فی الحال گریزان شود از حمله شیر تهور مصاف
باز نگریز د زود آهو بهر شیر کی ماند دیر شجاعی که در تاب و توان خود را از رستم دستان زیاده می پنداشتند و در حرارت و جلادت الفندیار
روئین تن را غاشیه کش خویش می انگاشتند مانند پشه ضعیف نهاد که با تند باد ستیزه و مثال مواکب کواکب که از اشعه انوار آفتاب بگریزد از تهور
صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه و لمعان تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تائید الهی و کارسازان تقدیر
شاهنشاهی صیت روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلکشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمره از ایشان
بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه اسیر پنجه تسلط و اقتدار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغانی و محمد کوکلتاش و امیر توبت
و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارنبکی از جمله اسیران بودند امیر توبت و امیر احمد و سلطان حسن بشفاعت محضوصان آستان سلطنت آشیان
بنجات یافته بقشله نام بردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن
شیخ تیمور را با یالت استراباد فرستاد بعزم تعیین مقام عزیمت مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داده و آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و
سرعت طی فرموده چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدار السلطنه هرات در تخت حاجی بیک نزول نموده منتظران روایای خدمتکاری و
مشکفان جنبایای امیدواری دیده انتظار کشیده از غبار موکب بهر ابت روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده بالتماس
نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن نزهتستان باغ سفید یراق قشلاق نموده و ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلدان
خراسان مبسوط فرمود و الحمد لله الشکور المعبود **ذکر وصول بعضی از امرا میرزا جهانشاه بدرگاه خلایق پناه خاقان آفاق**
و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق در آن زمستان که خاقان وافر حبور
ابو الغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده و بجمع اقداح افراح پرداخته عنبار شده یدغو و مناعب حرف

وخطر از لوح دل میسترد و یار علی ترکمان و پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرا آذربایجان بودند با هزار مرد شجاعت پناه با تفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا احمدی بن میرزا جهانشاه از میرحسن بیک روی گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بگریبان کردون اساس خاقانی رسیده باضناف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه ۸۷۳ قاضی علی که از جمله مقربان امیرحسن بیک بود و برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف خاتان عالی مکان رسانید که همواره میان آبا عظام شما و اجداد کرام ما اساس مودت و بنیاد محبت و ارتباط استحکام داشته چون بغایت قادر مختار ایخجاب را دفع فساد میرزا جهانشاه میسر گشت میرزا سلطان ابوسعید از شیوه سوء اتفاق تجاوز نموده لشکر بآذربایجان کشید و بر چند از اینطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت منعم جبار بر تابد و بمودی صورتی که در پرده غیب مستور بود ظهور فرمود الحمد الکنون مدتهاست که رابطه اتحاد و مودتی مرعی باشد و جماعه تراکمه قراقوینلو را که پناه بدان درگاه برده اند بدیخاب فرستند خاقان منصور قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرا جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهت جواب ایشان تحمان قاصدی نزد امیرحسن بیک روان ساخت و دران زمستان امیر مقبول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم سیستان سنده زمام حکومت قهستان و در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طاری قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معرکه چناران بجوده و اصفهان رسیده کیفیت واقعه را بامیرحسن بیک نوشته مدد طلبید و امیرحسن بیک در مقام امداد شاه زاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیرشاه منصور بن امیرشاه سوار قراقوینلو و دو هزار مغل مسلح بکومک میرزا یادگار محمد نامزد گردانید ایشان آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داده و در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاده و همدران اوان جهی از کلانتران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با قران خود داشتند بگریبان رفتند و امیرزاده زنبل بیک بن امیرحسن بیک را ملازمت کرده متوکل تسخیر قهستان گشتند و شاه زاده هزار سوار محجوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بجنبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش را براندازند و ایشان بدان سمت براه دیسه بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر اویس و شیخ جلایر و بعضت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانیدند و بطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند الحضرت بفراغت انجامید التفات نمود و امیر عبد الخالق فیروزشاه و پیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم الیغار روان فرمود و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشاپور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی شاه زاده پیوستند و امرا ایلغار بالنگ راد گان رفته خیمه اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه تافته واهمت که تا نفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روز افزون نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابران در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هراه بهضت فرمود و در النگ راد گان با امرا ایلغار را بخود ملحق گردانیده عازم سبزوار شد میرزا یادگار محمد چون از خبر شکست سبزوار را رالتقاضی بیک که از سایر یوص او بمزید اعتماد و اعتبار داشت سپر دوروی توجه بطرف بسطام و دامغان آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانکشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر آثار بماندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک با بعضی دیگر از متابعان بعقیده و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده مانده سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از باب و لایت سید نصر الله کسکنی و خواجه معین بجشاکه دم از بوداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باضناف الطاف اختصاص یافتند و موکب منصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون بموضع بیهق و بیهد پایان ولایات بجزآباد معسکر خاقان ولایت گشت قراولان سپاه شاه زاده بیار علی ترکمان و شیخ ایل او علی که بر سم الیغار از اردوی ظفر آثار پیرون رفته بودند دو چار خورده در سر پل جاجرم بشمشیر تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امرا عظام نصت خوارزمی و عبد الله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفه دیگر اسیر ساخته و بپایه سریر اعلی آورده و از جمله اسیران شخصی که نوکر خاصه امیرحسن بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر اطایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند انگاه پاچم علم اشاب عطیه ایزدی منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه جاجرم انداخت و در آن موضع فلک سلیزه کار پیوسته ناسازگار بظاهر ساخت ع کار فلک اینچنین بود پیوسته کهشار در بنیاش بتعمیر یافتن بلغت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهته رعایت

میرزا ابراهیم ۲

رعایت حرم و در آن ایام که جاجرم از قرر نزول خاقان منصور بسان کاستان ارم ناضر و حرم بود و زمانه بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرد و با خیر و معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا بایدکار محمد سلک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در دو بینه استرابا دنشسته بود بسر پنجه شجاعت از هم بگسیخت و حسن بقلعه شماسان گریخته بعد از چند روز بیرون آمد و بدست نیازمندی در دامن دولت شاه زاده آویخت و بجرد انتشار انهزم فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب خاقان بحضن فرار نموده روی بار دوی دشمن آوردند لاجرم اعضرت بر سبیل مرا یی اعتماد کشت و جهته رعایت حرم روزی چند از اقبال بمیدان رزم در گذشت و از جاجرم کوچ فرموده بقدر قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافته التحا بعتبه علیه امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البشر علی ابن موسی الرضا علیهما السلام و التحیه نموده آداب طواف آن قبله عرش مطاف بجای آورده بضارت ریاض دولت را از بارگاه واهب العطایا مسالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول آغروق همایون بود روان شد و بعد از وصول بان منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه هراة غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار کشاده بتعیین بیمقال انکه در خلال احوال که نشته خواجه عبد الله الخطیب بسبب بخواجه قطب الدین طاؤس یمنانی سخنی تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانیده و خواجه طاؤس مواخذه و مقید شده مبلغ سیصد هزار دینار کپکی فرو آورد و خواجه عبد الله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد و درین اوقات که هرویان از سایه چتر عدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبد الله که با تفاق خواجه نظام الدین بختیار یمنانی و رهبره بسر انجام مهام دیوانی اشتغال داشت برعجزه و رعایا رعایتی حواله کرد و با تش بیداد دود آه از سینه مظلومان برآورد و کار رعایا مضطرار رسید و مهم بدانجا انجامید که عوام الناس بجوم نموده خواجه عبد الله را بوقتی که در دار العداله میرزا شاه رخ نشسته بود بواب انصاف بر روی خلایق بسته سنگ باران کردند و بیکی از خانها، مدرسه که بخیه بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون انجبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله را بند کرده بار دوی همایون رسانید و متعاقب انحال خاقان سعادت بحضال امیر نظام الدین علیشیر را بهمین بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار بشرف اصدار یافت و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافته بمقتضای عادت جبلی خویش بمراحات جارحات ایام بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور بامتمالت مظلومان و سعی در یکان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان فتنه نشان را در روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر کشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و از دیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی کشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر بار دوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار معتمد ولی اعتبار کشت و خواجه قطب الدین طاؤس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان تشست بعد از ان آغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعه تیره تورو ان شد خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی حجه حجه مذکوره بباغ نظرگاه نزول فرموده و در بیست و هم ماه از انجا بانتک مشرتو که در برابر پل سالار است شتافت از انجانب میرزا بایدکار محمد چون از مراجعت موکب ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امید وار گشته تا مشهد مقدسه عنان بگیران باز نکشید و بعد از ان ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر آثار شهریار پذیرفته طایفه که بر دوشقاوت بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بیپایان فرار نهاده و انهزمی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از اتباع و معاقبه اعدا تغافل ورزد از انتک مشرتو بدشت سا قسلمان نقل فرمود و درین منزل نیز بسیاری از مردم بعاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان کردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت سا قسلمان براه تقور رباط متوجه تیره تو گشت بمصلحت انکه روزی چند اغروق همایون را در انحصار که مانند قلعه سپهر دوار از کمند نوایب روزگار مصون و محروس باشد مضبوط سازد و بتفحص احوال همایون بهر جانب مناسب داند رایت توجه برافراز د بعد از وصول بحدود و انموضع احمد تو فجی که از خاک برکه قشه مرتفع انحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با یکدو نوکر تشریف می آورند در قلعه را میکشایم و الا طرق اطاعت سلوک نمی نمایم خاقان سعادت انتحار از شنیدن این سخن بر آشفته عنان بگیران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون بمقتدی ارزا که میرزا ابراهیم و پیر علی و یار علی قلعه

وازمردم ماوراءالنهر سلطان بایزید اوغلان و سلطان اوغون دون و شیخ درویش قوچین سالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهان طاری شد و میبایست که یکدام جانب توجه نماید دران اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر بر لاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه داشتی سمانیه مضمون آنکه فوجی ازبند گان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قصبات ریهوا و اری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع مایحه علم انجم حشم میکشند امید وار می انکه بتأیید این مهجوران بر افق مقصود و نور افشان گردد تا انچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته هوای قصبات ارغنجاب بسمند پادشاه کامکار مشکبات اثار گشت و امیر مظفر بر لاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض مآلش وزیده محصول ثمره مقصود و محصول شجره بهبود امید وار گشت و از قضایا مقتضت همایون بمیان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بقتل قوایم سریر رسیده اتفاقیا م نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران ممتاز و سرشار یافتند و از انجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجا میده چهار باغ قصبه بهمنه از ظنطنه کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از ارباب اخلاص بملازمت سده بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسروانی همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانیدند و حضرت خاقان در بهمان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب تقر سریر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان بعضی از حیف و تعدی امراء عراق و آذربایجان در ان اوان

که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان از الکای مشروط بصوب قلعه تیره توکوچ فرمود شهزاده یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود اغاشاه زاده پاینده بیکم تحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چهار شنبه از مرزی که در بیرون هراة داشت بشهر در آمده ان بلده فاخره را ضبط نمود و نقاره شاه یانه زده قریب دو در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندند و در ان ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیکم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست

بیت همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید
ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید

و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامید باسم اکابر و اشراف بلده هراة استمالت نامها روان گردانید و از شمال شهر گذشته از عقب ابوالغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیموری را بضبط انجا و تعین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت و عظمت برافراخت و از راه رباط سنجاب ببوادی هراة در آمد سادات و قضاة و اکابر و اعیان بر سم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام فرمود و همه را نوازش بسزا فرموده ساخت و از انجا که قرار بر طریقه محرقه بود بالنگ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز تربیع نحسین بود بباغ زاغان شافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فرق طلعت اولاد انحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانیدند و امراء ازبکیان که قرابتیان ابوالنصر امیر حسن بیک و کومکیان شاهزاده بودند در خراسان میل قاطبه نمودند و انجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل حبت آئین فرود آورد و غایت رعایت و رباه ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند انگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس یمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضه اختیار پاینده سلطان بیکم باز گذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ مصروف مینمود و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمی کرد و از هر کس طلبی صادر میشد شرط باز خواست بجای نمی آورد امراء ترکمان در اطراف ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان کشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل و امیر حسن بیک در النگ راد کان جمعیت اقامت افراشته متعرض متوطنان انحدود میگشتند و ظلم و تعدی امراء برادرش رستم بیک که در ولایت قهستان بود نداز حد اعتدال در گذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیموری که جهت ضبط کنار آب مرغاب معین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلطقان و جرمقان که بیورغال او بود توجه نموده و ظهور این امور موجب انشد که گرت دیگر افتاب دولت

جهت برادرزاده

دولت خاقان منصور از اق دار السلطنه هراة طلوع فرمود گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صائب رای و افر حشمت دران ایام که بقبضهٔ میمنهٔ همیت معظم معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا عزیمت فزای فضای فردوس اعلی بود علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشأهٔ بادهٔ غرور نهایت بیشعور است و از تواتر تجرع شراب انگور کاهی مست و گاهی مخمور هرگز خیال ضبط ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکر کشی و کشور گشائی بر لوح دل نمی نگارد از بطالت اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان مشهور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف با نهدام و انصدام نزدیک رسیده بنابر این امر معظم بخاطر اولیای دولت قاهره و مخلصان حضرت عالیه خطور نمود که لشکر فتح و فیروزی و اثق کشته رای جهانکشای بران قرار داد که بیک ناگاه بجانب دار السلطنة هراة تازد و بصدر حملهٔ صیانت اثر بنهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد برانداز د پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه مروی غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز کشاد و ثمرهٔ مستحضر خاطر خطیر آن میر صائب تدبیر در میان نهاد و آنجناب شرایط تحسین و آفرین بجای آورده در اثنای آن سر وصیت گشود و فرمود که اگر این سخن با من نگفته شدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح در ین باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جملهٔ واجبات است زیرا که مردمیکه از موکب اعلی گریخته نزد میرزا یادگار محمد میروند از ترس واعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه پرتو رشاه راه بر گنون همیر افتاب تأثیر افتد مسالک طریق جرم و احتیاط کردن و آنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد لاجرم بنابر تاکید امیر تودهٔ حضار مجلس شهریار بیهمال بی از انکه این خیال را بر سیاق اظهار سازند رایت نصرت پرافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل در بوکن نزول نمود و انگاه مراد عالی مقام و نوئینان جم احتشام را در مجلس عالی تصمیم جویش ظاهر ساخت و مقتضای کلمهٔ کریمهٔ و شاورهم فی الامر با مر مشورت پرداخت تا می انجماعت متحقق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر عالی مأثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار اطاعت و افیضا نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتضاد لا کلام از بوکن روان شده سر پل تاران از فرزول همایون عزت سپهر نوقلمون گشت و در ان مرحله امیر سید محمد ارلات و امیر سیار بان با چند نفر موجب فرمان واجب الاذعان جبهه خواست و محافظت اغروق همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منتبت تقسیم عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایت ظفر مآل بجانب دار السلطنة هراة بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال

مثنوی سلاطین که کشورستانی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو نائید یابند از لطف حق شود حال ایشان بدیگر سبق
بود بوالعجب جمله کردار شان نترسند از دشمن کینه خواه ندانند باک از جهانی سپاه چو سازند اعلام همت بلند به بندند طلعی بچم کمند
و گر نظر تسخیر کشور کنند بیک حمله ملکی مسخر کنند مؤید این معنی و مصداق این دعوی انکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنة هراة در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود چند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام طارق شش میمنود و از خراسان تا بغداد کوه و کال پی در پی داشت و هیچکس خیال انتقال آن دولت پیرامن خاطر نمیگذاشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از گردش عدد و عدد مخالفان نمیندیشید و بالندگی از علاز مان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب انعطاف فرموده عنان بگریان بدان صوب معطف گردانید مانند فلک الافلاک در شبانه روزی عالی طی نموده بیک ناگاه سحری بساغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود قطعه

شنیده ام که شه مشتری چنین بهرام که داشت رایت او بر فلک سرافرازی رساند بر سر خاقان چنین شبیخونی
که تیغ او بسر جمع کرد سر بازی هزار مار ازان قصه این عجیب تر است که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی

شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی بهمهور علاز مان موکب آن مهر سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب جبهه همت کرده با شصد و پنجاه سوار جرار که بموکب نیرهٔ خاور اشکاف کلف از روی ماه ربودندی و بزخم پنجگان پیدهٔ

خون از شرریان شهاب ثاقب کشوندی نمیت تیغ آخگان پاک عنصر بر تیغ نوشته یار سیاه نصر در غایت استعجال بجانب مقرر سریجاه و جلال
اطلاق فرمود و بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط فرود آمده چاشت گاه روز دیگر از انجا براه لشکر بابا خاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح
و ظفر که در اثنار راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوهٔ اهل جذبه بابا خاکی گزارمبادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار
شیب از اختلاط شیخ و شباب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورکشای
همایون مشعوف بخلاف معهود دایل ملاقات خاقان رحمت صفات گشته خود را منظور نظر الخضرت گردانیده علمی و گوسفندی و گوساله پیش کش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانه درویش نشست که
ما حضری کشیدند نگاه روی براه آورد بابا خاکی تا قلکوهی که محل عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرد و نیزه خود را بدست خاقان منصور
داده در غایت عضب بطرف همراه سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوران انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان سمند عالم پوز براه هوا و شتاب لطاف داده چون شب در آمد شیرم قراول از برسم گیری زبان پیش
فرستاد و در صحرای دشتاب شخصی که در غار دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسیده و از تقریر او موضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پیما خبر ندارند لاجرم خاقان مظفر چشم در طی مسافت بشیراز بشیراز سرعت فرمود
همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمهٔ خیر دوک رفتم و غیر غفلت و عدم شعور از هیچ یان خبری نشنودم و آن شب
سه شنبه ۲۳ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نموده ما بچه علم آفتاب شیرم پرتو وصول بر چشمهٔ خیر دوک انداخت و در آن موضع سپاه بنصرت پناه
جیغه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابو سعید خان در میان و ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد بشجاعت صفات جثه کشادن دروازهٔ بزرگ باغ زاغان بشیراز دوان گشتند و حاجی محمد حسرو به مصلحت
زبان گیری از عقب امرا الیغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و باز گشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مانده
بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول بمزار علامهٔ زمانی میرزا کچیک را امیر مظفر ارسال نمود و دولتک اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی آوزبکان
بدان دروازهٔ باغ که مقابل مدرسهٔ مهد مرحومه گوهر شاد آغاست روانه گردانیده و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه
که بطرف مزار پیر محمد خواجه ابو الولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر ولی بیک را بخانهٔ امیر فیروز شاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بقیهٔ نفایس با شتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در آثار راه یادگار
میرزا خود را پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازهٔ باغ زاغان را بسان مبانی دولت دشمنان در هم شکسته در آمدند لاجرم
الخضرت مانند شاه باز تیز پرواز باغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان بگران باز نکشیده و خرگاهی
در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت شد که بان خرگاه در آیند و هر کس بجا یابند بلازمت رسانند مقرب الخضرت
سلطانی امیر علیشیر عدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان نوکرش بود بدر و ن خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط بازآمده
عرض کرد که درین خرگاه بجز پنج زن هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور گوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما هیچ
کس جوانی نشود و زیرا که وهم بر ضمایر ایشان شجاعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجابت طلبیده اسب خود را نیز بابا علی
سپرد و علیشیر از نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد ازان خاقان مظفر نشان امیر قتلغ را نیز
بآن مهم مامور گردانیدند مقارن آنحال جهتر اسمعیل خراش از باغ بیرون تاخته دسته سمنی بدست آورده روش ساخت و بباغ در آورد
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بیمن جهتر زندکانی دشمنان واثق گشتند و از محال معتده در ان
قصر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر دوش گرفته و تنگ گیر دوا امیر قتلغ شاه زاده را از روی ستانده آورده

فرمود

از رای که امیر علیشیر صعود میسمود بایان بر دوکشان کشان بنظر پادشاه عالیشان آورد بیت نوزا که گفت که در باغ عیش و مسند نازی شاخ نرخ
خواب صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه رحمتی که جبلت همایونش بران مقطور بود با میرزا بایقرا کاهمد آغاز کلام کرده میخواست که از سر خون او در گذرد
اما امرا عظام که بقای شاه زاده را مستلزم فنای خود میدانستند بتجویز سخنان دلپذیر معنی نمودند لاجرم همان لحظه مثنوی اجل خانه تن به
پرداختش بس از تخت برتخته انداختش جهان کاران این کوتاه بسیار کرد زمانه بختیتن نه این کار کرد همان است این چرخ فیروزه فام که
گردید کرد سر جام و سام همانست این زال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه
میرزا بایقرا کاهمد گوید بنیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال نهصد دش دید باز خبر و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بسامع
امرا رسید که طایفه در باغ نوروزمرده در باغ رسیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست قاید طریق فرار داده
مضمون سهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ظلال لوای
خاقان کشورگشای گریخته به میرزا بایقرا کاهمد پیوسته بودند موجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امرا
علی جلایر که رایت فایق مهمات شاه زاده بود در روز دیگر بیاسا رسید والعظمة والکبریاء لله العلی المجید کشاور در بیان جلوس خاقان
منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از سالکان طریق
جنگ و جدال نظم روز دیگر کز سر نو آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری
شد کامیاب خاقان والاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهان بانی را از فر طلعت خود شید سیما عزت افزای
سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع
بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بعقرار میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامگار قرار گرفت و روز کار ناسازگار که
خارآزار در زمین دل صغار و کبار میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علماء روزگار و فضلاء عالی
مقدار که در انتظار روزی چنین شهریار عالمگذرانیده بودند اقبال آسا بیارگاه شدند و انتشاشته مراسم تهنیت فتح و فیروزی
ادا کردند و سوختگان پایه بیدادی و خاکشدگان وادی نامرادی باغاضه غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار
گشته مضمون آیه همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بزبان آوردند و بی شائبه تکلف و تصنع و غائله تصلف و مدح گستر
مردم بهراه را آن روز مانند عید سعید بود و بسان ایام نوروز خرم و فیروزی نمود نظم جهان کهنه از نو تازه گی یافت ز فر طلعتش
فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور بهمان روز متوجه مدارک حال
احوال مظلومان شکسته بال گشت بحضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و
محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات بهراه مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند عمال و دیوانیان جهة
طلب آن وجه نامک بریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۰ ماه جهة زیارت مقرب بارگاه حضرت
باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برد و روی نیاز و اخلاص بران سده سنیه سوده بسنت مجاوران انجائی لوازم نوازش
بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک بمسند سلطنت طلبیده گفت که وارالسلطنه هراة را بسنوه
زمان سلطان سعید ضبط میباید نمود و اگر نفس من یا برادر من یا فرزندم حد شرعی متوجه تو شود در اجرای آن تاخیر نمیباید نمود و بران
قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین
قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم ساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید و بمدد ران اوقات بسامع جلال
پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود با تفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا بعزم
آن بلده میخواهد از انجا بجانب مرو تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آنولایت انداخته از استماع انخبر صرصر غضب خاقان

والا گهر را بهتر از آمد و رایات ظفر طراز جهة استیصال بنهال اقبال خلاف بصوب هرو بهضت فرمود چون بندچرکس از فرزول همایون رشک افزای سپهر فیروزه مقرش شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از همان معبر ماشند با دار آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیگ و امرای اوتاب مقاومت با آنحضرت در هیچ قدرت خویش ندیده بسان جبل الحسم که قبل از طلوع خورشید گریز بستیز اختیار نمایند عنان بصحرای فرار گردانیدند بیت هنوز خسرو خورشید رو ی ننموده ستمکاران نگذارند جای دیگر اند و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی بمرو در آمده آن زمستان در آن جا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات مجلسه ساعات را به تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تشیید امور مسلمانی و ترتیب مسالک مسالک پهلوانی مصروف میداشت

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ به تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی در اردوی یورت قشلاق روی نمود

از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات متقدمه شمایم این خبر به مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد ثانیاً بعد و امیر حسن بیک مستظهر گشته روی به تسخیر خراسان آورد و بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت گردانیدند و سلطان علی کجکینه که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نورافروز شاه زاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرود ان بلخ سلطان علی کجکینه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و با خلاف هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نمود در دروازه خواجه عکاشه بر روی سپاه شاه زاده بگشاد و لاجرم میرزا سلطان محمود در افتح بلخ عنان گشته امیر مغول را دست گیر و مصحوب یادگار انکه گرانمایه معتمد دانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار انکه در اثنار راه با ایل بجدنت خاقان عالیجاه شده دقیقه حقوق تربیت میرزا سلطان محمود در ابراق لسان نهاد و بر افقت امیر مغول عنان عزیمت به صوب مرو انعطاف داد بیت هر که باشد زبوای مرکویت خبرش نتوان برد بجز بسوی درکویش از بدایع اتفاقات انکه خاقان منصور در شب اول مهدی در مرو به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اقابل اخلاص و بذمار بارگاه اختصاص از هر جائی سخنی در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نموده و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بر بیت مخلص او فاتحه قرائت نموده و همان لحظه امیر مغول و یادگار انکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت بهجت صحبت گردیدند و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک با ایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت یافت و شرف مباشرت سلطانی بر وجنات احوال محمد معین و عبد المهادی که دو عمل دار شرارت نهاد بودند تافت و در اوایل جوزا بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با لشکری از سپاه جلادت انتما بر سم اغتنام بکنار آب مرغاب تاخته اند و برادر امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریمداد که انجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کریمداد را اسیر پنجه قدرت گردانیده نابران آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت وعزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان بکران بطرف مرغاب تافت **کشتار و ریزان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع حکمین چون** جسرو خاوری پانزده درجه از منازل جوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید وجنود شقاوتی ورسمی درهم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهادر غالب گردید بنهنک بحمد تشجاعت و فرهنک معز السلطنة والخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا در پای شکر ظفر اثر بعزم رزم وجنگ در تلاطم آورد و در روز جمعه ماه مبارک رمضان اقبال و دولت بمضان از نیورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که بلال عید انگشت نما لب تشنگان رمضان کشت آن ماه فلک سر افرازی منزل سار قماری رسیده در آن مقام فرح انجام بآداب عید صیام قیام و اهتمام نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را درهم نوردیده ندم اعدا و دولت و حمیت عالی همت کشت و مقارن نهضت سپاه عدو خروش صاعقه بار سلطان یامیه جنود زراهت آثار ریاحین وار بار بفضای دشت و کسار کشید و چتر لعل سپر لاله بر افراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت ارلاله علم گل سپه ساخت افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیر گاه بلبل وچون منزل بچده از قرنزول همایون نضارت مرغزار هفتم سپهر یافت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلا میرزا یادگار محمد مزاحمت نموده گرت دیگر شرف ملازمت دریافت ومکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر بخشایش محبت نشان بموقف عرض رسانیده و باصناف الطاف خسروانه مفتخر ومباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از بچده بموضع کل مازغان شافته از انجا بچکلتو خرامیده چند روز در تهیه اجتماع جنود عالم سوز در چکلتو توقف اتفاق افتاد و ازان مرحله خیر همایون فال منزل الملال نقل نموده خاقان بیهمال در الملال اجیه بخش کرده روی بولایت اندخود آورد و بموضع حکمین حین نزول سپاه صف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته بهمینه منزل گزیده چنانش انگاه از عقب مواکب کواکب طنطنه در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر برای اضاعت کسر چنان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر بوادی که از آب و آبادانی دور است شکست یابد بنابر آن از منزل حکمین کوچ واقع شده خواجه دوکه معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در خیر توقف اندانخت وعنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجهه همت بلند ساخت واز خواجه دوکه کوچ کرده نماز شامی بدوفرسخی حکمین رسید و بنابر قرب جوار یاغی اشارت علیه بنفاذ انجامید که آن شب تا روز خدام مواکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را بمشهر معرکه کارزار کردانند صباح روز دیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید نظم صباحی کافتاب افراخت رایت رساند او قات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی مواکب بتیغ افشاند سر بای کواکب طنطنه کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر سپهر سیر کرهٔ زمین را متزلزل ساخت نظم غریدن کوس درنده مغز بپای نکمین در اورد و نفیر دو در پای خونین در آمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفر ظفر بر سر نهاد و جوشن حراست الهی در پوشید و بر باره کمیت قمر مسیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشور گیر گردید در برانغار حسرو فیروزی شعار با یقر میرزا که بر اه در برز کتر پیش بود رایت فتح آیت بر افراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت انحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بو فور شوکت میرزا سلطان احمد بسمت انحکام پذیرفت و شیخ عبد الله عباسی و امیر عبد الخالق امیر فیروز شاه با بسیاری از سپاه بمدد او بتعین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابو سعید خان در میان و میر معول و التون اشق بهراولی

مقرر گشتند و از انجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان جنگ گذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت و به فضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت نظم دم نای روئین برآمد باوج دو دریای لشکر درآمد بموج طلایه غرقه جنبک انداختند بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی یلغ به تیغ خون افشان پهلوی پهلوانان لشکر سلطان عالیشان محمود حاضرت خدنگ خارا گذار بدل هژبران بیشه پیکار میرسانیدند شمشیر الماس گون آن رک تارک اعدا میشگافت و تیر مرگ تاثیر آن صفدر اجل سوی جانها میشتافت در آن اثنا قنبر علی میرآخور بهمعنانی فوجی از سالکان طریق تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاد و بر امیر حسن بیگ تیمور حمله کردند و مرغان تیز پرواز تیر را از آشیان کمان رم داده بمرتبه در شبه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زنگار آفتاب بر سر کشید نظم یلان کماندار بهرام چنگ کشادند از شست تیر خدنگ چنان کشت بسیار باران تیر که گفتی کمان کشته ابر مطیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور از غایت تدبر با مردم خود سپر باو تورا با در پیش روی نگاه داشته اصلا در برابر احد با استعمال آلت قتال نمیپرداخت و این معنی بر ضمیر غاقان منظر لواظاهر گشته چنان کمان بر وکه امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی آورد و نبابران برادر امیر نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اتکه و نخبشیکه و شاه ولی قپچاق و دوست محمد چهره و امیر قتلغ و علیکه تکش را با سعید نفر از بهادران رستم اثر بر سم قشون تو نغمه بجانب حسن فرستاد تا اکراد و اعیه قرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میرآخور و موافقان او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بگشرت جولان مانده ساختند حسن شیخ تیمور با تفاق فارسیان معسکر تیمور تورا با و چیرها را از سر دور انداخته شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشیدند و بسان شیر ژیان که روبکله آهوان آورد بر دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند بمثابت بیک حمله آن شیر مردم شکار برآورد از خیل و تمن دمار و برین قیاس از جوانغار لشکر حضرت آقا یسلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبد الله و امیر عبد الخالق و ملیک بداغ سلطان و دولجه اوجه اوزبک و از هر اول امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بر صف اعدا حمله آورد تا مدتی زور و تسخیر ظاهر کردند و آن بلیکان قلعه جلادت و مردانگی و نهنگان لجه سالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان پذیر و خون ریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت سپهر منور آبنوک هوا نمود و نقاب نعال مراکب هوا کب آن مقدار گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نکشود و لمعانان آتش فشان صاعقه سان آتش خرمن زندگانی میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جان سوز در کانون درون می افروخت بمثابه آبدار از ریختن خون بسیار عنان صحرای پیکاری نشاندو کرز گران سنگ کردن کردان نرم ساخته ایشان از پشت زین بر روی زمین میرسانیدند نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت مرغ از زبان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت بمثابه قبال مژده و نصرت الله ناصر عزیز البکوش هوش غاقان مظفر لوا رسانیدند و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندامی و اسیر جنبه نا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنبک قرب دو لیست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسرقت بایقرا میرزا که با سی کس در برابر لشکر فیروزی مشعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر در آمد و انجنبا از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش بگشت و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا انخسرو عالی نژاد را گرفته همراه کرد انیدند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا باز داشته پای در طریق فرار نهادند و انجناب خود را انتظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از ان دغدغه فارغ گردید القصه غاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان و از ان خرد در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرمود و امرا و سفهدیار ان رستم نشان

میمنه میسره

عجز و انکسار بر صفحات احوال سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید جنود ظفر ورود غاقانی را یت صبح

رستم گردار ساکه در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانیده و مناصب جلیله و مراتب سنیه عنایت فرمود پایه قدر و منزلتشان را بفرق فرقدین رسانید از انجمله احمد مشتاق را که پای جرارت در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون از منزل حکمن نواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت و الحمد لله المنعم المتعال و الصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر وصول میرزا ابابکر و لد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب قرانی چنانچه در اثنای بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامیده که میرزا ابابکر که شاه زاده شجاع بلند همت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت خاقان حکومت میمود بعد از واقعه قرابلغ امیر جلال الدین مزید ارغون بدخشان رفته غاشیه متابعت شاه زاده بردوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آنولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع حکمن بعنایت پادشاه ذوالمن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه پرتو نصرت آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده گریبه از دو دمان پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و سمثه از گذرگاه صمغیر سنیر بتواب درگاه عالمپناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور بر ین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاه زاده رود و او را بعنایت بیغایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت ستوده سیر مرتبت شتابد امیر علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاه زاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست و فور کیاست انتخاب منصور بود ادای رسالت نموده و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آفریده سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاه زاده با تفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شده و از آب جیحون گذشته در رده قاضی شرف ملاقی در یافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بخشن و سور و عیش و سرور پرداخت و حجله نشین تق عفت و عصمت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاه زاده کرده خاطر شریفش را فرخناک و خرم ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام مهمات عظایم امور سلطنت و جهان بانی گشته میرزا ابابکر را کره بعد اخری بپوشیدن خلع طلا دوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانیده امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاه زاده را بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه سرافراز ساخته حضرت انصراف ارزانی داشت و چون شاه زاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید برنجید و با عوانی جمعی از انگیجان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت رسانیدند لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاه زاده را بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانیده و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور و در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا یادگار محمد بعضی از بلاخر اسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور کورکان با تفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت ساقتلهان از اردوی همایون روی گریز بجانب کرمینه و قندهار آورده و بعد از وصول بکنده و دلایات امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظام امراء سلطان سعید بود و در قندهار حکومت میمود ایلچی نزد شاه زاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت داد و میرزا محمد عمر بعقبه بارخوا میده پای بر مسند سروری

میرزا ۳

سلطان ۲

نهاد و در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بعزم شباخون شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکرش بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافت و در وقتیکه خاقان منصور را از مدد و معاونت کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر منصور بچکیتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان میرزا محمد عمر متواتر انجامید خاقان منصور بسیصال بمال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول منزل آخته آخوز عنایت ملک وهاب خاقان بلند جناب را پسری شایسته افسر فرمان روائی و فرزندی زیبنده تخت کشورکشائی عنایت فرمود و ابوالغوارس شاه غریب میرزا از عهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا بحباله نکاح خاقان سعادت انتماء در آمده بود تولد نمود و باین معنی موجب فرح و ابتساط خاطر همایون شده چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بفراز و نشیب محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آنجا بموضع اسپیدار که داخل ولایت قائنیست شتافته خبر قرب وصول فرا و لان مخالف استماع فرمود و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد تا هر که را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آورند و آنحضرت از اجتماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاه زاده در ظاهر قصبهٔ قاین فرود آمده بمجاصره اشتغال دارد و اکناف خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و چون میرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی اغنام که در حضرت تاخت آورا تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که شاه زاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت العطاف داده در خسان عافیت بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هرات خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت و اقبال بگذرانیدند و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان بسوط گردانیدند اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت و چون خبر بسمع خاقانی رسید امیر مظفر برلاس و دیگر امرای عظام اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتماء بدان جانب فرستاد و میان الجانبین مهم بمقاتله انجامیده در اثنای کروفر تیر بر مقتل شاه زاده جوره و مملکت قندهار تحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ فرو نشست ذکر سر افراز شدن بعضی از ارکان دولت بمرتبهٔ علیت و کشته شدن حسن شیخ تیموری بسبب فساد و اعتقاد و سوء نیت چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس حسنات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت بمعالی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر برزک همایون را در عهدهٔ انجناب کرده امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهر داری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را بغرا جابت اقتران داده در شعبان سنهٔ ۸۷۶ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر بخدمت از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا در جرگه اهل سنت سده سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی عظیم از جمیع امرای عظام به سریر سپهر احتشام نزد دیگری حرمی نشیم و هر گاه متصدی منصب امارت گردم معرا است که بحسب توره بعضی از امرا بر برلاس و ارلات برمن تقدیم جویند و پس بتعقل امرا مامور شوم و چون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را پسندیده نپذیرفت و حکم همایون از مضمون عنایت بمضامین رعایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ کس از امرای عالی مساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق مدعای خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلا دوزی و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد و بتصویر فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد تا چون در آن روز نشانی بدست انجناب دادند که علی الرسم بسایر امنای نیک مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن پایان تر نمیتوان یافت و همان جای نماند تا بیت هزار نقش برآرد زمانه تا بنویسد یکی چنانکه

شریف حضرت

یکی چنانکه در آینه تصور باست و این معنی موجب انتعاش خاص و عام گشته سبب از دیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آنموضع انشان که
مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد ازان هرکس را مهر دادند تلاش نموده استد عا کرد که آنجا مهر زند و حقیقت کلمه شرف
المکان بالمکین بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا بربان الدین عطا را قدم الرزی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه
میر فلک جناب علیشیر کز شرف عاجز بود ز درک کمالات او خرد دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل از لطف شاه عادی
والحق چنین سزد چون مهر زد بدولت سلطان روزگار تاریخ شد بهمین که علیشیر مهر زد و بعد ازآن روز که امیر نظام الدین علیشیر مسند
امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدیوان منصب سرافراز گشت و بعد ازین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب
وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و انجناب مدتی بقضا بعضی از قضیات آلات خواف
قیام مینمود و در اواخر همین سال خاقان بهال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت و افی اثر
گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل ملاذ معتمدی بمنصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی
مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند انجناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و قایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب
مهم ایشان صدور یابد قلمی کرداند و بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلاع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان
میرزا سلطان ابو سعید چند گاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان
منصور بوزارت میرزا یکچیک قیام مینمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بضمیر انور همایون واضح گردید او را از شاه زاده
طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید لقصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی
تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بنازکی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم شد از عدل آن مهر نیکو سیر زمان
تازه زمان ملک معمور تر زند سیر انخواجه پاک دین اساس ایالت بغایت متین و معاقد ترتیب و رعایت ایجاعت امیر حسن
شیخ تیمور بجزا اعمال سیئه خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ
تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر بسیاول بود و بواسطه وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در ترتیبش می افزود و قوام
حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا عظام انتظام یافت و او اگرچه بصفت
جلادت و پهلوانی از اکثر سخنان زمان ممتاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیای نعم مقصور بود و پیوسته
نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر میگاشت و در زمان سلطنه سلطان سعید روزی چند غاشیه خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با
انکه آنحضرت در ترتیبش غایت تشفقت بجای آورد بیحمیتی قرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قرابلاغ
باز بآستان خاقان گیتی ستان شتافته کمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جرایم جرایمش کشیده و ایالت استراباد را بوی مفوض گردانید
و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب
بولایت سلقان و جرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرّة بعد اخری
ملحوظ عین رعایت و ترتیبت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق غشاوه کفران بمثابه دیده بصیرتش را بپوشید تا در خلال احوال
گذشته بخیال انکه فتنه خوشان را که تعلق با و میداشت بجمیع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر
ساخت که شبی از ظاهر بلده فاخره هراة قدم در وادی فرار نهند باین داعیه یکی از دیوار بای منزل حوذر اکه بجانب صحرا بود رخنه فرمود
و شخصی از نوکرانش مرد انشاء نام حقیقت اینحالت را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی
اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعه اختیار الدین معتقد و بی اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرا کبار شرط
مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت ع رخنه کز ملک سر افکنده به * در روزیکه حسن بسوبانی که یکی از زوشناس

بدو رسانیده بود و بند خود را سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه پایان کریزد بتیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت و خوش
از شریان در سریان آمده با خاک راه برابر گشت نظم فلک کردیر مهر و زود کین است دیرین عمران سرا کاروی این است یکی را بر کشد
چون خور بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک گفتار در بیان نهضت رایات اقبال شرق جهة دفع فتنه و فساد
احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند کاهی بامر ایالت پرداخت بکار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح استقلال انداخت بجد تمام و جهد مالا کلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منظم گردانیدند چون این اخبار در دار السلطنه هرات شیوع یافت رای جهان کشای چنان اقتضا
نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را در قبضهٔ اقتدار او نگذارد بنابر آن امیر عبد الخالق
را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده در آیند با احمد مشتاق چنان طاهر سازند که
ما را جهة مدد بایشان سر حد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق
بایشان در آمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل
ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکنات ایشان فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا از آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایه
سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق شنود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق
بدلالت هادی توفیق از ارادهٔ خلاف و نفاق بجادهٔ مستقیم وفا و وفاق آید و بعد از انکه ارزی بر وعده مترتب نگشت تادیب او را بر
خاطر عالی مأثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ بر افراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان
را بحکومت دار السلطنه هرات مقرر کرده امیر معقول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان با استحقاق وقوف
یافته برج و باره بلخ را مضبوط و محکم گردانید و خاطر بتحصن قرار داده ایلچیان قرمیسر نزد سلطان احمد و سلطان محمود میرزا ارسال داشت
و مدد و طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شده و
سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدان جانب روان فرمود و چون مایحتاج عالم لشکر
شیم خاقانی حدود بلخ را نیز انی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قمر جبین همین انگیخته به
ترتیب آلات محاصره و تهیهٔ ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را امر بالقسیم یافته هر کس بموجب حکم خود نزول نمود و فرمانفرما
خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر در دروازهٔ شیر خوار لشکر گردانیده و سایر امراء ارکان
دولت و عساکر مریخ صولت انحضار بهر کردار امر گزوار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بسیاقیان جهة هموار
ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری
از سپاه جلادت انتماء کنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند همت کرده اینده بنابر آن فرمان
همایون نفاذ یافت و امیر مظفر را با سی فوج از جنود ظفر قبضاس بمعبر تمذر فته در برابر خاقان دولت قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع
ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله بر افراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ
و جدال افروخته نهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از انجانب هر صباح که مهشید از نیزه گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر
سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت صدای
نقاره و نفیر بدرجهٔ اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپهر با چیره

وچیرها بر سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت و جراءت عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده
از مقرر سر دشمنان طعمه میدادند در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جراءت از پهلوانان رستم
نشان حمساز و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر اثر خیک پیش برده بنوک پیکان دل دوزخمی را که برز بر فصیل بابداختن تیر و سنگ
میپرداختند منهزم ساخت که از آن خندق تیر بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بران منوال دید خمی از
دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بمجانعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله ترکمانی سنانی در دست با امیر سید
بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید بلند قدر بسپر پنجه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی درافتاد آنگاه برز بر او نشسته
خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده بنیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست در از کرد و نیزه
این شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای در آمد و هر دو را کشته و سرها ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانیدند لاجرم ان
حضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و با نعام اسپ و زر
و خلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانید و در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و قلعهٔ بلخ و بسیاری
ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال مشتعل بوده از شام تا بام نعرهٔ
حاضر باش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بقراجاچی هر شب بر زبر برج شاه حسین برآمده در برابر دولتخانه
همایون می ایستاد و زبان بفحش و بدزبانی گردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام میداد و
آنحضرت را صاحب عیب و مکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار کس از قدر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک
بیکدیگر ایستاده سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراجاچی آغاز سب و شتم کرد بهنجار آواز شبکیا برشست دست
گشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا تخت
الثری هیچ جا قرار نگرفت و آهنگی موجب دلشکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال
امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع این حادثه متغیر گشته بر اجعت اوامر
فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء ظفر مآب ارتفاع داده و لشکر ما و را آنهر را از عبور مانع می آمد
گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر یزدگ
بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو بر لاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی مهم بر آن قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر
برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و میان آب رفته بواسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را
مؤکد سازند و بر این موجب تقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را
بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغلهٔ فرح و انبساط باوج سموات رسانیده سورنا ندا در دادند و امیر مظفر در بحر اضطراب سر گردان شده چاره منحصر
در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی بار دوی خویش آورد و مخالفان آغاز شبه کرده هر تیر که در ترکش
تدبیر داشتند و بنا بر انکه مشیت ایزدی مقتضی الطاف از لش حیات جناب امارت مآب نشده بود بیکبار از پیکان نهاد ابدار مهام
اعدا بوی نرسید و بوسیلهٔ اسپی که از انجانب یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم گر از کردون بارد خنجر و تیر
نیاید کار کس حکم تقدیر و گر عالم سر اسر آب گیرد یکی حکم یزدانی نمیرد و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی
از ان غرقاب بلا جلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا کرفتار گشتند
و احتمال تمام با جوانش راه یافته کیفیت واقعه را بایستاد گان پایه سریر اعلی عرضه داشتند بود و اجازت مراجعت طلبید

واز خندق مفصل گذشته پای بمتهریس میهنادند و بکنار خندق شیخ حاجی که در میان خاک برز است رسیده و عبور نمودند

وچون پرتو شعور خاقان منصور بمضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر موکب کردون مراتب پیوندد و درین اثنا توقف
امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم دراز دومی اهالی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهة عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود
شد و هر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب مظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر
مظفر بر لاس موکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر
امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و بار دو فرستد و آنجناب حسب الفرموده علیشیر دو سه هزار خروار از جنس حبوبات
حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر
بود میرزا ابو الخیر که در سلک شاه زادگان همتور می انتظام داشت یاغی شده از هراة بگریخت و مقرب حضرت سلطانی او را توفیق
نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب غا
و گرفتن میرزا ابابکر از منزل قاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع گرماب
بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند
که بر افقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده با شعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور
کشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان محرم سیر بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت
تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آنحدود در مجمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا
چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شتابند
بر دو او متوجه گشته با خود قرار دادند که بپای جلادت از نهر شتابی بگذرند دو بار دومی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر
برآرند و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر بارهٔ کوه سیکر نشسته گردمور چلها رجی آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهر
شتابی افتاده بتعجب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با نهزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل میرانست چنانکه
کرده بود بظهور نتوانست آورد دو از همان جا عنان انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت بر کاشی
او فرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را بار گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرات اعدا و قوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مراجعت نماید
و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان بگردان مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره گریوه و چهار
خوامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود قاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق دولت
خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از قاریاب کوچ کرده بگرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان
احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر بروی امید یشان
نگشود و برادران از تسخیر آن بلده مأیوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب کردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم
خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جیبه پوشانیده از گرماب بچکچیتو رفت و از آنجا متوجه سر پل تابان شده در اثنای
راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول بایزید و هر ار پیاده و سوار از جانب هراة رسیده موجب مزید استظهار شاه و سپاه
گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل ایلچیان ولایات
مرو جاق و بادغیس و جوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و کوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب کردون مناقب
بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بخصب و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر رود فوج
فوج از غساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان بدعا و ثنا گردان

گردان ساخته متفرق شدند و پیکار میکردیدند تظلم زنهار کشوری لشکری تیغ زنان یلان سرافراز دشمن شکن پی خدمت شاه بسته میشتافتند و بمدح و ثنایش زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد سپه شدند زریگ بیابان زیاد و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون منزل کرباب رسیدند و برا جتماع جنود ظفرورود مطلع گردیدند و بیمی عظیم برضمایر ایشان مستولی یافت و مقارن آنحال از جانب ماوراءالنهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب خاقان منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلند گردانیده بنابران برادران از تسخیر آن موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراءالنهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کوکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا طاهر باغ عنان بگران باز نکشید و اگرچه بمیرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود نرسید اما پرتو بعضی از لشکریان ایشان را متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد و او را نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نپیماید و بیگانه مستقیمه وفاق و اتفاق آید و بنابرانکه احمد مشتاق ازان عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرارت و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری نمی آید و امیر عبدالجبار نمیتواند که مرا بفریب و تزویر در قید بلا اندازد آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان درمیان آمده احمد مشتاق قبته الاسلام بلخ را با امیر مظفر سپرد و روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت استادکان پایه سریر اعلی گردیده چون عنان عزیمت در کنار آب مرغاب منعطف انور همایون رسید خاقان کامیاب ع ظفر همعنان نصرت اندرکاب بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول به بلدهٔ فاخره هراة احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده کرد انفعال بر جمال حالش نشسته و عطوفت و مرحمت آن مهر سپهر دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی دیده عفو و بخشش بر جرایم او پوشید و از جامه خانه رحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید ع نیست نیرد کسی که بدانش نه بست ز مجرم کشی جرم بخشی به است عرض بعضی احوال بر سبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان سعود مآثر فتوحات بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و از جانب بدخشان شتافته امیر مظفر برلاس بآستان آسمان اساس بازآمد و بعد از چند گاه بواسطهٔ حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین برلاس با تفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردانیده براه السلطنه براه خراسیدند و ملحوظ عین عنایت خاقانی منظور گردیدند و امیر محمد منصب امیرالامرائی یافته در دیوان تواچی و مال مقدم بر جمیع امراء عظام مزید و مقارن وقایع مذکوره ضمیر افتاب تاثیر خاقان کشورگیر مایل بآن شده که خانم بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاءالدوله بود در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام بخشد بنابران بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نمودند رعایا و صناع باغ زاغان را بساختن چهار طاق بای رفعت نشان عبرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف را صناع تحفه لایق مناسب حرفهٔ خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس بانظر لاب فکرت اختیار نمودند سادات و قضات و علما در مجلس شرف اعلی مجتمع گشته ع مه را ستاره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت نشستند ساقیان حور اعذار ساغرهای بادهٔ خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از حسن سازو آواز نشاط می پرستان را زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه آنمقدار معده و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام جشن و سور و لهو و سرور یکباره امتداد یافته بعد ازآن خاقان عالمیان روی توجه بسوی مهمات ممالک و مال نهاد و در شهور سنهٔ خواجه فضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده بماندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سخنان از نهایت تصرف و تقصیر خواجه مجدالدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانیدند و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه مجدالدین محمد مؤاخذت

وامیر بدرالدین پرمحصلی او مقرر شده و بعد از آن ایام خاقان منصور پرسش الفقیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار
بیکبار با خواجه مجدالدین محمد در مقام تقریر برآمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یکیک
ما او سخن کنید و با تفاق تعلب نورزید و خواجه مجدالدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخواست و زانوزد بعضی از معتبران چون این صورت
مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجدالدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق اوصدور یافته
چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار یکی بر سبیل شکرانه جواب کوید و بشرکت میر محمد اسکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل تمام
و تا شهور سنه ۹۲۳ حال خواجه مجدالدین محمد بر منوال جریان داشت بعد ازان نوبت دیگر بر بیت یافته اعلام اقتدار و اختیار بر افراشت چنانچه
مرقوم قلم حقیقت رقم خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامه بدیع البیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر شمه از لشکر و
فرمیرزا مظفرالدین ابابکر و کشته شدن او از دست برادر زاده بر میرزا مظفرالدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر
آیاب خاقان کامیاب تخلف جست بحدود و حصار شادمان شافته معترض عرض و مال متوطنان آنولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا
سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان برد و از انجا لشکری فراهم کشیده متوجه
خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان سعود رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه و معزالدین بسیاول
و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاه زاده مامور گردانیده و میرزا ابابکر از ان لشکر شکست یافته از مرجانب ملنج گریخت
و از انجا براه کابل بسیستان شافت و از سیستان عنان بکران بطرف کرمان تافت و بیک ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف
شهر نفیر و کرنای در دمیده غریو سوران باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار برقرار اختیار کرده
میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده بارعیت معاش پسندیده کرد و پادشاه عراقین و آذربایجان پس از
اطلاع بر این واقعه یکی از امرا را با بسیاری از ایل تکور با تخلاص کرمان نامزد فرمود و شاه زاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در پیچید نکشت
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود چون بحدود آن ولایت رسیده شنیدند که مرض نقرص در وجود پادشاه مصور استیلا
دارد و بنابرین با تفاق بیرام بیک و پیر علی تکمان و سایر امرا و لشکریان برجناح استعجال متوجه دارالسلطنه هراه گشت چنان تکمان که
همچنان که خاقان منصور از همینه و فاریاب الغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گردانیدند ایشان نیز آنحضرت را السبر بخجه پادشاه و
اقتدار به بند رنج و عنا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز قلعه معالی را از قصد صعوه
ضعیف نهاد مکروهی روی نماید بیت عنقا شکار کی شود دام باز چین کایجا همیشه باد بدستت دام را القصه بعنایت مهیمن
غفور خاقان منصور از خیال محال شاه زاده و قوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که دران
زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبه اسفرار شده و تواچیان با طراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع
سپاه نصرت پناه فرمان داد از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر و یرانشده
عنان بصوب هرات تافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و خردمندانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر
از نواب پایه سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نموده و در حدود دسبر و ارشبی بقراولان میرزا ابابکر برخورد
در ساعت او را گرفته و پیش شاه زاده بردند چون انتساب از حال حضرت خاقانی سئوال فرمود با لهام ملهم غیب جواب داد که در
ایام انحضرت از کیفیت اندیشه حدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلده هراه در کمین نشانده تا هرکاه علم نصرت
شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون جمعی بر تعیت سلطان سعید در زمره این بنده
بسیار است از شهر کریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد
چولی را بانعام اسپ و جامه نوازش فرمود و عزیمت هراه را تغییر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد شب باشاه زاده

شاه زاده همراه بوده بوقت نماز بامداد بحال فرار یافت و در نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان مظفر بهره رسیده بشرح واقعه را معروض گردانید و آنحضرت لوازم تحسین و احسان در باره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر چون بر توجه موکب همایون وقوع یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از انجناب میگریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه بیزوال باردوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بمثابهٔ مسارعت مینمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنبار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف رود بسبب ماندگی و کثرت باران فرود آمده یکشب براسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره را بسته راه می پیمود چون الصباح که ملاحان تقدیر کشتی رانده و خورشید در بحر اخضر فلک افکنده منعلای سیاه کشور کشای بکنبار آب گرگان رسید نخست امیر علی میرآخور و بلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اوغلی و یار محمد سارق چولی از آب گذشته و معاقب موکب گردون مرتبت عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شده و یکسواره بحال فرار یافت و جمعی از ملتجا موکب بعزت نشان به تکاپوئی و مامور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت کرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را تنها دید عنان باز کردانیده تیری بر چلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بانجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد آما مغلوب شد و میرزا ابابکر بدیهستان شتافت و در خانهٔ یکی از کلانتران آنموضع فرود آمده اسپی طلبید که خود را از کرداب بلا بساحل نجات رساند اشخاص انگشت بدهان مانده انجناب را مطمئن کردانیدند و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانیدند خاقان منصور قنبر علی جلایر را با فوجی از سنجقان جلادت نهاد دیگر فتن میرزا ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بدیهستان شتافته بکنباکاه بر کردخانه که محل نزول شاه زاده بود محیط گشتند و در آنجا رجب سنقر ربع و ثمانین و ثمانمائه انجناب را گرفته رشتهٔ حیاتش را بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دیهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده طریق غدر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبد العزیز بهراه برده خواطر اکابر و اصاغر آن دیار را که دغدغهٔ تمام داشت از اندیشه فارغ گردانیدند و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر مبتهج و مسرور شده مفاتیح و صدقات مستحقان رسانیدند و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت منعطف سریر سلطنت ساخت و در ضمان صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون

امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکابر سنجقان الوس سمو تری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب ریاضت مستثنی مینمود در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و هنگام کیرودار و ایام رزم و پیکار بتقدیم خدمات سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانکی بجای می آورد و بنا بر آن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین رعایت گشت و بمراعات اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و بعد از واقعهٔ قرا باغ امیر ذوالنون بهراه شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانیدند تا چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنا بران خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغر یفاج جنوبشان عنان بگردان بصوب دیار ماوراء النهر منعطف گردانیدند و بسمرقند رفته بر توالی لفات سلطان احمد میرزا بر وخامات احوالش تا فت و دو سه سال در آندیار بسر برده بعد بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت و ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آنولا خواجه زاده و نکو دری بر آنخدود استیلا تمام داشتند و بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر میکاشتند و امیر ذوالنون

فی شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه انصوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با انجناعت محاربت فرموده و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بنظهر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر

نظم

اگرچند بودی همیگام کار ازو یک سوار از هزاره هزار — به پیکان خونریز و شمشیر تیز برآوردی از دشمنان رستخیز

اقوام هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بخط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر سر من خلاف نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار در گذشتند و نیکو خدمتی امیرذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه غور و ساخر تولک و زمین داور را در قبضهٔ اقتدار او نهاد تا چند سال بعضی از شاهزادگان را بنوبت بحکومت قندهار میفرستاد و بالاخره امیرذوالنون در ایالت آنولایت استقلال یافت و لوای اهبت و شوکت افراخته بر تو انوار عدالتش بر ولایت شال و مستون و سیوی و توابع و لواحق تافت و بیشایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصنع انجناب بشجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت نصفت و احقاق گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قرارت قرآن بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح استفدیار و رستم پرو فوج اعادی و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابرهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین بجای آوردی

نظم

بروزش همه معدلت کار بود — شب از بهر طاعات بیدار بود

زشمشیر خونریز او روز جنگ — همه روی صحرا شدی لاله رنگ

وچون امیرذوالنون بجمع نفایس اموال و افروزی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور نموده در ادای آمال مقتضیات طبع تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض فرمود و داروغگی و توابک را بعبدالعلی ترخان عنایت نمود و ریاست غور را با میر فخرالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل عمر و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان رشید مترلت رسانیدند که امیرذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تکبر و جبروت او از حد اعتدال در گذشته لائق دولت ابد پیوند چنان مینماید که قبل از آنکه کفران بعثت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بایالت آنولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد و بنا بر آنکه در اکثر امور شما امیرذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی اثر همپوست خاقان منصور متدثی بحبل عرض التفات نماید مود تا آخر الامر بحکم من لم یسع بخل مقصد گردد که بموجب مضمون انجناعت عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نموده و امیرذوالنون که از تلاطم دریای عنایت خاقانی بغایت هراسان بود بکمتی موافقت شاهزاده انجناگرده جان بسلامت بکنجات کشید چنانچه کیفیت انحکایت در محل خود مسطور خواهد گردید انشاء الله تعالی

ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه مردان در قریهٔ خواجه حیران

در شهور سنه خمس وثمانین وثمانمائه که معین السلطنه والخلافه میرزا بایقرا در قبضهٔ الاسلام بلخ لواء ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود از ورای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بحضرت رسالت پناه و اولیاء کرام و عمدهٔ اعاظم سلطان ابویزید بسطامی قدس سره اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبضهٔ الاسلام بلخ شتافت و شرط ملازمت میرزا بایقرا در یافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیاء و عمدهٔ اصفیا محیط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه در قریهٔ خواجه حیران در فلان موضع است بنابران با بایقرا میرزا سادات و قضاة و اعیان و اشراف بلخ را جمع آورده و با ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف بردند و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دیدند که قبری در میان آن موجود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد

پیدا شده که بر آنجا مستقر بود که بذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات مستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص برگشودند و این خبر در اطراف ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بر وایت زمره از مجاوران آنجای بسیاری از انظایفه صحت عاجل یافته بقضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سده سده مقام بمرتبه واقع شده که مزیدی بر آن متصور نتوان بود و کثرت انفوذ و اجناسی که بر سبیل نذر می آوردند بدرجه انجامید که عقل از وجود آنمقدار رزو جوهر تعجب فرمود میرزا بابقر اچون حال بر آن منوال دید قاصدی بمعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کردخاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عرضه از ظهور تصورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبله آمالی و آمال بستند با فوجی از امرا خواص بدانجانب نهضت فرمود پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبه پر کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از اینها بلنج را که حالا بنهر شاهی معروف است بران مزار فیض آثار وقف ساخت و امر نقابت آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جمله اقربا سید بر که بود و بعلو تهمت و تمور تبلت اتصاف داشت تفویض نمود و مهم شیخی زاده سلطانی عنایت کرده جهة ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و در ضمان صحت و عافیت بلده فاخره هراة شافته ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار رسیاهی و رعیت برگشاد القصه جلوس مرقد پر نور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب برافراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن عتبه کعبه مرتبه همثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می آوردند و نقیب و شیخ و عمله آن فرخنده مقام تمامی آن اموال را صرف صیانت و عمارت و وارد و رابته و عمارات می کردند و قریه خواجه جیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی امتداد یافت و در نواحی آن سده سده مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکرو تذکیر که در سلک عزا چیان دارالسلطنه هراة انتظام داشت باخود خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله مزاری مزور زر و جوهر بدست آورده پای بر مدارج عزت نهد نماز شامی در کارزگاه نزدیک باستانه انصاریه آغاز صحبه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع شده پرسیدند جوانمردا که حالا چه شخص بصورت اعراب براسپان تازی زراد سوار در این صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضه فیض بخش حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام والتحیه در فلان موضع است و اشارت بجنبی کرد که نزدیک بخظیره شمس الدین سنگ مزارش بود و مردم بموافقت عزا چی بآن تخت رفته فی الحال جمعی کثیر از فضلا و اندان و تبرائیان بر وجمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر و غوغا کردند روز دیگر که اینخبر در بلده هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نساء روی بکارزگاه آوردند و خاک قدم عزا چی را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیوان فرو برده آنچه توانستند بردی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک برگرفته بهر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ می نمود و جلوه قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلقی بنهایت حضوصا معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین میسودند چون لنگ پاکوری بر آن قبر رسیدی و خود را بر خاک افکندی قلندران و تواچی عزا چی از وی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر میگفت بلی صلوه فرستاده او را بر داشته فریاد و افغان باوج آسمان میرسانیدند اگر زبان می آورد که علت من بر حال خود است آنچنان ضربی در زیر لگد زدند که سگ ناک است و مناقی و مقبل و حرق سزاوار است و لایق القصه عزا چی در عرض ده پانزده روز باین وسیله زر و جوهر و اجناس نفیسه دیگر زیاده از آنچه در خزانه خیال کند بر سبیل نذر بکرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم بهیز از این هوس در سر افتاده امثال این واقعات دروغ ساختند و بهر نهج و محلی از محلات درون و بیرون بهراة بعضی از ولایات صدای

کیفیت حال

حضور امام در اندیشه عزا چی چون حال بران منوال دید از صوابی ترسیده متهزم گردید و بطلان انخداعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان
همراه طاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین تادیب ایشان مامور شده و انجناب اکثر آن فرقه را گرفته و الزام کرده تا زیانه زدو جمعی را
حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شر آن اندیشه باطله بکانون درون نمیج بوالهوسی نیافت اما آستانه خلیه خواجه خیران
تا غایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلایق نزدیک و دور و الله اعلم بحقایق الامور گفتار در شمه از احوال میرزا محمد سلطان
که مشهور است بکیچیک میرزا و ذکر انتقال شاه زاده فضیلت انتما از بخت سرای دنیا بجنت اعلی شاه زاده
محمد سلطان جنروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقاوت سریرت موصوف و بحلاوت کفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم متعرف و در تکمیل فنون معقول و
منقول متصرف و شرح فضایل عقلا بسنت بکمالات بسیارش رنجی از عمان و وصف مقالات بلغا فیا بالفاظ آبدارش مطرة از بحر سیکران نظم
روشن اندرون چو صباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل فزون و آن دری بر ج کامرانی
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول امرایت کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین حسین شیرازی مطالعه
کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید سیما من شاه قاسم نورنجش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از واقعه
قراباغ مصحوب والده ماجده خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ ایران بهراه آمده در ظلال عواطف خال ستوده خصال
آرام یافته بر توعنایت الحضرت بر وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت
و اقبال بمین توجه خاطر خطیرش صعبات انتظام پذیرفت و چون چند سال بر همنوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شده
آثار خیال استقلال از افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه نمود
روزگار همایون ساخت و بصور انکه شاید میرزا کیچیک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیمه عبودیت انحراف نماید بتادیبش
نپرداخت بیت بر شاخ پایدار که از زست سر بلند مشکن بدست خویش که انهم شکست زست درمان آن اشارت و نخیشه خاقان منصور بالقا
آن شاه زاده مغرور بکار گاه شقاوت و لوازم طواف فراوفیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبید الله انصاری قدس سره بجای آورد
و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت و در آن راه شاه زاده جلادت پناه چهره فروغ حرارت خورشید برقع چهر حیارت نمود و حال
انکه خاقان کامیاب نزدیک بادر آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهده آن ترک ادب نابرده غضب قیامت لهب مشتعل گشت
و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون باخذ میرزا کیچیک فرمان داده کار از مدارا در گذشت امرا عظام در ساعت
شاه زاده را گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بحافظان هشیار سپردند نظم چنین است رسم سپهر
بلند قرینست اقبال ارجمند کل دولت از باغ دنیا گزند که چیده کز اسلیب از خار نکبت ندید و چون میرزا کیچیک چند گاه مانند
لعل و صمیمه کان و در در جوف صدف عمان او قات گذرانید عرق شقاوت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق
العنان گردانیدند بعد ازان شاه زاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم
اعتذار و استغفار بجای می آورد ع اگر کنا هجمند شرمساری هست عاقبت الامر عنبت کذاردن نخ اسلام و ادراک شرف
زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شده و بمبالغه تمام و الحاح لاکلام اجازت حاصل کرده با
طایفه از اخاص انام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافله توفیق با دشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه تائید مالک
الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام بیت توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم کاه و بیکاه و چون تبریز از عنایت شیم
آن خسرو صافی ضمیر غبرت پرکشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات
بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی برو جهی که فراخور همت عالی منشش بود بجای آورده التماس ملاقات شریفا فرمود و میرزا کیچیک

میرزا یحیی جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته ام و زبان حال و قال با دار کلمه لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب نمیدانم که درین سفر بلازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی میالایم اگر آنحضرت لطف نموده غریب نوازی فرمایند و بمنزل ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث خیرالقادم یزار علمانید بیت از طرف پندیرد کمال انقضان و نقصان شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی این التماس مستفی بقبول نگشت و میرزا یحیی نیز پای در دامن استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا یحیی روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا امیرزا یحیی را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانیدند و آن شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزیمت و احترام از تبریز بیلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا یحیی از مصر متوجه سراغراز متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضهٔ طیبهٔ رسول علیه السلام عنان بارهٔ خوشخرام بصوب حرسان العطاف داد و چون در ضمان امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدارالملک هرات رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد و اگر بیکم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنیدند دوحهٔ امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بار و رگشت و در ریاض تمنای ایشان از معتکف زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال کلبهای آمانی و آمال شگفته مصمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت نظم بازآن مه طلعت خوبشید سیما میرسد چشم روشن شد که نوردیدهٔ ما میرسد تا ابد باد اینبار روزگار و دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد سلطان احمد مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام استقبال مژده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت و انصبت علینا من الحزن گرفته بود تسلیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات محتشمهٔ صفات شاهزادهٔ عالی مقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما و موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی هرات باسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا یحیی را استقبال نمود و آن معدن عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا یحیی در غایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود در آمد همواره در مشتریات هرات با فوجی از علما محتشمهٔ صفات بفراغت صحبت میداشت و بمبشرات اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی میگماشت نظم نشستی با ربابِ دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی خط عنبرآموز کار بخشیدش از خط رخسار یار و چون محاسن که سپهر غدار در هیچ حلقهٔ ناپایدار ارباب وفا را سوده و بر قرار گذارده در شهور سنهٔ سبع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزادهٔ بلندمرتبه گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه درگذشت داعی والله یدعوا الی دارالسلام ندای یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش میرزا یحیی رسانیدند و شاهزاده خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بصفای فطرت فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین جزا میدهنال بخشش کلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و دری آفتاب درخشش روی استقلال از روی کمال وی بحضیض زوال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت بانقصان ازدیده بخت گشت پنهان والد بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاهزادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیده خود را بر خاک راه افکنده سیلاب اشک بحسرت اثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند رخ دیده خاک راه ناک کردند رخون دل زمین کردند گلگون رخود و آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا را همیشه عزیزه را پرسش نمود و بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایه سریر آسمان

نشان بآئین سلاطین نگشت آئین بلکه بتجمل وحشمتی که حامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز وقصور معترف دار وحنانه معضرت اندازه شاه زاده
درمحفه نهاده بر داشتند تمامی سادات وقضاة وعلماء واشراف واکابر واعیان وخواص وعوام طبقات انسان متابعت رفتند
ازراه کوچه خیابان بعید گاه شتافتند وبرتابوت محفوف برحمت حق لایموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی بالخطیرة قدس در
کارزگاه جنة بهین مصلحت بنا یافته بود در لحد بطریقه سنت سنیه حضرت خیر البریه علیه الصلوة والتحیه بخاک مخاک سپردند رباعی
ایچرخ جهان خراب ازکینه تست بیداد گری عادت دیرینه تست ایخاک اگر سلیقه بگذاشتند بس کو هرقیمتی که در سینه تست اصحاب
آن مصیبت عظمی وتعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقراء ومساکین وضعفاء وختمات کلام مجید نظام ایزد سبحانه وتعالی قیام نمودند
وروح مطهر شاه زاده والاگهر را باصناف صلات وصدقات شاد گردانیدند مقبرهٔ متموزه را باضاف تکلفات زیب وزینت افزودند
وحضرت حقایق پناهی افضل الامامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی نورالله مرقده درآن ایام برای کتابه آن گنبد قصیده در سلک نظم
انتظام داد مطلعش درخاطر بود وبثبت افتاد وبثبت رخشنده جرم خور کربن سبز طارم است قندیل کور خانه شاهان عالم است وبعضی
جهة نقش سنگ شاه زاده امیر نظام الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانیدند که رباعی
ایداشته ازسلطنت عالم تنگ وی آمده از محنت ایام بتنگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در برآورده بسنگ ذکر وصول بدیع الجمال بیکم
بدارالسلطنه هراة وبیان بعضی دیگر از حالات وحکایات چنانچه ازضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیکم که
همیشه خاقان منصور بود درآن سال که الحضرت ولایت جرجان را بجواب سلطان ابوسعید گذاشته درحظهٔ آواق رایت اقتدار
برافراخت درسلک ازدواج پیربداغ سلطان انتظام یافت وبعدازفوت پیربداغ سلطان احمد خان که ازجملهٔ خواقین دشت قپچاق
بمزید شوکت ومکنت امتیاز داشت آن درة التاج سلطنت را بحبالهٔ نکاح خویش درآورد وبدیع الجمال بیکم را از احمد خان دو پسر
ویک دختر متولد گشت انگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت برسته مهد علیا جهة ملاقات برادر بصوب خراسان درحرکت آمد پسر
کلانترش سلطان محمود خان درمستقر سلطنت آباواجداد توقف کرده ولد خورد ترنهاد سلطان وخواهرش خانزاده خانم موافق
والدهٔ حشیما رفرمودند وچون مخدره زرنگار آن بلعیس عفت شعار بجدود هراة رسید خاقان منصور محله بستقبال تشریف خلافت وشاه
زاده گان وامراء ارکان دولت را باستقبال مامور گردانیدند تا بدیع الجمال بیکم را بحرمت هرچه تمامتر بمستقر عزکرامت رسانیدند و
لوازم ساچق نیاز وشارباجای آوردند وستیر خطی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشیدند وحضرت خاقانی بنظر
عطوفت ومهربانی درهمیشه عزیزه واولادش نگریسته شرایط انعام واحسان مرعی داشت ودرخلال این احوال رای همایون خاقان
سعادت مآل چنان اقتضا فرمود که سلطان ابایقرا میرزا را ازبلخ بدرگاه عالمیان طلبیده زمام حکومت آن مملکت را درقبضهٔ درایت
امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهند وبعدازان وصول ابایقرا میرزا بجهة خستان شاه زاده عالی مکان منظور حسین میرزا ترتیب
اسباب طوی وبرافراختن چهارطاق فرمانداد وباغ زاغان جهة آن کار تعیین یافت هریک ازشاهزادگان وامراء ونوئینان در
گردحوض آن باغ که گوئی مثال آب عذوبت آب زلال بود چهارطاقی که ازغایت زیب وزینت غیرت رواق سپهر خضرا مینمود
برافراخت نظم بهرسو ازآن حوض کوثر اثر شد افراخته چهارطاقی دگر مزین بدیبای روم وفرنگ زاجناس رنگ ودوزی هفت
رنگ بهریک نشسته بسی مرجبین چودرقصر باغ جنان حورعین زمردم ربوده دل ودین همه فرح بخش جانهای غمگین همه وصناع
ومحترفات راست کوچه درباغ راتاکنار حوض ازساختن چهارطاقهای پرزینت دوکانین غرابت آئین عبرت نگار خانهٔ چین ورشک
افزای بروج چرخ برین کردانیدند بهت بهرسو دکانی شد آراسته حیارا درآن هرچه دل خواسته وخاقان منصور ازباغ جهان
آرای بدان منزل دلکشای نقل فرموده قریب دو ماه هرروز نماز پیشین بازمزهٔ ازمقربان بارگاه بهشت آئین درچهارطاق حاضر
همایون که بطلا ولاجورد منقش ومصور گشته بود بزم عیش ونشاطی نشست وهریک ازامراء وشاهزادگان درچهارطاقهای خود فراز

قرار گرفته بتجرع راح ریحانی و استماع الحان اغانی اقدام مینمودند و در آن ایام فرح و سرور در خاطر جمهور زنزدیک و دور سرایت کرده همه سنان هر پیشه و صناع نیکو اندیشه انواع تعبیهای غریب و اصناف امور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفه متناسب حرفه خود صوری ماذم و پیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و نغمات دلکشای و ترنمات فرح افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می افزود و منفرج جاههای بلوین که از شراب ناب مالامال بود بزم می پرستان را فور و صفای بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که با نور آفتاب برابری مینمود محفل مستان چون فضای سپهر برین روشن میگردانید نظم پری پیکر بتان نغمه پرداز کهی از ساز دلکش که راز آواز نوای عیش و عشرت می سرودند نشاط باده نوشان میفزودند و در آن ایام بهجت انجام کارگزاران آستان فلک احتشام هر ساعت مایده های طعام بعد و کواکب چرخ فیروزفام معد و مهیا میساختند و از فوط اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه رسم آزوجوع از عرصه عالم برمی انداختند مثنوی بزم حسروی هر دم مکرر شدی خوانهای نعمت روح پرور هر خوانی را نعمتهای شاهی مهیا بود و هر چند انکه خواهی و در روزیکه طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نمودند بمنظر حسین میرزا سلنت ختان تقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان ستده مرتبت رافع نفیسه پوشانیدند بعد از انقضای زمانی از آن جشن و سور و وصول منظر حسین میرزا بحد و بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آنشد که خان زاده خانم دختر بدیع الجمال بیکم را باوی در سلک ازدواج کشد و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان مرسوم بچهار طاق و سایر موجبات آن سور و بوقوع پیوست و در اوایل سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه بساعتی معهود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نمودند حضرت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو کوکب هر بحر کامرانی را بایکدیگر عقد بست و در آن محفل شریف نیاز و نثار و البسهٔ فاخره بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و همدران لیالی میمان او بمنصور منظر حسین کورکان و خان زاده خانم مرتفاف بوقوع انجامید چو جان و تن بپیوستند زانسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی و لن تجد لسنت الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر محبتی مستلزم مهجوری قرین عزائی و هر سروری متصل بغم جان گزائی در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عزوعلا انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذوالجلال والاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان بخضرت خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آنسال باستقلال مرور فته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و ترتیب یافتن خواجه مجدالدین محمد کرت ثانی

در زمستان سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح استقلال انداخته بود رای ممالک آرای جهان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر متقلد حکومت دار الفتح استراباد و سرافراز گردد چون اکنون صغیر میرزا با امیر صایب تدبیر در میان نهاد و بنا بر وفور میلان خاطر عاطر بصدر تحمل مهمات خاقانی و کثرت تشعف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی بخدمت بعتول آن عزیز ان نکشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه جاه و اجلال امیر نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر بانه گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و کلفشان استراباد از فرخ زوال امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف مفتخر و مباهی شدند و دعا گویان و مزار خان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند

حکام ولایات مازندران و رستمدار و کیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقعه بر بقعه اطاعت درآورده رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته چه ابراخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطه استراباد مستقر مسند عزت آن امیر و افر حشمت بود و پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان بخندان با جلغ فاخره و تشوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانیدند و فرامین عنایت آمیز و منشور مرحمت انگیز فرستاده بکمال محبت و مودت بظهور رسانیدند و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالک جهانبانی را با انعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فواخور رتبت بلند و همت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام کیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نموده در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت قباب فضایل نصاب امیر برهان الدین عطاءالله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید قطعه آن میر علیشیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول بار امارت تاریخ شدش امارت میر و همدران زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجدالدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آغاز روزبازار که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان را نمیگذاشتند که بمنزل خواجه مجدالدین محمد بخان تقریر امیر بر زبان آورند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر علیشیر بحق زبان معنی نمیفهمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از انکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت معوق حاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد و خاقان بنده نواز خاطر انور بران قرار داد که بار دیگر خواجه مجدالدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از انکه این اندیشه از خیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کیکی جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجدالدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو درآمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یک سال مبلغهای کلی از اموال دیوان بتصرف مینمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متبسم گشته بکمال تمکن بر تربیت آن مهر سپهر مکرمت مقصور گردانیده روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آراسته داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات داد خواهان مفوض بخواجه مجدالدین محمد باشد و بهیچیک از امرا و صدور و وزرا و ایلچیان و معتمدان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و رای صوابنمای او را در فیصل مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شد که نشان آستان سلطنت آشیان در فرامین مطاعه آنخواجه والاتبار در امتداد سلطنت و مواثیق المملکه نویسند القصه مهم خواجه مجدالدین محمد در یکلحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی شکل مصفت از حضیض انحطاط روی بأوج ارتفاع نهاد و ببخت بخشم رفته صلح کسان باز آمده خواجه زبان حال با دای مضمون همیقال مکشاد بنظم شب بلدای مرا شد اثر صبح پدید یافت قفل غم از غا تحه صبح کلید دل اگر خار جفا دید خدا را منت که گلستان وفا بار دگل بخت بچید

و چون خاقان منصور فضل نشان در مرو شاهجهان بپایان رسانیدند مانند آفتاب عالمتاب بمرتبة الشرف خویش گشته به صوب دارالسلطنه هرات عزیمت فرمودند و در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد بمنوفراست دانست که عنقریب خواجه مجدالدین محمد در صدد انتقام آمده و در اغتنام مصادره و مواخذه مبتلا خواهد گردانید جهة مخلص خود تدبیری اندیشیده بآن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسبب کار ستیزان رقعه محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه مجدالدین بنابر ملاحظه انکه هر گاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را آسان تر خاطر نشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه

وخواجه فضل الدین محمد مانند پدر از خانه کان پرورش جسته باستراباد شتافت و در علیت انخواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال بتصاعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر بخدمت انخواجه عالی کهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران از دست تطاول دیوان بکجات یافته در سایه عدالت و مضمت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان اشغال را بمصادره کشیده هر کس در وقت اختیار و اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست قدرت آنان میرسید فرو آورد. لاجرم در اندک مدتی قرب دو هزار تومان کپکی از بابت وزر او عمله دیوان اعلی و بقایای تحویلداران در خزانه عامره محرون شد و اکثر نویسندگان پشاهی بآن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عمله دیوان یارا نبود که یکمن بار و یکدینار از رعیتی برشوت ستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت که بمقدار سر موئی از اموال بازاری رساند نظم پاس عدلش رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خورده از دست کس نیارد برد مگر از دست زرگران سوهان و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر تحصیل مهمات سلطانی و سر انجام امور دیوانی میگماشت بعد ازان تا نزدیک نیمشب با طایفه از افاضل روزگار و علماء رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه معقول تر مینشست و در دولتخانه خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و انتخاب و ترتیب اطعمه گوناگون و فاکهه تمام تحریرون و لحم طیر حمایشتهون مبالغه فرمودی و معتمدان سلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشت گوی بودند و باندک چیزی غضب بر مزاجش مستولی یافته زبان بفحش و دشنام میگشود. امراء و ارکان دولت را همواره بکلمات زشتی میرنجانید و اثر بدزبانی او با کثر انجگیان و مقربان آستان خلافت انشان میرسید از مضمون کلام منجر نظام و لوکنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پیوسته عدول مینمود و بنا علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند و در کمینگاه مکر و غدر منتهز فرصت نشستند و انجناب بعد از انکه سه سال در کمال اختیار و اعتبار و استقلال اوقات گذرانیده مؤاخذه و معاقبت شده از خراسان فرار نمود و در راه مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون والتائید **ذکر فوت بیکه سلطان بیگم و بعضی از احاظم والده بدیع الزمان میرزا** بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر ملکه تندخوی درشت گوی بود و بواسطه علو نسب خود را برسایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور مینمود و هر گاه که آن پادشاه عالیجاه بسبب بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کردی بیکم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت بنسبت بخاقان والا فرمکنت بجائی آوردی چنانچه بعضی از حد اعتدال متجاوز گشت انحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر طلاقش در گذشت بنا علی هذا آن ملکه حشمت اتمام در غایت حزن و ملال روزگار می گذرانید تا در شهور سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت اندازه اش را بخطه هرچه تمامتر برداشتند و در گنبد مدرسه بدیعه که بنا کرده معاً بهمشیره بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده با طعام طعام و خلعات کلام قیام و اقدام فرمودند و همدرین سال پهلوان محمد گیرو بست که دارو غه هراة و کوتوال قلعه اختیار الدین بود و با فرق عالیا و عامه برایا بنهج رافت و مضمت سلوک مینمود حالم را وداع کرد و نزدیک بهزار سادات مصرح بدفن کشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته و پرداخته پهلوان محمد است تقبل الله منه **ذکر رفتن خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان** چون خواجه فضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر مومی الیه را از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاع

در باب عطش بداراالفتح استراباد روانه گردانیده و خواجه افضل دانست که اگر بپایه سریر علی معاودت نماید نایره غضب خاقانی که بباد میدهد
خواجه مجدالدین محمد بتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق تصور کرده لاجرم چاره جوئی کشت و بعد از تأمل و اندیشه بنابر استصواب امیر علیشیر
متوجه عراق و آذربایجان شده و پس از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب را دریافته ممتول انعام و احسان پیکر ساخت
گردیده و امارت قافله حاج برای صوابنمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه
الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در حظه
جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان و افر مکرمت رصینش غلبه کرده بعد از استخاره امیر بدرالدین
را در استراباد بقایم مقام گذاشته بدالسلطنه بهراه خود میدید و بدیدار خاقان جم اقتدار مفتخر گردانیده التماس کرد که ایالت ولایات
بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب پیش ازین از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از
روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرموده و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر
جهة عرض بعضی از مهام بپایه سریر اعتشام ارسال داشت و چون امیر حیدر را از نشاء جنون بهره تمام بود در وقتیکه کیفیت شراب
آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانیدند که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکای بکاکا
تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او و بدلاجرم تو تهمی عظیم دارد و بقلم بدسرانجام پیشه مخالفت بر صفحه ضمیر منیر خاقان منصور نگارند
این سخن مضطرب شده الحق همعنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در ان
نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع
نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید و مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاده زیرا
که ازان قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده دوازده روز از استراباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل سدة
جلالت مناط حاصل کرده بواسطه عرض داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صرف است و هرگز این نوع سخن بگوش
من نرسیده بنابران امیر حیدر مؤاخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تحویل امرا و امارات بمبالغه تمام استعفا نموده
الحاح از حد اعتدال گذرانیده و خاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر نموده مأثر فرموده آن ملتمس را بعرض قبول مقرون گردانیده و مقرب
حضرت سلطانی بفراغبال در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطه ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و
تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بموی مکتوب مینوشت و القاب آنجناب را بهمین وجب در قلم می آورد که جناب
هدایت مآب معالی ایاب زبده ارباب دین و دولت قدوه اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة
اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه الخصه بعد از انکه امیر علیشیر از
حکومت استراباد استعفا نمود دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه نمود کفتار در بیان تزویج شاه زاده محمد
معصوم با دختر شیخ بیک میرزا و اذعان بستن ظاهر است انه پل مالان تا باغ جهان آرا در خلال احوال گذشته بسامع
جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پرده عصمت مخدره دارد که از عهد و پیمان اعراض نموده
گردارش بهپرداز بهمه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک
رفتار قامت خوشخرامش پای در گل و نفثه مشکین از غیرت زلف عنبرسانش بغایت منفعل نظم دوچشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو دو آن
فتنه روزگار زمین سا دو گیسوی عنبر لعاب در آویخته افتابی دوشب لبش رشته رحیب جان گشته زه دهانش بران رشته بسته
گره خاطر همایون مایل بآن شد که آن پری چهره را بحباله ازدواج شاه زاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت عنان مودت
با میرزا الغ بیک محکم گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیک فرستاد و ایشان

والیشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در حظهٔ کابل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعد از رقی لایق اوامر رسالت نمودند و از بهره رج سلطنه
وجهانبانی را برای درتی اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیک آن عتبس را بعز اجابت مقرون گردانیدند و بیراق مهد علیا اشارت
علیه مبذول داشته در باره یکیان اصناف انعام و احسان فراوان تقدیم رسانیدند و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمائه محفه زرنگار آن مخدرهٔ عفت دثار
بخشمتی که دیده گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که چشم روشن ضمیر جهته دفع اصابت عین الکمال آیت و آن یکاد الذین کفروا بر زبان راند بجانب
خراسان روان ساخته و چون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر بترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود
امراء و ارکان دولت بسر انجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا میراق آن کارکرده ابواب
فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا
کوچها و بازارها را آئین بستند و چهار طاقها را فراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس ختای و تاچه هفت رنگ بیاراستند
و انواع بقعها بصوری پیراستند که در تقریر چگونگی آن بنان بیان عاجز است و بتحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان مجاوز و اکثر حجله نشینان رواق
خلافت و جهانبانی ستاره ها تر تیب کرده و در محفهای گوهر نشسته با بستقبال شتافتند و در روز دهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره در سر مالان با آن ماه سپهر
شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرائط کشیدن پیشکش و مثار تقدیم رسانیدند و آنمقدار زر و گوهر سیاچیق کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ جهان رخت بربست
و دست عنایت بخشندهٔ کارسازا بواب غنا بر روی مساکین و فقرا گشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته و تمامی آزاده که
از زیاده بر یک فرسخت از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و چهداهای چنگ و عود و اوای متانت میسنودند و در هر چند
قدم امراء و ارکان دولت خاقان منصور و شاه زاده محمد معصوم مفوز و اجناس نامحصور نثار مقدم بر بره اوج نامداری میفرمودند و باین ترتیب
و آئین او را بباغ جهان آرا رسانیده قضاة و علماء و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاه زاده حشمت قرین
را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پرده زر دوزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز
دلبری کرده مقارنهٔ ایشان صفت تیسیر پذیرفت شاه زاده محمد معصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید و آن قمر پیکر زهره جبین را در برکشیده کام دل از و
حاصل گردانید عبیت بالماس تخلد گوهری سفت که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانه زرنگار آفتاب در فضای
بزنگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منور و مزین ساختند عبیت روز دیگر که بزنگاه سپهر گشت روشن ز نور
طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاه زادگان عظمت
آئین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعه رطلهای راح ریحانی بر صفحات خاطر همگنان تافت آب آفتاب عارض ساقیان سیمین
ساق اطراف آن محفل انور و صفای بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور بادهٔ پرستان را زیاده گردانید نظم چو گلگون گشت
از می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی معنی از نوای روح پرور برقص آورد گردون مدور مطربان چرب دست و خوانندگان شیرین زبان هر زمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون و از آنچه با حاطهٔ دایرهٔ احتمال در آید بیرون و فاکهه حما
تحیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافلهٔ جوع را از مصدهٔ خواص و عوام انام بر وجیکه جوعی ممکن بود می گماشتند عبیت زجلس خورد و دیدها
هر چه خواهی زمزع اورد حاضر تا باهی و بدین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی نشسته ملوازم جشن
قیام مینمود و چون از آن کار علالت دست داد بقضای سماط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی
برگشاد ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او بایاشات صوفی جغتای و مملکت عراق
سابقا خامه واسطی نژاد بتقریر این راز زبان کشاد که چون امیر علیشیر از تولایت استرآباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حلوت آن مملکت
با میر مغول رجوع فرمود و از آنجا که امیر مغول در جرجان بفرمان روائی اشتغال داشت در شهور سنه ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی
آیاب افتخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة و الدین خواجه مجد الدین تنکچی که مرجع و ملاذ اکابر و لایت مازندران بود بپایه سریر خلافت مصیر

شتابد وچون مشارالیه برحسب مثال لازم الامتثال از السلطنه هراة رسید بنابر رعایت بعضی از اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین متحصن گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکانچی و امیر درویش محمد سوجی با ستر آباد شتافته بضبط جهات خواجه مجد الدین پردازند و اولاد و امراد و کلای انجناب را مؤاخذه و معتقد سازند و امرا عظام بحر جان رفته امیر معزول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نمود و آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصیان و نافرمانی پیشه خود ساخته با خواجه شمس الدین محمد چکی و بعضی دیگر از قربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گرفته نجات داده بدست بیشرمی ابواب فتنه و فساد بر گشاد و علیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل اکمل بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذار دین حنیف اسلام فایز شده بهشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ علیهٔ شهادت رسانیدند و خواجه شمس الدین کرور را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و در آنولایت بضبط سرکار خاصهٔ انجناب اشتغال داشت از عقب سید اجل پا بسته روانه ساخت امیر محمد امین در قفا چون این حال مشاهده نمود ندانست دلالتفات ستر آباد متوجه دار السلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از گفتار بعضی امیر معزول عتب نمود زمام سلطنت استر آباد را در قبضهٔ اقتدار شاه زاده کامکار ربیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر معزول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنهٔ ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنقر میرزا بر تخت سلطنت نشسته به تبریز رسید و میرزا بایسنقر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امرا عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر معزول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد و در روز یکه شاه زاده با بعضی از امداد دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در عراق بیوفائی نهاده بخاقان پیوندد اما در وقت استوپه صعوف و غایت لغت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که رأس و فاتق مهمات میرزا بایسنقر بود کیفیت عزیمت او را استماع نمود و در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب عنقش فرمان فرمود و خنجر کرملک سر افکنده

ذکر مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبهٔ وزارت خاقان کشور گیر

در آن اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار تمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت معزول نکرده اما از درجهٔ اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چند گاه در متابعتش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد بر ذات خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بنابر وفور التفات و عنایت آن عریضه را بمجلس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون بر توشعور خواجه مجد الدین محمد بر مکروه تدویر خواجه نظام الملک اقتدا بکلی همت بر دفع شر او مقصور داشته جمعی از اشرار عمال را بر آن تقریر داد و غوغا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مذموم علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع مقید و مؤاخذ گشت و محصلان بهرام صولت آنجماعت را در شبکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهة مزید اذلال و اهانت یکروز در سر چهار سوق بلده هراة قتن کردند و چون ایذا و اضرار خواجه صفدر شعار از حد اعتدال در گذشت و تمامی جهات و مملکات او و اتباع و خواه و وجوه برادران کشت خواجه مجد الدین محمد رحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را مطلق العنان گذاشته معاودت انحال را بر ذمهٔ رشک و حسد در کانون دون همت امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرد و با هم اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل و امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده بخاطرش مخطور نمود که چون دست از سر انجام مهام سلطانی باز دارد مخمسات که نوعیان عطارد و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت بر میان بسته مقام در آید بنابران خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت ممکن نمیکردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضهٔ درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جادهٔ خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک تمیمی را خورنق عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرد و

بیعت کرد و اساس معاهده را بهتم محکم ساخته روی بسر انجام مهمات وزارت آورد و همدران ایام موضوع پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میدارد بوقت مجال و هنگام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بعتابش گشاده محاسن افعال ملازمان امیر صافی ضمیر سوده و خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه دینگاه خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی بذا حضرت اعلی صلاح مملکت دران دانست که خواجه مجد الدین محمد چندگاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی احتیار از اشغال ملک و مال استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از منصبی که داشت معزول گردانیده و در روز غزل مبلغ صد هزار دینار کپکی انعام فرموده بخلعت طلادوز بپوشانیدند آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سر انجام امور ملک و مال دخل کرده خاقان منصور روی توجه بقبته الاسلام بلخ آورد گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ و ضمان تائید حضرت پروردگار چون امیر درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا سخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات ننماید بلکه در هر مهمی که مقرب الحضرت دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چندگاهی حال بدینوال جاری باشد شاید که تنزل قدر امیر علیشیر پادشاه سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متوجه سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه امرا و ثوکت دستگاه کوتاه نگرداند مهم بجر سلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آنولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا همه همایون را گفتند و نشانی در باب طلب شاهزاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد الحضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین بحضور فرمود که آن نشان بمکمن عنایت خاقان منصور رصد و رایقه بنا بر آن عنان بگردان بطرف دار السلطنه هرات تافت و بعد ازان میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد جهتم بلخ را تفصیل و بدلاجرم فرمان فرمود که امرای عظام بیراق نصرت فراهم آورده لشکر استعداد نمایند و در آن آثار و نشانی از مهر خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بجا طراشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است که باوجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در زمره درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی بی وقوف برادرش میر علیشیر نیست خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز دران مجلس اندک سخنانی ظاهر ساخت و در آن حین انجناب بپایه سریر اعلی رسید کیفیت گفت و شنود معلوم نموده بغایت متغیر و متاثر گردید و مقارن انحال خواجه غیاث الدین محمد بدار که بغرط دهاء و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات هزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شجاعت بی ادبی این غلامک کتابدار اینمقدار او را مگر خاطر مبارک را رسیده بهیدمن شرط کردم که بهمین لحظه بجانب بلخ رفته علی السرع الحال او را باسلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر سبیل استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و کوچ بکوچ مرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت خاتون شده و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نمود و از روی خدمت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و انجناب نیز از اظهار خلاف ندامت نهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسبه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه بدار پیشتر ملازمت شهریار عالم مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار از ذیک بپایه سریر اعلی آورده ام و در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون

که خواجه

دگا

اگر حکم شود از اردو بازار حد آدی برده و او را داخل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را بمثول باعطاف خسروانه ساخته فرمود
که تو معفو بر جرایم و رویش علی کشیدم باید که بیدغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه دیدار روزدیگر در تخت خانون امیر درویش علی را ببارگاه
همایون درآورد تا مشرف بتقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم امرا منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و عنایت
انعطافی که بزلال مراحم پادشاهانه فرونشست التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منور گرداند تا باحسن وجهی وایح صوری لوازم
اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بغیر اجابت مقرون گردانید دران روز امیر نظام الدین درویش علی در
اردوی خود شه خرگاه که پوشش آنها از سقرلات الوان بود برافراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاههای پرزیب و تزئین آن منزل غیرت
سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفای لذات گماشت و در پیشگاه
از اسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیده بلندنظران از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فاکهه مما تخیرون و لحم طیر مما یشتهون دسترخوان
مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیت را شرح نتوان نمود و حساب اماره آب در آخر صحبت نعوذ مما معد و منظر در آورده تا می خنیه و حرفا
و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی بلورین و سیمین پیشکش کرد این بنکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت آن
جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و آنگاه خاقان مجاهد کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول بر چهار باغ امیر مزید ارغون که در نظام
آن بلده است ازین مقدم همایون مزید حضرت و نضارت یافت و آن برستان قشلاق دران سکان اتفاق افتاد خیال یورش حصار در
خاطر آفتاب آثار پیدا شد لاجرم الجیان مقرر شد جهة اجتماع لشکر بالجانب امیر ذوالنون و سایر امرا و ولایات روان گشتند و باندک زمانی
سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن که هم با کهر بود و هم با تگین ذکر توجه خاقان منصور به
عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضاء قضاء ایزد تعالی در اوایل
فصل بهار که سپاه و یاحین و از هار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی تحمل عشق سلطان گل گرفتار گشته رخت بگلبنی بنیاد
داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و اهبت نامحصور
نهضت نمود و در منزل بابا شاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد و دران روز بنابر فساد اهل فساد امیر درویش علی مواخذ شده و خاقان منصور
او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده معتقد گاه دارند آنگاه در ایات نصرت پناه عازم ارسنک گشت و افغان
رواروه و عنان مرکب تیزدوان را بیوان کیوان درگذشت و چون سلطان محمود میرزا از تعیین وقوف یافت با لشکر تیغ گذار خوشن در اراحصار
شادمان بیرون آمده بجبال جنابان تحصن جست و خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبید و برای دانش امیر ولی و پیر ولی را بحفظ آن بلده
مقرر ساخت و چون قصبه ارسنک از فرزول خسرو جمشید فرسنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان حسین میرزا و امیر
جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا خوش عنان نگران بازگشته ندوا موال متوطنان آنجای را عرضه نهب و تاراج گردانیده
سالما غانما باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده و بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله
و مقاتله نهد تو شاخون آشام از نیام کشیده احداد دولت قاهره را در جام انتقام جرعه دهد اما چون انحضرت بسبب مرض نقرس و وجع المفاصل
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعه قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق پرلاس مانع نهضت همایون شده
کفت دشمن را در عقب گذاشتن و باوجود دخست پا محاربه سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقه حزم مستبعد است زیرا که هرگاه
رایات ظفر نشان بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسرو شاه که در قندز متحصن فرصت نشسته اند کدر بای آب آمویه را بحافظت خواهند نمود
و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود و بنابران خاقان منصور در بای آب انعزیمت متردد گشته ناگاه امری دست
داد که اصابت رای امیر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایات نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد تبیین آنمقال آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت انحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیزخنک با

او رنگت ۳

امیر ذوالنون ۳

بآن بلده رسیده واز غایت غرور پیش از انکه تتمه سپاه هزاره و نکودری باو پیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی بانجا نهاد و چون بقلت لشکر تقدیر رسید با هفتصد مرد مکمل متسلح سر راه بر آنجناب گرفت امیر ذوالنون بعد از وصول بان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن نیندیشیده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه رزمخواه قدم در میدان قتال نباید نهاد و بمقتضای الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف یلغ انعطاف بباید داد بجائی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک هلاکت انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بر پیکار ترجیح کردند و سپاه قندز انجناب را در میان گرفته مهتوری زخمی بر سرش زد چنانچه از نشست زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان بهجوم نموده او را دستگیر گردانده و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت نمود و چون انخبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسرو شاه را فیصل و بدانگاه روی بسلطان محمود میرزا نهند لاجرم اردوی کیهان پوی از انجا کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب بغلی منصرت سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه متعاقب کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که تیغ عالم افروز برفراز حصار نیلگون کردون تیغ زر نگار را نیام افق میکشید تا وقتیکه پسر سمین بلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزد یک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر بروج و باره از سر جان گذشته بس کران میخواستند تیر ولد و زر ترک بر تارک سرکشان میدوخت و پیکان خارا گذار سعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت غرش گلان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و تیر تگرگش مانند خون در شریان سرباز ان کرده جان را از آمیزش تن میربایند نظم

نبارید تیر همچون تگرگ بهر گوشه برخاست غلغل مرگ
زعزیدن کوس خالی دماغ نهان گشت از دیده روی فراغ

و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از اردوی کیهان پوی و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روزگار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد ایلچی بوغا که از سایر امرا حصار امتیاز و اعتبارات بیشتر داشت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانیده او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبخون برده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا بتکفل انخدمت کشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب گذشته عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و بنا بر انکه لشکریان موکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فرزند یکدیگر فرود آمده بودند و جمعها را طناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا توانست که بمعسکر فیروزی اثر در آید و بخیال انکه هر گاه سوران انداز دشاید که جمعی از عساکر بنصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدین جنبه اخوه دار اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز سوران بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تو اچیان جار بامرا و بهادران رسانند که اصلا از جنبش خویش سرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بران بوغا مترتب نمیشود دم در کشید و عنان او با بصوب کنار آب گردانید بعد ازان خاقان منصور شاه زادگان و امرا و سروران را مجتمع ساخته نظر بالتفات بجانب ابو الحسن میرزا انداخت و آن شاه زاده سعادتمند را با انعام اسپ کوه پیکر یا مون لوزد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابو الحسن میرزا برحسب فرموده روی براه اورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر بمدد و امداد رسال داشت و ابو الحسن میرزا در کنار آب بنجالغان عنان تاب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خویش نگذاشت خویش بدیده عنان بوادی فرار گردانیدند و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای سیحون بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شصت قضا کشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و سیم فتح و ظفر از جهت عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابو الحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا قریب بشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر نیز جم پیکان قادر اندازان دلاور در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دیگر

چیجون از خون گشتگان بدخشان گرفت و ریگ یا مون از بسیاری آن رنگ برگشتگان باکوه و پشته سمت استوای پذیرفت و شاه زاده مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را با تش قهر سوخته و رخساره همایون با نوار فتح و فیروزی بر افروخته لشکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

تبع و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و خوان جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را که در تبعه تقدیر اسیر و دستگیر شده بود بخشید
و از کنار آب نیلی کوچ فرموده در چهار باغ خسرو شاه که در بیرون قندز است منزل کزید ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود
و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود چون کریختگان معرکهٔ محمد الچی بوفا بارد وی سلطان محمود میرزا
رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجددا از آن پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر
فایده متصور نیست بیت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته جهة بساط موافقت و رفع
غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیرزبرک ترمذی را که در ازمان از سایر خانزادگان ترمذ بزیور جاه و جلال و
افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملکت و ملت بمضمون کلمهٔ همایون و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
و اصلحوا بینهما عمل نموده پایهٔ سریر اعلی شناخت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرقوم را بشتاب رسالت باوار سانید
و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته کردانیدند و خاقان منصور بنا بر کمال ارادت بمبتنیان وداد مان سیادت
انتساب ارسمع قبول اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صلبیهٔ صلبیهٔ خود را که در ربقهٔ خلافت منسوب دارد و در سلک ازدواج
خواهرزادهٔ خود سید محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هرات فرستد و عجالة الوقت امرا قندز انچه دست قدرت ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش
ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون را از قید غم نجات داده منجل و مکرم بدرگاه عالمپناه رسانند آنگاه مواکب کردون مراتب روی بمستقر
سریر جاه و جلال آورده و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان را بدستور مهمود میرزا سلطان محمود گذارد
و چون این خبر بهجت اثر بسرادران امیر خسرو شاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرت گاه ناهید رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را با
مجلس پر فنون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بر اسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب
امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسرو شاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیرزاده ذوالنون را منظور نظر حرمت
گردانیده پرسش فرمود و آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده بزبان شفاعت امرا قندز گشود و ملتمس معقول افتاد و امیر محمد باقر را با فعال
اقربا شرمنده و سرافعال پیش افکنده عزنسباط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتوانوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست
عنایت خسرو پورش بدیر جلعت عفو و امان در قابلیت امیر محمد باقر بوشانیده جهة امیر ولی و پیر ولی خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را
بجائه خاص و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و همدران ایام امیرزبرک ترمذی با بعام اسپ و زر و نفایس ثوب
و تبرکات دیگر مبابی و منتخر گشته مقضی المرام روی بار دوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده
بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را بمامول انعام و احسان پیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور ازین وقایع و امور
فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار را ضمیمهٔ آثار سریر زده امرا و لشکریان تمام صحرای حلم و حزم
و سار باغ را احاطه نمودند و بحرکه رو انشده چند شبانه روز جانوران شکاری را نمودند و در منزل باباشا بنوجرکه بهم رسیده ده پانزده هزار
آهو و پنجیر جمع گشت و شاه زادگان عظام و امرا در مرتبهٔ انتقام برحسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت در آن قمور قاتحته اند حشم
تیر تیز و شمشیر خون ریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد ازان سایر لشکریان بآن مرد پرداخته تمامی آن جانوران را غرقهٔ بحر خون ساختند
و خاقان منصور قبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری سید محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد ولی بیک راجهة
تسخیر قهقهات انجانی در ملازمت شاه زاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب
از آب مرغاب عبور نموده از نیخ دره و ترناب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد ازان با بذکت زمانی انامل تقدیر
ابر دست متعاطیل هلال پیکر حنا را قبال خاقان بهجال کشید و سلطان وبس میرزا چند ماه بهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور
از وقوع آن مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاه زاده را با طعام طعام و تحف

مبارزالدین

خصمات کلام ملک علام شاد و ساخته و از سلطان و بس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطان نام سلم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاه زاده با والدهٔ خود در قید حیات است و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا بوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سر انجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک با علی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و در روزی چند به منصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد ازان در هر گونه امر اعظام مهر زد و دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات خاقانی محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و انگجیان طوعا و کرها مراسم اطاعتش بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده مقتبسان بر فرامین مطاعهٔ لعبتش را امین الدولة القاهرة قلمی میکردند و پیشانیه تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر میبنمود هر گز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس را اعم از پیش می آمد هر گز نمیخواست نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت و اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و بنهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهی گری از کوکبی مسابقت از امثال و اقران میبرد و این دو برادر در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک انگجیان و مقربان خاقان جم مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سر انجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجه کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر کامرانی بانعتبش میکشادند و محاسن افعال آن خواجه سوده خصال را در صورت مقابح بازنموده کثرت تموّل او را شرح میدادند بحکم من سمع بخل بعضی از ان در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد بسمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق مینمود از روی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نموده و انجناب متوهم گشته در گوشهٔ اختفا منزل گزید بعد از انکه مانجه علم ستاره چشم از آن سفر امید اجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر اعلا و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفیه یا امیر شجاع الدین محمد برندق و میرزا بدیع الزمان میرزا جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد بر لاسیان در مقام معاونت و مظاهرت انجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از این معنی وقوف یافت تقریرات انگیخته بقلم تهور بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان حسین میرزا بیعت نموده بودند که هر گاه احتمال امبانی قصر زندگانی خاقانی را یابد او را بسلطنت بردارند و سایر قرار سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال انکه خاقان منصور از امیر محمد برندق سبب بخشایش درشت که در ایشان در یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکوره صمیمهٔ بخش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مصمم گردانیدند و چون ان دو امیر مهتم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب خاطر قبول نموده مواعید دلپسند فرمودند اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دوراندیشی بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و انجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاهیست البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در بارهٔ او بسمع رضا نباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بساط جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بغرسباط بوسی سرا فراز شده بیست هزار دینار پیشکش گذرانید

بخود فراست در مجلس اول سوء مزاج شهریاری را بسبب تخم دهم نموده از پیرون آمدن پشیمان گشت اما آن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امراء و ارکان دولت را اطلاعت میفرمود و همدران هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک کردوحوض بزرگ باغ جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد بردق و امیر جهان کبر و خواجه مجدالدین محمد را طلب فرمود و امرا عظام را مرخص گردانید و بعضی از ایشان را مرخص فرمود و امیر محمد علی انکه کتخدای خواجه مجدالدین محمد مقرر شده بود انجناب را کرفته بخانه خود برد و بعضی دیکر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد بردق و امیر جهانکیر را دستکیر کرده در قلعه اختیارالدین محبوس و مقید کردانیدند و امیر جهان کبر بعد از ده پانزده روز از قید بجهات یافته بار دیکر بتوقیعات خاقان منصور بر وجهیات احوالش مأفت و امیر محمد بردق مدت یکسال در حبس مانده بعد ازان خاقان عالی مکان او را نیز بمثول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده با انعام جامه و جبهٔ زردوزی و افسر نوروزی سرافراز کردانیدند و بدستور پیشین منصب امیرالامرائی عنایت کرده در بارهٔ آن امیر عالی کهر لوازم التفات و مرحمت تقدیم رسانید اما خواجه مجدالدین محمد پس از روزی چند که در خانهٔ امیر محمد علی انکه در بند بود خاقان منصور پسرش جهانکیر فرمود و میرزا سلطان احمد و امیرزا ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر میرزا زالدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزراء و ارکان دولت و مقربان و انجکیان در دیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی خواجه مجدالدین محمد را بابندی کران حاضر ساخت بعضی از نوسندکان بدفش ناخوانی خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر کشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند و انجناب بدلی قوی و اعلی فسیح تمامی سخنان بد اندیشان را جوابهای نیک گفت و بهر چند اعدا سعی نمودند یکدیکر را و لیکن بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز کشته اخر الامر محمد عمر و آبادی را که عمده اری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجدالدین محمد نشست و انجناب روی بمرا آورده کفت کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اکر در شتی کوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمر و آبادی بزبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من هراالاصل ام و مادر تو محلوکه خواجه احمد بوده خواجه مجدالدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی بامرا و ارکان دولت کرد که همه با او در مقام عداوت بودند آورده کفت بالجمله اعتراف مینمایم مرا از معارضه محمد عمر و آبادی معاف دارید کاه بنابر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون انکه انچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده و کناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی انکه او را بحبس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر علی شافت و کیفیت حقی را که از خواجه مجدالدین محمد ستانده بود عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متملکات انخواجه حمیده صفات پردازند و نواب و خواص او را در سکنجه و تعذیب کشیده آنچه زر و جواهر و کتب شریفه و احناس نفیسه و فاخر بهای حیوانی و اوانی ظروف چینی و کلیمهای برشمین و خیمهای منقش نکین ظاهر شده که بر کرعشر آن در خزانهٔ خیال نکجیده نکذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان کذرانیدند که ما را اعتقاد بخواجه مجدالدین محمد چنان بود که هر کاه تخصیص بدست او افتد فی الحال بشکیش نکند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن شنود بعرض رسانید که با وجود انکه تا غایت خواجه مجدالدین محمد را بشکنجه نکرده ایم این مقدار تنوعات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اکر او را تعذیب نمایند دیکر اشیاء نادره ظاهر شود خاقان منصور بخشت بالین ارمجهد استان نشسته و اخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هر کس در قطع رشتهٔ حیات خواجه مجدالدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجدالدین محمد از این سخن مهم کردند که رای جهانیان متوجه آنست که نوبت دیکر خواجه مجدالدین محمد را تربیت نمایند لاجرم حیلهٔ اندیشیدند که او را در خزانه محبوس نکاه دارند و کیفیت واقعه انکه چون مدعیان خواجه مجدالدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و زر بعتبه ایشان بوضوح پیوست که دیکر چیزی از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده کفتند که اکر تو متقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرود آوری ما تو را مطلق العنان میکذاریم اکاه در باب سر انجام آنوجه طریقه امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجدالدین محمد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی تقدیم رسانید و از بند بخلاص یافت اما بهم دران هفته نظام الملک و جهه متقبل را

او حکم ۳

مدعای تمامی

وجه تقبل التحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک وشاکر و پیشکان تحواه نمودند و بنا بر انکه سر انجام آن وجه معدود خواجه بود و مهم بر بنا موسی سیرات میکرد کرت دیگر در کوشه مخفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان رو انشد و بعد از سال امیر نظام الدین در ویشعلی رخصت حج یافته بحجاب حجاز توجه فرمود اما خواجه محمد الدین محمد چون بمنزل توک رسید فی ذیقعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراه باز آمد و نوبت دیگر

برسند امارت مکیه زد چنانچه رقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان**

شمه از وقایعی که در آن اوقات افتاد چون زمام ایالت و ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاه زاده بعظمتی هر چه تمامتر باستراباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و سمنان و رسل و رسایل با پیشکشهای لایق باستان سلطنت آشیان فرستادند و جوابرا خلاص جوزا بر طبق غرض نهاده بسلوک طریق طاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا بمبسط بساط لطف و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر معول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا و اهل جمهور برگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار علی الاطلاق و جزئی و کلی را بوی داد و زمام امر وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت سلاطین آق قویلوق راه یافته بود بسیاری از امرا و ترکمان التجا بشاه زاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنا بر تحریص امرا آذربیجان را مشهور نشته قصد تسخیر آن ولایت کرد و از استراباد بیرون شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بحدود جوقه

که استماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جمله وقایع امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد یکی انکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد تنکچی که از حبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود برادرش خواجه شمس الدین محمد بحکم شاه زاده که بنا بر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مؤاخذ کشته کردیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان آن دو خواجه عالیشان بابسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت بمسلک اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین منظر بخراسان رفته بمنظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا کشت و در سلک امرا عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی

هوشنه میرزا بدیع الزمان را بد آموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب الات رزم و پیکار پرداخته داعیه وارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برکشاید بنا بر ان فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاه زاده در امتثال آن مثال یکدو روز اهمال نموده آخر الامر بموجب مضمون رمزه از مراد خواص که اطلاع

و اختیار امیر محمد امین بهوائی مزاج ایشان بود بلکه فص جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین قلی جغاکش موجب فرموده عمل نموده بندهای گران بر پای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود کرده متوجه دار السلطنه هراة گشت و چون خاقان منصور جزء آوردی محمد امین را شنود نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایه سریر اعلی فرستند و این نشان در راه کان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم تقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشیده بعبث ظالمی اکشته سوی

جهنم اورد ند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنا بر وفور اتحاد که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوجم شده علم عزیمت بلکه عزیمت بمصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصارم السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن این حال رایات همایون فال خاقان جهان بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا بر سم امداد متوجه کنار آب مویه شد کفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند

وحصار و بهضمت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن حصار نهضت درین نوبت که صورت پرستی زنده بر کس نوبت گوش هستی رمشناس
از چمن رخت اربنه و زتاثیر بهاران کل بخنده و کرا زکردون نکرده نوش خورکم نگیرد رونق بازار انجم مصداق این سباق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر
سلطان ابوسعید بود در بلده فاخره سمرقند سلطنت مینمود در غره ذیقعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه ازدار غرور بسرای راحت وسرور انتقال کرد و انچه که به
میرزا سلطان محمود رسید میرزا سلطان محمود را حصار قایم مقام خود کرده روی بسمرقند آورد و بعد از وصول در آن بلده فاخره بر مسند سلطنت نشسته
حکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنقر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنه تسع مائه آن پادشاه عالیجاه بارض بیضه علم توجه بعالم عقبی افراشت
انگاه بایسنقر میرزا باتفاق کابر و امرا از بخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و به تشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت
و مقارن جلوس میرزا بایسنقر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیه تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید و بایسنقر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کتای
ملاقی فریقین بوقوع انجامید و نایره حرب و شعله طعن و ضرب اشتعال یافته در ان اثنا حمید کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان
بود با بعضی از جوانان هراول در میدان مردان فرود آمده شبیه نموده دلیران سپاه سمرقند سپهر تهور در سر کشیده بجانب جماعت تاختند و کاچید کوکلتاش
و سایر تیراندازان را بر نهج دلخواه ساحتند لاجرم مغولان دلشکسته کشته پشت بر معرکه کردانیدند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقری وزیده لشکر سمرقند
سه هزار مغول را تبیغ بیدریغ بگذرانیدند بایسنقر میرزا در غایت جاه و جلال بمقر عز خود خرامید و بدلاسای رعیت و سپاه مشغول گشته لوای سرافرازی
مرتفع گردانیده و را در حوزه تصرف خود سلطان علی را که داعیه مخالفت داشت گرفته میل کشید اما بسبب مداهنه تحفی که مباشران او مرتشیع بودند آسیبی
بنور دیده شاه زاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت انحضرت وقوف
یافت در ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید
مزید اعتنا انتظام داشت و همین تربیت سلطان محمود میرزا پای به مدارج رفعت نهاده و در اواقات سلطنت انحضرت در مملکت قندز و بغلان
اعلام امالیت می افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیه استقلال پیدا کرد و اگرچه روزی چند بسلطان محمود میرزا مراسم اطاعت بجای
آورد اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا کردن بپیچید و بخوت و جبروت
و عظمت و باد بروت او از حد و عد در گذشت چون باین اخبار بداراسلطنه سمرقند رسید خاقان منصور عازم تسخیر اقوالیات گردید و بعد از اجتماع
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در حوالت باشیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت مینمودند بتاریخ اوایل سنه احدی وتسعمائه
غمان عزیمت بجانب قبة الاسلام بخاطف داد و مسرعی همعنان برق و باد بصوب استرابادفرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا پیغام
فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته موکب همایون بپیوندد و باتفاق سایر شاه زادگان در دفع اعدا دولت قاهره کمر سعی
و اهتمام بر میان جان بندد چون الچی بدرگاه شاه زاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا لخت در اخلاف
فرمان واجب الاذعان تغافل نورزیده و اخر الامر ملاحظه رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و زمام امور ولایت
جرجان را در قبضه اقتدار شاه زاده کامکار محمد مومن میرزا نهاد و بساعی مسعود از استرابادبیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف
داد تا خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرموده بجدود قبة الاسلام بلخ رسید شاه زاده سعادتمند جهانگیر میرزا و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک بلوازم استقبال استقبال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه
و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز النگ آسا ریگ که در ریگ فرسخی ملحقت معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان
پوی از انجا نهضت عبور از آب و مرور بر ولایت حصار به معبر شکت ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عاول رسید که خسرو شاه لشکری جرار
اثر بلکه حشری غضنفر منظر فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب کدر با نا مضبوط ساز د و بقصد نهب و تاراج ممالک
محروسه اعلام اقتدار بر افراز د بنابر آن خاقان عالی مکان بامرا و عالیشان بمشورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه
زادگان رستم توان را با فوجی از جنود منظفر لواجهت دفع شر خسرو شاه بجانب قندز ارسال دارد آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان

شادمان بالخیر تحریر درآورد و درین اندیشه بود که اتحاد مت را بکدام از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا بارد وی بی اندازه رسیده و بشرف دستبوس فرخنده فال دریافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی سردار فوجی از امرای ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسرو شاه بحانب قندز روانه ساخت و بعضی همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه بیا اعلام اقتدار برافراخت و مردم انجائی بهوادارئ سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسر انجام پیشکش و ساوری قیام نمودند لاجرم نایرهٔ غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند بباد غارت و تاراج بردادند و از انجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود حلقهٔ حصار را بامیر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرده خود در نفس شهر توقف کرده بنا بر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانیدند و حیرت و بی سامانی شاه زاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از سیاه رجاج استحالال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از قطع منازل در صبحی که کوکبهٔ آفتاب در فضاء سپهر خضرا مرتفع گشت ما بچه رایت ظفر آیت بر لب آب جوزی که از انجا تا حصار یکدو فرسخ مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره وزراب کریخت و خاقان منصور برفرق شاه زاده اطلاع یافته ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا با جمعی از امرا و انجکیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتعاقب ایشان روان گردانید و شاه زادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بچند اول جنود سلطان مسعود میرزا رسیده و بین الجانبین جنگ و ستیز ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر بر جم شمشیر یکی از اعدا از پای درآمده بسپرش تیر دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاه زادگان تا آن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا با انواع لطایف الحیل بدره وچیلی که در بلندی با منزل عمل دعوی برابری مینماید صعود نموده و چون دران کوه برف بسیار بوده از جنس تند و پلاس هر چه همراه داشته بر زیر برف گسترده و ازان جانب کوه بپایان شتافته و عنان بجانب بطرف شهر سبز تافته بنا رعلی هذا ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا اصلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری بارد وی اعلی تخم گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور تاسف خورده اقربا و ابناعش را بپرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانیده و همانروز امیر عمر بیک و سلیمان برکان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن حدود توجه نمودند خواطر دور و نزدیک و ترک و تازیک را بعواطف بیدریغ نسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان جزم و شادمان عنان عزیمت بارد وی همایون نافتند و الحق بندهٔ سدره انتما گردده و در ظلال لطف و احسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ انجامید که تحکیل از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدانه جو و گندم کاه متعرض و مزاحم نیسج آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ارد وی نصرت نزک از لب جوزی کوچ فرموده موضع سمنگ محل نصب سراد قات سلطنت و استقلال شده همانروز بحکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان منظر حسین میرزا سه هزار مرد در سایهٔ علم شاه زاده فریدون حسین میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جنتای و امیر محمد سعید اغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و انحضرت از انجانب آب و منظر حسین میرزا از این طرف توجه قندز را وجهه همت سازند و با طفای نایرهٔ مخالفت و عناد امیر خسرو شاه پردازند و روز شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا منظر حسین کورکان چکله نام بپایهٔ سریر کردون احتشام رسیده عرضه داشت شاه زاده را با مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون انکه خسرو شاه قدم جرات و جسارت از قندز بیرون نهاده و جام بر مقابله و مقاتلهٔ سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انحفاظ رایت شوکت او طریق اهتمام مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بران صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که منظر حسین میرزا نیز از آب گذشته سلطان بدیع الزمان

پیوندد و بهر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسرو شاه رونده صورت جمعیت اورا به پریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان ولد سید علی خان که از اعاظم خواتین دشت قپچاق و از اکابر سلاطین عرصهٔ آفاق بود باقبال وارد بارگاه خاقان جم اقتدار رسید و بتقبیل انامل فیاض سرمباهات افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبد الله که در دولت امارت سلطان محمود میرزا مهر میرزا بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از سمرقند نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و دران منزل تحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسرو شاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده پشاد کان و نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند امرا در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین کورکان اندک نقاری و اختلافی که چون خسرو شاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از معرکه قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت مینماید و تفاخر میکند که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون بر تو شعور خاقان منصور بر ین صورت افتاد مهم حصار بالصلح فیصل داده روی توجه بتسخیر نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان می گردد و من الله الاعانة و المدد **ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی دیگر از وقایع روزگار** درین اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان مینمود که میر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی بذاصباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشور گیر بدر متضمان قلعه مسته را پرتو اجیزه ساخت و شعشعهٔ برق جمشید خرشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاع واجب الاتباع نفاذ یافت که امرا از هر پنج سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی آنکه و شاه حسین جان نثار و عبد اللطیف جان نثار و حسن علی قراق و یوسف ایوب و امیر بیک ترکمان و تنکری بردی سمامجی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه که قراول باغلبه سپاه از پیاده و سوار کرد قلعهٔ حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند و الحق آنحصار یست که در رفعت و حصانت شبیه قلعهٔ خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصهٔ همت ارباب کرم عریض و پهناور و نظم قضا کنگرش مانند برج زحل سر بالا آورده چنانچه محل تهنخدقش از زمین در مغاک دوچندان که از چرخ مادروی خاک **القصه** سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت دستگاه را مرکز وار در میان گرفته و اسباب حصارگیری ترتیب داده عرادهٔ منجنیق نصب کردند و از جانبین دست باندا ختن تیر و سنگ گشاده لوازم محاصره و محاربه بجای آوردند گاه نهار رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانهٔ کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پرخاشیان نشیمن ساخت چون چند روز حال بر این منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته کشت کار اهل حصار بانحصار انجامید قاصدی نزد جناب عرفان مآب خواجه حسن عطار که از اولاد زنده مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در جغانیان بر مسند هدایت و ارشاد متمکن و استقامت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان شفاعت جرایم ایشان بگشاید خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده بار دوی همایون عزامیده و بوسیلهٔ صدور عظام بمجلس همایون خاقان گردون غلام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردیده و کنایات محصوران را در خواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بکمین قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژدهٔ امن و امان و عفو و احسان رسانیده و متوطنان حصار فرخناک و مسرور کشته باظهار اطاعت و اقیاد گردیده آنچه در دست ایشان بدان میرسید بر سم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بگریبان گردون اساس شتافته بعز بساط بوس

بساط بوس معزز گشت و بپوشید خلع فاخره فراوان شده دست مراحم پادشاهانه خلعت بخشش و بخشایش بپوشاند و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد از آن فرقه را فرو نشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شده خواجه حسن با صناف الطاف بدیع اختصاص یافت و امیر محمود بر لباس حضرت انصراف حاصل کرده مقتضی المرام قلعه شافت مبنیت منهی اقبال و درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر و امرا حصار بقول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار محمد زنده سر از پرده عصمت بر آکه سلطان محمود میرزا نامه رسید محمد میرزا کرده بود و یراق نموده بدار السلطنه هراه فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر گیرند طریق اطاعت و انقیاد با عشت و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا بسده آورده شرایط بندگی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را مشمول عواطف و اعتنا ساخته در دیوان امارت مهر داد و مواجب مناسب مقرر نمود دیگر آنکه قدوة الصدور و الاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد بن که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین چغتای آئین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر فوتش متأسف گشته اشارت علیه لعاذ یافت که جسد شریفش را برنهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه آله الهادین تجهیز و تکفین کردند و سی سوار مسلح مکمل با نظر محمد قباد یانی تشییع نعشش او را بسیج برده در مزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوه اولیا نخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم چهار و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود بیت چو رفت روبزدان از جهان دعا خوانان بماند سال وفاتش دعای روبزدان ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسرو شاه قوت مقاومت پادشاه زادگان در خویش ندید و چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصار داری مرتب گردانید شاه زادگان و نویینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای سهمناک آتش دادند و شعله که بر دیوار قلعه شهر و دیوار رسانیده دست باندا ختن ناوک و دلدوز گشادند و بنیاد کمال متانت آن قلعه مدت محاصره استاد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی محذوم زادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافته و هوای قبادیان از عبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امرا و لشکریان کشتیهای که برای آب آنجا آورده بودند جمع گردانیده بکنار آب اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب ابواج بود آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا بیکی کشتی موضع بستن پل رسید و بشدت هر چه تمامتر بر کشتیهای جسر خورده اکثر نهار او بر هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابر آن امرا همایون عرض دادند که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود این کنار آب تا جزیره جسر بسته شود و گرنه دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جا یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدان طرف کشند و آن را بکنارند اتفاق در آخر همان روز شدتی در آب افتاد و بسهولت با نجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان همانزمان از آنجا عبور فرمود و شاه زادگان و امرا و لشکریان نیز مانند او از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بنیمشب آب طغیان کرده آنجزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن بشتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت و دولت خاقان کامیاب بوده والا در آنشب در جزیز مذکور توقف واقع میگشت بحدیکه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت و لاعجب بیت بود بهر لطف حق را بهر رطوفان دوران نیابد ضرر القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس عناد امیر خسرو شاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار بخاوز نمود علی التعاقب و التوالی قاصدان بخشندان بآستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیاز مسندی پیغام داد که عذر بنده از آن نابکار است که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله قیام نماید و جرات و جسارت که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه دفاتر زلات این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرو شوید بهر آینه قلعه چاکری و انقیاد در کوش کشیده ما دام الحیوة قدم از جاده خدمتکاری فراتر نهم و چون موکب همایون از بنجا مراجعت فرماید

درقبّه الاسلام بلخ بزوال جلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده و رمدیده را ازخاک بارگاه بهرام اشتباه جلادهم خاقان منصور ازغایت محبت جبلی و نهایت عاطفت اصلی برغیر و بجا برکی خسرو شاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرد بخشان عنایت میرپیغام فرمود و ازگاه خسرو شاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بدرون فرستاد و او بوسیله امرا غلام بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر یافته زبان بعذار و استغفار برگشاد و با نعام خلع طلا و زری مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور رحمه امیر خسرو شاه و

[illegible] شده بسان مزبور و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسرو شاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقتضی المرام بقلعه قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان در گذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد کاول سپرده پایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد ازان از روی کهیان پوی بجانب قبّه الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار موکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هرات شده برجناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول مستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همشیره خود را که نامزد حبیه محمد میرزا بود براق نموده بجانب دار السلطنه هرات گسیل فرمود و خاقان منصور امرا عظام و وزرا کرام را بترتیب بساط سور و تهیّه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده بقیّه ها بعرصه ظهور آمده و سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت بارجیس سپهر خلافت بمقتضاء شریعت غرّا متعارنه کرده بین الجانبین طریقه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار نا پایدار فنا بهر سروری را تا می در عقبت و بهر سروری را الی متعاقب بهر نهاری را لیلی در پی و بهر بهاری را خزان بفصل دی همدران سال که تاریخ بجری بنهصد و دو رسیده بود شاه زاده جلالت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا محشور بود همت بر تربیت این طایفه گماشت بعلت سحاه در گذشت و بموجب کلمه جنّته اولاد نا کیاد نا رحلت شاه زاده موجب ملال خاقان سعود و خصال شد چنانچه مهمو استه از لزم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت **گشتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا و روادی عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان** چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان بعزیمت بصوب کنار آب آمویه بعطاف راه زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار و اقتدار شد خود محمد مؤمن میرزا را نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بایران بفرزند معاد مسند مسلم دارد و اندیشه غزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف مقصود آنحضرت در روز یکه میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبّه الاسلام بلخ سرافراز گردانیدند در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جته تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانیدند و بنا بر انکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و غزل ولد ارشد الصور بنمیخورد ازین معنی بغایت متغیر گشت و بهمراهی و خصوصیان خود طریق مشورت مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار در گذشت و بعد از انکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هرات رفتند بدیع الزمان میرزا الیچیان همعنان برق و باد بجانب استراباد فرستاد و به محمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بسرعت اسباب کارزار پرداخته چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد او همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان بخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که از خاقان منصور نوید عظیم داشت ارسال نموده ایشان را زمانی التصیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب تدبیر بسبب آن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده بر مکیدت باغی اطاعت و خدمتگاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هرات بمسامع خاقان منصور رسیده اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد و لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود

که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری دران مستان لشکر نصرت نشان بجد و بلیغ رسانیده بدیع الزمان میرزا ادب بلیغ نموده از سلوک
طریق عقوق منزجر گردانده اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بلیغ رفته میرزا بدیع الزمان
بصیحت تمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه دلازاری بشارع خدمتگاری آید و این معنی موافق مزاج همایون
افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک آبان بلده رسید شاهزاده بشرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را معظم تمرد
و رلوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده با حسن وجهی مراسم رافت و ضیافت بجای آورد و امیر همایب بدیع الزمان میرزا را پند داد
از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و بر رعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامگار تحریض نمود و آن بیخبران در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان
مأثر افتاده میخواست که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را بحصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب
تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه دران اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بتسهیل کلمات حکمت آیات زنگ
نفاق از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا امیر زود و خاقان منصور رسانیدن اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که میخواستند که امر مصالحه
بسعی امیر علیشیر بتسویه پذیرد دنبال امیر سلام مرتاض که کوتوال بلخ بود پیشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا بر سم سگسار از شهر بیرون
رود و باید که دروازه بابر گشوده نگذارد که دیگر بان بلده درآید تا بزودی غنایت و التفات ما اختصاص یابد و این نشان بنا بر اقتضای قضا
بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از غفلت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت
و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی
که صفت التهاب داشت مساعی جمیله تقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بران ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق
برلاس و امیر ناصر الدین عمر سیک بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق
ریاحین و از بارا بار تخت سفر عازم مستقبال همایون اقبال گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا آنچه شنوده ابواب انعام و احسان بروی امرا
و لشکریان باز گشود امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و در شبان سنه اثنی و ثمانمائه با استقبال
والد نامدار از ان بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنگ پکی شتافته در [illegible] چراغ
باوج مهر و ماه رسانیده و از انجانب موالک گردون مراتب خاقان نیز از نمینه گذشته بطرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانیدند و در آن
شب پرتعب پدر و پسر بقصد یکدیگر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین بهتیه اسباب مصاف پرداخته بتسلی و اطمینان خواطر
لب بگشودند **ذکر واقعه بایله سیل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ** صباحی که از اباختر ارصرصر قضا و قدر چراغ
عمر بیش موالک کواکب درخشندگان آسمان منطفی گردیده و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورکشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید
خاقان منصور فلک مرتبت و سپهر سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوفیضان بهرام انتقام رزمیت و استحکام داده بمیدان
حربگاه و معرکه نام و ننگ فرستاد و جیش همایون متعاقب ایشان بر سبیل تانی در حرکت آمد و از انجانب میرزا بدیع الزمان نیز بعقبه لشکر فتنه انگیز قیام
نموده بتدبیر عزم مهیمز تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت و در میان دره سیل چراغ تقارب فریقین بمثابتی
انجامید و غریو کوس و صولان رزمگاه در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و سپاه جمله بلیان چراغ زندگانی پردلان فرو
نشاندند و شعله سنان پهلوانان بجیبات بجثمان بسر حد احتراق رسانید که هر حسام رزمدفام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر
الماس اثر از خلق افتادگان گونه لعل بدخشانی پذیرفت نظم خون طلان سکت شد لعل گون روان شده بروی زمین جوی خون هر سو سر سرور
مانجوی همیدان درافتاده مانند کوی در اثنار آن احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون فال خاقان سعود حضان اقبال سایه بر آن معرکه
انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر مایچه لوای کشورکشای انقاد عنان تمالک و مناسک از دست داده توقف در برابر همچنان پدری را مقتضای
رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار کرده رو بوادی فرار آورد و لاجرم دلاوران موکب نصرت

انسان از سر اقتدار اغاز سر افشانی کرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاه زاده بتعاقب بدیع الزمان میرزا فرستادند و ازین معنی بدیع الزمان میرزا و امرای عظام از عقب ایشان روانه شدند و چون

واقبال وطن شده طنطنه کوس بشارت از اوج سموات در گذشت و امیر شیخ علی آن قدر و ریج کامکاری را در قماط عزت و برز گواری پیچیده بر شمه مقصد
نزد جده نامدارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی
ایلچیان برکشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک وامیر حاجی پرنکاول از نزد امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود
و امیر شیخ علی از استماع این حکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالمپناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط
خلافت مناط مشرف شده پرتوانوار عاطفت خاقان بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخعلی نیخ بیش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برد و حضرت حاصل
نموده باشاه زاده نور سیده و والده او که صبیه امیر سلیمه تهمتن بیکنیا بود و سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود
و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را بابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و آنا بدیع الزمان میرزا
از معرکه پل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان بکران مطلوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسرو شاه تخت
خسروانه و تبرکات پادشاهانه از جیحون و حرکاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی را هوار و استران رکابی قطار و نفایس اقمشه و ظرایف
امتعه و نقود نامعدود و مصحوب جمعی از خواص حضرت بسعی اقبال شاه زاده فرستاده و خود نیز مستعد بملازمت شتافته مشرف بتقبیل انامل فیاض دریافت
اکناه اکخسرو عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرا رسخاعت نپاه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت سترابط مشورت بجای آورده
چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندز بازشتافته امیر ذوالنون را بخود ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجانب بحدود
خراسان در آید و امیر خسرو شاه از این طرف با لشکریان قندز و بقلان و ختلان و بدخشان معترض حدود و بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا بدین
مدعاست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بحدود رسیده و قرای اوج سلطنت را بمهار کاه سپهر
اشتباه رسانیده و اکخضرت دیده بدیدار شاه زاده روشن کرده چند روز بنشاط مبسوط گردانیده بعد از ان فرزند ارجمند را با حجله
نشینان تخت عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب کرمسیر و قندبار برافراشت و پس از وصول آن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون
و اولاد او شجاع بیک و محمد مقیم بمراسم استقبال استعجال نموده و بلوازم نثار و نثار پرداخته و بقدر امکان در استرضای خاطر همایون
کوشیده بحکم همت انتظام مهام اکخسرو عالی مقام را پیش نهاد همت ضمایر اقبال آثار ساخته همدران ایام بدیع الزمان میرزا محمد زمان امیر
ذوالنون را که نامبرده اوج عفت و طهارت بود و خواستگاری نموده و بآئین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشیده و چند روز بساط سور
و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانیدند و بابن وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت باکخضرت بمحکام گرفت
و قواعد مصافات بمثابه صفحات رفعت و متانت پذیرفت اما در آن اوان جهة دفع اصابت عین الکمال از امرای غایت غرابت
دست داد و آن واسطه امیر شیخعلی طغائی در بند گزند افتاد صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارات زمین داور
اشتغال داشت فدائی بطریق داد خواهان پیش آمده کاردی بجانب اکخناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده اکخضرت
را از یکسر امیر شیخعلی دانستند و امیر ذوالنون و اولاد و مقصد قتل آن بیکنیا نموده امیر شیخعلی بسراپرده سلطان بدیع الزمان میرزا کریخت و
ارغوبان باد و سه هزار سوار سراپرده عالی را مرکز وار در میان گرفتند و کس نزد اکخضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و بر چند بدیع
الزمان میرزا در ابرار ذمه امیر شیخعلی سخنان پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند اما عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند
بعد از ان بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذوالنون تسلیم نمود و او بار دیگر از اکخضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر
شیخعلی را چند گاهی در یکی از قلاع کرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف خواهد رود و اکخناب بدرگاه عالمپناه خاقان
منصور شتافته در سلک سایر امرا رعظام منتظم شد و همدران ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثه محنت اثر محمد مؤمن
میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم زبانه کشان در درون همگنان را فرو تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن نازه

نهال ریاض اقبال ابصر صرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مؤمن میرزا شاه زاده بود که آفتاب طلعت همایونش ضیا بخش ریاض پادشاهی و ظلال معدلت روز افزونش ارامگاه مرتق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایسته افسر مهوشان و ذوات عصمت عفافش زینده دوشیزگان و ابکار در میدان رزم چون شیر ژیان بسپر پنجه پهلوانی لباس حیات دشمنان از بر بدی و در ایوان بزم بسان ابر نیسان از رشحات دست گوهر بار گلشن آمال دوستان را بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیر خواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی گل باغ دولت و رونق بازار شاهی فرزند ده بهمنی بود از الهی بانصاف و عدلش رعیت مرفه بجود و عطایش سپاهی مباهی چو آئینه مرآت طبعش منور معنی و در صورت خیر خواهی و چون زمانه تمکار و سپهر مردم آزار میخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دری اسمان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آن کوه بردبار کان عدالت آسایش نمایند در غفوان ایام جوانی نهال زندگانی او تنبد باد اجل از پای در افتاد و در میادی ایام شباب آفتاب حیاتش تقدیر ایزد عز و جل ابواج کمال روی بسیر تدریجی زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاه زاده سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدوم اطاعت عتبه عز بوسی کرده از سر استقبال نماید و ملک و مال بوطنی گذاشته بجانب قبله السلام نهضت توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر انکه به هیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرار افراخته روی بدو آورده قدم در میدان مقاتله مظفر حسین میرزا نهد ناچار محمد مؤمن میرزا با لشکری هرار از استراباد بیرون خرامیده و عنان بگیران بصوب معسکر پیکار منعطف گردانیده از طرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس جهوز ظفر اقتباس سایه باد حشمی گردون فر چهار شنبه غره ماه مبارک رمضان در میان لشکر برودت و مهر انگین ملاقی فریقین روی نمود و آوازه شیون و نفیر سوران بلند گشته پنجه دلاوران بطعن و ضرب بر کشود نظم دو لشکر بهم دند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان ریخت باران چون ز خون دلان شد زمین لاله گون در خلال این احوال امیر عمر بیک وفا دار جوانغار مظفر حسین میرزا بر بر انغار محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست راست شاه زاده را از پیش برداشته از پس پشت آنحضرت در آمد محمد مؤمن میرزا چون حال بر این منوال دید با سپاه از آن قول مانند سیلی که از قرار رو بنشیب آورد بجانب جنب سپاه عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای گرد و غبر سیب کج روی سپهر بد مهر تنک بار گیران آن زینده تاج و سریر را هم بکعبت وار پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان در روی او تاخت و میرزا مظفر حسین بمشاهده پیکر فتح و ظفر سر افراز گشته محمد مؤمن میرزا را بسپر تقدیر شده بپایه سریرش رسید و شاه زاده بر او را دلاسا داده دست گیری عطوفت گشاد گاه باستراباد در آمده او را به بند نفره مقید ساخت و بعد از چند روز مصحوب امیر محمد بندق بجانب هراة گسیل فرمود و امیر محمد امین میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمائه بمقصد رسانیده و قلعه اختیار الدین حبس نمود و روی به ملازمت خاقان مغفور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت و کیفیت حال عم کرده و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقرار شاه زاده را مستلزم فشار پسر خود مقصود قرموده بهمگی همت متوجه آنشد که تازه نهال ریاض دولت و اقبال ابصر صرصر قهر از پای در اندازد و سرچشمه عدالت و احسان را بر خاک پیمودگی ابناشته نابود سازد و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آنزمان صاحب اختیار ملک و مال بودند باخود متفق گردانیده در پی آن شد که خاقان مغفور را از شر سایه شراب انگور مشهور بود حکم قتل شاه زاده حمیده صفات حاصل کرده یار علی بخشی و عبد الواحد یساول و محمد دیگر را جهت آن مهم نامزد فرمود و صباح روز دیگر خاقان مغفور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت و نشان بجان فرستاد که بجان بمژه الغوا و سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند آما آن جهال نابکار بنا بر تاکید خدیجه بیگی آغا در رعایت سرعت طی مسافت نموده بباغ بابر بهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او در آمدند و شاه زاده کیفیت حال او نسته بر جنت هوا بایشان آغاز تلاش کرد و آن بد بختان بعاقبت آنچنان جوانی را که در رود و دمان بهیچ کور کار نظیر نداشت بضجعه هلاک ساخته و جثه مغفلة مردم الدرج حفته بخاک زیر اندا خستند کل جنا ناآن سرو ریاض پادشاهی که بسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و محل قابلیت

قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد و بلبل هزار سر که بر شاخ اعتدال این آید بقاعش نرسد کز هزار سال برآید و ناجوانمردانی که مرکب آن مرشتیع بود نه همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سر خیابان باغچی که نشان نخجش می آورد با یشان دو چار خورد و چون قضا کار خود کرده بود و غیر تأسف و تحسر فایده روی نمود گل لصباح که خسرو خاور می حبیب نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت انحاد شه رخساره اش صفت صعرت گرفته با دامل اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هراة از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره عیون روان ساخته از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند والدهٔ معظمهٔ شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیره پچاره اش بند های سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامهٔ جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت ظاهر ساختند ربابی در ماتم تو و هر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد کل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری بند سیاه در گردن کرد و بیشایه بتکلف و تحوری اگر از حیرت آنواقعه بایا بهر تیز گرد از رفتار بازمی ایستاد جای آن بود و اگر از صعوبت انحادثه شاملهٔ ماه عالم نور در خاک حی افتاد لایق نمود آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از وطالع گشت و بهرام راشید یدا لانتقام نباید گفت که از سم خون قاتلش دمه گشت بیت انچنین جادثه و انگاه بنور چرخ گردان وفلک روشن و خورشید انور امیر سار بان جنبید که در شهر بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسهٔ شرفیهٔ بدیعیه مدفون ساخت و چند روز با طعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذوالجلال والاکرام پرداخت و پس از سه روز از این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر کز بطواف روضهٔ منورهٔ رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن خبر بحر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان کردانیدند در ان ایام چند نوبت گروف از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که میگفت واقعه محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که هنچنانچه در آبزمان ما ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب کشته شدن چنگیز خان از تورا ن بایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطهٔ شناعت اینحادثهٔ عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس ازان باندک زمانی سپاه اوزبک بر خراسان مستولی یافته نزول بلا یا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید چون خبر شهادت دلدار شد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاد و عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر یافرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بسبب بسیار چون خاطر خطیر خاقان کشور گیر از ضبط مملکت هند و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور از یم نگذشت لسان جمشید خورشید که در اوائل ربیع بعزیمت اشرف خویش خراسان در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بستعر گرامت انعطاف داد و مقرب حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف و اعیان هراة تا رباط دره نرگی باستقبال شتافته بکنان پرسش و نوازش بسکران اختصاص یافته خاقان منصور مانند روح که بجسد در اید بباغ جهان ارا خرامید و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانیدند و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرا و ارغون لشکری زیاده از حد و چون فراهم آورده داعیه دارد که با نتقام محمد مومن میرزا اقدام و در میدان مقابله و مقاتله پنجه نبرد علی بذا در اوایل جمادی الاولی لواء کشور کشا بجانب کرمسیر و قندهار بحرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر هفت انحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را رها فرموده تا از هجوم جیوش و اصحاب بغی و قطاع الطریق در امان باشند و مجموع حصون و ولایت را بردان کاری استوار کردانیدند و امیر ذوالنون در قلعهٔ باشلنک که از مقر بران معتمد و نمودی پاکیش لشکر شده منزل گزیده و بدیع الزمان میرزا در دیگر قلاع سپهر ارتفاع خود را محبوط کردانید شجاع بیک در حصار قندهار مسکن گزید و محمد معصوم در ضبط قلعهٔ زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنک رود بدیع الزمان میرزا بآنجانب جنبک از غضب عسکر ظفر مآثر دور آید و اگر علم نصرت شیم بجانب قندهار بدیع الزمان پرداز امیر ذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت

محاربت برافراز و القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراغبور قرار و بزمین داور در آمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت انحالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفرپناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند در اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ تُست که ضبط آن در عهدهٔ عبد الرحمن ارغونست غلهٔ بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر میشود بنابران موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنا بر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبد الرحمن ارغون استیلا یافته قبل از انکه کسی دست با آلات زدن و پیکار بر دو سپاهی اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان ممانعت نهاده بر اساس قلعه داری میپرداخت مهم آنشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بست غله برگرفته از نقمت سطوت رسیدهٔ خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنهٔ هرات باز گشت و در اثنار راه مرض مغاصل عام که عارض ذات اقتاب احتشام بود طغیان کرده در دست و پا روی نمود و در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد امیر علی فارسی بر لباس که بکار م اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم غربت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبا ازمعالجه خاقانی عاجز آمدند و بمعالجهٔ او نپرداختند تا در ششم شعبان بجوار رحمت حق پیوست و در حال احتضار این رباعی بر زبان راند

رباعی

ای کرده ز لطف خویش بر من احسان ... وز بهر گناه عفو کردی ارزان

چون بر سر کار خویش رفتم ناگاه ... بگذار مرا بکار خود مشغول

و در گذشت نبیت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بخدمت و خراسان

محمد حسن میرزا که از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بفور بهور و جرارت ممتاز بود قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده با تفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایات شکسته حال و پریشان حال اوقات گذرانیده در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویلوق راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال ظلال اعلام همایون فال الیحاکرده آنحضرت باجماعت مستظهر گشت و روی بوطن مالوف آورده بعد از وصول بجبود و ولایات خراسان قاصدان بسمندان بارگاه سلطنت آشیان خاقان عالی مکان فرستاد و شمهٔ از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوس عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از مهنیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده معروض رسانیدند که آصف محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیت بلکه بخیال خدر و بد اندیشی بدیجانب توجه مینماید بنابران خاقان منصور امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانیده و بایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرمود و بعضی مردم شود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم مایهٔ غضب و اشتعال یافته بغایت دست و پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد و در سر شهٔ میرتیدی خود را بمضبوط ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان میسر نیامد پذیرفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا گشته حکم همایون نفاذ یافت که امرا با دو هزار سوار عازم استرابا د گشته با بوالمنصور مظفر حسین کورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بسر محمد حسین میرزا روند و ایشان بر حسب فرمان بتعدیم رسانیده میرزا مظفر حسین با تفاق آن لشکر جرار بمقابله و مقاتله برادر در آمد و در حدود آن ولایت خرابی بسیار دست داد و از استرابا د بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا رو بفرار نهاده و بمیان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باسترابا د مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی بمثول انعام و احسان اجازت انصراف داده و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف بر کشاده ذکر دولت

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و ذکر فتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد او بغضب آن بانی خانمان بانی و ضمن احوال سابقه بسمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر تبیین این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه از قشلاق مرو باسترآباد شتافت و از انجا بآذربایجان رفته با مارت قافله مجاز سر افراز شد چون از این سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بفراغ بال در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که خاقان منصور کامگار او را بادیه کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش تقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شه نفرش در غایت حزن اوقات میگذراند خاطر انجناب مایل بوطن مالوف گشته بتعجیل محمد تقاضا نمود و در سطر اول از صفحهٔ این آیت برآمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم کرده روی براه خراسان آورد و حال انکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه در جهٔ کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلای اعدا قطع نظر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنهٔ ثلث و ستمائه بکنکاه صباحی باغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول فرخ صاحب مدت بر پایهٔ سریر خلافت مصیر نهایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مؤمن میرزا از روی کدورتی تمام در خاطر داشت و همدر آن ایام اعلام حضرت اعلام عازم ییلاق باباخانی شایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل ترفیعات خواجه افضل در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشور گیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام که خال حسنا حال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بر مزار است خاقانی قیام مینمود بسمت نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الملک باباخانی از فرو صول آن مهر سپهر شرفنامی عنقریب کارکاه کردون شده در اوایل شوال خواجه فضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید بعد از چند سال بر امور ملک و مال و حل و عقد بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند و در مخالفتش با خواجه فضل موافقت مینمودند خواجه در مقام تفتیش و تفحص معایب ایشان الدوله و اباعش در آمده هر روز امری که متضمن بصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بصحیح و کسایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل باباخانی بسر برد روی توجه بجانب الملک نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک و لله امیر ذوالنون ارغون پسر امیر ارغون را چند وجوان مجتمع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بناران حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه بنصرت آثار روی بمقابله اسفرار آورند و معاودت انحال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او در ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت ع رای برهمن کسی زند که برهمن رای کی و خاطر بر مصادره و مواخذهٔ انجماعت قرار یافته مسرعی بهمعنان برق و باد نزد امیر عبد اللطیف شتافته نشان رسانید که در فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته صحوب معتمدان بهوشمند بارد وی همایون ارسال نماید و معرب حضرت سلطانی اجازت یافته براه رفت و در صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و فایع نویس را که خود برداده خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین گرد که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در همراه بودند گرفته بندکنند و در اواسط شوال میگذرد روز مشارالیهم در همراه خواجه عمید الملک در سهرارد و خواجه عمید الملک و نظام الدین گرد در الملک نشین مقید گشتند و خواجه فضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات متملکات آنطبقه شده چندان زر و جوهر و کتب شریفه و آلشته نفیسه و اسپان همواره و اشتران بار بردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و کلیمها و زیلوچهار بر یمین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر بیان تقریر خامهٔ دوزبان میسر پذیر نیست و تمامی انجماعت در قلعهٔ اختیار الدین معتقد و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین

در رسالهٔ سلطان حسین میرزا بایقرا

حسین و خواجه عبید الملک بشی از حصار فرار نمودند و روز دیگر عساکر پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو دودی اوج وزارت سادریک
برج مانند کوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت کرتخین و کرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک کشید
و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان بابهم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در سهرو بود صدور یافت
جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در روز وصول نشان کهدا خل ایام اوسط ذیقعده سنه مذکوره سوار بر دلقعه نیاده جلادی
ببالا فرستادند تا بخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبید الملک را در نظر پدر کردن انگاه خواجه نظام الملک را بدلقعه آورده پوست کنده
و بهمدران روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که منسوب ببدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی
بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص کردیدند نظم بود ایوان قرب شاه و الا بران ایوان مرو بسیار بالا که ترسم چون
ازان ایوان در افتی زهره افتاد و محکم تر افتی اما خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در
از دیاد معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش کشته منصب اشراف وزر التعلق بوی کرفت و چون روزی چند بین
الامرا و الوزرا مهر زده بشیتر از پیشتر شرایط نیکو خدمتی بجای آورد و بر طبق کلمهٔ کریمهٔ لئن شکرتم لازیدنکم کمر بتهٔ دیکر تر قی نمود بمنصب امارت دیوان
اعلی بدانجناب تفویض یافت و در سلک امرا عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سر انجام امور ملک و مال
کشت و پای بر سند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در کذشت مشیان درکاه عالم پناه و طغرا نویسان بارکاه فلک
اشتباه در منشور مطاعه آنجناب را باین عبارات سرافراز میسا ختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنت و الخلافة معتمد الملک صلاح الدین
خواجه فضل الدین محمد و فاکیش و خواجه فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن
ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمودند و آخر الامر بسبب فساد اهل خیانت میان ایشان مخالفت و
منازعت دست داد و خواجه فضل جناب امارت مآب رابی اختیار و بی اعتبار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت انحواجه
وافر شوکت از پیش دم و ثابت قدم بودند و بی اسقصواب سامی صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند و در زمرهٔ اعظم عتبهٔ
علیه اش مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کرد بارکش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه فضل الدین محمد از صبح تا شام
در باغ جهان آرا مقام فرموده بانتظام جمهام انام پرداختی و انچه قضایا و مدعیات خواص و عوام مقتضای انصفت و عدالت بکفایت میرسانید
ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط ابتساط کسترده تخم محبت
در فضای دل امکنان کاشتی بابتناء خیرات و ساختن عمارات نهایت مایل و راغب بود در ایام اعتبار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و
خانقاه و کتابخانه فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعهٔ شمسهٔ قصر اقبالش مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش در سیکوئی بر کتابه مبانی
روزکار باقی و پایدار ماند بیت در خیر کوش زانکه براوراق روزکار باقی بذکر خیر بود نام آدمی ذکر جنبک النک نشین و ظفر
یافتن خاقان او رنک نشین و بر ضمایر دانش مآثر از کیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقهٔ عنایت ازلی نیز اقبال دولت مند
را از مطلع فتح و فیروزی طالع کرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهرهٔ مطلوب او نشود و هر کاه رابطهٔ ارادت لم یزلی با نچه رایت
صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند تراحم غبار نوائب نقاب اشعهٔ صورت مقصودش نکردد و به نهکام بحوم هموم بر طبق مفهوم
وایدناهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بروفق منطوق و الله یؤید بنصره من یشاء رافتاب عاطفت
ایزدی بر وجنات روزکارش تابد نظم از لطف ازل هر که بابد پسر ز سهم حوادث نه بیند ضرر بیابد ز فضل الهی مدد نلیزد بشد از شکم
بعید و بوقت ضرورت زاوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو فی برد مدار زمین نیزه دار به بندد بخدمت کمر بنده وار حکایتی کر
خامهٔ سکین شمامه بر تبیین آن زبان میکشاید نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در النک نشین بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر
کیفیت حال بر سبیل اجمال انکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در النک نشین بدولت و اقبال نشسته دو به

از اقی مائید
ابدکا

بوده بمصادره خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او مشغولی میفرمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون که در ولایت کرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خاطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیک ناکاه خود را بعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت برباد پای همت بسته و مانند هلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده و در عوض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا را ایلغار خود را در قلعه محصور کرده بسرعتی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چهار شنبه چهارم شوال الخیر الملک نشین رسیده بار ملتمس سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و خطر افتاد اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که بمواره شامل حالش بوده اعتماد فرموده مسرعان بمعنان برق و باد بدار السلطنه هراة ارسال نمودند که جناب مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده کوکبهٔ دولت درون و بیرون شهر برآمده اردو را بکمال نصرت مآثر هر کس بجای باشد بار دو فرستد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمجاصرهٔ قلعه اسفراز اشتغال کرده و از ده باط آذوقه کن و امیر داود که شبه بسیر عشرتی و بادی طی مسافت مینماید لاجرم مضطراب نواب کامیاب روی در راز دیاد نهاد و نی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده شب بعسکر نمیرسید حتم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بفصیل میرسانید اما نامبرده نیافت و در سر کوچهٔ اسفراز مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعهٔ لوا رایضیا آفتاب بیتاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی بکدل و مبارزان جوشن کسل بیت سپاهی همه یکدل و جنگجوی چون پولاد بوقت غضب سند خونی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتائید ربانی و امداد صمد آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد طبلت سلیمان صولت بر صیادان نهاد برآمد تخت سلیمان چو باد و عنان گیران همت بصوب بعیثه سپاه انعطاف داد و مانند کوه راسخ و میدان مقابله و مقاتله را بستند کان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه در بن تامل و تفکر که آیا وقت طلایع همایون چه بعثه باشد ناگیزد که خار آن اندیشه از شاه راه اقبال برخیزد و یاری عنایت ملک معبود کدام کوکب مسعود را روانه مقصود طلایع گرداند که پرتوی عنایان و غره رایره شئی فراغت سازد درین حین تیر سعادت از قوس عنایتی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نمود بعسکر ظفر اثر منور گشت و مایچه رایت فیروزی آیت کوکبهٔ سلطنه بر مفارق مفتخران موکب سپهر مراتب پرتو انداخت طلیعه کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان محمود میرزا که چنانچه عصیان آنحسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآستان لشکر دشمن شکن مشغولی مینمود بابا بصد نفر از هیربران بشیئهٔ مصالح بهمه سنگ فرسای و آهن شکاف بیک ناکاه بار دوی همایون رسیده بمین معسکر آن شاه زاده منتظر لوا شاه و سپاه لطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خاطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بعسکر فیروزی مآثر رسیدند و تمر تمک و پیکار کشته صف کنداز مرتب گردانیدند نظم چو آن زنیده دیهیم و اورنگ بمیدان دلیران کرد آهنگ ز هر جانب سپاهی مدد رسیدند بعقد و ثمنان صف پر کشیدند بلی هر که جنود بخت سرمد کند امداد سلطانی مؤید هزاران عقده گر افتد بکارش بآسانی گشاید گردد کارش و از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بواحی الانک نشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را از پیاده و سوار بسیار محشون دیدند و رغایت دهشت و حیرت دست اضطرار بامتعال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در چرخ طاق نیلگون کردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان با قدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروخته

که دل هر دم خنجر گذار بر کشتگان معرکه نبود خست چشمه نور بخش آفتاب از غبار سم باد پایان تیره شد و چهرهای کواکب ثوابت از شعله تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت نظم زخون سواران در آن ماحیت گذرگاه شد تنگ بر عافیت زخون دلیران گلگون عذار الکنک نشین گشت چون لاله زار بگوش جوانان پولاد ترک زنان سنان گفت پیغام مرگ و هنوز نصفی اند و زنگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بصفحات احوال لشکر زبین دار و رقمدار ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از مقاتله عاجز شده از راه برسین بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرا و لشکریان خاقان مظفر لوا بتکاپوی شاه زاده عنان عزیمت انعطاف داده و تیغ خونریز بدست کرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر بیک بدآنحضرت نزدیک رسید و هرچند ملازمان رکاب سعادت آیاب بازگشته بر و حمله میکردند باز نمی گردید عاقبت بشمشیر پیکار امیر یوسف اسفندیار نیز که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود شانه بی از انکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیر عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاه زاده از شر او ایمن گشته در نهان سلامت پیرون رفت و همچنین کدعلی میرآخور از مردم معول تیغ خود را بشجاع بیک رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از هرب وصول ثمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخت و شمشیری بر سر او زد که دیگر مجال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم محمد پادشاه عطابخش بجای آورده مدد وصدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح نام نامی سلطان مسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق چنان اقتضا کرد که مجملی از حالات و ولایات ماوراء النهر و خیر بیان آید و خامه دوزبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد و الا نژاد میرزا سلطان محمود بسپارد و من الله تکون الکون العصمة والعون

ذکر شمه از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امرای ترخانی روی نمود

چون فارس میدان تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر چند کاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود بدولت اقبال روزکار کذرانید و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخت اطراف آن مملکت رمضبوط و معمور کردانید ناکاه چشم بد روزکار در کارآمده سپهر بحرکت نا هنجار ابواب تفرقه بر روی روزکار آن شاه زاده کامکار بکشاد و امرا و ترخانی که مخالفت آن بانی مبانی جهان بانی بر میان بسته انواع پریشانی دست داد کلک بدیع مثال در تفصیل این مجمل و تبیین این احوال بدینوال شروع مینماید که بایسنغر میرزا در ایام فرمانفرمائی امرا رحصار و نوکران قدیم خود را بیشتر از دیکران بمنظور نظر عنایت و مرحمت میکردانید و سنت بار ترخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و کرمت بتقدیم میرسانید و بمعنی برضا یار ترخانی کران آمد و والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز و انتظام داشت خاطر بسلطنت سلطان علی میرزا قرار داد و آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده بباغ مولک موسوم بجلوس بایسنغر میرزا بود بردند و بازمانان آستان بایسنغری تفرقی ساخت و هر دو شاه زاده با بارک سمرقند در آورد و مکنون ضمیر غدر پذیرش آنکه چون خورشید عالم تاب بنهانخانه مغرب شتابد و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب بدیل یابد میرزا بایسنغر را در کوکه سرا معتقد سازد و میرزا سلطان علی را بر سریر سروری نشاند و لوای اقتدار برافرازد و بایسنغر میرزا از حقیقت حال اطلاع یافته بهانه بجنبانید و صوابدید مجلسیان خواست و در خانه که در شرقی شمالی بستان سرا بود و آمد بحسب اتفاق آنخانه در وی داشت بطرف پیرون که آن را تیغه کشیده بودند و بایسنغر میرزا آن تیغه را انداخته با محمد علی قوچین و حسن شربت دار که در خدمتش بودند طریق فرار پیش کرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانه حضرت هدایت انتما خواجه کاکه در خواجه کشکر بود رفت و همان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنغر را دانسته بر و زدند و بهدایت اجتماعی متوجه عقبه کعبه مرتبه خواجه کاکه کشته و شاه زاده را طلبیدند خدام در وی الاحترام آنخواجه عالی مقام بآمدن میرزا بایسنغر را بخانه معترف کردیدند و ترخانیان ادب نگاه داشته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی بر تخت شاهی نشانده در مسئلت آن مهم تحیر و تفکر بودند بعد از دو سه روز علیجا هدایت پناه آنحضرا را کابر و الاحاطم خواجه ابو البکارم که همه کس بعظیم و حرمت آنجناب بخاری اورد و آنجناب را از اولاد صاحب هدایه بیشمار دو با یک عهد ملاذ اعیان و اشراف ماوراء النهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت متعلق بدان خاندان عالیشان میداشت بموافقت امیر احمد جاجی و بعضی دیکر از سپاهیان و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهة مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب طلقه توجه نمودند

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنقر را از خانه خواجه کاپرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابران ترخانیان از مقام قلعه اخر کشته محمد مزید ترخان از راه دروازه چهار راسته متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر پنجه تقدیر گشتند و در وقتی که بایسنقر میرزا خانه امیر محمد حاجی با بعد وجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان پیشش آورند عرق خجالت بر جبینش نشسته و از غایت دهشت قلب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنقر از و یکدو سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید اگاه فرمان واجب الاذعان بقتلش نافذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت بتادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که همان بین شاه زاده اهیل گشته فرمان یزدان آنحضرت را از کوکه سر بیرون آورده شخصی که مباشر آن امر بود به اختیار یا غیر اختیار بر وجهی میل مشین را بدیده آن قرة العین سلطنت در آورد که اسبی بقوت باصره او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار انحاشت ساکت بود و در خانه حضرت ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان عم و برادر عظام زبدة الاولیا خواجه کاو خواجه یحیی رشته لوازم اخوت بگسیخت زیرا که خواجه کاو در مقام انتظام مهام بایسنقر میرزا و خواجه یحیی سلطان علی میرزا تقویت و ترویج میفرمود و القصه بعد از رفتن سلطان علی میرزا ببلده بخارا بایسنقر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی نیز سپاه بخارا را حدود آنرا فراهم آورده باتفاق امرا ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب جنگ بر شیبان برگشود و سلطان علی میرزا بدیدن بیگ فتح و ظفر امیدوار گشته بایسنقر میرزا را صوب سمرقند گریخت امیر احمد با بسیاری از لشکر سمرقندیان کرفتار گردیدند و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعد ازان سلطان علی میرزا کمند همت بلند بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده از عقب برادر توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز هوس فتح آن بلده فاخره بخاطر گذرانیده در شهر سبز نزول فرمود و در شوال سال مذکور در قصبه اندجان کیفیت این وقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت نیز بداعیه گرفتن دار الملک آبا و اجداد پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال علی منازل نمود و صدود آن شهر همنیت بهر را مضرب سراد قات ساخت کردانیدند بر ضمیر هوشمندان بخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامه عنبرین نام بخشت از شمامه مبادی احوال پادشاه متوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند تا تتمه حالات اولاد میرزا سلطان محمود را مسامع منتظران وقایع رسانده من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان مجملی از واردات احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت تا زمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند

در ششم شهر محرم الحرام ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عرشیح کورکان عزت فزای ریاض رضوان بود دری نو بخش در عقد سلطنت و نامداری فرود و دری خورشید درخش از افق خلافت و کامکاری طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بروجات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت و کامیابی از کیتی عدم سپرستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت نظم نفیض کردکار لایزالی درری افرود در عقد لالی پدید آمد عجب فرخنده فالی حمایش آفتاب پیروزی وجودش نور بخش چشم امید ظهورش بر حسب اقبال جاوید یعنی میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرزا شاه بن صاحبقران کیتی ستان امیر تیمور کورکان حضرت والد ماجد ما از تعلق کنار خانم بنت یونس خان بسپری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی نوذر دولت و اقبال از جمال حالش میدرخشید و هم از مبادی احوال نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح می گردید بصباحت چهره چون پرنیان ملایم و بتابش صبح صادق خبر میداد که عنقریب آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهره خورشید تابیش بیان لوامع ستاره سحری مقرر و دیباچه معنی که بر رودی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقاوهٔ اعیان خلافت و جهان بانی روز بهجت و شادمانی بتبدیل خواهد یافت نظم بلی سخن صبح کیتی فروز بود مجز از روشنائی روز شود ظاهر از نور اقبال مهر که ساز د منور تمام سپهر

و چون بنا بر تسنیم عنایت الهی غنچه ریاض پادشاهی و گلشن امید میرزا عمر شیخ کورکان بشگفت و مستشرق اقبال خبر بهجت اثر تولد آن سپهر عالی گهر را

در کوش جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهنیه اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار بمجامع نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابله زبره جبین جهة ارضاع مهد آن مولود سعادت قرین تعیین پذیرفت و شاه زاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش میافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید انگاه بآیات حفظ اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاه زاده عالیشان در عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود و در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نموده خبر حادثه شاملة و مصیبت کاملة میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و آنگاه امراء و ارکان دولت و اکابر و اعیان ولایت آنحضرت را بپاداشی برد اشتند و سر عبودیت بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنابر انکه در آن ایام که سابقا مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند و اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده و در فسخ قلاع آن بقاع بعقد و سعی و اهتمام میبودند امیر شیرم طغائی آن قدری اوج کشور کشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنه جبال اوزکند برد تا اگر حکام و ولایات طریق بوفائی مسلوک داشته شفاء هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لواء مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه جنة حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که پیش از طرف پدر شیخ بر ایشان قلیج می نمود و از جانب مادر بسلطان اویس یک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر انخاندان در اندجان شیخ الاسلام میبوده اند و اشراف و اعیان در تحصیل قضایای پدیشان رجوع کرده بسر انجام مهام فرق انام قیام مینموده اند از دواعیه میرشیرم و وقوف یافته خواجه محمد حسن را که اناملِ عنایت عمر شیخ میرزا بدو حتی کموت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از مضار آن عزیمت منع نمود و سخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی ارعیه گاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از امن قدوم آن پادشاه عالیشان رشک ریاض جنان شده امراء و اعیان بضبط برج و باره و استحکام تحصیل و دروازه پرداخته و مقارن انحال حسن یعقوب و امیر قاسم قوچین بعضی دیگر از امرا که برسم الیغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اوانیه و خجند و مرغینان بچاچ فرسخی اندجان شتافت و چهار ماه اقامت برافراخت و در هر مقام محکم ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت و دران اثنا پادشاه سعادت انتمایکی از ارباب ولایت اندجان را که موسوم و ملقب به درویش کابلی بود بسبب سخن مخالفت آمیز که از وی سر زد قتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن بلده خاطر بر محافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان احمد فرستاد و در رعایت طریقه ادب بعهده پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان سبیل اقامت نخواهند پیمود لایق دولت چنان مینماید که حکومت ولایت را بما بجانب تفویض فرمایند و بسته در وب نفاق و مخالفت استوار نموده ابواب وفاق و رافت برگشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمنزله فرزند است مدت العمر بر شارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف و نزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت بی حیلتش بصفت مروت و انسانیت مخصوص بود از استماع این پیغام متاثر گشت و چنان صلح فرمود اما متغیر گردید و در جواب سخنان سنجیده ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورد و کوچ کرده در زرنوکی شهر منزل گزید در آن اثنا بعضی مشکیت از یزد سنجانه و بعضی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و موجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود اول انکه در زمانیکه سپاه سمرقند در حینی که از سیه آب که نزدیک باندجان واقعست میگذشتند بواسطه ازدحام خواص و عوام اسب پشت بسیاره در سیه آب افتاده روی بچراگاه عدم آورد و دیگر انکه همدران ایام در معسکر سمرقندیان وبا راسپ وقوع یافته طویله طویله یابو یکی از لشکریان منقطع شد و دیگر انکه یوماً فیوماً اخلاص و کجیتی مردم اندجان از خرد و کلان بنسبت بحضرت پادشاهی پیشتر پیشتر میگشت و هر کس از ایشان اندک جراتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده از سر جان در میگذشت بنابران سلطان احمد میرزا اطلاع

برد و چی ها از دو طرف

غالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال رخسار حالش بود از یک فرسخی اندجان جهة تشفیت آن مهم نامزد فرمود و امیر درویش محمد بعید
تاشفاعت وحضرت پادشاهی حسن یعقوب را بخلاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب موافقت عم
برکوار و برادرزاده عالیمقدار مذکور گردیده بر یک بجای خود مراجعت کردند و بعد ازان سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت
چنانچه نوشته شد در اثنای راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافت
خیال محاصره نمود و در آنوقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت اولاً امرا علی درویش میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبد الله لکای
و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن درّی برج فرمان فرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب
و هراس اساس ثبات امرا و نوئینان را از جا بر انداخت داده از اخسی بکاسان که اولکای ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا
بمناسبت انکه ویس اتکه او بود در آن حصار روز گار میگذرانید و خان از تمشی خبر یافته بدانجانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت
مبادرت نموده کاسان را بتواب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده و ویس لاغری
در خدمت سلطان ناصر میرزا بارودی سلطان احمد میرزا رفت و الحضرت محمد مزید ترخان را بالحافظت شاه زاده امر نمود و سلطان محمود
خان بعد از تسخیر کاسان بطاهر اخسی خزامیده چند نوبت باشتعال نیران محاربت اشتعال نمود اما کارش از پیش نرفت و بناچار عنان گذشته
داد راه ولایت خویش پیش گرفت و متعاقب ان بخال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت و سر ز ربقهٔ صاحب قرانی فرو ننهاده
و در کاشغر و ختن حکومت میکرد لشکر بحدود او رگنه کشیده و قلعهٔ طرخ اندا خته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و
اکثر امرا بدفع او مامور گشته ابابکر دانست که مردم میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع تملق فریفته سپاه
را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت
متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی بالحسن یعقوب داده و زمام ایالت و ولایت اوش را
در قبضهٔ اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده با مارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند و برین قیاس سایر امرا
و انچکیان بمناسب منصب معتبر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود
و دختر سلطان احمد میرزا آق بیکم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده محبوب عبد القدوس مرجی و اتا سیاحق بنظر پادشاه عالمی
گوهر فرستاده و نخان عطوفت آمیز مودت انگیز مبنی قائم و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود و عبد القدوس خفیه حسن یعقوب را بلطف
و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانیده راه جاده دولتخواهی حضرت پادشاهی در گذرانیدند و پس از مراجعت عبد القدوس
پنج شش ماه حسن اطوار محسن تغییر داده باظهار شعار کفران بعزت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهان گیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب
کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابران خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون
حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه من بعد بصواب این دولت بیکم که جدهٔ انحضرت است خواطر ایشان قرار دادند که حسن یعقوب را بالی اعتنا
نساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند انگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارک گردند که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آنوقت بصحرا
رفته بجانور پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکبندبا دام رسید بخیال فاسده و اندیشهٔ فساد
عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عساکر مظفره لوا متوجه سمیصال او
گشتند و زمره از ایشان بر سم منقلای پیشتر روان شدند و حسن بر توجه مقدمه سپاه صف شکن و توقف یافته یکشبی بر سر ایشان تاخت و نوکران
او آغاز شبه کرده تیر بکی از ایشان بر متقتل حسن خورد و بجزاء اعمال سیئه خود گرفتار گشته از آن زخم جان سپرد و معاندان وقایع مذکوره
ابراهیم ساز که از قوم منکلیغ بود و از عم شیخ میرزا تربیت یافته بواسطه صدور جریمه مردود شده بود بقلعه اشیره در آمده خطبه بنام پادشاهزاده
خوانده و حضرت پادشاهی بر انمعنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اشیره شتافت و ابراهیم ساکا تاب مقاومت برج

و بارہ پرداختہ عساکر ظفر مآثر با مرحمت و محاربہ قیام نمودند و دست باستعمال آلت قتال بردہ ابواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران گشودند چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ایلچیم ساز ظاہر گشت لاجرم خواجہ قاضی را شفیع جرایم خود ساختہ امان طلبیدہ و پادشاہ کناہ او را عفو کردہ ایلچیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعہ بیرون فرستاد و اعلام ظفر پناہ بجانب شخنہ نهضت نمودند و امیر معز الدولہ عبد الوہاب شغاول کہ در انحصار متمکن بود بعد از تقرب و وصول موکب پادشاہی بلوازم استقبال استقبال کردہ مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیۂ اطاعت بر دوش افکندہ مقالید شہر و حصار بجواب پادشاہ کامکار سپرد و اکابر پادشاہ اسلام پناہ استماع نمود کہ سلطان محمود خان شاہرخیہ را بغرور اول بمایون مشرف ساختہ و خاطر خاطر جہۃ وضع کدورات سابقہ مایل بہ ملاقات خال بزرگوار گشتہ بشاہرخیہ رفت و خان از قرب وصول آنقرۃ العین خواطین عالیشان جزم و شادمان شد و چون پادشاہ بارگاہ درآمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشتہ برخواست و انحضرت نیز رعایت مراسم ادب نمودہ را نوردانگاہ خان عالیجاہ پادشاہ اسلام پناہ را در آغوش عطوفت و مہربانی کشیدہ از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقہ نامرعی نگذاشت و پادشاہ حمیدہ خصال دو سہ روز در صحبت خال فرخناک و خوشحال بسر برد و پس از ان بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت و ہمدرین سال آن تاج خلافت و استقلال باوج از ابطال جلال متوجہ تسخیر اوزبکیہ گشت چنانچہ از سیاق حکایات سابقہ بوضوح می پیوندد و اوزبکیہ سالہا اجل و قیوان میرزا عم شیخ کورگان بودہ در قرات مذکورہ بتصرف کماشتگان ناصر میرزا درآمدہ سلطان علی میرزا در انجا حکومت مینمود و چون سلطان علی از توجہ لوای گشای پادشاہی خبر یافت شیخ ذوالنون را بمحافظت قلعہ مامور ساختہ بنفس نفیس بجانب کوہستان بلغر و بچاشتافت و پادشاہ سعادتمند بعد از قطع منازل انخجند گذشتہ و از گریوہ سلطان علی میرزا واقف گشتہ معرب حضرت سلطانی میرنظام الدین علی خلیفہ و میر عثمان را برسم رسالت نزد شیخ ذوالنون فرستاد و شیخ بنا بر اقتضای بخت نکون و طالع وارون امیر خلیفہ را گرفتہ قصد اہدام اساس حیات انجناب نمود و ان امیر سوختہ حضال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فرار یافتہ بعد از دو سہ روز پیادہ خود را بموکب ظفر انتمار سانید و چون در ظاہر اوزبکیہ بارگاہ کعبہ مرتبہ منصوب گشت و معلوم شد کہ در آن حدود غلہ نایاب است امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانستہ و حضرت پادشاہی باقتضای سالکان طریق دولتخواہی عملنمودہ عنان بکران بصوب اندجان معطوف گردانیدند و ہمدرآن اوان سلطان محمود خان لشکر فراوان بادراکیہ فرستادہ شیخ ذوالنون بکربخت و اوزبکیہ بتصرف ملازمان خان درآمد حکومت آنجا کیہ متعلق بہ محمد حسین کورگان گرفت و ازان تاریخ تا شہور سنہ ثمان و تسعمائہ ایام سرداری او در اوزبکیہ بہمت امتداد پذیرفت و در سنہ ۹۰۱ حمزہ سلطان و پسرش محمد سلطان و مہدی سلطان و محمد دوغلات کہ در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشتہ بودند در ماہ رمضان در قصبۂ اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاہ جہانیان رسیدند و انحضرت بتعظیم سلاطین قیام نمودہ از توشک سپایان آمدہ لوازم ضیافت و مہمان نوازی بجای آوردہ و در شوال ہمین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصرہ کردن سلطان مسعود میرزا و سلطان علی میرزا دار السلطنہ سمرقند را باندجان رسید و پادشاہ عالیجاہ نیز بداعیہ تسخیر آن خطہ لوای نصرت عطیہ برافراخت و بعد از وصول بنواحی دہ ایلک آباد اجداد و سپاہ شجاعت نہاد را بمحاصرہ و محاربہ مامور ساخت و سہ چہار ماہ از سہ طرف آن سہ در درج شرف در تضییق سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شہر بعقد معقود ہمت قیام نمودہ در مدافعہ مدعیان نہایت مردانگی بظہور میرسانیدند در ان اثنا عالیجناب ہدایت انتما خواجہ یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاہ مظفر لوا شتافتہ در باب اتفاق و اتحاد سخنان بمعروض داشت و آن کلمات مشفقانہ بسمع قبول یافتہ موکب عالی پادشاہ بنا بر التماس جناب ارشاد پناہی از ظاہر سمرقند بجانب نغدہ دو سہ فرسخ پایان تر رفتہ نزول اجلال فرمود و از انطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمدہ سپاہ را در موضعی مناسب بگذاشتہ آب کوہک فرود آورد و با چہار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاہ کرد و انحضرت با چہار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوہک گذشتہ بر بالای اسپ پیش الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک سخنان در میان آمدہ چنان مقرر شد کہ آن سنستان مسخر

برکت ازآن دو شاه زاده عالیشان بمعتبر عزم توجه نمود و در اوائل فصل بهار که موسم شکوفه نمای ریاحین و زمان است بار دیگر متوجه سمرقند شود آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی میرزا بتجارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبد الله برلاس مشغوف بود او را در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون مایحتاج علم کشورکشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان بمشمول عاطفت و مکرمت میرزا بایسنغر بودند از آنحضرت نیز روی گردان شده التجا بسایهٔ لواء محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه رایات سپهر کشور ستانی بجانب سمرقند ثانی و در آمدن آن بلده بتخییر حضرت پادشاه سلیمان مکانی

در اوائل فصل بهار که خسرو ممالک علوی از طول مکث در بروج سنوی ملول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط کیستی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل مراحل پیموده موضع خواجه کاردزن را معسکر سیاست میرزا بایسنغر نیز با لشکری از بابل ستیز از شهر سپرون خرامیده و سپر پل لشکرگاه کرده در برابر برادر قبّهٔ بارگاه مرتفع گردانیده و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه مبارک رمضان از بلدهٔ اندجان بدالصوب روان گشت و با سپاهی پر دل طی منازل مراحل کرده در بازیلاق قبّهٔ بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان در گذشت و در آن مقام سپرون آمدن بایسنغر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بعرض رسید و تولون خواجه معزول را با قرب سیصد نفر از مردم فراق دلاور بپشتیر روان گردانیده و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنغر میرزا راه یافت و ویران شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با متابعان در شب بیگنا گاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را زخم سهام مرگ انجام مجروح و پرویح ساخته و غنیمت فراوان گرفته سالما غانما لواء مراجعت برافراخته و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیرز رسیده قصد تسخیر قلعهٔ آن قصبه کرد و در آن وقت شیرزاد و کلاه قاسم دولدی بود یکی از نوکران او بحافظت حصار آنجا قیام مینمود و در روز آخر ماه مذکور با چهل لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیرزا انداخت و کلاشته قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت و مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان طلبیده و لطف پادشاه بانه شامل حال او گشته کوتوالی شیرز بر سم سابق بوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر با دل نازه عید و سایر اجناس و سمن از روز سعید قیام نموده آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قروق ربیع از نزول اجلال فرموده در آن روزها سم دولدی و وایس لاغری و حسن بیزه سلطان محمد سیفل و سلطان محمد و یس با قرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه روزی که بایسنغر میرزا از سرپل کوچ کرده روی بشهر آورد ما بدو نحوا بی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که انجماعت بدعوی محافظت شیرزا از بایسنغر میرزا اجازت طلبیده بدالصوب شتافته اند و چون استماع نموده اند که آن قلعه بتخییر بتسخیر پادشاه کشور گیر درآمده بقدم اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل زیبا بحر بولاق خرامیده و بعد از یکدو روز از آن جا کوچ کرده از آب هموار ی گذشت بام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل تهتر در سر جیناران بقوجی از لشکریان میرزا بایسنغر بازخورده اسب جلادت در میدان مبارزت تاختند و بساط معرکه آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند و در آن اثنا بیتری جان گزا بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه همان ساعت از پای درآمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی بطلب علم پرداخته از فرق لغت و استیفا صاحب وقوف بود و نکات تیب را نیکو انشا میکرد بیتی مهره داری عنبر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل کرده قصد دشمن داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت بمزدنبک سمرقند شتافت و میان آنحضرت و بهادرانی که از شهر سپرون آمده بودند مایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه بیاید مهمی از پیش نرفت و سلطان علی میرزا از طول مکث در ظاهر آن بلدهٔ فردوس آئین ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در بام مو دیخاصرهٔ سمرقند برداخت و پس ازان آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر بحساب کنین یک فرسخ مسافت است مضرب سراوقات عزت ساخته

وقرب بجا بود روز دران موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و بجگان سپاه بانبقری محاربه دست داد
و در بعضی از آن معارک میرزا ابراهیم بیکبیک و ابو القاسم کوه بر و میر شاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند اخروج
پیروج کردانیده لواء تفوق برافراختند و روز یکه در سر خیابان در میدان مردان جولان مینمودند زخمی بروی میرزا ابراهیم بیکبیک رسید و بدان
جهته بابر بیم جانبوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور بنهائی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاد و ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت
کرده بخان عنایت امیر پیغام داد و ایشان بقبول آن کلمات زبان کشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه
شهر گردد تا کمر خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنابران شبی پادشاه کامران بای مبارک در رکاب آورده پل معاک مشاهده
و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر ازین معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان جرار بپای ممانعت پیش آمدند
و حاجی پاینده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تأیید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم
پادشاه نجسته پیشم بعسکر ظفر اثر بازگشت و دران اوان که یورت خان از فروغ رایحه نصرت نشان روشن تر از مرغزار جنان بود تمام مردم
قلاع و بقاع آنحدود و قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمودند و پیشکشهای لایقه ارسال داشته ابواب امن
و امان بروی روزگار خود گشودند و همچنین از تحفه و پیشه وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار بارد وی نصرت شعار آمدند و در بازار بشاه منصور و
ابدوان شده که حکم مصر جامع کرفت و دران اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاه و ر قلعه ایست که آن را ازکنیت کویند و جمعی آنقلعه را
محکم کرده در طریق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درکاه بهرام اهتمام متوجه تادیب آنجماعت کشته چون نواحی آنحصار مطلع پایچه پرتو
ظفر شعار شد متوقفان قلعه از در تضرع و نیازمندی در آمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم کذشته عذر خواستند و
عفو پادشاه بانه شامل حال آنطایفه کشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در النک قبله که در نواحی باغ میدانست نزول اجلال
واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک لشکرگاه پادشاه بود عنان بازکشیدند
و حال آنکه طلازمان موکب پادشاهی در آنزمان غافل بودند و مستعد استقبال آلت پیکار نکشته بودند لاجرم اندک شکستی بروی نموده سمرقندیان
سلطان علی بابا قلی را اسیر کرفته بقلعه بردند و روز دیکر پادشاه سوده سیر از آن منزل نهضت فرموده سر النک قبله نزدیک آب کوهک محل
نصب خیام سپاه ظفر نزیک شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر هنود بخیال مراجعت آن منزل اختیار فرموده بنابران مردم فراوان
از دروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ رانده صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بهمین
سیاق مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و در هم سنان فتنه انکیز دهمام خون ریز آثار رو در ستیز ظاهر ساختند کرد میدان سبز
باوج فلک تیز کرد سید و رخسار خورشید را تیره کردانید شعاع تیغ و تشعشع چشم بهادران جوشن در اخیره ساخته معنی آیت یکاد سنا
برقه یذهب بالابصار بظهور رسانیدند و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر کردانید و لشکر سمرقند عنان
بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند کرفتار شده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله کرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ
دولدای و دیکری برادر خورد تر محمد هاشم بیزه حسین پسر بود و ایضا دیوانه جامه باف و کل قاشون که از جمله متهیان سمرقند و سرهنکان لونه
بودند دران روز اسیر پنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته کشتند و بعد ازین بکشت دیکر لشکر سمرقند از دیوار دست
شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را و الجوی کرفتند و دران اثنا آفتاب
عالم آرا از برج میزان بتحویل کرد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سپاه
سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خاطر تمکنان بران قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار روزکار
گذرانند و در اوایل فصل بهار باز دیکر بسمرقند آمده شرایط قلعه کیری بظهور رسانند آنکاه کوچ کرده النکی که متصل قلعه مذکوره بود از مین نزول
همایون عزت بهره ار کردون شد و فرمان واجب الاذعان بساختن قورو با و کتیبها در رون حصار نافذ کشت و فرمان بران جسب الفرمان علیشاه و شاه

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه در آمدند در همان روز که مایچهٔ رایت عالم افروز از منزل مذکور بسرح حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک بهلوانی که بنا بر استدعاء بایسنقر میرزا از ترکستان الیغار کرده بود بدان النگ رسید چون دانست که حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار در آمده اند متحیر و متاسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه جهانیان اندک مردمی بودند نهایت اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال بمیدان قتال مصلحت ننمود و از انجا کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنقر میرزا از خان مدعا داشت محصول نپیوست کما ینبغی بجالش نپرداخت و شیبانی خان نومید و حیران بصوب ترکستان علم انصراف برافراخت انگاه بایسنقر میرزا که مدت هفت ماه در مضیق جبال حصار بصعوبت بسیار اوقات گذرانیده بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش نگشوده بود و یست سعید کس از خود متوجه ملاقات خسرو شاه گشت و چون در معبر تذرو نزول نمود سید حسین اکبر که بسبب سلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دست بردی بکنار رود میرزا بایسنقر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بودند با اندک مردمی در بورت مانده بدانجا رسید و طاهر محمد چهره میرزا بایسنقر را دیده گردانیدند و لشکریان او اندک برتلی گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسرو شاه اسم استقبال و لوازم نثار و نثار بجای آورده بین الجانبین باحسن وجهی علاقات روی نمود و همداران او ان که بایسنقر میرزا مرکز دولت خالی گذاشته پادشاه سعادت انتمار از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب والتوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساط بوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ربیع الآخر سنهٔ ثلاث و تسعمائه دار الملک آباد وجدا و را از فر طلعت همایون عزیمت افزای گلشن گردون گردانیده و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تخت گاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن مقدم میمنت شیم بستان ارم حضرت و نضارت بخشیده و تمامی اشراف و اعیان را در ظلال مکرمت لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن و مطمئن گردانیدند رعایا و بیچاره را که پایمال فتن و دست خویش انواع محن بودند باشاعه عدل و داد و نوید داد و بشیر نجعه تعدی ظلمه و متغلبه از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امرا و باربری را نیز بقدر مقدور رعایت کرده علم اقتدار در معرکه کامگاری برافراخت و مدت صد روز بلده سمرقند از غمام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فردوس مانند بود و بعد ازان بنا بر امور یکه مذکور خواهد شد سمرقندیان از آن دولت محروم گشته موکب حضرت نشان بصوب اندجان توجه نمود و چنانچه بعضی کیفیت آنحکایت بعرض خواهد رسید و خامهٔ شکرین مقال در باب تفصیل این اجمال لوازم اهتمام مقدیم خواهد رسانید

ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنقر و امیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا از غایت اضطرار بصوب خراسان چون میرزا بایسنقر روزی چند در قندز بسر برد امیر خسرو شاه با سپاه باران عدد و جنود افزود در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور بر آب آمویه و وصول بچغانیان قاصدان بنزد سلطان محمود میرزا فرستاده زبان مذمت و فریب بپیغام دراز کردند که لایق دولت چنان مینماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدیخانب تشریف آورند و با تفاق برادر خود متوجه سمرقند پیش نهاد همت بلند سازند چه مقرر آنکه پس از تسخیر آنحضرت دلپذیر یکه بر ادر دران بلده فرخنده مکمن بود و دیگری در حصار علم خلافت برافراز و سلطان مسعود میرزا این سخنان دلفریب شنیده همیان رد و قبول میسر تردد بود و از مکر و فریب اعدا غافل گشته در مآل اندیشی تامل ننمود و دران شتاب امرا و انجکیان آنحضرت را بسیاه مان که بواسطهٔ مآل اندیشی و اعتبار و تصاریف روزگار دیده و دانسته بودند بگریختن و رو در برادر نهادن تحریص نمودند لاجرم آنحضرت بادراک فتح و ظفر واثق شده همعنان امیر خسرو شاه از چغانیان بطرف حصار الیغار کرده و در وقت نظاره سحر گردان قلعه فرو گرفته روی بمحاصره آوردند و حال آنکه در آن شب سلطان مسعود میرزا در عماری که پدرش ساخته بود بدولت سرا موسوم گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت با پدر مرحوم خویش همرکاب شیخ عبد الله قرار بر فرار اختیار کرده از کذر اوباج بر آب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربهٔ سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالنگ نشین رسیده بمخدومی شفقت گشت و خسرو شاه میرزا بایسنقر را در حصار بر مسند سلطنت نشانده خذلان را بسرا در خود امیر ولی داده بعد از چند روز بجبال تسخیر فتح پای

نشین ۱۰

در رکاب آورد و نظر بها در را بر سم منغلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور چون خاقان منصور در اتک یمنشین** فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور کریخته بساط قتال جدال در نوشت و حضرت خاقانی ادراک این سعادت را ازین مدد و معاضد مسعود میرزا دانست و بر عایت و تربیت او پرداخت آنمقدار که توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه شعبان مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاهزاده را باسبار گاه جهان پناه طلبیده و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خویش را تسلی داده باز دواج کریمه از دودمان شاهی امتیاز کرد انید و قامت قابلیتش را بخلعت طلا دوز زیب و زینت داد و با نعام اسب و زر و ما یحتاج دیگر نعمت مراد در آستین اعزاز مانش نهاد و در روز پنجشنبه پنج ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر حرمهٔ نشینان تخت عصمت جهه یراق از دواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیهٔ صلبیهٔ حضرت خاقانی بود و از ستر عالیه بابا انچه در وجود آمده بود از اردوی همایون بدار السلطنه هراة رفتند و در روز جمعه غرهٔ ذی القعده شاهزاده نیز بآن بلده خرامیده بیت مسند آرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح از استند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة و الدین محمد التفتازانی در ساعتی که منجمان نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت ازواج سلطنت را با ماهیه برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور امبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن محدرهٔ سرا پرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان کلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار بجرع کرده در تنزهات هراة عشرت نمود از شراب ناب کلزار طرب را آب داده مخیم دل شاهزاده باغ باغ میشگفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش شاهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت نظم ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما مادر پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود میرزا چند گاه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد ازان یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه منظم پناهان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسرو شاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده انحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بهمان آن قرة العین سلطنت را تشتر زده و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند کسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنا بر اعتمادی که بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بجوار سان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایات خراسان را تسخیر کرده چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال اولاد امیر تیمور کورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را با بابا شاه میرزا که داماد خسرش بود و سپرده و با ماش او را شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش در آورد اما خسرو شاه بهمدران سال که دیده میرزا سلطان مسعود را بیشتر سوفائی از حلیهٔ بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب قتل میرزا بانیسقرا که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن غایت در حصار حکومت نبود پیش نهاد همت کردانیده و بلطایف الحیل آنشاه زاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنهٔ حمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و خلان و بدخشان و ترکستان و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته مآل عاقبش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مصالحهٔ حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آنولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک از حدود قندز بار بجانب الانک نشین الغار نمود امیر ذو النون ارغون در ییلاق و لایت غور بود بنا بران بدیع الزمان میرزا از الانک نشین بطرف بریمین شتافت و ازان جا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذو النون تافت و آنجناب شاهزاده را باستقبال نموده بر حسب ذات جمعیت صفات لوازم حمد پادشاه متعال بتقدیم و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه قندز بار و زمین داور و غوز و ساغر و توتک مسرعان باطراف و جوانب روان گردانیده و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون قجولی میرزا

[illegible] دیگر در قتل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر همت بکاری و جان سپاری بر میان جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را کوشمالی بدعاقبت همراه رود گردید اما همدران ایام جناب حقایق پناهی شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی را نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بار دوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح راضی شده خاطر جوئی شاهزاده را پیش نهاد همت ساخت تعیین یمقال آنکه قبل از وقوع جنگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین مولانا احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب کرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را بصحبت کوده از بادیه مخالفت بجادهٔ موافقت آورند ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان بسپهسالاری لشکر بسر حد پدر بزرگوار رسیده است بنابران شیخ الاسلام عنان مراجعت بدارالسلطنه هراة انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بخور رفتند و هنوز انجا نشسته بودند که بدیع الزمان میرزا در النگ نشین پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنود نمود آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی درآمده از ممالک محروسه بمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوک داشته خاشیهٔ عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت والا طلب اجازت یافته از چهارشنبه نیستم والمعقده که هنوز خاقان مظفر قرین در النگ نشین بود بارگاه حشمت آئین رسید و بخان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانیده و جهة تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آنوقت در ملازمت سده مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود و در اوایل ذوالحجه جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی بازآمده عرض داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت و ولایت بلخ بدستور سابق متعلق بوی گردد دیگر میرزا من مخالفت نکرده آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود و از النگ نشین کوچ نموده بجانب هراة روان نهضت فرمود و چون خبر بدارالسلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رو دشتاقت و از انجا عنان بگیران بطرف ولایت غور خواهد یافت مقرب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنهٔ اربع و تسعمائه بمشیت مستشیر امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمهٔ گویان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آن حضرت را بر استرضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که نشان آستان خلافت آشیان نشان ایالت و ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخعلی را اجازت داد که منشور عالیشان السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت در گذرد و آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم بر توصول بربلغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف و اکناف آن بلده را فرو گرفت و بر اثر موکب همایون بدارالسلطنه هراة نزول اجلال فرمود و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مواجهه و مصادره بمکه مبارکه رو بدینه طیبه زاد و بها الله شرفا و تعظیما بگذار دن حج اسلام فایز گشته بود و مقتضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شده منصب دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدین عبد الحق نهروانی و امیر بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آنولایت بود عنان عزیمت بدارالسلطنه هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و بدشت یافتن منظر حسین کوركان بتقدیر آفریننده عباد

در اواخر سنهٔ ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر بظهر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابو المنصور منظر حسین کورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان بمقابل بیرون خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذیقعده سنه مذکوره در نواحی کبود قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران نباموس کردبنبرد و یورش کبود قابوس رسانیدند در اشتعال آتش قتال بواسطهٔ ضعفی که در لشکر محمد حسین میرزا بود آنجناب را غنی عظیم روی نمود و شدت انخالت بمثابه انجامید که لشکریان از دست از کار باز مانده از معرکه روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدارالفتح استراباد درآمده ابو المنصور منظر حسین کورکان تا ولایت سبزوار عنان بگیران

بازگشته و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بعرض خاقان منصور رسید در اواخر سنهٔ ۹۰۱ امیر محمد رندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسر و آورده نامبو کب عالی منظری پیوسته در باب تدارک اختلال آنحال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بنفس نفیس متوجه آنصوب گردد اما بسبب مخالفت ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد

ذکر بیان سلوک ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مرو شاهجهان

و آن آنوان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن آتش اندوه و الم در کاشانهٔ درون دور و نزدیک و ترک و تازیک تافت هریک از شاه زادگان که در زاویهٔ انزوای خراسان بحکومت میمنه و اندخود بکر و خدیعت پیکی آفاق انداخته مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالحسن میرزا با برادر اغیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خواطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اختیار در اوایل سال ششصد و چهار بدار السلطنهٔ هراة رسیده خاقان گامکار جناب نقابت مآب سلطنه شعاری امیر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنهٔ مذکوره بمرو ارسال داشت تا بتوسط موعظه و نصیحت مایزهٔ عدوان میرزا ابوالحسن را فرو نشاند و شاه زاده را بران وادارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذراند و امیر قوام الدین حسب الفرموده بتعجیل رسیده فایدهٔ بر رسالت او مترتب نگشت و ابوالحسن میرزا بمعاذیر نادلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف درنگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاه زادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبهٔ پنجم جمادی الاولی از رباط جهان آراء نهضت نمود و در تخت سفر بزوال اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال از جناح استعجال ازراه سرخس متوجه مرو گشتند محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی بیرکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه بیستم از تخت سفر بسر کوچ ساقتلماق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط بریان از یمن مقدم خاقان عالی مکان عزت افزای روضهٔ رضوان گشت و آنحضرت از بریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که با تفاق امیر نظام الدین شیخ احمد میهنی جنود آنحدود را مجتمع ساخته جهة دفع محمد محسن میرزا که بکمک مزبور شتافته بود متوجه ابیورد گردد آنگاه لواء ظفر پناه از راه دیانه کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابوالحسن میرزا از توجه موا کب دون مراتب خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر خطیر بحصن قرار داده و هانجا علم انجم حشم بعد از طی منازل بر تو وصول بر ظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کرده و لشکریان ابوالحسن میرزا سپر حمایت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آورده و از اطراف حصن حصین شهر تیر آغاز آمد شد نموده بیشتر پیکان خون ریز از شهریان بسر و رویان و در رویان میگشود و گاهی صدهٔ سنگ رعد برج از بروج القلعه را زلزله ساخته صفت هیأت منشور امی بخشید و احیانا وصول قارورهٔ نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان بزلان را محترق میگردانید مدت سه چهار ماه حال بدینموال جاری بود بعد ازان پدر و پسر بخاطر ایام جنگ عدل طول کشته بین الجانبین صلح کونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر نهضت مرتب حضرت سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

در آن ایام امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل ره اللهم هدیی من شاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیهٔ ذات گرامی مدام را بسر ساخته و آن را سرمایهٔ همه مرادات شناخته بعزم زیارت بیت الله و شرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسول علیه السلام و ریاید اتابرکاه که مرام آنصوب صواب بسته و رایهٔ سیر بسلطنه تاب لب بطلب حضرت میکشاد خاقان منصور ناچار بکمال امیدواری ظاهر بصحبت شریف آنجنابت شرف حضرت ارزانی میفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود و بمحاصرهٔ ابوالحسن میرزا اقدام می نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سدهٔ سدرهٔ منتهای بجانب مشهد مقدسهٔ رضویه علی ساکنها التحیة والثنا روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب زیارتگاهی را که در جوار گاه حضرت پادشاهی

پادشاهی را سخن داشت جمله استجازه پیشتر بر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر مشهد رسید جمله وصول مولانا عبدالحی روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جمله سبزوار رفته بودند مهزم بازآمدند و جناب مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاه زاده و امیر شیخ پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف مهر بر روی سایر حاضران آن معرکه بگشود مقارن آنحال مولانا عبدالحی از اردوی همایون بازآمده از نزد خاقان منصور بگتوبی آورد مضمون آنکه از عرضه داشتی که مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید حیال توجه آنعالیجناب بهدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون دارم اما چون در اختیار این سفر مبارک استیلت طریق شرط اهمیت و چنانچه بر ارباب حقایق نمای واضح خواهد بود در این اوقات بواسطه تواتر فترات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبه رسیده است که مزیدی بران متصور نیست اگر نوبت دیگر ملاحظه رضای خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هرگاه بخبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبا و سادات افتخار آل عبا و اعزه اصحاب سعادت انتظار طریق مشورت مسلوک داشته مجموع انجاعت متفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت دران دانستند که انتخاب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجان روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از نظاهر مرو منهضت کرده متوجه آنقصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره بلده مرو سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و فیروزی در آئینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل مصالحه گشته نوالحسن میرزا را با پیشکش لایق روانه اردوی همایون گردانید و امیر نظام الدین در وثیقی را طلب نمود و حساب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده مادی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمه من درگذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هرات معطوف دارد من نیز با پیشکش گرده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه بازگشته بخدمت ابوالحسن میرزا اعرض رسانید و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرکان توبه مقرب الحضرت سلطانی بساط ملالت شما سر افراز گشته بالطاف خصوصانه مخصوص گشت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروبکشی مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره مکرر حضرت انصراف بطرف دار السلطنه هرات طلبید خاقان منصور فرمود تا دام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هرالتماس که فرمائید بعز اجابت مقرون است انگاه مدت قابلیت انتخاب بالجمله فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر مسکین مهموم شتافته فاتحه سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هرات را در سر مزار فیض آثار کازرگاه جمع ساخت و آنجا ضیافتی عظیم ترتیب نموده به نیت استقامت بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و کمی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رباطه درویشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان را فرو فرود و در خلال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنه هرات حکومت و دارو گیری نمود و امیر ناصر الدین عبدالخالق بن امیر احمد امیر فیروز شاه علم عزیمت بسفر آخرت برافراخته و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند **ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر** در آن زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو بمحاصره بوالحسن میرزا اقیام مینمود امیر خسرو شاه بر ضعف مدینت و انسته با سپاهی بنهایت بحدود قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنا بر وقت لشکر طریقه عزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و آنهنگی موجب مزید جسارت خسرو شاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و سیر غان دست بغارت و تاراج برآورده و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمه اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر می گشودند و باندک

تیر مرگ تاثیر دشمنگ رعد پر داخته در افتاده اعدام بکدیگر سعی مینمودند و احیانا نهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا پای جلادت از قلعه بیرون میگزاشتند و نصرت تیغ دشمنان روز عرصه قندزیان را بشام اجل میرسانیدند از آنجمله روزی از جانب میرخسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر بهادران قندز و بقلان ممتاز و مستثنی بود جنگ پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی سمانچی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بهمین الجا بین جری بر قتال صعوبت دست داده امیر تنگری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان بصحرای خسرو شاه تافت و امیر تنگری بردی او را تعاقب نموده تنها نظر بهادر رسیده او را بازگشته و شمشیر کین از نیام انتقام برکشیده بر آن پهلوان رستم توان حمله کرد امیر تنگری بردی بتائید ایزدی تیغ خصم را به سپر دفع نموده بیک ضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و زخم دیگر مهلتش نداده او را باتمام رسانیده دوست کام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت از وقوع این واقعه لشکر خسرو شاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر تنگری بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانیده و بانعام اسب و زره و خلع قیمتی آن زنده بجنگان دوران را خوشدل و مسرور گردانید لقصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل الغار متوجه بلخ گردانیده و موکب نصرت نشان معاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را چنانچه بوقوع پیوسته بود عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین عمر بیک بلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد ازان رایات عالیات بهیلاق بابا غیش خرامیده منزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته ازین مقدم همایون عزیمت سپهر بوقلمون گردیده و درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسیده و دست بساط خاقانی بساط بوسیده کاغذی او را در نوردیده مجملی از حال امیر حیدر انکه او پسر امیر سیدی آقا بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نموده و امیر سیدی آقا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و فور شجاعت از سایر امیرزادگان جرگه سلطان قیام تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک اخلگیان آستان خلافت آشیان انتظام داده و در آن اوقات که امیر علیشیر بامالیت و ولایت استرآباد سرافراز شده او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا مسطور گشت در وقتی که بر سالت از جرجان بهراة رفته بود بواسطه نشار جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده مؤاخذه و معتقد شده و چون ازان ورطه نجات یافت از ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده امیر حیدر در عمارت سرچشمه بابیان که نزدیک بصید گاه هرات واقعست منزل گزیده و یکدو نوبت بازار بابا آن بلده فاخره را دوران چندزده نزد او جناس بسیار از کبار و صغار روزگار اخذ نموده و همه را صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا انتظار اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه سیاحت متوطن شده جمیع تهمات آن بقعه را از پیش خود گرفت در آن اثنا روزی درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرموده ولی از انکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و همچنین خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرموده تا درویش ولی را گرفته دو دست کف پائی زدند و بجهت مطبخ بازو اشتلنه بنار علی بدا ابراهیم حسین میرزا القصه بدا را امیر حیدر کرده او از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه بسبب باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده و در وقتی که از ظاهر بلخ رجوانه بقندز رفت او را بر سم رسالت روانه آستان خلافت آشیان گردانیده و بنا بر انکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر در مجلس خسرو شاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالمپناه مینموده او را بر سلوک طریق مخالفت تغیب میفرموده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز معتقد بود تقبل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هرات انجمن نشیده بغایت متغیر و متاثر گردیده کس فرستاده حیدر او را از منزل بابا خاکی بفضای حضرت ماهیان نقل نموده و او لاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنه ۹۰۲ از میرزا بایسنغر متوهم گشته و بهانه یورش بلخ آن پادشاه زاده صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم مخالفت برافراخت و چون باو باج رسید در اواسط محرم سنه آن خسرو صاحب کرم را بدرجه شهادت رسانیدند و ولادت میرزا بایسنغر در سنه در حصار واقع شده بود و الحضرت در عدل و فضل و رافت سرآمد اقران زمان میبود و خط نسخ و تعلیق را نیکو

نیکو مینوشت و از شعر نقاشی و قوتی تمام داشت و از غایت لطف طبع کاهی بنظم اشعار میپرداخت و از نتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت را محظوظ میساخت سلطنه
چون خسرو شاه کامگار فرمت بر جهان ار می حظیر اقدام مواظبت بر روی استقلال در ولایت قندز و بلخان و خلتان و بدخشان و حصار شادمان با مرجهانبانی قیام فرمود
مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و گشته شدنش بتیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت انشاء الله تعالی گشادن
بیان پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بسیکیدگی جهة مخالفت خاقان و افروختمه و انهزام یافتن ایشان از دست
برد ملازمان موکب ظفرنشان در موضع حلوا چشمه در آن اوان که خاقان منصور از طاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان
عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابوالمحسن میرزا که از مدتها و ایام قلعه داری نیک بتنگ آمده بود آن بلده را بسیکی از امرا معتمد سپرد و نفس نفیس با فوجی
از ابطال رجال و شیران بیشه رزم و قتال روی توجه بملاقات کیک میرزا آورد و بعد از وصول بکدو دا بسوار و کیک میرزا مقدم برادر بزرگتر را مقدم عزیز
و احترام استقبال کرده مراتم و پیشکش لایق و جهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تشتیت امور
جهانگیری فرقه مشورت در میان انداخته مدتها خواطر بر محاربه یکدیگر قرار داده پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا غالی
بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرفناکی رسیده امیر سیف الدین محمد ولی بیک را با علاء درجه رعایت و تربیت رسانیده و بمنصب حکومت دار السلطنه
هرات سرافراز ساخته بدان جانب روان کردانیدند بعد از آن موکب ظفرنشان جهة اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود
و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالمحسن میرزا چون از قرب وصول
لواء جهانکشا خبر یافت از ابیورد بیرون رفته عنان بازگشتی بود بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثناء راه خبر توجه فرزندان را
استماع نموده بصدور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه کریز پیشه اختیار کرده نقش کلمه انفراد محالا بلاطاق برصحیفه خاطر میگارند بنابران ابوالمنصور
منظرحسین کورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس را با اکثر لشکر ظفرقتباس بکاهشی ایشان رو انساخت و
بنفس نفیس در حرکت آمده تا بسکی رایت نهضت می افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بحلوا چشمه رسیده بخلاف مصور شنیدند که
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا با لشکر مغرور منظرزدم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال نهاده
اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانجه علم نصرت نشان منظرحسین کورکان از اراق قول طلوع نموده در برابر لشکر حیدر محمد میرزا توقف کرده
جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزوده و از انجانب ابوالمحسن میرزا در جانب لشکرگاهی داشت و کیک میرزا در برابر لشکر رایت شوکت برافراشت
و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و باین ترتیب هر دو سپاه روی بزدکاه نهاده و در دشت حلوا چشمه تقارب فریقین مبادی انجامید و دو لیران
روز پیکار در هم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از خوارزه دلها روان ساخت
و شعله سنان سینه سوز جان هوشان را در محاق احتراق انداخت تشنه آبدار از خون خوبان شیرین کهشا جوئی جاری گردانیدند و نیزه شعبان کردار اکیل کامیت
دلیران کیک رفتار از پای در آورده بر خاک هلاک خوابانیدند نظم تیغ خونفشان و خنجر تیز ز پیکان مذنک فتنه انگیز چنان خون ریختند اهل هیتر
که حلوا چشمه شد جوی از خون پر و در آنروز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا
تاب آن صدمه نیاورده و عنان گیران بوادی فرار تافت و کیک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت
منظرحسین کورکان که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا بسرداران نموده پشت بر معرکه کرداند اما امیر سلطان علی
قرامحمد عثمان بارکیه شاهزاده را کرفته از انحرکت مانع گشت و کفت اکر فضای معرکه از موکب عالی خالی کردد خالقان و لیر تشنه نکایت این بیرحمت
بحضرت علی سرایت کنند لاجرم منظرحسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزیده خاقان منصور در روزه که منهی بصحرای حلوا چشمه شد و توقف نمود
فلانت موکب همایون بخواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین احمد صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میرآخوران و اختاچیان
و شاکردپیشکان کسی نبود از کرکین برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال امور جبلی و غایت رقوق بغایت زنانی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف
مزاج جامه جنک در پوشید و منصور بر سر نهاده بر اسپ دلدل نامکت آتش آهنک سوار کردید و عنان کران بسرعت باد و زان بجانب معرکه پیکار انعطاف داد

فرمود تا نقاره و کوس کیهانبون را بلند آوازه ساختند و سوران انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و باین طریقه ازان دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر پایچه علم ظفر شیم افتاد یقین دانستند که خاقان رستم حشم بر بارهٔ کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست بسته نزول ایشان را قدم ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک ازان دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت ابوالمحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون لشکریان سپاه خاقان جهانگیر بکیفیت واقعه آگهی یافتند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور مستحقان رسانیدند و در بارهٔ جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانیدند

ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان

ازآن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از ظفر حسین کورکان انتزاع نموده پیوسته خیال توجه بآن صوب بخاطر میگذرانید اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن اندیشه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه حلوا چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران مسالمت و اتحاد دلهتیه یافت خاقان منصور نظر بر آن صمیمیت داد و دروی توجه بآن دیار نهاد و آنجا محمد حسین میرزا را دیده شاهزاده را از سر گذشت و با کپک میرزا دوخوی از خواص امرا طریق مشاورت مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک و میان دو آگاه آنسر صد گذشت در آشناوه راه کپک میرزا از او و بازار برادر اغاز دیده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آن ولایات در آمده کیفیت حال بابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نوشته فرستاده شاهزاده و برزان لطف و مرحمت پیغام داد که هر چند حقوق ابوتت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله در آمدی بمقتضای شفقت اصلی و عطوفت جبلی جرم عفو بر جریده آنجریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتگاری بقدیم رسانی و آن مملکت را بمین معدلت و رعیت پروری معمور و آباد دانی و بعد از انکه بمقام خاقان منصور و مشورت رسد مکتوب محمد محسن میرزا رسید متبهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از روی امری که موجب انتظام خاطر خاقان گیتی ستان باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطهٔ استراباد را از یمن مقدم همایون عزت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخته و ده پانزده روز بفراغ خاطر بمراسم عیش و طرب گذرانیده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر سیف الدین محمد ولی بیک پایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف آورده و خان طغیان بر قلع کرده اند و اکنون در ظاهر آن بلده قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و با اتفاق امیر ذوالنون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون از نجابر شهود نشان حکومت استراباد را بصاحب مولانا شمس الدین عیشاه سنه ثمان تسعین و محمد حسین میرزا را بسمرقند فرستاده بود و لوازم تسلیم و تقدیم رسانیدند از حضرت باز دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر جرجان را جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات

در آن اوقات که خاقان والا مقدار ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان بگردان بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون داور بر سیاق غدر خرامیدند و خیال تسخیر ولایت خراسان کرده سپاه بسیار و لشکر بی شمار جمع کرده بودند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با جنود نامعدود و بسالاری ولایت هراة رود

همراه بوده شتافتند و از مراعی و مواشی امراء و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کردند و ازبکان غریت بصوب لشکر معدته غنیمه شتافتند و از آن سرکار زیر کوفتند بسیار غنیمت گرفته متوجه دارالسلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر سیف الدین محمد ولی بیک و سائر امراکه در آن بلده فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده خواطر بحسن قرار داشتند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبه اویه رسید امیر ذوالنون بر سبیل ایلغار پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند امیر ذوالنون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا در عقب او و امیر ذوالنون بی مدد الحضرت خیال محاصره هراة نموده لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ذوالنون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنبند او بیرون رود غالب ظن آنست که زمام مانده مقارن این حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چکچکتو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستعد کشته دو سه هزار سوار آراسته مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا بعزم رزم از دیوار بست بیرون رفت و در عقب سپاه میرزا محمد معصوم را نگاه داشت و خود و همنیه لشکر او بصفه عیسیه را بعهده سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی باغ لک لک خانه با امیر ذوالنون پیوست و در تحمی که آن مکان شنیدند قراولان خبر رسانیدند که سپاه باغی نمودار شد و همان ساعت امیر ذوالنون با لشکر انبوه پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه هیئت پیکار گشت و در نواحی لنگ نشین تقارب فریقین تلاقی انجامید و آوازه غیر و شور از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه هزبر تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه بهوا بوج افلاک تیز کرد و سیاهی غبار آفتاب را در زیر نقاب عنبر امشور ساخت تیر باران سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تاثیر دلاوران را بسان لعل بدخشان مسعت شمشیر تارک شکاف بیک ضربت از فرق سر تا ناف میشکافت و جانهای پرولان از تن رخنه پیرون جسته بعالم آخرت میشتافت نظم برآمد خان از زمین و دود از مان درآمد تا زلزل کون و مکان تیغ سرانداز تیر خدنگ هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ و زان شانوای کشورکشای سلطان بدیع الزمان میرزا پیر تو وصول بر معرکه انداخت و هیرو بانگ افشاده آن لشکر دون دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد ازان محمد معصوم میرزا و امیر سیف الدین محمد ولی بیک نیز کمر پای بستیز اعتیار کرده محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند تا امیر محمد با سایر کریختگان بشهر درآمد و دروازه بابر کشیده برج را بمردم اعتمادی سپرده و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در لنگ نشین نزول اجلال فرمود و پس چند روز ازان پل لالان نقل کرده طرح میدانست که بی ازانکه مباشر جنگ و پیکار گردد هیرو بان شهر بدو بندد بنابر آن بدارا و مواساکه در اینده سپاه را اجازت حرب نداد و چون مدت چهل روز حال بر انمیوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل و رسائیل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر برحذر سانیده و التماس فرمود که از ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر میان فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاه زاده مصلحت وقت در اجتناب آن ندانسته از پل لالان بر پل سالار شتافت و از انجا غنان عزیمت بطرف آب مرغاب شتافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی بر تو وصول پیوسته او هراة انداخته امرا و علما و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نموده خاقان منصور همکنار آبشخور دولتخانه بیک و جاهی که در ایام محاصره شراید جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانیده و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانیدند

ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و بازآمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر

چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر با دعیش و چکچکتو در ظل رایت فتح آیتش مجتمع گشتند و شجاع بیک نیز از قندهار بلا زمت رسیده و در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بر دیده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مرو جاق تعلو میمنود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هراة و مکور در سایر افراد لشکر ظفر اثر تو را هو و چپر با بر سر کشیدند و دست بتیر و کمان برده بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بدیده از صباح تا نیم روز بدافعه مشغول نموده بالاخره از مقاومت عاجز گشته شجاع بیک قهرا قسرا حصار مرو جاق را مسخر گردانیده امیر بدیده را گردن بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت جریمه

(۱) فرمودن

معفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمانداده خاقان منصور در بلدهٔ هرات از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزندوالا تبار دوقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آنولا سپاه بصرت اتفاق از یورش استرابادو مراجعت نموده بودند و سپاهیان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بوده نمیتوانستند که بی ازینکه چند گاهی آسایش نمایند مرکب سفر دیگر کشته بادبیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور بامقرب حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا مصلح الدین صاحب دارالانشا را باستراباد روی راجهة تمشیت آن مهم گذاشت آب مرغاب رودان ساخت و جناب صاحبی در ان مقام شرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخیرین عبارتی ادای رسالت فرمود و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود و الحضرت بلاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بران قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع از کنار آب آمویه تا مرغاب بین حیث الاستقلال متعلق بدیع الزمان میرزا باشد و دران ولایات نام نامی آن شاهزاده گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی کرده اند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقه نامسنوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنابرانکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با حسن و شاه مقاومت کرده آنولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده الخطه را بسراورد و بر کشتر تسلیم نماید و ازین جهة فتنه دیگر حادث گردد بنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالقدر فرمود که برجناح استعجال بلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده پر امن مناقشه نکرده و بجانب هرات نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد و عبدالقدر چنان کرد و بعد از وصول بدیع الزمان میرزا بدان حدود بشرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورده در اثنای راه آن دو قوی پنجه مانداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم شاه دوستی و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و لطوبی نواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقصبهٔ لاسلام بلخ نزول اجلال فرمود و امیر عربیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا بملازمت خاقان منصور رایش نهاد و بتمهید چون باچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آنولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان جبال و طرشتان سایه گستر دو سپهر جنبش شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاد و اظهار مطاوعت و مخالفت نموده ممالک قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و خلمان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزئین داده بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را باصناف عواطف حسروانه و مراحم پادشاهانه نواخت و با انعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر مفتخر و مسرور فرمود ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون ولد او شجاع بیک را مقرر و محترم حضرت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیتان را بسراورد امیر ذوالنون امیر سلطان علی اغون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرمانروایی برافراشت **کفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در روادی طغیان و ناقرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی** چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد متمکن تمام پیدا کرد و دکر توابع و لواحق آنولایت را بتحریر ضبط در آورد و خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد در اواخر سنهٔ خمس و تسعمائه با سپاهی بشجاعت نهاد روی توجه بطرف استرآباد نهاد و بیک تاکاه دایره کرد ار منزل امیر بدرالدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدرالدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بطقهٔ مطاوعت شاهزاده در نیاورد و در مقام مدافعت مردیکه در خدمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدرالدین مانند شیر عرین بر پشان حمله نموده و زخم ناوک و لمه روز و ضرب سنان جانسوز روز نهاد و سینهٔ بهادران میکشود تا چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التعاقب التواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و دران اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار گردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بعرض و معرض هلاکت نیاندازد امیر بدرالدین اصلا آن نخان را بخشیده و حرب میکرد تا وقتی که از ضربت تیغ آبدار شربت شهادت چشیده و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمد حسین میرزا آگاه شدن امیر بدرالدین خبر یافت عزم حرب او در جزم کرده از سبزوار بیرون آمد و محمد قاسم برلاس را امیر شجاع الدین محمد بندق با فوجی کثیر از سپاه جلایر و اتابار سم سلطانی پیشتر روانه کرد و میان امیر محمد قاسم و محمد لشکر استراباد

استرابادکه سردار ایشان در رویش محمد کوکلتاش بود محارب روی نمود و آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امیرچاکو بود در اثنای اشتعال نایرهٔ قتال بر حسب تبری از پای درافتاد و در رویش محمد کوکلتاش بنظر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود امیرزا مظفرحسین را تبع بسیار بگذرانیدند و زمرهٔ را اسیر گردانیدند چون گریختگان به معسکر شاهزاده رسیدند فکیفیت حال بعرض رسانیدند مردم بشتاب بهم برآمدند که میرزا مظفرحسین مجال توقف ندیده و روی بطرف ولایت زاوه آورده تا قصبهٔ تربت عثمان گریبان بازکشیده و کیک میرزا نیز بعد از استماع انجفیر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نساء و ابیورد برافراشت و از انجانب محمدحسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استرابادتا نیشابور و سبزوار تلنگه سپاه ظفرپناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی داشته بقبول عمارت و تخریب شهر و ولایت نپرداخت و چون این اخبار در دارالسلطنه هرات شیوع یافت در توشعور خاقان منصور کیفیت آن وقایع تأثر باوجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت حسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانوار فتح و فیروزی درآمده امیرنظام الدین علیشیر و امیرمبارزالدین محمد ولی بیک را در همراه گذاشت و در ماه محرم الحرام سنهٔ ست و ستمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استرابادبرافراشت و در اثنای راه مظفرحسین میرزا و امیرمحمد بریدق بر لباس و سایر احکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفرانتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان گردیدند و چون بمضمون رایت نصرت آیت بمحمدحسین میرزا رسید مصلحت توقف ندیده و گریختگان دیگر عشان گریان بودی فرار گردانیده و حضرت خاقانی بعد از تنزل و قطع مراحل و اتقاع استرابادبر الغرز رای همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و امتناع رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بجود و سخا و سیاست و عطا اشتغال نمود و در آن اثنا محمدحسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و سولان بخدمت آن بانسان سلطنت آشیان فرستاده فی الصیر حویش عرضه داشت نمود خاقان منصور از بمعنی نهایت بشاشت و مسرت شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده مصحوب ایشان اتمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرمود و محمدحسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیرمحمد بریدق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بزبان الهام بیان گذرانیدند که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمدحسین میرزا بغایت نزدیکست مبادا که ناگهان جودر اکیک میرزا رسانده دست بردی نماید و امیرمحمد بریدق بعد از طی مسافت بشاهزاده پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور بخان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشته فیمابین ملاقات بنسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بمعنان اردو رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت منازل میمود و از قرب جوار محمدحسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمودهٔ پدر بزرگوار طریق حزم رعایت نمیفرمود و محمدحسین میرزا از بمعنی وقوف یافته بدانجانب ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کیک میرزا بطلب گاه و جوپر پشان شده بودند بکنار اردوی برآمد و رسیده و محمدحسن میرزا را سپاهی سپاه محمدحسین میرزا دیده دانست که مجال توقف محالست با تفاق امیرمحمد بریدق و امراء ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسکان و اثقال و حرمخانه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمدحسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه ضمیر منور همایون گذشته بود و فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امراء عظام و قورا اصفهان مشام یراق میرزا کیک را از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند و هریک از ارکان دولت جهتی از امراء خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم تعجیل رسانیده باضافهٔ آنچه محمدحسین میرزا از محمدحسن میرزا گرفته بود بکیساعت در اردوی همایون سامان یافت و امراء عظام آن اشیاء را نزد شاهزاده فرستاده بعد از ان مراسم استقبال بجای آورده و کیک میرزا در سرپل سکین بسعادت دستبوس خاقان خطرفرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نموده و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش در افزود و بفرمان خاقان منظر لوا منصب امارت دیوان اعلی شاهزاده محمد عالم تفویض گرفت و فرامین مطاعه بمهر عالی آن زری اوج کامکاری صفحهٔ زیب و زینت پذیرفت و درین اثنا بلقیس بلغن مکتوب وارشاد بانگ فضای لاریب محمدحسین میرزا از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده و جبهه عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان بخدمان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاده خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند ارجمند بحسن قبول تلقی نموده و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده مکرت دیگر سلطنت جرجان بوی تفویض فرموده و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان محمدخدایگان ولایت آن مملکت را رخصت داده فرستاده

وعزم مراجعت مستقر جاه وجلال جزم کرده عنان گیران بصوب خراسان انعطاف داده در اثنار راه عامت قابلیت میرزا محمد محسن بانجلع علاء دوله گرخوردیه
زیب وزینت بخشیده بتجدید ایالت وولایت طوس ومشهد مقدسه وابیورد ونسا وبازرد ودرون بابرای صوابنمایش متعلق گردیده واورا بشرف حضت
ارزانی داشت وباوجود دوفرسخ راه بازندگی درعلی التوالی مسافت طریقه مسارعت تبقدیم رسانید **ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل
فانی بسرای جاودانی ونزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال وکامرانی** بمطلع ضمایر فضایل مآثر خاقان
مناقب محمدتی بشیر عالم افروز این معانی طالع است که جناب جلال سجایی اشراف طبقات انسانی را بشرف ادراک مناسبتی آدم مشرف گردانیده وبشیر
خطاب یا بن آدم خلقت العالم لاجلک وخلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار وفضای اقتدار
آن نوع گرامی جز این مرحله بی اعتباره وسرای ناپایدار جائی باشد غیبت ودنیا بنزد اهل خرد بیش مجمر است یا آفتاب قدر توانه زده کمتر است بلکه
علوشان ورفعت مکان جایگه گه خلعت افتخار شان بطراز وفضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مقرر شاهد آنست کرپیش ازچند سال درین منزل پر ملال
چاپیده وچون ندای یا ایتها النفس المطمئنة شنوده بسرای بیحال بر یاض لکشای خلد برین انتقال نماید قدم همت از ضیق رحمت وتنهائی بسعت نامتناهی
وبدیده بصیرت نظاره خرام ملکوت نموده بمقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند غیبت برین سرای فنا دال منه که جای دگر برای مسکن تو برگزیده اند
برچند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این ترتیب چیست ومقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست خامه مکتئین عمامه سکوت سوگواری پوشیده
کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی قرسیر از دوی اعلی بدار السلطنة هرات رسید وچنین اشارت
رسانید که مواکب مراتب برجناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت واستقلال است واز اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر در مضارب رستمان بارض
ناامالی وآمال متوطنان آن دیار حضرت ونظارت پذیرفته خواص وعوام فرق انام رافرح وابتهاج تمام دست داد وروز سه شنبه نهم ماه پیشین موکب حضرت
خاقان مغفور قرین رحمت امیر نظام الدین علیشیر بهمی از جمله اصحاب واعزه احباب برسم استقبال منوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیده وروز
دیگر از آنجا برباط پایاب تشریف برده در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نمودند در اکثر شب از غایت شغف باد راک شرف ملازمت
خاقان گیهان پناه بوده در روضی که رایضان تقدیر مخضره زنگار نموده ثابت وسیار ابر توتن بهر وداع بصحت وسلامت سوار شده وبجانب بارگاه
امیر محمد ولی بیگ که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرموده وبعد از علی الصباح که از مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب پیش
رسیده بتقبیل انامل فیاض انجناب سرافرازی کشتند ونوازش میافتند در موضعی که مشهور است بخواجه قطب الدین محمد ضد دولت واقبال خاقان سپهر دوده جلال از
دور بنظر درآمده عالیجناب معالی نصاب خواجه شهاب الدین عبد الله مقرب حضرت سلطانی آن هادی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی
کشیده ومراسم پرسش تقدیم رسانیده وبشوار زبخن فارغ گشته بود که تعمیر خاطر عالی آن ناصر معالی مقام را بافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبد الله
ازمن واقف باش ومقارن آن سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمد وپیش رفته بتقبیل رکاب معالقه پادشاه
عالمپناه مشرف گردید وچون پایهای انجناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست بر دوش خواجه عبد الله ودستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین ابراهیم
خواند امیر انداخته بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانید وبتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلاء ضعف تمامی نشست ودر چند خاقان
سعادتمند بزبان تلطف ودلجوئی ان امیر صاحبی تمیز مخاطب ساخته احوال پرسیدا صلا جواب نتوانست گفت واین معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی
گشته فرمود که انجناب را در محفه خاصه که کوتل بود خوابانند وهمان شب بشهر رسانند وخواجه عبد الله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل وکمال باز داشته
نفس نفیس متوجه رباط پریان گشت انگاه علامات سکته در نبض وبشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده همی که از تمام صحت وخوف واشتند غرضو
گذاهیخا مرض را فضه میباید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبد الحی تونی که او نیز دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت
که بعد از وصول بهراه واجتماع اطباء در علاج شروع میباید کرد تا خطائی واقع نشود وخواجه شهاب الدین عبد الله سامی ثانی را مستصوب نیامده مقرر
حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد وبنده رو لنجاه که غریق بحر تحیر آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته تعرض خواجه عبد الله بدین سخن
که شدت مرض مشابه بآنست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت وانجناب در تردد افتاده سرعتی نزد خاقان منصور فرستاد

وکیفیت حال جا بیخبر داد و آنحضرت فرمود که موجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رک بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن ضیاء دسته
فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از صدمه زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در همین شب جمعه انجنا
تبرش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر قصد فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور سر
بالین میر هدایت قرین تشریف آورد و او را بغایت بشور دید و دل پر واقعه تاکریز نهاده قطرات اشک از عوارضه دیده فرو بارید و روز شنبه بیست
آن عارضه از پیشتر مشتد شده صبح یکشنبه مزاج روح معراجش قفص قالب بگشت و از نشکنای سکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود و باعی دیده دراکه
پاکبازان جهان از همان برفت پاک انجمان که آمده بود انجمان برفت روحش که شاه بازه معارف شکار بود آواز طبل شاه بشنید و روان برفت
علی الصباح که خورشید جاودان از باطن نیلوفری فلک سفله آمده از درون ماتم زده کان ظاهر شد انجنر بخت اثر در دار السلطنه هراة اشتهار یافت
و نایرهٔ حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را فروتر افت آوازه نالهٔ نفیر میر و وزیر و برنا و پیر صدا در کنبد منیر مدور انداخت و سپهر خضرا لبوقت
اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علماء اعلام را عمامهٔ عزت از سر افتاده بگیرستند
که دیگر ترتیب اذکر نکرده و فضلاء لازم الاحترام را علت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد مجلس که شتابند زبی شکوهی که از صدمات
انجالت متزلزل گردیده و خمی بر چرخ مهر که از الم انجاده جبل نجوم را بسان اشک غمزدگان فرو نبارید نظم چراخون نبارید چشم سپهر چرا کشت روشن
دگر ماه و مهر چرا سلک ایام درهم نشد چرا ماه و سال جهان کم نشد خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل
مقرب حضرت سلطانی تشریف آورده و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدیلش را بطریقهٔ شریعت غرا غسل داده و جنازهٔ رحمت
اندازهٔ بمصلی گاه هراة برده بعد از ادای نماز گنبدی که در شمال مسجد جامع اصناف خیرات بهمین صلحت ساخته شده بود رسانیده و بمقتضای سنت
سنیهٔ خیر البریه علیه السلام و تحیته بدفن کردانیدند ع انجاک چه دانی که چه دربرداری و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت
سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و مساهم و از مفارقت آن امیر صاحب حشمت غمناک بود و متالم
گاه بترتیب آش هفتم اشارت فرمود امرا و تواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن
آن طعام را داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی خلق
برایا در روز هفتم از ایام مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنهٔ هراة است جمع آمده و خاقان منصور در خیمهٔ دوازده پایهٔ
همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست درهم داد که در زمینهٔ سابقه و قرون ماضیه مرکز چشم هیچ دیده وری بر هیچیان
جمعیتی نیفتاده بود امرا و تواچی سوار بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران انواع نذر کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان
بقرارت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده خدمات سجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را بلباس کسوت تعزیت مامور گردانیده
لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر انجماعت را بتشریف خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات و تحمل فرمود
شعرا و فضلا ماتریخ وفات آن امیر بلاغت انتمار بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیهٔ آن ذات مخصوصه صفات قصاید و مقطعات منظوم
گردانیدند از جمله امیر صدر الدین سلطان ابراهیم این قطعه بر لوح بیان نگاشت که قطعه میرین پرور علیشیر انکه بود عقل در اندیشهٔ ملک و ملت را
پناه در هدایت یاوری راه بدی در ولایت والی دین آله عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ شد سوی فردوس با صد عز و جاه در جنان پرسید
از تاریخ فوت گفت رضوانش ولایت انبناه و راقم حروف را در تاریخ آن مصیبت شاعلهٔ این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه جناب امیر
هدایت پناهی که ظاهر از و گشت آثار رحمت شد از خار زار جهان سوی باغی که انجا شگفته است گلزار رحمت چو نازل شد انوار رحمت
بروحش بجو سال فوتش زانوار رحمت و بنا بر انکه قلم دو زبان در جریان مکارم اخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق
انام اشتهار تمام دارد در بن مقام در ذکر آن امور شروع نمود و ابواب مبتنیهٔ سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور بر گشود گفتار در بیان
آمدن ابو الحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاه زادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور

آن جامع

شاه زاده و افر مود معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار بسعادت ببرادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا کمال عطوفت و مهربانی تقدیم رسانیده و ایالت و ولایت طوس و مشهد مقدسه و نساو ابیورد و بازوردرون را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمالش بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت بازبانی مدعا خواه و دلی مشحون باخلاص پادشاه بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن فرخ نسب سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاه زاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات گذرانیده رخصت بانصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاولی سنهٔ تسع و تسعمایه شاه زاده سعادت انتماء محمد معصوم میرزا در قلعهٔ مرو بمرض سهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر بحضرت اثر بعرض خاقان عالی رسید بغایت ملول شده بالاخره زبان بهایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشوده و بعد از اقامت مراسم تعزیت و ولایت قلعهٔ مرو که سویورغال آن شاه زاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته که دست زمانه ستم آئین نیل ملالی دیگر بر چهرهٔ احوال خاقان پسند یده خصال کشید و شاه زادهٔ عالمیان میرزا حیدر محمد را فی سنهٔ ثمان و تسعمایه وقت علول اجل طبیعی در رسید دری نور افشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بحجت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ایدل بجهان ثبات امر سیت محال پیوسته سرور و ستی عقب ملال هر کو کب مسعود که بهبود جمال پس بود و کمال او بپذیرفت زوال خاقان منصور از مصعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داده لباس سوگواری پوشید و والدهٔ غم دیدهٔ ش محمد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی اغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک رسانید نظم زمرگان دم بدم خونابه میریخت مکو خونابه خون ناب میریخت ز دست جور دوران جفاجوی کهی بر سینه میزد گاه بر روی اخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبائی و اصطبار زده نعش شاه زادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانی دفن کردند و جهة ترویح روح معظم الیه چند روز لوازم اطعام طعام و خیرات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادر زاده و داماد خاقان منصور بود از اختیار زهر آخرت اقتدا بحید محمد میرزا نموده و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش بتحمات کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سید علی بن میرزا میرانشاه که بنسبش از جانب والده و جده بسلاطین آق قویونلی میپیوست و مزاجش بحکم یزدکه در ولایات عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را غنیمت داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانید و مهد علیا سلطانم بیگم را که سابقاً در حبالهٔ نکاح سلطان ویس میرزا بسر میبرد باوی در سلک ازدواج کشید بیت درین بمندل سرای نبوی کهی بائم بود کاهی عروسی **ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان** در سنهٔ ثمان و تسعمایه حاجی حاجی لار که کوتوال قلعهٔ لاش بود و هوا خواهی خاقان منصور را حاکم میر سلطان علی اغون باغی شد و عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه گرایت نصرت نشان یکی از شاه زادگان سایهٔ وصول بدین حدود و اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت با ولایت شناخته و حدود سیستان را تاخته در آوان رایت اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید با تفاق ولد ارشد خویش شجاع بیک روی بطرف معسکر شاه زاده آورد و در حالی مسافت مسارعت کرده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگهان علم امیر ذو النون پرتو وصول بر نواحی اوتاق انداخت شاه زاده مشتبه شده با قرب صید سوار که در آن زمان در استماع سعادت آستانش حاضر بودند متوجه اعداگشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش کرمنغلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باسهم تیر و کمان و سیوف سنان بردند مقارن اشتعال نایرهٔ حرب امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با قوجی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاه زاده و اشکری را در میان گرفتند و آنحضرت ساعتی بجلادت پیاده اقدام نموده و در اثنای کر و فر از اسش زخم تیر مجروح گشته لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت و امیر ذو النون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در سنهٔ ۹۰۹ فرمدون حسین میرزا بجهتی طلبی هر خیال کرز کرده بهانهٔ شکار از دار السلطنه هراة بیرون

پیرون رفت و راه استرآباد پیش گرفت بعد از وصول بمجرد و ایالت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده مدبارهٔ برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر گردو بحسب تقدیر ملکت قدیر بعد از آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده و در گذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت دایر بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری

ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزهٔ تصرف ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر و اغوای بعضی از امرا و رکاب سلاطینی که کشور میکشایند راخوان کوی دولت میرمایند

بنا شده از خلاف ظلم کیشان بیک منوال دایم حال ایشان بیک منهج نیست کهی ملکی ستانند کهی در کار خود حیران بمانند ثمر نوشند کاهی در تعب افتند زمانی ثمر بمانند فی قند چنین باشد در اوّل حال ایشان بود در رأفت و خیر اقبال ایشان ولی باید آخر سرفرازی چو سلطان جهان خاقان غازی ظهیر الدین محمد پادشاهی که مانندش نبوده دین پناهی صد یوکا مران پر هنر ملاذ ملک و ملت شاه بابر و کیفیت حال مختصر آن آن پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مغلوک و بی بضاعت شده بودند چنانچه اکثر ایشان جهه زراعت تخم و تقاوی مسائلت مینمودند لاجرم از همه رعایا و مزارعان آن خطّه جهت نشان امرا و لشکریان پادشاه نامدار فرمان را چیزی رسیده و جزئی که از هر طرف الجه گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده هرچی بکمان با تمام انجامیده و اندوخته حسن که در احسنی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفه ضمیر تحریر مینمود از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر آل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر برگشاد چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و بواسطهٔ اطلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمیبود در شتهٔ اخلاص را با نامل عدم وفا گسیختند و یکیک و دو دو رو باندجان آورده از سمرقند کبر نجستند و خان علی و ابراهیم یکچیک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت اینجماعت قرار برقرار اختیار نمودند پادشاه سعود خصال چون حال بران منوال دید خواجه قاضی را که معتقد او و در حسن بود بصوب احسنی روان کردانیدند تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نماید و گریختگان سمرقند باز فرستاده بعضی را بسیاست تادیب فرماید چون خواجه قاضی بمقصد رسید و بسبب آمدن را بسمع او در حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان فرمود و بعد از انکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصدی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و بزبان عبارت پیغام دادند که چون دار السلطنهٔ سمرقند بگیر تسخیر پادشاه سعادتمند در آمده لابی چنان مینماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد پادشاه جوزده دان این ملتمس را بدو جهه اجابت نفرمود اوّل انکه در آنولا سلطان محمود خان بهمین توقع کرده بود و معقول نفتاده دیگر انکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس سعادتمندان در رتبهٔ قبول میافت مردم دور و نزدیک و ترک و تازیک محل بر ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال مینمودند و چون قاصد امرا در فرغانه مزاحمت کرده جوابی که شنیده بود بر زبان آورد تمامی مخالفان در احسی که مقر عز جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شورش و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان شتافته ایلغاری بسر تومان خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال نمودند و آنطایفهٔ باغیه در میان دو آب ناگاه بسر تومان جوامع رسیده او را و اردو لشکر کرده نزد او رزن حسن بردند ناگشته شد القصّه چون ظاهر اندجان مضرب خیام عز اقدام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست علغانی که بفرمان حضرت پادشاه کشور کشای حاکم آنخطّه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلّی خاطر مردم کاری و در ترتیب اسباب حصار داری سعی نمود و خواجه مولانا در آنولا موازی هزده هزار کس سفند از خاصّه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون ایام محاصره بسمت امتداد پذیرفت و آتش فتنه او رزن حسن و سلطان احمد تنبل آب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده و همشیرهٔ حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوا مضمور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را بپیغام دادند و در آن اثنا مواد فاسده جسم بدن پادشاه و زمن را حاطه نموده اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامیده مرضی صعب ابواب فساد بر گشود و سلطان علیشیر در مقام مداخلت بثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت بار پیشی فتنه مرض منکس گردید و درین کرت شدت حالت بمثابه انجامید که آن نوردیده در امر اجمال متکلم نماند و بر کس چیزها نبود به نیت صحت آب بر لب آنحضرت

همچکاندار کان دولت ابد پیوند صلات و صدقات بفقرا و سمرقند رسانیدند و اطبا میگفتند در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و صلحا خضر مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات حجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بدادار لایزدانه صلاح لاصناف البریه شامل و همداران چندروز از دار الشفا و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آئین پادشاه روی زمین گشت و العق سقم اجسام لطیف آن مظهر لطف و کرم دوری حبسته فطنت شادمانی مقرب بارگاه حضرت کشور ستانی انایوان کیوان درگذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی مبنی از خصومت مخالفان و مبنی بر استدعاء لوای ظفر نشان وصول یافت نباران پادشاه کامران بعد از انکه صدور خطه سمرقند را بهمین طلعت عالم آرا محرم تراز فضل نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرد و در روز شنبهی که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز سه شنبه قصبه مخجند از فر حضور پادشاه معاد متمندر رونق بهشت برین یافت و همان ساعت قاصدی از اندجان رسید و بشرف عرض رسانید که قبل از بهفت روز علی طغائی با مخالفان موافقت نموده در دروازه اندجان را بروی ایشان گشود کیفیت اینحال بدین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه جهانیان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران او روزن حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از انکه صحت یابد او را حضرت مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمن را با روزن حسن رسانید و روزن حسن او را نزد علی دوست طغائی فرستاد و تا کیفیت انحالت را شرح داد و نیابران ترلزل بارکان ثبات و قرار او راه یافت و مایل بمصالحه گشته بعضی از مخالفان را بدروازه خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد مقالیه قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت را مستخبر اندجان میسر پذیرفت و خبر وصول چتر ظفر پیکر پادشاه بخجند بسمت شیوع گرفت خواجه مولانا قاضی را که موسوم بعبید الله بود بستور معهود در دولتخواهی حضرت پادشاهی همبنو و بر در ارک شهید ساختند و تمامی متعلقان و منتسبان آنجناب را غارت و تاراج کرده برایت بیباکی فراخستند و حال آنکه خواجه مولانا از جمله مربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله بود و بنا بر وثوقی که بر عنایت جناب جلال عدیت داشت در معارکت محفوفه کمال جرات ظاهر میساخت القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار رسید از ناسازگاری زمانه عذار و شهادت جناب شریعت مقارنون و متاسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانیده تا از سلطان محمود خان استمداد نماید بلکه خان را برآن آرد که با سپاهی بهکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت و التماس آنحضرت را معروض داشت خان عالیمکن را بشرف اجابت اقتران داده موجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی خان وقوف یافته از مخجند برسم استقبال استجال نموده در جلگا آهنگران منزل کند و لیک قران سعدین واقع شده از جانبین بشرایط اتحاد و محبت تعهد رسید و چون مخالفان از نهضت موکب خان وقوف یافتند در احیای اجتماع نموده رسل و رسایل پایه سریر جهانی فرستادند و بتقبل خدمات شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان از جلگا آهنگران بطرف احسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بیک را برسم رسالت نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان از سلوک طریق موافقت دعوت کرده شمائل اخلاص نموده بخان فریب آمیز زبان آوردند و التماس مراجعت لواء عالی کردند و بنا بر انکه سلطان محمود خان بغایت ساده مزاج بود کلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول جای داد و در محلی که از یک منزل دیگر بجناب احسی میرفت فتح حصیر مشید روی بتاراج نهاد و لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود از تسخیر آنولایت مایوس گشته قرب شصت نفر مفارقت آنحضرت اختیار کرده و علی درویش بیک و حاجی قوچین و محمد باقر و شیخ عبد الصمد شکت آقاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم سارو و شیرم طغائی و سید قراول میرشاه قوچین و سید قاسم شکت آقا و قاسم عجب و محمد دوست ولد علی دوست طغائی و محمد علی بشیر و خدابردی قوچی معمول و یارک طغائی و سلطان قلی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و یار علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه بحر و کرمت ثبات قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان بخجند بصوب اندجان بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در شش اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم آنولایت بود فرستاده پیغام داد که چون در مخجند که جانیست بغایت تضییق تضیق نهایت بخدام موکب عالی میرسد داعیه چنانست که این زمستان در حدیقه ساغر قشلاق کرده تا محمد حسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر پرتو وصول بر ساغر انداخت و پس از روزی چند از آنجا سارو و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان جهت الغار متوجه یازیلاق شدند بخیال آنکه بهر وجه که تواند قلاع آنولایت را مسخر گردانند و در آن اوان

دوشنبه ۱۴

اوان برادر زاده سید یوسف اولغ محمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه مراد سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار یایلاق جای سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در خیز تسخیر کشیدند و چون از خبر تسخیر قندز رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت پادشاهی بجانب فرآن بلده فردوس مانند استیلا یافته بود بصوب ترمذ که سید یوسف ضمنا در سلک و لشکریان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد لاجرم او را بجانب خراسان کسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا از جناب هدایت انتساب خواجه عطاء الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغر و ند و از پادشاه بیکو سیر طلب صلح نماید و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته و همت عالی بر تاکید مواعید مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوه اصحاب رشد و سداد را معتنم دانسته بتعظیم تبجیل و ما یعد من بذالقبیل قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه یحیی مقتضی الزام سمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب آورا تپه بود منزل گزیده و در مدت پیشتر ملک تسخیر گشته توجه بطرفی که مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال اثر خطور نمینمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بروی روزگار خدام وفوی الاحترام نمی گشود مصراع فی رای عرکردن وفی روی اقامت و در آن اثنا افتخار الاعاظم خواجه ابوالمکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر رسیده و شرف ملاقات پادشاه والا گهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال کرد ملال بر وجنات روزگارش نشست و به نیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحه فالیحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست طغائی موکب کشورگشائی رسیده بوسیله نوآب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت با زمره دشمن و مخالفت با پادشاه همدستان تنبیه یشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس با ذیل الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشیده بجانب مرغینان تشریف برند تا با قدام خدمتگاری خود شهریاری را مستقبال نموده من بعد از جاده عبودیت سر برون ننهند و این نخستین سیمی پادشاه بختمند ان راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قرب بیست و پنج فرسخت در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم بیضا خورشید عالم آرا از افق مشرق هویدا گشته شب محنت ملتظران را بروز بهجت و شادکامی مبدل گرداند بقصبه ماهیچه سرپرق ظفر و رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت ارض مرغینان افکند و علی دوست که بر در دروازه منتظر مقدم همایون میکشید بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بسبان ابواب دولت و اقبال بر روی ملازمان موکب جاه و جلال باز گشاده شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حالش شد و چون پادشاه و امرا و سپاه از تعب راه برآسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم توچین با فوجی از لشکریان ظفر آئین متوجه کوهستان جنوب شرقی آن جا شدند تا مردم انجائی را از باد یه خلاف بشاهراه وفاق آورند و ابراهیم ساغروویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند بمصلحت آنکه از آب حجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سر کدار نگذارند و بعد از رفتن امرا بچندروز او زون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت غنیمت شمرده و لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان گریزان بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بکیفر سخی آن قصبه رسیدند در قریه سپیان که در شرقی مرغینان و هشت فرسخی منزل گزیدند و اسباب طلعه گیری ترتیب کرده پس از یکدو روز بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت پناه فوجی از دلیران را بمقاتله نخالفان نامزد فرموده انجماعت از شهر بیرون شتافتند و دست باندا ختن تیر و راندن شمشیر برآورده معاندان را نگذاشتند که بحصار خزیده آیند اما امیر قاسم توچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام آن ولایات انجائی را باتمام ایل و منقاد ساخته و ابراهیم ساغر و قفارا و که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعه باب و یکدو حصار دیگر را گرفته رایت نصرت برافراختند و چون مردم ولایت فرغانه خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت او زون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافر کیش بدا ندیش بودند تنفری تمام داشتند دران ایام که امرا و غلام پادشاه گردون غلام در حدود اخسی باعلام نصرت اعلام ارتفاع داده تسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اخسی حسن و تکچه نام فوجی از اوباش و اتباع جمع آورده قلعه کوه اخسی را مضبوط کرده ابراهیم ساغر و ویس لاغری و سیدی قرا با شلیغ سپاه پادشاه را بدان جا در آورده دوازده قلعه حسنه انکه دران اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منتسبت با لشکری که سلطان محمود خان جنه کوکلتاش پادشاه جهانبان تعیین نموده بود

بنواحی اخسی رسیده و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته و ازین حسن قرین یاس و حزن گشته و فوجی از معتمدان بشجاعت پیشه و دلیران حرب اندیشه بکومک قلعه اخسی ارسال داشته و آنجماعت صحبی که بحقیقت شام بکبت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرای سپاه پادشاه و نوئینان و لشکریان خان عالی جاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب براسپان برق مانند نشستند و فوجی بسفینه درآمدند تا لشکریان دریای سیحا یعنی دولخوابان پادشاه مظفر لوا ایشان را فرصت ندادند که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود بر اسپان برهنه سوار گشتند و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه بستقبال نبزان قتال نتوانستند گشت خانیش آنکه قاربوغاج نخشی بطریقه فریب یکی از اولاد امرا مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در ستیصال آن بد مثیر بی تدبیر زیاده سعی نمودند اکثر نوکران اورزون حسن ببلا قتل ممحق شدند چنانچه از قرب پنجاه نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر باورزون حسن رسیده در ساعت از ظاهر خجندان کوچ کرد و روی بصوب اندجان آورد و ناصر بیک که بحکم جهانگیر میرزا والی آنحضرت بود چون کیفیت احوال را مشهود دانست که بنای آنجماعت بر آثار عصیان بی بنیاد تر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سست عنصری استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده قلعه اندجان را محبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام احوال بدرگاه عالم پناه فرستاد و اینخبر بمخالفان رسیده اورزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمد و سلطان احمد تنبل بصوب اوش که اولکاه او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول ایلچی ناصر بیک بپایه سریر پیشوای پادشاه عالیجاه صباحی که همیشه بعضا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردیده از مرغنیان خجندان بکران بجانب اندجان انعطاف داده نخستین بمقصد رسید ناصر بیک و اولاد عظام او دوست بیک و میرم بیک بلوازم استقبال استقبال نموده و از مراسم نیاز و نثار دقیقه نامرعی نگذاشتند جا صناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات افراشتند دار الملک و ولایت فرغانه که مدتی از تخت تصرف پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در وقیعه سنه اربع و تسعمائه از هجرت نمائم النبیین صفت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که بهمخان میرزا جهانگیر عازم اوش گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قرقل بیناغ هجوم نموده امیشان را بقلعه نکذا نشستند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بکهسار اوزکند درآمدند و اورزون حسن خود را در قلعهٔ اخسی محبوط کرده اینده پادشاه مظفر لشکر بدانجا کشیده و اورزون حسن از مقاومت یاحمزه دشمن شکن عاجز شده بوسیلهٔ امراهیتن بان علیشیر التماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نموده و مهمات آن قطعه و قضیه کاسان را بسر انجام اقتران داده امرا مغول را بشمول انعام و احسان حضرت انصاف ارزانی داشت آنگاه قاسم مجب را بدارو نکی اخسی نصب کرده بموجب ظفر همخان بحضرت اندجان روان علم نهضت بصوب اندجان برافراشت و اورزون حسن رخصت یافته باکوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت زسیدولت کریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحبدولتان گیر علمنوده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد ازان نمره اندامرای دگلچیان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردی که درین فترات خواجه مولانا قاضی را تبیغ بیدادگر دانیده اند و اموال و اجناس مخصوص پادشاه را عرضهٔ نهب و تاراج کردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تا غایت بهر کس آمیخته اند سر رشتهٔ وفا گم نموده اند کنیخته اند بهنگام مجال پای عدم مروت و مداهنه مگر نهاده بگر نخته اند از ترس ایشان چشم اخلاص داشتن خلاف شیوهٔ اولوالالباب است و در زمین دل ایشان تخم اخلاص کاشتن منافی شیمهٔ اصحاب آداب قبیح زید عمد چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب نیست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از نجات خود در تصرف هر که هر چه یابد بستاند و بر موجب حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافته کرت دیگر ساکنات طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اورکند شتافته و قاصدی زود قتل فرستاده اورا از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه عادات انتقام از تخلف آنجمع بسیره با بستصواب اعاظم امرا امیر قاسم قوچین با فوجی از سپاه صفت آراسته اشان را مقرر فرمود و قبل از انکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشکر فرو نکند آب بیکدیگر رسیده نایرهٔ حرب و ضرب التهاب یافت و تندیر غرو جدل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم ساروه و یونس لاغری و تنبدی قراول چاپنج

وچهارپنج نفر دیگر از آنجمعیان را مراز آن معرکه بمطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا سیر سرنچه بقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر تُوقه و طغای بیک و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل کرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانکیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در اثنای که مشغول است بعیش و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت پیش میست فرود آمده و یکدو بار صف پیکار آراسته و در دامنه عیش آغاز عیش کرده بخیال جوانان نمود و دلیران اندجان بعجله قطع رشته جان دشمنان از کوچه باغها و مخلات بیرون شهر بعضباء صحرا انجیزند و لشکر بیکانه را کمند اشتند که زود یک بدار الملک بلاد فرغانه آیند و تنبل فرصت یکاه و در آن نواحی بوده از امر اکر شار توقه و میرم لاغری را ضعیف حیات بری ساخته بواسو توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم ساروالی بود در آن بخش را شاع خبر توجه مخالفان در اتحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستکاه در سیزدهم محرم الحرام شصت و شش سنه از اندجان سفر کرده چهار بنج فاصله بیک از فرقد قدوم مکرم عزت افزای کلستان ارم کشت و یکدو روز اتفاقا توقف افتاده قول و یراغار و جوانغار جنود نصرت شعار بشتابان بشیه کارزار استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی بخبر بکوش سعادت نیوش رسید که مخالفان کمیز کوش از ظاهر اوش نهضت نموده آهنک رباط سرینک کرده اند پادشاه دادافزا بوش با بهادران جوشن پوش از قریه لات که در حدود اوش واقعست عنان بکلوسی دشمنان معطوف داده و در اثنا راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان کشته اند رایات نصرت نشان بنوای اونکند شافته چریک منصور بهر جه در آن حدود دیدند غارتیدند آنکاه پادشاه ناهجور و بجانب قلعه ماداور و آنحضاریست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال صناعت و محکمی برالسنه و افواه مذکور طایر وهم تیز پرواز از عزوج بر بروجش عاجز و کمند خیال تیز جنکال از وصول بکنکره فصیلش قاصر مرغان هوای فضایش با سر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با کاه و زمین دامنسار نظم حصاری در بلندی رشک افلاک به بای مثلی مثل در حقه خاک ربان بکنکرش همراز انجم و زوقاصر کمند و هم مردم و در آن ایام براد خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بکلیل با قرب دویست و پنجاه نفر از مردان بی عدیل در القلعه اقامت داشت و اسباب حصار داری آنچه ضروریست فراهم آورده القصه چون طایر قلعه مادو مضرب خیام سپاه چنکیز کشت حصاریان از بالای برج و باره آغاز انداختن تیر و تفنک کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر بر سر کشیده روی بخندق آوردند از یکجانب سفینه تیر چون دعای مستجاب بعالم بالا رفته و از طرف تفنک مرک آهنک سبان کار مخالفان پادشاه فیروز جنک روی بشیب آورده بمعنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بلال و جمعی دیکر از ابطال رجال زخم تفنک پایمال حریف اجل کشتند و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان در کذشتند و از صباح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار کردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آنمعرکه را مشاهده نمودند نایره محاربه و محاصره التهاب داشته و روز دیکر خلیل و متابعان بدیه بصیرت آثار عجز و انکسار بر وجنات روزکار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه درست پیمان بر شکستکی ایشان ترحم فرموده از سر یکتن خون محصوران در کذشت تا خلیل را با قرب بیست تا نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفه از خدام موکب ظفر پیکر که مخالفان معتقد داشتند بند کرده محبوب همچو از معتمدان باندجان فرستاد تا با حتیاط کاه دارند آنکاه اوچقوتیه که قریه ایست از قری اوش مضرب خیام عساکر پیروزش کشت و سلطان احمد تنبل که مصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان بر سر جان فرود آمده چهل نفر از آن دو سپاه در برابر یکدیکر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد و کمر آنکه کاهی سپاهیان که بطلب علفه و کاه مقرر میکردند بهم بازنخورند و دست بقتال اسباب قتال نبردند و روزی ستیدی بیک طغائی در مثل این معرکه بدست مردم تنبل کرفتار شده و غیر از او کسی را از متعلقان لشکر نصرت نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قرا ول که پدر توقع بیک و بعد از واقعه میرزا با نیقدر با برادران و کوچ و متعلقان از قرا کلتین متوجه اردوی ظفر قرین کشته بود بهر بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن آنحال امیر قنبر علی نیز که جهة عرض مژده بوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر بشجاعت پناه قوی شده و صباحی که خورشید خاوری بعقد تعرض هوا کب کواکب آسمانک فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان همرزم

روی توجه بصوب معسکر مخالفان آورده چاکر میرزا و قبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرموده چنانچه بعضی از خیام و پرتال ایشان بصرف جنود حضرت نشان در آمده و لشکر گاه انجمع پریشان از فرزول پادشاه عالمیان رونق ریاض رضوان یافت و در آن شب خبر رسید که میرزا جهانگیر با قبل و رفیقه خوبان که از این موضع سه فرسخ طرف اندجان بود منزل گزیده و دیگر که خورشید جاه و عالم ظفر پگه از افق مشرق بر افراخت و بصوب اندجان روان شد موکب گیتی نما نهم ساعت صدای فتح و فیروزی بعالم انداخت نظم صبح دوشنبه پنجم شهر براق ظلام خضرا علم کرد بر دون تیغ ظفر انجام کشور گشای جانب جبل طلام پادشاه عالمیان متوجه تعقیب سپاه ظفر دستگاه شده در اثنار راه عالی دوست طغائی و توابع را که شیبان پشته کشور گشائی بودند مقهور ساخت و در جوانغار رایت شجاعت برافراخت و سید درویش لاغری و سیدی قراچه علیشیر بیک برادر کلان بیک را در کلاتر خواجه کلان بیک را در فراخت هر اول ان لشکر ابر اثر میر قنبر علی بود و با زمره از تهکان بحرکه بای آن مرخطیر را اختیار نموده دعوای پادشاه کشور گشای را ذوق قبول طلوع کرده و امیر قاسم قچین با فوجی از بهادران پرخاشجو کین در ظلال آن رایت اقبال آئین روی بامتثال اعدا آورده بسخن خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب ایل خلاف روانه و ایشان نیز صف قتال آراسته و استقبال سپاه ظفر مآل نموده چنان جنگ از خاشاک چین بر انگیختند و در میان شرق و جنوب قریه خوبان بموضعی که مقام داشتند لشکر بیکدیگر رسیده و سمند جلادت بهمدیگر تیز کرده از ضرب تیغ و تیر و رخم نیزه و کشمکشهای خون ریز ان صحرا سرگون گردید چنانچه بیک بیک و جوانغار و برانغار حمله ساخت و نواحی قریه خوبان از خون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمد علی میر نیز متعاقب کچیک بیک حمله آورد و بتوک سنان نفوس جمعی را از صحیفه هستی مسترد و بهادران سپاه میرزا جهانگیر بقبل نیز بعد از مقاومت و کوازم کشش و خونریزش کوشیده و کرد و نبرد باوج فلک تیز کرد رسانیده آئینه خورشید را تیره کردانیدند اما مشعل اقبال لیران بموکب باری را بحطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح خشیه و منشار آمال کوکب طالع آن چهره گردی را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردانید میرزا جهانگیر و قبل شریر در نهایت اضطرار فرار بر قرار اختیار کرده و بسیاری از سپاهیان ایشان کرفتار کشته روی بدادا لفرار آورده و آن روز قریه خوبان از فرزندان پادشاه کامران در دل بائی برعارض خوبان تفوق نمود و لوای حضرت کشور گشائی از ابخا باندجان شافته روزی چند از ربیع الاول بر آسوده و این سان بسیار مناه با استصواب امراء عالیجاه تفحص احوال مخالفان را که باوز کند رفته بودند مطمح نظر اثر ساخته بموضع ربا طی که نواحی در میان دو کوه واقعست خرامیده و طرح خشاق انداخته چریک منصور باخت مواضع مخالفان مامور گردانیدند و امداد از مقاومت سپاه مظفر لوا عاجز شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب یراق لشکر بسیار امرا رتبه تفوق داشت بمبالغه تمام طلب رخصت کرد و روی توجه بصوب خجنده که او لنگاه او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید قنبر علی میل بخانهای خود نمودند و نواب کامیاب پادشاه نیز با باندجان باز گشته چند روزی بفراغت غنودند در خلال این احوال سلطان احمد تنبل چند نوبت بایجیان آستان سلطان محمود خان فرستاده و مدعا طلبیده بیک پیغام که برادر بزرگ تر تنبل بود و در رسده سنیقه خانی منصف محاربات بود و احمد بیک که خویش متبادر الیه و آنکه ولد خان سلطان محمد خان نیکو بود و اغوا نموده سلطان محمود خان عداوت آن اورده اند که سلطان محمد از بیک را بانجیق شش هزار معول تیغ گذار بکوماک تنبل تعیین کرده و ایشان از راه ارچیکینت بظاهر کاسان شافته علم محاصره و محاربه بر افراخته و بتخریب باندجان رسیده پادشاه عالمیان در قلعه نشستند که از شدت برودت و میان زمین و آسمان قطرات باران بسان لالی غمان منجمد بمشک ماند ابی اگر توانستی خود را مانند مرغ کبابی در یک پیچ کشیده از سرمتاع جان میگذشت بصوب کاسان نهضت نموده و بخیب قرین سرما و بعسب علی مسافت صباح در حدود نزول فرموده و در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاسان آورده و چون فروغ رایت نصرت نشان بر توجه وصول بیک فرخنده آن بلده انداخت خبر رسید که سپاه معول از توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خجنده تافته اند اما قنبل در روزی که بمحاذات کاسان و نهضت پادشاه کامران اندجان مطلع شد از انکه سوار که در آن محل قرارش بود بصوب کاسان کرد و در روزی چین الصلوتین بدروازه بارو دوی پادشاه خافقین رسیده چون معلوم نمود که حال چیست و سردار آن عسکر کیست متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود شدت سرما و صعوبت راه و دران زمستان لشکر بیکران پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب قنبل افتاد و لوازم دولت را طلبیده و برزبان الهام بیان رانده که عنیم را پرورده کار کریم بیخبار رسانیده فی الحال بروی میباید تاخت و هم او را بیسیج

دلخواه میباید ساخت و پس لاغری و بعضی از مراعرض کردند که روز بیگاه است افشار الله صباح رایت اقبال افراز یم و در استقبال نهال اقبال اعداء کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمره بیخواه را بسمع قبول راه داد اما همان شب بتبل بصوب قلعهٔ رخیان کریخت و روز دیگر پادشاه شجاعت سپاه در تعاقب فرموده در یک فرسخی از خیان منزل غرنه عنکان را معسکر گردانیده و غرب چهل روز آن منزل محل اضطراب دوران پادشاهی بود و تبل در اخیان ثبات قدم نموده ابواب مطاوعت بر روی روزگار خود نگشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم فجم بود و بواسطه وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبه کلانتری العوم پای بر سریر سروری نهاده و اعنهٔ امارت و سروری داشت قاصدی نزد تبل فرستاده و در اسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب اخیان نوید داد و پادشاه باین وداد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت تا او را از امداد تبل مانع آید و از یک فرسخی اخیان شب در میان برشتخاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آنحصار شد اما قبل از انکه آن مهم سامان یابد سلطان احمد تبل در خدمت میرزا جهانگیر آن قلعه در آمد و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاح که کاح تبت ایشان از خاک آب عذر و نفاق قلعه یافته بخلاف رضا، پادشاه منظر لوا قاصد ان بقلعه فرستاده سخن مصالحه میان انداختند و میرزا جهانگیر و تبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن امور افتاد و امیر افتاد باطنا انکار علیمنو داه بحسب ظاهر بملتمس ایشان راشرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی الفقدر اعتبار و اقتدار یافته بودند که در آن زمان پادشاه را بقول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج مؤکد شد که از آب خجند تا احسی متعلق بجهانگیر میرزا باشد و ولایات اندجان بتواچ و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تبل و اتباع او بهرکاه که چپای خود را از اوزکند بیرون برند آن ولایت را نیز بتصرف نواب پادشاه گذاشته و بعد از قرار حمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشند و هرکاه آن بلده فردوس مانند التجا نماید پادشاه کشور گیر انجا بر سریر خلافت متمکن گشته تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد و اگر بمیرزا جهانگیر قبل از قلعه سپردن شناخته ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته خاطر توجه بجانب احسی نافتند و پادشاه مانند جوهر جان کنده بدرج قالب در آید باندجان خرامیده خلیل برادر تبل و سایر کرفتاران را از قید نجات داد و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا نیز طغای بیک محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را که مقید داشت جاها عنایت نموده و شرف حضرت ارزانی فرمود و بعد ازان علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و جبروت مرتفع گردانیده عظمت و با دبروت او از حد و عد گذشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب بعضیل نمیساختند بلکه مقرب آنحضرت را بخلاف رضای پادشاه ستوده اوصاف اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و ویس لاغری را بهمراهی مؤاخذه و مصادره نموده حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نباشند و این معانی بر ضمیر انور پادشاهی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضای تدبیر علی دوست بود چند روزی صبر و شکیبائی فرمود لنظم بی صبر کشا و کار کم جوی * هر کار بصبر میکشاید مقصود * که تلخ منتهی رخلق رخسار بصبر میکشاید

**ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان یونس دیوی بسمرقند و بخارا و ایران او ان که پادشاه غازی بسبب مخالفت او زون حسن و سلطان احمد تبل دست از ضبط بلده محفوظ سمرقند باز داشته لواء جهانکشا بصوب اندجان افراشت سلطان علی میرزا که در بخارا متمکن بود چنین وانمود میکنید محمد باقر ترخان را با یالت آنحضرت منصوب گردانیده متوجه سمرقند گردید و چون بدار الملک آباد اجداد رسید زمام مهام کار سلطنت در قبضهٔ اقتدار محمد مزید ترخان نهاد و امرا و ارکان دولت بمقتضای کلام مجز نظام یحیی خیشقاع عزمن قابل ان الانسان لیطغی ان راه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفت محمد باقر ترخان از زوال و جهات بخارا و مضافات تاکید نمود و بکیمان بدیوان سلطان علی میرزا امید داد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را پیش خود کرفته دست بسلب امرا انگیخت از تصرف و تهمات سرکار سلطانی کوتاه کردانید بلکه از حاصل شش خجند که بانجه ضرور قرار میرزا سلطان علی تعیین نموده بود الکشو ولایات و توقانات سمرقند را بلاد و قرابتان خود مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از انجکیان اتفاق نموده قصد مزید ترخان کرد و جناب امارت مآبی برین معنی مطلع یافته بمعاونت سلطان حسین اغون و برادر خود او زون حسن بسر اجیده و قرا برلاس جمعی دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و مقارن انحال سلطان محمود خان محمد حسین}

دو غلات و احمد بیک را با بسیاری از مغولان بگوتک میرزا سلطان ویس که بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و تحمد مزید ترخان بم
توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آنصورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهت اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت
کرد که مناسب چنان نماید که بسرعت هر چه تمامتر رایت ظفر پیکر سایه عنایت برحوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیاب است حصول پذیرد
و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی سمرقند رسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورد بتقبیل اناملش فایض سرافراز گردید امرا
مغول چنانچه میباید بجایش میرزا داشتند بلکه مواعده و مصادره او را با خود تحمیر ساختند و معنی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانیده
آنجناب با سایر امراء سمرقند و ستابعان از خان میرزا جدا شد - بنابر آن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بیازبلاق رفتند و چنیمه اقامت انصب کردند
ناگاه سیاهی سپاه سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود بسوذار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهده آنحالت که در خزانه خیال
نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند **ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان**
بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خائف بود و از ملازمت خان
میرزا ابواب مراد بروی او بسته دید و مغول عبدالتواب را که سابقا در سلک خدام سدهٔ سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر ملکستای سایهٔ وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته
در قلع سمرقند سعی مینماید و حلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل می آسایم و مغول عبدالتواب
بعد از بعضی قبول اناملش نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنابران پادشاه عالیجناب عزم
توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبدالتواب را نزد جانکی میرزا باجنی فرستاد تا آنحضرت را بتصمیم عزیمت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت
ترغیب نماید و موکب کواکب مراتب پادشاهی بمحفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی القعده سنه خمس و تسعمائه روی بمقصد آورد و چون
حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت فوج بیک بارا در آن بارو دوی کهمان پوی رسیده نهب و بساط بوس سرافراز گردید و لوای
ملکستای از مرغینان بایشیره رفته قریه محسن محل نزول سپاه منصور شد و در آن منزل قاسم بیک قوچین و علی دوست و سید قاسم با طایفه دیگر
اعاظم بدرگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالیجاه از آنجا براه دشت خستان طی مسافت کرده و از پل جویان گذشته در اوایته قبه بارگاه سپهر اشتباه برافراخت
و در آن منزل اخبر شیوع یافت که تحمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعه دیوسنگ کشت داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه
عالیمقدار از اوایته بسکار رفته دارو غهٔ آنموضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در ریورت خان منزل گزید
و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امرا سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست
نواز در باب فتح سمرقند با انجماعت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن بلده محفوظ در قبضهٔ اقتدار جناب ولایت مآب خواجه
صفی الدین یحیی است و آنجناب خود را از جملهٔ احباب نواب کامیاب میشمارد اگر قاصدی جهت استمالت این مهم بملازمت آن آستان بدایت آشیان رود
یکمن کصورت مطلوب بآورد آئینهٔ مقصود چهره کشاید بنابر آن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان بخدمت آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاد و هر
کرت آنحضرت میان خوف و رجا جواب داد و علم نصرت توأم از یورت خان برافراخت و در موضع درغم بادل شاد نزول فرمود و از آن منزل
معرب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بهمان مهم نزد جناب هدایت مآب رفته و پیغام آورد که مناسب آنکه بامجهٔ رایت نصرت آیت بر ظاهر
شهر پرتو وصول اندازد تا این عجب در رفع الباب گشوده امری را که مطلوب نواب کامیاب است مقرون بساز د و پادشاه فلک احتشام نزدیک توقف
شام از درغم متوجه سمرقند گشته در انجمن سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی فرار نمود و بشهر رفته کیفیت این مواضعه را بعرض نواب میرزا سلطان علی
رسانید لاجرم صورتیکه در آئینهٔ ضمیر منکس پذیرگشته بود چهره گشود و در خلال این احوال ابراهیم ساره و بعضی دیگر از امراء ازبک که از امرای
رفته بودند یکیک و دو دو مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و محفوظ عین عنایت شده کرعدادت علی دوست بر میان جان بستند و
علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان حضرت طلبیده مسئول او مقبول افتاد با اولاد خود محمد دوست بملازمت سلطان

سلطان احمد تنبل شافت و میان ایشان قواعد دوستی بمهد پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سر بر زد و بعد از یکدو سال علی دوست بجزا اعمال ستیه
گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست بعضی از سلاطین اوزبک ابحا کرده اندک رهایی یافت و عاقبت از آنطایفه نیز بکجیت
و خود را بکوه پاره اندجان رسانیده آغاز اشتغال بزراعت فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر اولی دوست
و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد عوزی برلاس با چند کس از خود بی هراس حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آمد یا معلوم نماید و عوزی
زودی با زگشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند گردیده بنابران توقف در آن مکان مصلحت نمود و ما بچه توقی خود شد و
بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امرا سمرقند که بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صافی طویت بر دوش گرفته بودند در انجا اقامت داشتند
ناگاه خبر رسید که سلطانعلی میرزا بلده محفوظه سمرقند را بمحمد خان شیبانی زرانی داشت و بملازمت آستان خانی شافته اینحرکت او موجب زیادا سباب دولت پنداشت اکنون سیاق سخن
مقتضی آنست که نخست شمه از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید آنگاه خامه نکته گذار بقیه اخبار پادشاه کامکار زبان کشاید والاعانة والتوفیق من الله وبیده الکافی

ذکر مجملی از مبادی احوال ابوالفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند بتحریر آن

بانی مبانی جهانبانی حاویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بدیع
سلطان بن ابوالخیر خان از سایر خوانین اوس جوی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و ما دام الحیوة در کمال دولت
و اقبال بآیت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را همین امداد آنسخان عالی شان فتح
سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا را روی بستداد نموده و فاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم
بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نموده بنوزان ولد امجد درسن طفولیت بود که پدرش بدیع سلطان فوت شده بر بستر خاک غنوده
جدش ابوالخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب آتابکی او را بایلغور بای شیخ که اکثر بدیع سلطان نیز بوی مفوض گردانیده چون ابوالخیر خان با اجل موعود
بعالم آخرت رسانید و قراچین بیک که در سلک اعاظم امرا او زبک منتظم بود و محافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را قصد فرمود و آن
دو شاهزاده را بعد از غلبه بایسنغر خان بشیخ خدر خان نزد قاسم سلطان کرا جمله اعاظم امرا سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت برده قاسم سلطان
ایشان را بتیمور بیک که امیر الامرایش بود سپرد مقارن آنحال ایسنغر خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشته و قاسم
سلطان را چون با آن جنود نامعدوده قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان تحصن نمود ایسنغر خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین الماسترین در میان
گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان همعنان قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی بشتی خود در اربیا محالفان زدند و تا وقت سحر با قتال تمام
و نیزه و خنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی را حیثیت جهان گیری و کشور ستانی داشت بعد از واقعه مذکور طایفه ازامرا و لشکریان اوزبک را
باخود متفق گردانیده و در هر چند روز فراهم و ولایت یکی از سلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه در حدود و صبران از حاکم آنجا ایرانجی خان بن جانی بیک خان
شکستی فاحش یافته بخارا شافت و عبد العلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را بتعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرد و عهد
و اشتی بسمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آنعرضه نشانی نوشته ملاقات خان
اظهار اشتیاق فرموده و باحسن وجهی با وی ملاقات کرده و مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فرخنده توقف نموده بعزاعت
گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نموده و مصحوب عبد العلی ترخان بدانخطه معاودت فرموده و زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه
وطن مالوف گشت و چون بمحوق طوق خانی پرتو وصول بر جده و قلعه ارقوق انداخت قاضی یکجیک که بر سایر قاطنان آنحضار رتبه تقدم داشت
خاشیه اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقلعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب
اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که
بزرگترین امرا دشت قپچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لوا کشور کشای خانی سایه وصول برین ولایت اندازد بنده در مقام خدمت کاری ایستاده
آنحضرت را بدیده سرخانی نشانم و کمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد ستوار سنت ظاهر سگردانم لاجرم شیبانی خان بتصمیم عزیمت

بیان نسب

نموده بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال مبتجل فرموده از لوازم اعزاز و تعظیم دقیقه مهمل و مرعی نگذاشت و معاودت اتخال فرمانفرمای دشت قبچاق بر بندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی بر صفحه ناصیه رایت محمد خان تافت و بر بندق خان بصوب بسنار ان خود شتافت بعد ازان شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعده نکرده بود دانسته و موسی میرزا نیابر عدم رضای امراء موثوقیت از قبول خانی محمد شیبانی سرباز زده انجناب بسغناق مراجعت نموده و یکدو نوبت میان او و حاکم سوزاق سلطان محمود خان بن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده و در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده بمکان بصوب بسغناق انعطاف داد و از انصوب اتفاق براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروز شاه که از قبل خاقان منصور والی ولایت بود و سابقا بوظیفه مرتب داشته در طریق مذمکاری سلوک نموده شیبانی خان از خوارزم بجزابیغ کول از قرابیغ کول بخارا شتافته امیر عبد العلی ترخان بدستور نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده و انجناب را محبوب خویش بسمرقند برده و سلطان احمد میرزا معدم خانی را موجب ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بروی روزگارش مفتوح گردانیده و عزیمت تسخیر ماوراء النهر کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه تاشکند گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که مقدمه الجیش سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکند کریخت و با سلطان محمود خان ملاقات نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا ویران شده عنان بکران بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان اندک زمانی در تاشکند بوده از انجا بقلعه ارقوی شتافت و قلاع اخسه و دراکحکام داده بسغناق رفت بعد ازان بکدو نوبت بر بندق خان تاخته از مرده از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی خان چندگاه فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر و خراسان گردد مطلوب بر بندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبد الخالق فیروز شاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبد الخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر بهبود که بعزم خاقان منصور متوجه کومک خوارزمیان بودند شنود از انجا کوچ کرده بنطاق حصار بولدم رفت و با بالای اقلعه صلح نموده از انجا پیشکشی آنجا فرستاده متوجه شهر ورزیر شد و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست برد و از انجا عنان رفت و از آداق ساه استرابادیش گرفت و بعضی از خدود و آنولایت را تاخته بصوب قلعه ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه برافراخت بعد ازان سلطان محمود خان از ارادت تصرف شیبانی خان باز گذاشته بعضی بعضی عنان بصوب تاشکند تافت و معاودت انخال مردم صبران بنواحی شیبانی خان قتل محمد ترخان ولد محمد مزید ترخان را که وارث و خلف الصدق ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و انجناب بحصار صبران در آمده مردم تامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دودمان نهاده و اندا و آن و لابر بندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر کشیده و ساکنان حصار صبران مانند حصاریان عنان بکشیبانی از دست داده و بیک ناکا جمعی کثیر از کلانتران ایشان بهجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کرده و قلعه را ببر بندق خان داده محمود سلطان را بقاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آنزمان بود سپرده و قاسم سلطان او را مقید کرده و بعد چندی از مردم محصور بحصار صبران معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را باو کوزتاقی رسانیده جهة اعلام انخال صدد براور فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و با او ملاقات کرده اخوین بمعنان یکدیگر باز آشنا شدند و همدران اوان بر بندق خان و محمد مزید ترخان باز از خراسیده شیبانی خان در حصار انزا محصن شد و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده نفرة دیاده انا بوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بحمله کوکی که از جانب سلطان محمود خان باز از رسید بر بندق خان مصلح رضی گردید و از ظاهر انزا کوچ کرده روی بدیار خود آورد و ع شهر خود رو م و شهریار خود باش و بعد از انکه کلمز و ولایت انزا از خاطر سپاه بر بندق خان پسر استه شه شیبانی خان بجانب سیی که مقر و مخیم محمد مزید ترخان بود لشکر کشیده و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان گرفتار گشت و او را باز ارابرده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان ازین حال وقوف یافته باز از رشتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و متفوح شدن آن دو بلده بنیابت مشیت ایزد سبحانه و تعالی در شمه حسن و ستمگاره که اجناد مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید جمعی در تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با فوجی از ابطال و هر دو سپاهی سراسر خشم و قهر عنان بگران بدانجانب معطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت محاربه نداشت در شهر متحصن شده تمنت بر استحکام برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته مترتب ده روز بگذشت و روز یکشنبه آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شهرآراده رفته در کمین گاهی خزید و جوقی از اصحاب بسالت را بشهر فرستاده اسمر قند طایفه از اهل محبت و هراس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان بتسعیر مغرب آغاز گریز نمودند و سمرقندیان از کوچه ها بفضای صحرا کشیدند و بعد از ان بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر قفای ایشان تاختند و مهم بسیاری از پیشان را حسب الله عاساختند و شیبانی خان چون اینحالت را بگریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازه شهرآراده تقدیم رسانید بطرف دروازه چهار راسه شافت و در آن مقام نیز بلوازم خبگ و ستیز پرداخته برابل سمرقند ظفر یافت و منظفر و منصور عنان بصوب اردوی خود شافت مقارن اتحال امیر محمد صالح و لد امیر تیمور سعید بملکوت بدر گاه خانی رسید و پس از ادراک سعادت بساطبوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا محمد باقر قرقر خان قریب ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته و بمصلحت امداد سلطان علی میرزا راست نهضت بدینجانب افراخته بنابر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین حربی صعب وقوع یافت و بعنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را نفوق و ظفر محقوص گردانید امیر محمد باقر از گردش چرخ آبنوسی سهم بحصار دبوسی درآمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول باغاز محاصره و محاربه بنود بخاریان سه روز شهر را نگاهداشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستاده و با ظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر اقتام بخاریان در گذشت و سادات و قضاة و موالی و علماء و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته و بشرف دستبوس سلطان دیانت فتح میسر گشت و محمد خان بمنصب حکومت آن بلده را با میر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول بقریه ناکنده قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسیده و عرضه داشتی رسانید مضمون انکه امیر محمد باقر از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و عنقا بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده و ابواب تسلیم شهر و قلعه بر خود گشوده اند لاجرم متوجه انصوب شده باقی رای عالی چه اقتضا فرماید شیبانی خان بعد از استماع اینخبر عنان مراجعت بخارا معطف گردانید و امیر قرقر که در یک بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز گردید و خان شیبانی بظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات متعلقان اولایت را غارت کرده لاجرم اوزبکان باشتغال بزان ظلم پیدا داشتغال نموده دو روز از دود ماهیان آورده و دخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی خان بتخریب شهر بند بخارا فرمان داد و روز نهم حکومت آنخطه را در قبضه اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت بلند بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده با زمره سلاطین و امرا بشجاعت آئین و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان بهتور بطاهر آن بلده فاخره خرامیده و شهر را مرکز اردو میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان کیوان رسانیدند و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنبک میسر است نبادر آن مهم با برکت پیوسته و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال بهره یکی آغا در سلطان علی میرزا بسبب غلبت عقل و مرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق نهانی آغاز نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اشتیاق پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه بعقد ازدواج درآید من کرمدت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را میکشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال مینمایم مقرر آنکه بر گاه خان سایر ولایات را بحیطه تسخیر درآرند سمرقند را بسلطان علی میرزا مسلم دارند شیبانی خان از شنیدن این نخستان دانست که مقرب عروس فتح و ظفر را بآغوش خواهش بوصال معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تشویق آمیز بزن زبره یکی آغا فرستاده او را بوعده و فریب بمزور گردانید تا آغاز اغوا نمود و میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان در گذرانیدند و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجاه اولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بران قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند درآورده بر مسند سروری نشانند و در ظلال معدلت

انحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث باز بانند لاجرم بعد از فسانه و افسونی که ازاله شود عزیمت علاقات خان شیبانی را تصمیم فرمود و کیفیتی این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از خدام خواجه بدایت حضال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاوند بخاریرا با مکاتبات بصحبت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد و تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را مبتلا بعشق راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بانطباعات یاس امید وار ساخته بدرگاه پسر اقتدار رساند و خباب سیادت مآب بخت با عالیجاه بدایت آیاب علاقات فرموده هر چند سعی نمود که آنحضرت بجانب شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه در ملوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی را بامور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در جهات شهریاری بوضوح انجامید همت عالی بهمت متوجه فراغبال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود و مرکز دایره ارشاد را موافقت بارگاه عالم پناه مآثر سلاک اولاد صلبی انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت بدیع فراغت فرمائی و آن شاهزاده سادهٔ بی سخنان و اهی مفتخر و مباهی گشت و از خباب سیادت پناهی قبول نمود که هنگام مجال ابتدام اخلاص ارسمرقند پیرون شتافته قاشیهٔ طاعت خان شیبانی بر دوش اندازد و بتقبیل انامل بانی مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافراز د آنگاه خباب سیادت پناه از عالیجاه بدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده مرویش داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن خباب سیادت انتماد بوسه روز در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی بکار سمرقند در مسجد جامع بادا نماز اشتغال داشته با طایفهٔ از مخصوصان دروازهٔ چهار راسته را گشاده خان بکران بصوب عسکر شیبانی خان که بر در باغ میدان بود انعطاف داد و چون مرغ را چون اجل آید سوی صیاد رود و چون بارگاه سپهر اشتباه در آید علاحظه تواند چنگیز خانی را نوزده خان شیبانی را دریافت و او انجا عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که انجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جاده موافقت بیرون نرفته و خواجه قطب الدین یحیی چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارکت در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریض و ترغیب فرمود. اما امرا مانند ابراهیم جانی و سلیمت قوچین و سلطان حسین ارغون و عبد التواب ثقاول و غیرهم مایل بملازمت شیبانی خان شده پیچ اندیشه بخان خواجه یحیی راسخ قبول نشود لاجرم خواجه محتشم شیم تابع قضا و رانه شده با تفاق خویش و بگانه متوجه بارگاه خانی گشت و بعد از وصول بسده سلطنت انتالا بموت و لا یحیی مجلس عالی در آمده خان بواسطه آزادی که از ان بدایت سفار دل داشت بتعظیمش پرداخت و سخنان عتاب آمیز رزبان تا در وقتی که خواجه از ان محفل متصدد پیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبیده و معانقه کرده گفت که قضی ماضی مانند تمک که ورت شمار اصیقل ارادت از لوح خاطر ستردیم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز نمایید و خواجه سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان و فارا که از قوم ما یان بود بدیده و گفت سمرقند یقین فتح نمود و فرمود که دروازهای شهر را محفوظ و مضبوط گردانیده هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده در آید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت تاجی جهات خواص و عوام سمرقند عرضهٔ تهتب و تاراج می شد بعد ازان شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان کل منزل گزیده پس از ده و سه روز عقیر یه فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال را برافراشتند و امرجان قلی و لد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند بر با طا خواجه رفته بود که طلایه خود را جمع ساخته و براق کرده به شهر در آید و چون از کیفیت انحاده شه عبر یافت پیشکشهای لایق مرتب کرده در منزل مذکور بخدمت خان شتافت و بدین مقابل افتخار الاشراف و الناظم خواجه ابو المکارم و سایر عظماء و اکابر سمرقند و بخارا بسدهٔ سلطنت انتما حرامیدند و بنهایت عنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند

ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمهٔ از ظلم و تعدی اوزبکان ناخرد مند در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند

چون محمد خان شیبانی در ملک سمرقند بر سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر کبار و اشراف ماوراء النهر در پایهٔ سریر خانی جمع آمده مهمات انجانی بر حسب مدعا سمت سرانجام پذیرفت همگی همت متوجه آنشد که از هر کس سلوک طریق مخالفت مشهود باشد بتنبیه و حیاتش را مبهم گرداند یا انکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذرانند و بخست

و بخست میرزا سلطان علی را با جانعلی از پای در آورد چنانچه شرحی بر وجه مذکور یافته و آن دو جوان بیکدیگر خونی را از صحیفه هستی بستردند آنگاه فوجی از معتمدان را بحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مامور گردانیدند و در باب ماتراج اموال و جهات طایفه ازبکیه و ملی داشتند احکام مطاعه بنجاذر سانیدند مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی التجائی و کلی و حل میبود ضبط متملکات خباب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خرد قاضی پیش نهاد همت بر تدارک ساخت بیک آقا اموال عبد الباسط را تحت تصرف در آورد و بر این قیاس هر یک از اعیان حضرت را باخذ اموال یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد عظام فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و مهمات احکام معاف میداشته اند آنطایفه را منظور نظر اعتنا ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند بانجا خواجه خاوند محمود کردانیدند و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر شریعت قضا اختصاص بخشید و بنابر وفور غله که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که انتخاب پوسته در هر عصر ملازم اردو باشد و عالیجناب بدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که انتخاب بهتیه اسباب سفر تشمال یافت یکی از سپان طویله خاصه را که بقوت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاد و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ قطع نماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این بخن حضرت خان سخراست باین معنی که شمار اسپ دون فرومایگان و متعلقان مقید نماید بود و بسرعت هر چه تمامتر از آب آمویه عبور بنماید زیرا که مقصود است که بعضی از اوزبکان با قدام اهتمام خدام دونی الاحترام ملتقب نمایند و بار کتاب امری که تدارک پذیر نباشد دست کشایند خواجه جواب داد که اولاد و اصفعار در میان اینچنین طایفه گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کردن [illegible] طریق مروتی دور است و از قاعده فرزانگی مهجور آنچه مقتضاء قدر و قضاست بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امرا کان مفعولا آنگاه خواجه هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه او بر یک معاقب رسیده آنحضرت را باد و پسر نیک اختر خواجه محمد ذکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و جز نیاتی که همراه داشتند عرضه نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار هر دو بار و شهر را بصفت اضاءت بخشیده بود از جای لاجرم روی بمغرب فنا نهاد و وجود گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال تا کشیده سایه لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر پیدا و از پای در افتاد و نظم دریں دیر فانی که آرام دید که بود تا که جا بوید ازو کام دید کسی خشت این خانه بیرون نهاد که تیر بلائی نگرود و بیرون نهاد چه گویم ز گردون ناپاکباز که با پاکبازان کند ترکتاز فغان از سپهر شرارت اثر کزو عالمی گشت زیر و زبر و بینیاد کلفتا نشیان خشونت بصدر آن حادثه منکر طلعه خوم او زبک در اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصا در بلده محفوظه سمرقند آغاز ظلم و تعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا و تجار کشاده و از هر آفریده که حصول یکدینار و یکمن باو متصور بود و ابهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آورد و از اکثر فقرا و بلدان را آیت قاعا صفصفا لا یری فیها عوجا و لا امتا وصف الحال گردید و بتشیر قاطنان بنیاز اطاعم اموج غموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانیدند نظم سر فتنه از خواب بیدار گشت مبادا فراغت قضا در نوشت ممالک شد از جور غارت گران پریشان تر از زلف مه پیکران زمیل بلا شد عیان تیز خیز نه روی قامت نه راه گریز نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه گر پای ماندی بدر نه دستار بر جای ماندی بسر لاجرم متفقان بجوامع سعادت و صدر نشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن دیان نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب نمودند و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسالت فرمودند و بمدد ان اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده مایچه لوای کشورکشای پادشاه کیتی آرای از آفاق فضیل سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز بدیل یافته زمانه از سر آزار و ضرر گذشت چند گاهی در گذشت چنانچه بعنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش

چون اخبار مذکور بر نهج معهود در اردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یافت نایره و غدغه و اندیشه گاون در دون بعضی از امرا و عسکریت پیشه را فرو گرفت محمد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا

شده ملازمت میرسرخوشاه اختیار نمودند و پادشاه و افر سرور در بحر تحیر افتاده بخاطر اقبال اثر رشید خان که از راه قراکتین و لای ترد الجه خان که خال انحضرت
بود رود و از شهر کش کوچ کرد و روی توکل براه آورده بعضی از صده و مملکت حسرو شاه عبور فرمود تا رفتن بطریق قراکتین میسر نمیشد بر گشت و از بالای کرد و طی مسافت
نموده راه سره تاق پیش گرفت و چون نواحی نواداک مضرب خیام پادشاه شرفناک گشت قاصد میرسرخوشاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک تقوز اسپ
و یک تقوز قماش پیشکش آورد و از نواداک آنسرور بایل اوراک در حرکت آمده در روز وصول بدایه کرد و شیر علی چهره فرار نموده نزد امیدولی رفته
نوکر شد و روز دیگر فوج بیک نیز بطرف حصار کرخیت و موکب پادشاهی بدره کرد و در آمد و پای توکل سر بالا قطع مسافت میکرد و در راههای
شلکت و کوههای پر سنگ اسپ و شتر بسیار از رفتار باز ماند و سه روز از صبح تا شام مشقت تمام برین منوال راه در نوردیده روز چهارم بسره تاق
رسیدند کوتلی دیدند دامنش بقلعه الوند برابر و قلعه اش از رفعت بهر بلند برتر و او بغایت تنگ و پر سنگ و پای بر بدو هم از اندیشه صعود بر آن کشک
و آن کوه کردون شکوه بایده و ابنوه معنوی شده نواحی خان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک خان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت
آستان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت پست زیاده از یکسیر اسپ پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانیان
خان را بر دست راست گذاشته بصوب قلعه کشوتوجه نمودند و از کشوتو بکنار آب کوبک رفته نزول اجلال فرمودند و از معبر باری از آب کوبک گذشته
باز بیلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن این حال امیر قنبر علی ارسنکار و ابو القاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بعرتبا طبوسی رسیدند و نوازش
بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفر شیم از بیلاق بقلعه بغیدک شتافت و از آنجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظ سمرقند تافت ذکر
خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهته بدیدن صورت فتح در آئینه امید متیقن گردید از عزه شعبان المعظم سنه ثمان و تسعمایه
لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب یقظه و ایقاظ بگوش هوش شنیده اند یکی رؤیا صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو
نبوت است چنانچه نبی عربی ناظم جواهر رموز بیان علیای ولایتمام ملتی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات میفرماید که الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین
جزءا من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بانکه در اوائل بعثت مدته شش ماه وحی بطریقه رؤیا صالحه بود چنانچه بر حواب که حضرت رسالت پناه در آن ایام وقت
میدیده بتمامه بر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع امید سر میزده و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام دادار بیدار وحی لایزال
بیان مذکر آن فرموده است مشهور و حقیقت خوابیکه آیت واضح عنایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق از آن جنابست بیاید بر السنه و افواه مفسران
فضیلت پناه مذکور نظم خوش آن گزیند صورت بازرسته ز سحر چشمبندان چشم بسته دلش بیدار و چشمش در شکر خواب ندیده کس چنین بیدار و در خواب
بپوشیده ز دنیا بینده دیده ولی پوشیده از آینده دیده و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف تاجداری ظهیر الدین محمد بابر غازی
دیده و بآن بشارت مستظهر گشته همگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه دران ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی بایسنغلان و قلعه شهید
اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر میگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله
متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست و در پیش ایشان دستار خوانی مناسب
انداخته شده و ازین جهته خاطر مبارک انحضرت تغییری پیدا کرد و مولانا تغییر مزاج بدایت رواج را فهم کرده و در پادشاه نگریسته بمعنی اشارت و
ایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مراد و وقوع این امر کنایی نیست کسی که دستار خوان گسترده بتقصیر کرده و حقیقت این سؤال و جواب بر رای حقایق
نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس بر خواسته روانشدند پادشاه مراسم مشایعه بجای آورده خواجه در دالان بمانخانه
یکی از دو بازوی پادشاه را گرفتند و همچنان بر داشتند که یکپای انحضرت از جای بر داشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت
گذشت که شیخ مصلحت پیروی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب بتسخیر سمرقند عنایت ملک ملک بخش عنچه
امیدش در چمن مراد خواهد شکفت و علی السرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بر بستر اقتدار بفراغت خواهد خفت و صبح فتح و
فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید خواهد گردید نظم با لطاف الهی صبح امید دمد از
مطلع اقبال جاوید برآمد مهر از برج عنایت نهان کرد و شب غم را نهایت از غرایب اتفاقات بمجدد آن اوقات روزی پادشاه

پادشاه فرخنده صفات با جمعی الکجیان دربارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا الحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر فتح سمرقند میسر شود هر کس از حاضران در آن باب سخن گفت بر زبان نوبان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صوت خیر شما میسر می پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشاد **ذکر فتح بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند بمحض عنایت بنهایت سبحانی و افتادن محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی** مالک الملک علی الاطلاق و آفریننده انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در قبضهٔ قدرت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضهٔ مشیت او چون در بارگاه کبریای تحکم بفضل الله ما یشاء که منشور فایض النور توفیق الملک تشاء را زینجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر بعنوان کشور کشای را بافسر پرزیور اناجعلناک خلیفة فی الارض برافراز د و قامت قابلیت عالم را بخلعت بجعت آیة انه الملک عزین ساز د و بیراستهٔ فهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حوایج را بروی روزگارش برگشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی ابهی المنال مقرر گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم نظم سر برآرای ملک پادشاهی مدد باید چو از فضل الهی مراد اش شود در دم حاصل بر و آسان شود هر کار مشکل اگر جیش عدد باشد چو اجم نباشد هیچ خورا و اتو تیم بلی هر کر برآید مهر انور بود آخر برش از ذره گیتی چو کرد در رایت چو رعالم افروز شود بر قبهٔ افلاک فیروز و از اشتباه این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون بامتثال پادشاه توجه جهت که در آن زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیادهٔ جرار در نواحی قلعهٔ دیدار شاد روان عظمت و اقتدار باوج فلک دوار بر افراخته بود و جانوفا میرزا با قریب شصت هزار یک که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش میپنداشتند در درون شهر اقامت داشت و همزه سلطان و مهدی سلطان با همی کثیر از ستا بعان در فروق بودند که ذکر یک اشهر است معتنم بود ندازکثرت و استیلاء اعدا نمیدیشید و کلا م محکم لعلی و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانیده با دویست و چهل نفر از مردان دلاور قلعهٔ سمرقند را پیش نهاد همت ساخت و شبی بدان بلدهٔ محفوظه در آمده غلغله در ستخیز در عالم انداخت عاشیه نشین عمامه ارشمامه انگیز دماغ جان جهانیان را بدین وجه معطر میگرداند که در آن فرصت که پادشاه بزرگ همت نواحی قلعه سفیدک را مضرب خیام عساکر ظفر مدیک گردانیده بود که خاطر اقبال آثار بدان قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس سواد و جعلنا اللیل لباسا را اجسام فرق نام پوشانند و پردهٔ قیر گون وقت با صره را از احساس صور اشیا معزول گردانند پنهان و پوشیده بجنبش در آید و شاه تو بفضیل نهاده و بالا رفته فضای آنحظه را بفر وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضهٔ نماز پیشین فتح و دولت در رکاب غزو نصرت همنشین از یازیلاق متوجه آندیار گشت و همنشب منزل خان از فروغ مایچه علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان گرفت چنان معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند کمتر بلند همت آنحضار اکننده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده اند لاجرم عنان مراجعت بطرف یازیلاق انعطاف داد و چون این بار بر نیامد بار دگر برآید چون دو سه روز برین آمد شد بگذشت بار دیگر پادشاه عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت و از یازیلاق بنواحی حصار همت شافته بمقتضای فرمان عالیشان و اذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت بعنایت ملک بخش نموده نماز پیشین بامی مبارک در رکاب همتی تو منداورد و بصوب سمرقند توجه فرمود و درین شب قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم که سبان فتح و ظفر از سپاه شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود و در موکب حضرت نشان تشریف داشت همعنان پادشاه عالمیان حلی مسافت کرده نقش کمال دولت خواهی بر صحیفهٔ روزگار میگاشت و رایات شرفناک بعد از انقضای نصفی از شب بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تائید عرب بشتاد نفر از جوانان رستم اثر شیر فرستاد و فرمانداد که در همواری غار شقان عیار اعنان بشتابند و پیشه بی تامل و اندیشه بر دوان بفصیل جاده خود را در شهر افکنند و دروازهٔ فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سایر گردنکشان بگشایند و نشان بکشایند و بخش نفیس بارمزه دلیران شجاعت اثر آهسته تر بصوب دروازهٔ مذکور روانشدند و آنجوانان شیر دل از همان موضع که پادشاه عادل

وسلیس

فرموده بود بر بارهٔ صعود نموده خود را در شهر افکندند و همشیر با کشیده و بدروازهٔ غزا میده و بدند که فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود بموجب نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود و جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده بود در ساعت آنجماعت را بشهرستان عدم فرستاده دروازه بکشادند شعر یارا قد اللیل مسرورا باتوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران ع ظفر همعنان بصرت از پل رود ان بدالجار رسیده مانند حیاتی جاوید که بیدن در آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیاراید قدم در آن بلدهٔ محفوظه نهاد و زبان لب بگزاد این کلمه تازه بگشاد که سلطان البلاد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هر کس در آن وقت بیدار بود و بچشم سر مشاهده آفتاب طلعت آنحضرت نمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در خانقاه معارف پناه نزول اجلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت بیهوش و از خانه بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمه وافر عطیه ان لله الطافا خفیه نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان بشکر همین همتان گردان شده صفت تهنیت و مبارکباد از ایوان سبع شداد در گذشت نظم و رشب غم کوکب سعود ناکه رو نمود خلق از دود شام نومید می عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان روجمعیت نهاد بازرستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد چهرهٔ اعلام شاهی چون بدین منزل رسید او زبکان زبکان در نگاه بوی افتاده مانند پیک دیوانه خانه بخانه کرزان گشتند و لیران میدان جنبک و پرخاش و اتیام و اوباش آن روز بر گشتگان را تعاقب نموده برخم چوب و تسک میکشتند جانوفا میرزا که در خانهٔ خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بلطایف الحیل محال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب بپانصد نفر بودند کشته کشته پیش المهاد شافتند و آنشب تا وقتی که مؤذنان بنمازی صبح در خم طاق منبر شروع کردن انداختند آوازه شیون و غوغا بدروازهٔ کبد حضرا میرسید و هر کس از سمرقندیان بیتوا نست درکشن اوزبکان کوشیده احوال ایشان را عرضهٔ نهب و تاراج میکردانیدند و پادشاه عالیجاه در پشت طاق خانقاه منزل گزیده ارباب حرفه و کلانتران بمعاقب یکدیگر شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه پیشکش مینمود و چون جمعی از ثوابت و سیار بر سبزهٔ خشک فلک دوار سوار گشت و خیل انجم را که بر دروازهٔ افق پای قرار استوار داشتند از دیده غبار و کبار پنهان کردانید خبر بپادشاه عالی گهر طایفهٔ از لشکر او زبک میان هر دو دروازه آهنین را بمحکام داده بخیال جدال ایستاده اند و حال آنکه در آنزمان در مملکت آنحضرت زیاده از بشت کس موجود نبود زیرا که سایر ملازمان جهة عدم غنیمت و تفحص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت واقعهٔ پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازهٔ آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازهٔ آهنین همان بود و فرو ریختن سلسلهٔ جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ گذار نزدیک بدروازهٔ آهنین آمد و چون دمار از ملازمت پادشاه بلند تر زیاده از بشت کس موجود نبود بمقاتلهٔ خصم شتافتن مصلحت ننمود و شیبانی خان ساعتی ایستاده دانست که مهمی از پیش نمیتواند برد لاجرم روی بار دوی خود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازهٔ آهنین بوستان سرای ارک رفته ساحت آن منزل را از قدوم سعادت لزوم رشک رخسار خوبان چگل و رشحت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهة مراسم تهنیت آمده بودند بنوازش و انجاعت و دعا گو و ثنا خوان بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته بمضمون انعامکم کو یاکم دیدند نظم که شاها بکام تو باد اجهان مرفه بدورت کهان و مهان ز دولت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو را نصاف تو عالم آباد باد را لطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مهر تنویر خاطر انورش پذیرفتنی نخواهد بود که تسخیر سمرقند بدین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت نهایت مشابهت بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بادویست و چهل کس شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال لاخوشی چنانچه شمهٔ ازان مقتبس و ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت غرایب آن نجابه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف این دو حکایت را مطالعه نماید بیقین داند که ان جرارت و تهور که در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشور گیر قرشی را بچند و چه صفت مزیت دارد اول آنکه در آنشب که

حالی زمانه ۱

ساخت ۲

حادثه ۳

در آنشب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی بخود و از امراء امیرحسین بن امیرسلاو امیرموسی و ملک بهادر و دیگران بودند و پسر امیرموسی محمد بیک که در صغرسن بود در آن بلده اقامت داشت و دربیگی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک موروثی خود می پنداشت و چو سته بقبضه اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون را بر صحیفه خاطری نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آئین در ظاهر سمرقند خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود و جان و خامیرا که از طریقه حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه و قوی تمام داشت و در میدان علادت و پهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی می ربود با قرب شصد اوزبک دیوسیرت در شهر بود دیگر آنکه سمرقند که دارالسلطنه بلاد ماوراء النهر است شهریست در غایت بزرگی و موفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام مرجع و بارها برالسنه و افواه افتاده که هر گز پیچ پادشاه دولتوکت را صورت تسخیر آن بسهیل علبه و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام انام بلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که چو سته دارو غه نشین بوده و در متانت و محکمی در پیچ و قمی با سمرقند دعوی همسری نموده ع بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون جهز فرح اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ماوراء النهر شهرت موطنان شاه دارو سغد و توابعات و سایر قلاع و بقاع ولایت شهار و لخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و دارو غگان اوزبک فرار برقرار اختیار کرده خود را بار دوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آنحال محمد باقر ترخان بقرشی در آمده آنحصار و قلعه را محکم کرد و پادشاه عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید مساط رافت و احسان و تاکید اساس ضعفت و امتنان مبالغه نمود و در ترتیبت علماء اسلام و رعایت شعراء شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلائی مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن آرائی بجولان نطق و شرکوی تفوق از شعراء زمان می ربود در زمان استیلای شیبانی خان بر خطه سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نواز از آن فتح میسر شده قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم فوچین رعایت طریق حزم نموده انتخاب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده و بمزید نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگار ش مفتوح گردانیدند و مولانا بنائی در آن ایام بنام مجمله فرجام پادشاه عالیمقام عملی بسته این رباعی را در آن درج کرد که رباعی نی غلغله مرا گران تو آئی تو شوشه نی مهمل غلغله تا تو آئی پوشه آزاکه نه خود دست نی پوشیدن در علم و هنر کجا تواند کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جوابی بر این کلام بلاغت نظام را در سلک بیان کشیده که رباعی اشیاء باری کوتکول را کی دیگ بولغوسیدور انعام و وضیفه باری بوریو لغوسیدور اقول غلغله و مهمل که دیت آمد نیک بیلدیم مهمل غه بوی و غلغله دین ادی تولغوسیدور و مولانا بنائی قافیه مصراع اول این رباعی را ردیف گردانیده و دو بیتی در سلک بیان کشیده که یک بیت آن اینست و خطاب پادشاه نکته دان رسانیده بیت میرزام که شاه بحر و بر بولغوسیدور به مهمل او چون موجب غلغله بولغوسیدور در آن اثنا خواجه ابوالبرکه که فراتی تخلص مینمود بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده و ترتیب نظم کوهر بار پادشاه در رشتهٔ رباعی لغت که یک فردش نجاطر است نبیت بوجود که فیلدی دوسوگو لغوسیدور سلطان کرم بوعده نی تولغوسیدور القصه در آن مدت پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند که بر سند سرافرازی تمکن داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر میگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعه دلوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را قهراً قسراً تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید و لله الحمد و المنه لا غایة و الثنائید

ذکر محاربهٔ پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن آنحضرت در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند

پادشاه صعب شکن و دین پناه بهتمتن بعد از فتح سمرقند بموجب نقش مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفهٔ ضمیر نورانی منگاشت و چون شنیده که بنا بر تقدیر یلی تقدیر حضرت قدوسی شیبانی خان بر قلعه دلوسی استیلا یافته و تمامی متوطنان آن را بقتل رسانیده آن عزیمت صعب تصمیم پذیرفت اما چون در آن اوان در آستان خلافت آشیان از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس احدی نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و بهریک از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار مینمودند روزی چند مصالح عزم رزم در خیر تأخیر افتاد و در این اثنا سلطان محمود خان اتوب بیکچیک و قشقه محمود را با قرب پانصد نفر مرد دلاور بکومک پادشاه والا فرستاد و ایضاً از زوجه کامگیر میرزا را در سلطان احمد تنبل جلیر با دویست سوار شجاعت آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ۹۰۶

بخیال افتاد محمد خان شیبانی براق سالکان مسالک پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود و بباغ نوار ماهیچه علم سعادت پرتو حضرت و نضارت یافته بخشش روز آنجا
توقف واقع شد و چون سپاه از سر آنجا باسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بکوچ بطرف احداث فرمود و از سمرقل گذشته منزلی را
که شش فرسخ مقابله و مقابله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه گیتی ستان آمده در نواحی خواجه کاردون که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه
یک فرسخ مسافت بود در ایات عالیات را فراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بخیال سلطانی پیرداختند اما کاهی جمعی از لیران سمت
پهلوانی در میدان مردان بجولان در آورده کرد نبرد باوج سپهر تیز کرد میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کام اجرأت و جلادت ظاهر میکردانیدند
و در آن اوقات بشیبانی خان رسم شبخون کمتر اراده پادشاه ربیع مسکون آمد اما چون کرد معسکر محتشمه از تجمعهای و رد و دیوار و چیر بستکام تمام داشت
کاری نتوانست کرد و کلمهٔ انعود احمد بر زبان رانده روی معسکر خود آورد و آنکاه خاطر خطیر پادشاه گیتی ستان متوجه آنشد که روزی بمقاتله خصم توجه فرماید و مجددا
دیم زمین را بخون عدو کلکون ساخته عزیمتی ستانی بجان شیبانی نماید و امیر قنبر علی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریص نمود میکفت دشمنان دون را پیش ازین
مهلت نمی باید داد و علی السرع الحال بزخم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار قصه وجود ایشان میباید کشاد اما چون آنولا خبر رسیده بود که محمد باقر خان با دو
هزار سوار از راسته شهرکش آمده و عنقریب بار دوی عالی میپیوندد و ایضا میرزا محمد دوغلات بعزمان سلطان محمود خان با هزار با بصد نفر مرد دلاور این
دو دسته روز بروز مواکب کردون مراتب ملحق میکردد و سایر امرا سرعت در محاربت مصلحت نمیدانستند و میکفتند تا زمان وصول آن دو لشکر باحریف دست درکر نمیباید
زد و حضرت پادشاهی بنا بر اقتضای قضا رای امیر قنبر علی را بصواب اقرب بصور فرمود و صباح که جمشید خور شید لوا بیضا در فضای سپهر خضرا افراخت
و مواکب کواکب درع زراندود پوشایند وفع جنود ظلمت و رود را پیش نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه نصیر محرر تعبیه سپاه نموده دست و دستا توجه برد
مقرر شد که امیر قنبر علی و بنده علی تورا در حوالی امیر شاه قوچین و سید قاسم السنک آقا و فوج حیدر سپر امیر قاسم قوچین با فوجی دیکر از نهاد دران برنشینند و کین
در پیرامون ایات توکل بر افرازند و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی و ابو القاسم کوه بر و جوقی دیکر از اهل هور در برانغار بایکدیکر عهد مصمم نظر همت سازند و سیم
ترخان و سلطان حسین ارغون و قراجر لاس و پیر احمد خواجه حسین با جمعی دیکر از اهل خبک و شین از جوانغار روی بمعرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمره
از لکین در سایهٔ علم بلند پایه پادشاهی در قول توقف نمود و محمد سلطان را در برانغار باز داشته ضبط جوانغار باز داشته ضبط جوانغار باز داشته ضبط جو

داشت در آن معرکه بهوناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک میپرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون زیاده از دو از ده نفر
در موکب عالی کمی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام با علام فیروزی اعلام رسید از آن عرقاب بلا غمان غنیمت بطرف دریای کوبک معطوف کردانیده و با شتاب کچیم
اسپ در آب رانده بقشونش بسیار از انجانب بیرون رفت و کچیم را بریده بطرف شمال توجه نمود و در حدود الانک قلبه بار دیگر بر آب مذکور عبور کرده میان
دو نماز از دروازه شیخزاده بشهر در آمد و در ادراک نزول اجلال فرمود و زمره از امرا و اچکنیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاح راه قندز پیش گرفت و کریمداد و خداداد ترکمان و جانکه کوکلتاش و مولانا بابا ساعزی بطرف قوزان
رفته و در روز دوم از آنجا شه منکر خواجه بوالمکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم معتبر که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در
مجلس اشرف عالی مجتمع گشته شرایط مشورت تقدیم رسانیدند و خواطر بر تحصن قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بعهده ایلاس و بعضی دیگر از جوانان بی
هراس تعلق گرفت و دروازه کازرستان بمین شهامت سپرم طغای و قتلق خواجه کوکلتاش صفت احتکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و قاسم
و همچنین و بزمره از مقربان درگاه سپهر قرین کوبک باشند و در مدرسه میرزا الغ بیک که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت بایشان بحسب رتبه
و بروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف که مدد احتیاج شود زودی توانند رسید و پادشاه و برادرم آن بقعه قبه جنه گاه بارج فلک مهر و ماه برافراشته
و علمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان نوا حی بلده محفوظه سمرقند آمده دور تر فرود آمد و ایام و اوباش
لشکرش هجوم آورده جمعی از سپاه را در کمین گاه نهاده داشت و پیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند و قتی از غریب اوزبکان واقف شدند که سواران
لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آورند و همین اجنبین حیلی عظیم در پیوسته نوین کوکلتاش و قل نظر طغای و مرید و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو جمجاه بایند
بحمایت پیادگان عنان یکران بجرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر کی از نخالفان را شمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان
مغلوب گردانیده بضرب تیغ بولاد تا در دروازه آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر تاختند و در آن مقام فوج بیک جنگهای نیک کرده پادشاه
عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت و سکاه از بالای آن دروازه بانداختن خدنک مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از همانجا بازگشتند و روز
دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خروش بمیان دروازه آهنین و دروازه شیخزاده آمده آماده مقابله و مقاتله شده پادشاه عالیجاه با
جوانان صاحب سعادت بپشت دروازه شیخزاده شتافته بدستور معهود دست بتیر و کمان برد و از نشست درست پادشاهی تیر مرگ تاثیر گشاد
یافته بر اسپ بور کهی از اتابکان سوار بود خورد چنانکه از پای در آمده جان سپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورد و جمعی از اشجان
در نواحی برج شتر کردن خود را سپایان تحصیل رسانیدند و زمره دیگر گمان بردند که اگر شجعان موکب عالی بدروازه آهنین و دروازه شیخزاده جمع آمده اند
و در باره دروازه کازرستان و دروازه سوزنگران کسی نمانده که نوک پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال رجال توانند کرد بجانب آن دو دروازه
رانده و شصت و پنج زبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر تحصیل نهاده قصد صعود نمودند و فوج بیک و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از نهادران
رستم سیر سپهر مخالفت در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجماعت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بباره برآمده زمره بر زبان بودند که آن بلایان
فیروز جنگ خود را بدان انجار رسانیدند و آثار روز تحیر ظاهر گردانیده تمامه را کریزیدند و فوج بیک از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر زده و قتلش
وجود جمعی را از صحیفه هستی سترد و قرابر لاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز مور چل خود را از تعرض اعدا
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین با سایر جمعی از سواران جلادت آئین از شهر بیرون رفته و با اوزبکان که بجنگ پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کشکر رانده و چند نفر مشهور را از ایشان [illegible] پیاده ساخته روی بمبارکشان نهاد و پادشاه بمایون
اثر رسانیدند و برین قیاس قریب چهار ماه میان آن دو سپاه مایره جنگ و حمله و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی مینمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیر نمی‌کردند در آن اثنا بلای قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را فروتافت چندی که جز فرقدین مسهدهٔ خورشید که هر صباح از تنور خاور بر می‌آمد چشم شهریان بر کرده نمی‌افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود مگر در حجرهٔ سنبله و حصول آن هم دست نمیداد کوشت و روغن مانند کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و ناپیدا کشت و بعضی از مردم محتاج از کوشت سک و کربه بدل ما یتحلل حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت در کذشت زمرهٔ از امرا و کلانتران از برک درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند و طایفه چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشهٔ چوب را ساعتی در آب کذاشته غذای اسپان میکردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت فرو حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بقلان و منعوستان الیچیان فرستاده کومک طلبیده و لوازمات مذکوره در ارسال مدد اهمال نمود و هیچکس بغیر از نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان یکیک و دو خود را از برج و باره انداخته پاره دوی شیبانی خان می پیوستند و او مقهر مردم شهر را دانسته در نواحی غازیان منزل کزید و پادشاه صاحب تایید در برابر آمده در کوی پایان قبهٔ بارکاه مرتفع کردانید ذکر بازکذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بار دیکر سمرقند را بابو الفتح محمد خان شیبانی چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیکر در محنت محاصره مصابرت نمود معلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط و فقدان وجدان بدل ما یتحلل و غذا سمرقندیان بتحقیق بسیار دارند و بحسب ضرورت نقش شهامتها ابد از صحیفهٔ ضمیر بیکبار نزدوده مصلحت چنان نمود که چند کاه دیکر بار روز کار ستیزه کار در سازد و آن بلده را بازکذاشته علم نهضت بجانب تاشکند برافراز د و در اوایل سنهٔ سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آواز را کاچ صباح غازی نمود و بخرد بدهٔ روشنان فلک چشم هیچ پاسبان بازنبود پادشاه عاقبت محمود همعنان خواجه ابو المکارم و بعضی دیکر از اعاظم و اقرب صد نفر نوکر سعادتمند از دروازهٔ سمرقند بیرون رفته روی بتوجه باندجان آورد و در اثنای راه جهانکیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت پادشاه کردون محل دانسته بود از جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرکوار دریافت و از قدم آشامش برلات عفو پادشاه سپهر احتشام اوصفحهٔ ایام محو شده انوار تشفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه با استحقاق در ضمان حمایت مالکت الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطهٔ وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل و خول در آن بلده مصور نیست ناچار ان بجانب تاشکند کریزند سلطان محمود خان و الجه خان که احوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بود ندمقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را کرهٔ بعد اخری فتح سمرقند میسر کشته در اکثر بلاد ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد برافراشت خیال اتصیقال بنهال اقبال امیر حسن و شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نکاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بتسخیر آن ربک را بغارت و تاراج انکندند و ناموس میکردانیدند و بسا دمله ابطال جدال میزان قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید کفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بتحریر تسخیر امیر محمد معصوم ارغون چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و دوام خاصهٔ ذات بیچون قادر کریم نیکون است و انتقال و ارتحال از دنیاء دون لازم وجود و بحسب فرمود جمیع موجودات ربیع سکون در سنهٔ سبع و تسعمائه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزو کل پیوست و پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آنجا کشته بیجای پدر بر مسند فرمانروایی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده و در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم زکه سر انجام تمامی مهمات جزوی و کلی را از پیش خود کرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیکر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نکاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم زکه در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آش میکشیدند با سیصد مرد مکمل بسیر کابل بر آمده بر سرش تاختند و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال انبیا و حیاتش برانداختند و ازین جهه پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در کرمسیر بسمع ولد خورد تر امیر ذو النون محمد معصوم ارغون رسید و در اواخر سنهٔ ثمان و تسعمائه لشکر بزاره و کوه در هم کشیده بتسخیر کابل پیش نهاد همت کردانید و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرده و محمد معصوم بدولت و اقبال در آن مملکت معظم شده دختر میرزا الغ بیک را بحبالهٔ نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همکنان کردید ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان

خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب حدم اتفاق امیر شجاع الدین حسرو شاه چون صیت کیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه او ز بک جمعیت اکابر و اشراف عمر قندرا متفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا تا صفا نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان مرغیب فرمود و امیر حسرو شاه نیز ایلچیان را رسال داشته از بیداد و ز بکان بدنهاد آنجا نه نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی زاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جمعی حصار شادمان و خلقان و بدخشان و قندز و بغلان بارو دوی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال و ار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل تقدیم بارو مزین داور روانه ساخته امثله و اجب الاذعان بنام امیر ذوالنون و اولاد و اخوان و رعلم آورد و مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آنجا نه و در اجمع ساخته بقبته الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر او ز بک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذوالنون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بالطاف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر رخ روزگارش گشاد و امیر حسرو شاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاد و در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون ایشان بسپاهان رسید و سپاه و سپاهیان در کنار جویبار و اطراف دشت و کهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش بیرش مصمم جزم کرد و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از بقبته الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شدند امیر عمر بیک را بسلطنه براه فرستاد و از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسیده و بر ابر مدینه الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طلیعه کوس حربی بارج فلک سپهر رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که پسر بابای اشتهار داشت فی الحال بدیجانب آب آمد و بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش شایسته عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون و عبد الله قرا قوتلاغ را نزد امیر حسرو شاه بکهسار شادمان فرستاد و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داد و فرمود که بزودی بسکر ظفر اثر بپیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعدا ملک و دولت تسخیر کردد و امیر سلطان حسین و امیر ذوالنون و عبد الله قرا قوتلاغ با امیر حسرو شاه و برادران و امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده قرار بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذوالنون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه اردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر حسرو شاه بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان کردن نپسندیده و بخاطر گذرانیدند که بر کاه بدیع الزمان میرزا از تهم محمد خان شیبانی فارغ کردد شاید که بقلع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری بمضمون بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان بار دوی بدیع الزمان میرزا باز گشته خلف وعده امیر حسرو شاه را معروض داشتند شاه مراد آب آمویه متردد شد و معاندان تخلل امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف مضمون تشکر بسته لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت مسلوک داشته بعجل مراجعت فرمود و بعد از وصول بظاهر بقبته الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع الدین ذوالنون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون انجناب علم نهضت بسقر غرود برافراشت غصانی تمام بسوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید

در خلال احوال گذشته شیخ محمد خواجه که در سلک سادات دشت قپچاق منتظم بود و نسبت بخواجگان او ز بک در غایت محبت و اخلاص سلوک مینمود از دیار ماوراء النهر بقبته الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی روی گردانیده و التجا بظل عنایت پادشاهی آورده تا دم و مادام الحیوانه لوازم دولتخواهی متعهد گردید سلطان بدیع الزمان میرزا بران سید مروت اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بگردانید و خجاب سیادت انتظام با امرا و معتمدان شاه راه یافته اختلاط مسلوک داشته در خلوت زمان بدیع و ثنا محمد خان شیبانی میکشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا از آنجمله سلطان بر لاس و جهانگیر بر لاس و شاه محمد بر لاس و آفتاب ترخان و قرا بیگ و تنبک کیلدی او ز بک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند

که بهنگام فرصت دست بردی نمایند و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتگاری خان بروی روزگار خویش بگشایند
و در آن اثنا از محمد باقر خان که سابقا بواسطهٔ استیلای محمود سلطان بر بخارا از آن حظه گریخته بپناه بدیع الزمان میرزا آورده بود مذکور نظر عنایت شده
و را بخود حکومت میمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هر گاه موکب جهانیان
خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعه اندخود را بجد تمام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین
وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شده و بنا بر علی هذا اجماعت مذکور بجواب سید جعفر خواجه خواطر بر آن قرار دادند که هر گاه
بدیع الزمان میرزا بجهة دفع فتنهٔ محمد باقر بجدود ما خود رود و شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر
ارغون از بدیع الزمان میرزا برنجنید و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از
عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و باوی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر بخنان
ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابو نصر پارسا جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک
نداریم تا این مهم بمشیت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانهٔ خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا
دامن گیر شده همان شب چهار باغ میرزا ابراهیم که بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بدانديشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان
میرزا چون بسنت باجماعت انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه میباید بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر
عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را بصحبت من بسر مزار خواجه ابو نصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون
واضح گردد آنحضرت این ملتمس را بعز اجابت اقتران داد و مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و در انتخاب سحری پهلوان
حسن علی را در یکی از حجرهای جماعت خانهٔ آن عمارت نشاند و در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست و همان لحظه آن
جماعت بدان مقام رسیده و بآن جماعت ناخفته در قضیهٔ مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند
داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان
عالی نفاذ یافت که تمامی امراء و ارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر خان در خرگاه دیوان خانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان
بدیع الزمان میرزا الامراء العظام عمر بیک و شیخ علی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابو اسحق آقبوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور بلکه فتن عاصیان مامور
گردانید و امرا همان ساعت آن زمرهٔ نمک حرام را مؤاخذ و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپرد ند و یراق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط
در آوردند و از جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و تینگ کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جانکی
برلاس و قرا محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیر مایهٔ این فتنه جنبانی
سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را مطلق برگشید و مقارن آنحال خان گیتی ستان
از سمرقند عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عنان بکران بطرف جیحان گذران معطوف گردانید **ذکر طلوع ماهچهٔ رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت بلخ** در اوایل ماه ربیع الآخر سنهٔ تسع و تسعمائة
محمد خان شیبانی رایت کشور ستانی را بفراخت و بنا بر استمداد امیر محمد باقر خان از سمرقند عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت
و محمد باقر موکب عالی را پیشکش گشید اما بمنظور نظر التفات نشد و محمد خان او را آن طرف آب گوچانیده و خود عبور خان گیتی ستان در چهار باغ میرزا
ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید و بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران زمخواه مصلحت توقف ندید و نوزدهم سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاه زاده باز داشت و معتمد رشید که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک
و امیر شیخ ابو سعید عراقی و قراحسن العوت نیز در آن بلده باشند و امیر طغان و آنکه عمر بیک بکومک قتابیک که دارو غهٔ شیرغان بود رفته در محافظت
آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات سلطانی از راه دره کز نسیان و چهار یک رفته از آنجا بقراتغاج شتافت و از قراتغاج عنان عزیمت

عزیمت بکاسب جبال هزبروان تافت و محمد خان شیبانی چون جهتم اندخود را تحصیل داد روی توجه بسیخ آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بساخت شهر خان نامزد کرد و چون آنجماعت بحدود و آنولایت رسیدند امیر علیخان و لد امیر عمر بیک با صد نفر از سپاران دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیده و میان آنجماعت و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده در اثنای ستیز و آویزیتری بامیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی کران بر پایش نهادند و بارو خان برده و بایچه رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلیچخان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان نزول خواطر بحفظ آن قرار داده بضبط دروازه عراق تعلق بهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصهٔ امیر سلطان قرار گرفت و دروازه عکاشه بمین جلادت و پهلوانی امیر جانقلی و جان احمد قلیچخان و امیر درویش محمد کتابدار بهمت استحکام پذیرفت صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شتر خوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و فراحسن العوت در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیچخان در مسجد جامع شهر حلقا قامت انداخت و مدد کاری مخالفان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک بهلوانی در برابر دروازه شتر خوار منزل گزیده و جای برا در خود محمود سلطان را در دروازهٔ عراق معین گردانیده و جمعی دیگر از سلاطین جوچی نژاد را بدروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوئینان فرستاده و نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا امیر زا بدیع الزمان را با طاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن در مسمع قبول مخالفان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چیر و تور سیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه بخاک ریز مرتب گردانیدند حکم خبک سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آوای شورش و کرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق حصار افکند و تا سه موضع بلخ روی بخندق بلخ آورده آثار روشنجیر ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح جوشن شبرنگ پوشیده و برابر کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک جبه پوش سپاه پیش او روان گشتند و چیر باو تور باو سر کشیده بخندق دروازه شتر خوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و شبک بردند و آنجناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاک ریز بالا رفته بر ذیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و شبک منع فرمود آنگاه بخشت خود شکلی طرف دشمنان افکنده و آن حجر بر چیر پی خورده بر دارندهٔ آن را بخندق غلطانیدند بعد ازان سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست باندا ختن ناوک دیده دور و شبک مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چار بحضور فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران هزار مفخر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانهٔ کمان پرواز دادند و کامهای رعد ارتعاش در آورده ابواب محاربت و مدافعت بر گشادند بطغرل سپان ژاله از ابر بهاران بفرق اوزبکان شده تیر باران سهام بخش از دل گشت پر خون زشک رعد شد گر کوش دون و اگرچه در آن روز اوزبکان نهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مرد افکن مجروح ساختند اما چون کرفتن آن شهر بر سبیل قهر از قبیل محالات مینمود اهتمام نیافتند و در آن خبک قرب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب شبک رعد اندام عالم فانی را روی بجهان جاودانی آوردند و بر قیاس دو نوبت دیگر حریف اوزبک در بلخ خبک سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی انکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد ازان خان از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال شیران قتال امور نکرده اینداد تا بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشیده و در آن اثنا بشی امیر علیخان فرصت یافته بندر پا بگریخت و بکنار خندق در دروازهٔ شتر خوار شتافته فریاد برکشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران خواجه میرکی پایان دویده او را بالا بردند و بر مخلص او لوازم محامدالهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشسته دانست که تسخیر آن بلده بخبک تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز کشاید و بآن وسیله انخطهٔ را بحیطهٔ تصرف در آورد و نیا یران امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر عیلشیر از ملازمت استعفا نموده و در قریهٔ فیض آباد سمیر میبود و در آن اوان که مایچه رایت خانی بر تو وصول بر بعد و دو بلخ انداخت بجهت استمالت یا اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین جوچی بسر حد زوال رسیده و سلطنت از اخلاف ایشان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی متحول گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج و عناد قیام نمایند و بدست متابعت دروازه ها بشهر را بگشایند و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد لوازم ادا و

رسالت بجای آورد و خواجه جلال الدین میر کی متکفل جواب آن بخشان گشته گفت قرب یکصد و پنجاه سال است که ما را بمجدد در ظلال حمایت و عنایت ایلاد اجداد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده دایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان از سکتی واقع شده و خواسته که بجانه الوقت با جهت خان در مقام مقابله و مقاتله در آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهر یار که بر سبیل پناهیت باو سپرده باشند مانند اهل خیانت بحث متصرف حضم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون حال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه جرار سمرقند اقبال بر این حدود خواهد انداخت و بامداد تائیدات الهی و توفیقات شاهنشاهی بهم و بتمکان را بر طبق مخواهد و دستان خواهد ساخت آنا ایلچی خان گمان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر بیقین نمیدانیم حسن ظن دارد بنا بر این سالیانه ذخیره داریم و منشاء این گمان آن بود که در ایام وداع گوش بسیار در کوچ و بار اینالغ اتفاده روی بهجر اکاه عدم آورده بود القصه امیر ورد شیعی چون این بخشان استماع نمود دانست که بو ساطت او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود باز گشته آنچه دیده بود و شنوده بود عرض خان رسانید خان در اسعد بهان زمستان طبل مراجعت کوفته و از آب آمویه گذشته سمرقند شتافت و نوبت انوار رفراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت آما در مدت محاصره آنمقدار حزابی از سپاه او در بلخ در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آنحادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران کشت از خلک از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از احوال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعده و عدات باران بیشمار بلخ قبة الاسلام بلخ قیام مینمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدستور سابق تحکم مینمود و چند نوبت رسل و رسایل پایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد و خاقان منصور چون آنرا بسیار از آنحضرت در خاطر داشت و رباب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورده و امام میر عبد اللطیف جانشین و امیر ابو القاسم بابشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو رود بسر پل تا پایان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را بمضبوط و محکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بجکیتو شتافته قریب ایام زمستان بجانبا پایان رسانیده و چون سلطان بدیع آئین فیروزی سپاه بهشت و ریاحین بعضاء دشت و سایتین کشیده از آنجا کوچ فرموده صحرای جزرجانان را محل نصب لوا و بنظم امور انتظام کرده و امیر خسرو شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نموده در رباب استمداد و جهه دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود امیر خسرو شاه مایه دیگر اظهار انقیاد کرده خود بادر خود امیر ولی را باجازت شاه زاده روانساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورده که بسبب بدیع عقیدتی نبیند شد حود با لشکر باجی حصار و خلتان و قندز و بغلان بجذبت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان بقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی رودی عالی منزل گزیدند قبل از آنکه بعز و بسوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیک حیلی باطل کرده پیغامی باو می فرستد که ما و شما در ایستاده ایم تا ما و را ایستاده نگذارده برسانیم تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته همعنان او بشیرخان شتافت و عمر بیک در آن طرف که در تصرف خواهرزاده اش قبا بیک بود توقف نمود و امیر ولی عنان بگردانیده تاخت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ دولت بیعت و دولت و اقبال متبع گردانیده خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاده و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نوئیان و دیوان امارت صرداد و آن امیر دوربین بکلی بکلی اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام مسکرانده و بسیاری امرا و ورزا چندان حسابی بر نمیگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور نمیبود و مزاج بدیع الزمان میرزا باو می متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جرزجانان خیمه اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر برلاس را برتبت تربیت سرافراز ساخت و در دیوان نوچی معدم بر قامی امر عمر بیک گردد و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و همدر آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت و بعد از دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا

بخلاف پیشتر بعضی از مهمات را بای مشورت ایشان فیصل میداد و بنا بر آن امیر عمر بیک سفارش خواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در شب که بسیان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی را نیز ضلال کرده علم نهضت بجانب شیرغان برافراخت و بهمدعت که این صورت روی نماید بدیع الزمان میرزا امراء و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا نفاق عمر بیک را در شب دیجور مکروه شمرده روز دیگر خواجه ناصر الدین عبید الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود بوجه نصیحت امیر عمر بیک بشیرغان روان کردند اما فائده بر آن مترتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده از سر عناد و زنگ نشست بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزبیدوار و رزاد امیر و الثمون فرستاده و پیغام داد که علی سرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل کردد تا موقع امیر عمر بیک و فتح شیرغان بوقوع پیوندد و بعضی نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بطرف چیکیو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایام معضان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان بکیفیت حال اطلاع یابد از آب کذشته معرکه قتال شتابد

ذکر نهضت خاقان منصور بجنبال کرفتن شاه زاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عرض مرض از منزل ترناب

چون خبر خشم امیر عمر بیک در شیرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیکیو در هراه انتشار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بنجیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترناب را معسکر ظفر مآب ساخته دران موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم کشت و صحت بدن روی در نقصان نهاده کار از مداوای آن عزیمت در کذشت حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه نمایسته کردند و بهکی همت در ابراز آنعار ضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آئین و شاه زادکان با کیتن و امرا و نویتیان و خواص و مقربان صلات و صدقات مستحقان دادند و در رویشان و کوشه نشینان صحت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسالت نموده زبان بدعا کشادند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت بقرا جابت رسید و از دار الشفا و نزل ممن القرآن ما هو شفا و رحمة للمومنین شفا حاصل شامل خاقان عادل کردید ع دعا و اهل عبادت بلا کرداند از انجانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آله تمور رسید و بهضت و مرض پدر بزرکوار نزد او بوضوح انجامید و اعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده با دیکر اشرف علاقات خاقان منصور دریابد بنا بر آن امیر سلطان بایزید بر لاس را بکرمایس کردون اساس فرستاد و بجواب بارکاه سپهر التماس پیغام داد که اکر حضرت خاقانی و فقرا یم و ایام این سالک مسالک سر کردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنت هراه لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نبیند شیه علقه اطاعت در کوش کشیده بپایه سریر اعلی بیایم و خاشیه متابعت بر دوش کرفته در ظلال عاطفت لازال می آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرکاه خاقان جالیجاه رسید و بخان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت متبهج و مسرور کشته مسرعی بهراه فرستاد که سادات و مشایخ و علماء و اکابر را بار دوی همایون رسانند تا التماس شاه زاده را بشرف اجابت مقرون کردانند اما در اثناء راه بعضی از مراد نواب را چنان بخاطر رسید که اکر درین محل کرینبور شمه از ضعف مزاج اشرف اعلی با علیحضرت و مظفر حسین میرزا در اردوی بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محققست که اکثر لشکر بسایه لواء کشور کشایش التجا برند و کرم مکاری بر میان بسته موافقت و متابعتش را لازم شمرند و آنچنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس علاقات را در خیر تاخیر انداخت آنکاه اردوی همایون بطرف بلده هراه کوچ کرد و خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت متوجه سریر سلطنت رسیده لوازم بهضت و مرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آله تمور نطاهر شیرغان و باز آمدن امیر عمر بیک باستان اقبال آشیان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درکاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود بسبب عدم اجابت ملتمس علاقات را عرض فرمود شاه زاده در بحر اندیشه فرو رفت که اکر بکرز مملکت را از خار خاشاک معاندان بدستیاری کدام یک از معاونان پاک کرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعه شیرغان محصن کشته بود بچه طریق از عناد کذرانیده بجاده اتحاد رساند معاندان آنحال مشیر محنته متقال از نزد امیر زاده الثمون رسیده و از زبان آنجناب بعرض رسانیدند که چون این مخلص از مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد و سپاه زمین دوز

فراه وغوره و ساخره و تلکت را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شیرخان انعطاف داد و لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایونی بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان بفضل مایفته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بروی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و ظفر واثق گردیده از آنجا که تقدیر در حرکت آمده عنان یکران بصوب شیرخان منعطف گردانیده و چون مانجه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از اخبار رسیده انامل فجایع را بلب ادب بعقل و ملموم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بخصن قرار داد و برج و باره شیرخان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر را فراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را متکفل ساخته صباح روزیکه چهار شنبه بود از شنبه بازار بقصد شیرخان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عید گاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در رسیده سید احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب و علف را بطرفی دیگر انگندند و جهت پرساختن آن آغاز کشتن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل آن بود که بهمان الجانبی بصالحه و اتفاق مشود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوکریان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهت تمهید بساط صلح و صفا قاصدان بخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذوالنون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدیلیه قلعه تشریف آورند و خواطر مرا بتاکید عهد و پیمان اطمینان بخشند و دروازه های شیرخان را بسان ابواب دولت و اقبال بروی بدیع الزمان میرزا گشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتگاری و جان سپاری سلوک مینمایم امیر ذوالنون باین التماس را بقرائن احتیاجات مقرون گردانیده و صباحی عازم درون شهر شیرخان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده و در آنزمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بعقد و مهم عنایت و بنده نوازی بعلقه عقد و بیوا سطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گردانند میرانیه در حصول مقصود اداخل خود به بود و آنچنی را بعرض رسانیده و بدیع الزمان میرزا ازصواب دید امیر صایب تدبیر درنگذشت و همعنان امیر ذوالنون دو سه خدمتگار عازم شهر شیرخان گشت امیر عمر بیک چون از خبر شنیدن طبلخانه و نقاره بشارت باوج حصار سپهر وقار رسانیده و پل رواز انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بعلقه شافتند و امیر عمر بیک گفن بگردن و شمشیر اندر دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان عذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا و قزلباشان و عشرتش را باب عفو و اغماض فرو گشت و او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن بلده بودند بغایت عنایت مظهر و مطمئن خواطر ساخت و بار دوی عالی معاودت نموده همانروز از اظهار شیرخان کوچ فرمود و نواحی سه شنبه بازار معسکر سپاه یار گاه گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک ملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی درگذشت

ذکر توجه امراء عالیجاه بعزم ملاقات امیر حسرو شاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی چون مهم شیرخان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و ارباب حراست ممالک خراسان از دخل بوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت تقدیم رسانیده و بار بسمع قبول اصحاب رای و تدبیر خاطر نشان گردانیده بر آن قرار دادند که امرا و عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین عمر بیک و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور را امیر حسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را بستمال مطمئن گردانند و بار دوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر ازبک میسر پذیرد و امرا با ضرار سوار عازم قندز گشته مسودا وراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روانه شده و بعد از آن ایام حسرو و رامذیش سید حسین ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان سعید رسانیده مطلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب دره جز در حرکت آمده امرا و عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را بشیرفرستادند که امیر حسرو شاه را بملازمت گرداند استعلام نماید که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پس از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید و حسرو شاه را بر توجه امرا عظام مطلع گردانید حسرو شاه بحسب تقدیر ویران گشت

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت و رگذشت متعین این مقال آن که در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرمود که برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسرو شاه جزم کرد و روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبد الرحمن بیک را که در سلک قراتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال باغی فرستاد و عبد الرحمن بیک چون بکنار رحد و دسالی سرای آب کدشته محمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبد الرحمن بیک خورد و روی بصوب انهزام آورد و کرکیکان آنمعرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود بشهر در آمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسر حد مکنبت و زوال انتقال کرد و با وجود چنین بسیار و قرب وصول امراء کبار عنان تمالک و تماسک از دست داد و قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و بامیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امراء عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوهٔ مردان مرد و شیمهٔ دلیران صف نبرد نیست بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز گذاریم و امرا طوعاً و کرهاً در امضای این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشهٔ وغا همان ساعت جریده بجنبش گردوا غروق خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده رقم حروف را فرمود که بسرعت هرچه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و بخسرو شاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برکشاید و این ضعیف در زمرهٔ جزو بعز ملازمت مشرف کشته کیفیت ویرانی امیر خسرو شاه و تمشی امیر ذوالنون را عرضه داشت نماید و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن ما بقندز مسموع شود بدان جانب رفته خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد زکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خواطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشند تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون قاصدان بخندان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده از وصولت پادشاه از بک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب آنست که دروازه باز کشایند تا من با سایر امراء عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب آن را بضبط کرده و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و صرامت بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام مواداری محمد خان راسخ قدم بوده دروازه باغ قندز نکشاد و بنا بر آن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نموده و در دره جزو بعز ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده و بعنا و قندزیان را عرض فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا اجازه کار محضر در استرضاء خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هرات جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از مخ بیرون آورده بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطانعلی خان باز گذاشته رایت آفتاب شعاع بصوب شیرغان برافراخت و بعد از وصول بجوزجانان زمام حکومت آنولایت را بکف جلادت امیر علیخان ولد امیر عزیز بیک داده و او را بقلعهٔ شیرغان فرستاده از راه آنجا به بلخ شتافت و در آن منزل امیر حسین بار دوی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانیده و آنچه موجب از دیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای مهینه را از یمن مقدم همایون بنضارت ریاض رضوان رسانیده و در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاحتلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و بتفصیل این روایت بعد از محاربهٔ محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامهٔ نکتهدان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الجه خان جهة معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندخان و بیان وقوع محاربه میان آن خوانین عالیشان و فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر ابو الفتح محمد شیبانی خان

اوان که پادشاه مؤید کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دار السلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل با شتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بسان دولت و اقبال از وی جدا شده بود او بدستور پیشتر مرتد نموده بنا بر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را شیبانی خان باز گذاشت و استیلا بر مملکت موروث متعسر شد بتاشکند شتافت

وچند کاهی بمشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره ومحاربه برآسود وسلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالجه خان مشهور است همت بران گماشت که لشکر بایه جهان کشد وآن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد واین عزیمت را از خیر قوت بفعل آورد وبتاریخ سنه ست وثمانمایه با سپاه فراوان بدالصوب روانشد اما قبل از انکه بمقصد رسد ودست در کردن عروس مقصود وحایل سازد شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید ودر همان منزل ملقای عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد وبحسب تقدیر خداوند الجه خان بردست اوزبکان اسیر شدند وبپادشاه جهانیان عنان گیران بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داده ودیده امید شیبانی خان از دیدن یکدیگر مسدود وخاطر روشنی یافته قاصدی همعنان برق وباد بتاشکند فرستاد ومغولان انجائی بچاغم را که خانیکه والجه خان در دست اوگرفتار گشته وظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر تمار امتناع آنست که نایره غضب قیامت لهب حزمن حمایت گرفتاران را محترق نگرداند باید که او را از گریبان آشیده وخواجه ابو المکارم را هر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانیده ومردم تاشکند خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند وشیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد ازان حضت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت وپیاده از تاشکند بیرون آمده محاسن شریفه را تراشید لیکن بواسطه کبر سن وفقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر عدا امین ماند بهم در نواحی آن شهر بپاه بخانه یکی از مردم انجائی برد وآن بیروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد ازان بعضی از بهواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانیدند وآن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که بیت چراغی را که ایزد برفروزد ۔ هر انکس پف کند ریشش بسوزد واقعا این لطیفه هیچ فایده نداد وهمان لحظه فرمان سیاست خواجه عالی را در عالم آخرت فرستاد وبعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت وبرادر ش سلطان محمود بدستور سابق لوا وحکومت در بخارا برافراخت ایالت تاشکند وولایات سلطان محمود خان والجه خان باعالم کوچ کوچکی خان وسوگجک سلطان که والدهٔ ایشان دختر میرزا الغ بیک کورکان است تعلق گرفت ومنصب دار وفکی شاهرخیه بامیر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت **ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر وبیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر** چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان والجه خان عنان گیران بصوب مغولستان گردانیدند ویکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانیدند بوضوح انجامید که فوجی از معاندان در بانه دره راگذران راه واقع است مضبوط ساخته اند وبجنان دست بردپای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت واز انجا عنان توجه بطرف مدینة الرحال ترمذ تافت حاکم آنولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بغراغت بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون باری را فوزی عظیم دانسته باسباوری وپیشکش مجدانه شتافت وانحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد باوی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض آن رنینده تاج وسریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بممالک ماوراء النهر استیلا یافته وشیرازهٔ تفرقه وپریشانی بر صفحات حالات رعیت وسپاهی حضرت پادشاهی یافته مناسب آنست که چند روزی بارزوی کار ستیزه کار در سازیم وبجانب کابل رفته خود را از عهده ومملکت اوزبک دور اندازیم تا کی بادو زور جنگ طریق مدارا گزین بیدرنگ ز نقش کجائی بما انتقال که یک چند ایمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای را مستصوب شمرده ودر شهور سنه عشر وتسعمائه روی توجه بکابل آورد وبحسب اتفاق عبور موکب عالی بر ممری واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب بالتحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت واظهار اخلاص وخدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت بنابر روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت واقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه استقلال یافتند وحلقه عبودیت در گوش کشیده فاشیه خدمت بردوش گرفتند وجناب امارت مآب چون حال را بآن منوال دید بغایت متوهم گردید وبشتابی تمام

تمامی یراق وجهات خود را برجای نگذاشت و با دو سه نوکر فرار برقرار اختیار کرده علم غربت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که اورا دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود بیت آئی برم آندم که نشوی از همه فارغ آن لحظه که زین سانی کنند کس و در قصبه نمینه خبر فرار و وصول امیر خسرو شاه بعرض اکسرو عالیجاه رسیده و بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده مصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر شیته فرود آمد و شاه زاده و امیر ذوالنون امیر خسرو شاه را در آنموضع بعبادت دست بوس رسانیدند و حالا آنی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا بهمت بر سر انجام اسباب پذیرائی امیر خسرو شاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان راهوار و اشتران بار بردار و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنوقات رائقه نزد امیر خسرو شاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان جنت صفات مصمم گردانیدند و از نمینه کوچ کرده در الینک چغکپو قبه خیمه و خرگاه بذروه فلک مهر و ماه رسانیدند **ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بنطاهر بلدهٔ کابل و مفتوح شدن انحطه بحض عنایت حضرت خداوند جزو کل** چون مشیت پادشاه بابر و نوال واراده شهنشاه مقتدر ذوالجلال متعلق بان بود که از فیض انعام عدل و احسان خسرو افسر مهر ظهیر الدین محمد بابر بر ریاض امید لشکریان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن در درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بروجنات احوال سرکشان کشته پای آن بحضرت را در معرکه جان ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه جنة لطف و کرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانیدند و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از تمر یراق و جهات امیر خسرو شاه قوی گردانیدند آنگاه پادشاه عالیجاه با مصوب اوامر فوذینان در کاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه ذوالقرنین پیش گرفت و بسرعت تمام مسافت نموده ظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش فضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریک منصور کابل احاطه نمودند متوطنان بلخانی کلا بازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد مقیم ارغون بر زوال ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و اسعداد و فراوان جهت رفتن بوطن مالوف ازرانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی حظه کابل و توابع و مضافات و ممالک را بحیطه تصرف درآورده معمور و آباد ان گردانیدند و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خونریز ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانیدند نظم عدل و داد ساخت بلند پرتو لطف بر جهان افکند بس که در ملک بحکم احسان کشت کشت حزم چو مرغزار بهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد ز فیض عطای او بارور **کشادن فرستادن خاقان منصور جمعی از امرا را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی** چون امیر خسرو شاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاه زاده واعیه علاقات حضرت خاقانی را باو ظاهر گردانید امیر خسرو شاه مضار آن عزیمت را مستحسن مصلاح دین و دولت شمرده و بزبان حال و مقال مضمون این مقال بیان کرد که بیت چو عاشقان بوفا جان و هند در پایش امید هست که ما نیز در رقدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از نمینه پای مبارک بسمت الشتاب آورده از راه سپرپل تا بان بکاب لنگر مقدسه خیابانیه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه بصوب بلدهٔ همراه تشیع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردیده بیت از شادی بر افروخت رویش روان چو گل در بهاران بخندید ازان جهت

فرمود طمینان میرزا بدیع الزمان و امرا عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد القصاری و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بود بخواب بین و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الاسامی را که خلاصه مشایخ و سادات و قضاة تمام خراسان بودند به مجلس فیض بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سجانی نهاد و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که بعد بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر حسرو شاه قصدی بخاطر خاطر همایون نکند و از بارگاه ایشان غایت شفقت و عنایت تقدیم رسانم آنگاه میرزا بزرگ را رخصت فرمود که باقبال شاهزاده و امرا شتابند و بکمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرشان تابید غدغه عزیمت ملازمت را مصمم رسانند و ارکان عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لشکرگاه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکشی لایق گذرانیدند کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا بمنبت آن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام تقدیم رسانیده بوثاق ایشان تشریف بردند همه را بانجلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آوردند چون در منزل بادام توزل اجلال دست داد ابوالمظفر حسین میرزا با والده خود و همه علیا خدیجه بیگی آغا که بر سم استقبال از هراه توجه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات نمودند و عنان رفتار که بهم انجامین حایل بود بآب الفت و موانست فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الآخر سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند بخود و صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمده و بوقت نماز پیشین نواحی خارجاس که نیم فرسخ از قریه کرخ پایان تراست از معانقه آن دو پیر برج سلطنت عزت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان با چون چشم بر بخت و اقبال والدعالیشان افتاد خواست که بشیوه ارباب جرایم رو مال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور از مشاهده این صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان بگرز نوزده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده و عطرات عبرات از نوافره دیده انتظار گشیده روان کردانیدند مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده نیاز راز میکر بستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در روی یکدیگر نگریستند نظم کابی پدر از کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی کابی پسر از سر تواضع چشمان بخاک راه سودی و پهلوان مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا محسود بود امرا دکبا را میر شجاع الدین و ذوالنون و امیر حسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص خدمت مقبول ملثوم ساخته نوازم تعظیم و سجود بجا آورده ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش مفتخر و سرافراز ساخت و مضمون کلمة تحایون للتحیة علیکم الیوم بر زبان الهام بیان رانده بتسلی خواطر ایشان پرداخت و آنشب حضرت خاقانی و جناب سلطانی و دانشمند داعی بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح و آشتند و بقدح راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی خطی تمام از زندگانی برگرفته رایت شادمانی روز دیگر که مهم سازان قضا و قدر محفه زرین پیکر خورشید خاوری بکاخ باب سهرستان سپهر خضر کشیدند و از خلعت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را بامضاء عبارت روز موصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان نشسته مانند باد و زان روی تخت سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمظفر حسین کورکان پیش پیش آنحضرت روان شده و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر حسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق انام قریب تمام منتشا بده و سرور لالکام از شهر بیرون شافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرو زن در مضایق طرق بمرتبه بود که هر پیچ عبید و هر فرو رفتگی آن کسی مشاید بهنود نظم در آن روز از کثرت خاص و عام زبسیاری ازدحام عوام در آن ناحیه بر انفس متنبه بود زحمل خلایق زمین خسته بود خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب و آئین از راه خیابان بدار السر پل انجیل که تبا کرده بمحاذات انحضرت رسید و شاهزادگان عظام و مومنیان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر حسرو شاه دو پایه پس آن تخت فیروز بخت را بردا شتند و بدرسته شرفه در آوردند غیبت سران عساکر پیاده شایان چه انجم به پیرامن ماه تابان خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال جنبش آل خاقان منصور را طراز مشاهده بصورت فریاد برآورده لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و جنبش فیض اصابت همین الکمال آیت و این یکاد بر زبان کنیدند تا آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شافت و منزل امیر علیشیر این مقدم سلطان بدیع الزمان

بیرزا حضرت سپهر حضرت یافت و هر یک از امرا در منزلی بحمایت افراکه جهة ایشان تعیین یافته بود در نزول مینمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از ری راه براسودند **ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتیکه بدیع الزمان میرزا در همراه بود** در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولدار شد را طوی داده و در هر مجلس انواع انعام و احسان در باره شاهزاده عالیشان بکار برد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابو المنصور مظفر حسین کورکان جهة برادر بزرگتر امرا حجة سپهر حشمتی خسروانه ترتیب نمود و لوازم کیشکیش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد روز افزون نیز زمی در غایت عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تازی راه وار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمت کاری بجای آورد و بدین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص تقدیم رسانیدند و جواهر دلخواهی و هواداری بطریق عرض نهاده سزاوار بندگی ظاهر گردانیدند و چون امیر مجاهد الدین روز الثون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد با میرزا با پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را حضت ندهد و بعد از ضبط کالیشان بی طرف قشقه بار و زمین داور نهد پس از ده پانزده روز که در همراه بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در همراه تشریف داشت صبیه امیر میرزا الغ بیک بن میرزا اسلطان ابو سعید را که در حجر تربیت عمه خویش پانیده سلطان بیکم بسر پرده بحباله نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن تلیقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و میان بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده کلفام بروجنات حال شاهزادگان عظام و امراء عالیمقام تافت و بهمدران اوقات حجة صفات خواجه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقانی سابقا مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امراء و وزراء و سادات و مشایخ و علما جنازه آنخواجه عالی را در امشایعه کردند و بگازرگاه برده در بقعه که جهة همین مصلحت ساخته بودند بخاک سپردند و چون ایام تعزیت نهایت انجامید خاقان منصور بنا بر اغوای امیر مبارز الدین محمد ولی بیک تحقیق جهات خواجه مرحوم فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان انخواجه مؤاخذ گشته از آن همرا اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین بحق که با خواجه فضل نسبت قرابت سببی داشت و همین اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت انخواجه بدرجه وزارت نشسته سر کار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط مینمود در بند بلا افتاده و چون انچه داشتند فرو آوردند مخلصان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان جمجاه و بیان احوال امیر شجاع الدین خسرو شاه** چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان منصور بسر برد و خسرو ثوابت و سیار از منزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی بخانه بهرام شدید الانتقام آورد و رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امراء کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانده و اگر محمد خان شیبانی به نیت کشورستانی آنسو نهضت نماید بمقابله و مقاتله اقدام فرماید بنابران سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در حظیره جنید کوکلتاش که در دامان کوه چخماست اختیار نزول فرمود و مقارن آنحال از زند ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر میرزا الجهان بناه سریر اعلی سیده مکانیت آنحضرت را که مشغول بود برا ظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته مانکردیده و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیره جنید کوچ کرده بچمل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روانه شده چون بمنزل چوبری از فرقدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین کورکان و امیر محمد بدخی از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند انگاه برادران کامران بمعانقه یکدیگر از زین دوده بر مرغاب شتافته و از آن مرحله بنا بر فرمانی که از پایه سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنة هرات بازگردید و امیر خسرو شاه عنان بصوب قندز و بغلان منعطف گردانیده و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده همگی لشکر از مردم هر جائی بر جمع گشتند و از زنگی که دار و غه قندز بود و با فوجی از جنود امیر خسرو شاه را استقبال نمود و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اشقیا خسرو شاه زخم تیغ و تیر او زبکان کشته گشتند و قشقه لیف روی بانهزام آورده انجناب با سیر سرخه بقدر شد و سردار سپاه او زبک اورا برد را زلو

نشانده بقندز برد و فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند نظم همین و ورسپرد و مهر کرمش که هیچ کس کین گذاری منیت شرمش مهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام ننشست و امیر خسرو شاه امیر عادل غیرت پرور بود و مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال غایت دولت و اقبال را یافت فرماندهی استقلال می افراشت و آن خباب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب میبود و همواره باوراد و وظایف طاعات و روایب عبادات و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات مثنیات سبحانی قیام و اقدام مینمود اما باوجود این صفات حمیده بعبادت قلب و قلت رحم اتصاف داشت مجرد توهم انتقال ملک و دولت نقش کفران نعمت بر لوح خاطر میگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدقه یکی از محمد نوم زادگان خود را در آتشگاه عصیان نابود ساخت و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سپر بجنگ انتقام ذوالجلال الاکرام سباط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل اشست نقش وفا نصیب محنت و درد شد مبتلا وفا کن بهر کس ولی نعمت است که در بیوفائی بسی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاه زاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرض صعب گرفتار گردید بمعالجه و مداوای اطبا فایده نداده در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون و مغموم گشته عبرات از دیده بگشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انا لله و انا الیه راجعون راجع گردید و تاجین را که سپور غال شاه زاده مرحوم بود برادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدالصوب شتافته روی بتهیید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب بلخاب کوهستانیست که آب دره جزو مرغاب و هیرات رود از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و بیشهای پر درخت مردم آنجائی سپویسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کمابینغی اطاعت حکام بجای نمی آورند در شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر قرتقان را با فوجی از سپاه جلادت انتما تنبیه و تادیب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بلخابیان نیز این قاعده اشتعال یافته جناب امارتمآبی منهزم آمد و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از تلافیه انتقام کشد لاجرم در پی آن شد که لب آب مرغاب معسکر ظفر آیات بود اندیشه تاخت بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود و در رایت نظر آیت افراخته بدانجانب شتافته مرود و بیکه ناکاه اطراف و جوانب آن گروه بیباک فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان در ظلال عدل و احسان جای داده بودند دیده عناد و عصیان بشات غدر و زیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز عدد و بلخاب معسکر ظفر آب بود که از نزد امیر ذوالفنون مقاتب و متواتر الحبیان رسیدند و از زبان آنجناب معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله و الاقبال با میرزا با سپاهی بلا انتها لوا جهانکشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته و نقش تسخیر اینولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول و مامول چنانست که آنحضرت خاقان صاحبقران بدین صوب التفات داده و دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت کرداند تا در سایه چتر همایون فال ریاض این مملکت از نشات حوادث و نوائب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در اجابت آن ملتمس دانست و فرستادگان امیر ذوالفنون را مقضی المرام باز گردانید و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد

کفار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا به مملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار چون بموجب حمایت حضرت شاه زاده گامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذوالفنون و اولاد شجاع بیک و محمد معتم پیشکشهای پادشاهانه و متبرکات حسب الرسوم مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل اعتاب شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون دران ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب و التوالی بابر دوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمانداد که قاطبه لشکر و حشر ستیان و غوره و ساخر و توابع و اتباع دقعه کاه و فراه و خشک رود و زمین داور بمعسکر ظفر اثر مجتمع گردند و افراد عظام جبهه رسانیدن جاره تواچیان باطراف ولایات مذکوره روان ساختند امیر سلطان علی التعاقب با سپاه ستیان و سایر سپه داران آنولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه

پیش اندند

حضرت شهار توقف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی حضرت نشان فرستاده اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر شهان موقت میرزا پیغام فرستاده و قواعد مصالحه بسمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار راه زمین داور پیش گرفت در خلال این احوال شقیقه صلبیه میرزو الغون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت با تفاق والده خویش که عورتی خیره عاقله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیرزو الغون از وقوع این دو مصیبت که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و متحقان داده ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شورت مشورت مرعی داشته خواطر بران قرار یافت که زمستان در قصبه فراه گذرانند و بعد از تعالی آفتاب از برج ثوری بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیرزو الغون بفراه شتافته چون از رنج راه برآسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیرزو الغون امیر سلطان علی ارغون را با تابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاه زاده را بسیستان برده بکمی همت بر عهده حال عجسته مآلش مصروف دارد و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر و متهج شده مطلوبهای پادشاهانه ترتیب کرده در روز یکه شاه زاده را بوی سپردند ساچقها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد

ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بهراه جهة طلب حضرت خاقانی

در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت بلخ تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که عدالت پناهی و رعیت قیام تواند نمود نبود محمد خان شیبانی که بهموار همت عالی انتظام سر انجام امور کشورستانی منصور بود متعاقب و متواتر خبود جلادت مآثر بدینجانب چنین منعکس میگردانند که لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر میگردانیده در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهوا گاه مقصود میرسانیده و در پایتخت مذکور همچنین کثیر از لشکر برق اثر ما وراء النهر ولایت یمینه و غاریاب تا ختنه بهنجار تاراج فرق عباد پرداخته و اموال سیاه غنیمت کرده ولایت استیلا و تسلط برافراخته و لله امیر ابو القاسم ارلات محمد قاسم میرزا که نسبش از جانب مادر بمیرزا بایسنقری چوپیست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود با تفاق امیر شریم جلایر و امیر بابا جان و لله خواجه جلال الدین میرکی که در آنحدود اقامت داشتند متوجه دفع اجتماعت گشته چون این اجتماعیان عنان از تعاقب یافته اوزبکان بصورت ظفر و نصرت روی بمودوآسنه سپرده از بیم تهاجم ایشان فاریشده لشکریان ایشان روی بصوب قرار آورده بنابر علی هذا امور متوطنان آنولایات بیکبار گی مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلاء وطن اختیار کرده دو دانه سیم رسید کان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا دیده و بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تامل از آن اجمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده و با امراء و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر خاطران بران قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبیده و مراسم دلجوئی بجای آورده آنحضرت را برسم منهای نکبای آب مرغاب ارسال نماید و بعضی نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از ان بخواب عالی باب خواجه شمس الدین محمد منشی که از سایر نواب درگاه جهانپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاه زاده فرستاده و فیروز بهین عنایت میرزا رسال فرموده بخان معطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در طلب نشابسده سده رسیده بمجرد انتشار سیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانیده و بعبارات دلفریب ادای رسالت نموده همگی آن رنجیده تاج و سریر را بالطاف پدرانه مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آنکلمات را بسمع قبول اصغا داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهة رسانیدن آن خبر بشیبک بهراه فرستاد و امیرزو الغون از شرف حضرت ارزانی داشت که زمین داور و تمامی سپاه ممالک کرمسیر و غور و سنجرو تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان بکران بکنار آب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکور متوجه تقرر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون بر باط اوزبکان رسید امراء عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بمعنان دولت و اقبال علی مسافت کرده در سر پل قرا بلاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاه زاده کامگار روشن ساخته نهایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بهمگونه نوبت تا آل در منزل امیر علیشیر نزول فرمود

گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا بخدمت آنحضرت بکنار آب مرغاب

بهمت عالی نهضت خاقان کامل حشمت همواره بر تردد غیا و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن

پادشاه شامل رافت پیوسته بدفع فساد و رفع فساد اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر و الا نژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام تخسیر وی برفراشت بحزم و رفع بیداد کامی مذاشت بنا علی هذا در آنولا که خبر اسر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شه غان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت مآثر اوزبک وقوع می یافت بدار السلطنه هراة رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آنولایات کرد بعد اخری بوضوح انجامید خاقان منصور منظر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در درست و پا از کمال حزم و انه و وفور همیت پادشاه انه عزم رزم سالک طریق کشور ستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امرا عظام و وزرا عظام و اعتشام پیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امر نمود و نفیر بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنه هراة نگذاشت و بر قتن کنار آب مرغاب مامور گردانیده و شاه زاده حسب الحکم رایت نهضت برافراشت و در اواسط ماه رمضان و اوائل خرجوت روی براه آورد و جهه شدت برودت هوا در منزل چند و خران منزل گزیده و تتمه آن ماه متبرک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال روی نمود آداب روز عید قدیم رسانیدند گاه از انجا نهضت فرموده و در مقتبه مرو جاق علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیخان را بنیابت گماشته پدرش عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هراة توقف کرده بود از ایالت شیرغان معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مرو جاق بسر پل تابان خرامیده در انتظار وصول چتر همایون حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دل پسند ساکن گردید تا خاقان منصور ع در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل تو گل رعنایت صنایع جزو کل کرده و دوازده هزار سوار خنجر گذار راه و گلگاه و مواجب داده باصناف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون چتر و مهر از سر فوبریج حمل کند پرتو افراخت رای نگونجاهی و دراوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی مخوف لعنایات خباب جلال سجانی زینت شهر بغرم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود و سپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سیزه و لاله اطراف دشت و کوه را فروگرفته زلزل در زمین و زمان ظهور نمود نظم سپاه خدیو منظر لوا بجنبید چون بحر اخضر ز جا ز سر تا بپا غرق آهن همه دل و جان پر از کین و آهن همه و در اثنا رطی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول منزل پاگاهی ضعف بمرتبه رسید که کار اقتضای آن عزیمت و ارتکاب ایوار و شکیر در کذشت و غایه کل حرکة السکون و نهایة کل کائن ان لا یکون کل شئ هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ذکر انتقال خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور قاعده علمای اعلام و مطایفه فضلای ایام معلوم و مفهوم که حکمت شامله حق قدیم و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سر هر طبقه که در تحکاه انا عکما کم فی الارض فبسر بر زیور تو فی الملک من تشاء آراسته گردد عافیت دست ارشیت مورث مملکت دیوی باز داشته بمقام عافیت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره بر این منوال جریان پذیرد که اقدام همیت انجام هر دو احتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بخت خجسته بخت و جعلنا کم امة وسطا فی الارض مشرف شود و آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم و لاعراء ادراک المحال من الفطن و انتقال دیوی زود انتقال است بناشد چیزی در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید چه شد جمشید را و ارا بگار فت سکندر روی آنعالم چرا رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد اردشیر و اریج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری در ایوان نشست بر تخت آنعالم چرا بر داد جهان رخت همیشه همچنین از زند کی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست هر چند بصیر عارف بوشمند ظاهر است که از تهدید این مقدمه مسئله مقصود چیست و غرض از عرض این تشبیب و افقه نا گزیر کیست خامه دبیر کیفیت حال را بزبان قال در سلک تحریر میکشد که چون منزل پاگاهی محل نزول آن مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض ما آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم ما آن ذات همیت صفات مدا خل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه همی نمودند عکس مطلوب نتیجه میدا دو ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و از دیاد نهاد و شاه زادگان عظام و امرا ذوی الاحترام از تتبع طبا حاذق و حکما مدقق و استند که آثار فرقه شفا پذیرفت و آنوا قعه پاگاهی ممکن التدبیر فی بادی الرای نیفتاد که اگر آنحالت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان بندد لاجرم روی نماید از خاقان مستجار نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان

در اوایل روز جمعه در سر پل تایان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن آغرق با همدمان منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عثمان عزیمت بصوب بیدآلمی معطوف گردانیده و صباح روز سیم ماجرا بعلم حضرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر یکبت فرخی ارزوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد بردی برلاس و میانا زین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک و خواجه نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم بر اسم استقبال استحال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و ستایش اقدام فرمودند و بدیع الزمان میرزا آنرا در همدران موضع توقف کرده بحضوریت موضع خاقانی و قوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را بحالت سستی و قوی ضعیف و بدیعت خرین و غمگین گردیده و جهت رعایت حزم در آنروز توقف کرده و بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل تایان فرستاده تا آغرق بکوکب عالی مخی گردانید بعد از امرا و ارکان دولت و خوانین بطریق حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه ناگزیر صاحبقران و سریر نشان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المظفر حسین کورکان تجدید عهد و پیمان بغلظ ایمان ارتباط و استحکام یابد بنابر این امرا و دیگر رتبه از بقاع اطاعت و انقیاد در چیده و بشارع مستقیم وفاق آمده با سلیقصال بحره خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه سیم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد بردی برلاس و امیر مبارز الدین محمد قلی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون جهت ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی در آمده از امرا آن پادشاه جمجاه امیر سلطان بایزید و لد امیر جانکیز برلاس و امیر شیخ علی طغائی از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر زاهد بیک و امیر محمد جعفر ابنا امیر محمد بردی را بآن جمجاه طلبیده آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید محمد سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر بر جاده یکدیگر ثابت قدم بوده و پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در رد و تخطی ابی و عهد شکاری نشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بهجت خواطر صغار و کبار اطمینان یافته و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت بیت ارکان حضرت ملک جز اسمان مدار یافت زان حسن اتفاق خواطر قرار یافت و در آنروز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقانی مضمحل بهجت بود و ساعت بساعت بشدت آنحالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا بار دوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا دور او در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام مجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیده معتکفان عالم بالا و مقیمان ملا اعلی بگشاد و در روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهریار روح مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بخطایر ایش پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عطیتش بهجت بودند در مغرب بیتمانگی نوایدرکم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از دولت معدلتش مرفه الحال زندگانی مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید فرو نشست و آواز افغان رعیت و سپاهی که دیرین مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی آسمانیه لطف حضرت سبحانی کز شمع خرش بود فلک نورانی افسوس که نور دولتش یافت زوال فرمود که رفت از جهان فانی و در آنشب پرتعب خواص شبستان سلطنت برنهج سنت سید المرسلین بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده بر نمکسود ند بیت علم زد آتش از دلهای محزون ز مژگان شد روان جوئی پر از خون ذکر فعل نعش مغفرت مآل مستقر سریر جاه و جلال صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر مجمه خورشید را در شعاع نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگیر تندرو گردون بار کرده از افق مشرق سموی نهانخانه مغرب رو دادند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در مجمه مخوف برحمت رب العالمین نهادند و آن مجمه را در لباس مسکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده هرات معطوف داشتند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه ملغه پتره تو محل نصب سراپرده عزت گشت و کوتوال آنحصار استوار سالک طریق عبودیت گردیده امیر زین الدین علی پایان آمده بمقالید قلعه با محصل و غیره عرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردیده آنشب در آن منزل توقف نمود

میرزا ۴

بیکبار ۴

افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار متانت آثار کردون را جولانگاه خویش ساخت و نعوذ بجوم راجحت تصرف درآورده رایت حشمت برافراخت
بر آن برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعه تیره توجه نمودند و آنحضرترا بمنظر احتیاط ملاحظه کرده
خزاین و ذخایر را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی ساچی و پشکش کشیده لوازم پیشکو خدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی
القلعه بدانخناب تعلق گرفت و بهمان زمان شاه زاد کان بار دوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بر جناح استعجال متوجه تسخیر سریر سلطنت و استقلال شدند
و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ و علما
و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده بشرف ملازمت شاه زاد کان جمشید حشمت
دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که آب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تعفن
و تعفن مصون و محفوظ بود بکرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات برده و دران فرخنده مقام بر جنازه رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوظ
برحمت حق لامیوت را کب بدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده بنظر بقعه شریفه منوره مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عالمیان
یکهفته متصل باطعام و خیرات کلام ذوالجلال والاکرام قیام و اقدام نموده روز منعم چنانچه آئین سلاطین حشمت قرین تواند بود بشستن آش برزگ پرداختند
و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سر انجام مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند همت ساختند **ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان**
منصور عالی نژاد بخشنده بی منت و واهب الموهب بی ضنت خاقان مغفور مغفرت انتما مغفر السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را
چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بر این موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از عهده علیا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا مغز الدین بیغرسلطان بیگم
که در اوایل حال منکوحه سلطان و پس میرزا بود و آخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زنده کانی میبود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بسعید تکگاه آنحضرت در آمده بود
حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیگه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه بوزرگ میکندر آمد
آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کچیک بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا از سیر عطش پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا
مظفر حسین میرزا از عهده علیا نه بچه بیگی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکچیک میرزا از علیقه سلطان آغا که پشش نام دارد چهار پشتی می پیوست فرخ حسین میرزا
محمد معصوم میرزا از ابراهیم حسین میرزا از ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام
داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود و منور سلطان بیگم که شبستان بکی از نبا میرزا الغ بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور
داشت از سریر آلیه پادشاه ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا مریم سلطانیگم که صاحبه سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا بابا دکار
فرخ میرزا شاه بود از عهده علیا منکلی بی بی آغا چه که ترکیه بود محلوکه شهر بانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا و شهر بانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و شهر بانو
بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را آنحضرت بخشیده بود عائشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از پنده
آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور جنت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند سامی ایشان بیست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا
محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث پنج مشوره نیز در زمان حیات آن پادشاه جمجمه صفات نقاب
تراب بر روی کشیده و عهمای ایشان بیست آق بیگم بیگه بیگم آغا بیگم کچیک بیگم فاطمه سلطان بیگم از زوجات طاهرات آنحضرت بیگه سلطان بیگم و چولی بیگم زنده
آغا جلایر و لطیفه سلطان آغا چه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعه آنحضرت باندک زمانی هریک
بکشوری افتاده اکثر از غربت روی بملکت آخرت آوردند مگر آق بیگم که تا غایت در قید حیات است **ذکر صدور خاقان منصور** چون در زمان سعادت
نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان مرتبه رسیده بود که یک کس از عهدهٔ ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو
سه کس از اعاظم سادات و فضلا را منصب صدارت سرافرازی بخشید بنا بران در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بمسند انجام مهام
آن منصب متولی بودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از انجمله بودند سید جلال الدین حمزه اندخودی که در سلک اشراف سادات
حسینی منتظم بود و بازبده آل عباسیه بر که بسمت خویشی داشت و انتخاب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

و مقدم بر تمامی صدور عظام توقیع کشید تا بسبب عدم وقوف و کثرت تشعف باکتاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری سلوک میکرد تا مایکه معزول شده روی بکوشه انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت فقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست معروف و در امثار مکاتیب و فرامین و پرداختن مهمات تمام داشت و در فصل و معاملات موقوفات بر امثال اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان سلطان ابوسعید نائب شرف جهان مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از واقعه فراغ بدار السلطنه هراه شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن مهم پرداخت در بست و پنجم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب اضداد اهل فساد خواجه و معتمد کشت و در همین بست روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر ترتیب داده تعلق صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مهمات موقوفات و حاجات ارباب عمایم بکفایت معروف میکرد انیدند و خاتش در زمان اختیار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه روی نمود و چون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصلحت اقدام فرمود و سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هراه دران تعزیت سر جمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خواسالاران خواجه مجد الدین محمد چلاوا و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری نهایت انجامید خاقان منصور شاهزادگان و خواتین ماتمش را خلع فاخره و اثواب وافره بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش مستمالی دادند حافظ معین الدین خلیفه مدتی منصب صدارت خاقان منصور معتبر بود بسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذ کشته در شهور سنه سبع و سبعین و ثمانمایه در سرخیابان کشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین قبر کپکی عمده اکابر و قدوة اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید کیاست و حشمت و افزونی جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی میبود و چندگاه در نهایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در ان اوقات کمدینار و کهن بار از رسم صدارت طمع نکرده رایت نیکنامی را برافراشت بیع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد انخواجه مجد را تغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت کشادند و الحان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین را از آن منصب معزول گشت و مبلغ کلی بدیوان فرود آورد و بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در کنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هراة که ساخته و پرداخته اوست مدفون گردید

سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سربرهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتاده و دانی سلطان مهر و محبت کنکر بسری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندران که تاج آن سر بود بر آمده سر در پی ایشان نهاد و گاهی سربرهنه با آن طایفه کوچه و بازار را دور میکرد و پیش صحله شده رباعیات نظم می آورد و این رباعی از آنجمله است رباعی آنانکه ریسمانند خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک کمهند کنکر اگر امنیست که من جی هنم خوبان دیگر قلنبک تعلیم کنند و میر سربرهنه بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران ممتاز و فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان میگاشت و چون از جانب ترکستان بدار السلطنة هرة تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شده بمنصب شیخی و تولیت مزار حضرت تحقیق الرحمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه مخصوص گشته مدت بست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر و وارد پرداخت و بهر سال قرب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعد ازان بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زمان بغشیش کشادند و بهمین سبب عزل سیادتی یافته میر سربرهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابران در جواب این مطلع آنجناب که بیت ایکه خاکستر کلخن شده آرام کهم شاید دیوانکی عشق بخاک بیهم این مطلع در سلک نظم کشید بیت آنمهی سر و که در سایه خود دارد و هم کرد غمازی و بنشاند بخاک بیهم و امیر علیشیر ازین کنایت بخبث چندگاه عنان تعارض بین الجانبین ارتفاع داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کپکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سربرهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که باوجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده را حاصل است خواجه حسین داعیه تقدیم دارد و امید آنکه بمن التفات نمایند بروی تحقق میسر گردد و در خیال امیر نبود جمعی را از ایام گدائی و سوال جناب سیادت مآب آورده بر زبان راند که بیت در مقامیکه صدارت مجدا یاخ شنید

چشم دارم که بجاه از همه فرون باشی و کوکب آمال میسر بر سپهر بدرجهٔ اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشیده بعد از چند گاه که ملوازم آن امر بود پرداخت استقفا نموده کاشانه را منزل ساخت و بقیهٔ ایام حیات را بی آنکه معتقد منصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر گذرانیده و در شهور سنهٔ ثمان و ستین و ثمانمائه مریض گشته در خانهٔ آخرت منزل گزید **خواجه غیاث الدین عادلشاه** در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال با مرصدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت نیشاپور رحل اقامت انداخت و تتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت **علاء الاعاظم میرک جلال الدین قاسم** در شهور سنهٔ ثمان و ستین و ثمانمائه قایم مقام آباء و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اعتبار و استقلال بر اسم منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنهٔ احدی و ستمائه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود **قاضی برهان الدین محمد مروی** در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابوالحسن میرزا متعلق بوی بود بعد از آن بواسطهٔ سوء رأی شاهزاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهراه شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجهٔ بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنهٔ تسع و ستمائه میل وطن اصلی کرده مریض شده بمرو شتافت و ابوالحسن میرزا بنا بر ذخیره که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مؤاخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنهٔ عشر و ستمائه در گذشت **سید غیاث الدین مشهدی** از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت حاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع نمود و تا وقتی که خواجه نظام الملک بردرگاه خاقان منصور لوای اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنهٔ ثلاث و ستمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد گشت و بنوازش ایشان سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مؤاخذه شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بالسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطهٔ غرابت صورت و روداری سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابوالحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را حضرت معاودت بجانب بلخ مذبذب گذاشته او لاد امیرک شاه و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم از آن بلده مذکور خواستند و ایشان بدیر پیوسته در گوشهٔ نزول فرو آمدند و در سنهٔ ثمان عشر و ستمائه که بواسطهٔ شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر بمشهد مقدسهٔ رضویه آمدند میر محمد مخدوم از دار السلطنه هراة باردوی همایون سلطان و علیه الله خان شتافت و ایشان را برتوجه بجانب دار الملک خراسان ترغیب و تحریض نمود و بنا بر علی هذا چون نوبت ثانی بانچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته ممدوداً علی مسمة الثقلین پرتو وصول بر بلدهٔ فاخرهٔ هراة انداخت سید با اولاد مؤاخذ شده مبلغ کلی فرو آورد و بعد از آنکه از خبث محصل خلاص گشت قرار بر قرار خویش گرده ماوراء النهر شتافت و در آنولایت فی الشهور سنهٔ مذکوره وفات یافت **مولانا غیاث الدین جمشید قایینی** پدرش مولانا سلطان بخت کاتب دار القضاة جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد لاماری بود و بسبب مادرش ز جمشید قاین که در زمان امیر کبیر کورکان در بعضی از بلدان مازندران بحکومت نمودی پیوست و مولانا غیاث الدین جمشید از رسائل شرعیه و کتب صکوک و محلات و فوتی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه ما کولات خاصهٔ آنحضرت را بجملهٔ شرعیه از شایبهٔ شبهه و حرمت بسر حد علیت میرسانید بنابران بکلای ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مؤاخذ و معتقد گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردیده و فاتش در ولایت قاین در شهور سنهٔ تسع عشر و ستمائه اتفاق افتاد و در مقبرهٔ آباء و اجداد خویش مدفون گشت **خواجه شهاب الدین الحق بن خواجه میر احمد** برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین جوانی بوده از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره وری نمود در زمان وزارت و امارت **خواجه فضل الدین محمد** که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال ایام مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روزگار فوت خواجه مؤاخذه گشته مبلغ کلی فرو آورد و بعد از آنکه

نظام الدین

انگه از خیک محصل نخبات یافت و در زاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات را بپایان رسانید امیر کمال الدین حسین پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل مسیبی الاصل و مادرش در سلک بنات سادات عظام منتظم داشت و انتخاب از فنون علوم متداوله محفوظ و بهره مند بود و در علم حفر و تصوف دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار کاهی مشغولی میکرد و در ابداع موقعات لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا انار الله برهانه و ولایت طبس عالیجاه بادر بایجان شناخته چند کاه در ظل رتبت آن پادشاه کذرانید و چون از آن مملکت بهراه آمد خاقان منصور ارشخی و تولیت موقوفات متعرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری را بانتخاب مخصوص کردانیدند و در سنهٔ اربع و ستمائه منصب صدارت و پرسیدن مهمات و خوابان را نیز برای هوا نمایش تفویض فرمودند و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آنصدر عالی قدر این رباعی نظم فرمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز توقد قریش — بر اوج صداقت مه بدر قریش — القصه صدر قریشی لقب عالی قدر — تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک موقعات امیر کمال الدین حسین منتظم دارد و از اشعار انتخاب خاتمه سخن کذارد یک بیت بر لوح بیاض کار دو بیت

ازین باغ مهیان آرا چسان آرم قدم بیرون — که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون

خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی ولد رشید خواجه همش الدین محمد مرو ازید بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف کفتار و حسن کردار سر آمد اقران و روزکار میسنمود طبع پاکیزش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور و ذهن درا کش از فنون علوم متنوعه و منثورات موقعاتش مثال نخلستان بستان بی پیر و جوا هر آراسته و منظومات منشاتش مانند لالهٔ بحر عمان از ثوابت عیب و منقصت پیراسته و شحات خامهٔ بدایع نکارش بسان خط خوبان کلعذار دلفریب و اثرات کلکت لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب در فن موسیقی او دوار بقانون ادراک خرده بر استادان ماهر کرفته و بدستیاری عنایت پرور دکار اتباع و پیروی ملت بیضای تجاری را پذیرفته نظم فضل را نوبت تو آئین زد چنک دولت بدامن زین زد جز بقانون علم لب نکشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن دو حوچو با فضل و افضال در همین دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب کشت و مقرر اکثر صدور توقیع کشیده چند سال در رعایت اخیار ملوازم آن امر بر داخت و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله از وی سوء مزاجی بسبب بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود و دو سه سال بی از آنکه معتد بمنصبی باشد ملازمت ستدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود و بعد از مواخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک کرت دیکر کوکب آمال او مائی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و بر جوع بمنصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین پیشوری از جملهٔ مناصب سر کار سلطنت بود سر افراز کردید پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم بر تر نهاده در جرکهٔ امراء عظام مهر زده جای امیر علیشیر تعویض خاتم حاتم آئین زمین داد و تا آخر ایام حیات خاقان مجنته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت الحضرت در کوشهٔ انزوا منزل کزیده اکثر اوقات مجنته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و فاتش در رجب سنهٔ اثنی و عشرین و ستمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در تعزیهٔ آنصدر عالیقدر در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده این بیت مطلع کردون که مرکز تست و نقطه بلاست — یکدل که مبتلای غم دلبست درکجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن مجنته صفاتست در مرثیهٔ مذکور بهمت اندراج دارد قطعه محذوم اهل علم و پناه جهان فضل — دریغ کوکب شرفش در وبال رفت — آمد زاوج عزت قدم بحضیض ذلت — در عالم مثال و لی همچنان رفت — بر لوح دل نوشت امینی بدو داه — تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال رفت — از تتابع طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان مختصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسوم است بموسن الاحباب و رسائلی که محتوی است بر مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب یقظه و انتباه نه کور و هو الغفور الغفور

امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب مولانا ابراهیم با کابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شانش در میان علما کالشمس فی وسط السماء هویدا است ثبوت پیوسته و یک شعبه بنسب صاحب هدایه شیخ ابو العلا محدث اتصال مییابد اما پدر والده سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحمان بن مولانا عبد الله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن حسینیه بسیزده واسطه بشیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله روحه العزیز میرسد و از یکطرف بامیر عبد الحی برلاس که از نقبای مشهد مقدسهٔ رضویه بوده و سید کمال الدین عرشناه سبزواری نیز در سلک اجداد

عالیجاه

مادری آن سوره انتظام داشته و جمال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب آراسته است بوفور فضل و ادب و کمالات موروث مکتب پیراسته است و حسن سیرت و نقاوت سریرت دست پرورد عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی و حسن سلیقش در ادراک اقسام علوم بدرجه کمال رقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون مطالب سبقی از امثال و اقران ربوده در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در رشته جده و هزل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منثور اتش کامثال اللولو المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظوماتش گاهنی آسیا قوت دالرحمان قرین حیاء ابکار و انیس افکار ربانی الطبع توشائبه اکدار سخن از رشحه کلکت بوجهانی گلشن از نظم تو آثار فضایل ظاهر و در نثر تو انوار بلاغت روشن و از جناب دراو ایل جوانی چند سال بملازمت شاه زاده سعادتمند ابوالمنصور سلطان حسین میرزا اقبام نموده و در سنه عشر و ثمانمائه کمال قابلیت و صلاحیتش در خدمتگاری منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را برای تفویض فرموده و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه مجسته صفات در غایت ضبط بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت بر توعنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال مجسته مآلش تافته باز دیگر علم صدارت برافراشت و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابوالفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور و رودی چند ابوالمفاخر مولانا عبد الرحیم صدر کرشار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزیده و در سنه ست عشر و ثمانمائه که مابچه لوای کشورکشای شاهی بر توعدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بالطاف بسیور مفاخر و مباهی شده و در سنه ست و عشرین و ثمانمائه از دارالسلطنه هراة باردوی همایون رفته مجددا باصناف الطاف اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات شاهی برای صوابنمایش تعلق گرفت و حالا بتمام و جهد مالا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی نمیگذارد و از جمله شایع طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیاتیست که در ترجمه دیوان معجزنشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی بدایت آئین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مولفات مجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه مهر و مکتوب بعبارات خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و بخوزی و لوا براعت و فضل گستری برافراخته ع طبع لطیف تو همه فکر نکو کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال مکرمت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار مجسته آثار گذراند و همواره از نسمات گلشن کلکت گوی بربارد و فطرات غمام خامه گوهربار ریاض فضل و کمال و کنار راه و جلال را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و عونه و طوله

ذکر شمه از احوال بعضی از مشاهیر وزراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا

از جمله عادات حمیده حافظ صاحب سعادات یکی آن بود که زر و بعزل و نصب وزراء و دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب بانباز دیگر شریک میساخت چنانچه علی بداد در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر منصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی از آنطایفه در اثنای حکایات سابقه بسمت اندراج یافته و شمه از احوال نمره دیگر امیست که مسطور میگردد

خواجه قطب الدین طاوس سمنانی

بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم و دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید مدت مدید بامر وزارت قیام مینمود و پس از واقعه فراباغ بداراة السلطنه هراة شتافته بنیابة التفات خاقان منصور و منصب اشراف وزراء عظام دخل نموده و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلا یادگار محمد میرزا در امر و نهی و اعمال مهر زده اقتدارش از پیشتر بیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی از انکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی فرمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد جوانی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد و بنیاد طمع اموال منسلت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از اراله عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد و در سنه ثمانمائه که سن شریفش بمنتهای دو سال رسید کوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفص قالب بگشته تبت یداه بگذاشت و جهان از فرکه وهی بپرداخت

خواجه

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراه آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت قلع عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب همدان توجه فرمود و در وقتی که خاقان مغفور در همراه برمنهج سلطنت گذشت از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده مکرر خدمت برمیان بست و باندک زمانی بملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استقلالت خواطر کبار و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بکار برد و بحافظت عافیت طلب شده از کار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان مغفور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره را مفوض برای صوابنمایش گردانیده و انجناب چندگاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده و در صیانت آنیده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانیده و فاتش در دهم شهر ربیع الاول سنه ۸۴۰ در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تباد کانی مدفون شد و خاقان مغفور مبتکی خواطر اولاد امجادش پرداخت و ولد ارشدش خواجه عالیجاه خواجه شهاب الدین عبد الله را بپرسش و انعام خلع فاخره بنواخت خواجه علاء الدین علی الصانعی در سلک اشراف ولایت باخر بسمت انتظام داشت و بواسطه انتساب بآل برمک همواره رایت مفاخرت می افراشت بجودت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و انشاء در هر دو دیار موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان مغفور منظور عین التفات حسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر آنکه بر صفحات کفایت ظاهر شده برعجزه و رعایا حیف و تعدی جایز نمیداشت و نسبت بسایر فوزاران قرم تقرر و توزیر را و ران همیر میکاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی میر علیشیر یاوری متغیر گردیده و در آن اوقات از روی هزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلک نظم کشیده بنزد فرزانه شود معروض حضرت علیشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و آنعنی سبب از دیاد کدورت شده دیگر اسباب مدد علت گشت و خواجه صانعی صباحی که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از رسیاولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش ربود و در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان مغفور آورده این مصراع خواند که ع چو بار سر شکست کردی سبک کن بار گردن هم القصه در آنروز خواجه صانعی مؤاخذه و معاقبه گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرو داد و در بالاخانه زندان محبوس شد و در زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی اغراء مظلوم کرده بنزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع آنکه هر گز نشنود کوش تو فریاد منست و آنکه هر گز نکند در خاطرت یاد منست ایاهیچ خایده بران مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذاء او در نگذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و خط کلام الله گرده کتب متداوله را تا مختصر تلخیص بنظر مطالعه در آورد و قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر ابیات شعری را بقلم پیروی در آن قصیده درج فرمود و مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شباکاره از برکت زادگان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان مغفور از قراباغ اران بهراه آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه بعضی از مردم شیراز او را بصنوف تعرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابران مغفور خاقان مغفور گشته در زندان بلده هراه محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه سخنه قهر تقبل او فرمان فرمود و چنان استماع افتاده و العهده علی الراوی که در آنوقت که نایره غضب خاقانی مشتعل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی تا کی در زندان خواهد بود خاقان مغفور گفت که او را امروز سیاست کنند و در آنروز که داخل ایام محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صانعی را از طاق چهارسوق بهراه و خواجه مظفر را بر در دروازه ملک بگل کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید رباعی ایدیده بعالم سمکار نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صانعی بره عجز به کن در حال مظفر شباکاره نگر

خواجه امین الدین محمود برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان مایه سیما تشغف تمام ظاهر میکرد و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و بسیاره خیال تمکینی و مجالستها اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر نگاشت و در سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان مغفور رسیده و قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانیده و در آن اوقات که برادرش خواجه فضل الله محمد بجانب عراق مسافت معزول گردید و بعد از چندگاه نوبت دیگر بمنظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

وخواجه خواجگان نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مواخذه و معتقد کردانیده و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال رفعت یافته
عورات از بالاخانه زندان بگرمخت و مارزمان بحصول خواجه فضل الدین محمد بهراه در گوشه مختفی بود و چون آن جناب بمناصب علیه و رتب سنیه سرافراز گشت
امین الدین محمود از کنج انزوا برون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه خدمات سابقه و مساعی لاحقه مرتبه بلند و در جرگه اعتبار یافت و چون
بمقتضای اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت خواجه علاء الدین علی میکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خلق مشهور
و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم بر تر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدت دیگر
بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بخیانت مواخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید
داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت خواجه نعمت الله سرخ در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی
بسر انجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال مینمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله
مواخذه کرده آنچه داشت قوی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چند گاه که بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته
در بعضی از مجالس زبان بمذمت خواجه مجد الدین محمد گشاد و خواجه مجد الدین محمد بمانده فتنه خواجه نعمت فرمان داد محمود حمال که یکی از اشرار اعمال بود بدروی تهور نموده
و خباب وزارت مآب را بصفرف و تقصیر متهم و منسوب گردانیده و در شکنجه و تعذیب کشید کوبیدند در آن وقت که خواجه نعمت را بشکنجه میکردند اقرار نمود
که چند صندوق از اثقال اجناس در فلان موضع نهاده و امحمود حمال او را گفت کسی بیدا کن که صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت الله در حال آن مکان را
تعیین کرده فرمود که مردک حمال تو می را چه ضرورت است که جهت حمل صندوق کس بیدا کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بلکه کثیر از وزراء و ارکان دولت
از اشرار نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بودند و از چندان شکنجه نمودند که رخت عقبی آخرت بر بست رباعی
بر سفره جهان بکس مهر کسل بان تا نهی
دل وبنانی غافل بس زلف چو مشک از رو ست در نافه گل بس روی چو گل از رو ست در پرده گل سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین
محمود تدتی ممتد در مقامات مهمات و بوالی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت از دودمان سادات اجمند می افراشت و الجناب بجلالت سیر و محاسن
شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد بردق رلباس قیام مینمود و پس از آن که انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر منور
حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصه همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر سند اختیار و اقتدار
نهاد سید را از ان شغل معزول گردانید و در سنه ثلث و تسعمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور
گردید و بعد از چند گاه خواجه فضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادتمآب استشمام رائحه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات
خواجه فضل خاقان بلند محل کرة بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد و الجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام
بی استصواب جناب سیادتمآب بفصل مهام و بوالی نپردازند و فرامین مطاعه را تا وقتی که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین
العابدین انجمشیر عشیر اعتبار یافته رجمیع امرا مقدم می نشست و بر قرامین مطاعه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع
الزمان میرزا نیز الجناب را منظور نظر التفات ساخت و بعقول منصب تکلیف نمود تا سید در آن زمان که مانند ایام کل اندک بقا بود و ذبیح حمی
در حمل نعره نمود و چون ماجرای رایت نصرتسایت محمد خان شیبانی از اراضی دیار خراسان عالم گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای کریز
با فوجی از اوزبکان بر خورده مهم بجنگ و جدال سرایت نمود و بیتری جان گذار بر مقتل سید زین العابدین رسیده و مانند اجداد بزگوار خویش
در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم چنین است کردار کردان سپهر کهنش زهر قهر است و که نوش مهر بنا زار کسی پرور و در کنار که تا کنه
آخرش خوار و زار خواجه معز الدین حسین را در خرد تر خواجه سیف الدین مظفر شیانکاره بود و مدتی بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و
تولیت موقوفات همایون قیام مینمود و الجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اواخر وقات مشروع در امر صاحب
دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری بر افراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه مجنته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آن حضرت
کر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع مود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان الجناب را وزیر خود

ساخت و کامنبخی تربیت ور عاتیش پرداخت و در روزیکه محمد خان در نواحی مرو شاه جهان بضرب تیغ سپاه بنصرت پناه شاهی کشته گشت همدران معرکه
دست قضا بساط حیات خواجه معزالدین را در نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی درجه
علیا داشت و همواره همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که او ان نشاط و کامرانیست از ارتکاب منهیات
و ملاهی بکلیه کی در گذشت و روی بمحراب دینداری و پرهیزگاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود تقصیرها می نگاشت و در علم سیاق
و فضل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امور وزارت شروع نمود و بواسطه وفور فراست و کمال کیاست
روز بروز مهمات او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب استیفای دیوان اعلی بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلاع علیه
توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام معروض میکردانید و با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در
مهام ملک و مال از اوراد فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذابل نبود و در سر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثنا رقیل و قال اصحاب جاه و جلال اگر بدو
که داشت مشغولی مینمود و اواخر اوقات حیات خاقان بحسنه صفات منصب پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و علم حاطفت
خاقان و افر افت لقبش را در فراین مطاعه عمدة المصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواجه صاحب سعادت از اولاد امجاد پادشاه ولی نعمت
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در ایام استیلا رایات قزلباش و پادشاهی در بلاد خراسان روی بتخلل حتمی نیاورد اما در این اثنه مختلفه و انقلابات
متنوعه امرا و وزرا دار السلطنه هرات هر کدام بهیچ مهمی بابی وقوف و استصواب آنجناب تفضیل نمیدادند و در توجیهات و تحصیلات و قرارحمات مزارعات
و محترفات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه تسع و عشرین و تسعمائه که حکومت ممالک خراسان بحکم نواب آستان
ملایک آشیان پادشاه عالمیان متعلق بامیر خان مهر صلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن معارضه قوت گرفت خواجه دانست
که کار از مداوا در گذشت خاطر بجلوه واقعه ناگزیر نهاده بنا بر انکه وفور طمع امیر خان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را
مفصل کرده مقرر ساخت که از انجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیر خان نمایند و بهریک از امرا و نوابش چه چیز دهند و فرمود تا بطریقه سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را مرتب نموده بنظر آوردند و کفن را بریده دوخته دانکاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد کار از روز اول وفاتش تا روز
هفتم هر روز چند کوسفند و چند من نان و حلوا و سایر ما یحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که بهریک از غسال و حفاظ و موذن و معرف را چه چیز دهند
بعد ازان آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را
پیش خود طلبیده ذکر میکفت تا در روز نکشنبه دوم ربیع الاولی سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را متابعه کرده در خیابان مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش آنخواجه مغفور زمان گذارند و جسد شریفش
در مزار شیخ صفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود در تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالکان
عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بگوی جنان ذکر بعضی از سادات و نقبا
و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا مقدم این طبقه عالی شان و اشرف اصناف
معالی مکان سادات عظام و نقبا کرام روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه جمجمه صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر
غیاث الدین عزیز دو امیر علاء الملک در آن مقام معظم بانجام منصب جلیله اقرانب نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت
ایشان بود بر اسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب التر حیب از سایر نقبا و سادات موسوی و صفوی باجتماع اسباب سعادت
صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد میکماشتند تفوق و تقدم ایشان بر صنادید
اقطار جهان مقرر و قدم دودمان و رفعت خاندان ایشان آفتاب در وسط السما ظاهر تر و حالا نیز از مرتبت آن سدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه تعلق
با ولاد امجاد آن سه بزرگوار مسیار دو هیچ آفریده از سادات روزکار با ایشان نفس مساهمت در آن محل بر خاطر نمی گذارد سید غیاث الدین
افضل بن سید حسن بن سید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالها بفراوان در آنولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

رسالت و

وتعمیر

وفضل قضایا بارشرعیه اقدام مینمود سید کاظمی بلطف طبع وجودت ذهن انصاف داشت و در پیشه سپاهی گری سلوک نموده رایت جلادت
می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه سیر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین
محمود کاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب کلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت
انداخت و بمدرسه نوّابیت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از مهمانخانه روح باز پرداخت قصیده شهرآشوب که در مدحت اعیان و اشراف دارالسلطنه
هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست ومطلع آن قصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر بری نیم در سلک آدمی صفتان حری نیم امیر سید
اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و فوز جلالت و نباهت شان و قدم و دودمان موصوف و معروف بود و بورع و تقوی و
دین داری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علمای عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی میبود و زبان کهرافشانش مفتر حقایق صحف آسمانی و بیان
بلاغت تبیین دقایق کتب سبحانی باطن مجمعه میامنش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و در علمی شایسته مدح
گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تألیف بیضه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید دارالملک شیراز
که وطن اصلی انتخابی است هراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت همّت همایونش در مدرسه عالیه مهد علیا که بهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق
میپرداخت در بهار ماه ربیع الاولی بربیان میلاد با سعاد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت
از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب اثاث در درج الدرر که محتویست بر سیر سید خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل اطراف جهان
مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه را بلسنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آئین بریاض جنت
برین در بعضی ربیع الاخری سنه ثلث و ثمانین روی نمود و خاقان منصور مبتلی خواطر اولاد و احفاد انتخاب توجه کرده سیور غالات سید مرحوم را
بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد بتادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همّت بلند نهمت بر
اوراد و وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق رشد و تقوی و طالبان حقیقت را بدی بسنت بانجناب در غایت ارادت و اعتقاد
سلوک مینمودند از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده بأوامر و نواهی علمی متعاش مفتخر و مباهی بودند از آثار ماثل فیاض
جناب مولوی محسن قصیده بُرده و شرح منازل السائرین مشهور است و از ابیات بدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور بیت آنها که
بجز خاست سروت نکو راست بگوئی همه کو نظر است و مولانا شمس الدین محمد در سنه احدی وتسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة
مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در راسته ضلع خاطر عاطر لدر شیدش مولانا حمید الدین
گوشیده و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و مهارت سلوک مینمود و در سنه سبع عشر
وثمانمائه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در رواز دهم شعبان سنه
ستة عشر و ثمانمائه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید منصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میداشت
و کاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قرارت رسایل میپرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و
ثمانمائه رساله رآله قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشای منفعت ارایاسم همایون خاقان سعید
موشح گردانیده بآبان وسیله شرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در آخر ایام حیات آنحضرت بر سالت پادشاه چاچکر مامور گشته بجانب بنگاله
شتافت و در آنسفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بصحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید
بر سبیل نوبت بعز ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شد و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع وتسعین و
ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاه رخ منصوب گشت و تا آخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی الاخری سنه سبع و ثمانین و
ثمانمائه روی نمود آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب اغادت ایات مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف بعظم
وقایع معمور ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید کورکان مسطور و الله اعلم بحقایق الاحوال

الاحوال والامور امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات ومحامد صفات واخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بود ودر زمان سلطنت
سادات خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بود وبلوازم آن امر قیام مینمود ونسب شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف وبقیاء خراسان انتظام
داشتی میپیوندد وسلسلهٔ آباء سید اشرف بامام عالی مقام ابی عبدالله الحسین بن امیرالمؤمنین علی علیهما السلام محق میگردد قاضی نورالدین محمد الاماسی
ولد ارشد قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله بود وبعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب مزبور
قیام مینمود ودر فضل قضایا وشرعیه غایت امانت ودینداری ونهایت دیانت وپرهیزکاری ظاهر ساخت ودر کمال جاه وجلال وفور اختیار واستقلال تمتع
وفضل مهمات دینیه پرداخت ومضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اشرش بود ودر هیچ قضیه از قضایا وفرق انام از مقتضای فتوی علماء اسلام
تجاوز نمینمود وبعد از مدت هجده سال آن شغل اشتغال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در سیم جمادی الاخری سنه احدی وتسعین وثمانمایه دست قضا اجل حیاتش در نوشت
ودر کنار گاه بخطیره که خود مهیا ساخته بود مدفون گشت واز قاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجناب معالی آیاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعة
نورالدین محمد وجناب فضایل پناه بناهت دستگاه جلال الدین محمود مدظلهما الی یوم الموعود واین دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر
اشفاق خاقان منصور گشته بسیور غالیات ومعافیات حضرت قضوی بدیشان تعلق گرفت وپسر کلانتر که مسمی بالانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضایا منصوب
شد ودر فضل قضایا باقتدار سلطنت سنیه آبا عظام واجداد کرام خویش گردید وچون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد شیبانی خان انتقال یافت
بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود وبعد از انکه عرصهٔ ممالک خراسان از فروغ ماهچهٔ لوای جهانگشای شاهی صفحت اصفهان بپذیرفت وقدم همت
وعظم ودمان وکمال اسلام ودینداری وورع ودیانت وپرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی
دارالسلطنه هراة وقضاءات مفوض برای صواب نمایش شد وچون آنعالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام مینمود بواسطهٔ سلامت نفس وعدم میلان
خاطر بسرانجام شغل دنیوی از منصب شیخ الاسلامی استعفا فرمود دست از انکار باز داشت ومضمون این بیت را که بیت منصب روی در همه بیضه کرد
هر منصبی که مطمح نظر همت عالی نهمت برادر خامه مثوبات احروی نگاشت وحالا آنعالیجناب ودیعهٔ حضرت سپهر قرین ودر غایت اعزاز
واحترام ونهایت اجلال واکرام ودر وطن مالوف ومسکن معهود یعنی دارالسلطنه هراة حضرت عرش آیات تشریف دارند از خواص وعوام وبوجود فایض
الجود ایشان منظر ومعین خاطر بوده بلوازم حسن اعتقاد وارادت بجای می آرند مولانا محمد بن حسام الدین درمیان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد
واو را در نظم اشعار قوت بسیار بود وپیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیه وسایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود وآن
ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است وبر السنه وافواه محبان آل عبا مذکور واز جمله منثوبات ابن حسام کتاب خاور نامه است که بروزن شاهنامه
در سلک نظم کشیده ودر آن نسخه کمال بضاعت وکرامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده ووفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث
وتسعین وثمانمایه در هصبه خوسف که از مضافات قهستان است بوقوع پیوست قاضی معود قمی از جمله اعیان عراق بود ودر زمان خاقان منصور از وطن
مألوف بهراة آمده بملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود وچون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقان نظم احوال مخدرهٔ آل خود را بوی رجوع
کرد وخواجه در آن باب نزدیک بده هزار بیت در سلک بیان آورد وقصهٔ یوسف وزلیخا ومناظرهٔ بهمش وفرنوش وقلم نیز از جملهٔ منظومات اوست و
این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بیت بلی توچون در گریه خوابم میبرد خواب می نیم گر آبم میبرد ووفات خواجه معود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة
روی نمود ودر مزار پیر سید سالار مدفون شد قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین
عبدالله بن قاضی جلال الدین محمود الاماسی بود ودر زمان خاقان منصور چندگاه در بلدهٔ هراة بلوازم منصب قضا قیام مینمود ودر مدرسهٔ شریفه
سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت وچون اجل موعود در رسید فی شهور سنه ست عشر وتسعمایه بعالم آخرت برافراشت مولانا یوسف بدیعی
از ولایت اندجان بود ودر صغر سن از انجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود ودر زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراء النهر بهراة تشریف
آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض وصنایع وبدایع شعری وفن معما صاحب وقوف بود ودر تبیین قواعد معما رساله
مفیده تالیف فرمود واین مطلع از جمله منظومات اوست که بیت گریه بین آب وهوا گویست بود منزل کهم فی ظلال خضرا بدینی دم روح اللهم وفاتش

محمد تقی شوشتری

در شهور سنه تسع وتسعین وثمانمایه در سرخس اتفاق افتاده در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد حافظ غیاث مدوه از ارباب علم وعرفان وعمده محمدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلده هراه باقاده قیام مینمود و فاتش در سنه تسع وتسعین وثمانمایه اتفاق افتاده و در مزار شیخ بهاء الدین عمر بدفون گشت مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی لمعات فضایل وکلات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکون و رشحات اقلام فیض انجام این زبده مشایخ وشاب بستان مطرات سحاب حضرت بخشش قضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر دُر شب افروز و از لآلی نثرش عرصه خاکدان جوا هراندوز تصانیف آنحضرت در اقسام علوم بسیار و در هر تصنیف خزاین معانی بیعد لاجرم حاجت بآن نیست که خامه زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش وعرفان شروع نماید و بانامل سعی واجتهاد ابواب مناقب ومفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان برگشاید نظم چه حاجت که کلکت بلاغت تاب نویسد که عاصت فیض سحاب چه حاجت که گوید از نور مهر منور بود عرصه نه سپهر ولادت باسعادت انجناب در شب بیست و سیم شعبان سنه سبع وعشرین وثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد وتقوی نهاد و بواسطه مناسبت اصلی و طلاقت جبلی در مبادی متعلم صبا چون از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم و نثر حضرت و فصاحت بگشاید و مهارتش در آن فن بمرتبه رسید که دیوان متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه و افر قوه حلیه حلل او در فن بسیار قوم علم بدایع آثار ساخت و سایر مؤلفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور بحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آثار در سایل اعجاز کردار بصحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و ارادت ارتباط و استحکام مالا کلام داشت لاجرم انجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نکوکیش بر لوح بیان نگاشت و مصنفات معرب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آنعالی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس بمطالعه کتب آن دو بزرگ فایض شده را قم حروف را در این دعوی راست گوی پیشمار دو وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن در روز جمعه هفدهم محرم الحرام سنه ثمان وتسعین وثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب شصت و کسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امراء و ارکان دولت و اعیان مملکت و ملت بمنزل شریف آنجناب شتافته آورده در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و پیش آن افاضل آب را بصیقه کافور برده و نماز گذارده بتربت مولانا سعدالدین کاشغری بازآوردند و در پیش رو پیش قبر دفن کردند حضرت خاقانی و جناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علماء اطراف را در عید گاه هراة جمع ساخته جهة تزویح روح خدمت مولوی باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند امیر علیشیر در مرثیه مولانا نورالدین عبدالرحمن بر سبیل غرا در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود مثبت گردید مطلع بردم از انجمن چرخ جفایی دگراست هر یک از انجم او داغ بلای دگراست و تاریخ وفات مولانا عبدالرحمن را افاضل آن زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از انجمله مولانا انوری که شاعری ابدال وش بود و نظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان گاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما کلکت قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخ و من دخله کان آمنا خواجه رضی الدین احمد جامی مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی میداشت و همواره خان احسان گستره همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت و چون آنجناب از جهان گذران در سنه ثمان و تسعمائه بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت و اختیار و اختیار آنجناب از اماثل و اقران در گذشت اما بواسطه صحت مشرب کابی با شاه زادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقه آباء و اجداد بتجرع شراب ناب قیام مینمود در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام الحیوة آنچه از هر جهة حاصل میکرد صرف آینده و روندگان میکرد و بخلق محبت و اخلاص در دل همگنان میگاشت و در شهور سنه عشرین و تسعمائه علم غربت بصوب عقبی آخرت برافراشت خواجه ناصر الدین عبدالعزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات همچنته ساحات را باوراد و وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان مسالک پیروی متبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرده همواره بر سجاده پرهیزکاری و دینداری نشسته شرایط افاده علوم ظاهری و

اشعار

در آن ولایت

و باطنی بجای می آورد و در شهور سنهٔ عشرین و ستمائه روی بریاض رضوان آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جمال الدین مطهر باخزری بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چندگاه بهمت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثنا رکذارش حکایات و ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نه پسندید و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاج آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی بهزل میبود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان رسالات تالیف کرده یادکار گذاشت و در دیباچهٔ یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر ماهم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت را مآب و این امارت را مآل آن کمال دین و دولت در همه بالی رشید و این رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود ازدای آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال بر سر بندار مهر و مه آن در علاو این در علو بر ترند از بحر و کان آن در سخا این در نوال از جناب آن نخواهد کرد و دولت اجتناب و زر کاب این نخواهد یافت اقبال انتقال آن بود و خورشید منظر این بود تا جهیس قدر آن بود و محمود طالع این بود و معود فال ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف آفات دولت این باد ایمن از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهاء زمان میرزا ابو القاسم بابر بنظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در درس و فتوی بر اکثر علماء ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدت مدید در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اخلاصیه بر اسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب را بتکلیف موفور قاضی وارد السلطنه هراة گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایا بر شریعت طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصهٔ امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد و فات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنهٔ ثمانمائه دست داد و رقم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد رباعی افسوس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد اصفحهٔ اول چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد **مولانا معین الدین الفراهی** برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود و در زهد و تقوی در زمرهٔ علماء داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر میکاشت در ایام جمعه بعد از اداء نماز در مقصورهٔ مسجد جامع هراة وعظی در کمال تاثیر میکفت و دُرر غرر معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف سیفت با عاظم امراء و نوئینان که در مجلس وعظ او مینشستند علقت نمیکشت و در وقت نصیحت آنطایفه سخنان درشت بر زبانش نمیکذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا کهرمدت بکسیال صاحب منصب قضا بود تا آنکاه ترک آن امر داده هر چند دیگر مبالغه نمود قبول نفرمود از آثار علم لطایف نکار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنهٔ تسع و ستمائه مریض شده درکذشت و در مزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله الصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون کشت **مولانا شمس الدین محمد اسفرائنی** در ایام جوانی بتحصیل علوم بل تکمیل فنون محسوس و معنوم قیام مینمود و در مبدان درس و افاده از اماثل اقران منصب السبق در ربود و آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق و انصاف داشت و مدتی مدید در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و بعضی دیکر از بقاع دار السلطنه هراة بمهمت بر نشر فواید علمی میکاشت در ماه جمادی الاخری سنهٔ ثمانمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق حیات بباد فنا داد **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان** در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون معنوم و منقول سرآمد علماء ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه کذاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هراة رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و ملحوظ عین رعایت جناب بمقرب حضرت سلطانی کشته عزیمت آستان مبارک بامعتاز ساینده بعد از مراجعت بدار السلطنه هراة توطن نموده سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

اسفرائنی

ربیع الاول سنهٔ احدی وستمائه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم و سرعت فهم و جودت
طبع از اکثر فضلاء و دانشوران ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل صحبت اهل طرب و عدم تعیین بر تمامی طرف هنر و رعایق می نمود و مدتی بمدینه تدریس مدرسهٔ خاقان
سعید مغفور و خانقاه مقابله مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بانجناب میداشت و بتعلیم فضول و کمال نقش افاده صحایف بسیاری از غلبهٔ علوم میگاشت و رسالهٔ
مولانا برهان الدین از خبایای محنت آبین بمجلد برین در ماه رمضان سنهٔ اثنی وستمائه بوقوع انجامیده از نتایج طبع اوست رساله ایست که در فن معما در زمان ابو المظفر
بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما کرده اند **حضرت مخدوم امیر خواند محمد** از سایر اولاد امیر خاوند شاه بلکه از اکثر علما و فضایل پناه بجودت
طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشته و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشته و
وفور وقوف انحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر
حکایات و تقریر روایات در رجه داشت که بیان وصف او توضیح آن را کما ینبغی از جملهٔ محالات بشمارد تالیف کتاب افادت آیاب روضة الصفا بر ثبوت این
دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع آنمعنی دلیلیست مبین و راقم حروف نسبت بانحضرت علاقهٔ فخر زندگی ثابت دارد
و زبان کستاخی خود را در سلک شاگردان نشمارد سبحان الله غلط کفتم انتساب نطفه بدر یا عین بی ادبست و اقتباس ذره از خورشید و الا عنایت بانجمی
نظم چه نسبت ذره را با مهر انور نخشاید حرف در عقد کوهر اکرچه ایم که باشد آبرو یم همی کویم که من شاکرد او یم نه شاکرد م غلام کمترینم بکرد خرمن او خوشه
چینم غرض از اظهار این شرف آنکه اکر کلک سخن کذار در این مقام پیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب انحضرت مبالغه کند شاید که مردم بی
خبانی نسبت مدکور بخود ستائی حمل نمایند و کفتار این بیمقدار را داخل لاف و کذاف داشته زبان اعتراض نکشایند لاجرم از اطناب حجاب نموده بمرقوم
قلم خجسته رقم میکرداند که حضرت مخدومی را در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شده از جمله اخلاط خلایق دامن همت بر چیده مدت یکسال در کارکاه
روزکار کذرانیدند و اکثر اوقات بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف کردانیدند و در ماه رمضان سنهٔ اثنی وستمائه بواسطهٔ عرض مرض
سوء العقبه از آن مقام بشهر اجهت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعده سنهٔ ثلث وستمائه از انجخت
آباد جهان بریاض جنت فزای جنان انتقال فرمودند و فات انحضرت در شصت و شش سالکی دست داد و نعشش در مزار شیخ بهاء الدین عمر انتقال افتاد **مولانا**
قطب الدین محمد آدم اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران بود و در محاکوم مرضی و از آله حلل ریا بیمنیت انفاس مسیحا ظاهر میبود و تا بصفت حسن
خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنهٔ اربع وستمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در مبدء
احوال بعلاج مرضی دار الشفاء امیر هدایت انتما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله طاب ثراه بواسطهٔ عرض مرض کس بهراه فرستاده از
عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نموده و بعد از انکه از آن سفر دوستکام باز آمد بمزید عنایت و افزون
اختصاص مائقه روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بالا کرفته و ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش سمت استعلا پذیرفته تا کار بجائی رسید که منظور نظر التفات
خاقان منصور شهید و صفات شده و در حرم سرور آمده محرم اسرار صغار و کبار کشت و تا آخر ایام حیات در اوج جاه و جلال بود **مولانا شمس الدین محمد رو حی**
معتقدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قریب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه السلام و التحیه
سعی نمود جمعی کثیر از ... نیشان و طالبان طریقهٔ ایشان هر روز باستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادات
کرده بمرادات فایز میکردیدند و انجناب در اوایل ماه رمضان سنهٔ اربع وستمائه مریض کشت و در ایام ناتوانی بنا بر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت
سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بکای آورند و در هر موضع که صلاح دانند جسد مرا دفن کردانند و در روز
شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت کفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هراه نعش معظم
صفاتش را بعیدکاه هراه برده و نماز کذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیشایان خود دفن کرده اند اما پس از روزی چند بعضی از مریدانش نعش بسی
بآن بقعه رفته و آن سر بفرزانه را از قبر برون کشیده بکازرکاه نقل نمودند و نزدیک مزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تخی ساخته دفن فرمودند
این مقطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم ایلی در تاریخ آنواقعه منظوم کردانیده و روز و ماه و سال آنحادثه را در یک مصراع بسرحد ظهور رسانیده

رسانیده قطعه آن پیر کهنه عشق او را از عین شهود بوجود مشهود منسوب بروح و در حقیقت رو نسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ شنیده که در صوم شانزده بود **مولانا میر حسین معمائی** در تزکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف و سیر رضیه و سیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال انواع و حسن خلق همواره مخدم مهر و محبت در فضای صغیر و کبیر میگذاشت چندین سال در مدرسه شریفیه اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم معنوی میبود و اکثر مستدلات فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر کفار چهره آن صنعت کشیده و در سنه اربع و ستمائه بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسه مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در سلک انتظام کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه نخطر رسیده بود و مثبت آن در این مقام مناسب نمود

قطعه مظهر خلق حسن میر حسین سید فاضل فرخنده صفات
کرد رحلت بسوی خلد برین یافت از حادثه ز هر نجات
نور رحمت چو هر و نار لشد نور رحمت شود ش سال وفات

مولانا کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال وقت و لطف طبع ظاهر میمود سالها در مدرسه مهد علیا که بهرشاد آغا و مدرسه اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بدرس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه کوهرشاد بکم داده و در مدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت و در روز یکه انجناب را در آن مدرسه اجلاس میکردند امیر نظام الدین جلیشیر و تمامی سادات و علماء دار السلطنه هرات مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقفیه آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشد در آن روز مولانا کمال الدین مسعود قصه تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت آبی اعلم بالمتعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت آثار علم افادت در شرح حاشیه شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و اشعار بلاغت اشعارش این مطلع در مجالس التفایس مسطور مطلع

بشور سینه مستان برفت می ناب که نیست سوز مرا ساز کار غیر شراب

انتقال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و ستمائه روی نمود و در مزار پیر سعید سالمه مدفون شد **مولانا خلیل الله** ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال ملازمت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعه شاه زاده بدار السلطنه هرات آمد و آغاز درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسه شریفیه کوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بعضی از مسائل و اقران را بایت تفوق می فراشت اما چون بهشرب مدام معنوی میمود خاطر میر علیشیر از وی منکسر شد بفرمود تا حکم فرمود و انجناب از هرات بسلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندز آورد و در ظل عاطفت میر خسرو شاه میبود تا از آنجا که از عالم انتقال نمود

مولانا مسیح الدین حبیب الله برادر زاده مولانا عز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابوالقاسم بابر میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطباء زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرضی و ازاله علل آیاتی نفیس مجاهده میکردند و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول التقرب بر درگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشرح و شکفته بر مالین فقرا و مساکین بشریف میرود و از روی طوع و رغبت بکلیفت در معالجه درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنه خمس و ستمائه بنفس نفیس از فانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار رحمت الهی پیوست **مولانا حسن شاه** شاعری بود ملیح و شیرین کلام و در قوت بدیهه سرآمد فضل شعراء انام همواره ابیات طرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان میگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و پیشانیه تکلف در آن شیوه همچنان مانند خود بود و چنانچه در آن باب این بیت نظم نموده بهت

در فضل و در ادب نی در عجم یکی چو هست نه در عرب و مولانا حسن شاه و را لقب

و اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبرد و بتعلیل لطیف طبع و حسن تقریر نزد ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشور گیری سترده و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس روی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ مقتضی در ذات شما نمی بینم پادشاه گفت که کمالت مارا از کجا دانستی گفت از انجا که میتوانید گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید روی بمیرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد

چهار دیوار مولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا کمال الدین از غایت کاهلی در میان راه مانده مولانا حسن شاه بعد از شهادت میرزا محمد در دارالسلطنه هرات متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانیده و چون سلطنت ممالک خراسان بکامگاران مقرون اقبال پرتو نوازی عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و تقریرات جذبه تشحیذ خاطر ابیات سلک نظم در آمد و از آنجا که نوبتی دارد و غلبه هراه بموجب فرمان خاقان جمجمه صفات و سخنگو در اگر صفحه بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه عظیم عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه مجلس در آمد و بمان التماس کرد تقریرات حضرت سلطانی جواب داد که آنجا نه تعلق بخواجه مطهر گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد و رباعی در شهر اگر مطرب عودی بست بر خود و دوفق کس نیارد بر بست هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست دیگر انکه بعد از فوت امیر سلطان حسین ارنبکی مقرب حضرت سلطانی جهة تزویج روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان یزان آغاز سر انجام سباط طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانه انتخاب می آمد و چیز میگرفت که آش بکجا بسیده قضارا در روزیکه آش میکشیدند او را حمی روی نمود و در وقتی عمارت امیر علیشیر آمد که طعام با تمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و زغصه مخمورم دانم بیقین که جان بخواهم بردن یک آش دگر ابی من فکر کنید کز غصه این آش بخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه ثمن و تسعمائه روی نموده مدت عمرش زیاده بر صد سال بود میر حاج بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت متصف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیه قصاید غرا بر لوح بیان میکاشت مکتوبش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش انسی بود و قصه لیلی و مجنون را نظم آورده باین بیت افتتاح نموده العشق تو را جهان طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی مولانا کمال الدین حسین الواعظ در علم نجوم و انشا بمثیل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با مثال اقران دعوی برابری همینمود با آواز خوش و صوت دلکش با مر وعظ و نصیحت میپرداخت و عبارات لایقه و اشارات رایقه و معانی آیات بینات کلام الهی و خواص اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را همین صباحت صباح روز جمعه در دارالسیاده سلطانی که در سر چهار سوق بلده هراه واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر گوارزم آنجا شرایط اهتمام بجای می آورد و روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و روز چهار شنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چندگاه در حظیره سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه بآن پرداخت و چون متقاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آنچه خامه بلاغت نگارش پیشکار از انجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه در روضه الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الانشاء و اخلاق المحسنین و اخلاق در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس التعازی مسطور مطلع سبز خطان مشک تر غالیه بر همن مژان سنبل تاب داده را بر کل نسترن مژان و دین تاریخ یعنی سنه تسع و عشرین و تسعمائه که این اجزا بهمت ترتیب میپاید فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام و الد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراه که جامع اصناف فیوضات بیمعیت و ارشاد و فرق عباد میپردازند و الحق در ان امر باحسن وجهی و ابلغ صوری رعایت تفوق بر اماثل و افاضل می افزایند و از سایر اقسام فضایل بهره تمام دارند و همواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند از مخطوطات مولانا فخر الدین علی محمود و ایازه که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور مولانا عبید الحق در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چندگاه در دارالسیاده سلطانی بقلم دانش نقش فایده بر صحیفه خاطر طلبه میگاشت و فات در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و جهت ضبط تاریخ مذکور کلک بحث گذار امیر سلطان ابراهیم امینی تحریر این قطعه زبان گشاد قطعه افسوس ان مهر دانش کش بود جوار بشهود انفاق زان عبید حق کشت ناش کلک دانسته شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او حزد گفت علامه بیمثال آفاق مولانا نظام الدین عبید الحق از اکثر مقتبسان دارالسلطنه هراه بمزید فطانت ممتاز بود و چندگاه بمنصب قضا سرافراز شده بتحصیل قضایا و شرعیه قیام مینمود مولانا یحیی دنه مان خاقانی مغفور از بخارا که وطن مالوف و مسکن معهود او بود بهراه آمده آغاز بتحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بجانب اوزبکستان آورد و بشرف تقبیل عتبه شاه ولایت پناه مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنقر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشیده

چشمه مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آخر زمان که دست قضا بحمل حیاتش در نوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این مطلع بغایت خاطر بود و مثبت افتاد و بیتین ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامت فتنه و سر فتنه دوران کاکل همچو ده دیست که بر گرد سر شمع بود حلقه حلقه سیران مه تابان کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب صناعات دیوانی آخترع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده از جمله آن ابیات این مطلع نهایت مشهور است مطلع تا بقعه جان بت خبانه من مان میدهد عاشق بچاره مان میکوبد و جان میدهد **مولانا ریاضی** از شاهیر شعرا خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود چند گاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشار و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلانتران ولایت ازان امر معاف شده بکلی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک شسته آب خضر اگر دامان من بودی همه دردا دامن جانان من بودی **شیخ صوفی علی** در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شبب همواره همت عالی همت بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند و اوقات شبانروز مستغرق ذکر آلهی گردانیده از بانشش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت و در خطیره که خواجه جمال الدین عطار الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت **خواجه منصور پشمی** مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم چرسیدن هم داد خوانان مشغولی میکرد از نظم اشعار و قوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این مطلع از جمله ابیات اوست که مطلع پرده لاله تهی دیدم و آغشته بخون یاد دم آمد که مرا رفته دل از پرده برون **مولانا نظام الدین استرابادی** سر آمد قصیده گویان زمان خود بوده گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود این مطلع از منظومات اوست که مطلع بباغ دل درین بستان سرای عالم فانی نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی **مولانا محمد بدخشی** بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانیده و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت اثمار گردانیده از جمله معمیات آنجناب این معما باسم حبیب بخاطر او مثبت گشت معما را تجاله پر لبهای خندان حبابی شده بطرف آب جیحون **مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی** از جانب پدر پیشه مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دختر زاده مولانا شرف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسه اخلاصیه بتحصیل علوم موفق گشت و در مدرسه شرفیه سلطانیه بمنصب مدرسی رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه ازان امر معزول گردید بنا بران فی سنه خمس و ستمائه از بلده فاخره هراة بقصد الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس و افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان بمقتضه دو نوبت بآن درس تشریف میبرد و بسبب بجناب مولوی غایت تعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین محمد بواسطه حسب و خل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض گردد و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بقرار اجابت اقتران داده بسبب دخل در ان جهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجایی رسید که از بلخ منفکر گردیده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذو النون بپایان رسانیده و فاتش در سنه ثلث عشر و ستمائه در قندهار واقع یافت و همانجا مدفون گردید **مولانا معین الدین محمد اسفزاری** عمده منشیان سلطان زمان خود بوده و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از خمسه خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جمله مولفات شمائم تاریخ بلده هراة و ترسلی مشتمل بر منشات مناشیر و مکتوبات در میان مردمان مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور مطلع ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه سفر کرده بما گو که کجاست **مولانا حاجی محمد نقاش** در فنون زمان خود بوده و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف رونه کار تحریر مینمود و در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چند گاه همت بر تحصیل فن شعر گماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بسیار جسم طروف و اوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفایش چنانچه می باید نبود و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوقی ساعتی است که در کتابخانه امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صوری تعبیه کرده بود که چون در وقت ساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را کیفیت برنقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آنحرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آنجناب رنجیده در شهور سنه اربع و ستمائه که بدیع الزمان

علاحده ۲ ۳

مجاصره بلدهٔ هراة اشتغال داشت بکرّ بخت و پشاه زاده پویست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان ستیلا ابو الفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه میرک نقاش در علم تصویر مذهب بنظیر نداشت و در فن کتاب نویسی رایت همتش برافراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست و فاتش در زمان سلطنت محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا بنائی و الد استاد محمد سبزه معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود از علم تصوف و موسیقی وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر بخجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میزیست آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چندگاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و کرّه بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نفاق بر خاطر نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پر توانوار التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن ملک بحیز تصرف محمد خان شیبانی در آمد علائم کشته در سلک خواص بارگاه سلطنت منتظم میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با و الاوش پویسته در سالی که امیر نجم ثانی بغزدان واجب الاذعان حضرت پادشاه دین پناه شکر کنار آب آلنهر کشید و قرعهٔ زاکر فته در آن بلد بقتل عام بوقوع انجامید بنا بر حیات مولانا بنائی بزخم تلف ریان عظام صفت اسهدام یافت دیوان اشعارش در بلاد ماوراء آلنهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص مینمود

مرتب امور جهانبانی ۳

شیخ الاسلام احمد مولانا سیف الدین احمد علامهٔ عرصهٔ عالم و علاذ علمای بنی آدم بود بغایت امانت و دینداری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه بی شبه و بدل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای افاضل آنجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محیی بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در مرتبهٔ الاسلامی دخل کرد و قریب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهر بجای آورد و در ماه رمضان سنهٔ ست عشر و تسعمائه بواسطه رعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بموأخذه و مصادرهٔ آنجناب صدور یافت و همدران ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته کشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک بمسجد جامع هراة بنا کرده بود تواحی در سب خلیفان و اهتست از آثار خیر آنجناب و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تألیف یافته در میان طلبه مشهور است و نخستین آن رسایل بر الواح خواطر مسطور **امیر مرتاض** در علم حکمت و ریاضی بی شبه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق مینمود و بصیام دهر و روزه کار میکذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات موقوف میکردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت و کرّت ثانی که ماجرای علم و رکار نواب کامیاب شاهی بر توصول بر ولایات خراسان انداخت امیر مرتاض بسبب تعصب در مذهب متنن از هراة بطرف قندهار شتافت و همدران ولایت وفات یافت

خواجه عماد الدین عبد القدیر المشتهر بمولانا زاده ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مسکوکه را شرح نوشت تا پیش از انکه آن کتاب بشهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاه رخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس و افادهٔ اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه ملازمت پیش گرفت و دیگر از وی خبر نیامد و در ولایات سند فوت شد

مولانا فصیح الدین صاحب دارا بحدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته فضلاء استرابادبود و در فن تاریخ خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمّیات نهایت بلاغت بکار می آورد و اکثر اوقات شریفه را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و دار و خزانهٔ کتابخانهٔ همایون شده در سلک آنجمعیان رایت تقرب برافراخت از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مدح مقرب الحضرت السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف مصاریع آخر از تاریخ وفات آنجناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنهٔ تسع عشر و تسعمایه در ولایت استرابادست داد و او را معمّیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود بهت افتاد رباعی

آن ترک پری پیکر چو رشید لقا ۔ باشد پی داع تاراج دلم عشوه نما ۔ بنگر دل ویران هزاران عیار ۔ در زوایهٔ غفلت و بازش آورد بجا

مولانا محمد طالب طالب علم خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران همتا

ممتاز و مستثنی میبود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون بسعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته بانایت تقرب برافراشت در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالمیان در ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه بشربت شهادت چشید از نتایج طبع انجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن

امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از بادیه آمد و بتحصیل علوم مشغول نمود و در آن اثنا مجلس شریف کیچیک میرزا افتاد و شاه زاده اورا مصاحب خود ساخته ابواب احسان بروی روزگارش گشاد تا در وقتیکه میرزا کیچیک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت ننمود و بعد از رفتن شاه زاده از توقف پشیمان شده اغتنش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بلکه دیگر بحجش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در سبزوار بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف بازآمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته محظوظ عین التفات شده از غرایب و اتفاقات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر مینمود انجناب را در رسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی و دیگر کتب نفیسه از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار امینا خدمت مولوی سپرده فتوحات مکی را که در مجلد و جلد بکلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را اعتیاط نموده با دیگر تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده در زمان مبارکباد گذرانید که در این سفر بواسطه بعد مسافت طول شده باعث امیر حسین جوابداد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت الیمن استفسار نمود جناب سیادتمآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهة ملازمان قاضی فرستاده او نیز همراه داشتم و بهرگاه اندک ملالتی دست میداد بنظر بر آن کتاب اغاوت مآب می ایستاد تا خاتم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمایم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلد را بگیرند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات جامی لاجرم جناب سیادتمآبی از چند حیثیت منفعل گشت و از این جهة دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور بیچ شافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بکنجی آستانه علیه شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمائه آن منصب را با مر صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در میراث بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده با بیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنه اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مالوف مسکن منهو دیعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله مصنفات انجناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود مثبت افتاد معما شاهبازی که طرح عدل افکنند نام خود در کنین دولت کنند

خواجه ناصر الدین ابو نصر منهمه با صناف سیرت مرضیه و لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل سیاست و بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی میبود و انجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید منهمه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشته انتظام داشت و بسبب مساعی مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابو سعید ابی الخیر قدس سره بواسطه وفور علم و فضیلت رایت تفوق بر افراشت و چون انجنابرا زمان جلوس اجل مقدر نزدیک رسیده واروغه منهمه که از سنوات قرلباشیه بود طبع جهات و تملکات خواجگی متواخذه منصب کردانیده و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم ازآن چون شعله بنشینم دمی صد بار برخیزم

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ و تعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متاخرین منوخ ساخت و در زمان خاقان منصور بهموارده باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر کتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی نظم اشعار نیز میکرد

میکشاد از انجمله این مطلع بعنت افتاد مطلع گل در بهار زان رخ گلگون نمونه ایست چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست و انتخاب فی سنه تسع عشر وتسعمائه در مشهد مقدسه رو گذاشت و بهمران بقعه متبرکه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که تتمه از علو شان او را خامه مکسور اللسان در آشار ذکر از کابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه شریفه سبزوار مان و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه تعلیم دانش تشنگان میفرمود در صحایف خواطر طلبه مینگاشت و در زمان استیلای محمد خان شیبانی بدیار خراسان منصب احتساب متعلق بآن سیاه تاب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امور پرداخته بالاخره بطبیب نفس از سر آن منصب در گذشت بعد ازان بموجب استدعا قبیر پرا که حاکم بلخ بود باتفاق توجه نمود و قبیر پرا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیوسلطان انتقال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید گاه بعضی از اهل سفارت نزد آنحضرت زبان بعتیش گشادند و خرمن تبسی آن سید عزیز را بآتش پرسش سید ابو الوفا نام بباد فنا بردادند و اکنون دو پسر دیگر انجناب امیر ابو القصاد و سید ابو البقا در بلده فاخره هراة تشریف دارند و در کمال اصلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و معنوم میگمارند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمده علماء زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی و مدرسه بدیعیه و خانقاه غیاثیه نام درس افاده قیام مینمود در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این دو جوان فضیلت نشان بصفت اصلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت برافاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسه غیاثیه بوظایف منصب تدریس اشتغال مینماید و امیر محمد حسین در مدرسه جمالیه ماجاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علماء منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بر احتساب اشتغال نمود مولانا فصیح الدین محمد النظامی جمال جالش بعلوم تجرد در علوم معقول و منقول راسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سر آمد افاضل دوران میبود طبع سلیمش مدرک تحقیقات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلاء متاخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و از انتخاب باخواند بتعمیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی معا و احیانا فرادی تعلق باو داشت و انتخاب در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از براه رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آنولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد ش بود بسر برد و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آئین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح هاتیه عوامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها بسا لقا در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعه آن رسایل فایده تمام روی مینمود امیر برهان الدین عطاء الله در غغوان او ان جوانی از بلده نیشاپور که عشار و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم مشغول بود و بمانند ک زمانی بتکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه رفیعه اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع و بدایع و صنعت تسمیط مذکور قطعه بحمد الله که شد حاصل جهان دارونی کامل ز فر رافت شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هبر بر آسا شود ناپیم او اعدا چو رو به خائف و مبدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان زدستانش شده باطل و امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات دیده ظاهری بند و ثبت اشیا عاطل گشت و از بلده فاخره هراة بمشهد مقدسه رضویه علی ساکنها السلام و التحیه رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و تسعمائه در گذشت شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی قدس سره العزیز که بعضی از بزرگان عاطر و زکیه نفس از بسیار مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود جود و سخاوت انتخاب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشوقتی بمهمات رضایت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بانتخاب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بهوران رفته در باره وی شرط

شرایط انعام و احسان بجای می آورد و امانت خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مواخذه نمود چنانچه دیگر در دارالسلطنه هرات نتوانست بود و بولایت قندهار شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و ستمائه بشئی از بام افتاده در گذشت سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی باظهار زهد و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت مشغوف بود و پیوسته جبهه سوانح همات مردم آشکاره کرده و واقعات تقریر میفرمود و بنا بر این بجناب پیر مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و پسرش سید افضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چند گاه بمهمت بر پرسش ریغو میگاشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و ستمائه دست داد و انتقال سید افضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرماید قطعه سید عالی نسب سلطانعلی آنکه میکیفش خرد و اهل یقین میر را چون خواب بینی شوه بود سال فوت اوست میر خواب بین خواجه اصفی ولد خواجه نعمت الله قوستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود و انتخاب بصفاء ذهن سلیم و ذکاء طبع تعلیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء دیار مقدار بسیار تمام داشت کاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا تمتع بملازمت بدیع الزمان میرزا میکاشت دیوان غزلیات انتخاب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع لبی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا طالع نقش ایکام خویشتن دیدم وفات خواجه اصفی در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و ستمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط ماه و سال مذکور بسبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترکم آغاز نهاد قطعه چون اصفی آن چشم خرد را مردم دیدار اجل کشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوم

شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین حوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بتصنیف اصادر و وارد قیام مینمود در سنه ثلث و عشرین و ستمائه که تن شریفش حریف نوبود بود در گذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین بمدران مزار مدفون گشت امیر نظام الدین عبد القادر در سلک اجلة سادات و علماء اعاظم افاضل انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه میکاشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضاء مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بانتخاب بود و در تحقق این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود وفاتش در شهور سنه خمس و عشرین و ستمائه اتفاق افتاد و قلم عجزشته رقم در بیان تاریخ آن واقعه این رباعی زبان برگشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم یگانه در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر

مولانا هاتفی از افاضل قریه جرجرد حضرت اشرف الانامی مولانا عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعراء زمان کوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرده و در برابر اسکندر نامه ظفر نامه تیموری نظم آورد و در افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز مینمود اما توفیق اتمام نیافت و کرسنه سبع و عشرین و ستمائه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معرف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات انجناب گوید قطعه از باغ دهر با نفی خویش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان داد در بروضه پاک رسول گفت روحی فداک الصنم العجمی لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل کفت از شاعران شه شاعران طلب

امیر رضی الدین عبد الاول پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والده ماجده اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق منوط انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و معقوم در عنفوان اوان شباب بتحصیل فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه نوزدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و ستمائه از عالم فنا بدار بقا رحلت فرمود پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز اتفاق کریه و زاری و ناله و اشک باری باوج افلاک رسانید و یعقوب مثال در فراق آن نور بصر فضل و کمال در کوشه بیت الاحزان مکان و ملال نشسته زبان حال قال بمضمون مقال الاغلی یوسف کویا کردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مغارف خرزند از جمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوائل ربیع الاخری سنه تسع و عشرین و ستمائه رایت عزیمت بجوار

متعرضت حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشتمل است بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود
زبده اولاد امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول و این رباعی
مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد این رباعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال مرحومه واقعه پرسید کسی گفتم که
اوایل ربیع الثانی قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی غیاث الدین ترتیبی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می نمود و در اوقات
جوانی از ولایت زاده و محولات بدار السلطنة هراة آمده بتحصیل علوم دین پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات
پیش نهاد همت ساخت و در فن انشا بشعر و معانی صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور منصب قضا سرافراز شده پایه قدر و مرتبتش از امثال
و اقران در گذشت بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از قاضی قضاة دار السلطنة هراة اختیار و اعتبار میشد یافت و پرتو
التفات و عنایت حضرت خاقانی نگاه بجانب دینی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت سپهسالار ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز آن منصب
بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه در گذشت و در قصبه
ترمت بمقبرهٔ آباء و اجداد خود مدفون گشت از تاریخ اعلام فضاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و محمار الاختیار در تبیان فضلاء روزگار مشهور
و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از همت برزکی شد منبری مکمل
سر کشیده هر کز کسی ندیده منبر سنگ مرمر تاریخ شده همان کو هر کز کسی ندیده **شیخ نور الدین محمد** در سلک اتقیاء منتظم بود و مشار الیه بزهد تقوی و فضل و کمال از علماء روزگار ممتاز و مستثنی می نمود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب بتحصیل
علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار کمالش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت کوشش هوش تلامذه از تاریخ بحر خاطر فضایل
مآثرش تلآلی نکات دقیقه و جواهر دقایق انیقه کرانبار گشت و پایه قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تجرد در فنون درس و فتوی از امثال و اقران
در گذشت و انجناب بتدریس در زمان حضرت نشان خاقان منصور شیبانی خان در بقاع نقاع بلده فاخرهٔ هراة منصب مدرسی منصوب بود و در اوان
دولت شاهی بنا بر تعصب مذهب مستحسن بزبان حقایق بیان از قبل و قال مسئله ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه ثمان و عشرین
و تسعمائه از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنة هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت کرمسیر و قندهار شتافت و شرف
ملازمت حضرت خلافت پناه ظل السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه دریافت و چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات
گذرانیده و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمائه در بلده کابل بعالم آخرت خرامیده و حالا برادر ارشدش شیخ زین که از اقسام فنون بهره مند است
و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطافت کفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند دران آستان معدلت آشیان بمسند مسیر و منظور نظر الطاف پادشاه نشانه بوده در انجام
مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته بحکم محبت در قضاء حوائج مساکین و عطیهٔ
کف باذلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و کنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولوا الالباب **پدرت شیخ ابو الوجد فارسی**
حال جمال حال این دو برادر صاحب کمالست و بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب وجد و حال و انجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت مبارکه
آمین وجیها فی الدنیا و الاخرة من المقربین بر ذات نجسته صفاتش صادق می آید و مدتها در دار السلطنة هراة در سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بوده و هر گز قدم
از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیه بیرون نمی نهاد و شیخ ابو الوجد بغایت درویش وش و فانی مشرب و کاهی بنظم اشعار لطافت آثار
اشتغال مینماید این مطلع از تاریخ طبع شریف اوست مطلع چو بیرحم خود کشی از سینه ام بکن ارپیکان را مرا اول ده که نامردانه در رابت دهم جان را و انجناب
حالا در سدهٔ سدره انتماء حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولت خواهی بجای می آورد و از مؤاید کثیره انواب در گاه خلایق پناه بهره تمام دارد
مولانا صدر الدین محمد در سلک علماء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزگاری موصوف بوده همواره همت بر افادهٔ
علوم میگمارد و در علوم شرعیه تتبع قطعی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان سوده آثار و تحصیل انجناب در درس مولانا معز الدین شیخ
حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود سروانی و حضرت محمدی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی افتاده و در این

زلال دولت او امید و

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده بر گشاد و مولانا صدرالدین محمد را برادرست مولانا زین الدین محمود و مولانا زین الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرده از دارالسلطنه هراة عزم دارالملک مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار مشغول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از ینابیع طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن عبدالملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روحی روح الله روحه داده بقدم اخلاص تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده میانش از انوار فتوحات الهی صفحات اضاءت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ غیاث الدین فضل الله امیر وردی که در آن زمان در سایهٔ سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدارالسلطنه هراة تشریف آورد شیخ جلال را بجذبهٔ شوق بجانب خود کشید و با امیر وردی برد و شیخ جلال مدت سال در صحبت آنحضرت گذرانیده و بعد ازان بوطن مالوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هرات مسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان مؤثر درویشان بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را بآب حیات هدایت میرساند مولانا قاسم علی از اجلهٔ علماء کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوائل نشو و نما بموازنهٔ همت بر اکتساب علوم محسوس و معنوی مصروف بوده در کوچی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوفست و بصفت زهد و ورع و صلاح و صداد موصوف و معروف بلکه ازان حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام فایز گشته و از کمال سلامت نفس تقلم اندیشه غیر نقش خیر خواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمان امیر خان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بحکومت مشغول بود و بنا بر استدعاء ملک سلطان محمود ازو عزم سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آنولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرمود و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری منصب تدریس منصوب شد و در شهور سنه سبع عشر و ثمانمائه از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده مقیم مینماید مولانا اسمعیل تبریزی در علوم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعیست و نیز در شهر مذکور از هراة بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علماء محقق و فضلاء مدقق انتظام دارد و در شهر مذکور از دارالسلطنه هراة بجانب ماوراءالنهر رفته منظور نظر تربیت عبیدالله خان شده بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چند گاه دست از تحمل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولانا عربشاه اسفرائی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و اساتذ سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بطبع جامع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون معهود و منقول سرآمد علماء عالیشان است و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده مایهٔ تمام یافت و ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بروی روزگار طلبه گشود و در ماه رجب سنهٔ ستة و عشرین و ثمانمائه بواسطهٔ حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب بسیاق تاریخ نیست از دارالسلطنه هراة بجانب ماوراءالنهر شتافت و حالا در آنولایت متوطن است و از فوز انعام و احسان عبیدالله خان محظوظ و بهره ور میگردد امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه سنیهٔ شریفهٔ اش ملاذ طوائف اکابر و اشراف ایام است و عفته علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر انام لوح مخمیر مهر منویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی کجبهه سلطنه بجواهر نوادر علوم مکنون و عقود درر کلمات در مخزن باطن محفوظ و مصون نیر تخایل سنوی از مشارق جمال محفته مآلش طالع و شعشعهٔ انوار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع کل گشایش حلال معضلات مواقف تاویل نظم رزانتش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال دین متین زاهتمامش علوم شرع واضح ارکانش ز توضیح بیانش گشته روشن برابل علم هر مشکل ز بعد فرض و انحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث پی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون تقلیدیه از محدثان باستحقاق درگذشته چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصورست و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یکنوبت در مسجد جامع دارالسلطنه هراة بتعلیم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطر عاطر اشراف و اکابر میگماشتند اما حالا بنا بر حب غربت و گوشه نشینی بامتثال این

امور التفات نمایند و گاهی اوقات مجلسها ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته با دعا مرغوبات اخروی شغولی میفرمایند سلاطین انام و حکام اسلام با قدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر وظیفه همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغبال خدام عالی مقامش طریقهٔ اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت ثقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و فی الثانیه بشهد عقل دراک نظیر آن کتاب افادت مآب را در آئینهٔ خیال ارمحال نشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر سلیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده اند انصاف بتکمیل علوم و فنون ستوده علم حدیث یگانهٔ زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف امارا لله بربانه در مقبرهٔ مفوّضه مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده ملوازم درس اوقات قیام مینمایند و زمرهٔ از طلبه ملازمت آن درس مفوده از ینابیع طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان سالها قرا و ان در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بفرمان خاقان منصور بفصل قضایا شرعیه میپرداخت و قاضی اقالیم حکم بوده مهمات فرق انام را برحسب فتوی علماء اسلام بسرانجام معروف میساخت و خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال منصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بوده و در مدرسهٔ گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهرهٔ تمام دارد و اما بواسطهٔ کمال علم و تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع در این ایام در کمال پریشانی و بیسامانی اوقات میگذرانند مولانا شمس الدین محمد الحقی بسلامت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و معقوم بمثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دین داری و دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس یکی از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق بانجناب است و اکثر طلبهٔ الساعه بمراتبه بآن درس تردد نموده از ینابیع افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین را در بزرگتر خواجه فضل الله محمد کربانی نور دیدهای لهاوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و انجناب از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم عینی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و حرفی عینی در علم سیاق تمهارت تمام دارد و همواره همت بر سرانجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و بهذل و مزاح نهایت مشغوفست و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف اشعار آبدار خواجه میرم بسیاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه مذکور بیت بالله تحت النقش ماه را مطلع خورکرده سحرگاه را مولانا کمال الدین شاه حسین کاهی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل موفق گشت و بپایهٔ قدر و منزلتش در نظم شعر و تمام از فضلا سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علیشیر السنت بانجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بروی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبهٔ اوبه توطن دارد و از مجرد زراعت همت بر کسب و جمعیت معاش میگمارد و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که مطلع چه سان بود شب غم روز من چنان باشد مرا که روز چنین است شب چنان باشد و ایضا این مطلع از ینابیع طبع بلاغت سمات انجناب است تمنا رندو زاهد انشاندی الصنم عاقبت از شیوا بار جای هم مولانا جلال الدین محمد کاهی از جانب پدر منسوب بمولانا جلال الدین محمد قاضی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و انجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موایدانعام و احسانش بهره و میگشت و بسببی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاه زاده او را از مرحمت معاف داشته خواجه مولوی چندگاه در اطراف بلاد خراسان سرگردان و بیسامان اوقات میگذرانیدند و چون آن مملکت در حوزهٔ تسخیر نواب کامیاب عنبهٔ علیهٔ شاهی در آمد مولانا کاهی بهراه شتافته ساکن شده اما کمی بحالش نپرداخت نباران در شهور سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه قصیدهٔ مشهر آشوب در مدحت تاجی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و اعیان هراه در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیر خان که در آنزمان والی خراسان بود رسید بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا کاهی حکم فرمود از غرایب آنکه با وجود وقوع احکام خواجه مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق بزبان نظم اشعار جد و هزل میگوید ابیات قصیدهٔ مذکوره بیت اولش بحر اطروبثبت افتاد بیت عرصهٔ شهر هری خوش سیر خضراست درکنش استمش خوشه کلمیز راست حافظ علی ولد مولانا نورالدین محمد عوفی بانی که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب بوده حافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت شعر موصوف است و اکثر خطوط را خوب مینویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که مطلع حریم حرمت کوی تو جنت ابرار ستمگر تست موی تو راحت احرار و در صنعت مقلوب

مقصود بیتی که مشکلترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده که مطلع داد و مارا در دو در آرام داد دارم آرامی و وی مارا مراد و در صنعت مقطوع و موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحهٔ بیان نگاشته که رباعی ای در دل زار م رزده در دت آذر خالت برخت بر کل نوافته تر حفت لبب شکر سکن شکنت متن حشمت عهر تمیم کیو عبر و این رباعی و دیگر نیز از جملهٔ منظومات حافظ علی است رباعی در وقت سحر که زکس و لاله شکفته مرغ سحری نالهٔ کنان این میگفت می نوش که بی تشنه بسی خواهی بود برخیز که در خاک بسی خواهی خفت **مولانا حسنعلی** در سلک فضلاء فصیح زبان و بلیغ بیان منتظم دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس هموار بنظم فرموده و از انجمله این رباعیست که چهرهٔ انعطاش را تش برگ و ان گفته رباعی تا آتش عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن آموخته ام ای آنکه دلی چو نمک و آهن داری میکن هزار درد دل سوخته ام **مولانا شهاب الدین احمد الحقیری** بلطف طبع و صفای ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اگر مدتی اوقات را باتحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح غوامض معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و در این اوقات همواره در مدح و ثنا حضرت مملکت پناهی حسب اللهی اشعار غرا بر لوح بیان میگارد و این غزل از انجمله است که غزل مارا غم تو تهدم جان حزین بس است درد تو مونس دل اندوه گین بس است گر با تو ام نماند کسان و فاچه باک شد قتل من متابع جفایت همین بس است گر بر فلک نشود سر از جاه و حشمتم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است گو در رخم بساش ز آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین مکان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است مارا چه حد انکه نشینیم هم ردیف هستیم با سگان درش همنشین بس است زانشب روز گار حقیری سیاه تو ظل خلیل حوالهٔ دین بس است و ایضاً این رباعی هم از جملهٔ معمیات انجمانست رباعی در حجر تو هست ای برج مطلع نور صد داغ بجان عاشقان بگذور بمانرج ماه خویش تا کی باشند زان زلف و کلاله داغداران مهجور

مولانا نورالدین علالی زبدهٔ شعراء زمان و عمدهٔ بلغاء دوران است و قصاید و غزلیات و اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحهٔ ظهور می آید پرتو اهتمام انجناب بر مطالعهٔ بعضی از مدتی اوقات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن و رسیدن فرق تمام اشتهار تمام یافته از ابتدای افکار او شاه و دوریش و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور مطلع یکه پیر پسی رسن کان ماه منزل کجاست منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست و این رباعی نیز از جملهٔ منظومات انجنابست که رباعی آنی که تمامت رنمک ریخته اند ذرات وجودت رنمک بخته اند با شیشهٔ جانها نمک آمیخته اند ما هیچ تو صورتی را نگیخته اند

مولانا زلالی بعضاحت و بیان و بلاغت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و در میان شعراء زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از سرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار ترشح میساز د و نظم قصیده و غزل مشتمل از سایر اقسام شعر حرمی پرداز د و بسخاف سایر شعراصفهان الذلی مع الطبع منظور داشته از شیوهٔ طبع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم شعری که مشعر بامعنی باشد متنفر بوده بر گز بر مطلب نگذشته قصیدهٔ بال مرصع بانتظام نموده والحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و شش بیت اول قصیدهٔ مذکور اینست که ایمان خورد بسی هیچ و تاب دلو طمع رمن تا بدر آمد زچاه یوسف کلبهٔ بین کرد زلیخای صبح سر بزمین صبر چاک راز دلش فاش گشت بر سر هر انجمن داد بزال سپهر طرفه تر بخی نهر طرفه که شد هم تریخ بر کف او تیغ زن و این مطلع نیز از جملهٔ منظومات اوست مطلع نخوابی کرد با و رخار خار سینهٔ چاکم مگر روزیکه گیرد دامنت خار سر خاکم

مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش و شش و فانی مشرب و قانع بود سلیس و هموار قلم افتاده و این مطلع غزل از انجمله است مطلع سودا فزودی من از اول ز شامم تم حیف او قاتی که بتنا لو تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده نیز از جملهٔ منظومات اوست که مطلع غیرت سپهر از انگشترین نست روی زمین تمام بزیر نگین نست **استاد کمال الدین بهزاد** منظور بدایع صورت و منظر نوادر هنر علم مانی و نقش مانع آثار مصوران عالم و بنان معجز شیم حاکی بصورات پیمبران بنی آدم هیئت موی نقش او ستادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بهمین رتبت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نموده و حضرت خاقان منصور را نیز باجناب التفات و عنایت بسیار بوده حالا نیز آن نادر العصر صانی اقتفا منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و همواره عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی شبهه بینین خواهد بود **مولانا سلطان محمد بن مولانا نورالله** عمدهٔ نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران **مولانا سلطان محمد خندان** ماوجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب معروف و حالا در بلدهٔ فاخره هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه گمارد و توفیق رفیق

شیوهٔ شش

حال او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان مغفور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در دار السلطنهٔ هرات و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت میغنودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویلست و اطناب و اجتناب ازین معنی شیوهٔ ستوده اوست الا الباجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمهٔ از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد معطوف میدارد و کیفیت استقرار لوا دولت محمد خان شیبانی را در ولایات خراسان برطبق عرض میدهد مثنوی کار بسیارست در پیش قلم کشته لیکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم خامهٔ توفیق بادا یاورم تا بدیم این داستان را اختتام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا کورکان در منصب سلطنت و جهانبانی با تفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر انور عقلاء دانشور حقیقت این سخن مستور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه گیتی پناه که هر چه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوعی پذیرد و نمونهٔ از آن در سر کار سلطنت صورت وجود پیکیرد پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جلاله از جمیع جهات منزه و مبراست میباید که ذیل همت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و معرا باشد تا سایهٔ وجود فایض الجود سجانی تواند بود و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود سلطان یکی هست چو خدای جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس باشند در یک شهر و کشور در دارائی غیرت و لشکر خواهند کرد و شریک نباشند هر آینه طریق آن کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی سبیل الحال مهام ملک و مال اختلال پذیرد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد ع عوغا بود و دود و پادشاه ولایتی کلمة اجتمع الصلح سفیان فی غدٍ واحدٍ مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان مغفور مغفرت انما شاهد این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاه زادگان عالی مرتبت و امراء و ارکان دولت از تعریف حضرت خاقانی مغفور باز پرداختند مسموعشان آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلا مسند نشین منصب سلطنت تا آنکه میرزا مظفر حسین را در ین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساخته بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران ممتاز بودند بقلم لطف تقریر بر لوح خواطر مکنون نگاشتند که نسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که از اسن و ارشد اولاد امجاد خاقان مغفور است و جبلت بی حمیتش بر همه اساس مکرمت و احسان مغفور بتعلل پادشاه باشد و سلبت مظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را با و مسلم دارد تا سایر شاه زادگان که در اطراف ولایات با یالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال سر از من خواطر نگذرانند و زمره از مردم کوته نظر این رای را نپسندیده و جانب تفویض کرده گفته مناسب چنان نماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متصدی امر سلطنت گردند و خطبه و سکه باسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید یکانگان را در مملکت مجال مداخلت نماند مصراع آری با تفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال و قیل بسیار حد تطویل انجامیده مهد علیا خدیجه سلطان آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد بر مذاق برلاس خصوصا امیر زاهلی بیک اصلا بامعنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا مسند نشین مرباد شاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا مشار الیها و امرا برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روضهٔ جامع ایجمات او اخر ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه در مسجد دار السلطنه هرات خطبه بنام هر دو شاه زاده خوانده شد و ایضا در یک سکه اسامی ایشان را نقش کرده وجوه نکجات بآن مزین گشت و بلوکات و محترفات آن بلده فاخره را حسب جمع تقسیم نمود و بعضی تعلق بسر کار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر حسین میرزا مصدر بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر و حیطهٔ تصرف صدر مظفر حسین میرزا و آمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنه هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد کوکور بنیابت امیر شیخعلی و محمود مرتک باشارت امیر یوسف علی با رتحکمی منصوب گشتند و امیر نظام الدین در ویش بیک ترکمان که در سلک امراء بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعهٔ اختیار الدین شد و نام اختیار حصار تبدیل یافت و مظفر حسین کورکان در قصبهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امراء و ارزاقداران مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین کورکان شتافتند و طایفه بهر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین توئی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه

و خواجه کمال الدین محمد معوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده مستمره مسبوق و لاحق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی بتعلق گرفت و در امور وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کرده جمله اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار با میر صدر الدین سلطان ابراهیم ایجی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شده و چنانچه جویان ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دوار السلطنه هرات بدایتی جمعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند تا چون این خبر بمسامع شاه زادگان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات بر مارتبه تقدم دارد باستقلال مستقدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا در امر با حضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در هر مملکتی که بود بخطبه بنام خود خواندند لاجرم بادک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان مغفور مترلزل گشت. مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر گرفتاری ولی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعهٔ اختیار الدین و فرار نمودن انجناب بغبایت

حضرت ولیل المتحیرین خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته هم در دیوان مآل و هم در دیوان تواچی مهر داده بود و مهم حکومت و دارو گیر اعلاوه آن در منصب ارجمند گردانیده و مشیان آستان خلافت آشیان موجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدار انجناب بود بیت بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی را نبود اختیار بنابر علی بداتش رشک و حسد که لازمهٔ ذات اکثر ارباب جاه و جلالست در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد یزدی بر لاش اشتعال داشت و بکلی همت متوجه آن بود که بصرصر غدر و سعایت نهال کامرانی بگلبن بخوره زند کانی او پژمرده و بی طراوت گردانند و چون سپاه را علیه و اختیار او را بسحاب مذلت و ادبار پنهان ساخته زمام سر انجام مهام ملک و مال بقبضهٔ اقتدار آورند تا در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر دیر پیشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان بمذمتش کشادند و درین نوبت سخن ایشان تاثر افزا سبب اقرب در تاثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان مغفور و امرا شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی مشورت همی نمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید انحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و چنان اختلاف ننمایند و بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرا بر لاس مدخلیت شده شاهزاده با اتفاق امرا و مشار الیهم و سایر مردم کنکاش میکردند که محمد درسنه و اشتند تعرض بدیع الزمان میرزا ننمایند مگر محمد ولی بیک از روی اخلاص خدمت نمایند و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کیک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا را بر خیزد حقیقت حال مبدا نیست نمیخواست که کسی معترض امیر محمد شود تا بملاحظهٔ رضا برادر و بر لایسه آن امر بستان شده و همدران هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود بکرمتن و فرمان فرموده در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مؤاخذه کشته آزوزدی از خانهای کوشک محبوس شده و چون مهمانان تصدیع میرزا را از قصر مهر مستدیر بیهانخانهٔ مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرا بقلعهٔ اختیار الدین برده و در درویش بیک سپرده و همدران روز امرا و دیوانیان بهرد و سرکار نواب جناب امارت مآب امؤاخذه و مصادره کرده تجسس زر و جهات او مشغول شده و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و کرتن امیر محمد ولی بیک اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان مغفور شاهزادگان را روی نمود زیرا که انجناب از حیثیت یراق و استعداد دو تو آخر نوکران بشجاعت نهاد از اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز تام داشت و چون کرفتار شده جمیع جهات او صفت بهبا گشته گرفته ملازمانش که عدد ایشان بالغ صد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست همکی همت بر خلاص خود بستند و در آن باب فکری بصواب اندیشیده بیکی از دوستان پیغام کردند که طبقی حلوای قند پخته محمد رات در آن بقلعه فرستد و آن شخص موجب فرموده عمل نموده طبقی حلوا بامانت و جمعی که متوکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم یقظه و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در همین شب با یک رکابدار یوسف نام خود را بر زبان دروازهٔ قلعه که بکناب بیرون شهر متصل بازار است رسانیده و بطناب پایان رفته رایسی در فتاد که بعضی از ملازمان او تهیه نموده بودند سوار شده و از برق سرعت سیر ستعار گرفته روی توجه بمشهد مقدس رضویه آورد و صباح

روز دیگر که محفظان طلعه خجسته یار از این چشم از خواب ناز بازکرده از امیر محمد ولی بیک اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بلازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در حکایت جهالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوتکنای قائم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کیک میرزا را مقدم امیر محمد را از مقدمات از دیاد دولت و اقبال تصور کرده او را با انعام فاخره و نقود وافره و اسپان کردون توان و اشتران کوه کوبان جمیه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیاکه فراخور همت آن شاه زاده منظفر لوا تواند بود منظفر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در بهر دو دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امراء دیوان تواچی و مال پی و قوف و استصواب خباب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بعز اعتبال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و زبان حال او مقال بشکر قادر ذوالجلال گویا کرد انید

ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و کشت و غارت بضرب تیغ امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون

در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بسمع همت پادشاه غفور رکوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه بشجاعت نشان بتاخت و ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجارو ب نهب و تاراج پاک ساخت و همچنین از جیحون را از مرو رود گذرانیده دور حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت این حال بسامع بدیع الزمان میرزا و منظر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بغض خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنابران غنی عظیم بضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت تهمت بران گماشتند که بعضی از امراء خطام با فوجی از لشکریان بدیع الزمان میرزا او ابو المنصور منظر حسین میرزا در یافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم و مدلل ساخت که از راه بیابان بر سر سلطان بدیع الزمان میرزا و

یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با برادران و ارکان دولت طریق شورت مسلوک داشته خواطر بر مقابله و مقاتله پشیمانی خان قرار دادند و محمد و قاصدان جهة اجتماع شاه زاده گان با طراف و یار حراسان فرستادند و ما و ایل پیرنشه مذکور را از راه استقامت بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از کرده مراکب مواکب چهره مهر و ماه را تیره و دیده زره شان سپهر اخیره ساختند نظم روان گشتند شابان کوکبش سپاهی بهنایت از پس و پیش تابنده آتشی گشته حرم ظفر در خدمت و اقبال بهدم و چون نوای چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مستکبر گشت ابوالمحسن میرزا با لشکر نصرت اثر مصارع سپاهی بگشت چو اعداد اختر از بلده فاخره مرو شتافته چو و بلکش کشید آورده و دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا را که از بیم حشمتی از وی بر کرتبو و بتوره رانو زده و مظفر حسین میرزا بر چند در سلطنت دارالملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از ابوالمحسن میرزا خورد تر بود او را بتعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نیاز و نثار و قوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب این حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان مستعد و متواتر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بخون صد تنک بسته میان کشاده بهر سلاطین زبان و بهمدران ایام که کنار مرورود مضرب جهود ظفر ورود بود روز بروز بتایید صمدیت سلاطین خراسان بطریق الحواه و دوستان حمی افزود ناگاه مبشر مخبته مقال بدرگاه اقبال آل سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بشوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی و امراء ارکان دولت تافت نظم مژده امید دل که مسیحا نفسی می آید کز نفس خوش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید **کیفیت رفتن پیوستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب** و در آن اوقات که طلیعه کوس شوکت و سرافرازی و مقدمه سپاه دولت و برومندی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه موتیه غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده و کیفیت محاربات و مصارعات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسیده بود فور کیاست دانست که غره تب کوکب جاه و جلال آن سرور با عز سلطنت و اقبال را علی الدوام در حجر کشورکشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سر رشته عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع آمانی و آمال بر روی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بنا علی هذا سید فضل و اید سلطان علی خواجه پسر را که در سلک صدور فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و بزبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک مآرب و آمانی بقوت بازوی مصادمت و مرافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی مرا بمنزله فرزند دلبند و برادر جانمند است باید که در رفع پیدا و مخالفان طاغی و دفع مواد فساد و تشتت باغی طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقه یگانگی و وفاق مرعی نگذارد تا بیگانگان بمجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش ازین در بلاد و مصار ماوراء النهر بحکم اتحاد و جهانبانی دخل نیابند و چون سید فضل بپایه سریر پادشاه بلند محل رسید و این پیغام را بموقف عرض رسانید آنحضرت مضمون کلام اعجاز انتظام او را تمهید تحیه فخیم و احسن مهما عمل نموده سید فضل را از اعطاف و افضال بانعامات پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت عزیمت علاقات سلطان حسین میرزا فرمود و در آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضای پادشاه مظفر او از کابل بیرون رفته کابب آمالی که در ناخنه و بود توجه فرمود و بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کافستان آمالی سر بخیبط و ربط جهانگیر میرزا در آورند و او بمظاهرات ایشان بار دیگر خیال استقلال بنماید و ابواب خلاف و نزاع بر گشاید لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای مخالفت فرسا بهرا جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاه زاده بموکب عالی پیوندد عزیمت مسخر خراسان مصمم گردد آنگاه پادشاه عالیجاه خطه دارالملک کابل را بجمعی از امرا بر سبیل استعداد بگذارند و خود با موکب همایون بسرعت تمام متوجه هرات گردد بتاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جلادت کرده و نهضت فرمود نظم باقبال شاه فرخ این صفات ز کابل روانشد بسوی هرات ظفر پیش پیش بنصرت اندر سیاه رفیق مسخر لطف پروردگار و چون کافستان قابل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر نکرده بهمگنان بابساط و پیشکش ملاقات پادشاه پیوستند و شاه فتنه میرزا جهانگیر بتجدید غاشیه دولتخواهی بر دوش کرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشینه اصناف اعطاف و انواع الطاف مخصوص و سرافراز گشت و چون هوای حدود و مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه و افر احسان مشک افشان شد خبر فوت

خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید و چون میرزا الهام پذیر گذشت که یکی از پسران اولاد انخسرو مظفرت نشان بصورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی
از ممالک ایشان بتحت تصرف عاملان آستان سلطنت آشیان در آید بنابران رایت نظفر پیکر بدستور پیشتر بدان صوب علم نشان از مراحل میمنه و بعد از وصول بولایت
خابران کیفیت جمعیت شاه و اوکان و امرا و عالیشان در کنار آب مرغاب تحقیق پیوست و خاطر خاطر آن پادشاه خیر اندیش بران قرار گرفت که معاونت
و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان را پیش نهاد همت عالی سازد و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان
اکران بطرف مرورود انعطاف داد و وجه رسانیدن این خبر بحضرت اژدهای قرشتاب بمرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع
کوکب نظفر و اقبال از افق آمال امیدوار شده بتربیب لوازم نثار و نثار استقبال نمودند نظم بیاکه رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بهر دو
رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل نفرمان داد خواه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان میرزا محمد بر بندق بر لباس امیر
دوالقرنین بستقبال موکب نظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل دره مرام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اتفاق امیار و اختصاص
یافتند و بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در حق مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول حضرت آگاهی
یافته همعنان اخوان بر سم استقبال از مرو جان نهضت نمود و در منزل کل یاغبان مشام جان سلاطین خراسان از نسیم ملاقات آنند و حدیاض خلافت سمت عطرت
گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و مایحصل من به القبول صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس
مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانسته و در لوازم جهانداری و خدمت گذاری سعی و اهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند قواعد
اتفاق و یگانگی را بدستیاری وفاق و فرزانگی شیئه گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعدا و ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد
بتقدیم رسانیدند و چون مقدم آن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان مجتمعی دست داد که تحریر آن بحرد تحریک بنان بیتسیر پذیرنیست و تفصیل آن بسعی خامه
دوربان ممکن التحریری وفا نمایدا گر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه و شجاعت آئین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند و ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون
می ماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود نظم چو دولت عطیت
از کردگار نیاید بزیرکی بکار تبدیر دولت نیاید بدست ز تقدیر دان در جهان هر چه هست خدا در ازل هر چه تقدیر کرد تبدیر نتوانش تغییر
کرد بفضل الله مالیشاء و بحکم ما یرید انه کریم حمید **ذکر ورآمدن بلخ بتحریر تسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین**
و استحکام خراسان چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان
با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر خود یعنی مشهد مقدسه رضویه علیه السلام والتحیه ساکن بود و چون لشکریان و اوکان دولت را بدو نفر تباه دانست
جهة فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نمود و امیر شجاع الدین و الثمن که شیر بیشه هیجا و نهنگ
دریای وغا بود بعرض رسانیدند که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور کورکان را اتفاق افتاد دیگر کس میسر گردد و فرصت غنیمت دانسته بدال قوی و اعالی فسیح
بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب عنان باید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت سئالت نمود باید کرد تا بیکدیگر مطلوب نارسیده پرده غیب جلوه گر شود
امیر محمد بر بندق بر لباس فرمود که هر گاه با هوای بلخ رویم کپک میرزا که بدعای تسخیر مملکت خراسان با برادران طریق اتفاق مرعی نداشته لشکر بغارت بلده فاخره
هراة خواهد کشید و بنابرانکه مردم مهریا بقطع خوابان حکومت امیر محمد ولی بیک اندامیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی که کفالتش از حفظ آن بلده عاجز گشته
محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را بحیز تصرف در خواهد آورد و قطع النظر صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ماروی
گردان شده بهراة خواهند رفت لنسب و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اوائل فصل بهار که در صحراو بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود
از روی جمعیت خاطر بتعقیب سپاه اوزبک اقبال نمائیم در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلماق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر
فوت شده و شیبانی خان بکان اوان طلبیده اند و خان ایشان را بموعید دلپسند فریب داده امیر سلطان با جواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و بموکب
گردون مراتب خان پیوسته و سپاه اوزبک بغارت و تاراج بلده فاخره بلخ اباک ساخته اند و پس از انکه بسایع محمد خان رسیده که اکثر محکام و
سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب بیکدیگر آشته حیالی قتال دارند برجناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون بخجرد اردوی سلاطین خراسان انتشار

انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و معاقده با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود در ای امیر محمد بندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور رنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت خراسیان افتاد و ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابو المحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطان علی اغون روی سبلاد کر میسر آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا مستقر سلطنت خراسیدند و همدران چند روز بنا بر مصلحت فضیل مهم محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین کورکان بقصبه کوسویه تشریف برده و در آن مکان طرح قشلاق انداخت و امیر محمد بندق برلاس و بعضی دیگر از امرا مظفر اقتباس کرده از عقب ایشان بستبنه و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون و سایر نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هراة ساکن بوده در ماه مبارک رمضان با قامت صیام و اذار فرایض و نوافل قیام و اقتحام نمود و قریب بعید جهة ترویح روح مظهر حضرت خاقان منصور ترتیب آش عظیم فرمان فرمود و چون هلال فرخ فال شوال بر بیع از جمال برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعید گاه تشریف برده از روی نیاز باداء نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسهٔ شرقی سلطانی را از فرزول همایون عزت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه هراة از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران مطبخ لذیذه زیاده از چند و چون و حلاوا از هر جهه در حوصلهٔ خیال نگنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مایده پر فایده بحظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردنده سلطان گردون احتشام بعد از اطعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر ارش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و مبسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغولی کرد بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

کفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عز و جل

چون در آن اثنا فصل شتا نهایت و احتشام سپه سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین وار بارتفای بساتین صحرا کشید جنود بر دودت و سرما از هجوم لشکر فرودین منهزم گشت و خاقان شرق انتساب آفتاب خانهٔ بهرام اسحر ساخته رایت نحوتش از برج بنعم در گذشت نظم سلطان جهان نوروز ایام ز دخیمه نخجگاه بهرام افراخت علم لاله در دشت عالم رسانید سبزه پرگشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را در همراه گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزار بیست بهشت آثار رحل اقامت انداخت در آن ولا مظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار نموده از بورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجه سنهٔ اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنهٔ نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنا بر آنکه مقصود چنان بود که در اثنای محمد خان شیبانی بقصبه ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید المجیان بخندان نزد شاه زادگان و امرا رعالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از انجمله جهة طلب شجاع بیک این ذرهٔ بیمقدار را نامزد سفر قندهار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از منزل همراه شاقت تاریان کرده متوجه مقصد گردید و درین اثنا کوکبهٔ سپهر عفت و حشمت جوجوک بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان بر آفات رخت سفر آخرت بربست و امیر ذوالنون و امیر شیخعلی با سایر سلاطین عظام و خوانین فخام عهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسهٔ شرقیه بدیعیه مدفون ساخته و ترویح روح پر فتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر بحر خضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از نهر بلخ بعزم کرکی و توجه خراسان موازی گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را با رده دوی همایون طلبیده و ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلدهٔ هراة بدرگاه خلایق پناه شتافته و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امرا و عظام سباط مشورت مبسوط گردانیدند و بند اشتند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر مدفع توانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت حزم و خاشاک بازم نتوانند داشت بیهمات ع واقع تیر قضا نبود سپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان شیبانی درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرا صایب رای بسیج فایده مترتب نگشت و بعد ازان سپاه بهرام قهر او را از نهر سیحون سیلی که از فراز رو پشیب او گردد از آب آمویه عبور نموده خان شیبانی طوفان بلا از سر در گذشت نظم چو تقدیر آلهی بود در میان که گردد مغفل ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیدم

این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و ستمائه از دار الملک سمرقند بزین ملک تتابی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بجده و داندخود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آنولایت بود چون از فوز شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال بمثال بیمار کاه سلطنت و استقلال خرامیده و فاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنکاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بر دو جانب کوتوال قلعه آن مقصبه را باطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کرد و تا انقایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین کورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه تعجب شیبوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی باد غیس سیلاب ضطر بار بثبات سلاطین و امراء خراسان را مهدم ساخته غرق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنبک صحرا دید و امیر محمد بریدق را بحصن بلده فاخره هراة مصلحت نمود و قبل از انکه خواطر بر یکی از این دو صورت قرار و هند بیکشنبه روز پنجشنبه منتصف محرم الحرام سنه ثلاث عشر و ستمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر کشت و منهزمان آن سپاه منظر لوا که سر کرده ایشان ولد محمد خان بیتور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند بر انفار و جوانفار اراسته ببیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که در رویای محیط را خوابد که بقبضه خاک نمناک ابنا شته کرداند و سیلاب بلا ابشت خار و خاشاک از ارز قفار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر رو بروصف بر کشیدند بقصد یکدکر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران بهمتین و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و در خشیدن خود و مغفر لمعان برکستوان و جوشن بتغییر آیه سیارقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت بیت در کرد سپاه شعله تیغ همود سبان برق در منبع عقاب تیر جهه طعمه حیات برداد و پیر دهان باز کرد و اژدر های سنان بطعن زهر صغیر و کبیر زبان در از کردانیدند نظم در ان میدان سنان آتش انکیز زهر مضمض کردان شد زبان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار زخون پر دلان روز پیکار از جمله امراء و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار رو در شخنجر ظاهر ساختند و بضرب شمشیر تهتک آهنک و خم تیر مرکت تاثیر و رق زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در عقاب فنا اند اختند اما چون عساکر بضرب برک اور بک با ضعاف مضاعف خراسانیان بودند و نیز بسیان در رویای پر موج فوج از عقب بکمک میرسیدند سپاه شاه زاده کان از مقاومت عاجز کشته عنان عزیمت بجانبی معاودت تافتند و پریشان و بسیامان هر طایفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون کرد زمان عالی قابلش همواره مصحوب این بیت مترنم بود که بیت نیزه پنهان زمن و دشمن بدکمان بخجر و تیغ شیر و پشت کمان مانند شیر ژیان کاه بر میسره کاه بر میمنه حمله میکرد و از خم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پر دلان رنکین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد آخر الامر او زبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده کردانیدند و خواستند که دست و کردن بسته نزد خان برند امیر ذوالنون تن بخجر در نداد و بدستور جنبک میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیکر از متعینان خراسان اسیر پنجه تقدیر کشت و سپاه قدر قدرت او زبک تا حدود نقوز رباط کرکتان را تعاقب نموده بمقدار غنیمت کرفتند که زبان بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و علم و دوران از تعداد و انه کی از آن قاصر مصراع عاجز است از شرح آن آنچه هست الله تعالی بحقایق الامور اعلم

کشتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنک کهدستان چون از نهیب عنایت حق و جل در میدان رباط امیر علیشیر و منزل ارل نیم فتح و ظفر رشته علم محمد خان شیبانی و زید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با اکثر امراء و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی متهزم کردید و سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکمک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد بریدق بلاد زمه و دستجرد را بابا حسین میرزا محی کشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو نزل کزیده و لحظه غنوده ع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه محمد بارو زمین دار و رشده و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمده بباغ شهر خزامید شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الزاوی و قاضی اختیار الدین حسن اطلبیه و در باب محافظت هراة از ایشان استعانت جست جواب دادند که کاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بجز انتظام مافایه مترتب نمیکردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر باین بلده در نیامده اکار عرض کردند که بدین تقدیر چکونه با سپاه او زبک مقاومت توان نمود بنابران آن شاه زاده عالیشان بصد هزار درد و داغ

وداع ملک و مال نادره عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و اعلام زمان از دروازهٔ فیروز آباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باستراباد آورده و صباح روز چهارشنبه محرم الحرام سنه اثنتین و تسعین و تسعمائة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت در میان انداخته خواطر اکابر و اصاغر بسلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر بآنمعنی در رقم آورد و آن نوشته را مصحوب برادرزادهٔ مولانا زاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانا زاده متوجه گشته در سرخیابان غارت یافت و پیاده و عریان نزدیک تعقوز رباط خود را بمحمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بمضمون عریضه بر بیان در آخر همان روز النک کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال خاطر سلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت انابت و کامرانی برافراخت سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی

در روز چهارشنبه مذکور که جمهور متوطنان هراة از نیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را مانند ابواب فرج و سرور بروی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند و لشکر قیامت اثر او زبک در محلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته غارت و تاراج همی نمودند ناگاه غرابت غرابت دست داد و قتل طائفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین بشاکاه و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان گاه بعزم گرمل کریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه آواز و غوغای خیال فرار نموده جهة تحقیق خود حیلة اندیشیده مسلح و مکمل بر اسپان بادرفتار سوار گشته آواز برآوردند که دولت دولت کپک میرزا است و بهر کس که دو چار خورند خواهند کشت که اینک محمد حسن میرزا با سپاه بسیار در رسید و بعزم رزم و پیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردیده رو باو باش هراة که اینخبر شنیدند مانند تیر از خانه کمان از دروازهای شهر بیرون جسته و از لشکر بانیکه در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب بصد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر متعین پیوسته جهة کشته شدن بجماعت و دفع غوغا خواطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاده و خلایق در بحر حیرت افتاده قواطن حزن و اندوه در فضای ضمیر بنا و پیرایه گشتند سادات و قضاة و علماء و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا آنشب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجهٔ تحیر و تفکر سر گردان بوده برای مخلص جویش هر دم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از راه دوری آشنا لک طریق جهانگشائی بهراة رسید و نشانیکه مشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشور کشا منهزم گردید و امیر ذوالنون ارغون کشته شد شیخ علی طغائی اسیر پنجهٔ تقدیر شده و ما النک کهدستان را مضرب سراپردهٔ عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال عامهٔ سکنهٔ بلاد خراسان گماشته میباید که چون نشان بر سند منتظر و مطمئن خواطر بوده بدرگاه عالمپناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند کار بر هراة بعد از وقوف بمضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام و عمده اولاد امجاد خیر الانام امیر کمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النک کهدستان گشتند و چون نزدیک بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه حجابت بنهایت داشت و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که با مر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقهٔ واجب التعظیم را استقبال نمودند و دریکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان حکم فرمود که نخست کیفیت حال ایشان و پیشکش و سواری هر دو یان را اقرار داده بعد آنگاه اکابر و اشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و مخرجات مبلغ صد هزار تنکچه کیشقاقی که هر تنکچه از آن در آن اوان شش دینار رکنی جاری بود سرانجام نمایند و اکابر عظام و سپهر خال داران تمام مبلغ بیست هزار تنکچه جهة پیشکش خاصهٔ خان فرخنده آورند و پانزده هزار تنکچه مولانا عبد الرحیم را خدامت کنند بعد ازان محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و مهدی سلطان و جان و فامیر زاده استه اکابر و اشراف را بار داد و اکثر جماعه مذکوره میان خوف و جابدان خرگاه سپهر انتماء در آمده سلاطین و امرا بتعظیم تمام قیام نمودند خان حضرت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان و فامیر زا بمنصب حکومت و داروغگی هرات

ساخت ۳

منتظر و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه شده و جهة سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرد و جان و خامیرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمد و مولانا عبد الرحیم در خانهای لای دروازه خوش نزول نمود **کفتار در بیان در آمدن وزرا اعظام ببلدهٔ فاخره هراة و ذکر سمة از شدة مطالبات و صعوبت وقایع و حالات** چون بنا بر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمالی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نموده و دار الملک بلاد خراسان را که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بوده بست تسخیر فرمود و کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات غنی و انچه کار برقبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خرد مشهور است با طایفه از تحصیل داران و لشکریان بتاریخ بازدهم محرم الحرام ببادغیس و بوسنج و قلعه نو رفته و تحصیلات نوشته تشنه تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات متملکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان را تمام گرفته بحجاعت را بارد وی همایون فرستادند و ایشان بغیر طاقات خانی فایز شده مهد علیا خان زاده خانم بنت احمد خان که خواهر زاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین کورکان بود در نظر محمد خان محسن نموده و جویان امر و اصلحت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل ازین تاریخ بده سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا باین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهد علیا بیکم که صفیه صلبیه مظفر حسین میرزا بود و از تغیر عظمی مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحبالهٔ نکاح در آورد و محمد خان بقبضهٔ حکومت و شوکت عصمت را با زبهر فرستاد و جهة مطالبهٔ ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد و آنمقدار لآلی آبدار و درر شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر نوادر و طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ خیال هیچ پادشاه با استقلال نمیگنجید و از جهات امراء و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشهٔ فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر از هر یک هر یک از متوطنان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیة ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة وحی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال با حال حقارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از هلکت اثیر در گذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان پر چم اثیر گشته در تعذیب بودند و هر چنینان جمله عفت از عفت مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سر کردان شده ساعتی نمی آسودند **نظم** علم رد آتش ظلم اندران بوم جهان تاریک شد از آه مظلوم برآمد ناله و شیون ز مردم نبود الا قوم را اصلا ترحم بالاخره شیخی کمال الدین محمود آنشه تسکین یافت و انوار سن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنة هراة خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود بنقش امام زمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان کیستی ستان بمقتضای علو همت فرمان داد که نیم دانگ بر تنکجات سابقه اضافه نمایند و چون بسکه همایون زیب و زینت یابد بر یک بر یک را نقش و نگار کیکی جاری دانند و تنکجات کیکیهای سابقه را بهیچ و پیار ستانند در خلال این احوال یعنی از روز اول مردم تاریک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و نقدی اوزبکان در جبال حدود بهراة بحصن حصینه از غایت خشیت لحظه بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین مطاعه در باب استمالت بجماعت صادر شده بمکنان بشرف لسباط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر رعایت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند از انجمله خواجه معز الدین حسین مشایخ کاره و مولانا حاجی محمد فرشتانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر دیوان املاک و اسباب خاصی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد با فرزند امیر جلال الدین محمود طارمت سدهٔ سلطنت اختیار کرد و امیر سلطان محمود روی بتکفل مهمات جان و خامیرزا آورد **ذکر تسخیر قلعهٔ اختیار الدین و حصار شیرتو** چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا که تو الی حصار اختیار الدین با امیر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر سارمان جنید معوض کرده بود و در وقت توجه بدار الحرم محترم خود کابلی بیکم دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید را با رقیه آغاکه بعقد نکاح آن حضرت در آمده بود و در قلعه گذاشت و از معرکهٔ کمال امیر عاشق محمد اغون و شیخ محمد الله بکاول و بعضی از افراد اجناد که بجمال فرار یافته بودند بحصانت آن قلعه التجا نمودند و ایضا صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی با بحصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیکی آغا نیز از تشتد و محصلان گریخته در آن منزل بحصن نمود و چون بجماعت از سطوت اوزبکان بهرام

بهرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهربان مرتبه کرده شده رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود تقصیر را نمی‌نمودند و محمد خان بهمکی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر حاجی محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و اظهار عبودیت مدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده پایان آورند و چون نتیجه برآمد شد سعی ترتیب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و ایلچیان آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند و چون سه چهار روز بآن کار پرداختند قوالجی که بجانب باغ شهرست مجوف گشته سیل بامدادم نمود و از شدت آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی بارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم الاعلی عبد الرحیم بدر قلعه رفته هردو حاجی محمد و شیخ عبد الله و خواجه میرکی پایان آمده و مولانا عبد الرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیده و از قبل خان سوگندان برزبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده بهردو حاجی محمد و شیخ عبد الله سوگند گشتند و اموال و جهات خود را فرو آورده بجان امان یافتند و حاجی محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرد و حاجی محمد ارغون و شیخ عبد الله بکابل رومی کابست بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود کرازقراباتش بود دلی شایسته تقیص نجات یافت و از رومی بوشان سراپرده عصمت کابل بیکم را قبیر زاکه کلتاش بیگ را بلاح درآورده و عندلیب را بتهور سلطان بحرم سرای خویش فرستاده و کوتوالی قلعه اختیار الدین بهلوان درویش محمد تعلق گرفته جان و فامیر زا نیز بر قرار درب خویش ابقا تعلق کرده و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تورا که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امراء و ارکان دولت قرعه مشورت درمیان انداخت و بنا بر آنکه انحصار از بدایع صنایع آفرید گار و کرفتن آن بحیلت بیرون از خیز مکنت ملوک ذوی الاقتدار رای هیچکس بران قرار نیافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورده و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالطاف ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب او را تا بای مقالید قلعه و دخول تسلیم خدام پایه سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصه خود را نیز بر سم پیشکش فرو آورد و از سایر تعرضات این گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد و منشا مولانا عبد الرحیم صیرانست که داخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی بسمرقند بتحصیل علوم مشغول گردد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از کار علماء روی بکسب کمال آورد و آنچون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب نبود دست عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود دشنوی که حاصل کند نکجی تر زور بسر به که بیا کند چشم کور توان پاک کردن ز زنگ آینه ولیکن نشاید ز سنگ آینه طرفه تر آنکه بحر دانش مسلوک که از بهر مولانا عبد الرحیم اسعلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خزان ترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلدهٔ فاخره هراة بدرس هر کس از علما شاگرد خود را از روی دانا تر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند منشا آن دعوی را حمل بر خبط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بجد و ترکستان سید مولانا عبد الرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان فرو تنظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدر و منزلتش از ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور کلی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت منقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات سبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا نظم داعی داشت از افیون شوش ازان رو قول و فعلش بود ناخوش خطو عقل فعلش و رو بود هی ز قولش راستی مهجو بود هی راقم حروف گفت که از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل را با عقول تمام عقلا بسنجند برهمه غالب می آیم و دانش من برتر است که اگر شیخ ابو علی سینا زنده شود در مجلس مباحثه او را الزام مفایم کاهی بر سند حکومت و عظمت نشسته اصلا اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا حمایت تشیث جزئی هم قوی پیمان بوده در بازار ها سیر فرمودی در مجلس شریف با کابر و اشراف بیدماغت پیراهن و قبان پوشیدی و بجرداند کی سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش زبان

گوزانیه ی ماشیخان بیکیس اغیت کردی و دمنع ازارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آورد و فی القصه چون تسخیر دارالملک خراسان بتحمد خان راتیسر نشد سادات و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا او کرها در سر انجام مهام خود رجوع بمولانا عبدالرحیم مینمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه مذکور شد پانزده پنزار تنکچه کیشقالی از انجاعت طمع کرده آنوجه را بحصول موصول گردانید بعد ازان هرگس از وی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکلترین امور که دران اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم بشابه غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی سه روز مستغرق او را ملازمت کردی هر روز تحفه لایق و تبرک مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبدالرحیم در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر کار بقیام مینمود اما چون آن نمره در مجلس خانی آغاز آمد شد فرموده را سخن افتید نسبت بهمه ایشان زاخود قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورده مناصب مناسب جهة هریک تعین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود که بدستور ایام سابقه منصب سورقوتی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبدالقادر تفویض فرموده و اقضی القضاتی ممالک خراسان علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدرالدین محمد الاماسی را بر نقابة استمرار متصدی فصل قضایا شرعیه ساخت و امر احتساب را بلاشارکت غیری بسید صدرالدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان الدین عطاالله و سید صدرالدین ابراهیم و سید زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری متعلق گردانید و رقم غزل بر صحیفه احوال دیگر دستان آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته بود ندگشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورده و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکانا و ملازمت خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت قرآن دهند اما اجماعت را تکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معاملات ایشان چیزی مطالبه مینمود و با وجود آنکه بواسطه کفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم لاعینی و مسودا و راق از سیاه آمال و اقران امتیاز تمام دارند در ان اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن نبوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده در منازل جان مزید میرآخور کز نزدیک بدروازه مذکور راست منزل گزیده روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جلال او مصدر کار کوسفندانی که نوکران ما الجه کرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر کوسفندی مبلغ بیست تنکچه خانی کر شصت دینار رتبریزی باشد جواب کوید و ما الکشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیکاه بود و از جنس نوکر و مذتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب کوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بها جواب کوئیم این ملتمس در حوزه قبول نیافت و ما ناکام عوض عصا نا چکه بتکلف در آیام صدارت بدست میکرفتیم چوبهای چوپانی برداشته کوسفندان را پیش انداختیم و متوجه منازل خود کشتیم چون مردم بازار خوش که قبل ازان بچند روز ما را در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند ما را بحال مشاهده نمودند تعجب کنان و خنده افتان و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را خجل گرفته مولانا غیاث الدین جمشید کریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب کریه چیست جواب داد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که در زمان اورنک سلطانی کنیم اما نمیدانستیم که درمیان بازار خوش باین امر مامور خواهیم کشت نظم روزگار همین عالم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در کذر و بدم

بزین صحیفه مینا نکاه خورشید نکاشته سخنی خوشتر از بد و نیک

چون بدولت ده روزه کشته مستظهر مباش غره که از قفر ترک تردیدم و بعد از انکه هریک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدرالدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را سوا خذه نموده مبلغ بیست هزار تنکچه شش دیناری طلب فرمود و پس از کفت و شنود بسیار و تضرع و زاری بسیار مهم بران قرار یافت که سیزده هزار تنکچه از خاصه ما و کس و جهات سایر صور و مباشران امور اوقاف کرفته زیاده نقرض نرساند و حال آنکه در ازمان بواسطه غارت و تاراج بیچیک از ما لک چیزی نقد نبود یم و مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم بفصل رسید و جناب مولوی دران اوقات موقوفات ممالک خراسان و میان اولاد خود منصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و فرمود که از حاصل آن ده دو جهت رسم الصدارة کیرند و ده یک برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانه پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانی و ارباطات و مزارات متبرکه بر افتاد و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان اکثر جهات و اخراجات ربع موقوفات حواله کردند نقصانی تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر دوی بویرانی نهاد

شاه و بار بر اقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ بحری بسنه تسع وعشرین وتسعمایه رسیده هیچ صاحب دولتی را توفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج قلاع و تسخیر و آبادانی اوقاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث رتبالیفیان اجرا توجه خاطر ستوده مآثر اوست ایراد این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش بگشاید و التوفیق من الله تعالی و هو الفعال علی ما یشاء. **ذکر پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک** اکبر فریدون فراسکند رستهور معین الدین ابوالمحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور و انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیداو آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صائبش در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب بیت زرای و دشش کیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطه وفور معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و دران اوان که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایات ماوراء النهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه سرخس را مجال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمایه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اورق خود را در انحصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگ را بقدم تعظیم و اجلال استقبال فرموده و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته ببساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و نوا، سنجیان طرب ساز و الحان سطربان خوش آواز عشرتخانه ناهید در گذشت **نظم** شکر لب سطربان نغمه پرداز کهی از حسن ساز و که ز آواز هر مجلس نوائی می سرودند نشاط می پرستان می فزودند دران اثنا که بحیلتان معرکه مرل ستعاب و متواتر بلازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابوالمحسن و کبک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صعدد مشغولی گردند و الجیان قدسیه جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنگ جوی درشت خوی بابراق بسیار و سلاح بیشمار آماده جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از انهمی خبر یافت عنان بکران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان باین خدمت مامور گشته باجنود نامعدود عساکر نصرت مآثر بیت سپاهی همه پردل و کینه جوی بیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل الغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعادی را عظام را طلبیده در باب مدافعه آن حادثه مشورت نمودند امیر سیار زالدین محمود ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر شالکان مسالک پهلوانرا در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان مدبیجانب فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در الک کهدستان ایستاده و بنا علی هذا مناسب چنان مینماید که ما جمعی از اهل جلادت و مردانگی را براه غیر جاده روانه سپاه اطراف نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بیاد حمله آتش خشک برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت او زبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم مقتضی آنست که ابوالمحسن میرزا با اورق و طایفه از سپاه بحصار لاله رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بدافعه اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه ساخ گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال او زبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بر کشائیم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دو دودمان بسر حد زوال رسیده بود از موضع سنگ بست بجهت مراجعت فرمودند و خواطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل ستر کن بدفع سپاه اوزبک پردازند از انجانب محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبه جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بتاخر طی مسافت کردند تا گاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده باردیگر بجناح استعجال روان شدند و در

صباحی که ابوالمحسن میرزا و کیک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سر گران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلسی دیگر بر کوچه ضمیر میگماشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع کرد اینکه سلاطین ماوراءالنهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش و ارسوار شده بمواضع نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و مشکل شدن نهادان رزمخواه دل بمحاربه نهاده عنان گیران بطرف طرق انعطاف دادند و در ازمان محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته بر انقاره و جوانقار و قول لشکر نصرت شعار رابردان روز کار و شیران بیشهٔ پیکار آراسته بودند و متشمر حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین تلاقی الجناحین دست داد سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان زمجوی اسپ جلادت بر انگیخته در میدان کین تاختند از وفور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش حصار حایل گردانید و از شعاع قبهٔ سپرهای زرنگار و لمعان سریزهای شمع گردار ساحت میدان منور شد دیدهٔ مردان خیره گردید نظم پیوست بچرخ گرد لشکر ربست نقاب مهر انور از بهر سپری لیک آنروز شد قبهٔ چو مهر عالم افروز تیغ یانی آغاز سرافشانی کرد و مرغ روح انسانیرا از تنگنای قفص بدن خانی بر پرانید و عقاب تیر پرا از آشیان کمان پرواز نموده مغز سر کردان و سر و را نطعمهٔ گردانید تا خط بر خط کل من علیها فان بر ناصیهٔ احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زن در پیکار خون پردلان بر تنک یاقوت احمر برابر ریگ بیابان را گونهٔ لعل و مرجان گرامت فرمود نظم از شعلهٔ شمع هر سنانی شد سوخته جان پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از فوز شجاعت و دلاوری داستان اسفندیار را سعتبر دانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی بر از و زبا طایفهٔ از خوارج خود که هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند رصف اعدا تاخت و بهر حمله بسیار زیر خاک هلاک انداخت هر پهلوان که با آن جنود پیلتن در آویخت اگر خود کوه آهن بود از هم فرو ریخت و بر هر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود اجزایش از یکدیگر گسیخت نظم چو آن شیر دل سوی میدان رسید هر حمله پیلی نهم بر درید هر صف که آن پیلتن بر نهاد زخون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر نهایت انجامید ما فایده بران کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهر اختر تابندهٔ بیرزا و پیر و گذشته امیر با محمود ولد امیر با محسن که سالها در سلک محوان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسا، لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر اوزبکان بر خاک هلاک افتاد و بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه او را بالتمام روی تغلیب و قهر شاهزادگان را در میان گرفته بهر دو را اسیر پنجهٔ تقدیر ساخته و دست بسته پیش سلاطین چو دربرده بضرب شمشیر خونریز آن دو خصم دشمن شکن را بهیت را از پای در انداختند نظم فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سر نوشت نه پرور دکس را که آخر نکشت که در مهر نرست و در کین نرشت

ذکر شمهٔ از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه و فرمان فرمای مشرقین شاهزاده سعادت نشان ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خورد تر بود اما در میدان جلادت و بهادری کمی مسابقت از اخوان و اقران نمیربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه خبر مرگ بخیال افتاد از نامی و ننگ کشور کشائی بر زمین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب میشاپور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد بر غق بلاس و جمعی دیگر از لشکریان بیرزا بوک عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان جانبانی آن شاهزاده منظفر الاوقوف یافته کیفیت حال را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه ایشان مطلع شده موضع یکدر را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس مانند صور اسرافیل در قالب جان امید و صوت کرنای بلند کشته بسامع ساکنان حصار افلاک رسید امواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمده دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده خروش بر آورده سهام چهار پر از آشیانهٔ کمان کردان صعدر چنان و چندان در پرواز آمد که نقاب کلی بر رخسار آفتاب بست و پیکاها آبدار شست دلاوران خنجر گذار دوری جسته لمعات پیر دل جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقهٔ ساطع مایهٔ بیداد می افروخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید و برخم شمشیر خونفشان پیلتنان و پهلوانان میدرید و لشکر قلب اژدها و زنگ مثال پلنگ روی آهنگ بصوب جلادت آتش خشک می افروخت و بخدنگ خارا گذار عقد ثریا بر کمر جوزا میدوخت و دران روز نبرد ادی حوال

بقیهٔ خوان ۴

ابن حسین میرزا

عبیدالله سلطان

محمد تیمور سلطان

نشست شهزادگان

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبید الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون ۵
قلب منقلب نشده بود و نوبت دیگر لشکر او بر یک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر
ایشان با نهب و غارت مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از انکه بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال
برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا با بسیاری از اعیان امرا خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد
بندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسای سپاهیان سیرسیرچه تقدیر کردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از ان معرکه خود را بتلقین ملهم غیب و الهام
ملقن لاریب بخاطر گذرانید که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح علمنه و بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوایب
روزگار بجات یافته بجودی فراغت و اصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایهٔ عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست
تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عافیت فایز کردیم و این معنی را بعضی از خواص که همعنان شاهزاده فریدون فرار معرکه
یکدیر بیرون آمده ظاهر ساخت همکنان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضاء این عزیمت است و استطلال بظلال رایت همایون فال
پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از
وصول بدرگاه سلاطین پناه شرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان کشور کشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب
شاهی مفتخر و مباهی شده و با نعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص کشته بقیهٔ ایام زندگانی در دولت
و کامرانی بسر میبرد و لاعجب نظم

برین آستان هر که سایه چیند باقبال دولت شود همنشین که آمد برین در زر روی نیاز که
در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که بعرض بدان واجب است نزد موزخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عنانه خلعت بامحبت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب
ساخت و بصر صرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد و اتراد خاقان مغفور را پریشان کردانید هر یک از ایشان از کشوری انداخت محمد خان بلوازم سکر
و سپاس ملکت بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش موفود در باره محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در
معرکه شاهزادگان عالی مکان عایت بشجاعت و جلادت پیشکی بیدنه بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقا مسطور کشت منصب
حکومت و داروغکی هراة بکجان و غایر زا تعلق کرفت و امر وزارت آنخطه بخواجه ابو الوفا که او را خواجه حزه نیز کویند بتفویض پیوست
بقیم چهره روی بدارو غکی و ولایت فوشنج آورد و سید هادی خواجه که پسر عمهٔ خان بود در مشهد مقدسهٔ علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق
بزمش بهادر کشت و علم ریاست قبر بی مدمرو شاهجهان از ایوان کیوان در کذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در با حزر نفر مانفرمائی قیام
نمود و ایل امان در ترشیز از نواب دارائی بر روی خود کشود زمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزادهٔ ظهیر الدین محمد بابر
میرزا بود در آمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسر انجام مهام ملکت و مال قیام نماید و سلطنت
نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم کشت و چون خاطر خطیر خانی ازا مثال این امور فراغت یافت
خیال تسخیر قندهار نموده عنان بکران بدان طرف تافت بعد از وصول بجدود آنولایت اولاد امیر ذوالنون شجاع بیک و محمد مقیم بچیان
سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب
مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان ازایشان راضی کشته بصوب خراسان مراجعت کرده در خلال این
احوال امیر مبارز الدین محمد ولی بیک روی بدرگاه خان عالیجاه آورد شرح این سخن آنکه طلیعه طلبس در زمان خاقان مغفور در تحت تصرف امیر
محمد ولی بیک میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر تردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت مینمود
و چون در نواحی مشهد مقدسه ابو الحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراء النهر خود خراسان بنهرم
کردیدند امیر محمد ولی بیک عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف مقصود امیر تردی بابا باظهار عبودیت نواب

سمرقند ۲

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر رویش نگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد و بهمدران ایام امیرزا صلاح الدین عمر بیک و امیرزین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امراء خراسان مستعفر ماوراء النهر مامور گردیدند و تمامی ایشان در رضوان صحت و سلامت بآنولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و همدران اوقات امیر محمد برتاق برلاس که در معرکه گیدر اسیر گشته بود با جل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از ستیان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت و حریف خزیف ساحت باغ و بستان را از برگ و برعریان کرده مقدمهٔ سپاه دی و موسم سردی مظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بماوراء النهر آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت باتجاعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضای خواطر همکنان سعی و اهتمام کرد و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه یکه بطرف ولایت درون و لشکر گریخته بود لشکری در هم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید و سید هادی خواجه بنا بر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی گردید محمد خان چون بر جرارت شاهزاده واقف شده عبید الله سلطان را بدفع اخاذ شه مامور گردانید و آنحضرت با سپاه بجاز از گذرجاجرم عبور نموده بمرو شتافت و قنبر بی و سید هادی خواجه با خود ملحق ساخته بطرح استقبال روی بمشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرک محمد قاسم میرزا رده دیوار بست شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد و بعضی از اوزبکان بشاهزاده رسیده و او را گرفته بحالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسهٔ رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج بردادند و همدرین سال خلیفة السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین بقصد آنکه بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیک باتحمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بباد حمله سنجان مازه معرکه جنگ مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار بنسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزیده و شجاع بیک شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردیده و تمامی مملکت قندهار و زمین داور بتحت تصرف حضرت پادشاهی درآمده خزاین امیر ذوالنون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود برامرا و سپاه بقسمت نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت بالعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیک و محمد مقیم بالشکر علاوت اثر تعاقب نموده بار دیگر آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافته هریک از اولاد امیر ذوالنون روی بسر انجام مهام و ولایت خود آوردند مقارن احوال محمد مقیم را مقتضای اجل طبیعی در رسید و مریض شده از عالم فانی بجنان جاودانی منتقل گردید مصراع آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوركان بولایت جرجان و انتقال شباب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهین بانو

در سحر دوشنبه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوركان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة را وداع کردند آن یک از باغ نوو این یک از شهر براسپان بادرفتار نشسته روی بفرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا بالشجاع بیک که در ولایت کرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک طریقهٔ نامرضیه بوفائی مشاهده فرمود و ولایت عزیمت بصوب مملکت همیشه برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده اعتریج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق مناسب بارودی عالی روان گردانگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه بر جان شد و مظفر حسین میرزا نیز از شاهزاده رنجشی بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دارالفتح استراباد نوبت دیگر معانقهٔ سعدین دست داد و آن دو برادر در یک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پس از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته بود با ایالت ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو حسنه و سوده خصال بدار السلطنه هراة رسید حجلهٔ نشینان تخت سلطنت

سلطنت پایند و سلطان بیگم و خدیجه بیگم آغا و بعضی دیگر از محترمات حرم سرای خاقان منصور از جان و فامیر از خصت حاصل کرده روی بحرجان آورند و از سپاهیان الوس تموری هر کس در هر بلده از بلاد خراسان مانده بود به آنجانب توجه نمود بنابران کثرت دیگر لشکری عادات اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوركان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در ابراء آن مرض و ازالهٔ آن غرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف صفت قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قفص قالب بجانب گلشن مرياض قدس در پرواز آمد نهال اثمر بخش گلزار اقبال از آبشار صرصر بیداد عالم پرملال از پای درافتاد و کوکب آفتاب درخش تقبال از اوج شرف و کمال روی بحضیض خانهٔ وبال نهاد نظم زبیداد سپهر و جور ایام بمرد انجسرو یکو سرانجام همو از غصهٔ آن جور بیداد سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بطالتی کرده کسوت سوکواری پوشیده و مهد علیا خدیجه بیگم آغا نهضت عساکر جهانگیر بسمت شیبانی چاک زده نوحه و زاری بسپهر نگاری رسانیده نظم ناجن روی خست و موی برکنده را فغان غلغله در چرخ افکنده زسیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای زخار عاقبت کعکنان دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بتحفات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش یاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال مستقل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای از غنون از فلک بوقلمون در گذشت و بنوز یکسال تمام از وصول او باستراباد نگذشته بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود کفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران به ممالک ایران کرت ثانی سلطان بدیع چون دگر بار زدخمه بطرف دشت و کهسار از سبزه و گل سپه غنیان کرد آهنگ حریم بوستان گزار سرو سهی علم برافراخت از غرش رعد سوران انداخت از خنجر آبدار سوسن بگرفت گاه بصحن گلشن سالک طریق کشور ستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحرجوش رعد خروش بسان آفتاب تیغزن و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول اعدا خبر یافت و دانست که با شطاعت سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله در نمی توان آمد احرام عتبهٔ کعبه مرتبهٔ قرب کامیاب شاهی بسته عنان بگردان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعهٔ دامغان بزعامت فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بعرض ملازمان پایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید موجب فرمان واجب الاذعان بیرام بیک قرامانی میرزا بدیع الزمان را باقبال نمود و در روز یکه حضرت شاه جاه بر تخت سلطنت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را بوجود امرا عظام و نوئینان فوق الاحترام آراسته بود بیرام بیک انجنبار بمجلس اشرف اعلی در آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و خلو عرصهٔ جرجان خبر یافت ایالت آنولایت را با میرخواجه احمد قورچات که سالها در ملازمت خاقان منصور و مظفر حسین کوركان بسر برده بود و در روز واقعه مرل بوی پیوسته تفویض نمود و کمتمت بر کشکر و تسخیر بلدهٔ دامغان انگمند پس از وصول بنظاهر آن شهر چریک بهرام قهرمان را بآنجا فرستاد محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا بزودی بمدافعه و مقاتله دشمنان آورند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار به صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان بخدمت آبا کسان اقبال آشیان محمد خان شیبانی فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان کیستان خاصه ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نمود و عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلعهٔ دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان تعرض نرساند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول الطاف بی پایان گردانند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا در دروازهٔ بارگاه محمد خان شافته و ملحوظ نظر شفقت شده عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا بحضرت رخصت یافته بجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی آنکه از اردو جدا شده

هفت کشور آب اترک و منازل ترکمانان بعقه توجه فرموده چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را میسر نیامد پرفیت لوای کشور گشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرف فرمان در آمد لشکر کرفت تابستان در الکت راد کان قبچاق و خرکاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراء النهر شتافته کاهی بدفع لشکر قزاق و احیانا بتاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه خمس عشر و تسعمائه قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانکی و کثرت خیل و حشم امتیاز و استغنا داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره کودت که در کوهستان کرمسیر و زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان او در بکت اسپ و یراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدار السلطنه هرات آمده و چون

بطرف خراسان ۳

روزی چند در رباط جهان آرا از زبح راه برآسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم مخیر و پریشان خاطر برجناح استعجال بمرو شاهجهان کریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه دولت شاهی لازال مصونا عن التنای عقد حیاتش از هم بگسخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفحت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین فام بتفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اکرم یار شود الطاف شهنشهی مدد کار شود شرح سخنی که کشت مجمل مذکور از رشحه کلک من نمودار شود الکنون وقت آنست که قلم سوده رقم مآل احوال اولاد خاقان منصور سلطان حسین را در حیز بیان آرد و بعد ازان بکمی همت و جملکی همت بتحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد و منه الاعانة و التائید انه حمید کریم مجیب

ذکر مآل حال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتمار مغفر السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از سحاب قلم و حرکات بنان سوده رقم سابقا بوضوح پیوسته که چون خاقان منصور جلم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت بعفت پسر نیک اختر یادکار کذاشت از انجمله ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه بشربت شهادت چشیدند و از ابو الحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر نام در سن سه سالکی و آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف باورد فرستاده و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود داخل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المظفر مظفر حسین کورکان چنانچه کذشت در استرابا دفوت کشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انکیز یکم و مهر انکیز دوم ایام که محمد خان هراة را فاتح کرد بحباله نکاح عبید الله سلطان در آمد و چون یکسال و سه ماه بوی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد و حالا که تاریخ بحری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن مستوره بی اکد در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزکار میکذراند اما فرزند ون حسین میرزا بعد از انکه از حصار دامغان بیرون آمد بمیان تراکمه یعقوبیه رفت و در شهور سنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسر استاجلو دشت قبچاق کشیده بود فرزند ون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده بلاد خراسان در آمد و بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان قنبر بی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات کشت و شاهزاده بسبب قلت احوالهم و انصار از نحافظت الحصار عاجز شده قنبر بی رافع میسر شد و فرزند ون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاد و درخت بقایا و فادادا و آما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال حمایت دولت نواب کامیاب شاهی در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجار روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات کذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن کردید و نیز بر آنکه از تخلصات سلطان بایزید برلاس و شیخ عبد الله بکاول نیک قدم آمده بود در رفته آن ولایت پیر احمد و رساق را بقبل آمده عزیز اشاره نمود آنکاه باقی الجمله سپاهی که در ظل حمایت جمع کشته بودند متوجه استرابا د شده حاکم جرجان خواجه احمد قشقرات در برابر آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و محمد علی که نزد بدیع الزمان میرزا مخصوص تر از ملایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از اشال و اقران ممتاز تمام داشت در آنجنک شهد شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایات هندوستان پیش کرفت و باچه و تهته شتافته حاکم آنمملکت آنحضرت را استقبال نمود و مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراخور همت خویش پیشکش و سواری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیکر احرام خدمت غذام بارکاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین التفات کردید و مصحوب دوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن

ودر آن مملکت از مرحلات استعفا نموده و نواب کامیاب شاهی بمسن آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان بتبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین وتسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضای قضا به مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تجلیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانیدند بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنه را لبیک اجابت گفته بهار حسرت در گذشت رباعی ایدل بنود دولت دنیا جاوید زنهار و فادار از و هرامید انوار کمالت رسد آخر بزوال هر چند بر اوج ملک باشی خورشید صفا خورشید حیات کی بود پاینده دایم بنود هور بقا نا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده باشد همه را یک اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر یادگار ماند و موالی سلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین وتسعمائه در ملازمت سده سنیه مرتبت بسر میبرد و روز بروز التفات و عنایت بیشتر میافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بمجده و بهزار حریب قاصدی نزد حاکم آنولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تموری که در بارهٔ آبا و اجداد وش ثابت داشته مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون این خبر بسمع پر غیب بیک تاش که از قبل برادر خود خلف بیک حاکم استراباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد در آمده کلانتران آنولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث الدین علی نکچی را که برادر بزرگ جناب سلطانی سیف الامانی خواجه مظفر بود بمنصب امارت دیوان عنایت فرمود و پسر بیک اخر آنجناب ابن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام دار و غگی آن ولایت را با قامیر کفشگر داده وجهه طلب اطاعت و انقیاد نا رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمان برداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امرا و ایشان کلارستاق شافته و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس نامی اعیان و سیاه پوشان جرجان غاشیهٔ خدمتکاری آن دری برج شهریاری بردوش گرفتند مکرر با در دیگر جناب سیف الامانی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمند ش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین بحصن نموده طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا لجرم این فتح خود را باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آنشاه زادهٔ مخنثه فرجام از میان کل اندام اقداح مدام طلبیده بخرج نمیود در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الامانی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلید جزا استیلاء میرزا محمد زمان را بر استراباد و استماع نموده از انجا باسفراین شتافت و برون سلطان را که حاکم آنولایت بود بنحو دلجوئی گردانیده و بو کدین بیک نیز از عقب رسیده بنابر انکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز از جوقهٔ لشکر در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی سیف الامانی و سایر امرا بتاخت طی مسافت مینمودند و چون بقریهٔ خوراشار سیدند قراولان بورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانیدند و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الامانی در باب انتزاع ملکت جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امرا و اعالیشان بهیچ وجه میسر و گشته بادار صدقات و نذور پرداخته و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند در اثنار راه قاصد دار و غهٔ بسطام رسیده سر خواجه میر کفشگر را رسانید کیفیت واقعه انکه خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که دار و غه بعضی از قرای آنولایت بود با تفاق جمعی از مردم جلد سر راه بروی گرفته بیاد حمله آتش جدال اشتعال داد و چون قوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سر شرا پیش جناب

سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تفاؤل نموده بدیار استراباد در آمدند و چون جرقش خواجه میر بیع برادرش آقا میر رسید مضطرب و متالم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاه مراد را خدو فیه خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریص نموده و امیر حسین هزارجریی نیز مدد و حلت شده آن دو خواجه حالیشان را مواخذه و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت فائز رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرا خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریی و سرداران اوس صاین خان و کرایلی از استراباد بیرون خرامیده متعاقب آن اخوال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندرسکی با دو بست کس و سید فخر الدین کپوسری و سلطان قبول اوغلی با جمعی از مردم صاین خانی بشتاب سلطانی بپویستند و روز غازدیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمائه در حدود آق مشهد که از اباخانا تا استراباد بحسب تحقیق هشت فرسخ مسافت ملاقی فریقین روی نمود و منغلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از بره و طرف دو سه کس کشته شد و چون بوالطف غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش توجه باصره انسانی حایل گشت بر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آنشب باس داشتند و صباح روز شنبه بانصاف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ عیانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزه خطی خط خنا بر صحیفه احوال پرویز ناکشیده بوازم تیزربانی بجای آورد و سفیر تیرکث تا شیر سپام اجل کوبش هوش صفیر و کپر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانید آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی بلکه بحص لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر خباب سیف الاماغی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیر ملک قدیر روزنامچه عیشش در نوشت و امیر حسین هزارجریی بوطن مالوف خویش گریخته محمد زمان میرزا بمیان مردم صاین خان رفت و خباب سیف الاماغی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از بخ راه آسود و چون عوض سلطان که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه و الاتبار داماد او شده بود از نیشاپور بحر جان رسید باتفاق خباب سیف الاماغی قاصد استیصال محمد زمان میرزا گشت و صبحی شاه مراد از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده و گوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و ایضاً این خبر متواتر شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه انجناب شده اند بنابران میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون بتخاب لوم که داخل ولایت مذکور است رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه زاغ ساکن بود موکب محمدی زاده را با قدام اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت آنچه دست دهنش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن وادی اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود در وی نمود و اوراق در فرغ پیشت که داخل قرای ولایت غرجستان است وکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان جز رفاقت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان مغفور و سلطان بدیع الزمان میرزا مقتضی آن نگشت که خود را در زمره دارمنظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادا رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بنده مورو ثی را نوازش فرموده فرمود که بهر تقریب که در ملازمت آبا ماجی بوده من بعد خدمت ما بجا باید کرد و هیچ واجه مفارقت جایز نمیباید شمرد و در اثنا حروف هر چند بمعاذیر دل پذیر تمسک جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا حاجت بجای رسید و مخدوم زاده اسپ و زر انعام کرد. امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف خباب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات هراة رود و شاقلان را تاخت فرمود آنگاه لشکر بسر اقوام هزاره و قبایل کوه درکشیده اسپ و کوشنده بسیار الجرکرده و از انجا بطور شاقته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین اسپان راهوار و اشتران بار بردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هر چه تمامتر در رکاب مخدوم زاده فریدون فرازان سفر مراجعت کرده روزی چند در جغجران رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیوسلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بحمله بهادرانه بسپر و بعنفس نفیس عزم درکار عالم پناه کرده بنابران محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمائه از جغجران با سپاه فراوان عازم سمنان و چهاریک شده و در اواخر ماه مذکور بقریه باد رسیده در آن موضع با داب و سنن عید فطر پرداخته اند و از انجا بولایت مذکور در آمده بدین عادت

ولایات

طرح قشلاق انداخته و در آن زمستان ملوک در صوف و برادران بحکام ملحق عبد العلی و محکم الدین بدرکاه سلطنت پناه آمده پیشکشهای لایق گذرانیده نوازش یافتند
شرکار بلخ بتمام عاشیه متابعت بردوش گرفته بار دوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا نهایت رسیده و فوت مانیه سیاه سبزه و ریاحین بمقتضای صحرا و بساتین
کشیده بنسایم بهاری جبه کشادن گرفته طبرخونچه طبرخون بنمود و سلطان کل از فراز تخت زمردین منزل کرده باعتدال هوا احکم فرمود محمد زمان میرزا و امیرارد و شاه تصمیم
عزیمت تسخیر بلخ کرده دره جزار امر کزایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهار لو رو گردان شده باردوی عالی آمده دعا گو و ثنا خوان
بامر ملازمت پرداختند و ازین اثنا خواجه جلال الدین میر کی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاحسین متعلق بوی میداشت از محمد بهار لو متوهم شده قاصدی
نزد محمد زمان میرزا فرستاده پیغام داد که اگر در غلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاحسین را بحدام عالی مقام میسپارم تا شهر مسخر گردد بنابران
محمد زمان میرزا و امیرارد و شاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع الاولی سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهار لو
در غاز دیگر و زگذشته از آن بواقعه خبر یافته بود و قصد خواجه میر کی و اتباع نموده و خواجه میر کی با تفاق اولاد و ملازمان خود از برج مذکور انداخته متوجه
اردو گشت القصه بجماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول بدرو
رسید ارباب و کلانتران بلخ بر آن شدند که لشکریان علات الیشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهار لو با خواجه ناصر الدین حیدر علی قرچی که او نیز
منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سیوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیرارد و شاه بعمارت مملکت آغاز نهاده بودند عکاشه ایشتاپه را بجنبک پیش فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و محمد نوم زاده بهمعنان اردو شاه بلخ درآمده امیر محمد بهار لو دراک تحصن
گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر عابن محمد مطلق که حاکم شیرغان
بود با ارباب و کلانتران آن ولایت بآستان اقبال آشیان محمد نوم زاده شتافته مقالید بلده مذکوره را بحدام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق
گذرانیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیرارد و شاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول
داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر درآمد آنگاه امیرارد و شاه بنام حکومت قبته الاسلام بلخ از کف کفایت برادر خود خواجه بیک نهاد و
ولایت شیرغان را در بسته بسپرعم خویش امین بیک عنایت کرده دار و گیر سان و چهاریک را نیز باو داد و امینی بر ضمیر میر محمد نوم زاده بغایت گران
آمد زیرا که مدعای انحضرت چنان بود که بلخ بتعلق بدیوان عالی گیرد و شیرغان یکی از امرای خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیرارد و شاه از آنجانب
بلخ و شیرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را کبرامت تمام از آن بلده بیرون آورد و بمیان مردم توکلچی که در حدود مکروی بودند شتافت و از آنجا عزیمت اسپ
و کوه سفند بسیار گرفته و کلانتران الیشان را همراه کرده بر سر مردم یکه النگ تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتیده عنان بکران بطرف سان و
چهاریک معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده رو بجانب غجستان نهاد و در اثنای این حالات از انجانب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید
که ضمیمه آزار خاطر محمد نوم زاده گردید لاجرم باجوذ قرار داد که بنگام محال با طایفه ازبطال رجال که با نحضرت اتفاق داشتند ازوی جدا شود و در
قریه چهاریک امیرارد و شاه استماع نمود که پدر مولانا معقول که کلانتر موضع استراب بود و متوکل تمام داشت فوت شده فوت طاعنه اش در حرکت آمده
باسی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهار دهم ذیقعده سنه مذکوره که موافق اول روز جدی بود با
سی کس از خواص خود بهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه حرم و سایر باغ شد و غافلان امیرارد و شاه از استراب باز آمده چون بهجران میرزا محمد زمان اطلاع
یافت نهایت محزون و متالم گردید و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد محمد نوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک
فرمایده بوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس معقول نیفتاد بلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان
هر شب جوق جوق از اردوی امیرارد و شاه فرار نموده بالتمام بدرگاه محمد زمان میرزا میگرویدند تا انکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلاش بوقوع پیوست و
قاصد استیصال امیرارد و شاه گشته از خرم و سایر باغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریک انعطاف داد و چون بدره جزر سید امیرارد و شاه که در قرقاج
بود بر توجه انحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی آغوزق خود را بجانب غجستان فرستاد و عزم آنکرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه
آن ولایت گردد و در آن شب امرا و معقول ایچی بتمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیرارد و شاه سحرگاه سیم عشر

که آفتاب در او اخر جدی بود چشم سحاب مانند غمزه کان اشک فراوان بمیان ندارد قراینغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و دوست محمد از وی جدا گشته روی بسایهٔ دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیرار دوشاه از اق مسجد که نشسته بعقبهٔ که در میان آن منزل و جرزوان واسطه است در آمد بیکنیاکاه امرا ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر بارلاس و امیر جعفر علی قراکوزه و میرانقی و شاه حسین بایکی میرآخور و شاه مزید کوکلتاش و محمود ایشک آقاسی از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیرار دوشاه محمد بیرکه بایشان ملتحق شده بمشورت باکشیده روی بار دوشاه آوردند و او با هفت کس از قراولان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از انجمله بودند بطرف شیرخان کرکچیه سار یاقاقی که همراه داشت با اموال و جهات بجهت تصرف امرا محمد زمان میرزا در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر باق مسجد بازگشته افراجشم و اجناد خدم را بلطف و عنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیرار دوشاه و اتباع او بدست افتاده بود برامرا و لشکریان بقسیم نموده علم نصرت بشیم منصوب سان و جهاد برافراخت و در منزل قراینغاج بوضوح پیوست که امیرار دوشاه از شیرخان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده با تفاق امرا خاطر بمصالحه قرار داده مسوده اوراق را فرمود که بعقبهٔ الاسلام بخ شاید و نوعی سازد که امیرار دوشاه آن مملکت را که اباعجد متعلق بدانحضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود رود تا غبار نفاق که میان الجایین ارتفاع یافته بآب صلح و صفا تسکین یابد و درین باب نشانها بنام امیرار دوشاه و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این بخشته حسب فرموده بآن بلده شتافت و هر چند نخان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بامیرار دوشاه رسانیده سعی تمام نمود که از مقام مناقشه در گذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را حضرت اشرف میداد گفت اگر مخدوم زاده با عهد اندک بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصه خون و عرض من و برادران و قراولان بگذرند میان الجایین قواعد مصالحه تاکید میابد والا فلا و بنده از انجا مایوس بازگشته در قریهٔ سان بآستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان میرزا بخیال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت کرده ابواب شهر باز خواهند کشود متوجه آنطرف گردید و قرب بگاه بحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و هر چند رسل و رسایل نزد امیرار دوشاه فرستاده از عهده و وعید سخن رانده فایده بران ترتب نیافت دران اثنا تحقیق پیوست که امیرار دوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی جلیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده و استدعا حضور آنحضرت نموده مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون مقصود بود که عنقریب ماجرای رایت نصرت آیت آنحضرت بپرتو وصول بران حدود اندازد محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جزر رفت و در آن منزل میرزا علی بیک و امیر محمد با قردگاه امیر محمد برندق بر لاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده فاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفتند و میرزا علی بیک معتمد بمهد بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده بجریده بلخ رفت و با امیرار دوشاه ملاقات نموده بدلایل معقوله خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم بر انجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیرار دوشاه با کس اندک در قریهٔ توخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده همعنان یکدیگر بلخ روند آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیرار دوشاه را در بلخ نگاهدارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستند و چون میرزا علی بیک بازآمده جزر مصالحه رسانیده شد [illegible] آذر دره جزر بدانه از برشاقت و از جانب امیرار دوشاه سید عبد الله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیرار دوشاه بدبنیدیشند و از طرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد زمان میرزا منتظم بود بلخ رفت و خاطر امیرار دوشاه را مطمئن گردانیده و در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاولی سنهٔ ثلث و عشرین و تسعمائه با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جبه رعایت حزم حبیبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بگاول را نزد شاه زاده فرستاد که آن حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با قاضی امرا و سپاه خود که قرب هزار نفر بودند بدانه بانه آمده بصحرائی که در میان آن منزل و قریهٔ توخته شناخته انجا لشکر را متوقف امر کرده و باشصت هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات امیرار دوشاه روان شده و با امرا مواضعه نمود که آنمقدار در آنموضع توقف نمایند که امیرار دوشاه بخدمت رسد آنگاه برجناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بتوخته

لشکریان و

بوخته رسید امیرارد و شاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده و شرف تقبیل اناملی فیاض حاصل کرده بزبان آورد که من از جمله نوکران فرمان بردار شم و قدمی
گوهر از درگاه رانده بگوشه رقم و چون مطلب فرمود یه بار بکلارست آمدم و مخدوم زاده جوانی مناسب کفته همعنان یکدیگر سوار شده در روی شهر آورده و
بمان لحظه قاصی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیرارد و شاه از آن کثرت نهایت هراسان کشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم زاده
بشهر رسانده و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی را آنحضرت بوضوح پیوسته لهذا وقتی که بکدرگاهی تنگ رسیدند امیرارد و شاه را دستگیر
کرده بقتل رسانیدند و آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و زمره بنیج کریخته و کیفیت حال را بالعوام بیکبت بازگفته و او برج و باره
شهر را مضبوط ساخته رسولان بخدمت معاقب و متواتر بکابل فرستاده و استدعا نمود که مسرعت هرچه تمامتر اعلام و ظفر پیکر پادشاه والا گهر بصوب
بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرا نیدن حیلت نیابد و بعد از آنکه قرب یکماه مخدوم زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت چون حضرت
پادشاهی بدانجانب شایع کشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جزر فته با عزوق خود پیوسته و مقارن آنحال چون رسید که فقیر علی بیکبت از درگاه پادشاه
عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ آورده و عوام بیکبت معالید شهر و قلعه بدو سپرده بار دوی عالی رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی کهر سایه
وصول بر آنولایت خواهد انداخت سنباران محمد زمان میرزا بچغر با قرر لاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث آستان سلطنت
آشیان حضرت علیه السلطنة والدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهار یک متوجه قرا یغاج کشت بعد از وصول آن منزل شاه میرحسین که بعلو
شان و قدم و دمان از سایر امیران ماوراء النهر امتیاز تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد باقر لاس بدرگاه سپهر اساس رسیده و
باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامه آنحضرت معروض کرد اینمعنی مکنون آنکه مادین یورش را بمصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده ایم
زیرا که اگر لوای کشور کشایی بجانب موجه سازیم و عوام بیکبت خاشیه اطاعت حکام ماوراء النهر بر دوش کرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان می سپرد اکنون
انسب نست که آن برادر با التفات خاطر عالی منتظر بوده بدرگاه جهان پناه شتابد تا نام ایالت این مملکت را در قبضهٔ اقتدارش نهاده بطرف
کابل باز کردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعهٔ این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میرحسین چنان یقین نمود که بملازمت حضرت پادشاهی نخواهد رفت
اما قبول بمصلحتی غریب بجناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر بنی سیده مرتضی خواجه است و از جانب مادر بنسب ابوالخیر
خان می پیوندد و همیشه حضرت پادشاهی بابر میرزا در حبالهٔ نکاح او میسر میرزا در منزل دره جزار آنحضرت رو کردان شده نزد محمد زمان میرزا آمد
و مخدوم زاده را از توجه بار دوی عالی مانع کشت بنا بر علی بیک محمد زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه میرحسین بآستان
سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنا بر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابم
انشاء الله تعالی بعد از آنکه یلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات عتبهٔ
عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میرحسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر بشیر خان کشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت
امین بیک فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیک بمصلحت آنکه آنحضرت را از قرا یغاج که قلعه ایست در غایت استحکام
بیرون آورد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب ایلغار نماید بیشانیه کلفت بدیدن عروس فتح و ظفر فایز کردد نخان نیازمندانه پیغام
داد و عرضه داشت کرد که اگر بایچه رایت عالی بر توجه وصول برجوانی بشیر خان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موایدانعام و احسان خدام آن آستان جلی تمام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده آغوزق را در قرا یغاج گذاشت
و علم عزیمت بصوب بشیر خان برافراشت بعد از وصول بسر پل امیر نعمت الله بمشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون فر
پس از ملاقات شاه اسکندر بشتعال یافته و بر جناح استعجال عنان بکردان بصوب قرا یغاج تافته بنابران میرزا محمد زمان براه کوه که نزدیکتر
بود عازم قرا یغاج شده امیر محمد پیش از حضرت ظل السلطنة با عزوق عالی رسیده و آن عقبه را مستحکم کرده اندا و را شنا و را چنانکه دیوانه از قرا یغاج
رسیده معروض کردانید که حضرت پادشاهی بقرا یغاج در آمده اغزوق را مصحف کشت و اکنون با سپه چهار هزار سوار هزار مستعد جنگ و پیکار بسیاج
است میرزا محمد زمان چون این جنبد استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داده در اثنا راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی

ولد امیر بابا علی خواجه حیدر علی قرچی وجمعی دیگر از سرداران وسپاهیان از آنحضرت گریخته بقراباغ رفتند ومحمد وم زاده برخاج استقبال بجانب غرجستان حرکت فرمود ودر پیل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده وراه ماوراء النهر پیش گرفت وچون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید همیره شاه محمد سیف الملوک وخواجه غیاث الدین علی خالدار وخواجه کمال الدین حسین وسایر ارباب کلانستان ان ولایت شرط استقبال بجای آوردند وآنچه دست دهنشان بود از پیشکش گذرانیدند محمد وم زاده در قریه استو رحل اقامت انداخته سه روز رایات نصرت آیات باری بر موضع آق تلبند که میان ان ولایت وچغران واسطه است سایه افکنده اما چون عامی غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ قدم بودند حضرت پادشاهی آنجا نیز توانست آمد وبطرف فیروز کوه عنان برگردانیده آنجا براه یکه لنگ متوجه گشت ومحمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق واستعداد بهم رسانیده از غرجستان بچغران نقل کرد ودر منزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته مستعد بود که از آنجا بجانب هرات نهضت نماید بار دیگر بعرض رسانید که ماکالیه جلیله لشکر امراء خراسان که سردار ایشان ابراهیم سلطان موصلی واحمد سلطان افشار بودند وبموجب فرمان والی هراة امیر خان للله بدانجانب شتافته بودند پیدا شده ومحتشم زاده امیر شاه محمد سیف الملوک وپسر عم امیرزا دوشاه میرزا بیک وامیر هراتی واسلام علی ولد بابا علی بخشی وامیر شاه حسین بار کی میرزا با اکثر مردم معتبر اغاچی ولشکریان دربرابر امراء خراسان گذاشته نفس نفیس علم عزیمت اندوه سوخ بصوب بندگی کی از قصبات غرجستان برافراشت وابراهیم سلطان واحمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ وسنان منهزم گردانیده میرزا بیک را با ده دوازده کس از کلانستان مغول اغاچی وسپاهی از احاد اجناد بر خاک هلاکت انداختند وبقیة السیف لشکر محمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از بندگی عزم قندهار کرده در اثنای حروف سبب ائتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمودند وچون محمد وم زاده برودبار رسید شاه محمد بیگ که از سمرکه چراغدان بدان طرف کوچیده بود باشصت هفتاد کس از توابع ولواحق بموکب عالی پیوست ومبالغه بسیار آنحضرت را برآن داشت که فتح غزنین قندهار کرده عنان بطرف ولایت سیستان وچهارپیکه الغطاف داده ولشکریان در نواحی هزره وان غروق میرزا بیک ساکه عازم شیرغان بودند غارتیده فی الجمله یراق بدست آورده وبچهار پیکه رفته رحل اقامت انداختند منتظر انکه اسلام علی وبابا علی بخشی ومردم مغول اغاچی که جهة تجهیز وتکفین کشتگان خود در بلندر مانده بودند بملازمت رسند انگاه متوجه شیرغان گردند وچون ایشان چیزی نشنیدند کس نزد امیرابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از انکه لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردند بفعل بهم آنحضرت پرداریم وامیرابراهیم از بلخ بیرون آمده باین یکه بای پیوست وآن دو امیر باتفاق یکدیگر بسر شاه زاده رفته باین جانبین حربی صعب دست داده ودر اثنای کار وفراسیاب میرزا محمد زمان بسر در آمده ودر آن حین امیرابراهیم جابوق بسر فتنه رسیده وآن حضرت را دست گیر کرده اما بهم تعظیم واحترام بجای آورده محمد وم زاده مصحوب خویش بلخ برد واز انجا روی توجه بکابل آورد وحضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت کمال اخلاق ومحاسن اخلاق وکرم جبلی وعاطفت ذاتی در غایت شفقت ومرحمت با محمد زمان میرزا ملاطفت فرمود وجریمه او را نابوده مقصور نمود وابواب انعام واحسان بروی روزگارش گشوده اسباب سلطنت وعزت فرمود نظم پادشاه کریم بنده نواز جرم وجرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش و بیگانه بگذرد تا نگوید کسی که بیگانه است صد حظ بنیند از جمیل وجمیل کینه ش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از ناکامی عهد وپیمان رام ایالت بلخ وتوابع را در قبضه اقتدارش نهاد وچون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از محمد زمان سراپرده پادشاهی نامزدش کرده راضی ودشاکر ومباهی ومفتخر بلخ فرستاد وبزبان شایسته بخوزی وغایله مدح گستری آنچه غایت کرم ورافت ونهایت اشفاق وکرمت تواند بود واز آن پادشاه اسلام پناه بنسبت بآن شاه زاده عالیجاه ظهور نمود ووصیت این لطف واحسان وآوازه این عفو واتقان بر اطراف واقطار جهان اشتهار یافته هرکس زبان بتحسین وآفرین پادشاه عاطفت آئین گشود نظم بای سیه الیطف تو سرمایه انواع فرح مخزنه غایت آیت رب اشرح کوئی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب فاعف عنهم واصفح والی یومنا هذا که تاریخ هجری گاه ذی قعده سنه تسع وعشرین وتسعمائه سیه محمد زمان میرزا در آن مملکت ما مرحومست اشتغال دارد وکاهی الجمیان نزد حکام خراسان فرستاده بنسبت بالیسا دکان پایه سریر خلافت مصیر

خلافت مصیر حضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیازمندی آورده رجا و اثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد رباعی آن اختر برکستر اوج امید شایستهٔ افسر و سریر خواهد شد خواهم که بطفیل دولت شاه جهان پرستد اقبال بماند جاوید و چون بر افقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار او لاد صاحبقران کامکار امیر تیمور کوركان را تا این غایت در سلک عبارت کشید و از رشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان کشته همان سیاق بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گرداند امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و امین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تازیک رساند

مثنوی

چون بعنایات خداوند کار	بخت موافق شد و توفیق یار	کلک سخن پرور معجز بیان	کرد عیان ذکر تمور خانیان
بار دگر ابر کهر بار شد	سحر فن و معجزه آثار شد	تا کند از ذکر شه کامکار	جیب فلک پر ز در شاهوار
گرچه مرا قوت این کار نیست	خامه باین کار سزاوار نیست	هست امیدم که بفضل خدای	کلک چو عرعاج شود مشکسای
فیض سماوی دهدش یاوری	کوکب طالع کندش چاکری	تا ز حدیث شه کشور کشا	عقبهٔ افلاک شود پر صدا
صیرفی طبع جواهر شناس	خاطر نقاد همه اقتباس	از در این خرج خجسته اثر	نه صدف چرخ کند پر گهر
گر شود گوش خرد این نوید	بستگد این غنچه بباغ امید	گر نوزد بر چمن این رقم	تازه بینی ز عهبت کرم
کی شود این عقد گهر بانظام	گر نکند معدن جود اهتمام	چیست عهبت کرم و کان جود	دست و دل آصف ملک وجود
اختر برج شرف سروری	دوحهٔ گلزار نکو اختری	ملک مداری که قلم و قلم	کرد خراسان چو بهشت ارم
شعلهٔ تیغش نظهر همدم است	ملک ز رشح قلمش خرم است	هست در و بار کفش ابر وار	نیست ولی چون کفش ابر بهار
زانکه بود بخشش و بخشش مدام	کی همه که قطره فشاند غمام	ذات وی از عدل بود محترم	دست و دلش مظهر لطف کرم
بهره ور از فضل دل اکمش	مرجع اصحاب شرف در کمش	ترجمهٔ اهل هنر کام اوست	زیور عنوان سخن نام اوست
جوهر نامش ز شرف با نصیب	نزد خداوند چو آتش جهیب		
ملک ز عدلش شده پر زیب و زین	هست دعایش همه را فرض عین		
هر که بود از کرمش بهره ور	غیر دعایش چه نویسد دگر		
تا که ز رشح قلم مشکفام	جوهر الفاظ پذیرد نظام		
باد همیشه قلمش در فشان	بهر سر انجام امور جهان		
بحر عطایش همه که موج زن	بهر فراغ دل اهل سخن		
سیر فلک باد بکامش مدام	تا نرسد امید بنامش تمام		

قد تم الجزو الثالث من بدایع الوقایع بعون الملک الوهاب بید العبد الاحقر الاثم میرزا محمد علی الشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنه ۱۲۷۲

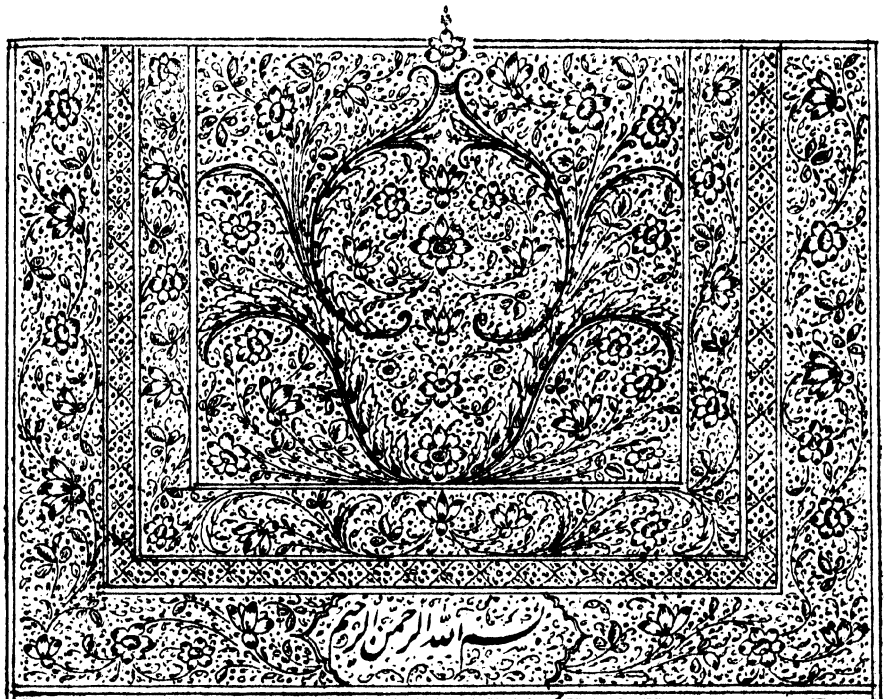

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو چهارم از مجلد سوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

بیاض ای یافته از منزل نه ماهی ... ذرات جهان از کرمت آگاهی ... از شاه و گدا هر که تو را خواهی ... بر فرق سپهر افسر شاهنشاهی ... افتتاح حسابه فتح آثار پادشاهی بحمده و ثنا رخ نماید که اسبق آیات و اولی هفت آلهی الاخرة و الاولی له ملک السموات و الارض و ما بینهما ... رباعی ... ای کشوده دل تو نور حمدت روشن ... معموره جان ز فیض شکرت گلشن ... از حمد تو شد مزین آغاز کلام ... یابد شرف از شکر تو انجام سخن ... و افتتاح ابواب بدایع و قایع شاهنشاهی باید و نعت و مدح حضرت ساتپاهی الیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما رباعی ... ای بر سر جمله سروران چون تاج ... بیگانه ز آستان قدرت معراج ... شد از کرم عام تو عالم حتم ... شاهان جهان بلطف خاصت محتاج ... اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی و آله و صل علی آله البررة الشجعا و عترته نجوم ملک العز و المعلی ... مثنوی ... شهریاران ملک فضل و کمال ... تاجداران شهر جاه و جلال ... خسروان ممالک دنیا ... پادشاهان کشور معنی ... تیمان دوازده معصوم ... انجم نوبخش اوج علوم ... هفت ایمان ملت عربی ... چیست ایمان آل پاک نبی ... اولین آفتاب برج شرف ... شاه ولدل سوار دریا کف ... پس حسن آن امام پاک سرشت ... که بدل ها نهال احسان کشت ... هست او را نظیر غیر حسین ... قرة العین سید الثقلین ... بعد ایشان امام سجاد است ... که پناه تمام عباد است ... پس محمد که باقرش لقب است ... میوه باغ سید عربست ... باز صادق که بود در همه کار ... چون پدر جعفری تمام عیار ... هفتم لطف ایزدی کاظم ... در علم شرع را ناظم ... فخر آل عبا امام رضا ... هادی سالکان راه هدا ... پس تهی نبی امام تقی ... قدوه خاندان علی نقی ... حسن عسکری ملاذ کبار ... حسن الخلق حسن الآثار ... پس امام زمان که هست مدام ... حامی کفر و حامی اسلام ... یا الهی بحق آل رسول ... بعقول سکان زوج بتول ... بکمال باهت زهرا ... که بجل کرد طلعتش مه را ... بحجبان اهل بیت نبی ... بهداة شریعت عربی ... که مرا سازی بهره توفیق ... تا نویسم بخامه تحقیق ... حال مهر سپهر و شرف ... سرور دودمان شاه نجف ... حامی ملت مسلمانی ... وارث حشمت سلیمانی ... پادشاه ممالک عالم ... مدعا عام جهان بعدل علم ... تاج بخش شهان تخت نشین ... مشرق و مغربش زیر نگین ... در عجم سر بلند گشته بتاج ... از بلاد عرب ستانده باج ... ترک و دیلم همه غلامانش ... قیصر از چاکران دربانش ... همه اجداد او بحشمت و شیم ... مالک تخت و تاج تا آدم ... پادشاهی که تا بایجه لوای خورشید سایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانید ظلام ظلم و عدوان از اطراف اعصار و بلاد

و بلاد روی بعدم آباد آورده سرکشتگان بوادی نامرادی بحمیمه سازا من و امان رسیده و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و کیتی ستانی از ریاض حال و کلزار اقبالش وزیده و دمیده اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک و افر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه بطاعتش در گوش جان کشیدند نظم سکه دولت چو بنام تو شد پادشه مصر غلام تو شد یافت را قبال تو قصر خبر کرد بر ون نخوت افسر سر خسرو چین بنده در بان تست خان چتا ریزه خور خوان تست شاه تولی جمله طفیل تو اند از دل و جان تابع خیل تو اند دین پناهی که بر افقت توفیق ایزدی و موافقت تائید سرمدی رسوم مذموم یعنی و جاهلیت را که بمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و بحیکیک از سلاطین سلاطین را رفع آن میسر نشده بر قبه در عرصه بعثت اعلیم منسوخ ساخت و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت مکنت پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت بهتمید و قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک گذشته و ماحی آثار خواهین رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان معادیت بیخ کاهی بنود همچو او کیتی پناهی رسوم بعثت از عالم بر انداخت لوای کامرانی بر تفع ساخت تعالی الله زهی شاه مکرم مبارک زو جودش آل حاتم طفیل دولتش از بخت بیدار سپاه تاجداران جهان دار قبه زرنگار چتر نصرت شعارش منور عرصه سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجوا هر دیده ماه و مهر از شعله اسنه غارتیان سپاه و فراوانش آتشیه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و از صفحه سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعه امانی و آمال چون ماه چارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشور کشایش ع عبرت افزای ذلف پرچم خور و خدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول خلمان دار السرور و در ایام رزم صدای کوس دولتش نغمه صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام رزم نوای عمر دای مرگش جان اولیاء دولت را بنهج و مسرور گردانیده سموم قهرجان سوزش جان کدار ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دلفروزش نضارت بخش ریاض امید ستمدیدگان نظم سموم قهر تو هر جا که بگذرد گردد لسان آتش سوزان طبیعت کافور نسیم لطف تو بر هر کرا زمین که وزد چو سبزه سر بر آرد ز خشکان فتور سهم خدنگ تیر آبنگش خون از دیده مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشه اضطراب انداخته خنجر سرتیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز خون ریز و تیغ بیدریغش سبان مصر اجل قالع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز و بعدت مملکت اسکندر در نظر همت عالی ارتش شکوه از حوصله مردم بخیل و رفعت حجله قدر کسری و قیصر در برابر عظم شان طارمانش فی وقع تر از فرق بخیل رباعی ای خسروی که ملک تو را اعالم تنگ یکپایه ز تخت قلدونیت اورنگ لطف تو نمود سوی هر کس آهنگ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین ع سکندر سپاه ستاره چشم سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر فرمدون فر کیخسرو سریر قمر سیر گردون خرام پیروز مکنت مهر احتشام مهوی حشمتی چو مهر چهره بخاک ره او سوده مهر ترک فلک بنده فرمان او هندوی کیوان غلامان او مسکف چرخ ششم روز و شب جریده عالیش نگشاده است لب کلک عطارد در سر انجام عنبر شمایلش منوشیده مدام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنیزی رشتبان اوست ثابت و سیار بر ین آستان بسته بخدمت چو دو پیکر میان جمله حکام بری و زمین سوده ذا خلاص پایش جبین هست وجودش در وج شرف دری تابنده برج نجف اسم شریفش ز کهربا کنت معما صدف آن کهر **مظهر** خاک پیش بوسه زدا ز روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر **لطف** تا که بر دا ز کرمش خصم بهر ظاهر از روشد همه حاضر قهر **کردکار** دشمن او را بجهان کرد خوار دید خداوند چو آن کرد و کار **جلیل** میل دلش هست بخیر سوی لطف هست جلی فیضی از روی لطف **شاه** کشت چو در روی زمین پادشاه روی برایش نهد از مهر ماه **عالم** نور دلش زد چو بجا لم علم جسم حدو کشت قرین الم **پناه** عزت تاج و شرف گاه ازو یافت بنا قاعده جاه ازو **اسمعیل** نام وی از غربا انتها کشت مر اسلک در بی بها یافت چو این منظم بنا مش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از شعشعه آفتاب سطح معلای فلک نور یاب باد ز عدل سنه روشن جبین روی زمین عزت خلد برین اهل هنر از کرمش بهره مند مسند اقبال بدا تش بلند و چون بی شایبه تکلف و تصنع و غایه تصلف و مدح گستری از مقتضای صادرات افعال ملاحظه وارد ات اعمال این پادشاه دین پناه بوده خصال واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار بهمای همایون بال جاه و جلال بر سر هیچ تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایه سعادت و اقبال نگسترده و بار بلند پروازش تائید ایزد متعال بر دست اقتدار از هیچ دولتمندی کامکار سبان وجود فایض الجودش منشسته بر دیده همت هر یک از ناسخان و یسای زیبای براعت و ناسخان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم میماید که در نظم فرامد و قایع و نشر بدایع مآثر عظام موکب سپهر احتشام مشرایط اجتهاد و لوازم اهتمام تقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان و آئین جهانداری

سیاحت

کشور گشائی و قانون دین پروری و ملک آرائی و رسوم رزم سازی و مخالفت گدازی و عداوت دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا حین روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا بر علی هذا این ذرهٔ احقر که خود را حوشهٔ چین خرمن اصحاب فضل و هنری پندارد و خود را خوشه از کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه رنیب و زینت بخشیده و بتحریر غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی را که شامل دولت و متمای همت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از نسخات خامه در بار ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بروجهی نظارت یابد که طاوسان خطایر قدس را بهوای تماشای آن از فضای مانع همت انتفا گیرد و از لمعات طبع سحر کرد ار گزار آثار پادشاه رفیع مقدار صوری طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش مشتاقی آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی گنجد این سخن در طی نامه نباشد این تمنا خامه ولی چون با همت گردپروانه رغبت آمد بکوش هوش آوازه که تملکت کرچه باشد بی اضاعت ز فیض شاه باید استطاعت بطاهر کرد قلم افتد درین راه سخن کوته بعینی دولت شاه ازاز و طایر طبع سخن ساز سوی این بوستان آمد به پرواز چو در ذکر شهنشاه این کهرسفت نخست از حال آبایش سخن گفت

کشاده در بیان شمهٔ از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق و مغرب را منور گردانیده محتاج بیست بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان عمام عدل و جودش ریاض امید با عدد و اقارب را نضارت بخشیده متعنیست از ذکر مناقب آبا و اجداد حسب اما چون بر طبق کلام منجر نظام موجعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسلهٔ نسب خود را در متون کتب و بطون صحائف مثبت میداشته اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آباو اجداد بلند مکان را بیت افتخار و مباهات می افراخته اند خامهٔ مشکین علامه در تبیین سلسلهٔ نسب بزرگوار شاه پسند اقتدار شروع نمود صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ از مناقب و مفاخر این فرقهٔ سعوده مآثر زینت و زینت در افزود در ضمن مناقب و اتقان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه بپنج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت و اقف اسرار الهی شیخ صفی الحق والحقیقة والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بامام هفتم هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم علیه السلام منتهی میشود بر این موجب که ابوالمظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوه اولیای آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صلاح بن قطب الدین بن صلاح الدین بن رشید بن محمد الحافظ لکلام الله ابن عوض الخواص بن فیروز شاه بن زرین کلاه بن محمد بن شهر فشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم ابن جعفر ابن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی ابن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون شمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم علیه السلام در اوایل مجلد ماتی مشام خاطر ان اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر و اتقان این اخبار را صفت اضعارت بخشیده در این مقام نبان سیان تبکر ان مبادرت نمی نماید و رجسار این صحایف را بزیور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه دالا زادی آراید و منه الاعانة و التوفیق

آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال آبا شیخ صفی الدین اسحق عامهٔ علماء عالم و کافهٔ فضلای بنی آدم بر علو شان و تمکن شان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن زمره کریمه را فایز بکمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دینی و اخروی میشمارند لوایح باطن هدایه میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده نظم از نیشان بوده هر یک دین پناهی سر بر یکرمت را پر شاهی چراغ روشن از نور امامت مه تابنده بر بیج کرامت شعر فهم من بین اصناف الانام کرام من کرام من کرام لاجرم حاجت آن نیست که عندلیب قلم در کلزار مفاخر هر یک از این فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون بدسامی سامی ایشان منجر نست نغمه سرائی نماید انا بنا بر تیمن و تبرک بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد امجاد او علیهم الرحمة و الرضوان فیروز شاه نزهتی بود بکمارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف کفاره و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ مبارکش طالع و آثار جلالت و مهتری از بشرهٔ همایونش ساطع بود و تقوی و ورثوت مشهور و بصفت شجاعت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواسی و اغنامش بعدد توابت و سیاره و علمان و خدامش زیاده از مرتبهٔ حساب و شمار نظم فلک احتشام معالی پناه جهان کرم میر فیروز شاه دری بود از درج عز و شرف کلی اکلستان شاه نجف قمر بود تابیک کرده از خوان او جهانی مرفه احسان او و چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز این نوازنده فیروز شاه در کنار بیشهٔ جیلان در

در موضعی که موسوم است بزکین منزل کرده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون بحجاب اینا بالغیب ندا و ادلة مدعوا الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود و فرزند سعادت مند شش عوض او بمنزل بزکین کوچ فرموده در قریهٔ سرخ آباد فارغ بال وشاد کام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز در گذشت و عوض او پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری درج ولایت و سن بهجت سالکی از نظر حالایق غایب شد و هر چند خدام امیر عوض او طلبش هر طرف شتافتند از شعشعهٔ جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم در آن دو دمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد اما بالطف اقبال در مقام تسلی خاطر ما تم زدگان بود و احیانا نیز بیان حال در گوش هوش هر یک بمضمون این مقال رقم میمود بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضاء هفت سال از این احوال ناگاه آن فرزند اجمند بر در خانهٔ پدر بزرگوار رسید اشد جامه عنابی در بر داشت و سر عصمتی حمایل فرموده و زبان همت بیان بر زمزمهٔ ملاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان متنبه و شادمان از انجناب کیفیت حال پرسیدند جوابداد کمر اطاعت اجنبیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند بمیان خود برده بودند در این مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریض مینمودند و انجناب مستجیب و متغیر گشته بمشاهدت و ملازمت مخدوم زاده حقیقی بر دوش کرفته و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقهٔ فرمان برداری و اطاعتش را پذیرفتند و سید محمد الخافظ در مصاحبت اقربا و خویشان احسن سنیه آباد اجداد شریف خود بسیر و احت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمد و علم عزیمت بصوب ریاض جنت بر افراخت بیت روانش بمینو پر از نور باد در آن تربت آباد مسرور باد **صلاح الدین رشید** ولد ارشد امیر محمد الخافظ بود و بعد از پدر در قریهٔ کلخوران اقامت فرموده و انجناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده بخشم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت و چون زمان زندکانی صلاح الدین رشید بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر کردید **قطب الدین** قطب فلک جلالت و دین داری و حور رشید سپهر سعادت و بزرکواری بود و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر کرجیان بار دیل نقل نمود بتبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت وارشاد امیر قطب الدین یکی از رزم ساز کفار کرجستان با لشکری از دو صفتان بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت حیرالانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون بخیر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمه علیکم بسواد الاعظم عمده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور کردانید و بنفس خود در کوشهٔ نشسته بتضرع و زاری از بارکاه کردکار ایزد آن بلیه بخابت مطلبیده و محلی که جوانی از اقربای انجناب نزدیک بدخل آستر دا بلسان گرجیان در اردبیل دست تغلب و غارت بر آورده یکی از ایشان متوجه انخانه نشده و آن جوان در روی او بخشه بر طبق مروة الحق یعلو و لا یعلی غالب آمد و شمشیر انکافر منهور را قبضهٔ اقتدار در آورده بر حلق شومش کشیده و در آن محل کرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و انجوان از انکه کافران بر حال محله نشینان سراپرده عفت که در زیر زمین بود ندا اطلاع یابند اندیشیده بکندوی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود کردانیدند و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و همان لحظه کرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده شمشیر انتقام از نیام بر کشیده و رشتهٔ حیات انجوان نیسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از ان امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا مهری از ان بهتر پیدا کند فضارا همچو از کرجیان بآن جناب رسیدند و شمشیری بر کردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیکر رفتند و امیر قطب الدین امروز تا شب در میان کشتکان افتاده بود و بهیچ یک از حاش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مخفی نکشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص حال شهیدان در میدان رفته بودند سر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آوازهٔ ناله انجناب را شنیدند لاجرم نزد یکدیکر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جوابداد که ظاهرا او را دواج بریده نشده و زخم علاج پذیر است انکاه اشارت فرمود تا انجناعت زخم را بسته او را بدانخانه زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جا نبین لوازم محامد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر کرجستان از اردبیل مراجعت نمود انکاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید و بکمال همت عالی بهمت بر تربیت فرزندان همت خود شیخ صلاح معطوف کردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صلاح در اوقات زندکانی سنن شیخ

آثار کرام را احیا نموده چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اختر ش امین الدین جبرئیل قایم مقام شده و آن سیدزاده ولی مدبل در دولت
ترقی بن شاب محمدزه را که صبیه صلبیه عمارتی بود و از بارقه غمام عنایت ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش سمید رخشید بعقد نکاح خویش درآورد و
وواهب الموهاب والعطیات امین الدین جبرئیل را از آن محمدزه مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سرادره سعادت بود دو ولی نام داشت پسری عالی
گهر کرامت فرمود ثبیت برآمد آفتاب ازاوج امید وجودش مطرا قبال جاوید آثار بصیغه ماطن از ناصیه بخجسته میامنش ظاهر و انوار ترکیه نفس از مطلع
جبین مبینش باهر امارات هدایت وارشاد در بشره همیونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از سره جمایونش هویدا نظم کلی بسکفت در باغ هدایت
دری افروز و فروج ولایت جهانی گشت از بویش معطر زرویش چشم اختر شد منور و امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن
ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت و بایفا نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده ولی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب
آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد و الحمد لله الوهاب الموهاب والعطایا و الصلوة
علی محمد خیر الیرایا و آله الغیاث و عترته الاتقیا. **ترجمهٔ این صحیفه ملاعت آئین ابتهاج مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق** باتفاق
اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تاثیرش لسان انوار عنایت
الهی عرصهٔ کون و مکان را اضائت بخشیده کیفیت سنیه اش از جواهر علوم لدنی پرو علو پایه قدر و منزلتش برون از احاطه دایرهٔ تصور لآلی کلام بدایت نظام
زیور گوش هوش عالم سلاطین و ملوک و عنبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار
رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه اش مطاف طوائف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای دانهای سبحه اش همواره در طیران و مشاعل
کواکب درخشای کشیده بقنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت
کشیده اش در مرات رخساره رویان خرر توجمال حقیقی تصوری ندیده از صبح تا شام و در بیان اسرار حقایق و معارف زبان کشوده و از شام تا بام رکوع
و سجود قیام و قعود اقدام فرموده مثنوی همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و قعود شده چشم او بروی محراب را چشمی که نشناخته خواب را
شبش چشم بر آب در بند کی بظلمت نهان چشمهٔ زندگی لبش دیده آن سالک کامیاب بجسته ز خورد ن کشاده ز خواب بشب زنده داری مه نبود
همه شب ز قدرش شب قدر بود قدم گاه او عرش را بوسه گاه درش بود مرصد سیان را پناه که نشته ز هفت آسمان مهترش نثوار معراج پیمبر ش
گشادی چو گاه فصیحت لسان فشاندی در و لعل بر غلسان ملک گفته آمین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا. و آن منور محراب امامت
و کرامت منور درس عیسی بود که بطبق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیا دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود و انواع
مخصه ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازدیاد الطاف الهی و تضاعف اعطاف نا
شاهنشای امید وار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبهٔ مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم
از نور او روشن گشت و چون معان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از انکه بحالت یقظه
و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والدهٔ ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن محمدزه پس از تامل در خواب جوابداد که ای قرة العین این رؤیا
و دلالت بر آن دارد که ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم انجناب خرم و فرخناک شد و در وقت تحریر
این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر خاطر رسید که ظاهر اورا در آن زمان در عالم خواب بآن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو شعشعه
آفتابی طالع خواهد گشت که مایهٔ رایت سلطنت او بسیان خورشید تابان بر تو بر عرصهٔ کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده محسوس
میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقول است که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته است
و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل با شمشیر و تاج چه مناسبت دارد
و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بر سر نهاد
آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر بر گرفته کرة بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون همچنین سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد راقم حروف

راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی هوش ضمیر در تعبیر این خواب تأمل نماید یقین داند که آن تشریف کنایت از خلوت تیغ جهانکشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن فسر آفتاب تاج و تاج فرق همایون آنحضرت اشارت بمیوه و ماحصل فقیر آنست رهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تعبیرش تو باشی القصه چون آتش محبت الهی در خاطر خطیر مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جست و جوی نهاده بهانه ملاقات برادر مجتبه صفات خویش صلاح الدین رشید که در بلده بشیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ عبد الله خفیف رنزل فرموده و هر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خواست که آنحضرت را بخانه خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگار رش بگشاید التماس بعرا جابت اقتران نداد و شیخ همدران بقعه بادای وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از مقربان بارگاه احدی رسیده اوقات بهیچ یک از آنجماعت نداد و ریزه که مرتبه خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر زد امیر عبد الله فارسی که فارس میدان هدایت بود شناخت و تمثه از حال خویش عرض کرد امیر عبد الله رحمة الله آنجناب را گفت ایعزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد کیلانی دیگر کسی نیست که تو را بمطلوب تو اندر رساند بنا بر علی بدا شیخ صفی الدین اولیا رشیراز رفته او داع فرموده و بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف مدت والده در یافته تفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر ابابیل بن شیخ سنبد از الکردی الشیخانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشد از سید جمال الدین کیلانی رحمة الله یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی می پیوندد و سلسلهٔ مشایخ عظیمه قدس سره بامیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام میرسد القصه بعد از انکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب با انواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که او را محمد بن ارسلان میگفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریه علیه کران از توابع گیلان برتجاده ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله العلی از شوق ملاقات شیخ زاهد بی تحمل شده و در فصل شتا که شدت سرما در درجه کمال است پیاده و تنها متوجه علیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسیده در زاویه شیخ زاهد فرود آمد و بادای نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال انکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا غیبه هیچکس از طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته در ماه مبارک رمضان حال آنحضرت بر همنوال جاری نمیبود اما چون در آن روز بنور کرامت از وصول آن قدوهٔ خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آنجوان کلیپک پوش را که در گوشه زاویه نماز میگذارد بخلوتخانه خاصه من درآر ما آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نموده همدران ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبیده و بارشاد و تلقین پرداخته بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده نمود و بمکمل همت در تربیتش سعی و اهتمام فرموده و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان مجاهده و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در هفت روز کینونت انطفا میگیرد و بتدریج مهم بدانجا انجامید که در ماهی زیاده از یک کرت افطار نکرد و مشروب چیزی نمی چشید و در شب اصلا بپهلوی همایون بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت مطبخ شیخ زاهد برشت هیمه میکشید چند سال برهمنوال از اکل سوم و لحوم مجتنب و محترز میبود و در وقت افطار اندک برنجی یا کیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی برتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد انجناب را تیر تدریج از ان مجاهدات و ریاضات باز آورد و بجز دون کوشش اشارت فرمود و بر ین قیاس حضرت ولایت پناه در سایهٔ تربیت شیخ زاهد قدس سره از درجه بدرجه تصاعد نمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود انکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب ارشاد خلایق را بحضرت شیخ صفی رجوع بدانحضرت نمود و یکی از بنات کرمات خود را که بهم نام فاطمهٔ زهرا علیها السلام بود بجناب او بکاوش در آورد و صحبت ایشان از روایت مؤلف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانیده و بهمکی همت در علو شان و رفعت مکان آنحضرت کوشید نایره رشک در باطن بعضی از خلفاء و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی نموده او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند بر انیه رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ جمال الدین علی را که بصفوت کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام سازند تا همه دست ارادت در دامان متابعت محدوم زاده خود زده و این سلسله از هم نگسیخته گردد و شیخ زاهد رحمة الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

ورنام جهام ارباب ارادت را بقبضهٔ درایت او داد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد پس فرمود که من سی سال آن جنان سازم که بر شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که حلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند مقتل بحلوت حضرت شیخ است باز پرسید که حلوت صفی در کدام مقام است جوابدادند که بر کنار دریاست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسنج مسافت است شیخ گفت برو در آواز سید هم مشاهده نمایید که کدام یک جواب خواهد داد پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کردند هیچ جواب نشنیدند بعد ازان شیخ صفی را ندا فرمود همگنان آواز آنجا را شنیدند که گفت لبیک و جان لبیک شیخ صفی الدین قدس سره بدانخانه در آمد شیخ پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم و بحدت توجه نمودم رباعی هر کس می عشق خورد در بزم شهود یکدم ز خیال ما یه غافل نغنود چو بسته بگوش هوش از بهر طربی آواز فرح فزای ما را شنود آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی آنمقدار حاضر که از نیم فرسنج مسافت آواز ما شنوده بحضور آمد و صورت این معاودت بواسطهٔ مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را روی نموده ع باخود آورده از انجانه بخود بر بسته لاجرم انجماعت جمل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و حاشیهٔ ارادتش بر دوش گرفته از سر عنا در گذشتند و شیخ صفی الدین بمدد زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحهما حضرت یافته بار دبیل شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما بر کاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بر روی غلبه میکرد بگیلان خرامیده شرایط کمال ارادت و اخلاص تقدیم میرسانیدند و این معنی موجب مزید عظم شان و علو مکان انجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد بار دبیل تشریف میبرد و سنت باکتساب لوازم محبت و انجا بجای می آورد و صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد بعزم حضور مرشد ساخته در زاویه که مسکن من بود نزول فرمود و در وقتی که بدر دم شیخ صفی الدین جمعی کثیر از مردم اردبیل و ملازمش نشسته بودند سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که مرغ دل من هر چند بال همت در هوای فضای عالم طیران نمود جهة لوطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی بباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه عمارت نائی که آستانه اش آشیانه طایران عالم بالا باشد و ساحت بارانش معطف طواف سالکان بساط بسیط عبا کرد و بر تو لازم است که فرق انام را بشاع دین قویم و صراط مستقیم دلالت کنی و ندای هیهوا داعی الله بجهار طرف بقعت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الخلق و خلق را بتوجه الی الله روی اهل دل بسوی روی تست مهبط فیض الهی کوی تست و باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت در آری و خلعا باطراف امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور نشماری و اکنون من آنانی را که از استاد ارشاد و اثم در قبضهٔ درایت تو نهادم و سر رشتهٔ هدایت بست حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم چو الطاف الهی شامل تست ظهور نور عرفان از ازل تست کشادم پیش تو اسرار دین را بتو دادم همه گنج یقین را و شیخ زاهد در سنهٔ سبعمائه بموضع سورمرده که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را که موسوم بخضر بود الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که سبکبار روزی از اینجا بار دبیل روی و روز دیگر صفی را بکار سازی و الیوانی بمقتضای قبول نموده شیخ دست مبارک بپشت و پهلو و رانش فرو آورد و او صبحی از سورمرده متوجه اردبیل شده بمبرکت دست حق پرست شیخ که با عضای شریفه او بود هشت روزه راه را بیک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریهٔ کلخوران بغیر ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را با نگفت و انجناب تهنیه اسباب ملازمت شیخ زاهد مژده علی الصباح بر اسب چوده که داشت سوار شده و خضر وار رکاب هدایت افتابش روان گشته نماز خفتن بسوزمرده رسیدند و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانه عالم قدس است و هر یک از اصحاب و اسباب مدفن من موصوفی مقتا گردانیده رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان مسکن و اوطن حضرت شیخ است جهة مقبره موره از قامی مواضع مناسب تر نمیباید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاد و شیخ صفی الدین بحضرت را بسوار و گیلان برد و بعد از وصول بکجاره دره روز آنسر حلقه ارباب تمکین ودیعت حیات بمقتضای اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین طوارم بجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت تقدیم رسانید و خطیره منبر کراش را لتعمیر نموده غلغله انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بر سجاده هدایت نشسته تلقین سالکان طریق معرفت پرداخت و جهة دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده بمکی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور داشت باندک زمانی صیت کرامات و

کرامات و خوارق عادات آن سلطان بقعتبار سادات در شرق و غرب جهان بسمت اشتهار گرفت و از اقطار امصار و بلدان مرتقبان مدارج سعادت روی
بدرگاه کعبه پشتپناهش آورده از ازدحام خاص و عام فضای ارویل صفت مضایق پذیرفت در صفوهٔ تصفا از خواجه محی الدین که در سلک اولاد عظام
آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان از ارباب ارادت
اعتقادی کس بعقیدهٔ امامت و کرامت آمدند که تمامی مساجد و معابد را دپیل و توابع از ایشان پرگشت و اجتماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت
نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جبهٔ افطار هر یک از خلوت نشینان بگیتای ان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار کرده جهتها عبایت
کرد و تا بدیشان وفا کند ع وین هنوز از آفتاب قدر او یکدرجه دیم در کتاب بندکور مذبورست که نوبتی در قریهٔ دارور در زاویه پیر محمد داوری در یکروز
قرب بست هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش ازان آن مقتدای اهل ارادت
بود روایتست که گفت بسی ازان حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خیر انجام
الا آن اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین بزغبی مرویست که گفت من نوبتی مردی را کدار
راه پرنیق پای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر شمار در آمدند عدد مردمیکه از سایر طرق در آن شهور
بخدمت شیخ افتند غیر علام الغیوب کسی نمیداند و بدین قیاس زیاده بر سی سال علیه علیه آن قدوهٔ اولاد خیر البریه طواف اصحاب مجد و جلال و
مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار از نطایفه بهرکت انفاس متبرکه اش مطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان
میگشود و چنانچه بثبوت پیوسته انوار ولایت از لی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیهٔ همایون آن مهر سپهر دین پروری هویدا و لایح بود که هر که را چشم
بر آن جمال خورشید مثال افتاد در دم چراغ معرفت در کاشانهٔ دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش مینهاد و لوامع معرفت الهی و لوایح حقایق
موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت میانش چو پیشه مثنا بطلوع و ظهور میپیوندد که از فروغ آن زود ایا ظلمت آباد جهان صفت اضاعت پذیرفته طالبان را
راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد سلاطین عالم هر گاه بصحبت جنت رتبتش رسیدندی از شکوه و ذات امامت صفاتش مجال تکلم مجال و استمدی و خواهش
باطل و علم چون در زاویه سیر ایه اش راه یافتندی در پیش خدام دونی الاحرامش بغایت تواضع فروتنی نشستندی نظم در سلک تقدیر فراشان انوار
بهی شمع شاهی در سرای فقرا و افروختند حلقه بافان قضا در کارگاه کاف و نون رقعه فرمانهی بر عرفهٔ او دوختند و چون در اکثر بلاد و اقالیم سبعه
صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و خلقی بنهایت بواسطهٔ ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند
بنا بر اقتضای خوانی اذا تم امر و نا نقصه زمان بمقتضای ایام زندگانی آن جامع کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متصاده که از خلاج یکی
دیگری صفت ازو یا و پذیرفتی عارض ذات ملایک صفاتش گردیدند از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که
هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب طبا مذکورست حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و هر ثوابی که جمیع اصحاب امراض را
دهند تو را دو آن شیخ والا تبار با وجود تراکم امراض و تزاحم اعراض در وقت ناتوانی از برای هر بیماری تجدید وضو میفرمود و در وقت ضعف
اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را قیام و قعود دهند و او را اخراج و ادخال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد
خود شیخ صدر الملة و الدین موسی که بنیرهٔ شیخ زاده بود تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن جمل قیام نماید آنگاه دو روز
علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمائه قریب بضعف النهار در غایت بهجت کلمه اصدعه
گفته طایر روح مقدسش بجانب خطایر قدس پرواز نمود شعر و لو کان فی الدنیا بقاء لکان رسول الله فیها مخلدا و ما احد یبقی علی الموت سالما
فان المنایا قد اصابت محمدا فبئست اکر عمر شبر پاینده بودی صفی حضرت حق زنده بودی از وقوع ایجاد ثه شامله مایهٔ حزن و الم بر کاف نون در دون سرا
بنی آدم تافت و از حدوث این واقعه کاملهٔ فزع اکبر در عالم اصغر با کمال وجهی بسمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون و دل از دیده
گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه و حسرت تا شب در خاک و خون غلطان بودند صعوبت آن مصیبت نه بمثابه بود که زبان
علم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دوزبان شرح آزادرین اوراق مبین تواند ساخت

خبیصی

یک نوبت

یار ب عم ذل حکیه نه آرم زبان وزدر فراق چون نایم افغان افسوس که سایه بر گرفت از سر خلق خورشید سپهر سروری و احسان و چون صفای فضای ایام سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر یکدورت بدیل یافت و پرده ظلمانی شب بکوت سوکواری کوکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی جد مهران متعرض بارگاه سبحانی را غسل داده در وقت ادا و واجبات وسنن آنکار جد انحضرت باندک اشارتی از پهلو بپهلو میگردید و در وقتی که مجوز استند که بنشینند بی انکه کسی ذات مبارکش را نگاه دارد می نشست و ران اشنان زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب کوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر فرمود که هم و سیم بالبغضی تکلم نمود که معنوم نگشت و ارباب ارادت از وقوع ایخالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیه حضرت خیم المرسلین بران جنازه مغفرت اندازه نماز گذارند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضه مقدسه که حالا مطاف طوائف اکابر آفاقست بخاکش سپرند از غرایب وقایع انکه در روز فوت آن زبده سید اولاد عالم صلی الله علیه و آله وسلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والده ماجده شیخ صدر الدین است از غایت اندوه و اضطراب دست بدعا برآورده گفت الهی بسر سفینه شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحهما که مرا پیش از انکه بگیاه ازین واقعه باید یکدم دیجور مغفرت خود واصل گردان و این مسالت بغر اجابت رسیده بعد از هفده روز از آن مصیبت شامله آن مستوره مستجاب الدعوه وفات یافت شیخ و دست بر دوست رفت و یار بر یار و همدر آن اوقات شیخ صدر الدین موسی خطیره مزوره والده بزرگوار تعمیر فرموده و در زیب و زینت آن روضه مقدس نهایت مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و نظافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام بر افراشت مثنوی

برافراخت کردم مزار پدر بماندگ زمان آسمانی دگر

پی مرقد آن امان زمان زمین جمع کردیم و شد آسمان

رسانیدن آن روضه سترا به دو شد کعبه و آسمان کشت ده والی یومنا هذا روز بروز جمعیت و معموری آن خطیره بهشت آئین از پیشتر پیشتر توقع می پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بران مرقد عطر ساحیط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهر تر میگردد مثنوی

زهر روز زان آن روضه دلکشای نموده دو صد جام کیخای وار

آن کرده ارواح پاکان مقام که مرغ حرم را کنند احترام

بآن بام مرغی که از زنده است یکی روح لقمان پرنده است

بسقائی آن مزار عزیز خضر مفتخر بوده الیاس نیز ملک کرده این از و بر بهر که رو بدرش را بجاروب مهر و الحمد لله المستحق للحمد و الثناء و الصلوة علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیاء و عترته البررة الازکیاء و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا

عطر افشانی خامه مشکین سواد در کلزار اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة و الدین

پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویه عرش پیرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب را از سرچشمه باطن فیاض سیراب ساخت مثنوی

بگسترد شیخ معارف پناه بساط بزرگانه در خانقاه

نشستند در مجلسش سالکان همه ملک توحید را مالکان

براه هدایت فرس رانده بکمیل ناقص نفس رانده

در صفوة الصفا مسطور است که در آن روز که شیخ زاهد روح الله روحه صبیه خود بی بی فاطمه را بحباله نکاح شیخ صفی الدین قدس سره درمی آورد و در اثنای مجلس عقد درخواست و باز نشست بعضی از مریدان بسبب قیام راه پسندیدند جوابداد که فرزند اینکه صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهد نمود در بن عرض کردند عظیم آن فرزند کامل که قایم مقام من و صفی خواهد بود و خواهم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیاراست و لوامع رشد و رشاد از ناصیه جالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهة اکرامش قیام نمود صدر الدین است و هم از کتاب مذکور مذبور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را تول و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام متوطنان آن دو قریه پیوسته مواد نزاع بیکدیگر داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس سره العزیز زلال موعظت و نصیحت انحضرت نایره خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن نقده اهل کمال کرت دوم تول در مقام خبث و جدال آمده یعقوب تاجی را سردار خود کردانیدند و لشکر بالارق کشیده الارقیان بنابر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات پیره زکریا که در سلک خلفای شیخ انتظام داشت بشی انحضرت را در عالم رویا مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سپیند ریش را نزد تولیان فرستند که ایشان را پیغام داده از محاربه الارقیان منع نمایند اگر آن سخن قبول کنند بهتر و الا من دانم که با ایشان چه بیاید کرد و پیره زکریا صباح بخلافت شیخ صدر الدین رفته پیش از انکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن افتخار سالکان مسالک زهد و کرامت روی بدو آورده گفت که پیره احمد باقلانی و حاجی نجیب برنا که هر دو سفید ریش اند مصحبت نزد تولیان

زد قولیان روند اگر ترک مقاتله و سند فهو المطلوب والا حضرت شیخ دانند آنگاه آن دو پسر عزیز زد قولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الاقیان
از مصالحه مایوس گشته بتجدید هر چه تمامتر آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و همین همت عالی بهمت شیخ صدر الدین مدد ستر جا غالب آمده بسیاری
از قولیان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام را پرسیدند گفت در حین اشتغال آتش قتال سواری سبز پوش که بر اسپ
بور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الاریقان متوجه ما گشت و از مهابت او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز
آوردیم هیبت بابل دل هر یکمن برستیزد اگر کوهی بود از هم بریزد بمثوبت هویسته که ملک اشرف چوپانی در اوایل ایام جهانبانی بنسبت شیخ صدر الدین
لوازم حسن ارادت و اعتقاد و تعظیم میرسانید چنانچه هر گاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید او در
اواخر حال بواسطهٔ شرارت نفس عیار دقایق افضال و فنون لطائف معشوش ساخت و آن مرشد اکابر آفاق را به تبریز طلبیده و ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد
و باطنا در مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شد و زهری جانستان بکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت بعتبه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدائم عتبه
علیه بوضوح انجامیده آنجناب از ان طعام اجتناب فرموده بعد ازان بغمار نقار بین الجانبین در میجان آمده ملک اشرف اولاد شاه نجف
را در تبریز توقیف نموده رحمت معاودت بصوب اردبیل نهاد و در آن اثنا یکی از زد یکان او شبی شیخ صفی الدین قدس سره را در واقعه دید که عصائی
در دست مبارک گرفته در غایت غضب با شرف میگوید که فرزند مرا چرا در این شهر بازداشته من مملکت آذربایجان را بتو میدهم تو پاک پسر
مرا بمن بفرستی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن جمعدو مراد آنست که میخواهم بصحبت شریفش تیمن و تبرک جویم و شیخ بار دیگر میگفت
که او را باکمال تامل جو در رود و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک
اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد و زبان باعتذار برگشاد و شیخ مشیقت راست میگوئی و او میگفت بلی آنگاه شیخ همان عصا اشارت بدیوار
کرد تا بدستور اول درست شد و آغاز رفتن کرده مغفر مود اگر فرزند مرا باکردی هم والمرام والامن دانم که چه میبایدکرد و صباح آن محرم کیفیت
واقعه را بر سبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شد و در خلوتی شیخ صدر الدین را طلبیده عذر خواهی نمود و حضرت فرمود ان
حضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور شریف ارزانی داشته بدستور سمر از همت عالی بهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون
چند ماه بر این قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر شوم اشرف گشت و اغونشاه نامی را جهة طلب شیخ صدر الدین موسی بجانب
اردبیل فرستاد و آن قبله اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع بما فی الضمیر اشرف پیش از رسیدن اغونشاه روضهٔ مقدسه را وداع نموده بطرف گیلان
نهضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر فرستاد تا آنحضرت عالی مقامش
فرستاده و زبان نیاز و اعتذار پیغام داد که مناسب نیست که آن برگزیدهٔ پروردگار جلیل بخطهٔ اردبیل آیند و در تحقیر کرامت و اهانت نشسته بقاعدهٔ معهود
ابواب هدایت و ارشاد بر روی روندگان فرق عباد بگشایند که از این مخلص صادق العقیده غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب توزع خاطر
فیض مآثر باشد تصدیع نخواهد رسید اما چون جنت با طن و کعبه اقوال آن سرحلقهٔ اهل ضلال بر رای حقایق نما ظاهر بود بر ان سخنان اعتماد ننمود و بمدارا
و مواقعات مهمات آثار با صناف طاعات و عبادات میکذرانید تا زمانی که ایزد سبحانه و تعالی آن شدة را بفرج تبدیل داده دوستکام بطرف
مسکن مالوف مراجعت فرمود و در آن اوان که بواسطهٔ عنبیت شیخ صدر الدین از اردبیل سلک جمعیت خلق و درویشان پریشان گشته بود گاهی بعضی
از طایفه رقوبار صالحه میدیدند و بدفع اعداء خاندان ولایت امیدوار میگردیدند از جمله انکه شبی مولانا یوسف برنینی شیخ صفی الدین را بخواب
دید که با لشکری عظیم که عدد بمایرد دست و از اند طاهر کشته و جمعی کثیر از ان سپاه میگریزند و از انحضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند
جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد من مخالفت میورزیدند همه را بتائید ایزد تعالی او اره کردم و فرقا هم کل متفرق و همدران اوقات بروجهی
که مذکور خواهد شد از این محله مذکور کشت جانی بملک خان لشکر بلاد آذربایجان کشید و چون مار دبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدر الدین
فرستاد و التماس ملاقات فرمود و شیخ از گیلان متوجه اردبیل حضرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر پنجهٔ تقدیر شده بود بمقصد رسید و همانی بملک
خان آن زبدهٔ خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام تمام کرد و لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید تو گلی بن اسمعیل برازکه کتاب صفوة الصفا

تألیف اوست گویند که در آن ایام که شیخ صدرالدین موسی در اردوی جانی بیک خان تشریف داشت فقرا در خانقاه که مجلس بیک اشرف بود گذاشتند و او امر را بخویش آورده ابواب اعتذار و استغفار گشاده بزبان تضرع و زاری شیخ التماس شفاعت نمود و روی ندامت بر زمین نهاده میگفت الآن و قد عصیت من قبل و کنت من المعتدین و من از پیش تعبیه علیه بازگشته آنچه دیده بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدرالدین از غایت صفا و نهایت مروت و انسانیت قصه کرد که مخدوم اشرف را لقبی بقبول فرمایند و نزد جانی بیک خان برفته زبان شفاعتش بگشایند اما جمعی از مشایخ سلام و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند بحکم این معنی نمودند و مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان عرض فرمودند بنابران شیخ عالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار را بکار را القبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت و گفت یحکم الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و بهمدران ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه بود تیغ سیاست جانی بیک خان درخت هستی اشرف از پای درآمد و شیخ صدرالدین در غایت حشمت و عزت مستقر ریاست و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن مجبته میامنش بار دیگر خطه اردبیل را بضیارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم مردم پروری قیام مینمود تا وقتی که از دوار تلال سبل ارتحال فرمود و در ایام مرض نهال کلزار امامت و سکونه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت نثار روزگار بارش کرد و اینده و رونده از شاهد و فرق عباد در گردنش انداخت بیت نمود اکنی عزم دار استلام پسر شد بجایش پیشوای کرام شیخ خواجه علی قدس سره چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشیده بر تلت از سدره المنتهی مد گذشت نظم چو منزل بپرداخت سرو کهن سر افراخت سرو نوا سرو بن اگر صبح فرخنده فرشد نهان منور شد از قابش جهان و شیخ خواجه علی در اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت مآبی و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات اجداد عظام شده پسر پاکیزه کوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شیخ پروری مقیم گردانیده با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم و من دخله کان آمنا گردید نظم کرا غایه شیخ توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد دل و هشش پر نور حضور بیابان ازان دیده دریای نور و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر سوده مانده بطاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر درد دلش کار کرد تمنای آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرموده بهر دو کعبه را بیکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده بدیدوبسر در موافقت یکدیگر با دای مناسک حج پرداخته و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله التحف الصلوة و التحیه مشرف گشته فنان مراجعت معطوف ساخته و در اثنار راه شیخ خواجه علی مریض شده بحضرت اختیار فرمود و منصب ولایت عهد را شیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحله تأیید و تبشرات جنات بحری من تحتها الانهار انتقال نمود شیخ ابراهیم بعد از رحلت شیخ خواجه علی بحیات النعیم و کمال حرمان و ملال طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و باین آباء هدایت قرین بسجاده بتقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطنش مضیئات احوال اهل سلوک نافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش از حلقه ارادتش زینت داده زبان حال مجنون این مقال گویا کردانیدند رباعی ای بوی تو مونس دل غمخصه و نیم آزادمنت فرح بجان گشته مقیم صد شکر که شد مشرف این طرفه مقام چون بکعبه بمن مقدم ابراهیم و چون آن دو چنین امامت نیز علم عزیمت بصوب بدایع جهت برافراشت منصب خلافت و مسند ولایت عهد را بپسر سوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت مثنوی چو شد بر ضمیر منیرش عیان که پایه شدن جانب قدسیان رود سوی آباء دخود یاد کرد پسر را بالطاف و لشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت سلطان جنید همائی بود همایون فرود سوای فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت آلهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق ناتناهی نظم قوی باطن از دانش معنوی برون نیز از علم ظاهر قوی پر از نور عرفان دل آگهش سر عارفان گشته خاک رهش مشعله انوار ارشادش جمع طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت میگداخت و اکسیر صحبت با رشد و رشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیکدم مثال طلا مهری مقام جیار میساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم بآستان آن مظهر لطف اکرم

لعف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سود و دست اخلاص در دامن متابعتش زده با لتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمود و بفیض ازل کرد سلطان جنید بسی کس اصحاب اقبال رسید چو آهن ربا بر کها میرسید دل خلق را سوی خود میکشید حسینی نسب بود حسینی رسید مرد بش شتی دم بدم بشیر و از دحام خاص و عام در سه ه سدره مقام آن ملاذ اهل اسلام بجائی رسید که میرزا جهان شاه که در آنزمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود متوهم گردید بنابران فرمانداد که آنحضرت در خطه اردبیل توطن نماید و از مسکن مألوف عزم سفر کرده بهر طرف نخواهد توجه نماید نظم جانشاه را در دل ترس که بسیار شاها نه دهد تی اساس ز ترس از دیار خود ش عذر خواست که ما هم مه و مهر مانیم راست و سلطان جنید از ارد بیل با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر بهضبت فرمود و چون حصن کیفی که بحصن کیف اشتهار یافته مقدم همایونش عزت افزای گشت بدرون شد ابو النصر حسن بیک که در آنزمان فرمانفرمای دیار بکر بود و بسبت با میرزا جهان شاه در طریق خلاف و نزاع سلوک مینمود از وصول سرخیل ارباب قبول غایت مبتهج و مسرور گردید و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت تقدیم رسانید و خواهر پاکیزه گوهر خود را که ورثة التاج صدف شهریاری و زبره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه بیگم نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد و از سر چشمه باطن حجبته میانش استفاضه ظلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی بر کشاد نظم حسن بیک از کمال حسن اخلاص فرستادش بخلوتخانه خاص سمن بر دختری صاحب جمالی ز نیخا صورتی مریم خصالی باهم و رسم مانند خدیجه بعفت همچو فرزند خدیجه و سلطان جنید با آن صاحبه بعیش مرتبه چند گاه در حصن کیف قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام گذرانیدند بعد از ان مقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه ارد بیل گشته گرت دیگر ظلال افضال بر مفارق مجوران نگاشته بال مبسوط گردانید چون میرزا جهان شاه از مراجعت مذکور عالی مقام در غایت انبساط و احتشام خبر یافت بواسطه دولت آنحضرت با میرحسن بیک تو بمش از پیشتر شده شرائط شکرگانون در و نثار فروگذاشت و بمکی همت قاصده متعالی جاه و جلال آن مرکز دایره هدایت و اقبال گشته گامی در صدد اخراجش بود و احیانا خیال اخذ و قتل در خاطر شاست مآرش خطور مینمود و بعضی نزد سلطان جنید ظاهر گشته انود غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشیده و از غایت حمیت ملیت جهانبانی و کشورستانی تجاوز خطیر گذرانید و خواص اصحاب و کرام احباب را طلب فرموده درین باب قرعه مشورت در میان انداخت و آنطایفه ناجیه را در وقوع فتنه باغیه با خود متفق گردانیده و جمعه اجتماع ارباب ارادت قاصدان با طراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش نیزه گذار بموکب هدایت آثار پیوستند و زبان باظهار نیاز و اخلاص گشاده دل بر مقابله و مقاتله امداد و دمان ولایت بستند و سلطان جنید شاهبازهمت در هوای صید مملکت پرواز داده با ستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله که در آن وقت سر و انشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده تا شری بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد نظم چو دانست شروانشه کینه کوش که دریای فتنه در آمد بجوش روان گشت با لشکری ز کوه که گیرد سر راه در یا چو کوه در میدان آن دو سپاه جنگجو همچو سیمندو در برابر یکدیگر دست نهیزه و خنجر برده صف بر کشیده نه مثنوی ز یکسو کشیده بصوف صف دلیران شروان ز دیگر طرف برآمد غان غیر و خروش همه آمد دو دریای آهن بجوش از جولان سمندان غبار میدان همه بجان آمده از اوج آسمان در گذشت و از غریو جنبک آوران زلزله در زمین و زمان افتاده کوش کردون کر گشت نیزه خطی خط فغار بر صحیفه احوال پیر و برنا کشیده شمشیر مصری مصر بدن مردان صف شکن را غرقه بخون کرد اینه شعله پیکان آبدار خرمن هستی جویان میسوخت و زبان سنان بعنان کردار در سر رشش تیز شده اسا کنان می انداخت نظم دو لشکر بهم در خروش آمدند دو دریای خونین بجوش آمدند یکی را دو افتاد از سر کلاه دگر را سر افتاد بر خاک راه چنان مشعله فتنه بالا گرفت که آتش در ین چرخ والا گرفت و چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفوی و شکفتن غنچه مراد مصطفوی را هنوز فصلی معتد به بود در آن معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه نمود و صوفیان نگشت یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید نظم رنبیداد کردون ناسازگار گرفتار شد آن چنین نابکار بشمشیر خونریز را بابشین شهادة نصیب آمدش چون حسین روان گشت سوی بهشت برین شد ش جید بر پرنیر جانشین **سلطان حیدر** نیز بهر سیادت و سروری و بحجره گشن امامت و دین پروری بود شعشعه خاطر خورشید نشانش نضارت بخش ریاض امید اهل عالم ظل ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه عالمیان اشراف بنی آدم جبلت بی حیثیتش را حیات سنیه و متابعت

ازدیمن

ببتیران

شیمه مرضیه آبا و اجداد بزرگوار مظهر انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیه همایونش در کمال روز و ظهور علوم
مفخر ملک و ملت شاه حیدر ولایت انتساب شرع پرور سپهر معرفت را بود ماهی بحراب امامت دین پناهی دلش روشن از انوار حقیقت زرویش
ظاهر آثار طریقت و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنیه و خواهرزاده امیر حسن بیک بود لاجرم سجاده امامت و دین داری و سریر سلطنت و مهد
ما لایق و سزاوار همیبود نظم
ارسقرلات قزلی که شمل بود بر دوازده ترک برتارک مبارک مینها و هر کس بدست ارادت در دامن دولتش می اویخت از همان جنس فسری بود
سیداد و آنحضرت پیوسته وفور مشوب ارباب غزو جهاد در مطمح نظر همت داشته بطایفه از مجاهدان دین و زمره از اصحاب معرفت و یقین که بواسطه
تاج قزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بمجد ام آن خاندان باقی مانده رایت مقاتله کفار می افراخت و بصولت بازوی حیدری و صدمت
شمشیرین پروری قمع و استیصال اهل ظلم و ضلال را باخود مخمر گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون میساخت و چون امیر حسن بیک پدر میرزا
جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان نظر بافته تمامی مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرف قرار گرفت بوسیله حسن عقیدت و اخلاص
که بسنیت آبان دودمان عظیم الشان داشت صبیه صلبیه خود مهد علیا حلیمه بیگی آغا که رابعه بجاد و عفت و بلقیس سراپرده خلافت بود در سلک ازدواج
سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را از ان
مشتری هیبت ماهید سپهر عالی کمر که هریک درج ولایت را دری نوربخش و برج خلافت را در خشی آفتاب درخش بود تولد نمود و عمده آن اولاد
کرامت نهاد دانا دستانیست که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش گشاده

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق امید مشتبان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر از شمع رخسار نقاوه خاندان صفوی

برمرآت ضمیر مهر تنویر صورت آئینی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب الموهب و العطایا الذی
لم یجد صاحبه و لا والدا هر گاه با بقاذ کر جمیل خلیل حلی تعلق گیرد افق امید او را مطلع خورشید طلعت اسمعیل ثانی گرداند که سالکان سپهر خضرا از پرتوی عالم
آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط عبر از ظلال صداقت هدایت مآلش از تاب آفتاب ظلم و ضلال بیاسایند بار علی ایه
صدر نشینان بارگاه مصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد متعال مسئلت فرزندی دولت مند مینموده اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته
بشارت حصول مقصود می شنوده اند کما قال من قائل حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و بآنکه جامع اسباب سیادت صوری و
معنوی سلطان حیدر الصفوی چند دلرشید صاحب تائید داشت اما چون بدیده بصیرت انوار از تقاوید رجعلیه اقتدا و ناصیه حال بیکیک از ان فرزندان
اوج نامداری مشاهده نمی نمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن میبود که بخجسته پی سنت روضه امید او را بدود حمد برومند گرداند خصوصا چون نشانش سایه
لطف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گستردن بیارآید تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از مهد علیا و ستیر عظمی حلیمه بیگی
آغا بمقتضای شریعت غرا در عقد ازدواج آن قدوه اولاد و خیر الانام انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همایون فتبسم ضاحکا من قولها بشر اسویا و وصف الحالش
بود و موجبی بهجت افزای مابده البشر آن بدا الاماکث کریم جمال الوصیف مثالش را تعریفی لایق تمینمود و عنوانی در خشید اختری از اوج شاهی رزویش لامع انوار
الهی کلکی بسکفت و دماغ امامت که فایح شد از و عطر کرامت بر آمد آفتابی فایض النور که شد از پرتوش خورشید مستور بلکه بنهایت موهبت الهی
که در همه حال شامل و نصرت حضرت رسالت پناهیست بر سپهر دولت لایزال تیری در لمعان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک
گرداند و بشارت نضارت کنار خافقین بگوش هوش جهانیان و دودمان پادشاه تخت لولاک معنوی لعلی خلق عظیم خورشید انور نیر دوش آفتاب از ذره کمتر
چو از اوج ولادت گشت طالع چنان نوری زرویش بود لامع که شرق و غرب عالم گشت روشن چو در فصل بهاران صحن گلشن مشام جان سلطان حیدر
از شمایم اقبالی آن شکوفه بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را بر اسمعیل قرار داد و بلوازم شنایش و ثنا بی منت قیام نموده زبان حال او قال بکلام الله
حال الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق و همدمان او ان که صبیحه مذکانی آن سرو ریاض جهانبانی از مشرق آمال و امانی سعادت اعتلا نمود و اعلان بشارت
احوالش مبشری بود بآنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصه بسیط اقلیم را در خیر مسخر خواهد گردانید و بنور آن تازه نهال گلشن خلافت و استقلال

واستقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت اوراق خلافتش دلالت بران میکرد که علی السرع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بمفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد گردانید تفهم همانا که خورشید کردوعیان بگیرد جهان را کران تا کران همانا که کل برفروزد بباغ شود نگهبانش عطر بخش دماغ وچون سلطان سعید بسنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود و بکلی همت عالی همت بر پرستش مقصود ساخت و منصب ولایت عهد را بنام همسنه فرجامش رقم زده از روی جمعیت خاطر باجیار سنن سنیه آباو اجداد پرداخت اما قبل از انکه ثمرهٔ شجرهٔ منیتش از عهد طفولیت قدم در ساحت سن صبی نهد بنیت جهاد لشکر بشیراز کشید و بحسب تقدیر در معرکهٔ قتال از کف ساقی اجل جام خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم سوده رقم مذکر مجملی از احوال سلاطین آق قوینلو زمان بکشاید و بعد ازان صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور وجهان گیری شاه عالم پناه بیاراید جهة اول انکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و بخاک افتادن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آسنا لکان طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع و حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسلهٔ سخن از یکدیگر ارتباط یافته از اخبار یکه موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهیست قضیهٔ مبهم نماند دیگر انکه نزدیک سخنوران اخبار عالم ما باید اصورت همچنین بر منصهٔ اظهار جلوه گر شود که نار مانی که آن پادشاهان گیتی ستان بسلسلهٔ بابن دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون عیار حسن محبت و اعتقاد در انبل عرش عداوت و نفاق بتبدیل دادند مابدک زمانی بساط سلطنتی بان مساحت بصرصری بساری انهدام یافته سمت ادبار پذیرفت قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر سلطنت مظهر الامن و امان ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان

از ارقام عنبرین فام جزو ثالث ازین مجلد مشام ابای فهم و هوش ایام ایخکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور کورکان و ولد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بابایت بعضی از ولایات دیار بکر سر افراز بود او وقات مجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون آتش امیر دوست نواز دشمن گداز غارم ریاض عمری گردید پسر فرخنده اختر ش علی بیک قایم مقام پدر بزرگوار گشته چند گاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیک مژهٔ شجرهٔ زندگانیش مغز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیک بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده بسعادت بامیر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوک مینمود و مدتها بین الجانبین مواد نزاع بیجان داشت تا بموجبی که سابقا مسطور گشت سر پنجهٔ اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات جهانشاه را در نوشت و همدران سال پادشاه ماوراء النهر و خراسان میرزا سلطان ابو سعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شده بر وجهی که پرتو اهتمام بر تبیین آن تافته مهم او نیز بفتوت دولت امیر حسن بیک فیصل یافت انگاه تمامی ولایات آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن رنینهٔ تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزون فرش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورد و جهات طبقات انام در سلک نظام انتظام پذیرفت تفهم حسن بیک چون عدل بنیاد کرد بخلق حسن خلق را استاد کرد بفضل ازل بود آن مخزن موافق نواز و مخالف گداز کرم بود در رسم دل و دستش بعیز از عدالت بود در فرش ممالک بدور انش آباد بود رعیت زبده عم آزاد بود مزارع مدیدی محصل بکجا ب بود ذی توجیه امدعا با اقبال او مردم آزادی مدیده بفعال بازاری و حسن بیک را نسبت بدو دمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص خراوان بود و بنا بران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه کوهر خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سریر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرمود و بواسطهٔ این مواصلت همیت نشان و مین همت آن دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایرهٔ دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان عمول اجل طبیعی رسید و ایام حیات بمقدر سمت اختتام پذیرفت و انخادثه بابه در شهور سنهٔ اثنی و ثمانین و ثمانمایه واقع بود دو فرش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنة تبریز روی نمود خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه محی الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیک انتظام داشتند و بنا بر اشارت آنحضرت پیوسته بحکم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند و امیر حسن بیک را بعفت سیر بود و برا نمود چنانچه اغور لو محمد مقصود بیک زنیل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا ازین جمله اغور لو محمد زنیل مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مآل حال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و ازین

تصنیف و تألیف **مولانا ابوبکر طهرانی** معاصر امیرحسن بیک بیع و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشاء نمود و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر رسید بعضی اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر توانست کشید **ذکر حکومت سلطان خلیل که سن اولاد امیرحسن بیک بود و بیان محاربه که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود** سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمانروائی اشتغال داشت و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنابر طلب اولیای دولت عزیمت یعقوب تبریز فراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم در مسند سلطنت و شهریاری نهاد و ببسط بساط نشاط پرداخته ایالت و ولایت دیار بکر را برادر ارشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه کمال درشت و سوء تدبیر و عدم رویت کمالیقی از عهده ده دارائی عزیمت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی مراد لشکریان آذربایجان استطلعش منقطع گشته اکثر یعقوب میرزا بشعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار سر از شهر خوی کوشش و خنجر گذار از دیار بکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز قاصد معرکه ستیز و خونریز شده رایت نهضت مرتفع گردانید و در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین دست باعمال آلت قتال برده گرد شبرنگ تاخت برانگیختند و ملک تبریز در سایه نیزه خونریز و کوشش گرزهای آبدار و تیغهای بیدریغ سلطان یعقوب و زید و سلطان خلیل زخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاد و نهال اقبال شما بدو متواصل گردید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بر مشیت حضرت علام الغیوب** چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتیل گشت تمامی امرا و نوئینان آذربایجان بر سلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده رایت عظمتش از فرق فرقدین در گذشت یوسف میرزا و میرزا امتابعت برادر بزرگوار اختیار کردند و دست مبایعت بدو داده شرط ملازمت بجای آوردند و یعقوب میرزا بر خناک دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف گردانید و در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمائی متکیه زده چنانچه باید و شاید باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید قواعد عدالت پروری سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غرا کوشیده جمله سادات و قضاة و علما سورغالات مقرر فرمود قاضی میرالدین عیسی ساوه ولد خواجه سکندر وزیر را که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور مملکت منصوب گردانید بلکه بجناب او در تمشیت امور ملک و مال و حل و عقد رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی حاجات سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را امتثال فرمانش مأمور ساخته ابواب انواع اصطناع بر روی روزگارش برگشود از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر زرنگار همایون رقم حتم توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشان او توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را انفاذ ننماید و منصب امارت و کارسازی سپاه بر صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک قرار یافت و انوار رحمت و مکرمتش از مطلع کمترنوازی طالع شده بر وجنات احوال سایر معتمدان و اتباعیان تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت و جمال حالش بحلیه دیانت محلی بود و پیوسته نقش خیر خواهی را بالواح ضمایر میگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکرهای ملیح نهی نمود و در گفتن کلمه الحق از ملامت هیچکس نیندیشیده همواره زبان بنصیحت هیچکس نمیکشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله اضطجاع افتاده که نوبتی از زرد روئی بر مزاج حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دکله را از کتف یعقوب میرزا برگرفته فرجی نجف خود بر تنک و در پوشانند و پادشاه بطریقه اطاعت مرضی داشته اصلا از احتساب باز محل قاضی متغیر نگشت و برین قیاس آنصدر عالیقدر پیوسته مهتر یاد ذوا قدار را از ارتکاب امور ناشایسته که مخالف شرع شریف بود منع نمود و باضافه خیرات و اشاعه مبرات ترغیب و تحریض مینمود آنچنانچه نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن و انصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت میکاشت و همچنانچه امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در حمایتش بودند در شرایط وقوف و کاردانی تقدیم میرسانیدند و مهما امکن در استمالت خواطر کبرا و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع گردانیدند و چون زیاده بر ده سال حال بر نمیوال نگذشت و تمامی بلاد و امصار آران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آباد ان گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت

قتل سلطان خلیل بتاریخ چهارده‌هم شهر ربیع الاخر سنه ثلث وثمانین وثمانمائه بتقدیر ملک جلیل انتقام لفتا دمن لب التواریخ حرره محمد نقی الترشیزی

مآل شدن بد یعقوب میرزا

دولت طوک آل قونیلو رومی بانهدام آورد و دست شقیت سبب الاسباب ابواب تفرقه بر کشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنا رقتال به متبرکات ریاض رضوان** سلطان حیدر در اواخر اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر عاطر ها جر افضیلت غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت تا باکافر انیکه در آنطرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید و مقتضای کریمه اقتلوا المشرکین کافر فرماید و چون سرو انشاه فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آنزمان شروانشاه بود از عزیمت آنحضرت اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام در وقت عبور بران مملکت متعرض غنیمتش گردند بمقتضای حدیث الحب یتوارث و البغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی بمیان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از قزلباش بعزم رزم و پرخاش متوجه شروان شده و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر ولایت میسر پذیرد و هوس فتح دیگر ممالک فرماید و بامن واسطه اختلال ارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال او ما یه تشویش خواهد آمد از ان خلل در کار تو اول علاج آن ناچار پیش است که مهام بارگاه سلطنت لشکری ظفر نزدیک بکومک فرستند تا بنده مستظهر شده طایفه قزلباش را نگذارم که باین دیار در آیند و بقدم مقاتله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بقدر سیم شیر آب دار سکنین و هم یعقوب میرزا بانبار استماع امتثال این پیغام ارجاء صواب منحرف گشته سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربه سلطان حیدر فرمود و قبل از انکه سلیمان بیک بشروانشاه بپیوندد سلطان حیدر از راه شکی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت در آمده بطرف دیار کفار لوازم شبگیر او را بجای آورده از مردم آن بلاد مصاحب طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند مورد انواع انعام و احسان خویش محفوظ و بهره ور میگردانید و چون نواحی بیلقان قرا محل عسکر حضرت سیادت مآبی ولایت قبابی گشت اهالی آن بلده بمثابت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار معروف شده بیوه ناشوده تمرد و عناد اظهار نمودند و در دروازه های آن حصن حصین را بروی خود بسته و دست باندا ختن تیر و سنگ گشودند سلطان حیدر مامور از مخالفت آن زمره مدبر متغیر گشته غازیان منصور را بفتح آنقلعه خیبر صفت مامور گردانیده ایشان آنجا محاصره و محاربه کرده بقبچیان پولاد خنجک بی باست و در یک بکار خود پرداختند و بانداک فرصتی میان یک برج از بروج منصور قرا بسمت اهتدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن انحال قراپیر تاجار از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابر فرمود یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و اکثر آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر حضرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون آیه کریمه و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله را بر خاطر فیاض گذرانیده از کثرت اعداء اندیشه نکرده و رایت مراجعت باشتعال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده در نواحی شهر سران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان بهیت همه را تبع کنان برون دریام همه خنجر گذار و خون آشام نزدیک بآنحضرت رسیده و از جانبین بتهیه صفوف پرداخته مستعد اشتعال آتشه و سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن ممکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده بزبان مناجات بکلام اجابت صفات ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردان ساخت و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریض فرموده صدای کیره دارد در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام و فاخت برکشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند نظم و لیران سنانها برافراختند نه بر سر بمیدان کین تاختند کشیدند بر یکدگر تیغ تیز کشادند در بای خنجک و تیر خلک کشت و دریای قتل غبار زمین شد ز خون یلان لاله زار و در آن روز سلطان حیدر بفضل بیمانشر امر قتال کشته بازمره ابطال جلال بر صف اعدا تاخت و بصدمت شمشیر شعله فری و قوت سر پنجه حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترا کمه آذربایجان را بخاک هلاک انداخت نظم بشمشیر کین شاه حیدر مصاف در افکند صد جسم اعدا شکاف بپیکان خونریز روح ستیز برآورد از جانشان رستخیز و در فتوحات شاهی که مهبط فیوضات نامتناهی است سمت تحریر یافته که ذکر مصرکه هولناک هنگام جولان بخاقان بیباک سلیمان ترکمان با شاه حیدر نوان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاده آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سر کشته باد یه ضلالت کشیده او را بجان امان داد بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند فغان بارج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب دادکه هنوز روزگار جدال و بانقتام نرسیده

آنا منشور حیات من برقم ختم مرقوم گردیده مراد این معرکه شهد شهادت میباید چشید و او را چند گاه دیگر مقاسات دنیای بی وفا میباید کشید آنگاه کرّة بعد اخری آن سلطان کرامت اتمام صف اعدا حمله نمود و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسر نخه قداح زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیمود چون نزدیک آن رسید که شروانشاه و سلیمان ترکمان از معرکه کشتر عنان بگردان بوادی گریز معطوف کرد ابتدا رشت تقدیر تیر عمر فرسا کشاده یافته سلب انقطاع یافته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت پرور در بلده طیبه شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض جنان پرید نظم فغان از جور گردون ستمگار که جز آزار مردم نیستش کار بجز رسم جفا و اهرمنیست ز آیین وفا و اخترمنیست پی خونریزدایم در کمین هست ز خون سروران گلگون چنین است کمان کیسه را بر که کند زه نشانه کرد دش قلب که و مه شوی کز هیچ حیدر زابل ملن نجات از تیر قصدش نیست ممکن القصّه بعد از وقوع آن حادثهٔ عظمی و واهیهٔ کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند شروان شاه و سلیمان بیک بدین پیکر بصرت و ظفر مبتهج و مسرور گشته مسرعی جهة ایصال بشارت به تبریز فرستادند و چون مطهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع تبرسران بخاک سپردند و جهات ویرانی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک روی توجه بمقر خویش آوردند

ذکر محبوس شدن در دریای ولایت و سروری در قلعهٔ اصطخر شیراز و بیان انهدام بنای عمر و دولت یعقوب بیک به تقدیر پادشاه بی نیاز

از مطلع کلام مخبر نظام و اهب المواهب و العطیات جلّ شأنه و تعالی و اذا تتلی از آیهٔ ربه کلمات تبر این معانی بر فضای خواطر اشراف طوایف انسانی میتابد که چون ابواب عنایت ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود و نعمت ابتلا او را کسوت بلا بدو نماید و چند گاه چشم تمنایش را از دیدن چهرهٔ عرایس آمال محجور داشته بطلوع صور مکاره و اهوال او را بیاز ماید پس اگر در مبادی طلب سعادت امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه ما فقدت غنچهٔ مطلوب از بنجا شگفتن گیرد و اگر در اوایل احوال پای سعی بر سنگ حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر طی طریق بهبود بسمت سهولت پذیرد بهمین جلیل علیه السلام تا القاء آتش نمرود را بقدام رضا و تسلیم پیش نیاید خطاب مستطاب یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم از منصهٔ عنایت سبحانی صدور نیافت و خضر سبحت اسیل تا فرمان قرمان را بطیّ کریهٔ یا بیت فعلنا تقهقر کردن انقیاد ننهاد و پر توانوار عاطفت یزدانی از افق وهد نیاه ندبح عظیم رو بحیات روزگار نساخت یوسف صدیق تا کید خوان از هجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد و بدروه عزت مملکت مصر نرسید و بنی عربی صلوات الله علیه و علیهم تا کرت عزت نکشید سیم فروری نیمیم انا فتحنا لک فتحاً جهیناً بر پرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید نظم براه عاشقی هر کس نهد گام نه بیند بی تعب روی دلارام چو اسمعیل از فرمان نبرم نه بیند هر که سر گردد مکرم ز نعمت ابتلای چاه یوسف برآمد بر سریر جاه یوسف بکار آید جمله اختیار ز دید هیچ کل بی خار ناید پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز نظر این تشبیب حال فرخنده مآل نقطه دایره دولت و اقبال و نیر سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب کیستی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعهٔ بایلهٔ پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن ابتلا بدان مصیبت چند گاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه راد عالی گهرش شهید شده عنان اضطرار بصوب عزلت انعطاف داد چنانچه بر یک از این وقایع احوال و وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج آمالی و آمال عز و اقبال خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی ما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقهٔ صوفیه و حفظ اردو پل جمیع گشته بنا بر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زده طریقهٔ مبشرت بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و ماندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر زمرهٔ جنود او بتملیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفهٔ بری تحریض بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردو پل جمع آمدند چون این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید از دحام ارباب بدایت بترسید و یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه آذربیجان بار دو پل فرستاد تا سلطان علی پادشاه و برادر کهترش سید ابراهیم و حضرت شاه واجب التعظیم و والده ماجدهٔ ایشان علیهم السلام را گرفته بشیراز بخدمت اعلی مملکت منصور بیک پرناک سپارد و آن امیر حسب فرموده بار دو پل شتافته سلطان علی پادشاه غیر صاد تسلیم چاره ندانست و با والده و برادران معصوب و کلان بشیراز رفته منصور بیک پرناک ایشان را در حصار اصطخر معتقد ساخت و حضرت شاه و این پناه و دختر سالی آن پایه تاطه گرفتار شده فغان از جان محققان ملأ اعلی بر آمد که آیا آفتابی که عرصهٔ سپهر بوقلمون جولانگاه بگردان همتش خواجه بود و در مجلس تنگ ترازدایرهٔ نون چگونه تحمل آن

تحمل نماید و کامیابی که مانجهٔ ریش سایهٔ مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقدهٔ کسوف بچه طریق سایه بر تخم نشاید در صدف دوشاب
افروزد نزدیک بود خورشید در روز کسی کوبد اشتهای بصیرت بکام دشمنان فتیق غریست هرچند بعضی از سالکان مسالک هدایت تنزیه یعقوب از آزار آن دیو
بیرحم امامت منع نمود بجائی نرسید و ایشان را همچنان محبوس میداشت تا وقتیکه جبار مقسم اساس دولتش را زیر و زبر گردانید و در زمستان سنهٔ ست و ستین و ثمانمائه
که یعقوب میرزا در قراباغ آران در منزل سلطان یوسف طرح فساق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن اراده متواتر گشت بخت یوسف میرزا که مقهور
مکارم اخلاق بود مریض شده در گذشت و مادرش سنبوز از سوگواری پسر باز نپرداخته بود که مدت عمر عزیزش بسر آمده عزیمت عالم آخرت نمود و چهار ان مفتنه
یعقوب میرزا نیز چاره جو بتسبیر ماتوانی نهاد و مدت طویل بعقیش از خط مملکت بدست باز داشته رخت بقا بسا دفعا داد یکی از شواذ دین باب گفته بیت نه از یوسف
نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ار گشته چه شد یعقوب را باری **ذکر سلطنت میرزا بایسنقر و کشته شدن مسیح میرزا**
و اکثر امراء با ایشان در چون سلطان یعقوب میرزا بملک ارمنیا و دصوفی خلیل و امرا موصول و برناک پسرش میرزا بایسنقر را بپادشاهی برداشتند
و نوئیان با بندری بسلطنت مسیح میرزا و الامیر حسن بیک اتفاق کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان مقابله متقاتله
بوقوع پیوسته بتسهم فتح و ظفر بر رحیم علم بایسنقر وزیده و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافته مسیح میرزا با اکثر نایندر یقتیل رسید آنگاه بایسنقر میرزا در غایت
بیه بتبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سر انجام جمیع مهام ملک و مال بالقبضه مختار و در آورده پایهٔ اقتدارش از اوج سپهر دوار در
گذشت بنا بر ذحیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی رعیت و کار
طایفه رگشود از انجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگرچه از چک اجل جان بر دامانی اختیار کرد بدر خلال این احوال امحمود بیک ولد
اغورلو محمد بن امیر حسن بیک که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه کریخته بود بشاه علی پرناک که بعضی از ولایات عراق بحکومت همیود متحق شد و داعیهٔ
استقلال کرده شاه علی با بسیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بدو دادند و اکثر بلاد عراقین بتحت تصرف در آورده با سپاهی جلادت آئین روی بتسخیر
بصوب در کرن نهاد چون بخبر به تبریز رسید با بایسنقر میرزا با سقصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید و در صحرای گرین آن دو پادشاه ترشیم و کین با یکدیگر
محاربه نموده بیکبار بصرت و ظفر در نظر بایسنقر میرزا جلوه کر گشت و محمود بیک از غایت سر گردانی بناه با بسیاری برده سید بعنت الله بعدالی که در آن نواحی
بود از صورت حال و خوف مآیت و متوجه آرد گردن دانه حیاتش شده بیک ماکاه حوالی طاحونه را فرو گرفت و محمود بیک را بدست آورده در حوالی
اردبیل بزده بایسنقر میرزا روانه ساخت و بایسنقر میرزا بازجعوا بدیه امرا میرعم را جنه کرده تراب هلاکت آمیخت و بعد ازین فتح متحضت و جبروت و تحکم
و مادروت صوفی خلیل از حد عبور در گذشت و دست اختیار بسایر امرا در تحل و امور ملک و مال کوتاه شد و بمعنی سبب مخالفت سلیمان بیک گشت
بیان بر آن آن که سلیمان بیک که در آن زمان حوالی دیار بکر بود چون کمال اقتدار صوفی خلیل و آزار خاطر امرا را آوازه بایجان را استماع نمود خاطر بمخالفت قرار داد
و با تفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب تبریز نهاد پس از آنکه بخبر بسیع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنقر عنان توجه باستقبال او
منعطف گردانید از عرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امرا آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل و طریق نفاق سلوک مینمودند ناگاه بیک شعار خلاف اظهار
کرده زمام اختیار از دست او ربودند و در سطوت خاوکر بازدو سلیمان بیک بر دند لاجرم صوفی خلیل کشته و در چک سلیمان بیک گرفتار شده جمشش بر هم بگذشت
و سلیمان بیک بپتوره معمود اهم سلطنت برمیرزا بایسنقر اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز خرامید و سر انجام مهام ملک و مال از پیش خود کرفته رایت استقلال
مرتفع گردانید رباعی هر روز یکی بر در آید که منم خود را بجهان نماید که منم تا کاه جهان بدو قراری کیرد نا کاه اجل در در آید که منم **ذکر**
ارتفاع لواء دولت رستم بیک نامداد ابیه سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنقر و سلیمان ترکمان
رستم بیک ولد امقصود و بیک بن حسن بیک که آثار اقبال از ناصیهٔ حالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نمود و چون
مسیح میرزا در معرکه سلطان بوذ مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیک در قید اسر بدست صوفی خلیل افتاد و در قلعهٔ الجق که کوتوالش قرن سیاهی
بود محبوس گشت و ابدیه سلطان که در سلک اعاظم نوئیان انتظام داشت بموازره تخم اندیشهٔ نقش وصول بمنصب امیرالامرائی بر لوح خاطر میکاشت پس از قتل
صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک از قراباغ آران عازم الجق شده و معتمدی نزد قرق سیدی علی فرستاده و پیغام داد که مناسب نیست که رستم بیک را بپادشاهی برداریم

وجود این حدود را فراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و آذربایجان گماشتیم فرق سیدی علی با معنی همراستان شده و میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان
بقواطع ایمان تاکید یافت اتکاء رستم بیک از قلعهٔ الموت سرون آمده بابیه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم وش و سردار لشکر کش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشتند سپاهی پر
شیرو قلل رایت ایشان جمع آمد و انجیر بعرض میرزا یعقوب و سلیمان بیک رسیده مخالفان را استقبال نمودند امرا هر فوجی را که بقراولی فرستادند طریق بیوفائی سلوک ننموده
روز رستم بیک رفتند لاجرم میرزا یعقوب و سلیمان بیک ویران شدند میرزا یعقوب ناچار با نگه داماد شروانشاه بود با تفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود
عازم شروان گشته سلیمان بیک روی بطرف دیار بکر آورد رستم بیک عنان ریز به تبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت
و همت بر تدارک اختلالی که در فرقات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلک امور جمهور زر نمک و دور بین بعد نش سمت انتظام پذیرفت
حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان مکتوبات با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد
کرده بخشایش خلاص امیز پیغام و اندآ با بیشیقه میرزا چون شروان رسید شروانشاه امداد و امارا پیش نهاد همت کرده اینه و ابواب انعام و اکرام
مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانیده و در آن ایام که بایسنقر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنا بر قصد بعضی از امرا بمحوس طغای سموم خرده عزم
سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیار بکر رسید و روزی چند بلعل عیسی اوقات گذرانیدند ناگاه تیر بلا از شست قضا کشاده رشتهٔ حیاتش را منقطع
گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل از ین سلیمان بیک برادرزاده جلیل بیک را بسبب اسباب گرفته کشته بود و درین وقت که پریشان حال بدیار بکر مراجعت
نمود نور علی بیک بن دانا جلیل که در ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت باتمام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت بوده سحری در حمام
حصن کیف بسر وقتش رسیده در جرم تیغ تیز صبح حیاتش بشام ممات مبدل گردانید رستم بیک بعد از استماع انخبر بهجت اثر مال خود و قاسم بیک را والی دیار بکر میسازد
و او بدانجانب شتافته رایت عدالت برافراخت **ذکر نجات یافتن ذراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر**
بتقدیر حضرت باری چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت در اوج امامت و ولایت چندگاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها
یافته نسیم راحت تسلیم و لا تایسوا من روح الله از هبوب الاان الله فی ایام دهرکم نفحات در وزیدن آمد بر طبق مروی صحیحه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه جنبه
صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه بدن یعقوب میرزا دست از حراست کوتاه کرد ناگاه
مرض بدانجا در آمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا بود خروج کرده بایسنقر میرزا و سلیمان بیک را بگرفت
دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود بوجه آماد داماد با رستم بیک ابواب خلاف بازگشود و لشکر بسیر میرزا بایسنقر داده او را بتخلص مملکت موروث
ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان
گردانیده مصحوب ایشه سلطان بجانب شروان فرستاده تا طبقهٔ صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر
و شروانیان برآورند و مقصود او بحصول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرف قرار یابد بنا علی هذا در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود
آن سه کوکب برج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس براق سفر شروان کرده با ظهار اخلاص و اعتقاد
زبان کشاد و چون انخبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خانه زاد صفوی و طالبان سعادت دینوی و اخروی در ظل رایت
سلطان علی پادشاه جمع آمدند حضرت همعنان ایشه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمیرآب کر رسیدند در اطراف رود و سپاهی سپاه
مخالفان دیدند از هر دو جانب کنار آب را بتوره و جبر مضبوط ساخته چند گاه صفیر تیر از طرفین آمد و شد مینمود و هر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال
یافته بکریچ و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نمیکشود و آخر الامر بی آنکه غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر شروان معاودت کرد و ایشه
سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه به تبریز آورد و بعد ازان اوقات گوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده
خطبه بنام میرزا بایسنقر خواند و میرزا بایسنقر نیز از شروان در حرکت آمده اسپ تهور تا منزل هار و مکشین راند رستم بیک چون از دو طرف خود را بدام
سهام طغیان مخالفان دید بار دیگر ایشه سلطان را در مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانیده و قرا بیری تو اچی را با جمعی کثیر از جوانان

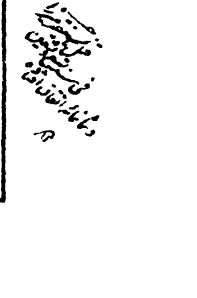

پرهنر مجرب گوسه حاجی بایندر فرستاد و ایشه سلطان در ین نوبت میرزا بایسنقر و لشکر شروان را ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانیده و قرا بیری تو اچی

سلطان علی ۳

تواچی در نواحی درکزین با گوسه حاجی تعاقب نموده بقوت دولت رستمی بروی غالب شده و گوسه حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر سبب اثر در کشیب به تبریز رسید و رستم بیک فرخناک و مسرور گشت و تمامی کلنتران ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و ارّان از خار تعرض معاندان مصون ماند و دوحهٔ اقبالش از زور و آسمان در گذشت

ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و مشرف گشتن بآبجان از زمین بمقدم حضرت پادشاه دین پناه

چون رستم بیک مساعدت طالع نیک از جانب باغیان بدکردار و مخالفان مردم آزار خاطر جمع کرد اینده سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید ابراهیم را از روی تعجیل و تعظیم شرف حضور ارزانی داشت تا بدپیل شتافته بدستور با برکرام و اجداد عظام بر تخت پادشاه امامت و دین پروری متمکن و زرند و در تصفیهٔ زاویهٔ حضرت شیخ صفی الدین کوشیده بارشاد طایفهٔ صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مألوف و مسکن معهود و شتافته معتکفان زوایا بآبجان و منتظران جنبا یا رحمان از غبار موکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل کردانیدند و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذوالجلال گردان ساخته غلغلهٔ شادی و انبساط بایوان کیوان رسانیدند مدت اقامت او متقین که چند سال از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود بار دیگر جلوس همایون پادشاه رتبت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع خیر و صلوای آمال بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت غنچهٔ مراد اصحاب رشد و رشاد از نسیم سیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار این سعادت و گلبن مطلوب میوهٔ مقصود بار داد و لاجرم در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت و خطهٔ ارد پیل جمع آمدند و دست اخلاص در دامن متابعت مخدوم زادگان زده ملازمه و عبادت بدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت پناه سلطانعلی پادشاه بگوش هوش رستم بیک رسید از مخالفت الحضرت اندیشمند شده بغایت تبرسید و کس بار دیگر آسنه برادر عالی گهر را بار دوبرد و جمعی از معتمدان خود را بعتبهٔ گردون مرتبهٔ ایشان بآبشیم گاه دارند و بگیلان بطایفهٔ صوفیه و قزلباش در ملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن سه عالی مکان در اردوی رستم بیک تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مریدان صفای عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود و بیض و احمر و اجناس نفیسه دیگر ندورات میگذرانیدند و چون بمثابه نشستند که بخلاف حکم و رادده و هشدغفران مراجعت منازل خود معطف میگردانیدند آخر الامر رستم بیک از هجوم آن زمرهٔ ناجیه هراس بقیاس نجا طرح داده و در سنهٔ ثمان و ثمانمائه که از شقاوت خوی روی توجه به ییلاق نهاد و قصد نمود که قطع صلهٔ رحم کرده سلطان علی پادشاه را بشربت شهادت چشاند و سر چشمهٔ هدایت و عرفان را بخاک بی مروتی انباشته ضمیر مکدر از آن دغدغه فارغ گردانده و منهی کیفیت این اندیشه را معروض داشته آسنه برادر بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده شیخ حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود ساخته تا خطهٔ ارد پیل عنان نگران بازنگشید از صفوفیان صفای ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آنحدود بموکب الحضرت پیوستند و مستعد جنبک و جدال شده دل بمقابله و مقاتله اعدا بستند و رستم بیک بعد از وقوف بر سلطان علی پادشاه ایبه سلطان را با فوجی از سپاه بمقاتلهٔ الحضرت مامور گردانیدند و ایبه سلطان چون فرموده متوجه ارد پیل گشته در روز یکه نزدیک آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بموجب هدایت سمایمن دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز اتباع رستم بیک الحضرت را از سر چشمهٔ تیغ آبدار بشربت شهادت چشانند و بعد از آن بامداد کار پردازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاهانه را بنده وار بر سر سید نهاده امرا و صوفیه را بعتبهٔ علیهٔ طلبیده از امتحال خود خبر داد و با تفاع رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج و دستار خویش بار فرق مبارک الحضرت نهاد و همان لحظه طلیعهٔ لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن معتمد ای علی نام عالی مقام جامهٔ جنبک در پوشیده بموجب دستور با برکرام خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام با اهل خلام قتال صمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید نظم

در بغا که سرور ما رض کرم در افتاد از پا بتیغ ستم
در بغا که خورشید اوج کمال پذیرفت از جور کردون زوال
در بغا که سیر کواکب مدام بود بر خلاف رضای کرام
در بغا که ملکطه چرخ کبود خون بگیتی می بجوید سکون
بود دامنش سرخ از خون ما ندارد غم جان محزون ما
درین باب بر چند گویم سخن کمر در زوال و ورزنگ حزن
همان به که سازم سخن مختصر کنم عرض حال شه دادگر

شاه و الاگهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدا رو دولت در مملکت رستم بیک مصلحت اقامت ندانست و با حسین بیک لله و خاوم بیک و ده ده بیک و غیرهم از امرا صوفیه طریق مسورت مسلوک داشته همگنان بعرض گیلان مصوب شمرده ندوانحضرت با قرب دویست کس از مریدان مخلص و محلصان متخصص در کلانتر خود سید ابراهیم را همراه کردانیده بطرف آنولایت عزیمت فرمود و چون بآبجان رسید

فرمان فرمای آذربایجان میرزا علی که از سایر سلطان یعقوب شان و قدم در دومان محمدی نهاده مستشی نبود موکب فرخنده فال آن والاگهر دولت و اقبال را باقدام تعظیم و تجمل استقبال نموده جهة مسکن بحضرت و معلقان و متعلقان منازل بهشت نشان یعنی کرده باحسن وجهی شرایط اخلاص و خدمتگاری بجای آورد و پس از چند روز سید ابراهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار و دومان امامت و سروریست از سر برداشت و به تسویق و تسویلو طاقیه برتارک مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه تازه مائی که ضمیر منیرش بن معنی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهجان مقیم بود آنگاه دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت ساخته روایت نهضت بجانب آذربایجان افراخته ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر ثمه ذکر ملوک آق قویلو اینکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان برزبان خامه ملالت بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء. **ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک از ستم زمانه فتنه انگیز** احمد پادشاه و لد اعوز لوجه محمد بن امیرحسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ که بخیه روم رفت و پادشاه آن مملکت الیدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را باوی در سلک ازدواج کشیده و چون احمد پادشاه چند سال بفراغبال در ظلال عنایت قیصر مدولت و اقبال اوقات گذرانیده موس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامعدود از مردم روم و تراکمه بصوب آذربایجان در حرکت آمده رستم بیک بعد از استماع اخبار علم مقابله و مقاتله برافراخته موکب عم زاده را باستقبال نمود و آن دو پادشاه بی انکه حقیقت حال یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی نمودند کیفیت واقعه را استشعار نموده بطرف کنار آب انعطاف دادند و پس از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتعال نایره جنگ و شین امرا عراق و آذربایجان طریق موافاتی مسلوک داشته ناگاه بر گرد سراپرده رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند و احمد پادشاه بنابر انکه اهتمام قصر زندگانی رستم بیک را از استقامت مبانی دولت خود می پنداشت هم در کنار آب ارس او را بزه کمان آسمان برداشت و باینصورت در ربیع الثانی سنه اثنی و ستمائه روی نمود و مدت سلطنت رستم بیک شش سال بود. **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنابر مخالفت ابابه سلطان** چون پشت کلفتی و غایله مشقتی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره گشاد و در کمال حشمت و اقبال رایت جاه و جلال ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده فاخره او نیک خلافت و جهان بانی را بوجود خود قرین ساخت و رعایا و مزارعان را تمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت و فرمان فرمود که زیاده از انچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دخل باشد و زراعه و دیوانیان کمید یار و یکمن بار بر هیچ آفریده حواله ندارند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف نوایی معاف داشته باخراجات و شتاقات کسی را نیازارند آثار قهر الطال بمقتضیات ارباب شور غالب گشته و نشان معافی بجمیع اصحاب عمایم را بامضا رسانیده و انعامی بروی مبارک نیاورده که هم در اوایل اوقات سلطنتش ابابه سلطان و قاسم بزناک باهم متفق گردیده و لواء مخالفت و محاربت برافراخته اورا هلاک گردانیده مفصل این مجمل انکه چون احمد پادشاه فرسر شهریاری بر سر نهاد و حسین بن علیخان که مزید تقرب و شوکت از سایر امراء ارکان مملکت مستشی بود بنابر کینه دیرینه که از مظفر بزناک در سینه داشت اورا در مواخذه کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید و انخبر انقاسم بزناک که برادر مظفر بود در شیراز حکومت میکرد رسید خاطر بران قرار داد که بنام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند و درین اثنا احمد پادشاه نشان ولایت کرمان بنام ابابه سلطان رقم زد و ابابه سلطان از آذربایجان بصوب کرمان روانشده و بعد از قطع چند منزل سلم و رسایل زده قاسم بزناک فرستاده و او را بطلب خون برادر تحریض نموده چنانچه بین قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید یافت انگاه قاسم بزناک باسپاهی بیباک بابابه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت اتحاد شه را شنیده به لشکر آذربایجان عنان عزیمت بدفع ایشان منعطف گردانیده در کنیر النک اصفهان ملاقی فریقین اتفاق افتاد و بعد از معرکه نبرد در پیجان آمده زمانه فتنه انگیز ابواب تیز و خونریز بر رخ کشاده سبزه زار کنیر النک اصفهان از خون کشتگان رنگ لاله فامی گرفت و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جیفه از پای فتادگان باکوه و دامن صفحت مساوات پذیرفت ناچار اقتضای قضا تسلیم نصرت و ظفر بر چهره علم ابابه سلطان و قاسم بزناک و زید و احمد پادشاه که شش ماه سلطنت نموده بود دردا گرد و فر بقتل رسید و ابابه سلطان چون چنین مهمی را بر یک اینش بر روی توجه باستیلاق بلده قم آورد و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد

ترا کمه

بار دیگر

که بعد از قتل برادر خود با شعر در پناه شروانشاه وقات میکذرانید مرثیه ساخته قاصدی جهة طلب او بشروان فرستاده و در قم بار کاه بی تکلف در موضعی مناسب نصب کرده منتظر
در پیکاه بار کاه نهاده و دستاری بر بر سنه وضع نموده هر صباح بدستور یکی امرا و سلاطین را ملازمت نمایند بدانجا میرفت و سر بخدام مهام پرداخته مثیلان نمیکشید و حال بهمنوال
جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی مخبر کردید **ذکر خروج میرزا محمدی والوند و کشته شدن ابیه سلطان بتقدیر ممالک الملک بیمانند**
اولاد یوسف بیک بن امیرحسن بیک محمدی والوند در روزکار جنک کیر النک در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک ستیز
کرده هریک بطرفی توجه نمودند محمدی بدالعصا و پیر درفت؛ حاکم آذربایجان مراد بیک با بیدر با تفاق اشرف بیک اوزبا یجان شتافته والوند میرزا بدیار بکر
شتافته بمعاونت خال خود رستم بیک که پس از واقعه سلیمان بیک بحکم خواهرزاده خود رستم بیک بران مملکت استیلا یافته بود و خیال استقلال بر لوح ضمیر کاشت و چون
ابیه سلطان فیصل رستمان در بلده قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اتبر از آمده طبایق را از خلود سلطان کل آکاه کردانید ابیه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف
ساخت و محمد میرزا قاجاری ولایات عراق را تحت تصرف آورده در ملک ری رحل اقامت انداخت و ابیه سلطان لشکر آذربایجان را بجانب اوهنضت نمود
و محمدی قبل از استعمال آلت قتال آیه فرا خوانده نزد حسین کیا جلایر بقلعه استاد رفت و ابیه سلطان برادر خود کزل احمد را با کثر لشکر در ایروان کذاشته بقم مراجعت فرمود
بدستور سال کذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استاد بسر برد با تفاق امیرحسین کیا و اشرف بیک روی توجه بری آورد
و شیخعلی برکزل احمد زخمی برانش زد بکرفت و کزل احمد مغلوک و پریشان حال برادر پیوسته ابیه سلطان در قم مصلحت اقامت ندید و در میان زستان اسپ فرا
سوار شده عنان تاز باط دانک باز نکشید درین اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر کشته دل بر مقابله و مقاتله مخالفان بست و محمد میرزا
در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امرا عراق بقدم اخلاص پیش وی رفتند و فاشیه خدمت بر دوش کرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا امکنان را
بمزید تربیت و رعایت امیدوار کردانید و باعدد بسیار و عدد بیشمار متوجه بیه سلطان کردید و ابیه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی بدو آورد و در عزیمتی
آن دو لشکر کینه ور بیکدیکر رسیدند و هم از کرد راه در میدان نافته بصر صر عله قیامت اثر آتش کینه و ستیز تیز کردانیدند و محمدی تاب سر دی اختصاص نافته ابیه سلطان
بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مراقفت کزل احمد پشت بر معرکه قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد آنکاه محمدی میرزا منظفر و منصور به تبریز آمد
و بر تخت سلطنت نشسته لوای کیتی کشت بایوان کیوان رسانید **ذکر ابتداء سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها**
چنانچه سابقا در خبر بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکه کیر النک بدیار بکر رسید قاسم بیک اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع کردانید و خسن بیک
الاشقال متصدی سر انجام امور ملک و مال شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ کار دخل ندارد و پادشاه را نیز بی اختیار کذاشته ابواب بخوت و تکبر بر کشاد
نثار علی بدا الوند میرزا از حبس متنفر کشته اکثر امرا و لشکریان بادی اتفاق کردند و شبی از اردوی قاسم بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آورند محمدی میرزا
چون از توجه برادر بان لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت در خود نکفت خویش ندیده مادر تبریز سلطانیه شتافت و الوند میرزا بی درد سر تبریز و آمد شد بیکان
بدار الملک آذربایجان در آمده لوای سلطنت بلند کردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیک را بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی
میرزا با تفاق بعضی از امرای عراق که بوی پیوستند از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز از تمهی وقوف یافته ابواب خلاف و نزاع بر کشاد
بلکه بعد از ایام با سپاهی بصرت انتظام از شیراز عازم اصفهان کردید و محمد میرزا با استقبال اسپر غرم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین بتلاقی انجامید
بعد از سویه صفوف و تحریک مصاف و یوسف محمدی میرزا کمند کز مقید کشت و سپاه او منهزم شده قضا را قضا بساط جمعیت ایشان را در نوشت از جمله اعاظم امرا
پیر علی و پیر محمد قاق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی بیک ساوه را مضبوط کردانید و پیر محمد در قم اقامت نموده قاق بیک در کاشان
رایت نخوت و مخالفت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن بیکر بصرت و ظفر محمدی را معتقد ساخته همراه خود بسلطانیه برد و پیرام بیک را با ایل
ساختن امرا مشار الیهم نامزد کرد و پیرام بیک ساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد
و قاق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز ساوه رفته پس از تقدیم مراسم مشاق آستانه میر مصحوب پیرام بیک بجانب سلطانیه روی حرکت آمدند اما چون مرد و برادر در
در کزین منزل کزیدند هراس بقیاس مخاطر راه داده شبی پیرام بیک را که در خواب غفلت تنها کذاشته مشغول بیک علم غربت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد
بعد از اطلاع برین حکایت با پنجاه هزار سپاه پیاده و سوار متوجه ساوه شد پیر علی بیک اسباب قلعه داری مرتب ساخته کماینبغی بحراست برج و باره پرداخت

وسلطان مراد مدت پنجاه روز تجهیز هر چه تمامتر با مر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدین جهه مراد فایز نگشت و قاصدان بخشان و رسیان انداخته مهم مصالحه قرار یافت زیرا که چون از اداء لاد پیر علی بدل بیک از ساده پیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان مراد را بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیر علی بیک به تسویه امر ایران ساده باشد و همان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او را ظاهر ساده کوچ کرده عنان بگیران بجانب آذربایجان معطف گردانید **کفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور**

چون سلطان مراد از ظاهر ساده کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالک مورونی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی صاین قلعه اسکر ساخت و سلطان مراد بچاپار فرنجی از روی سپر عزم رسیده بخیال اقبال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی بنجوا که موسوم بود به بابا خیرالله آن دو پادشاه علاقات کرده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانیده از دو خامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده بر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر تا آن و آذربایجان از الوند باشد جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بر موجب عهد و پیمان در میان آمد الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته انجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک وفاق علازمت سلطان مراد شافته پیر علی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده رتبت یافت درین اثنا عرض سلطان مراد رسید که حاکم شروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری چشم و گین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت از خیر گفت خویش ندید و بقدم اقتدار و ندامت لوازم تبعا مرعی داشته در قصر زرد بارد و رسید سلطان مراد و امرا را طاعت او را حکم امان داده جمیع امرا پرناک را گرفته ابواب بابا بروی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شافته رستمان انجا بیایان رسانیدند و در همین سال شاه مرتضوی حصال ظهور نموده شروان را فتح کردانید و سال دیگر که سلطان مراد در ولیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر آذربایجان کشیده روی باستیصال ایل الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

کفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع بتاشیر صبح امید از افق عنایت بعنایت الهی

همت بلند شاه عالیجاه و همت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی متسم صباحی و اوایل متسم کلزار نشو و نما بموارد متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار خاطغیان ارباب عناد پاک سازد و با سیاری شمشیر مرصع فام چون ملک و ملت صفحه نضارت بخشیده اساس کشور کشائی برافراز د تمنوی برافراز دلوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا ماهی براندازد به نیروی هدایت اساس دولت اهل عنایت زند بر فرق اعدای بداختر لسان حیدر کرار خنجر بادا دا مان کرامی بگیره عصه عالم تمامی کند نوشوه دشمن گدازی بخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاک منبر بنای شرع را سازد مستقیم ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو لطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدا دین او را مساز د بدار عدل معمور ی جهان را جمل سازد ز بخشش بحر و کان را نثار علی بذا بعد از انکه چند گاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام بالتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی مأثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت تربت گیلان شود و همان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او را ظاهر ساده کوچ کرده عنان بگیران بجانب آذربایجان معطف گردانیدند **کفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور**

چون سلطان مراد از ظاهر ساده کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالک مورونی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی صاین قلعه اسکر ساخت و سلطان مراد بچاپار فرنجی از روی سپر عزم رسیده بخیال اقبال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی بنجوا که موسوم بود به بابا خیرالله آن دو پادشاه علاقات کرده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانیده از دو خامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده بر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر تا آن و آذربایجان از الوند باشد جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بر موجب عهد و پیمان در میان آمد الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته انجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک وفاق علازمت سلطان مراد شافته پیر علی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده رتبت یافت درین اثنا عرض سلطان مراد رسید که حاکم شروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری چشم و گین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت از خیر گفت خویش ندید و بقدم اقتدار و ندامت لوازم تبعا مرعی داشته در قصر زرد بارد و رسید سلطان مراد و امرا را طاعت او را حکم امان داده جمیع امرا پرناک را گرفته ابواب بابا بروی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شافته رستمان انجا بیایان رسانیدند و در همین سال شاه مرتضوی حصال ظهور نموده شروان را فتح کردانید و سال دیگر که سلطان مراد در ولیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر آذربایجان کشیده روی باستیصال ایل الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

کفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع بتاشیر صبح امید از افق عنایت بعنایت الهی

همت بلند شاه عالیجاه و همت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی متسم صباحی و اوایل متسم کلزار نشو و نما بموارد متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار خاطغیان ارباب عناد پاک سازد و با سیاری شمشیر مرصع فام چون ملک و ملت صفحه نضارت بخشیده اساس کشور کشائی برافراز د تمنوی برافراز دلوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا ماهی براندازد به نیروی هدایت اساس دولت اهل عنایت زند بر فرق اعدای بداختر لسان حیدر کرار خنجر بادا دا مان کرامی بگیره عصه عالم تمامی کند نوشوه دشمن گدازی بخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاک منبر بنای شرع را سازد مستقیم ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو لطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدا دین او را مساز د بدار عدل معمور ی جهان را جمل سازد ز بخشش بحر و کان را نثار علی بذا بعد از انکه چند گاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام بالتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی مأثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت تربت گیلان شود و همان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او را ظاهر ساده کوچ کرده عنان بگیران بجانب آذربایجان معطف گردانیدند **کفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور**

چون سلطان مراد از ظاهر ساده کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالک مورونی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی صاین قلعه اسکر ساخت و سلطان مراد بچاپار فرنجی از روی سپر عزم رسیده بخیال اقبال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی بنجوا که موسوم بود به بابا خیرالله آن دو پادشاه علاقات کرده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانیده از دو خامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده بر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر تا آن و آذربایجان از الوند باشد جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بر موجب عهد و پیمان در میان آمد الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته انجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک وفاق علازمت سلطان مراد شافته پیر علی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده رتبت یافت درین اثنا عرض سلطان مراد رسید که حاکم شروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری چشم و گین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت از خیر گفت خویش ندید و بقدم اقتدار و ندامت لوازم تبعا مرعی داشته در قصر زرد بارد و رسید سلطان مراد و امرا را طاعت او را حکم امان داده جمیع امرا پرناک را گرفته ابواب بابا بروی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شافته رستمان انجا بیایان رسانیدند و در همین سال شاه مرتضوی حصال ظهور نموده شروان را فتح کردانید و سال دیگر که سلطان مراد در ولیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر آذربایجان کشیده روی باستیصال ایل الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

کفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع بتاشیر صبح امید از افق عنایت بعنایت الهی

همت بلند شاه عالیجاه و همت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی متسم صباحی و اوایل متسم کلزار نشو و نما بموارد متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار خاطغیان ارباب عناد پاک سازد و با سیاری شمشیر مرصع فام چون ملک و ملت صفحه نضارت بخشیده اساس کشور کشائی برافراز د تمنوی برافراز دلوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا ماهی براندازد به نیروی هدایت اساس دولت اهل عنایت زند بر فرق اعدای بداختر لسان حیدر کرار خنجر بادا دا مان کرامی بگیره عصه عالم تمامی کند نوشوه دشمن گدازی بخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاک منبر بنای شرع را سازد مستقیم ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو لطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدا دین او را مساز د بدار عدل معمور ی جهان را جمل سازد ز بخشش بحر و کان را نثار علی بذا بعد از انکه چند گاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام بالتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی مأثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت تربت گیلان شود و

همان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او را ظاهر ساده کوچ کرده عنان بگیران بجانب آذربایجان معطف گردانیدند **کفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور**

چون سلطان مراد از ظاهر ساده کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالک مورونی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی صاین قلعه اسکر ساخت و سلطان مراد بچاپار فرنجی از روی سپر عزم رسیده بخیال اقبال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی بنجوا که موسوم بود به بابا خیرالله آن دو پادشاه علاقات کرده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانیده از دو خامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده بر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر تا آن و آذربایجان از الوند باشد جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بر موجب عهد و پیمان در میان آمد الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته انجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک وفاق علازمت سلطان مراد شافته پیر علی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده رتبت یافت درین اثنا عرض سلطان مراد رسید که حاکم شروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری چشم و گین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت از خیر گفت خویش ندید و بقدم اقتدار و ندامت لوازم تبعا مرعی داشته در قصر زرد بارد و رسید سلطان مراد و امرا را طاعت او را حکم امان داده جمیع امرا پرناک را گرفته ابواب بابا بروی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شافته رستمان انجا بیایان رسانیدند و در همین سال شاه مرتضوی حصال ظهور نموده شروان را فتح کردانید و سال دیگر که سلطان مراد در ولیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر آذربایجان کشیده روی باستیصال ایل الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

کفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع بتاشیر صبح امید از افق عنایت بعنایت الهی

همت بلند شاه عالیجاه و همت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی متسم صباحی و اوایل متسم کلزار نشو و نما بموارد متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار خاطغیان ارباب عناد پاک سازد و با سیاری شمشیر مرصع فام چون ملک و ملت صفحه نضارت بخشیده اساس کشور کشائی برافراز د تمنوی برافراز دلوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا ماهی براندازد به نیروی هدایت اساس دولت اهل عنایت زند بر فرق اعدای بداختر لسان حیدر کرار خنجر بادا دا مان کرامی بگیره عصه عالم تمامی کند نوشوه دشمن گدازی بخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاک منبر بنای شرع را سازد مستقیم ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو لطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدا دین او را مساز د بدار عدل معمور ی جهان را جمل سازد ز بخشش بحر و کان را نثار علی بذا بعد از انکه چند گاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام بالتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی مأثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت تربت گیلان شود و

همان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او را ظاهر ساده کوچ کرده عنان بگیران بجانب آذربایجان معطف گردانیدند **کفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور**

چون سلطان مراد از ظاهر ساده کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالک مورونی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی صاین قلعه اسکر ساخت و سلطان مراد بچاپار فرنجی از روی سپر عزم رسیده بخیال اقبال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی بنجوا که موسوم بود به بابا خیرالله آن دو پادشاه علاقات کرده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانیده از دو خامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده بر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر تا آن و آذربایجان از الوند باشد جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بر موجب عهد و پیمان در میان آمد الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته انجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک وفاق علازمت سلطان مراد شافته پیر علی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده رتبت یافت درین اثنا عرض سلطان مراد رسید که حاکم شروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری چشم و گین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت از خیر گفت خویش ندید و بقدم اقتدار و ندامت لوازم تبعا مرعی داشته در قصر زرد بارد و رسید سلطان مراد و امرا را طاعت او را حکم امان داده جمیع امرا پرناک را گرفته ابواب بابا بروی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شافته رستمان انجا بیایان رسانیدند و در همین سال شاه مرتضوی حصال ظهور نموده شروان را فتح کردانید و سال دیگر که سلطان مراد در ولیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر آذربایجان کشیده روی باستیصال ایل الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

کفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع بتاشیر صبح امید از افق عنایت بعنایت الهی

همت بلند شاه عالیجاه و همت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی متسم صباحی و اوایل متسم کلزار نشو و نما بموارد متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار خاطغیان ارباب عناد پاک سازد و با سیاری شمشیر مرصع فام چون ملک و ملت صفحه نضارت بخشیده اساس کشور کشائی برافراز د تمنوی برافراز دلوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا ماهی براندازد به نیروی هدایت اساس دولت اهل عنایت زند بر فرق اعدای بداختر لسان حیدر کرار خنجر بادا دا مان کرامی بگیره عصه عالم تمامی کند نوشوه دشمن گدازی بخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاک منبر بنای شرع را سازد مستقیم ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو لطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدا دین او را مساز د بدار عدل معمور ی جهان را جمل سازد ز بخشش بحر و کان را نثار علی بذا بعد از انکه چند گاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام بالتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی مأثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت تربت گیلان شود و

فتح غزیت منضمت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورده التماس او در جزو قبول نیافت و پرتو اجابت بر مدعا نیافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته مقصود پس از عرض خدمت زر وی نیاز زبان کرد و عذر خواهی دراز که شاها بتقصیر نرسیده ام زحمتی در رکاب شرمنده ام چه همت توان بست در رکاب تو و چه همت توان بست تو سزاوار تو بر وای پسند کهان و مهان مرادت دهد کز کار جهان بعد از آن پادشاه سلیمان نشان منزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که نظم طهر بره و اختران یار بود سعادت چو دولت مدد کار بود با هنگ رفتن سپهان بست چست برای صواب و بهزم درست گران کرد از پای دولت رکاب برآمد بگردون بلند آفتاب بتدبیر پیر و بخت جوان زکیلان شه کامران شد روان و میرزا علی هامجمی از سالکان طریق کمیلی موکب عالی را شایعه نمود و پس از معذرتی ساختن اجازت یافته مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان کز بلوک همان ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت شادست بهیار آورده تا شیر شه بجایی رسید که کار از رکاب ایوار و شکیبرد کشت بناران حسرو باستحقاق چهداران منزل برات قسلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان ثوابت و سیارات شتوی را طی نموده در اواسط برج ربیع منزل ساحت اعلام نصرت اعلام بصوب ارد بیل در حرکت آمده و با طازمان یکدل طی مراحل فرموده قرین الطاف کریم عطوف بوطن معهود و مسکن مألوف رسید و چنانچه لازمهٔ اطوار گزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر ائمهٔ بزرگوار خود تقدیم رسانید و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسؤال حاجات گشود و روی نیاز بر زمین سوده از نخجسته پی مت و واجب بی صنعت مرادی که داشت طلب نمود و مثنوی مذیو جهانگیر حالی حبب امامت نژاد حسینی نسب در آن مشهد واجب الاحترام بمطاف اکابر و کرام در افشاند از لب رز وی نیاز بپرور دگار جهان گفت راز که ای برتر از عقل و فهم و قیاس سزاوار حمد و ثنا و سپاس توئی تاج بخش ملوک عظام برازندهٔ حاجت خاص و عام کرم در شکیری شوم سرفراز ز امداد خیل و حشم بی نیاز و گر تاج شاهی بخشی من چکار آیدم مرد شمشیر زن الهی بغیر از خیر البشر بحق امامان اثنی عشر بسر دل شیخ صفای ضمیر برج غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت کز شرف مهی بود تابان برج نجف خدایا بعرفان اهل الیقین بحق تمام بزرگان دین که بخشی مرا منصب سروری برادار دولت دهی برتری بملک جهان سرفرازم کنی مهم سازان بیارم کنی که سازم اساس شریعت قوی دهم ملت احمدی را نوی بشمشیر غزو حسام جهاد کنم دفع اصحاب شر و فساد و چون انوار اجابت از حاجب خیر بتابید بر وی نیاز باز تابید برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیک چاکر لو بر ارد بیل متولی بود و میرزا محمد تالش شاهی در طریق بجوار حی سلطان مرغوب و نیاز بر لشکر بسیار آمد و سردار اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آمد یا مناسب نمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در حلوی تاخت بمرده از اهل اختصاص مانند مبارز الدوله و الاقبال عبدی بیک تواچی حسین بیک لله و غلبه طلغا و غیرانشان از اعیان امرا قرعه مشورت در میان انداخت و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقه حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب آوریم که منهج حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که بهر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تأییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود و بکلیه عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بروی روزگار همایون آشنا خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بزبان الهام بیان گذرانید که انسب آنست که کلمهٔ کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه رهطع نظر همت داشته بجانب کرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده طغیان اهل ضلال قتال اهل کفر و ضلال را بحکم مقتضای مصدوقه کریمهٔ من کان لله کان الله له حصول مقصود و مشاهده چهره بهبود فایز گردیم امرای عظام بنا بر آنکه در آن هنگام از خانیان جلادت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور مضمون آن عزیمت مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب این معنا آنکه سنت سنیهٔ حضرت سلطان حیدر قدس سره معلوم و مخدوم مسرعان باطراف ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جار بار باب ارادت رسانند که ایراق جهاد مصمم و مقرر دارد و وی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه بستظهار تمام روی بفر و اصحاب ظلم و طغام آوریم و این سخن از معقول افتاده امرا بموجب فرمان شرف اعلی جارچیان جبه احضار خانیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع با بخت رایت آفتاب شعاع بصوب قراباغ و کوچکیز راه افراخته در اثنا راه معلوم شد که یکی از شاهزادگان میرزا جانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم قشلاقیان گیزر در حدود کوچکیز اقامت دارد و بحراست قشلاق و دفاع راه داده و دیگری را پیش چشم در می آرد و شاه دین پناه با امرای عالیجاه در باب تدبیر مهم آغاز مشورت فرموده در آن حین یکی از حجاب سراپرده سپهر آئین عرض رسانید که ایلچی از نزد سلطان حسین بارانی رسیده و حکم همایون احضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص سعادت بساط بوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود بدست

ستاره سپاه ۲ خلد اعمال ۳

باب ۲ حکایت ۱

نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون غال اظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان ما بخائی اندازد بنده خاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه جان بسمع در گوش کشیده کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت و چاکری از خود تقصیر را ضی نخواهم گشت نظم بدین مژده خان بابا ز شهریار بسجده آستان بوسی نهاد ز مملکت فراغت شوم کوشه گیر در ایکم بچشم مخالف چو تیر کنم دل از اخلاص غیرش بری نه بچشم سر از طوق فرمان بری و این مقبول انشرف قبول مجور مانده چنان مقرر شد که همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از آمدنی خبر یافته با فوجی از مردم بکمال بدرکاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل سده جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و گفت بزبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این مسکن دولتخواه بمین مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد هیچ شک نیست که کرت دیگر قوم قزلباش را اخر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و آمانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بدجهر از اصرار ایشان در خواهد گذشت آنحضرت بحسب قضا در وقت مصلحت در اجابت ملتمس دانست و در ضمان امان سبحانی بجانب عسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود در خلال این احوال خانزادان عظام و لشکریان هر امرا مقام که جا بجا چیان جمله احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و در عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایت نصرت ایت بصوب منزل سلطان حسین یکهزار و پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر اثار جمع آمده بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضاءت پذیرفت بنا بر اقتضای رای عالم آرای عساکر کیتی کشای از امتزاج آن زمره غدار اجتناب نموده و خیام حضرت انجام و طرف دیگر را افراخته نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادت مند روزی چند در آن موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین بارانی شرایط خیرخواهی تقدیم رسانیده اما در آن اثنا بوضوح انجامید که از سحاب موافقتش غنچه امان غدر متفاطر میگردد و از اقامت محاورتش ریاض دولت بظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده پیم عزم رحلت از ان منزل جزم کرده این داعیه بمسموع سلطان حسین گشته امرا و پایه سریر اعلی را طلب داشت و زبان بکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب نمیدانم که خدام بارگاه فلک احتشام پیوسته در مرافقت بنده بسر برده بسلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقه اتفاق بجای آورده در قطع و صیقال نهال اقبال ایل یعنی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفاق و وفاق بپویم دولت روزافزون بیکبار از اصحاب عناد و شقاق رو آسوده و بر قرار نگذارم نظم نماند کین بر کشم تیغ تیز سر دشمنان انگنم در ستیز اگر شیر پیش آید و گر ببر ژیان بر و پیل رزم جو غرنده ابر امرا چون میدانستند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نشاید بر وجهی جواب گفتند که اورا معلوم شد که بعد ازین پادشاه ظفر قرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایشان را سهیل کرده خاطر عذر مآثر بران قرار داد که آفتاب جهان تاب اوج سلطنت را بی اعتبار ساخته سحاب جهش توقف نماید و کوه هر شب افروز درج خلافت را بدست آورده در صدف اعتبال ظهور مانع آید و ندانست که طلوع تابان شیر صبح صادق انعام ظلام در خیر تاخیر نتواند انداخت و مشعول شبانیم مشک اذفر انشعبد ایام در نافه خفا مستور نتواند ساخت نظم اگرچه از ظلمت دیجور طلوع صبح را مانع نیاید و گر صد حیله سازند اهل دستان منکر دو نیم مشک پنهان القصه سلطان حسین بآن خیال محال مجنی طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلک اشتباه مسدد گشته عازم شد که منزل ظلمانی او را بمین قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند و باین التفات فرق افتخار و مباهات بفرق فرقدین رسانند امرا و عظام چون مکنون ضمیر مکر تاثیرش را معلوم داشتند ضرور ریاض پادشاهی را بهانه عارضه که فی الواقع عارض ذات همایون شده بود در دولتخانه همایون بر سند عزت گذاشتند و حسین بیک لله را در مهدش باز داشته عبدی بیک و خلفا بیک را نزد سلطان حسین رفته وعده خواهی نموده گفتند که مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال منحرف یافته بناران میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند سلطان حسین آن سخن را مقرون بصدق پنداشته بالمرة عشرت افزاشته در آخر مجلس ایشان را باجازت انصراف داد و چون عبدی بیک و خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت دران دیدند که بخلاف رای سلطان حسین از انجا نهضت نموده چهره سعد را از انوار طلعت کوکب سعد سلطنت پر زیب و زینت گردانند و دمی که نور حضور آفتاب از فضای جهان بوقلمون بنهان خانه مغرب نقل نموده در حجاب توار می مستور گردیده و در خیمه نیلگون سپهر گردون مشاعل ثوابت و سیار بر افروخته سلطان بساط خواش آنام را عاطل گردانیده پادشاه گردون غلام بر حسب تصواب امرا عظام اشارت فرمود تا علم بارگاه فلک احتشام عسکر نصرت انجام را از کثرت سمنوح و مشاعل منوار سپهر فیروزه فام ساخته شهران کوه پیکر و استران برق اثر را در زیر بار کشیده رایت نهضت بر افراختند نظم پس آنگاه خاقان والا جناب بر آمد بشبدیز کردون شتاب روان شد از آن منزل چو خطر دوان در رکابش سپاه ظفر و چون سلطان حسین بارانی از اتباع

واتباع او بمنع و مشغله بسیار دوران دوی بحضرت آثار مشاهد میسمود ند در انسب از کیفیت نهضت همایون غافل نماند و روز دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافته دانستند که در مقابله او اکب سپهر رکاب صرف ندارند بنابران پای شکیبائی در دامن اصطبار پیچیده و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین سعادت و استظهار بخیر مسعود رسیده روزی چند بفراغت بگذرانیدند آنگاه ازآن منزل فرموده موضع وقوزالام را معسکر فیروزی انجام کرد انیدند عنایت قادر چون در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال مسیر آل خدام عالی مقام موکب همایون نبیت بخت و دولت بخشیش بر دوام فتح و نصرت در نظر هر صبح و شام و الحمد لله الملک العلام و الصلوة علی خیر الانام و آله الکرام **ذکر وصول فراچه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یاغی ساکنان ظاهر قلعه منتش از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم وش** از عبادات و کشای ثقات و سوادات نور افزای رواث بحضرت سپهر بحقیق انجامیده که چون بمسمع علو رود دولت شاهی در آواز طلوع سپر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس منسوب بخاندان امامت دم از اخلاص و ارادت میزد و قدم از سر ساخته بجانب معسکر جمجمه اثر میشتافت نبیت رسیده از هر طرف سروران بدرگاه شاه بلند اقبال از انجمله فراچه الیاس که لباس اغراق او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس معطرز بود با فرقه از مردم روم اعوام عتبه علیه کعبه احترام بسته از مقام مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی و منازل شوره کل فرود آمده بارکشا دمنتش که بهادری بود سر کش و در آن نواحی حصاری داشت سپهروش چون بر مرور فراچه و فرقه رومیه مطلع گشت بقدم استقبال او شتافته مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده هر چند از غازیان را در منزلی فرود آورد آنگاه ملازمان خود را بغارت و تاراج اینان مامور گردانیده و ناریه بیداد و بیروتی مشتعل گردید غازیان بقدر مقدور در دفع انجاعت کوشیده و بسی بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند غلبان اردوی نصرت نشان گردانیدند و فراچه الیاس در موضع وقوزالام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت واقعه مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب فیامت لهب از استماع آن ترک ادب ملتهب شده شاه کامکار باعاکر نصرت شعار بجانب قلعه منتش ایلغار فرمود و از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که ایستادن پشه ضعیف نهاده در برابر تندباد فتح مذاست و میدان داری نخجیر مرغزاری با شیر بیشه نازی میان سلوک طریق سلامت رهائی چو کبوتک با بازی کند بجوز ریز خود ترک تازی کبوتر که پهلو زند با عقاب بعقده سر جویش دارد شتاب لاجرم قلعه را یکی از معتمدان خود سپرده سر جویش گرفت و راه گریز در پیش بحیت زیم سپاه شده دین پناه شد آواره از جای خود کینه خواه و سحر کاهی که بناشیر صبح فیروزی از مطلع امید سپاهیان موکب نصرت نشان در میدان بود و نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال غازیان رکاب دولت انتساب وزیدن گرفت شاه منتش با همتان همتش بخطا بر قلعه رسیده عصا کریدام مائده دست بنهب و تاراج بر آورده و جمعی از متوطنان آن مکان بپای مخالفت پیش آمده از غایت حماقت رایت جسارت برافراشته و فرمان قهرپادشاه ظفر پناه بقتل آن گمراهان فرمانداده تیغ بیدادی غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان ارژدباسان بجاهدان شتابیده جان ستانی بجای آورده لاجرم جمعی کثیر از اعداء دولت در آن معرکه بر خاک هلاک افتاده و فوجی که زخم خورده گریخته بهر یک در بیابانی دیگر قرین حسرت و ندامت جان دادند و جمعی ظفر و رود پادشاهی با گرایم غنایم ماقتنای غنان عزیمت ازراه قاقزان بصوب ترجان گردانیدند و از انجا جهت مصلحت میلاق بسیار و قایم رفته قبته بارگاه سپهر اشتباه باوج مهر و ماه رسانیدند **مثنوی**

در آن مرغزار چو باغ بهشت شه کامران گرامت سرشت با قبال طرح اقامت فکند بشکنج از سر ریش سپهر بلند

رخ سرفرازان بخاک مذلت مریش سر سروران بوده بر درکمش دلش گشته تاریخ زیم ظفر جنابش پناه جنود ظفر

و در آن منزل العرض همایون نبیت که در بن نوای خرمی بخاره و طن کرده و پنجه بمعترض آمیده مدد و نده یافته شاه شیر شکار عالم دفع آن جانور نابکار گشته سپاه انجم عدد و حوالی مسکن آن دد را تسخیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند و حرس بعضد ایشان از مغاره بیرون شافته پادشاه شجاعت پناه با وجود انکه حرس شیر نرش بنهوز از زده و اندوده سالکی تجاوز نموده بود نخش بنخش بجانب آن جانور صعیب توجه فرمود و دو چوبه تیر از نشست در کمش کشاد یافته هر دو مانند تیر تقدیر بهدف مراد رسید و حرس از پای در افتاده متحول گردید لاجرم غضنفر آفرین دکستین از اطراف و جوانب بغنه کشت و جهه دفع اصابت عین الکمال فلک آیه دوان بکاه و بر زبان هلاک گذشت **مثنوی**

زهی شاه هلاک افگن چو جنبد در شجاعت منشرح صدر که زیران شیر گردون فرو غلتد کمش از چرخ رانی رد بخشش

نهاده چون سپیدان دعا کامم بمیمش خون نشاند چشم بهرام کمافشان بطارد در ثنایش ملک از صدق دل گفته دعایش گشاد در بیابان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب

شروان و ذکر فتح قلعه منتش و غزو دیار کرجستان چون مدة دو ماه بموضع سارو قایه در بیابان علم ظفر پیرایه سپهر قدر و بلند پایه بود شاه

وین پناه و پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از آن منزل بطرف ارزنجان منعطف فرمود و پس از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عالیشان کلانستران جنود و لشکر ظفرنشان را جمع کرده بیایند و مطارحه نمایند که توجه رایت نصرت آیت بصوب کدام ولایت مناسب دولت ابد مدت است و نوئیان حسب الحکم تقدیم رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان دشمن شکن را رائی روی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن دیار از زمستان قشلاق کنند و بهنگام نزول جشیده خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و طغیان برافرازند و زمره بی‌زبان آورند که انسب آنست که خشم و همت بجانب اولکاء مواضع قزقزه تازیم و بر سر کفار اندیار شتافته صدای کیروداز و رحم طاق سپهر دوار اندازیم فرقه دیگر را حرکت چون بعد مناسب نمود و طایفه را سفر دور دست بکرطبایع مزاج بود و از جمله ایشان خلیفه الخلفا حسین بیک لله این سخن را بعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفر لوا بزبان الهام بیان کدرانیدند که هیچیک ازین آراء صواب نمیاید و در خیر قول اصحاب عقول نمی آید امشب در بین استخاره بسر خواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار روشنی گرفت و بلوامع ضمیر الهام تاثیر آفتاب منیر عرصه آفاق صفحه اضاءت پذیرفت آن مؤید بتائیدات الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایه سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیه والسلام نزد باتحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نهضت رایت عزیمت بصوب شروان افرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده تهم شروانشاه بر حسب ملخواه بسازیم نظم بامداد توفیق پرور دکار برآریم از شاه شروان و دمار حسام چالی سر افگار کنیم بیک حمله خلیش پراکنیم و امرا این وارو غیرهم را مسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بزبان آوردند که بهیت مرتبه رایت جنگ افراختن زمار بصف دشمنان تاختن و عزم یورش شروان جزم شده نظم دم صبح کین مهر کیتی نمود بکردون برآمد بجزم سجود برافروخت از نور افشان چهر برافراخت رایت بصوب سپهر شه کامران فلک احتشام برآمد بشد یزکردون خرام سوی ملک اعدا عنان تاب شد زمین از تزلزل چو سیماب شد در اطراف مهر سپهر اقتدار روانشد سپاه شمار و بعد از وصول اعلام حضرت قرین نصرت منزل ایسین رای صابت آئین چنان اقتضا فرمود که طغایبک با فوجی از عساکر گوه مکین عنان گیران بصوب گرجستان منعطف گردانند و کفار اندیار را از سرچشمه شمشیر خونبار جرعه هلاک و بوار چشانند و طغایبک بر حسب فرمان واجب الاذعان بدان دیار لیغار کرده مراسم جهاد بجای آورد و جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال بزخم تیر بگذرانیدند و غنیمت بیهایت گرفته رطب اللسان بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نمود و گرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و همدران ایام الیاس بیک با فوجی از لشکر ظفر اثر بقلعه منشی ارسال داشت و امیر الیاس بمرور از سپاه بی‌پراس متوجه آنحصار شده منشی کشته منشی گردت و دیگر رایت هزیمت برافراشت و بعد از وصول جهه و ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنیاد ثبات و قرار قرابتان و متعلقان منشی منهدم ساخته فریاد الامان بدیوان کیوان رسانیدند و با تیغ و کفن باره دوی الیاس بیک شتافته لطف اورا شفیع جرایم خویش گردانیدند و انجناب قلعه را مصحوب گذشته ابواب عفو بروی متوطنان آن مکان گشادند و کلانستران ایشان را بآستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در ایشان نگریسته قاعده قابلیت ایشان را بخلع فاخره بیاراست و ضبط قلعه منشی را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت نصرت نشان شاه وافر احسان از آن منزل روان گشته چون بر تو وصول بمنزل احسن آباد انداخت منشی که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش جبر مافیه بود قدم از سر ساخته و از سر پا بعادت دارین شناخته بدرگاه عالمپناه شتافت و بعد از ادای شرف زمین بوس بکمر خدمت گذشته زبان عذرخواهی و استغفار گشاد و پادشاه پوزش پذیر جرایم منشی را بآب عفو و اغماض شسته او را بانعام تاج زرنگار و خلعت فاخره کرصع و اسپان را بهوا و منحوره مباهی گردانیده منشی بدست اخلاص میان خدمت چست بسته حسب فرموده متوجه قلعه خود گردید کفتار در بیان عبور فرمودن لشکر فارس مضمار تفاخر از آب ارس و گرو در آمدن بولایت شروان از کمال شجاعت و تهور فیاض علی الاطلاق بر فرو افتداری را که مستغرق بحر عاطفت ناخدایی سازد در وقت عبور بر دریای مشکلات امهر ملاح عنایت بی تغییر بغیره وسیله زهره قدرت و قدم پیدا و ابواب حل نجات رسانده خلاصش فرماید هر صاحب اعتباری را که پایه قدر و منزلت بأوج سپهر و اورا برافرازد بهنگام طوفان حوادث ایام چون هادی توفیق رفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند ع هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر ستاره آب ارس و گرو در وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران ساحلان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال پیش اجلال آن که در میان اوان که خاطر دریا مقاطر

دریا مقاطر پادشاه بهجال از جانب کوشمال کرجیان و فتح قلعه منشش فراغت یافت چنانچه دران مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون بنفاذ پیوست که بهرام قزاقانی با فوجی از مردم دلگشود زمرهٔ از قوم ذوالقدر لوشیز از موکب ظفرطراز کنجا رآب کرشتافته از معبر قومین اولی عبور نماید و گذر قوشی قناچ را محافظ کرده هریک را قابل گذشتن لشکر صف شکن باید بعضی از جنود را بحافظت آن معبرها مقرر گردانند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور منع آیند و بهرام بیک بر حسب فرمان واجب الاذعان بدانجانب روان شده بعد از وصول بکنار آب و مشاهدهٔ آن دو معبر چنین یافت که راقابل عبور لشکر ندانست و بهر چند در بحر تدبیر شناوری نمود ابواب رکوب بر عقبهٔ مقصود بر رویش نگشود ناگاه سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس و گرکه دران بوضع بیکدیگر اتصال جویند خیمهٔ اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای شکران مصروف سازند و لشکریان حسب فرموده تقدیم رسانیده بعضی جنبال تخته کشتی و سفینه میدوزند و جمعی در اندیشهٔ ترکیب رسل و گلک میبودند که ناگاه آنقدوهٔ خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسید و بر حسب تفکر سیاحان دریای هیجا اطلاع یافته پیشنهاد تدبر سمند خوشخرام مایهٔ اندام را قصد جانب بالا آب راند آنگاه عنان بکران بطرف دریا انعطاف داده ازان بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بران محال میسر و بهدایت بخت سرمدی بگذشت چنانکه بگذر دباد بدشت عساکر بحر جوش رهد خروش نیز متعاقب موکب کردون مراتب آسیب در آب نکنند و مجموع در امان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح مایلغ وجهی ظهور نمود و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود بمنصت بزبده اولاد صاحب مقام محمود بیفزود و مثنوی چو دیدند آن کرامت اهل ادراک ز دریای کرم شاه شرفناک در اخلاص و هوا خواهی فرودند زبان بهر دعا گوئی گشودند که شاها همت هردم فزون باد رخت از نور دولت لاله گون باد چو بگذشتی ازین دریای زخار شدی مانند حیدر معجز آثار نماند بر تو مشکل هیچ کاری شود حکمت روان در هر دیاری توجه کن بهر جانب که خواهی که همراهست بود لطف الهی و آن مهر سپهر پادشاهی آنشب در همان منزل توقف نموده روز دیگر خسرو ستاره سپاه از کنار دریای سپهر فضایلت منصت برافراخت و از انوار تیغ رزاندوز جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هریک در عرض و عمق قرینهٔ بحر اخضر بود بسیار غدغه خوف و خطر عبور نموده آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داد و پس از وصول بمنزل کل و نیکان شمخی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانیدند که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعه قلبه که قلعه آن شرفه همت از اوج سپهر در گذرانیده و کنگرش سر بفلک رفعت بسپر زر نگار آفتاب رسانیده شش ماه و شش سال آلات رزم و پیکار نشسته بنابران پادشاه عالمیان عازم قصبهٔ شروان گشت و در وقتی که بر بدسریع السیر فلک شهر ستان آسمان در آمد یکی از خدام ستده سدره مقام را که موسوم بقلی بیک و ملقب بجوشن میرزا بود فرمود که بشروان رفته مژده امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند جوشن میرزا بهمدران شب بقصد سپاه طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام مقام ایمن و مطمئن گردانید و در وقت دیگر پادشاه بهفت کشور از آن منزل روانشده در آثار رقمی مسافت جاده کوه منتهی بشماخی بشنید پیش آمد و برای الهام نمای رضی الطریق را مناسب وقت دانسته از راه شروان عنان بکران بدان منصوب گردانید و چون بانچه علم انجم چشم پرچم بر شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کبار و صغار بر قرار اختیار کرده در قتل جبال الحصن جسته اند و شماخی یکدر و زور محل نصب خیام عساکر دشمن سوز بوده و دران اثنا خبر رسید که شروانشاه بیشه را که در میان قلعهٔ گلستان و حصار بیغر واقع است معسکر گردانیده و کرد اردوی خود را بچوبهای شاخهای شجر بحکام داده شاه عالی مقام بعد از استماع این خبر بیکبار دشمن را باخود مقرر ساخته از شماخی بدانجانب نهضت فرمود و بحر دو توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار نموده شاه متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعهٔ گلستان کوچ نمود **ذکر محاربهٔ شاه دین پناه با شروانشاه و انهزام لشکر نصرت مظفر بر پرچم علم پادشاه عالی گهر** سپهان قادری که هر گاه لوامع انوار مواهبش از مطالع الفس یشرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر جبهات احوال فرخنده مآل سعادت مندی تابد مرات ضمیر خورشید تاثیرش بروجهی صفت اضاءت پذیرد که خوصورت صدق و صواب در روی چهره نکشاید و برین این قضیه برو قت صدر عضب حضرتا لوهیت انجهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بحاشیهٔ اقبال صاحب شقاوتی وزده بصر بصیرتش را بمثابه تیره و تکدر گرداند که حقیقة آیة ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از کفتار و کردارش ظهور نماید نظم چو از انوار لطف حق اکبر ضمیر سرور بی کروه منور بهر کاری صواب اندیش باشد ز بهر فرزانه درپیش باشد بعقل کامل تدبیر صایب شود فتح و ظفر او را مصاحب عدو پیش کرد و از فهم و خرد دور

نکت لغز

بخشش چهره بهبود مستور فتد در وقت رزم و کاه جولان تازاوج جاه اند چاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر هلاک قدیر بران سمت جریان یافت
بود که آفتاب اقبال شاه بتود چنان از افق جاه و شروان طالع گشته بر عرصهٔ گوه تابان بدو کوکب جاه و جلال شروانشاه و حسنعلی بال افتاده بنای عمر و حیاتش
انهدام پابد آن پادشاه جالجاه چنانچه مذکور شد سر از ربقهٔ انجان از قبول امای مختلفهٔ امراء و سرداران کردن پیچید و بالهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی بورش
شروان رأی اختیار فرموده عنان کیران بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آنخادثه هرچند تأمل نمود ابواب سلوک طریق صواب بروی او
کارش نگشود و از استماع خبر توجه والی کشور گشای شاهی از شماخی بمرتبه سراسیمه گشت که از بیشه که در میان قلعه پیچ و گلستان بمکان تمام داشت بی جهتی کوچ کرده
رایت بمضبت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جابانی بعساکر نصرت مآثر رسید و در معرکه رزم مرکب رزند کانیش مسیر و آمد
معقول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون رایت مآثر منصور بر قوصول بموضع مذکور انداخت و قاید نکبت عنان مرکب شروانشاه را کرفته بی اختیار
بدانجا رسانید شاه صاحب تائید بطلوع تیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال تعبیه سپاه و نصرت عطیه که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرمود و شروان
شاه نیز با بیست هزار سوار کوشش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر پشته صعود نموده بهمت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت و بعد ازان
متوجه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سورن و غریو کوس و میثون بلند گشت و اسپان تازی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای
گیر و دار از اوج فلک دوار در گذشت غازیان موکب همایون شاهی در پناه حمایت تائید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده بمباشرت لشکر شروان پرداختند
توکل عربان دست بتیر و کمان یازیدند نظم و لیران جنگی دران رستخیز سنان بهر خونریز کردند تیز کرفته کف تیغ الماس کون سترده رزق نفس صبر و سکون
فرقهٔ ناجیه را کل رضا و لب اهل تسلیم و وجوه یوسید معرفه ضاحکه مستبشره شگفته و خندان و طایفهٔ باغیه را صفحهٔ چهره و جبهه بچروغار آلوده و وجوه یومئذ علیها غبرة
ترهقها قترة مکتئب و پنهان پیادگان شروان پیش صف آمده از فراز آن پشته عقابان تیر مرگ تاثیر البقصد صید طایر روح مجاهدان کشور گیر پر و بال آورده
جهادیان سپاه شاه جهانیان با تیغ بران و سنان جان ستان سر بالا روان شده حمله کردند و غلام کمان بدانديشان را در بارید ن باران سهام تاخیری نداد
جلادت نکیه کیشان را از شقاوت صعود بر آن بلندی تا پیر تعبیت فراز و شیب ره از بهروان کرم سیر کس که پیش مزع هوا کوه و دشت یکسان است پیکان فلان نشان
شروانیان روی بشیب آورده ترک برتارک میدوخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده خرمن زندکانی میسوخت و ران اثنا بواسطهٔ ظلم
شبه میمنه و میسره جنود ظفر ورود بهم برآمد و شروانشاه چیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کرد و پیادکان شوم بدست و پای ستوران در آمده و یکرمحابل بتیر باران
نیافتند و غازیان رستم شیم انهم خدنک تیز انبنک این گشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند نظم کران شد رکاب و سبک شد عنان فرس خورد و همیمرد
دشمن سنان بر انخیختند اسپ و انخیخت کرد و بکردون برآمد غبار نبرد بدشمن کشی تیز شد تیغها برآمد ز دریای خون موجها و شروانیان بتزلزل مقام بدل افتاد
ثبات قدم نموده دست باعمال شمشیر و خنجر و کشادن فتراک سر و خنجر آور دند و هر دو لشکر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را از سیلان خون کلکون موجه
جیحون کردند نظم شد از باد کین آتش فتنه تیز زمین فتنه خیز آسمان فتنه پر سلامت برون برد رخت از جهان پژواک ارشد سنتی نهان در خلال احوال
پادشاه ربیع مسکون بصولت با طن همایون بیشتر نوا نفقار آثار از نیام انتقام برکشیده و بحکم صف شکاف و صدمه صرامت انصاف زلزله در عرصهٔ کون
و مکان انداخته غایت قدرت دست و ولایت ظاهر کردانیدند نهال حسام خون آشامش از کاسه سر دشمن آب خورده رنگت شاخ ارغوان کرفت و شعله
سنان بحیان نشانش در خرمن عمر خانمان افتاده کسوت وجود شان صفت احتراق پذیرفت قطعه زبسکه روز دغا دهم تو جولان کرد سواد کنبد فیروزه کون
غبار کرفت نهال تیغ تو از بسکه لاله بار آورد بغنچه زار فلک عکس لاله زار کرفت و چون شروانیان آن تهور و میدان داری و آن بلجه خنجر کذاری
مشاهده نمودند و ستشان از کار و کارشان از دست رفته پشت بر معرکه ستیز کردند و کام همه مستعده فرصت من تهوره پای در بادیهٔ فرار نهاده روی
بصوب اوبار آوردند بشیر عنایت همین چون صدای دلکشای وان تجنبه نالهم الغالبون در خم طاق کردون انداخت و نسیم فتح و ظفر پرچم علم پادشاه
والاگهر وزیده مشام جان مشتاقان الا ان الله فی ایام دهرکم نفحات را چون اطراف کلزار در فصل بهار عطر بیز و رساخت نظم چو کشت ارغوان زمین مانند کلشن
جدا شد تن ز مرکب سر هم از تن نسیم فتح آمد روح کستر مشام غازیان شد عطر بیز و کشت از تیغ شاهی طلب امداد کلید فتح بود آن تیغ کویا و شروانشاه
با بسیاری از امراء و سران سپاه در معرکه کشته کرفتار خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور کرد نکشان آن قوم مقهور را کاهی بتیغ شیر کین در خور و زبون

و بزدگ ایشان نهادند نظم فرو ریخت نکوه انان زلزله گسسته شد آن آهنین سلسله همه چیل شروان و دران تیز خیز فتادند و در زیر شمشیر تیز تعلیه السیف کرازان سپر خسته جسته راه گریز پیمودند چون گرد غمهای کارزار خورده بود و در فضای صحرا و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از خیک عزرائیل جان بیرون دادند نظم ازان صید گریچ صیدی نیست بنوی نی کش نانی نخست شد ندان همه کشته یاد گیر چه پرد ل چه پیدل چه بزنا چه پیر و چون خاطر خطیر شاه کشور گیر از همه اعدا فارغ گردید

شجی

همان منزل نزول اجلال فرموده قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه رسانیدند بخت دولت و کامرانی را بمقدم همایون مشرف ساخت و امرا و شجعا ان را بارباده تنعم عال ایشان پرداخت انجاعت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آورد ند و زبان بادای تهنیت گردان ساخته جواهر شکر و دعا بشاه مجلس بهشت آثار گردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفاتی خاص مختص گردانیده باصناف انعام و اعزاز مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت همی یاکه در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بود ند بمزید اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانیدند لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتلان را جمع آورده منار بارفراخته و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمهٔ کلاب و ذباب ساختند نظم شاه چون تیغ برکشد زنیام بهر خونریز اهل ظلم و لئام آنقدر کشته کرد دازاعدا کز منادی شود زسر بیدا کرد دازکشتگان افتاده روزی وحش و طیر آماده یارب این پادشاه کشور گیر خسرو تاج بخش چرخ سریر تا ابد باد در جهان منصور چشم بد از جمال جاهش دور

منصور

ذکر توجه خلفا بیک جهة دفع شجیشاه بجانب شهرنو و منهزم شدن اندیار از شعشعه مابچهٔ اعلام سعادت پرتو شاه عالم پناه بعد از فراغ با ل از جانب شروانشاه سه روز در همان منزل بجهت خاطر فراغ و اوقات مخبته ساعات گذرانیده آنگاه رایت نظفر پناه افراخته بلدهٔ شماخی را از فر طلعت همایون عبرت افزای کسبه گردون گردانید و دران خطه اسامع جاه و جلال رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشجیشاه است در روز محاربه جان تبک پا بیرون برده بود و ها لا در شهرنو که بر کنار دریاست لشکر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته بنیاد ان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهة دفع شجیشاه بطریق شهر نو افت و موکب همایون نیز متعاقب بدانصوب نهضت نمود چون بخبر مسموع شجیشاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانست و باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا در آمده باد بان بطرف کیلان برافراشت و خلفا بیک از اینحال خبر یافته بطلایع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را مضرب رایت نصرت پرتو گردانید و همان روز اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان بآستان آسمان بارت آشیان آمده و خلفا بیک ایشان را بمنظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و انشب در کمال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر علم انجم خشم پادشاه زمین پناه سایه وصول بمنزل انداخت و منزل شجیشاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک پایه سریر سلطنت مصیر شقاوت و بیقبل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از ادای مراسم دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و انهمی مواقی مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلده با بغام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند و حکومت شهر نو بخلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه روبست نوازجهه قشلاق خلفان عزیمت بصوب محمود آباد انعطاف داد و چون بدان منزل سعید رسیدند قشلاق مزبور بعضی از انهمیان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانیدند که متوطنان قلعهٔ کوه بحصانت حصار توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف مسلوک میدارند و شرایط خدمتگاری و لوازم خراج گذاری بجا نمی آرند از بهر ازعر صه ایخبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد کرازمراء عظام امتا جلو محمد و الیاس اغلو و غلی با فوجی از سالکان مسالک یکدلی بجانب با کو نهضت نمایند و در فتح اقتحام و وضع مخالفان بدکردار بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدانصوب روانشده بعد از وصول بمقصد قلعه رسیدند نامه بروج آسمانی شیه چدار بلند مقدارش از بسکهای فلک ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیلش چون سد سکندر صفت متانت و استحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا از حوادث دوران صیانت نموده و یکجانبش که متصل بصحرا است خندقی عریض عمیق متانت و رافزوده متوطنانش بوفور جلادت و بهلوانی معروف و مشتهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا باعساکر منظفر لوا آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته اغاز محاصره و محاربه کردند و محصورین در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست باندا ختن تیر و سنگ برآورد ند و چون تسخیر آن حصار بحسب امکان هیچ دانستند و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع مابچهٔ رایت شاهی از افق اندیار تیر فتح و فیروزی بر صفحات احوال خانیان تافت چنانچه مشروح بسلک نگارش کشیده این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان فتح قلعهٔ باکو بعنایت دولت پادشاه ناجو چون شاه منظفر لوا فصل شتا در منزل محمود آباد

باخاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات بگذرانیدند و نسیم روح افزای فرودین بر اطراف دشت و بساتین وزیده غنچه غنچه را مفتوح گردانید پیکان خار بقصد دیدهٔ اعداء دولت پایدار سر تیز شده و شاخ شکوفه و نسرین چون تیغ آبدار خدام بارگاه سپهر آئین در هم بریخت نظم شد عازم باغ خسرو گل در غایت حشمت و جمل افراخت علم ظهور و لوای شاه و الاتبار بر توا بتهام بر رفیع حصن حصین با کوه اندا خت و با کوکبهٔ سپاه کواکب مرتبه راست نهضت بدانجانب برافراخت بعد از وصول بنواحی اندیار و ملاحظهٔ خندق و حصین آنحضار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال شعله پیکان دیده دوز آتش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بر بالای آن قلعه بلند پای صفا استوار دانند بسنوزند و زمرهٔ دیگر بر بستین و تیشه اندیشه نقب زدن نمایند و جمعه توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهائی بگشایند و آمدو طایفه بجد تمام آغاز کار و بنیاد پیکار کرده خروش تکبیر و سور نشر زلزله در دیدهٔ بین ور نهادند انداخت و صدای نفیر و نای رزین گوش ساکنان قلعهٔ سپهر برین کر ساخت خدنگ بلند آهنگ بهادران فیروز جنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی کرد و جان بی تاب و توان مخالفان بی نام و ننگ از بقیهٔ که پیکان در چشم ایشان میزد روی تحت الثری آورد و نظم رشت غازیان قادر انداز عقاب جان پرآمد پرواز از مغز فرق اعدا طعمهٔ حدیه رخوان چشمشان نمک ریخته چو پیکان رخنه در تن میکشودی بجان راه برون شد میتوی در آن اشارای اشرف اعلی چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر سازند تا سپاه بیلنگ صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت و بفضل نفیس از باره کوه پیکر فرود آمده و چون عظام و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانیدند و آن زمره بانک زنانی انمقدار سنگ در خندق ریختند که مور و ار کوهی بلند گشت و هر کس بر آن صعود نمود بر سا کنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجائی رسید که بجان آمده دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری زدند و بزبان تضرع امان طلبیده گفتند نظم که شاها بحشمای بر جان ما نظر کن بجمع پریشان ما بلطفت چو هستیم امیدوار امان بخش مارا بجان زینهار و عفو یا و شاها نه شاهان مألوف الاخلاق ایشان گذشته در حال ابواب قلعه باکوراب روی غازیان عظام گشادند و کلانتران حصار بشرف بیعت و کفن اندر گردن بدرگاه سپهر اشتباه شتافته گرفرمان برداری بر میان جان بستند و جرعهٔ پوزش پذیرا کثر آنجماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهته حکومت و نقل خزاین و ذخایر شروان شاه بقلعه شابد و آنچه از جنس زر و کوهر و نفایس و اجناس دیگر متصرفش در آید بار دوی همایون فرستد تا بر جوق و ظفر ورو حشمت یابد و خلفا بیک با لشکر و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش و سایر لایق از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه گیوان اساس ارسال فرمود آنگاه فوج بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته آنجوان پوسیده ایشان را با تش انتقام بسوخت و عمارات عالیه آنطایفه را نهدام داده باخاک راه یکسان ساخت پس معتضی المرام بساحت بارگاه سپهر احتشام بازگشت و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از سایر امرا در گذشت

گفتار در بیان توجه آن ثمرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آنحضار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشور گیر از جانب باکو فراغت یافت عنان همت جهان نورد بطرف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود و شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بود و بنقش اطاعت و فرمان بری بر صحیفهٔ ضمیر نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان بمضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم افتاده و امرای کرام اطراف ان حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند تا در آن اثنا صوفی چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم گلستان کشیده که محاربت امیر زاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای درختی که نزدیک بآن قلعه بود نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر کلوخها و آثار مجروح بنا نظام ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت فرماید و التهاب نایرهٔ غضب عالم سوز کشت زار ابالی گلستان را محترق گرداند و آنچنین چهره تزویر که جام جان نمای حقایست ظاهر شده فتوری تمام باجتماعی که در محاصرهٔ آنحضار میرفت بظهور انجامید دیگر آنکه عزیزی از اهل عباوت که بصدق سخن اتصاف داشت بیانی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه کنان باوی میگوید که لشکر آنست که اندیشان من ایذیت بعرض شاه عالم پناه رسانی نظم کای شه کامران عدل سیر قدوهٔ پاک آل پیغمبر حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی بر مرات

بر مرآت خاطر خطیرت صورت یعنی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از آذربایجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمودی ما خود معتمدی را
که چون بلاد شروان محشر کرده و متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسام گردانیده خلعت امن و امان پوشانی و آنحضرت علی الصباح بنیاد بر سریر سلطنت مصیر نشسته
کیفیت خواب را بعرض شاه عالیجاه رسانیده آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیا صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را بانجا
نذر کرده بودم و تا غایت آن را سر بسته پیش کسی نگشوده ام اکنون آن نذر ابو فا رسانیده از انجا کوچ نمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار
ساکنان انحصار نبکشایم دیگر انکه در اثناء این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهة تحقیق حال ارباب ظلم و ظلام بجانب قراباغ رفته بود رسیده و شرف
عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از چون و چند فراهم آورده و بنچوان رسیده مکتوبی نگاشته از کرده و محمد قراچه را با قوچی از جنود آذربایجان بطرف گنجه
فرستاده تا از قزوین و الی گذشته بلاد شروان در آید و حسن بیک شکرلو علی را بکر مارود ارسال داشته که از انطرف بسوی آنولایت توجه فرماید شاه دین پناه
چون بر جریان محال مخالفان بدافعال واقف گشت بیکبار کی از سر جرایم مردم گلستان در گذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعاظم امراء ارکان دولت عزم
رزم الوند را جزم کرده بجمع آوردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جوا و فرمان داد و بوجوش میرزا بغرمان اشرف اعلی بترتیب پل مامور گشته بدانجانب شتافت و
همدران ایام پادشاه کردون غلام عنان ابرش خوشخرام کنار آب تافت و مواکب کواکب اثر شاهی در میدان تابیدن آنجسر یکه در جواد تمثیل یافته بود عبور
نمودند آنگاه مدبر وقایع اعداء دین و دولت کرده قراول یعنی فرمود ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادتمند امیرزاده الوند که در زمان
پدر بصحبتی از بلاد آوز بآذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانیان را در ممالک شروان روی نمود آتش حسد در کشته باخود گفت که چون عدد امامات
آشیان از قرع شروان فراغت یابد احتمال قریب دارد که قصد تسخیر آذربایجان نموده بدانجانب شتابد پس مصلحت چنانست که پیش از انکه این معنی را خیر قوة بفعل
ما سپاه ما بخدود و اجامع آورده در دفع غازیان باهتمام تمام جهد نماییم بجانب شروان بالطاف داده در طریق کشورکشائی سلوک فرمائیم و باین خیال
محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده و بنچوان اعلام نهضت اعلام برافراشت و حسن بیک شکرلو علی را برسم منغلای بکر مارود روان ساخت و چون
شاه عالیجناب از آب عبور نموده بحقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیک تجرد را که پهلوانی بود شجاع و صفدر با فوجی از جوانان جوشن در
بدفع شر حسن بیک شکرلو علی روان فرمود و پیری بیک بجانب کر مارود اعلیغار کرده حسن بیک تاب مقابله و مقاتله او نیاورده سلوک طریق فرار بر قرار
در میدان پیکار جنسیا نموده و بنچوان بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از شاهقان اورا بتیغ بیدریغ گذرانیده برایق ایشان رهنمیت گرفت و بیاپی بر سر سریر
مصیر بازگشته شاه عجسته صفات این فتح را مقدمه فتوحات دانست و خوشدل مسرور عازم قراباغ شده و قوچهای بیک و بعضی دیگر از شاهقان الوند
که در انحدود بودند از توجه پادشاه معادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع فرار ایشان بصوب بنچوان
حرکت فرموده بار دیگر بپری بیک تجرد بسم منغلای بر سایر غازیان کشورکشای سبقت گرفت و از انجانب عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمده پس از قتال
آلت بیکار در چنگ اسارگرفتار گشت و بپری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاده و قهرمان قرتقلیش فرمان داد و انجیز بالوند رسیده
از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و اقدام ثباتش متزلزل شده متوجه چغور سعد گردیده و در موضع سترور قرار گرفته سی هزار از ستوران فراهم کشید
و دل بمحاربه پادشاه ظفر شعار نهاده اسباب کارزار مهد و مهیا گردانید غافل از انکه گوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در نور افشانی
فروغ مهر جهانتاب نظم گوه را در دیده کرچه رفعتست هست در پیش فلک بسیار پست نور اختر کرچه باشد همچو شب پیش نور آفتاب القصه چون شاه
کشورکشا هوای فضای بنچوان را از غبار موکب بهضرت نشان مهر سپهر و عنبر افشان ساخت کیفیت فرار و قرار الوند بوضوح پیوست معاقب بدانصوب نهضت
فرمود و آخر روزی نزدیک بمعسکر پرهن نزول اجلال نمود و قریب بارگاه باوج مهر و ماه برافراشته غازیان عظام را بحراست عساکر فیروزی انجام امر کرده
از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه سپرون آمده تا وقتی که نظاره کنان آسمان بسبب ارتفاع علم نور افشان آفتاب تابان دیده بر بهم نهادند جانبین از هم پاس
مرعی داشته بیارامیدند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار تأمل و اندیشه مینمودند کشتار در بیان محاربه فرقه اخیار
بازمره اشرار در مقام شرور و بتنسیم نسیم فتح و اقبال از هبت عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور علی الصباح
که خسرو زرین علم یعنی آفتاب بحکم حشم چشم از خواب نهاده باز کرده لشکر خنک کردون را بفره وجود همایون زیب و زینت بخشید و تیغ قهر و خشم خود و شب ظلمت سیما

انتظام داده اطراف آفاق با نوا فتح و فیروزی روشن گردید متقوی صبح گشته خسرو سپهر علم عازم رزم شب ظلمت حشم قوس تند فلکش گشت رام گردسوی جبل مخالف خرام بهر نگونساری اهل خلاف تیغ نداند و دکشید از غلاف پادشاه کشورکشای پاپی همایون ملکت فرسای پرشت ابرش جهان پیمای گردانیده از سر اعتماد بر قوت دولت پرفروغ و وثوق بعنایت یزدان بیچون عنان سعادت نشان بتافت و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرد و غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را برکوب مرکرده روی بعقبه شکر آورد نظم چو سر زد برآمد شه کامران چو خورشید بر بارهٔ آسمان زهر سو هزبر هزبران میدان کین بلارزان جهانگیر نصرت قرین فکنده ببر جوشن نده کار گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته براسپان صرصر اثر بخدمت رسیدند همچون ظفر و زبان بادی دعاگوئی شاه مظفر لوا کشاده صدای خلاص و یکدلی در میمنه و میسره و روزگار اندخته و از صدمه توایم مراکب تازی وه لوله صهیل اسپان شاهی و هجاری کرهٔ زمین بالتحرک و متزلزل ساخته و آنحضرت همگنان را بدیده تربیت و رعایت و وعده مرحمت و عنایت مستمال و امیدوار گردانیده بر انظار وجوانان لشکر فیروزی آثار را بشکوه و ابهت جمشید حشمت آسمان داد و مایحتاج رایت نصرت آیت از مطلع طلعت طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد نظم صف جنگ آراست صاحبقران روان کشت با لشکر بیکران ظفر همعنان نصرت اندر رکاب رکاب بخت خوشدل کامیاب و از انجانب امیرزاده الوند میرزا جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کردند و بزنجیر بیکدیگر بسته در پس صفوف لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هر کس را میدان ستیز فسحان نباشد و راه گریز تا بدر راه پیرون نشد سد و دیافته باز بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمود دارد شت محشر بود مرتب گشت و غریو کرنای و کوس و فغان نفیر سوران ازاوج فلک هفتم در گذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب همچو شیر ستیز تیز کرده دست بخونریز گشودند و غبار فتنه انگیز نسیم باد پایان سبک خیز فضای معرکه را ارتفاع داده آثار روز رستخیز بعالمیان نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صفحهٔ زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز شعلهٔ قتال در خرمن فراغت و سلامت انداخت تیر مرگ تاثیر از شست دست دلیران کشا دیافته مانند پند دلپذیر بی تامل و تاخیر در دل جای کرد و نیزه بشان مثال اژدهٔ اجل زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بکار آورد نظم بجا چی کمان تیر کرد یدجهت زنگیان همه مهره پشت سفت شده جان ستان نیزه هر کسی چو طوبی قدان فتنه در سر بسی و چون بحر در آمد شد سهام و له و رزه استمال سنان جان سوز هم دشمنان بد روز فصیل شاه غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدشمنان آورد و نده و بضرب حسام خارا شکاف شکوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت جلادت ظاهر کردند و انجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر معقد و در مدافعه لشکر منصور میکوشیدند و در کشش و خونریزش غایت سعی و اهتمام مظهور میرسانیدند نظم زنیزه در طرف مردم تیز جنبک بخونریز هم تیز کردند جنبک زنیزه که افتاد بر خاک راه سر از خاک بر کرد یک رستخیز کاه بخون بس که جان رفت پیرون زتن زمین را در آورد جان در بدن زنیزه در طرف ما جرا شد دراز نیفتد گره های آن رشته باز در آن اثنا پادشاه سراپا فراز دشمن گداز تازنده سحاب مظفر بار که عنان بی اختیار را در ساحت روزگار فرو نشاند یا آفتاب تیغ گذار که بحر و طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابود کرداند صمصام ذوالفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت نظم بشمشیر کین شاه حیدر مصاف دو اکند در جان دشمن شگاف زجولان شبدیز عالم نورد برآورد گرد از زمین نبرد ولی از تیزش چو شه چون فشان فرو شاند آن گرد را و زان چو شه را با قبال پیوند بود اگر چشم او کوه الوند بود بگرز گران شکش از پا فتاد قدم جانب ملک عقبی نهاد و متعاقب پادشاه مظفر مواکب خانه زیان علاوت نشان بهمایت اجتماعی چنان بمنوده بیکبار دست بتیغ زدن و سر افشان بر آورد نده و از اعاظم امرا الوند لطف بیک نام و شیدی غازی اوحدی بیک و قرچقای را بنوک حسام چون آشام از صحیفه هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت دشمنان بگسیت قرین شدند زلف خوبان ختا چین پریشان گشت و الوند از معرکه جنبک روی گریز بجوب ارزنجان آورده از سرما م فرنگ در گذشت نسیم عنایت الهی کل مراد ملازمان موکب شاهی را دمید و چمن دولت ناغنهای شگفته گردانیده و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار تلاتا سوا من روح القدس دمیده بمشام مستشقان دما المتصر الامن عند الله رسید متقوی و فریدار غایت فضل الهی نسیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان شرع پرور سنداغ ظفر چون گل معطر و چون آفتاب عمر و زندگانی قوم آق قوینلو مبهر قدر و اقبال سپیده بود کر نخستین آن معرکه پس اندمحول صفحه شتران راه بخاک مسدود و بدند و پادشاه صاحبقران مایه دار مخالف در آمده آن زمره سراسیمه را بتیغ تیز بگذرانیدند و اندکی که از غرقاب جاخود را بساحل خلاص افکنده بدند در اثنای راه بآب سیاه رسیدند که بر کس اسپ دوانی

دران رود رانده سفینهٔ حیاتش در گرداب فنا افتاده دست از جان شیرین افشانده عثمانی شاه صاحبقران گشور گیر خسرو دین پناه چرخ سریر روز بیجا بقصد دشمن کرد معنی ایما مبین کرد در برابر کسی که کرد و ستیز ریخت خونش بخنجر سرتیز و انکه بگریخت برکما که گریخت شیرهٔ جان او در مهر آخیت هستیش را قضا عدم انگاشت تیغ تقدیرش زمیان برداشت و از زیاق وجهات الوند و لشکریان او چندان اسپ و اشتر و استر و اجناس غنیمت اثر و اوانی نفیس و زر ضمیمت غازیان وافر خشمت گشت که بتفصیل آن موجب بطویل میگردد و حضرت شاه بموجب مأثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاسر بعد از ان منزل بمنزل جلال فرموده لوازم شکریا دشاه ملک بخش بجای آورد و دلاوری را که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور گردد و آنشب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز افراخت و بعد از طی منازل مثال روح گه بجسد در آید قدم در دار الملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لواء ملت بیضا بین دولت روز افزون

چون تقدیر بی تغییر پرور دگار جهان که مبدأ الملک و موعلی کل شئ قدیر متعلق بدان بود و کیفیت حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها اساس دین عیسوی از مساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی تازگی از رشحات سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی همت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال بر گرسیر حضرت و ظهور آیات همایون دلش تخلف ننموده و نمی نماید از مبادی جلوس اسباب شوکت و استقلال بوتیرهٔ صعود و فتح و فیروزی در آئینهٔ ضمیر منیر مهر توریش ناحسن و جهی چهره گشود و دستگاه یا نظم جهانگیری که بست ایجخت سرمد تایید خداوند مؤید ظفر پیوسته باشد در رکابش شرف در موکب نصرت ایابش بهر کشور خرامد شاد و خرم شود تخت از قدوم او مکرم عیار زر نامش در فراید بچشم از بهر چه کوئی بنماید عطارد بر فلک کوید ستایش خطیب منبر گردون دعایش و چون بتوفیق معبود پادشاه مؤید منصور در موضع شرور لوای فتح و فیروزی برافراخت و غایت عنایت ملک ملک بخش علت بابهت و اقتدار قوائی الملک من یشاء بر قامت قابلیتش مرتب ساخت از المقام منیع و دوستکام متوجه دار السلطنه تبریز گشته در روزی که داخل ایام سنه ست و ستمائه بود دسمان عید دلکشا و مانند روز نوروز فرخ افزای نمود همای چتر همایون فال طلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آذربایجان بسط گردانیده و بتوقیع طلعت عالم آرای و صیقل معدلت ظلمت روای طلام ظلم طلعهٔ زنگ جور از ساحت ملک آذربایجان و انحیه ضمیر اهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف و ابتهاج رسانیده در ساعتی سعادت بخش و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمده و افسر خلافت و کشورستانی بسر کت وصول برفرق همایون آن زینده سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی برسر آمد رباعی افسر سر توکشت نامی شاها تخت از قدم تو شد گرامی شاها انصاف تو ملک آرای شاها زان ملک تو شد جهان تمامی شاها و چون بحکمی همت عالی همت شاهی بر تقویت مذهب علیهٔ ماتمیه و تشیعت مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه مصروف و مقصور است هم در اوایل جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذمومه مبتدعه را ضوع کرده اذان مثنوی و مساجد و معابد بلفظ اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد از هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن جدا سازند لاجرم صیت میمنت ائمه معصومین دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت و روی زر نقش اسامی سامی آن هداة راه یقین و القاب میمنت اکتساب خسرو حشمت قرین مزین شده بر علت از همه اشیا در گذشت رباعی افسر سر تو بر سر آمد شاها تخت از قدم تو بر تر آمد شاها بر زر نامت چو زیور آمد شاها به از همه چیز باز آمد شاها ناظمان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان ائمه هدایت نشان را جز بعظیم نامی نمی توانستند بر زبان لعن و طعن بر ایشان گشادند و سنیان متعبد و خوارجیان متعصب از وهم حسام هبرام انتقام غازیان عظام خاسر و خائب و حیران و باذب روی با طراف افاق نهادند فیض عام انعام شاهی غنچهٔ تمنای محلصان امید وار بگلبن مراد باحسن وجهی شگفته گردید و از پرتو آفتاب عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان عقیدت کیش معقود بر بیخ هبود سر بفلک کبود کشید نظم شاه کیوان سریر یا مسیر مشتری طبع آفتاب ضمیر چون بدولت نشست براورنگ جانب عدل و داد کرد آهنگ نصب کرد اندر ایت احسان بر سر مؤمنان لواء امان دوستان باز کوی با

ساخت چون بوستان از فصل بهار لیک چون برکشید تیغ جهاد رخنه در جان دشمنان بکشاد از خوارج نماند هیچ اثر مگر اندیشان مار سقر منصب وکالت نفس نفیس همایون بر حسین بیک لله قرار گرفت و مهم وزارت و صاحبدیوانی بجانب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین خیلانی بایی برسند صدارت نهاده و موقوفات ممالک را بحیطهٔ ضبط درآورده ابواب دین پروری برکشاد و سایر امراء و ارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر و سرافراز گردیدند و رسم اختیار و اعتبار بکلیه زوه مرتبهٔ سروری رسیدند نظم چو توفیق الهی گردیاری برآمد شه بعجت شهریاری امیر از لطف خویش نواخت بانعام فراوان مفتخر ساخت هر کشوری را حکمتری داد سر بر جاه و تاج سروری داد براهش هر کرا از اخلاص دم زد بعرق خسرو خاور قدم زد و آن زمستان پادشاه عالمیان در دارالسلطنه تبریز قشلاق فرمود و متوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل و احسان از بود و ت جور و بیداد اصحاب طغیان محافظت نمود نظم خلایق را بعجمت داد یاری و ولایت دار فتنه زنگاری ز بس کافتاد کار از داد می داد جهان را عدل نوشروان شد از یاد

کشتار در بیان لشکر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی بعزم اهتدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر کیستی نورد کشور گیر سوی هبت اشرف چو کرد خرام خیمه زد در منازل مهرام سر و افراخت رایت منصور کلاه فروخت عارض پرنور بهر قتل عدوی شاه زمن تیز شد باز خنجر سوسن چنر معکوس لاله گلگون گشت لشکر سبزه کشت عازم دشت بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند در ارزنجان دیگر سپاهی فراهم کشیده و بخیال احتلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده و در قمع مثر آن بداختر بر ذمهٔ همت شاه والا گهر واجب نموده از دارالملک تبریز با لشکر بی پایان عازم خونریز مخاذلان گشت و بطالع مسعود ما بخواست نصرت آیت بصوب ارزنجان در حرکت آمده اوای نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان گیهان در گذشت نظم برآمد ز کوس و بوار و غریو غریوی گران شد سراسیمه دیو ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه ز گرد سپه مهر گم کرد راه و سوکت پادشاه آفاق از راه آلاتی شتر جان شتافته چون خبر سمع الوند رسید عنان تمکن و ثبات از دست داده همه توجه کیفی کرده و از کیفی نیز راه گریز پیش گرفته شاه ظفر پناه در پی لاقهای رتجان و ارزنجان چند گاه با مرتکاب پرداخته رایات عیش و نشاط افراخت در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه بسکوه نهاد با عزم رزم نموده و از تبریز با دو جان نقل نموده از شنیدن صرصر انجر آتش غضب پادشاه صفدر اشتعال یافت و دریای سپاه ظفر دستگاه را در طلاطم آورده عنان گیران بطرف آذربایجان تافت و چون مدد و دفعه با کوه ضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بران قرار گرفت که با فوجی از ابطال رجال بسهیل استعجال گردد مانگهان خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال رساند و صید مقصود را بکمند کز ندکر فتار ساخته ضمیر مهر تنویر از آن مهم فارغ گرداند و باین عزیمت پای مبارک در رکاب شتاب کرده ون شتاب آورده عنان بزریجه و تبریز شتافت و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه جریده بار دیگر گریز بر سپهر اختیار کرده و از اوجان همدان رفته از انجا روی توجه بغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون باوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آن مقدار انجا توقف فرمود که غازیان عظام احمال و اثقال مخاذلان را که از غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر هوای تبریز فرمود موکب کواکب مراتب بصوب تبریز ساخت و در آن زمستان نیز در آن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که از امرای پایندری بود بجانب دیار بکر توجه نموده و در آن دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضا اجل حیاتش در نوردید **یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید** **کشتار در بیان نهضت علم انجم خشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم** در آن ایام مجنبهٔ آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بتسخیر پادشاه کشورستان در آید سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی را از شراب مراد دمادم می نمود و باین سبب زبان الهام بیان شاهی از دوستی نامراد تعبیر مینمود و لایات عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت و در آن زمستان که شاه عالیجاه در تبریز قشلاق فرمود نامراد در ولیجان اوقات گذرانیده و در اواخر فصل شتا با قرب بهفتاد هزار سوار جرار جوشن پوش خنجر گذار بصوب همدان لواء عزیمت برافراشت بیار علی بداد و در وقتی که خسرو اورنگ فیروزی بر سپهر بر کسب مزید شرف صدای نهضت بجانب برج حمل در عالم انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار حدیقهٔ نضارت ریاحین و ازهار را در تحریر آورده فضای باغ و کلزار را از خار آزار جفوشتوی پاک ساخت نظم شد از فیضان ابر نیسان اطراف چمن چو باغ رضوان افروخت چو شمع عارض گل پروانه صفت بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیر چنگ و لشکر پلنگ خشم خدنگی که بخارپکان چشم تیز مهید و غلتنده بشعله سنان آتش فشان دل کیوان سوخت ندلواء کشور کشا بصوب همدان ارتفاع داده و مانند قدر

درحین سیران مقطع مراحل بسرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر مرادی رسیده رحل انداخت و در وقت شنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله برمرکب هامون نورد برآمده در اثنای راه بواسطهٔ اشتداد حرارت هوا بخاطر اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف انداخته و چند ساعت دیگر چشم بدخترها مهلت داده بوقت طلوع لواء بیضا صبح رایت محاربت برافراخته و باین عزیمت در موضعی که کسب غلبا بر آب در روی نایاب بود نزول اجلال فرموده خدام عقاب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تپه موسی از آب بغایت دور است و همچون سراب از شراب کامرانی مهجور غیر خیمهٔ آفتاب مذیری ندارد و چشم قطره فشان سحاب در روی بحر آب حسرت می بارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون صولت آنست که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحله کوچ باب باشد معسکر ظفر آب گردد شاه صفای ضمیر روشن ضمیران الهام بیان جاری گردانید که وهاب علی الاطلاق ما را راست برانگیخته در این بیابان از فیضان بحر عطای بی انتهای خویش تمکنان را سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و ستیاهان بجاد اجتهاد را بسبب فقدان آب در ورطهٔ عقاب نیفکند از آنگاه لشکریان از کنجر آستر زمین اشارت فرموده هر کس مقدار یک کزخفر نمود از زیر تیشه آبی چشمه مانند آب حیوان روح پرور و بسان باطن اصحاب عرفان فیض گستر بجوشید و حقیقت آیهٔ علیها سقی اشرب بها عباد الله بفجر و نا تفجرا در هر یک از آن عیون عیان گردید لاجرم بر طبق کلمهٔ کریمهٔ قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان بمشربی مسرت بخش پی برده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آورده زبان بدعای دوام دولت قدرهٔ خاندان کرامت و امامت گردان ساخته بآن قدوت تاب تشنگی دفعه از لوح خاطر پاک کردند نظم شاه عالم پناه شیر شکار — بانشکان لجه پیکار غرق بحر عطای ربانی حرم از فیض فضل سبحانی — همدران یورت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزدی بودند کشاورز ایراد محاربهٔ پادشاه عالیجاه با نامراد بن یعقوب و طلوع کوکبهٔ فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب صبح روز دوشنبه که لوا بیضا کشور کشا از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید و شعاع تیغ عالم ارا قطاع جنود نجوم اقتدار مهیا و اماده مژده فرح افزای کریمهٔ و ینصرک الله نصرا عزیز بگوش هوش خدام حضرت اعلی رسانید عنقوی صبح که خورشید علم بر کشید تیغ زرافشان و سر شب بر بید نور ظفر گردز هر سو نجوم کشت گریزان زفروغش نجوم شاه خورشید احتشام برابر شش کردون خرام نشسته رای کشور کشای بر تعبیه سپاه نجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت رزمه دران کینه کوش و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کرهٔ ارض را باوجود طول عرض منطقهٔ از پولاد پیدا کشت و الکونا کون و سپهر هاء رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکه جنگ در تموّن و تضارت از ساحت گلزار ارم در گذشت نظم جهاندار دین پرور نامدار — بیاراست صفی ز مردان کار — نه صف بلکه سدی سکندر اساس — فکنده بدلهای مردم هراس — علمها چو سرو از زمین خاسته — سپرها چو گل عالم آراسته — بدلیران روان گشت شاه جهان — بجنبش در آمد زمین و زمان — و از آنجانب نیز نامراد برافراخته و جوانان سپاه کینه گذار مردانه کاری و شیران بیشه نامداری بحکام داده در دامن کوه پرشکوه صف کشید و چون بموجب کلمهٔ وقذف فی قلوبهم الرعب باوجود وفور عدد و کثرت حشد از نهایت غازیان بمرتبه بغایت خائف بود در پیش معسکر خود عرابها بتعبیه نموده اطراف از انچه پرتخمها در مناعت در افزود نظم و از سوی مخالف زخوف ملتف پی کینه لوئی برابر است صف — به پیش صف از تخته و آنچه حصاری برافراخت آن پی سپر — نه آللهٔ را از پی جنگ ساخت — که بر خود فضای جهان تنگ ساخت — پس از هر دو طرف مردان میدان شهامت و شیران بیشهٔ صرامت از صرصر خشم و کین نایرهٔ حرب و آتش قطعن و ضرب برافروخته بوک پیکان و لمعهٔ شعلهٔ سنان جانسوز بسکاهٔ قتال گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر ساخته تیغ آبدار در چشم هر یک از دلیران معرکه پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانیده سنان تعبان گردار بدن هژبران بیشهٔ کارزار را چشمه چشمه ساخته از فواره هر چشمه جوئی بظهور رسانید نظم زتیر مرگ تأثیر دلیران جهان تاریک شد در چشم روشن ولیکن در بنای عمر هر کس — پدید آمد زتیره چند روزن — و چون کار دشمنان بحرد استعمال سیف و سنان بمقطع رسید غازیان جلادت نشان دست بشمشیر و خنجر کرز و شمشیر بردند و سپاه نامراد نیز بر سر تحمل بر سر کشیده و پای ثبات فشرده روی بدشمنان آوردند و هر دو طایفه در هم آمخته و گرد و بار عرق یکدیگر بحجله صعوبت آن محاربه بر تبه انجامید که تا هنگام شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد فام مقام دارد و دیده هیچ آفریده خون بر زیستی چنان ندیده و گوش هیچ جهاندیده کوششی بدانسان نشنیده نظم بلان از دو جانب در آن رستخیز کشیدند بر یکدگر کرتیغ تیز زشمشیر شد سیلها چاک چاک زخون کشت جسارها از کرد پاک — کثرت جثهٔ کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانیده و فور سیلان خون روز برگشتگان بموزه آمویه و هیجون

و صحرا خبک بحیر خلور رسانیدند نظم دران جنگ از دست برویلان تیشمیر و اکثر بروان بهر سو روان گشت چوئی خون بهنیاز دریای چیحون فرخون
اخزا لامر شیم کرامت شیم ظفر از خهب و الله یونی بلکه من بشیار بر پرچم علم شاهی و رندین کرفت در واج مسکین خواج بحضرت از کلزار فرح آثار فتحا لمالک
فتحا مبینا بشام مذآم موکب ظل آلهی رسید آن آخار نهاد و خانیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش بر داشته
و زبان حال و قال مضمون کریمه فهر موهم باذن الله کردان ساخته یکین از سپاه دشمن در معرکه زنده و باقی نگذاشتند نا مراد با معدودی چند که در اجل امان
اندک تاخیری بود بطرف شیراز کریخت و بسیاری از مراد متابعان او را همدران میدان خون با خاک راه برآنجمعت بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند
غازیان از عقب شتافته کرداز وجود محنت فرسود شان برآورده نکرایم غنایم و نفایس اجناس که دران مصاف تحت تصرف غازیان درآمد بیرون
و کثرت اسب و استر و اشتر کرا بل بهتور از نامراد و اتباعش کرفته بشمار بود که محاسب وهم تصاد آن نمی توانست نمود پادشاه دو اقتدار بعد ازین فتح
نامدار مردان بروزکار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتحنامها باطراف امصار و بلدان فرستاد و عثمان بمنده تومنه بداس کوه الوند منعطف
ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی داد و الحمد لله علی تواتر نعمائه و توالی آلائه **کشتار در بیان بهنصت رایت ظفر طراز بصوب**
دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان چون پادشاه بعد از تمشیت روزی چند در دامان
کوه الوند بفر اقبال بکذرانید چنان معلوم کشت که نامراد در شیراز بر حل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته های
صوابنما چنان اقتضا فرمود که قبل از انکه خصم ضعیف قوی کردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدانصوب معطوف سازد و بصر صر غضب
نهال اقبال اورا از بنیاد بر اندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة و الغفران بر نشته و دران ما بنا بر وصول
خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی شرف نفاذ یافت که الیاس بیک اغوز اوغلی اجمعی کثیر از سالکان طریق بکذرانی و حوالی شتافته و در فتح بلاد
رسته آثار اقتدار ظاهر کردانده الیاس بیک حسب فرمان عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر اعتما کوچ بکوچ باصفهان شتافت
و از اصفهان بر سبیل اغتنام عازم شیراز کشته نامراد بشوشتر کریخت و در شوشتر خبر مجال یکون مجال نسبه بعد از رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دین
کذار قرین اکرام و اعزاز بدار الملک شیراز در آمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت نداخت و بخشکاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی
صفت اضاءت کرفته ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول کتب همایون خبر یافتند جمله پیشکشهای شایسته
و تبرکات بایسته ترتیب نموده بمقابله حصون و امصار بدرکاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی ایشان کشادند
و زمام ایالت هر ولایتی را بقبضهٔ درایت حاکمی عادل نهاد پادشاه عالیجاه چندکاه در آن بلده بعیش و نشاط کذرانیده بعد ازان متوجه حظه کاشان کردید
و در اثنار راه بنشاه شکار پرداخته فضاء کوه و دشت را از بخچیر آبوحالی کردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که بعقریب آفتاب دولت و اقبال از
مطلع آمانی و آمال طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی بهمت فضارت خواهد داد و در رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان کسترده
ابواب عدل و انصاف برخواهد کشاد کل تمنای ایشان در چمن امید بکلشه و خندان کشت و بجمره مقصود و بکمان بمرهٔ بهبود دیار و رشته نوای فرح بدور
از طرب خانه ناهید در کذشت اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمده العلما مولانا جلال الدین محمود و غیر ایشان بلوازم استقبال استقبال
فرمودند و در حایا و بازاریان بر سبیل آئین و رسم دیرینه تحفه تحت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی سواق و دکاکین را بدیبای هفت رنک و احناس روم و مصر
فرنک آرایش دادند و در زیب و زینت غیرت افزای کارخانه چین ساخته جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب
مراتب شاهی مخصوص بعواطف نامتناهی الهی آن بلده در آمده از آن ترتیب و آئین ابتهاج مزاج همایون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته
بسر انجام اسباب طوی بزرک اشارت فرمود و کلا و حکام و امرا جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و فاعیت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق
نماید در تهید مقدمات جشن حسن اهتمام تقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزاری روح افزا جبهٔ انکار اختیار کرده قبهٔ خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه
باوج مهر و ماه مرتفع کردانیدند و شاه عالمپناه با مقصوابنکان دولتخواه آنمقام فرخ انجام را با نوا طلعت خورشید سپهار عزت مهر حضرت بخشیده مجلس
عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر کردید از تاب شراب ناب و برتابع عارض خوبان

خوبان بالهای سیراب جهان بوده از فروغ رخسار ساقیان بساحت بزم طرب نگر انجمنی و مغنیان خوش آواز بالحان بهجت افزای نقش غم از الواح خواطر سترده و بساط
کامرانی بنهمت پرداز بهوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون برده مغنی فروغ باده چون مجلس بیاراست دستان بانگ نوشانوش برخواست
مغنی بمقام دلنوازی بانگ و صلای شاه غازی کشید بارد لنوای روح پرور برقص آمد خصوصا چرخ اخضر زلحن دلکشای عود و قانون نشاط دیگری پرستان گشت
افروختن بزم پادشاه بهجت اورنگ بحدت تمامی شد قامت چنگ و دررویکه طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تاید برتخت بخت و سر افراز
برآمد امرا و نوچی هر یک از مکام جایدان و امرا و نوئینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند خواص و مقربان و بواب و انگلیان در پایه
سریر بهر نظیر ایستاده چشم بگوش اشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و سیاولان بردر بارگاه جهان پناه گرد خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام
و لشکریان در مقام فرمان بری و طاعت گذاری بایستادند مجلسی آراسته شد که خورشید کیتی نور دیدا نکه مانندا نرا در جهان کرده ندیده و نظیر آن ندیده و گردون
عالم کرد بر چند ساحت مرکز خاک پیموده بشبیه آن نشانی نداده مجلسی چون بهشت جان پرور اهل انجمله صاحب افسر هر یکی بهشت لشکر جرار چاکر پادشاه
عدل شعار از دل جان مطیع فرمانش مفتخر و خود احسانش و بعد از انقضاء آن محفل جنت نشان بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از
خوانهای بانگ نک که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فاکه تا تخیروں و لحوم طیور تا شیون آنمقدار بمجلس بیرون بردند که شرح کمیت آن قلم دوربان عاجز است
و از وصف کیفیت آن زبان فصاحت بیان قاصر مثنوی تهیا کشت خوانهای مرصع بنعمتهای گوناگون طبع رظرف سیم و زر کرده بهر خوان سپهری پر زماه
و مهرتابان بهر طرفی طعام از رنگ دیگر ز لیمو ترشی و علو اوسکر زا طباق بیخ آمد و ران سور کواکب سان هزاران قبه نور رنبریان و کباب و بره قاز
زرد م کشت پنهان صورت آن مدانم چون کنم وصف مرغ طبقها بود پر از ریزه زر چنین قلیه زنگی بود پر نور رندو عن چون سواد دیده حور چون بیضه
انام از اکل طعام فارغ گشتند و خدام بارگاه بهر انتظام سفره و دستار خوان در نوشتند امرا نوچی طبع فاخره و اثواب و افره از پوستینها کشن و نجاب
و التمای و جا جهای مخمل و اطلس دارائی و کمخاهای سقرلات قرمزوی و کلهای رنگ رنگ دوزی حاضر آورده بهر یک از اهل مجلس بالحلعتی لایق سرافراز کردانیدند
و این انعام عموم تمام یافته در آنروز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بهوشیدن جامه شاهی مفتخر و مباهی گردیدند
و در آن ایام فرخ انجام فروغ افتاب عنایت پادشاه کردون غلام بر وجنات احوال نجبه آل حضرت قاضی محمد کاشانی تافت و آن قاضی فضایل و کمالات فضائلی
مشمول الطاف بی دریغ گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور
جهانبانی بد بیضائی نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی رتبی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب
و نیابت صعود فرموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت در گذشت القصه پس از جشن و سور مذکور و نوازش بایسته جمهور مردم مرخص
و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشور کشا بصوب بلده قم برافراخت و بهمان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نمود
در انخطه شریفه طرح استلاق انداخت **ذکر شهادت الیاس بیک اپغور او علی شمشیر عذر و الی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار**
بعزم تسخیر آن بلاد و امصار چنانچه خامه سخن گذار سابقا در سلک تحریر کشید الیاس بیک اپغور او علی در وقتی که موکب حضرت نشان از بیدان منوچهر
شیراز بود با طایفه از خانه زادان عازم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آمد یاران سید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیوسالاران رستم دار و کوهستان مازندران
بر سر امیر الیاس ایلغار کرده و آنجناب بر توجه خصم اطلاع یافته در رعایت طریقه حزم نموده از سیدان بمقابله عنان بطرف قلعه ورامین منعطف ساخت و اعادی
متعاقب بظاهر انحصار ساقته چند گاه با هم محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را قلعه نخواهند گشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان
چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و مصالحه سخن راندند و الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعه ورامین بیرون آمد و با
رستمداریان در آمیخته حسین کیا طریق صدق و صفا مسلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشربت شهادت رسانیدند و انجنر در تشلاق بلده قم معروض
پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت لهیب اشتعال یافت و در اوائل فصل بهار گل از نوای فرح افزای هزار دستان سلطان گل خندان
شده خود بشید تا بان عازم تسخیر قلعه بهرام شد بدالانتقام گشت اعلام ظفر انعام بصوب قلعه گل خندان که محل توطن حسین کیا رستمداریان بود نهضت
فرمود و انحصار بست اندر بروج سپهر و آوازه شکست حوادث مصون بسان قلعه گردون غیور کار زار کنند نواب مامون خندق عمیقش چون میدان

اهل در غایت وسعت و خاکریز بلندش مثال همت خود مهندسان حکمای هفت اقلیم چون از عهده تنظیم حلقه پیچ حلقه ایوند کنگره‌اش این نکنند کرند متاخت او سپهر نیافام
گل خندان کلنبش بهرام و چون بانچه رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آنحصار انداخت کوتوال بدخالش ابواب مخالفت و عصیان برگشاد
و دروب قلعه را بروی خود بسته از اهتمین پیروستک آغاز نهاد و خانیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام آن قلعه را چون نگین در انگشترین احاطه
نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه گیری پرداخته و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداخته فتح آنحصین حصین پیش نهاد همت ساخته
از بالای قلعه تیر تحسین بچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض زوال آورد و از پایان بکان آتش فشان لسان دعوات بستجاب رهی سوی بالا کرد از
جلبت حصای سنگ رعد ارکان آن کوه بهمت تزلزل گرفت و از شعله قاروره شاه لفظ بنا زندگانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت غازیان عظام
سپرها و چپر بادر سر کشیده چون موج از خندق بگذشتند و بخاک ریز برآمده لسان کپک وری عازم فصیل گشتند و در وقتی که سحاب گمان بساکنان
قلعه نان بچون دیده عاشقان گریان گشته باران تیر فرو میبارید و بهر تیری مبارزی مجروح یا بی روح میگردید آن پهلوانان همین دولت پادشاه جمجاه
پای بر زبر کشتگان نهاده صعود مینمودند تا دست بکنگره قلعه رسانیده بر زبر باره برآمدند و حصاری بآن باستحکام فقرا افتتاح مفتوح گشته قهرمان غضنفر پنجه
عجم و عرب بقبل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضه تیغ تیز شد و در آن دیار دیار نماند و زبان تقدیر بر ملاک قدیر کل من علیها فان بگوش
هوش ساکنان آن مکان رسانده و الحکم لله الواحد القهار و العزة للحی الباقی المختار و آله الاحیاء و عبرة الاطهار ذکر فتح قلعه فیروزکوه و حصار
استیلا و وصول بعضی از حکام و لایات بپایه سریر اعلی چون پادشاه سکندر نشان از فتح حصار کلخندان بازپرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب
قلعه فیروزکوه برافراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت بمثابه بر شهریار داره که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را بر سبیل عذبه و قهر
از مجالات میشمارد و در آن زمان بمردان جلادت آثاره و فور اسباب حصارداری و ذخیره بسیار مخزون بود و فتح آن بدون امتداد محاصره معقول
نمی نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت سکوه بزلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل جان آن گروه افتاده بستمداریان دست بتیر و کمان گشادند
و غازیان آغاز محاربه نموده بتوک پیکان دیده دوز نقش وجود جمعی کثیر از لوح هستی ستردند و مدت دو روز حال بر منوال گذشته صباح روز سیوم فتح
و نصرت از جهت مانفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها پرچم علم شاه کشور کشا روزیده سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریقه حصار کلخندان
مفتوح ساخته برحسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان انجائی را معروض تیغ سیاست گردانیده بهمگنان بقاکرد
و روز دیگر پادشاه والاکهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعه استاحصن شده بود گماشته بدانجانب کوچ فرمود حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی
اتصاف داشت و در میدان جنگ و نبرد هنگام تلاش نام و ننگ مستهام دستان و سام نریمان را خاشیه کش خویش پنداشت و در آن اوان دوازده هزار
سوار و پیاده جرار در ظل لوای او مستعد و مترصد بودند و اسباب و آلات پیکار جمیع آورده بهمگنان عزم میدان خویش مصور میگردانیدند بنابراین چون
خبر کیا از توجه موکب همایون بجزافیت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد دشمنان
منزل گزید و از بهادران لشکر نصرت نشان زمره که حالت روز مصاف را بر لذت شب زفاف راجح میدانستند بسرقت حسین کیا رسیده غبار
میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه بزخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده الهتاب آتش قتال گاه نون در دون بگمان را فروتافت بالاخره
بگریختن کرد اثار بر مفارق سپاه ستمدار بخیبت و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع القلعه لیست در غایت رفعت و استحکام
و بسان سپهر فیروزه فام مستوی و محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون مشعله بر کرد بر و جبش دایره کمند او بام از وصول شهریار بلندش قاصر نظم
قلعه استوار چون جبر کشته بادزره ملک جمهر نسر واقع نشسته بر بالش جرم بهرام مثل شامش ورود می عظیم در دامن آنحصار جاری بود و آهنین
در کمال متانت و حصانتش می افزود و چون شاه عالیجاه بقطاب استا منزل گزید و سپاه منظر لو اچنده روز با مر محاصره و محاربه پرداخته بر ضمیر منیر همایون
واضح گردید که بقهر و استقلال آلت رزم و پیکار فتح آنحصار یتیسر پذیر نیست چ بر شکاف حادثه برج چه بر اچه بر ظل لاجرم رای معلقه شاه
بر حل آن واقعه مصروف گشت خاطر بر این قرار گرفت که آب آن رود را که مادهٔ انتعاش محصوران بود و بجانب دیگر اندازد تا ایشان بتنگنای
بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنگ و حرب پردازند و حسین بیک لدیا جمعی کثیر از مردان میدان مجاهده بتصفیت آن مهم مامور گشته بامداد شب زفاف زمانی نهاد

فرمود تا آب را بالای آب جمع نمودند و راه جریان بر دراید انجانب کشودند و اکثر آن آب در انجوی افتاد بعضی از آن بهمان نهج بسوی قلعه روان بود سپاریان پادشاه کیتی پناه سپاهیان را فرمود که خشت و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن رود سدی بندند و بدان جهة آتش محنت در جان محصوران برزده بجماعت از خشک لب و سوخته دل نپسندند لشکریان بی ملامت از حسب الحکم تقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بعد از شنیدن این مقال کفش امید خود را غریق تحیر و خفا دیدند آتش عطش حرص سیکبایی ایشان را محترق ساخته مضطرب و مضطرب گردیدند و خازنان عظام کرمجدد استحکام بر بیان مسته بشمشیر از پشیر دست باز داشتن تشنگی کشودند و در زمان سیلاب آب که محصوران از آن بیتاب شده بودند آنحصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان استانبعد از سعی بسیار بروی ایشان گشاده شد و محل تحصن حسین کیا بود آورده شصت روز دیگر بین الجانبین جنگ شتابی ارتفاع یافته در روز چهارم آن بموضع نیر به خبر تسخیر پادشاه کشور گیر در آمده تمامی اهالی استاوارک آن موضع معروض تیغ یاسا شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بحمایت زمرهٔ از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آساد قفس آهنین محبوس گشت و بعد از چند ماه بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مزاج روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست و در روز یکه بار عضب شاهی بثمار یافته بود در میدان اصفهان جسد شرا محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از فتوحات مذکور پادشاه منصور بهمید بساط جشن و سور اشارت فرمود و روزی چند در انجدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود در آن اثنا شاه زاده سعادت انتما محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر فرمان سلطان حسین بایقرا از خجاند و کار کیا سلطان حسن ولد میرزا علی از کیلان بالتحف و تبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پابوس همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده بمقتضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفر لوا از استماع بصوب عراق مراجعت فرموده ملک ری را ازین مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت و از انجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت بجانب ییلاق سورلوق برافراخت و در ان منزل خبر طغیان محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروئی را بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان غنایت ملک بیچون متوجه اصفهان گردید

گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروئی متبع طغیان حاکم ابرقوه و سوختن محمد کره بناء بر غضب پادشاه سکندر شکوه

پیش از انکه عزائم عجم در تسخیر پادشاه کشور گیر در آید بسبب فتور امور دولت سلاطین قرونیلو شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروئی جمعی از مردم هر جائی بخود متفق ساخته دار البعاد یزد را بتحت تصرف در آورد و چون پایه علم اقتدار بر ساحت بلاد و عراق رفعت ایالت یزد بحسین بیک لله متعلق شد و انجناب از قبل خویش شعیب آقا را که در سلک نوکران انتظام داشت بدارو غگی تعیین نموده و حکم همایون نفاذ یافت که شاه نقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب بیزد رود و سلطان احمد ساروئی را از مقام خلاف و عناد دیگر اند و بساط جمعیت شاه نقی الدین بین الجانبین فواید مصالحه بمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که مدة العمر از جاده عبودیت خدام سده سدره منزلت در نگذرد و بنسبت شعیب در مقام اتفاق و اتحاد باشد انگاه شعیب بیزد در آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد را غایت شرارت بران داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانیده و از روی استقلال بغرور نفرمانی متغلب گردید اما همدران ایام بر دست محمد کره که در کرهٔ خاک مثل او پیدا کی نبود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین قرونیلو داره حکمی میفرود و در ان اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانیان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کریمچی بالتحف لایقه بتقبیل کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و جواب کامیاب قاصد آن خدلان تاب را محفوظ عین استحقاق ساخته فرمان واجب الاذعان به باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کریمچی نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فرمان را مراجعت نموده محمد کره روزیچند طریق چاکری و فرمان بری مسلوک داشت و آخر الامر مقتضای کلام منجم انتظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت بکاجیت یزد برافراشت و از ابرقوه الیغار کرده شبی بدروازه یزد رسید و بهر حیله که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروئی را بقتل رسانیده آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات بپادشاه ملک افتداء سکندر از سورلوق باصفهان شتافته عنان بکرا ایصوب یزد تافت بعد از دو منزل از اصفهان یکهزار سوار جرار با سپاه بیشمار بسرداری امیر یادگار بتعاقب محمد کره نامزد فرمود و اسباب قلعه گیری ترتیب داده دست باز دن خشت پیرو خشک برآورد ند مدت یکماه بمرور زمانه و قتیکه خورشید روشن چهر عزم تسخیر شهرستان سپهر لوا

بیضا مرتفع میکردانیدند تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعه نیلگون گردون دایر میکردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خود
اشام بعقد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز میدادند و اتباع کره نیز آتش ستیز افروخته شست باز انداختن خدنک مرگ آهنگ میکشادند آخر الامر
بزخم سنگ و توپ و تفنگ بهادران تیز خنگ رخنها در برج و باره پدید آمده و سپاه نصرت شعار بکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند
و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و کره با کروهی که در اجل امان یافتند ناچیزی بود و بقلعه کرخه باز دیگر
آغاز خبث و جدال نمود و چون ظفر ورود بتسخیر آنحصار استوار آورده بعد از آنکه مدت یکماه دیگر بار محاصره و محاربه پرداختند همین دولت روز افزون
القلعه را نیز قهرا قسرا مفتوح ساختند و کره بر برجی بلند که آنوقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند گردنها امین بود و مردم بزدآن را قلعه خانه
میگفتند پناه برد و مضمون آیه ایما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده غافل مانده غازیان قلعه گشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم
الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که متمرکز شده بود هیمه بسیار جمع سازند و آن را بر زبر هم چیده آتش انتقام برافروزند تا مومن
صبر و شکیبائی کره سوخته نقد دم اضطرار بپرون آید و فرمان بران بموجب فرموده تقدیم رسانیده شعله آن نیران سر بکره اثیر کشیده و کره از تاب حرارت
در اضطراب افتاده بزودی نزول کرده و غازیان عظام از دیوار آن روزنه نهاده اورا با دو سه مغلوکی دیگر که آنجا بودند پایان آوردند و
دست و گردن بسته بپایه سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و اساس حمیت اتباعش را بشعله
تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی قوم ناپاک را بر انداختند و کره در آن قفس بیدرد تر حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از کوشش
طبرستان معاودت فرمود آنگاه نیز از غضب قیامت لهیب اشتعال یافته در میدان بلده اصفهان غازیان عالیشان همه را جمع کردانیدند
و آتش در آن زده کره را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیک از ایشان آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب ناجیم رسانیدند گفتار در پرستان
مهضت رایت گیتی فروز بولایت طبرستان و معاودت همایون بعد از قتل تمه چهار هزار کس دران اوان که پادشاه
عالیشان بجامه یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا آمده صدره افتخار سپید و بوسیله امرا بملک
آرا شرف بساط بوس دریافت مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت بتعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب بمعانی
مناسب بسمت تحریر یافته بود و ایضا تحف و تبرکات قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نموده امیر کمال الدین حسین بمنظور نظر التفات پادشاه
گشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالمیان گذشت بنابران بعد از انکه فتح یزد بتمشیر پذیرفت و کره در محبس قفس قرار گرفت بمعالجه
عبدی بیک تواچی با فوجی از خود و قیامت مشکوه متوجه تسخیر ابرقوه شده و پادشاه کشور گیر بنفس نفیس همایون در اول شهر شعبان سنه عشر و تسعمائه از پایه تخت
بجانب طبس الغار فرمود و در آن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسیورغال امیر محمد ولی اوکه بود از غازیان انجناب میرزد
با ما محافظت آستر حمد مینمود و تردی با ناکهان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام از کرد راه در شهر طبس
تاخته هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیدند و فتنیت بنهایت کرفته آثار کمال اقتدار ظاهر کردانیدند آنگاه بصوب قهستان و بیاض عجم و
عرب بسمت مستکین پرداخته بفتح قلعه التفات نمود و خان مراجعت بعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزدانمدت توقفی کرده از آنجا
باصفهان شتافت و پرتو انوار مهد لطفش بر وجنات روزکار متوطنان دارالملک عراق تافت در آن اثنا میرزا الدین عبدی بیک که ابرقوه را
تسخیر نموده جمعی کثیر از اتباع کره امیر کرفته بود بدرگاه عالمپناه رسیده و شرف بساط بوسی دریافته بواسطه آن بکونه خدمتی مجدد امحوظ عین الطاف
پادشاهانه کردیده و همدران ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید بخدمتی بآستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورده و بسعادت
تقبیل عتبه سریر سپهر نظیر مستعد کشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه اورا بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز کردانیده
و احراق جسد حسین کیا و محمد کره و متابعانش در حضور آن مخبی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش کرفت و بعد از
وصول بروم شعله آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانیده و شاه عالمیان آن دشمنان را در بلده فاخره اصفهان مشتاق فرموده
بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی نهصد و بعضی از او قات مجتمعه ساعات را بجمع مراتب ریحانی و استماع الحان

ایلان و اقای مصروف ساخت و ذکر شکار فرمودن پادشاه سکندر اورنگ در فضای نشاط افزای کهیر النک نظم

فصل بهاران که ز فیض عام گشت جهان عشرت و اسلام روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان کل بعصبه شکار دل ایل بکهان عازم و اچون ثرکان بستان لاله عذار سر بتیر کرد اینده و نسیم فرودین رواج مشکین خوابج ریاحین در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روحی تازه بقالب نبات و نبات بنات رسانیده آهوان سیاه چشم از مسکن ایل بساحت سبزه زار و فضای روح افزای مرغزار خرامیده ند و پلنگان سیه خشم دلاور بصحرای مشابه جمال امثال مضطرب شده همه تن چشم گردیده ند نظم فی صید و شکار شهریاران کمان توس فرح شد تیر باران زپلنگان نشاط انگیز نالد چو صیدی غرقه در خون گشت لاله نشاط شکار از خاطر خاطر شاه فلک اقتدار سر بزد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت حضرت ایلان گردید حکم همایون شرف نفاذ یافت که از نگاهی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بپروانه آمده و جرگه کرده و جاوزن شکاری را بانجا کهیر النک که ساحت و لکشایش چون سپهر بنیاد نک سعیت را نمده از بیش آهو و پلنگ پر خیز و خوش و صید در آن بسیاری جانداری را بر قرار نگذارند و جمعه شصت این مهم تواجیان بصوب بلدان رفته موکب حضرت سلطان نیز از صفهان بگذشته عبور فرمود سر اپا عاصیت آب زلال گرفت و قطرات از عیان مقام معود آل مذبرف چند دلآزار چون شاخ شکوفه گلستانی پیشه کرد و حسن و عاشاک مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی بر اه گسترد و امراء کلانتران و ولایات نیز از هر نگاهی که بود دشت را احاطه نموده و جاوزان شکاری را نمده در النک مذکور جرگه کرده بجانوران شکاری را بجانب کهیر النک که ساحت و لکشایش چون سپهر بنیاد نک سعیت را نمده از بیش آهو و پلنگ پر خیز و خوش و صید در آن بسیاری جانداری را بر قرار نگذارند و جمعه شصت این مهم تواجیان بصوب بلدان رفته موکب حضرت سلطان نیز از صفهان بگذشته عبور فرمود سر اپا عاصیت آب زلال گرفت و قطرات از عیان مقام معود آل مذبرف چند دلآزار چون شاخ شکوفه گلستانی پیشه کرد و حسن و عاشاک مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی بر اه گسترد و امراء کلانتران و ولایات نیز از هر نگاهی که بود دشت را احاطه نموده و جاوزان شکاری را نمده در النک مذکور جرگه کرده بجانوران شکاری را بجانب کهیر النک که ساحت و لکشایش چون سپهر بنیاد نک سعیت را نمده از بیش آهو و پلنگ پر خیز و خوش و صید در آن بسیاری جانداری را بر قرار نگذارند و جمعه شصت این مهم تواجیان بصوب بلدان رفته موکب حضرت سلطان نیز از صفهان بگذشته عبور فرمود سر اپا عاصیت آب زلال گرفت و قطرات از عیان مقام معود آل مذبرف چند دلآزار چون شاخ شکوفه گلستانی پیشه کرد و حسن و عاشاک مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی بر اه گسترد و امراء کلانتران و ولایات نیز از هر نگاهی که بود دشت را احاطه نموده و جاوزان شکاری را نمده در النک مذکور جرگه کرده بجانوران شکاری را بجانب کهیر النک که ساحت و لکشایش چون سپهر بنیاد نک سعیت را نمده از بیش آهو و پلنگ پر خیز و خوش و صید در آن بسیاری جانداری را بر قرار نگذارند و جمعه شصت

ذکر نضارت و لایت همدان از پرتو ماهچه لواء کشور کشا و ارتفاع یافتن منازل روح افزا بمن توجه معادت همت پادشاه معادت انتما شاه عالمیان چون

چند در سیاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانیدند برحسب اقتضاء رای صواب نمای موکب و لایت همدان گردیده بعد از وصول بدان مملکت و مرغزار جنت آثار نزول اجلال فرمود و در مشیه اساس عدل و انصاف گذشته در باب انهدام بناء جور و اعتساف اهتمام تمام نمود و در آن اثنا خاطر عاطر بزیارت مزار فایض الانوار امام همام علی علیه التحیه و الثناء گماشته بدان مقام واجب الاحترام تشریف برده مجاوران آن آستان کرامت نشان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم خیاده و اخلاص بجای آورده مرخص فرمود که کلانت آن مزار فیض آثار و رویی پویرانی داشت فرمان همایون شرف نفاذ یافت که معماران هنرور و حجه سان دانش اثر بسران مرتفع مصطفی فی حال رفیع اندیشه اساس آن ارجمان گنبد بهران مشید و محکم سازند و بمرمت عمارت آن بنیاد روح افزا بذل جهد نمایند و در اندک مدتی بانجام رسانیده بعرض رسانند فرمان واجب الاذعان صادر شد و در مدت قلیل بمرمت پذیرفته مقرر فرمود که کاریگران بسیار بکار برند و عمارت بی نظیر بپایان رسانیده بعرض رسانند و عمارت بی نظیر بپایان رسانیده بعرض رسانند و عمارت بی نظیر بپایان رسانیده بعرض رسانند و عمارت بی نظیر بپایان رسانیده بعرض رسانند

از فریب نفس غرور کرده پیوسته عزم جدل و فساد دارند نامومن خلق را داده بباد انتباع انجر نامزد عزیمت پادشاه بهفت کشور زمانه فلک احتشم گشته و وضع
شتران بدانحدر رفته بهمت جسور دانه واجب نمود حکم همایون باتباع لشکر فیروزی مآثر نافذ گردید تو چیان قرمسیر جدید بسایبان جاده روی بطراف واصحاب آمدند و
باندک زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و ارمان و کرجستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن پوش و خنجر
گذار و سراسر کینه کوش و ظفر آثار نظم سپاهی بلطف الهی همه سرافراز از تاج شاهی همه کمربسته بر یک بفرمان بری کشاده زبان شاکری پس انگاه با تباع
ربع مسکون بروز فرخ و بخت همایون اعلام رستگار افراخته دوضع اشرار دو القدر را پیش نهاد همت ساخته عنان سمند کیستی پوی و بجانب اردبیل اصفهان
داد اصفهان کوره که نفیر اوج هلاک اثیر رسیده هر کس در اردوی همایون بود در روی براه نهاد نظم روانشد با قبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان
جهان بافتخار موالک سپهر سه راتبش ثالث ماه و مهر حسبیت کشانش ملوک عظام بفرمان بری مفخر هر کدام و پس از انکه ما هچه سرق خورشید از بهاحت
آذر سخنان را از نور وصول عزت افزای فضای آسمان کرد ایند و علاء الدوله بر این معنی مطلع گردید بعضی از قلاع دیار بکر را که تسخیر کرده بود بکجی از معتمدان
قدیم خود سپرد و روی بهزیمت بصوب البستان آورد کیفیت فرار او بعرض شاه ملک اقتدار رسیده رمزه از متعلقان را بجانب روم گسیل کرده فرقه بصوب
شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت رفعت قله آن سر بارج آسمان میساید و کره زمین از قرار آن کمتر از ذره مینماید پناه برده متحصن شد
و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت و سرافرازی قطع منازل نموده بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و بهر شهر و قصبه که رسید
ابواب عدل و احسان بروی روزگار متوطنان آن برگشود و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش و صدر وش گشت جمعی کثیر از لشکر روم
بال حشر انی در صفتان عفریت منظر جامه خبک پوشیده و دست بشمشیر و خنجر مانیده در برابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند نظم صف آراست ناکاه
سپاه گران گرفته جهان را گران تا گران همه آهنین درع و خارا شکاف همه تیغ زن و کین تن اندر مصاف و غازیان عظام نیز بقصد صفوف پردازی
غریو کرنای و سور نرسالره در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس کوش ساکنان گنبد گردون را کر ساخت نظم برآمد بر هر دو سپه بانگ کوس
هوا نیلگون شد سپهر آنوس چو برق درخشنده از تیر و میغ همی آتش افروخت از گرز و تیغ آنگاه دلیران جنگجوی و مبارزان تند خوی دست باستخوان
و کمان و سیف و سنان برده روی با بهذام فنا بیان حیات یکدیگر آورد ند و کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده زخم نیزه خطی قامت تیر شان
نوخاسته را مانند کمان خم کردند کاه اندحرکت شمشیر خونخوار سر سروران مردانگین و داع بدن میمود و احیانا حدت پیکان خارا کذار راه بابان
عدم و جسم دلاوران صف شکن میکشود لاجرم در هر دمی خون محترمی بر خاک ریخت و هر قدمی خاک وجود همدمی با خون بر آمیخت هیت زبس کشته
کاه در هم دوکرده ز خون خواست دریا و از پشته کوه و تا آنکه در آن روز نبرد سپاه پادشاه کیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن خیل مخذول را
به بابان عدم ملکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای قرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار بایستادند و چون جبیه خورشید از توقف در میدان
سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفته و شعشعه تیغ آفتاب به نیام مغرب در آمد از عکس خون کشتگان ساحت افق کونه لعل بدخشان پذیرفت پادشاه
عالیجناب در معسکر همایون نزول نمود و سپاه ظفر اقتباس با غانمه لوازم پاس امر فرمود و لشکر دو القدر نیز بر اسم طلایه پرداخته آفتاب تا صباح از جانب
مطرقه تیقظ و احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهداران قضاء قدر و سپاهی رزمکار بفرمان جوشن بیجا بکون کردون پوشیدند و بلمعات تیغ برق کردار فضای
دشت و بامون را نور فضا بخشیده در انعدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام بدن بی بدیل ابدیع زمانه و آراسته بر بارهٔ تیز رفتار دلدل
آئین پولادسم قطاس نام برآمده و صفوف صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال از پرتو طلعت همایون عزت فضای سپهر بوقلمون کردانید و از
اشرار دیوسار دو القدر در برابر آمده دران روز تجربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان جیره سر بدستور پیشینه قدم ثبات استوار داشته
بهنگام هجوم سپاه ظلام هر یک از فرق ناجیه و زمرهٔ باغیه بمعسکر جویش متوجه گردیدند صباح روز دیگر که خسرو انجم علم پرتو فروز فتح و ظفر بر افراخت و از انتقال
اشعهٔ آسته و تیغ بدریغ خیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت باره دیگر فاریان دستم اثر شمشیر خنجر کشیده روی بعزم پرخاش و جدال نهادند و دران
روز نسیم نصرت و بر تری بر شعشعهٔ رایت سالکان مسالک شاهیت پرتوی نزدیده اعدای دین و ملت را بخنجر انتقام کردند تا معدودی کمتر قلیل از متعلقان
اشرار دران قرم شامل حال آن مردم کشت و بسیر بخه قدرت سپاه بهرام انتقام بسلاطین حیات اکثر آنقوم سپید دولت را در نوشت حیات و بیان

ویراق و متعلقات ایشان تمام و بحضرت لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایره فساد بهوبات و انبار غلا بالجمع خاکسار مهت اشتعال پذیرفت بحیثیتی که آتشی برفروخت که شهر و ده خاکسان بسوخت و پادشاه بهوده مانع بعد از فراغ خاطر از مهم اقوم مدبر عازم دیار بکر گشته بحدود شام عبور نموده و از حکام و سرداران و ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیازه شایسته بجای آورده نوازش فرموده و چون هوای دیار بکر از غبار پر و مشکبار گشت بمسامع جاه و جلال هویت که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعه جزیرت توطن دارند و حصانت آنحصار موجب غرور ایشان گشته شرایط فرمان برداری بجای نمی آرند و موکب همایون بدانجانب شتافته سپاه ستاره عدد بدور بخت سرمد محیط آسا بکرد آن قلعه متانت اساس در آمدند و با فروختن بقلهٔ حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون قبهٔ خورنق از وضعت احتمال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه کر شد بگماشتگان همایون شرف اغتنا یافت که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذوالقدر هر کس بپای سیر سر پنجه اقتدار کرد انند و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون کیفیت فتح قلعه جزیرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع از مقام سرکشی و عناد در گذشته مقالید حصون و بلاد را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب اطاعت و خدمتگاری بر گشادند و پادشاه مخلص نواز در باره انجاعت انعام و احسان فرموده زمام ایالت و ولایت دیار بکر را در قبضهٔ درایت محمد بیک ستا جلوها و طبل فرحت کوفته عنان بطرف خلاط و اعطاف داد و در اثناء راه شرف الدین بیک که حاکم تلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته شرف بساط بوسی حاصل نموده و علیرغم سایر خدام عالی مقام گشته دست عنایت پادشاه بر جبین قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگارش بر گشود و پس از انکه ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط شاهد سلیمهای حمرا بر اغصان درختان و ملون اوراق باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوائی نای و نوش از لوان کیوان در گذشت و پادشاه کیستی فروز چند روز در ان مقام فرخ انجام شرب بدام پرداخته از انجا بجنوبی شافت و فصل دی در حوالی بوده بر تواتر انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت

ذکر طغیان علاء الدوله ذوالقدر کرت دیگر و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر

در زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه نیکخوی بود علاء الدوله ذوالقدر لشکر جنگجوی فراهم کشیده محسوب بسپر خویش که قاسم نام داشت و او را بجهة اتصاف بصفت شجاعت سپر و قتلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نموده و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف آرا گشت و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیک بصورت نصرت دست داد و سپر و قتلان و جمعی از خویشان او ماخازیان شیر شکار اسیر کرده و قتل قوم ذوالقدر نوبت دیگر غایت عدت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد آلهی قیام نموده سر و قتلان را با سایر اسیران کردن زده رؤس مبارک ایشان را بارد وی اعلی روان فرمود و قصد او در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال را بنوا کامیاب رسانیده و غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک کردانید

اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیز خورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون هجر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر با جتماع ایلات جلیل و حشم پرداخت و پانزده هزار سوار عصرت منظر مریخ آثار فراهم کشیده و پسر دیگر خود را که کلانتر را کور شیخ و عمر و برادر احمد بیک میگفتند سردار آن سپاه گردانیده و ایشان را جهة طلب خون سار و قتلان بجرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعدا در شوم جزیرا فته بازمستعد قتال گشت و در ظاهر قلعه چمنی آمده طاقی فرهنگ وست او داد جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر بکف شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار بخم سر و ن رفت هلاک خون چون رود و چون در فضای معرکه روان شده و قافله امن و سلامت رخت از مرحلهٔ جهان بر بست آخر الامر محمد بیک باد حمله صرصر اثر خیل بدخواه ذوالقدر را چون غبار بی اعتبار از عرصهٔ روزگار بر داشت و کوس شوخ و احمد بیک با بسیاری از اتباع در معرکه که کشته کشته زمانه پر بهانه وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک کرة بعد اخری دست تمنا در کردن عروس فتح و فیروزی حایل نموده سر بار منقولان بر پشت سوران بار کرد و محسوب قاصدی فرستیر پایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه جمجمه نشیم از قشلاق خوی متوجه عراقین گشته بود ایلچی استاجلو محمد بیک

در ییلاق همدان سرهای دشمنان را بآستان ملایک آشیان رسانیده کیفیت فتح را که تا بنیان دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض گردانیده و باصناف انعام و اکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیار بکر باز گردید و چون بگشت علاء الدوله فرصت بعد اخری بروم رسید پادشاه آمد یار که از روی کینه در سینه داشت لشکر بسیری کشید و علاء الدوله در میدان قتال بر جم تیغ رو میان کشته رشته حیات بسیاری از قوم ذوالقدر در آن معرکه منقطع گردید و بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده نامراد در خدمت قیصر راه دیار روم پیش گرفت و بشیانیه کلفتی و غایة شقی کلش ممالک شاهی از خار آزار آن سالک طریق تباهی بسمت اهمیت پذیرفت و شاه صاحب تأیید آن بهار و تابستان در تسخیر ولایات همدان ارکان دولت و اقبال اوقات مجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم الدین را که منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار برافراشت

ذکر شمه از حال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجه شرف و کامرانی

بر ضمیر کیمیا تأثیر مصوران معیار اعتبار و عیار شناسان کارخانه روزگار در حجاب استتار مخفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف داعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود و بواسطه کمال مهارت و رضانعت صباغت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی نمیبود و در آن ایام که آن گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهجان سبز میدان امیر نجم الدین مسعود بنا بآرادتی که سبقت بدو دمان پیغمبری سیما فخصبان و خاندان حیدری ثابت داشت نادیده نقش محبت آن قرة العین ولایت بلوح خاطر اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال پیغام فرمود که شعر سلام علی من شافنی بوصاله و ان لم افزالا لطیف خیاله عشقت وما بقیت غیر اسمی سمعت من المحاکین وصف جماله ز بس وصف حسن تو شنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دل دیده جا کرده ... که گوئی تو را سالها دیده ام و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید و نقد اخلاص آستانلک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه کامگار مانند طلا رهبری تمام عیار نمود بسکه قبول مقرون شده قاصد مشمول انعام و اکرام حضرت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطه اردبیل مراجعت کرد وصیت ظهور دولت و اقبال او بی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت که سپهسالار عالم رشته امیر اسحق بود و در مذهب ستان علو نمود و است که امیر نجم الدین مسعود بجلت غیبة نامتیه عمل نمیاید و سنت بآن قدوة اولا و اخیرا تبریه و تبرا اخلاص و نیاز مندی سلوک نمیفرماید بنابران امیر اسحق را بر قتل انجناب اغوا کرد و امیر نجم الدین از کیفیتی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورد و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود و موکب همایون پیوسته در سلک سیاه خدام پایه سریر اعلی انتظام یافت و پرتو التفات عنایت شاهی از مطلع مرحمت ناتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون انجناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و بحلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بود همواره مخ وجود و احسان در زمین دل لطایف انسان میکاشت بانداک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد و در خلال احوال مذکور بمنصب وکالت فضل بیضی همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات مملکت و مال آورد و پایه قدر و منزلتش از تمامی مراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام در گذشت و در گاه خلایق علاش همین رتبت پادشاه و افر عنایت آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت فتوی بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عدل گستر پناه سروران درگاه او گشت فلک حیران عزوجاه او گشت و آن امیر صافی ضمیر در مدارک اخلاقی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بود بعقد امکان میسعود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده با فاضل معدلت ابواب مکرمت برگشود فتوی در وجود و سخا بر خلق بگشاد بموجب کام خیر اتفاق بسیار بنیاد عدل داد و استواری را بر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید حسنه ام

ذکر بعضی از وقایع بعد از و در آمدن آن مملکت بحیطت تصرف پادشاه والا جاه

چمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن اند نکات محاسن شمایل این حکایت را بدین سان رقم میزنند که بعد از فتح نامزاد و تازه علاء الدوله ذوالقدر یکی از امراء شجاعت اثر بارتک نام بر وادی استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت و استقلال انداخته بآستان ملایک آشیان پادشاه جهانیان پناه جوان در پایه آسمان رفیع عشر و استعارة کوکبه ولایت همدان از فروغ مایچه رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت رای باریک بین هنرور

خسرو حشمت آئین متوجه انقیاد بایک شده بمکی نهضت برفتح بغداد گماشت خلیل بیک سیاول را که از جمله بندگان خاص برند عقل و کیاست و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که بعد از رفته بایک را باطاعت خدام ستده سده منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بپرساند و صحوب او تاج و خلعت جهة بایک فرستاد و خلیل بیک متوجه دارالسلام شده چون بایک بر قرب وصول او اطلاع یافت جمعی از مردم نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانیده ایشان خلیل بیک را باغزاز و احترام تمام بدارالسلام درآورده بایک در باغ میرزا بنجیخ باوی ملاقات نمود و بلوازم تعظیم و تجلیل مایحتمل پذیرائی اقدام فرمود و نسبت بنواب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و انقیاد کرده چیچه شیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانیده و در باره خلیل بیک طریقهٔ انعام و احسان بجای آورده چهة ایستادگان پایهٔ سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانیده و آن اجناس نفیسه و امتعهٔ شریفه را با بوالحق شیره چی که از جملهٔ اعاظم امرایش بود تسلیم نموده و او رهسپر خلیل بیساول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رسانده و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل گردانده خلیل بیساول و ابوالحق شیره چی روی بارد وی کیهان پوی آورده در بهدان سعادت زمین بوس شاه بهمه دان دریافتند و کیفیت الفنا و اطاعت بایک بوسیلهٔ امرا ملک آرا عرض کردند و تحف و بترکاتی را که همراه داشتند بنظر انور درآوردند و بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که بایک بار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقهٔ فرمان برداری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بحشیم التفات در پیشکشهای او ننگریسته با بوالحق شیره چی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که بایک را بگوی که اگر صحیفهٔ ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی علامان بارگاه پادشاهی آراسته باستان اقبال آسمان شتابی بهرآینه بعواطف بیدریغ ما اختصاص یابی و اگر بفکر اعتصاد در ابطال و عشق نفاق و منقوش سازی پیشانیهٔ شبه در دار الضرب سیاست بموجب عقوبت بگدازی و چون ابوالحق شیره چی حضرت اشرف یافته بمجلس بایک رسید آنچه دیده بود و شنیده بیک بیک معروض گردانید بایک بایک بار دل بحسب ظاهر روزی چند گرد متابعت پادشاه سلیمان حشمت او قات گذرانیده بالآخره خیال قلعه داری کردروی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع و مضافات دارالسلام قلعهٔ بسیار حواله داشت و آنمقدار جو و گندم از مردم بستاند که اگر تا سه سال در آن بلده متحصن بمود آن ذخیره باز و ق و لشکر بایش وفای نمود در آن اثنا از قدوهٔ اولاد حیدر الزاهد سید محمد مکونه که آبا عجد در سلک اعاظم نقبای نجف منتظم بود و بنسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک مینمود متوهم شده انجناب را مواعد و معقد ساخت و در چاهی که لسان حوصله بلاتشک و مانند فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمهٔ عصیان پرداخت و از نجاب فرمانفرمای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابوالحق شیره چی عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیک لله را با فوجی از شیران بیشه رزم منغمای سپاه کردانیده و مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب للحقه باهتمکی درحرکت آمد و بایک اخبر شنیده اضطرابش از پیشتر بیشتر گردید چون از وصول حسین بیک لله بدو منزلی بغداد بایک مصلحت جنگ و صلح ندیده در شبی که ابر چون دل دو بدهٔ عاشقان سلسلهٔ برق حی افروخت و باران اشک میریخت و مانند حال از هجوران نالهٔ رعد با نوای گریه می آمیخت تمنک براسب فراگشیده از دجله بگذشت و معروض با نواع تعب گردید که یخت روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده باوج جاه رسید و انوار طلعت بانجمش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم بایک را بصفا ضیارت بخشید بغداد بیان بسر چاهی که محبس سید محمد مکونه بود شتافتند و دو کس با پائین رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند و نام اختیار ندیده یار را بمقتضا قدتر آن زبدهٔ اولاد سید الابرار شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر گردانند و لله بایک در روز جمعه بجهار باغ علی بغداد نزول نموده سید محمد دران روز بخدمت بمسجد جامع تشریف برد و خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجناب مزین ساخته شرائط کمال اخلاص و اطاعت بجا آورده و بعد از ادای فاتحه خوم و سرافراز به بیرون شهر شتافته بالله بایک ملاقات فرمود و لله بایک نسبت بانجناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بروی روزگارش برگشود و چون خبر فتح بغداد باطراف رسید سید محمد مکونه و حسین بیک لله بعرض نواب کامیاب شاهی رسیدند آنحضرت بلوازم محامد آلهی قیام نموده ایالت و ولایت را بخلفا بایک مفوض گردانیده و آن امیر عدالت نهاد و پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد گشته در سایهٔ سعادت و اقبال بر مسند حکومت نشست و بمهد اساس همت و انصاف پرداخته ابواب علم و استقصا را

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک اعتشام مدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم
یوم القیام دران ایام که دست عنایت فتح الابواب آستانه معظم سلطانه مفاتیح فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والا نژاد
نهاده بحضرت و بعضی از توابع آن مملکت بنشاط سکار اشتغال مینمود و هر روز بمساعدت بخت فیروز شاه بازهبت بلند در هوای صید ملک
پرواز داده بتای طی مسافت میفرمود و معاودت آن فتح حدود دار السلام از پرتو ماهچه اوج ظفر علیه مانند فضای سپهر از فروغ چهره ماه و مهر صفت
اضائت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس مدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف و صاحب سیدی
محمد کوتوال بلوازم استقبال استعمال نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت ابتهاج و سرور بانتظار موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شافته ابواب فسح و حبور
بر روی خود گشودند چنانچه در آماد پاره مهود است گاه های قربانی جهة تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر
طلعت پادشاه عالمیان افتاد سر آن گاوان از تن جدا کرده در پای مبارکش فلک مسیر صاحب تاج و سریر افکنده مراسم شادی و ابتهاج بجای آورده و نذر شکر
که ایشاه فلک قدر جوانبخت را بنایت سر بلندی بافته تخت جهان بگیر چو دار الملک بغداد را بتصاحت همیشه باد آباد براه بندگانت خصم مخذول
بسان گاو قربان باد مقتول و دعوتخواص حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی اشرف پادشاه والا نژاد محسن بوده بانامل عواطف سید رفیع ابواب اشفاق
بر روی امید ایشان بگشاده و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الآخری سنه اربع عشر و تسعمائه در چهار باغ میرزا بیرید باغ نزول اجلال فرموده تمامی بغداد و یان را در
ظلال عدل احسان نامی راه و پایه قدر و منزلت سید محمد را امر بدیلطف و مکرمت بلند ساخت و او را با علی مراتب جاه و جلال سابنده بزبان عنایت
و مرحمت بنواخت آنشب پادشاه عجم و عرب معتزون باصناف عیش و طرب در آن مقام براحت انجام بسر برد و روز دیگر عزم طواف عتبه علیه عالیه کرده
روی بدشت کربلا آورد و بعد از وصول بدان مشهد عطر مساد مرقد جنت آماد شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی بنهاد بر ان خاک
پاک سود و بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روضه جانفزای سید شهداء علیه الصلوة و الثنا استمداد فرموده مجاوران آن روضه بهشت نشان را
با نعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانیده و از اقتباس انفاس متبرکه ایشان در رغبت قبر بوشی ترتیب داده بر صندوق تربت جنت رتبت بوشانید
ارکان و اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را پرده های زرنگار که منقش بوقوش بدایع آثار زیب و زینت و رافزود و دوازده قندیل
طلا هر یک چون شعله آفتاب نور افزا بر قبه عرش فرسا وقف نموده صحن آن کعبه فیض آئین را از کلیمهای ابریشمین چون سپهر برین ساخت
و ساحت آن منزل فردوس قرین را بمرکان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت در وقت شیلان خواسالاران آن آستان سلطنت نشان انواع
طعامها و اطعمه فراوان آنمقدار حاضر آورده که کافی بخدام و مجاوران روضه بهشت آثار از آن محفوظ و مهجور شده و زنها بخانها نبرده و یکشب پادشاه
حسینی نسب در سرمرقد جد بزرگوار سلام الله علیه بالعشی و الابکار معتکف بوده و روز دیگر عنان مراجعت معطف ساخت و بجانشافته از انجا
لواء عزیمت بصوب حظه نجف برافراخت و البتا بآستانه قدس خلافت و قبله کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر
العجایب و مظهر الغرایب امیر المومنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه بن الله المواهب فرموده با قدام نیاز و آداب طواف آن روضه عرش
مطاف بجای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز که کعبه اهل نیاز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین نهاده مراسمی که واشت
از واجب العتبات مسالت که مناجات بگفت ای تاج بخش پادشاهان سپهر مرتبه کیتی پناهان برافرازنده رایات شاهی بامره
توشاهان جهانی ز لطف تست تارا سر فرازی بعزیمت پرور عزمی مکین نوازی بامیدت دل غمناک خرامند غمناک بانعمت جان فزایت
رخصل دست چون اقبال جاوید ز ذلت عیشت کوته دست حاسد بنده بایین شاه شرف نگاه و بعد از شاه تخت نشین بابان دولت
باغ آماست تفاوت بخش گزار دکرامت علی مرتضی سلطان کونین بچشم رضای چون مردم عین کند مردم چشمان را خرمی ده امیدان را بهروزی
پرداز بعد بیرون بزم بخش ملک سروری بهروز بزم بخش چنانم سرفرازی دهد بام کاشیانه پرواز کاهم
شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر بان حجته سیاسی آن نموده و فرمان اطاعت چون بر بنده
سعادت مرتبت زمانیان [illegible]

از آن مرحله عنان عزم وجهاد بصوب منازل اعراب عزیمه که دیرینه جهالت سر کردان بود دنیافت و بعد از وصول بشرف ملازمت اجماعت بسیاری از ایشان رکشته و اموال
وجهات را غنیمت کرفته بکنار کنان بدار السلام بغداد باز کشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته طنطنهٔ حصول آمال و امانی آن مهر سپهر کشور
سانی از شرفات عرفات آسمانی در کذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بشرف طواف روضهٔ عطر بار و مرقد خلد آثار امام همام هادی اهالی و اعاظم
ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع اصحاب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف کشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه
هدایت دثار بود دلوازم نیاز بجای آورد و مجاوران آن حضرت مکان را باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان کردانیده آنکاه بسامره عزامیه و بسعادت
زیارت عتبهٔ کعبه مرتبه قدوهٔ اولاد رسول آمی هاشمی امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت و بدستور مراسم حسن اعتقاد در عی داشته
پرتو انعام و اکرامش بر وجنات حال سدنهٔ آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت همهٔ از سامره بغداد باز کشته در آثار راحتباط
بکنار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام عمارتی بنا کرد که در آن ایام بموجب فرمودهٔ آنحضرت در فضائیکه نزدیک بدروازه قراقابوست بنا کرده
بودند بمیمن مقدم شریف مشرف ساخت و از انجا کماشای طاق کسری که صفت آن کثرت درین اوراق مرقوم کلک بنان کشته توجه فرمود و پس از فراغ
از آن امر مقصد بکنار کرده بجانب جنکلی که مسکن شیران بیشه و هژبران مرد افکن بود روان کشت و در نواحی آن بیشه شیری که ثور کردون از مهابت آن
در صیصه کاه فلک روز محشری نمود از دور نمود پادشاه شیر شکار که خم کمان ابروش مثال سوسنه بکنارش چهره اقبال اشارت میکند و صدای
خدنک دلستانش همواره نوای وصول مقاصد و مرام را میکند تا نزدیک آن رفت و از بخت سرمدد یافته بیک چوبه تیر مرکن
تاثیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رامی برسم قوس از مشاهدهٔ انجلادت انکشت تعجب بدندان کرفت و شیر چرخ از سهم آن رمی خائف کشته
در بیشهٔ اختفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه بغداد مراجعت فرموده کرت دیکر بروای و رونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت
و جهة هر یک از آن شش عتبهٔ کعبه مرتبه نقاره و رایته مقرر ساخت و فرمود که بخازان همهٔ مهند و مهند سان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد
جمع آمده شش صنده و نقش بنقوش اسلامی و حنائی در نهایت تکلف و زیبائی ترتیب دهند و صنادیق قدیم را از آن مراقد عطر بایش پر داشته صنده و قبای مجدد را
بجایش نهند آنکاه خلیفه الخلفاء اکر تا آن غایت خادم بیک لقب داشت کنیهٔ ابو المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا کردانیده و بتجدید حکومت عراق عرب و شیت
مهام مزارات ائمه کرام علیهم السلام بوی تفویض نمود و انجناب را بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر مرصع و بار طلا
و صراحی و طبقچه و پیاله که آنها نیز مجسم از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و مانجهٔ اعلام و ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خورشان در جرم
طاق آسمان انداخت ذکر اضاءت ولایت حویزه و شوشتر از شعشعهٔ مانجهٔ رایت پادشاه دین پرور و بیان وصول عاکم
ارسان ملک رستم بآستان خلافت آشیان خسرو عدالت شیم بر طباع افتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ ایمنی نور کستر خواهد بود و کرجهانیان
جزیره که ایشان را شعشع کویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیة قائلند و چنان استماع افتاده که بعد از سیاحت بعبادتی که معهود القوم
است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قصهٔ شمشیر زدن مرد برده بشکم برنو کش نهاده تو
میکنند و لفظ صلی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند کمان خم میشود یا میشکند و در اکثر اوقات حاکم آنطایفه یکی از سادات میبود و در اوایل طلوع
افتاب دولت شاهی مطلع تابیدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد روی نمود لمباسع جاه و جلال پوشیده که سلطان
محسن مانند هر موجود و ممکن بعالم فنا شافته و شعشعهٔ انوار ایالت بر وجنات احوال پرتوش سلطان فیاض فائقه و قوم شعشع حالا مانا بوهیت فیاض کرانفیض
عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بادیه ضلالت و غوایت می پیمایند بنابران دفع شر آنجماعت
بیدین بر ذمهٔ همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در ارسنان دار الملک حکام
شعشع بود توجه فرمود مثنوی ره انکشت شاه ملک مرتبه هذا و یوحا کیر جم کوکبه روان در رکابش کیهان و جهان جنیبت کشانش ملوک جهان در
اثنار راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام مینماید از توجه سایهٔ علم ظفر شیم مستکاف نموده
ابواب فرمان بری بر روی روزکار خود نکشاید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر محکم الدین مسعود و بهرام بیک قراجانی و حسین بیک لله با قریب

از اعراب

بدار السلام

ده هزار نفر از سپاه رستم از جهت دفع شر ملک رستم ترکمان گشتند و چون موکب منصور بدیشتر موجود اما لملک مشیع بود چون این خبر بمجرد رسید سلطان فیاض با لشکری کوه‌شکوه
سنان سندان گذار مضفر مهر از فرق سپهر بود و بر پیکان خارا شکاف خون آشام از شریان شیران بیشه مصاف کشوندی از شهر بیرون آمده متعاقبا قتال جدال از سپاه
پادشاه والا تبار بعد از وصول اخوای معسکر دشمنان بداخته همینه و میسره را بقره و جوانب امرا بصف آرا کشور کشا و مین علادت غازیان رستم توان رزم
آزمای آراسته و منظم گردانیدند و انوار توفیق خورشید مشوق از مطلع قلب جامع گشته در اطراف و جوانب مواکب ظفر مناقب از صفوف بخشان فیروزی موهبت
حقیقت آیه کاتهم بنیان مرصوص بظهور انجامید آنگاه از هر طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بهمیز تیز از جای برانگیخته در یکدیگر آویخته و با سپاه
تیغ آفتاب نقش ترحم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون بر آمیختند لب بشمشیر تشنه مشتاق بقفیل سر دوری جوانان سیکلین موی کام دل حاصل میکرد
و بیکان آتش فشان در سینه پهلوی دلیران نشسته سر حد دلسوزی بجایی می آورد نظم عنکبت بلافتنه انگیز شد سنان ستیز نده خونریز شد زخون بلان کشت
میدان جنگ چو بحری که آبش بود لاله رنگ در آن ژرف دریای پرخون ناب سر سرکشان گشت بچون حباب و دران روز واقعی که قضای کهربا نوا
تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیارات بسمت اضاءت گرفت تا زمانی که اطراف افق از عکس خون کشتگان کوه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان جولناک
از جانبین لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجایی آوردند و در آخر روز که بهنگام غروب شعشعه اقبال قوم مشیع بود غازیان عظام و حامیان جوزه
اسلام بهنیات اجتماعی خون آشام از نیام انتقام کشیده بر اصحاب ظلم و ظلام تاختند و بعین دولت پادشاه سلام کمال سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیده فیاض
با بسیاری از مفرزان خاک هلاکت انداختند رباهی دشمن گرکنه بلشکر شاهی جنگ چشه رنین خون او یابد رنگ روبه بود حریف سر پنجه شیر کجا چه پیلان
رزمیده میدان بلنگ و در نامه دیگر آمده که بعد از تسخیر و ظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای فاتحنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا
ظاهرین بسماع جاه و جلال رسیده بقیة السیف لشکر مشیع کاهم حمر مستنفرة فرت من قسوره پشت ادبار بر سمر گرفته اموال و یراق ایشان غنیمت غازیان
گردید و شاه عالم پناه بر تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حوزه را بیکی از امرا معدلت آئین مفوض ساخت و عزم
دار خول فرمود و در همان عنایت کریم عطا بخش علم افتاب درخش بدانجانب برافراخت بعد از وصول اخوای آنحضار حاکم آنجا بقدم اطاعت و انقیاد
پیش آمده بمثابه اهل مقالید شهر و قلعه تسلیم نواب بارگاه ملک اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از ارباب اعتماد سپرده بطرف شوشتر
نهضت فرمود حاکم شوشتر که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمانفرمای ربع مسکون خبر یافت دانست که روباهیله
سازد امقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و پشته حقارت پیشه را تاب برابری با دماوند صعب اقبل ممتنعات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه و نکیر و اشتر
و استر آنچه میتوانست جهت پیشکش سر انجام کرده بارشاد عقل از حصین حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته سرابط انقیاد و بندگی
بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه بحوزه تسخیر پادشاه کشور گیر در آمده یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجه غایت
روزگار رعایا ایجابی یافت اما قضیه امرا ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند بدینمنوال فصل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت
چاره کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال در گذشت و با معدودی از ملازمان پناه بعضی از جبال حصین برده و امرا نصرت قرین بحدود انکوه رفته
و در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایه سریر اعلی بدو رسیده مراجعت نموده و در ظاهر قلعه سلاسل بشرف ملازمت پادشاه عالم اصل قلب بادا
دعاوثنا گشود و پیرام بیک و لله بیک بعد از معاودت امیر نجم بشیراز پیشتر در باب ختم مادة فساد رستم سعی فرمودند و همدران ایام مهم و بغایت مهم
و اضطرار انجامیده اعتماد بر کمال کرم پادشاه ملک اقتدار کرده قاصدی نزد امراء عالیشان فرستاده امان طلبیدند و ایشان نیز مقتضی المرام طبل مراجعت
عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت و ایشان مقتضی المرام طبل مراجعت
کوفته بنوازش و دلجوئی همایون در حدود شوشتر بودکه بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و رستم را بپایه سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت
عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود از روی مرحمت جبلی بر حال موفور الاختلالش بخشود و او را با انعام تاج عالم خراج و خلعت فاخره نوازش نموده محاسنش بالطاف آبدار
و دلجوئیهای بسیار ترصیع نمود و ملک رستم مدتی بان هیئات ملازمت سده سدیده مرتبت میکرد تا آنگاه بتفویض ایالت و ولایت لرستان سرافراز گشته روی
بوطن مالوف آورد ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی به مملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه

پادشاه بی‌انباز شاه عالی که بعد از انکه رستم زستان و شوشتر فراغت یافت بنا بر بعضی از متصالح ملکی همان بهمند خوشخرام بصوب مملکت فارس تافت و چون حدود و قصبه دارالبحر و مضرب خیام عساکر ظفر انتظام گشت و زنده دلخسرو کردون غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت بزکوهی که فاذر بهر حیوانی از وحوش و سباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطه کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ و تیر چندان بزکوهی و نخچیر بخاک هلاک افکندند که شرح آن بتحریر و تحریر میسر پذیر نیست و چون طبع اشرف اعلی را از تیر انداختن و تیغ راندن ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بان حدود را در آخر کار تمامی فراخناد و لشکریان در قصور قاتخته سایه انگلوزان را غرقه بخون ساختند و مابچه اعلام بدایت اعلام از دالبحر بصوب مقصد حرکت فرمود و مقارن انحال اخی بیک که در خلال احوال مذکور بر سم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خبر اطاعت ایشان را بمسامع ایستادگان پایه سریر اعلی رسانید و نفائس تحف و تبرکات بعقباس را که پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقران یافت و پادشاه دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زستان در ان مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانیدند و در فصل بهار نیز در منزهات آن ولایت تفرج انداخ راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان کامگار عالم نور بجانب قصر زرد منعطف گردانید و از جمله وقایع لیل و نهار که در ان زستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت در شیراز بهمین اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر مرحمت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از روی وقوف و کاردانی در سرانجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر انکه قاضی محمد کاشانی که بعالی منصبی ست مفرز بود از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض زوال نهاد و بنخوت غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده بسبب با میر نجم الدین ابواب مخالفت گشاد و در غیبت انجناب در روزی که پادشاه کیستی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بتمتع میمنود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ سی هزار تومان زر اموال شاهی بتصرف دارد و اگر او را بحال خود گذارند زمانی آن مال بسیار بانجزانه عامره میرساند و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام مهام سلطانی ظاهر میکرد انهم پادشاه معدلت پناه از نهایت حلم و تمهل بآن سخن التفات نکرد و چند روز ایام کیفیت حال با امیر نجم الدین در میان ننهاده قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم الدین او را گرفته نمود و در آن اثنا آن مقدار قبایح افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شد و کار از شفاعت امرا و ارکان دولت در گذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت با میر شریف الدین علی که از جمله اجلاد اعلم افراد انسانی شیخ شرف الدین علی الجرجانی بود و در اکثر فضایل نفسانی بتتبع جد امجد خود میمنود و تصانیف شریفه سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب منیف مرتبت دخل کرده بر تواتر عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از ولایت فارس بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت منان چون پادشاه فلک اقتدار چند روز در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای خضرت فزا را از خرامش آهو و نخچیر سرخ ساخت عزیمت خطه اصفهان فرمود و بعد از وصول بمقصد میدان آن بلده جنت نشان در نظر همت انحضرت تنگ نموده بگشاده ساعتی آن فرمان داده و فرمان بران حسب الحکم متعدیم رسانیده آن میدان را مانند عرصه اسپ وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یکدو هفته آنجا بسیب تاختن و تیر انداختن پرداخت و از اصفهان بهدان شتافته موسم تابستان در صید و شکار و کشت و مرغزار بپایان رسانیدند و در فصل پائیز دامن کوه الوند معسکر حضرت اثر گردید و وارد وی ظفرنشان از انجا متوجه دارالملک تبریز آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور بآئین معتاد شهر پرداخته در کار نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آورده مراسم اخلاص و وفا بظاهر ساخته و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانیدند آنگاه بجانب خوی توجه فرمود و در اثناء راه مزاج بابتهاج امیر نجم الدین را که از نهج اعتدال انتقال نموده و التهاب آتش تب اسباب حیات خراب و کالت یافته و در بوته مرض بگداخت و اشتداد حرارت المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته انجناب را در پای در انداخت بلطیف غذا و استعمال دوا اصلاحیه مداوای امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بباغ خوب نه که بخجسته بهشت مانند یافته و در بهشت فرخی تر نزاست روی بخیمه گاه شاهی نهاد پادشاه والاتبار در ان مفارقت

آن خدمتکار اخلاص آثار حزن و ملال بسیار روی نموده و روح شریفش از تجمات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد و ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از انقضاء ایام تعزیت آنحضرت وصافی طویت امیر یار احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانیده و بخم الدین ثانی ملقب داده رایت اعتبار و اختیارش را بفرق فرقدین رسانید تمامی مراد و مرزا و ارکان دولت را بامتثال امرش مامور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش باز گذاشته او را بزبان لطف و عنایت بنوازش بنواخت و بخم یکی ثانی نیز امیری صایب تدبیر بلند همت بود و در ایام اقتدار ما صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود بعد از آن پادشاه سلیمان مکان از خمسه الویه ظفر عطیه بجانب خوی رایت افراشت و تا وقت یورش شروان در مواضع نزه آنولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا بیک علائی که از سایر وزرا رنواب آستان کشور کشا بعلو قدر و وفور اعتبار ممتاز و مستثنی بود بعضی از خرایم متهم گشته و سعایت امیر مخم الدین ثانی مدد قلت شد عالم فانی را بدرود نمود

فصل آمال و آمانی

کیفیت ذکر بیان توجه موکب ظفر نشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و آمانی

در مبادی فصل دی و اوایل مستان چشکهای وی که عارض جوبان کلکوی و جسار نغشته موبان فرشته خوی نیلوفری گردید و جمشید خورشید پرستان خانه جدی شافته بجانب سحاب بردی کشید نظم کلکونه عارض بتان شد ازبا دخنک بغشته مانند خورشید پرچم لشکر دی جوشن بسحاب براکند پادشاه صاحب تایید شنید که شیخشاه کرت دیگر در شروان رایت طغیان برافراشته و با بسطام قلاع متین و اعتماد سپاه جلادت آئین بقصد استقلال بر لوح خاطر نگاشته در ادراج و خراج تغافل و اهمال ننماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام منکشاید نظم برافراخته رایت سروری نموده و خیال جهان داوری بسحد ام خاقان باتخت و تاج نگرده رنحوت او اه خراج بنا علی هذا پادشاه مظفر لواعزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایت هدایت آیت بجانب شروان برافراز د و آنولایت را در خیر تحریر کشیده چنانچه باید و شاید تادیب شیخشاه پرداز د با وجود شدت برودت هوا و هجوم جنود برد و سرما در اواسط سنه خمس عشر و تسعمائه لوا رکشور کشا بدانطرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بعجرجوا شافته جهة عبور موکب منصور کشتی چند بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر موج بر اعدا و شروان در بلاد شروان منتشر گردید شیخشاه از مقاتله ممتنع و دین پناه و اهتیاب واجب دانسته در قلعه بغر بخصن نمود و نواب کامیاب شاهی از بعضی و قوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آنولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بعضی همایون متوجه باکو گشته گو توال آنحصار بقدم اطاعت و انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال کرده باصناف الطاف اختصاص یافته مقالید آنشهر و قلعه بحذام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشابران رفته حاکم آنولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقتدا بشیوه سنوده گو توال باکو نموده و بعنایت عنایت شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش در افزود و بدین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیدند منظور انظار مراحم و الطاف گشته فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما گو توالان قلعه ورنبد یار احمد آقا و محمد بیک پشت بند بحصانت آنحصار استوار نهاده با آنکه خود بخلاف نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه کامران در بند فتح آنقلعه بلند شده عنان بگردان بدانصوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آنحصین حصین را که بروایتی از آثار اسکندر است برامر احتشت آئین و غازیان ظفر قرین قسمت نمود و هر کس بموجب چل خود فرود آمده صدای کوره و نفیر باوج کره اثیر رسید و خروش سوران و نای زرین عنان حصار پهر دوار ا متزلزل گردانیدند مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست باندا ختن تیر و تفنگ بر بند و غازیان عظام نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای آورند اما چون آنقلعه در متانت بمثابه ایست که دایره سور کوه مثالش بمنطقة البروج دست تعلق در کمر دارد و کنگره فصیل سپهر سایش رفعت قلعه مستدیر را بپیش چشم دریمی آرد دسا کنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک تو انستند چید و قاطنانش بهنگام احتیاج کوشت حمل اردتاب آفتاب کباب تو انستند کرد اینه نظم کنگره اوهست زبان جلوتن آمده با ماه سما در سخن خنده قرش انعقد بجائی رسید کرنه آن کاوزمین شد پدید فتح آنحصار استوار بحجر داستعمال آلات جنگ و پیکار تیسیر پذیرفت و پادشاه صایب تدبیر در حل آنعقده تامل نموده بقچیان آهنین چنگ را فرمود که بحفر نقب استعمال نمایند و آنجماعت آغاز کار کرده در عرض پنجروز دوازده نقب بسروج قلعه در بند رسانیدند یار احمد و محمد بیک و سایر امرای حصار چون حال بر منوال دیدند و دانستند که هر چند در حراست آن موضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمه یدفع الله الناس من جمعة فلا مسک لها با لاجزه شاه ظفر قرین بر آن حصن حصین مستولی خواهد یافت لاجرم بدست عجز و نیاز

دیباچه دولت عاطفت حسرو اخته اگیخته زبان بطلب امان کشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالمپناه آوردند از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند پادشاه مرحمت آنحضرت در تسویج آمده بعایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه مشمول عایت پعنایت گردانیده علاوه حکمت در بندرا در گردن منصور سبک انداخت و بسایر مواضع شروان بدلالت تفویض نمود و حکم همایون بشرف نفاذ یافت که نعش معظم سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را که از آن عایت در دیار شیروان مدفون بود بحضرت دوسه آرد و پسایل نقل کنند و زمره از خواص درگاه سلاطین پناه و زمره مذکوره متعهد آنخدمت شده چنانچه مطهر آنحضرت بعد از انقضاء بیست و دو سال از قبر بیرون آورده و در محفه محفوف برحمت حق لایموت سپرده بمقبره موروثه آبا و اجداش حمل نمودند و حال آنکه بامتداد زمان اعضای روح افزایش از هم ریخته بود و در تک بشره مبارکش در غایت لطافت و نضارت مینمود و چون خاطر همایون پادشاه روشن گوهر از فتح شروان و نقل نعش معطر آن برحمت و غفران فراغت یافت همدران زمستان عزم مراجعت جزم فرمود و از معبر جواد که گذشته عنان جواد مازندی را بسوی قراباغ ارّان تافت و بقیه ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده و در اوایل فصل بهار بمهادی تهمتن از دریا عبور و از بارجوره بشمال متوجه عبادت اشرف خویش گشت متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفرشعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده قاطبه دکان و بازار را آذین بسته و چنگ عیش و طرب بنوا آورده بمقدم مکرم فرمانفرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشستند و آنحضرت مبسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت و اقبال گذرانیدند آنگاه بییلاق سپرون آمده در مرغداری بهشت آثار منزل گزیدند و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعده استمرار در آن گذشته منازل گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان سیمساغر صهبا در میکشیده و احیانا بر تخت عدالت و رعیت پروری برآمده مهمات رعایا و عجزه را بکفایت مقرون میگردانیدند و در موسم تابستان که اثمار باغ و بستان بمرتبه کمال ترقی نموده و حرارت هوا چون دولت شاه منتظر لوا زمان زمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهة مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان دادند و بعد از طی منازل و مدانک خرقان نزول اجلال فرموده روزی چند توقف اتفاق افتاد

آغاز داستان فتح خراسان فرزندان کامکار اعلام کمنه دانی و برازندگان اورنگ حسن بانی

بر ارباب بصیرت و اصحاب خبرت واقف خواهند بود که دولت ابدی الاتصال شاهنشاه صفات خصال اخاصیتی است که بهر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای طویت روی اخلاص بآستان اقبال آورد و از پرتو افاضات ملک بی انباز نهال آمالش سایه گستر گشته غنچه تمنایش دمبدم مراد نسیم مسرت افشان شکفتن گیرد و بهره افروز کامکاری که کثرت اسباب حشمت سرور نشد رتبه عبودیت و حلقه مطاوعت خدام درگاه سپهر مسرت در پیمانه و بادنگ زمانی زود غطرسش از سر صرصر اد بانقطاع یافته بیاض نکبتش صفت وادی غیر ذی زرع پذیرد نظیر قصه اخیر این تحریر صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح بلاد خراسان بسعت مملکت و بسطت ولایت و وفور جیش و حشم و افزونی سپاه و حشم و کثرت آلات جنگ و جدال بسیاری موجبات سلطنت و استقلال مفروض گشته بسعت بنوآب سده سدره مسرت در طریق فرمان برداری و اطاعت سلوک ننموده و بتیغ ظلمت رزدای شاه کشورگشای رنگ تکدر بخوت او را از آینه زمانه بصیقل ایندازی برده و بمضمون این مجمل آنکه چون محمد خان از فتحی گرگستان تا حدود همسان بتحریر تصرف درآورده و اولاد اجداد خاقان منصور رحمه الله را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع گردد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و بیکباری در ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منقش ساخته بانواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک ننمود و تیغ ظلمت رزدای شاه کشورگشای را رنگ تکدر بخوت او را از آینه زمانه بصیقل ایندازی برده و بمضمون این مجمل آنکه چون محمد خان از فتحی گرگستان تا حدود همسان بتحریر تصرف درآورده و اولاد اجداد خاقان منصور رحمه الله را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع گردد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و بیکباری در ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منقش ساخته بانواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک ننمود بلکه باظهار خلاف و عناد کرده مقابله و مقاتله پادشاه عضنفر نهاد را سهل آسان پنداشت از بی عاقبتی غافل که با مهر جهانبان بلند پرواز پشه ها همای همایون فر سدره المنتهی همال سباوات نتواند گشود و شغال اگر چه سریع شکار بود با شیر بیشه وقاف و ولایت عرصه مصاف نتواند پیمود و شاه بیکمه رجا بعد از اطلاع بر اجتماع عداوت آثار محمد خان و دسته برنیت قاصدان بخدمتش مثل فضولی آیاب ارشد شیخ محی الدین و حمد کردستانی حریف اسنانی مشهور است گسیل داشته و لاجانی و جناب شیخیت مآب فضیلت پناه فاضل دستگیر بالدین نوه اقتدی آن هر دو را بالباس و فرستاده جاوردی بسلوک طریق رشد و رشاد و راهنمایی بمرتبه طاعت و انقیاد دعوت نموده و از ارتکاب نافرمانی که موجب اضمحلال حال و پریشانی خیال است منع فرموده و بانعام احسان موعود نهاده و محمد خان بی مهر جهانبان بی فرمان بی توجه بی اعتنا بدرگاه عالم پناه نیامده و در کمین آن بود که چون موکب اورنگ ظفر بسوی عراق عزیمت نهاد و بلکه بدون اتمام عمارات کنج سکنی آذربیجان اختیار نماید و کاران بی سر و سامان بی نظم و نسق بی ضبط و ربط بی سامان بی سر و سامان بی سر و سامان بی سر و

در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل طاقدت کجا خواهد بود و فرمانیان آستان ملائکت آشیان در جواب این پیغام نوشتند که ما نیز عزم حج مصمم کرده ایم که جهة طواف روضهٔ منوره علی صاحبها التحیة والسلام و التحفة به صوب توجه فرمائیم لاجرم که در استقبال مواکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک دارند تا مراسم دوستنوازی و لوازم دشمن گدازی بدلیشان نمائیم و محمد خان ازبک در بحر اضطراب افتاده در آن زمستان که پادشاه کردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه بیابان بجهة دفع ایشان روان گردانیده تا بعضی از ولایت را غارت کردند و نسبت بر جایاو بیچارگان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنابرین مقدمه در اواسط ربیع الآخر سنهٔ ست عشر و تسعمائه که لوای کشور کشای سایهٔ وصول الخاقان المغفور له افکنده بموجب فرمان واجب الاذعان امراء و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و دیار آذربایجان با سپاه فراوان در رکاب روی بحضرت نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جرثومهٔ خیانت امراء و نوئینان در منزل سلطان طاغی بترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادگان پایهٔ سریر اعلی حسب الحکم تقدیم رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنمقدار که سزاوار صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود سرانجام کردند و در تکلف و تزئین مجلس بهشت آئین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و در صباحی که خسرو ثوابت و سیارات بزم نضارت آثار فلک دوار را بانوار طلعت همایون زینت و زینت بخشید و نقوط و نامعده و هجوم نثار موفور اموال بی نهایت و اقمشهٔ فاخرهٔ بی انتهاء محفوظ و بهره ور گردانیدند شاه صاحب تاج و تخت ابهت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای اوج آسمانی ساخت و امراء و حکام و سپاهیان سپاه نصرت انجام را بار داده در باب یورش خراسان و محاربهٔ محمد خان شیبانی قرعهٔ مشورت در میان انداخت انجماعت متفق اللفظ و المعنی آنسفر معقرون بفتح و ظفر را مستصوب شمردند و شرایط دعا و ثنا تقدیم رسانیده مضمون این مقال بزبان آوردند و قدوة

که ای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر گیتی نواز قضا با در طبق اتیام ظلال عنایات تو مستدام فضای فلک محکمهٔ تو باد کرام ملک پایهٔ تو باد بغیر آنوای شاه فیروز بخت کسی بنیت شایستهٔ تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدومت بود و بیگان برا ایجان دارحم اقتدام همه بندگانیم طاعت گذار بر ابنیم یکسر که بنگام جنگ شود دشمنت کربسان پلنگ بسر پنجه چون شیر زور آوریم چو روباه اورا زهم بدریم خواهیم هست ما را مراد و کرم که با زیم در خدمت جان و سر و هر یک از امراء و ارکان دولت بقدر رتبت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده جواهر مختار بر طبق عرض نهاده و کلاه پایهٔ سریر اعلی بموجب اشارت علیه قاضی حکام و نوئینان و سران سپاه را در موضع مناسب نشانده صلای عشرت و عیش در داده قدح صبح عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز کرد و شمع شفق چهان سافر سیمین هلال در محفل ثوابت و سیار بهم دوران بجای آورد نظم بزم خسرو عالی مآثر شراب روح پرور گشت و ایزد رجام کام بخش خسروانی جهان کهنه را نوشه جوانی فزای صلای عیش در داد و لب ساقی رکام دل خمیرداد سرود و دلکشای بزم شاهی بر فلک آوازه تا بماهی و بعد از کشیدن طلعهٔ فراوان و فراهم آوردن سغره و دستار خوان دست در بادهٔ دل ربا یار آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام انا سپان زرین لگام مرصع لجام و شمشیرهای مذهب مصری نیام و کمرهای مرصع بدر و کمر تا جهای پر در و زری دولت افزود کلهای مخمل فرنگ و قبا های دیبای رنگارنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر انچه بحوصلهٔ تحریر تحویل تحریر ان بتویات همایون بود حاضر ساخته و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بحیز قبول رایت حاضران جشن نموده سپر اغماض و مسامحات آن زمرهٔ حق شناس را باوج سموات برافراخته و خود را انعام و احسان آن پادشاه عالمیان در آن بزم بهشت نشان بجائی رسید که کیکاؤس فاتحهٔ سنوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان معتبر نزدی جمع کردانیده حقا که اگر میان رستم بود بی اندیشه بذل وجود این مهر سپهر وجود حوصلهٔ جلالت بر جبین او رده ترک دست فشانی نگوید اگر کان بدخشان این بخشش خسرو سکندر بخش را معلوم نمودی از غایت رشک بجای لعل خون در دل شکر بسته و بکوه و اجاد شتر دی عزلت گزیدی دست بحرکان بایستی دل و دست حنا بگان شاه و چون جشید خورشید از استشعاع ضیاء انوار سماح کلفام آن بزم فرخ انجام سر بکر ان کشیده در نهانخانهٔ مغرب بمیل استراحت فرمود و هر یک از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و بساغر عنایات پادشاهی در دست افسر شاط و خوشی بر سر و نخوت کامی در بر بقدر مراتب در دامن و هر یک سعادات هفت اقلیم بدین بیت منزل خود توجه نمود و شاه عالیجاه نیز بحرگاه خاص تشریف برده بعشرت خواب و استراحت فرمود و الحمد لله المالک المعبود و الصلوة و السلام

علی ناصب لوا بالحمد و صاحب مقام المحمود ذکر نهضت عساکر نصرت پرتو بصوب محاربه فرمانفرمای اوزبک علی الصباح که حسرو
خنجر و انجم لشکر مهم تسخیر ممالک چرخ چهارم اعلام زرنگار اصابت آثار برافراخت و بر نقره خنگ تیز رفتار برآمده دفع حشر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی
نهضت ساخت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای نای رنین زلزله در زمین افکنده سپاه ظفر قرین همچو یان کوه کوه بان
صحرا نورد را در زیر پا بگشیدند و اسپان تازی نژاد کردون گرد را بزین های زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند و شاه صاحب تائید پای مبارک در رکاب
ظفر انتساب آورده بر سر پی ماندند دولت ابد پیوند قوی و بسان بخت ارجمند جوان سوار گشت و موالک کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت
آمده عنبار سم سوران و نعره مدار پیوران ایوان کیوان در گذشت نظم تبائیه حق نعمت شاه بخت گرامی در درج حرز و شرف برآمد بشد یزدان مسیر
چو خور بر فراز سپهر اثیر رو انگشت باجیل نصرت پناه شتابان بگردش سران سپاه سعادت مساعد ظفر بهمرش فضای زمین تنگ بر لشکرش شد
همرهش از ملایک جنول چو روح الامین در رکاب رسول و پادشاه ظفر عقیله از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطه ری شافت و انجا نیز توقف مکرر
عنان گیران بصوب ولایت دهستان نافت دارد و غدا آن بلده احمد سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود
واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال در گذشت و برین قیاس خواجه احمد قنقرات که در استراباد حاکم بود مسلوک طریق
گریز اختیار کرده از دانه زده خاک بطرف یازر و دره رفت و از انجا بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و کفاستان جوجان مثل سید
رفیع و بابا نوذر و غیرهما با پیشکش فراوان باستبشار ایت ظفر قرین شافته در بسطام بفرسباط بوس حسرو گردون احتشام سرافراز گشتند و مشمول عنایت و حسان
شده مبنازل خویش باز گشتند و در آن وقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بکی در کبود جامه بود و چون حسرو وصول چتر زرانده و دستبوده مانند فتح و ظفر
متوجه اردوی کیهان پوی گشته در حظه جاجرم شرف ملازمت خدام سده حشمت دریافت و آن عقده و خاندان امامت و کرامت بنا مراعی
آنجناب تفاؤل فرموده انوار الطاف بر وجنات روزگار خواجه گشوده اوصاف تافت در حدود دامغان این قامت قابلیتش سنجق فاخره زیب و زینت
پذیرفت و منصب عالی مراتب وزارت خاصه همایون بوی متعلق گرفت و با آنکه تا آن غایت هیچ یک از وزرا حضرت مهر زدن نیافته بود بحکم شاهی از
کمین عنایت نامتناهی مشرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه مهر شریف آستانلاک طریق دولتخواهی رسانند و آنجناب را من حیث الاستقلال
و الانفراد مقتدای امر صاحب دیوانی دانسته دیگری را با وی شریک و سهیم ندانند و جناب سلطانی بفیض فضل الهی بر مسند اعتبار و اعتماد نشسته
از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی و رعایت حال سالکان مسالک سلطانی شرایط سعی و اهتمام بجای
آورد و از آنجناب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره با دلی صد پاره بازگشته در باغ جهان را عتیم بود چون از انها احمد سلطان جنود
توجه موکب نصرت نشان را شنود با انکه پیوسته زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب شکر بجد و عراق تاخته با جان خواهم کشید و بعد از تسخیر
آن ممالک عنان عزیمت بصوب جاجرم معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از انکه مقدمه سپاه دشمن شکوه بکلت
خراسان در آید و او اخر رجب سنه ست عشر و تسعمایه در روزی که قمر در طریقه محترقه بود خاک بنیا موسی بر فرق دولت خود بیخته از براه مرو گریخت
و در آن بلده مکث ننموده مشوره در باب طلب جنود اوزبک نزد سلاطین ماوراء النهر فرستاده بعد از فرار محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او حاکم دلنشین
مملکت خراسان بود اقتدا بسیاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طایفه اوزبک و مردم ماوراء النهر غیر خواجه خرد و یوان قلیچی در
براه نماند و خواجه مشار الیه بمراقفت امیر سلطان محمود و سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جان وفا میرزا نهایت معتبر بود در قلعه اختیار الدین
مکث نمود و این اخبار در نواحی جلوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت راه توقف بر کمال عنایت ملک ملک بخش خلعت سلطانه از چیره شسته
شده و دار و گیر جهت ضبط و لایات خراسان تعیین فرموده بعزم توجه مشهد مقدسه کشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص نیاز
تمام احرام طواف روضه پرنور مطاف امام الانس و الجن حافظه بشر موجود و مکمن ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بسته ماحسن ما جری شرایط
زیارت بجای آورده متعاقبش آن بقعه کعبه مرتبه قیام نموده از زنده جانیت آن مخاطب گردیده و دران رسالت و ولایت استمداد او کرده متوقع شده روشن ضمیر پاک اعتقاد
پس از طواف امام الانس و الجن زبان بکشاد از بهر مناجات بگفت ای کارگشای اهل حاجات میر فرسنه شاهان عالم بود شاهنشهی بر تو مسلم

توبخشی سرفراز گردان را بلطف خویش نوازی سرافراز خداوندا بحق آل احمد مختار خصوصاً این امام شرع پرور هدایت بخش باب جرایم گرامی دوحه
گزار کاظم که بر اعداء دین فیروزیم ده بملکت سروری بهروزیم ده بتیغ زنگ ظلم از دیبر زدای بعدلم جمله عالم را بیاد ای و بادشا کشور کشا لذه
فراغت از مراسم مناجات و زیارت سادات و بقعا و سدهٔ آن سنده سده انتمار العیوف صلات و الطاعات مخفوره مبای ساخت و مذور و صیقه
مستحقان رسانیده رایت نصرت آیت مصوب سرحش برافراخت و چون هوای ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عبیر بیز گشت بنا
بیانکه دارو غگان کریخته بود رعایا طریقه خدمت کاری و فرمان برداری بجای آورده و ندوه از معرض سپاه ظفر پناه امان یافته مشغار مذهب علیه امامیه علیا
گردند و بادشاه مظفر لوا از سرحش دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشور کشا بر سم منغلا بجانب مرو فرستاده و در وقتی که او را اجازت میداد طریق
کلمهٔ یمایون ارباب الدولی علیهم بر ضمیر فیض تاثیر فرمان فرمای مریع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد پرزمان
الهام بیان کنایند که دانه محمد دیگر بار بخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول معقدهٔ خبر و ظفر نشان وقوف یافت جان و فامیر را قبض
پی را با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر او زبک باستقبال رسال داشت و در نواحی قریهٔ طاهر آباد تلاقی فریقین دست داده محاربهٔ در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و چنانچه ملفوظ گوهر افشان پادشاه عالمیان گذشته بود زخم تیر یکی از اوزبکان شریر دانه محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان
عظام بعونت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند کرده فرق اوزبک را که حیره شده بودند بدرون مرو دوانیدند و مقاران آنجا بی
اعلام همایون شاه مرتضوی حصال پرتو حصول بر ظاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده فتنه حرکاه و حیمه مرتفع ساختند و آثار محاصره
و محاربه بموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مضبوط کرده بنده بر برجها یکی از امراء اوزبک سپرده و خاطر بتحصین قرار
داده در باب محافظت آنحصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد و اگرچه تحیر آنحظه سپاه کشور گیر انجنبک سلطانی سمت تیسیر میگرفت اما بنا بر ملاحظ
ملف شدن بخشان صعب شکن حکم همایون بر خصت آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اثنای آن ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته نزدیک بدروازهٔ
مرو بیشافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار متافتند بیشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود بر نصرت و فیروزی میسر گشت
و در هر معرکه فرقه از اوزبکیه کشته کشته دست قضا بساط حیات ایشان را در مینوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف
ساقی اجل جام شهادت در میکشیدند و احیاناً جمعی اسیر سر پنجهٔ تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند چون چندروز حال بر منوال گذشت همین تدبیر صاحب
قدوهٔ آل مظفر بجانب صورت فتح جلوه کرکشت کشتار در بیان وقوع جنبک سلطانی و طلوع تیغ ظفر از مطلع آمانی
بر مرآت طباع ملک ارتفاع و مشکوه اصقاع پرتو خورشید شعاع صورت بمعنی عکس پذیرفته بود که بنهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعهٔ لمعات رای منیر
منشور نمایافته مقتضی فحوای کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة تعلق حال خجستهٔ مآل او شود هر آینه بحمت بلندش بنوازد فیروزی آثار بهدی الله
لنوره من یشاء و ساحت عالم را منور سازد و پایه کرامایه تخت ارجمندش از امداد عنایت استناد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت
برافرازد کاه از شعشعهٔ تیشیر امدادش بر طبق کفشار بخته تخت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای دین و دولت بسمت نضارت گیرد و کاه از نسیم
رای صایبت نمایش موافق نص قرار سلنا علیهم ریحا صرصرا عاتیة خرمن عمر و زندکانی اعدای ملک و ملت کرداد اشتدت بالریح فی یوم عاصف
صفت بهما منشور انیزد تشوی بود ظاهر فروغ این معانی که باشد مایهٔ کشورستانی کهی تشیر اباب جلادت کهی تدبیر اصحاب معادت
توان ملک جهان را کرد تسخیر کهی از تیغ که از حسن تدبیر فروغ تیغ اکرچه چشم بسوزاست شعاع رای بهما لم فروزاست جوانی بخت را زاید پیری
ثبات ملک ازدای نمیزاست چه خوش کفت آنخجندان هنرور که بودش ملک شکین روح پرور بشمشیری کهی قصد توان کشت برائی لشکر پیرا
بکهی نشیت و لله الحمد و المنه که حقیقت آنچنین از لمعات رای صایبهٔ شاه دین پناه بهمواره برنهج واضح بتحقیق می پیوندد حقیقت این دعوی اشراق
مداد تیر ثاقبهٔ آن پادشاه مکنده جاه پیوسته نزد اصحاب یقظه و انتباه با طلوع وجهی ظاهر میکرده و نقش هر مدعا بر صفحهٔ ضمیر انجام امور ملک و ملت بر
لوح ضمیر میکارد و موافق نسخهٔ تقدیر می آمد و صورت هر اندیشه که در باب استدام مبانی قصور زندکانی اعداء دین و دولت بر ورق خیال مصور میشد
مطابق اقتضا مقتضا می نمود نظم هر چه در پیش خشش بند در ضمیر از قضا جوید خراش صورت پذیر هر آنچه مدبر پیرش کار در ورق مایست آنچه تقدیر

شمایم صدق بمشام ارشمایم بیگانیت اقبال آل مشام جان جهانیان معطر میگرداند که چون روزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود و بحر و محاصره و محاربه اخترع و ظفر از مطلع مقصود طلوع نمود در مرات ضمیر افتاب تاثیر شاهی که مطرح انوار عنایات الهی است صورت این تدبیر منعکس پذیرفت که یکدو کوچ پیش نشیند تا محمد خان شیبانی بمقتضای مکیدهٔ الانصراف قبل الکمین بمزیمهٔ معاودت موکب نصرت آیت راعلل برفرار نماید و عزم تکاسل کرده بقدم جرات از مرو بیرون آید آنگاه بمکان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف دهد و بضرب تیغ و سنان سزای کردارش دهد و باین رای صایب از جملهٔ الهامات غیبی و تلقینات لاریبی بود عمل نموده بی انکه بکمون ضمیر همایون را بر نواب و امرا اظهار بسازد در آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنهٔ ست عشر و تسعمائه رایات نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمد و از نهر قریهٔ محمودی که از انجا تا شهر سه فرسخ مسافت گذشته نزول اجلال فرمود بگیر و دوده شب در آن منزل توقف نمود بعضی از غنیان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر شدند و در بحر اندیشه افتاده از غایت حیرت اضطراب مینمودند اما زهرهٔ انخواص و معتمدان که مسافت رای زدن پادشاه بدایت آئین نژاد ایشان ظاهر بود پیدا نشدند که آنحضرت پیشتر استشعار بفتح مقدمهٔ فتح و ظفر است و بر طبق آیهٔ کریمهٔ عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم مستصحب بطور عنایات خالق خیر و شر و لاعب عقوبی انگه دلش هبط نور خداست کی رود آزمه که مآلش حظاست هرچه در آمورد ش الهام غیب رشحهٔ فیضی بود از جام غیب از نواب حضرت سلطانی سیف الامانی للخائفین کاسمه مظفر اعلی الاعداء استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه منوه میصور بکی از غنیان آستان خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد مضمون انکه سابقا نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب جهة امضاء آن عزیمت متوجه عراق خواهی شد باید که بیایی خواهیم گشت و او در جواب مرقوم اقدام باستقام کرده بود یم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق تبشر علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا داریم و علی اسرع الحالین همت بر توجه نصوب صواب میکاریم و چون وعدهٔ تو بو فا رسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العدة دین علیه لوازم جاکشای بجانب مشهد مقدسه بر افراختیم و لله الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال مشرف گشته از عتبات آستان امامت آشیان روشنائی دیده و بهبود حاصل ساختیم عتبهٔ عنبار کوی اورای بشنیدم کحل جهانی بخاک مزدم ما بچشم خویشتن دیدم غرض از تحریر این مقدمه مقصور آن بود بلکه لایق و مناسب چنان نمود که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون همچنین فرصت فوت نفیس نیابد ما چه در یافت ملاقات نا بظاهر مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم و در این مقام نیز از آنجناب لوازم استقبال ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده و در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود قال وارنا بامید ان کاردار توجه خواهیم نمود تا مصور فی کرپس پرده غیب مستور است بخیر ظهور آید و الله العالم بالغیوب چون بموجب فرمان اشرف اعلی یکی از فوجیان عظام گرفت و نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که هفدهم شهر مذکور بود علم عزم تسخیر عرصهٔ عالم بتیغ زر افشان بر افراخت و از دنیام افق بیرون کشید و محتشمان هفت اقلاک را که بجنبش آرد پای در فضای معرکه سپهر نهاده بود ند مغلوب گردانید شاه صاحب تائید امیر بیک موصلو جهرد اران بامعهد سوار حوالی بر سر پل نهر محمودی بازداشت و بعضی از همایون تا جوق و عنایت ملک بچون رایت نهضت بصوب قریهٔ تلخستان برافراشت و بعضی از مقربان که چون امیر بیک سپاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته موکب کردون مراتب ملجی گردد و تا او ز بکان دلیر شده بعد عقبه انهیبی که در میان راهست نگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال ننموده از شهر دور نیفتند و از آنجناب چون محمد خان بمعلوم فرمود که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غنیان بنصرت نشان عنان بگران تا حدود عراق و آذربایجان نخواهند گشت مع ذلک بروز اول جبهه رعایت عزم از شهر بیرون نیامد تا سحر روز جمعه طایفهٔ فوجی کثیر از مهاجران جوشن پوش خفجر گذار که هر یک بدان خنده مرگ آبدیده مورد مار بر هم دوخته بودند و شعلهٔ شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و اسفندیار بسوخته بی مقدمه از دروازهٔ شهر بیرون نهاد و خود در عقب لشکر ایستاد و جماعتی را بتعقب خان و خانمیرزاد تعیین فرمود و بعبور مواخر عقب پادشاه مامور منصور منهزم گردانیدند و مکتوب همایون پادشاه بریع مسکون بوی رسید مضمون معلوم کرد مقصود فرمود که سبب آن مراسله کما هی بعرض رسانند از اقدام بسیدان مقاتله بپرهیزند و مواکب کواکب مراتب را پیشتر از اظهار اهتمام بمحاربه خواجه کما الدین محمود را فرمود تا قاصد ابرو برد مضمون ما سازد و فلشکر کرس

در شهر ماند شاپور فرستاده و در طی مسافت طریق سرعت مسلوک داشته چون نزدیک بقریه محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار انعطاف داده محمد خان بجرد مشاهده همچنین مسرور شده بدین بیکر ظفر امید وار گشته در فشار از پیشتر پیشتر تحمل فرموده میان برق و باد از سیه آب بگذشت و از مضمون کریمه بما یون عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع ندای اندوه فزای ان هذا لیوم عسیر بغایت ذاهل بیت ازان بیخبر کاندران دار و گیر بسر بچه قهر کرد و اسیر اما پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول دشمن مخذول و قوف یافته باسته چهار هزار سوار از امرا عظام و قوچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان همت کیتی نورد العطاف داده و مانند شیر ژیان کروی بصید پخیر و آهو او دیا شاه باز بلند پرواز کرکس گذشت و سهو را آسان شمارد روی بطرف دشمنان نهاد و مثنوی چو شاه جهانگیر عالم مکان جزا فت از جرات اهرنگان بفیشر دپای ظفر در رکاب روان گشت سوی عدو کامیاب لوای همایون فلک سای شد فروغ مهش عالم آرای شد یمین و یسار شه رزم خواه شدار استه از سران سپاه زبسیاری شوکت غازیان قوی شد دوباره فوی شیر ژیان یلان ندوه پوشش آهن قبا بدل حلیه احب آل عبا پیشین و پس موکب شهریار نهاد ندره و جانب کازرار سنان یلان فتنه انگیز شد بطعن مخالف زبان تیز شد برآمد همه تیغها از نیام چو خورشید از طارم نیلفام و در نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از هر دو طرف آواز نفیر و نای زرین بلند گشت و صدای کوره کوس از زهره و سپهر برین در گذشت نظم دم نای برشد بر بین بر کاخ وزان بانگ بگسست بر سد ره شاخ شد آن صور غار نگر زندگی سرافیل را داد شر مندگی کره معرکه بر زد ماموج فلک تیره گرد رسید و غبار سم ستوران کیتی نورد نقاب رخسار آفتاب کرد و پدید نظم غبار سپه بر فلک بر دراه شد ابا شسته چهره مهر و ماه چنان تیره شد عرصه عالم فروز که شد آب نوشی چو شب حاجت روز غازیان عظام نیز بای اقدام اندام بر دست گرفته روی بدشمنان آورده و از یکان بهرام انتقام بهمام خون آشام بر زده کمان نهاده عزم رزم کرده ندا در انجناب شهاب ثاقب غازیان موکب همایون بایره خون آشوبان دلیران میکشا دو از اطراف پیکان دل نشان سپاه محمد خان بر هدف سینه سنجان آمده نقد جان بباد فنا میداد نظم زرخ غازیان موکب شاه روانشد خون جوی چشم بدخواه زپیکان خدنگ جلیش خانی سر آمد بر جوانان زندگانی و در آن اثنا که بباد حمله شیر ان بیشه پیکار و شدت صدمه نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال میسوخت و قطرات خون از تیر و تیغ بچون باران از جوف سنج فرو بارید و در فضای معرکه عقود لعل یاقوت می اندوخت شاه کیانی مصاف حیدر اتصاف شمشیر زده الفقار اوصاف از نیام انتقام آخته بهمیر شجاعت کامل و تازیانه شهامت شامل جوادتیز رفتار دلدل آثار از جای برانگیخته و بر قلب لشکر خصم بدکیر تاخته بهر حمله خون جمعی از قشه باعیه اوزیکیه را بخاک راه برآمیخت نهنگ سنان کران شکش آهنگ هر کس بود کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بلرزه بر هر کس سایه گستر دکالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف بر آورد شمشیر کین از غلاف بهر کس زخیل صدور و نهاد زمین را زخون عنبرش رنگ داد زتیغ یمانی عیان کرد جام تو گفتی که شد آب شنگرف مدام بهر سو که ساقی گری ساز کرد سران را چو مستان سر انداز کرد و محمد خان شیبانی از روی اختیار یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست که از شدت ضربت حسام مفرنگاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپر زرین آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد مهام خون آشام سیمرغ توهم نموده در بس کوه قاف پنهان کردید نظم زآمد شد ناوک جان شکار فلک خواست از پردلان نیهاره نا الماس نوک نشانی تیر هوا کشت پر وزن فسه پر نبید و شمشیر الماس گون زچشم زنانه ببارید خون آخر الامر بایچه لوای جهان آرای شاه کشور کشای را یافته سعادت فتح و فیروزی مقارنه دست داد و نوای فرح افزای و نصر من الله و فتح قریب از کوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای صدمه تدمیر او در عالم افتاد و جنود و شقاوت و رود او زنیک پیشت بر معرکه ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساخته و دلیران لشکر نصرت اثر ایشان را العاق فی موده اکثر کریکنان را بر خاک بلاک انداخته و از جمله مردم خراسان امیر جلال الدین محمود کلانتر سید غیاث الدین محمد باغبان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه عبد الله مروی با جمعی کثیر از مردمان داخل مردمی بودند که در آن روز بهو لناک زخم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جان و خامیر زاه قنبر بی در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و بحکم قهرمان قهرمانی بقتل رسیدند و محمد خان در عین فرار از غایت

از غایت سرمای و اضطرار در خواجی سیه آب با پالصد کس که طارم رکاب او بود نداشت در چهار دیواری راند که راه بیرون نداشت و بورود سلطان با نجوچی از خانه یان آن محوطه را احاطه نموده دست باندا ختن تیر برآورند و او نیز بکان بر زه بگیر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی گفتند چند از حیات باقی داشتند پا بزیر مردگان نهاده سر دیوار آن محوطه برمی آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ تیر خانیان از پای درمی افتادند و چون عامی القوم شریر عرصه نیزه و تیر گشتند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان محمد خان طلبیده او را در همان محوطه در شیب چندین جثه خفته یافتند که بجثه افتادگان کز بخیگان بر بالای او فشش منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده بود و خانیان عظام سر برآکه از غایت تخوت غیر خود هیچ سرور را قابل احترام نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر پناه بردند و در پای همند جهان پیمایش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب جلال اشتغال فرمود نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و امیر بیک موصلو بعضی دیگر از شیران بیشه مکیدلی را که در ان معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانید. حیات ویراق محمد خان شیبانی و امراء و ارکان دولت او را که افغون از چند و چون و زیاده از استیفا و محاسبان ذوفنون بود بخانیان عظام مسلم داشت و بر عایا و متوطنان مرو شاه جهان ترحم نموده از سرهای کشتگان مناره بر افراشت خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بر درگاه محمد خان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام عامی مملکتی و مالی از وی اقتدار و اعتبار دخل نمیبود بواسطه مساعدت بخت و طالع در آنروز در مرو توقف داشت چون چنگیز خان خود را شوه بخدام مرتب امور کشور ستانی امیر کبیر الدین مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص خواب کامیاب بر لوح خاطر گاشت و امیر نجم الدین ثمشه از وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود را بجان امان یافت بلکه همدران ایام آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت ناتمنایی طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در منصب وزارت و صاحب دیوانی دخل کرده پایه قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه یافته مرتبه اش از مراتب سایر وزرا در گذشت و الحمد لله الملک المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله

ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هراة و منور شدن آن بلده از فروغ مایحه رایات نصرت آیات چون انجم لواء فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب در عرصه مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر کبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان شیبانی وزیده و سنگ جمعیت فرق او ریگ متفرق گردید نشان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان فخما جها باقلام بلاغت انتظام صحائف املا و انشا نگاشته و مصحوب ایلچیان فرستاده باطراف و ولایات عراق عرب و عجم و فارس کرمان و آذربایجان و شروان و ماوراء النهر و خراسان ارسال داشتند از آنجمله علی جان بیک که از جمله ملازمان ملاطفه طوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دار السلطنه هراة توجه نمود و در شب هفتم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بسایه آن مژده گانی بر چمن آمال و امانی هر دیان وزیده غنچه مراد هوا خواهان پادشاه صفوی بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاده و دوحه اقبال بجهان خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود و میوه شادمانی بار داد بیت ازین شادیست خرم که ناگهان آمد بهر در جان عجب گشته شادمان آمد و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مهشدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الاسامی و قاضی اختیار الدین حسن الترجی و غیرهم در دولتسرای سلطانیه جهة براق و پیشکش و سواری مجتمع گشته همگی ایشان متوجه استقبال علیجان بیک شدند و در آن ساعت زمره از مردم اوباش و طالبان فتنه و پرخاش بجوم کرده با تهمای کشیده بآن جمعیه در آمدند و محمد لکور را که شخص شهر بود و محمد علی عسس را که با مردم بره و جا جرم معاش نمی نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب و غوغا در میان آمده قرب صد کس از جماعتی که اندک بستی بقوم او بیک داشتند کشته و در نهاد دیگر همان روز علیجان بیک بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات شاهی مستمال امید وار گردانیده اهل فتنه و فساد را مستکین و داد فخما نه همایون را که باهم هروبان صدور و بافته آباء اشراف و اعیان رسانیده دو روز دیگر جامعی و عوام بمسجد جامع شافته حافظ زین الدین زیارتکاهی جهة خواندن فخما نه شاهی بر منبر برآمد و آن منشور سعود السرور را آواز خوش

ولحن دلکش قرات کرد اتا باوجود تلقین غازیانی که در پای منبر بودند لب بلب بخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران نگشودند یارا ن مواخذه شده
هم در مسجد زخم تیغ تیجان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و ازین سبب رعبی تمام بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند و بعد ازان
ایام ایالت مرو شاه جهان بده و بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دار الملک هراة سایان در حرکت آمد
و سخنت جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر تکچی آن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف و دوستان
عبد مناف نشانی که از مصدر عنایت و الطاف صمدی یافته بود در رسانید و روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از اوان خازا میر صدر الدین سلطان
ابراهیم ایستی بر منبر برآمد و آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون بالصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه بر حسب
اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک ایمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه بر منبر
صعود نموده خطبه غازجمعه را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی و القاب جده و اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس و القمر
بیاراست و غلغله تهنیت و مبارکباد از چپ و راست جهان و جهانیان برخواست و در نصف ماه مذکور مظفر مراحم رحمانی امیر نجم الدین
ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هراة رسیده سادات و قضاة و علماء و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا بتقدیم
رسانیده آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و امیر نجم الدین در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود بنصیحت نامه نزد خواجه
خود که نامآن غایت در طلعه اختیار الدین مستحفظ بود و ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه حزه دانشمندان را بسمع قبول جابی داده از
قلعه بیرون خرامیده و بدست عجز و نیاز بر دامن دولت امیر نجم الدین آویخته در سلک سایر علمای آن زمان منتظم گردید و کوتوال حصار اختیار
الدین در عهده او پس یک تکلو شده مقارن آنحال خبر قرب وصول پادشاه ربیع مسکون شیوع یافت صناع و محترفات بادین بستن شهر اشتغال نموده
فروغ بهجت و شادمانی بر جبهات احوال اهل کمال تافت و در صباح روز سیم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستقبال
تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حدود چشمه خیر دوک از غبار سم سمند کسی نبود دیده بخت هر دیان روشنی یافته جبهه علمای
و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بجمیع حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری در نیامده بود و در راه که چه خیابان باغ جهان آرا
خوانده نزول اجلال فرمود و بخرگاه خاقان منصور در امین مقدم همایون عزت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و قمع
رسوم ظلوم و اعتساف حکم نمود و ایام سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر الرایة السلطنه هراة مشرف قرار پذیرفته و از شش شنبه انوار معدلت تا هفتم
روضه امید سالکان طریق دولتخواهی بسمت نضارت گرفت تشنه لبان بوادی ناامیدی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسرو مالک
رقاب سیراب گردیدند و مستسقیان فیافی جور و بیدادی از فیضان غمام عدالت و احسان غرقاب گشته بساط شراب کامرانی و اقبال گسترانیدند
سادات عظام و علماء کرام و فضلا را لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از سیورغالات خطیر تمام و بهره لاکلام یافتند و اکابر قبایل ماندار و
اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند باوراق و اقطاعات سرافراز گشته راضی و شاکر
بسیاری و شکرگزار عاطفت جهانخدا شتند و عامه رعایا از التهاب تعدی جور و طغیان بحمایت یافته در ظلال امن و امان غنوده تا فه برایا از اشتعال
نار ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب بداهت آثار ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد ایران
صیت شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان که در انسوخ شده ارکان شریعت غرا تمامت رسوخ پذیرفت شاه
مالک رقاب خیر اندیش حمزه وین پناه حیدر کیش چون بر افراخت رایت اقبال زد قدم بر سریر جاه و جلال از سحاب عطا و ابر کرم
منت از لوح دهر کرد ستم کرد و جنیان عدل و داد و بلنده و حوخه ظلم از جهان بر کند زاب شمشیر فتح جهاد کلش شرع را نضارت داد کرد
از باد دست بحر اثر حبیب امید را بر نگو هر منصب وارونگی حکومت هراة بحسین بیک لله متعلق گشت و امر قضا و فصل قضایا بفرق
برایا بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون بال فرخ فال شوال منظور نظر لطف سبحانی ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعزم
تشریف برده باداب و سنن آنرشد معهود قیام نموده و صلات و صدقات بارباب استحقاق و سایه بعد بساط عدل گستر انداخت

اشارت فرموده در آن فرستان پادشاه عالیشان در آن بلده فردوس نشان طرح قسطلی انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر شبانه‌روز اعلان کرد که بعضی از اهالی ملازمان ما که مرتکب شرب شراب شده سر کوی آن مخدّره معروض تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان و قلع و قمع مصادره و بلدان ممالک جهان را فرو گرفته بود و شکوه و حشمت و جلال و دبدبه و کبکبه سلطنت و اقبال و کامرانی و شوکت و شهریاری و ملک و مملکت داری و ولایت و حکام طوایف انام جبهه اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت مدام عتبه کعبه احترام پیشه پیراهه خرامیده و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کرده اصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آنجمله میرزا اُلوس بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بنجان میرزا از بدخشان با آستان ملایک‌نشان شاهی شتافته در باغ جهان‌آرا اهتزاز سایه طوبی‌فراز گشت و این بزم خاص و حریف مجلس اختصاص شده از وفور عنایت شاهی سرافخار و سیاهاتش از فرق فرقدین در گذشت و بعد از چند روز جهت انصراف طلبیده و پادشاه ملک‌بخش سلطنت ممالک محارسه‌ماوراءالنهر و بدخشان را بوی تفویض نموده و با انعام باج نذر و نوری دگر مرصع و خلع قلع و اسپان راهوار نقره و تمام عیار پایه قدر و منزلتش را برافروخته و بعد از ان اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه سلاطین‌پناه آمده ابراهیم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت‌پناه نقابت قباب امیر نظام‌الدین عبدالباقی که در سلک اخفاد حضرت ولایت مرتبت هدایت انتباه سید نعمت‌الله ولی انتظام داشت و علیاحضرت معالی دستگاه قدوه اولاد امجاد بنی‌هاشم امیر جمال‌الدین محمد الحسینی که حالا برمسند صدارت شاهی متمکن دارند و جناب شریعت مآب فضیلت آیات قاضی عبدالرحمن سادات آنجا بوده‌اند مجموع آن زمره واجب‌التعظیم باصناف الطاف مخصوص و انواع اعطاف پادشاه نوازش شعار مفتخر و سرافراز گشته بعد از تقدیم رسانیدند و زمره دیگر از ملازمت موکب همایون توقف کرده فرقه‌ئی مراجعت بادطان خود منعطف گردانیدند

ذکر طوی پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایات نصرت آیات بصوب میمنه و فاریاب

در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار غازه شکفتن بر رخسار عالم عارض ساخت و آفتاب عالمتاب از مشک مرغزار افلاک ساحت و خسرو ثوابت و سیار در بیت‌الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب دریادل سیمابی از فیاضه فضل ربانی در آبدار و گهرشاهوار در دامن انجم‌جیب و گریبان گلشن ریخت و مشاطه غمام نوبهاری بساعد فیض انعام حضرت باری عقود لآلی خوشاب از کوش و گردن بستان گلزار و عروسان ریاحین و انوار در آویخت سلطان گل بر تخت حشمت و جلال بر زیر سایه‌بان ارجوانی گلبن نشست و بلبل خوشنوا آغاز نغمه‌سرائی کرده بهزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشائی ادا نمود و مثنوی چون گلبن بهار عالم‌افروز بگفت چمن‌زاد نوروز سلطان گل از کمال اعزاز بنشست فراز سند ناز از بهر نثار باد گلبیز از شاخ شکوفه شده کهربیز نرگس نوای بلبل‌زار از خواب خمار گشت بیدار از کوهسار آبدار ژاله پرشده قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزئین بزم عالم‌افروز اشارت علیه مبذول داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جنان فزای حوض ماهیان که در بالای خیابان همراه واقعست بسر انجام اسباب طوی قیام نمودند قبه بارگاه خلافت احتشام باوج کنبد فیروزه‌فام برافراخته و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس گلسون اتمام فرح انجام را غیرت گلخانه گردون جلوه‌گون ساخته نظم شده فراخنه عرصه که وسایبان نه چندانکه شرح پذیرد بیان درخشنده شد قبه بارگاه چون برج فیروزه خرگاه و ماه خوان سالاران درگاه جاماسپ از انواع اجناس اطعمه لذیذه آنمقدار ترتیب نموده بر خوان اظهار نهادند که بر گرد دیگ وهم و خیال عشر آن طبخ نیافته بود و بیشتر جهان بارگاه خلافت اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از حریق دقیق مالا مال بود و چندان حاضر آورده بودند که ماهی قضای آنصفحه را در نظر بینینده گذار نضارت آثار نمیبود و در صباح روز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر پایه اقبال کامرانی برآمده از باغ جهان‌آرا بطوی خانه تشریف فرما گشت و بر تخت که در منزل مذکور بآئین همایون ساخته شده بود نشسته و کلاء حضرت علیه و حکام ولایات و ممالک محروسه و امراء و نوئینان دواخیل و متقربان و ورزاء و صدور و مجبوبه بزرگان بر نزدیک و دور بهر یک در مقام خویش ایستاده بودند علی اختلاف مراتبهم و تباینهم در جائیکه چیانچه معهود است آنچه گذرانیدنی بود پیشکش کرده جواهر نثار و بعد از دیت بر صفحه عرض نهادند و نخست امیر نجم نجم اخلاص امیر زین حفتصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایه سریر سپهر مسیر سود و لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیده لب بادا مضمون این مقال بر گشود و ربانی

سلاطین مجموعه بن میرزا ۱۲

سلاطین صف‌صف باد همه سال کوکب اقبالت
مانند آفتاب درخشان شرف نگاه
از صدر بای زرسرخ و سفید و عقد بای لعل و فیروزه و مروارید و دانه‌ئی زرین سیمین و ظروف چینی و نفایس آشته مصر و شام و فرنگ و چین و اسپان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب نیام آنمقدار پیشکش نمود که جهته

محل آن اشیا هزار کس ضرورت بود و پادشاه دریادل تا می آن نخورده و اجناس بیقیاس را در همان منزل بطور جهان عظام و بعضی دیگر از خدام بارگاه و ملک احتشام بخشیده همچنین بسایر ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت بابره و درازدوه متوجهات لایقه متوجهات رایقه پیشکش کردند و مناسب حال و استعداد خویش مراسم مخالصت و نیازمندی بجای آوردند آنگاه دست بحر عطا پادشاه کشور کشا مانع جاه فران را از نهاد ادات و قضاة و علما و حکام و نوئینان و امرا و سایر ملازمان صدره اتمام پوشانیدن جامهای زردوزی و مخملهای سرخ لات قرمزی و جامهای کمخا منجاب و الشائی و قبا ئای قطنی و دراعی مقصر و سنجاف ساخت بعد ازان بکشیدن طعام و آشامیدن شراب بانعام اشارت فرموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین و رباب سهای کوکب و حوریین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و سازندگان نغمه پرداز آغاز نواخنین چنگ و عود و نی و دایره خروش کردند مثنوی بر دست ساقیان ماه رخسار سزا بی چون لب نوشین دلدار بزم پادشاهی گشت و ایر فروخش روشنی بخش مخایر رسانی مطربان زهره آهنگ برآمد صوت عود و نغمه چنگ مغنی در مقام نغمه سازی همی گفتی دعای شاه غازی که شاها طالعت فیروز باد اهمیشه تو نوروز باد بهر فوزت از فضل الهی نوروزیت بادا پادشاهی بنشستم جام عشرت با وجاوید چو در بزم کواکب جام خورشید و در آخر فرو کرسانغر آفتاب از دیده جهانیان غیبت مفقود و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود نبیت چو تمام شد از دیده کاشیخ و شاب بزم فلک ساغر آفتاب پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بباغ جهان آرا خرامید و پهلوی آرامش رسمند آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و بعد از روزی چند ازین بزم بار دیگر چنان بزم از خاطر همایون نبرد و عازم فتح ممالک ماوراء النهر گشته موکب ظفر آیات از بلدهٔ فاخرهٔ هراة متوجه همینه و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت پناه خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پسر ارشد شیبک خان بود در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبید الله خان در بخارا حکومت میمود و جانی بیک سلطان که ایالت قصبات کرمینه و نواحی باه قتلق بدو مقرر بود هر یک بر سر پوسته در تدارک آن مهم فرقه مشورت در میان انداختند و چون میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون آهنگ آمویه عبور فرماید یک از ایشان در دیار ماوراء النهر و ترکستان مجال اقامت نیابد خواطر همگنان بران قرار یافت که دست در دامان متابعت و فرمان برداری زده از رهگذر دیار سمندی در آیند و بوسیله فرستادن پیشکش و پیغام دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی بروی روزگار خویش بگشایند و بر موجب عملهوده قاصدان ایشان بتوسط امرای عالیشان شرف بساط بوسی حاصل کردانیدند و پیشکش گشیده سمت آستان عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض سانیدند و تیر مرحمت حسرو انه از مطلع احسن بگاه احسن الله ایلک طلوع نموده بر خبایات احوال ماوراء النهر تافت و جهت تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان را اجازت یافته همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله خان مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی اتفاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون از طرف آذربایجان مستقر رایات همت گردانیده عزم تسخیر ماوراء النهر جزم فرماید ایشان بتوسط امرای عالیشان بدرگاه شاهی بایستم و خواجه محمود ایشان را باصناف الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده مقتضی المرام بجانب همینه و فاریاب که معسکر ظفر قباب بود مراجعت نمود و کیفیت مهمی را که ساخته و پرداخته بود عرض فرمود و حضرت پادشاه تاج بخش تاج ستان بر حسب التماس محمد تیمور سلطان و عبید الله خان ممالک ماوراء النهر را بدیشان مسلم داشته ایالت و لایت بلخ و اندخود و شبرغان و چکیچو و همینه و فاریاب و مرغاب و غرجستان را به بیرام بیک فرمانی عنایت کرده و خاطر ها چون میل بعاد ت ... روی توجه بمملکت قم آورد علم ظفر پیکر پیش غیرت افزای مذهب معتبر خورد و صدای کوس رعد آوایش چون نوای نی و عود موجب از دیاد فرح و سرور دانجد لله المعبود و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث و النشور ذکر فتوحات آفتاب صبح روز افزون و رسیدن امیر عبد الکریم و آقا محمد بارووی همایون بنا بر مشیت حضرت واهب العلم تبارک و تعالی متسلم جلی از انواع علم سلطنت پادشاه کشنده شیم آفاق سم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت و طالع کالعدم فرمان واجب الاذعان نمی نمود و پیش از وقوع فتح خواسان نوبتی بر بالش گذشت که دست منت و دامن مشیت جان و دین بجمع موهوب نواب کامیاب شاهی گشت بنا بر علی بیداد آن ولا گوهر خان شیبانی در نواحی مرو از پای در آمد حکم همایون مشرف نفاذ یافت

نفاذ یافت که درویش محمد سیاول که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الامانی انتظام داشت یکدست اورا بسپاری برده هدیه گذارد آقا رستم
انگشت دهد و نیش محمد آن سعادت بعید نپیوده و بعد از وصول بیاره کاه آقا رستم حسب الحکم علیه وده حاکم سپاری از مشاهده آنحالت نهایت بترسید و انتظام
پادشاه کردون غلام اندیشیده بتصور اشتعال نیران غضب قیامت لهب همان شب مهموم گردید و اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست
در هم داده بعد از سه چهار روز دعوی بعالم جاودانی نهاد و انخبر در مملکت خراسان بعرض نواب آستان ملایک آشیان رسیده اشارت علیه صادر
گشت که جناب سلطانی سیف الامانی بازماندران رود و اموال چندین ساله آنولایت تخلیص کرده و انتخاب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه
مرتفع ساخته پس از وصول بدانحدود امیر نظام الدین عبد الکریم که ایالت آن دیار فروشده ارتقا و استحقاق تعلق بوی میداشت و پسر آقا
رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند و بایکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدتها امیر عبد الکریم که آنکه حکومت تمامت مملکت
مازندران چنانچه معوض تا باو اجداد ش بوده بدو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت سپاری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی ایشانرا
همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی درحرکت آمد تا بعد از تحصیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض اعتاد گردان پایه اورنگ جاه
و جلال گردانده و آن مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل داده در نواحی سمنان بمعسکر نصرت نشان رسیده امیر عبد الکریم و آقا محمد را بانشار و پیشکش
بارگاه سلاطین پناه در آورده بهنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کردند پرتو عنایت و احسان درحق هر دو فرمان گرفته
و فرق مباینات و افتخار برده سر داده با نظام امور شهریار و اوج سپهر دوار سایده حکم همایون از مکمن عدالت رود رافزون نفاذ یافت
که مواضعی که در محبت متصرف آقا رستم بوده متعلق آقا محمد باشد و امیر عبد الکریم در سپاری بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط آنکه مال و جهات چندین
ساله آنولایت را که ادا نکرده بودند تحرانه عامره رسانند و درین باب کمال دقت و تشدید بسیار واقع شده آخر الامر امیر عبد الکریم و آقا محمد سبع سی هزار
تومان قبول نمودند جناب سلطانی سیف الامانی نوبت دیگر جهت تحصیل آنوجه بمازندران تشریف برده و در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام
بجای آورده بعد از فراغ از مهم مازندران لواء کردون فرسا بصوب عراق درحرکت آمده چون هوای بلده قم از عناصر موکب کشور کشا عطر ساکنان
پادشاه عالم پناه و حشمتان بمشام اطراح اقامت انداخت و اکابر و اشراف ممالک محروسه را که جهة اقامت مراسم تهنیت لبسه سده سنیه
آمده بودند مشمول عواطف بدیع ساخت و بعد از ان اعیان ملجپان سلطان معسکر قضا و قدر روم ایلدرم بایزید بایخت پادشاهانه جهة مبارکباد
فتح خراسان بآستان فلک آشیان رسیدند و منظور نظر انعام و اکرام شده و حاکو شاخوان بازگردیدند ذکر شکار فرمودن پادشاه
آفاق و بیان سمت از وقایع منزل قشلاق چون بخشت کاله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده
و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا پیکر معشر سپهر را از اشیاء مختلفه ترکیب نموده مدامت بر یک صفت خاطر مجرون نمیکرداند و مواظبت بر یک نهج
گردکان ارحوائی صایر نمیشایند اگر مدتی اوقات بجمعی محض بگذرد بصورت ملال پرده نمی نماید اگر روزی چند بلعب مطلق مصروف گردد ابواب اختلال
بروی روزگار بگشاید لاجرم برطبق آیه وافی عنایت و اذا علمتم فاصطادوا فرمان الهی نازل گشته که چون سالکان طریق اعلا را احرام که دست منع
بر سینه مشتهیات نفسانی نهند پیرون آیند مطلق العنان شده با مرصید و شکار که از جمله مستلذات طبیعت انسانیست قیام نمایند بنا علی هذا در ان
زمستان که پادشاه منظفر لوا در بلده قم متعرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بود و شاهباز همت عالی همت از صید ممالک خراسان فارغ شده
توسن سرکش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سیر میفرمود ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخجیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید هوای صید وحوش
مرغزار فلک ازاق مشرق در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان اشرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بل صغار و کبار آمده یار
بر صحاری و فضای نواحی قم محیط شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سواره بسیار از شهر پیرون شتافته
و بر کرانه خندق پادشاه پیشگاه زیر خرگاه معطوف ساخت و در نمازپیشین بهانوز برج که بهم رسیده بسعادت تائید ایزدی بانعقاد آمده بود
نخجیر جمع کشت که کمیت آن از حساب و شمار مستوفیان فطنت آثار در گذشت و شاه فلک اقتدار و فوجیان کامکار چنانچه معهود و مألوف جنت
خنجر و شمشیر و تیر آبدوز کوزن و نخجیر صاعقه وش در عرض یکدیگر ساعت بیت و شهبازها بانوز تقبل رسیده افزون از آنشکار در میان زمستان

در ظاهر قم لاله زاری بغایت آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملایک آشیان آن جانوران شکاری را بر فازیان عظام صمت انفاذ و بعد از اندک زمانی باز دیگر پادشاه فریدون فرهنگ صحرای فراهان گشت و بدستور سابق مراد و مرام خود حاصل نمود و بعد از آن بلوازم شکار پرداخته مدت دو از ده شبانه روز در بیابان و قفقاز اندازان جانوران شکاری بسیار شد و چون خبر که بهم رسید همین دولت پادشاه مؤید منصور با مقدار و حوش جمع آمد که طیور هر چند بلند پرند غیر شاخ نچخیر و کوزن آسیائه نمیدهند و از اهم جانوران شکاری و سباع بر تبه رسید که گرگ و کورو آهو و شیر چون شکر و شیر هم آمیخته از هم نمیرمیدند و شاه صاحب تائید بخت تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن و صید افگندن کرد و بضرب نیزه و تیر چند گور و نچخیر غرقه بخون ساخته نهایت علاوت بجای آورد و شیر از صولت خدنگ خسرو فلک آبنگ در طرف آهو نخیر است نگریست و آهو با آنکه در پناه پلنگ نچخیر دانه سهم نیزه شاه عالیجاه لحظه این نخیر است زیست نظم نیزه و نیزه شیر و نچخیر هم آمیخت چو ن شکر و شیر و لی شمشیر او طوفانی انگیخت که از آمیزش تن روح بگریخت و در آن روز چهل و نچخیر از آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالی مقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید و همین و اتمام و تواچیان عظام مغنم کردید پس از ان در دو نوبت دیگر پادشاه سکندر شوکت در حدود و سادهبان مرتشوی گرت اولی شانزده هزار نچخیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید مثنوی چو رای حسرو بهرام تدبیر نماید عزم صید گور و نچخیر ملایک کو نیارامند سوی صید گاه او رسانند و کرنه امن وحش را نیست معذور که آرند انچنان رصید از نه دور و در اثنای امور مذکور جناب سلطانی سیف الانامی از ولایات مازندران بازآمده امیر عبد الکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجه تقبل ایشان نقد شده بود بدرگاه مهر اشتباه رسانیده و مناقشه را که در باب ادای وجه در میان اشارالیهما واقع بود معروض نواب طبله جناب کردانیدند و شاه مخلص نواز جناب سلطانی را باصناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام مازندران چنه کابی در ارد وی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در دولت استقلال بوقوع انجامید دیگر انکه محمد جان ایشک آقاسی باشی سابق که در خلال احوال گذشته بر سم رسالت نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه رفته بازآمده عرض کرد که انجناب تمامی بلاد ماوراء النهر را بامداد امرای عظام احمد تکتونی او علی و شاهرخ بیک افشار تخواه و بیخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده سر خلاف دارد و بسیاری از جوانان قشلاق کرده بود بخود ملحق گردانده از آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از دیار خود بیرون خواهند کرد و این حال جز فوت پادشاه روم الدرم بابر بدشایع کردیده و یکی از شیایر او سلطان مراد نام که از عم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود و کریخته التجا بدرگاه عالم پناه کرده و بنا علی هذا فرمان اشرف اعلی صادر گشت که دیو سلطان بارو و همایون بیوندد و نچخیر بیک با بعضی از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه ماوراء النهر کردد و همدران ایام نوبت دیگر پادشاه کردون احتشام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت معهذا انکه تتمه وجه تقبل که مبلغ بیست هزار تومان بود و صول و بسنده ایشان در حدمت جناب سلطانی سیف الانامی که صاحب تقبل ایشان بود دعا کوی و ثنا خوان روی بارکاه خود آورد و بدریافت جوایی انجناب و سرانجام آنوجه مشغولی کردند ذکر وقایع و محاربات باقی که میان جغتای خان محمد بابر پادشاه و سلاطین اوزبک دست داد و بیان توجه امیر نچخیر ثانی بجانب ماوراء النهر بمقتضای قضاء صانع بلا و عباد در آن ایام کردار السلطنه هرات مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود و جلیز الدین محمد بابر پادشاه مجلسیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود و بنا بر انکه بتقدیم اعتقاد آنحضرت و عالی بتار بر حمک خمیر مهر تویر پادشاه کشور کیر تمام عیار نموده قاصد آن حضرت را بانعام و احسان بسیار ان کردانیده حکم همایون بنفاذ پیوست که آنحضرت از حالک ماوراء النهر آنچه بخیر تسخیر دهد آورد و بر وسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه با لشکر ظفر اثر متوجه ولایت ماوراء النهر شد و بعد از وصول بحدود بدخشان میرزا سلطان ویس با جمعی ملحق کردانیده بحضت علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت حکام آن ممالک حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه واسعت ملک جغتا یافته لشکری هر چه فراوان تر فراهم آورده عنان بکریبان بیدیان کارزار نافتند و در نواحی دوشی در عشق آفتاب در

دشمن باری بخالفان رسیده بین الجانبین محاربتی در غایت صعوبت دست داده بمظاهرت عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی ظهیر السلطنه ظفر رفیقه
شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته و لایت حصار شادمان و خلآن و قندز و بقلان بتصرف آن خواجه
درآمد و امیر تیمور کورکان در آمد و بمقتضای مشوره و خوش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین بسامع بادشاه جمجاه امین
عرضه داشت نموده و مرقوم قلم نیاز کرد انیده که اگر کیکی از امرای عظام با فوجی از غازیان عالی مقام باین مخلص ملحق گردند امید است که علی السرع الملال سایر ممالک
ماوراء النهر مفتوح گردد و درین ولایات خطبه و سکه باسم و القاب نواب کامیاب قرین گشته اهتمام مهمات جهانبانی سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد
و چون اطلیان حضرت نسبته سده مرتبت رسیدند و بوسیله امرا جمشید جمشت مصحون آن عریضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که
بیکی صوفی اوغلی و شاه رخ بیک افشار با مره از شیران بیشه پیکار بحصار شادمان رفته امداد محمد باربا پادشاه پیش نهاد همت سازند و در موکب آن بندهٔ
سلاطین آفاق متعاقبا و متعانبا فرق اوزبک پردازند و آن دو امیر با کمک صمیر حصار شافته محمد باربا پادشاه با استظهار ایشان متوجه سمرقند گشته حاکم
آنجا یعنی محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبد الله خان چون از ایشان خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و ما بحیز رایت عصمت آیت
باری ذراع السلطنه سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت و لمعات صفت اضاءت کرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت
معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اسم و لقب پادشاه سیادت پناه سکندر آئین بهمت زیب و زینت
پذیرفت و محمد باربا پادشاه کرت دیگر دست تحکم بآباء و اجداد خود قدم بر سند سروری نهاده بر طبق دستان همایون ولایت حصار شادمان و خلآن
و بدخشان را بخان میرزا ارزانی داشت و بر بلدهٔ فاخره بخارا و سایر اطراف آنجا که بتصرف تسخیر درآمده بود حکام معدلت انتما گماشت احمد بیک صوفی
اوغلی و شاه رخ بیک را بانعام شهریکات لایقه و منسوقات رایقه و اسپان کردون توان و صرباهای زرد و عقود جوهر خوشدل و مسرور گردانید
و اجازت معاودت داده جهة نواب کامیاب آستان خلافت ایاب اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد و از
رعایت محمد جان لشکی آقاسی بحکم بیک که زود کاه عالم پناه بر سم رسالت نزد او رفته بود طریقهٔ اهمال و تغافل مسلوک داشت سنان علی بدخشانچی
محمد جان در قشلاق قم سپاه علی سریر اعلی رسیده عرضه داشت نمود که حضرت باربی جنال جلاف و سرکشی دارد و چنانچه مذکور گشت بحکم بیک همچی شیر از امرا
و ارکان دولت مثل زین العابدین بیک و باد بخان بیک و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شده اما قبل از انکه باتجا رسد خبر
شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بجا بر اراء النهر کشیده اند و محمد باربا پادشاه راه ماوراء النهر را بر هم کرده اند مشرح این سخن انکه محمد تیمور سلطان و
عبید الله خان بعد از خبر مراجعت احمد بیک و شاه رخ بیک نوبت دیگر بخیال تسخیر بلاد ماوراء النهر شتافتند و با جانی بیک سلطان و سایر قرابتیان
اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس اوزبک کشودند و پنجاهی چرار لشکری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه
ثمان عشر و تسعمائه علم مضت بصوب بخارا برافراختند و منطقای جیحون ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده بکنکاه نواحی آن بلده رسیدند
چون اخبر سمع محمد باربا پادشاه رسید از غایت جرات بالذات لشکری که در ملازمتش بود از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هر چند محمد مزید خان
و جمعی از ارباب رای و مشورت عرض کردند که پیشین پی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقهٔ حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم
آمدن و لیران رزم خواه این عزیمت مصاب را بدیع رضا نشود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ باز پس گشته اند لاجرم دلیر تر شده
عنان بتکاپوی ایشان معطوف داشت و چون دو سه مرحله مطوی گشت بکنکاه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک سلطان با سپاهی
بیکران مصاف قتال آراسته و خواطر از جبن و بددلی پیراسته در آن صحرا سپاهی نمودند ظهیر السلطنه محمد باربا پس از مشاهده این حالت و تهور تعبیه
لشکر پرداخته و تیغ کین از نیام انتقام آخته همچی کثیر از فرقه اوزبک را فیل وار چیخ ساخت اروس بی و خواجه احمد قنغرات و کوچک بی را در حمله
اول بعضی از دلاوران سپاه جنتمای کمینه اسیر معتقد کردانیدند و بنظر انور حضرت پادشاهی برده آن سران سپاه را بزخم پیکان شهریار شیر شکار متوجه عالم
آخرت کردانیدند آنگاه سایر امراء و بهادران موکب سلاطین اوزبک از روی اهتمام بفرجام انتقام پای در میدان مردانکی نهاده دست باستعمال
آلت قتال برده و بکر و دلیر و باوجاق سپاه تیز کرد رسانیده بحدت پیکان آبدار و نوک شمشیر آتشبار نام بسیاری از طلازمان موکب بابری بها

از لوح بقا ستر و ند و الحضرت بقدر امکان در معرکه شات قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان صوب بخارا کرده و دران بلده نیز اقامت بمصلحت دولت ننموده از انجا بسمرقند رفت و در سمرقند اوزبک را بخود ملحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت و محمد زمان سلطان و جانی بیک سلطان و عبید الله خان را که بعد اخری تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات میسر گشته هر یک بمقر خود خرامیدند و در رعایت رعیت کوشیدند بهیچکس از متوطنان آن ولایت تعرض نرسانیدند و در جمادی الاول سنه مذکوره باز بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر پادشاه چون از توجه اعدا خبر یافت با تفاق خان میرزا اراک حصار را مضبوط کرده فرمود تا گرد شهر خندقی کنند و محلات را کوچه بندی نمودند کسان جبه همدا در فرود والی بخ بیرام بیک قرامانی فرستادند و بیرام بیک امیر سلطان محمد شیرازی را با سیصد کس از دلیران مجاهد فارس بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا چغانیان آمده پس از انکه بر استحکام حصار و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشغال ناریه پیکار ندانسته عنان مراجعت معطوف گردانیدند و چون اخبار حکام خراسان و استیلا محمد زمان سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر بسمع نجم ثانی رسید دفع اوزبکان پیش نهاد همت ساخته با ده دوازده هزار نفر از غازیان که همراه داشت بجد و جهد خراسان در آمد و حسین بیک لله از هراة و حکام و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روانه شدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از اطراف و امصار خراسان بملازمت نجم رفته شرایط دعاگوئی و رضاجوئی بجا آوردند و انجناب همه انجماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مهماتی که داشتند بکفایت اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود تا گاه از راه جام بکنار آب جاکم رفته از انجا بلخ شتافت و بیرام بیک قرامانی موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید تقدیم رسانید و نجم قرب بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذر ترمذ جمع آورند و امیر غیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصار رفته محمد بابر پادشاه را بلطف و عنایت تا منتهای شاهی امیدوار گردانند با جنود انجا خذه و بوی ملحق گردد بعد ازان بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سال مذکور از آب عبور نموده بنواحی ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد جانب حصار باز آمد و چون قرب وصول موکب بابری رسانید و امیر نجم بعضی از امرا و اندکی از غلامان خاصه انحضرت را جهة فریضه استقبال نموده در تنگنای چگچک که آن را در بند آهنین نیز گویند بین الجانبین ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از انجناب چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیک خبر یافته قلعات و جبوبات را بدروون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراء النهر را کی از سلاطین یا امرا معتمد شده خود را مضبوط کرده اینند

ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن او و بنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سنجی و ناظم مناظم قصه پردازی ایجنکایت را بموجب مرقوم میگرداند که چون امیر یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بموفور فراست و کاردانی و صفت وقوف در سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط جهات سرکار کشورستانی رایت همپلی می افراشت چنانچه سابقا مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زمام امور و کالت نفس همایون را در قبضه اقتدار انجناب نهاده او را صاحب اختیار مطلق گردانیده بر جمیع امرا و زمره انجکیان و سمرقیان مستولی و تفوق داده و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر جاه سلیمان حشمان پرداخته امور ملکی و مالی و جزئی و کلی معظم و مهم را بر نهج عدالت مسیر انجام معترون ساخت و بنا بر انکه دران سنوات ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنمقدار در سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نامدار فرمان در گذشت صد و چهل نفر از غلامان خاصه او نزدیک بپنجهزار سوار یراق دار رسیده و فوج فوج از اموالش از سر حد حساب و استیفا محاسبان دانا بحساب و گرد بر گرد بهر روز قرب صد سر کوسفند میشان او بود مرتع و قاذ و حوایج آش را بدین قیاس باید نمود و در سفر مذکور با انکه تماجی اسباب بگل را از آب نگذرانیده بود سر روز نمیرفت که یک نقره خام جهة نجم ثانی طعام در مطبخ او بار نهاده نشود و آن اطعمه گوناگون را که در اطباق نقرین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه پیدا دادند از عزیزی صاحب الفعال اشتهاء

اتفاق افتاد که در اطراف آب بخشی که در وقت کشیدن بشلان در دره خانه آن امیر با پادشاه بانشان حاضر بود برزبان بعضی گذشت که هر روز این قدر مصالح را در ولایت یاغی چکونه بهم میرسانی جوابداد که بعنایت الهی کوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر چیزها که آش در سرکار بسیار است اما هر روز مرا وده من و دارچینی و زعفران در تخمیل و زیره و بادیان و سیه دانه و بعضی دیگر از جوبات و ادویه ضرورت میشود حقه پیدا کردن آن تفتیش می نمایم غرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بلند پایه بنظیر باین درجه ترقی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه از پادشاه مؤید منصور رخصت یابد بتحصیل فتح ما وراء النهر کرد و مقاتله سپاه او را بنک را معتمد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را اسهل آسان شمرد و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظل السلطنه رایت عزیمت بجانب بخارا برافراخت اتاق خولا سلطان که حاکم آن موضع بود چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد با تفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و مهادنه در آمد و بعد اطلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خود را بکشاده امیر نجم او را معتمد ساخت و بلطف تو نوینکی یا ماجاعی از او نیکان که در آن مکان بودند کشته معترض عایشه و از انجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و مخالفت ثبات قدم ورزیده نجم بیک اطراف شهر را برای تقسیم قرمجه و هر کس بمورچال خود فرود آمد چون ظهر رود افغان اندا خصم تیر تفنگ کردند و نجم نک رعد آسا برج و باره قرشی را خسته اکنده در عرض دو سه روز قهرا قسر ایران بلده استیلا یافته و شیخم میرزا با متابعان اسیر سر پنجه تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی پیکنابان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس را از پیر و برنا بتیغ بیدریغ گذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیک سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و مجادله بر لوح خاطر صحیفه ضمیر نیکاشتند و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تمور سلطان و ابو سعید سلطان و ولد گوبنجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بجنگ او دست برد متوجه شده اند و خود در همان منزل توقف کرده پیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدفع ایشان مامور گردانید و آن دو سلطان از توجه پیرام بیک و غازیان خبر یافته در قلعه محمد وان متحصن شدند و پیرام بیک بهیئت حال از اعلام نمود و نجم بیک با تمامی عساکر نظایر بر محمد وان شتافت و محمد تمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آنحصار را احتیاط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار بجنگ پیرون میفرستادند و از جانب غازیان در برابر رفته کاهی غالب و احیانا مغلوب میشدند و چون چند روز حال بر این منوال بگذشت آذوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود کرا از طرف سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود دمید انست که تسخیر آن قلعه بمحاربه تیسیر پذیر نیست بعرض رسانید که درین زمستان غایه برمحاصره محمد وان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیره بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار مشحونست و دو سلطان با بسیاری از شجعان در آنجا توطن دارند اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشند غازیان جهة فقدان جبوبات تنقیص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از بنجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح استلاق اندازیم تا از ولایات سرکار بلخ آرد و باز پان و سرکار نکبود آذوقه بسیار بدو میرسد و از غله و اجناس بارد و می ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیره اوزبکان رو می در نقصان نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا نشود متوجه قبچاق بلاد و قلاع شویم امیر نجم جوابداد که اگر ما از طاهر قلعه محمد وان کوچ کرده بطرف کناب روان گردیم اوزبکان بصورت خواهند نمود که این حرکت بنا بر خوف و هراس از ما وقوع خواهد یافت بنابر مفهوم موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام نرسیده بود که ظل السلطنه والخلافه محمد بابر پادشاه بدابخا آمده بهمان سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدانطرف رویم و روز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارک رمضان سنه ثمان عشر و ستمائه بود علی الصباح طلیعه سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر محمد وان طالع گشت و مهتم از خیر مقدم پیرامبیک و هندیر در گذشت صورت حال آنکه چون در بلده بخارا اسباب جانی بیک سلطان و عبید الله خان رسید که کار امیر نجم در ظاهر محمد وان از پیش نمیرود و هر روز لشکریان جهته بدست آوردن آذوق و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم هزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش و خفتان کذار بر سبیل اطلاع متوجه محمد وان گشتند و بعد از وصول بحده و آله یار محمد تمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکانیکه در انحضار بودند بدیشان

پیوسته همچنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آورده ندا میر نجم ثانی بعد از مشاهده این حال بر فتحالله و همینه و میسره لشکر او جوانان اعظام استحکام داده و خود در قلب بنیاد نهاده مقرر کرد که علیرالدین محمد با بر پادشاه با جمعی خاص طرح باشند و در هر طرف که کوبک احتیاج شود بتوجه فرمایند بعد از تسویه صفوف قریب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه او بیک دفعه بمیدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کرده و سپرام بیک که در آنجانب بود متوجه دفع شر آنجماعت گشته نرجم تیری از پای در افتاد و همینی موجب از دیاد جسارت او نیکان شده بیکبار بر سپاه آذربایجان و عراق تاخته و امرا بنا بر عداوتی که با نجم بیک داشتند بی از آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیک شکست یافته طغیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه با سپاه خاصه روی بتوجه محصار آورد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود مستعد مهمات گشته در حرکت آمده حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اولی متوجه گذرگری گشتند و ما بچه رایت سلاطین اوزبک از اقی فتح و ظفر طلایه شده سپاه ما را در آنجا غارت و قتل غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با میر نجم رسیده آنجناب را اسیر سر پنجه تقدیر ساخته و زر و پادشاه خود برده حسب الحکم اساس حیاتش بیدا خته و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان همدران روز بشربت شهادت تشنه و طایفه دیگر که بکوه بهاء معار با گریخته بودند مانند خواجه محی الدین و خواجه شمس الدین مروارید و خواجه میرجان بن خواجه قوام الدین محمد بن شاه عبد الله سعادت خدمت بوسی دست سمرقندیان افتاده جام هلاک در کشیدند و در بعد هم ماه رمضان انجم بدار السلطنه هراة رسیده امیر علاء الدین محمد بهمان نهجی که رسم حکم جهانمطاع صاحب اختیار امور مملکتی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از چند روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی او غلی در رمضان بصحت و سلامت تشریف آورده و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت آن بلده بهمراه باحمد بیک انتقال یافته بود در نهضت اختیار الدین زمام امور دولت و دیوانی رعیت و سپاهی پرداخته طایق را بتمهید بساط معدلت و نصفت و عدالت نواخته و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب علیرالدین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته بودند از آن حضرت عنایت و رعایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در پانزدهم ماه رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود همانجا توقف کرده امیر محمد بهراه شتافته باتفاق امیر علاء الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام انخطه جنت مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسید و بار دیگر پورش خراسان و دفع بیداد اوزبکان پیش نهاد همت عالی همت گردید **ذکر نهضت پادشاه با عراق از قم بصوب استقبال و پیش باق و توجه رایات آفتاب اشراق از انخطه دیجاب دار الملک عراق** چون فرمانفرمای طوایف مردم مستان سپهر پیشرو ستمانه در بلده فاخره قم بساط انبساط گسترده و چهل انجم از بروج شتوی عنان گیران بمنازل صیفی معطوف گردانیده فضای صحرا از خلو سبزه و لاله برمرغزار سپهر دوار تفاخر نموده و مشاهده عارض نگین گل و لاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح و سرور بر گشوده و مثنوی سرو ناز علم سبز پایه جدول سمن سایه بدیدار سرخ گل بر افراشته شد بر سر سیمین دره بار دیگر هوای صید و شکار و گشت و مرغزار در خاطر مردم پادشاه پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم استقبال گشت و چنانچه چند بار درین اوراق بر زبان کلک لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و جبیت و چهل طغرا جانور نجم و خجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردیده انگاه اعلام ظفر پیام از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش باق و سورلوق شده و دوستان بهادر تاسیان در مرغدار بهای زرابت آثار گاهی بتجمع اقداح خوشگوار و احیانا بصید کوزن و قوچقار که در آنحدود بسیار بود اهتمام فرموده و در فصل پاییز که نسرین ناهید از فروغ طلعت خورشید صفحت اضاءت پذیرفت و از تاثیر هوای خریفی لباس حضرت آثار اشجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان بصورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه جهانیان عازم خطه اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داده و کماینبغی بتفقد حال ساکنان دار الملک عراق پرداخته مجددا ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برگشاد گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب و شعاع جام شراب ناب مجلس بزم را ناصر و سیراب میگردانید و احیانا بر تخت سلطنت و استقلال آرمیده سرکشتگان بوادی عبودیت و انقیاد بحضیره بساط عدل و انصاف میرسانید مثنوی گشیده پادشاه بعفت او نگ کهی در بزم عشرت جام کلرنگ نشستی گاه بر تخت عدالت بلند

پی تأدیب ارباب ضلالت بنای مدل آباد کردی و دل محمد یدکان را شاد کردی و در تضاعیف انحالات خاطر انور همایون متوجه رعایت سلطان مراد بیگ بن یزید کشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بدو شد و سلطان مراد بر حسب فرمانفرمای بلاد و عباد بجانب مقصد در حرکت آمد و در اثناء راه زمان حیاتش نهایت انجامید و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید بفضل الله تعالی و بحکم مایرید کفشار و در بیان ولادت باسعادت شاه زاده عالمیان ابوالفتح طهماسب میرزا و رسیدن اخبار ماوراء النهر و حالات خراسان بپایه سریر اعلی

دران زمستان که بلده محروسه اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود و اهب بخشت ابواب مراد دیگر بروی روزگار بجایون آثار فهریار سلطنت برکشاد و بخشنده هیبت کوهبری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه و افراسمان نهاد و بنسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی کلی عطر پرور گشت که بشمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در کشمکش تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اقبالش جهانی را بهجت امن و امان رسانید مثنوی گلی بشگفت در گلزار شاهی وجودش مظهر نور الهی نهالی بست از باغ امامت ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اقبال فروغش نور بخش چشم آمال یعنی حضرت شاهزاده را در اواخر سنه ثمان عشر و تسعمائه بساعتی سعادت اثر پسری خورشید منظر متولد گشت و بمعنی موجب ابتهاج خواص و عوام شده بلطفه بشارت و تلطفه تهنیت از ایوان کیوان در گذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور ممهد یافت و جاهمای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت کشورستانی بر صفحات حال امکنان تافت امراء ارکان دولت عقود و جوهر و نقود و اعیان و اعاظم محمد همایون آن شاهزاده صاحب سعادت گردیدند و خدام سده سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد و اهب المواهب بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و کنیتش بابو الفتح گشته چند قابله خورشت جبهه اضاع الحضرت یقین پذیرفت و بواسطه تولد انشاء زاده دولتمند چند روز طوبهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتضاد فرق عباد همت از داد گرفت و همدران ایام برای وضع اصابت عین الکمال و سپهر بدخال سهل علل بر چهره احوال نواب پایه سریر جاه و جلال کشید و خبر شهادت امیر نجم و پیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و کشتن سلاطین اوزبک از آب آمویه بتواتر انجامید بناء بران یورش جراکسه بیش نهاد همت عالی از گشت و رایات نظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه بهضت نمود غبار مواکب ظفر آثار ازاوج فلک دوار در گذشت

ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان چون امیر نجم ثانی از انجام قضا و بجای شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا شد و بخت جانی بیک سلطان از آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هرات گشت مراد اشراف آن بلده چون برین جاده واقف یافتند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیده احمد بیک صوفی اوغلی حلقه جنتیا الدین را مضبوط ساخت و حسین بیک لله در برج میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال شهر است رایت اقتدار برافراخت امیر عماد الدین محمود دروازه فیروزآباد را ضبط نمود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بر پشت دروازه ملک منزل فرمود حراست دروازه خوش را میر سلطان محمود و ولد سعید غیاث الدین محمد بابخان تعلق گرفت و محافظت دروازه عراق بدیگری از اعیان خراسان بهمت انتساب پذیرفت و جانی بیک سلطان در اوایل ذو القعده بظاهر هرات رسیده بخشت دروازه فیروز آباد و دیگر دروازه عراق و نوبت بزمره ازشکریان او بقدم محاربت از طرف باغ سفید خود را بدروازه یکه بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان دلشکان هر دو میان مجروح شده ناچار بازگردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازه فیروزآباد حمله آوردند و از دست مردان امیر عماد الدین محمود مغلوب شده خونها کاری خورده و بعضی از ان معارک بابا غیثی تبرائی که معتمد الدوله بود بدست اوزبکان گرفتار کشته شربت شهادت چشیده و معاریف یکه خان نیز نوابی شهر رسیده در نواحی قریه آزاد و آن دشت فیلمان منزل گزیده و چند با سپاهیان یکه از تا کنار خندق دروازه فلک و دروازه عراق تاخته بازگشتند و بیشتر و شک پر و اختند و بجمله هر چه تمامتر با هر محاصره قیام نموده علم جنگ برافراخته و چون در سال گذشته محصولات بلوکات هرات بیک نپا مانده بود و در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نموده مردم ولکات اطراف و اعاظم جبه آروق خانیان بر حملات شهر حمله حواله کردند و بدین جهت تضیق بسیار بصغار و کبار رسیده در کمال اضطرار بسر میبردند بعضی ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد ازان پرتو انوار عنایت الهی بر وجنات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیک سلطان

آزاد بلگرامی ۱۲

و عبید الله خان مخالفی بوده در صباح سیوم محرم سنه تسع عشر و ستمایه که موافق اول [illegible] در رسیده و بر یک از ان دو سردار از ظاهر هرات بجانب دیار خود توجه فرموده و در ان روز فیروز هر دو یان را نسیم عنایت ایزد متعالی کل آنی و چین مراد بگشته از محنت حصار داری بخات یافته و از محافظت رنج و باره قاطع کشته بسر سایتین و باغات و مزارع خود شاد گشتند و جانی یک از سلطان علی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بگرمسیر رفت اما بعد از ان یام محمد تیمور سلطان بدین جانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو سردار با تفاق یکدیگر عنان بگردان بطرف طوس و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفرائین بحیث التصرف در آورده دل سلطنت خراسان نهادند چون اخبر مدابا السلطنه هراة رسید امرا عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر از برادران او زبکان آن بلده را محفوظ نموده جهة ایصال بشارت مسرجان بمشهد فرستادند تا بسرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان طوعا و کرها بلوازم استقبال کما بی آورند و کلید شهر پیش برده باظهار اطاعت و انقیاد تیمور سلطان در باغ جهان آرا فرود آمده خطبه بنام خود خواندند و چون میدانست که در ایام در بندان تفرقه بسیار بهرویان رسیده مابمردم بروجه احسن معاش کرده اما طایفه از متعصبان اهل سنت و جماعت اغاز غمز و سعایت نموده جمعی از موالی و مردم ترائی را در دوام بلاد و رطه ریخ و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد بیخی و مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جامع را بزخم کارد و شمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر مییافت تا انکه مولانا خواجه علی صدر که خواری الاصل بود و بنا بر التماس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانیده که تعویت جماعتی که بنا بر اغراض فاسده خویش در مقام انهدام نباد زنده کانی مردم شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر الطبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا جمال صحاف را که یکدست و پسری زخم کارد خورده شهید شده بود نزد سیاست فرمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون قرب دو سنه ماه محمد تیمور سلطان دار السلطنه هراة و عبید الله خان در مشهد مقدسه و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول منغلای سپاه کشور کشای شاهی بحدود خراسان شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا که بود عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر تافت **ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب مناسب و معطر گشتن هوای حدود خراسان از عنبار مواکب کواکب مراتب** امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل و ادب و حاوی علوم مورو ث و مکتسب بود و مشرف نسب و فتوحسب از اکابر سادات عجم و عرب بمحتشمان و مستشفی نعمود بعد از وفاة قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت کشور ستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شده و چون چند گاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود فانی بسنت بجود و مزاجی هم کرده ازان امر استعفا جست و دیر وقتی که بتشرف ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت بحضرت طواف عتبات عالیات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فیته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی منتخر و مباهی شده بواسطه وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم قاهر هم باوراء النهر گردید انجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق انجامید و مانجا الیه نظر عطفیه از اصفهان متوجه ساوه گردید در رود خانه ولایت مذکوره پادشاه صاحب قابنده تجدید امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب وزارت و تفویض کیمیا اثر کرد انهده وکالت نفس نفیس همایون را در عهده انجناب کرده پایه قدر و منزلتش را بالیوان کیوان سیا و ایضا سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر بمشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور سرکار صدارت بنصب فرمود و چون علام نزکار پادشاه صاحب اقتدار سایه وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان بشرف نفاذ یافت که خازنان حالیشان جهة مصلحت یورش خراسان آذوق سه ماهه بردارند و با انکه در آن سال در ساوه جو بات در غایت قلت بود و بلیه قحط و غلا شیوع تمام داشت همین توجه خاطر عالی باثر آنقدار غله که دلخواه سپاه انجم جاه بود بحیث التصرف ایشان در آمده موکب پادشاه فرخنده پی مدت دو روز در ساوه توقف نموده از انجا بری شتافت و ازری براه کبود کنبد متوجه فیروز کوه گشت و اجتماع جنود گوه شکوه بیلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت لوای فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعه قبه سراپرده و بارگاه عزت مرغدار فیروزه کار سپهر دوار سیمبود و پادشاه جهانیان بعد از اجتماع

اجتماع عساکر حضرت نشان ازان منزل السلطان میدان جزء میدهد و نیل بیک را بامعنی ازا مراد فوجی از سپاه کشور کشا منعلا گردانیده بسطام فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثنار راه بنواحی دامغان جناب سلطانی سیف الاسامی که جهة تحصیل وجوه تقبل امیر عبد الکریم و آقا محمد بابدران رفته بود منضمی المرام بازآمده شرف بساطبوسی دریافت و بنا بر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود مجدداً بر توجهات پادشاه منظر لوا بر صفحات احوالش ثابت و چون لشکر بسطام از فرزوین مواکب کوکب احتشام عزیمت افرای گلستان ارم گشت حکم همایون بعز نفاذ یافت که لشکر و مشاهیر اردوی بهادران بتسلم قلعه و بناء دامغان مبادرت نمایند و صباحی که سپه داران عدد و قضا دیباچهٔ صفحای آفتاب برزبرجوش مصقول حسول ثوابت و سیارات پیشانی وا زلوامع تیغ برق کردار و اشعهٔ سنه تعلّا آثار قضای بسیط زمین را مانند کارخانهٔ چین روشن و مزین گردانید ندا مرا عظام و حکام ام و قورچیان پهرام صولت و غازیان وافر شوکت و سایر هژبران کمینه کوش و نهنگان پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده و براسپان صبارفتار سوار گردیده دران صحرای دلگشا صف صف بایستادند و سیوف جان گزا آخته و رماح اجل سوپند افراخته زبان بتحسین سپاری بدعوی جلادت و سرباری برگشادند یکی از ایشان ارتجالاً این قطعه را بی سرست سنه بمضمون این مقال سترنم بود که مثنوی برانم که چون دشمن بدکهر کند عزم رزم شه داد گر بگرز گران سنگ و تیغ تیز سرو دست او را کنم زیر و زیر بزخم عدم همنوش کنم قدح از سروی خونش کنم و دیگری برجادهٔ اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده بعنوای این کلام تکلم مینمود که مثنوی درآید اگر دشمن تیز چنگ بدریای سیحا بسان نهنگ زاقبال شاه امامت نژاد حذیو جهانگیر پاک اعتقاد بقلاب روی زبونش کنم ز ضرب سنان غرق خونش کنم و در آن صباح پادشاه صاحب تائید مانند جمشید خورشید برا شهب کردون کردکبی نورد برآمد برسیال بی احتمال ابطال جدال آغاز عبور فرموده بمیمنه و میسره و قلب و مقدمه چیو ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر درآورده بهر طایفه از عساکر بهرام مآثر بیرسپه سردار ایشان پیاده شده رخ بر خاک راه شاه عالم پناه میسود و اسپی فیل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز بادعا و ثنا میکشود و مثنوی که شاها فلک بخواه تو با د وجود ملک در سپاه تو با د ظفر در رکاب تو با د امام سعادت رفیق تو هر صبح و شام لوا در تو پیوسته فیروز با د همیشه عدوی تو بد روز با د گران تا گران جهان زان تست سپهر درطوق فرمان تست همه تاجداران ترا چاکرند بجز راه اخلاص تو نسپرند نخواهند غیر از تو شاهی دگر ندارند جز تو پناهی دگر هر جا که رزم آزمائی کنی چو خورشید کشور کشائی کنی ندارند جان و سر از تو دریغ چو از چشم و جان عدو تیر و تیغ و نقد اخلاص آن سالکان طریق خلوص در معیار صیقل کیمیا تاثیر علیدهٔ تاج و سریر بمام عیار نموده بمسکهٔ قبول از قران یافت و بهمه ارتضاعیف اسباب پرسش دلگرانی محبت و شادمانی افزوده بعد از فراغ ازان مرصوب دولتخانهٔ همایون شتافت **ذکر رسیدن منعلا و منظر لوا بنواحی مشهد و گریختن سلطانین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید** پس از عرض سپاه بنجم جماه بتحقیق ایراق تحقان رزم خواه شاه سعادت پوش از اتلک بسطام بییلاق گلیوش خرامیده حاکم شیراز فیل سلطان را بفوجی از دلاوران ایمن فرسا بر سم منعلا متوجه مشهد مقدسه گردانیده فیل سلطان بعقوبت دولت شاهی منظر بوده در طی مسافت مسارعت نموده مسان برق و باد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و عبید الله خان کرد ولایت اقامت داشت چون ازین معنی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که فیل سلطان بیک فرسخی آنحضرت رسید بعضی از آقایان و کلانتران مشهد را که چاینده عنان بهزیمت بصوب شاهجهان انعطاف داد و آنگاه بزحال توقف محال دانسته از راه شیرشتر معبر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و برین قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس عرب و هراس بخارا جلب سلطان که در هراه بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث الدین و خواجه جلال الدین قاسم فرخودی و مولانا قاسم خواندامیر و خواجه شاه حسین جنابانی را که چاینده همراه بردند و بر طبق حدیث نصرت بالرعب مسیرهٔ شهر بنوزده موکب همایون پادشاه نصرت بهره در ییلاق گلیوش بود که بشیر فتح و فیروزی از افق سعادت بهرروزی طالع گشته از فرق اوزبک و تاجیک در دیار خراسان نماند و دست مشیت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب نعمتی و طمطراق را بر افشانده و چون سلطان بدار الملک سمرقند رسید قاصد بسیط امان ندکانی امیر محمد گردیده و الحالیها و نقابت پناه برمانی الضمیر را اطلاع یافته بمقتضای کلمة الغراء متالیاً طاق علمنود و با مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته پیاده بحصار شادمان شتافت و خلیفة السلطنة و الخلافة محمد بیر

پادشاه کرت دیگران زنده او لاد و جز البشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب سفر عتبات فرمود و الحضرت تمر خان ایالت ارزنجان بدار السلطنه تبریز عزیمت

بدستور پیشتر ابواب و الطاف شاهی نواب درگاه شاهی برگشود **ذکر فتنه که ابو القاسم بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی کثیر بر خاک هلاک ریخت** ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک اعاظم امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی

نیز در وقتی که فراسان را تحت تصرف در آورد و ماوی در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضاً تیمور سلطان در آن ایام که فراسان در آمد

او را منظور نظر رتبت گردانیده و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده بمرتبهٔ پایابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشیده بکامجوئی و غرور

بکاخ و داعش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان از فراسان در هراة توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و همدران ایام خواجه عطاء الله

و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبده الوزراء الاعاظم خواجه جلال الدین میر کی مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دو نوبتی

نواب کامیاب شاهی لازال ظلال افضالهم مصونة عن وصمة التناهی ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نموده و او از شهر کمتر

و عدد و با نفیس شتافت و از مردم معول فانچی و احشام آن ولایت قریب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب دار الملک خراسان

تافت و ارباب و کلانتران هراة از اتحاد ثه وقوف یافته دروازها بر بسته و باره را مصنوع ساخته و خواطر بمدافعت و محاربت قرار داده

علم محاربت و مقاتلت بر افراخته و ابو القاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافت نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را جمع

متفق گردانیده و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان بتحقیق حجابت سالکان مذهب علیه آباء

علیهم از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که ثمهٔ از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور مسطور گردید پذیرفت

و در آنوقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانه خود را بحیطهٔ ضبط در آورده صدای هوا خواهی ابو القاسم در انداخت لاجرم

فوجی تمام با حوال مرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازهٔ

خوش جنبک پیش آورد و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرأت از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند اما بواسطه

اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملک تعلق بدیشان داشت از این صورت جزع نموده خواجه

نخست اندیشه فرار نمود و بالاخره بامتواء میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را بجاوه بحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیر انداز بباره دروازه

خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را غائب و حاسر باز گردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبد القادر متوجه گشته

از دروازهٔ فیروز آباد بیرون رفت و با بو القاسم پیوست و او هشت روز دیگر در ظاهر هراة نشسته در تحقیق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول

امرای سلطان مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی و ولایت خوشنج تعلق بوی داشت و بر

سایر فراولان از الانک را دکان بسعت گرفته بود با سعید نفراز غازیان دلاور صباحی هواخی دار السلطنه هراة رسید و هرویان را تقیه نموده بشتاب

توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و خواجه مولانا امیر و میرزا قاسم و غیرهم از دروازه ملک

بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم را بجماعت پیشتی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان

و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی

بارمزه که در عقب مانده بود از پیش ابو القاسم بباغ سرافراز در آمده دست بتاراج بر آوردند و سلک جمعیت آن کمساعدت از هم گسیخته امیر

عبد القادر بطرف غرب گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان عنان گیران بازگشته و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و سنان خون آشام راست

ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کرخی با سعید کس از مردم میکه متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سر های آن بدبو لتان را از

بدن جدا ساخته اجساد ایشان طعمهٔ کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر از این فتح مبین خباب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر تنکبی بآن

ناحیه رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مرحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف متمال و

امیدوار گردانیده باعلام رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر هراة بگریخت در حدود غرجستان باحشام چاچاق پیوست و

پوست و بستهای با بکاولنگر مقدشه عیاثیه را تاخت کرده بهدو آنجا رفته و چون که امیرارغون شاه جرموج کرده تیغ تیز بخون ریزان او سیالود
والحمد لله للکرم المنان وعلیه الاعتماد والاتکلان **ذکر وصول پادشاه عالی مکان بالنگ و اوکان و متعلق شدن ایالت و الکای**
خراسان بجناب مملکت پناهی زینل خان لوای کشورکشای شاهی و موکب گردون مراتب ظل الهی بعد از توجه جنگیز سلطان بسه چهار روز از کاریز
نهضت فرمود و کوچ بر کوچ بخجوشان شتافته در آنجا رایت اهتزام سلاطین ماوراء النهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم سگرد و سپاس الهی بتقدیم
رسانیده از جوشان بالنگ و اوکان جرامیده و در آن مرغزار رتبت آثار چندروزی اقامت فرموده بساط نشاط و بساط عیش و انبساط تمهید و مهیا
گردانیدند و در آن اثنا حاکم ولایت مروده وه بیک که از توهم سپاه او نزبک آن بلده را باز گذاشته بود بپایه سریر اعلی رسیده و بواسطه استحکامت
ناجار پادشاه جمجاه حکم فرمود که او را اکسوت فسوان پوشانیده و بر دراز گوشی سوار ساخته گرداورده و ی همایون کردانیدند تا بهدران روز
بار دیگر عنایت جرم سوز شامل حال ده وه بیک گشت و باانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امرا منتظم شد و هم در النگ
راوکان خاطر همایون اثر شاهی بر تربیت زمرهٔ امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم ساخت
و زنبیل بیک را خان لقب داد و بسبب تفویض ایالت دارالسلطنه هراة و توابع و مضافات پایه قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه دین پناه
احرام طواف عتبهٔ کعبه مرتبه امام عالیمقام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام در اوکان بدان مکان هیبت نشان شتافت و چنانچه
شیوه سنوده آنحضرت است از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار مرحمتش بر وجنات حال مجاوران آن روضه عرش منزلت تافت و از آنجا بصوب
ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از وصول بآن حدود چنان معلوم شد که سیاقیان و صحراشینان نواحی یانیکه از سمرکند بجدوان مراجعت نموده بودند تعرض سیاه
کرده اند و طایفه را شهید ساخته یراق زمره را غارت برده اند و ایضاً در وقت عبور اردو بکان از آب مرغاب غاشیه اطاعت ایشان بر دوش گرفته
بوی شایسته اکرام و مناسبت و موافقت ایشان را پذیرفته اند بنابر علی بذا شخنهٔ قهر پادشاه بنصرت بفضل عام فرمان داده و بلوچستی که بازار اقتضای رای کشور
کشای جوچی سلطان لعنت یافته و اوزقرلباشان جوسه سلطان و جوقه سلطان نیز گویند باجمعی کثیر از عساکر بهرام صولت بآن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت
از خون آن قوم دون کلکون ساخته و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج برداده صدای من یمیل سوء بجزبه در خم طاق گردون انداخته و موکب همایون پادشاه
ربع مسکون از النگ بابا غای که مرغزاریست در غایت نضارت و طراوت روزی چند میل اقامت فرموده از پای فتاده کان را و یه سیداوی و از دست
رفتگان بادیه مراوی که در دارالسلطنه هراة و توابع و مضافات دیده امید بر شاه رالتفاته داشتند چون از وصول چتر همایون فال همزمان بابا غای
وقوف یافتند قدم از سر جهالت و از سر پایه رفیع درجات شناخته بارد وی گیهان پوی شتافته و بتقبیل عتبه اعلیم سر بر افراخته زبان حال
قال بعضی فرنی در دولت و اقبال ملازمان آستان جاه و جلال گشاده و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند مقصود مراد و مرام نهادند
و در خلال آن میر نظام الدین عبدالباقی جده سرانجام مهام معظم مهام سرکار سلطنت شده کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان آن بلده فاخره بنهضت
و قضایا و فرق را بایار ایر نهج عدالت تفصیل داده بهمین اهتمام جدیش امور مملکت و ملت در سلک انتظام انتظام یافت **ذکر مآل حواجه کمال الدین**
محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولایت روی نموده خامهٔ سکین شمامه در همین حکایات سابقه
بر صحیفه بیان رقم زده که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه مخذولان آنا سلطان تحویز عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را محفوظ ساخته چند گاه
سایت مقاومت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ بدو رسید دشمن ذخیره نماند بویای سلطان بعرمان برادر خود جانی بیک
سلطان قادم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از کندیز عبور فرمود و بخیال اطاعت اوزبکان ایل گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمد
و بکشم رسیدند چون که ضرب سزا و قات پادشاه جمجاه صفات مغفرت همراه امیرزا بود و رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه جمادی
الاخری سنه تسع عشر و تسعمائه استماع نمود که بویای سلطان با قتاق سایر سلاطین مغفرت آثار گذاشته بجانوساد آلهرمغفت بنابران خواجه محمود با دیگر بیلغ شتافت تا
اطراف و اطیان آن بلده بچنگ آرد شاید خواجه محمود و ایشان با جمع اطاعت بویای سلطان مواجه نگردیده بآنجا باز گذاشته و خواجه محمود در ماه رجب
ماه مذکور متوجه قرشی شده پس از وصول خبر ایل جی یا اسم نامی که سمرا بعضی از مقام ولایت جزگرو آن بوده در چوچ قطع طریق سلوک نموده خود را

از جمله برادران سلاطین اوزبک میمنه و بانجناب دو چار خورده و انجا جمعیتی نداده اخلاق ستوده او را ستایش کرده در اوایل سنه مذکوره بشربت
شهادت چشانیدند و چون این خبر بعرض پادشاه والا گهر رسید خاطر همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق بابا خاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ روانه شوند و شیر خان روند معتمد را که بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان بحکومت توقف نماید و توابع و مضافات
آن بلده را بتعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جبته کوتک زنبل خان بخراسان بازآید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا باقوجی ارسیاه
مظفر او روی بمقصد آورده پس از وصول بشیر خان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال اقدام نموده مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب
شهر بروی امید امرا کشوده و بلخ نیز سادات و قضاة و اشراف و اعیان مقالید سپهر و حقه آرزو نواب طالع بجانب دیو سلطان آورده و شرایط نیاز و
ثنا بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص خدمتکاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود بقرا بقال پیشوای خود ساخته طریق عدوان
و طغیان مرعی و مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت وفاق و وفاق از میان برافراشتند ناچار دیو سلطان و امیر سلطان و شیر خان
بظاهر اندخود شاقشه خانیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قرا بقال از اتباع او در مقام مدافعت و محاربت ثبات قدم ورزیده ابواب
جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و محاربه بپنج شش روز امتداد یافته همین دولت ابد پیوند قهرا فتح آن بلده بمفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام
فرمان داده کار ساکنان اندخود از خرد و پیر درگذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ بقتل رسیدند مگر قرا بقال که امرا او را بسته کرده
بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت منظر و منصور بقلعه السلام بلخ شتافته و بتدارک اختلالی
که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بر وجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان
بجانب خراسان معطوف کردانیدند و بعد از مراجعت لوای کشورکشای شاهی بمقصد رسیده بمهمات ساکن گردید **ذکر توجه شاه رخ بیک افشار**
بصوب ولایت کرمسیر و قندهار دران ایام حشمت آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از تمرکز خان بشیانی خاطر عالی تمرکز فارغ
و در بلدهٔ فاخره سراة نوا افشاط و کامرانی برافراخت سپهر کلاه ترا امیر ذوالنون ارغون بشجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار ولایت کرمسیر
و قندهار بدرگاه سپهر اقتدار آمده اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده نواب پادشاه بخشنده
خشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون بشجاع بیک و الحسین بیک
لله سپرده نادر قلعهٔ اختیار را لدین محبوس گردانده و حسین بیک لله حسب فرموده علیهمه و شجاع بیک بعد از چندگاه که در آن محبس اوقات گذرانیده یکی
از موکلان را بوعده و تقریب باخود متفق گردانیده و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی همراه مختفی بودند پیغام فرستاد
که در شب معین سپان با مون نموده و آلات برد در آن قلعه که بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بیک در سیله موعود موکلان را
باطعام طعمه که محمد و رات در آن بتعبیه کرده بود ضیافت نموده و چون آنجماعت در خواب شدند کمند حیله و تزویر را بالای فصیل حصار انداخته بزیر
رسانیده و بپای جلادت از خندق گذشته نوکران خویش که مستعد و مکمل منتظر ایستاده بودند محکم گشت و برا پای حصار قلعه برآمده بصوب قندهار
در روز دیگر این معنی بعرض حشمت پناه رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس در هر جا یابند معروض تیغ سیاست گردانند
لاجرم در آن روز در بلده فاخره هراة فتنهٔ عظیم حادث شد جمعی کثیر قتیل گشتند و بسیاری از اجناب بکیتا بان غارت و تاراج یافت و درین اثنا
که فروغ ماه پیکر علم ظفر پیکر بساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان همایون نافذ گشت که شاهرخ
بیک افشار با جوقی از سپاه هراة بدان جانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر صلح بلخ و اندخود فیصل یافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد و شاه رخ بیک مامور
قندهار پیش گرفته چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیک بجانب سوی رفته و حشمت امیر سلطان علی در قندهار بحصن نموده بنظام بر آن بلده شتافت
و چند گاهی با مر محاصره و محاربه بر داخت اما چنانچه باید تهمتی از پیش نرفت مدار آن شاه شود که او را در شجاع بیک در شان ما منتوست بدان طرف
اعلام کرده و مردم آنحضرت را غاریده طبل مراجعت فرو کوفت و عازم اندخود گشته در اثنای راه بخبر واقعه آن ولایت آشوده عنان گردان بدان طرف
اردوی حضرت نشان انعطاف داده و وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود سپاه سپهر احتشام بوده بکیفیت حالات آن بلده پرداخته

بعرض نواب کامیاب رسانیدند گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق چون امور و مهمات ممالک خراسان بر طبق مرام آستان ملایک اشیان ساخته و پرداخته شد و در جمیع طرف از حدود و اعمال امری که موجب انصرام ضمیر منیر تواند بود نماند رای عالم آرای پادشاه کشور کشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که سایه خزان بجانب باغ و بستان در تاختن آمده اوزان لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شرف که از النیک بابا خاکی منصت نموده مرغذار کهدستان را از یمن مقدم همایون رشک فضای گلستان ساخت و در متنزهات هراة محترمن الافات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطه اصفهان برافراخت متوطنان دارالسلطنه هرات که از استطلال سایه چتر فرقدسای شاه کشور کشای در رهاء و امنیت بودند از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای کیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت غنوده و بدیدن آفتاب آفتاب دولت آشنا و بسموم مهاجرت کرمخار شده خواطر بر تجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار داده و در وادی کهپایه چوی کوچ بر کوچ بولایت نیشاپور شتافته در آنجا خود و بسایر جاه و جلال رسیده که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوئی از اوباش پرستیز سلطان محمد بایقرا ولد میرزا ابوالحسن بپاپادشاهی برداشته و در رسا و یازنداریه ظلم و فساد اشتغال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت و عناد بر روی اصحاب رشاد و رشاد گشاده اند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک بیاجلو بجایان سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر سلک جهة دفع شر آنجماعت متوجه گشته و بهر نجهة شجاعت و مردانگی سلک جمعیت انطایفه باغیه را از بهم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریخته و سلطان محمد بایقرا که ریخته بیجارگان ایمنای از مآب آفتاب حوادث بجات یافته و امیر عبد الباقی و جایان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان بگردان بصوب آستان ملایک آشیان تافته در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر اعلی رسیده و مهماتی را که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن فرستادن در اصفهان را مکان متوطن و بصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی تجرع اقداح راح ریحانی پرداخت در موسم دی از شعله ساغری بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کمال ابهت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال بوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا بر دمید خورشید از زمستان خانه حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از ابتهاج نسایم فرودین ساحت گلزار و بساتین و رنجارت از بهشت برین در گذشت منتوی چو بگشخت بار دگر گل باغ برافروخت لاله بسان چراغ بسرح حمل رایت زرنشان برافراخت جمشید کردون مکان در بارگاه دی بهشت فضای چمن گشت همچون بهشت پادشاه نیکو سرشت مایل بگشت صحرا و دشت شده اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نموده بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آنولایت را مضرب سرادقات عزت گردانیده بمباشرت بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار دلربا قاآنیدار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال نشاط و دو منکامی وقات گذرانیده و در صباح و رواح با صباح و ملاح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی در کشید و در آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربیع مسکون عازم میدان رزم شده مجلس بزم در نوشت گفتار در بیان پیشه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در وادیه مخالفت فرمانفرمای هفت اقلیم از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم انگیز مشام جان منتشقان نسیم سیر رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت بر ساد و قوانین و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانیده و میان موسی چلبی و اخوان و برادر زادگان مواد خلاف و نزاع بیان آمده آخر الامر کوکب مراد سلطان مراد بن گرشچی بن ایلدرم بایزید بدرجه اقبال صاعد نموده سلطنت مملکت بروی قرار گرفته از حدود دربند تا کنکره قرم تخیر تسخیر نموده و بر اکثر گفار آن امصار جزیه مقرر گردانیده لشکر بجانب مصر کشیده و سلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته میان الجانبین صلح واقع گردیده مشروط باینکه من بعد هر سال سلطان مراد خانه کعبه را جامه پوشانده و سلطان فرج آنحدمت را مخصوص سلطان مراد داند سلطان مراد مقتضی المرام از آن یورش مراجعت کرده چون مدتی باستقلال و غایت غلبت و استقلال وقات گذرانیدند مملکت بی زوال منتقل گردیده و اولاد ارشدش

سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و سالک مسالک غزو جهاد شده مرتبهٔ اولو الامر اقتناب آباو اجداد خود گذشت نظم بجای پدر شاه و خرم نشست
به نیکی بنام اوران برد دست جهان را بخوبی جهاندار شد سخت حکومت سزاوار شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و منصفت موصوف و بانواع
علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و پیوسته تعشق محاربه و جنگ با کفار فرنگ بر انواع خیرات کاری
تا آنکه قسطنطنیه را که باستنبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لوای جهاد در سایر امصار و جزایر برافراخت و بادک
نشانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان فتح کرد و در قمع نهال اقبال اهل ضلال بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورد و چون سلطان محمد حیات سال
پادشاهی بمود و مانند پدر وجه موجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش از مفرق فرقدین در گذشت و او نیز خسروی عادل
بود و سنت بخدام پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک نمود بعد از انکه چهل و چهار سال اقبال کرانید در سنه سبع عشر و ستمائه بعالم
باقی منتقل گردید انگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آباو اجداد از جادهٔ متابعت سلامت بعض نجاوز نمود و
با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز کشود و در شهور سنه عشرین و ستمائه از اطراف و ولایات روم لشکر
فراهم آورد که بر یک در صحرای هیجا بوک سنان بعثبان مانند کوه الوند را از پیش برداشتندی و در معرکهٔ نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ بحم اجل در
زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حزر و تخمین مستوفیان کامل افزون و عدد آن جیش گران را خاطهٔ دایرهٔ خیال محاسبان مهارت پناه بیرون مثنوی سپاهی
چو دریا بجوش و خروش سراسر همگنان پولاد پوش همه کینه کوش و همه رزم جوی تمامی سیع سیرت و دیو خوی انگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی
بدرگاه عالم پناه فرستاد و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصد او در همدان بآستان آسمان نشان رسیده بوسیلهٔ نواب سدهٔ سنیهٔ
و حجاب بعتبهٔ علیهٔ سعادت زمین بوس دریافت و خبر نهضت سلطان سلیم را بعرض اقبال و جلال عرضه داشت نمود و الحضرت در جواب فرمود که ما نیز
با خود تائیدات الهی و جنود توفیقات ناتناهی را یت توجه افراخته ایم و معابده و مقاتله جیش شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته
در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه معتد و رباشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنا تیهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة نظم
بپیش عدو بازگرد و بگوی که ای کشته باسر و ران رزم جوی من اینک رسیدم بمیدان جنگ بیا و دمی شیر و بخشم پلنگ کشم بر سر و میان تیغ تیز بدیشان عالم
طریق ستیز ز خون دلیران مردم نگار همه دشت نامون کنم لاله زار بنوک سنان سعادت هجوم جهان را کنم پاک از جیش روم انگاه ایلچی
بپوشانیدن خلعت شاهی مفخر و مباهی گردانیده حضرت انصراف داد و او بپایهٔ سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد

ذکر توجه رایات نصرت هجوم باشقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال با جاکم روم بر ضمیر فیض پذیر جهانیان

جاه و جلال خاطر نشان باد که دولت و اقبال همچنین طاهر خواهد بود که ساعی سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی گیتی
دار د که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادت تمندی رسد جهان تشنه انگیزد که ابواب فرح و سرور بروی روزگار روزگاران بزم سپهر خضرا کاکیشا
و اکرشام عظمت سرانجام اهل غرور و پندار را زانچه انجام بهجت انجام اندک بهره یابد چنان عربده سازد و طرح بدمستی اندازد که عیش عالمی منغص
گرداند نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بزداید ع بوی نرسیم باده بس مستان را نظر این عبارات مشکین رقم که شمایم رشحات قلم مشک
جان فضلای سوده و بیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بوخور خیل و سپاه مغرور گشته
عزم تسخیر آذربایجان نمود و چون خبر اتباع جنود را عرضهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته پای ادبار مراجعت فرمود کیفیت آنکه
چون شاه نیکو نیت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داد و عازم میدان قتال شده پای عزلت فرسا بر پشت اشهب جهان پیما
گردانید و عنان ظفر نشان بدست قادر و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده گرایهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید متوجه
بر آمد جهان جوشش سمند چو خورشید بر اوج چرخ بلند لوایش برافراخت سر تا سپهر سر اپیش گشت محبوب مهر عنیب کشانش همه سروران
تفاخر کنان در رکابش دلیران سر سرکشان خاک رهش شده ظفر متطلای سپاهش شده و چون هوا می تیز پرواز فضا بتوکب جلالش ظفر پرگشت توجه
پیوست که سلطان سلیم چشانیدهٔ خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم شاه ظفر پناه بی آنکه اجتماع سپاه نماید و زیاده و نواند بهمان سواران

تیغ گذار که دران زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان بکران بطرف دشمنان معطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و مئتانه در منزل جلدران
که در بیست فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین اتفاق افتاد پادشاه والاژاد همینکه لشکر شجاعت نهاد را بفر وجود خان محمد بعضی دیگر از امرای منصور
موید مشید گردانیده و در میسره و میمنه خان با جمعی کثیر از نهاد دران پولاد پوش و سنجان کمینه کوش منزل کرفته و ما بقی علم انجم حشم از افق طلعت کشته متعلم
شده که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه و امیر شریف الدین علی با اتفاق فوجی از شیران بیشه کیدلی در سایه رایت ظفر آیت توقف نمایند و خود
بنفس شریف علی با بسیاری از بهادران لجه وغا و پلنگان طرفه هیجا در یک جانب صف کشیده تا در هر طرف که بکومک احتیاج شود ابواب اعانت
و امداد بر کشایند مثنوی برا راست شاه ظفر اقتباس صفی از سپاه قیامت هراس نه صف بلکه سدی سکندر نهاد نموده پیش طریق قضا و چون مجال
بی اختلال لشکر و ابطال رجال صفت مناصت پذیرفت سنان غازیان فتنه نشان از جای برخواست و لوای فیروزی نمای بوج نصرت و اقبال سر
کشیده فروغ صبحدمش فضای معرکه قتال را بیاراست مثنوی علمها برآمد بوج سپهر شد سپهر علم یکرو ماه و مهر سنان کشت چون سمنج افروخته شعاع
دل دشمنان سوخته و از انجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملک روم است برفراز پشته فرود آمد کار دیده کار آکرد معسکر خود را عراده و چپر و لوازی بلند کردانید
و عرابها را بزنجیر بر یکدیگر بسته و دران حصار استوار منزل کزیده دوازده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در حدقه تیش بودند معین کرد که در پیش صف پیادها
بکار خود پردازند و نه زیاده بر دو بیست هزار سوار کینه کذار بمیدان بیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند از یکطرف دلیران عرصه جلادت
و مردانکی و نهنکان لجه سباحت و فرزانکی آغاز تهور کرده در میدان تاختند و در یکدیکر آویخته دست باسقال آلات قتال بردند مثنوی ز نهر سوی
مانند غرنده شیر بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف جمله را تیغ عار اکذار کفنده هر جوشن ز رکنار همردانکی هر یکی بیمی بهم برزده لشکری در دوی
نشسته بر اسپان چو لاد هم بجولان زآواز دو نیزه چرخ غریو کوس رعد آواز بلند شده و لوله جانکذار در جان جهانیان انداخت بصدای تفنگ بیشتر سوی
ماتم پیمینه و میسره عالم رسیده حقیقت آیه اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت مثنوی برآمد یکدرون خروش تفنگ چو برخیزش چرخ از آتش
چنان آمد آواز سورن بکوش که شد بیدلان را ز سر عقل و هوش شعله سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخکر پیکان
شعله افروز همچون صاعقه ساطع اسباب زندکانی بظریق بهلوانی را بباد فنا بر داد رماح بعضان کردار غازیان مواکب سپهر مراتب شد شهاب ثاقب
بسوی مغاربت روم زبانه کشیده و تفنگ سریع آهنگ رومیان از درع و خفتان غازیان مسلمان بدشکیز از لباس حریر پرند پرسوزان
در دست و پای سپاهان کوی مثالی در خم چوکان غلطان کشت و جوان از ام اوران از بر تیغ باران کردار از جوف میغ فرو باریده از هیبت طبقه زمین
در کذشت مثنوی فرو ریخت خون از دم تیغها چو اقطار مطار از میغها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و دران روز
هولناک جمعی کثیر از رومیان بهلاک بضرب تیغ دسنان دلیران سفاک پادشاه شرف ناک بر خاک هلاک افتادند تا چون لشکر سلطان
سلیم چون حرکات دوایر افلاک بنهایت بودند و در لوازم میدان داری و خنجر کذاری بمقدار معتد بها سعی نمودند و نوبچیان ایشان در آتش
دادن تفنگ و افروختن آتیزه خبک بمرتبه طریقه جدوا هتمام بجای می آوردند که بر لحظه تیغ شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرک در عالم
انداخت و از شرار شرر شکاف دران پرده از سوخته بوخورده فضای سپهر کبود را تاریک میساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه
مانند حسین بیک لله و خلفا بیک و سارو پیره خورچی باشی و امیر عبد الباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا از خم خدنک
و تفنگ دشمنان تیز خبک شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای غمزدای و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب
فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند دران اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر عزت مآثر زبانه زدن کرفت و شعله قهر قیامت لهبش باطن حمیت
میامن صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذو الفقار آثار را بانتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اعوان بر صف دشمنان خاکسار حمله کرد
و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سر پنجه کرامت و هدایت کردار و جود و همت فرسود فوجی از سالکان مسالک شجاعت را بر آورد و چون شیر
خشمناک و ببر غضبناک بصف دشمنان زد و هر کدام از آن مهر سپهر سروری کاوری هفت کاوری هفت اژدهای هفلک خنجر از صدمه خدنک مار پیکرش بنان زنهار
بگشاد و شیر چرخ عدو در انقلاب سنان شش فشانش در جنبش التهاب و اضطراب افتاد مثنوی شه شیر دل در صف کارزار چنان دستبردی نمود آشکار

که در چشم اعدا جهان شد سیاه نهان گشت در گرد خورشید ماه پس کشته کاندخت بر یکدگر نهان شد زمین بیند از نظر در آن اشتار سپاه
قیامت بجوم روم مقوع او علی که ننگی بود در بجر پر دلی در برابر آنحضرت در آمد اما پیش از انکه دست بتیغ و سنان برد پادشاه جیدار شمشیری بر فرق
سرش فرود آورد که تا سینه اش شق شد کشت از ثقات اجتماع افتاده که یکی از ملازمان مقوع او علی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم انحضرت را
ملاحظه نمود برزبان رانده که غیر از کسی مثل بایزید بسطامی عجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند انداخت القصه چون سپاه سلطان
سلیم آنشهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده کردند عنان اختیار و زمام اصطبار را قبضهٔ اقتدار ایشان سپردن رفت و
عنان بصوب حصاریکه از خرابه و حجر ترتیب کرده بودند گردانیده و لاوران موکب حضرت نشان یکبار بر ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک
انداختند اما بقیة السیف که باضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار انداختند
بار داشته بار دیگر شمشیر جنگ و پیکار کردید تا آنکه بتأیید الهی و تسخیر انور پادشاه ربع مسکون فرخ فرخ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار بر پیکار موجب
هلاک خدام موکب حضرت شعار میشود خاطر عالی مآثر بران قرار داد که بموجب کلمهٔ الحرب خدعة چند کوچ بازپس نشینند که رومیان مانند محمد خان
شیبانی و دیگر کشته جثه تکاشی از میان عرابه و چهر بیرون آیند آنگاه عطفه عنانی کرده بار دیگر بر سر ایشان تازند و بنیاد حیات آنقوم پر تغیر را برانداز
نابران با خیل و حشم و طبل و علم بر تر رفته از آنجا بدر کزین شتافت و بلچیان باطراف و جوانب ممالک محروسه سابق اشته باجتماع سپاه ظفر پناه فرمان
داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت انحضرت از چالدران مدار الملک آذربایجان مراسم شیند که پادشاه صاحب تائید عساکر فیروزی مآثر را
جمع کرده متوجه انجانب است بنابران خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی کشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته از سر ضبط آذربایجان در گذشت
و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود و رباعی هر چند بود
کوزن پر زور و دلیر هرگز نشود مقیم در بیشهٔ شیر کنجشک و طن کند بهر جایی ولی در مسکن شاه باز کی ماند دیر و اینجز بهجت اثر در موضع در
کزین بسامع پادشاه والا گهر رسید و هاتف غیب در محافظهٔ آن مرکز دایره عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید رباعی کای سرور عالی گهر
قدس جناب و ارای فریدون فر اقبال مآب باجزم توکید حضم چون نقش بر آب بالملک تو قصد و چو در یا و حباب لاجرم موکب ظفر قرین
از در کزین متوجه تبریز کردید و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل کزید ساداه و قضاة و اکابر و
واعیان بلوازم استقبال استجال کرده و از عبار موکب همایون دیده امید را جلا داده مراسم نیاز و نثار بجای آورده و پادشاه مؤید مانند
روح که بجسد در آید و مثال نور که حدیقه حدقه را بیاراید بدار الملک آذربایجان در آمده آن رستمان همایخا قسلاق فرمود و بتدارک حملاتی
که در غیبت خدام بارکاه سدهٔ سنیت دست داده بود مشغول کرده ابواب انصاف و معدلت بر کشود و مثنوی جهان از نو نوید زندکی یافت
عدالت مژده پاینده کی یافت فلک بنیاد ظلم از بیخ برکند عوض طرح بنای عشرت افکند

ذکر وصول کوکب طالع زمرهٔ از خدام درکاه فلک اقتدار بدرجهٔ اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیکر از وقایع روزکار و حوادث لیل و نهار

در آن رستمان که دار الملک آذربایجان از میمن مقدم پادشاه جهانیان بر فضای جان فزای روضهٔ رضوان تفاخر مینمود و خاطر خورشید مآثر ذرات
پرور و ضمیر مهر تنویر صفا کستر متوجه آن کشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی
را در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهند که بمتانت رای رزینش اساس جهان و دین و دولت محکم کردد و با صابت
فکر دور بینش قاعدهٔ ارکان ملک و ملت صنعت رسوخ و استحکام پذیرد و از نسیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اطراف آفاق معطر کردد
و از نسیم محاسن آدابش نضارت قاطنان اطراف امصار بوضوح پیوندد و نضعت شامش مظلومان بادیهٔ نا مرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات
داده بظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاملش محرومان زاویهٔ بیدادی را از خار آزار بهر جا کذار خلاص بخشد و بزلال شفقت
معدلت فایز کرداند ابر عنایتی را از ایثار دست و دل نثارش عرق خجالت بر جبین آید و کان چشمه بخشی کف کوهر بخشش خزن دل از دامن
بکشاید نظم جمعیت رای او بر خلق را فتنه بر بندد مبارک روی او در ملک راه خیر نجاید سعادت چشم بکشاید که تا رویش کجا چیند زمانه کوش

کذر از ثنای

گوش دارد و گرانمایش چه فرماید بعد از تشاوره و استخاره حقیقت این منصب جلیله الرتب بر قامت قابلیت اشراف افراد انسانی میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک نواب بلند جناب حضرت وزیر مکانی منتظم بود درست آمد و حکم همایون از کمین عنایت روزافزون نفاذ یافت که ایشان بحسب اتفاق الله انفراد مهتد سر انجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و حاشیه و رزاد اعیان حضرت طریق متابعتش نپیمایند و فاشیه مطاوعت بر دوش گرفته بیوقوف و مشورتش در هیچ مهم از مهمات جزئی و کلی مداخل ننمایند لاجرم علیه علیه میرزا شاه حسین علاذ امرا و خافقین و پناه و ولاه مشرقین گشت و پایه حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته از فرق فرقدین در گذشت بیت پناه سروران شد در کرم او سر نام اوران خاک ره او و همدران ایام پادشاه آفتاب حشام مجدد متوجه تعقیب شریعت ارکان عزا و مشیت مهام سادات و قضات و علما گشته بمنصب صدارت را بجناب سیادت مآب میر شهاب الدین عبد الله ولد سید نظام الدین احمد لالا که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب کما ینبغی از عهده سر انجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فالش از مطالع حال مجتبه مآلش طالع است و آثار کمال لایزال مرتسمی از صادرات افعال سودده مآلش لامع توضیح کلام الهی باعبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی باشارات حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف را منطق تبیین مبین و رفع شبهات مسایل خلف را بیان بدیعش متضمن علاقه انکشاف متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوه آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر نظم هست نوک کلکش مفتاح باب مشکلات هست نور رای او مصباح راه اهتدا میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات میبرند بحر کمالش موج بر اوج سما یعنی افتخار اعاظم صدور و ستظهار اکابر زمن یک و دور خلاصه دودمان آل عبا زبده برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مقوی ملت علیه امامیه قدوه اولاد امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی امیر رجال الحق والملة والحقیقة والدین محمد حسینی الشیرکی الاصل مسند صدارت مشرقا بوجوده و ریاض الشریفه ناضرة باغاضة سحاب فضله وجوده وقطع نظر از تکلفات نشایسته و تصنعات مترسلانه ساحت کلزار ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد او وکیل منشرح الصدر و این صدر عالی قدر بتجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از فطرات غمام اعتناء و اعتقاد این دو بزرگ فرخنده صفات در حضرت و نضارت از سر ایستان جنان در گذشت مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمه هدی علیهم سلام الله تعالی بسر انجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق بمزید علا بر وجنات احوال فرق برایا تافت نظم چو از لطف شهنشاه مظفر دو عالی قدر گردیدند ممتاز یکی در مملکت فرمان روا شد یکی محراب دین را مقتدا شد یکی مشرع حکام اسلام بلندی یافت زین یک نام اسلام زعدل آن فضای ملک آراست زفضل این بنای شرع شد راست و پادشاه عالیجاه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار و مبادی رسیدن ریاحین و از بار بصحرای اوجان شتافت و از آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطه اردبیل تافت و چون بآن قبله اقبال و کعبه آمال رسید چنانچه عادت آن موحد پاک اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورد و مجاوران آن سده سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرمود و عزم ییلاق نهضت کرد و موسم تابستان و فصل گرما نیز در رسیده اوقات مجسته ساعات بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شتاکرت دیگر به تبریز خرامیده طرح فسحتی انداخت و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری نو بخش در عقد لآلی مجد و معالی افزود و در ترقی آفتاب درخشان از افق خلافت و کشور ستانی طلوع نمود مثنوی برآمد ماهی از اوج سعادت زرویش لامع انوار سیادت نگویم مه که روشن آفتابی بهرج سرفرازی کامیابی درخشش شیخ شبستان نامست وجودش کوهر کان کرامت یعنی شاه زاده سودده خصال سرو کلزار جاه و جلال نقاب میرزا انبسته بتاج حشمت در ساحتی محجوب و بطالعی مسعود متولد گشت و چند روز بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور بهمتبه و ترتیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کیوان در گذشت بیت باز از نو شهریار ما سری آمد پدید بر سر شاهان عالم افسری آمد پدید والحمد لله العلی المجید و منه الاعانة والتائید بیان کشته شدن جهانشاه سلطان جهانشاه سلطان ذوالقدر کوهمین تربیت پادشاه بحر و بر در بلده فاخره شیراز حکومت میفرمود و از حسن رعایت

حسنه فریده ان فرساعت بساعت جاه وحشمتش می افزود و در آن روزگار در صحرای چالدران کابی از شعله تیغ عالم سوز شاه گیتی افروز خرمن حیات سپاه سلطان سلیم محترق می گردید و احیانا تفنگ سریع آهنگ رومیان مانند تیر تقدیر بدیده و دل غازیان میرسید ناگاه نظر مبارک پادشاه صاحبقران بر قضیه حصان روی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در یکجانب معرکه ایستاده نه جبه اقدام بر امر جنگ و دست به تیر و کمان و سیف و سنان میبرد و نه اندیشه تلاش نام و ننگ بر خاطر فاترش میگذرد و شاهد این حضور موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از خواجه سرایان را فرمود که بر و خلیل سلطان را بگو که عنان جرات بدین جانب انعطاف دهد و با تفاق سایر ملازمان رکاب بصفت انتساب روی بمحاربه مخالفان نهد و آن خواجه سرا چون فرمان واجب الاذعان را خلیل سلطان رسانید موافق مدعا جواب نشنود و آمد شد قاصد مکرر ما فتنه از آنجهت که نباید روی نمود بلکه عکس مطلوب مقصود منجر واو و حاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده آنگاشته روی بصوب فرار نهاد و در خلال احوال گذشته کیفیت جبن و نافرمانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده شعله غضب و عتابت لهب بر بیخ و اثر کشیده و کور سلیمان خواجه سرای از موقف سیاست بسوختن خرمن حیاتش مامور گردیده و او از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده روی بدارالملک شیراز آورد و در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان حسبی در کمال امنیت و رفیت آراسته بود و با اکثر امرا و معتمدان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود و در غایت مسرت و کامرانی ابواب فتح و شادمانی مفتوح گردانیده از غایت غفلت و نادانی اندیشه انقطاع رشته زندگانی بر ضمیر کسی نمیگذرانید و کور سلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل درآمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که اگر بلطایفی الحیل بر دارد و شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده او را ناچیز سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا بر اینجانب شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نموده جهت انجام دو ساعت باز گردم و اگر درین بزم مرکب آن امر شوم ناموس تراز میان میدارد لایق آنکه بخلوتخانه درائی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان به نهانخانه درآمده کور سلیمان از غیظش شتافت و نشانی که در باب قتلش بهمایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت چه چگند بنده که گردن نهد فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایه سریر سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده همان روز علم مراجعت برافراشت و سر خلیل سلطان را بارده وی نصب نشان دسانید و از دار اعتبار بسیاست و سخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیک ذوالقدر بانظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانیده او حرم و سرافراز بلده فاخره شیراز خواهیده بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و تا غایت ایالت آن مملکت تعلق بوی میدارد و در دارائی سپاهی و رعیت لوازم سعی و اهتمام بجای می آرد و مثنوی فلک را نیست زین معنی ملالی که گردد هر دم از حالی بحالی ثبات از نیشوه او دور باشد دوام از طور او مهجور باشد یکی را بر سریر سروفرازی بریزد خون به تیغ بی نیازی

**فرمان روائی ذکر وقوع بلیه قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان بآستان پادشاه و افراحسان بسبب وفور عساکر و حدوث نوایب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی قحط المعان بمرتبه طغیان پادشاهی در اواخر تسع عشر و تسعمائه در بلاد خراسان شیوع و در دارالسلطنه هرات صاعنها الله عن البلیات محطی در غایت شدت و عسرتی در نهایت صعوبت روی نمود بنوعی که آتش جوع در کانون درون و ضیع و شریف و امیر و وزیر اشتعال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می افزود و از صبح تا شام غیر از ناله و زاری و فغان و آلو و کسکان و بیچ و دمان و روی مرئی نمیگشت و از شام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر و کبیر بر بنا پیرامون چرخ اثیر میگذشت طایر و هم در طلب طعمه بر چیده بلند میپرید در غیر سنبله دانه نمیدید و بر بدحیال چنانکه آهو مثال در کردشت و صحرا میدوید بجز سبزه خط جوانان از سبزی چیزی نمی شنید از زمان جو و گندم هیچکس را طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و گربه هر کس را میسر میشد و بان میگشاد بعضی نا اهل تنعم ابنان پوسیده و سختیان جوشیده می نوشیدند و زمره منعمین دانه دانه از زن و فرزند اوقات میگذرانیدند اکثر رویشان دهقانان این اغذیه لطیفه را نیز بکمایی نمی یافتند و هر روز جمعی کثیر در سواد و براه فوت شده بقاع عدم میشافتند و کدام را از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در می افتاد و نه توانگران را از گرانی مطعومات وجه معاش بانجام رسیده در مقام کدائی نمیشد

عمر بیاد ند مثنوی فشرد و بچنان قحط پای نبات که نایاب شد نان چو آب حیات دو صد منزل از دیک شد اش دور فراموش شد نام نان بر تنور
رفت آتش و دیگ را نهاد بر چو قحطی که آتش از ان جان ببرد و سال دیگر نیز حال بهمنوال جاری بوده خلق کثیر از کرسنگی هلاک گردیدند و در آن دو سال اکر
ماوره اخود اری کند م از ولایتی بهراة آورد ی افغنیا بیشش هزار دینار بر بزی بخریدند و دران اوقات در محلات درون و بیرون هراة جمعی از رنود و
اوباش از کوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میکردند و چون بچاره تنها بدانجا میرسید یکبار در روی او بخته در خانه یا ویرانه می کشیدند
و بقتل رسانیده وجو شانیده روغنش را خیره میساختند و کوشتش را خورده رایت عشرت می افراختند و هر چند روز فوجی ازین طایفه بواسطه
فروختن و عن ادمی و دیکر اسباب رسوا کشته ملازمان رنیلخان ایشان را سیاست نمودند و جمعی دیکر فرصت نکاه داشته بسر وقت آن کشتکان
آمده کوشتهای ایشان را بانند لحوم کاو و قربان در میبردند عیت عشق عالم سوز او چنانکه عاشق میکشد زنره دیکر بعشق از غیب سر بر میزند القصه
بجهة استداد بلای قحط و غلا و ویرانی هراة و توابع و مضافات بان مرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود
و فقراء و مساکین را توفیق بجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی نمود مع ذلک کاهی تا خت فرق با غیه طاغیه او بکیه بعضی عهد و خراسان میرسید و
رنیلخان و دیو سلطان را دفع آن طایفه کاهی میسر کردید بنا بران در اواخر سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیر سلطان که ولایت قاین او لکاه او بود
بدرکاه والا وسته عیا شافت و در قشلاق تبریز بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و شمه از کیفیت خرابی خراسان و جوات معاندان میرزا
داشت و متعاقب آنحال دیو سلطان نیز از جانب ملخ باستان جاه و جلال عتبه دولت و اقبال سید و قضیه طغیان محمد زمان میرزا و امیر ارد
را در عرض اجمال بعرض نواب کامیاب رسانیدیم لاجرم پادشاه سپیم سر انجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلند همت ساخت
و بدرباب انهدام بنیان شوکت اعداء دولت رایت اجتهاد و استتمام برافراخت ذکر تفویض ایالت و ولایت خراسان بشاهزاده
مظفر ابو الفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و سعت معیشت در میان فرق برایا چون پرتو شعور پادشاه
موید منصور بر کمال احتلال احوال بلاد خراسان و از اشتعال نایره فتنه و فساد او زبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت نخجا طرح همایون چنان خطور نمود
که منصب سلطنت آن مملکت را از سر حد سمنان تا کنار آب مرو بشاهزاده جوانبخت رنیبنده تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را للانحضرت
ساخته زمام و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایات را در قبضه اختیار او نهد و فرمان واجب الاذعان بر نهوجب نفاذ یافت ایضا حکم شد که امیر عضد
آن شاهزاده را الله دولته و سعادته و پیشوای ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط و داد و ستد او قاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن
امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرامین مطاعه را بهر بزرک همایون رسانیده و هر بار کیر دولت و اقبال سوار کردیده در رکاب شاهزاده
کامیاب روی بدار السلطنه هراة آورد و جهة استمالت رعایا و برادر جوانبخت خود میرزا ابراهیم را بشیرازان بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اواخر
سنه اثنین و عشرین و سبعمائه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط کردانیدند و از کمال فهم و فراست
و عقل و کیاست تفقد حال سمدیدکان آن ولایت پرداخته تکبنان را از بادیه ویرانی و پریشانی بسر منزل آبادانی رسانیدند و زیلخان متوجه درکاه
عالم پناه کشته در ماه ربیع الاول سال مذکور بخبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف بهمعان سادات و قضاة و اکابر و اعالی و اعاظم و موالی الوازم استقبال استعمال نموده مراسم نیاز و نثار بجای آورده و بعد از استقبال
انامل شریعه مشرف کشته بان حال و قال باز کردانیدند و در وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین و مضایف ریاحین
آرایش یافته بود و سلطان نور سیده مکل در غایت تجمل بر تخت بخت برآمده از تنسیم نسیم اردی بهشتی بر مشام روزکار بهجت نثار می افزود طهماسب میرزا
باغ شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داده و بر مسند حشمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و رعیت پروری بر کشاده و مردم
خراسان را در آن بهار شکوفه کامرانی در چمن آمال و آمانی سیراب کشته صفت حضرت پذیرفت و از یمن مقدم کرم حضرت شاهزاده صاحب سعادت
و اقبال محصولات و رکال جزئی و کلی منع شده از کثرت حصول جوبات عسرت بتبدیل یافت و بر فراغ بال و انتفاع حال از انواع عنایت
منعم ذو الجلال طالع کشته بروجنات روزکار صفحات و کبار یافت و امیر سلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان بمنصب صدارت و الپیشوائی

و قضاة و علماء و فضلا را بمریضات الدین محمد باز گذاشت و الحضرت با استقلال هر چه تمامتر مشغول امور مذکور شده بسیورغالات و وظایف و ادرارات آن زمره کریمه را بموجب احکام همایون و مشروطه و اقفان مجری داشت منصب وزارت را میر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان را شیخ محمد کربالائی که جامع فضایل نفسانی بود تعلق گرفت و بهمین نصفت و حسن کرمت تخلص مهام رعایا و مزارعان باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اقا حضرت اعلی در بهار و تابستان آنسال در کمال دولت و استقلال در ییلاق تبریز اوقات مخمسه ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و بهنگام دمسرد دی و ایام زمستان و شکنیهای دمی بار دیگر مدار الملک آذربایجان شتافته قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین و تسعمائه بهنگام بهار و موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق شتولوق شتافت و فضای آن مرغزار از زاهت آثاره فروغ انعام خاصه اعلام فایض الانوار مزید نضارت پذیرفته ترفیت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند ماه در غایت عزوجاه در آن ییلاق مبسط بساط نشاط و کامرانی بوده از انجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای راه بواسطه طلوع کوکب سپهر کشور کشای دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شده طلیعه بهجت و شادمانی از ذروه برج آسمانی در گذشت **ذکر ولادت شاه زاده کامکار نظام ملتهم الله تعالی الی مراتب امالهم المکارم** خوانی روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التفصیل تناکحوا توالدوا تکثروا دلیلست براینکه وفور اولاد از جمله خزاین نعماء الهی است و کثرت اخلاق از قبیل کرایم آلائی بنابرین زیرا که بقدر نوع عنصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم بآن بسته است بوجه این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات اتمها و من التسلیمات ازکاها در مقام مناجات زبان وحی بیان بسوال اولاد گشوده اند چنانچه حکایت ذریه طیبه انک سمیع الدعا مذکور است و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدق کلمه من الله و سیدا و حصورا شنوده اند پس هر بارگاه که عنایت بیغایت سبحانی نسبت بعبد و لتمندی از اشراف طبقات انسانی در نزاید آیه برهانیه علی المتعارف الکونی عقد امیدوار از وجود اولاد متعالی بیاراید چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق شورلوق متوجه قشلاق نخجوان بود در عرض یکهفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور بطلوع نمود اول انکه در منزل مزاور در هفدهم تاریخ شهر شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه شمسی کل کلشن شاه ملک عرب ابوالنصر سام حسینی نسب برآمد چون خورشید بر سپهر وجود و نظام جهان را وجود سبب رزم و بزم جهان فرفرماندهی را خویش نمایان علوحسب فلک ساحت پستان سپهر پرنیشر بامید ارضاع آن نوش لب غذایش شد هی شیر جان خور نمود ی اگر شیر از وی طلب برآمد پی خدمتش مهر و ماه برین قصر فیروزه کون رود و شب فروغ ضمیر منیرش زداید ز آئینه دهر زنگ تعب زمین مدهوشش نفرمان شاه مهیا شد اسباب عیش و طرب و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرا عظام و معتمدان سده سدره مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آورده و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی تخریج جاههای بادهٔ ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر للکی حضرت شاه زاده بانیس الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة رستم خان بن سیار زالده و قد الله عبدی بیک تواچی که از جمیع امراء دولی الاخلاص بزیدتقرب و اختصاص امتیاز داشت و استشاره و مفوض گردیده آن خان بلند مکان بسبب تفویض آن منصب خطیر و سلطان مناقب را طوعی داده بگشیهای پادشاهانه کشید شوی رخش زر و گوهر شاهوار فرزون از حساب برون از شمار ز دیبای چین و پرند فرنگ دگر ان رو دم و خفتان تنگ سوتران رهوار کردون خرام همه نعره فضل مرصع لجام و دران بزم نوشته کلاه در آورده کفت از سر اعتذار که شاها من از بهر ایثار تو ندارم متاعی سزاوار تو ز لطف عمیم تو شرمنده ام بجان بندگان تو ارزنده ام و یا پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زر و زیری و کمر مرصع و اسپ تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه مقدر و منزلتش را بوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام که نیران طالعه انجام جهت بیان ولادت شاه زاده سام قلم مسوده مدعا مرقوم داشت فلک دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد الحجری در تاریخ آن مولود همایون این قطعه بر لوح روزگار نگاشت قطعه شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار کامد زجان و دل ملکش جاکزو زجی سام است نام نامی این کوکب و مدام باد او کوکبه سعادت و اقبال همرهی او کوکبست بر برج شهنشاهیش مقام تاریخ اوست کوکب شهنشهی و هنوز بساط جشن و طوی شاه زاده

شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف موا
بهجت و مسرت گشته دست عنایت بحمای مجدید ابواب بزم و شاه مانی بر کشاد دهقانان سرو سامانیان برخاستند بازبزم نفل و می آراستند از فروغ
ساغر چون آفتاب گشت گلزار طرب پرآب و تاب از نوای و لکشای اهل ساز بازابواب فرح گردید باز و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده
گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری بگوهری و گیرائیش نافت و از اوراق آمال و آمانی نشئه جمال اختری نور گستر بروجنات احوال فرخ بشر تافت
یعنی تولد شاهزاده سکندر مقام معزالدوله والدین بهرام روی نمود و توسن ایام بنازکی رام مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرو خواهر
جهمور زدیک و دور بفیروزه باره دیگر سامانیان ناهید رخسار باد های خوشگوار ابا کواکب و ابار یق و کاس من معین در گردش آورده و علمان
آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار از نصیب و نقل و پسته شکرین دهن و فاکهه تمامخیرون مزین کرده شنوی بکف جام می ساقی گشوده
ساز سوی ماه نو دست مردم دراز بهر جایی کرخی نیم مست چوشاگل جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و لحم طیر
تمامیشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند کردانیدند شنوی بزم خسرو جمشید اورنگ
برآمد صوت عود و نغمه چنگ شکر لب مطربان کردند آغاز های دولت شاه سرافراز که باد اتابع بهای تو ایام یکی از چاکرانت باد بهرام
مدام از لطف تو باد اکرم بعالم صد هزاران پنجه رستم زخون چشم و زبکاه جنگ حسام خارپانت باد و گلرنگ زاولاد تو عالم باد آباد
دلت هردم بفرزندی دگرشاد و چون ایام جشن و طوی نهایت ازدوی کیهان پوی بنجوان شافته آسمال مر آن نخسته مکان تشلاق نموده و
پادشاه پسندیده خوی بمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود گفتار
در بیان اطاعت و انقیاد شیخشاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی
رباعی جانا اگرت لطف ازل یار بود توفیق شمنشهی مددکار بود با آنکه در اول نزدی را صواب آمرزو طنت منزل اختیار بود نظیر این گفتار
آنکه فرمان فرمای سریر شیخشاه سلمه الله و ابقاه بعد از چند گاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نمود بارشاد ملهم توفیق سالک
طریق ندامت گشته بمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاعت مآثر با قسوقات و افر د بسرکات نادر بدرگاه عالم پناه
فرستاده باظهار اطاعت و فرمان برداری زبان گشاد و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دودمان بمحو عفو و اغماض
پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تو پذیرفته شود من بعد بر جاده مستقیمه خدمتکاری و طاعت گذاری ثابت قدم و رزیده سر از حلقه عبودیت بیرون
نیارم و بپای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه بپوده خود را یکی از بندگان آستان ملایک آشیان شمارم رتبالا تواخذنا ان نسینا
او اخطانا و چون این معانی بعرض معتقربان پایه سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطالع مرحمت سر
طالع گشته طلبت لیالی عصیان و الی شروان را نابود کردانیده و نسایم الطاف خسرو مرتضوی اوصاف از هب اعطاف پیکران در ابهتر از آماده
دفع تزلزل گردانید و اصبعت بنعمته اخوانا گشته و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سید ثقلین امیر جمال
الدین محمد بشروان شتافته خاطر شیخشاه را بتاکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بدرقه هدایت بخش فرمان بردار ی ثابت قدم گردد
دیگر خیال خلاف نپاید و بهر گاه که خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت بموجب حکم جهان مطاع از شملاق بخوان متوجه شروان گشتند چون بدربند
بآن حدود در رسید شیخشاه لوازم استقبال بجای آورد و در ربط بساط ضیافت و مهمانداری کمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانیده از جانبین
رسوم گذاردن تحفه و تبرک بوقوع انجامید و جناب میرزائی چنانچه از کمال کیاست خدمتش متصور بود بشرح بعضا مر رسالت پرداخته شیخشاه
را بغایت عنایت پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم شریعت آرائی بوفور جود و طبع سلیم شهانی که حاکم شروان در بعضی از مسائل ملت
حنفیه آنمانیه داشت رفع کرده اعلام ارشاد و نکوخواهی برافراخت لاجرم شیخشاه عن بصمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن وده بزرگ عالیشان
حسب الامر عازم حضرت اصطراف و از محصولات ایران از اصفهان بدوی و اصتران بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ
انچه خواست لایق و لائق بآستان سلطنت آشیان فرستاد و وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد را بخدمت فرستاده و اگر حکم همایون

نقاذیا بدخود نهر بسته و سنیقه امامت و کرامت شتابد و میرزا شاه حسین و ملاذ سادات خافقین هم در شتاق تجخوان بپایه سریر سلیمان زمان
بازآمده تحف و تبرکات شیخیا شاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و ارادتمندی آنجناب شاهد بوده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و آنچنان موجب
از دیاد فرح و سرور پادشاه گردید مخصوص گشتن آن زمان در غایت کامرانی اوقات مجتمعه ساعات مصروف داشت و همت بر استیفاء لذات و جاه
و استقبال مرضات بحمای گماشت **ذکر توجه موکب نصرت آثار از تجخوان بییلاق ایقار و اشتغال بامر فرح افزای صید و شکار**
چون خورشید بلند محل از منزل حوت بعزم صید محل عزم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت توقف
موکب پادشاه گیوان مکان تجخوان در حرکت آمده روزی چند ییلاق نضارت آثار ایقار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر و قلمون گرامت فرمود
آنگاه بقضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت برود خانه قلوا رانافته مدت یکماه در آن منزل بصید ماهی پرداخت بعد از آن
بموجب فرمان واجب الاذعان اورق همایون مصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم مهضت نمود و شبانه چتر حشمت
ظلال عازم کوه پستون و رود خانه چجال گشته حسن و کیتی فروز چهل روز در آن مواضع بشکار نخجیر و ابواقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه
بعشتاق قم آورد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و تسعمائه خطه قم از مقدم همایون عزیمت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام با دو
ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از انکه ع هلال عید بدور قدح اشارت کرد باقامت مراسم آن روز سعید پرداخت و در بزم نشاط و
کامرانی افتتاح دوستگامی در گشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره فاخر مزین ساخت و در آن اثنا بسامع خدام پایه سریر علیه
که بحکام مازندران و سمنان سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال خراج اهمال مینمایند و با قدام خلاف طریق عناد پیموده بدست تسلط
ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد میگشایند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر الحضرت البهیه در مشخان نیلخان و بعضی
دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضای فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده در آن
حکمت مزاج همایون از سر حد اعتدال مقام اعتلال انتقال کرده واندک بمعنی عارض ذات ملکی ممکات شده قوی طبیعی روی بضعف آورد و ذاتی که بصفت
دعای رندان محفوف است بتغیر گشت و جود دیگر همگی همتش باطعاء اطعمه و تکارم مصروف است متاثر شد مکما همچو دم در تحیر افتادند که عرض مرض چنین
جوهری پاک از چه روی آمیزش گرفت و اطبا حضر مقدم انحضرت بعتب بدندان گرفتند که الم ستم آن مظهر لطف و کرم چگونه بصفت تداخل پذیرفت تا
سبحان الله چه کعثم حاشا که دست اذیت بدامان جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای همت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال ساید تواند
همچو دار تفاع درجات منزلین را چند روزی عارضه دست داد و بر طبق کلمه حتی یوم کتفاء ستین سنه فی الجمله مرضی اتفاق افتاد و مولانا علاء الدین محمد
که قانون کلیات شفا از طیب انفاس روح افزایش هویدا بود در ای معالجه بنابر مناسبتی که میان ایشان بود و در ای ایراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات همچو در
معالجه انعارضه فدیه نافعه و اشربه بمناسبه ترتیب کرد و بعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء اذا مرضت فهو یشفین بشربت شفاء عاجل نصیب پادشاه
عالم گشته مرضی بانحطاط آورد و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق داده و در ویشان
و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در روز و هم از حدوث انحالت مسالت فقرا و مساکین
عز اجابت یافت و افواج مختلفه از مطلع و منزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت و الحمد لله علی
و السلامه و الصلوه علی حبیبه کاشف الغمه و شفیع الائمه و آله و عترته ما ناحت حمامه **ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیله امیر الحضره**
البهیه در مشخان حکام مازندران یعنی امیر عبد الکریم که خامه عنبر شمیم محمد و نعوت بذکر مجملی از احوال و عطر افشان شده و آقا محمد و لد آقا رستم
روز افزون در خلال احوال گذشته از جاده متابعت اطاعت بموکب خدام همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفته و اعتماد بر حصانت
قلاع و صعوبت مسالک آمد یار کرده در ادای خراج مال تغافل و اهمال ورزیدند و انحضرت در بلده قم بسامع جاه و جلال سیده بر سبیل الازم الاقتضا
امیر الحضره البهیه در مشخان نیلخان و جمعی کثیر از ابطال رجال تهیت تسکان و دریای زخار جنبک روزه بجانب کوه پستون مامور گشتند و بایت
و شکل تادیب ارباب غوایت گشتند و بخشت روی توجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد بود آوردند و چون انحضرت بدهمه رسیده در قلعه ولاوکه

که در متانت حکم حصار رفیع شداد دارد مختصر حصنی است و قلعه کلیس اگرچه از غایت وضعت متوطنان آن حدود بیش از عدد بسیار نیست لیکن از اهل اعتماد سپرده و در محافظتش شرایط الحاح و مبالغه بجای آورده و ما بحکم رایت فتح آیت در رسم تسخیر مقلع ذی الحجه سنه اربع وعشرین وستمائه پرتو وصول بر ظاهر قلعه کلیس انداخته قلعه مشار الیها را چنان یافت که پاسبان بامن و امان گوتوال حصار سپهر بنیان است همواره از بوده و ماهی آب خندقش با کاوزمین دستبرد زمی نموده رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه را بال و هم و خیال پرواز بر فراز آن دست نمیداد و متانت بنیانش بمثابه که جاسوس حیال را امکنه تدبیر صعود بر شرفات آن اتفاق نمی افتاد مثنوی قلعه چون حصار پرخ بلند کنگرش قابض ارکز نمذکند خاکریزش چو کوه خارا تند پای اندیشه از صعودش کند خندق آن عمیق پهنا ور همچو دریای مکرر اهل بحر و خان عالیشان بمان روز که بحوالی انحصار استوار رسید سپاه انجم جاه را بافروختن آتش جنبک و انداختن تیر و تفنگ و تنک ماموز کردانید و دلیران بازندران در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده عرصه گیتی از رعد صدای حرکت بکوش هوش بهادران رسانده تیر بخش نابزه خون ازچشم بخونان کشاده جان را از مصاحبت بدن بازرباند آواز پرواز تفنگ آوازه صور اسرافیل در قلعه افکنده نمونه روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک دلدوز مازندرانیان بسان باران از غمام عنان فرو بارید همچو بارخاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بهمنوال جاری بود و در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان مصور اجمیع اطراف قلعه جنبک پیش برده و از خندق گذشته مانند کپک دری بر خاک ریزان آویخته و برجم تیر خدنک و تفنگ تیر آهنگ معاندان را از فراز فصیل منهدم ساخته فتح انحصار استوار میسر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضه اقتدار نواب دستگاه خان قرار گرفت آنگاه خان بشجاعت پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه اولاد شد آقا محمد چون بر اینمعنی وقوف یافت کثرت رعب و هراس اساس پندار او را اندراس داده قاصدان چرب زبان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبیده و بزبان حال و قال بمضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار گویا ساخته بمجرای این مقال مترنم گردید که از اخلاق مستحسنی فی کل امر فاضل الکریم علی اللئیم انیس بحضرت البهیه بر عجز و پچاره کی آقا محمد رحم مبذول دارد و بر طبق کلام اعجاز نظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس از سر جرایم و آثام او در گذشت و اشارت فرمود که عالیجاه اصف پناه نظام الدوله والدین احمد بیک و عالیجناب قدوة الاشراف والاعیان قاضی جهان بقلعه درآمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان اطمینان دهند تا پیرون شتافته شرف ملاقات مشرف دریابد و همعنان الحضرت بپایه سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرمان مطاع مشارالیه بجهت سرعت سیر سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بعد ملاقات در رسم خان مقرر شده مقالیه خزاینی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام سپرده بعد ازان در رسم خان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آنجا یاسر عبد الکریم عنبر سلوک سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم سپر خود سپید سلطان محمود را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و متنوعات رایقه باستقبال خان فرستاد و ملزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خانی بدین کاخ عالیشان مراجعت فرماید من نیز مشافهت بپایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوسی همایون رسانده سعادت دیدار شاه فلک اقتدار درخواهم یافت و خان سیدزاده بمقبول انعام و احسان گردانیده و منع نفیسه بحوشانیده جهة امیر عبد الکریم تاج و خلعت ارسال داشت و متعاقب این احوال احکام هزار جریب و رستمدار و ولاة سایر آن بلاد و دیار چون سید حسین هزار جریبی و ملک کاوس ملک آمل بآستانه علیه سنیه الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای موفور و تبرکات غیر محصور گذرانیده و اظهار چاکری و فرمان بری کرده در ملازمت موکب عالی متوجه اردوی همایون گردیدند کشتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان جهت اقدام بر امر صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار مرحمت حضرت مهیمن غفار در آن ایام که مزاج وهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که عساکر منصوره ماثره بلکه اکابر و اصاغر جرگه کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه کیتی ارا در ساعتی فرخنده فال و طالعی ظفر اقتران آورده و جرگه کرده بهشت فرسود و چون رایات همایونی بکاشان نزدیک موکب فیروزی نشان عطف عنان فرموده مولانا علاء الدین محمد طبیب که از کثرت مواظبت بار گاه عالم پناه بمزید تقرب جهانیان بود و در تشخیص امراض و معالجه اعراض حاذق انفاس مسیحا خاطر عیسی مزاج بود مرض قاتل الصدر بدست آورده چون از نجات او قاطع گشت چون زمان حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال اشربه و ادویه صداع

وضع نفقاد و ساعت بساعت صعوبت آثار ضعف از پیشتر ظاهر گشت و بعد از شش روز در منزل مبارکه داخل ولایت اصفهان است الحکیم فطنت شعار از عالم ناپایدار درگذشت قطعه درین واقعه بماندند جمله حکما که آدمی چگونه باقضای کن فیکون اصول نبض چو شد مختلف چه سنجش اصل طبای عجز فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی مشاور وی نهاد بماند بهبه در دست بوعلی قانون العقصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا علاء الدین بغایت متاثر گردیده و بازماندگان او را التفاتی فرموده خلع فاخره پوشانیده و پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف نواخته قایم مقام پدر ساخت و بدستور او رکشوکشا منصوب بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت و در منزل چاله سیاه فیمابین رسیده کوه بسیار و هموار و پیچیده بسیار و سایر جانوران شکاری پابسته دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالم گیر اعاظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن حیوانات که اکثر گورخر بودند بقتل رسیدند و هنوز چاله سیاه مضرب خیام شاه انجم سپاه بود که در مشق شباب پایه سریر مظفرنشان رسید حکام مازندران و رستمدار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس نواب کامیاب فلک اقتدار رسانیده و بواسطه آن نیکو خدمتی بیشتر از پیشتر منظور نظر عواطف و اشفاق شده عنایت پدر رفیع پادشاه آفاق مرتبه اورا از مراتب سایر امرا درگذرانید **ذکر طلوع ماهچه رایات فیروزی آیات از افق بلده قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم** موکب ظفرپناه پادشاه عالیجاه بعد از فراغ از شکارچاله سیاه براه ولیجان عازم خطه قم شد و در آن بلده فاخره جهه سرتراشی شاهزاده سعادت انتما ابوالمنصر سام میرزا فرمان اشرف اعلی شرفیب طلوع یزرک نفاذ یافت و خدام آستان سپهر احتشام بسر انجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی همیمت انجام سر آن اختر برج شرف و کامگاری را تراشیدند و موی مشک بویش را بطریقه سنت بافقره برابر کرده بصدق تمنوند و چندروز پادشاه کیستی افروز بزم منشط و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش حضور پرداخت و امرا عظام و نواب بارگاه عظمت احتشام را بخلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل و مسرور ساخت و معماران انجمال سنجام اعتدال آثار در اندک زمانی آمده دو شیرکان چمن بارتشریف هوای نوبهاری جانهای زرنگاری پوشیدند و نورسیدگان نسرین و سمن از جاهای لاله ارغوانی شراب گلناری نوشیدند نرگس مست زرین طرح بکف سیمین کرشمه در بزم بساتین در ساخت و بلبل سرمست از و بیدار کل بی تحمل شده نوای نغمه سرائی در عالم انداخت مثنوی نرگس سرمست بکف جام می گرد بساط غم انده طی شاید بگلچهره گلگون نمود بار دگر هوش بلبل نمود شاخ شکوفه در رم پیشمار کرد بزم سمن گل نثار و در روز نوروز پادشاه کیستی فروز عالمیان خسرو خاوری بر تخت بخت و فیروزی برآمد و بلوازم طوی نوروزی پرداخته از سر نو خسرو آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی ساخت بار دگر بزم طرب آئینک عشرت ساز شد برنج اهل شرف در های دولت باز شد بازار ابریشم رفت تا چرخ برین ارغنون ساز فلک نغمها دمساز شد بازبی اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد شیشه شوخی و سرمستی شعر آغاز شد و دران حین بقاعده معهود و دستور متقرر امرا و ارکان دولت پایدار خصوصاً علاء الدوله اکابر خافقین میرزا کمال الدین شاه حسین بپیشکشها کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده جوشکوار نوشیده از جامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند نگارنده آن موسم بدیع آئین پادشاه ظفرقرین مایل صید و شکار و رغبت بسیار داشت و بسیار گشته نواحی ساوه را شکارگاه نمود و آن صحاری و دشتها را از خون آهو و پیچیده غیرت افزای لاله زار ساخته از انجا بصوب الماک خرقان نهضت فرمود بعد از وصول آن منزل حاکم ساری امیر عزالدین الکریم بر طبق وعده که باین الحضرة العلیه درشکان کرده بود پیشکش فراوان بآستان ملایک آشیان رسید و بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده ملحوظ عین تربیت و رعایت گردید مثنوی هر گزاره نشست دیده بخت سوی درگاه شاه آورد رخت چون بخاک درش جبین ساید با سعادات بخشین آید **گشادر بیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از مهمات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف** در آن زمان که پادشاه کامران در فضای جنت نشان خرقان بخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکشت بسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از فوت والده خویش امیر حسام الدین در فومن و رشت فرمانفرما شده دست و طریق عصیان مسلوک میدارد و با وجود نیکوئی سرشت ابواب ارتکاب افعال زشت بروی روزگار خود میگشاید بنا علی هذا مقرر شد که باین الحضرة العلیه درشکان کرده بوظایف خدمتگاری و چاکری قیام نماید و از آن کار

کار کیا سلطان احمد عنان گیران بطرف رشت تابد و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از انجا بطریق قزوین متوجه
امیره دباج شود و در رشت خان برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهجان در حرکت آمده ماهچه رایت فیروزی نشان پرتو وصول بر حدود
سلطانیه انداخت و چون اخبر بسمع امیر دباج رسید عزیمت بگریز امت و پشیمانی گشت و تدبیر کار خود منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت
پادشاه نماید خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف از جمند و انواع هدایا را دلپسند ترتیب کرده معتمدی ساخت که عبد الله دیوانه
و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید اعتبار همتا نبود با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم
نیاز و تضرع و مراسم تخضع و تخشع بجای آورده بنطلال اظلال اطاعت و دولتخواهی شتافتند ایزد عضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهته
التماس شفاعت رقعه نیازی نزد کار کیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه
سپهر اشتباه گشته در النگ سلطانیه باردوی ظفر عطیه رسیدند و نزد نواب و الاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین
پناه را بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از سال وجهات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج
مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از وقوف بمبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کار کیا سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه کیستی فروز شامل حال ایشان
دباج گشت و مضمون کلمه همایون والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریمه عظیمه او درگذشت نظم زهی بخشنده شاه
کریمت کیش که هست از جرم مجرم عفو اولیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست بآب لطف کرد دلنش شست آنگاه حکم همایون نفاذ
یافت که سلطنت مملکت خود من ورشت بدستور سوابق ایام برامیره دباج مسلم باشد و در رشت بامتابعان بآستان خلافت آشیان مراجعت
نماید و چون آن نشان فتنه نشان بدیشان رسید عنان معاودت بانعطاف داده بمدار النگ سلطانیه شرف تقبیل پایه سریر گردون مسیر
یافتند و ایلچیان جیلان بانعام امسرای رزم روزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقتضی المرام نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام فاه
مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان رسانیده و چون بلال فرخ فال شوال مثال قدح سیمین بر کف خوبان زهره
جبین هویدا کرد یدآب آنروز سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط بگستر د و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سیاه روم خیال کرده اند
که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و بهتو را بواب جور و بیداد بر روی فرق عباد بگشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح شد
که اگر رومیان اغتنامیت را از خیر قوة بفعل رسانند حاکم دار السلام شاه علی بیک که عوض نام خویش موسوم و ملقب بعوض سلطان شده است
بی امداد خاذیان موکب همایون بمقابله و مقاتله اعداد دولت روز افزون قیام نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و ایلخانیه
با نیلغان و حاکم کردستان جوجی سلطان عنان گیران بکومک عوض سلطان تافت آنگاه ایالجه اوزبک همایون را بصوب میرزا شاه حسین بیگ
قم گسیل کرده بفیض انعام صدور و کوه بسیتون گشت و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بار گیر عالم نورد بصوب
قم معطوف ساخت و روزی چند در متنزهات آن ولایت دلپسند اوقات مخبته ساعات بگذرانیده و از آنجا متوجه کاشان گردید تو سن سرکش
ایام را بمرام خدام عالی مقام و اسباب دوام اقبال احتشام بر وفق مدعای رای اصابت انجام در سلک انتظام و الحمد لله تعالی
العلام و الصلوة و السلام علی نبینا محمد خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام **ذکر طوی مدبر امور مشرقین میرزا الکمال ایدکین
شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال فرمانفرمای خافقین** چون ولایت کاشان بسیورغال سرو بستان جاه
و جلال او دو چون عزت و اقبال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بود در ین ایام که موکب همایون فال از غبار رنگ شبدیز مثال
هوای آنحدود را عنبر افشان ساخت بیراق طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت زلال خوشگوارش از عین السلسبیل
حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم خلدات النعیم روایت همیمنه فرخ اشان جایگه دولت عرکا بامنتهی شد طلاوجنام رکبش
سپهر آسا بر افراخته و سراپرده ها از اجناس روم و فرنگ و شامیانها از تاجوه گل بعضب رنگ مرتفع ساخته عبیت شد افراخته
جمعه و سایبان مزین بیاهی رز حقه و پرنیان و الوان کوکبه فرنه و کاویرو دار و قار مسمن و مزین و جوان جهته بخش الوان انعمه از خیج فرشاد

که خوانسالاران و مطبخیان چندروز علی الدوام بگشتن و بچشتن آن اشتغال داشتند و از شربه و مربیات و اقراص لبهو و جوانشات چندان ترتیب نمود که قبل ازان مردم سپرده و وجود آن قدر قندیات را در خارج محال هیچ اشتغال نیشره چنان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین معلو از شرابی صافی تر از ماه بعین چندان حاضر آورد و ند که آن بساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت و از میوهای نایاب و خوانگ حلاوت آثار لطافت آب در طوی خانه انقدار مجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تهیه موجبات طرب و حضور پیشکاران موتمن حضور متوجه آستان الکشا کشته میرزا شاه حسین بکمتر دن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آثار از اطلس سعدی و قاقم و دیبای شوشتری و دار شک نگار خانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار گرفته امرا و قواچی هر یک از ارکان دولت و معتمدان حضرت را در مواضع مخصوصه بجلوس دادند و ساقیان لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش و شادمانی بر گشادند و مدار شروع اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلرار طرب را زمان زمان نضارت می فزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان چابکدستان آهنگ ساز زهره جنیاگر در اهتزاز آمده نغمه یا لیتنی گشت مسهم فاخر فوراً عظامی سرود عارض خوبان ماسیما از تاب باده حمرا کل کل شکفت و زبان مطربان بروح افزا در دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلکشا سکیفت رباعی شاها فرح تو بر دم افزون بادا از غم دل اعدای تو پر خون بادا تا زم فلک فروز از ساغر مهر از جام طرب روی تو گلگون بادا خانسالاران چابکدست و بکاولان پاکیزه نهاد بر ساعت باید بای رنگارنگ مشحون باطعمه گوناگون میکشیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین بفوتا منعدد و اسپان مادیان رهتبت حاضر میکردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین بفوتا منعدد و اسپان مادیان وشاهی و اجناس رو سی و روی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنگ و الجاهای مصری و تاجهای هفت رنگ بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش شاه بکندروش نمود و بانعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسپ بازین زر مرصع و موقر شده اقتدار و اعتبارش در افزود و چون بساط جشن و طرب مطوی گشت وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان عزامیه طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را بمصلحت استخلاص اموالی که حاکم کیلان قبول کرده بود پیش از ده روز بعزم روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل حسد فی جنید باجمل من مسد انتهاز فرصت نموده در وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان بتصرف دارد و ما معتقد میشویم که اگر او را در موقف پرسش حاضر سازند این مبلغ را خاطرنشان کرده بحصول سایم الحضرت ارشنیدن این سخن متاثر گشته بزبان همایون گذرانیدند که قد الحد و المنه له مرا آنچنین کسی نیست که از غایت علو همت بتواند که پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان بر گشاید و همدران مجلس تاج و دستار و خلعتی را که در برداشت بمیرزا شاه حسین فرستاد و مقرر از امنر جرکردانیده هدایات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسیده و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا ظاهر گردید پادشاه صاحبقران از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بهتر تهیه و در آن بلده واقع شده چندروز دیگر بسور و سرور گذرانید

ذکر شکار کردن پادشاه بمهدان ورحدود ساوه و همدان و رسیدن زمرهٔ از حکام ولایات بآستان ملایک اشیان

چون پادشاه کیوان جاه بعد از طوی نوروز چندروز بانبساط و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده مآل گذرانید باز دیگر هوای اشتغال بصید و شکار در خاطر وریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردید و عساکر گردون مآثر گران ناگران دشت و بیابان را فرو گرفته جرگه انداختند و براندن آهو پیکر قیام نموده افکندن کورو کوزن را پیش نهاد ضمیر ساختند فضای شکارگاه از فر طلعت پادشاه بکندر جاه نضارت نگارخانه چین یافت و منسر طایر هوای آنکه طعمه شاهین شاهی گردد و از پیر و برنا بجانب مرکز نهین بشتافت چرخ بوقلمون ملبنه پرواز کشاد و نیم هزار چنگ از خون آهو رنگ داوند و سمک و میوز از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد روی بسوی نخجیر و کوزن نهادند مشتوی هر آن جستند بازان بگیر بقصد صید کرده چنگ را تیز در آمد چنگل شاهین بتارک شه طرفی مانند بر بالا نه دواج کمین بگشادن بوزان زبر سو فرو بسته زه چنین برآهو زسیر از زمان تیز آهنگ فضای دشت پر نخجیر شد تنگ چو قصد عامه صحرا کنان بیم رسید و بسته بهمراه پادشاه شیر شکار جهانگیر

بلوازم آن کار پرداخته و بتعجیل تیغ و تیر آبدار و خنجر خراسانی کشیده از اعادی و اضداد آنها مدتی مدید فراغ و فرصت را مائده پرفایده مهیا نبود و شاه ملک اقتدار بعد از فراغ ازان کار بصوب ساوه مراجعت فرمود و در کنار سحنی آن بلده انیس الحضره و رشکخان و تیکخان و سایر خوانین که جهة امداد و عوض سلطان بدار السلام بغداد رفته بودند بموکب همایون رفیق توفیق آمده از خاک بارگاه سلاطین پناه روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب همایون از ساوه بعزم تاراج قراباغان لشکر مدد و رفته از آنجا بدامان کوهی که در دو فرسخی قراباغ فاصله الاقران علیست شتافت و پادشاه برهبت روز آن مرغزار و لغزر مضرب سراپردقات جاه و جلال گردید و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر او را در لنبر حیال عبور از آب آمویه و مرور بر ولایات خراسان در خاطر محترم ساخته اند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در رشکخان با تفاق تیکخان و سایر امرای عراق و مازندران بجدود و حیز رود کوه رفته بیلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرق اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان را پیش نهاد همت عالی گردانده انیس الحضره حسب فرموده بدان ممالک رفته مدة دو ماه بفیروزی و اقبال در بیلاق فیروزکوه و لار اوقات بعجت آثار مصروف داشت و پادشاه مؤید منصور از منزل مذکور بزیارت مرقد فیض بخش علی امام سهل علی شتافته همت بر احراز طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانیده آنگاه اندراه بیلاق خوربابق الملک همدان خوامیده و از آنجا الملک آهنگ الملک همدان کرده پس از وصول بدان فضای جان افزا امیر وداج که سابقا در مقام اطاعت خدام پایه سریر اعلی آمده باج و خراج برگردن گرفته بود بدرگاه سلاطین پناه رسیده و در صباحی که شاه صاحب قابیه مانند جمشید خورشید بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پابوس همایون که نهایت آرزوی ملوک ربع مسکون همان تواند بود فایز شده پیشکش بسیار گشیده و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه آورده بزبان بادای دعاو ثنا گویا گردانیدند مثنوی

که شاها بقای تو جاوید باد ✦ لوای تو ایمن ز خورشید باد
سزد گر تکنگاهت قضای سپهر ✦ منور بانوار رخسار مهر
همان به که سیر سپهر و خور ✦ مدام موافق بحکمت بود صبح و شام
سزد گر ز خاک تو بالین نهند ✦ بآئین سلاطین ایران و توران زمین

بخدمت ببندند پشت کمر ✦ بچندین از طوق فرمانت سر
بود خاک ساحت سرسوران ✦ چه حکام کیلان چه مازندران

و از جمله پیشکشهای امیر وداج هزار تومان نقد بود بعضی زر احمر که بر اشرفی از آن بسان و دست تعرفی آفتاب درخشان بود و بعضی بجرد و رویت آن سرور خواطر جمهور ز دیک و دور بغیر وری ع تسترالناظرین در شان ایشان و بعضی سیم ابیض که مشاهده هر تنگچه آن آتش غیرت در خرمن ماه شب چارده روزی و صیرفی هلاک هر چند در کار نقود ثوابت و تیار کشی نظیران کوکبی بر نقطه خلوت مذیدی ع دل اهل جهان خوابان ایشان و چون نقد اخلاص امیر وداج از خلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلای مهری رواج یافت و با انواع الطاف و اصناف اعطاف پادشاه مرتضوی او صاف مخصوص شده انوار مرحمت بیدریغ بر وجنات احوالش تافت و در زمانه کم صدف عز و شرف پرورش یافته تا مزداز دو آبش کشت و تاج امید او بآن گوهر قرینی ترصیع پذیرفته فرق سپاهانش از منزل مهره ماه در گذشت و موکب نصرت نشان از الملک همدان بر دو خانه تلوار شاهه جبه سکار ماهی چند روزی آنجا توقف افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقا پایه سریر اعلی آمده بود بمشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاجان نهاد و فرمان فرمای بلاد و عباد از رو دخانه تلوار متوجه مراغه گشته در اثنای راه بدستور همتمر از لوازم صید و شکار بتقدیم میرسید و بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیر وداج مجدد پیوسته بدان عتبه رفیع بنیاد شده برفتن کیلان مرخص گردید و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ستة و عشرین و ثمانمائة بود بسایه شرف بر منزل ناب مراغه انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور در رشکخان از بیلاق لار و فیروزکوه بازآمده بتقبیل عتبات سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثنار و قایع مسطوره و حالات مذکوره ای ممالک آذربای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام و امرا و دارالمرز گشته بود و حکم همایون باسم سامی در رشکخان صادر شده بود که از راه جانب خراسان و دامغان بنا شد بپایه سریر اعلی مراجعت نموده بجاعت مذکوره رابدرگاه عالم پناه آورد لهذا صباح روز جمعه غره شوالی که در پیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصطفای مذکار مهر گسترده گشت و طوایف انام بحوم مستغرق انوار جود و عاطفت لم یزلی شده مغتنم فرصت و مبارکباد و اندوه و سموات دو گشت پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد نشسته جبه اقامت نماز عید بهزاری زیارت آثار که فرسنگی بجانب طراز و جوانب آذربایجان مزدیک بمنازل و مضارب اردو ساخته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادای نماز

بزرگوار

وعرض بنیاد در مجلس نهم نشست رایت عیش و عشرت برافراشت امرا و ارکان دولت بالجمع فاخره و اقمشه و افره خوشدلی مسرور گردانید و بیوم
در آن هفته امیر الحضره رخصت یافته بحجاب قم که اولکاه ملازمانش بود متوجه گردید در جمادی الاخر ۹۱۹ خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه
هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام اجمالی از حالات او بر زبان خامه سخندان جوابد گذشت انشاء الله تعالی در نظر ارکیا ما مناسب نماید در لات
بیان حاصر بیان بعضو اغماض فضلا بلاغت انتما مقابل آید و من الله الاعانة والتوفیق انه هو الفعال در علیا بیشا بالتحقیق ذکر استیلا سلطان
سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام غزیمت مصر بوت و سلطان نگکاه فوت علیه السلام و التحیه
میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی لهما ثالثا و لا یملاء جوف ابن آدم الا التراب ربانی دارد اکر آدمی دو وادی از مال خواهد که
شود ثالث آن مالا مال مالی نکند درون انسان را پر جز خاک که غیر آن ندارد یم مال تقریب ایراد این حدیث صحیح الاسناد آنکه در آن ایام
که سلطان سلیم از خوف حسام خون اشام پادشاه اسلام مجال توقف در اذربایجان محال دانست مملکت ارزانی الملک تبریز جلو ریز بحجاب روم بازگشت
ملک الامرا حلب خبر یافت که از سلطان مصر قنصوه توبتی تمام داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و عرضه داشت فرخ
که اکر موکب عالی بدیجانب شتابد بنده فاشیه خدمتکاری بر دوش کرفته در سایه علم سعادت پرتو جبه دفع سلطان قنصوه بحجاب مصر توجه خواهیم نمود در
فتح آن ممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد را بروی روزکار خدام عالی مقام میکشاییم و سلطان سلیم با وجود مملکت عظیم از غایت
حرص فزونی مال و ازدیاد اسباب جاه و جلال اشعبی افزونی بزرک داشته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب کشت و خبر بابو عده وفا نموده
لوازم استقبال مرعی داشت و مقالید قلاع و خزاین را تسلیم نواب سلطان سلیم کرده براسم نیاز و شایسته اقدام فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که
بنهایت بود و در میان امرا و اولیای خود منقسم کردانیده دوازده هزار شتر را آب بار کرده از راه بیابان بهمان خبر بازوی توجه بصر اورد و چون بحدود
آن مملکت رسید شنید که سلطان قنصوه رایت سعادت پرتو بعقصد جولان در میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب فراخته لشکری از بهر جمع
توان کرد بشیر همدم انحضر پهلوانی بر سر و جوش تهمتنی در برستعد مقابله و مقاتله ساخته از استماع اینخبر ترس و بیم بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و مصلحت چنان
بقایا سپاه که در عقب بودند دریکی از جبال حصینه که در آن حوالی بود توقف نموده و بحسب تقدیر مالک الملک قدیر همدران ایام روح عزیز
سلطان قنصوه از مصر بدین بعالم آخرت انتقال کرد و سلاک جهت جنده نیش از هم کسیخته بهر کس روی بطرفی آورد و سلطان سلیم بعد از اطلاع برین حادثه
آسمانی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر خرامید و وجوه آن مملکت را بالمرة مراحمت انعام و در کنار کرفته بعضی را مراد انجانی را که جبال سرکشی و بیم
تقبل رسانید لاجرم تمامی ممالک مصر و شام و حجاز و یمن و خیر تسخیرش قرار کرفت و در حرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه و سکه باسم سامی
زیب و زینت پذیرفت آنکاه سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصر را و قبضه اقتدار خیر بابهاد و از آن مرز و بوم با غرور و موفور اموال محصور
عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد بعد از وصول باستنبول آفتاب دولتش که بدرجه کمال تصاعد نموده بود بدرجه زوال رسید و مرضی
جان کزای بر مصرعش مستولی شده در زمان حیات سعادت نهایت بانجامید در روز شنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه بادوم اللذات بسر وقت
آن سلطان بکام شافت و از آن همه مدت و امهات منفعتی باو نرسید عنان عزیمت بملکت آخرت تافت نظم چنین است رسم سرای سپنج که کاهیت
دهد کنج و کاهیت رنج پراز جوی کین است چرخ کهن کهت سر کشد که بدارد زبن امرا و ارکان دولت جسدش را بر نعش سلطنت مسلمین بجهیز و
تکفین کردند و در مقبره آباء و اجداد ش بخاک سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنکاه پسرش سلطان سلیمان را که در صغر سن بود بادشاه
ساختند و بدستور معهود و مستحسن سر انجام امور جمهور شده بلوای مملکت داری و فرمانفرمائی برافراختند و در آن تیرا ه که پادشاه دین پناه و دنیا
مراغه بود و خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب کامیاب رسید و اهتمام صبانی عمر و زندکانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع عتبه
و جلال خدام بارکاه سلطنت و استقلال شده زبان زمان بمضمون این مقال کویا کردید که بیت بس بجزبه کرد یم در بن ویرانه کاثبات آل نبی هرکز
و فا نیافته و بهیچ منزل نجانب ثبات و دولت دیکر از ره ندادم اقبال شاهی بر دوش سعید و پسر شوانشا سلطان سلیمان جلیل پایه سریر اعلی
قرن فخار ده بنیاد بانی بمسرت رسید چنانچه در رقوم مکلمت سخن کذار بسکرد و کیفیت این حال بتفصیل می پیوندد ذکر سلطان سلیمان

چون بحجاب ظفر

جلیل بدرگاه پادشاه بعیدیل در خلال احوال گذشته تخشیاء شروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت وجهانبانی کرده بود تحف نفیسه و هدایا، شریفه ترتیب نموده و سپرده شد خویش سلطان جلیل را متوجه آستان ملایک آشیان گردانیده بجناب عرضه داشت فرمود که اگر سلطان جلیل منظور نظر تربیت پادشاه دادگر شده پایه قدر و منزلتش بازدواج یکی از جمله دختران تنی امامت و کرامت ارتفاع یابد برانیه این کمینه بوثوق اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صفت اندوه پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه جاه و جلال شتابد مشتوفی چو از الطاف شاهنشاه غازی مسیر گردد این سرفرازی ظفر کردار آیم سوی درگاه ز فرق سر قدم سازم درآن راه کنم نقد ال جان را فدایش تا بم گردن طوق وفایش و بعد آن ایام که منزل ایاب بمضرب خیام زرین طناب عساکر ظفر انتساب بود سلطان جلیل باردوی همایون رسیده بجناب درگاه فلک بارگاه سپهر انتماء و امیر اشرف بساطبوسی رسانیدند و پیشکشهائی را که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعا شنیده رهسپار عرض گردانیدند شاه دین پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان جلیل نگریست و یکی از بنات کرمات را نامزد او کرده بجناب انعام و احسان برروی روزگارش بگشاد و سلطان جلیل چند روز در خدمت شده امامت و کرامت بسر برده هر ساعت لطفی مجدد و هر لحظه تفقدی متجدد نسبت باو توجه جبهات و زمان زمان نیز الطاف پادشاهانه از رافق اتفاق پیکر انه بوجهی غیر مکرر طلوع نموده بروحیات احوالش تابیده و در وقت طلب رخصت با نعام خلع زرنگار و تاج مرصع بلآلی شاه وار و کمر شمشیر مرصع و بارطلا و اسب تازی نژاد جهان پیما سرافراز و مفتخر و مباهی و مستظهر روی بشروان آورد و بعد از عبور بلاقات پدر بهمه از لطف و عنایتی که از پادشاه دوست نواز دشمن گداز مشاهده نموده بود عرض کرده شاه نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شد و خدام درگاه جو را بیراق السفر و ترتیب پیشکش پادشاه والاگهر مامور گردانیدند نظم چنین که شاه مراطیع پاک و خوی نکوست عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست بوقت ملک ستانی چه جای بخشش سپاه که کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست

ذکر توجه موکب همایون بقشلاق بنخوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار حمات ولایت مازندران و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار پادشاه بلند جناب از منزل ایاب

ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یکماه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان بگیلان و قشلاق بنخوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان بعزم تاخت و ولایت گرجیان بی ایمان رایت نهضت برافراخت و در آن وادی بمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بحیز ظهور رسانیده چند قلعه و شهر مفتوح و مفتوح ساخت و از حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر طوعا و کرها بملازمت دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و انقیاد و عهد سگاری نمودند و انجناب ایشان را بجان امان داده و همراه خود کردانیدند بصوب ایشان ملایک آشیان توجه فرمودند و بمدد قشلاق بنخوان دیو سلطان بقتیل جراحیم سپهر سپهرنشان سرافراز گشته بواسطه یکه خدمتی عنایت و التفات بنهایت یافت و پادشاه پوزش پذیر امرا، کرجی را نیز بمشمول الطاف پادشاهانه ساخته بر تو انواع عاطفت خسروانه بروحیات حوال ایشان تافت و کرجیان باج و خراج حول نموده با نواع تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شدند و فراغ بمطالعه و رباب حکومت مواضعی که مستوف بودند حاصل کرده روی بهوا طن خویش آوردند و بمدد ران اوان در باب قرار حمات ولایت مازندران و هزار جریب و سمدار نواب درگاه فلک اقتدار کفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الاماری جواب مضمون بنخوان بر منوجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبد الکریم داشته باشد و وه دانگ معوض تاجلگه کردشروط ما نکه شالیه مبلغ بهفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزار جریب بر هزار تومان مقطع پذیرفت و بر این قیاس قضیه بسمدار ان دیگر مبلغ معین قرار گرفت و امیر عبد الکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون بنفاذ انجامید که از جمله هفت هزار تومان مبلغ چهار هزار تومان را که حصه امیر عبد الکریم بود جناب سلطانی سیف الاماری تحصیل نماید لاجرم انجناب نیز اجازت یافته بازندران شتافت و آنرا بحسب الحکم در ورود اجلیون توقف نموده او را کاس بیک مجدد تبلیغ مبلغ هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شد و بعضی دیگر را بجهت جبایه و چون موسم زمستان و سرما بپایان رسید بر کنار جویبار نسخه خوش لبان گلعذار بسر برده بود عید سلطان کل را جشنها افروخته

غزو گرجستان ۳

عنان عزیمت بجانب باغ و بستان التفات داده بلبل بی تحمل با دلی آتش بجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد پادشاه عالمیان از مشتاقان مخمور ان عالم
الفت نهضه و بعضی دیگر از ملاقات آذربایجان کرده در مرغزاری بهشت آثار قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخته بساط عشرت
و نشاط مبسوط گردانیدند در آن اثنا از جانب خراسان الچی رسید و بعرض نواب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر
خراسان از آب آمویه عبور نموده و در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته دست تعدی بر ارزو غارت اموال تعرض بر روی روزگار برایا بر کشوده بنا
بران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر خلیفه بهیه در مشهد مقدس با تفاق شیخان متوجه مدد و حکام خراسان گردد و آنجا بمالیشان
حضرت مملکت پناهی حبیب آبی را در قم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بخرمان سلطانیه شتافته جمعه آسایش بر
روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از نزدوا الی همراه امیر سلطان قورچی شاه علی نام بآستان سپهر بنیان
رسیده و اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانیدند اول آنکه عبید الله خان با جنود بیکران بنظا بر همراه آمده چند روز بار محاصره پرداخت و چون
دید که کاری از پیش نمیتواند برد عنان مراجعت بصوب توران انعطاف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهوا خواهی مخدوم
السلطنه الخلافه محمد نام پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعه خنجستیا را لدین محبوس شده روز دیگر هفتم او را بهمان گذ
و پادشاه عدالت پناه در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان و نظا بر همراه گشته
بود و بار محاصره قیام مینمود از امیر سلطان اصلا جلادتی وقوع نیافته بنا بران اوزبکان در بلوکات هراة خرابی بسیار کرده لهذا امیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف از جریمه که با وسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بگریبان بوده و امیر سلطان بنا بر رعونتی که داشته بقبح ظلم آن ستمگر فیصل نکرده فتحعلی
شربت شهادت چشانیده لاجرم نایره غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاه زاده منظفر ابو الفتح بهادر با میرزا و امیر سلطان متوجه پایه
سریر اعلی گردند و ایالت خراسان بعوض نواب نامدار شاه زاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب بتفصیل این حکایت مرقوم قلم اهتمام
خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر تتمه احوال آن نادران و رسیدن والی شروان بآستان پادشاه کامران چون جناب
سلطانی سیف الاسلامی از وجه تقبل امیر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانیده حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدار السلطنه هراة
رفته در ملازمت شاه زاده عالیمقام ابو النصر سام میرزا بسر برد و بتحصیل تتمه آن وجه بذوه جوک بیک باشد اما اورا و کماس بیک که متعهد
شده بودند تومان تقبل آقا محمد بود پیش از انکه از وجه چیزی متعهد بحصول دهد آقا محمد را بپایه سریر اعلی فرار نموده بازندران شتافته و میان او و امیر عبد الکریم نایره نزاع التهاب یافته بقوه دولت قاهره غالب گشته و آقا محمد را قلعه گلیس و اولاد را استحکام داده در بعضی از جنگلهای آنحدود متحصن
شده چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون بنفاذ انجامید که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و گردستان
بازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سریر اعلی رساند و جوجی سلطان چون بموضع شکربان ولایت کشید بخشت بلا بر قلعه اولاد شتافت
و در عرض کمتر از انجا بتصرف آورد و از انجا بقلعه تواتع آقا محمد را که در انجا توطن داشتند محاصره و مغلول ساخت آنگاه بحکمی که بمتعاقد آقا محمد بود در قلعه او تا
دو دام اسر انداخت و در اثنا مراجعت بصوب سده بسنیه سلطنت براه خراجت بلده دامغان وصول یافته و پرتو انوار
عنایت پادشاه عالیجاه بر ناصیه حال آن امیر شجاعت و دستگاه تافت و ایضا عفو جرم و عطا بخش جرم پوش شامل حال هوزکار آقا محمد شده حکم همایون
باطلاق او صادر گشت اما حضرت انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم کرده آنجناب
قبول نموده که مبلغ هفت هزار تومان را تمام جواب کوید و غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلثین و تسعمائه رسیده آقا محمد در حوالی شاه
خلافت آشیان روزگار سپرده امیر عبد الکریم در مازندران بحکومت مصوب بوده لوازم دولت خواهی بتقدیم میرسانیده و در خلال احوال گذ
شتها بموجب وعده که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود احرام عبودیت بسته از شروان متوجه آذربایجان شده و شاه جمجاه بکمال
و نوغیان را باستقبال آنجناب مامور گردانیده و در سلخ ماه رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه در بساب مراسم پادشاهی بشروان پا نهاده

رسانیده و از اسپان تازی نژاد و مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس و عقود جواهر آنچه دست بخشش بآن رسیده و لایق و مناسب دیده پیشکش کرد و از جرایم سابقه توازم اعتذار و استغفار تقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد و مثنوی

روی بر پای پادشاه نهاد
وز پی عذر لب بگشاد گفت کای آفتاب اوج شرف سرور خاندان شاه نجف جمله عالم ترا مسخر باد همچو من صد هزار چاکر باد

چرخ را باد در رکابت سجده گاه ملوک درگاهت
من که در ملک خویشتن شاهم بندهٔ بندگان درگاهم

گرچه زین پیش از کمال غرور بودم از خیل خاصگان دور
داشت بخت بدم ستیزنده وز غلامی تو گریزنده
لشکر کافر نهادم از اقبال رخ بر این بارگاه جاه و جلال
چاکران تو را شدم چاکر سودم از فخر بر فلک افسر
جرم این بنده گرچه بسیار است لیک عفو تو را سزاوار است
هست از لطف عام تو مأمول که شود عذر این گنه مقبول

و چون نعدا خلاص شیخیان در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه مانند خرد ریا میزان دهر قبول افتران یافت و نسایم عواطف شاهانه از هبت مراحم نامتناهی در انگیزانیده ریاحین ملال و کدورت از عقیدهٔ بی خلل او را نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت خاص بدست اصطناع و اختصاص قامت قابلیتش بملبوس فاخر و افسر زرنگار و کمر مرصع طلا آراسته گردانید و باعی بر کرسی اخلاص غلامی پوید و در حضرت شاهنشاهی جوید در گلشن امید وی ز فیض ازل بی شبهه گیاه توکلی روید و بساط جشن و سور و مجلس عیش و حضور بمهید و ترتیب یافته پادشاه گیهان پناه شیخشاه را در صحبت بهشت رتبت طلب نمود و اساغر لطف و احسان او را بکام دل سانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش گشود و چون شرف انشاء چندین روز در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت مسرت و کامرانی او قات گذرانیده و بکرات و مرات از جام التفات شاهانه سرکرم گشته باصناف الطاف نامتناهی منفخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و حلقت افتخار در بر نقد سعادات در آستین و مرکب مرادات زیر ران رخصت انصراف یافت و شاه والا نژاد آن زمستان در تبریز فشلاق فرموده بدستور معهود انوار مرحمت شان بر وجنات احوال رعایا و آذربایجان تابان گشت

مثنوی

خدیو کامران بنده پرور شه عالیمکان عدل گستر
در آن موسم که بوی از سردی دی فسرده خون مردم در رگ و پی
ز دست ساقیان عشوه انگیز کشیدی می بدار الملک تبریز
دماغش دایم از می گرم بودی ازان فارغ ز سرما معنوی وی
و گاهی بتوفیق الهی نشستی بر سریر پادشاهی
ز احوال رعایا یاد کردی دل عهد یدکان را شاد کردی
غلط کمتم باشد در ستانش ز عدل شامل فتنه نشانش
دل بیچارهٔ از ظلم غمناک گریانی
ز دست ظالمی چابک عوانی گرفته ظلم بنیت طپانچه خورده از دست رعیت نباشد اندرین دوران پریشان بجز زلف بتان بر روی ایشان

الهی دولت و اقبال شاهی مصون باد همیشه از تباهی
جهان معمور باد از عدل وجودش سرنامه اوران اندر سجودش
اکنون وقت آنست که طومار علم از سکرستان عراق و آذربایجان بجانب بستان خراسان درپرواز آید و حالات نولایات آنگه تا غایت بنابر علاقهٔ ابتدا سخن موقوف مانده تقریر فاید و مستفاد الافاده و التائید کشاد در بیان شمهٔ از احوال امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع که در ایام ایالت او روی نمود

والد امیر سلطان کلابی بیک در سلک اعاظم امرای یعقوب سلطان انتظام داشت و پسر کلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابوالحسن بیک غایت معتبر بوده همواره بمهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان چون بعنایت بغایت شاهی منفخر و مباهی گشته بمنصب لایق مخلص مبرز او حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا بمنصب وزارت بلکه عصیان اغنیا ملک و مال او در کف کفایت شیخ مجد الدین محمد گرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد و لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود باندک روزگار معمور آمد و رعایا متفرق گشته باوطان خود باز آمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قرب دو سال حال بر همین منوال بگذشت و اکثر قری و مضبات مزروع و آباد گشت امیر سلطان با جوانی بعضی از قرابتان که اعتبار و اقتدار شیخ مجد الدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار صفت فضل را معزول ساخته مؤاخذه و مصادره نمود آنگاه برادر خود ترخود علیرا لله و لابراهیم امیر را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را وزیر گردانیده و بکرسی بحال شیخ مجد الدین محمد نهرداخت و مولانا امیر بعضی از اغنیا و متمولان بهراته تحمیلات کرده در مقام کفایت شده و به آن جهانه ک پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه در اردوی جایون جانوی روی بدست عدم در نگاه

شاهزاده

پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش موضوح پیوست که در روم انچه شروع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و او را فرستاده که بتحقیق انحال نماید بنابران فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت که جاسوسان انجا بدارند و کس بهراة فرستند تا امیر سلطان را متوجه آستان خلافت آشیان گردانند و جاسوس معلوم شود که والی خراسان از جاده عبودیت بتجاوز نموده انجا او را اجازت معاودت دهند و تا یقین امیر را جهت آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در زمی حجه مذکوره بهراة رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم عنبرشمامه شان درگاه سلاطین پناه شده بود رسانیدند اما چون متصور بود که در بهار آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند امیر سلطان را توجه بپایه سریر اعلی مناسب دولت نمود و از جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر تنکچی که بموجب قضا مضا جمیع مهمات خراسان را بمشورت او فیصل جنبانیت داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت طهماسبی میرزا تعلق بو میداشت التماس کرد که بپایه سریر سپهر اساس فتنه سلیب توقف او را بجمیع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان مطلع گردانند بنا علی هذا جناب سیف الامامی و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمائه متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه گشتند و در بعضی از منازل بعرض بساطبوسی فایز شده موجب تقلل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال دلبخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متضرر گشته بود و بشایبه لاف و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمزید عنایت و رعایت سرافراز ساخت و با لقاب طبل و علم رایت قدر و منزلتش را تا اوج فرقدین برافراخت و مجددا فرمان همایون بنفاذ انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات و ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان منوط برای صوابنمایش باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را باسعتواب آنعالیجناب فیصل داده مال و جهات ولایت بهراة و دوراد و جوجه ملازمانش بازگذارد و امیر غیاث الدین محمد و شیان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد اما جناب سیف الامامی در حضرت آستان ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از انکه امیر غیاث الدین محمد بهراة رسد امیر سلطان جبر تقاضای عفو تربیت و رعایت انحضرت را استماع نموده بمعنی موافق مزاجش تفهیما و ظهیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال مذکور جهة عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در غره ماه مبارک رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا امیر سمرقندی را کرخه بعد از دو روز تفتیش حکم فرمود و منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان گرده برودی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد در اواخر همان ماه بهراة رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی بلوازم استقبال استقبال کردند و در سرپل فوشنج نعره و سقوس انحضرت غایز شده مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند تا امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال السنیده فاضل ستوده حضار امیر دانجت و مبلغ کلی از موقوفات جمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صوابنمای انحضرت فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایه سریر اعلی رسید و کمال صلاحیت و قابلیتش بر نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود را عرضه داشت کرده و بر طبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده بمقتضی المرام مراجعت فرمود طرفه انکه بخلاف مقصود امیر سلطان بانواع پیرایه بیک و بدایت بیک و خواجه علیجان در این نوبت بانجناب کم التفاتی آغاز نهاد و در قتل بطلان بر خدمات پسندیده ملازمانش کشیده خدمتش را در جمیع مهمات خراسان دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم و تعدی نبود و با قامت صلوة تکلمونه قیام نموده هر روز سجده و قرآن تلاوت مینمود اما صفت تکبر و نخوت بر وی استیلا تمام داشت و هر کس پرسش و دعوا نموده رسی عجزه و ضعفا بمیرداخت و نواب او بیرامحمد بیک و هدایت بیک و قاسم بیک مهردار و خواجه علیجان دست بجور و طغیان برآورده رعایا بیچاره در تفرقه و تشویش افتادند و هر گاه امیر غیاث الدین محمد از ابراهیم سلطان اذن باب لقطعی بعرض امیر سلطان میرسانید مدخل بعرض نمیشد و بجمیع رضائی نمیشود و انمعنی موجب مزید جسارت انجماعت میشد بنا علی هذا ابراهیم سلطان خضت علیحده در روز چهارشنبه نهم جمادی الاولی سنه ستة و عشرین و تسعمائه بازدیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه بعد چهارم ماه مبارک رمضان

رمضان در نیاب مراغه بسعادت زمین بوس مستعد یافته منصب صهر همایون تعلق پذیرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر آزار تمام در خاطر داشت درین
ایام که در پایه سریر سپهر احتشام راه سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بشکایتش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد و بالقاب سلطانی
او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان مشتمل بر ستایش آن برادر نوشته ارسال فرمود و آنگاه روان اشارت بپایه سریر اعلی تحقیق انجامید که معلم شاهزاده صاحب
تائید ملا صاب میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که در خدمت امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب معایم من حیث الاستقلال تعلق
بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیرغیاث الدین محمد را در صورت قبایح اعمال فراغیماید و مقال آنحضرت را بتعرف در اموال اوقاف متهم داشته
در خلوات زبان بشکایتش میگشاید بنابران امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی تسلوک میداد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب
نمایش فیصل داده بخشش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان
را باستصواب آن سید عالیجناب منقطع دیده و منصب معلمی شاهزاده را نیز متوجه آن فاضل یگانه دانسته مولانا احمد طبسی را ازان مرتفع داند و مقرر شد
که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدارالسلطنه هراة شتافته پروانچه را که در آن باب بمهر همایون موشح گشته بود بر امیرخان خواند و او را برعایت امیر
غیاث الدین محمد مامور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ست و عشرین و ثمانمائه بدارالسلطنه هراة رسیده قامت امیر
خان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخره شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون پروانچه عالیه مذکوره استماع امیرخان رسانید بر حسب
صدور این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بیشتر از بیشتر بمعظم امور محمد قیام نمود
و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مشارالیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود بازبدستور
سابق سالک طریق فرمانی گشته در فصل قضایا بمقتضای رای خطاانديش نواب خویش عمل نمود و در اثنای رحالات گذشته وقایع مذکور گشته
حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة والدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال اقارب شجاع بیک فرمود و از کابل لشکر بقندهار کشیده ابواب
حرب و قتال باز کشود و چون شجاع بیک با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر محصن شده همت بر ضبط برج و باره گماشت و محمد بابر پادشاه
ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور در تضییق محصوران میکوشید و در اکثر ایام برابرش کردون خرام سوار شده و نزدیک
بخندق شافته سپاه جلادت پناه را باشتعال آتش قتال مامور میگردانیدند از انجانب نیز دلاوران قندهار بعزم محاربت و مخالفت پیش
آمده باشتعال تیغ و تیر میپرداختند و بزخم پیکان برق نشان و سنگ مرگ آسمان رخنه در قصر حیات کابلیان می انداختند اما اکثر اوقات
بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص مییافتند و مخالفان مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه ارغب شتافته و در خلال آن احوال
خان میرزا در بدخشان از عالم گذران انتقال نموده و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات خون از رخسار دیده بالکشود و چون
اینخبر بمحمد بابر پادشاه رسید بر فوت پسر عزیز غم غم بسیار خورد و با لاخره دست در دامان شکیبائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگتر خویش شاهزاده
مظفر لوا محمد همایون میرزا تفویض کرد و بجهت خاطر و فراغبال در ظاهر قندهار بمقیم گشت و تمامی ولایات کرمسیر را بحیث تصرف درآورد
صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان در گذشت و امیرخان در بلده هراة از وقوع اینخلالت نهایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون
محمد بابر پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد بلواء خلاف برافراشته بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چندکرت بشجاع بیک قاصد
بهراة فرستاده و از امیرخان و امیرغیاث الدین محمد التماس نموده که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت
شاهزاده علیاحضرت شتافته مدت العمر قدم از طاعه و خدمتکاری نگذارد بنابران امیرخان و امیرغیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایه
سریر آن زبده اولاد تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هرچند شجاع بیک در اینمدت سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر و غضب
همیود اما چون حالا قدم ندامت پیش آمده و قبول مینماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد و هرساله باج
و خراج بخزانه عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصره قندهار گفته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مرحوم
قندهار و متوطنان آنرا بدو واگذارند محمد بابر پادشاه جواب فرستاد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیک حکم همان دارد و اعتماد فرمودن

انشاء الله تعالی بعد از انکه فتح قلعه هارمیشر کرد او را معتقد بآستان ملایک آشیان روانه خواهیم نمود و کلیه مملکت کرمسیر و قلعه هارا بهر کس حکم خواهیم فرمود
تعالی باید تسلیم خواهیم فرمود از شنیدن این جواب امیرخان راستی اطمینان حاصل نگشت لیکن در آن اوان امری دست داد که روزی چند از سر گفت و شنود
آنهم در گذشت **ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنه هراة و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات**
در بهار سنه تسع و عشرین و تسعمائه که سپهر آبنوس لوس بآیین بهمنی کشید و لاله گون تاج از هجوم چنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال محصن
گردید عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از آنجا کوچی خان که بعد از فوت سلطان
سلیم قلعه متعلق جوجی گرفته بود اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و در پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاصد والی سرخس سیوندک
بیک افشار بهراة رسیده و آن جزء الجرض امیرخان رسانیده و صحایر اکابر و اصاغر را پریشان گردانیده زیرا که محصلان مال گذشته در شهر مانده بودند
و نتوانسته بودند و حکام خراسان هر یک در سر خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال مینمود لاجرم خواطر هر دو یان بر تحصن
قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را بابریج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و بهیری سلطان با تفاق صوفیان خلیفه هراست دروازه
عراق را تکفل نمود و پیر احمد بیک و بدایت بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحیطه ضبط در آورده و سنجق بیک و
برادرش مقصود بیک انحصار را مضبوط و محفوظ گردند مرجو بک سلطان در دروازه خوش رایت جلادت برافراشت و نخود بیک همت بر حراست
دروازه فیروزآباد گماشت و امیرخان بدستور سمرقند در باغ شهر اقامت ورزید و با پصد پیاده و سوار پیش خود نگاه داشت که در هر طرف کومک
احتیاج شود بانجانب رساند و عبید الله خان بجانب فرسنگ و شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله که بحکم امیرخان در قصبه چمل دختران ساکن بود بحضرت
آنطریق اشتغالی داشت بشهر رسیده و خبر قرب وصول عبید الله خان را شایع گردانیده و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر
بیرون رفته و برابنای درب باغ زاغان را محل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله خان مسلح و مکمل از راه دره دوبرادران بسر خیابان سیه
بطرف ساغلمان متوجه شده و از بکان آغاز سوختن خانهای مسلمانان کرده شرر شور و شر کانون در روان هر دو یان زد و تا فت بواسطه غلبت جهات ابواب
دکاکین بخاری و علافی مسدود گشت و آتش جوع در بواطن اشتعال یافته نالهٔ و نفیر عجزه و فقرا از مزرعه شهر خضرا و گذشت و امیرخان در
تحیر افتاده بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمانداد که از غلات بلوکات که اندکی حرمن شده بود و بسیاری هنوز بدرو نرسیده هر کس هر مقدار در انبار
از آن او باشد بنابران بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان وزدیده از شهر بیرون میشتافتند و هر دو گچه میتوانستند خوشهای گندم و جو را شهر
درحی آوردند و اینمعنی موجب آنشد که در اسواق نان و آرد بر دکان فلهور آمده خلایق از بلاد رفاهیت یافتند و چون عبید الله خان در سه روز
در نواحی ساقلمان ساکن بوده از بیخ راه برآسود صباحی سوار شده و متوجه شهر گشته فوجی کثیر از بخشان سپاه او در بک را بآتش قتال مامور
گردانیده و زمره از ان او در بکان از راه مزار پیر محمد خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و فرقه از سر خیابان در آمده نزدیک
بدار سر سلطانی رسیدند و از انجانب امیرحسین علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بمزید بضاعت اعتبار داشت با جمعی از سواران در مسافت
و پیاده کان تفنگ انداز بیرون رفته در میان هر دو مدرسه غبار پیکار بسمت ارتفاع پذیرفت و شاطر عبد الله در باغ زاغان را محصن و محاصره
زخم ناوک و لدوز و تفنگ بتوپ بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه او در بک با ضعاف مضاعفه لشکریان بانجانب بودند امیر
غیاث الدین محمد مضطرب گشته یکی از ملازمان خود را نزد امیرخان فرستاده که کومک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت شنیده و اینمعنی موجب مزید ملال خاطر او گردید
پسندیده حصال شده با خود عزم کرد که چون از محنت تحصن بنجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد بالجمله در آن روز میان نوکران
امیر غیاث الدین محمد و او زبکان جنگی صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه را بانقایی ریخته لشکر ماوراء النهر
روی بارد وی خود آورد و زنده و مرده یان بشهر باز آمدند و شاطر عبد الله نیز در آن روز غایت جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که او زبکان
از آن درب باغ زاغان که بطرف مزار پیر محمد است پیش آیند و بدین جهاتی او زبکان از طرف دروازه عراق بگنبک پیش آمدند تا بی اذن
کارزی سازند مراجعت نمودند و عبید الله خان بعد از انکه دوازده روز در تعقیب و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از مزرعهای جوار سوخته

سوخته بسیاری ایلکنند جهاد سپر را بکجا نهند دولت ابد پیوند شاهی مدد کرده بر طبق کلام منجم نظام و قذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا یافت و در روز جمعه دوم ماه رجب از کهرستی براه کوچ کرده در نواحی پل سالار و پریان منزل گزیده و در شنبه آنجا توقف نموده صباح روز یکشنبه چهارم ماه مذکور براه دبانه شارمدک علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماورالنهر گشت و هر و یان از شدت محاصره و محافظت برج و باره فرج یافته بسپر و غلبه و غارت خود شاد شدند بفرج هر چه تمامتر آغاز دویدن علامات و کوفتن خرمنها کردند اما همدران ایام صورت محتمی روی نمود که هیچکس یاد اهل عقل و کیاست بر خاطر نگذشته بود چنانچه این سخن مقرب بذکر خواهد گشت انشاء الله و هو المعز کفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن الحضرت معرون باصناف بخشر و تاسف چون خامه کشین عامه و بنان هنرین سخنه بنابر اشاره علیه آن عمده ال خیر البریه در تالیف این نسخه شریفه شروع نموده بود در اثنار شغال بانظام جواهر عقد اول از درج لال انواع انعام و اکرام ارزان سید عالی مقام مشاهده فرموده درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آنصاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن کردید که نخست صحایف این اوراق را بحجر ریخته از احوال جنته آلش بیاراید انکاه کیفیت آن واقعه هایله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانة و التوفیق نسب شریف آنسیه و اوصاف برحاشیه کتاب عمدة الطالب بخط یدمبارکش برینموجب بنظر این ذره احقر در آمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین بن پادشاه علی بن حسرو بن حبیب بن فرامرز بن بخیب الشکرابی و نسب عالی آسیه حبیب بخیب منتهی میشود بابی جعفر احمد بن ابی عبد الله جعفر بن محمد بن سلیق بن عبد الله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام و امیر غیاث الدین محمد در شعر نزد عم بزرکوار خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و تصنیف سرامد علمار اعلام بود و انوار زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیه همایونش ظاهر و هویدا میبود و بعضی از مقدمات را مطالعه کرد و در تحصیل علوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید فخر الدین بجوار مغفرت احکم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین محمود شروانی و علیجناب شیخ الاسلامی مولانا محمد و مناسیف الدین احمد القهقارزانی آغاز آمد شد فرمود و باندک زمانی سرآمد علمار عالم کشته شایع شایع سلیمش مانند رواج کلهار طری از وزیدن نسیم سحری بشام ناظران مشام فضیلت وری رسید و شایع خصایص ذهن مستقیمش همچون فواتح هوای بهاری هوا شی ریاض مؤلفات عالم معالم تحسن سازی را ناضر کردانیدند لفظ در بارش بجواهر حقایق معانی کوش هوش اعاظم و افاضل ارتزین داد و خامه کوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست آمانی شرایف امائل نهاد نظم رلفظ در فشانش کشت عقیل مبین معنی آیات تنزیل زار کلک او بحر معانی شدی پر از زلال اندکانی لاجرم آن فاضل سعود سیم منظور نظر عنایت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده مدرس کمیصفه از مدرسه که محتوی بر عقبره آن پادشاه مغفرت پناهیست بدانحضرت معوض کشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال دران بقعه شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته بفنون علوم و یقینه قیام نمود و غایت فضل و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی کهر ظاهر تر کشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه فاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرکوار خود در عنایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مطالب و مقاصدش را بانجاح و اسعاف مقرون کردانیدند و برین قیاس محمد خان شیبانی نیز در رتبت آن حاوی فضایل نفسانی از خود بقصیر راضی نشد و همواره الحضرت را معزز داشته برامثال و اقران فایق و راجح میدانست و بعد از انکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال آفاق بلده هراة طالع کشته ساحت آمانی و آمال مرتضیان درجات فضل و کمال از انضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل سنوی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیه حال آنفایق سعادات دینوی و اخروی مشاهده فرموده زمام مصنفات تمامی ممالک خراسان را در قبضه اقتدار الحضرت نهاد و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش داد و لاجرم عقبه عیش و علا و اکلیل اقبال بر اطراف آفاق شده و سده سنیه پیش پادشاه اعاظم و افاضل استحقاق یافت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت و تربیت پادشاه همت آئین از درجه ترقی تمهد و تامیان منصب صدارت و امارت جمع کرد و صاحب جلل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنه هراة روی بشیبت معجات ملکی و مالی آورد و از ین جهة بار عصیتی کانون درون امیر خان برافروخته بنیاد غمزه و سعایت اهل حسد فی چیده با جمل من مده ساعت مباعث التهاب آن آتش

وتفصیل این اجمال بر زبان خامه پریشان خواهد گزشت

سمت ازدیاد می گرفت و مطلقا باب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش و متوسطان سیکو کیش صفت انطفا نمی پذیرفت تا کار بجائی رسید و مهم بدانجا انجامید
که امیر محمد در ایام محاصره جلیده الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هراة کوچ نمایند بپایه سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید و شمه
از خرابی ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان اینمعنی اندیشمند شده کرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مخمر کردانیدند و قرار دادند که روز وقایع آنکه در شب سه شنبه
ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده نمود که در کوچه سرکردان شده بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در آن اثنا حضرت خیرالوری
علیه و آله من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها بنظرش درآمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرکردانی نجات یابی نزد ما آی و امیر محمد بدانجانب
روان گشته بیدار شد و صباح اینواقعه را بعضی از رفیقان در میان نهاده بمجلس یکی از محرمان الله سید سیوده صفات گفت که شبی دوش در خواب
دیدم که پدرم شما را سپری بزر آورده و شمار اسوار ساخته همراه خویش برده و بدین جهته و غدغه تمام برضمیر منیر زنده اولاد حیدر الانام ثابت آمد و در نشد و حال آنکه
امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که بهر گاه امیر محمد بباغ شهر درآید آنحضرت را بالی اختیار ساخته بقلعه اختیار الدین برند و چون دوشنبه
از روز برگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ پیدا نگشت امیرخان پیر احمد بیک و قاسم مهردار و سنجی بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدان باغ
آن یکانه زمانه فرستاد تا او را در آن قلعه بقلعه اختیار الدین برند و همان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته
نجابت انحالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمره دیگر از اصحاب آنحضرت و اولوالالباب مؤاخذه و معاقبه گشته
و طوفان بلا در آمد و بر شه بالا گرفت که هر گز نشنوگران امیرخان در هر جا گان برد که چیزی را منعه و نیوبه محصول می پیوند و بهانه آنکه اجناب امیر محمد
درین مدت بسیار بدانجا در آمده دست نهب و تاراج بر آورده اند و اینصورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان با جمعی از ملازمان سوار ساخته
ما گرد شهر برآیند و هستکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز و آن شب در قلعه اختیار الدین محبوس بوده این بیت را در سلک
نظم کشیده و بر رقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانیدند بیت بتیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید که عاقبت چکنه با تو خون ناحق من آنا بیچ فایده
بر آن مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت در نگذشت صباح روز دیگر قدوه اولاد خیر البشر یعنی علیجاه
نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقة والدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص امیر محمد خرد و امیر
خان سخن آن قدوه سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصر صرید و شمع شبستان ولایت منطفی
سازد و بدست لعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بحاه بلاکت اندازد هر چند که جمعی از کار از ظهور این فتنه میلرزیدند و رخسار خویش
از نیلی این آشوب زرد میکردیدند اما امیرخان بتخیلات نفسانی و تخمینات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت انصاف النهار قاسم
مهردار را بقلعه فرستاد تا بخبثه آن بخنثه آل خیر العباد را بلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم غافل نشسته خود را در روز قیامت حضرت رسالت
علیه السلام و التحیه انداخت مثنوی در بیع آن نقابت قبابی که بود دلبش کان علم و کنش بحر جود در بیع آن صدارت پناهی که مهر بخاک راه
همی سود چهر در بیع آنکه بود انحلوانسب سرد و دمان رسول عرب در بیع آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاکری مدام در بیع آنکه بود از
وفور کمال عطا بخش اصحاب جاه و جلال در بیع آنکه بودی ز خلق حسن نوازنده و اقفان سخن در بیع آنکه از بهر فکر صواب عیان ساختی ملک
در خوشاب در بیع آنکه در زیر چرخ کبود بفضل و هنر مثل او کس نبود در بیع آنکه چشم فلک بعد ازین نه بیند نظیرش بروی زمین چکویم که مستوطنان
بلده مبارکه را از حدوث آنواقعه تا بایله چه مقدار اندوه دست داد و چه نویسم که افاضل و سادات را از وقوع انحادثه شاطه چکونه مصیبتی اتفاق افتاد
رباعی گفتم که رقعه شکلی بنویسم و زدرد فراق حاصلی بنویسم کو دل که از انحال علمی شرح دهم کو دست کزان دردی بنویسم حقا که اگر کوه از انها
متزلزل کشتی جای آن بود و اگر سپهر از انحرکت باز ایستادی عجب نیست بیت تا دیده ندیده واقعه زین صعبتر ندید دل کین خبر شنید
کسش نا خبر ندید القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان انجاز نموده و جسد مطهران آن دو
دوده خیر البشر را از قلعه بخیابان برده بر نهج سنت سنیه خیر البریه غسل داده و تجهیز و تکفین کرده نماز گذارده چکونه مخاز که مقبره آبا و اجداد
بخاک سپرند نظم سرو بالای تو در خاک و هنوز است در بیع زیر خاک آن بدن پاک و هنوز است در بیع و امن پیرهن عمر تو ای یوسف عهد شده

شده چون دامن کل چاک در بعیت و بیع او وقات حیات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین میرم
در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود رباعی چون میر محمد خلف آل عبا زین دیر فنا رفت سوی دار بقا تاریخ شهادتش رقم کرد رضا
والد شهید یحیی الموتی و این رباعی دیگر متجم طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد بتیغ جانستان چرخ شکاف
از لوح زمانه نام میرک را حک گفتم که حساب سال این واقعه چیست دل گفت که قتل بندگان میرک و امیر خان بعد از این واقعه شیعه بد و سه روز
اصحاب و اقربا را آن زبده آل عبا را طلبیده تسلی نمود و بدست اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان بگشود و منصب قضا و ولایت
هرات را برای صواب نمای عالیجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الحی و برادرش سادات رفیع امیر کمال الدین حسن تفویض نمود و بعضی از کتب سید سعید شهید
بخدام سبیل النقبا امیر خسرو که از قرابتیان و داماد آنحضرت بود باز داد و گفت نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند عرض بعضی دیگر از وقایع
روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد اوخله الله تعالی فی الجنة الخلد امیر خان شاه ملی قوچی را بدرگاه
عالمپناه فرستاد و عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف و فرهقوق تربیت خدام ستده سدره مرتبت را بر طاق نسیان نهاده و اعیه نموده لجه
که محمد بابر میرزا را بهراة طلب دارد و باین جریمه عظیمه مؤاخذه و معاقبت کردید و تیغ سیاست او وقات حیاتش با نقطاع انجامید رباعی دوران
زمان بجانشد راست هنوز با ما بسر کینه و غوغاست هنوز بیجرم بریخت خون ما خسته دلان وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز و امیر
خان بعد از فرستادن شاه ملی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر محمد با آنحضرت باور آید
آوازه یورش قندهار شایع کرد اینده روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از شهر بیرون رفته و در الانک کهدستان
منزل کزیده و روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاه ملی از پایه سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانیدند که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایره غضب غلام
بارگاه پادشاهی گردید و لیکن که عنقریب اثر آن بخیر ظهور آید لاجرم بحضور اسمعیل خان از پیشتر مبشر کشت و امراء و بویانیان او دل از حکومت خراسان
برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و سر از اشعار نموده رعایا و بیچارگان را تحمیلات کران و توجیهات بیکران بنیاز دند و امیر خان از کهدستان بسل
مالان شتافته از انجا عنان بکران بالانک نشین تافت و قریب بیکهفته انجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بکابل بهراة بازگشت
و در باغ جهان آرا فرود آمده در روز شنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و بوروان سلطان را که بعد از استماع مراجعت خراسان بکابل
از استرآباد و مازندران بملازمت حضرت شاه زاده طهماسب میرزا آمده بودند حضت انصراف داد و در روز جمعه بیجدهم از ملازمان نیمروز حضرت
البهیه و جلیس العتبة العلیه در مشخان حسین بیک و کبر سبحی و از نواب نیلخان امیر شیخ بنیاد بدار السلطنه هراة رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب حسن
خراسان شایع کردانیدند و حیرت امیر خان روی در ازدیاد نهاده در روز دوشنبه بیست و یکم و الی طوس مشهد مقدس احمد سلطان افشار
که مصحوب زین الدین سلطان و بوروان سلطان نزد امیر خان آمده بود اجازت طلبیده روی باو لکاه خود آورد و امیر خان از غایت خوف و اضطراب
نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز شنبه نوزدهم از نعقده ابناع جهان آرا از ملازمت شاه زاده عالی مقدار طهماسب میرزا بصوب مشهد مقدس بسرور
در حرکت آمد و هنوز در نواحی آندیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع مایحجه رایات آفتاب اشراق ذرمشخانی نورانی گشت و شب محنت هجران
بروز مسرت بتدیل یافته غلغله بهجت و شادمانی از اطراف بسرای امید در گذشت نظم مژده ایدل که مسیحا نفسی می آید کز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن نالهٔ و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید کشکار در بیان ارتفاع پایه قدر و منزلت شاهزاده عالمیان ابو النصر
سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و معمور شدن ان بلدان بیمن معدلت انیس بحضرة البهیه و جلیس العتبة العلیه در مشخان
چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق و لاحتبن تلد فاعلا مجاعیل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیر خان از
دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه کرده و مضمون بالصدق معروف اذا اراد الله بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عالما فاما و لا عطا هر شده در اطراف آن
بلدان فراغت و امنیت بوقوع پیوندد و رایهای کیتی آرای پادشاه کشور کشای بعد از اطلاع بر صورت مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت
که شاه زاده طهماسب را بپایه سریر اعلی طلبیده امیر خان را از حکومت آن مملکت معزول سازند و شاه زاده سام را نامزد سلطنت دار الملک

میرزا شاهرخ کرده لواء معدلت ایشان بحضرت دوشمخان رادر اطراف امصار خراسان برافراخته و فرمان جهانمطاع بر انجمله صدور یافته نشان دارای
قوی الممالک من تشاء بعز و تذل الامور ایالت آنولایت را از سر حد همان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی ابوالنصر سام میرزا مرقوم گردانند
و طغرا نویسان درگاه آن الارض لله یورثها من یشاء پروانچه نفاذ امر و جریان فرمان در دوشمخان را در ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض
رسانیده و یکی از نواب بلند جناب از پایه سریر اعلی علاه الله تعالی نزد دوشمخان که در السنک خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت
که حکم همایون بر منوجب صادر گشته که موکب عالی خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن
بلدان مبسوط سازد تا پیش ازین اختلال باحوال ملک و مال راه نیابد و امین الحضرة انگشت قبول بر دیده نهاده عنان بگردان بجانب مقصد انعطاف داد
و چون مقصود بود که هرکاه امیر خان از توجه موکب امین الحضرة بصوب خراسان وقوف یابد بنابر توهمی که سبب شهادت امیر غیاث الدین
محمد علیه الرحمه بر ضمیرش مستولی یافته بود کردن از ربقه اطاعت فرمان پیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه در دوشمخان و زیل خان مکتوبات تحقیق
آمیز بامیر خان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود و متعلق بانجا بست و ما نجه کوکب متوجه انجانب شده ایم و این مکاتیب بصحوب حسین
بیک برادر قاسم مهردار و کبیر اخی و شیخ بنیاد بیک بدارالسلطنه هراة ارسال داشتند و چنانچه سابقا مذکور شد ایشان در روز جمعه هجدهم شوال
بخدمت امیر خان رسیدند و آن نوشتها را معروض گردانیدند مع ذلک خاطر امیر خان اطمینان نیافت و بهانه پوش قندهار در روز دوشنبه
نوزدهم ذیقعده در رکاب شاه زاده عالیجناب حلما سب میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اواخر روز چهارشنبه بیستم ذی الحجه منزل پل مالان از
فرزول در دوشمخان و زیل خان بنصارت ریاض رضوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از کلزار مکارم اخلاق در دوشمخان در اهتزاز آمده هوای
دارالملک خراسان بمنفعت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده
و زبان بمدحت و ثنا و دعای بدعاء دولت خانی کشاده بآستان اقبال آشیان خرامیدند و بسعادت دستبوس مستعد یافته بحصول مقاصد و مآرب
امیدوار گردیدند و روز جمعه باغ جهان آرا از فروغ طلعت آن مهر سپهر کامرانی یعنی حضرت دوشمخان غیرت افزای بروج آسمانی گشت و در آن اثنا بوضوح
پیوست که امیر خان داعیه مراجعت بدارالسلطنه هراة ندارد و بقلم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر منیر نگارد و بنابران بر خاطر مبارک
خانی که مطلع انوار الهامات ربانیست چنان خطور نمود که نفس نفیس بجانب سبزوار لمعان فرماید و بشرف ملازمت شاه زاده عالمیان حلما سب میرزا
دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیر خان بگشاید و سحر روز شنبه هشتم ذی الحجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب
روان گشت و روز عید بموالی سبزوار رسید و امیر خان در ملازمت شاه زاده عالمیان حلما سب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده
از جانبین لوازم گذاردن تحفه و تبرک تقدیم رسانیدند و مجلس بزم تهنیت یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر
گردید و در آن مجلس امین الحضرة البهیه چندان بخشایش محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیر خان رسانیدند که او را یقین شد که ایالت خراسان
بدستور سابق بتعلق بوجی میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هراة گشت و دوشمخان هم از آن منزل بندهٔ امرا رد این رود دولت
سیف الدین مظفر بیک را نزد ذخیرة السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه فرستاد و پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان
رسیدیم شاه زاده عالمیان حلما سب میرزا باتفاق امیر خان و سپاه فراوان متوجه قندهار بود و بنابر آنکه سلطان مهر و محبت الحضرت بر شهریاران
دل ایجانب بستیلا دارد با لتماس تاج شاه زاده را بطرف هراة باز گردانیدیم امید آنکه هدام عالی مقام نیز طریق اتحاد و مسلوک داشته از ظاهر قندهار
بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیک مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقه وفاق و اتفاق بین الجانبین بشیوهٔ خلاف و نفاق مبدل نگردد بعد از رفتن
مظفر بیک در دوشمخان باتفاق امیر خان در ملازمت شاه زاده عالمیان روی بدارالسلطنه هراة آورده در روز چهارشنبه نوزدهم ذی الحجه مقصد
رسیده حضرت شاه زاده و امیر خان بقاعده معتاده باغ شهر را تیمن نهادند و امین الحضرة البهیه در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود و روز سه
شنبه بیست و پنجم همان ماه حضرت بیک از نزد حضرت ممالک پناهی حسب الحکم که حسب الحکم از قلم پادشاهی همایون یافته بود رسیده دستور العمل
که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابوالنصر سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال بدو بیکجهت از دوشمخان شرف صدور یافته بود رسانید

حسن

رسانیده خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام الخلق آنان بشارت عظمی دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان عنقا اشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن ویران سرای دل اگاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته روز پنجشنبه سیوم صفر هشتصد ثمان وعشرین وستمائه از مرباغ شهر سفر کرده و در ملازمت شاه راده و افر کرمت طلعت میرزا رنبوا حی قریه اصفهان منزل گزیده و روز پنجشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه الله وابقاه بمسامع همرویان رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت دین نظام ملک جلالت قرین اهل یقین علیه مرتبه آن آصفی که میسر وش تمام ملک سلیمانیش زیر نگین وصباح روز دوشنبه سادات وقضاة واکابر واشراف بلوازم استقبال استجال نموده در نواحی سرپایان بشرف دستبوس مشرف گشتند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده نوازش والتفات یافتند و در همین صباح امیرخان با رخصت اصفهان کوچ کرده روی بآذربایجان آورد و حضرت ملک مداری در سرخابان بر دستبوس امین الحضرة معزز گشت وضع فاخره شاهی را که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانیدند و کیفیت مهمات خراسان را بروجهی که مانواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود و پرداخته که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام مآثر جمیل مرقوم ارقام التفات گردانیده ظاهر ساخت مضمون پرداخته عالیه آنکه امرا و اعیان ولایت خراسان بدانند که در شمار نسبت تاج فرزندی دارد بنابران بنام امتیاز آنها کلک وعزل ونصب حکام را در قبضه اقتدارش نهادیم و او را رخصت دادیم که هرکس گردن بحلقه اطاعتش در نیاورد تیغ سیاست سرش از تن جدا کند و مثالهای آصف بلند مکان را باصناف لطف واحسان بگیران نواخت ولوازم آفرین وتحسین بتقدیم رسانیده بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد و سرنجه اقتدارش را در قبض وبسط وحل وعقد وداد وستد ومشیت امور جزئی وکلی وملکی ومالی تمام ولایات خراسان قوی ومطلق گردانید و انخواجه نصف نهاد دین حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت و دارائی تکیه زده بهمگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت ورعیت پروری مصروف داشت و بعلم لطف واحسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نمود و باستماع اقوال مغمومان پریشان حال گوش هوش گشود و دست تعلل متعلقه از دامان عرض فقرا و عجزه کوتاه کرده بمالی امین بر سر اعمال گماشت و صورت مطلوب وچهره بهبود محتاجان جفا رسیده را در نقاب تعلل وحجاب توقف نگذاشت: از غایت فراست و نهایت کیاست فحوای راحت افزای زبان منادیان لهم رمطیع نظر محجته اثر گردانیدند و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم وبتباین درجاتهم مراسم رعایت و ترتیبت بتقدیم رسانیده سادات صاحب سعادات را که در داری بحار رسالت و دری دریای ولایت اند بنوعی تعظیم وتبجیل کرد که لوح ضمیر بصورت کمال محبتش نقش پذیر ساخت و علمای عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمایشان مشکوة ایمان ومصابیح عرفان واضح وروشن است بمثابه لحاظ عین عاطفت و مرحمت گردانید که از روی فراغت در بحر علوم متجر نموده بافاده و استفاده پرداخته قضاة اسلام و مفتیان عظام را که رتوج مهام شریعت غرا و تنظیم امور ملت بیضا باجتهاد رای صواب نمای ایشان باز بسته است در محکمه حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و بمحل مکنمات آنطایفه فرخنده صفات را بمجامع اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری برافراخت و شعرا و ارباب انشا را که در نواد منظوماتشان کانهن الیاقوت والمرجان جهة رصیع اکلیل حور مقصورات فی الخیام مناسب نماید و جواهر زواهر منثوراتشان کامثال اللؤلؤ المکنون کوش و گردن ولدان مخلدون را بیاراید باصناف لطف و کرم امتیازه و استفادا دو خواطر ایشان را بمراعات واجب الاعزاز مباهی دیار و دوران گردانید و در مهمات و مرادات درستین متنازایشان نهاد و باقین و مرازعان را که نظام حال عالم و عالمیان با نتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید و از سحاب مکارم و اقتضان مرزغ امید آنطایفه را بصفحات حضرت و نضارت رسانیده تجار بحار و امصار را که در بحر طلب با دیه تعب در بلاد عجم و عرب طریق سیاحت و سیاحت می پیمایند عزیزه گرامی داشته بمکنان را بلواحق نوازش گردوانتفاع و اجناح و خراج مبلغها تخفیف نموده مشارالیهم بمراعات و غریب نوازی بجای آورد و محترفات و اهل اسواق که محلان انواع مشاق و مکلفان امور مالایطاق بودند از تحمیلات و اخراجات معاف داشت و معتبرات ایشان را حسب المقدور قرار داده در جمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت مثنوی کریم الدین حبیب اهل نیشابور خجسته در بحر آخر نیشابور بمین دولت و مبشانی اساس عدل را کرد پایدار بنی رحمت چاره بیچارگان شد مراد خاطر آواره گان شد زدویش گشت بیگانگان پرنوا

رخویش خاطر غمناک مسرور بمود از بخش کو بر فشانی نضارت یافت گلزار امانی سحاب همتش آمد در بخش درخت بخت و جهان شد نمخش
کنون از نضاف او در بیشه آبو رود با شیر زیر پلو شاهین مرغ آبی را زکوید کبوتر حال خود با باز کوید نلرزد بر رک بید از تندی باد نیاید بچشم پر
یا دبیداد و قطع نظر از بسیط بساط تکلف و رفع اساس تصلف بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب گردون خان عالی همت دارد و اهتزاز لوای مکرمت خلق کریم الصفت
نضارت و شادابی دیار خراسان و آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و آمانی در چمن طبقات انسانی شکفته جریان امور جمهور نیز یکسان
رود و در سلک نظام تمشت انتظام پذیرفت طبیعت مزاج آن مراج سرفرازی را با افتقاد کان را چاره سازی و معماران ماه بموجب اشارت
علیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله والوزاره احمد بیک جهته عرض مهام خراسان و التماس توجه شاه زاده عالمیان ابو النصر سام میرزا متوجه
پایه سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر که حسب الحکم زمامداران متوجه خراسان بود بسر
خیابان رسید و از همین بحضرة البهیه بقباق امراء ارکان دولت بل سایر اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان بخدمت سیف
الاسلامی بشرف دستبوس حضرت استعلا یافت و مجلس بزم بهمت بهمید پرتقه فروغ جاهای ارغوانی بروجنات احوال یکدیگر تافت و همچنین
در آن ایام بحشته آثار فرخنده انجام حکام ولایات خراسان بتمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از
سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان رسیده در همه جمعیت تمام دست
داد و در روز نوزدهم همین بحضرة البهیه در صحرای حوض خیابان جشن نوروزی فرموده امراء دولت و نقباء سادات و فضلاء قضاة و اکابر و اعاظم و مزاحمان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و چندین مرتع شعار مرتع و ثمار و بر هنه دوش را طلس پوش ساخته
با انعام تاجهای زرنگار فرق افتخار یکمان را بلند گردانیده در خلال آن احوال مظفر بیک از سفر قندهار باز آمده بوضوح پیوست که خلیل السلطنه
محمد بابر میرزا بحسب اشارت خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده بعزم تسخیر کابل توجه نموده و مقرر شده که عالیجناب صدارت مآب معنوی نسبت
عربی تاج الملة والدین حسن چلبی جهته تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتضاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی الاولی
سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از همراه روی بمقصد آورده قبل از مراجعتش تاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاخری الجپیان خلیل السلطنه محمد بابر پادشاه
بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء الحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یکانگی را مؤکد گردانیدند و کیفیت فتح
قندهار چنان بود که چون بابر پادشاه بموجب التماس خان عدالت پناه از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیک که از محشمان عمده و بلاغلان
نیک بنیک آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا عبد الباقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود
وفا نمود و عرایض توجه نمای آب سند برافراخت و مولانا عبد الباقی رقم مطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده قاصدی همعنان برق و باد
بمطلب خلیل السلطنه بابر میرزا فرستاد و الحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی بدورود زار کابل بقندهار رسانه کشته الحظه را بخیر تحیر و تصرف درآورد
و آنجناب با صناف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود میرزا قلی همراهش کردانیده حضت معاودت از زمانی داشت آنکاه
زمام ایالت قندهار را در قبضهٔ اقتدار ولد نامدار خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سیوم شعبان
بدار السلطنه هرات رسیده کیفیت حالات آنستان را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از انکه
چند روز در ملازمت سدهٔ سنیهٔ خانی بود با انعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در آن انیس الحضرة البهیه بیت عالی
بر سر انجام مهام و ولایات کماشته زلیخان را بتعویض مملکت جرجان مقرر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و
نیشاپور برافراخت منصب فرمانفرمای خبرد و ارادت سوار مقرر کردانیده و روز نام قبض و بسط طوس و مشهد مقدس را در کف کفایت
او نهاد سلطان نهاد و چون در زمان امیر خان دارائی آنسرکار بتعلق با حمد سلطان افشار میداشت عنان تفاوت بر خاطرش نگاشته اجازت توجه
بدرگاه عالم پناه طلبیده و حرخس کشته عنان کیران تا ولایت ری باز کشیده و همینجا بعرض نواب پایه سریر اعلی رسیده حکم همایون بشرف نفاذ یافت
که هم از انجا بازگشته در ولایات خراسان توطن نماید و محکوم فرمان انیس الحضرة البهیه در مشهد طوس در طریق و فارياب سلوک فرماید لاجرم خلیل مراجعت

مراجعت فرو گوفت و بعد از وصول بدار السلطنه هراة خان مجمعه صفات احمد سلطان را مشمول نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت و ولایت
هراة رود و سرکار لشکر مقدسه عنایتیه و ساغر و نولک و فراه و سبزوار و اوک و قلعه کاه را برای صیورتش تعویض کردانیده و برین قیاس
مهام جمهور حکام و اشراف انام بسر انجام اقتران یافته فرامین بصور فالات ارباب عمایم انا صاغرو اعاظم بمضا رسید و الحمد لله تعالی العظیم
والصلوة والسلام علی حبیبه النبی الکریم گفتار در بیان طلوع توق مهر منجوق شاه زاده منظر لوا ابو النصر سام میرزا از
افق دار الملک خراسان لازالت ساحتها مفوقة بانوار العدل والاحسان چون نظام الدولة والوزارة احمد بیگ
بهایه سریر اعلی رسیده و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة و ولایات را معروض گردانید هر چند که مفارقت شاه زاده سام بر خاطر اقدس
صعب مینمود اما ناچار آرایش ملک و آسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن در ری اوج سلطنت و سرافرازی متوجه فرخ
غرة شرف خویش گردد و امرا عظام ملفیقه محمد سلطان و سراج الدین بیک و مهل بهادر با فوجی از ابدال جلادت و مهتور در ملازمت آنحضرت
حرکت نمایند و شاه زاده سام در ساعتی سعادت انجام بر اریش کردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد مثنوی
شهزاده ماه چهر چو خورشید بر اوج چارم مهر ملک گفته در موکبش دور باش نگر و سپاهش فلک عطر پاش بهر سایبان که آن خورشید تابان
مصور نمود از همین مقدم ظفر قرین سبزه نشاط از سام زمین بر دمید و بر صحرا که مانچه لوای جهان آرایش بر تواند اخت بجای جس و خاشاک لاله و ریحان رست
مشام زمان معطر گردید نظم بهر جا چو باد بهاری گذشت نسیان فضای فلک سبز گشت بهر سو زمین کردیکدم مقام شد از مقدمش رشک
دار السلام و دو اوخر شعبان ثمان و عشرین و سبعمائه موکب عالی شاه زاده کامران بجده و خراسان رسید در روز یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان
بشیر اقبال انجنبر بهجت اثر بدار السلطنه هراة رسانیدند غزل بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت
ز روی نظر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد داد خواه رسید سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد گدا بکام دل اکنون رسد که شاه رسید
و همان روز عالیجاهی ممالک پناهی حبیب آلهی اکابر و اشراف هراة را بحد مستقبل موکب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت زاده
و محولات بشرف پابوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بر وجنات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاه زاده منصور
منصور شایع شده هر دیار از وی نشاط و سرور در باب تزئین و آذین شهر اهتمام نمودند و عامی دکاکین و جداران را در اطلس و پرنیان
گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند بیت گذر بار اعبیر آلود کردند گلاب افشان و مشک اندود کردند و صباح یکشنبه بعد هم موکب
عالی سامی از راه کوچه چنیان متوجه باغ شهر گشته امین الحضرة در مشکان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تا باغ شهر پای انداز
آن مسافت را رشک نگارخانه چین ساخت و حضرت شاه زاده با دولت و سعادت در مستقر حشمت و اقبال فرود آمده هر یک
از امرا عظام که در ملازمت رکاب همیشت انجام بودند در منزلی مناسب رحل اقامت انداختند و تمهید بساط عیش و عشرت پرداخته
تحکمگاه خاقان سعید از فرو جود فایض الجود شاه زاده جوانبخت عزت افزای بلاد ربیع مسکون ساخته قدم مقدم همایونش از فلک
بوقلمون در گذشت و فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صفا و وفا تافته آوازه احسان فراوانش شایع گشت از سبب سیادت
آن زبده خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار غایت فراغت و امنیت وقوع یافت و نیز مرحمت آفریده دود مان خلافت از
افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی برتافت شکوه ذات کرامت سمات کاشف کابهان رخنه خوف و خطر
و شعاع وجود مهرا تعاشش منور دیده و دل فضل و هنر گشت گویا همای چتر دولتش ابر رحمتیست که بر مفارق خلایق سایه گسترده و مانچه لوای
عدالتش آفتاب سعادتیست که فضای ایالت را روشن کرده مثنوی تعالی الله عجب عالی مکانیست که از نور رخش روشن جهانیست زرویش
لامع انوار امامت زخویش فایح آثار کرامت بطفلی عالی گشته طفیلش نباشد خرد بعدل او دامنیش العهدش گشود اقبال معمور بدورش
فشنده در آفاق منشور بجود او ز حاتم اندیشش نباشد بهر کاری صواب اندیش نباشد چرا نیکو نباشد جمله کارش چو دولت خشمان بود آموزگارش
جهان معدلت خان فلک قدر بر اوج سرفرازی چون مه بدر امین پادشاه تاجداران هراة خاطر امید واران فریدون جنبت همت

کواکب موکب خورشید حشمت عضنفر صولت رستم مهتر رخدیش روح کسری در تحیر کفش کان سخا چون ابر نیسان حسامش حارس ملک خراسان
سریر جاه از دانش مشرف و کیش را علازم صدر چو آصف نبی آصف پناه داد کشور امین ملک شاه بهجت کشور کریم دین و دولت آن حبیبی
که هر کس یابد از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان در فشانست ریاض ملک و دین خرم از آنست آنکی ظل عدلش باد ممدود ز احسانش خداوند
خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ملاذ اهل شیر و علم باد ذکر وصول شاهزاده مظفر ابو الفتح طهماسپ میرزا و امیرخان
بپایه سریر اعلی و بظهور آمدن کمال لصفت و عدالت پناه دین پناه سیادت انتما چنانچه سابقا کلک سخن آرا بر لوح بیان
ثبت کرد امیرخان در رکاب شاهزاده عالیشان طهماسپ میرزا بتاریخ سنه شلثمئه هشتم و عشرین و ثمانمائه از صحرا سامغان روی
توجه باذربایجان آورد و بر طبق کلام اعجاز نظام من بعمل سوء یجز به در آثار راه جبار رشید الانتقام مرضی هلاکت انجام بروی کاشت و
مضمون الحوم العلهاء مسوته بظهور آمده عارضه مفاصل عام و الم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری منقطع گشت و از اسب فرود
پیاده شده در محفه نشست و ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از یکدو فرسخ مسافت قطع نمیتوانست نمود
و چون نزدیک بار دوی ظفر مآل منزل گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزاده عالیان طهماسپ میرزا را استقبال نمودند و لوازم پرسش
و نثار بجای آورده زبان بادای دعا و ثنا گشودند و طهماسپ میرزا در بعضی از بیلاقات نواحی تبریز بعزم تقبیل انامل همایون معرکشته پادشاه ربع
مسکون شوند بوسید و بخشش بسیار کرفت و بدیدار فرخ آثار آنقره العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بساط جشن و حضور صفت تمهید پذیرفت
در آن اثنا خبر بابه النقبا امیر خسرو و امیر زین الدین علی که بجهت مصاحبت امیر غیاث الدین محمد امیرخان مبلغهای کلی از وی گرفته بود از جانب
دار السلطنه هرات بدرکاه عالمپناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه پناه در روز جمعه بیست و ششم
رجب در مقام اوجاق بر تخت عدالت نشسته همت عالی بپرسش آن قضیه کماشت و چون امیرخان بواسطه شدت مرض مجال حرکت نداشت
حجاب بارکاه سپهر اشتباه پیر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه ظهیران و مولانا نظام الدین احمد طبسی و قاسم مهردار و خواجه عنایت الله
کرد تفتیق و تفحص و قطع و فصل مهمات خراسان متعلق بدیشان میداشت یوان بر عوض حاضر کردانیدند و امیر خنجه و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که
بسید شهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه بنصفت پناه کاتبی بعوز آن قضیه رسید و مضمون بجعیل الولدان شیبا شامل حال
محضوصان امیرخان کشته رد و جواب کامیاب بتحقیق پیوست که انجاعت بنا بر اغراض دنیویه امیرخان را بر شهادت آن سید صاحب سعادت اغوا کرده
بودند و اکثر جهات آنحضرت و مصاحبان و ملازمانش را جمله مخاصمه خود متصرف شده اند لاجرم حکم همایون بامکن عدالت روز افزون بموجب
انجاعت و استرداد اموالی که از هر کس کرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نظام ان قد غاب من حمل ظلما همه دیشان بسلاسل و اغلال مقید کشته
و محصلی انکروه بملازمان ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بحصول پیوسته از جمله مواشی سیصد تومان بامیر خسرو و امیر زین الدین علی و بعضی دیکر از مردم
هراه که امیرخان جهات ایشان را بتعدی کرفته بود متعلق کشت و همدران ایام مرض امیرخان اشتداد تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد
جان تقابض ارواح سپرد و مظلمه خون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد و قطع دابر القوم الذین ظلموا آمنومی حد اینکه عرش برین کاه اوست
سر سرکشان خاک درکاه اوست چنین کرد تقدیر روزکار است که هر کس که بد کرد از بد نرست بداندیش را نیک نامید به پیش دل بدکنش بست
پیوسته ریش عنید بش به تا نیفتی ز پای اکر خیر خواهی بنیکی کرای القصه چون امیرخان بدار جزا انتقال نمود و نواب او انچه بظلم از هر کس کرفته بود بدین
اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرود آورد و روند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده امیر خنجه با تمام جمع خانه و سپوغالات
و افره رضی و شاکر ساخته بطرف هراه باز کردانیدند و شاه صاحب تائید بقیه ایام تابستان در ییلاقات اوزبا یجان روزکار دولت آثار
بعیش و خوشی مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود به تبریز مراجعت فرمود و بهمت بر انجاح طلبتمات خلایق کماشت و الحمد لله علی افضاله
و الصلوة علی النبی و آله ذکر امتداد اصر صرصر خزانی از جهت تقدیر سبحانی در ایام بهار چمن زند کانی میرزا شاه حسین
اصفهانی مرد اکه سپهر فتنه انکیز بود وین عمر کرانمایه بسبک خیز بود در چنک اجل خنجر کین تیز بود آمد شد مهر بهر خونریز بود افسوس که سپهر غدار

والحمد لله رب العالمین

خدارا باب دولت و اقبال او در موقف قدر استوده و بر قرار نشگذار و دو فریاد که زمانه ستمکار نا ملتیل او اطراف انتهار بخم آزار در فضای ضمیر مرتفعان مدارج اعتبار نیکار و تظلم یارب چرا اساس بقا استوار نیست در کیش زمانه امید قرار نیست کردون همیشه چنگ جفا ساز نیکند با هیچ همنفس نفسی بسازگار نیست در خانه سپهر ندیدم ستاره که زمحنت و بال آن نگار نیست با غبان قدر و قضا سرو قامت که ام نا مدار در چمن زندگانی نسیم بهار کامرانی صفت نضارت نبخشید که با لاخره حریف اجل او راق شجرهٔ وجودش را بباد فنا بر نداد و منشی دیوان تقدیر نام نامی کدام کامکار را در پروانچه ترفیع درجات من نشاء عثت نکرد که عاقبت الامر قلم ختم رجا شیه منشور حیاتش نهاد و باغی در باغ کلی شکفته نبود نبجار نبیداغ کی ست لاله و گلزار هر چند که سرو سرکشه طوبی وار باد فنا نر پا فتد اخر کار غرض از عرض این تشبیب و مقصود از تحریر این ترتیب انکه چون خورشید جاه و جلال او کیل السلطنة الاعتماد الدوله میرزا شاهحسین باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سر انجام مهام سلطنت کوتاه کردید پایهٔ مرتبت که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صدر و کبیر است در کانون ضمیر استیلا کان پایهٔ سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش غیرت بنیم عصبیت در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت برافروخته شرار مکر و خدیعت بروجنات روزگار ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان عرض انجناب سایند و صورت عداوتی را که در پرده خاطر مستور داشتند بمنصهٔ ظهور جلوه کر کرده اند و در زمستان سنهٔ تسع و عشرین و مئتمانه که از بخور مجلس عیش و سرور پادشاه معتمد منصور هوای عنبر بیز عطر بیز بود میرزا کمال الدین شاهحسین با فراغ محاسبهٔ داود ستده حضرت شاه علی که جبههٔ احراز احسانات درگاه همایون مسلم بها کلی تحویل داشت اشتغال نموده و مبلغ هفت هزار تومان بران خاین باغی کشیده طالب آنوجه بود و حضرت شاه علی بواسطهٔ صعوبت در درجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمیکرد و در سر انجام آنوجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بجای می آورد و در اواخر ایام میرزا شاهحسین تمنای از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانیده و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح و فساد و مهم شاه علی برای صحو انجمای جهانیان میرزائی معوض کردیده و انجناب بنا بر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر با شاه علی مدارا و مواسامی نمود اما او از غایت شرارت استیصال بنای زندگانی آن علاوه افراد انسانی را با خود قرار داده منتظر فرصت بود و درین اثنا نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوان لسان مژگان خونریز عاشقان عقیق مرجان ظاهر ساخت و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از کرو به ژاله مشک تفرقه در میان معاشران انجمن چین انداخت سپه بخیال اخلاف خنجر مژه پیکان از غلاف برکشید و پیکان خارغارم خونریز شده لاله غرقه بخون کردید بلبل از اندیشهٔ هجران کل غزل سرائی آغاز نهاد و قمری بنیاد نوحه کری کرده زبان بادای مضمون این کفتار برکشاد رباعی

در اکه زمان بخنجک تیز آبکشت باخود دو زرکت رویزشب در خشت کاهی بود از لاله زمین غرقه بخون کاهی فلک از خون شفق کلرنکشت

در فصلی چنین میرزا شاهحسین پیوسته از فروغ باده‌های ارغوانی رنک نشکند که دورت از لوح دل نبشت و از کمر زمانه غدار غافل بوده همواره از جوانان کلعذار ساغر باده خوشکوار میجست آواز چنک و عود صفیر نرخ اجل بکوش هوش نمیرسانید و چون بیخبر اهنک قانون و رباب آیت انتقاش نمخواند و او بیشعور از جام روح پرور در آن ولا بتاریخ چهار شنبه بیست و نهم جمادی الاولی پادشاه بهجت کشور در بهشت هشت بهزیر مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داده و ساغرهای لالمال در کشیده ابواب نشاط و انبساط برکشاد میرزا شاهحسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل ناب تجرع نمود و چون آفتاب جانش بمغرب زوال رسید و از سرحی شفق اطراف چرخ بمنطق غرقه بخون کردید شاه خورشید جاه از مجلس بر خاسته بجانب خوابکاه توجه فرمود و میرزا شاهحسین نیز متوجه باستخانه خود شده از خمار آن باده خونکوار غافل بود و در انحین شاه علی از عتبهٔ حضرت اعلی بازکشت آن جناب را تنها دیده بدست ستیز خنجر خونریز از میان برکشیده و آن تیغ سپه دریغ را بر شانهٔ آن بیکانه زمانه فرو برده قوه حیاتی را که در آسمانه علیه بود بنیروی قهر و غلبه بیرون کشید و بر زمین افکند و بعضی از ملازمان او را نیز بقتل رسانید و بعد از آن

القصه چون شاه علی بصر صرصر فلی نهال زندگانی آنسرو ریاض کامرانی را از بیخ برانداخت قبل از انکه انجبر بعرض شاه عالی گهر رسد
بر بارگیر قرمسیر سوار شده علم هزیمت بصوب آذربیجان و حدود دیار بکر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعله غضب شاه والاجناب سر
فلک اخضر کشید در رؤس کواکب از بدن فلک افضای نافیه پرده نیلگون سپهر بوقلمون بر تنک کسوت ماتم زدگان کرد پیرهن و بدرام غلام خورشید
اقتدام بر سریر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر فنا بیت از مشتعل شده فرمان قضا مضا باخذ و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه علی نموده
بودند بمسمت صدور پذیرفت و همانروز که پنجشنبه چهارمی الاولی بود کور سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزا اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه
از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه علی مامور شده برجناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالمپناه بتجهیز و تکفین بدن بی بدیل آنسرور
شهید راپیش نهاد ضمیر ساخته و سادات و قضاة و اشراف و اعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد ازان پادشاه اسلام از غایت
اهتمام بحال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حق لایموت را بکربلا برند و جسد معطر آن مظهر لطف و احسان را در جوار قبه
علیه حایریه تجاک سپرند ازنوادر وقایع انکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسه چهار روز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن سیاوشی
که برادر زاده قاضی عیسی بود در اواخر همین سال بجوار رحمت ایزد متعال انتقال نموده در عالم رؤیا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب
اسمان عروج کرده یکبار بر زمین افتاد و رخت هستی بباد فنا داد و از وقوع آنصورت متحیر گشته در آن اثنا کسی باو گفت که اوقاف زندگانی
میرزا شاه حسین اصفهانی نهایت انجامیده و همین نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب قاضی از خواب درآمده در غایت تعجب لفظ میرزا
شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد احرف را با نچه در خواب باو گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت
پناهی صدارت دستگاهی جمال الحق والحقیقه والدین شتافت و کیفیت واقعه را بدانحضرت عرض کرده انتظار میکشید که بتعبیر انخواب چگونه صورت بندد که
ناگاه انخاوند زاده از خیر قوة بفعل سید بفضل الله مایشاء و یحکم بار یدزبدة الاشراف والاعاظم خواجه ضیاء الدین بیرم در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا شاه حسین فرماید

قطعه چهر سپهر لطف کز ارای انورش — آئینه فلک شده جام جهان نما — در نعیس بحر کرم لعل کان حلم — یعنی نظام ملت و دین معدن سخا
در پای جود شاه حسین انکه از شرف — مثلش ندیده دیده و نیاید تا ابد بما — با قصر همتش که فلک آستان اوست — کر سدره کو تهی نکند هست منتهی
زا کسیر کرد موکب گردون نورد او — شد آفتاب بهره ور از فن کیمیا — با کوه کفته اند همانا نه حکم او — کز زیر هر بغل رود وش آب از حیا
چون آفتاب طالع سعدش بزوال یافت — بخت سیه چو سایه اش افتاد در قفا — از پای خود زدن فلک از دست فتنه — سنگر زدست حادثه افتاد چون بپا
در دا که چشم زخم زمانش شهید کرد — واحسرتا که دست ستم ساختش فنا — در کشش زمانه چو کل کشت غرقه خون — چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا
از بارگاهش نعش فلک عزه نشست — نخل قد سپهر ازین بار شد دوتا — بگرفت شام ماتم او بر سپهر و — زهره سیاه کرد وف خود درین عزا
این دار عاریت چو مقام فرد نیست — بر بست رخت و رفت سوی عالم بقا — در کربلا که جنت عدنست نعیم — فی روضة کرتمة از ضها الثما
منزل آسمان شده در وصف این مقام — یا احسن المنازل یا خیر مرتبا — بنوشته بر کتابه این منزل رفیع — کلک قضا و من و حمله کان آمنا
چون کرد بلاست مدفن و خاک درش — خوشبوی تر ز عنبر سارا ست مشکسا — باشد سمی شاه شهیدان از ین شرف — نور مزار او ست حق بسته تا سما
تاریخ فوت او چو صبایی بعقل جست — آمد بگوش جان من از غیب این ندا — بر صفحه زنور نوشتند کلک صنع — خلقی که خون بگیرد ازه در دم قضا

مضمونش انکه چون بجوار ش مقام یافت — تاریخ کشت شاه شهیدان کربلا

ذکر دخل خواجه جلال الدین محمد بتبریزی در سرانجام امور ملک و مال و کشته شدن شاه علی بصمصام انتقام خدام بارگاه و جلال

چون نواب پایه سریر اعلی از انتقال نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند بمصلحت انکه کدام یک از ارکان ملک و ملت را قایم مقام آن عاظم مهام دین
و دولت سازند قرعه مشورت در میان انداختند و بنا بر انکه از نواب جناب میرزائی کسی که از عهده سرانجام امور کشورکشائی بیرون تواند
و سنن سنیه آن واصل جوار خالق البریه را احیا تواند نبود و غیر خواجه جلال الدین محمد حضرة الله تعالی بالغرا التسرید کسی نبود شاه بنده نواز انخواجه را
الاغوز ارابرج منصب جلیله المراتب و کالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین کردانیدند و بانعام خلع فاخره و تاج زرین و زیور

زر دوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانیده و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیهٔ فراست و کاردانی و وفور کیاست و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب و حلو حسب و سمو نسب و بخدمت شان و رفعت مکان از اشال و اقران ممتاز و بشناسائی بدایع قوای عالی فسیح و رای صواب و فکری صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و بدستور میرزا شاهرخی و تشیید مبانی دولت او و تاکید قواعد سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت نبیت بوی پیراهن یوسف زجهان کشده بود عاقبت سر بگریبان نومیدی آورد اما شاه ملی که بعد ازان جسارت حشارت مآل بجانب آذربایجان و حدود دیار بکر گریخته بود چون شنود که بهرمان پادشاه مالک اقتدار قرب هزار سوار جرار او را تعاقب مینمایند در آن دیار محال توقف نیافت و تنگ بر اسب فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شروان بشتافت پس از وصول بعتبهٔ سپهر سای شیخشاه از آنحضرت التماس نمود که او را در ظل حمایت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه فلک اشتباه فرستاده لب بشفاعت گشاید شیخشاه جواب داد که جریمهٔ تو از آن عظیم تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از آن جسیم تر که از سر آن توان گذشت مع ذلک ترا نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو تو خواهیم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی خرمن غضب قیامت لهب او فرو نشاند و بمقتضای کلام اعجاز انجام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عفر موده بار دیگر ترا مشمول نظر اشفاق گرداند بیهمات بیهمات ع سر مایهٔ زیان برافراشتن شیوهٔ اولوالالباب و از ایشان امید بهبودی داشتن شیوهٔ دشمنان عالیجناب نیست سنگ در دست و مار بر سر سنگ نه زدنش بود و سوس و در تک لاجرم چون شاه ملی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالمپناه رسید و کیفیت شفاعت شیخشاه معروض گردید مضمون الصدق منجون و الکم فی القصاص حیوة یا اولوالالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته اورا بعضی از غلامان میرزا شاهرخ سپرده مامور فرمودند تا مراقبهٔ قصاص حضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را از صحیفهٔ هستی سترده نظم شعر کسان هر که سر کشی افتاد سپید بد چون شمع آخر سر بباد هر که پای از حد خود بیرون نهد سر بد بر باد دون در خون نهد گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه با شیخشاه و انبساط یافتن بساط نشاط بر وجه دلخواه نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فالکحوا ما طاب لکم من النساء مشتمل و ثلاث و رباع بفروع رخصت نعت داز واج جمله مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آراید و جمال فوزانی عرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت خواطر حمیده مائل طبقات بنی آدم را بآبان کار خیر آثار می افزاید بنا علی هذا در شهور سنهٔ تسع و عشرین و ثمانمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در کردن نوعروس مقاصد جمایل بود و بموافقت تائید لم یزلی از دوراندیشان غیب هر لحظه مطلوب دیگر در نظر انور جلوه میکنود همساز عنایت پروردگار نقاب حجاب از رخسار اسرار مرام خدام واجب الاحترام میکشاد و مشاطهٔ روزگار طلعت گذار عارض عرایس مراد طازمان سدهٔ سنده مقام را آرایش میداد خاطر عاطر پادشاه والا نژاد متوجه آنشد که از ثمرهٔ شجرهٔ زندگانی شیخشاه شروانی که در ریاض سلطنت و جهانبانی بر شجرات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل نماید و آن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت و کامرانی بزیور شریعت آراسته آغوش آمال و آمانی گشاده ابواب جشن و سرور بروی روزگار بهمایون آنحضرت بگشاید و جهة تشیید این مهم سنهٔ سبع و ثلثین و ثمانمائه که مشتمل بر سنهٔ مذکوره از منزل شعب غازان که در آن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود بالانحدار قصد دارالسلطنه اصفهان نمود امیر جلال الدین محمد سلمه الله تعالی و دستوری بیک تواچی عازم شروان گشته از عقود جواهر طازمان و از نقود و اجناس و احمر و تومان توبان و از قماش نفیسهٔ مصور و روم و فرنگ چندین شتروار و از اسپان تازی و راهوار بیش از حساب و شمار برای سرانجام آنکار همراه بردند شیخشاه و طازمان آن درگاه معظم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت و سکاه زاد احترامه بتعظیم و احترام استقبال نموده باحسن وجوهی و ابلغ طرقی صورت شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آوردند و چون شیخشاه دانست که سبب تشریف قدوم شریف خاویم چیست انکشت قبول بردیده نهاده سر انحنا و مهابات باوج سموات رسانیده در ساعتی که بر حسب سعادت طالعش ازاوج شرف طالع بود و زهره بر منظر محبت و ولا بجانب خورشید عالم آرا ناظر بود کالت امیر جلال الدین محمد ماهسیه سپهر دولت و اقبال در عقد ازدواج پادشاه باستقلال منتظم گشت و امرا و معتمدان شروانشاه زنده و جواهر بسیه شاهوار که فلخانه تمنیت و مبارکباد از ایوان کیوان در گذشت آنگاه شیخشاه بهرام فرشادون مهد علیا و شیرین عکس

پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن محدرهٔ سرا پرده عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت مثنوی بدو داد انگبین پرستار
هزاران لعبت با بید رخسار سراسر کرده خان سرو بالا همه سیمین بر و خورشید سیما رخلمان پری و یدار روسی زنگی زادگان آبنوسی بدو بخشید بیجون
شب و روز همه پوشیده خلعتهای زردوز نگو بهرهای نادر طبلها پر زر کش جاها پیش از تصور را جناس فرنگی صد شتر وار نکتهای روسی چند
خروار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بویش جهانی شد معطر زعفران ذخیره داد و چندان کزان شد تنگ صحرا و بیابان زعفر که خانه چون
بیت معمور زخیمه جمله چون قبه نور کمتر ساخت چندین اسپ و استر لجام و زین هریک پر زکوه بهر شتر بار داد و جمله بر تجمل بیابانها بریده بی تحمل
تاجی را جاه و جل مرتب فسار و تنگ زابریشم مرتب و برین قیاس شروانشاه از غرایب و عجایب تحفها آنچه توانست و مناسب دانست
ترتیب نمود و عماری زرنگار بلعبتی عفت شعار را بجانب تختگاه پادشاه بلیغان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مجدداً نسبت بحضرت بقایت
منقبت صدارت مرتبت دستوری نیک انواع انعام و احسان تقدیم رسانیده ابواب عذر خواهی بگشود و در چهار شنبه بیست و پنجم
ذی حجه مذکوره در منزل اسوج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول موکب علیا بپایه سریر اعلی رسید و پادشاه کامران صاحبقران
اعاظم امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانیدند خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن و علوی پرداختند و پرستاران سراپرده
پادشاهی مجلسهای عروسی را بمفروشات رنگارنگ زرنگار مزین ساختند مثنوی مرتب گشت چندین مجلهٔ مانند شد ابواب سرور و خرمی بار زیبای
اندام صحرا یافت تزئین لسان سقف صور تخانهٔ چین ز تجیز کلاب و مشک و عنبر معطر شد فضای شهر و کشور و در ساعتی سعادت اقتران
محمد مخصوص بدولت و اقبال بامید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ همایون در سیه و دوز پنجشنبه بیست و ششم دریک فرسخی تبریز که هوای جان در پیشانی
فزایش نسیم اردی بهشتی روح پرور و آب عذوبت مایش نسیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور مهد کشت و شاهنشه جاه بر مسند
کامرانی قرار گرفته نغمه خنیاگران و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروهٔ سپهر بگذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار یاقوت
خورشید رخسار و دلدار ان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤ منثورا حیرتی رنگین تر از عقیق و شرابی صافی تر از ضمیر اهل تحقیق باکواب و اباریق و کاسات معین
معین بگردش آورند و خوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمهٔ گوناگون و لحوم طیور محمار یشتهون و فاکهة مما یتخیرون در سرشهای زرین و سیمین
که مرصع بود بجواهر ثمین ساخته قافله جوع را بدرقه و گروند سازندگان خوش آواز چنگ در عود چنگ زده بردهای هندی دیگر لوازم
تنعیت تقدیم رسانیدند و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلکشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت کامرانی آفتاب آسمان
کشورستانی گویا گردانیدند مثنوی که ایشاه عطابخش جوانبخت مقامت باد و ایم ذروهٔ تخت بکف باد اژدر اجام امانی در آغوشت
عروس کامرانی شبستان جلالت باد انور شمع عارض بهرماه پیکر را اقبال تو باد اچشم بد دور فضای ملک از عدل تو معمور و چون جمشید
روشن چهر از بزم سپهر حازم مجلهٔ مغرب گشته نقش بیخبار لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطهٔ روزگار کابین می مشکبوی شب را شانه زده نقاب
حجاب از گیسوی عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری هیبت از بارگاه اختصاص بخلوتخانهٔ خاص خرامیده مقارنهٔ
سعدین اتفاق افتاد و بر عبیس اوج شرف و نامداری از نامبید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بنداز کمر آل امانی
برکشاد مثنوی پس انگه پادشاه نیک اندیش کشید آن سمین را جانب خویش نهاد انگشت بر کام امید بش از آن شد لعل کون درج
سفید بش دری در حقه از نقره انگند گران در حقه شد یاقوت مانند بالماس تجلد کوهری صفت سخن زین پیش بیحاکی تواند گفت علی الصباح که خورشید
فیض گستر بر سریر برسر افرازی برآمد ماز انوار انعام عام پیکر وجود حاضران بزم مسهور را بلباسهای رنگارنگ بیاراست و باز دیگر بزم سپهر شعاع
طلعت مهر منور گشته نوای عجبت و شادمانی از میان جان جهانیان برخواست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند مشید سلطنت
و صدارت نشست امرا و ارکان دولت ساچقها کشیدند و نقره و ابیض و احمر و معقود در رو کوبها نثار کرده نوازندگان تهنیت و مبارکباد بتجدید
رسانیدند نظم کوکبی از نور رایت چرخ روشن ز فرقت افسر شاهی مزین مبارکباد بر تو این فرخی عظام تو چهر آنچنان باد و دایم جام
خورشید یکی سایه سایت باد و نابید دولت از سایهٔ اقبال تو کم باد [illegible]

مرتب گشته نوائی دلنوش بلند کردید و دست عطا بخش مدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را طرح مجمع و مناجات مرصع پوشانیدند زمره
از مقربان بارگاه شهنشاه را که محسود مهندز نگار پیرعفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان نواخت و سه روز مصاقب بزم خاص
نشسته در آن ایام هر روز با نعام هزار تومان از نقد و جنس سروران کشور و سرافراز ساخت نظم بدستیان پادشاه هفت کشور زدست
ساقیان ماه پیکر کشته پیوسته جام ارغوان رنگ با آهنگ رباب و نغمه چنگ ولیکن هرگز آن خاقان عادل ز کار ملک و ملت نیست غافل
همه وقت از کمال صدق نیت بود چشم و دلش سوی رعیت ندارد و جز رعیت پروری کام نخواهد جز رواج دین اسلام و لله الحمد و المنه که تا غایت
که تاریخ بحری ماه ربیع الاول سنه ثلثین و تسعمائه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و
استقلال تمکن دارد و بحکام ربع مسکون و سلاطین عالم کن فیکون سر بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی جز خیال مخالفت به ضمیر نگذارد و همین دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عمده ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در معموری و آبادی
بدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن متصور نتوان نمود و امنداد مراسم عدالت و انتظام رسوم عدالت و کمال امن و امان بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در هیچ قطر
از اقطار ممالک محروسه بدست جرات ابواب فتن و بدعت بر روی روزگار نتوانند گشود و سوختگان تاب آفتاب حوادث از منه سابقه در ظلال عدالت
لایزالی آرمیده و آسوده اند و سرکشتگان بوادی خیف و نقدی اوقات سابقه در مهاد امن و امان غنوده مشابه ذکر پیدا و در اامری محال نمی پندارند
تا کاسه سر بلند مقدار و قیاصره کردون اقتدار از صولت آوازه دولتش چون برگ بید از باد تمیگزند و پلنگان قله سیگار و نهنگان دریای
کازرار از خوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان پنبه خشک در بیزان سوزان میگدازند معمار اجتهاد و اصابت آثارش همواره بتعمیر مبانی دین قویم
و آیین نهاد و ضمیر مهر تنویرش پیوسته در ترویج مواد و اعلای مراسم سداد و اطفای نایرهٔ خلاف و عناد و اعلام مراسم عدالت و انتظام رسوم
همت همایونش از تسخیر اطراف اکناف استیصال اعداء دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش از سیر در انحاء و آفاق آسایش امت سید المرسلین
لاجرم مقنوی جای آنست که اهل اسلام از سر صدق با خلاص تمام متصل دست دعا بر دارند روی در قبله جاوید آرند دولت و نصفت
او را بنیاز طلبند از ملک بی انباز غیبت بود لایق حال کردیان که گویند او را دعا هر زمان شمه از بدایع و قایع حالات و اندکی از
فواید و خصایل و محاربات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورکشائی او و ایل طهور نیر معدلت و عالم
آرائی او می مناسب دانست این بود که خامه مشکین شمامه بر بیاض کاغذ این صفحات تحریر نماید و امید بکمال کرمت جاوید چنانست که من آفتاب دولت
دیرپا بر پادشاه سرافراز برنشیب و فراز عرصه سپار امصار و بلاد و ربع مسکون تا بدور زمان عمر کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمه و اما ینفع
الناس میکث فی الارض تا آخر ایام این جهانی امتداد یابد نظم جنابش را بود دولت ملازم ز جوهر کی عرض را انفصالست بحمد الله که ذیل دولتش
بجبین محشر اتصالست و چون دعا جاه و جلال این سپهر اوج سلطنت و استقلال چنانچه از مقدمه مسلمه سابقه محقق میگردد بر جمیع افراد امم حجت
و لازم و بر ذمه تمامی خلایق بنی آدم متعرض و متحتم کلک سخن گذار بسوال امتداد او از دیاد دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را زیب و زینت
میدهد بدانکه بموجب التزامی که در دیباچه تالیف کرده شده قدم در ساحت ذکر سمته از احوال بعضی از فضلاء عظام این دوران همیمنت انجام مینهند
مقنوی الهی که این شاه فیروز بخت مراتب فرایندهٔ تاج و تخت جاودان در کامرانی بسی مرفه با قبال او هر کسی دلش روشن از نور علم الیقین
تمام جهانش پر زیقین **ذکر طائفه از سادات و علماء و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قویونلو معاصر بوده اند**
و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده اند انجمنی عالم و اولاد خیر البشر و اکابر فضلاء دانشور
در زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی بلبله فاخره بیشمار از حقت با لاعزاز بشر علوم محسوس و معنوی قیام او
همیمنو ذیجود طبع و وقت ذهن از جمیع علماء متبحرین و فضلاء متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب ولد ارشد امیر غیاث الدین منصور است
که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف و اعیان بود و پیوسته نقش خیر خواهی و احسان بر الواح
خواطر عالمیان میگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری بتحصیل علوم نمود

و باندک زمانی در تمامی فنون مستدا له بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرموده در بلدهٔ شیراز مدرسهٔ رفیع وسیع ساخته هر روز بآن بقعهٔ شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبهٔ علوم از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده بهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت از جملهٔ نتایج قلم خجسته رقم رساله تحقیق علم و ربات واجب و حاشیهٔ متمیمه حاشیهٔ مطالع و حاشیهٔ تجرید در میان طلبهٔ علوم مشهور است و دقایق نکات آن موثقات افاضت آیات بر الواح ضمایر علما و فضایل مآثر مسطور و فات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آنگاه و سال اتم عرف را معلوم نبخم خامه بتحریر آن زبان بکشاد و از امیر صدر الدین محمد الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و علوم تقدم یعنی غیاث الدین منصور نام و آنجناب حالا بوفور علوم دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است و مهارتش در فنون حکمی و ریاضی مضرب المثل جمهور علماء نزدیک و دور در مدرسهٔ پدر بزرگوار خویش پیوسته افاده قیام مینماید و کوش هوش طلبهٔ علوم را از نتایج دریای طبع نقاد خود می آراید مولانا جلال الدین محمد الدوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلا عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متعقدین و تلویح جفیات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران میربود فنون مکنون که از بوعلی و علامهٔ طوسی در سر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم اول ثانی مکتوم مانده بود در قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش نگاشت بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی و مولانا جلال الدین محمد ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریهٔ دوان که از اعمال کازرونست بتعلم و تحصیل علوم مشغول بود و بعد از فضایل مآثر شرعیه اقدام مینمود و جناب مولوی بخدمت پدر والا ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسنشاه اقبال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذهٔ محقق شریف بودند و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد باینقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام مینمودند و ایضاً مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلپایگانی که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعهٔ بعضی از مسئله اولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین یحیی که سیدی دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورد و بالخصوص بواسطهٔ قابلیت اصلی علیه محض عنایت لم یزلی بنور جمال مولوی در سن شباب بود که از سیم فضایل و کمالاتش مشام مستمعان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و روم و آران و آذربایجان و دیار مغرب و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل ما بهم کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از اکتساب سعادت علمی از مشکوة ضمیر فیض اثرش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسه بحکم آن راه و اداره الاتیام که بشد بلوازم درس و افاده قیام مینمود و در زمان دولت سلاطین آق قویونلو منصب قضای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه که از درس فارغ میشد همت عالی بر تحصیل فضایل شرعیه میگماشت و جناب مولوی صدا و اسطه ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علاء الدین قوشچی حاشیه در کمال دقت تالیف مینمود و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدر الدین محمد همدران اوان بر کتاب مذکور حاشیه نوشته بود حاشیهٔ جناب مولوی اعتراضات کرده و آنجناب جهت رد و انتخان حاشیه دیگر بهتر از پیشتر در قلم آورد و دو برین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامید و هر کس که در آن شیراز میبود جهت تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره مند میگردید و از جمله تصانیف جناب مولوی دیگری رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت انتما گردانیده راقم حروف از شیخ مجد الدین محمد گرمابی تلمذ مینمود و تایید ایشان استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف بود در روضه قدس متولیت حضرت شاه ولایت علیه السلام داشته روزی بر بالای ایستاده آن رساله را تصنیف مینمود و بآن مناسبت مصنف آنرا مزور نامیده سوم گردانیده و چون روز را منتهی است بنیت مختصر و تبیین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشیده دیگر از موثقات آثار علم پسندیده صفحات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در رد بر اخلاق

واشتغال امیر غیاث الدین منصور از این دار بشهر و شور بسرای سرور فی سنهٔ ثمان و اربعین و تسعمائه اتفاق افتاده در جوار والد بزرگوار خود اسکنه الله حوره محمد تقی الحسینی

۴۲

اخلاق ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه انوار و شافیه غایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمیر افاضل طلبه مسطور و فات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل سلطان پادشاه بانداک زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و انتخاب دو پسر داشت امیر سعد الدین که حالا در سلک دانشمندان شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل نفسانی قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود در گذشت و هم در وطن مالوف خاک گشت مولانا شرف الدین علی شیخکی در سلک اشراف علماء کرام و اعیان فضلاء عظام انتظام داشت و در درس مولانا محی الدین و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده بفوائض مسایل محسوس و معهوم بر صحیفه ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قسمانی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه بیستر از کتب فقه از جمله مصنفات مولانا شرف الدین علی است و انتخاب در سنه تسع و تسعمائه در بهر موز فات شد و دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا مرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد. مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از شیراز بلده هرات آمده در مدرسه اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر کرمت امیر نظام الدین علیشیر شده یکی ایام شباب را بتحصیل مصروف ساخت و باندک زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیره والده ماجده مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهة سرانجام بعضی از مهام همراه رفت و در معرکه مجدد ان از هجران کذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بود فهارت در شعر داشت قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده و آن ابیات را بلج امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرمود و تا حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بزرگوار بخامه بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد و الاتبار اشراف علماء ربانی امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید بر او در زاده انتخاب بود و حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و ظاهرا در ولا بمنصب قضای شیراز منصوب بوده بهمت بر فضل قضایا فرق برایا میگمارد سید نعیم الدین نعمت الله ثانی سرور او لاد اجداد پیغمبر آخر زمان و مرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن حجسته مهاثش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد و ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باحیاء سنن سنیه آباء بزرگوار مصروف در گاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق نظم قطب عالم غوث اعظم انکه هر روز آفتاب بوسه از تعظیم خاک روضه جان پرورش خازن جنت بزلف حور و ربد هر صباح کرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش و آنحضرت در سلک اعاظم اولیاء عظام سید نعمة الله ولی که شمه از مناقب و مفاخر او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنه تسعمائه در دار الامان کرمان مخسوف بانوار مغفرت رحیم رحمان در گذشت امیر تاج الدین کرمانی سید عظیم الشان و بزرگی معالی مکان همواره خان کرم و احسان گسترده آینده و رونده را از موايد لطف و کرمت خویش محظوظ و بهره ور کرده قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افاضل علما و عراق بل عاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد با مر قضا منصوب بوده علم امانت و دیانت می افراشت از جمله مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الغفران المتبع است دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور و همچنین انتخاب بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصه عرض نهاد و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله ایست مبنیه بمیزان ذهن اصحاب نظم نثر سنجیده و در ایام دولت شاهی بحل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضاء مختوم گشت و تقدیر ایزد دجانه و تعالی روزی چند مواخذه بوده در گذشت امیر غیاث الدین

در تاریخ مولانا حسن رد طوطی بنظر اعتبار سیده کر مولانا جلال الدین محمد دوانی بهفتاد و هشت سال و این دار نایایدار زندگانی نمود و در ماه رجب سال مذکور در برض اجل بسمال جاودان انتقال فرمود حرره محمد تقی الشریف ۹۴۲

محمد ولد ارشد امیر میران بود که از جمله سادات اصفهان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی همیبود و کثرت کسب و ثروت انجناب نه آن مرتبه داشت که بدستیاری علم و بنیان شرح آن توان داد و بکمال اعتبار و اعتنایش نه در آن مشابه بود که بتبیین آن زبان بلاغت بیان تواند کشاد و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورکشائی نواب کامیاب شاهی مؤاخذ گردید و بعضی از امور مالایق متهم شده قضا منشور حیاتش در نوردید خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت همیبود نوشتن تاریخ و تتابع احوال یعقوب میرزا التحقیق بوی میداشت و در آن باب کتابی بلاغت ایاب بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه مولانا اصفهانی در مذهب دستش نهایت متعصب بود در زمان مخلوعی دولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد و متوسل انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا اولاً و عطا مش گشت و بعد از انکه محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگرچه کاهی باوی اظهار التفات همیبود اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت مطهر همیشمرد و خواجه مولانا پس از واقعه محمد خان در ماوراء النهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه سبع وعشرین وتسعمائه به بلدهٔ فاخرهٔ بخارا درگذشت **سید قوام الدین حسین** از عظمای نقبای اصفهان بوفور علم و وداش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوح خاطر طیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفه ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل منهوم و منقول منشورات طبع گهربارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس اکبار سخن و منظومات خامهٔ گهرنثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور کوش هوش بلغا و فضلاء زمن و باعی امنی شکل اهل فضل از کلک توصل گشته بفنون علم در دهر مثل طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو زاصحاب فضل و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که مانجه رایات ظفرمآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر هند و خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبضهٔ الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیهٔ آنخطه را برنهج ملت علیهٔ امامیه قرار داد و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان بلوازم منصب قضای القضاتی اشتغال دارد و بشایستگی ریاست بر فصل قضایا و ربا میکارد و سید معز الدین محمد از جمله اتقیاء نقبای اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میانش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل سنوی از صفحات ذرات اطرافش دروزیدست و نسایم کلمات فضایل مرتضوی از واردات احوالش در وزیدن ذات فایضه البرکاتش باوراد و وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشیید مبانی شریعت غرا مصروف و مختص شده از بعضی دعوی ارکان اسلام ندارد جز شریعت پروری کام پدر آنقدوه اولاد جز الامام شاه نقی است که در ایام عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی همیبود و سید معز الدین محمد در این ایام معاد انجام بنیاد بر فرمان پادشاه کردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سر انجام امور اهل اسلام برنهج فتوی علماء مذهب اثنی عشر کرام غایت اهتمام بجای می آرد. **مولانا مالوذ الدین محمد** در ایام سلطنت روزافزون در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و پرتو انوار دیانت و امانتش بر وجنات روزگار ابالی آنه یار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن

صاحب سعادات ۸

امیر اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر عبد الوهاب در سلک اجلهٔ سادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر مشیخ الاسلامی قیام همینمود. از اکتساب فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بقلم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت وری و دینداری بر لوح خاطر میکاشت در مبادی ایام کشورستانی شاه دین پناه هراس بقیایس بخاطر راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال آئینه سنوه حصال تافت چنانچه در مجالس بزرگتر سادات خراسان آئینهٔ حالیشان را تقدیم داشتند و بسیور غال مناسب تعیین کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبد الوهاب از بیم الزمان میرزا رخصت حاصل کرده بآذربایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمقصد بمشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لازوال آن آفتاب حوادث امین گشت و در سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام

فقر صفی

پیغام ما فرزند و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم بنا گاه بهمدان ولایت رحل اقامت انداخت و ظاهرا تا غایت که تاریخ هجری بست
ثلثین وستمائه رسیده انتخاب در قید حیات است و بفراغت اوقات میگذراند شیخ صنع الله از اولاد شان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلده فاخره
تبریز بزیور تجاده تقوی و پرهیزگاری متمکن است و هر ذاکر مردم آید یاد تبرکا نفس نفیس و تصفیه خاطر خطیر اشتهار دارد جمعی کثیر از دور و نزدیکان و گوشه نشینان
طریق ارادتش میپویند و او بوی مطلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش تمتع و تبرک میجویند قاضی مسافر عالمی است متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان ممتاز
و مفتخر و انتخاب ایام دولت ابد الاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز منصب جلیل القدر القرابت قضا سرافراز شده تا غایت که بوازم آن امر اشتغال مینماید در
ابواب اجاده علوم تبریز روی روزگار طلبه میکشاید قاضی شیخ فاضلی است عالم و بحسب و نسب از جمله اشراف و اعاظم و حالا منصب تبریز بین و نوابت
شرافت مضر یعتق بدانجناب میسزد و بوجوه شرط واقف بوازم آن همچو قیام و اقدام مینماید قاضی نصر الله بغدادی در دار السلطنه تبریز رسیده قضا ممکن است
از علوم شرعیه و عقلی تمام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا عبد الصمد بحودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلا آوان خود
است بواسطه سعت سر اجیا بشرب الغنب اشتغال مینماید بتدریس یکصفحه از مدرسه میرکه تضریه یعتق بدانجناب میسزد و در مدرسه خواجه علیشاه جیلان
میر شرایط افاده بجای می آرد و مولانا میرک کیائی در سلک علماء علماء تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد و مولانا صاحب
معاصر یعقوب میرزا نبود و در زمان عنفوان جوانی جهت تحصیل بدار السلطنه هراة توجه فرمود بعد از چند گاه که در آن دیار و در ظل تربیت و عنایت امیر غیاث
الدین علیشیر بسر برد میل وطن کرد بار دیگر روی بتبریز آورد و او بحجر جثه و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر در مجموعه ضمیر منیر میگذاشت این مطلع از اشعار
مطلع خوش انشاست که آید ترک من شمشیر کین با او رقیبان جمله بگریزند من نامم همین با او شیخ علاء الدین علی بن عبد العال علوم مرتبه آن منطقه دایره بقوی حظ
تحصیل و در علم و فقاهت بمثابه ایست که در مذهب علیه امامیه نزدیک بمرحله اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد حکام اسلام و مرجع علما
واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان بحضرت او در درجه توصیف بلند تر است و نهایت دینداری و پرهیزگاریش زد اکابر و اصاغر
شهر امری مقرر از جمله مولفات بلاغت سمات حاشیه الفیه و رساله حجریه در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور حدود و بعد او و نخف اشرف
علمت خورشید حاضیتش فایض النور شیخ ابراهیم علی بصفت علم و عمل موصوف و بغایت تقوی و دیانت معروف هر گز از هیچ پادشاهی انعام و صله قبول
نموده و بجز چیزی که از زراعت حاصل میکنند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم و در ویشان در صحبت شریفش بسر میبرند و از تتایج طبع و میامن طلعتش
بهره وافر و شرایط تلمذ و ارادت بجای می آورند سید محمد بیش قدوه نقبا بنجف و زبده اصحاب فضل و شرفست ذات بهجتش مکارم اخلاق و
محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی حدود و اشراف علما عرب و عجم جامع
اصناف فضل و ادبست بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزگاری معروف و انجناب در شهور سنه ثمان و عشرین وستمائه بدار السلطنه
هراة تشریف آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار منظر عدل و احسان پناهی حضرت الهیه در مشهد گشت و منصب شیخ الاسلامی قضای قضاتی منصوب شده
پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت بعد از انکه قریب دو سال بکار منصب پرداخت میل خاطر مألوف نموده علم عزیمت بصوب دیار عرب برافراخت
سید نعمة الله علی در سلک اجله سادات و علماء عمله انتظام دارد و در اواخر سنه تسع و عشرین وستمائه بلده فاخره هراة ایمن مقدم شریف شده
ساخته چند گاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برد و همراه انجناب روی توجه بصحرستان آورده قاضی ضیاء الدین نور الله ولد قاضی در ویش
محمد بن نور الله شکر الله وزیر او را در اداء قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیر خان در بلده فاخره هراة بمستقل منصب قضا شده چند سال در غایت امانت
و دیانت بوازم آن امر قیام مینمود و انجناب باقسام فضایل و کمالات بهره تمام داشت و بحودت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار دلفریب
بر صفحه روزگار میگذاشت و هذا انشاء مکاتیب غایت بلاغت بنگامی آورد و بدانه بر تو احسان مزع دل طوایف انسان را صید می کرد و قاضی در
اوایل سنه تسع و عشرین وستمائه اتفاق افتاد و در گذشت و در کارزگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بود و وارثه قضی نوذ آمده قد بلند پسری نوخط
غایت رشید و صاحب سعادت موسوم بامیر محمد دم و آن محمد دم عالم در سلک خواص حضرت ممالک پناهی بحسب آلهی انتظام دارد و بسبب فرخ سکالی ام اعلام
و محاسن آداب موسوم بست بمشتت عظام فرق انام بگاه قاضی عبد الرحمن برادر خورد قاضی عبد الله بود و در ایام دولت ابد پیوند شاهی مرتبه

بیست سال در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب قضی القضاتی قیام مینمود و حال عالش بحلیهٔ علم و دیانت آراسته داشت و در اواخر سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه
رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه جهانپناه اولاد امجاد آنقاضی والاتبار را بپرسش و نوازش خصوص فرموده زمام امور منصب
و قضیهٔ ولایت و لدار شدش نهاد مولانا درویش دیگی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خشت پختگی مشغولی مینمود جودت طبعش مرتبهٔ
که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که تمامی اهل شعر الشعور واقع است از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش
نظمی نشنیده ام این مطلع از رشحات کلک بلاغت نظام اوست مطلع خواهد بدیم در بوا شاهین او صیدی ربود چون شدم بیدار مرغ دل بجایی خود نبود مولانا
شهیدی در سلک شعرای بلده قسم انتظام داشت و مرتبش بمزاج بغایت عجب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم مینمود و این مطلع از بتایج طبع اوست که مطلع
بیاد عاشق آتش زن دل افسرده ما را بنور خویش روشن کن چراغ مرده ما را مولانا شمس الدین محمد خضری در سلک اعاظم علما و اتقیا بلدهٔ فاخره انتظام دارد
و دیرین اوقات در بلده مکان ساکن بوده پیوسته بتمت عالی بمنت بر افادهٔ علوم مکاره دوده اوایل امثال یعنی سنهٔ ثلثین و تسعمائه دو رساله یکی تفسیر سوره کریمه
فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک پناهی حسب الحکم تالیف نموده بدار السلطنه تبریز فرستاد و از فحوای انعام آن علو
انام مصدق اکرامند محظوظ و بهره ور گشت سید جعفر و لد بزرگوار افتخار اولاد اخیار السید الشریف محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت در زمان خاقان
منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هراة تشریف آورده بمنظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالیمقام گشت و امرای عظام و صدور کرام جهة مدد معاش انتخاب سالیانه
مبلغ ترک من و ست چو برخجر بیاد بر د تشنه آب زلال خضر زیاد بر د شاه قاسم نوربخش و لدار شد حضرت هدایت پناه امجد سید محمد نوربخش و بر اثر خورد تربیت جعفر
بود و لوامع انوار شمایل موزونی از ناصیهٔ حالش ظاهر و لوایح آثار خصایل مرتضوی از جبین مآلش باهر مرآت ضمیر منیرش مکمن پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر مظاهرش
مظهر فروغ کرامت و اجتهاد و انتخاب دوران فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان بتعظیم و تکریم او
دوی الاخر مش مبالغه فرمود و میرزا کچیک دستار ارادت دور دامن همتش زده همواره از بواطن سیادت میامنش اقتباس انوار سعادت مینمود و بعد از انکه میرزا
کچیک داعی حق را لبیک اجابت گفته و وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حبا لوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته بر تو لطف
و احسانش بر جنات ساکنان آنحدود و تافت و چون شاه دین پناه لوای کشور کشائی برافراخت انتخاب بالکافی بمفهوم شمول مراحم بیدریغ گردانیده از سایر سادات
عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بمزید انعام و اکرام ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال
فراغ بال اوقات خجسته ساعات میگذرانید تا در شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنة را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالیا
پسری انتخاب شاه خواجه ضیاء الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته باجیا رسنن سنیهٔ آبا عظام قیام مینماید و بصفت علو همت و مکارم رتبت موصوف بصفت
ابو الطیب و کرمت بر روی روزگار کبار و صغار گشاده بساط کارهای که بوی او داری شاه بهاء الدین فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بمزید
علم و دانش از سایر سادات صاحب سادات ممتاز و مستثنی میبود همواره اوقات مجسته ساعات را بادای وظایف طاعات مصروف میداشت و در تتبع سنن
مستفیده بارعظام خویش کوشیده فیض افاده و ارشاد بر صحایف خواطر میگماشت و انجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق
بدار السلطنه هراة تشریف آورده در خانقاه خواجه فضل الدین محمد کرمانی که در پیرون در رب عراق بود در نزول اجلال فرمود و منظور نظر رعایت آن پادشاه عالیجاه
گشته چندگاه در ظل عاطفتش برآرمید و چون حضرت خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی در دودمان متوطنان بلاد خراسان زبانه افروخت شاه بابا
بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالم پناه شاهی منتظم گشت و بعد از دو سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بحسب اقتضای حال عزم
بیشه کرده در گذشت مولانا امیدی بحودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و انصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعرا زمان و مرجع فضلا دوران
بوده و انجناب در سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه در ملازمت نواب اعلی از امین بخضوره بهیته در شکان بدار الملک خراسان آمده چندگاه باحبت اقوالیت امین مقیم و مشرف
و شاد و الحق دران اوقات با اصحاب علم و کمال از حسن وجهی سلوک نمود و بمواره بهمت بر سر انجام مهام میگماشت و در شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه مبالغه
و الحاح تمام حضرت جنت بصوب مملکتی که وطن مالوف و مسکن معهود بود مشی نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده روزی چند اینجا براحت بسر برد و دران
اثنا مجمعی از اهل شر و فساد که از انجا بگریخته و در سینه او اشتند قصد نهدام خانه و جانش گشته شبی با تیغهای کشیده بر سر بالینش رفته چند ضربت بر وی زده باشد

باجمعیت الهی بهیئت و زر و دیگر بهر چند بکام انولایت تخصص تفتیش نمود ندنه از اقاویل حبری شنیدند و نه بر حقیقت جریمه تعقول مطلع گردیدند همطلع از سیاق طبع مولانا امید بیت
مطلع تو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو آن من آسان کام من از تو مشکل امیر رکن الدین محمد اخترتوج سیادت و دینداریست و کوهبر درج سعادت و بزرگواری آراد
سیر حضرت نقابت منقبت عادت پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت شایسته تمکن دارند و بوفور فضل و کمال او غایت جاه و جلال همواره بهمت عالی بهمت بر تهیه اسباب
دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت بیکار ند امیر رکن الدین محمد در ولایت استراباد که مولد و منشاء ایشانست اقامت مینماید و پیوسته ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار متوطنان جرجان میکشایند و رباب جمهوری و آبادانی مملکت مساعی جمیله تقدیم میرسانند و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام میفرمایند بدانجه میتوانند میرفاضم
شرف سادات جرجان و قدوهٔ اعیان اطراف جهانست منصب نقابت ولایت بحکم پادشاه اسلامیت مرتبت تعلق بدانجناب یافته دوازده روزی ماندت و دیانت پیوسته
بهمت بر تحقیق انساب سادات اتحاد و دیگر ذات واجب الاحترامش بصفت بذل سخا موصوف و بنام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف آن تقدیر
لطف مولانا سلطان حسین جهانبانی پرتو قضا ولایت استراباد تمکن دارد و خورداد سلک فاضل و فضا منتظم میشمارد امیر شمس الدین علی هنروری در نسبت سلطنت
و رتبت حسب تعالی از فرق فضا رذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود علی الدوام خان ضیافت و در نظر خواص و عوام انام می
وجه معاش و مایهٔ انتعاش بدانجناب از زراعت مواضع ملکیته موروثی و مکسبی معتبر دور و نزدیک و ترک و تازیک از حاصل مزارعش کاسیاب بهره و بدر فرخنده
اختران مدرهٔ اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب که میرزا امیر شمس الدین علی النقیب المتحلی الکوفیست و والده ماجدهش صفیه بیگم بنت امیر محمود خواجه الحاق
که پسر عمهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید ند از جناب نقابت قباب امیر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولوالالباب بود استماع افتاد
که امیر سید شمس الدین علی النقیب ابسطه اختلافی که در میان نقبا بخف دست داده وطن مالوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان
رسیده و کرتی تحمل و حشم و اتباع و خدم آنسید ستوده شیم بمشابه بود که ظاهر بینش از آن بنخشمت و عظمت اعراق عرب بین بلا و نیامده بود و آنحضرت از جملهٔ سادات محققان
و علوی حسب و موسوی نسب بنی مختار در عرب بسان بدر جهت اشتهار دارد که صفاء و کبار آمدیار بکلام السما للملک الجبار یا الارض للنبی المختار اقرار داده اند سلسلهٔ نسب شریف آنحضرت
که از زمرهٔ کریمهٔ عبیدی میرساند امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام اتصال میابد و اکنون امیر شمس الدین علی اخلاف رضیه و اعراق مرضیه علاوه این نسب
عالی ساخته بر مسند تقدیم در رتبهٔ نقابت متمکن است و توقع ترفع و تقدم مردم بر آنجناب غیر ممکن و صحت آنچه قلم رقم کرد نزد اهل عالم بمرتبه بود خیر الشهاده و
عالم النقیب امیر ابوالقاسم در ولایت خیشابور مقدوه سادات و نقبا ذوالمکارم است و ناظم امور و مهمات اصاغر و اعاظم پدر بزرگوارش امیر سراج
الدین علی پیر و زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آنجا بار در محال اعتبار روزگار سپکذرانیده و با مرزاعت اشتغال نموده و بجمعیت آن همهم میرسانیده
تمهید اسباب عیش و نشاط بغایت مایل و راغبست و از اختلاط فرق انام و دخول در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید آنکه بشرف سیادت دشکیری کرده
بالاخره بسلوک طریق آباو اجداد مزین گردد کوا اشتغال نماید و دست از رکاب شراب بازداشته ابواب نیابت بروی روزگار خویش بکشاید و التوفیق من الله
قادر علی ما یشاء امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین غریبست که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور اکثر نقبا مشهد مقدسهٔ رضویه علی ساکنها التحیه
و التحیه رتبهٔ تقدم داشت و بصحت انتساب امیرزاده محمد و سایر نقبای آن بقعهٔ متبرکه مانند امیر علی اکبر که بامیر جهن اشتهار دارد و بر اد و بر اد رجمعیت سیرش امیر غیاث الدین محمد
بسان فروغ آفتاب بر عامی فرق معشر ظاهر و هویدا ست و علم شان و شرف دودمان السادات عالیمکان محتاج بشرح و بیان نیست چه حاجت تجلی را امیر محمد ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک فاضل نقبا رونق رضویه انتظام داشت و امیر محمد بحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و در زمان خاقان
منصب قضا و ولایت طوس و مشهد مقدسه منصوب گشته و در تربیت آن امر شریف امانت و دیانت بجای می آورد امیر نظام الدین عبد الحی پدر بزرگوارش سید
عبد الوهاب ملک جرجان از اجلهٔ اعاظم سادات عالیجناب بود و مدتی مدید منصب قضا و احتساب منصوب گشته در تفصیل قضایا و انتظام امور برابا اهتمام مینمود و امیر
عبد الحی در مشهد مقدس رضوی تحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بحسن سلوک و لطف ذهن و حدت طبع از اکثر زمانی مقتضی التبق اشتیاق و اقران ربوده و بابت مهارت در فنون محسوس و منظوم هر افراشت لاجرم منظور نظر عاطفت
ارکان دولت خاقان منصور شده در مدت چند عیا کوهر شتاد آنا منصب تدریس منصوب گشت و کاهبی بلوازم اعاده مشغولی نمود تا وقتی که پادشاه گیتی
کشور کشای شاهی بلبان جهانبان انجم فرمود آنکا چشمهٔ از شیر تربیت و در عنایت رافت و آفتاب انعام مواهبش بکام عزاسان بروجنات احوال ابنا

مانش یافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف به منصب قضا استقلال جست انجناب به تحصیل فضایل و شرعیه پرداخته سال در کمال استقلال بر اسم آن از عهده بر آمد و اکنون حضرتش به غایت اعزاز و احترام هم در دولت السلطنه هراة مقام دارد و همواره خاطر ستوده مآثر بر فشر سایل علوم دقیقه و غوامض حقایق معارف یقینیه گمارد و پیشه تکلف و حیله تصلف دور دارد و بر کار امیر عبد الجلی بزید علم و دانش برا کثر فضلا و دانشمندان غلبت و تقدم داشته و در بیان بلاغت نشانش مظهر انوار حقایق و دقایق نقوش مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتاوی و قضایا به شرعیه بی توقف بخاطر خطیرش منعکس شعر لیس کلامی یعنی بحث کلا الی علی النبی و آله امیر علاء الدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد است که در سلک امجد سادات فضایل انتظام داشته و پیوسته تخم خیر خواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان ولایت میکاشته و حالا به پایه قدر و منزلت امیر سید علی بزید گشت و رتبه کثرت ضبط و ربط و افر فرق اتباع و اموال از مرتبه والد ماجد تجاوز نموده و بواسطه کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره خان ضیافت گسترده و ابواب نفع و احسان بر گشوده بهمت و کرمش خورشید صفت رفعت یافته و انوار خیرش افزون از مطلع سیادت بر وجنات احوال فقرا تابنده بیت همیشه طالعش مسعود باد اطلال دولت را عمادا و امیر عبد الحی بازی در میان خورد و بزرگ به میر خورد مشهور است و بوفور جود و احسان بر السنه افواه طوایف انسان مذکور و انجناب به سلک انتظام حضرت نقابت منقبت شهید منظم دارد و در صغر سن از ری ببلده فاخره هرات آمده در ظل تربیت و رعایت انحضرت بتحصیل علوم اشتغال نموده و بواسطه فوت قابلیت بدرک زمانی ترقی تمام فرموده و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالمپناه شاهرخی اصناف الطاف نواب کامیاب شاهی مخصوص گشته و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان بیدریغ حضرت مراجعت حاصل کرده عنان بصوب دولت السلطنه هراة تافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در پناه دولت درمشان در مهاد آسایش و فراغت بسر میبرد امیر کمال الدین حسن الحسینی حسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوف و از جمله اشراف سادات جرجان بزیور فضل و احسان معروف و انجناب نیز در زمان روز افزون شاهی در منصب قضا ببلده هراة با امیر نظام الدین عبد الحی مشترک بوده چند گاه بتفصیل امور شرعیه میپرداخت دهات فرق نام بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت تعرض میساخت و اکنون منصب تدریس یکی از مدارس مدرسه سلطانی مذهب جعفری متعلق میدارد و گاهی بنقش افاده و استفاده بر لوح خاطر میگارد و مولانا عبد العلی بر جندی جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و حاوی انواع مسایل فروع و اصول در علم نحو و منطقیات بمثل و بدلست و در ریشه زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث طالعه نموده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور لیه مولانا معین الدین کاشی تحصیل فرموده و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد انتقاری و مولانا کمال الدین محمود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده و انجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و علم و دینداری متصاف و اوراد و همواره بنقش افاده و تالیف رسیخه خاطر شریف میگارد و بر تذکره و تحریر مجملی دیباچه حسان بیچ جدیده کوکبی مشروح معنونه در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت مالک رقاب امم آلهی رساله شریفه در باب اعاده و اجزام در عقد انتظام کرده و اینک امیر نظام الدین سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده افعالند بکمال اصلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان امیر فضل الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت پناه بدایت و تمکن امیر جمال الحق و الحقیقة الدین عطاء الله سلمه الله تعالی و امیر فضل الدین در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا با مردم داخت و گاهی بوظیفه تدریس اشتغال نموده و فرق نام را مصلح مودتند و بهرور میاحت اما حالا بنا بر کبر سن و ضعف مزاج در هرات و بیدغولت منزل گزیده گاهی اوقات شریف را با اوراد و وظایف طاعات و عبادات مصروف گردانیده و از این دو پسر نجابت اثر شان امیر نظام الدین سید احمد در یکی از مدارس سلطانی بدرس و افاده مشغولی نماید و سید میرک بمزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری در ایام تحشیه حضرت فرق نام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر بگشاید و اکنون که طلب محسون بعلوم و تحقیق کامیاب افاضه میگردد این یک فرقه بهدایت و ارشاد نامزد میرسد شیخ همیشه ظل الشان باد محمد و خواجه عبد الله من و خواجه محمد بن خواجه عبد الله حلق حلقه اولاد بسلامت بقلعه مصحف و بساعت طلیع معروف و بیدبرز که والد ماجد شیخ شهاب الدین عبد الله مدفون است و در قصبات کالات و در شاذ که مقبره خاقان منصور بیمن فکرت و جد و عادی ایشان جاوید عفاف الدین مظهر شباهنگ که مدفن بیدبرز تواتمامش پرسد بگام مهور عمارت پادشاه عالم شاهرخ بهادر خلد الله ملکه و سلطانه و بگرد تربت حضرت اصول عبد بزرگوار که حالا در عراق و خراسان نظیر ندارد و شعشعه مسکین علیش از مشرق جویش همانا زند خواهد محمد جان بهمن ان جمله نشان شمول غفران و انعامات حضرت حمالک رقاب امم آلهی گشته بمنصب علیه قضا ولایت معظمی شاه اوده و اهم مضافات و توابع ساهر امیر اسلام فرزند ارشد اکبر

اکنون بوادی آن مرتحال وارد و کاهی خاطر بر کتابت کلام مجید بگماری دمیرزا قاسم نام منظم فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت و پهلوانی آمد خجسته سیرش خواجه جلال الدین میرکی در علم نجوم و میقات بمثیل زمان خود بود و مدتی مدید بوزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا اختصاص مینمود بعد از آن قرنی قرمود بنصب دیوان رسیده امور ملک و مال بین سعی و اهتمامش منتظم گردید و میرزا قاسم در جوانی میل بتحصیل علوم کرد و بمطالعه رسایل متداوله پرداخت و در خط تعلیق و نستعلیق بایت خوشنویسی بر افراخت و ایضاً انحناء فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر مهارت تمام دارد و بواسطه اتصاف بفنون کارم اخلاق و محاسن آداب بهمواره نقش خیر خواهی بر صفحات ضمایر اکابر و اصاغر میکارد و اشعار دلفریبش بسلاست الفاظ و جودت معانی مزین است و منشات پر رونقش در نظر فضلا بخصوص مطبوع و مستحسن میرزا قاسم حالا بغایت ازرقانی در سنه بثلثین و تسعمائه الی بضعه و اربعین در سلک ایلکیان انتظام یافته و پر تو انوار عاطفت نواب مدار الخان معدلت آثار چنانچه میاید بر درجات احوال محتشم مالش افزوده از منظومات کلک درر بار میرزا قاسم سه بیت بخاطر بود خامه تحریر آن مبادرت نمود نظم شد مرا کاسه سر خاک در میخانه باشد ار کردش ایام شود پیمانه از شادابان همه پیمانه شدم هر بوتن آشنا نا شده کشتی تو زمن بیگانه پیش واعظ منشین قصه طوبی مشنو قدر افزار که کوته شود این افسانه مولانا نور الدین محمد و له مولانا نظام الدین عبد القادر طیبی است او در علوم شرعیه و نوشتن سکوک و سجلات و مکاتبات و وقوف تمام دارد و در زمان سلطنت خاقان منصور منصب قضا کار رکاب منصوب و در ایام دولت بهیونه شاهی بیست و پنجم شهر رجب سنه اربع و ثلثین و تسعمائه بمیرزا قاسم قضایا و اسلام و اتفاق سایر قضایا و اسلام فسوق تمام تحصیل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می آرد و مولانا حسامی واعظ از جمله اقربا و تلامذه مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست و بنهایت مناسبت حسامی تخلص مینماید و او بطلاقت لسان و فصاحت موصوفست و بکثرت تحفظ معروف چنانچه حکایات طویل الذیل را بهمان عبارت که در کتب متقدمین مسطورست بر سر منبر بزبان می آرد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دولتخانه بهراه بموعظه میپردازد و روزهای چهارشنبه در سهر مزار پیر محمد خواجه ابو الولید محمد قدس سره خلایق را بصباح و مواعظ محفوظه و بهره وریساند از امیر نظام الدین عبد الحی منشی در سلک سادات عظام منتظم است و پدرش امیر اویز از جمله اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام الدین بواسطه صاحب جمالی و ملایمت اصلی از بسیاری ایام صبی وقات را بتحصیل علوم مصروف نمود و در سنگام جوانی کمتر بمسامحه اوقات را بمطالعه فرمود و چون انتخاب بحسن خط تعلیق وجودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت خاقان شهریاری چند کاه صاحب منشیان بود و بتحریر احکام و مناشیر میپرداخت و در ایام دولت شاهی بدرس رساله میر نظام الدین علیشیر شده یکدو سال لوازم این امر را بجای آورد و در سنه ثلثین و تسعمائه ترک اشغل کرده بسبب بعضی از موانع تدریس یکی از مدارس استرابادرا بخود و حسب الامر عاطفران عالی حاصل کرده بانتجاع خدمه فرمود مولانا میر علی بیادت مشهورست و در نستعلیق سر آمد خوش نویسان نزدیک و دور پیش منظم شعرا علامیت تمام دارد و احیانا ابیات و معمیات بر صحیفه روزکار میکارد و این معما باهم مهدی از جمله منظومات دوستی که معاشق عشق مبتلا کردیده بیکانه خویش آشنا کردیده یکیار کی از قید حذر دوار سته در میکده ها میپرستا کردیده و این مطلع در رباعی که بمنی است از صنعت اظهار المقصود بمنی است بر مدح مربی اهل فضل و نیز مجتمع طبع اوست که مطلع دلا بکوعم فرود م کر بیابی راه پیش صنعتی کهر حبیب الله اصفت این مطلع آنست که سر حرف از حروفی که در مطلع مندرجست چون در ضمیر نکاه دارند و باصطلاحی که معارفست علمه و بمصراعی که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوندد که حرف مضمر کدام است رباعی ای ذات تو فیض بخش اهل طلب وز حسن تو کردیده فزون ذوق و طرب تو معدن ملک جودی و دیده منند صاحبجا کان بیایت از عین ادب شرف ملک و صاحب عهدی مولانا نظام الدین احمد جیلانی از مشاهیر متکلمان فطنت نشان دست دار علم و از طالع مسئله نیز وقتی نام دار و انتخاب در زمان منصور سلطانی حسین میرزا از ولایت جیلان بطالعی که تولا کنند بدان تقویم بدار الملک خراسان آمده رحل اقامت بر صحیفه خاطر کاشت و بکل اوقات مجتمع ساعات را بکسب فضایل مصروف داشت و الی یومنا هذا در آن بلده فاخره مقیم است و مشغول بمطالعه فن حکمت و تحکیم و الحمد لله الخبیر العلیم و بصلوه علی رسوله الکریم پوشیده نماند که ازین زمره عظیم الشان درین زمان بمنیت نشان جمعی کثیر در بلاد عراق عرب و عجم و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان توطن دارند و در ظل عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال در سایه رحمت خدام بارکاه جاه و جلال در غایت فراغت و رفاهیت بسر میبرند و ذکر مجموع ایشان موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بر تحریر اسامی بعضی از مشاهیر قضا بسنده نمود اکنون عنان بیان بصوب اختتام کتاب حبیب السیر انعطاف مینماید و بر حسب وعده

که در دیباچه مجلد اول کرده شده پرتو اختتام بر بیان سنه از غرایب و عجایب ربع مسکون می تابد ع

امید که توفیق مساعد کردد

حمزه میرزا محمد علی شیرازی سنه ۱۲۷۳

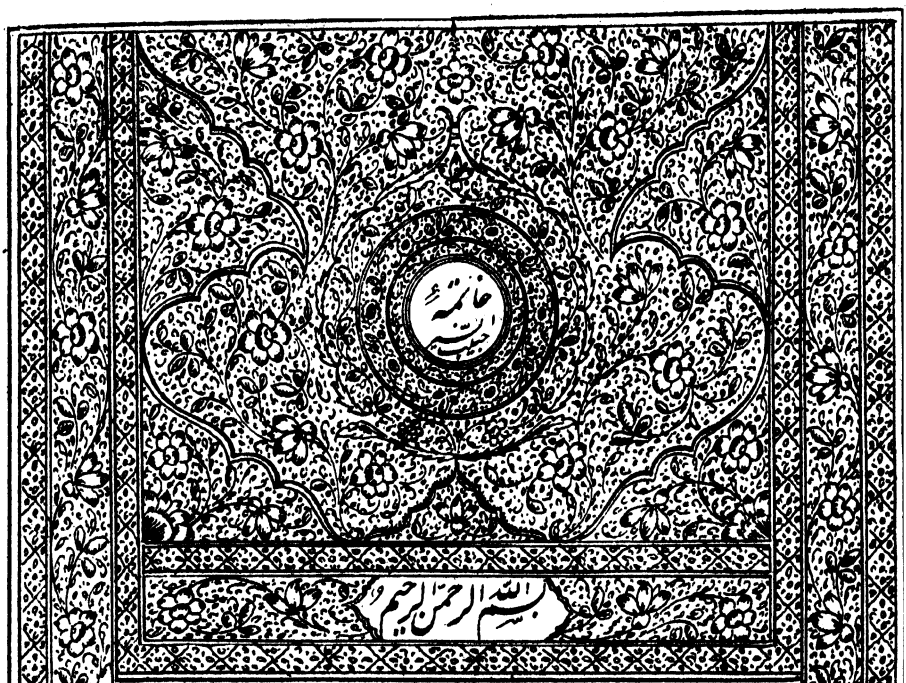

اختتام در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان عزابت آئین و پس از درود و دعای خاتم انبیاء و مرسلین نموده میشود که حکمای دقیقه شناس و فضلاء حرد اقتباس بر بعضی اتفاق دارند که بعضی از کره زمین در بحر اعظم که آن را اوقیانوس خوانند مستور است و بعضی دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت جزیره که آن را در آب افکنند و از این نصف که مکشوفست نصفی که در جانب جنوب افتاده ویرانست پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد و که آن را ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار تخیلی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزلی که بر این خط بود شب و روز در آنجا پیوسته مساوی باشد و در سال هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو پیرماه و دو زمستان و در اکثر اوقات دو اوان در آن صحاری و بلدان کاویدگان بسیار باشد بنابران جمعی کثیر از اماثل حکمت نشان بر آن رفته اند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدا خط استوا از مشرقی از اراضی چین است و بر جزایر حکبوت کدز و پس بر جنوبی بلاد چین و کنگ دژ پس بر جزایر ژاوه که آن را عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره دیوه و شمال جزایر زنج و معظمات بلاد زنجیان گذرد و بر شمالی حبال قمر و جنوبی بلاد سودان و مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از آنجا که خط استوا است تا نهایت معمور عالم بهفت بخش کرده اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول از آنجا که نصف خط استوا است پیشتر اعتبار کرده اند تا بوسطی که مشتمل است بر دریای عظیم ... اقلیم هفتم نیز یاد کرده است زیرا که محوطیست بر قفار و بیابانهای بسیار اقلیم اول زحل منسوب است و عامه اهل اقلیم اسود اللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جانبیست که ساعات روز آن دوازده و نیم و نصفی باشد تقریبا و وسط این اقلیم آنجاست که روز در از تر آن سیزده ساعت بود و حد دوم اقلیم اول آنجاست که ارتفاع قطب شمالی در جه و نصفی است تقریبا ابتدا و این اقلیم از جهه مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و وسط بلاد هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و میان جزایر یونان و جنوبی امصار مرطانیه گذرد تا بحر محیط منتهی شود و نصفی از جزیره این اقلیم بر این موجب است که مسطور گردید بلاد نوبه دیار طویل عریض است بر کنار نهر نیل و طول آن راندن هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن صحاری باشند و دار الملک نوبه را نقله گویند و ساکنان و نقله مردم سیاه صاحب جمال

جمال باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرّه و غرما از اطراف و جوانب بدانجا برند و خورند و گوشت گرمتر ازان بلده شایع است و زراعه آنجا بسیار پیدا میشود و مملکت نوبه متصل است بر بلاد السودان و هوای آنموضع در غایت حرارت چنانچه اهالی آن بروز در سرداب‌های ریزمین متوطن باشند و شب بیرون آیند و گویا محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان مردم از یک روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانها بیرون نیایند و آن مردم بدست آورند و متاع ایشان همان است و طعام ایشان همان است و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان بتعب و رنج فراوان نزدیک بحوالی ایشان روند و چوب صنوبر و خشب ترنج و مهرا کینه و دستینه و خانها از کینه و مس همراه برند و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در موضع معین عدا جا نهند و اهالی آنجا آواز طبل برآمدن بازرگانان شنوند و شب بسر متعه ایشان رفته و در برابر هر متاعی جمله ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته تماشا بضاعت خود را دیده اگر بدان راضی شوند برداشته و متاع را بگذارند و الا بضاعت را از ثمن آن دور تر نهند و باز طبل زده بازگردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی دیگر بر اضافه بها کنند تا وقتی که بازرگان راضی شوند و علی الدوام سودا و معامله میان ساکنان بلاد السودان باین طریقه باشد **بلاد الزنج** شمالی آن همان مملکت نوبه است و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و عامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت که بر هوای آنها یا استیلا دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و خانهای ایشان را با سخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطور است که هر کاه زنگیان با اهل حبشه نامند هر گه در معرکه گشته سر و بردارند و گوشتش را بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و در راه فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آنجا فوز عظیم مانند و در آن سرزمین درختیست که برگ آن را دراب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیل بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من شود و احیانا بصید من نیز رسد تعاره بهشت و جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه عامی زمین آنموضع شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است چنانچه کار عامه تعاره جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک ببلاد السودان برند و پادشاه ایشان زنی باشد و اصلا زرع در انولایت وقوع نیابد **حضرموت** ماخوذی است در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آندیار با خوشه کندم که هر کندم از آن برابر هسته بود پس نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود رفته از حقیقت حال آن کندم سوال کردم جواب داد که در اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال بزرگی حبوبات باین مرتبه میبوده از غرایب آنکه گویند در حضرموت آبیست که هر کس از آن آشامد مخنث گردد **هرماط** شهریست در سیان حضرموت و عمان و مردم آنجا بعد مم غربت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون رفته با هر کس که خواهند خوش برآیند و شوهران منع نمیتوانند **سبا** شهریست که میان آن و صنعاء سه روزه راهست و بانی آن بلده سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و میوه دار چنانچه حق عز اسمه در شان آن فرمود لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلده طیبة و رب غفور و بعضی گویند صاحب عجایب البلدان کس پیشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد صنعا دار الملک بلاد یمن است و بعد و بت ماء و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر چه را که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحبت یابد و طعم و بوی گوشت در یکهفته متغیر شود و بانی صنعا صنعا بن ارفال بن حمیر بن عابر است و هود النبی علیه السلام و از عجایب صنعا قصر غمدان است که بعضی از بنایعه یمن آن را بنا کرده اند و یک رکن آنخانه زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که غمدان آنمقدار ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بسه میل میرسید و سقف آنخانه از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر یکی از ارکان اربعه آن صورت بشری تصویر کرده و چون باد بران خانه وزیدی از آن تمثالها آوازشبیه بصوت شدی که میگویند که عثمان بن عفان رضی الله عنه در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان و بعضی از اهل کتاب بادی گفتند که بر کتابت آن قصر این کلمه مکتوب است انا لله و انا الیه راجعون و ایضا طایفه دیگر بیان میکنند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب آنست که از سر اینمعنی در گذری عثمان این سخن را بسمع قبول نشنیده و آن قصر را ویران کرده بعد از مدتی که شنیده شد و بعضی از فتح بتقدیر درآمده

که در صفا نوعی از کندم میباشد که در یک غلاف دو دانه منعقد میشود صورت داخل مواضع یمن است و در آن منزل میوه خنثی است که در ماههای حرام از آن چنان آب بیرون آید که همه حوضها را پر سازد و بعد از یکدیگر آب مذکور انقطاع یابد و سال دیگر باز حال بر منوال باشد چین مملکتی عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار و آثار علاوت آثار و ابتدا اقلیم اول در وسوم و چهارم از آن مملکت و اهالی ولایات چین بحسن صورت متصف اند بشیر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان مشغول نمانند و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از فرنی چین عذیر یست و در سالی یکنوبت بروزی معین اهل آنقریه جمع آمده پسی در آن کوه اندازند و مردم بر اطراف آن بایستند و هر چند اسپ پیل پیرون آمدن کند او را نگذارند و ما دام که اسپ در آب باشد باران بر آن سرزمین نبارد لاجرم اسپ را چندان از خروج مانع آیند که بعد کفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا اسپ از عذیر پیرون آید و او را کشته بر قله کوهی که نزدیک بآن عذیر است اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوستش انتفاع یابند و در سالی که این فعل از مردم آنقریه صادر نشود باران نبارد و قحط و غلا پدید گردد و در سرزمین معادن زر و جوهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود گویند در وقتی که مشک از آن حیوان کیسه ندوی نداشته باشد و چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی و بد صاحب تحفة الغرائب گوید که در بعضی از بلاد چین طاعونه ایست که مشک اصل آن متحرک است سنگ اصلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سوس و سوس بی آرد و بعد از چند سال پیرون آید اقلیم الثانی این اقلیم بمشتری منسوب است و لون عامه بلاد آن میان سمرة و سواد باشد و ابتدا اراین اقلیم از مشرق بوقیس پرسط بلاد چین و شمال سراندیب گذرد پس بر شمال بلاد قمندبار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد معرب گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و قونیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطانیه گذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود مکه مکرمه مکه بمعنی عبارت از آن بلده شریفه است و بکه بیان موجده تحتانیه موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را مکه خوانند لازدحام الناس فیه لانه مکانای ازدحمه و مکه لازم القرنی سر گویند بجهة انکه زمین را تحت آن کسر انیده اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم آن بلده را ام القری نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام طوائف خلایق مختلفه لمذاهب مقرر و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است که بر طبق آیه کریمه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا طواف آن بر جمیع فرق برایا واجب است و حجر الاسود که استلام آن از رجوه مناسک حج است در یکی از ارکان آن خانه متبرکه موضوع است و مقام ابراهیم که کلام منجر نظام درینه آیات بینات مقام ابراهیم سیجی بکریم و تعظیم آنست داخل آنموضع مبارکست و در عجایب البلدان از عبد الله بن عباس رضی الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهر از جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آن را بسود ندی هر علیلی و مریضی که آن را مس کردی شفا یافتی دیگر از خصوصیات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است که از زمین مقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرکه آنکه تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان می بخشد و از جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که بر روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر کس که بر بیان بر سر آنکوه بجوزد ما دام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه صفا مروه که آن بالصفا و المروة من شعائر الله مشعر بعظم شان آنها است ابدال مکه است و در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة اعلاها مرویست که فرمود و ذلیه الارض که عزوجش از علامات قیامت است از کوه صفا بیرون خواهد آمد مدینه معظمه در قدیم الایام نامش یثرب بود و رسول صلی الله علیه وسلم آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد منورش در آن بلده است در عجایب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه هیچ غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر و الله اعلم عند الله تعالی هندوستان مملکتی است در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل اقلیم اول و اکثر معموره آن از اقلیم اول و دوم و سوم و اندکی از آن داخل اقلیم چهارم و مذاهب متوطنان آن بلدان مختلف باشد و اکثر ثبت پرستند و از عبادت معبود حقیقی کردن بچیزند و در هند حیوانات غریبه الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و آنمقدار نباتات نافعه و ادویه گیاهه که در آن دیار بعمل میرود و دیگر امصار نباشد و اعظم بلاد هند دیلی است که ثمره از ذکر وقایعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین بمستقبل میپردازد

در عجایب البلدان مسطور است که در هند درختیست که میوه‌اش مثل کبوتر و طعمش مثل کبوتر و غیر ذلک بر آن درخت می‌نشیند و از آن میوه خورده بهوش میگردد و مار مقصد آن مرغان کرده هر یک که در سایه آن درخت افتاده باشند از خوف ایمن باشند و بقیه طعمه خود نشوند و دیگر از غرایب هند شهریست که چون غریب آنجا در آید اصلا برجای کردن قدرت نیابد و هر گاه از آنجا حرکت کند باز بجای خود آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در اقصای بلاد هند زمینی است که در یک شبانه روز آنچه از آن زمین در آن موضع باشد بر سیبات سبک بزرگ جسم و تیز رنگ و هوای آن موضع در غایت حرارت بنابران جانوران در وقت ارتفاع آفتاب بر زمین روند و در وقت انخفاض آنها بجا در خفت کاهد اشته بر بادپایان برق رفتار سوار شده خود را بایشان رسانند و از آن در یک چند اگر توانند بار کرده بحمل بازگردند زیرا که اگر آن سوران دو چار خورند از دستشان جان سپرند و از جمله نباتات غریبه آن یکی برگ تنبول است و آن مشابه است ببرگ نارنج و در اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را معتقد باشند و کیفیت آنست که مقداری فوفل که آنرا سپاری نیز گویند بدندان نهند و یک برگ تنبول را که بمقدار اندازه یک برگ نارنج بریده و مالیده باشند بپیچیده در دهان گذارند و با سپاری بجایند و بهمین نهج چهار برگ در دهان نهند و بجایند و کاهی کاهو را آن ضم کنند و برگ تنبول آب دهان را شرح سازد و حرارت را فرو نشاند و کیفیتی مشابه نشئه شراب پدید آورد و گویند که اسکندر را در سفر هند حکیمی این برگ را با سپاری داد و بعد از آن هیچ چیز را مایل طعام نکرد و بوی دهن بیرد و نیز دندان را محکم کند و در تقویت باه و انگیختن شهوت هیچ چیز بآن مرتبه نباشد و از این آیات شارح بعضی از اوصاف آن برگست مثنوی مادویرکی چو گل بوستان خوبترین نعمت هندوستان تیز چو کوش فرس تیز خیز صورت و معنی بصفت هر دو تیز تیزی او آلت قطع خمار قول نبی رفته علیه السلام برگ و در برگ نشانی زخون لیک هم از برگ دو دش خون برون طرفه بنائی که چو شد در دهن خوش چو جوان بدر آید زتن خوردن او بوی دهن کم کند سستی دندان بهم محکم کند سرخی رویش زدو خد منکرش آبک و فوفل شده رنگ آورش طرفه که با آن دو شنگرفش پس مرتبه دانم همواست بس کرچه کم آبش نبوی هست پیش کهنه شود و پیش کند آب خویش برگ عجب بین که کسسته زبر از پس شش ماه بود تازه تر در دهنش گیرد بصحبت حرام ناکرده فضل عجب و السلام ذیکی از نسخ بنظر در آمده که در بعضی از حدود دیبند بجانه ایست دهلی من کوهی و زنجیری از سر آنکوه آویخته اند تا سطح بجانه و در ایام عید خود بت پرستان آن بت را تصنم را می آرایند و از اطراف و جوانب خلقی جمع می آیند و شراب میخورند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در آن مجمع حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کنان بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده بقدر کوه صعود مینماید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سه سنک که همراه میدارد یکی را بر جانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را بپیش پشت خود می افکند و ناگاه از بلندی چیزی میگوید که همه مردم میشنوند بعد از ان دست در سلسله زده پایان می آید و مانند مرده می افتد و او را با عزاز و اکرام تمام برداشته پیش صنم میبرند و او می احوالی که در آن سال واقع خواهد شد از صلح و جنگ و غیر ذلک میپرسند و او همه را مطابق واقع جواب میگوید بعد از ان بحال خود می آید و برخواسته بمنزل خویش میرود و تا سال دیگر بجلس او را نمی بینند بارا هم داخل بلاد هند است و در آن بلده بتی است بر یک پهلو خفته و در بعضی از سنوات بای بتکده از زمین بلند و از وی صدائی ظاهر میشود و آنرا بعضی علامت امدانی و رفاهیت باشنده و در سالی که انحرکت از بت صدا در نکرد در آن شهر قحط و غلا وقوع یابد حضرموت بلده ایست در مملکت یمن و در آن شهر منارست که در عهد مردم آن جائی آنست که در آن منار کچی تعبیه کرده اند و بر سر منار چرخی از سنک موضوع است و بر سر آنچرخ چوبی از طلا منصوب هر کس قصد سیر منار کند آن چوبی در بطران آید و مانند سنک فریاد کند چنانچه همه مردم جمع میشوند و جمع آمده اشخاص را منع و زجر مینمایند کلیبا ایضا از جمله بلاد هند است و بر ساحل صاحب کتاب العجایب او را از بلاد محمود دیست از حدود که بر بر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش آن عمود چشمه آبیست هر سال در روز عاشورا آن بط بالها کشاید و منقار خود را با آن چشمه میساید و آب آنچشمه را بیاشامد بعد از ان از آن عمود و چشمه آن بط متروح کردد که تا سال مردم آنجا منتظر باشند کالیکوت بندریست در هندوستان مشابه بهرموز و متوطنان با نجا کافر باشند و اسلام نیز در آن بلده مقام دارد و دو مسجد جامع بکنار آب ساخته اند و در ایام معهود مردمان بقاع جمع آیند و با دا و ابا نماز قیام نمایند و در آن شهر عدالت و رعیت پرور پادشاهیست که تجار در دولت صورت بجارت در بلاد او روند و باین بلده مال بسیار آرند و بر ساحل دریا در کوچه و بازار کذارند و هیچ احدی را مضرت

چندروز بآن بپردازند وعقال وپوان آن اموال را محافظت نمایند وهرکاه فروخته شود نکوه چهل یک ستانند ودیگر بهیچ وجه تعرض نرسانند
ورسم سایر بندرهای بندست که هرکاه کشتی را بی اختیار تاجر وملاح باوشند بدانجا آرد وهمه یا آن را بداورد وبگفته غارت کنند مگر کالیکوت
که از اموال کشتی بادآورد نیز پیش از چهل یک چیزی نگیرند واکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند لنکوتها از ناف تا بالای زانو بسته ودر یک دست
کشاره بندی چون قطره آب خود ودستی دیگر کاوسری چون قطعه سحاب وکالیکوتیان پادشاه خود را سامری گویند وهرکاه سامری خوشنود
خوابرزاده اش را مقام کرداند وپسر وبرادر وسایر اقربا وحاکم را معتبر نداند وهیچکس نتواند که غلبه وقهر بر آن شهر استیلا یابد ودر کالیکوت
همه اشیا پیدا شود وهیچ کار دراند یا عیب نیست مگر کشتن کاو وخوردن کوشت آن چنانچه اگر معلوم کردد که کسی کاوی کشته یا کوشت آن را
خورده در ساعت آتش را بکشند وکاور آن کافران مزار چندان عزیز دارند که خاکستر سرکین او را برجبین مالند مولانا کمال الدین عبد
الرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را برسم رسالت بجانب هند فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت اگرچه در اصل بت
وبت پرستی با یکدیکر شرکت دارند اما هر قومی را روشی علی حده است قومی از ایشان چنان اند که دیکران ایشان را شوم ومقدس باشد وهریک مؤنثی
از مؤنثات آن نزد العهد نموده اند از نزاق وپوشیدنی وخوردنی وبوی خوش وغیره تا وقات شبانه روز در خدمت کرده اند وچون یکی از ایشان شوهر
بخانه زن رود نشانی بر در سرا کذارد تا اکر شوهر دیکر در آن محل بدانجا رسد آن نشانی را دیده باز کردد وبچانکه سپاه پادشاه
مردملک در هیچ سواد مانند آن بدیده وجاسوس تیز کوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده ووضع آن بلده چنانست که هفت حصار بتوالی
پیشتر بندد درکرد یکدیکر کشیده اند وکرد اکرد حصار اول در عرض نیجاه کز سنکهای طولانی نصفی در زیر زمین ونصفی بیرون بقدر آدمی متقارب
یکدیکر محکم کرده اند تا سوار وپیاده بسهولت نزدیک نمیتوانند رفت واکر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار وشهر بندر را نسبت بلده
فاخره براة تصور کند چنان بر لوح ضمیر نکارد که حصار اول طولا از زره دوبرادران تا پل بالان باشد وعرضا از پل منباره وار تا قریب حصار
وحصار دوم در طول از پل جوی توتا پل ورقزاد ودر عرض از پل دکنیه وچنان تا باغ رنبده وقریب حسان وحصار سیم از مزار علاء رازی تا کنبد محمد
سلطان شاه وچهارم از مدارس سلطانی تا پل کارده وپنجم از کوچه درباغ رنا خان تا دربند شیخ خرم وششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد
ومجموع این شش حلقه بکرد یکدیکر درآمده ودروازها بآنها در کمال متانت واستحکام است وحصار هفتم درمیانه واقع است بحقیقتا دو برابر چهار
سوق براة وکرباس پادشاه که اورا رای کویند درحصار هفتم باشد ودرمیان حصار اول ودوم تا سیم مزارعات وباغات وعمارات بسیار
واز سیم تا هفتم اسواق وکالکین بیشمار ومتصل قصر پادشاه چهار بازاریست وبرسر بازاری طاقی رفیع وروائی بدیع ساخته اند واز بازارهای
آن بلده را بغایت کشاده پرداخته ودرمیانها چون سینه کل خوشبوی باشد ودر دکاکین آنچنان کل فروشند نیز اکر متوطنان آنجائی چنانچه خوردن
طعام را ضروری دانند بی استشمام کل صبر نتوانند کرد وهمچنین در آن بلده صرافان جواهر زواهر شبها بدانند مروارید وپاقوت والماس ودر
دربازار اشکار سودا معامله کنند واز هیچکس باک ندارند وبرجانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته اند درغایت وسعت ورفعت
بصورت چهل ستونی ودرپیش آن چهل ستون صفحه که ارتفاعش مقدار قامت شخصی باشد درسی کز طولی وشش کز عرض برافراخته وآن دو فرخانه
باشده نویسندکان چون پیشه خاطر بنوشتن دفاتر کمارند وحفظ مردم بچانکه دو نوعست یکی انکه بر برک چوب هندی که دو کز دراز وچهار انکشت
دوده انکشت پهنای باشد بقلم آهنین نقش کنند واین کتوب تا قیل القیامه باشد دوم انکه جلبی سفیدی را سیاه کنند واباد داده صحیفه زنند
چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند وسنک نرمی را که در آن دیار میباشد بشبه وشنه قلم نوشته مرآن آغاز نوشتن کنند واز آن سنک نرمکی سفید
برین جلبی سیاه ظاهر شود واین خط بسیار بماند ودفتر اعتمادی مردم بچانکه این باشد ودرمیان چهل ستون مذکور خواجه سرائی که آن را مایک خوانند
من حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت نشیند ونویسندکان چوچها بردست درپایان آن صفحه بایستند ومبر کرا اجلی باشد بمیان ایشان درآید
مجملا تجلد کند زانو روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستد وحاجت خود را بعرض مایک رساند واو بر وجهی که بمقتضای عدالت است حکم کند
ودیکر هیچ آفریده را مجال دخل نباشد وچون مایک از دیوان برخیزد چند چتر زرین پیش پیش او برند وقبر کشیده واز دو طرف دو آهن زبان بدست

علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین

در نسخه متن

بدعایش گشاینده و از آن دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت حاجب و دربان نشسته باشند و چون نایک متوجه ملازمت را می کرد در نزدیکی دربانی همچنین از ملازمانش باز ایستند چنانچه از در بند هفتمین تنها در آید و مهمات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر دست چپ درگاه پادشاه صدر نشین است و در آن مردم سته نوع است از علما منقوش یکی را ورمسه گویند و آن نزدیک مثقالی باشد و بدینار کمتری خرج شود و دوم را که نصف آن است پرناب خوانند و سیم را که ده یک ورمسه است فلم نامند از آن دو نوع رایج تر باشد و شش یک فلم از نقره پاک سانند و نار گویند و آن نیز رایج است و سه یکنار از مس باشد و آنرا چهل خوانند و قاعده آن مملکت چنانست که از عامی علاد بمعاد مقرر زر بصرافخانه فرود آورند و هر کرا از دیوان چیزی دهند بر صرافخانه نویسند و سپاهیان در هر چهار ماه یکبار بصرافخانه رفته مواجب ستانند و یکدینار هیچ آفریده را بر دوام جواله ندارند لاجرم معموری و ولایت بجائیکه بمرتبه ایست که شرح تواند کرد و خزانه را می خانها باشد که در زمین حفر کرده اند مانند حوضها و طلا گداخته مصمت مالامال و تمام خواص و عوام آمد یار حتی مردم بازار خود بر مرتفعات در کوش و کردن و بازو و سر دست و انگشتان کنند و در برابر صرافخانه شحنه گاهست و دوازده هزار عسس در آن شهر باشند که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فلم است و آنرا وجه دوازده حاصل خرابات بدیشان رسانند و کار عسسان آنست که از قضا یا و مهمات این هفت حصار خبردار باشند و هر چه کم شود و زر پیدا کرده بخداوند مال سپارند یا تاوان وهند و شرح سمت از احوال خرابات آنست که در فضای صرافخانه صورت بازاریست در صد گز طول و پانزده گز عرض تخمیناً و در دو طرف آن بازار سقو نهاد بر افراخته صفهای تکلف ساخته اند و پیش آن صفها خانهای ریاپر داخته هر روز بعد از نماز پیشین در های خانها را آب زده گرسیها و صندلیها نهند و محبکان خورد سال صاحب جمال هر یک از جو هر و زیور تواگر بر آن گرسیها و صندلیها نشیند و در پیش هر یک یکدو کنیزک بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهد بصرافخانه شتابد و با هر که خواهد خوش برآید و آنچه خواهد بدهد اهل خرابات محافظت نمایند و اگر کم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین مرقوم کلک لطایف نگار کرد که چون حضرت خاقان سعید مراجعت رسالت بدان دیار فرستاد در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بمقصد رسیدم و بعد از چند روز که از رنج راه برآسودم روزی قاصدی از پیش رای بطلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج سراسپ خوب و دو تغوز کمانب و اطلس بنشکیش بردم پادشاه در چهل ستونی بعظمتی هر چه تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودند همه جامهای فاخره پوشیده و جواهر گرانبها در گوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس ترنجی در بر داشت و از در بای شاهوار گردن بندی نگردن انداخته بود سبز رنگی لاغر اندام قامتش بسلطنه مایل در ریعان جوانی صورتی نهایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام دمیده و بر ذقن هنوز موی نرسته و چون مرا پیش او بردند صدر فرود آوردم التفات نمود و فرمود تا بر دست چپ بنشاندند و نشان خاقان سعید را استانده سپرد و گفت خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگ ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که در آن دسته برگ تنبول و بسته پانصد فلم و چند مثقال کافور پیش من آوردند و گفت دادند تا بتو تاق و فتم پیر روز دیگر گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو رمه قوللقه معین کردند و تا انجا بودم هفته دو نوبت آخر روز پادشاه رای طلبیده و از احوال خاقان سعید پرسید و بدستور روز اول طبقی که در آن دسته برگ تنبول و بسته فلم و چند مثقال کافور بود و بمن می بخشید و همچنین سیکفت با و بگو که قاعده چنانست که ایلچی را طعام دهند و مائده پیش او نهند چون ما شما جمعه نخالفت مذهب با هم چیزی نخوریم مصراع این نسبت زرد دعوت ایلچی باشد و پادشاه چنانکه در آن وقت مقصد خاتون و فرمان بود در آن وقت مجموع مرحمتهای او هیچ پرده سالانه را نمی گذاشت و هیچ دوشیزه در کنخدائی نشستند و مهمات ایشان منطبق تمام داشت و در تمامی مملکت خود هر جا جز دختر جمیله ای شود پدر و مادر دختر طلبیده رعایت بسیار میکرد و دختر را بتجمل تمام بحرم سرای خویش میبرد و دیگر بچگان را باز والدین و اقربا او را نمی دید و سلاطین چنانکه در ممالک خود نگویند از روی تعظیم اقتدا نموده و تجربه و اتخاذ پیشوای پادشاه نامه و برزی حسرو نامه ترتیب نمایند و آن را همنامی گویند شرح این سخن آنکه در قدیم ممالک رای که طول آن سه چهار ماهه راست سپرداران و کلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل با سلاحها آراسته و تختها و صندلها بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر میباشند و سه روز متعاقب در آیام پیل با حرب یعنی سیر دهم و چهاردهم و پانزدهم

در فصلهای نهایت وسیع وصحاهای بسیار بدیع سرداران بلاد رایت اقامت برافراشته وفیلان کوه بنها وحاضر ساخته وبر اقطعهای دلکشای چهار طاقها بسته باشند سه طبقه وچهار طبقه وپنج طبقه از تالا تا پایان مقصور بصور مجسم وبرصوری که درخیال آید از آدمی ودوحوش وطیور ناکس وپشه ودیگر حشرات بینند طاقها ظاهر نماید وبعضی ازان چهار طاقها چنان باشد که پوسته درگرد بود وبرساعت روی دیگر بنظر آرد ودر منظرها وطرفهای آن دختران وپسران صاحب جمال نشسته باشند وچهل ستونی مشتمل بر نه طاق جهة خاصهٔ پادشاه سازند ودر میان این چهل ستون وچهار طاقها میدانی وسیع باشد ومطربان کلعذار ودختران خورشید رخسار در آن میدان غوغا کنند ورقص نمایند وبازیگران لعبهای غریب وعجیب بجای آرند وچنانچه مولانا کمال الدین عبد الرزاق درسلک تحریر کشیده پیل را بزیر چراغ پایه فرشند وبرهر اصولی که مطربان سازند جمیع آن بجای آرد

در واقعهای دلکش اعجایب دیار مصر یکی آنکه مردم انجا گاهی تخم مرغ بسیار بهم بسرگین نهان کنند و بعد از انقضاء چند روز بعدد هر هفته جوجه پیدا آید و آغاز چنینه خوردن کرده بتدریج بزرگ شود و دیگر آنکه در بعضی از عدود و ولایت کوهیست که آب شیرین ازان متریح شود و در حوضی جمع کرده و ازان حوض طرقات وجوانب جریان نماید و اگر شخصی جنب یا حایض یکبار آن آب رسد از رفتار باز ایستد و تا انکس دور نشود و آب حوض را بیرون نریزند آب روان نکرده و دیگر آنکه در تاریخ معرب مسطور است که در حدود مصر بجانب غرب ریگ روانست و در ازمنه سابقه بطلسم مردمی از سنگ رخام ساخته اند در غایت جهابت و با فسون راه را چنان مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعرانات ضرر نرساند و بهیبت آن تمثال بمرتبه ایست که آنرا ابوالهول خوانند دیگر از عجایب مصر آنکه آن مملکت دو کنیسه بزرگان مصر است و آثار عمارات از کنیسه های بزرگ است که حکما سلف ساخته اند و بروایت بعضی از مورخان بانی آثار عمارات او پیش پیغمبر است علیه السلام و آن کنیسه با در دو فرسخ مسافت تعمیر یافته و کوچک ترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات اهل عالم بغایت کلانتر است و در زمان عزت یوسف علیه السلام در مصر غلات را در آن کنیسه ها مینهاده اند و از آنجمله سه کنیسه بزرگست و از آن سه کنیسه کوچک تر و آن دو کنیسه بزرگ تر از هرمان کوچکند و هر یک از هرمان چهار صد گز دور چهار صد گز است و ارتفاع آن نیز همین مقدار است و آن کنیسه کوچک تر سیصد گز است و در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی یکی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را تجنیب هرمان ترغیب نمود و سلطان بسیاری از سپاهیان را با همین و کلنه بدانجا فرستاد و ایشان مدتی بویرانی آن کنیسه کوچک مشغولی کردند اما کی از ان ویران نشد چنانچه از دور بنظر هیبنه در نیاید و از نزدیک چنان نماید که کوهیاره وی آن دیوار را احراشیده اند **صعید** ناحیتی است در جنوبی قسطاط و در صحرای صعید مغارهاست که مردگان در آنجا افتاده اند از آدمیان و طیور و وحوش و اموات انسانی را از کتابهای سطبر کفن کرده اند و او دویه بران بالیده که پاره و پوسیده نشود و گویند نوبتی کفن جاریه را از ان مردگان باز کردند اصلا تغییر بدنش راه نیافته بود و اثر خضاب در دست و پای آن مینیته باقی بود در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند که مومیائی مصری از ان مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیائیها باشد **عین الشمس** شهریست در حدود مصر که بقولی تخمگاه فرعون بوده است و در خبر است که روغن بلسان از آن حاصل شود و در عجایب البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از انجمله منارهٔ ایست از سنگ رخام سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانیست از مس بر بهین و بسیار آن و وصورت دیگر مشابه او خادم ساخته اند و از آن صورت پیوسته آب ترشح کند و آن آب بهر جا که رسد سبزه روید **حلب** از شامات هیربلاد شام است و وجه تسمیه اش بزعم بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل الله علیه السلام در ایام مجمعه گوسفندان خود را انجا میدوشید و شیر از بر فعر اصحت میکرده گویند که در نواحی آن بلده چاهیست که چون سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن چهل روز از آب آنچاه بیاشامد شفا یابد **حمص** در آن بلده هیچ آفریده از ماده و گردم نیابد و اگر جامهٔ را در آب حمص شویند و بپوشند مادام که از آن بیرون نکنند در هر جا که باشند گردم متعرض گردد و بعضی از شیخ منظر رسیده والعهدة علی الراوی که بر دریکی از مساجد حمص تمثالیست نصف اعلی مشابه مردم و نصف اسفل بصورت گردم چون پارهٔ گل پاک بران صورت نهند و از آب اندازند هر گردم که از آن آب خورد شفا یابد **دمشق** دارالملک بلاد شام و بخست ارم بن سام بن نوح علیه السلام در آنجا باغی بساخت و باغ ارم که در میان طوایف اهم اشتهار دارد عبارت از آنست و بعد از ارم شداد بن عاد تقلید بهشت همدان سرزمین بستانی فردوس آئین بنا کرد و بقول بعضی از مفسرین آیت ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آنموضع است پس از آن نوح که در [illegible] بل سنت و جماعت بدند ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود و اسکندر رومی تجدید آن عمارت فرمود و هوای دمشق بحکم [illegible] است و آبش که از عرف تعفیت حیا یاد کرده سایهٔ درختان است بدین سبب گوارنده نیست و غوطهٔ دمشق یکی از چهار بهشت عالمست و آن [illegible] موضع نزهه دیگر که عمارت انیق بآن و [illegible] و صفت عمده است در لطافت و زراعت و ران غوطه باشند و علوکش ای امیه در ایام دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته و ولید بن عبد الملک بن مروان در تغییر و تزئین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه در [illegible] بقعهٔ جان نهیب در نهایت کمال یافت غایت سعی و اهتمام بجای آورد و چنانچه گویند که بجمله اموال خمسهٔ ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد

در آنجا باشد

وهشتمان ملهو ولعب مشغولند واگر اوقات ایشان بانکاب طاهی ومناهی مصروف است هو الغفور الرؤف انطاکیه شهریست بزرگ نزدیک
بدریاء روم موصوف بنزاهت ساحت ولطافت ابنیه وعمارت وبانیهٔ آن بلده وخترروم بن یافث بن سام بن نوح علیه السلام بوده ودر سواد
انطاکیه سعید وشصت برجست وجمله محافظت هریرجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری معین بوده اند درعجایب البلدان مسطوراست که در
ازمنهٔ سابقه درون انطاکیه اصلا پشه نبوده ودر بیرون انمقدار پشه بود که اگر کسی دست از پنجره سور شهر بیرون کردی صد هزار پشه بردست
وی چسپیدی ناگاه عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکست واز درون آن جثه ازسم ظاهر گشت مالاال از تمثال پشه بعد ازان در داخل شهر نیز
پشه پیدا شده ودر انطاکیه موشی است که گربه از صید آن عاجز شود بلیت المقدس مهبط وحی ومحل نزول انبیاء بنی اسرائیل بوده وآن بلده بنا
کرده داؤد است صلوات الله علیه وسلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود در آن شهر تعمیر فرموده وحکایت عظم
شان ورفعت مکان وفور زیب وزینت بیت المقدس ومسجد اقصی در مجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج تکرار نیست وشرف مسجد اقصی
همین بس است که برطبق آیت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها والتحیا از آن بقعه
مبارکه بعالم بالا عروج کرد درعجایب البلدان مسطوراست که در زاویهٔ از زوایا مسجد اقصی عصائی منصوب بود از آبنوس وهرکس دعوی
کردی که از اولاد انبیاست اورا گفتندی که آن عصارا مس نماید اگر دعوی او بصدق اقران واشتی اصلا متضرر نشدی والا عصا عقه ظاهر
گشته آن مدعی کذاب را بهوختی شیراز بجلالت دارالملک سلاطین سرافراز ومحل توطن خواتین لازم الاغراز بوده وآن بلدهٔ شریفه
را در سنه اربع وسبعین بسیر عم حجاج بن قاسم الثقفی بنا فرموده وشیراز بوسعت ساحت وتکلف ابنیه وعمارت اتصاف دارد ودر بازار
آن اطعمهٔ لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان وآش ماریخ وجوز رمان عضد الدوله دیلمی ازدحام خلایق در آن بلده برتبه رسید که لشکریان را
جای نشستن نماند بنابران عضد الدوله نزدیک بشیراز قصبه ساخت وسپاه را در آن مقام که موسوم بقتاحسز ومشهور بسوق الامیر بود
ساکن گردانید واکنون آنموضع خراب ویباست وبهوای شیراز در غایت اعتدالست وآبش ازقنوات جریان مییابد وبهترین آن کاریزیا
قنات رکن آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده وخواجه شمس الدین محمد حافظ شعر لطافت وعذوبت آن آب در دیوان خود
ابیات دارد ودراین بیت ازآنجمله است بیت شیرازه آب رکنی وآن باد خوش نسیم علیش لکن که خال رخ هفت کشور است ودر شهر شیراز
از بقاع خیر مثل مساجد وخوانق ومدارس ومعابد بسیاراست ومسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفاراست ازآنجمله است وگویند که آن
بقعه هرگز از ولی خالی نبوده ومنبت وقبهٔ شبه الله اکبر که قریب بیلدهٔ شیراز واقعست مشهوراست وصحت آن خبر بالسنه وافواه اهل بصر
مذکور از عجایب آنکه درعجایب البلدان مسطوراست که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائیست متصل بقریه وقیر جاماسب حکیم آنجاست وزیر
آن قبر آهن پاره ریخته اند وهرکس که پارهٔ آهن از انجا برگیرد راه گم کند واز آن صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن پاره را بجائی
افکند وهر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته همدران سال معزول شود یا بمیرد ودر زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال بصری
که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر میگذشت بعضی از نواب اورا گفتند مناسب نیست که راه بگردانیم یا پیاده شده از قبر جاماسب
بگذریم التفات بآن سخن نکرد گفت چه امن فسادات البحر وبجهان سواره بگذشت وهمان سال حسب الحکم دولت از حکومت بازداشتند
فوت گشت اصطخر از بلاد قدیمهٔ فارس است ومشهوراست که دارالملک سلیمان علیه السلام بوده است وبرطبق آیت کریمه عدوا بشهر
ورواحها شهر آنحضرت صباح در مملکت شام بودی وشام در اصطخر نمودی وآنشکوه که غیر مردون آن از جملهٔ علامات ولادت حضرت
رسالت است صلی الله علیه وسلم در آن بلده بوده است ودر بیرون آن شهر آتشگاه عجیبه بسیاراست ودر شگاف کوهی که نزدیک باصطخر
بسنگی عظیم ساخته اند وپیوسته باد برآن سنگ میوزد بنابران گویند که سلیمان علیه السلام باد را در آنجا بر دون آن سنگ حبس کرده است والعلم
عند الله تعالی ابرقوه از مشاهیر بلاد فارس است عند عجایب البلدان در مسالک بیان انتظام یافته که از عجایب آنکه در ورودن بلده
ابرقوه باد بنیاد دکرانه کی وده بیرون شهر بپوندد وسایر مواضع بطاعون مبتلا شوند وفیضان باشد واین معنی بسبب دعاء خلیل الرحمن است صلوة

یوسف محمد بن

صلوة الله علیه وعلی سایر الانبیاء والمرسلین الی یوم الدین اقلیم الرابع این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و وسط معموره عالم و مسکن اشرف اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و بوفور حسن خلق و لطف طبع بسفر اصناف فضل و هنر و ابتدا اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود پس برابر اواخر مملکت و خیر و ختا و جبال کشمیر و بلخ و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلدان ماوراء النهر و امصار کرمان و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد خوزستان و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و مملکت و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد برقی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از اقلیم بربن موجبست خان بالیق دار الملک مملکت خاتست و بحبوحت خصب و لطافت آب و هوا غیرت بساتین روح افزا چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلاقان بن تولی خان است و نهری بزرگ در سی گز عرض در میان شهر جریان دارد و نزدیک بکنار آنجوی جاده ایست که مدار الملک ماچین منتهی میشود و تمامی آن شارع را که چهل روز راه است بسنگ فرش کرده اند و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانچه مسافران در سایه علی مسافت مینمایند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره و یارا نیست که شاخی از آن درختان بشکند یا آسیبی بهر یک آن رساند و در دو طرف ارزاء قرنی معمور مشتمل بر بتخانها و کاکین بسیار است و بعضی از غرائب احوال و اطوار ما بالی خان بالیق درین حکایت که نوشته میشود مرقوم قلم لطایف نگار میگردد **حکایت** در مطلع سعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان که سر دار ایشان شادیخواجه بود بر رسالت خنای نامزد فرمود و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش را که از زیور فضل و هنر بی بهره نبود مصحوب آنجماعت ارسال نمود و با خواجه مشار الیه مقرر کرد که کاکنان که از دار السلطنه هراة سفر کنند تا هر روز یکه باز آید آنچه مشاهده نماید بی زیاده و نقصان در قلم آورد چنانچه از روزنامه که خواجه غیاث الدین بموجب فرمان نگاهداشته بود بوضوح می پیوندد که ایلچیان شانزدهم ذیقعده سنه مذکوره از بلده فاخره هراة عازم ختای گشته بیست و دوم محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بسمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش و امیرشاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفته بیست و ششم جمادی الاولی بحلگاه یلدز و ایل شیرجرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان آب معتدل و دواکثر اوقات باران و ژاله ببارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام علی مسافت مینمودند تا در اواخر جمادی الآخر بشهر طوقان رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت میپرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفههای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده و مکفنه که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان رسیده از سامی ایلچیان و عدد و عروض ایشان استفصال کردند و بیست و یکم همان ماه شادیخواجه و رفیقان را در شهر قاقل القاق نزول افتاد و در آن بلده سیدی فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزئین ساخته بود و قریب بآن بقعه عبده اوثان بتخانه بزرگ داشتند که اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در جدل بودند نگاشته و جوانب مکلی بمهتور بابری نام در غایت حسن و جمال در قاقل بحکومت اشتغال داشته و از قاقل روانه شده و بیست و پنج مرحله پیموده و دوازدهم شعبان در آن بیابان بگاوقطاس باز خوردند گویند که آن گاو چنان بزرگ و با قوت میباشد که نوبتی سواری را از پشت زین بر بود و مدتی بر سر شاخ نگاهداشت القصه ایلچیان در چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از آنجا همیکو که اول شهر از شهرهای ختاست دو روز راه بیابان بی آب بود و جمعی از ختائیان بموجب فرمان بسنقچی ستانده در آن مرحله با شادیخواجه و رفیقان ملاقات نمودند و بیک روز در برغاری نضارت آثار صفه عالی ساخته ساباط اخر اخته و شیرها و خشتهای پخته ساخته اند تا کاروانات گوشت قازه و مرغ و کوسفند و انواع میوهای خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب کرده بیاورند و بر زیر هر شیره نخلی بسته بودند و بصناف سبزی خوانها را آراسته داده و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع شکرات طعام ساخته و همکس را آنچه محتاج الیه بود از کوسفند و آرد و جو داده بودند و بسخره کرفته

ذکر عجایب وغرایب بلاد مسکون

ت که بایده در خانه وی فرود آید و چون خانه وی کس نشیند آن منزل را چنان ساخته اند که فرغوی دیگر نیاید و چون حادثه دست دهد مثلا اگر از لشکر
یکانه ای بمیرد فی الحال در فرغوش کنند و اهل فرغوی دیگر استقبال را مشایده کرده بهمین عمل قیام نماید و علی هذا القیاس تا اشغال آتش مرئی استاد کان
پایه سریر پادشاهی که دو بعد از یکشبانه روز از فرخنده فیروزی حالی که از دار الملک تا آنجا سه ماهه راه باشد بسبیل اجمال معلوم کنند و مسافت بین صورت
کی دقوقه و آن عبارتست از شرح واقعه بدست یکدیگر داده بدرگاه رسانند و کی دقوقا نیست از خانه واری چند که در محل معین ساکن کرده اند و مامور
که اگر پیلی یا جزری بدیشان رسد فی الحال کی دقوقی دیگر رسانند تا آن قضیه باندک زمانی معضلا بعرض پادشاه رسد و از کی دقوقی کی دقوقی
ست و هر شانزده مرده یک فرسخ شرعیست و هر روز بنوبت ده کس ملازم فرغو باشند اما جمعی که منوبند بکی دقوقها بجز اقامت در
راعت کنند و از سنجو تا منجو که بلده دیگر است و بزرگتر نه یام بود و دانک که کلانتر داجیان سر حدا است درین شهر حکومت
هند و بجاه اسپ و دراز گوش و قریب شصت عرابه جهة الچیان می آورند و پسرانی که اسپان را محافظت مینمایند موسوم اند بیاقی
گوش را لوقو گویند و عرابه کشان را چقو و این طبقه بسیار باشند و ریسمان های عرابه بر دوش گرفته بصوب مقصد کشند و هر عرابه در عهده
ست و هر چند در راه بارندگی و سرما باشد ایشان از عرابه کشیدن باز نمانند همه پسران خوش محاوره و سیمین بدن مروارید های در
حقانی در گوش کشیده و مو بها بر سر کرده و اسپانی که برای الچیان آماده میدارند باز ین و لجام و تازیانه باشد و با قویان مقصب یکدیگر میرس
اسپان را بند تا از یای دیگر رسند و در هر یامی جهة الچیان گوسفند و قاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و عرق و سیر و پیاز در سر که پرورده
بطول و عرض ماده و مهیا باشد و در هر شهر الچیان را طوی دهند و در طوی دیوانخانه که آنرا دوسون گویند مرتب بود و در هر دوسون اول
پیش کرسی که روبجانب تختگاه پادشاهی نهند و پرده آویزند و بعضی پهلوی تخت ایستاده باشد و مندی بزرگ زیر پای انداخته بغایت پاک
مرده الچیان بر بالای آن مند قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زده بسیاق مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص که بر پهلوی تخت
ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند سه نوبت بعد ازان سر بزمین نهند و الچیان را تکلیف کند که سه بار باین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر
خود رود و در منجو تا نظر الچیان در آید پانصد کز در پانصد کز در میان آن بی خفته بطول قامت پنجاه کز و درازی قدش نه کز و دهنه
که الچیان بر پشت او نهاده بودند هر یک بطول کزی و کمر و پشتبند و صورت بخشیان منظر آمده که کشیده بودند
و یکدیگر نظر بر پشت او نهاده بودند هر یک بطول کزی و کمر و پشتبند و صورت بخشیان منظر آمده که کشیده بودند
چنانچه یک کشیده را احکان میشد که مگر زنده اند بر دیوار یا صورت کرده ای خوب و پر کار بطور آورده و پیرامون آن پنجاه عمارات بود
مانند چوب کاری اسرا همه پیرهای رنگارنگ و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و چراغهای فانوسی آراسته و درین شهر خانه دیگر ساخته بهمان
که الچیان را فرخ فلک میخوانند مانند گوشکی همش از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظر با پرده قرمز حنائی و غرفها و ایوانها پرداخته شده و بهم
و یکدیگر نظر انداخته اند و اطراف صورت عرشه بطور آورده از انجمله تختی ساخته بودند که پادشاهی بر آن نشسته و از چپ و راست آن خادمان و غلامان دوخته
ایستاده و در زیر آن گوشک صورت دیوان پدید اربودکه آنرا بر دوش گرفته بودند و در آن گوشک بیست کرنا بود و از تقاعش دوازده
کرنا شنیده میشد و آنرا چنان ترتیب کرده بودند که مینمود انتی مجسم از طلاست و در سخت آن قصر سر دابه بود و میلی از آن سر دابه تا بالا
گوشک کشیده بود و یکسر میل بار بر کرسی چنین نهاده و سر دیگر بسقف خانه که آن گوشک در آنجاست محکم ساخته چنانچه باندک تحریک
گوشک حرکت نمیکرد و در قفای آن گوشک علیم در گردش آمدی و آنچه الچیان برای پادشاه متمای میبردند درین شهر از ایشان ستاندند مگر شیرا که پهلوان
صوبه و شهر بان آنرا خود بدرگاه رسانیده لعقه الچیان هر چند بخان بالیق نزد یکتر میرفتند دارو غگان و حکام و کلانتران یام در یاد
طوی مقام مینمودند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال بمند کنار آب قراموران اتفاق آن آبی
روان چنین بست و سه کشتی جسری بران بسته اند و آن کشتیها را بزنجیری که در سطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله
کشتی که نشسته بود و بر وه طرف آب دو میل آهن بر یک سطبری میان کشتی و زمین محکم کرده اند و زنجیر ها بران استوار ساخته و کشتیها
ست و ده زنجیر های متعدده استحکام داده بود چنانچه بالای آن کشتیها تخمینا هفتاد لاجرم الچیان بی بیمی از قراموران گذشتند و در ان

تردد آمد

طرف آب شهری بود در غایت فسحت مشتمل بر عمارات پر زینت و در آن بلده ایلچیان تازیانه از بلدان دیگر طوعی و اوندو در آن
خانه عظیم
چنانچه از سر حد ختای تا آنجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان در نیامده بود و آنشهر سه خرابات داشت که در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بودند و
زیبائی خسارسنوان در آن بلده بمثابه ایست که محسن آباد شهرها یافته القصه چون ایلچیان از آن شهر نیز روان شدند از چند رود و دیگر عبور نموده در
هفتم ذیقعده سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه بلده صدین قور نزول نمودند و آن شهر غایت معظم بود محتوی بر خلق بسیار و بخانه بزرگ
جسیم در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده بخانه گرد در بلندی و بر همه اعضای صورت دستها بود و بر کف هر دستی بمثابت چشمی و آن بت را بنزد
دست گویند از مشاهیر اصنام ختائیانست و این بت در عمارتی بدیع رفیع بر کرسی تمکن که در کمال غرابت تراشیده اند موضوع است
و منظر بار کرد این بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقه تحتین از کعب بت گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانوی او بکتف بت رسیده
قیاس تا سر صنم و سر آن عمارت را بمقرنس در آورده اند و چنان پوشیده که دیده نظارگی در مشاهده آن حیران بماند و در مجموع طبقات
از درون و بیرون توان کرد و چنانچه از بیان سخن مفهوم میگردد این بت را استاده ساخته و قدمش که طول هر یک بده گز نزدیک است بر دو تخته
ریخته مصنوعست و میگفتند که مقدار صد هزار هر وار برنج تخمینا در آن عمل صرف شده است و دیگر بتان که چک در آن بخانه بود از نگ که آن را
رنگ آمیزی کرده بودند و کوهها و کرباسها و دراک کشیده و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان بران تصویر نموده که در حیرت انگیزی
و قحطار و یگه و بیر و ملنگ و اژدها و اشجار بقلم سحر آثار پدیدار کرده و بر جدار آن بخانه صورت کرهبار در کمال حذاقت و مهارت نگاشته
و درین شهر نیز مرج فلکی بود بزرگتر و تکلف تر از مرج شهر قنجو و ایلچیان آنجا نیز طوعی خورده و رحلت کرده صبح هشتم ذی الحجه سنه مذکوره بدره وارد
رسیدند و شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسخ بود و چون در سور آن شهر معمور رسیدند دان بنا کاشیکرده
حواره بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازه خان بالیق را نگشوده بودند ایلچیان را از برجی که بعمارت همه
اشتغال داشتند بشهر در بردند و بر درگریاس کردون اساس دایمنک خان که پادشاه بود فرود آوردند و بر درد بار گاه معتدا بعضا
بساط ترا شیده فرش انداخته بودند و خراسانیان پیاده از آن فرش گذشته بر هر طرف راه پنج پل ایستاده دیدند هر طرف با برا راه داشته تا بدروازه
تمام از میان آن پلان گذشته تا بفضای درسرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قرب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش
دایمنک خان کرسی منظر در آمد ارتفاع آن سه ازنی سی گز و بر بالای آن کرسی سه تنها ی بخانه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن طلبی زر
شصت گز در چهل گز و در پیش سه تنها سه دروازه مرتب کرده اند و دروازه میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه قرار پادشاه و عشرت
طرفین خلایق آمد شد مینمایند و بزر بر کوشک پشت دروازه کوره کرکه و ناقوس نهاده و آویخته و چند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی بقدم بر تخت نهد
و قرب سیصد هزار آدمی بهنگام روشنائی روز بر در گاه جمع گشتند و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستادند و دو هزار نفر از شکریان
با تیغ و دوربا ش و زره بین و حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضای گیتی
خانها و صفها و ستونها در غایت عظمت ساخته اند و فرش مجموع از شنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود و هنگامی که بر بالای کوشک انتظار
پادشاه بکشایند کوره کرکه و دیگ نامه و نیج و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشاده مردم بسرعتی تمام بادبدرون رفتند بگیر که در وقت
دیدن پادشاه رسم ختائیان و دیدن باشد و چون ایلچیان از آن دروازه بدر آمدند فضائی وسیع دیدند دلگشا تر از فضای اول و کوشکی و بغایت
عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی آورده نهادند و آن سه مرتبه تشابه بود و در طبس بر دختائی گرفته و در آن سه مرتبه واقع و دیگر نیز بهمین نهج
و بر بالای آن تخت کرسی از زر مصنوب بود و از چپ و راست ختائیان صف کشیده ایستادند قریب هزار تومان و بعدادان هزار و صد هزار تن
و هر یک از آنجا عجاعت تخته در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض سه انگشت چهار یکی و چشم بر آن تخته و دوخته بطرف دیگر می نگریستند و هیچ
امرا فرزندان از مرتبه تحتین و قبایل جبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف بزده در غایت سکوت ایستاده
و مجموع خلایق خاموش بودند که گویا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم سرا در آمد و بر زبانی از نظره مشتمل بر پنج پایه بر تخت خانه بالا

بالا رفته بران صندلی نشست میانه بالا عماشش نه بزرگ نه خرد معتدل و بیست سیصد موی از پشمان عماشش چنان دراز که بر کنار او سه چهار حلقه زده بود
و از چپ و راست تخت دو دختر قریب بیکدیگر ایستاده موی شکوی بر میان سر کرده و عارض را گردان مکشوف و گشاده و مروارید های آبدار بزرگ در گوش
کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هر چه گوید می نگسنده و چون در هر هم رود بعرض رساننده و اگر حکمی بتغییر یا به کرد آن خط را پس فرستند تا دیوانیان بران
موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را با بندیان بیکبار پیش بردند و پادشاه بخشت بر عوی بندیان و مجرمان پرسید و ایشان
همه کس بود بعضی دوشاخه بر کردن و برخی بر بخته طولانی معتقد سرهای ایشان از سوراخهای تخته بیرون آمده و هر کس را نفری موکل بود مویش بر دست گرفته
پادشاه چه حکم کند و اسمنک خان طایفه ایشان را بفرمان فرستاده و هر دو را حکم قتل فرموده و در جمیع ممالک خنای هیچ حاکم و دارو غه مرتکب
این نیست و هر آفریده که گناهی کند آن را بر بخته پاره نوشته از کردش آویزند و حد گناهش را نیز نمی کنند که در کیش کافری چه بود و نیز بخیر و شر
همه جان الیق و شنده و اگر فی المثل از مکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا توقف نتواند کرد و چون در آن روز مهتم ارباب جرایم فصل یافت
ایلچیان را نزد یک تخت بردند و مبالغت بازدهه کرد و در گاه بداشتند و یکی از امرا را فرموده صحیفه را که مشتمل بر احوال ایلچیان بود بر خواند مضمون نوشته
آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و او اولاد او آمده اند و برای پادشاه تبرکات و تحفوقات آورده تا سزاوار دولت بر زمین
عبودیت بوسند و مخطوظ نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان اسمنک خان بود و از دو ده دیوان پادشاهی علی تعلق
بدو میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که تخت قامتهای خود راست کنید و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین
نهید ایلچیان دو قامت سر فرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنقر و سایر شاهزادگان و امرا
ایران را که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند باشارت خواص اسمنک خان ایلچیان بدو دست بلند کردند و قاعده اهل خطا آنست که هر چه متعلق پادشاه
است آن را در چیزی زرد پیچند و مولانا یوسف مشار الیه آن مکاتیب را از ایشان ستانده بخواجه سرائی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود
خواجه سرا از بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوبات را گشاده و ملاحظه کرد آنگه خواجه سرای سپرد آنگاه اسمنک خان از تخت فرود آمد
و بر نشست و سه هزار جامه آوردند هزار دکله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتیان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانید
و ایلچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند بر حسب موجب شادی خواجه و کوچه نوکران میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین طازیان
بایسنقر و اعداق ایلچی میرزا سیورغمش وارد و ان قاصد میرزا شاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان و این جماعت را نو در آمده اسمنک
خان میرزا شاهرخ از ایشان پرسید و بعد از ان استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی میفرستد و مال ارسال مینماید گفتند آری و دو اچیان شما دیدند
که فرستاده او آمده بود و پیشکش و اموال آورده و دیگر پرسید که در آن ولایت نرخ غله گران است یا ارزان و نعمت اندک است یا فراوان جوابداد
که نعمت و غله از انچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راست نعم حقیقی اسباب نعم بسیار ارزانی داشته است
دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستیم تا از ولایت او اسب آورند زیرا که انجا اسپان خوب میباشند دیگر سوال کرد که راه
من هستا ایلچیان گفتند که بفرمان شاهرخ سلطان آینده و رونده بفراغ میل آمد شد مینمایند پادشاه گفت اکنون شما را زاده دور
آمده اید بر خیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را بر خیزانیدند و بقضای اول بردند و پیش هر کس کشیده نهادند و یک صندلی بان منعم بود و چون
از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بساچمانه رفتند و در انجا بهر خانه کنی تکلف و بیشتر بالش طلس و کمخاب و کوشکه و صندلی و مشعل و آتشدان
و زیلوها و حصیرهای نازک مرتب بود و از بهین و بسیار آن گت کتهای خرد و تر نیز بود و هر یک از فرستادگان را برین نهج خانه و معتبر ساختند
و یک وکاره دو فاشق و شیره ترتیب کرده هر روزه کس را یک سر گوسفند و یک قازه دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک کاسه بزرگ
پنج دو کلچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و پیاز و نمک و بقول متوجه و یک طبق بقول چندقد مکتار صاحب جمال تعیین نمودند و در صباح
نهمانی مجموعه متقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طلبی میفرماید و ایشان بر حسب امر تقدیم
نمودند چون بدرگاه رسیدند از دحام خلایق را بسیار دیدند و امرا ایشان را از قضای اول بردند و قوم که تختگاه پادشاه است

گذرانیده بگرمابیس سیم درآورند صحنی بغایت وسیع وخوش بود مشتمل بر فرشهای بدیع از سنگ تراشیده و در پیش آن طلبی در شصت گز طول در دو رو تا آخانه تختی بغلظت نهاده بودند از قامت مردی بلندتر و در سه طرف آن مرزبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه سرا نزدیک آن تخت ایستاده کاغذ مقوی بر دهان بسته بودند تا بین کوش و تحتی کوچک بر زیر آن تخت بزرگ منصوب بود مانند صندلی اما کوتاهتر و پایهای عرابت آثار داشت و از یمین و یسار آن تخت مانند عود سوزها با شیاء مرتب مجموع از چوب طلا مولانا قاضی ایلچیان را گفت مدت شش سالست که این تخت را ساخته اند و از آن چیزی نموده و از چپ و راست تخت دو ایلچیان صاحب وجود ایستاده بودند مسلح و مکمل نزدیک پنجر طلبی گور کر بزرگ نهاده بودند و قریب آن تختی بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او اهل ساز صف کشیده و پیش تخت هفت چرخ هفت نامنصوب بود و در پیرون طلبی قریب دویست هزار سلاح دار ایستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای پادشاه و پرده بزرگ بطناب بر پیشین از آن دروازه بیخته بودند و سر طناب با دو خواجه سرا بر دست داشتند و میان آن طناب را بر پرده چنان بقبضه کرده بودند که چون سر طناب را کشیدندی آن پرده درهم پیچیده شدی و دربار کشتی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن در پیرون آمد و سازندگان سکبار آغاز نواختن ساز با کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در ده گز ارتفاع پرده بسته بودند مانند شامیانه از اطلس زرد و چهار اژدر که باهم درحلقه بودند بر آن بسته زده و پس از نشستن و ایلچیان را پیش بردند پانج خوبت سر زمین نهادند آنگاه ایشان را نخستهای اول برده در پیش شیرهای طعام که آماده بود نشاندند و خانیان هر کس را تعظیم کنند در پیش او سه شیره نهادند و از فروتر از دو شیره و از زیر یک شیره و در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بودند و آش پادشاه را نزدیک بان هفت چتر طلا که از اطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را پیش سیر و ند مطربان و مغنیان سکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش که در حقه بزرگ بود سیر فتند تا نزدیک تخت و تا آنکه در آن روز در هر شیره از اصناف اطعمه اشربه بسیار موجود بود بر لحظه خوانسالاران آن شیرها و گوشتهای بریان و مزعفری آوردند و پیش مردم نهادند و در آن روز بسیاران و خوانین صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بتفنی و زمره بلعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و غیره دلک بودند که ریزهای طعام و میوه از یکدیگر میربودند و از هیچکس نمیرسیدند و کسی نیز متعرض ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا نماز پیشین امتداد یافته بعد از ان خلایق تا جارت متفرق گشتند و ایلچیان مدت پنجاه و خان با یلق ماندند و هر روز علوفه گاو در روز اول مقرر کرده بودند بتحقیق ایشان میرسید و چند نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در بیست و هفتم محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمائه مولانا یوسف قاضی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نوست و پادشاه بار دوی نوروزی آید و قولیست که هیچکس جامه سفید نپوشد زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند و شب بیست و هشتم شب تعاول آمد ایلچیان را بار دوی نوروز آن عمارتی عالی بود بعد از انکه نوزده سال در آن کار کرده بودند با تمام رسیده بود و در آن شب خلایق در کاکین و بیوت و اسواق چندان فانوس و شمع و مشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمود و از ولایات ختای و چین و ماچین و ختان و بلاد غیره از لک صد هزار کس و ارد و جمع آمده بودند و از دربار گاه تا نهایتهای آن عمارت هزار و نهصد و بیست و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ و خشت تراشیده ترتیب یافته بود و آن خشتها از خاک چین پخته شده و در آن روز دو ایمنک خان امرا را اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در آن سال مجان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابران دو ایمنک خان بدستور معهود حکم شب چراغ نفرمود و در سیم چراغ در آن دیار رسم نیست که در درون کریاس پادشاه کوهی سازند از چوب و روی آنچوب را بشاخ سرو پوشند و صد هزار هزار چراغ بر سیمانها تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بندند و چون که چون چراغ را برافروزند موشک بر آن رسیمان ها دوید و هر چراغ که رسد روشن سازد و یک لحظه از بالای کوه تا پایان برافروزد و این شب چراغ هفت شبانه روز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در کاکین و بیوتات چراغ بسیار روشن کردانند و پادشاه در آن هفت روز کنار کسی نگیرد و بخشندگی بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد و فرمایند و در روز

و در روز سیزدهم صفر بیاچی شقاول آمد و ایلچیان را برده بر در کرباس اول نشاندند و خلایق بر دیار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمدند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و در بار اکشاده و بعد از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق را نوازده سر بر زمین نهادند آنگاه تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه منصب کردند سه کس در بالای آن تخت برآمده حکمی را که از دایمنک خان صدور یافته بود و بر جائی ثبت کشته دو کس برداشته و یکی باواز بلند آن نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون بزبان ختائی بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش را از مردم زبان دان چنان معلوم نمودند که دهم این ماه از شب چراغ پادشاه سه سال گذشته و موسم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناه کاران و باغیان و دیوان را مطلق العنان گردانیدند که جرایم امثال ایشان را بخشیدیم مگر کسانی را که خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن این نشان چیزی بر سر بریغ داشتند برچوبی زدند که قشقه و علقه بران تعبیه کرده و طناب ابریشمین زر دوزان علقه بسته و احکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرو گذاشتند و مجموع خوانندگان و سازندگان با ساز با همراه آن از فضای در کوشک بیرون آمدند و حکم را آورده بایلچیان دادند تا بایلچیان ابنجا بفرستند و از آن بارخانه سواد نشان را بولایات فرستادند و در غره ربیع الاول دایمنک خان نه شقار حاضر ساخته ایلچیان را طلبیده گفت شقار یکسی میدهم که برای من اسپ خوب آورده است پس سه شقار با ایلچی میرزا الغ بیک که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد و سه سلطان اصیل ایلچی میرزا با سنغر و شاه و یخواجه ایلچی میرزا شاهرخ همراه بود که باید تا وقت رفتن شما این جا بوزان را قوچیان نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاولی دایمنک خان بشکار رفت و در غره ربیع الاخری باز گشته ایلچیان بموجب حکم عازم ارتحال گشتند و بر در بارخانه مولانا یوسف قاضی شتافتند که آب حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته و ازین جهت غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را معتقد بشهرهای شرقی ختای برند لاجرم خراسانیان بغایت محزون شدند و روی باردوی پادشاه آورده چاشتگاه بمنزلی که پادشاه شب انجا فرود آمده بود رسیدند دیوارهای دیده بر گرد معسکر کشیده پانصد قدم در پانصد قدم که چهار قدم عرض و ده گز ارتفاع داشت که در کنج شتابان آن را ساخته بودند و بر بالای محوطه دو دروازه نشانده و چون خاک دیوار را از بیرون برداشته بودند خندقی عمیق در گرد آن جدا پدید آمده بود و در میان محوطه دو چتر مربع هر یک بیست گز در بیست و پنج گز بچهار ستون برافراشته بودند و بر گرد آن چهل و سه بیاپا نهاده از اطلس زر دوزانیدند و چون میان ایلچیان و اردوی موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف بایشان گفت پیاده شوید و در همین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید ولیه اجی و جاندای را در پایه سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان دارند و مولانا یوسف با تفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و بنحوی معقول خاطرنشان نمودند که تعرض بجماعت موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن حرفهائی میرسد و دایمنک خان بصحبت دو لخواهان بسمع قبول شنوده قشقش خشم را باب حلم تسکین داد و مولانا یوسف مبشر و مسرور نزد ایلچیان آمده گفت ایزد عز و جل بر شما غریبان رحم کرد و پادشاه گناه ناکرده شما بخشید آنگاه دایمنک خان سوار شده بر اسپ سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیک فرستاده بود و قبائی زر دوزنفت بر آن انداخته و چتر زنفت بر آن افراخته و اختاچی از چپ و راست وی میرفتند و پادشاه در آن روز قبائی زر دوزنفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف طلس سیاه مندرج ساخته و هفت محفه مرصع پوشیده که دختران در انجا بودند بر شانه گرفته از عقب می آوردند و یک محفه بزرگ را بنحوی که دکس بر دوش گرفته همی کشیدند و یک تیر پرتاب دور از ایشان و بسیار سوار بسیار بجمال می آمدند و هیچ آفریده یکقدم پیش و پس نمی نهاد و از هر صف سواران تا صف دیگر موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیک بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند و دایمنک خان ایشان را گفت سوار شوید و ایشان پای در رکاب آورده در موکب پادشاهی روانشدند و پادشاه شادیخواجه را از نزدیک طلبیده بر سبیل شکایت گفت که تحفه و سلاک و اسپ و جانور که سلاطین یکدیگر فرستند باید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه اسپی که تو آورده از غایت پیری مرا در عیده گاه انداخت و دست من در دو بسیار کرد شادیخواجه معروض داشت که این اسپ یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکانست و جناب شما برخی ملاحظه معتظم بندگان این آستان کرده آن را ارسال نموده و این عذر در جه قبول یافته پادشاه شادیخواجه را تحسین فرموده بعد ازان شقاری طلب

گرد و یک کلنگ سپرانید و شغار برو انداخت شغار سه گلد زده کلنگ را بگرفت و صندلی و زیر پای پادشاه نهاد ندما فرود آمده و بر صندلی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطانشاه را یک شغار داده بشادیخواجه عنایت کرد و باز سوار شده روی بدارالملک نهاد و زود یک نجان با لیق مردم بسیار بیرون آمده بودند و زبان ثنائی او را داعی گردند و ایمنک خان بچگل اسپ میراند تا بقصر سلطنت رسید و ربیع الاخری باز شغار اول آمده ایلچیان را پیش برد و گفت امروز پادشاه تنکس میدهد یعنی بانعام خاص مخصوص میکرداند و چون آنجماعت بپای تخت رسیدند دیدند که پادشاه نشسته است و شیرها در پیش او نهاده اند و چون ایمنک خان ایلچیان را دید اشارت کرد تا شیرها را یک طرف بردند آنگاه بسر شیرها فرستاد و ایشان شیرها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله در شیره شادیخواجه ده بالش نقره بود و سی طلس و هفتاد پارچه قلمی طوقو و لوساو کپکی و نجیر ارچاو و جهته خاتون و ثلث اقمشه مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوچه وار غداق را هر یک هشتاد بالش نقره و شانزده طلس و طوقو و لوساو کپکی و هر یک را ازین سه کس خواهین بود و چهار وصله بود و هر کدام را ده هزار چاو و خواجه غیاث الدین وارغدان و تاج الدین بدخشی را هر یک را هفت بالش نقره و شانزده طلس و طوقو و لوساو کپکی و قلمی و ده هزار چاو و جهته هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیک که سلطان شاه و بخشی ملک نام داشتند هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی و آستر و بیست و چهار قطعه قلمی و طوقو و لوساو کپکی و دو اسپ که یکی از آنجمله زین داشت و صد چوبه تیر ترنی و بیست و پنج کمر سه پهلوی خانی و پنجزار چاو دادند و جهته خاتونان ایشان نیز قماشها نامزد کردند و ایلچیان اشیار مذکوره را تصرف نموده بمانخانه بازگشتند معاذ ان الخیال یکی از خواهین محبوبه پادشاه فوت شد و جهته سر انجام پیراق ظاهر بساختند و در روزی که آنجنازه بیرون میبردند که رود دیگر متیته را بدفن برند سخن نجان راست شده از ترس آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بودند افتاد و بار کاهی که در طول شصت گز بود و در عرض سی گز و متنی بر ستونهای رنگین تمام بسوخت و آتش از آنجا بکوشکی که شصت گز دورتر بود رسید و حرم سرای پادشاه نیز احتراق یافت و قرب دویست و پنجاه خانه که متصل آن بود خاکستر گردید و آنشب تا سه روز دیگر هر چند جهد نمودند آتش فرو نشست و پادشاه و امرا متحیر بمان نشستند چه آن روز از روزهای نیک و بد ایشان بود و بکار دنیا نمیپرداختند بعد از آن پادشاه بمانخانه رفته متضرع بسیار شود و گفت خدایا آسمان بر من غضب فرمود و تحکما مرا بسوخت و با آنکه من کاری بد نکرده ام و پدر و مادر ما در ایران زمین ظلمی از من در وجود نیامده است ازین عقده چاره نیست و بدین سبب معلوم شد که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه دفن کردند آورده اند که در خاتم جهته مدفن خواهین همچنین است و چون یکی از ایشان میرد بآن کوه برده در سردابه نهند و ایشان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود چرا نمایند و دیگر هیچکس معترض آن ایشان نشود و در آن سردابه که نهایت وسیع عمارتی بسیاری از خزان و خواجه سرایان را طوقو نجبا نه بلکه زیاده و اقمشه کرده اند و بعد از تمام شدن فوت ایشان تمامی خوت شوند القصه چون پادشاه بمانخانه بود که ایلچیان اجازت یافته در مصلی جمادی الاولی از خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از واچیان با ایشان همراهی نموده بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشان را طوی دادند و در یمانخانها الاغ و عرابه تسلیم نمودند تا در بعد بیم دقیقه ببشهر سکجو رسیدند و حکام و نواییان سکجو هر چه در وقت رفتن ایلچیان کرفته بودند تصرف بودند بی زیاده و نقصان بدیشان رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم که از شیراز و اصفهان متوجه خان بالیق بودند بشادیخواجه و رفیقان دو جار خواهند و راه را بغایت نا امن نشان دادند بنابران ایشان مدتی در سکجو ماندند و منتصف محرم سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه از سکجو روان شده و عمارات و بیابانها پیموده بیست و یکم جمادی الاولی بقصبه انکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک را سه قدمه پیش گرفته سایر ایلچیان بطرف خراسان روانه شدند و از آنجمله گذشته غره رمضان بلخ رسیدند و از آنجا بصوب هراة خواسته در یازدهم همان بمقبل عالم سریر میرزا شاهرخ استسعاد یافتند و احوال ایلچی مسطور بعرض رسانیدند **طمغاج** از جمله بلاد ترکستان که میگویند آن سرزمین آنست که هر چند بانسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید و در بعضی از نسخ نظر در آمده که در آن بلده دو چشمه آبست یکی شیرین و دیگری شیرین کسمیر چنانچه استاد الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه مرقوم خامه مسکین رقم کرده اند کشمیر ولایتیست

ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرضهٔ آن ملک طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوف بجبال بلند که جنوبش کوه بلی و بعضی دیگر از ملاک هند اتصال دارد و که شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربیش پوشیده بمسافتیست که محل توطن اقوام اوغان میباشد و شرقیش مفتوح میباشد و اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه همواریست از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک بجبل فرسخت و عرض آن از جانب جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در بعض آن دشت همواری که در میان کوهسار واقع یافته ده هزار قریه معمور است سخون بحیثیتی آب عذوبت آب و مرغزارهای مضارت ایاب و زبان زده خلایق آنند یاراکه در تمامی آن ولایت از کوهستان و باموان صد هزار قریه مرزوع است و از امارت جودت آب و هوای کشمیر حسن رخسار و لطف شمایل خوبان انجائی در السنه و افواه ناظمان مناظم و انائی مثل گشته و دران معنی بر زبان بلاغت بیان بعضی از شعرا سخن آراین رباعی گذشته رباعی شاه همه لیران کشمیر توئی خرم دل آن سیاه کشمیر توئی آن حور که روح را سزد کش کوینده کاندر کف پای نازکش میر توئی و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار هست و اثمارش بغایت خوب و سازگار و اگرچه بسبب سردی هوا در آن ولایت میوهای گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود ولیکن اگر مسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت شهریست نغز نام کرتکاه حکام آنند یار عمارت شده و مانند و جلو بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح نماید و منبعش همدران ولایتست و اهالی کشمیر از آن نهر نزدیک به پنجاه جسر بسته اند و راه آمد شد کشاده هفت جسر از انجمله در نفس تهراست و این آب بعد از انکه از کشمیر میگذرد و آن را بسبب مواضع آب دهنده و جهنه میخوانند و آن آب در بالای مولتان بآب چناب می پیوندد و از مولتان و اچه گذشته در حدود ثهته بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی انکه معمار صنع و الفیانیهار و اسی سوری از راسیات جبال پیرامن انقضای سیع المحال کشیده که اهالی آنسرزمین بسبب آنسوار از ماتم معترض اعدا فراغت دارند بی کلفت مرمت و اندیشهٔ انکه بمرور زمان و اسلیب و بار ان اختلال آن راه یابد زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن راهیست بسیار مضیق و دشوار چنانچه نقل اجمال و اثقال ازان راه بر پشت دواب میسر نمیشود و مردمی که خواهند ازان راه چیزی برند آن را بر دوش گرفته علی عقبات ناهموار نمایند تا بجائی رسند که آنچه داشته باشند بر چهار پای یابر توان کرد و راهی که بصوب هند و شانست بهمین طریقه باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه ازان دوراه آسانتر است آما در چند منزل علفی است زهردار و بسلامت بیرون بردن چهار پای ازان همر بغایت دشوار و اعلم بالامور و الاسرار

حکایت و اتفاق عجایب اخبار و غرایب امصار در کیفیت بنای این بلده بهشت آثار و اسامی بانیان آنخطه فردوس مقدار اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بر تحریر بعضی از روایات غریبه که در آن باب وارد شده جنحتا علیقاید و منه الاعانه و التوفیق و الحسن صفوانی باشد و خود هدایت نموده که قایل کلمه انا مدینة العلم و علی بابها علیه من بعضی اوقات انجا باو فرموده که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هراة خوانند و خضر و الیاس دو ذوالقرنین آن بلده را بنا کرده اند از جناب قدس الهی بران شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابو المظفر محمد مالکینی منقولست که گفت روزی بر بارهٔ هراة نشسته بودم و در احوال گذشته اندیشه همی کردم ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار نابایدار گفت ای محمد این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خار بسیار از آن رسته بعد ازان نشانیده من گشت که گشت بوده شده و حالا می بینم که شهریست باین معموری و هم از خضر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مرویست که زمین هراة در بالای دریا بوده جائی که اکنون چاه سوق هراست گردابی خطرناک چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طرفه انکه حالا نیز موجب فرمان حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در انموضع بغرقاب فنا فرو میرود یعنی رایو دخاصیتی در تاریخ هراة مذکور است که چون اسکندر فیلقوس بر خوارزم استیلا یافته او را بدار بغراخر شاند و در حین حواف ریح سکون نمود اهل هراة رسیده و در آن زمان عنبر از قهندز مصنوع در انگوای عمارت و اباد انی لاجرم خاطر خاطر انکنند مایل بآن شد که در آن منزل شهر حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم قهندز از توهم آنکه ایشانرا تکلیف بیگار نمایند خلاف نموده بعرضه داشتند که رضاء ما باین نهاد که خاطر خاطر پادشاه کشور گشا گذشته مقرون بمشیت

بنابران اسکندر در تعمیر هراة میتامل گشته در آن اثنا از نزد مادرش مکتوبی باو رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده که داعیه نموده که در خراسان بتعمیر شهری فرمان دهی و مردم ایخانی طریق اتفاق مسلوک نمیدارند باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال ستوطنان آنسه زمین استدلال نمایم و اسکندر تربت خاک نزد مادر فرستاد و آنضعیفه حکیمه فرمود تا آنخاک را در خانه تنگ ساختند و بساطی برزبرش گسترده ایشان روم را طلبیداشت و بر آن فرش نشانده رعیت اسکندر را بنزد آن شهریار ایشان در میان نهاد فرقه گفتند که تعمیر آن بلده بغایت بیفایده است و زمره جانب تفتیش گرفته بزبان آوردند که مناسب مینماید که آنچه مکنون ضمیر بیضا پوشست بظهور آید و آن شهر ساخته شود و مادر اسکندر ایشان را اجازت انصراف داده گفت فردا باز آئید تا گرت دیگر درین باب مطالعه نمائیم و چون روز دوم حکما و علمای روم بدرگاه حاضر گشتند ملکه آنخاک را از آنخانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش ساختند آنگاه انجماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد مجموع متفق اللفظ و المعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصواب است و بنا شهری چنین مستلزم نام نیک و مستوجب ذکر ثواب آنگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت مضمون آنکه از ان خاک استدلال کردم که ابالی آنسرزمین منقلب الرای و مستولی المزاج اند باید که بدین امر ایشان مشورت ننماید و بعمارت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز تعمیر آن بلده فاخره نموده بر وجه دلخواه از اتمام رسانید و دار السلطنه هراة از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام و مسکن علما و اعلام و مامن طبقات اهم و مثابه طوایف بنی آدم بوده هست عبارتو یتانشارش سرمه دیده روشنان افلاک و زلال حیاض کوثر مشامش آرزوی ساکنان حظه خاکش ساحت پاکش منبت الوان ریاحین و از بار و اطراف بساتین طرب انگیز خاکش مغاک جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آبخنکوان بمرتبه که هوای اردی بهشتی از نسخالت آن فطرات شبنم بجای عرق فرو بارید و اعتدال هوای روح افزایش بمثابه که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بهر سو دویده سواد و بیاض از روضه ارم دل کشای تر و شمال گلشنش از فواح مشک ختا خاطر سائر نظم چو باغ ارم ساختش دلکشا چو صحن فلک عرصه اش جانفزا مروح صبا از نسیم گلش معطر هوا از دم سنبلش درختانش طوبی صفت سر بسر بر آورده بر اوج افلاک سر میوه های لطافت آمیزش شیرین تر از شیره جان و سبزه های صحن بساتینش دلفریب تر از خط عذار جانان مشکین گیسو خط بتان سبزه اش دلفریب عذار بساتین از دیده رنیب بود عطر گلهایش آرام دل شود حاصل از میوه هایش کام دل و این بلده بجنت صفات در زمان فرخنده نشان خاقان سعید شاه رخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسید و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته بزراعت و عمارتش در افزود و همین همت آن پادشاه والا فر کرست وارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آئین محتوی بر قصور و پذیر صفت نضارت و نضرت و در آن دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجه ایست که ساحت کوه و دشت سمت تضاهی گرفت و فی الواقع در قریه باشتان تا ساقلمان که چهار فرسخ مسافتست در طول و از دره دوبران تا پل مالان که قریب دو فرسخ است در عرض تمامی فضای صحرا دبیابان باغ و بستان و خیطره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع و کثرت مزاهت عمارات فرد وس وش آنعرصه وسیعه عیرت افزای طارم فیروزه گون گردون نمیود بلکه از قصبه کوسویه تا دو به که سی فرسخست باغات و خطایر و قصور و بلوکات این بلده بسته و آثار یکدیگر بالاتصال است و هر جهان دیده که در فصل بهار بر آن موضع نضارت آثار عبور نمود بهشت عدن را در دار دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانه موهوم می پنداشت رباعی همه در عرعی نسان بهار کشته روید با بهار نگار از سپهرش برفعت آمده نگت وز بهشتش نیز هست آمده عار و چون ایام رعیت پروری سلاطین بیهمتا بوری در خراسان باختتام انجامید و آن مملکت بحد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میشود و بر ای تمام عمارت بقاع خیر و باغات و بساتین را یافت و بواسطه وقوع ظلم و تعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا همین معدلت و شخانی و فرط حکمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی حضرت ممالک پناهی حبیب الهی بار دیگر سواد هراة بغایت معموری و آبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات و گلزار مراد اصحاب متمنیات از نسحات سحاب عاطفت و احسان ناضر و ریان گردیده مضمون همایون بلده طیبه و بقعه مغفوره در شان او صادق می آید

می‌آید و فحوای راحت‌افزائی هر روضه تا مهر با سلسال وصف بساتینش را ادا نماید و از جمله نوادر عمارات ظاهر دارالسلطنه تبریز است که بر آب هراة رود بسته اند و آن جسر را پل ملان می‌گویند و پل ملان مبنی است بر بیست و شش طاق که از خشت پخته و گچ و آبک ساخته شده و در هیچ یک از تواریخ هراة مذکور نیست که بانی آن جسر کیست و آنچه از السنه و افواه استماع می‌افتد آنست که ضعیفه پیوه آن پل را بنا کرده و در این حین که خامهٔ بلاغت آئین بتحریر این خط و حکایت غریب بخار طرسید مثبت گردید تفتیش کردند که در ایام حکومت عبد الله بن طاهر جماعتی از مجوس در هراة مقیل مسجدی آتشکده داشتند و چون خبر به میداد و کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از ایشان اعطان که در قریهٔ ملان است صحبت نموده انسان بیرون آخت در اثنای مجلس وعظ گفت که در این شهر اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در دفع اینصورت اهمال و تغافل مینمایند از شنیدن این سخن نایره عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر بشی آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکدهٔ خویش نشان ندیدند و دو حیرت بروزنه دماغ ایشان تصاعد نمود و حقیقت حال را معلوم کرده از هراة بنیشاپور رفتند و نزد عبد الله داد خواهی نمودند و عبد الله بن طاهر جمعی از مردم امین را جهة تحقیق آن قضیه بهراة فرستاد چهار هزار پیر تمیر از نفس هراة و نواحی جمع گشتند و گواهی دادند که مدة المجوه این مسجد را همین کیفیت که حالا واقع است دیده ایم و قبل ازین در ین موضع نه آتشکده بود و نه مسجدی دیگر و امناء عبد الله دست از هر دو یان باز داشته آن گواهان را در آن شهادت ثواب جمیع کردند و از نوادر مواضع تواریخ هراة یکی آنکه قریب بالنک واقع که در بیخ فرسخی آن بلده است کوهی است که در آن نمکی عظیم ظاهر گشته بصورت صفحه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفحه آب چکیده بزمین آن حوض که چکد در برابر موضعی که آب از آنجا متر شح است ساخته اند و سابقاً احیاناً ماهی بزرگ در آن حوض مرئی میشده و میان مردم شهرتی داشت که هر کس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الآن آن موضع بغار خواجه عباس مشهور است و پیوسته بر سم سیر مردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور همت و کثرت رغبت مردم هراة و سایر عمارات این بلده فاخره اسماً و رسماً در رسالهٔ مآثر الملوک و خامهٔ خلاصة الاخبار صفحهٔ تبیین پذیرفته در این مقام قلم بلاغت انجام بعداد و توصیف آن بقاع نپرداخت و عنان بیان را بصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت **جبلان** ولایتی است مشتمل بر جبال سپر آماز و عقبات بسیار و در شوارع اطراف و پشتهای آن تشابک اشجار بمرتبه ایست که مسافر شمال و صبا از فرود و فراز آن فتان و خیزان میگذرد و آب تیز رفتار با وجود سیلان از هیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیبرد بلکه بر پیرامنش پشتهای مذکور بهم برشده شاخ بر شاخ تنگ و چون آن ولایت متصل بدریاست و در دشت و جبال آن فوران چشمهای آب بلا انتها پیوسته در هوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهر بار است و تواتر قطار امطار در آنجا در لیل و نهار زیاده از شمار بلاد و امصار و مملکت گیلان مشتمل بدو قسم است قسمی لاهجان و تواریخ آن و قسمی رشت و فومن و تواریخ هر یک از این دو ولایت حاکمی علی حده است و اهل گیلان را غلب اوقات و اقوات از بزیخ و ماهی و کباب و کوشت مرغ ترتیب یابد و خورند کوشت گوسفند و سمیات در آن ولایت ضرر بسیار میرساند گویند که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد و کار مردم بهاضمه انجامد اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته تا بامداد باران تسکین یابد و هوا منکشف شود و نیز گویند که باین تحدید خبر عجائب البلدان آورده که من این حکایت را شنوده بودم و قول نمینمودم تا آنکه بنواحی ولایت افتادم و بکرات آنرا مشاهده کردم و دانستم که مطابق واقع است **آذربایجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره و دار الملک آن ولایت تبریز است و تبریز بعقیدهٔ صاحب نزهت القلوب و مؤلف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و نحن اقدم تقویم البلدان اذا اقلیم پنجم در یکی از کتب معتبره بنظر در آمده که تبریز از بنیاد خاتون که منکوحهٔ هلاکو بن الرشید بود بنا نمود و بعد از چند گاه بزلزله ابتدام بمبانی آن بلده راه یافت و متوکل عباسی بتجدید عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القائم بامر الله فی رابع عشر صفر سنهٔ تسع و ثلثین و مائتین هجریه شیرزمین را گفت که از بقعهٔ زلزله اقصی عظیم بسا کنان شهر رسید بنا بران اهالی و عوام مجموع مردم از دیوار بست تبریز فرار نمودند و زمرهٔ افتیا و حکم کردند بموجب

کلمه کن فیکون در شب القدر عمل نمودند بحسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده مثل چهل هزار کس در زیر خاک ماوی گزیدند و روز دیگر حاکم آذربایجان مقدمه ی عمارت آن بلده کشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون درین ساعت آغاز عمارت نمایند دیگر شهر زلزله خراب نشود و استادان بنا در آن ساعت بنیاد کرده بعد ازان بواسطه زلزله اهتمام بهبانی انحطه راه نیافت و در زمان هلاکو خان بواولاد او شهر زیاد السلطنه گشته چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شد که شرح آن تعسیر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنه ثلثین و ستمایه هجری بمن معدلت نواب کامیاب شاهی شهر زیور معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطه وفور عمارت و زراعت عشرت افزای فضای چرخ بوقلمون گویند کلمه ادخلوها بسلام آمنین آیتی است در شان آن و کریمه خبثه عرضها السموات کنایتی است از وسعت ساحت جنت نشان آن نظم آب حیوانست آشنا یاز لال سلسبیل عرصه چرخست صحنش بهشت جاودان آب باد اوست چون بادیج و آب خضر باد جانبخش چو جان و آب دلجویش روان و در شهر زیاد خان فراوانست و اکثر اثمار انجارش در لطافت رشک میوه بوستان جنان آما هوایش در زمستان بغایت سرد میشود چنانچه در بعضی از سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبه میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت تردد نمی توانند کرد و بنابران شهر زیاد ان ارزاق و سایر ضروریات بالتفصیل در خانهای که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند و در وقت دم سردی در آن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم شهر زیاد فنون سخن دریابند صباح هر کس با ایشان سخنی گوید جواب درست شنود و بعد ازین چنین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند مشهورست که شهر زیاد ان صاحب نخوت و تکبر باشند و بسرعت عقل بهبانی محبت و مودت ایشان راه یابد بنابر علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده رباعی هر کز نشود بطبع شهر زیدی دوست مغرور همه جهان و شهر زیدی پوست آن را که بدوستی نیابی صادق کو نیز عزیز نیست که شهر زیدی هست و مولانا همام الدین شهر زیدی در جواب این رباعی فرماید رباعی شهر زیدی کو و هر چه زانجاست نکوست مغرور نه پندار تو ایشان را پوست باطبع مخالفان موافق نشوند هر گز نشود فرشته با دیو ان دوست اردبیل این حیثیت که مسکن زبده الاصفیا و قدوة الاولیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین قدس سره و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبله اقبال طوایف بنی آدم است و اردبیل بعد دوبت مار و لطافت هوا موصوفست و بکثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف و در عجایب البلدان نگاشته که در پیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمیناً و در مسافت سه شبانه گز آهن بر آن تاثیر نمیکند و هر گاه که اهل اردبیل باران محتاج میشوند آن سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر میبرند و مادام که آنجا در آن بلده باشد قطرات مطر در فضای بوده و چون آنرا باز بپیرون نقل کنند باران شکین باید و حالا در اردبیل بدکمال معموری و آبادانیست و ملجا و مامن اشراف طوایف انسانی در مشاهد عطر سا و مراقد جنت آسا نمانده الاصفیا مشارالیه و ذریت امامت منزلتش بهوسیله خوان جهان گسترده اند و همواره سدنه آن عتبه کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده نعمت در ضیافتخانه خوان نوالش منع نیست در کشاداست و صلا در داده خوان انداخته ساوه از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو و نما بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت ماب مالامال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و خاکش در نظافت پاکتر از آستین مریم و سنگریزه بایش از غایت جودت غیرت عقود لآلی یم و آن بلده فاخره را همین مشرف بس که شاه و سوله صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را بعد از انکه صفت وادی غیر ذی زرع گرفته بود در حضرت و نضارت رشک کارخانه چین و عزت ساحت مهبرین ساخته و معمار رای عالم آرایش تقویم دعایم دین مبین و تشیید قواعد ملت حائم البشیرین پرداخته از مائر طبع نقادش مهام ناظران بخوزی در سلک نظام منتظم و از میامن تدبیر اصابت پذیرش امور صاحدان مصاعد عشت پرودی بر وجه مراد و تیسیر نظم مشتری عقل و دور پرین ثریا در بدو نیک پیوسته اند ماه عالم بوده در شب تار رای تو مشرق رجا داند ضیی الکف نصفت پناه عالیجاه سرور اعظم اقتدار معالی و دستگاه کریما للدنیا و الدین ملاذ الفقرا و الساکین بیت حبیب اقتدا آن عالی مقامی که عدلش دادعالم را نظامی عمت ماثر نضفته و شاعت میامن برافته و چون فاتحه و خاتمه مجلدات ثلثه حبیب السیر بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیده این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی آست در بین مقام زیاده ازین بر تحریر مدح و ستایش اقدام نمینماید و اجانب غرابت کوتاهی

کوهی را که در حدود دماوند است میکشاید در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب بالا رود ایوانی بزرگ که گنجایش هزار کس داشته باشد بنظر در آید و متصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است بسان پستان شتران و از سه پستان پوسیده آب تراوش مینماید و از چهارم اصلا هم مرئی نمیشود و متوطنان آنرا بار گویند که در ازمنه سابقه از آن پستان نیز آب بیرون می آمده اما چون کافری آنرا گمیده است آب آن خشک گشته و بر درین ایوان صورتی است که بعضی از تمران کشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل سنا وه آنست که هر فرزندی که رشید باشد در آن منفذ در تواند رفت و اگر او سارشدی نباشد در آنجا محال دخول نیابد و العلم عند الله تعالی قزوین در سنات اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثران اخبار نزد محدثان فضیلت آثار بصحت نپیوسته و در آن بلده باغات و بساتین و مردم انجائی بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین معبره علی حده دارد و چون دواب اشیاء وجع البطن عارض شود آنجا برند و در جانب راست و چپ آنموضع بکرد انند تا آن دابه از آن الم نجات یابد قم شهریست بزرگ در میان ساوه و اصفهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم انجائی را از مار و کژدم اصلا ضرر نمیرسیده و در آن ناحیه گویند که از بسیاری حیات و عقارب صعود بر آن امکان ندارد در عجایب البلدان مسطور است که عجوزه در قم اصلا بوی ندهد و نزدیک بآن شهره ادی است که آنجا بوز بسیار باشد نهاوند شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش در اصل نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را غایبی باشد و یا مریضی خواهد که از غایت حالش وقوف یابد بر زدیک بآن سنگ رود و نیت استکشاف احوال آنکس شب آنجا بسر برد البته سر انجام همش بآنجا بیاید و این معنی تخلف نکند همدان شهری عظیم الشان و بلده رفیع البنیان است هوای خوب و آبی مرغوب دارد در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه هوای همدان در غایت سردی بوده و یک نیزه و اردر آن دیار برف می افتاده سلیمان علیه السلام صخره چنی را کفت که چنان سازکه شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود و صخره شیری سنگین ساخته طلسم و بساری سرما و برف را از همدان مندفع گردانیدو بعضی از فضلاء اهل عجم گفته اند که طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است و الله اعلم بصحته شهرزور نزدیک بهمدانست و در آن بلده تاکی است که سالی انگور بار آورد و سالی دیگر میوه صرف نمیکند که در برزگی هوازی جوزیست و مشهور چنانست که در شهرزور رمد و آبله قلیل الوقوع باشد بلینوسی بر شرقی دجله بغداد نزدیک بموصل واقعست صاحب تحفة الغرایب گوید که در بلینوسی طاحونه ایست تمامی آلات و ادوات آن مجسم از سنگ و چون آسیابان خواهد که آن آسیا را گردش باز ایستد بزبان راند که اسکن یحیی یونس فی الحال ساکن گردد و هر گاه آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت باید گوید از جسم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید بغداد بغداد صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم را بعست و بعضی دیگر از واقفان مسالک ممالک انحطه را از جمله بلاد اقلیم ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد دوم مرقوم قلم جمعیت رقم گشت بغداد را ابو جعفر منصور دوانیقی بنا نهاد و مبلغ هزده هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف فرموده مشهور است که نوبخت منجم جهت بنا بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع را قوس بنا و هر منصور رسانیدند که این طالع دلیل است بر وقوع و فور عمارات و طول انتفاع و اجتماع خلایق درین شهر و امین بودن متوطنان آنجا از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این صناعت آنست که هر گز خوف خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته گفت الحمد لله علی ذلک و فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دار السلام بغداد مرجع خلایق آفاق بوده و اکثر خلفا و غیر آن شهر از عالم رحلت نموده اند زیرا که منصور در شهر سیمون وفات یافت و مهدی در ماسبذان و بادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در سارویه که موضعی است در شرقی بغداد و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر در سامره و قس علی هذا الغلت که در بغداد در کنار دجله زمینی است هموازی صدکز در صد کز هر جامه که آنجا شویند نهایت پاکیزه و باطراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان مثابه لطافت و طراوت نیابد و چون وجه تسمیه و سایر حالات بغداد از ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد در ین مقام سلوک طریق اختصار مناسب نمود و هو الغفور الودود الی القلیم الخامس صاحب این اقلیم زهره است و عامه متوطنان انجائی سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد ترکستان

متوطنان

و ماوراء النهر گذرد و آنجا جیحون قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و بخستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوبی بحکل الزبره و میان بلدان اندلس گذشته بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از بلاد غربیه اقلیم خامس بر این موجب گفته مشهور است سمرقند دار الملک بلاد ماوراء النهر است و در نفس شهر آب روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و آن بلده در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون بمراتب عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی مینمود و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصهٔ سمرقند قلعه بود و مسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت کرشاسف بدانجا رسید و معماران و صوابش زلزله واقع شده دیواری که از بقیهٔ قلعه باقی مانده بود بغتتا دوکی عظیم پیدا آمد کرشاسف از آن گنج تجدید عمارت قلعه کرد و گشتاسب بن لهراسپ نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید در آن عرصه شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف سمرقند که از اقران ربتا بعه یمن بود بر ماوراء النهر سیطره یافته آن شهر را ویران ساخت و مردم آن ویرانه را سمرکند گفتند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آنحضرت بر سمرقند قرار یافت و الله اعلم بحقیقة الحال

روم مملکتی است غایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد و در یکی از کتب نظر رسیده که روم حصنی است و در آنحصار خانه که صورت فرسی بر یک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد و در ممالک المالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هیچ از قیاصره از آنگشودی بلکه قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آنخانه جمع آمد و چون نوبت حکومت باخرین ملوک روم رسید او را غدغه شد که آن قفلها را بگشاید و حقیقت حال آنخانه را معلوم نماید و هر چند اساقفه و علما و قضاری او را از این حرکت منع آمدند بجایی نرسید و چون در آنخانه را باز کرد تمثالی چند دید بر هیأت اعراب بعضی بشمشیر سوار و زره بر و بعضی بر اسب نشسته و بجهت تعلق بمردان او ان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند کخاخ حصاریست در بلاد حدود روم بر روی تنگنایه بلند تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق مشهور است اشتهار گرفته از غرائب آنکه در آنسرزمین هر سال در فصل ربیع آثار مها سه روز متعاقب طیور صغار بجثهٔ جنگی از هوا بر زمین فرو ریزند مردم آنها را گیرند و نمک سود کرده در دوانی و ظروف ذخیره سازند و از ان طیور چون در آن سه روز کرفتار نشود جناحش بزرگ شده پرواز نماید قیصریه شهری بزرگ است در بلاد روم بر دامن کوهی افتاده سلطان بلاد ارمن کیقباد سلجوقی سور قلعهٔ آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه بناهای ساخته بود که بتجرد افزود خنثی گرم میشد یونان ولایتی است متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکما آنسرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هر کس در یونان چیزی حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود و هر کس چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسد بیاد آید ارمینیه ناحیتی است در میان اذربایجان و روم بر بسیاری از غرایب و عجایب مشتمل و در عجایب البلدان آنرا تحفة الغرایب مقولست که در ارمینیه آتشکده ایست سطح آن از صاروج و میزابش از مس و در زیر آن حوضی است بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان باشند و هر گاه خشک سال شود بانجا در آنخانه آتش افروزند و سطحش را آب بحبس معمول سازند چنانچه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آن آب از حوض بر گرفته بر اطراف آتشکده پاشند و بسوزد و بمقصود متصل باشد که ابر هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده و حوض از آب بحبس گشته شود و از آب پاک مالا مال گردد

اندلس مملکتی است عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب و در عجایب المخلوقات مذکور است که در آن ولایت بر سر بیابانی که آن را بادیة الشیاطین خوانند طلسم اسپی و مردی ساخته اند و روی آن را بآبادانی کرده هر که خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر اگر رونده کان بدان مفتتن نشوند بگذرند و الا همچو ایشان باشند هر یک را بر سبکی و آن مردم را هلاک سازند و بهمران دیار کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتون و چشمه و در سالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت را سعی کنند و سم و ران روز آمد درخت بر بهد و آنقدار زیتون حاصل شود که تمام ممالک کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهت مداوی در ظروف کنند و نگاه دارند شهریست در ساحل بحر و در آن بلده سیصد و شصت و شش شهر بوده و شصت و سه سنه از تعمیر فرنگ منصرف گشته تقلیس

مدینه است در غایت حصانت در سه قدیم کفار و بانی آن نوشیروان است و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز اذان بسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تقسیم حمامی بود که بی افروختن آتش هوایش در غایت حرارت میشود زیرا که آن گرمابه را بر بالای چهل ستون ساخته بودند و آن حمام اهل اسلام اختصاص داشت و کفار را بدانجا در نمی توانستند رفت الاقلیم السابع و کل صاحب این اقلیم عطارد است و مردم اینجائی اشقر اللون باشند و مبدأ اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک و ویسیجاب گذرد پس بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد فلیقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالیه و شمال بکل الزبره و اندلس گذرد تا بحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه قریب این اقلیم قسطنطنیه است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سه طرفش دریاست یا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذراع است و آن شهر بر بساتین و مزارع شمالی دارد و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسه که عمودی عالی در صحن او بود که گرد آن ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از آن جنس منصوب ساخته و در یک دست آنوار گرفته بود و دست دیگرش متوجه موضع بود و گویا اشارت بآن دست دیگر میکرد و قیل از ملک صورته قسطنطین بانی این البلده در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه منار ایست که مستحکم است قواعد آن بآهن و ارزیز و هر گاه باد در وزیدن آید میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان منار و جوز و سفال و غیر آن از ارتفاع در پایان آن نشند و چون باد ساکن شود منار به حال خود آید آن اشیاء از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه تمثال رجال و نسوان و جمال و نعال و حمیر افتاده و هر کس را که عضوی بدو آید یا مجروح شود یا بآنخانه در آید عضو فاسد را که بر صورتی که مشابه آن باشد مالة فی الحال آن وجع یا قرحه بصحت تبدیل یابد و آن خانه بین قسطنطنیه و دیار مشهور بحجر است و قسطنطنیه هیچ وقت در تصرف نصرانیان نبود تا آنکه سلطان محمد ثانی فتح نمود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود الاقلیم السابع این اقلیم بغایت منحوس است و لولی جامه سیاه کبودش مباشد و ابتدای این اقلیم نیز از مشرق است و از آنجا ببلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیماک و لان و شمال بلاد خلج و جنوب بلدان ترکستان و از جمله امصار غرابت آثار این اقلیم بلغار است که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است نزدیک برود ایل و برود تا هوا در بلغار بر تبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجایب البلدان صفت بلغار چنین مرقوم است که بلغار از جنوب بلوط است و از آنجا قسطنطنیه دو ماهه راهست و بهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن دیار چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از نقد اوصاف عجایب بعضی از بلاد و درخت توتی دیگر در بحر محوری شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت ذکر بعضی از بحار و انهار که قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار بر صفحه سیاحان بحار چنان مخفی نخواهد بود که دریا بار احوال مختلفه بسیار است و بیجان آب و مد و جزر و زیادت و نقصانات از آنجمله است اما سبب بیجان آب بسکنات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و بیجان آب در بحار بسیار بیجان اخلاط است در بدن آدمی اما علت مد و جزر آنست که در پیشتر محور دریا پشتهای بزرگ باشد و چون ماه بر آن پشتها بر نمک در دریا رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع آن بر آن اجرام تابد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متحلل شده مکان وسیع تر طلبد بنابران در تموج آمده متلاطم شود و جائی که آب بیشتر باشد تا وقتی که از وسط آسمان زایل گردد آنگاه این طلبیان و مدشکین یابد و از جزایر آب بعوام آید و بجزیره عبادیت از بحال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود و بر آن طریقه که گفته اند تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السماء رسد باز آغاز جزر باشد و در میان روزی دو بیوت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر و اتفاق مسالک ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون بهشت بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر طیلسان اما بحر الهند که آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر جان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و شصد فرسخ و عرض منصف فرسخ و ازین جمله سعید وسی فرسخ تمامی است از خط استوا و پائی در جنوب خط استوا که داخل اقلیم سبعه است و بحر شعبه ازین دریا بسیار عالم در آید آن را خلیج بربر و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر اند و درین دریا جزایر

۲۰ دیباش ۵

واجع کر بحر کرمش شهریست عظیم رعایه رهبت ما سخت سرد و آن از اطعار گویند خرده محوری بیشتر

قسطنطنیه

است بزار جزیره است بعضی از آن جزایر تجار میروند و از آن منافع میکنند و بعضی دیگر از جهة امتداد طرق نمیتوانند رسید اما بحر الشام که آنرا بحر الروم و بحر افرنجیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا مشرق هزار و شصت فرسخ و عرضش تا آنجا که بحیط می پیوندد سه فرسخ است و دو شعبه از این دریا میان اقالیم منبعد در آید یکی را خلیج آدریش و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بدان رسیده و بعضی جزایر دیگر نیز دارد که کسی بدانجا نمی تواند رفت اما بحر المغرب که آن را دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب در برابر ارض السودان است و بر حد و حدود بلاد اندلس و قبرس گذرد و بجانب مشرق جاری بود تا برابر اراضی غیر مسلوک عبور کند تا بحر اعظم منتهی شود و غایت الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر نمایند مگر آنکه قریب سواحل این بحر رسند و اندک منفعتی گیرند و صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آن را بحیص الحیرین گویند و آن محلی باشد که بحر هند با این دریا پیوندد و در انجا سنگ اندار بحر خالص که از تقاعش صد کرات است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دریا بشکل غریب بهم متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب بعکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنادر مهم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم میشود و جزایر خالدات درین بحر معمور است اما بحر بنطیش که آنرا بحر ازبون و بحر الروس نیز گویند از غرب قسطنطنیه جاری بود و درین روس و سقالب مسکن دارند و بنا قسطنطنیه بر بین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب عجایب نهایت الادراک چهار صد و سی و سه فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار است که در اکثر آنها مواضع حیوانات عرنیة الاشکال مهیئة التصویر باشند و از آن جزایر تجار منافع بسیار یابند و از این بحر دو شعبه بالقلیم سبعه در آید یکی قریب بحیرة سودان و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنک گویند اما بحر طبرستان که آنرا دریای کیلان و بحر گرکان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسخ است و عرضش دویست فرسخ و این دریا آب بسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان و دیار خزر بگذرد و بآزیسکون منتهی شود و اربابسالک گویند که رکوب این دریا خطر عظیم دارد و چه امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر و وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل کردد اما بحار صغار و خلیجات و بحیرات و بطایح در ربع مسکون بسیار است و از آنجمله بر ذکر بعضی که نزید غرابت امتیاز دارد اختصار میرود بحر بربر از جمله خلیجات دریای هند است و آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسخ است و عرضش سی و پنج فرسخ و عمقش صد و شصت ذراع و کفایین دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد نیابد و از آنجا باطراف برند و جهة تصفیه و طراوت رخسار استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز از سواحل آن بحصول پیوندد بحر فارس این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریائی کثیر المنافع است و اکثر مراکب سفاین از آنجا بسلامت بیرون آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معاض در و لآلی دارد طولش چهار صد و شصت فرسخ و عرضش صد و هشتاد فرسخ است و بعضی از جزایر عرنیة این بحر در محل خود مسطور و مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بحر الشمال دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکنان و دهقان عبور معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کنند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از رکوبش تقاعد دارند و گویند که مردم بی درین دریا بسیارند بحر السحاب دریائیست بولایت زنکبار سوده و پیوسته دخان و بخار بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهة آن بحر را سحاب تسمیت کرده اند و اعتقاد زنکیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا میبوده است بحیرة الشیر در حدود آذربایجان است و در میان این بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است و چنین گویند که از این بحیره ماهی طرنج بآفاق برند و آن بغایت لذیذ بود و استخوان ندارد بحیرة تنیس درزمین مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و ماهی دیگر نیز هست که چون آنرا بخورند خوابهای هایل بینند و فزع ناک از خواب درآیند بحیرة قاعیه در حدود شام است و بغایت بعید العمق آورده اند که یکی را بخاطر خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته و ریسمان در دریا چرخ رفت و لنگری بر سه طبای بسته در آب کذاشت و چون مقدار سه رسیانی دیگر اضافه کرده و درازی طناب بجائی نکرد رسید پس کمان برد که طناب کران شده و بر بالای هم نشسته است پس آنرا ببرید

برکشیده فرمود که سنگ دست آسی بر سر طناب بستند و حوضه محکم مرغ در زیر آن سنگ آسیا تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند و سر دیگر طناب را کشیدند چون بعمق بحیره رسید ماست دست از آن کار باز داشتند بحیرة القصر دریاچه ایست مجدد و طول شمال و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب جوانب این دریاچه سیاه بود که از آب جوانب دیگر چنین ظاهر فرق نتوانگرد و چون خاک را با این آب سیاه کل سازند آفتاب گذارند سنگ گردد چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه معلوم کند چهارده هزار گز رسن فرو گذاشت بجائی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گویا چهار گز عمق دارد بحیرة الخلاط دریاچه ایست نزدیک بآن بلده که گویند که از زمین بحیره ماهی باشد و دو ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست بحیرة چیرون دریاچه ایست در حدود مغرب بغایت بعید العمق قدیمی از کتب تنظر آمده و المعهدة علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان نوح علیه السلام در زمین دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف امواج دیگر بحار از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور غریبه در این بحیره چه مشاهده نمودی گفت سلامت بعضی عجب مغازات اما سبب تولد انهار آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغارها مجتمع گردد و بنا بر ضیق مسافه بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی بعضی جداول انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار غزیر است که سمت تسطیر میابد نهر اتل ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا کردند که مدار معیشت چندین شهر بر آن شعبات باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و منصب این جوی دریای بسکون است و میان این اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا آب این بدان نمیزد نهر آوز یا یکیان آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال آن ولایتست و نهایتش بحیره طبریه و در بعضی از مواضع جدا و لی از این نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی عظیم و لطیف غایت علایت در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند نهر جیحون که آنرا آمو نیز گویند ابتدایش جبال صفایانست و انتهایش بحیره خوارزم و در بعضی از سنوات فصل شتا آب آنچنان منجمد گردد که چند گاه گاروانها بر بالای آن گذرند و هیچ اندیشه ننمایند دجله نهری بغایت است و مبدا آن از جبال ارزن الروم یا کوههای مصیبین و حصن دوا تقریبا معین باشد و از فرضه عیسی گذرد و بحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست نهر الذهب در زمین شام است و در صفت آن گفته اند که هو نهر باع اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند و محصولاتش نیکو آید و نهر الذهب چون آخر رسد آبش در زمین نفوذ کند و هیچ از آن آب ضایع نشود نهر ارس از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتداء آن از جبال ارمینیه است و آبش بغایت سریع الجریان و سلوک کشتی در آن متعسر است بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگ لاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس همیشه تمام دارد و هر چه از حیوانات در وی افتد اکثر بسلامت بیرون آید نهر زنده رود در بلده فاخره صفاهانست بغدوبت و لطافت ماء اتصاف دارد و بر ساتین و بر سایق و بساتین صفاهان از آن رود منتفع باشند نهر سیحه رودی بزرگست نزدیک بمصر و بر آن قنطره عظیم ساخته اند و آن یک طاق است و عرضش قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگ از آن ده گز و پنج گز باشد نهر اندلس آبیست که کشتی بر آن نتواند رفت و بر کنار آن آب موضعی بلندست که بنی نهاده اند از سنگ خالص و بر ناصیه وی نوشته اند که یا ایها الرجل لا تجاوز فی فانک لم ترج نهر جنجای بدایت آن از جبال چین باشد و آن جوی در غایت شاهست و اکثر کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون بجا را از احوال غافل شوند چیزی در ربایند و در آب غوص نمایند نهر طبریه آبی بزرگست نصفش سرد و بعضی گرم و مصب آن بحیره طبریه است نهر نیل از مضافات انهار بربع مسکون است و جریان آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر روم است و نهری دیگر از نواحی دریاچه مرج مسکون نیست زیرا که بکلیه در میان بلاد اسلام رود و دو ماه در میان و یازده چهار ماه در صحاری و خرابها هیچ نهری دیده بستان زیاده نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون در بین بلاد تابستان بود و در پس خط استوا زمستان

و نیاید چو آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد و باین بلاد نزدیک شود و چون آنجا تابستان بود و هنگام تصعید بر سر ایشان
الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع میشود
هیجان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در پیش رود نیل چون صدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین جهت نیل جهت کمبود را
مصر مملو کرد و چون مقدار کفاف محصول پوید باری بجانب دمیاط و نقاوی باز جنوب رافرمان دهد تا آب بحر روم را منکشف و جاری گرداند پس دیگر باره
رود نیل روان گردد و همچنین از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مهتاسی بود که بآن مقادیر زیادت و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان
بود که نیل موضوعست و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا بجهار ده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت
بسیار حاصل آید و غایت زیادت هژده خط بود و هر که ازین بیشتر کرد و بصر غرابی راه یابد و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق
علیه السلام است حکایت مشهور است که در زمان جالینوس در سالی کمیوت آب نیل بر بیشهٔ طغیان میکرد و که نزدیک بآن میرسید که مصر غرقه شود
کرد اند و چون دختر کهر صاحب جمالی و حلی آراسته در آب می اندختند تسکین میبافت و آنصورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منصوب
گشت و در رود نیل نهنگ و اسپ آبی بسیار بود و ماهی بتقصور و ترقد و نیز خاصه این نهراست و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الایجاز و الاختصار

برطبایع صافیه و ضمایر زکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین مسافت
بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محالست و هر گاه که بر هوا رود و دت غلبه کند هوا نیز آب کرد پس اگر این آب را مدتی اجتماع
دیگر رسد و زمین صلب بود چون در آن موضع نگذارد طلب خروج کند و طرفی را بشکافد و فروی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت و اشتمال
احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبارهای آورند و اختلاف بقاع و تغییرات هوا را در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت
آن اثری تمام است و بعضی از چشمهای غریب این است که مذکور میشود **عین ارو شنگ** از صنایع قزوین است و آبش مهمل باشد و چون
از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت ندهد **عین اللطف** در میان اسفراین و جرجانست و آب بسیار از وی حاصل کردد و در بعضی
اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب شاهی و طاهی بدانجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود **عین باد خان** در حدود و اصفهانست
و هر گاه که بخاستی در آن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت اینخبر متواتر است و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه است **عین طیطیه**
چشمه ایست که آب بسفید از آنجا بیرون می آید و چون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر مقداری دور تر ببرند و بخورند در بدن نمک کردد
موجب هلاکت شود **عین داراب** درین چشمه کیاهیست که هر گاه کسی جهة غسل در آنجا در آید آنگیاه در وی پیچد و هر چند اضطراب بیشتر نماید محکمتر
کردد و چون لحظه صبر کند بخاصیت همان آب از وی دور شود **عین ورداق** آبش در غایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعه واحده بآن
چشمه در آید اندام او بسوزد اگر بتدریج در آن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد کردد و مشعلهای سرخ
و زرد و سبز از آن بدرخشد **عین الجراد** در میان شیراز و اصفهانست آن داخل مضرت ملخ است و هر گاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود
آب آنرا در ظرفی کرده بآن شهر برند و اصلا بر زمین نهند تا بمقصد رسانند آنگاه از جائی آنرا بیاورند تا لشکر سپاه از عقب بیایند و تخم ملخ بار
اندازند و مشهور چنانست که هر گاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مسکوره** چشمه ایست بر اه سپری در اراضی ندس و باد و جو
صفر اکر لشکری بر کنار آن نزول کنند همه را سیراب کرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود **عین النار** در نواحی نطاکیه است و هر وقت قصبی
در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الغار** بحدود مصر در مرغزاریست و در آن ماهیچه ایست که چون از آب آن چشمه کل شود از آن موش شکوفه
کرد **عین سلیمان** در قلعه ایست بحدود کرمان کویند که در اوقات سابقه چون پادشاه را دیده که در بن قلعه بودی و قلاب آن چشمه تجرع نمودی
البته بپادشاهی رسیدی **عین سیراب** چشمه ایست در بالای جمن و قریب برباط کریت و در تک آن نمکدانی نمودار است که حوض عظیم
از آن ظاهر میشود و این احجار بدان چشمه اختصاص دارد **عین الغضه** چشمه ایست در مغرب و بیابانی نقره بوزن یکمثقال و نیم در آن پیدا
شود **عین الکرم** در نواحی بیلقانست و چون مدتی از آب آن در بیخ تاک خشک بریزند باز سبز شود **عین مهاوند** چشمه ایست در کنار

در شکاف کوه نهاده هر کس تاب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب بیاید فی الحال از انجا آب در ترشح آید و چون مهم کفایت کرده پای برزمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب بشکیند باید عین الشجر گویند که این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستان است و آب آن در قریه مجتمع رود که دوران یک تیر پرتاب است و در میان این غدیر درختی بزرگست و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست نوشی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بسمارهای آهنین استوار کردانیدند و چون او را شنیدش در رسید مسامیر کمیخت و آن شجر ناپیدا شد عوامی جهت تحقیق انحال آب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قعر هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم عین المعرف چشمه ایست در بیشه که صندوقی مقفل بر سر آن چشمه موضوع است و هر گاه که سر صندوق را گشاده از آبی که در آن مجتمع باشد پیاشامند شوربو داما قطراتی که از ان ترشح کند شیرین باشد و بدین آب صفات و رسایش مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود بندوان بدانجا آیند و آنمقدار طعام بپزند که هزار کس را کفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد عین العلاج در میان قزوین و قزوین است و آبی گرم دارد هر انسانی و حیوانی که بر عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در ان آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن آب استخوان شکسته از بدن بیرون آید و قوانج و استرخا و اسهال و رمد و خفقان زیر انتفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و مکث اندرانی و توتیا صفاع از انجا بحصول پیوندد عین الحجر این چشمه در قریه فخار است از قرای اصفهان گویند که اگر زنبوری را دمان افکنند بمکی منقش شود عین السمم در مملکت چین است نزدیک بعضر نفقود و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از انجا یکفرسخ دور برند زهری هلاهل و سمی قاتل گردد عین الذهب آب آن از کوه بستون بانجا باید و بغایت صافی بود گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند و روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و بسبب آن معلوم نیست عین الشمس از عبد الملک بن عبد الله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین فنجاق رسیدم چشمه دیدم که هر گاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب باز گشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اینجا بای آمدیا سبب این صورت پرسیدم جواب دادند که تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نه پیوسته عین المسک چشمه ایست در دیار چین منفجر از پایان کوهی که هر چه پیرامون او بشویند بغایت پاکیزه شود و بوی مشک و عنبر از ان بمشام رسد عین الهر ماس چشمه ایست نزدیک بصیصین و سوی آن را بسنگ و آرزیز مسدود ساخته اند زیرا که پیش مردم آمدیار معتبر است که اگر آنرا بگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود عین الفرات در ارزن الروم است چنان شهرت دارد که هر کس در بهار آب آن غسل کند تا یکسال دیگر از امراض ایمن بود دیگر در تالش چشمه ایست که در تابستان آبش چون معتدلی برود سنگ شود و دور نمیتوان آن آسیب نرساند دیگر خزینه سلامت که در دیار هندست چشمه ایست که آب آن در نقیه که نزدیک بان چشمه است فرو میرود و از قطراتی که بر کنار آن نقیه میماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه متکون میگردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب دران چشمها فراوان باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند و لایزال حال بر این منوال جاریست دیگر در عدوچین چشمه ایست که چون مریضی آب آنرا بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد والا در ساعت صحت یابد دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه بانجا روند و از آب آن بیاشامند اسهال قوی آرد و اگر آن آب بجای دیگر برند اصحت مذکور نبخشد و در سفید کوه که در نواحی بلده خاخره هیراتاست مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربزه که مردم بدانجا میرفتند و دفع فضلات کرده باز می آمدند دیگر در سه فرسخی قزوین چشمه ایست که در دو روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزیکه هوا خشک باشد بخش نمیکند دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبان کاه چشمه ایست که از انجا بقدر دو سه آسیا آب بیرون می آید و مدت سی سال آب در جریانست و سی سال دیگر انقطاع مییابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال بر این منوال جاریست دیگر در ولایت ارمن چشمه ایست که آنچنان بقوت جهد که از مسافت بعید آوازش توان شنید و هر جا نور که در آن چشمه افتد فی الحال میرد و خود آن آب اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه دو چشمه است متصل یکدیگر از یکی آبی در غایت بزودت ترشح نماید و از دیگری در کمال حرارت امّا از هر دو بهر یک بهر قضا عوده آنچنان در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک

دران افکنده اند بناران هر چهاری که از آب آنجاه بیاشامد شفا یابد **بئر التوفیق** در زمین مغرب است و بخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بر آن
در آنجا افکنند بیرون انداز د البته بقعر چاه نرسد **بئر ازرق** چاهیست بر زمین طرابلس و چنان شهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد مبتلی شود به
سامش آبی خوش دارد و چون خشت خام در آنجا افکنند آوازهای عجیب برآید و بعد از گذشتن سه ساعت مستحکم شود **بئر الصواعق** آبش
مهمل باشد و چون آن آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دور تر برند سنگ گردد و اگر فرقهٔ جیش در آن مضاعفه عظیم پدید آید و بادهای تند و زمین
گیر و بجنبش که عمارات را منهدم سازد **بئر بامیان** گویند که چون بخیر بقصد شامیدن آب بکنار آنجاه رود آب از قعر چاه بالا آید و چون بخیر
دیان بران هند غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهای بخیر بر کنار آنجاه افتد و جهت آن معلوم نیست **بئر الاصوات** بحدود و تبت و اعمال آن
نزدیک آنجا رود آوازهای غریب شنود و سخنان عجیب بسماع کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها
انقطاع یابد و هر گاه که باران باز ایستد باز دیگر اصوات مسموع گردد **بئر سنگل دیب** هر کس که در قعر آن نگرد سگی مانند پیش خود و خود
آن را بگیرد **بئر الصمع** در دیار هند و ستانست چون آبش را در ظرفی کنند و آزاد اول حمل میزان بگذارند تریاقی منعقد شود بغایت نافع
و اگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند **بئر عبد الرحمن** در ناحیهٔ از نواحی فارس است قریب
بقریه که باین اسم مخصوصست و آن چاهیست بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سنهٔ کینونت بوقت معین آبی عظیم
از قعر آن بر جوشد و بر صحرا چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز یکطاحونه بآن دایر شود و مزروعات بآن معمور گردد و
باز آن آب در زمین فرو رفته قطرهٔ در چاه نماند **بئر خور** در میان صنعیست در شهر خور و بر سر آنجاه دیگی بزرگ از مس نهاده اند و در بن آن
دیگ سوراخی کرده اند و از ان سوراخ که بغایت مضیق است آنقدر آب بیرون آید که حوضی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند
که این صورت از جملهٔ طلسمات است والا شهر خور از کثرت آب ویران میشد **بئر سیامک** در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخار
گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آنجاه پرواز نماید بسوزد و الله اعلم **عجائب الله تعالی**
ذکر بعضی از جزایر غرایب حضرت وهاب المواهب بر صحاری و بحار مستتر خواهد بود که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است که باری
سبحانه و تعالی بعضی از آنها را محل معیشت فرق عباد ساخته و برخی را جهت افادهٔ عوائد و منافع پرورا خته و لهذا جزایر بسیاری متصرف آدمیان است
و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توقف دارند بصورت انسان بر صفت ایشان و برخی از جزایر مقرهٔ وحوش و طیور است
و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر بسیار از جزایر بآنان متصل است که مذکور میشود **جزیرهٔ واق** در بحر محیط است و در آن جزیره درختی
است که میوهٔ مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ترکیخته میشود آواز واق مسموع میشود **جزیرهٔ جمکوت** در عین خط استوا واقعست
و مساحت این جزیره صد و پنجاه فرسنگست و از عجایب آنکه درین جزیره بچره ایست که مثل آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ
شده اعضایش درست کرده چیزی مانند کدو باد و سر پستان که شیر زنان در جزایر باشد بران درخت پدید آید و آن صورت از آن پستان
کدو شیر کدو کلان شود تا مقدار یک گز بلند کرده بعد از یکسال خشک شود و همدران جزیره کرمیست که یک گز طول دارد و هر چند او را
پاره کنند هم پیوندد و حیات یابد اگر بقدح و ابریق آبی ازان کرم بگیرند هر کس را که بخوانند اندام بشکند چیزی بران شکسته بندد و ازان آب
بیاشامد آن شکسته درست شود و قوت گیرد **جزیرهٔ الیاقوت** جزیرهٔ معظم در میان بحر اعظم و در وی اصناف یاقوت زرد و سفید و کبود
توان یافت و نوعی دیگر از جواهر که ابالی مشرق آن را یاقوت بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پیدا شود **جزیرهٔ العضه** نزدیک بخط
استواست در قصی مشرق و در محل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا پنج مثقال **جزیرهٔ المهراج** در دریای چین است
و بعضی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول این جزیره هزار فرسخست و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال شش هزار
من طلا از مال و اخراجات و اصل خزانه اش گردانند و مهراج آنطلا را در عذیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند دران پنهان
اسپان ساخته که موی گردنشان بر زمین کشد و نیز درین جزیره مرصعیست که آن را حواری گویند و آنطایر سخن گند فصیح تر از طوطی لیکن مدت حیاتش

حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره غارة المسک و طاوس باشد و صنفی از روباه در آن پیدا شود که فیل و گاو میش را فروتواند برد **جزیرهٔ حلی واق** مقفل است بجزیرهٔ الزنج و از انجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه علاوه و سلسلهٔ کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و بار جال اختلاط نمایند و آنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزند **جزیرهٔ سلطا** درین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن مردم گوشت آدمی خورند **جزیرة القصر** در دریای هند است و در انجا قصریست که هر کس بانجا رود بیهوش گردد و ساکنان انجزیره قومی اند که ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابه روی سگ **جزیرهٔ جاوه** در همان بحر است و دران جزیره کوهیست که در شب آتش عظیم بر انجا مرئی میشود و در روز غیر دود چیزی نمیماید و هیچ آفریده قدرت ندارد که آن کوه نزدیک رود و عود و ناریجیل و مصطکی بسیار است **جزیرة الشجاع** جزیرهٔ معمور است مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان انجزیره را تلف میکرد و انحیوان را شجاع میگفتند و چون ضرر شجاع بحیوانات انجزیره از سر حد اعتدال تجاوز نمود متوطنان آن جا بر صباح دوکا و در کنار دریا برده می بستند تا شجاع بیرون آمده آن کاوان را ازو بخورد و دریا ده بران تعرض نمیکرد و بعد از انکه اسکندر بر کیفیت احوال اطلاع یافت فرمود تا آن کاوان را ذبح کردند و پوست آنها را زینج و کبریت و انگبینه و سوزن پر کردند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و شجاع بعادت مالوف از دریا بیرون آمده آن هر دو کاو را فرو برد پس از ان کسی او را ندید **جزیرة البرق** درین جزیره سه موضع که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن معلوم نیست **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره اصفر اللون اند و موی زرد بر سینه داشته باشند و ناریجیل و عود و مشک در انجا بسیار بود **جزیرهٔ کالوس** در انجا جمعی از هندوان توطن دارند که هر کز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و ناریجیل باشد **جزیرة المحرقة** از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا روند و ساکنان انجزیره را سالی یکبوبت از کوکبی که سمت الراس ایشان رسد آفتی عظیم پیش آید چنانچه اشعه و افشه و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم انجماعت بپوسته مترصد و مترقب آن وقت میباشند و چون نزدیک بدان رسد از انجا رحلت کنند و بر گاه که کوکب ازان محل بگذرد و کند بجای خود باز آیند **جزیرة النساس** از جملهٔ جزایر انجر بحر است و ساکنان انجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کوراست و یک نیمهٔ بدن مفلوج بغلست که درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع گشته با آن جماعت محاربه کنند و منقار چشمهای ایشان را کور سازند **جزیرة المنارة** در بحر مغرب است و در انجا منارهٔ ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بران میسر نمیشود و زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست بجانب مغرب دراز کرده است و گویا بچیزی اشارت میکند **جزیرة الکنیسه** در همان دریاست و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در برابر آن کنیسه مسجدیست و هر دعائی که در آن مسجد کنند مستجاب شود و بر سر قبهٔ کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هر کس از زایران بتعرج و زیارت آن مسجد رود آنصورت سر از کنیسه در آورده و آواز دهد که فلانی بهمانی آمده است پس در آن کنیسه کشاده شود و هیچ کافی جهت آن شخص بیرون آید و باز در مسدود گردد و پیوسته حال بر منوال باشد **جزیرهٔ خالط** در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تجار چون بمقابل بدانجا رسد توقف کنند و لی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند **جزیره عادیان** در دریای شقر است باقلیم هفتم و انجزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن توطن دارند و طول و عرض انجزیره صد شصت فرسخ است در عجایب البلدان مذکور است که در انجزیره درختی است بغایت بزرگ که هر گاه آفتاب بهر حمل تحویل نماید بر سر سال که آفاق رخت کند مطابق واقع خواهد شد و در غربی جزیرهٔ عادیان چهار جزیره است هر یک را پنجاه فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ عرض و در هر جزیره ازان جزایر مردمان ساکن اند و در هر جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست و آن مردان وقت معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از انکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن

زمان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بخرایه مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیرهٔ قاهرون در بحر چین است و دران جزیره جانوریست که آن را کرکث خوانند و در پیشانی کرکث شاخیست نزدیک بیک گز و چون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید جزیرهٔ کلکه و سریره خط استوا در حدود شرقی از میان این جزیره گذرد و معدن فلفل انجا بسیار بود و در آن جزیره ماران باشند که گاه گاه بیرون آیند و بر درخت جزیره لنکابالوس متوطنان انجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده عینی تشکرف شناسند جزیرهٔ الراهی در بحر اخضر است و در آن جزیره نوعی از درخت بهم است که برنج آن تریاق زهر افعی و سایر هوام بود و در این جزیره گاو میش باشد که او را دوم بود و در انجا جنسی از آدمی هست که قامت هر یک از ایشان چهار شبر باشد و موهای ایشان بسرخ بود و بشیر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفهٔ از ملاحان نیز در این جزیره مقیم اند که چون در آب سباحت کنند زورق را دریابند جزیرهٔ العقارب هم از جزایر بحر اخضر است و در این جزیره کرد مان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت جسم آن کرد مان را به جسم شتر بود جزیرهٔ سراندیب جزیره معظم است و مساحت آن هفتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و در وی کوهیست که هبوط آدم علیه السلام بران واقع شده و مردی که در کشتی باشد کوه را از چندین روزه راه بینند و در این کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روز مقدار باران که اثر قدم آدم شسته شود و در این کوه یاقوت سرخ وزرد و کبود توان یافت و در بعضی ازانهار انجزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان الیسکن نیز در آن جزیره باشد و در جزیرهٔ سراندیب در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود و جهت وی از عراق کشتی شراب میبرده اند جزیرهٔ مسلما در انجا درخت فلفل بسیار بود چنین گویند که برخوشهٔ فلفل یکی بزرگ باشد که چون باران بارید این گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا بروی نبارد و چون باران بایستد برگ از روی خوشه برخیزد جزیرهٔ زنگبار در دریای زنجست و در آن جزیره زنگیان سفید پوست باشند که ذوائب و حواجب و اشعار ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت جزیرهٔ موال در دریای فارس است و گاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد و آن سال مردم آن نواحی بسعت معیشت اوقات کذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آنقدر روغن از ان ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا یکسال جهة موختن چراغ و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چینی محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند متغیر شود جزیرهٔ قبرس در دریای فرنجیه است دور آن شصت و سه فرسخ و در انجا حیوانیست که اعضای آن شبیه بی آدم است مگر سر و گوش وی دیگر در شمال جزیرهٔ یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و در انجا بتخانه ایست و بتی بزرگ در آن خانه نهاده اند و هر کس در روز معین باین بتخانه رسد گویند کوچ اکبر او را میسر شده و عقیدهٔ عبدهٔ اصنام چنانست که این بت هر سال یکبار خون کند و هر گاه آنوقت در رسد غریبی را گرفته دست بسته در آن خانه گذارند و صباح که در بتخانه باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که در این اوقات که تاریخ سنوات بحری بمقصد رسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی در بتخانه انداختند و آن مسلمان حافظ کلام الله بود در تمامی آن شب بتلاوت قرآن مشغول بود و روز دیگر که کفاره در بتخانه را باز کردند او را زنده یافتند و بغایت متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است و زور و جبر بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان غریو و صاحب اختیار شد که هر حکمی میکرد اطاعت مینمودند **ذکر بعضی از جبال غرایب احوال** در افریدن جبال ایزد متعال را حکمت بسیار است و از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که چون آب برف و باران در سمامات جبال نفوذ کند بواسطهٔ حرارت جوف مغارات سیاه مذکوره بتحلیل بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن نیابد اجزای آن بخار کثافت پیدا کرده زمانی بعید العهد بر آن حال بماند و چون توقف آن امتداد یابد صفاء لطافت از دست بدهد و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج اجزاء تراب متنوعه و طبع و نضج هوا از ان اجناس جواهر مختلفة الطبایع والالوان حادث شود و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن در بیان اوراق تکجلد لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال غریبه اختصاص مینماید جبل

جبل دماوند در حدود طبرستان است و چهار فرسخ ارتفاع دارد و بر قلهٔ این جبل قطعه یخی است که ده گز مساحت دارد و در وی سوراخی است که شب
از آن شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود و چنانچه بر و شنائی مسافتی بعید تواند دید و در روز دودی از آن موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهور
که سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را درین کوه حبس نموده است در عجایب البلدان از علی بن زین منقول است که گفت من و جماعتی از اهل سیاحت عازم کوه دماوند
گشتیم و در قلهٔ آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان کبریتی از آنجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بگوگرد از آنجا
جوئی کوچک مرئی میگشت و بر سر آن کوه مغاریست عمیق که در تابستان در زمستان اصلا منکشف نمیشود جبل نهاوند نزدیک بآن بلده است و در آن
کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت کاوه دیگری بهیأت ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید مغتسم میگردد بدو قسم قسمی نهاوند میرود و قسمی بدینور جبل تور
نزدیک بگله مبارکه است و در آنجا غاریست که سیدنا ابراهیم صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار در وقت هجرت بر ناقهٔ ابو بکر صدیق رضی
تعالی عنه دو سه روز آنجا ساکن بود جبل اشتره در ولایت ترکستان است در اراضی شاش و معادن نفط و فیروزه و طلا و روی و آهن در آنکوه
بسیار است و در آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و ثوابی را که بآن بشویند بغایت پاک و لطیف شود جبل سیلان کوهی
در غایت بلندی نزدیک بارد پیل مشتمل بر اشجار بسیار و چشمهای آب گرم و سرد و مشهور است که هر حیوانی که قصد خوردن ثمار آن اشجار کند بمیرد و جبل
الصورت در محاذی کرمانست و وجه تسمیهٔ او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بصورت انسان قرار گیرد جبل
فرخانه درین کوه کیاهی روید بصورت آدمی که آنرا سپروج الصنم گویند و آن کیاه در وقت باه اثری تمام دارد جبل مورجان در زمین فارس
است و در آن کوه غاریست که آب از سقف آن در تقاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرو آید
و اگر هزار کس باشند آنقدر آب چکد که همه را کفایت شود جبل واسط تا بلاد اندلس همه باشد و در آن جبل سنگی پدید آید که میان آن تری باشد
بود و هر کاه قصد کنند که آن تر را بگیرند خایب کردد و چون دست از تعرض باز دارند باز پیدا شود و بهیچکس را بحقیقت احوال اطلاع نیست
جبل سرطائیل در میان دریای هندست و از آنجا آواز دف و نی و سنج شنوند و بنی نعامل آن نیز ند جبل نبوبه کوهیست در دریای هند و در
آنجا چشمه آب باشد و برغم هندوان شارب آن عمری دراز یابد و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ و چون کسی قصد آن کند مانع شوند و
در هلاکت خلق کوشند جبل بیتون در میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین بهل فرهاد در آن کوه موجود است جبل بلت کوهیست
که چون آتش بر آن فروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی بجهت امتحان از دیار تبت بدان کوه آمد و هیزم
تا نفط و کوگرد و بیرم بسیار بر قلهٔ آن جبل جمع آورند و آتش در آن زنند همان ساعت آب طلا هر شده آتش را فرو نشاند جبل الثلج ایضا در
اراضی تبت واقعست و هر که بدانجا عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد و یا از بانش از نطق باز ماند جبل الثبان کویند در آن کوه اشجاریست میوه دار
بسیار است و بنی نعامل که کسی متعهد تربیت آن شود میوه و بدا طعم و بوی آن اثمار چندان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه را ببلخ رسانند چون
بوی کرده جبل الحدید در دیار هندست و از آن کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد که چون جنی از آن بر کسی زند از موضع جراحت خون تازه نماید اما کسان
گمان شود که آن را داغ کرده اند جبل الاثمار در اقصای بلاد مغربست و ازین کوه سه چهار جوی عظیم بیرون آید و قرب هزار قنطره بران
جویها ساخته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود از انکوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بمصر و در اجنا آمده است
که در آن جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه اهل کتاب بمبلغ مقتاد هزار دینار عهد داری کرد ند قاضی نشد و گفت
روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که در آن کوه مدفون شد عامر مغافری بود جبل الروضه کوهیست میان
وحشی بسیار بد و کسی متعرض آنها نمیشود جبل الکوکبان نزدیک بصنعاء واقعست و بر انکوه دو قصر است که بهکس راه از انها نمیابند و عقیده
بعضی از مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است جبل النار کوهیست در میان بحر عدن
بهیئت آتش جبل در اشتعال باشد و بعضی از عدنیان گویند که قومی از نسل هارون پیغمبر علیه السلام در آن کوه ساکن اند و الله تعالی اعلم جبل
المعظم کوهیست در اراضی حبشه و در آنجا مساجد و صوامع واقعست و گویند که در انکوه مغار ها باشد که میت در آنجا اصلا نپوسیده نگردد

طعم و بوش

وچنان استماع افتاده که در ولایت ماچین نیز مغارهاست که اموات در آنجا خفته اند و نشسته و اصلا تغییر در ابدان ایشان محسوس نمیشود و دو چیکپو نیز غاریست که شش مرده در آن موجود است و اجساد آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجائی آنموضع را متی خوانند گویند در زیارتگاه و دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهیست در سه چهار فرسخی قزوین و در آنجا صورت حیوانات است که بتقدیر الهی مسخ شده اند و متحول بسنگ گشته از آنجمله شبانیست که بر عصا زده و گوسفندان در حوالی او از سنگ و همچنین نانی بنظر می آید که گاومیده شده و نیز مسموع شده که چون قهستان بگیریان رود بر دست راست بمسافت پانزده فرسخ زرینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن بتحول بسنگ شده و هرچه از آدمی و حیوانی و بنائی که در آنجا بوده مجسم گشته تا بحدی که کهواره در آنجا با قنداق سنگین و در آن کودکی از سنگ و رسنی از سنگ بسته و قصی دیده اند از سنگ که در آن کبکی سنگین بود و در کنار این بیابان که بمغضوبه شهرتها یافته عبنی باشد از کردوم بغایت سیاه و شب و هر اطیران نمایند و جز هیش آن مهلک بود و دیگر در ترکستان کوهیست و در آن کوه غاریست که هر که در آن غار رود و در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه در آن نواحی غاریست که هر کس از پیش آن گذرد روح از بدنش مفارقت نماید و دیگر در مملکت چین کوهیست و در آن کوه دره و در آن جاده ایست که بران جاده مردم از چین بعزیمت روند و هر کس از جاده انحراف نماید فی الحال نفسش منقطع شده بمیرد و دیگر در رغا کوهیست و بر سر آن جبل چشمه آبی و آب آنچشمه از جمیع جوانب آنکوه سیلان مینماید اما قبل از انکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل شود و دیگر در یکی از بلاد خلاستا کوهیست و در آن کوه مناره ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوع است و بر سر آن تغار مرغی از سنگ منصوب که در منقار خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آمرغ سنگین بالای درختان و چون انجیر پخته شود هر روز در آن طیور هر یکی انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن تغاره اندازند و شخصی که مترصد همین باشد از آن انجیرها تناول کند و هر چه از وی فاضل آید بفروشد و چنان مشهور است که این طلسم بلنیاس حکیم ساخته است و العلم عند الله تعالی **ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال و الافعال** منقول پیوسته که یتیم زاری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة و السلام با سی کس از بنی اعمام و جدام جهة تجارت در کشتی نشسته بسفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضا قضا با مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه آن سفینه از موضعی بموضعی میرود و چون بحسب اقتضای دریای مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج تسکین گرفت و یتیم با رفیقان بآن جزیره در آمدند گاه دابه که کثرت و غلظت اشعار او بشانه بود که بیش و پس از یکدیگر متمیز نمی گشت با ایشان ملاقات نمود و از غرابت هیات آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی جواب داد که من جساسه ام اکنون الیقوم بروید نزد مردیکه درین دیراست زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاقست یتیم و اری گوید که چون با این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پایهای او را به بندهای آهنین معقد ساخته بودند و بر کرسی بعظمت مقعد او شخصی منتظر مانده بود لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شما بگوئید تا چه کسانید جواب دادیم که ما از یثرب که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج بگاه سر گردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نمودیم باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل عمان گفتیم از کدام صنعت او خبر میپرسی گفت سئوال میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نمیدهد جواب دادیم که بلی گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت او خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه بسیار است گفت زود باشد که آن نیز خشک شود باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از کدام حال او خبر میجوئی گفت آیا در آن چشمه آب هست و مردم انجائی با آن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آن چشمه آب بسیار است و اما بالای آسمزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر ایشان که چکار کرد و گفتیم بدرستیکه آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد گفت با وی عرب معامله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت با ایشان پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر معاندان خالب آمد قبایلی را که نزدیک با و بودند مطیع کردانید پس گفت خیریت عرب را در متابعت او دانسته و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم که بدرستیکه منم آن کسی که روزی باشد که ماذون شوم بخروج پس بر روی زمین گردم و سیر نمایم در زمین و نخواهم گذاشت قریه را که بدان در نیایم در چهل شبانه روز

دیگر که مدینه که آن را بلدة برهن خوانند و هر گاه خواهیم که یکی از آن دو شهر را یاد کنیم که تمییز بر ایشان دردست داشته باشد مراد استقبال نموده مانع آید و همچنین بر بقیه اثر ثقبات آن دو بلده ملایک باشند که آن را حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بجا زبانه گشته مشرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دریافت و مسلمان شد کیفیت واقعه را باز گفت و حال آنکه آنحضرت قبل ازین اخبار دجال را همین منوال با اصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت از تمیم مهاجر و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را بسامع ایشان رسانید فرمود که همچنین حدیث تمیم واقف الذی کنت احدثکم عنه وعن المدینة وکه در صحیحین بروایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبر که نه ترسانیده باشد امت خود را از اعور کذاب الا و انه اعور و ان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم دجال که کفر و در صحیح مسلم از حذیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار است و با او دست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس را در بهشت آتش او بدخول جنت استعداد یابد و هر کس بهشت او مقرر گردد بدر آمدن دوزخ مبتلا شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این حدیث احادیث بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامه خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج معطوف یافت

تعریف عوج بن عنق اکثر مورخان بر آن رفته اند که عنق مادر عوج و دختر آدم است علیه السلام و او را نیز بعظم جثه توصیف نموده اند چنانچه گویند هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکور است که بلندی قامت عوج بیست و سه هزار و سیصد ذرع و ثلث گز بوده و در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب از سر مرتفع ترین جبال چهل گز گذشته بود از سر زانوی او تجاوز ننموده و نیز در کتاب مذکور مذبور است که در آن اوان که موسی علیه السلام داعیه جنگ جباران شام داشت عوج موازی هفتاد فرسخ طول و عرض معسکری از اسرائیل قطعه سنگی بسر بیدار کوهی و بسر بر گرفت بعزیمت آنکه بر بالای موسویان اندازد تا همه را بیکدفعه زیر آن کوه پاره بیت و نابود گرداند ایزد سبحانه و تعالی مرغی را امر کرد که بالهای آسنگ را سوراخ کرد تا در گردن عوج افتاد و جناب موسوی بحسب وحی سماوی بر کیفیت اطلاع یافته خود را بعوج رسانید و عصا بر کعبش زده او را از پای در آورد و چون عوج بعقر جهنم افتاد و استخوان ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بر آن جسر آمد شد مینمودند

صفت یاجوج و ماجوج در روضة الصفا مسطور است که یاجوج و ماجوج پسران یافث بن نوح بودند و چون هریک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج بافصای اراضی مشرق خزامیده قریب بحجابی که سد ذوالقرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمد چنانکه عبد الله بن عمر گوید که بنی آدم دو جزو ند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی از اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند که بهجار صد هستم میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی اند که هریک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن بدان مشابه نباشد و صنف دوم زمره اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سیوم گروهی اند که طول و قصر قامتیشان از یک شبر تا بچهل ذراع کشیده و این صنف را کلیم کوش نیز گویند و فیل و گرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتواند کرد و از اجناس وحوش و سباع ضاره هر چه بدیشان باز خورد نجات نیابد و یکی از عادات مذمومه آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد کوششش را بخورند و یاجوج و ماجوج را طعامی نباشد نه خدایرا شناسند و نه خلق را و مانند حیوانات معاش کنند و دیگر از غرایب صور معشر آنکه در صدر چنین قومی باشد بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه موی بوزینه است و القوم راقوت طیران است چنانچه از درختی بدرختی گریزان کنند قال فی عجایب المخلوقات البغوی فی جانب الصین قوم یشبهون الناس اما شعر هم کشعر القردة یطیرون من شجرة الی شجرة و دیگر آنکه بر خواجی ترکستان موضعیست بشکل ربع مسجع بسیار و در آنجا جماعتی توطن دارند اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن نواحی واقعست رساند و بعد از وصول اگر باران بروی بارد آن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد والا در آن رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بمثابه دیزان کرده که مرده بسیرد

وحقیقت الحال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست و در انجا مردهٔ که قاعش مشابهٔ درخت خرماست و دو دست ندارد و دیگر که دست بردی نشنود آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد و دیگر در قریهٔ از قری ولایت قبره در زمان او لجایتو سلطان دختر یاور وقت طبخ در روز اگر رفت بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت وچون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردان از میان هر دو پای او سر بر زده و آن دختر پسر شده زنی بجهت او نکاح در آورد وازوی فرزندان پدید آمدند دیگر در یکی کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضرموت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت دیگر در زمان سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مردی بود که بر تمامی اندامش موی خرس مانند موی خرس اما لحیهٔ او مانند سایر مردم بود و بخشش مفهوم نمیشد وبکدائی اوقات میگذرانید دیگر از سنان بن ثابت حوانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد و دیگر در جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از ارمن بجدمت ناصر الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسبیده بود و قریب بهبست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم دیگر بود و دیگر در ولایت ارمینیه قریه ایست و در انجا طایفه ایست که هر کس از ایشان ریش بر می آرد نصف ریش او سیاه است و نصفی سپید و دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر گردید که موی سر و دستهایش بر موی بود مانند خرس که دندانهای زیرین نداشت و بخشش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این تحفهٔ غریب آورده و دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهیست و در انکوه جمعی ساکنند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور آدمیان نیز بر روی آنها چشمها ظاهر است و دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامة و در قوت بمثابه که ساق اسپ را بدست کرفتی و بشکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی حشم را بهزیمت نمودی دیگر از ابو سخن طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنه که نزدیک ما بود بشکافت و چند سر آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از ان سرها شکسته و دندانهایش ریخته بزرگی آن دندانها همچو بمثابه بود که یکی از آنها دو من وزن داشت دیگر در اراضی مغرب زمین سیاهیست و در میان آن زمینیان شهریست که متوطنان آن تمام نسوان باشند و اگر مردی بدانجا رسد بحسب اقتضای آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه در اندک زمانی بمیرد و در آن بلده چشمه ایست که چون زنان در آن چشمه بنشینند حامله شوند و دختر آورند و اگر بسبیل بدرت پسری در وجود آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه بنشیند حیض او معاودت کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک رسد و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز بوس مجامعت بخواطر ایشان خطور نکند و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد و اما بعد از چند گاه عادت دیگر نسوان پیدا کنند و عورات آنشهر مسلمان باشند و هر کاری که جهة انتظام امور دینوی مردان را باید کردن زنان بدان قیام نمایند و هر چیز از هر محل حاصل کنند بسویت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و برزکی و کوچکی و نزاع جهة سود او معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال و طلب تقدم و ذخیره نهادن را از جمله مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود دباب الابواب برملی دو قریه ایست و متوطنان آن قری مردم بلند قامت اعور و اقلون اند و ذنبی دارند و غیر زراعت صنعتی ندانند و هیچ یک از سلاطین مال و خراج ندهند و تابع دین و ملتی نباشند و در هر یک از ان دو قریه دو خانهٔ بزرگ باشد در زمینین مثال سر دابه یکی مخصوص بر جال و دیگری منسوب بنسوان و همچنان در جهة ساختن کارها موات متعین اند و کار سازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسر دابه که بر جال مخصوص باشد برند و کارد استخوانش از یکدیگر جدا کردانند و مغزهای استخوانها را بیرون آورده عظام را در خریطه اندازند و اگر میت توانگر بوده باشد در خریطه دیبا و اگر فقیر بوده در خریطه چرم و آن خریطه را در آن سرداب بچه نام میت و نام پدر و مادر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را بآنجا نقش کنند آنگاه کوشتهای مرده را از سرداب بیرون آورده بتلی برند که در خارج آن قریه است و آنجا بنهند از ندوکاغی چند که بر آن تل اشیع نه در زند بنهند تو آن کوشتها را از هم برباینده و هیچ مرغی دیگر نخورند که بر آن تل نشسته و برین قیاس عورات آنجا عمت نسوان مرده را کار سازی نمایند و همچنانکه سرداب زنان علیحده است

علیحده است پشته که مطرح کوشهای ایشانست غیر پشته ایست که کوشت مردان را بران اندازند حکایت در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطورست که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح حلوان فضله بن معاویه را با سعید سوار بجانب حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کافران را تاخت کنند و فضله در وقت مراجعت از ناحیت حلوان نماز دیگر در میان کوه فرود آمده بادای بانگ نماز قیام نمود چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که گفت تکبیر ایها الفضله و چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آواز آمد که اخلصت اخلاصا یا فضله و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله هاتف برزبان راند که این پیغمبریست که بعد از کسی بر منبه نبوت نرسد و چون گفت حی علی الصلوة بار دیگر گفت که این نمازیست که فریضه کرده اند خنک آنکس که بران مواظبت نماید و آن را بوقت گذارد و چون فضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لا بل الصلاح الصلاح لا بل الفلاح و بعد از انکه فضله از بانگ نماز فارغ گشته تکبیر گفت در وقت اداء قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که امت محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و فضله از شنیدن این سخنان تعجب نموده پس از فراغ از اداء نماز بر پای خواست و باواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اکر تو از جنس فرشتگان فضل الله علیک و اکر از پریانی فرحبا بک و اهلا و سهلا و اکر از آدمیانی پیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر برهنه که موی روی و سرش سفید بود و جامه صوف سفید پوشیده بود و عصائی بردست کرفته از عقبه انجبل پیرون آمد و بران عصا تکیه زده گفت السلام علیکم و رحمة الله و فضله لب بجواب کشاده از و پرسید که تو کیستی و درین منزل چکونه بسر میبری گفت من زنیب بن برصیصا ام و وصی عیسی بن مریم علیهما السلام و مسجا در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزکار کذرانم باید که سلام مرا بعمر بن الخطاب رسانیده او را بکوئید که متابعت سنت سنیه پیغمبر را از دست ندهد و بران مواظبت نماید و بداند که قیامت نزدیک رسیده است فضله گفت چه باشد که مرا از علامات روز جزا خبر دهی زنیب گفت ای فضله هر وقت که مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت کنند و امرا با غلمان در سازند و اکر چه غلات بسیار باشد نرخ ارزان نشود و خون بیکبار بان بر خاک ریزد و حشمت خلق بمرتبه رسد که اکر درویشی سوالی کدائی کند ده درم نیابد و حفاظ قرآن را با لحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارهای بلند افرازند و کواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خورش را با شایع کردد بباید دانست که قیامت نزدیک باشد و چشم آبی ظهور نماید و زنیب بعد از کفتن این سخنان غایب شد و چون فضله بخدمت سعد ابی وقاص رسید کیفیت حال باز کفت و سعد بعض خویشان کوه رفته هر چند جستجوی نمود و بانک نماز کفت دیکر از زنیب اثری ندید و خبری نشنید و العلم عند الله المجید دیکر حمد الله مستوفی در تاریخ کزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود روایت کند که جمعی از بجار کفتند که در دریای سوات که خوجی از کفار لشکر ترکستان کشیده در نواحی یکی جماعتی از اهل اسلام را مشهد کردانیدند از انجمله شخصی که او را قراجها در میکفتند زخم تیغ کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قراجها در کوشه خانه از خانهای او آوازی شنیدند که منم قراجها در که در فلان روز کفار مرا شهید کردند و اکنون من بغایت خوشحالم و با هفتاد هزار روح باستقبال روح پیره زنی آمده ام که سه روز دیکر فوت خواهد شد و چون خاطر مستقل نمیشما بود بدیخا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید عیالش کفتند که اهل این شهر را بکوئید که افتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع شود و چون مردم قراجها در این آواز شنیدند بسرعت هر چه تمامتر کوشه خانه را خراب کردند بحیکسی در میان دیوار ندیدند و از کوشه دیکر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم زنی جیوة بود بلکه آوازی بود که از جنی بیرون آید و درین نوبت از کرت اول مبالغه بیشتر نمود که مردم شهر را بکوئید که صدقه دهند والا بلیه عظیمه جبلا خواهند شد اهل خانه جوابدادند که مردم این شهر سخن کردن تر از ما باور نخواهند کرد کفت اهل شهر را بکوئید تا در میدانی حاضر شوند و چوبی در زمین فرو برند من از انجا بخوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بران موجب عمل نموده همان سخنان استماع کردند و ایضا کفت که این را بکوئید که اللهم کما علمتنا فعلمنا و کما کرمتنا فاکرمنا و ما سمعنا فوعنا این آواز اندرون یکی از موضع مختلفه میشنیدند بعد از ان آن پیره زن در کذشت و آن آواز منقطع کشت ذلک من عجایب الحالات و غرایب الواقعات و دیکر حقیر کارنوی از اعاظم شاهنی هروست که پدرم بن حیان سن چهار سال و مادرم حامله بود چون متوجه کشت

دندانهایش بیرون آمده بود دیگر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست عشر وستمایه ودر بعضی از مخلات واوا استطنه هراة از ضیعه پسری متولد گشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دو مانش دو دندان بسته بود و بر پشت او پاره گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد النقاشانی بود این طفل ابعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند و آنجناب متعجب گشت که وقوع امثال این صورت از جمله علامات استقبال مملکت و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان بلده در محله خواجه صدر الدین ملک زرگر عورتی بیک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شده و دختران با مادرایشان نیز پس از سه چار روز وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی گفته بود در شعبان همان سال مابحجرایت دولت نواب کامیاب شاهی از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن مملکت بتصرف فرمانفرمای جهانیان درآمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه وآله المعصومین ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست ودر کتب علماء وافر مناقب بروایت حزیمة بن ماثبت از ابو عامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته که در آن فن شبیه و نظیر ندارد و آوازه ی طاقش بسمع من متواتر شده در ماه رجب که شمشیرهای اشرار عرب در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که در راه شتر بصوب مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرده پس از آنکه کمالت یقظه و انتباه آمدم خود را در بیابانی غریب شگرف دیدم نظر بر اطراف وجوانب آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهده من شد از دور که مانند ستاره میدرخشید و نزدیک آن شعلات شناعته جمعی بصورت غریب خلقت دیدم که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم و شتر نیز بهراسیده بزانو در آمد و من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من برخواستند و من تضرع نموده زنهار خواستم زمره از انقوم جماعتی را که متوجه ضرار من بودند منع کرده چهار شخص نزد من نشستند یکی از ایشان مرا مخاطب ساخته و گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم از قبیله غسان از بطن جفنه گفت از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت حال را معروض داشته بزبان آوردم که ما در اخبار منجمه اعتماد بر قول کاهنان زمان میکنیم که ایشان حقایق اسرار را از شما مشنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایا را آینده بسواسطه از شما استعلام نمایم سه کس از ایشان اشارت بجهاری کردند که دانا ترین ما اوست و من متوجه او گشتم آن جنی گفت که یا با عامر فراگیر گفتم که نه از کتاب باشد بیرد انده و درویش بی سامان و فرود آینده بادیان ریزان که هر اینه رود باشد که بیایند صاحب شتران با یک سامان گفته بگرامی ترین تحریص کننده مرد مرا بر جنبانک و فصیح ترین فرماینده بمکنان را بطلب فرهنگ و هر اینه فرود آید از آسمان یعنی برین معنی که مهار در بینی هر بد خوابی کند که جنکها دیده باشد و سختیها کشیده و تند خوی و افسانه گوی را رام و خاموش گرداند بدرستیکه کسان بیباک حق ناشناس گرداننده اند و بخشی را که شکننده پادشاهان فارس و روم باشد خواهند ابو عامر گوید که پرسیدم که این بخشی پادشاه باشد جواب داد که نی پیغمبری باشد از بنی هاشم باشرف و وفا و کرم بعد از ان سمتهٔ از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم بر زبان آورده گفت کوش من این سخنان را از فرشگانی استماع نموده که نویسند کان اعمال بند کانند ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظر من چنان شدند من آنشب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم از غرایب انکه با وجود مشاهده ایخیال و شنیدن این مقال ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت از غایت حسد ایمان نیاورد و بر کفر و ضلالت بر دحکایت در بسیاری از نسخ سیر نظر در آمده که سواد بن قارب که در میان یمنیان از اجانب و اقارب امتیاز و استثناء داشت در ایام خلافت عمر ابن الخطاب روزی بدار الخلافه آمد عمر رضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اشراف جنی که همزادت بوده آگاه کرده بوده کیفیت حکایت را بخوانم که بواسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیر المؤمنین من بشی در خواب گاه خویش باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد و پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو اگر همتی داری در یاب که رسول بنی لوی بن غالب رسید و نسیم دولت او وزیده و وی خلق را بخدا خوانده بطریق عبودیت حضرت الوهیت دعوت کرده و منی چند بر زبان رانده همان مضمون من این بگوش هوش من رسید گفتم بگذار که خواب کم کنم که دوش بیدار بودم و آن جنی آنشب غایب شده شب دیگر باز آمد و همان سخنان را اعاده کرد و من به تکرار دل ازان حدیث نداشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان ابیات را بر زبان آورد و پوشیده نماند که ابیات مذکوره را بعضی از علماء من سیر بن

برین موجب ترجمه کرده اند ابیات شکفتی در دلم از خیالات است که راه گمشان مقصود جان است بدان جنبی که چون یکان نباشند پری و آدمی یکسان نباشند همه را بر بدایه کشته طالب که تا بر گردان کردند غالب تو نیز ار سوی پیشه شتابی بهران کامی که میجوئی بیابی القصه سواد کوید که در شب سوم شعبان منشوره منظومه آن جنی ماثر افتاد و روز دیگر روی بصوب کوه آورد و من در اثار راه شتابیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم بمدینه بهجرت فرموده بسرعت شتافتم و شرف ملازمت آنحضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هر گز آنجنی را ندیدم حکایت از جناب معرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی میفرمود که قاضی اختیار الدین حسن گفت که از مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی شنیدم که نوبتی تقریر میکرد که در وقتی که متوجه گذاردن حج اسلام بودیم در ویشی نسبت بما طریق ارادت مسلوک داشت و هر روز نزد ما میرسید و چون ببادیه درآمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد ازان پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از و پرسیدیم که درین چند روز کجا بودی و چه حال داری جوابداد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاد و امروز بهمت شما ازان بلیه نجات دست داد و چون بتفصیل این اجمال سئوال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکه ماری عظیم دیدم و بزخم شاخ او را بقتل رسانیدم همان لحظه گروه عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی از هوا درآمده مرا ببرداشتند و بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار نمود یکی از الفاظ بفارسی آهسته مرا گفت که بگوی هر چه شرع فرماید و من این لفظ را بزبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید گفتم که من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی ازانجماعت پرسید که مقتول شما چه صورت بدانجا شافته بود گفتند بهیات ماری گفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول ثقلین صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمودند ترا بغیر مذیه فان قتل عمد مرد اکنون این شخص را برداشته بقافله او ملحق گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا همان سر بر گردانیدند و من از عقب قافله می آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید که امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تاسف کرده گفت کاشکی من در زمان حیات مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بواسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم میمودم و هم از مقرب حضرت سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از قرابتیان من گفت بنی مرا میل حمام شده پیش از صبح برخاستم و بحمام میرزا شاه رخ رفتم اتفاقا همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود و من خوطه بستم و بحمام درآمدم و در یکی از خلوت خانها غسل کردم چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از و پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه خود را بلند ساخته دست بشیشه روزنه سقف حمام رسانید تا آن را برداشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم و هم بر من غالب گشته در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده بمتوجه خانه خود گردیدم چون بدرباغ رسیدم هیات مردم نشانا پیدا شده گفت درین سحر از کجا می آئی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این فرتوت بر روی کتف خود بر کشیده تا سر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و بزبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلند تر بود یا من و من از شنیدن این صورت عش کرده تا روز آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و بعد حال من گردند تا بهتر شدم و هم از جناب متعالیه استماع افتاد که فرمود که یکی از نوکران امیر حسن ملکی گفت که در رستاقی که متوجه یکی از مواضع باد غیس بودم در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود بر غاله سیاه بنظرم درآمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم او نمی نمود و من متحیر شده اسپ بدانطرف راندم و آن بر غاله را برگرفته بقاش زین رسانیدم و در آن اثنا دست من بمیان هر دو پای او درآمد دیدم که خصیتین او در غایت بزرگیست بزبان مجنب باخود گفتم که فی الفور مایه لاری بار بر غاله روی باز پس کرده گفت که پیش ازین بگمان بوالفضای لاجرم مرا ازین حیاتی بس راه یافته بر غاله بدادم و راندم و در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم ذکر بعضی از غرایب

او صاف و امور که منقولست از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطورست که در نیل مصر سه جانور است که در سایر انهار و بحار نیست قرش و نهنگ و فرس البحر اما قرش جانوریست بهیات و نوع که طول عرض او یک گز باشد و نقطهای گرد و نون بر بدن دارد و راکبان کشتی و مسافران دریا از وی نهایت هراسان باشند و بر آنی طعمه در آب اندازند تا بخورد و مشغول شده از قصد کشتی تقاعد ورزد اما نهنگ جانوریست که در اندامش نگیرد راح دیان پیش نیست و خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است در رسالة التصیف که بتصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان گشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش و زنگناهی دارد و چهل و دندان پیش در فک اعلی و در میان هر دو دندان پیش آن دندان خورد چهار گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد و دندان پیش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ جانوری را در دهن گیرد دندانهایش از یکدیگر گشته مشبک شود و اصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ شبیه بپشت سنگ پشت است و آهن بروی کار نکند و نهنگ را چهار پایست و دم دراز گاه باشد که طول آن بده گز رسد و پهنایش بدو گز و نهنگ را نتوان گشت مگر از زیر بطنش و او هر گاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بیضگاش آنچه بآب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضا در رسالة مذکوره مذبور است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود در آب سپرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک بدهان وی در آید و آنچه از اندرونش سپرون آید بخورد و آن مرغک را چیزی مانند خار بر گاه نهنگ دهان خود بر هم نهند آنخار در کامش خلیده باز دهان نگشاید تا فرس البحر جانوریست که سر و گردنش بمثابه گاو میش و دمش ناب مانند دندانهای خوک از دهانش سپرون آمده و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای او بغایت کوتاه است و سطبر مشابه بدست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جا بوزی که بیابد هلاک کرداند و وقت وصلابت جسدش بر تبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که اورا هلاک سازند ایشان را اصلا مقدور نشد و همدر عجایب البلدان مسطورست که نوبتی در ساحل دریای هرموز مشاهده افتاد که مردی ماهی صید کرد و که مانند سپری گرد و پهن بود و دهانش دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت و دیگر در رسالة التصیف مذکورست که نوعی از ماهیست که از احوت التحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد اما چون ساکنان سفینه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد و دیگر در بعضی از بحار ماهی پیدا شده که طول آن صد و بیست گز است و عرض او بیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش و همه [illegible] بحر ماهی است که سپیر دو وقت طیران ماهی ازو بزرگتر از عقبش در پرواز می آید و او را گرفته میخورد و دیگر در یکی از دریا ماهی پیدا شده که در روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوان بحری که بر سطح آب دهان باز داشته باشد سپرساند و بدهانش در می آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد و دیگر در تحفة الغرایب مسطورست که در هند و سند ان دریاییست که دو فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیات انسان که چون شب شود از آن جنس بسیاری از آب سپرون آیند و بر ساحل بحر بهم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند بر غیر صورت آدمی که از آن بحر سپرون آیند و مردم آنجا در شبهای مهتاب نزدیک آن دریا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان کنند راقم حروف گوید که در سنه ثمان وسبعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا بخیال اقبال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی از مردم از آن نهرها می گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و سطبری نصف بالایش برابر عصایی و نصف پایانش بمقدار قلمی و فک اسفل اندکی از وغیر دهان منفذی در اعضایش ظاهر بود و از جمله حیوانات آبی دیگر سرطانست که اورا خرچنگ نیز گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانه خود را مثل زره در سازد و یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی و چون پوست افکند در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی باز گذارد تا پدیدش صلب شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریقه آدمیان بدست

بدست خود وفی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان برما کولات نهند گویند که اگر سرطان را برپشت مرده یابند علامت امنیت باشد

اما حیوانات برّی که عربیه لاشکال او الاضال اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع کرده ولدی از دی تولد نماید و تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد و بعد ازان بمیرد و روز دیگر آن همان نو رسیده ولدی متولد شود و مادر هنگام غروب بمیرد و الی زوال توالد و تناسل و فوت بهمین وجه باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جهنده برنهج مقال است که اندسالة التصاویر دیگر مسایل فاضل نقل کرده میشود شیر درمیان وحوش بمنزله پادشاهست و غایت بیخاشتی و رمیان طوایف انسان مثل کشته مع ذلک ازآواز خروس و کربه و چوب زدن بزطرف مسین و رویین وهم نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از انکه سه شبانه روز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و بادی در وی دمد تا صورت شیر پیدا کرده و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانه روز چشم باز نکند و چون شش ماهه گردد دندان نماید و تیز پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر بازمانده خود نرود ازارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم که روی مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال دم کژدم بود و نوعی دیگر دیدم بشکل ببر با گوش کوتاه سیاه و اشت بدانی یک چه پلنگ مکبّرترین سباع است و چون سیر شود سه شبانه روز خواب کند و از و بانش بوی خوش آید بخلاف شیر که و بانش بدبوی بود و هرگاه پلنگ مریض گردد موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب آنقدر محبّت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد که او را شعور نماند و گرفتار گردد یوزبشکل مانند پلنگست و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود ترک شکار کرده با یوزی جوان مصاحب کرده و از صید وی خورده و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسیکه آن جانور را برسماعی اسپ سوار ساخت یزید بن معاویه بود گرگ چون در خواب شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هر چند بزنند بچوب یا شمشیر آواز برنیارد تا بمیرد و گرگ از یک فرسخ مسافت بوی مردار شود و بهر وقت خوردنی نیابد باشتیاق هوا قناعت نماید گویند که چون سر گرگ را در کبوترخانه آویزند کبوتر بهیجان آید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند موی ش بریزد گفتار از گفتار بعضی از علماء آثار چنان معلوم میشود که گفتار جانور مذکور وسالی زیاده و ابجاقت اشتهار دارد و چنانچه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد خرس از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین عقیق اسپ و شتر و در ازگوش و طعمه سباع را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرس از دو زبان زاید و او در زمستان کم تردد نماید و هرگاه گرسنه گردد دست و پای خود را بمکد تا گرسنگی مندفع شود خوک قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است نرش در هشت ماهگی بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیانا در چهار ماهگی حامله گردد و هشت بچه زاید و چون بیانزده سالگی رسد دیگر نزاید و هرگاه خوک بیمار شود و خوردن خرچنگ علاجش باشد از غرایب انکه چون خوک را ببیابانی بردار گوش بندند و در از گوش بول کند خوک بمیرد و ایضا اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کنند سقط کرده و دیگر انکه اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد بعد ازان دو روز خوردنی دهند فربه شود و نضارهای برنجبو جبا و اپرداز کنند روباه بحیله و تمدد بر نظیر بدارد و گویند هرگاه کیک بر دی غلبه کند آهسته آهسته آب دهن تا همه کیکها بر گردد باش جمع آید آنگاه غوطه زند و دیگر بر دد دیگر انکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خفته و پا ها بلند سازد تا جذبه باکان برند که مرده است و نزدیکش روند او برجسته آنها را صید کند و در حدود بلغر نوعی از روباه میباشد که از درختی بدرختی میپرد و هر مرضی که از گوشش میخورد شفا مییابد نقلست که در زمان خلو حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر ان بت مینهاد ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید و بت پرست ایخال را دیده بت را بکشت و مسلمان شد شغال جانوری مشهور است گویند که اگر بانش را در سرائی گذارند میان ساکنان آنموضع نزاع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برده اند که آن جانور سالی ماده میباشد و سالی نر و این بحثی اصلی ندارد و انچه از غرایب حالات او بصحت پیوسته آنکه حایض میشود و خنثی میباشد و اعراب گویند که جنبان از خرگوش سگ پرند و چون چشم خرگوش بردرد یافته بمیرد و بدین جهت هرگز نبیند یا بار نرود سوسمار هرگز آب نیاشامد بتابستان هوا گذراند لاجرم در چهل روز یکقطره بول کند و او بهفتاد بیضه نهد زنش را دو ذکر ماده اش را دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال بود

بوزینه از تمامی جانوران آدمیان مشابهت بیشتر دارد وبخنده وخوشی طلب نماید وبغایت عیور باشد بزاده خود وصنعتها آموزد چنان استماع افتاده که بوزینه شطرنج آموخته بود وروزی صاحب خود را مات کرده وآن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را برسرش زد وچون دست دیگر باختند باز بوزینه غالب شده ودر وقتی که حریف رابمات خانه رسانید طپانچه‌ای که در آن مجلس بود برسر نهاد آنگاه کشت گفته اورا مات ساخت گویند که اگر از پوست بوزینه غربال سازند وآن کندم وجو بیزند وبدان زراعت کنند محصول آفت ملخ ایمن باشد بوتیمار عرب اورا مالک الحجر این گویند جهت آنکه پیوسته برکنار دریا باشد وهرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد وآب نخورد تا از تشنگی بمیرد سمک بوفاداری در حیوانات صاحب خود ومحافظت اموالش مشهور است چنانچه در یکی از کتب نظر درآمده که روزی در قرقزین شخصیکه سگی داشت وفات یافت وآشنا همراه تابوتش تا سر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان برزمین زد که هلاک شد گربه چند نوع میباشد از اهلی وصحرائی واز انجمله گربه زباد است وآن جانور دم دراز دارد وموی وی مایل بسواد بود وگربه زباد در هند ودیار مغرب بسیار باشد وچون خواهند که زباد از آن گربه بحصول پیوندد اورا برچوبی بندند ونه روز هر روز چند نوبت بشورهند ودران ایام آن گربه برگرد آن چوب گردد وخود را بران مالد تا زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده برچوب نشیند واز غرایب احوال گربه آنکه گاهی سیاهی چشمش کرد و بزرگست وگاهی در غایت خردی وباریکی واین اختلاف در یکروز بسیار دیده شده وسبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرر است گویند که اگر دمش را ببرند ودر خانه دفن کنند دیگر موش بآن خانه در نیاید از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که فرمود تا در وقتی که جناح رباط پنجده اشتغال داشتم در زمینی که از اصالح عمارت میساختند خانه موشی ظاهر شد واز اجناس حیوانات مثل کندم وجو وارزن وبرنج وماش وعدس از هریک یک کف جدا جدا ودر صحن آن سوراخ ریخته بود تبرتهی که در دکان علافان ریزند وموشی سه چهار موش بچه را پیش گرفته نشسته بود ومطلقا از مردم نمی گریخت واگر یکی از فرزندان اورا دور می انداختند میرفت واورا برداشته بجایش می آورد وچون این حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل وچیدند وبالایش را پوشیدند تا جهة آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند منظور نگردد وچون روز دیگر از خبر گرفتم معلوم شد که در آن شب بقدر زده وبچگان خود را با تمامی جوانات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده چنانچه یکدانه باقی نمانده خارپشت شب راه رود وبجز دو اقعی میل نکند واگر اقعی ویرا بگزد جوخورد تا نیک شود سلحفات اورا سنگ پشت وکاسه پشت وکشف نیز گویند چون تحکم کند بنظر کردن در روی بچه پیرون آورد زیرا که شکستن درسختی همتا بایست که اگر تحکم رسد آن را بشکند گویند که چون کشف را برپشت اندازند میوه آنموضع را سر ماضرر نرساند مار چندین صنف است از انجمله یکی مکلله است که بگزد روئیت او سبب هلاکت میشود دیگر اقعی است که خالهای سیاه وسفید دارد وگویند که چون عمرش بهزار سال رسد کور گردد ودرخت بادیزا پیدا ساخته چشم بران مالد تا بار دیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال اقعی آنکه چون چشمش برکنند باز بروید وهمچنین اگر دمش را ببرند ودندانش را برکنند باز دیگر پیدا شود وعلاج مرض اقعی درخت زیتون باشد ومطلق مار را بشراب میل بسیار بود وهرگاه برشراب قادر شود چندان بخورد که بخود نگردد وگاه باشد که درمستی بمیرد بیت بسر چم که بنیایم بدر از میخانه تا بادم که مرا برنشود پیمانه از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش در حدقه نگردد ومحکم باشد ومار آزادمی را بگزد واگر او را بتازیانه که بعرق اسپ آلوده باشد بزنند بمیرد گرشوم بعقول صحیح از وبان وضع حمل نماید واورا بچه بسیار آید از عجایب آنکه گرشوم آدمی مرده را نگزد ومایم را نیز مادام که بدست حرکت کنند متعرض نگردد وچون گرشوم اقعی را گزد فی الحال بمیرد گویند که در شهر محص گرشوم نباشد واگر از جائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند کرکدن صورتش بگاومیش نزدیکست واو بکشاخ بزدک سر تیز دارد بر پشت بینی وبآن شاخ با فیل حرب کند وچون شاخش بشکافند اندرون وی منقش بشکل بقوش عزیزه ونزد سلاطین چین شاخ کرکدن عزیز باشد واز آن کمر با سازند وقوایم کرکدن از دست وپای جمیع حیوانات بزی واهلی بزرگتر است وچنان اشتهار یافته که کرکدن آنقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد وچندان نگاه دارد که هلاک شده ودر کدازش آید وچشم کرکدن اندر دهن فیل پرشده ایمنی سبب هلاکتش گردد وروح طایر یست که هرگاه کرکدن وفیل را بر انصوت ببیند بپرد وراز زمین در ربوده بمنزل خویش رساند وچندگاه

وچند گاه بگوشتشان نگذرانند گویند که گرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او بقولی چهار سال بروایتی هفت سال بماند و بعد ازان سر از فرج او بیرون آورد و چند گاه همان دستور بوده چراکند و چون خود را ازان موضع بیرون اندازد و ازما در بگریزد زیرا که ما در نسبت باو در غایت عطوفت باشد و اگر نگریزد درشتی که دارد بچه خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم فروریزد **فیل** جانوریست بغایت زکی لحش نرش در پنجسالگی بحقیقت میل نماید و ماده اش بعد از دو سالگی حامله گردد دو بچه سه سال در شکش بماند و چون وضع حمل کند سه سال دیگر نزدش نگردد و فیل پر ماده خود بغایت غیور باشد و عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل در مطلع سعدین بیرن وجه مذکور است که در ابی که فیل در وقت رفتن بطرف آب بر انجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن را بخس و خاشاک بپوشند و چون فیل در انجا افتد دو مدور کسی گرداو نگردد و بعد ازان بحشمی بسر آن مغاک رفته چند چوب محکم بروزند و در آن اثنا کسی دیگر آمده بشخص را از آزار فیل منع نماید تا فیل ماوی انس گیرد و بآهستگی آن شخص نزدیک فیل رفته خود را بنهایتیکه مرغوب او باشد پیش برد و او را گرفته بفیل خانه رساند نقلست که نوبتی فیلی از فیلخانه بگیکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعده مذکوره در راه او چاه کندند و چون فیل گرفتاری در آن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که باب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین مینهاد تا دانند که چاه در کجاست لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه آن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بر بالای درختی که فیل از پایان آن میگذشت پنهان شد و در وقتی که فیل بانجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینه آن فیل بسته بودند و بنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هرچند اضطراب کرده برجست شخص از وی جدا نشد بعد ازان بر پهلوی غلطان گشت و بهر پهلو که میغلطید فیلبان پهلوی دیگر صحبت و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند در داد و فیلبان او را بفیلخانه آورده پادشاه در باره او انعامات فرمود گویند که اجانا ملوک هند بشکار فیل روند و قرب چهل روز در جنگل بوده اگر فیلی صید نمایند آن مباهات کنند و بتجار گاهی فیل از ولایتی بولایتی برند و گرمی در گرز اعتبار کرده فروشند **زرافه** جانوریست دستهایش از پاها دراز تر سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و دنبش شبیه دم اهو و در وقت رفتار دست پای چپ را بر دارد بخلاف حیوانات دیگر در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که کفتار با ناقه جمع شود و از و حیوانی که بعضی از اعضایش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر وجود می آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت میگردد و زرافه بحصول می پیوندد **شتر** گویند که شتر را زهره نباشد و چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد اسب بهترین مراکبست بحسب صورت و سیرت چنانچه در کتب علما مسطور یافته در باره او احادیث صحیحه مرویست در یکی از نسخ نظر در آمده که پادشاه اقلیم آب بر سم تحفه جهة نوح بن منصور سامانی اسبی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و بهر پایش دو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حماری اهلی بر بامی باشد و آواز شیر شود خود را از ترس بپایان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند در یکی از تواریخ مذکوراست که نوبتی از دشیر بابکان در از گوشی صحرا گریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی از و حامل گشت و اجناس کور تجام از آن در از گوش پیدا شد و العلم عند الله تعالی **استر** نتیجه اسب و در از گوش است از غرایب آنکه اگر کسی زکام داشته باشد گفته اند بستر ابوی کند و آب دهن بران اندازد صحت یابد و هر کس دیگر که بر انجا بگذرد او را زکام شود **گاو** چند نوع باشد و از انجمله گاو میش است که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد و در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی مردی بقره بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب او نگریسته گفت که من خلق نکرده شده ام تجنبه بار کردن بلکه آفریده شده ام برای زراعت و مردم متعجب شده گفتند سبحان الله بقره بگوید نمیباید گفت که در زمان سلطان محمد خدابنده کوسالهٔ متولد شد که چهار چشم و دو پای و در دهان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز کوسالهٔ از شکم گاوی که از اوج گرفتند پیرون آمد که چشمهایش در زیر حلقوم او بود و او را پادشاه عالیجاه آن کوساله را بر رقم حروف بنود و فرمود که چون تواریخ می نویسی باید که این حکایت غریبه را در جائی ثبت نمائی گویند

گوشش ملایم ترین لحوم است نسبت بمزاج آدمی وسودا وارق در بلغ گوسفندی دیده که هشت دست وپای داشت لیکن چهار دست وپایش کوتاه بود وزبین میرسید ایل اودا کوزن وگاو کوزن نیز گویند وکوزن مشابه است بگاو کوهی وتا دو سالگی شاخ برنیارد آنگاه دو شاخ راست برآرد ودر سه سالگی شاخهای شاخش ظاهر شود وزیاده کرده تا شش سالگی بعد ازان در سالی یکنوبت شاخهایش بفتد وباز برآید وغرایب آنکه کوزن بشنیدن سرود مایلست وبعضی از صیادان اورا بصوت ونغش وعمل مشغول سازند واز عقب درآمده بگیرند دیگر آنکه ایل ماهی را بدیدن یکدیگر شغف بسیار باشد بنابر آن زمره از صیادان پوست کوزن پوشیده بکنار آب روند وماهی چون دیدن او نزدیک بساحل آید وگرفتار گردد دیگر آنکه ایل در تابستان اعضای خود وچون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته برلب رود بایستد وبینی که ازروی آب بروی وزد قانع شود وچندان آب بیاشامد که زهر اعضای ازدرونش بیرون رود واگر چنین نکند بمیرد گویند که بعد خوردن اعضای چند قطره آب درگوشه چشم کوزن ظاهر شود ومانند موم منعقد گردد وآن را فادزهر حیوانی خوانند واعتقاد مولف آنست که فادزهر حیوانی از درون ایل بیرون آید وفادزهر تریاق اکبر سموم باشد اهبو برچند نوع میباشد واز انجمله صنفی است که مشک از ناف او بحصول پیوندد ورنگ آهوی مشکین بسواد مایل باشد وبحسب جثه از سایر انواع آهو بزرگتر بود واورا دو دندان بسیار است ودر وقت اشغل وطی المسک پیوسته دربسیل چرا کند ومردم آنجائی معترض او نگردند تا وقتی که خون در نافش مجتمع شود آنگاه خارشی در آنموضع پدید آید وکسانی که منتظر آن وقت باشند بچهار وچهار در صحرا فرو برند وآهو ناف خود را بدانجا مالد نافه از وی جدا شود ودر باب حصول مشک ازان آهو اقوال دیگر نیز ورود یافته که تحریر آن لایق بدین مقام نیست درعجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبت دابه ایست چون آن را فاره المسک خوانند وبهرگاه اورا صید کنند نافه از نافش جدا سازند وآن را درمیان چوکذارند تا خوش مسزده گردد ومشکی میگردد وچون تتمه از حال سباع وجانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده پرواز آمد شتر مرغ هرچند کر طبیعتش مواقق دوالست وقوت طیران ندارد اما چون پر دارد وبیضه نهند اورا از طیور شمرده اند وشتر مرغ را کردنی بلند وپایهای کوتاه است وصورت مجموع سایر اندامش بهیأت قاز وبط می ماند لیکن بعظم جثه برابر گوسفندی باشد واورا حاسه سامعه نیست واصلا آواز نشود اما شامه اش بغایت قویست واو آب بخود وگرماندگی واگر کجا پیش ایشکند از حرکت باز ماند تا بمیرد وشتر مرغ سلامت مشهورست چنانچه درو قت فرار از صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد وسایر اعضا را ظاهر وپیدا گذارد وگویند که شتر مرغ بعضی خود را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آرد وبخشی دیگر را بخورد ویک بخش را بگذارد تا کنده شود وگرچه ازان بیرون آمد طعمه بجانش کردد وآن جانور در عصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بر قناره فروشند ودر زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا انخشی شتر مرغی بهراة آورد بود وقسم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چیلانی آهن را باتش سرخ میساختند وپیش او می انداختند واو در حال از انخورد واثر حرقت در هیچ عضوش ظاهر نخشید از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که گفت در وقتی که میرزا کیچک از سفر حجاز باز آمد بیضه شتر مرغی جهت خاقان منصور آورد ودو پس از انکه قرب دو سال آن بیضه در خزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دو نیم ساخته از هر قسمی دیگی را تناول نماید چون بیضه را دو پاره کرد بقایای شتر مرغ بچه زنده بیرون آمد قسم حروف گوید که هرچند این واقعه از آن غریب تر است که عقل وقوع آن را تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود وقول باید نمود عمقا عبد الله یافعی ثمرات الجنان از شرح مقامات حریری که مصنف ابو البقا عبد الله بن الحسین العکبریست نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت ودر آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل کزیده بودند ودر سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود ودر سایر اعضایش از هر حیوانی نمونه میبود ودر انگوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانید وبعضی را هلاک میکرد وایشان وگاهی متعرض اطفال آدمیان میگشت واهالی رس آن مرغ را عقا بمغرب میگفتند والمغرب الذی یحکی بالغرانیب وچون آن مردم از عقا مکرر متضرر شدند نزد پیغمبر خود حنظلة بن صفوان علیه الرحمة والرضوان شکایت کردند وبدعای حنظله شر عقا از ایشان اندفاع پذیرفت وفرغانی مورخ

مؤرخ که معاصر العزیز بالله اسمعیلی بوده در تاریخ خود آورده است که از صنعید مصر طایری در غایت عظم خلقت که بسان آدمیان لحیه و عنبب داشت و پرهایش ملون بود بجنبد رنگ و شبه اکثر طیور در اعضایش نمیبود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقای مغرب گفتند و مخشری در ربیع الابرار از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایرا سمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب وجه کوجه الانسان و صانع بی علت هر چیزی آن مرغ را بعضی کرامت فرموده بود و بعد از چند گاه جبه او روحی مشابه او آفریده بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کردم و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم و باندک زمانی از آن دو طایر فرزندان تولد نمود و نسل ایشان بسیار شد و پس از انکه موسی بجوار مغفرت ایزد سبحانه و تعالی انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بصحاری بسیار و بحار آمدند و بهموار و وحوش و صیبان آنجا در اطعمهٔ خود بسیار خلق لاجرم در وقت ظهور شما بها زقاف قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه وسلم از ان طیور شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یا فعلی گوید که انچه در عدم بعضی از شما مثل شده است که مانند عنقا مرا دانست که بعد از وعاء مذکور کسی آنرا ندیده است و چیزی از وی نشنیده و الله اعلم بالصواب **عقاب** نزد اعراب نسیر مرغان مشهور است و او بغایت دور بین و تیز پرواز است چنانچه چاشت در عراق و شام در یمن و عقاب سه بچه نهاده در سی روز بچه پرون آرد و از بچگان خود یکی را پرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد که چه بر سه بچه طعمه بهم رساند و بچه را که عقاب پرون افکنند مرغی که بشکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بروی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش گفته اند که تمامی عقابان ماده عیبا شند و با غیر خود جفت میگردند دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگان او را پرداشته بهندوستان برند و در چشمهٔ که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پرو پرون آرد و دیگر آنکه چون در حکر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش یا روباه خورد صحت یابد باز بعضی از اهل دانش گفته اند که بازی باشد مکروه و وزجش از جنس طیور دیگر عیبا شد چرغ چنان مشهور است که بهیچ یک از طیور شکاری آهو صید نتوان کرد مگر بچرغ و مزاج چرغ بمزاج سر است که هر گز میل خوردن آب نکند و از این جهت از دنبش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر انند که اول کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمرهٔ گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود بوم در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه پرون نیاید گفته است که نوبتی کسری فرمود که بدترین مرغی از مرغان را شکار کنند و بهترین هیزمها باشند کباب سازند و بدترین مردمان و بدانکس بوی کرفت و بهیزم تخمه کباب کرد و بعالم ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او کشاده ماند و یکی پوشیده و هر کس آنچشم کشاده را با خود دارد در خواب نشود **موش کبیر** او را فلیوا و خاث و حداة نیز گویند در رساله الصید باین عبارت مذکور است که موش کبیر فروترین مرغانست و تخم نهد و گاهی تخم و هر حال بچه پرون آرد و این عبارت چنان متفاد میکرد د که موش کبیر گاهی از یک هبیضه دو بچه پرون می آورد و این صورت در غایت غرابت گویند که موش کبیر بهترین جانوراست در حق همسایه زیرا که اگر از کسی بسر حد هلاکت رسد تصد بچه و بیضهٔ مرغان همسایگان کند نوبتی شخصی از عزیزی پرسید که این سخن بر اهست که فلیو از شما مادیان شما نزجواب داد که این معنی از کسی دانند که کسیان همسایه فلیو باشد گر کس عرب گر کس را عریف خواند یعنی خبردار از کارها و او ابدر ازی عمر و حدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهار صد فرسنگ مسافت چیزی به بیند و در یکروز از شرق بغرب رود و همچنین آورده اند که بوی مردار را از دو شبنود و اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد و بچشیدن حرص بسیار داشته باشد و گاهی انقدر خورد که حرکت نتواند کرد و گرفتار شود و گر کس را با خویش انقدر محبت باشد که هرگز از وجدا کرد ان نداند و بمیرد **لکلک** گویند که او جانور یست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن سخوان لکلک با خود غم و اندوه از دل ببرد و اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود هر چند که شنا نداند گویند جانور یست بغایت بعقول و انواع و اصناف چون خلت و پرپا و بغدادی و توشتری و شیرازی و پردم و صحرائی و از خواص طبیعت گویند آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه معهود خود افتد و ده سال بران بگذرد طلب همان موضع کند و گویند ان نیز مثل آدمیان با کدیگر عشق میورزند و در وقت جفت شدن سرور وی بهم دیگر را

می‌بوسند از مسطور منقولست که عمر کبوتر هزار سال میرسد طوطی با صناف او صاف متصف میباشد از انجمله در زمان معزالدوله دیلمی طوطی بهند
فرستاده آوردند که منقار و پاهای وی سیاه بود و بر سر خود اکلیلی قشنگی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ از بندر آورده بودند
و در زمان فرمانفرمائی سلطان حسین میرزا طوطی بهند که منقارش سیاه و پاهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هرکس زبان طوطی خورد فصیح گردد
و هرکس بهره‌اش اتناول نماید لکنت در زبانش پدید آید **طاؤس** بحسب صورت بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زینت پر پای
وی بکمال رسد و مادهٔ وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و چون بالهای خود بسیار بازی کند تحسین میکنند بنابرین بعضیه اعداد در زیر ماکیان نهند
مانچه بیرون آرد و ماکیان ازان بعضها زیاده از ده عدد را محافظت نتواند کرد و در رسالهٔ القصید مسطور است که از عجایب طاؤس نر و ماده
با یکدیگر مجامعت نمی‌نمایند بلکه چون طاؤس نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید و طاؤس ماده از انجا دور شود و این معنی سبب بعضیه نهادن گردد
اقارم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاؤس بسیار داشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طاؤس را
بسبب زوجیت خروس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون چشم طاؤس بر طعامی افتد که زیر داشته نباشد آغاز رقص کرده فریاد زند
خروس بوقت نماز عالم بانگ چنانچه بعضی از علما و مجتهدین بران رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز قضا کذارده و در صحاح اخبار
آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی خیری طلب نمایید زیرا که خروس ملکی می‌بیند و بانگ میکند
و خروس بر مادهٔ خود بغایت غیور است و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور **تدرو** خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن
باد شمال فربه شود و در هوای کدر و هنگام وزیدن باد جنوب لاغر گردد **دراج** مرغیست مشهور و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش
طیران نماید و در زمان هبوب باد جنوب بال پرواز نکشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده
تخم دشنه آواز کبک نر تخم نهد و کاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پرهای خود پاشد و بعضیه آرد و کبک دو آشیانه سازد
و بعضیه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بعضیهٔ که بچه ماده کرد آنکاه دارد و کبک نر مادهٔ خود غایت غیرت باشد
و ده سال عمر یابد **هدهد** رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان بیند که مردم در شیشه مشاهده نمایند که
هرکس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهدی را در خانه بیاویزند ساکنان آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته**
با آدمی انسی تمام دارد و لاجرم پیوسته در مواضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه‌ئیکه آشیانهٔ فاخته باشد مار ساکن نکردد زیرا که مار
آوازش را بشنود بگریزد و گویند که فاخته چهل سال شود و جناب شیخ الاسلامی در رسالهٔ القصید نوشته اند که انمعنی مشاهده شده **قمری** بعضی از
ناطقان مناظم سخنوری آورده که چون قمری نر بمیرد ماده با نر دیگر جفت نکردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد و در بعضی از تواریخ مسطور است
که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد که هر کاه طعامی مسموم در مجلس حاضر سازند اشک از چشم آن مرغ
میرفت و مانند سنک منعقد میشد و آنسنک را چون تراشیده بر جراحتها میهادند التیام می‌یافت **چغوک** مانند طیور دانه چیند و بی انکه
ناخن درنده داشته باشد مثال سباع کوشت نیز خورد و بعضی از علما کفته اند که عمر چغوک هزار سال رسد و زمره جانب نقیض کرفته اند
که چغوک بکثرت مجامعت مشهور است بنابران زیاده از یکسال عمری نیابد **فراشتوک** طایریست بغایت معروف و از وی غرایب بسیار
منقولست از جمله انکه چون چشمش را بر کنند باز روید و جهت دفع خفاشی که دشمن بچکان وی است همواره کرفس در آشیانه خود انداز د زیرا که خفاش
از بوی کرفس بکریزد دیکر انکه اکر بچه‌ئی را بزعفران رنک نمایند تصور کنند که ویرا علت یرقان حادث شده و فی الحال رفته تنک یرقان آورد
اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیکر انکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف
یکی از خانهای من فراشتوکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشتوک آمد و خانهٔ خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود و زمانی
پریده و افغان میکرد تا وقتی که فراشتوک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری کل در منقار یا چنکال داشته آنکاه همه از بام پایان پریده و در یکی
موضع که آشیانه خراب شده بود و بیک لحظه خانهٔ دیکر ساخته و آن فراشتوک با بچه در آمده فی الحال بعضیه نهاده دیکر انکه جمعی از محاویم صادق

صادق العقال فرمودند که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در روز پنجشنبه بخطیرهٔ سلطان احمد میرزا که در کنار گاه است رفته بودیم و در موضعی نشسته که آشیانهٔ فراشتوکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که آن آشیانه را رفته بچگان فراشتوک را بخورد و مادر بچگان چون احوال مشاهده خود دیده این پرید و پیش از آنکه مار خود را بآشیانه او رساند باز آمده نزدیک مار پریده چیزی در دهانش انداخت چنانچه مار بحقاقت شده از سقف خانه پایان افتاد جهیدی برخواسته او را کشتند و دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشتوک خار خسک در دهان مار افکنده بود و بدینجهت نتوانسته او را هضم کرده هر چند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامهٔ تحریر آن زبان گشود حکمه مذروی حیات موصوفست و او بیضهٔ خود را بر کت درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک تخم می رود کنده شود و همچنین حکمه قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و حکمه و موش و مور هیچ جانوری خورد نی را پنهان نگاه ندارد **غراب** چندین نوع میباشد و طبیعت جمیع اصناف بر آن مجبولیست که از خلق کناره کرده در جائی جفت شود که کس نه بیند و نداند و بعضی از علما بر آن رفته اند که کلاغ مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه نر بمقارخود طعمه باده دهد قناعت کند و آنچه متحقق است آنکه هیچ غرابی با یک ماده مکرر سه اصلت جایز نمی دارد و از این جهت او را بعدم وفا منسوب سازند از غرایب آنکه چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر کریه منظر نماید که چند روز کردش نکرده و در آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگان نشکرد و چون بر کاه غراب بچه پر بر آورد پدر و مادرش بآشیانه آمده بعهد حالش نمانند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت با غراب وحدانیت و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنگ** جانوریست ابله و دنگ زیرا که در وقتی که در هوا پرواز مینماید چون کسی دست بجانبی اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع نگذارد و بهر جا رود بهمراه برد و در طعمه بدو نماید **حیاری** بفارسی او را تغدری گویند و تغدری مرغیست بغایت تیز پرواز چنانچه نوعی در بصره تغدری صید کرد از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد شام میباشد بیرون آمد او در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از کرگس می میرد و ضرب المثل شده که آلت حرب تغدری افکنده وی است چه هر کاه جانوری بر و اندازند بچال بر وی افکند و اگر پری از جناح تغدری کنده شود و دیر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغدری با تفاق صیادان لذیذ ترین لحوم طیور است **بط** در وقتی که بط ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و چون آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بط نوحه را دوست دارد سمندر مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش سوزنده گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد و سمندر هم در میان آتش بچه کند و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود و العلم عند الله تعالی **خفاش** که او را شپرک گویند طایریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و منقار و حیضه دارد و مادهٔ وی حایض شود بخلاف طیور دیگر بچه زاید و شیر و بدو بقول کند و بخنده و مانند او میان عمرش دراز باشد دیگر آنکه محل پروازش در شبانه روزی دو ساعت است اندکی مانده و سیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبوبت شفق و در سایر اوقات چشمش از رؤیت اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت طیران خفاش بیرون آمده خون جانوران خورد و خفاش در اثنای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما و تفسیر گفته اند که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنابران صنعت مرغان دیگر ندارد و آتشه از غرایب امور طیور غیر مشهور بر بین موجب است که مذکور میگردد نقل است که در ساحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته اندر ماهی آن بحر خورد و هر گاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید الله فوق العوق چنان که همه کس این کلمه را شنود **دیگر** در حدود مغرب مرغیست که آن را قارون گویند و قارون همواره همراه کشتی طیران مینماید

و هر کاه بعضه بحلی خوفناک میرسد یا بحالی منتهی میشود که از جانوری ضرری متصور است سه نوبت بانگ میکنند و ملاحان کیفیت حال را دانسته بتدارک اشتغال مینمایند و دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کوزه گنجنبس بر درختان میباشند و مرغان دیگر بچثه گنجشکی همه از یک صنف می آیند و کس و پشه می گیرند و بآن مرغان میدهند و چون روز بآخر میرسد آن طیور کوزه این مرغان ضعیف را میگیرند و میخورند و دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که بر درخت کافور بیضه مینهد و هر کاه ماری قصد میکند که بیضهٔ او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه نمی شکند و هر کاه بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوست آن را نزد و له خود می نهد و مار بواسطهٔ دیدن پوست بیضه کرد بچهٔ آن مرغ نمی کردد و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی سازد دیگر بر درخت کافور و دیگر در جزیرهٔ صقلاب طیریست که هر کاه راه بر اهل کشتی مشتبه می شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقبش میروند تا بطریق مستقیم میرسند و دیگر در هندوستان مرغیست که دهن بزرک دارد و این مرغ دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و آب از دهانش میخورند و چون آب تمام می شود باز بر سر شغل خود میرود و دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار میخورد باین طریقه که دم مار را می کیرد و می پرد و اکر مار قصد او میکند می کذارد و بانه در میان زمین و آسمان او را می کیرد تا در برابر قلهٔ جبلی میرساند آن کاه رها می کند و مار بر زمین خورده چند قطعه میشود بعد از آن نشسته او را میخورد و اما دم و سر او را نمی خورد زیرا که اکر آن دو عضو را بکار برد کور میشود و دیگر در حدود خرم و بیان مرغیست که اکر روز بروز در میان عمارات پیدا آید مردم آنجا یقین میشود که در آن سال در میان ایشان قحط و غسرت اتفاق افتد و اینمعنی تخلف نکنند و دیگر در عجایب المخلوقات بغوی مسطور است که مرغی هر سال در روز عاشورا علی الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام آید تا هنکام غروب نوحه کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورا دیکر بهیچکس او را نه بیند و دیکر در دریای بلغار مرغیست که منقاری دراز دارد منقار زیرینش شش شبر راست مایل باشد و شش شبر بطرف چپ و کوشت آن مرغ نافع است حصاة کلیه و مثانه را و هر کاه بیضهٔ آن مرغ را بر نیج یا برف نهند آن نیج و برف از حرارتش بکداند و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف مرغان صد و سی صنف یافته اند اکثر غریبة الاشکال و الافعال و بر این قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فیکون بیشمار و تحریر جمیع آن امور مقدور بنان بیان نیست و میسور خامهٔ مکسور اللسان نی ریع و بل کان فی الایام غیر عجایب و از همه عجیب تر آنکه این ذرهٔ احقر را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعدتاید معاونت فرمود تا در اندک زمانی معظم وقایع انبیا و ائمه هدی و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا را از اول آفرینش تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورد و این مجموعه را باتمام رسانید بیت شکر کز این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر بپایان رسید و چون این نامه نامی بر آثار انبیا و ملوک محتویست اقامش دوسالی اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیاء از تاریخش خبر داد و ایضاً لفظ خبر از جهانیان این سال مخبر است و باین تاریخ مشعر بیت چون نامه کرد قصهٔ اهل جهانیان شد سال اختتام خبر از جهانیان و ایضاً اخباره صحیحه مخبر عن هذا السنة کما قال مولانا شهاب الدین احمد الحقیری شعر هذا الکتاب یحکی عن جمله الوقایع اخباره صحاح انواره صریحه اذ تم قد سالت نار صحیفه دستان ان مجمع فعالوا اخبار صحیحه اکنون بپایی چند که مضمونش از اغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه مبرا است بر رای ممالک آرای صاحب دولتی که نضارت کلزار این کهنسار از فروغ آفتاب عنایت بغایت اوست عرض مینماید و بر دعائیکه متضمن هر دعائی تواند بود اختتام کلام را می آراید نظم

ممالک مدار ابهر بر بود را کرم کستر آصف صفدر را ورین روزکار همایون اثر نداند کسی چون تو قدر هنر

ستاسد کمال سخن جوش تو — سزاید کهر لایق کوش تو — زین پیش از جور چرخ کبود — ریاض سخن را نضارت نبود
نرستی در آن خشکت سال استم — باغ تمنا کیاه کرم — ز جور سموم غم روزکار — درخت سخن بود بی برک و بار
که تا که نسیم عنایت وزید — دش خرد این بشارت رسید — که از ابر احسانت ای سرفراز — ریاض هنر کشت سرسبز باز
زایشار آن ابر گوهرنثار — ال سخن میوه آورد بار — ازان روی اهل هنر شاد کام — کشیدند کلک بلاغت نظام
نمودند مدح و ثنایت رقم — سزد ند از لوح دل نقش غم — مرا نیز خاطر سخن ساز شد — بر و یم در خرقمی باز شد
ز فیض سماوی مدد خواستم — عجب بوستانی بیاراستم — بگنجینه طبع و بحر ضمیر — بسی داشتم گوهر دلپذیر
کشیدم بکوش دل آگهت — با خاص کردم نثار رهت — بنام تو کردم کتابی تمام — که نامی بود تا بروز قیام
ز نام تو این نامه شد نامور — از اکاشت نامش حبیب السیر — چو در حبیت سخنوران بدر کلام
بیاضش منور چو رخسار یار — سوادش معطر چو مشک تتار — حکایات آن بهجت افزا همه — ز ضعف روایت مبرا همه
صحاح روایات آن بمیخن — خبر کعبه از راز نود کهن — عبارات‌ش از عیب اغلاق دور — مسلسل چو زلف سمن بسای حور
سطورش چو خط ستان دلفریب — خدایحان را در افروده زیب — حروفش ز نور شرف یک بیک — بچشم خرد کشته چون مردمک
معانیش در کسوت مشکفام — درخشند چون نور اختر شام — چو آمد بصیرت جوا بدشناس — ز رایت کند مهر نور اقتباس
بود ظاهر از بخت فرخ اثر — بصیارطبت عیار هنر — چه حاجت که من خود ستائی کنم — باوصاف او مشکسائی کنم
کنون ای عطا بخش حاتم شیم — چنان کن مرد کر کمال کرم — مرا از اهل دنیا کنی بی نیاز — ز هم کسو تانم و هی همتیاز
بسی وقت از بخت نا اعتماد — بنوده بد سخنان مرا د — چو یا مم بحسین تو اختصاص — سرافرازم کردم باحسان خاص
شوم ربمند سعادت سوار — کشم سخنی چو در زیر بار — بهر چیز باشد مرا دست رس — دگر اهتیاجم نماند بکس
درین باب زین پیشتر قیل و قال — نباشد ز آداب اهل کمال — ازان رو که بی گفتگوی هنر — بود روح پرور نسیم مهار
چو فیض سحابست پیش احتیاج — شود دایم اوی چمن کامیاب — ز نورش جهانی شود بهره مند — پسندیده باشد هنر د کرام
که پاید سخن بر عا اهتمام — الهی بحق رسولی که بود — دلش کان احسان کفش بحر جود
باعزاز شاه ولایت نژاد — بر هبر او سطین زین العباد — باولاد و احفاد آل عبا — بخوم درخشان اوج هدا
که پیوسته این آصف سرفراز — با قبال با دار عزت نواز — سرش با د از تاج عزت بلند — ز نور شرف خاطرش بهره مند
ز مان تا ز مان دولتش میمون با د — ز آصف بالصف و پیشین با د — با قبال و فتح و ظفر شاد کام — بکام دو در دار دنیا مدام
خدایا که این نامه دلفریب — که از نام این نامه یافت زیب — بانظار تحسین اهل سخن — که مستند واقف ز راز کهن
همیشه بفضل تو منظور با د — عیوبش ز چشم کسان دور با د — مرا هم که خون جگر خورد ام — که این روضه را در بر آورد ام

بمکن از عطایای خود ما امید — بعفو از خطا یا کرم کن نوید
برآور کل معرفت از کلم — منور کن از نور عرفان دلم
بارگاه اسلام و دعتقام — کتاب بقای مرا و ستام

تمام شد خاتمه حبیب السیر

مجملی از حالات مؤلف که از کتب تاریخ باستنباط رسیده بجهة اطلاع ناظران سخندان مرقوم گردید

احوال مؤلف کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر میرزا غیاث الدین بن میرزا همام الدین طاب ثراه و جعل الجنة مثواه انچه از کتب تاریخ که از انجمله است صبح صادق تالیف شیخ محمد صادق ابن شیخ محمد صالح اصفهانی و تحفه سامی تالیف سام میرزا ابن شاه اسمعیل الحسینی الصفوی

و تاریخ فرشته تالیف محمد قاسم هندو شاه استرآبادی و منتخب التواریخ عبد القادر بدایونی مستنبط شده برین موجب است که مؤلف مبرور در نبیرهٔ دختری
امیر خواند مورخ است که مؤلف روضة الصفا هست و شیرازی الاصل بوده و در هیرات نشو و نما یافته و در مرو اوباوند مادر روزگار بسر
میکند را نیده و در علم انشا و فصاحت گوی مسابقت از امثال و اقران میربوده بخصوص در تاریخ نویسی هر آمد اخبار زمان و اعجوبهٔ دوران
بوده و در این فن شبیه و نظیر نداشته و از جملهٔ منشآت بلاغت سمات آن فاضل سدید و صفات خلاصهٔ الاخبار و اخبار الاخیار و منتخب التاریخ
و صحاف و مکارم الاخلاق و مآثر الملوک و دستور الوزراست و دیگر نسخ فواید انتمانیز در سلک نظام انتظام داده اما شروع در تحریر
این تالیف منیف فی شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه نموده و در شهور سنهٔ ثلثین و تسعمائه جلد سیوم آنرا با تمام رسانده و در اواسط شوال سنهٔ ثلث و
ثلثین و تسعمائه از دار السلطنة هراة حمت عن الآفات بجانب قندهار نهضت فرموده و در ایام توطن در آن بلدهٔ محروسه با تمام جلد اول
همت گماشت اما بهور عدد اجزا از مرتبهٔ احاد تجاوز ننموده بود که بتاریخ عاشر جمادی الثانی سنهٔ اربع و ثلثین و تسعمائه مستعد سفر هند و شتاق
جنت نشان گردید و در روز شنبه چهارم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و ثلثین و تسعمائه بدار الخلافه اگره که مقر سریر سلطنت مصیر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بود رسید چنانچه در رساله واقعات بابری که سلطان مغفور بلسان ترکی نوشته و مولانا شیخ زین الدین ابو الخیر تی بلیغ ترجمه کرده مسطور است
که در هشتم ربیع الاول سال مذکور در باغ هشت بهشت که بزمی شاهانه ترتیب یافته بود و امیجیان اطراف و امرا را کناف حضور داشتند که
خواند امیر مورخ کتاب حبیب السیر و مولانا مهتاب الدین متمانی و میرزا ابراهیم قانونی که از هیراة آمده بودند و هر یک در فن خود نظیر و همتا
نداشتند دوران روزگار بسعادت رسیدند و نوازشات یافته از جملهٔ مقربان گردیدند انتهی کلامه مؤلف مرحوم جلد نخستین را در اثنای سفر بکابل
باتمام رسانید و اوقات فرخنده ساعات را در سواد میمنونشان هندوستان بخوشترین وجهی گذرانید تا آنکه در ایام سلطنت نصیر الدین محمد
همایون پادشاه جنت آشیان که حدود بربان پور را تاخته بمندو نزول اجلال فرمود فی شهور سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه مؤلف مبرور که ملازم
رکاب سعادت انتساب بود بمرض اسهال رنجهان گذران رخت بسرای عباد دان کشید و بر حمت ایزدی مقرون گردید چنانچه الصحیح
نعش آمرحوم را بدار الخلافه دهلی نقل نمودند و در جوار مزار فایض الانوار شیخ نظام الدین اولیا قدس سره وا رضاه دفن کردند رحمة الله علیهم

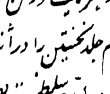

رحمة واسعة کاملة

ممتهید

بر ضمیر مهر نظیر مستجران مدایع احوال و خاطر خطیر مستخران نوادر اقوال پوشیده و پنهان مباد چون در این اوان سعادت نشان بواسطه تقصیر
دوران و تصریف زمان کتب اخبار اندراس و در بر آثار انطماس یافته و احوال انبیاء عظام و مشایخ کرام و حکماء لازم الاحترام و چونکه حالات
سلاطین عدالت قرجام و وزراء و حکام عالی مقام که موجب عبرت ناظرین است از خواص و عوام در پردهٔ اندراس مختفی و مستور نماند
بنابران از مدتی ممتد مرکوز خاطر فاتر اقل بندگان حضرت سبحانی محمد حسین حلف مرحوم مغفور حاجی محمد مهدی کاشانی بود که کتاب مستطاب
حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که تالیف مرحوم مبرور میرزا غیاث الدین المدعو بخواند امیر بن میرزا همام الدین است و مجملی از حالات
آن سبق ذکر یافت بقالب طبع درآورد و از جلباب خفا بجلوه گاه شهود رساند لحق بر دقایق طبعان ساحت مساحت سخن و انی ظاهر
و بر ضمایر روشن ضمیران واقف مواقف نکته دانی باهر است که پای بیان از عروج بروج توصیفش قاصر و کلک یکران از صعود بر ذروهٔ
سپهر نعوتش مقصور و بی شایبه بخوزی بهر سطر و شطرش سپهر بلاغت را ماهیت تابان و مدایع عالم و عالمیان را اختریست درخشان و این مجموعه
محتوی است بر سه جلد و هر جلدی مشتمل بر چهار جزو که در حقیقت دوازده مجلد است کبروج اثنی عشر و حوادث دوران را از بدو ایجاد
آسمان و زمین تا سنهٔ تسعمائه و ثلثین هجریه مقدسه نبویه علیه آلاف التحیه که آثار الملوک و الانبیا مادهٔ تاریخ اتمام تالیف آنست بتفصیل مشتمل
و تبیین مشتمل بر اسطویل اطایل کافل و عبارات دلنشینش مانند طرهٔ محبوبان دلارا و سخنان نکنیش بسان رخسار تابان شورانگیز سطوره مدبوره
و کلماته قلائد النحور و نقاطه خال جمال الحور فهیکل سطر منه روض الی المنی و هیکل شرسنه عقد من الدر و لسان ارباب کمال در توصیف و تعریف

آن کتاب عدیم المثال بدین مقال گویاست که کتاب مثل روح فی جنان کتاب مثل روح من جنان کتاب ماله فی السّتر شبه کتاب ماله
فی الدّبر ثانی کتاب یورث الطّرب ارتیاحا بمنزلة التّربیع من الزّمّاتین کتاب کلّه فی الحسن یزری بعقد الدّرر فی جید الحسان کتاب
خطّه یحکی الغوالی یفوح بطیبها فرع الغوانی کتاب بل عباب بل سحاب یروی فضیله روض الامانی ولکن این اراده بسبب عدم دسترسی
مطلوبه وکتب صحیحه ونسخ معتبره در پرده اختفا مستور ومحجوب بود تا اینکه در اوایل شهر ربیع الاوّل سنه احدی وسبعین ومائتین بعد الالف هجری
بامی نحو کان چنانکه باید وشاید فراهم آمد از نسخ متعدده معتبره حتی جلد سیوم آن که بخط خود مصنف است ودر سنه هشصد وسی ودو قمری
شده بهم رسید چنانچه این ابیات در آخر آن مرقوم بود که با مر آن سرافرازی که باشد نباشش مایهٔ احسان موشح نظام مملکت آصف نشانی
که رای اوست ازخور شید اوضح سمی احمد مرسل که آمد جهان از فیض الفاظش مروح شد ازسعی مؤلف این صحایف لسبال اول وب
مصحح لهذا بطبع آن همت گماشت وبخط خوب وکاغذ مرغوب وقطع مطلوب هرسته جلد آنرا که عبارت از دوازده جزو است وهر
جزوی بمنزلهٔ جلدیست در دو جلد مجلّد گردانید وحتی الامکان در تنظیم وتصحیح آن کوشید ومرّة بعد اولی وکرّة بعد اخری در مقابله وتنقیح
آن سعی بلیغ بتقدیم رسانید واز دوستان جانی وخلّان روحانی در تسطیر این امر خطیر که فایدهٔ کثیر خواص وعوام دران متصوّر است
استعانت جسته کسوت طبع پوشانید وباحسن وجهی بانصرام واختتام انجامید چنانچه بر ضمیر مهر تنویر مطالعه کنندگان این صحیفه
فصاحت بنیان فروغ این معنی خواهد تافت که در توضیح وتوشیح حالات سلاطین ووزرا وحکما وحکام وفضلا وشعرا که مؤلف
مغفور در متن ذکر نموده ارتیاب نخواهند کرد باو دیوانهائی که در اوان طبع مدّ نظر احباب بلا ارتیاب بوده بکمال وقت بوقوع رسیده و
در تبیین احوال هر یک آنچه بوضوح پیوسته در حاشیه ثبت شده اما چون بتصحیح کتاب مطبوع چنانچه باید وشاید از قوه بفعل نمی آید
ودانندگان فن طبع صدق این سخن را میدانند که در حین طبع ممکن است که پاره از کلمات ونقاط صفحات مطبوع تغییر وتبدیل یابد
لهذا امیدواست که بزرگان خورده بر حرده دان نگیرند ونظر انصاف نکرند واگر احیانا خطائی بنیند مضمون السّهو والنّسیان کالطّبیعة
الثّانیه للانسان را بخاطر گذرانند وبدیل عفو پوشند وبقلم اصلاح در تصحیح آن کوشند وبانی ومصحح ومحرر ومطبع را بدعای خیر یاد وشادی فرمایند
اسکتاب این کتاب مستطاب فی اوایل شهر ربیع الاول سنه احدی وسبعین ومائتین بعد الالف شروع شد ودر غرهٔ شهر رجب المرجب
سنه ثلاث وسبعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویه مطابق بیست وششم فبروری سنه تسع وخمسین وثمانمائه بعد الالف العیسویه باتمام رسید
در عهد حکومت نواب مستطاب معلّی القاب لارد الفنستن بهادر در دار الحکومته بمبئی بید الحقیر الفقیر میرزا محمد علی الشیرازی
الشّهیر بکشکولی در مطبع حمدی باهتمام استاد المترجمین آقا محمد کاظم خلف مرحوم مغفور مشهدی محمد رضا شیرازی حلیه طبع پوشید

والحمد لله الذی وفقنا لاتمامه وزرقنا من احسانه وانعامه والصلوة والسلام علی سیدالانام
وآله الکرام واصحابه العظام وتابعیه الفخام ماشجی طیر
وغرّد حمام

اشتهار

این کتاب مستطاب جیب السّیر فی اخبار افراد البشر بموجب قانون مقیم سنه ۱۸۶۷ عیسوی در دفتر جسری
کورنمنت سرکار ببند وستار ثبت گردیده کسی بدون اجازت اقل بندگان حضرت
سبحانی محمد حسین کاشانی غفر ذنوبه طبع نفرماید